پژوهشگاه علوم
و فرهنگ اسلامی

سیره معصومان علیهم‌السلام

در کتاب‌های چهارگانه شیعه

جلد دوم

سیره سیاسی، اقتصادی و نظامی

علی‌اکبر ذاکری

پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت(ع)

بسم الله الرحمن الرحيم

سیره معصومان علیهم‌السلام

در کتاب‌های چهارگانه شیعه

جلد دوم

سیره سیاسی، اقتصادی و نظامی

علی‌اکبر ذاکری

شبکة الفجر
alfeker.net

پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

سیره معصومان علیهم‌السلام در کتاب‌های چهارگانه شیعه
جلد دوم: سیره سیاسی، اقتصادی و نظامی
علی‌اکبر ذاکری
ناشر
پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
تهیه
پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام
سرویراستار
محمدباقر انصاری
ویراستار
مصطفی رضایی دیل
لیتوگرافی، چاپ و صحافی
چاپخانه مؤسسه بوستان کتاب
چاپ اول: تابستان ۱۳۹۸
شمارگان: ۳۵۰
قیمت دوره: ۲۵۰۰۰۰ تومان
عنوان: ۵۲۵؛ **مسلسل:** ۸۲۱

نشانی
قم، خیابان معلم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
تلفن و دورنگار: ۳۷۸۳۲۸۳۳ - ۰۲۵
ص.پ: ۳۷۱۸۵/۳۶۸۸
کدپستی: ۳۷۱۵۶۱۶۵۹۱
مراکز پخش
۱. قم، میدان شهدا، تلفن و دورنگار ۳۷۸۳۲۸۳۴ - ۰۲۵
۲. تهران، خیابان انقلاب، روبروی در دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، طبقهٔ همکف، واحد ۳۱۲، تلفن: ۶۶۹۵۱۵۳۴ - ۰۲۱
وب‌گاه: www.pub.isca.ac.ir
رایانامه: nashr@isca.ac.ir
فروشگاه مجازی نشر: www.shop.isca.ac.ir
فروشگاه نشر دیجیتال: www.pajoohaan.ir
همهٔ حقوق برای ناشر محفوظ است

سرشناسه: ذاکری، علی‌اکبر، ۱۳۳۸ـ
عنوان‌ونام‌پدیدآور: سیره معصومان علیهم‌السلام در کتاب‌های چهارگانه شیعه/ علی‌اکبر ذاکری؛ تهیه پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
مشخصات نشر: قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت پژوهشی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۸
مشخصات ظاهری: ۲ج.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۹۵-۵۰۵-۱ ـ (دوره) : ۲۵۰۰۰۰۰ ریال:
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۹۵-۵۰۷-۵ ـ (ج۲): ۸۱۶ص:
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه: ص.[۷۱۳] ـ ۷۴۶ ؛ همچنین به صورت زیرنویس
یادداشت: نمایه
مندرجات: ج.۲. سیره سیاسی، اقتصادی و نظامی
موضوع: چهارده معصوم علیهم‌السلام ـ سرگذشتنامه ـ تاریخ و نقد
موضوع: چهارده معصوم علیهم‌السلام ـ سرگذشتنامه ـ متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع: اسلام ـ عقاید ـ احادیث شیعه
شناسه افزوده: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. معاونت پژوهشی. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام
رده‌بندی کنگره: BP۳۶
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵
شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۲۹۶۷۳

فهرست مطالب

سخنی با خواننده ۲۷

پیش‌گفتار ۳۱

اهمیت و ضرورت تحقیق ۳۲

جایگاه سیره ۳۵

جایگاه کتاب‌های چهارگانه شیعه ۳۸

شیوه نگارش ۴۱

ساختار ۴۴

بخش ششم: سیره سیاسی

فصل اول: سیره سیاسی معصومان علیهم‌السلام با مردم ۴۹

مدخل ۴۹

گفتار اول: سیره سیاسی ۴۹

معنای سیاست ۵۰

سیاست در روایات ۵۳

گفتار دوم: سیره سیاسی معصومان علیهم‌السلام ۵۵

گفتارسوم: نکاتی از سیره سیاسی معصومان در ارتباط با مردم ۵۸

۱. مشخص‌کردن رهبر و امام بحق ۵۹
۲. بیان ویژگی‌های امام و رهبر ۶۰
۳. حقوق متقابل رهبر و مردم ۶۱
جمع‌بندی ۶۳
فصل دوم: سیره سیاسی در برابر حاکمان ۶۵
مقدمه ۶۵
گفتار اول: مبارزه و مخالفت معصومان با حاکمان وقت ۶۶
شیوه‌های مبارزه و برخورد با حاکمان وقت ۶۷
۱. ترک بیعت ۶۸
مهم‌ترین مخالفت ۷۰
۲. اعتراض به حاکمان ۷۱
۳. نفرین ستمگران ۷۴
۴. جنگ و درگیری ۷۴
۵. مبارزه با دستگاه قضایی حاکمان جور ۷۵
۶. ترک همکاری با دستگاه خلافت ۷۸
۷. ممنوعیت شیعیان از همکاری با حکومت‌ها ۸۰
الف) حرمت همکاری با حکام بنی‌امیه ۸۱
ب) چهارده سال در انتظار اجازه برای کار در حکومت ۸۳
ج) رد همکاری با بنی‌عباس در آغاز حکومتشان ۸۴
۱) رد درخواست کار فردی توسط امام صادق علیه‌السلام ۸۴
۲) توبیخ عذافر به سبب همکاری با حکومت بنی‌عباس ۸۵
د) تأکید بر نهی از ورود به کارهای حکومتی بنی‌عباس ۸۷
ه) بازداشتن یاران از همکاری با دستگاه خلافت در امور خیر ۸۸

گفتار دوم: مخالفت با احکام و دستورات حاکمان ۹۰
ارث به خویشان، نه عَصَبه ۹۰
بیان حکم پیامبر ﷺ در حج توسط امام علی ؑ ۹۱
مخالفت امیرالمؤمنین ؑ با خواندن نماز چهاررکعتی در منا و عرفات ۹۱
بیان حکم خدا و توجه به ناسخ و منسوخ ۹۴
اختلاف نظر درباره حکم غسل جنابت و نظر حضرت علی ؑ ۹۶
حکم زکات طلا و نقره ۹۸
مخالفت با حکم خلیفه در بدرقه‌نکردن ابوذر ۱۰۰
گفتار سوم: مبارزه با حکومت‌ها توسط کارگزاران نفوذی ۱۰۵
نام جمعی از شیعیان مسئول در حکومت عباسی ۱۰۶
کمک به برادران دینی کفاره همکاری با حکومت‌های ستمگر ۱۱۱
۱. علی بن یقطین در دربار بنی‌عباس ۱۱۳
یقطین پدر علی ۱۱۳
ادامه تلاش علی بن یقطین ۱۱۷
درگذشت علی بن یقطین ۱۱۸
نقد اتهام زندقه به ابن‌یقطین ۱۱۸
نقد این گزارش ۱۱۹
۲. نجاشی، حاکم اهواز ۱۲۰
شرح حال نجاشی ۱۲۱
جد عبدالله نجاشی حاکم اهواز ۱۲۲
تشیّع نجاشی ۱۲۳
سرگذشت نامه امام صادق ؑ به عبدالله نجاشی ۱۲۶
نامه نجاشی به امام صادق ؑ ۱۲۷

پاسخ امام صادق علیه‌السلام به نامه نجاشی ۱۲۸
۳. حاکمان یاری‌رسان به شیعیان به توصیه امامان علیهم‌السلام ۱۲۹
الف) حسین بن عبدالله نیشابوری، حاکم سیستان ۱۲۹
ب) ابومحمد بن سمالی ۱۳۱
ج) ابن‌هبیره ۱۳۲
جمع‌بندی ۱۳۴
فصل سوم: تعامل معصومان علیهم‌السلام با حاکمان ۱۳۷
مقدمه ۱۳۷
گفتار اول: علل اصلی تعامل معصومان با حاکمان ۱۳۷
۱. حفظ اسلام ۱۳۷
۲. مصلحت جامعه و حفظ وحدت مردم ۱۳۹
۳. تعامل در حل امور قضائی ۱۴۰
الف) بیان حکم قضایی ۱۴۰
ب) اجرای حد شرعی ۱۴۱
۱) اجرای حد شرب خمر بر قدامة بن مظعون ۱۴۱
۲) اجرای حد بر ولید بن عقبه ۱۴۴
۳) اجرای حد بر عبیدالله بن عمر ۱۴۵
۴. پاسخگویی به مسائل و مشکلات فقهی ۱۴۶
الف) اجرای حکم طبق نظر امام صادق علیه‌السلام ۱۴۶
ب) قتل مرد اهانت‌کننده به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۴۷
ج) پرسش منصور از امام صادق علیه‌السلام ۱۴۸
ازاین روایت چند نکته استفاده می‌شود: ۱۴۹
معرفی محمد بن خالد ۱۵۰

د) ساقط‌بودن حد سرقت از بچهٔ غیرممیز ۱۵۱
ه‍) شیوه برگزاری نماز استسقاء ۱۵۱
و) تعیین وقت نماز جمعه ۱۵۲
ز) پرسش مکتوب هشام، خلیفه اموی، از امام باقر علیه‌السلام ۱۵۲
ح) پرسش‌های مهدی عباسی از امام کاظم علیه‌السلام ۱۵۳
گفتار دوم: تعامل در موارد و موضوعات خاص ۱۵۴
۱. تعامل در موارد خاص ۱۵۵
الف) توصیه امام صادق علیه‌السلام برای به‌کارگماشتن افراد ۱۵۵
ب) مراجعه معلی بن خنیس به حاکم به دستور امام ۱۵۵
ج) امام باقر علیه‌السلام و فروش زمین به خلیفه اموی ۱۵۶
د) امام کاظم علیه‌السلام و درخواست رد مظالم اهل‌بیت از مهدی عباسی ۱۵۷
۲. موارد تعامل امامین صادقین علیهماالسلام با داود بن علی، حاکم مدینه ۱۶۰
الف) خبر دادن امام باقر علیه‌السلام از شکل‌گیری حکومت بنی‌عباس ۱۶۰
ب) درگیری داود با امام صادق علیه‌السلام ۱۶۱
ج) دیدار داود بن علی در حج با امام صادق علیه‌السلام ۱۶۲
د) عمل‌کردن داود طبق نظر امام صادق علیه‌السلام ۱۶۳
ه‍) داود بن علی و قتل معلی بن خنیس ۱۶۴
درخواست داود از معلی و مقاومت معلی ۱۶۵
اعتراض شدید امام صادق علیه‌السلام به داود ۱۶۷
نفرین امام صادق علیه‌السلام ۱۶۷
جلب امام و مرگ داود ۱۶۹
سالگرد شهادت معلی بن خنیس ۱۷۰
گفتار سوم: دریافت جوایز سلطان ۱۷۰

۱. دریافت جوایز توسط امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام ۱۷۱
نگاهی به موضوع دریافت جوایز ۱۷۳
الف) رد جایزه و هدیه حاکم کوفه توسط امام علی علیه‌السلام ۱۷۴
ب) مصادره اموال توسط امام حسین علیه‌السلام ۱۷۶
۲. رد هدیه هارون توسط امام کاظم علیه‌السلام ۱۷۸
گفتار چهارم: حضور امام صادق علیه‌السلام در حیره ۱۷۸
۱. پاسخ به پرسش ابن‌شبرمه در دوران خلافت سفاح ۱۷۹
۲. گرفتن روزه با حکم سفاح در حیره ۱۸۰
۳. حضور امام صادق علیه‌السلام و عبدالله بن حسن در حیره به خواست منصور ۱۸۲
۴. حضور در مجلس ابوجعفر منصور ۱۸۳
۵. تعیین موضع سر امام حسین علیه‌السلام در سفر به حیره ۱۸۳
۶. ارتباط با دیگر شیعیان ۱۸۵
۷. ترک مجلس شراب در حیره ۱۸۸
۸. ایجاد مشکل برای حضرت صادق علیه‌السلام ۱۸۹
گفتار پنجم: اولویت حاکم به پیش‌نمازی ۱۹۰
نماز پشت سر حاکم ۱۹۲
جمع‌بندی ۱۹۴
فصل چهارم: موضع معصومان علیهم‌السلام در برابر قیام‌های عصرشان ۱۹۷
مقدمه ۱۹۷
اهمیت آگاهی از موضع معصومان علیهم‌السلام درباره قیام‌ها ۱۹۸
گفتار اول: قیام زید بن علی ۱۹۹
اهمیت قیام زید ۱۹۹
زمان مطرح‌شدن تفکر زیدیه ۲۰۰

زید و خطابیه ۲۰۱
زیدیه و معنای روافض ۲۰۳
علل قیام زید ۲۰۶
۱. امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر ۲۰۶
۲. خونخواهی امام حسین علیه‌السلام ۲۰۷
۳. سکوت خلیفه برابر سب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۲۰۷
۴. دعوت به رضای از آل‌محمد ۲۰۸
۵. مبارزه با ستم و احیای ارزش‌های اسلامی ۲۰۸
مخالفت‌ها با قیام زید ۲۱۱
۱. مخالفت امام باقر علیه‌السلام با هرگونه قیام ۲۱۱
نقد و بررسی ۲۱۶
۲. نپیوستن یاران خاص امام صادق علیه‌السلام به زید ۲۱۷
بیعت مردم کوفه با زید ۲۲۱
زمان قیام ۲۲۲
قیام زید ۲۲۳
زمان شهادت زید ۲۲۵
محرومیت به ادعای طرفداری از زید ۲۲۵
قطع‌کردن دست طرفداران زید ۲۲۶
علل شکست قیام زید ۲۲۷
دیدگاه امام صادق علیه‌السلام درباره شهادت زید ۲۲۸
۱. اندوه امام صادق علیه‌السلام در شهادت زید ۲۲۹
۲. کمک امام صادق علیه‌السلام به بازماندگان قیام زید ۲۳۰
۳. امام صادق علیه‌السلام و جریان دفن زید ۲۳۰

پیامدهای اجتماعی ـ سیاسی قیام زید در میان شیعیان ۲۳۴
۱. وضعیت اجتماعی بعد از قیام زید ۲۳۴
۲. جمعیت زیاد طرفدارن زید ۲۳۶
۳. تصور یاران امام صادق ﷺ از قیام حضرت ۲۳۸
۴. کمرنگ‌شدن اعتقاد امامت به نص ۲۴۰
۵. گسترش فرقه‌های زیدی ۲۴۰
۶. خیانت برخی زیدی‌ها ۲۴۵
۷. زمینه سقوط بنی‌امیه ۲۴۶
روایات در تأیید قیام زید ۲۴۷
۱. روایاتی درباره تولد و قیام زید ۲۴۷
۲. زید و پذیرش امامان زمان خود ۲۴۹
۳. ترحم بر زید در روایات ۲۵۰
۴. موضع مثبت معصومان در برابر قیام زید ۲۵۱
جمع‌بندی ۲۵۴
گفتار دوم: قیام محمد بن عبدالله ۲۵۶
۱. موقعیت عبدالله بن حسن به عنوان رهبر زیدیه ۲۵۸
شواهد و دلایل طرفداری زیدیان از امامت عبدالله ۲۵۸
ادله عبدالله بن حسن بر ادعای امامت خویش ۲۵۹
الف) ادعای وراثت و برتری خانوادگی ۲۵۹
ب) ادعای برتری در علم، شجاعت و سخاوت ۲۶۰
پرسش از عبدالله بن حسن با داعیهٔ امامت ۲۶۱
برتری علمی امام صادق ﷺ ۲۶۲
ج) ادعای داشتن شمشیر پیامبر ۲۶۳

شناخت بیشر از هارون بن سعد عجلی ۲۶۴
اختلاف امام صادق علیه‌السلام و عبدالله ۲۶۶
۲. بیعت با محمد بن عبدالله در ابواء و مخالفت امام صادق علیه‌السلام ۲۶۷
علت رد بیعت با محمد در دیدارمعتزله با امام صادق علیه‌السلام ۲۶۹
۳. موضع امام صادق علیه‌السلام در برابر قیام سیاه‌جامگان ۲۷۲
ابومسلم خراسانی و امام صادق علیه‌السلام ۲۷۴
۴. قیام محمد بن عبدالله در زمان منصور ۲۷۷
برخورد محمد با امام صادق علیه‌السلام بعد از قیام در مدینه ۲۷۷
الف) زمان گزارش خبر ۲۷۷
ب) دعوت از امام صادق علیه‌السلام به بیعت و دستگیری بنی‌الحسن ۲۷۸
دعای ام‌داود ۲۸۲
ج) قیام محمد و موضع امام صادق علیه‌السلام ۲۸۳
زمان قیام محمد ۲۸۴
تلاش محمد برای گرفتن بیعت از امام صادق علیه‌السلام ۲۸۵
جمع‌بندی ۲۸۹
گفتار سوم: قیام حسین بن علی شهید فخ ۲۹۲
علت قیام ۲۹۲
بیعت‌نامه حسین ۲۹۳
درخواست بیعت از امام کاظم علیه‌السلام و موضع ایشان ۲۹۴
شهادت حسین در فخ مکه ۲۹۵
سخن امام کاظم علیه‌السلام درباره شهید فخ ۲۹۵
گفتار چهارم: قیام یحیی بن عبدالله بن حسن و نامه امام کاظم علیه‌السلام ۲۹۸
موقعیت و قیام یحیی ۲۹۸

نامه یحیی بن عبدالله به موسی بن جعفر ﷺ ۳۰۰
بستر نگارش نامه ۳۰۰
متن نامه یحیی به امام کاظم ﷺ ۳۰۱
پاسخ امام کاظم ﷺ به نامه یحیی ۳۰۳
دستگیری و مرگ یحیی بن عبدالله ۳۰۷
گفتار پنجم: دیگر قیام‌ها ۳۰۹
جمع‌بندی و نتیجه‌گیری ۳۱۳

بخش هفتم: سیره اقتصادی

فصل اول: کار و تلاش در سیره معصومان ﷺ ۳۲۱
مدخل ۳۲۱
گفتار اول: تشویق به کار و تلاش ۳۲۲
امور مضر به کار و تلاش ۳۲۴
۱. تنبلی و بیکاری ۳۲۴
۲. احساس نیاز به مردم ۳۲۵
۳. چشمداشت به بیت‌المال ۳۲۶
نکاتی برای تعادل در کار ۳۲۷
۱. سهم منطقی کار و تلاش ۳۲۸
۲. کفاف ۳۳۲
۳. قناعت ۳۳۷
۴. زهد صحیح، وابسته‌نبودن به مال ۳۴۲
گفتار دوم: تشویق به تجارت ۳۴۴
بازار، مکان تجارت ۳۴۷

آداب و شرایط تجارت ۳۴۸
دعا برای موفقیت در کسب و کار ۳۵۰
گفتار سوم: نظارت بر بازار ۳۵۲
نظارت پیامبر ﷺ بر بازار ۳۵۲
نظارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر بازار ۳۵۳
نهی از عمل خلاف شرع در کسب و کار ۳۵۴
۱. جلوگیری از معاملات حرام ۳۵۵
۲. حرمت غش و تقلب ۳۵۷
۳. کم‌فروشی ۳۶۲
۴. مبارزه با احتکار ۳۶۵
الف) برخورد پیامبر ﷺ با محتکر ۳۷۲
ب) مبارزه امیرالمؤمنین علیه‌السلام با محتکران ۳۷۴
قیمت‌گذاری کالای احتکارشده ۳۷۵
فصل دوم: کار و تلاش اقتصادی معصومان علیهم‌السلام ۳۸۱
مقدمه ۳۸۱
گفتار اول: کشاورزی ۳۸۳
۱. کار در مزرعه ۳۸۳
۲. آبادکردن زمین ۳۸۴
۳. کاشت درخت ۳۸۵
الف) سیره رسول خدا ﷺ ۳۸۵
ب) سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۳۸۷
۴. مدیریت تولید کشاورزی ۳۸۸
گفتار دوم: کار و کارگری در سیره معصومان ۳۹۲

۱. امیر مؤمنان علی علیه‌السلام ۳۹۳
۲. امام باقر علیه‌السلام ۳۹۴
۳. امام صادق علیه‌السلام ۳۹۵
۴. دیگر امامان ۳۹۶
گفتار سوم: معامله و تجارت ۳۹۶
گفتار چهارم: دامداری ۴۰۲
جمع‌بندی ۴۰۶
فصل سوم: سیره معصومان علیهم‌السلام در مصرف اموال ۴۰۹
مقدمه ۴۰۹
۱. مصرف خانواده ۴۰۹
۲. کمک به دیگران ۴۱۳
الف) کمک به نیازمندان ۴۱۳
ب) کمک برای تولد فرزند ۴۱۴
۳. اصلاح بین شیعیان ۴۱۵
۴. آزادی بردگان ۴۱۶
۵. وقف ۴۱۸
۶. میانه‌روی و دوری از اسراف و خست ۴۱۹
اسراف و تبذیر ۴۲۰
اسراف و اقتار (خست) ۴۲۱
کمترین اسراف ۴۲۳
پیامدهای منفی اسراف ۴۲۴
الف) فساد و خلاف ۴۲۴
ب) نابودی اموال ۴۲۵

ج) اجابت‌نشدن دعا ۴۲۵
موارد استثنا از اسراف ۴۲۶
الف) بهداشت و سلامتی ۴۲۷
ب) حج و عمره ۴۲۸
جمع‌بندی ۴۲۹
فصل چهارم: اموال عمومی ۴۳۱
مقدمه ۴۳۱
گفتار اول: زکات ۴۳۲
۱. اعلام حکم زکات ۴۳۲
۲. موارد زکات ۴۳۵
زکات اسب و مال‌التجاره ۴۳۸
۳. پرداخت زکات به حاکم و فقیه ۴۴۰
۴. آیین گردآوری زکات ۴۴۴
دستورالعمل امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای گردآوری زکات ۴۴۵
الف) توصیهٔ گردآورنده به تقوا و امانتداری ۴۴۶
ب) شیوه ورود به میان اموال زکوی ۴۴۶
ج) روش برخورد با دارنده مال زکوی ۴۴۷
د) شیوه دریافت حیوان زکوی ۴۴۷
ه‍) پذیرش تقسیم مجدد اموال ۴۴۸
و) شرائط مسئول حفظ اموال زکات ۴۴۸
ز) شیوه حرکت‌دادن چارپایان زکوی ۴۴۹
ح) برخورد مهربانانه با حیوانات ۴۴۹
ط) پاداش کارگزار ۴۵۰

ی) انتقاد امام صادق ﷺ به عملکرد حاکمان ۴۵۱
۵. مصرف‌کنندگان زکات ۴۵۲
الف) فقیران و نیازمندان ۴۵۴
ب) کارگزاران زکات ۴۵۵
ج) تألیف قلوب و آزادی برده ۴۵۶
د) مقروضان ۴۶۰
ه) جهاد و راه خدا (امور خیر) ۴۶۳
و) درراه‌ماندگان ۴۶۵
گفتار دوم: منابع عمومی بیت‌المال ۴۶۶
۱. غنیمت ۴۶۸
انواع غنایم ۴۷۰
تقسیم غنائم ۴۷۴
موارد استثنا از تقسیم ۴۷۷
۲. فیء ۴۸۵
موارد کاربرد فیء در روایات ۴۸۶
۳. انفال ۴۹۱
حکم انفال ۴۹۲
موارد انفال در روایات ۴۹۴
الف) زمین‌ها ۴۹۴
۱) مناطق به‌دست‌آمده بدون جنگ و با صلح ۴۹۴
۲) مناطق متروکه ۴۹۶
۳) جنگل‌ها ۴۹۷
۴) کوه‌ها و وادی‌ها ۴۹۷

۵) زمین‌های موات ۴۹۷
ب) مال بدون وارث ۴۹۹
ج) معادن ۵۰۰
د) اموال حاکمان ۵۰۱
۴. خمس از منابع بیت‌المال ۵۰۲
۵. جزیه ۵۰۳
۶. خراج ۵۰۵
انواع زمین‌ها ۵۰۶
تفاوت زمین خراج و زمین جزیه و صلح ۵۰۷
برخورد با کشاورزان زمین‌های خراجی ۵۱۱
۷. وقف عام ۵۱۳
۸. هدیه‌ها ۵۱۵
جمع‌بندی ۵۱۶
فصل پنجم: اصلاح روش درآمد و مصرف بیت‌المال ۵۱۹
مقدمه ۵۱۹
گفتار اول: سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دریافت خراج ۵۲۰
سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره سرزمین عراق ۵۲۱
۱. همه از آنِ امام ۵۲۲
۲. عراق از آن تمام مسلمانان ۵۲۳
۳. تعیین خراج اراضی مفتوحةالعنوه توسط امام علی علیه‌السلام ۵۲۵
الف) خراج و جزیه در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۵۲۹
ب) مصرف خراج و جزیه ۵۳۲
ج) مصرف زکات ۵۳۳

گفتار دوم: سیره عادلانه امیرالمؤمنین ﷺ در مصرف بیت‌المال ۵۳۴
۱. تساوی در تقسیم بیت‌المال ۵۳۵
مخالفت‌ها با تقسیم مساوی بیت‌المال ۵۳۸
۲. رد پیشنهاد عدول از مساوات در تقسیم بیت‌المال ۵۴۰
پاسخ به پرسش از آینده مسلمانان ۵۴۵
گفتار سوم: دریافت و تقسیم غنایم ۵۴۶
۱. دریافت غنایم ۵۴۶
۲. تقسیم غنایم ۵۵۴
مصرف خمس در دوران خلفا ۵۵۴
سیرهٔ امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ مصرف خمس ۵۵۷
جمع‌بندی و نتیجه‌گیری ۵۶۳

بخش هشتم: سیره نظامی

فصل اول: آداب جهاد ۵۶۹
مدخل ۵۶۹
سیره یا احکام جهاد ۵۷۰
چرایی قیام نظامی برخی امامان؟ ۵۷۲
اصل بر صلح ۵۷۳
گفتار اول: قانون اساسی مردم مدینه ۵۷۴
پیمان‌نامه پیامبر ﷺ با ساکنان مدینه ۵۷۴
۱. همراهی در جنگ ۵۷۵
۲. احترام به هم‌پیمان و همسایه ۵۷۶
۳. هماهنگی در صلح ۵۷۸

گفتار دوم: هدف از جهاد در اسلام ۵۷۸
هدف از جهاد، إعلای کلمه حق ۵۷۹
اهمیت اسلامِ یک فرد ۵۸۰
دعوت به اسلام قبل از نبرد ۵۸۱
شیوه دعوت به اسلام ۵۸۳
گفتار سوم: نکاتی از آداب جهاد ۵۸۴
توصیه‌های پیامبر ﷺ در هنگام اعزام نیرو ۵۸۴
توصیه‌های خاص امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آستانه جهاد ۵۸۷
دعای امیرالمؤمنین علیه‌السلام قبل از نبرد ۵۸۸
شعار در جنگ‌های پیامبر ﷺ ۵۸۸
بازداشتن از مبارزه‌طلبی ۵۹۰
حیله‌های جنگی ۵۹۰
پذیرش تعهد کوچک‌ترین افراد ۵۹۲
مقام شهادت و شهید ۵۹۳
بزرگداشت شهدا ۵۹۵
گفتار چهارم: برخورد با مسئله بردگی در سیره معصومان علیهم‌السلام ۵۹۶
احترام به امان بنده در نبرد ۶۰۰
احکام اسیران دشمن ۶۰۱
تشویق برای رهایی بردگان ۶۰۲
وصیت‌کردن به آزادسازی برده ۶۰۲
آزادی بردگان امام باقر علیه‌السلام ۶۰۳
گفتار پنجم: مسائل دفاعی مهم ۶۰۴
نبرد با محارب ۶۰۴

دفاع شخصی ۶۰۶
دفاع از شهر ۶۰۷
اهمیت دفاع در برابر حوادث سیل و آتش سوزی ۶۰۸
جمع‌بندی ۶۱۰
فصل دوم: سیره نظامی رسول خدا ﷺ ۶۱۳
مقدمه ۶۱۳
گفتار اول: جنگ بدر ۶۱۵
زمان جنگ بدر ۶۱۵
وضعیت اقتصادی مسلمانان در جنگ بدر ۶۱۵
امداد الهی با فرشتگان ۶۱۷
اهمیت نبرد بدر برای اسلام ۶۱۸
حضور بنی‌هاشم و اسارت آنان ۶۱۹
۱. حضور طالب برادر علی ؑ ۶۱۹
۲. عباس و عقیل ۶۲۰
کشته‌های کفار ۶۲۳
جنگ بدر ملاک ارزش‌گذاری ۶۲۳
۱. تعداد مجاهدان بدر ۶۲۴
۲. برتری مجاهدان بدر ۶۲۴
۳. همراهی با اصحاب بدر در قیامت ۶۲۵
۴. ملاک تاریخ ۶۲۵
۵. شهدای بدر ۶۲۶
نماز بر شهدای بدر ۶۲۶
گفتار دوم: جنگ احد ۶۲۷

تبختُر ابودجانه ۶۲۸
مقاومت علی علیه‌السلام و ابودجانه ۶۲۸
پیامبر در بازگشت به مدینه ۶۳۱
گزارش قتاده از نبرد احد ۶۳۲
شجاعت علی علیه‌السلام در اُحُد ۶۳۳
گفتار سوم: نبرد خیبر ۶۳۶
علت مهاجرت یهود به مدینه و خیبر ۶۳۶
فاتح خیبر ۶۳۸
دو فرمان حکومتی ۶۴۰
۱. جلوگیری از کشتن حیوانات اهلی ۶۴۰
۲. ممنوعیت نکاح متعه ۶۴۲
عدالت اسلامی در تقسیم درآمد خیبر ۶۴۴
سرزمین فدک ۶۴۶
دو خوشحالی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در خیبر ۶۴۹
شرایط جزیه‌دهندگان ۶۴۹
جمع‌بندی ۶۵۰
فصل سوم: جهاد امیرالمؤمنین علیه‌السلام با باغیان ۶۵۳
مقدمه ۶۵۳
سخنان پیامبر به امیرالمؤمنین درباره جهاد با باغیان ۶۵۴
۱. نبرد بر اساس تأویل قرآن ۶۵۴
۲. نبرد با ناکثین، قاسطین و مارقین ۶۵۶
گفتار اول: جهاد با ناکثین ۶۵۹
اخبار مربوط به جنگ جمل ۶۶۱

۱. اولین گواهی دروغ در اسلام ۶۶۲
۲. حکم ارث زن و بچه‌اش ۶۶۳
۳. نتیجه بی‌توجهی به حق ۶۶۳
۴. عفو ناکثان ۶۶۳
گفتار دوم: جهاد با قاسطین ۶۶۴
اخباری دربارهٔ معاویه ۶۶۶
۱. گرفتاری امام علی علیه‌السلام به معاویه و امام حسین علیه‌السلام به یزید ۶۶۶
۲. در گذاشتنِ معاویه برای خانه‌های مکه ۶۶۶
۳. نصف‌کردن زکات فطره ۶۶۷
۴. پناه‌بردن افراد به معاویه ۶۶۹
۵. نقد کارگزار معاویه ۶۷۱
گفتار سوم : جهاد با خوارج ۶۷۱
آغاز نبرد با خوارج ۶۷۲
در مسیر بازگشت از جنگ نهروان ۶۷۵
شرط جنگ با خوارج ۶۷۸
گفتار چهارم: سیره معصومان در برخورد با سرکشان ۶۷۹
گذشت از ناکثان در جمل ۶۸۰
رد اسارت و به‌غنیمت‌بردن اموال باغیان و سرکشان مسلمان ۶۸۱
آزادی و مبادله اسیران ۶۸۳
فواید سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام و تفاوت آن با سیره قائم ۶۸۴
جمع‌بندی ۶۸۶
فصل چهارم: جهاد امام حسین علیه‌السلام با حاکم ستمگر ۶۸۹
گفتار اول: نکاتی قبل از شهادت امام حسین علیه‌السلام ۶۸۹

خبر شهادت امام حسین علیه‌السلام ۶۹۰
هجرت امام حسین علیه‌السلام از مکه به سمت عراق ۶۹۱
تسلیم ودایع امامت ۶۹۴
۱. امام سجاد علیه‌السلام ۶۹۴
۲. ام‌سلمه ۶۹۵
۳. فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام ۶۹۵
گفتار دوم: نکاتی درباره شهادت حضرت ۶۹۶
سخن منادی در هنگام شهادت امام حسین علیه‌السلام ۶۹۶
دو نکته آسمانی دربارهٔ شهادت امام حسین علیه‌السلام ۶۹۷
جامه و خضاب امام حسین علیه‌السلام در هنگام شهادت ۶۹۷
امام سجاد علیه‌السلام در دربار یزید ۶۹۸
عزاداری زنان و همسر امام حسین علیه‌السلام ۶۹۹
توضیح ۷۰۰
زیارت امام حسین علیه‌السلام ۷۰۰
کامل‌بودن نماز در کنار قبر امام حسین علیه‌السلام ۷۰۱
تربت امام حسین علیه‌السلام ۷۰۲
نهی از روزهٔ روز عاشوراء ۷۰۲
جنایت یزید در مدینه ۷۰۳
نقد و بررسی ۷۰۴
انتقام مختار بن ابی‌عبیده ۷۰۵
شرح و بررسی ۷۰۷
جمع‌بندی ۷۰۹
کتابنامه ۷۱۳

نمایه‌ها

آیات ۷۴۷
روایات ۷۵۲
موضوعات ۷۸۲
اعلام و مشاهیر ۸۰۷
کتاب‌ها ۸۱۲
مکان‌ها ۸۱۳
اشعار ۸۱۵

سخنی با خواننده

کتب اربعه از مهم‌ترین آثار و مجموعه‌های حدیثی شیعه است که از دیرباز مورد توجه بوده و منبعی ارزنده برای استخراج احکام فقهی و عقاید دینی است. نویسندگان آن از بزرگ‌ترین دانشمندان شیعه و دارای آثار متعددی بوده و از جایگاه والایی برخوردار هستند. این کتاب‌ها از زمان تألیف در قرن چهارم و پنجم مورد اعتماد عالمان شیعه بوده و همواره بر حفاظت و استنساخ آنها تأکید داشته‌اند. این آثار بیشتر منبع فقهی بوده و به ابعاد دیگر آنها از جمله تاریخ و سیره معصومان علیهم‌السلام کمتر توجه شده است. درحالی‌که این کتاب‌ها منبعی ارزشمند برای شناخت سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام به شمار رفته و تبیین محققانه و سیره زندگانی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و فرزندان گرامی‌شان با استفاده از روایات رسیده و ثبت‌شده در این آثار ضروری و جای آن در میان پژوهش‌های تاریخ و سیره خالی است. ارائه سیره معصومان علیهم‌السلام از کتب اربعه دستورالعمل عینی برای سبک زندگی و رفتار منطقی مسلمانان در ابعاد مختلف فرهنگی، آموزشی، اجتماعی، عبادی، سیاسی، نظامی و اقتصادی است که از منابع معتبر استخراج شده و می‌تواند ما را از افتادن در ورطه اخبار نادرست و جعلی باز دارد.

پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام که واکاوی و تبیین دقیق سیره معصومان علیهم‌السلام را سرلوحه کار خویش قرار داده است، پس از واگذاری این موضوع به یکی از علاقه‌مندان

و پژوهشگران توانمند این عرصه، هرکدام از موضوعات سیره را در کتابی سامان داد و در اختیار علاقه‌مندان و پیروان اهل بیت ﷺ گذاشت.

کتاب حاضر محصول تلاش فکری و علمی حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای علی‌اکبر ذاکری است و ما را با زاویه‌های جدیدی از میراث شیعه آشنا می‌سازد. این کتاب دسته‌ای از مهم‌ترین منابع سیره معصومان ﷺ را از زاویه‌ای معرفی می‌کند که کمتر مورد واکای قرار گرفته و بر آن است تا افراد را با کتب اربعه و زندگانی و سیره حضرت محمد ﷺ، حضرت زهرا ﷺ و ائمه اطهار ﷺ در کتاب‌های چهارگانه شیعه آشنا نماید.

بی‌تردید اجرای این پژوهش و غنای علمی آن علاوه بر نویسنده مدیون تلاش‌های ارزنده مدیر محترم پیشین گروه سیره اهل‌بیت ﷺ حجت‌الاسلام و المسلمین آقای دکتر مصطفی صادقی، ناظر پژوهشی حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای دکتر محمدکاظم رحمان‌ستایش، ارزیاب محترم حجت‌الاسلام و المسلمین آقای حسین عبدالمحمدی و اعضای محترم شورای پژوهشی پژوهشکده آیت‌الله محمدهادی یوسفی‌غروی، حجج اسلام آقایان: رمضان محمدی، محمدجواد صاحبی، سیدقاسم رزاقی، علی الهی‌تبار و آقایان دکتر نعمت‌الله صفری‌فروشانی و دکتر سیدحسین فلاح‌زاده، مدیر محترم امور پژوهشی حجت‌الاسلام و المسلمین مهدی نورمحمدی، کارشناس محترم گروه حجت‌الاسلام آقای سیدرسول کاظمی‌نسب و آقای مهدی بنی‌حسن است که جا دارد از زحمات و تلاش‌های ایشان قدردانی به عمل آید.

از رئیس محترم پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر نجف لک‌زایی تشکر می‌کنم که بدون پشتیبانی و یاریگری بی‌دریغ و مؤثر ایشان، پژوهش حاضر به سرانجام نمی‌رسید.

همچنین بایسته و شایسته است از اداره نشر پژوهشگاه که فرایند آماده‌سازی اثر و چاپ و نشر آن را برعهده داشتند سپاسگزاری کنم.

پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت ﷺ در راستای حیات و بالندگی علم و دانش،

آثار خود را در اختیار جامعهٔ علمی قرار داده، پیشاپیش از انتقادها و پیشنهادهای علمی همه استادان، صاحب‌نظران و پژوهشگران محترم استقبال می‌کند. امید است این فعالیت‌های علمی زمینه‌ساز رشد و پویایی دانش تاریخ و به دنبال آن تمدن اسلامی گردد.

دکتر حمیدرضا مطهری

رئیس پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم‌السلام

پیش‌گفتار

پیروی از اسوه و الگو یکی از راه‌های تربیتی در اسلام است. پیشرفت یک جامعه به فرهیختگان آن بستگی دارد که به عنوان الگو مطرح‌اند. مردم همیشه انسان‌های برجسته، سخت‌کوش و درس‌آموخته را الگوی خود در سبک زندگی قرار می‌دهند. سیره عملکرد و روش زندگی بزرگان است و الگوگیری از آنان عمل به سیره ایشان می‌باشد. قرآن حضرت ابراهیم[1] و پیامبر اسلام ﷺ را اسوه دیگرمسلمانان قرار داده و می‌خواهد از این اسوگان حسنه پیروی کنیم.[2] این اثر به سیره رسول خدا ﷺ و اهل‌بیت علیهم‌السلام که جزو برترین انسان‌ها هستند، پرداخته است. منظور از اهل‌بیت فاطمه علیهاالسلام دختر گرامی پیامبر، حضرت علی علیه‌السلام و یازده تن از فرزندانش هستند که آنان را امام و مجموع چهارده نفر را معصوم می‌نامیم.

کتاب حاضر در باره سیرهٔ سیاسی، اقتصادی و نظامی این بزرگان از مهم‌ترین و معتبرترین منابع حدیثی شیعه یعنی کتاب‌های چهارگانه شیعه است، به این امید که شمعی روشنایی‌بخش برای سبک زندگی افراد باشد.

لازم است در مقدمه نکاتی به‌اجمال درباره اهمیت و ضرورت بحث و مفاهیم مطرح

---

۱. قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْراهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَه (ممتحنه:۴).

۲. لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (احزاب: ۲۱).

در عنوان کتاب تقدیم شود که مفصل آن در جلد اول آمده است.

اهمیت و ضرورت تحقیق

پرداختن به کتاب‌های چهارگانه شیعه و استخراج سیره پیامبر ﷺ و اهل‌بیت ﷺ از آنها اهمیت زیادی دارد. این کتاب‌ها عبارت‌اند از: کتاب الکافی، تألیف ثقةالاسلام محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۹ق.) من لایحضره الفقیه تألیف محمد بن علی بن بابویه معروف به شیخ صدوق(۳۸۱ق.) و دو کتاب الاستبصار فیما اختلف فیه الأخبار و تهذیب الأحکام از محمد بن حسن طوسی معروف به شیخ طوسی (۴۸۰ق.) که به محمدهای سه‌گانه مشهورند. این تحقیق که نخستین بررسی پژوهشی سیره در کتب اربعه است، اهداف زیر را پی‌جویی می‌کند:

۱. بیان سیره در این کتاب‌ها، به جهت پراهمیتی، نه‌فقط برای جامعه شیعیان ارزشمند است، بلکه اهتمام بزرگان شیعه را به سیره نشان می‌دهد. با این همه باید پرسید آیا نویسندگان کتب اربعه بهای لازم را به سیره می‌دادند؟ اساساً سیره در هندسه فکری آنان چه نقشی داشته است. نقل حوادث و وقایع در ابواب مختلف فقهی نشان می‌دهد سیره و عمل معصومان نزد آنان از جایگاه خاصی برخوردار بوده است. ثقةالاسلام کلینی عنایت خاصی به سیره در کافی داشته، شیخ صدوق در کتاب من‌لایحضره‌الفقیه به نقل سیره بسیار توجه کرده و از این حیث در مرتبه بعد از کلینی قرار دارد،شیخ طوسی در تهذیب الأحکام نسبت به حجم کتاب، کمتر به سیره نظر داشته، اما در کتاب الخلاف و المبسوط بسیار به نقل سیره پرداخته است.

این نکته نشان می‌دهد سیره برخلاف آنچه در اندیشهٔ برخی اصولیان مطرح است، از جایگاه والایی برخوردار بوده است.

۲. واقعیت این است اهل‌سنت به کتب صحاح و سنن خود توجه بیشتری دارند، به‌ویژه به صحیح بخاری. شرح‌ها و ترجمه‌های مختلف حاکی از این واقع است. اما اکثر

شرح‌های دانشمندان شیعه به این چهار اثر به دوران صفویه بر می‌گردد. علمای بعدی کمتر به شرح این آثار پرداخته‌اند و اگر پرداخته‌اند در جهت پاسخگویی به شبهاتی است که به این کتاب‌ها به‌ویژه کافی شده است و فقط از من لایحضره الفقیه و اخیراً کافی ترجمهٔ کاملی وجود دارد.

ما در این اثر، بخشی از احادیث سیره‌ای کتاب‌های چهارگانه شیعه را در اختیار خوانندگان قرار می‌دهیم تا بیشتر با این آثار فاخر و گران‌قدر شیعه آشنا شوند.

۳. نکته دیگری که باعث شد به طرح سیره در کتب اربعه پرداخته شود، این است که متأسفانه کتاب‌های چهارگانه شیعه در مراکز علمی متروک واقع شده است. نگاهی به چاپ و شمار این کتب این نکته را تأیید می‌کند. آنچه از ذاکره حوزه استفاده می‌شود، این است که مجتهدان بیشتر به وسائل الشیعه مراجعه می‌کنند و مبنای درس استادان و اجتهاد علما وسائل است. بسیاری از طلاب وسائل الشیعه را در منزل دارند و به آن مراجعه می‌کنند؛ درحالی‌که با کتاب شریف کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب الأحکام و استبصار بیگانه‌اند. حداکثر به اصول کافی و روضه کافی توجه دارند. دلیل روشن دیگر آن، تحقیقات و چاپ‌های متعدد وسائل الشیعه است.

بررسی سیره در کتب اربعه نشان می‌دهد این کتاب‌ها دارای دُرهای گران‌بهایی هستند که با وجود وسائل الشیعه از یاد رفته‌اند. مشکل دیگر وسائل، تقطیع احادیث است که امکان دسترسی به کل خبر را سخت کرده است. به همین جهت برداشت از روایات و استنباط حکم شرعی متفاوت می‌شود.

۴. نکته مهم دیگر توجه به آشتی فقه و سیره است. گاهی مطلبی از سیره معصومان بیان می‌شود که در ظاهر با احکام فقهی متفاوت است. اگر ما سیره را از منابع اولیه که دارای سند معتبر هستند، استخراج کنیم، دیگر معنا ندارد فقه با سیره معصوم مخالف و متفاوت باشد؛ زیرا سیره یکی از منابع احکام است. اما چون آنچه از سیره نقل می‌شود، تاریخ تلقی می‌شود و از کتب تاریخی نقل می‌گردد نه منابع حدیثی معتبر، نوعی تضاد

بین احکام فقهی و سیره معصومان ظهور و بروز می‌کند. این تضاد از یک طرف فقه را از عرصه زندگی دور نگه می‌دارد و از جانب دیگر سیره را برای مردم، غیرعملی و در حد یک فضیلت خاص تنزل می‌دهد؛ درحالی‌که می‌توان حکم صحیح فقهی را از سیره استنباط کرد. اشکال همراه‌بودن اعمال ائمه ﷺ با تقیه درباره احادیث هم صادق است.

استخراج سیره از کتب اربعه تا حدودی این مشکل را برطرف می‌کند؛ چون‌که سیره از منبعی معتبر نقل می‌شود که در فقه هم قابل استناد و کاربرد است.

۵. مراجعه به کتب اربعه ما را در درک وضعیت سیاسی، اجتماعی دوران امامت معصومان کمک می‌کند. گاهی حادثه‌ای خاص در یک باب فقهی و در ذیل مسئله‌ای آمده که به‌آسانی خواننده نمی‌تواند به آن دست یابد یا حتی تصور کند که چنین مطلبی در چنین بابی وجود دارد؛ در مثل حدیثی در اهمیت تولد امام جواد ﷺ در ذیل روایتی در باب موز آمده است. امام رضا ﷺ درحالی‌که به فرزندش در منی موز می‌داد، وی را مولودی بابرکت در اسلام دانست.[۱]

همچنین گوشه‌ای از وضعیت سیاسی ـ اجتماعی زمان موسی بن جعفر ﷺ را می‌توان از خبری به دست آورد که ذیل اخبار مربوط به بابی فقهی درباره زنان غیر مرتبط با موضوع آمده است. شخصی در ایام حج در منی می‌خواهد مسئله‌ای دراین‌باره از موسی بن جعفر ﷺ بپرسد، ایشان می‌گوید آخر شب که رفت‌وآمدها کم شد، برای پرسیدن سؤال نزد ما بیا.[۲] بدیهی است کسی که می‌خواهد بخشی از سیره امام کاظم ﷺ را بداند و از محدودیت‌های سیاسی زمان ایشان مطلع شود، تصور نمی‌کند درباره محدودیت‌های دوران زندگانی موسی بن جعفر ﷺ به جستجو در چنین باب فقهی بپردازد. این در حالی است که همین روایت را صاحب وسائل الشیعه نقل کرده است، ولی تمام مقدمات آن را

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۳۶۱، ح۳: «هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِی لَمْ یُولَدْ فِی الْإِسْلَامِ مِثْلُهُ مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَکَةً عَلَی شِیعَتِنَا مِنْهُ، بَابُ الْمَوْز».

۲. همان، ج۳، ص۹۲.

حذف و فقط قسمت پرسش از امام را آورده است.[۱]

۶. یکی از موضوعات مورد توجه ما، نقد و بررسی و تحلیل برخی از نکات تاریخی و اخبار مشهوری است که گاه به عنوان یک فضیلت و امتیاز تلقی شده است؛ اما با حقایق تاریخی ناسازگار است و همین دسته اخبار باعث انتقاداتی به کتب اربعه شده است. ما به‌تناسب به نقد آنها می‌پردازیم.

جایگاه سیره

ازآنجاکه عنوان اصلی تحقیق سیره است، آگاهی اجمالی از جایگاه سیره لازم است. سیره بخشی از سنت است؛ لذا اول باید سنت را شناخت تا به جایگاه سیره دست یافت:

۱. سنت که یکی از چهار منبع احکام است، به معنای دستورهای پیامبر و احکامی است که آن حضرت بیان کرده است[۲] و گاهی سنت در برابر بدعت استعمال می شود[۳] و معنای دیگر سنت استحباب، یکی از احکام پنج‌گانه است.[۴]علمای اصولی سنت را سه قسم می‌دانند: قول، فعل و تقریر پیامبر ﷺ.[۵] شیعه سنت را شامل سیره امامان معصوم نیز می‌داند. شماری از علمای اهل سنت، عمل صحابی را نیز جزو سنت قرار داده‌اند.[۶] سنت دارای تقسیمات مختلفی است که در کتاب‌های فقهی و اصولی به آن اشاره شده است، مانند سنن زوائد (مانند لباس‌پوشیدن پیامبر)[۷] و سنن هدی (کارهای مستحبی)[۸] و میزان

---

۱. شیخ‌حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۲، ص۲۷۲.

۲. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص ۱۵۵: «السُّنَّةُ ما سَنَّ رَسُولُ اللهِ».

۳. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۲۱۱. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۱۵۵ : در کتاب اول آمده: فَقَالَ:«أَمَّا السُّنَّةُ فَسُنَّةُ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَ أَمَّا الْبِدْعَةُ فَمَا خَالَفَهَا».

۴. علی‌اکبر غفاری ؛ تلخیص مقباس الهدایه؛ ص۱۲.

۵. شیخ بهایی؛ زبدة الأصول؛ ص۱۸۰. مولااحمد اردبیلی؛ مجمع الفائده و البرهان؛ ج۳، ص۲۱۶:تعریف زبده:«السّنةُ هی قولُ النبی ﷺ أو فِعلِه أو تقریرِه».

۶. حاکم نیشابوری؛ المستدرک علی الصحیحین؛ ج۱، ص۵۱۰ و ج۴، ص۳۲۹ :«و قَد أجمَعُوا عَلَی أنّ قولَ الصَحابی سُنةٌ».

۷. سید علی‌خان مدنی شیرازی ؛ ریاض السالکین؛ ج۷، ص۲۰۴، و ج۶، ص۴۰۳ (مشابه آن).

۸ محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص ۴۴۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص ۴.

حجیت و تبعیت از آن نیز مورد توجه قرار گرفته است.

۲. سیره بخش عملی یا قسمت فعل از سنت است. سیره در لغت از سیر و حرکت و بر وزن فِعله است.[۱] ازاین‌روی به معنای نوع فعل و عمل معصوم است[۲] که به دو قسم روش فردی و اجتماعی تقسیم می‌شود. معنای دوم آن که در احادیث نیز آمده، به معنای روش برخورد و رفتار با دیگران در جهاد است.[۳] در زمان امام صادق ﷺ این معنا رایج بوده[۴] و فقها نیز آن را به همین معنا می‌شناختند. به همین جهت در شماری از کتاب‌های فقهی از کتاب جهاد، تعبیر به کتاب سِیَر، شده است.[۵] به‌مرور سیره توسعه یافته و مشمول شرح‌حال بزرگان نیز می‌شود[۶] که امروز این معنا رایج است.

۳. منظور از سیره در اینجا فعل و عمل است. ممکن است گفته شود سیره بر نوع و هیئت عمل دلالت می‌کند که بیش از یک بار رخ داده باشد. به همین علت برخی سیره را به مواردی اختصاص داده‌اند که در آن واژه «کان» با فعل مضارع آمده باشد؛ زیرا دلالت بر استمرار دارد. آنان این موارد را سیره تلقی کرده‌اند نه گزارش هر فعل و عمل معصوم. در برابر این دیدگاه می‌توان گفت: در روایات ما از عمل و فعل معصومان که یک بار و در یک حادثه رخ داده، تعبیر به سیره شده است. امام صادق ﷺ برخورد امیرمؤمنان ﷺ با مردم بصره و اصحاب جمل را سیره شمرده؛ درحالی‌که یک بار رخ داده است.[۷] همین موضوع درباره سیره امام زمان ﷺ نیز نقل شده است.[۸]

---

۱. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۳، ص۳۴۰.

۲. حسن مصطفوی؛ التحقیق فی کلمات القرآن؛ ج۵، ص۲۸۸.

۳. احمد بن محمد فیومی؛ مصباح المنیر؛ ص۲۹۹.

۴. شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۵.

۵. همو، الخلاف؛ ج۵، ص ۵۱۷.

۶. حاجی خلیفه؛ کشف الظنون؛ ج۲، ص۱۰۱۲.

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛الکافی؛ ج۵، ص۱۲. شیخ ابوجعفرمحمد بن حسن طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۱۶.

۸. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۵۲، ص۳۸۸.

۴. اعتبار سیره پیامبر ﷺ و اهل‌بیت ﷺ به سه دلیل است و به همین سه جهت باید از آنان تبعیت کرد:

الف) سیره بخشی از سنت است و عمل معصوم برای دیگران حجت و قابل احتجاج و پیروی است. به همین سبب به آنان حجت الهی می‌گویند.[۱] کلینی در اصول کافی در کتاب «حجه» به مسائل نبوت و امامت پرداخته است.

ب) عصمت پیامبر و اهل‌بیت دلیلی دیگر بر اعتبار سیره آنان است. دلیل عصمت آیهٔ تطهیر است[۲] که در مرحله اول شامل پنج‌تن آل‌عبا (پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین ﷺ) می‌شود[۳] و به دلیل سخنان پیامبر،[۴] شامل دیگر امامان معصوم نیز می‌گردد.

ج) در قرآن پیامبر اسوه نیکو معرفی شده[۵] که نشان می‌دهد فعل و عمل حضرت می‌تواند الگوی مناسبی برای مسلمانان باشد. افزون بر این معصومان خود را اسوه دانسته[۶] و مردم را به پیروی از خویش دعوت می‌کردند.[۷]

چگونگی پیروی از فعل پیامبر ﷺ و اسوه‌قراردادن ایشان و دیگر معصومان و بزرگان باعث شده رفتار آنان را به دو دسته کلی تقسیم کنند: امور عادی و امور دینی. پیروی در

---

۱. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۱۳۳. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۳۶، ص۲۲۸. ابوجعفر محمدبن علی طبری؛ بشارة المصطفی؛ ص۲۴.

۲. احزاب:۲۱: «وَ إِنَّما یرِیدُ اللهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَ یطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً».

۳. محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۹۴ و ج۳، ص۸۳. قاضی نعمان مغربی؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۷. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۱، ص۲۰۵. محمد بن حسن طوسی؛ الأمالی؛ صص۵۴۹، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۹۹. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲۱، ص۲۸۱ و ج۳۵، ص۲۲۵.

۴. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۶۴. همو، کمال الدین و تمام النعمه؛ ج۱، ص۲۸۰. علی بن محمد خزاز رازی قمی؛ کفایة الأثر؛ ص۱۹.

۵. احزاب: ۲۱.

۶. شیخ ابوجعفرمحمد بن حسن طوسی ؛ الغیبه؛ ص۴۲؛ علی بن جعفر عریضی؛ مسائل؛ ص۳۴۸. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۹، ص۲۷.

۷. فلکم فیّ اسوة (ابوجعفر محمد بن علی طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۴، ص۳۰۴. ابن‌اثیر جزری (عز الدین)؛ الکامل؛ ج۴، ص۴۸. شهاب‌الدین احمد نویری ؛ نهایة الإرب؛ ج۲۰، ص۴۱۹).

مسائل دینی، به‌تناسب وضعیت آن مسئله، زمانی واجب و گاهی مستحب و گاهی مباح است و در امور عادی پیروی مرجّح و مباح است.

جایگاه کتاب‌های چهارگانه شیعه

تبیین جایگاه کتاب‌های چهارگانه می‌طلبد نگاهی اجمالی به سیر تدوین حدیث تا زمان نگارش این کتب داشته باشیم. سیر تدوین حدیث در شیعه با اهل‌سنت متفاوت است. شیعه هیچ‌گاه نگارش حدیث را ممنوع ندانسته؛ لذا آثار مکتوبی از امیرمؤمنان علیه‌السلام[۱] و دیگر امامان شیعه باقی مانده است. امیرمؤمنان علیه‌السلام یاران خود را به تدوین حدیث تشویق می‌کرد.[۲]

نگارش‌های یاران ائمه در آغاز دو دسته بود؛ اصل و کتاب. اصل به اثری گفته می‌شود که از سخنان معصوم برای اولین بار گردآوری شده است و کتاب آثاری است که از اصول و کتب دیگران و با عناوینی خاص تدوین شده است.[۳] اصول اولیه شیعه چهارصد اصل بوده است که شاگردان ائمه به‌ویژه شاگردان امام صادق علیه‌السلام تدوین کرده‌اند.[۴]

بنابراین تدوین حدیث توسط شیعیان در مرحله اول به صورت اصل و کتاب بوده است. در مرحله دوم جمعی از فقها بخشی از اصول و کتب شیعه را در آثاری گرد آورده‌اند که به آنها جوامع اولیه می‌گویند.[۵] حدود بیست جامع از جوامع شیعه در آثار گذشتگان معرفی شده است. اولین کتاب با نام جامع را عبیدالله حلبی در زمان امام

---

۱. محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج۱، ص۶۱ـ۶۴. عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۱۴.

۲. احمدی میانجی؛ مکاتیب الأئمة؛ ج۵، ص۱۴

۳. آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج۲، ص۱۲۵.

۴. ابن‌شهرآشوب؛ معالم العلماء؛ ص۳. شیخ‌حرعاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۳۰، ص۲۰۸. ابوعلی فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ إعلام الوری بأعلام‌الهدی؛ ج۲، ص۲۰۰.

۵. آقا حسین بروجردی؛ البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر؛ ص ۴۳. علی بن الحکم، ابن‌أبی‌عمیر، بزنطی، حسن بن علی بن فضّال و حسن بن محبوب جزو کسانی هستند که جوامع اولیه را نگاشتند.

صادق علیه السلام و بعد احمد بن ابی‌نصر بزنطی در زمان امام رضا علیه السلام گاشته است. ابن‌ادریس بخشی از اخبار جامع بزنطی را نقل کرده است.[۱] در مرحله سوم احادیث بیشتر این اصول، کتب و جوامع اولیه در کتب اربعه گردآوری شده‌اند. صدوق در مقدمه کتاب من لایحضره الفقیه تعدادی از اصول را یاد می‌کند.[۲] اکنون فقط شانزده اصل از آن اصول، جداگانه موجود است؛ درحالی‌که شیخ طوسی در کتاب فهرست خود که آن را به معرفی اصول و کتاب‌های شیعه اختصاص داده است،[۳] حدود ۶۳ اصل را معرفی کرده است که اکنون خبری از آنها نیست؛ گرچه اخبار آنها در آثار شیعه نقل شده است.

بنابراین و طبق تصریح آیت‌الله العظمی بروجردی کتب اربعه جزو جوامع ثانویه[۴] و مرحله سوم حدیث‌نگاری شیعه هستند. درواقع کتب اربعه شامل مجموعه‌ای از اصول، کتب و جوامعی است که بزرگان شیعه در گذشته نوشته‌اند و این سه عالم بزرگوار ثقة-الاسلام کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی در این مجموعه‌ها با تقسیم‌بندی قابل قبولی تدوین و برای ما به جای گذاشته‌اند. این کتب محور اصلی فقه شیعه و مسائل کلامی شیعه هستند و چون احادیث آن از اصول و کتب اولیه شیعه گرفته شده، از اعتبار و جایگاه خاصی برخوردارند، به‌گونه‌ای که در مساجد قرائت و تدریس می‌شدند.[۵]

بحرالعلوم درباره کتاب کافی می‌نویسد: «کتابی مهم، دارای سود زیاد و بی‌نظیر است و بر تمام کتاب‌های حدیثی برتری دارد، از جهت نیکویی ترتیب و دقت».[۶] کتاب فقیه در اهمیت به‌گونه‌ای است که برخی، روایات آن را بر روایات دیگر کتب اربعه ترجیح

---

۱. ابن‌ادریس؛ السرائر؛ ج ۳، ص ۵۷۲.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۳.

۳. شیخ ابوجعفرمحمد بن حسن طوسی؛ فهرست کتب الشیعه؛ ص ۲ـ۳.

۴. آقا حسین بروجردی؛ رسالة فی الخمس؛ ص ۳۷۶. همو، نهایة التقریر؛ ج ۱، ص ۹۴. جوامع بعدی عبارت‌اند از وسائل الشیعه حر عاملی، وافی فیض کاشانی و بحار الانوار علامه مجلسی.

۵. ابوالعباس احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص ۳۷۷.

۶. سید مهدی بحرالعلوم؛ الفوائد الرجالیه؛ ج ۳، ص ۳۳۰.

می‌دهند.[۱] بحرالعلوم درباره تهذیب می‌نویسد: «تهذیب کافی است برای فقیه در آنچه از روایات احکام بر می‌گزیند و در بیشتر اوقات از دیگر کتب بی‌نیاز است».[۲] در اهمیت تهذیب و استبصار می‌افزاید: این دو مشتمل بر فقه و استدلال است و تنبیه بر اصول و رجال و جمع بین اخبار و جمع بین نقل و اعتبار.[۳] استبصار مواردی از اخبار است که شیخ طوسی در تهذیب به توضیح آن پرداخته یا بین اخبار مختلف جمع کرده است.

نویسندگان کتب اربعه بنا بر ملاک‌ها و قرائنی که خود می‌شناختند و در کلام صدوق در مقدمه من لایحضره الفقیه نمونه‌هایی از آن آمده، به احادیث اعتماد می‌کردند؛ ولی به‌مرور این قرائن از بین رفت. شماری از بزرگان، شواهد و قرائنی را که علما در گذشته به آن اعتماد داشتند، بیان کرده‌اند. شیخ بهائی در مشرق الشمسین قرائنی را که علما در گذشته به آن اعتماد می‌کردند این گونه بیان کرده است:

۱. وجود حدیثی در بسیاری از اصول چهارصدگانه‌ای که از مشایخشان با اسناد متصل به معصوم نقل کرده‌اند.

۲. تکرار حدیث در یک یا دو اصل از اصول چهارصدگانه با طریق‌ها و سندهای متعدد معتبر.

۳. وجود حدیث در اصلی که انتساب آن به یکی از افرادی که اجماع بر تصدیق آنان معروف است؛ مانند زراره، محمد بن مسلم، صفوان بن یحیی و احمد بن ابی‌نصر بزنطی.

۴. وجود حدیث در یکی از کتاب‌هایی که بر یکی از امامان عرضه شده و آن حضرت بر مؤلف آن درود فرستاده‌اند و آن را تأیید کرده‌اند؛ مانند کتاب عبیدالله حلبی که بر امام صادق ﷺ عرضه شده است.

۵. دریافت حدیث از یکی از کتاب‌هایی که بین گذشتگان اعتماد به آن شایع و

---

۱. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱، ص ۳۰.

۲. سیدمهدی بحرالعلوم؛ الفوائد الرجالیه؛ ج۳، ص۲۲۹.

۳. همان.

معروف بوده است و نویسنده آن از فرقه ناجیه امامیه باشد؛ مانند کتاب نماز حریز بن عبدالله سجستانی و کتاب‌های بنی‌سعید (حسن و حسین بن سعید اهوازی). شیخ بهائی در ادامه می‌گوید: فاصله ما با اصول اولیه باعث شده است علمای ما اصطلاح جدید صحیح را وضع کنند.[۱]

صاحب معالم (م۱۰۱۱ق) نیز این نکته را بیان کرده و می‌نویسد: در گذشته به جهت وجود قراین فراوانی که نشانهٔ درستی خبر بود ـ گرچه خبر به اصطلاح امروز ضعیف باشد ـ به آن اعتماد می‌کردند؛ اما به مرور زمان که این قرینه‌ها و شواهد از بین رفت، خبر فقط با اسناد ارائه گردید و متأخران ناچار شدند اخبار را خالی از شک و تردید کنند. به همین دلیل به وضع اصطلاح جدید خبری روی آوردند و حدیث را به چهار قسم صحیح، حسن، موثق و ضعیف تقسیم کردند که این موضوع در آثار احمد بن طاووس (م ۶۷۳ ق) و شاگردش علامه حلی (م ۷۲۶ق) مشاهده می‌شود.[۲] این تقسیم‌بندی که از قرن هفتم شروع شد، امروزه امری پذیرفته‌شده بین علمای شیعه است.

به همین جهت علامه مجلسی در آغاز مرآة العقول بیان می‌کند هر خبری که در این اصول هست، عمل به آن رواست؛ اما این بدان معنا نیست که نباید به سند آن توجه کرد.[۳] ما در این کتاب به سیره می‌پردازیم که عمل معصوم است. طبیعی است انجام آن برای دیگران هم روا باشد.

شیوه نگارش

اساس پژوهش حاضر گزارش توصیفی ـ تحلیلی است که مجموع ۲۶ جلد کتب اربعه

---

۱. شیخ بهایی؛ مشرق الشمسین؛ ص۲۶ـ۳۲.

۲. جمال‌الدین حسن بن زین‌الدین عاملی؛ منتقی الجمان؛ ج۱، ص۱۴. اسدالله بن اسماعیل تستری کاظمی؛ مقابس الأنوار؛ ص۳. من لایحضره الفقیه.

۳. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۱، ص۲۲:«أنّ وجود الخبر فی أمثال تلک الأصول المعتبرة ممّا یورث جواز العمل به لکن لا بدّ من الرجوع إلی الأسانید لترجیح بعضها علی بعض عند التعارض، فانّ کون جمیعها معتبرا لا ینافی کون بعضها أقوی».

مورد مطالعه قرار گرفته است و در مواردی به نقد و بررسی گزارش‌های کتب اربعه پرداخته و اشکالات برخی گزارش‌ها را با توجه به دیگرمنابع مورد ارزیابی قرار داده‌ایم. حال به بیان چند نکته می‌پردازم:

۱. ما در این اثر به گزارش‌ها و احادیثی می‌پردازیم که حکایت از سیره و رفتار معصومان و تاریخ آنان دارد؛ چه در اعمال فردی و چه انجام کارهای اجتماعی، اخلاقی، سیاسی، نظامی و اقتصادی. مواردی را که افراد برای عمل به آن از معصوم می‌پرسند و جنبه عملی دارد نه اعتقادی، مورد توجه قرار می‌دهیم. چون شیوه برخورد با پرسشگران که دارای عقاید گوناگون بودند، از سیره محسوب می‌شود به آن نیز خواهیم پرداخت.

۲. در عین اینکه مبنای مباحث و مطالب بیان‌شده را کتب اربعه می‌دانیم، از دیگرجوامع حدیثی شیعه در جهت تبیین یا توسعه و شرح بحث نیز استفاده کرده‌ایم. در مواردی که اصل موضوعی در کتب اربعه آمده، برای تبیین ابعاد مختلف آن، از دیگرکتاب‌های حدیثی استفاده کرده‌ایم و ملاک گزینش، کتاب‌های حدیثی تا عصر شیخ طوسی است. اگر سیره و خبری از کتابی بعد از این زمان نقل کرده‌ایم، فقط در جهت تأیید یک خبر و بیان مورد مشابه آن یا توضیحی که در آن بوده و توجه بزرگان به آن یا شرح و بسط مطلب اصلی بوده است.

۳. درباره سند همانند گذشتگان بنا را بر اعتماد به این کتاب‌ها می‌گذاریم؛ جز در مواردی که با احکام مسلم فقهی و حقایق مسلم تاریخی در تضاد یا دو حدیث متفاوت وجود داشته باشد. در این صورت به نقد و بررسی سند آنها می‌پردازیم. البته باید توجه داشت هر خبری که ضعیف است، لزوماً نمی‌شود آن را نادرست دانست؛ بلکه ممکن است قرائنی بر صحت آن وجود داشته باشد.

۴. گاهی برای توضیح احادیث و حوادثی که مربوط به خبری است یا حتی نقد یک گزارش تاریخی از کتب تاریخی، انساب و رجال شیعه و اهل‌سنت بهره گرفته‌ایم؛ مثلاً

درباره زمان قیام محمد بن عبدالله و برخورد وی با امام صادق ﷺ تنها یک روایت مفصل از برادرش یحیی بن عبدالله در کتاب اصول کافی نقل شده است. اما برای تبیین ابعاد روایت و روشن‌شدن موضوع آن از کتب تاریخی و رجالی استفاده شده است؛ همان‌گونه که شارحان کتب اربعه مانند مجلسی در مرآة العقول به نقل و شرح قیام محمد به‌طورمفصل پرداخته‌اند.

۵. در نقل مطالب از منابع مختلف، معمولاً اولین اثر منبع اصلی موضوع مطرح در کتاب است. اگر منبع متأخری، مقدم بر دیگر منابع شده است، بدان جهت است که اصل مطلب از اولین منبع اقتباس شده و کامل‌تر به موضوع پرداخته است و زوایای آن که دارای مطالب مکمل یا مطلب مشابه‌اند، در منابع و کتب بعدی آمده است یا بعداً دیگرمنابع بر آن افزوده شده است. اگر مطلبی از دو نسخه از یک کتاب مثلاً دو چاپ از تاریخ طبری و امثال آن نقل شده به جهت امکان دسترسی خوانندگان به هریک از نسخه‌های متعدد یک اثر است که ممکن است الزاماً بهترین نسخه در اختیار نبوده است و در موارد مختلف نسخه رایج و مرسوم برگزیده شده است.

۶. گاهی مشابه مطالب مطرح در کتب اربعه در منابع اصلی اهل سنت نیز آمده است. در چنین مواردی موضوع اقتضا می‌کرد بحث گسترده باشد تا تفاوت روایات شیعه و اهل‌سنت به‌اجمال بیان گردد. گاهی برای تبیین مطلبی و ریشه‌یابی حادثه‌ای از آثار حدیثی و تاریخی اهل‌سنت بهره برده‌ایم تا ابعاد موضوع روشن شود؛ همان‌گونه که برخی شارحان کتب اربعه به نقل از کتب حدیثی اهل‌سنت و گاهی بیان توجیه دیدگاه آنان و کتاب‌های تاریخی پرداخته‌اند.

۷. با وجود استفاده از نرم‌افزارهای نور به‌ویژه جامع احادیث و نورالسیره و نرم‌افزار اهل‌بیت و جامع کبیر و الشامله به اصل کتاب هم مراجعه شده و چنانچه به برخی از کتاب‌های موجود در این نرم‌افزارها دسترسی نداشتیم، در کتابنامه به نام نرم‌افزاری که کتاب در آن آمده، اشاره شده است.

برای تدوین کتابنامه هم به اصل کتاب مراجعه شده است؛ لذا ممکن است چاپ مشابه برخی از آثار در نرم‌افزارها باشد یا کتابشناسی مذکور در نرم‌افزارها متفاوت یا اشتباه باشد.

ساختار

این مجموعه تحقیقی با عنوان «سیرهٔ معصومان ﷺ در کتاب‌های چهارگانه شیعه» دارای هشت بخش مختلف است.جلد اول آن به پنج بخش اختصاص یافت و این جلد دربارهٔ سیره سیاسی، اقتصادی و نظامی است.

۱. سیره سیاسی معصومان ﷺ در چهار فصل ارائه می شود.

فصل اول به مفهوم سیاست و سیاست در روایات و سیره معصومان پرداخته است. فصل دوم به سیره سیاسی آنان در برابر حاکمان پرداخته در آغاز شیوه مبارزه معصومان درهفت محور بررسی شده است مانند ترک بیعت ، اعتراض به حاکمان و مانند آن و نمونه‌هایی از مخالفت معصومان با احکام و دستورات خلفا که مخالف شرع بوده، مطرح شده است. در این فصل از کارگزارانی که در دستگاه خلافت بودند مانند علی بن یقطین و نجاشی و دیگران سخن به میان آمده است. شرط گماردن افراد مطمئن در دستگاهِ خلافت، کمک آنان به افراد ستمدیده بوده است. فصل سوم در باره غلل تعامل مثبت معصومان با برخی حاکمان مطرح شده است و این که در مواردی برای اجرای حدود الهی تلاش می‌کردند و به مشکلات فقهی و قضائی آنان پاسخ می‌دادند و گاهی هدیه‌های آنان را می پذیرفتند و به مرکز خلافت سفر می‌کردند. فصل چهارم درباره موضع سیاسی معصومان در برابر قیام‌های زمانشان می‌باشد. مانند قیام زید، قیام محمد بن عبدالله، قیام حسین شهید فخ و قیام یحیی بن عبد الله و دیگر قیام‌ها.

۲. سیرهٔ اقتصادی معصومان ﷺ در پنج فصل ارائه شده است.

فصل اول به بیان اهمیت کار و تلاش، اهتمام معصومان به آن پرداخته، زشت‌دانستن

بیکاری و تنبلی و ارائه راه‌هایی در جهت کسب مشروع و بیان آداب کسب، توصیه به آگاهی از احکام شرعی قبل از تجارت، نادرست‌دانستن رهاکردن تجارت از دیگر موضوعات ارائه شده است. معصومان در عین داشتن مال، زاهد بودند؛ یعنی وابسته به مال و ثروت نبودند و از آن به عنوان ابزاری برای کمک به دیگران استفاده می‌کردند.

فصل دوم در باره کار و تلاش معصومان است که به کار کشاورزی و تلاش در مزرعه می‌پرداختند و از تجارت غافل نبوده و در مواردی دامداری می‌کردند و مردم را به داشتن دام توصیه و گوسفند را برکت نامیده اند.

فصل سوم در باره شیوه مصرف اموال توسط معصومان است. در مرحله اول مال را به مصرف خانواده رسانده و به نیازمندان کمک می‌کردند و برای اصلاح بین شیعیان پولی را تعیین می‌نمودند. وقف از مصارف مالی آنان بود. به میانه‌روی و دوری از اسراف و تبذیر توصیه می‌کردند. مصرف مال را در مسائل بهداشتی و حج خارج از اسراف معرفی کرده‌اند.

فصل چهارم دربارهٔ اموال عمومی و منابع درآمد بیت‌المال و بیان موارد آن است. این منابع شامل غنائم ، خراج ، زکات ، فیء، انفال (زمین‌ها و معادن) ،خمس و جزیه می‌شود.

فصل پایانی درباره شیوه مصرف بیت‌المال و روش اصلاحی امیرالمؤمنین علیه‌السلام دراین‌باره است که در تقسیم بیت‌المال تساوی را مراعات می‌کردند و دیدگاه دیگران را مبنی بر تبعیض و برتری اشراف رد کردند.

۳. سیرهٔ نظامی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهار علیهم‌السلام در چهار فصل آمده است.

فصل اول آداب جهاد و برخی دستور العمل‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در آغاز نبردها بیان کرده است. فصل دوم در باره غزوات پیامبر است. نکاتی در باره برخی از جنگ‌های پیامبر در کتب اربعه آمده، از جمله در باره جنگ بدر، احد و خیبر مطالبی به اختصار نقل شده است. فصل سوم در باره جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سیرهٔ حضرت در

نبرد با بغات است. در فصل پایانی نکاتی از جنگ امام حسین ﷺ با لشکریان یزید بیان شده است. درضمن درباره محارب، دفاع در برابر حوادث طبیعی و رخدادها، مطالبی ارائه شده است.

در پایان خداوند را سپاسگزارم که توفیق نگارش این کتاب را به من داد و وظیفه خود می‌دانم از تمام کسانی که در این اثر مرا یاری کرده‌اند تشکر و قدردانی کنم. از جناب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای محمدکاظم رحمان‌ستایش که نظارت بر این اثر را پذیرفتند و با نکته سنجی‌ها و پیشنهادهای خود، در غنا و استحکام آن نقش داشتند. از حمایت جناب حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر حمیدرضا مطهری مدیر پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت ﷺ، که در طرح این موضوع نقش داشتند. جناب آقای دکتر محمد الله‌اکبری مدیر سابق پژوهشکده و از تمام اعضای شورای علمی پژوهشکده و جناب حجت‌الاسلام و المسلمین مصطفی صادقی مدیر محترم پیشین گروه سیره اهل‌بیت ﷺ و جناب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای حسین عبدالمحمدی که آن را ارزیابی کردند و از تمام کسانی که در مراحل مختلف آن کمک کرده و هم‌چنین در ویرایش و آماده‌سازی این اثر نقش داشتند. از خوانندگان گرامی می‌خواهم با نقد و پیشنهادهای خود، زمینه تکمیل این اثر را فراهم سازند.

علی‌اکبر ذاکری

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

بخش ششم

سیره سیاسی

فصل اول

سیره سیاسی معصومان ﷺ با مردم

مدخل

این بخش ویژه سیره سیاسی معصومان ﷺ است. در آغاز «سیاست» را تعریف می‌کنیم؛ سپس به موضع معصومان در برابر حاکمان وقت می‌پردازیم. از موضع‌گیری آنان در برابر احکام و دستورهای حاکمانی که با کتاب و سنت مخالفت داشتند، سخن خواهیم گفت و از گماشتن افراد مطمئن در دستگاه خلافت، برای اشراف اطلاعاتی بر فعالیت‌های حکومت و تصمیماتی که بر ضد امامان گرفته می‌شد تا معصومان را از آن آگاه سازند تا در برابر آن واکنش مناسب نشان دهند و با این حضور، به افراد مظلوم و ستمدیده کمک کنند. در این بخش توضیح خواهیم داد که تعامل مثبت معصومان با برخی حاکمان زمان خویش، در جهت حفظ اسلام و پاسداری از احکام دینی بوده است. موضع سیاسی معصومان در برابر قیام‌های زمانشان از دیگر مسائل سیاسی مهم و قابل توجه است. تلاش می‌کنیم موضوعاتی را ارائه کنیم که در کتب اربعه ردی از آنها وجود دارد، گرچه در حد یک روایت باشد.

گفتار اول: سیره سیاسی

سیره سیاسی به معنای روش عملی، موضع و برنامه معصومان در مسائل و رخدادهای

سیاسی و دینی عصرشان است که گاهی مرتبط با حکومت‌ها یا حرکت در جهت مخالفت با آنها بوده است. در جلد اول این مجموعه در گذشته درباره معنای سیره در لغت و روایات و در اصطلاح سخن گفتیم. اکنون به بیان معنای سیاست می‌پردازیم.

معنای سیاست

شارحان کتب اربعه به‌تناسب اینکه در زیارت جامعه از امامان به «سَاسَةَ الْعِبَادِ:[1] سیاستمداران بندگان» تعبیر شده، به بیان معنای سیاست پرداخته‌اند. محمدتقی مجلسی می‌نویسد: «"ساسةَ العِبادِ" جمع السائس أی ملوک العباد و خلفاء الله علیهم:[2] ساسه جمع سائس است؛ یعنی امامان حاکمانِ بندگان و خلفای خداوند بر مردم هستند». به تعبیر دیگر «یعنی (امامان) والیان اوامر و نواهی هستند. [ساسة العباد] یعنی پیشوایان خلایق و امامان ایشان به قول خدا و رسول».[3] همین معنا را فرزندش محمدباقر مجلسی در شرح این فراز از زیارت جامعه بیان کرده[4] و معنای سیاست را از صحاح اللغه این‌گونه آورده: وقتی واژه سیاست به کار برده می‌شود که مسئولیت امور مردم را شخصی بر عهده گرفته باشد.[5] فیض کاشانی نیز «ساسه» را جمع «سائس» دانسته و آن را چنین معنا کرده است: «و هوَ الّذِی یَتَوَلّی أمورَ الرَعِیَّةِ:[6] سیاستمدار کسی است که امور رعیت و مردم را بر عهده گرفته است».

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۶۱۰. همو، عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۲، ص۲۷۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۹۶.

۲. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۵، ص۴۵۹.

۳. این ترجمه از خود مجلسی است؛ ر.ک: محمدتقی مجلسی؛ لوامع صاحبقرانی؛ ج۸، ص۶۷۹.

۴. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج۹، ص۲۵۰. همو، بحار الأنوار؛ ج۹۹، ص۱۳۵: «"و ساسة العباد" جمع السائس، أی: ملوک العباد و خلفاء الله علیهم».

۵. همو، ملاذ الأخیار؛ ج۹، ص۲۵۰: و فی الصحاح؛ ج۳، ص۹۳۸: «سُسْتُ الرعیة سِیاسَة و سُوِّسَ الرجلُ أُمور النـاس، علی ما لم یُسَمَّ فاعله، إذا مُلِّکَ أمرَهم».

۶. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۴، ص۱۵۷۵.

واژه «سوس» که سیاست از آن گرفته شده، به چند معنا آمده است:

۱. سرشت و طبیعت: «سُوس» به ضم سین به معنای خُلُق و طبیعت و سرشت است. گفته می‌شود فصاحت در سرشت او قرار دارد.[۱] بدیهی است که این معنا در اینجا مورد نظر نیست؛ گرچه سیاست خوب آن است که فطریات اصلی مردم را تقویت کند.

۲. ریاست: سیاست از ماده «سوس» است. ابن‌منظور می‌نویسد: کلمه «سَوْس» به معنای ریاست است و گفته می‌شود «بر آنان ریاست کرد ریاستی» و زمانی که بر کسی ریاست شود، گفته می‌شود ریاست او را بر عهده گرفت. و «ساسَ الأمرَ»[۲] یعنی به کار حکومتی پرداخت. فیروزآبادی گوید: رعیت را سیاست کردم، یعنی به آنها امر و نهی کردم.[۳] بدیهی است این امر و نهی وقتی است که شخص قدرت داشته باشد و مردم هم به آن دستورها عمل کنند. مصداق کامل این معنا از سیاست، حکومت‌داری و ریاست بر امور سیاسی ـ اجتماعی مردم است؛ اما گاهی ممکن است افراد مدیریت جمعی را بر عهده داشته باشند و به‌خوبی آنان را مدیریت کنند و جلو رسیدن آسیب‌های اجتماعی به آنان را بگیرند.

حکومت و دولت دارای فعالیت‌های مختلف سیاسی است. گفته‌اند واژه سیاست در امور حکومتی، اجتماعی و امنیت جامعه به کار می‌رود و به دو قسم سیاست داخلی و سیاست خارجی تقسیم می‌شود.[۴]

۳. تربیت و اصلاح: سیاست در لغت به معنای تأدیب و تربیت[۵] هم آمده است. درواقع

---

۱. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۶، ص۱۰۸. محمد بن یعقوب فیروزآبادی؛ قاموس المحیط؛ ج۲، ص۳۲۳: «والسُّوس الطَّبْع والخُلُق و السجیة یقال: الفصاحةُ من سُوسِه».

۲. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۶، ص۱۰۸: «و السَّوْس: الرِّیاسَةُ، یقال ساسوهم سَوْساً، و إذا رَأَّسُوه قیل: سوّسوه و ساس الأمرَ سیاسةً: قامَ به».

۳. محمد بن یعقوب فیروزآبادی؛ قاموس المحیط؛ ج۲، ص۳۲۳ (چ دار احیاء): «سستُ الرعیةَ سیاسةً أمرتها و نهیتها».

۴. علی‌آقا آقابخشی و مینو افشاری راد؛ فرهنگ علوم سیاسی؛ ص۵۱۵.

۵. محمد بن یعقوب فیروزآبادی؛ قاموس المحیط؛ ج۲، ص۳۲۳: «فلان مجرّب قد ساس و سیس علیه أدّب و أُدِّب».

سیاست تدبیر اجتماعی و برنامه‌ریزی برای رشد و تربیت صحیح افراد جامعه است. آن را اقدام به کاری برای اصلاح آن دانسته‌اند.[۱] سیاست کاری است که سیاستمدار انجام می‌دهد و والی به سیاست امور رعیت می‌پردازد.[۲]

در تفاوت سیاست با تدبیر گفته شده که سیاست دقت در امور است که اصل آن از کلمه «سُوس، ساس» اشتقاق یافته که حشره‌ای در بدن حیوانات است و باعث آزار آنها می‌شود.[۳] درواقع شخص با سیاستِ درست مانع آسیب‌دیدن جامعه می‌شود، همان‌گونه که با دقت ساس (حشره موذی) را دور می‌کند. سیاست تدبیر مستمر است و به تدبیر در یک کار سیاست گفته نمی‌شود؛ در نتیجه هر سیاستی تدبیر است، ولی هر تدبیری سیاست نیست و سیاست به جهت تداوم آن، به دقت نیاز دارد.[۴] درواقع حاکم مردم را در جهت اسلام یا اهداف و برنامه‌های خاص و روش و عقیده خود حفظ و هدایت می‌کند و اگر فرمانی داد، تخلف از آن را نمی‌پذیرد. در فارسی سیاست به تنبیه هم معنا شده است. می‌گویند «او را سیاست و تنبیه کرد»؛[۵] چون از راه راست منحرف شده و به کار خلاف پرداخته، تنبیه شده است.

۴. حفظ و حراست: «سَوَس» به معنای حفظ چیزی نیز آمده است؛ مانند سخن حضرت علی ﷺ که می‌فرماید: «سُوسُوا إِيمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ:[۶] ایمانتان را با دادن صدقه حفظ کنید».

---

۱. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر؛ ج۲، ص۴۲۱. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۶، ص۱۰۸. محمدمرتضی زبیدی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج۸، ص۳۲۲. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۴، ص۷۸: «و السِّيَاسَةُ: القِيامُ على الشئ بما يُصْلِحُه».

۲. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۶، ص۱۰۸.

۳. ابوهلال عسکری؛ الفروق فی اللغه؛ ص۱۸: «أن السياسة هی النظر فی الدقيق من أمور. السوس مشتقة من السوس هذا الحيوان المعروف».

۴. همان، ص۱۸۶: «أن السياسة فی التدبير المستمر و لا يقال للتدبير الواحد سياسة فكل سياسة تدبير و ليس كل تدبير سياسة، و السياسة أيضا فی الدقيق من أمور المسوس».

۵. محمد معین؛ فرهنگ فارسی؛ ج۲، ص۱۹۶۷.

۶. نهج البلاغه؛ تحقیق صبحی صالح؛ ص۴۹۵.

راغب اصفهانی شعری نقل کرده که کلمه «سوسوا» و «سیاست» در آن به کار رفته است و توصیه به روش سیاسی دارد. شاعری خطاب به متوکل خلیفه عباسی چنین گفته است:

إذا کنتُم للنّاسِ أهلُ سیاسةٍ فسُوسُوا کِرامَ النّاس بالرفق و البَذلِ
و سوسوا لِئامَ النّاسِ بالذُلّ یُصلَحوا علی الذلّ، إنَّ الذُّلَّ یَصلِحُ للنَّذلِ[1]

معنای شعر چنین است: «هرگاه سیاستمدار مردم هستید، مردمان کریم را با مدارا و بخشش حفظ و مردم پست را با خواری سیاست کنید؛ زیرا آنان با ذلت و خواری اصلاح می‌شوند. به‌تحقیق که خواری و زور شایسته است برای افراد پست».

سیاست در روایات

واژه سیاست در روایات درباره پیامبران گذشته و پیامبر اسلام و امامان به کار رفته است. در منابع اهل‌سنت نقل شده که رسول خدا ﷺ درباره پیامبران بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «إنَّ بَنِی‌إسْرَائِیلَ کانت تَسُوسُهُمْ أنْبِیَاؤُهُمْ کُلَّمَا ذَهَبَ نَبِیٌّ خَلَفَهُ نَبِیٌّ:[2] بنی‌اسرائیل را پیامبران آنان اداره می‌کردند؛ هرگاه پیامبری می‌رفت، پیامبر دیگری جانشین وی می‌شد». در معنای این عبارت نوشته‌اند: پیامبران امور اجتماعی و سیاسی آنان را مانند فرماندهان و والیان بر عهده می‌گرفتند.[3] در روایتی در کافی امام صادق ﷺ

---

۱. ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی؛ محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء؛ ج۱، ص۲۱۰ـ۲۱۲: «او سیاست حاکمان را به سه دسته تقسیم می‌کند: خشونت و زور، رغبت و هیبت و نرمی و مدارا. برای هر مورد نمونه‌هایی از تاریخ اسلام و قبل آن می‌آورد و سیاست امیرالمؤمنین علی ﷺ را بر نرمی و مدارا می‌داند که به مأمور مالیات خود توصیه‌هایی دراین‌باره داشت».

۲. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف (تحقیق کمال یوسف حوت)؛ ج۷، ص۴۶۴. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۳، ص۱۲۷۳. احمد بن حنبل؛ مسند أحمد بن حنبل؛ ج۲ ص۲۹۷. مسلم بن حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۳، ص۱۴۷۱.

۳. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث والأثر؛ ج۲، ص۴۲۱؛ ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۶، ص۱۰۸. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۴، ص۷۸: «أی تتولی أُمورَهم کما یفعل الأُمَراء و الوُلاة بالرَّعِیَّة».

بیان می‌کند که خداوند به نیکی پیامبر ﷺ را تربیت کرد: «فَوَّضَ إِلَيْهِ أُمُورَ الدِّينِ وَ الْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَه فقال تعالى "ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا"[1]:[2] پس خداوند امر دین و کار امت را به او واگذار کرد تا به سیاست و هدایت مردم بپردازد؛ پس فرمود: "آنچه رسول برای شما آورده بگیرید و از آنچه از آن نهی کرده است، دوری کنید"».

این حدیث سیاست را به معنای امر و نهی و اجرای دستورهای پیامبر ﷺ دانسته که معنای دوم است و چون پس از بیان تربیت رسول خدا ﷺ بیان شده، بدیهی است که این امر و نهی باید در جهت اصلاح مردم باشد.

در روایات، یکی از ویژگی‌های امام، آگاهی وی به سیاست (عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ)[3] دانسته شده است؛ یعنی آنان آگاه هستند به مواردی که برای اصلاح و تربیت اجتماعی مردم لازم است؛[4] بنابراین اگر حکومتی سیاستش در جهت اصلاح جامعه و هدایت مردم به سوی قوانین شرع نبود، با او به مبارزه می‌پرداختند و در جهت اصلاح جامعه و حکومت برای اجرای قوانین شرع تلاش می‌نمودند که از آن به مبازره سیاسی تعبیر می‌شود؛ مبارزه‌ای که همراه با آگاهی‌بخشی به اقشار مختلف جامعه که مسیر درست اسلامی را نشان می‌دهد و انحرافات حکومت‌ها را آشکار می‌نماید.

برخی در شرایط امام، عاقل‌تربودن را شرط دانسته‌اند و آن را به رأی نیکو و آگاهی بیشتر به سیاست معنا کرده‌اند.[5] سیاست قابل توصیف به نیک و بد است. به همین جهت امیرالمؤمنین ﷺ هر سیاستی را نمی‌پسندد و آن را اگر با نیکی و عدل باشد می‌ستاید و

---

۱. حشر: ۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۶۶. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۳، ص۶۱۶. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۱۷، ص۴.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۰۲؛ ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۴۴۱. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۶۷۸.

۴. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۲؛ ص۳۹۶: «أی بما یصلح الأمة».

۵. محمد بن احمد فتال نیشابوری؛ روضة الواعظین و بصیرة المتعظین؛ ج۱، ص۸۸: «و یجب أن یکون أعقل الناس و المراد بالأعقل أجودهم رأیا و أعلمهم بالسیاسة».

ضعف را آفت آن می‌داند و ستم را در سیاست زشت می‌شمارد. ایشان در باب اهمیت آن می‌فرماید: «وَ بِحُسْنِ السِّيَاسَةِ يَكُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحُ:[۱] و با حسن سیاست، ادب شایسته در جامعه ایجاد می‌شود». آن حضرت در نامهٔ خود به مالک اشتر یکی از شرایط کارگزاران را آگاهی سیاسی آنان دانسته‌اند.[۲] در کلمات امیر مؤمنان ﷺ جملات متعددی درباره سیاست آمده است؛ مانند این جملات: ملاک سیاست، عدل است؛[۳] حسن سیاست باعث قوام رعیت[۴] و دوام ریاست است؛[۵] جمال سیاست عدل در حکومت و عفو در هنگام قدرت است؛[۶] تحمل سختی‌ها باعث زینت سیاست است؛[۷] آفت زعامت و رهبری ضعف سیاست است؛[۸] ستم، سیاست زشتی است.[۹]

یکی از تلاش‌های معصومان ﷺ مبارزه با سیاست‌های غلط و تبعیض‌آمیز و ستمگرانه حاکمان بوده است که آن را تحمل نمی‌کردند و با توجه به مقتضیات زمان خود، در برابر این عملکردها موضع می‌گرفتند و به مبارزه مستقیم یا غیرمستقیم با حکومت‌های وقت می‌پرداختند.

گفتار دوم: سیره سیاسی معصومان ﷺ

با توجه به آنچه درباره معنای کاربرد سیاست بیان شده باید بگوییم که کاربرد سیاست

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۲۸.

۲. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص ۱۳۷. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۳۶۱: «فَاصْطَفِ لِوِلَايَةِ أَعْمَالِكَ أَهْلَ الْوَرَعِ وَ الْفِقْهِ وَ الْعِلْمِ وَ السِّيَاسَةِ».

۳. علی بن محمد لیثی واسطی؛ عیون الحکم و المواعظ؛ ص ۴۸۶: «مِلاكُ السِّيَاسَةِ الْعَدْلُ».

۴. همان، ص ۲۲۷: «حُسْنُ السِّيَاسَةِ قِوَامُ الرَّعِيَّةِ».

۵. همان، ص ۲۲۹: «حُسْنُ السِّيَاسَةِ يَسْتَدِيمُ الرِّئَاسَةَ».

۶. همان، ص ۲۲۳: «جَمَالُ السِّيَاسَةِ الْعَدْلُ فِي الْإِمْرَةِ وَ الْعَفْوُ مَعَ الْقُدْرَةِ».

۷. همان، ص ۲۴: «الِاحْتِمَالُ زَيْنُ السِّيَاسَةِ».

۸. همان، ص ۱۸۱: «آفَةُ الزُّعَمَاءِ ضَعْفُ السِّيَاسَةِ».

۹. همان، ص ۱۹۳: «بِئْسَ السِّيَاسَةُ الْجَوْرُ».

درباره معصومان به دو معناست: اول به معنای متولی‌بودن آنان در امور سیاسی و ریاست بر مردم و امر و نهی آنان است و دوم به معنای تربیت و اصلاح مردم در جهت اهداف دینی. معصومان با توجه به هدف اصلی حراست از اسلام اصیل، بهترین راهکارها و سیاست‌ها را در جهت حفظ اسلام و مسلمانان به کار می‌گرفتند و تدبیری دقیق و مستمر با توجه به اوضاع سیاسی ـ اجتماعی در جهت این هدف اساسی داشتند.

سیره سیاسی معصومان را می‌توان به چند قسمت کلی تقسیم کرد و درباره هر یک به بحث و بررسی پرداخت: یکی سیره سیاسی‌ای که ایشان در ارتباط با مردم داشتند و چه مسائل سیاسی‌ای را مهم دانسته و بر خود لازم می‌دانستند برای مردم تبیین کنند. دراین‌باره چند نکته مهم بیان خواهد شد.

بحث مهم دیگر سیره سیاسی معصومان در دوره حاکمیت‌شان است که این دوران مخصوص پیامبر ﷺ، امام علی و امام حسن ﷺ است که به بررسی و تحقیق در دیگر منابع نیاز دارد؛ در کتب اربعه بخش اندکی از مسائل سیاسی دوران حکومت این سه معصوم آمده است که در مباحث، به‌تناسب به آنها اشاره می‌شود؛ اما بررسی کامل آن در این اثر نمی‌گنجد. سخنان امیرالمؤمنین ﷺ در نهج البلاغه بخشی از سیاست‌های حضرت را نشان می‌دهد؛ برای مثال اینکه حضرت در هنگام جنگ با دشمن چگونه برخورد می‌کردند، رفتار ایشان با مردم چگونه بوده، با اقلیت‌ها یا معاهدین چه برخوردی داشته، در هنگام دریافت مالیات و خراج چه روشی را دنبال می‌کرده و با سپاه خود چگونه رفتار می‌کرده است. شاید بتوان گفت بخش عمده سیاست‌های کلی امیرالمؤمنین ﷺ در نامه ۵۳ نهج البلاغه که حضرت به مالک اشتر نوشته، آمده است.

ازآنجاکه به اعتقاد شیعه معصومان باید رهبری جامعه را بر عهده می‌گرفتند، اما دیگران آنان را از این حق محروم کردند، لازم است بررسی شود که معصومان در دوران زندگانی و امامت خویش با حاکمان وقت چه رابطه‌ای داشتند و چگونه با آنان برخورد می‌کردند؟ آیا همیشه با آنان مبارزه و مخالفت می‌کردند یا در مواردی با آنان تعامل هم داشته‌اند؟ در

صورت داشتن تعامل، این رابطه در چه مواردی بوده است؟ این قسمت را می‌توان به عنوان سیره سیاسی معصومان در برابر حاکمان در دو قسم کلی مطرح کرد که هر قسم دارای گفتارهای متفاوتی است: یکی مبارزه و مخالفت با حاکمان و دیگری تعامل با حاکمان وقت.

یکی دیگر از مسائل سیاسی مطرح در دوران معصومان، قیام‌های زمان آنان است؛ بنابراین موضع معصومان در برابر قیام‌های عصرشان یکی از مسائل مهم سیاسی است که در مواردی بسیار مهم و درخور توجه است. اینکه معصومان در برابر قیام‌های عصر خود چه موضع سیاسی ـ اجتماعی داشته‌اند؟ آیا با هرگونه قیامی که علیه حاکمان وقت می‌شده، مخالفت کرده‌اند یا از هر قیامی حمایت می‌نمودند یا فقط از برخی از آن قیام‌ها ابراز رضایت نموده‌اند و چرا چنین موضعی داشته‌اند؟

موضع امامان در برابر این قیام‌ها و تحلیل و بررسی آن بسیار اهمیت دارد و راه را برای ما برای دستیابی به موضع آنان در برابر حاکمان وقت روشن می‌سازد. بدیهی است که بررسی این موضوع نیاز به تحلیل و تحقیق درباره این قیام‌ها دارد و توجه به اینکه چه کسی و با چه هدفی دست به قیام زده و چگونه عمل کرده است. برخی از این قیام‌ها و نهضت‌ها توسط علویان انجام گرفته و برخی توسط دیگران و با توجه به وجود روایاتی که هرگونه مبارزه را نفی یا بر موفق نبودن هرگونه قیام قبل از ظهور مهدی(عج) تصریح می‌کند،[1] تحلیل این اخبار که برگرفته از کتب معتبر شیعه است، بسیار درخور توجه است. با توجه به این نکته که بسیاری از معصومان به‌جز امام حسین ﷺ خود در قیامی علیه حاکمان وقت حضور رسمی نداشته‌اند. سیره آنان را دراین‌باره می‌توان سیاسی دانست؛ اما مواردی که خود معصومان در مبارزه علیه ستمگران حاضر بودند یا خود فرماندهی سپاه را علیه دشمن بر عهده داشتند، مربوط به سیره نظامی است که در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۶۴، ح ۳۸۲ و ص۲۹۵: «عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ ﷺ قَالَ: کُلُّ رَایَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِیَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ یُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

سیرهٔ نظامی جداگانه مطرح می‌شود؛ بنابراین بخشی از سیره امیرالمؤمنین ﷺ که در دوران خلفاست، سیاسی است و آنچه در زمان حکومت حضرت است، هم جنبه سیاسی و هم جنبه نظامی دارد؛ همچنین سیره امام حسن ﷺ در آغاز خلافت، سیاسی و نظامی و در دوران امامت بعد از خلافت، صرفاً سیاسی است. سیره امام حسین ﷺ بر عکس است؛ یعنی در دوران اول امامتشان سیاسی و در بخش پایانی زندگانی حضرت نظامی یا آمیزه‌ای از سیره سیاسی و نظامی است؛ به تعبیر دیگر آنچه در زمان معاویه رخ داده، سیره سیاسی است و آنچه در دوران یزید بن معاویه رخ نموده، سیره سیاسی و نظامی است.

بدیهی است که ما تلاش می‌کنیم با توجه به منابع معتبر روایی، به این موضوعات بپردازیم و آنها را تا حدودی که در کتب اربعه آمده، بررسی کنیم، نه اینکه به تمام قیام‌های علویان بپردازیم یا تمام رخدادهای سیاسی زمان معصومان ﷺ را واکاویم.

گفتارسوم: نکاتی از سیره سیاسی معصومان در ارتباط با مردم

سیره سیاسی معصومان در ارتباط با مردم ابعاد مختلفی دارد که به‌اجمال بیان می‌شود. قبل از آغاز بحث توجه به این نکته مهم است که کلینی بخشی را با عنوان «کتاب الحجه» در اصول کافی آورده که در آن مباحث امامت را مطرح کرده است. بدیهی است که بخش عمده مباحث کتاب حجت عقیدتی است که ما در سیره با آن کاری نداریم؛ البته اگر کسی بخواهد در موضوع سیره تربیت اعتقادی کار کند، می‌تواند به این‌گونه مباحث توجه کند و حتی کتاب توحید اصول کافی را از این زاویه مورد مداقه قرار دهد؛ همان‌گونه که اگر قرار بر نگارش سیره اخلاقی یا سیره قرآنی باشد دیگر کتب اصول کافی قابل استفاده است؛ امّا ما در این فصل در حد بیان سیره سیاسی معصومان در برابر مردم به چند نکته مهم اشاره می‌کنیم:

۱. مشخص‌کردن رهبر و امام بحق

پیامبر ﷺ تلاش می‌کرد جانشین خود را برای مردم معرفی کند تا مردم در آینده دچار مشکل نشوند و از مسیر حق منحرف نگردند. امام باقر ﷺ با بیان آیهٔ ولایت[۱] به جریان غدیرخم اشاره می‌کند که رسول خدا ﷺ به دستور الهی علی ﷺ را به جانشینی خود برگزید.[۲] نویسندگان کتب اربعه از نماز در مسجد غدیر یاد می‌کنند.[۳] در خبری نقل شده که رسول خدا ﷺ علی ﷺ را جانشین خود مانند هارون نسبت به موسی می‌داند که جانشین وی گردید.[۴] رسول خدا ﷺ امامان بعد از خود را دوازده نفر دانسته و فرمود است: «الْأَئِمَّةُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی‌طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ، فَهُمْ خُلَفَائِی وَ أَوْصِیَائِی وَ أَوْلِیَائِی وَ حُجَجُ اللهِ عَلَی أُمَّتِی بَعْدِی:[۵] رهبران بعد از من دوازده نفرند که اول آنان علی بن ابی‌طالب و آخر آنان قائم است؛ پس آنها خلفای من و اوصیای من و اولیای من هستند و بعد از من، حجت‌های خدا بر امت من‌اند».

اصول کافی بابی دارد درباره روایاتی که در آن دوازده امام معرفی شده‌اند با عنوان «باب آنچه درباره دوازده امام آمده و نص بر آنان»[۶] و در آن بیست روایت آمده است. کلینی ابواب مستقلی در معرفی هر یک از دوازده امام در نظر گرفته است. اولین آنها «بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَی أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ ﷺ»[۷] و آخرین آنها «بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ إِلَی صَاحِبِ الدَّارِ»[۸] است. کلینی در این ابواب اخباری را نقل کرده که نشان می‌دهند هر امامی امام

---

۱. مائده: ۵۵: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۲۸۹.

۳. همان، ج ۴، ص ۵۶۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۵۵۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۱۸.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۸، ص ۲۷.

۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۱۷۹.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۲۵ـ۵۳۵: «بَابُ مَا جَاءَ فِی الِاثْنَیْ عَشَرَ وَ النَّصِّ عَلَیْهِمْ».

۷. همان، ص ۲۹۲.

۸. همان، ص ۳۲۸.

بعدی و جانشین خود را معرفی کرده تا مردم او را بشناسند. در این روایت‌ها گاهی معجزات و دانش ائمه به عنوان دلیل بر امامت و جانشینی آنان مطرح شده تا مردم امام بحق و حجت الهی را بشناسند. معرفی امام بعدی به صورت آشکار میسر نبوده است؛ چراکه دستگاه خلافت با امامان شیعه و جانشینان آنان مخالف بودند؛ بنابراین به‌ناچار جانشین امام با احتیاط به افراد موثق معرفی می‌شد و آنان پیام امام را به دیگران می‌رساندند؛ به جهت همین محدودیت معمولاً بعد از درگذشت هر امامی فرقه‌های جدید رخ می‌نمود؛ به‌خصوص بعد از درگذشت امام صادق ﷺ این مسئله بیشتر دیده می‌شود. البته وجود برخی مدعیان از فرزندان و خاندان‌های علوی هم در این موضوع تأثیر داشت؛ ازهمین‌روست که گاهی امامان تا مدت‌ها درگیر اثبات حقانیت خود برای پیروان خویش و مردم بودند. این نکات را می‌توان در اخباری که کلینی درباره نص بر امامت هر یک از ائمه آورده، مطالعه کرد.

۲. بیان ویژگی‌های امام و رهبر

در اصول کافی ابواب مختلفی درباره امام و رهبر مسلمین و حجت حق وجود دارد. در این ابواب آیاتی از قرآن به ائمه معصوم تفسیر شده و مشخصات، توانایی‌ها و موقعیت امامان نزد خداوند بیان شده است تا مردم با شناخت آنان، گمراه نشوند. ائمه این حدیث را نقل کرده‌اند: «مَنْ مَاتَ وَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً:[1] هر کس بمیرد و امامش را نشناسد، مانند دوران جاهلیت درگذشته است». امام ﷺ در برابر پرسش یاران خود که می‌گویند اهل‌سنت چنین خبری از پیامبر ﷺ نقل می‌کنند، حدیث را تأیید و مصداق آن را ائمه معرفی می‌نمایند؛[2] همچنین از اخبار استفاده

---

۱. همان، ج۱، ص۳۹۷ و ج۲، ص۲۱.

۲. همان، ج۱، ص۳۷۷ـ۳۷۸.

می‌شود که مسلمان عارف کسی است که امام را بشناسد[۱] و این شناخت با آگاهی از مشخصات وی است. در بابی دانش و شجاعت از علائم همهٔ امامان دانسته شده است.[۲] در خبری از رسول خدا ﷺ درباره شخص صالح برای رهبری مردم چنین نقل شده است: «لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللهِ وَ حِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ وَ حُسْنُ الْوِلَايَةِ عَلَى مَنْ يَلِي حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ:[۳] برای امامت و رهبری صلاحیت ندارد جز کسی که دارای سه خصلت باشد: ورعی که او را از مخالفت الهی باز دارد، بردباری که با آن بر خشمش چیره باشد و نیکی با کسانی که بر آنان ولایت دارد، به گونه‌ای که مانند پدری مهربان باشد».

نکات مختلف دیگری نیز درباره امام و حجتِ بحق در جلد اول کافی کتاب الحجه آمده است که مردم باید با آن آشنا شوند.

۳. حقوق متقابل رهبر و مردم

اهمیت این موضوع از آن جهت است که معمولاً حاکمان به مردم به دید خدمتگزاران خود می‌نگرند و حقی برای آنها قائل نیستند و به تعهدات خود در برابر مردم بی‌توجه‌اند. تأکید این بحث توجه به حقوق مردم است که در حکومت‌های زمان معصومان ﷺ، خلفای وقت به آن بی‌توجه بودند. کلینی دراین‌باره بابی در کتاب الحجه دارد و نه روایت نقل کرده است. در خبر اول آن ابوحمزه از امام باقر ﷺ از حق امام بر مردم و حق مردم بر امام می‌پرسد. حضرت در مورد حق امام می‌فرماید وظیفه مردم است که از او اطاعت کنند و درباره حقوق مردم می‌فرماید حق آنان است که بیت‌المال را به‌طور مساوی بین آنان تقسیم کند و به‌عدالت در میان مردم رفتار کند. حضرت بعد می‌افزاید. در این صورت امام باکی

---

۱. همان، ج۳، ص۳۰۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۲۷۷ و ج۸، ص۲۴۶.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۷۵.

۳. همان، ص۴۰۷.

ندارد که افراد به این سو و آن سو بروند؛[۱] یعنی وقتی حاکم به وظیفه خود عمل کند، نگران مخالفت جمعی که از حق گریزان‌اند نیست.[۲]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ای از حقوق سخن می‌گوید و مهم‌ترین حقوق را حقوق متقابل رهبر و مردم می‌شمارد و فواید رعایت حقوق متقابل و مضرات ترک آن را به‌خوبی بیان می‌کند؛ حقوقی که رعایت آن باعث الفت بین رهبر و مردم و عزت دین مردم و تقویت سنت‌های حق می‌گردد. مردم جز با حضور رهبرانی صالح در مسیر حق قرار نمی‌گیرند و حکومت جز با استقامت مردم سامان نمی‌یابد.[۳] در خبری آمده است که علی علیه‌السلام به عرفای کوفه (که مسئول امور قبایل بودند) دستور داد یتیمان را بیاورند تا عسل‌های باقیمانده در مشک‌ها را بخورند و بیان می‌کند که حاکم پدر یتیمان است.[۴] امام وظیفه دارد نیاز مردم را تأمین و مشکلات آنان را حل کند. زمانی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشاهده کردند مرد غیرمسلمانی دست به گدایی زده، دستور دادند از بیت‌المال به او کمک کنند و نیازش را برطرف سازند.[۵]

وقتی که امام بحق مشخص شود، حاکمان زمانه که قدرت را در دست داشتند، جائر نامیده می‌شوند؛ چراکه به ناحق قدرت را در دست گرفته‌اند. در فصول بعدی درباره موضع امامان در برابر این حاکمان بحث و بررسی می‌شود.

---

۱. همان، ص۴۰۵: «مَا حَقُّ الْإِمَامِ عَلَى النَّاسِ؟ قَالَ: حَقُّهُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَ يُطِيعُوا. قُلْتُ: فَمَا حَقُّهُمْ عَلَيْهِمْ. قَالَ: يَقْسِمَ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَ يَعْدِلَ فِي الرَّعِيَّةِ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فِي النَّاسِ فَلَا يُبَالِي مَنْ أَخَذَ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا».

۲. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۴، ص۳۳۵.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۵۳: «فَأَعْظَمُ مِمَّا افْتَرَضَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِكُلٍّ عَلَى كُلٍّ فَجَعَلَهَا نِظَامَ أُلْفَتِهِمْ وَ عِزّاً لِدِينِهِمْ وَ قِوَاماً لِسُنَنِ الْحَقِّ فِيهِمْ فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاةِ وَ لَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ».

۴. همان، ج۱، ص۴۰۶: « إنّ الامام أبو الیتامی».

۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲۹۳: «قال أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام: اسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبِرَ وَ عَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ أَنْفِقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ».

جمع‌بندی

در جمع‌بندی این فصل اشاره به نکاتی سودمند است.

۱. سیره سیاسی به معنای موضع‌گیری و برنامه معصومان در رخدادهای سیاسی و دینی زمان ایشان است که مرتبط با حکومت‌ها یا در مخالفت با آنهاست. برای سیاست معانی مختلفی بیان کرده‌اند؛ سیاست معصومان هم به معنای بر عهده‌داشتن امور و ریاست بر مردم و امر و نهی آنان است و هم به معنای تربیت و اصلاح مردم در جهت اهداف دینی است. معصومان با توجه به هدف اصلی حراست و نشر اسلام اصیل، بهترین راهکارها و سیاست‌های ممکن را در جهت حفظ اسلام و مسلمانان و گسترش دین الهی به کار می‌گرفتند و تدبیری دقیق و مستمر اتخاذ می‌کردند تا با توجه به اوضاع سیاسی ـ اجتماعی هر عصری در جهت این هدف حرکت کنند.

۲. سیره سیاسی معصومان دو جلوه داشت؛ یکی سیره سیاسی آنان در زمان حکومتشان که مخصوص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، امام علی و امام حسن علیهم‌السلام است که در کتب اربعه بخش اندکی از این دسته مسائل سیاسی آمده است؛ دیگری موضع‌گیری آنان در دوران امامت که به‌تناسب به آنها اشاره می‌شود. این موضع‌گیری‌ها به شکل مبارزه بوده و گاهی به صورت تعامل که به آنها خواهیم پرداخت.

۳. بخشی از سیره سیاسی معصومان علیهم‌السلام در ارتباط با مردم است که چه وظایف سیاسی در برابر آنان دارند. برای اینکه مردم گمراه نشوند و در مسیر حق قرار گیرند، در مرحله اول رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به معرفی جانشین خود پرداخت و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و دیگر ائمه نیز جانشینان خود را به مردم معرفی می‌کردند و در مرحله دوم معصومان علیهم‌السلام مشخصات امام و رهبر مسلمین را بیان می‌کردند تا مردم، حاکم عادل و بحق را از حاکم جائر و ستمگر باز شناسند.

۳. بیان حقوق متقابل مردم و حاکم یکی دیگر از کارهای سیاسی بود که معصومان

انجام می‌دادند تا هر کس وظیفه خود را بشناسد و طبق آن عمل کند. مشخص‌بودن وظایف و عمل به آن باعث رشد جامعه و برپایی حق خواهد شد.

فصل دوم

سیره سیاسی در برابر حاکمان

مقدمه

منظور از سیره سیاسی معصومان در برابر حاکمان، درگیری و مبارزه مستقیم و غیرمستقیم آنان با حاکمان وقت است. آیا چنین رویارویی‌ای وجود داشته و اگر بوده چگونه بوده است؟ از اخبار نقل شده استفاده می‌شود که سیره معصومان در زمان‌های مختلف، نسبت به موضوعات گوناگون سیاسی، متفاوت بوده است. باید توجه کرد که در زمان خلفای اولیه که موضوع حفظ اصل اسلام مطرح بوده، معصومان یک برخورد و سیره داشتند و در زمان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس در دوره‌های مختلف آن، سیره‌شان متفاوت بوده است؛ برای مثل روایات متعددی از امام صادق علیه السلام نقل شده که به هیچ‌وجه نباید به دستگاه قضایی آن زمان مراجعه کرد و هرگونه همکاری با آنان ممنوع و رفتن به دستگاه قضاوت آنان به منزله مراجعه به طاغوت است؛ مانند مقبولهٔ عمر بن حنظله[1] و مشهورهٔ ابی‌خدیجه؛[2] اما در صدر اسلام امیر مؤمنان علیه السلام در مواردی ناچار از مراجعه به

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۶۷: «قَالَ (الصادق): مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ وَ مَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْتاً وَ إِنْ كَانَ حَقّاً ثَابِتاً لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ».

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۲۱۹: «قَالَ لِي أَبُوعَبْدِاللهِ علیه السلام: إِيَّاكُمْ أَنْ يُحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ».

دستگاه قضاوت بوده و برای مرافعات در دوران خلفا وکیل داشته است. ایشان عقیل را در زمان ابوبکر و عمر و عبدالله بن جعفر را در زمان عثمان،[۱] وکیل دعاوی حقوقی خود قرار داده بود[۲] و گاهی در زمان خلفا خود به قضاوت می‌پرداخت و مشکل قضایی جامعه را حل می‌کرد.[۳] این مبحث در چند گفتار مطرح می‌شود.

گفتار اول: مبارزه و مخالفت معصومان با حاکمان وقت

موضوع مبارزه معصومان با حاکمان زمان و چرایی آن بسیار مهم است. می‌توان گفت اصل اولیه در ارتباط با حاکمان، مخالفت با آنها و نپذیرفتن مشروعیتشان بوده است؛ زیرا آنان حاکمان جور بودند و به مردم ستم می‌کردند و طبق ضوابط شرعی انتخاب نشده بودند و مشروعیت نداشتند؛ به همین جهت امکان همکاری با آنان وجود نداشته است. رسول خدا ﷺ در حدیث مناهی درباره زشتی همکاری با حاکمان جور می‌فرماید: «مَنْ مَدَحَ سُلْطَاناً جَائِراً أَوْ تَخَفَّفَ وَ تَضَعْضَعَ لَهُ طَمَعاً فِيهِ كَانَ قَرِينَهُ فِي النَّارِ وَ قَالَ ﷺ: قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَ: "وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ"[۴]:[۵] هر کس سلطان ستمگری را ستایش کند یا در برابر او خود را سبک نموده یا تواضع کند به امید رسیدن به آنچه در اختیار اوست، همراه او در آتش خواهد بود و پیامبر ﷺ گفت که خداوند فرمود: "و اعتماد نکنید به کسانی که ستم کرده‌اند که دچار آتش می‌شوید"».

پیامبر ﷺ در حدیثی دیگر فرمود: «مَنْ وَلِيَ جَائِراً عَلَى جَوْرٍ كَانَ قَرِينَ هَامَانَ فِي جَهَنَّمَ:[۶] هر کس کاری را از طرف ستمگری در ستمی بر عهده بگیرد، همنشین هامان در جهنم خواهد بود».

---

۱. همو، المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۲، ص۳۶۰.
۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۱۰۱، ص۲۶۹. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۱۲، ص۴۶۳.
۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، صص۲۱۵_۲۱۶و ۲۴۹.
۴. هود: ۱۱۳.
۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۱۱.
۶. همان.

روشن است که هامان وزیر و همکار فرعون حاکم مصر بود و او را در اداره امور سیاسی ـ اجتماعی جامعه مصر کمک می‌کرد و فرعون با نظر وی به کارها می‌پرداخت؛ برای مثال ساحرانی را که به خدای موسی ایمان آوردند، طبق نظر هامان زندانی کرد.[۱] اگر معصومان در مواردی با حاکمان زمان خود همکاری و تعامل می‌کردند، به جهت مصلحت و ضرورت‌هایی بوده که در آن مقطع احساس می‌شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ اسلام با ابوبکر بیعت کرد[۲] و در زمینه‌های مختلف به خلفا مشورت می‌داد. جمله: «لولا علی لهلک عمر:[۳] اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد» مشهور و اشاره به همین است. موارد بیشتر آن بعداً خواهد آمد.

مقصود از مبارزه معصومان با حاکمان، تنها مخالفت با خلفا، از جمله خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس نبوده است؛ بلکه گاهی این مخالفت با حاکمان محلی بوده است که نماینده دولت مرکزی بودند. این مخالفت‌ها به صورت‌های گوناگونی صورت گرفته که به برخی از آنها اشاره می‌شود؛ درباره تعامل با دستگاه خلافت نیز نمونه‌هایی ذکر خواهد شد.

شیوه‌های مبارزه و برخورد با حاکمان وقت

شیوه‌های مبارزه معصومان با خلفا و حاکمان وقت یکسان نبوده است. این مبارزات با روش‌های مختلفی دنبال شده که در سیره ایشان آمده است. سعی شده آنچه ذکر می‌شود، با توجه به ترتیب زمان رخداد و کمی و زیادی نمونه باشد. تلاش بر این بوده به مواردی اشاره شود که نمونه‌های آن در کتب اربعه باشد یا اشاره‌ای غیرمستقیم به آنها شده باشد؛ بنابراین ما در صدد ذکر تمام شیوه‌ها نیستیم.

---

۱. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۲۳۷.

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)؛ ص ۴۵۱، نامه ۶۲.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۷، ص ۴۲۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۳۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۳۰۶. ابن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج ۳، ص ۱۱۰۳. ابوالحسن علی بن محمد ماوردی؛ الحاوی الکبیر؛ ج ۱۲، ص ۱۱۵.

۱. ترک بیعت

اولین انحراف در سیستم حکومتی اسلام با درگذشت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رخ داد. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، خلیفه بلافصل آن حضرت، خانه‌نشین و از حق خود محروم شد. برابر شواهد مسلّم تاریخی، امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام با خلیفه برخاسته از سقیفه بیعت نکرد. در خبری که شیخ طوسی نقل کرده، آمده است، ابوبکر و عمر از علی علیه‌السلام خواستند که با ابوبکر بیعت کند. حضرت به مسجد رفت و در آنجا خطبه‌ای خواند و به نقل فضایل خود پرداخت و بدون بیعت به منزل بازگشت.[۱] در نقلی دیگر، وقتی از حضرت خواسته شد به مسجد بیاید و بیعت کند، حضرت فرمود: من سوگند خورده‌ام تا قرآن را گردآوری نکنم، عبایی بر دوش نیندازم جز برای نماز (و خانه را ترک نکنم).[۲] در روایتی از امام باقر علیه‌السلام سؤال می‌شود که عموم مردم تصور می‌کنند بیعت با ابوبکر وقتی مردم جمع شدند، مورد رضای خداوند بوده و خداوند امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را بعد از آن امتحان نمی‌کند. حضرت این نظر را با اشاره به آیات قرآن رد می‌کند.[۳]

جمعی از مهاجران و انصار از بیعت با ابوبکر ناراضی بودند. علی علیه‌السلام و زبیر هم به خانه فاطمه علیهاالسلام پناه بردند. عمر با جمعی آمد و گفت: از خانه خارج می‌شوید یا آن را می‌سوزانم و به‌زور این دو را برای بیعت بردند.[۴] این خبر که عمر تهدید به آتش‌زدن خانه فاطمه علیهاالسلام کرد، در منابع عامه هم آمده است؛ البته در این خبر ذکر شده، علی علیه‌السلام و زبیر بعد از آن برای بیعت با خلیفه رفتند[۵] که درست نیست؛ زیرا اهل‌سنت خود نقل کرده‌اند[۶] که

---

۱. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۵۶۸.
۲. عبیدالله حسکانی؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل؛ ج۱، ص۳۷.
۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۷۰.
۴. ابوجعفر محمد بن جریر طبری آملی؛ المسترشد فی إمامة علی بن أبی‌طالب؛ ص۳۷۸.
۵. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف (تحقیق سعید محمد لحام)؛ ج۸، ص۵۷۲. همان، ج دیگر، (تحقیق کمال یوسف حوت)؛ ج۷، ص۴۳۲، ش ۳۷۰۴۵. علی متقی هندی؛ کنز العمال؛ ج۵، ص۲۵۹.
۶. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۴، ص۱۵۴۹. مسلم بن حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۳، ←

علی ﷺ بعد از درگذشت فاطمه ﷺ بیعت کرد[۱] و اگر بعداً امیرالمؤمنین ﷺ بیعت و همکاری کرد، برای حفظ اسلام بود. ایشان وقتی مشاهده کرد که جمعی مرتد شده‌اند و از اسلام بر می‌گردند، برای حفظ اسلام بیعت کرد[۲] و به نقلی با اکراه بیعت کرد.[۳]

درباره بیعت دیگر معصومان گزارش روشنی در دست نداریم. فقط در تاریخ ذکر شده که امام حسن ﷺ هنگام صلح، با معاویه بیعت کرد[۴] و امام حسین ﷺ حاضر نشد با یزید بن معاویه بیعت کند.[۵] روشن نیست که آیا امام صادق ﷺ با خلفای بنی‌عباس بیعت کرده یا نه؛ ولی دستگاه خلافت ایشان را به «حیره»[۶] و کوفه دعوت می‌کرد[۷] یا به‌اجبار می‌برد[۸] تا مدعی شود ایشان مخالفتی با خلافت بنی‌عباس ندارد. بدیهی است که آنان بدون بیعت، حضرت را رها نمی‌کردند؛ حتی منصور عباسی در دیداری که با امام صادق ﷺ دارد، می‌گوید: ای ابوعبدالله، سزاوار است که تو خوشحال شوی از توانی که خدا به ما داده و باب عزت را برای ما گشوده و نباید به مردم خبر دهی که تو و اهل‌بیتت به این خلافت از ما سزاوارتر هستی که باعث برانگیختن ما بر ضد تو و اهل‌بیت تو خواهد شد.[۹] امام

→

ص ۱۳۸۰: «و لم یَکُنْ بَایَعَ تِلْکَ الْأَشْهُرَ».

۱. محمدهادی مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج ۱۲، ص ۳۹۳: «مع نقلهم أنّ علیاً ﷺ ما بایع إلّا بعد فوت فاطمة ﷺ».

۲. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص ۲۰۲؛ نهج البلاغه (صبحی صالح)؛ ص ۴۵۱. ابن‌طاووس؛ کشف المحجة لثمرة المهجة؛ ص ۲۴۱: «فخشِیتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِیهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً تَکُونُ الْمُصِیبَةُ بِهِ عَلَیَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلَایَتِکُمُ الَّتِی إِنَّمَا هِیَ مَتَاعُ أَیَّامٍ قَلَائِلَ یَزُولُ مِنْهَا...».

۳. ابوالصلاح حلبی؛ تقریب المعارف؛ ص ۲۵۱.

۴. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج ۲، ص ۱۵.

۵. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص ۱۵۲. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج ۲، ص ۳۲: در امالی آمده که حاکم مدینه به یزید نوشت: «أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنَّ الْحُسَیْنَ بن عَلِیٍّ ﷺ لَیْسَ یَرَی لَکَ خِلَافَةً وَ لَا بَیْعَةً».

۶. حیره شهری قدیمی در سه مایلی کوفه و در محدوده نجف که بنی‌عباس در آغاز خلافت خود آنجا را مقر حکومت خویش قرار دادند و در سال ۱۴۰ منصور عباسی از حیره احرام حج بست (یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۲، ص ۳۲۸. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج ۷، ص ۵۰۳).

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۳۴۸.

۸. همان، ج ۸، ص ۸۷.

۹. یَا أَبَاعَبْدِاللهِ، قَدْ کَانَ فَیَنْبَغِی لَکَ أَنْ تَفْرَحَ بِمَا أَعْطَانَا اللهُ مِنَ الْقُوَّةِ وَ فَتَحَ لَنَا مِنَ الْعِزِّ وَ لَا تُخْبِرَ النَّاسَ أَنَّکَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنَّا وَ أَهْلَ بَیْتِکَ فَتُغْرِیَنَا بِکَ وَ بِهِم.

صادق علیه‌السلام هم پاسخ می‌دهد: هر کس چنین سخنی از من برای تو نقل کند، دروغ است.[۱]

در این سخن منصور به‌روشنی بیان می‌کند که تصریح به این نکته که شما سزاوارتر به خلافت هستید، جان شما و خاندانت را به خطر می‌اندازد. این مسئله، موضوعی بود که حکام بنی‌عباس همیشه از آن نگران بودند و به سبب آن، با علویان درگیر می‌شدند و دست به قتل عام آنان می‌زدند.

مهم‌ترین مخالفت

مهم‌ترین و جدی‌ترین مخالفت در بیعت با خلیفه، از سوی امام حسین علیه‌السلام ابراز شد. حضرت در مجلس حاکم مدینه فرمود: از جدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمود: خلافت بر آل ابی‌سفیان حرام است.[۲] حضرت برای پرهیز از بیعت با یزید، مدینه را به مقصد مکه، ترک کرد و بیعت‌نکردن حضرت بهانه‌ای برای جنگ یزید با ایشان شد؛[۳] به همین جهت عمر بن سعد فرمانده سپاه کوفه در کربلا که تلاش می‌کرد بدون جنگ با امام حسین علیه‌السلام به حکومت ری برسد، در نامه‌ای که به عبیدالله بن زیاد حاکم کوفه نوشت، از تمایل امام حسین علیه‌السلام به بازگشت یا بیعت با یزید سخن گفت[۴] تا بهانه جنگ با حسین علیه‌السلام گرفته شود و مدعی شد او خواست شما را در بیعت با یزید برآورده می‌کند یا با ترک منطقه، مشکلی برای حکومت شما ایجاد نخواهد کرد و نیازی به درگیری و جنگ نیست. عبیدالله هم در مرحله اول، این نظر را پذیرفت؛ ولی شمر و دیگران گفتند چون حسین علیه‌السلام گرفتار شده، این‌گونه سخن می‌گوید، یا باید بیعت کند یا آماده جنگ و کشته‌شدن باشد.[۵]

---

۱. همان، ص۳۶: «وَ مَنْ رَفَعَ هَذَا إِلَيْکَ عَنِّی فَقَدْ كَذَبَ...».

۲. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۱۵۱: «وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّی رَسُولَ‌اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَقُولُ: إِنَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى وُلْدِ أَبِی سُفْيَانَ».

۳. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۲، ص۳۴.

۴. همان، ص۸۷: «أَوْ أَنْ يَأْتِیَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ فَيَضَعَ يَدَهُ فِی يَدِهِ».

۵. همان، ص۸۸: «فَإِنْ نَزَلَ حُسَيْنٌ وَ أَصْحَابُهُ عَلَى حُكْمِی وَ اسْتَسْلَمُوا فَابْعَثْ بِهِمْ إِلَیَّ سِلْماً وَ إِنْ أَبَوْا فَازْحَفْ إِلَيْهِمْ حَتَّى تَقْتُلَهُمْ وَ تُمَثِّلَ بِهِمْ فَإِنَّهُمْ لِذَلِکَ مُسْتَحِقُّون».

به‌رسمیت‌نشناختن حکومت یزید از سوی امام حسین علیه‌السلام و بیعت‌نکردن با او باعث شهادت حضرت شد. متأسفانه مردم مدینه بعد از شهادت حضرت دریافتند که یزید شرایط حاکم اسلامی را ندارد و فاسد است و بر ضد او قیام کردند.[۱]

اگر دیگر معصومان بیعتی کرده باشند، از باب مصلحت و حفظ اسلام[۲] یا مانند امام حسن علیه‌السلام از سر اجبار و ناچاری بوده است.

۲. اعتراض به حاکمان

شاید بشود گفت مهم‌ترین اعتراض آشکاری که در تاریخ در برابر خلفا و حاکمان به‌طورصریح و روشن ثبت شده است، اعتراض فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ابوبکر خلیفه اول است. این اعتراض و مخالفت، هم در منابع شیعه و هم در آثار معتبر اهل‌سنت آمده است.

ثقةالاسلام کلینی در «باب فیء و انفال» کافی، به تصرف «فدک»[۳] توسط خلیفه اول و اعتراض فاطمه علیهاالسلام به آن اشاره کرده است. این موضوع در بحث از ماجرای رد مظالم مهدی عباسی نقل شده و در توضیح آن آمده است: «وقتی ابوبکر به حکومت رسید، وکلای زهرا را علیهاالسلام از فدک اخراج کرد. فاطمه علیهاالسلام پیش ابوبکر آمد و از او خواست فدک را به ایشان برگرداند. ابوبکر گفت: افرادی را از سیاه و سفید گواه بیاور که فدک مال تو بوده است. فاطمه امیرالمؤمنین علیه‌السلام را با امایمن برای گواهی آورد و آنها گواهی دادند. ابوبکر هم نامه‌ای نوشت که متعرض وکلای حضرت زهرا نشوند. فاطمه علیهاالسلام از پیش ابوبکر رفت، درحالی‌که نامه ابوبکر با وی بود. عمر گفت: چه چیز با خود داری ای دختر

---

۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۵، ص۳۳۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۹۵: «لَمْ یُمْنَعْ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه‌السلام مِنْ أَنْ یَدْعُوَ إِلَی نَفْسِهِ إِلَّا نَظَراً لِلنَّاسِ تَخَوُّفاً عَلَیْهِمْ أَنْ یَرْتَدُّوا عَنِ الْإِسْلَامِ فَیَعْبُدُوا الْأَوْثَانَ ... وَ بَایَعَ مُکْرَهاً حَیْثُ لَمْ یَجِدْ أَعْوَاناً».

۳. فدک زمینی آباد در منطقه خیبر بود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به دخترش فاطمه علیهاالسلام بخشید (یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۴، ص۲۳۸).

محمد؟ پاسخ داد: نامه‌ای که ابن‌ابی‌قحافه برایم نوشته است. گفت: آن را به من نشان بده؛ حضرت نپذیرفت. عمر نامه را از دست فاطمه علیهاالسلام گرفت و در آن نگریست و آب دهان بر آن انداخت و نوشته آن را محو و نامه را پاره کرد».[۱] مشابه آن در تفسیر عیاشی[۲] و تفسیر قمی[۳] و دیگر آثار هم آمده است.[۴]

شیخ مفید افزون بر فدک، اموالی را در عوالی یاد کرده که ابوبکر از حضرت گرفت.[۵] در منابع معتبر اهل سنت، گرچه روایت آن از عروة بن زبیر است که خاندان او با اهل‌بیت علیهم‌السلام خصومت داشتند، افزون بر فدک و اموالی در مدینه، از باقیمانده خمس اموال خیبر نیز یاد شده است.[۶] وقتی ابوبکر حاضر نشد به درخواست فاطمه علیهاالسلام میراث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به ایشان بدهد، فاطمه تا آخر عمر خود با ابوبکر سخن نگفت تا از دنیا رفت.[۷]

طبق این نقل، اعتراض فاطمه علیهاالسلام با سخن‌نگفتن با ابوبکر ادامه یافت؛ ولی مسلّم است که آن حضرت در اعتراض به عملکرد خلیفه، به سخنرانی پرداخت و خطبه‌ای مفصل در مسجد مدینه ایراد کرد که شیخ صدوق بخشی از آن را در من لایحضره الفقیه نقل کرده است.[۸] این خطبه در منابع مختلف با سندهای متفاوت نقل شده است.[۹] امیر

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۴۳. همان، ج۲، ص۷۲۵ (چ دارالحدیث).

۲. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۲، ص۲۸۷.

۳. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۲، ص۱۵۵.

۴. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ ص۱۸۳.

۵. همو، الأمالی؛ ص۴۰.

۶. أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رسول‌اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَرْسَلَتْ إلى أبی بَكْرٍ الصِّدِّيقِ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا من رسول‌اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله سلم مِمَّا أَفَاءَ الله عليه بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكٍ وما بَقِيَ من خُمُسِ خَيْبَرَ.

۷. ملاصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۷، ص۲۱۲. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۴، ص۱۵۴۹. مسلم بن حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۳، ص۱۳۸۰. ابن‌حبان؛ الصحیح؛ ج۱۴، ص۵۷۳. ابن‌بطریق؛ عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار؛ ص۳۹۰: «فَأَبَى أبو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إلى فَاطِمَةَ شيئا فَوَجَدَتْ فَاطِمَةُ على أبی بَكْرٍ فی ذلک قال فَهَجَرَتْهُ فلم تُكَلِّمْهُ حتى تُوُفِّيَتْ».

۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۵۶۷: «عَنْ جَابِرٍ عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ عليه‌السلام قَالَتْ قَالَتْ فَاطِمَةُ عليهاالسلام فِي خُطْبَتِهَا فِي مَعْنَى فَدَكَ: لِلّهِ فِيكُمْ عَهْدٌ قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ وَ بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ كِتَابُ اللهِ بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ وَ آيٌ مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ وَ بُرْهَانٌ مُتَجَلِّيَةٌ...».

۹. ابن‌طیفور؛ بلاغات النساء؛ ص۲۶. ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری؛ السقیفة و فدک؛ ص۹۸. ابوجعفر محمد بن ←

مؤمنان ﷺ به جهت وضعیت اجتماعی حاکم بر مردم، فدک را از غاصبانش نگرفت[۱] تا اینکه عمر بن عبدالعزیز آن را به بنی‌هاشم بازگرداند.[۲]

امیرالمؤمنین علی ﷺ به سیره خلفای قبل از خود اعتراض داشته و آن را مورد نقد قرار داده است.[۳] اعتراضات حضرت به عملکرد عثمان بسیار زیاد است،[۴] همچنین اعتراض به عملکرد معاویه که از گذشته بر شام حکومت می‌کرد[۵] و در زمان حضرت نیز، غاصبانه حکومتش بر شام ادامه داشت.[۶] امام حسین ﷺ نیز در نامه‌ای به معاویه، به عملکرد وی اعتراض کرد که افراد بی‌گناهی را به شهادت رسانده است.[۷] خطبه آن حضرت در منا در اعتراض به وضعیت نابسامان اجتماعی زمانِ معاویه است و دعوت بزرگان اسلام به انجام وظیفه امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، در برابر بی‌توجهی که به دستورهای اسلام می‌شود.[۸]

امام سجاد ﷺ در نامه‌ای به محمد بن مسلم بن شهاب زهری، به همکاری وی با دستگاه خلافت اموی اعتراض می‌کند و او را از این کار باز می‌دارد[۹] که این کارِ حضرت

→

جریر طبری صغیر؛ دلائل الإمامة، ص۱۱۱.

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۵۹. همان، ج۱۵، ص۱۵۴ (چاپ دارالحدیث): «وَ رَدَدْتُ فَدَكاً إِلَى وَرَثَةِ فَاطِمَةَ ﷺ».

۲. همان، ج۱، ص۳۰۵. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۲۱. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۲۶۶. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج۴، ص۲۰۸.

۳. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۳۶۱. همو، علل الشرائع؛ ج۱، ص۱۵۰. نهج البلاغه؛ خ۳.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۶۸. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۷۱۴.

۵. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۲۱۷.

۶. نهج البلاغه؛ ص۲۳۷، خ۱۹۱ و ص۳۳۰ نامه ۲۸. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۱۰، ص۳۲۴، نقل خ۱۹۱.

۷. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۴۹. ابومنصور احمد بن علی طبرسی؛ الإحتجاج؛ ج۲، ص۲۹۷. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۴، ص۲۱۲.

۸. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۲۳۷.

۹. همان، ص۲۷۴ـ۲۷۵: «وَ اعْلَمْ أَنَّ أَدْنَى مَا كَتَمْتَ وَ أَخَفَّ مَا احْتَمَلْتَ أَنْ آنَسْتَ وَحْشَةَ الظَّالِمِ وَ سَهَّلْتَ لَهُ طَرِيقَ الْغَيِّ بِدُنُوِّكَ مِنْهُ حِينَ دَنَوْتَ وَ إِجَابَتِكَ لَهُ حِينَ دُعِيتَ فَمَا أُخَوِّفُنِي أَنْ تَكُونَ تَبُوءُ بِإِثْمِكَ غَداً مَعَ الْخَوَنَةِ وَ أَنْ تُسْأَلَ عَمَّا أَخَذْتَ بِإِعَانَتِكَ عَلَى ظُلْمِ الظَّلَمَةِ إِنَّكَ أَخَذْتَ مَا لَيْسَ لَكَ مِمَّنْ أَعْطَاكَ وَ دَنَوْتَ مِمَّنْ لَمْ يَرُدَّ عَلَى أَحَدٍ حَقّاً وَ لَمْ تَرُدَّ بَاطِلًا حِينَ أَدْنَاكَ وَ أَحْبَبْتَ مَنْ حَادَّ اللهَ أَ وَ لَيْسَ بِدُعَائِهِ».

مبارزه با دستگاه خلافت محسوب می‌شود؛ چراکه به تعبیر حضرت سجاد ﷺ زهری راه گمراهی را هموار می‌کند. در سیره امام صادق ﷺ نیز نمونه‌ای از این‌گونه اعتراض‌ها دیده می‌شود. آن حضرت اعتراض شدیدی به داود بن علی حاکم مدینه داشت و از او خواست قاتلِ معلی بن خنیس را مجازات کند و حضرت قاتل را به جرم کشتن معلی قصاص کرد.[۱]

۳. نفرین ستمگران

گاهی ستم حاکمان به گونه‌ای وسیع و گسترده بود که امامان معصوم به‌ناچار آنان را نفرین و علیه‌شان دعا می‌کردند. امیرالمؤمنین ﷺ معاویه، عمروعاص و بسر بن ارطات را نفرین کرد.[۲] یکی از این نمونه‌ها نفرین امام صادق ﷺ به داود بن علی، اولین حاکم مدینه از سوی بنی‌عباس است. او معلی بن خنیس را که از یاران حضرت و خدمت‌گزار ایشان بود، به شهادت رساند. کلینی تهدید حضرت به نفرین و دعایی را که علیه داود خوانده، نقل کرده است.[۳] امام رضا ﷺ در روز عرفه برامکه را به سبب نقشی که در شهادت موسی بن جعفر ﷺ داشتند،[۴] نفرین کرد و بر اثر دعای حضرت، آنان مورد غضب هارون قرار گرفتند و همه آنان توسط هارون کشته شدند.[۵]

۴. جنگ و درگیری

جنگ و درگیری با حاکمان وقت نمونه‌ای دیگر از مبارزه با آنان است. جنگ

---

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۷۹.

۲. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص۴۴۲.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، صص۵۱۳ و ۵۵۷.

۴. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۲، ص۲۳۷.

۵. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۲، ص۲۲۵: «کَانَ أَبُوالْحَسَنِ ﷺ وَاقِفاً بِعَرَفَةَ یَدْعُو ثُمَّ طَأْطَأَ رَأْسَهُ فَسُئِلَ عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ: إِنِّی کُنْتُ أَدْعُو اللهَ تَعَالَی عَلَی الْبَرَامِکَةِ بِمَا فَعَلُوا بِأَبِی ﷺ فَاسْتَجَابَ اللهُ لِیَ الْیَوْمَ فِیهِمْ فَلَمَّا انْصَرَفَ لَمْ یَلْبَثْ إِلَّا یَسِیراً حَتَّی بُطِشَ بِجَعْفَرٍ وَ یَحْیَی وَ تَغَیَّرَتْ أَحْوَالُهُمْ».

امیرالمؤمنین علیه السلام با معاویه در این موضوع می‌گنجد که نکات سیره‌ای آن در بحث از سیره نظامی بیان شده است؛ همچنین جنگ امام حسن علیه السلام با معاویه و جنگ امام حسین علیه السلام با یزید و درگیری با عبیدالله بن زیاد که منجر به شهادت حضرت و یاران ایشان و جدایی سرهای مبارک ایشان از بدن‌هایشان شد؛[1] البته در کتب اربعه درباره درگیری امام حسین علیه السلام با حاکم وقت، مطلب قابل توجهی نیامده است. در روایتی در روضهٔ کافی امام صادق علیه السلام در مذمت خاندان اشعث می‌فرماید: اشعث در شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام شریک بود، دخترش، جعده، امام حسن علیه السلام را مسموم کرد و پسرش محمد بن اشعث، در شهادت امام حسین علیه السلام شرکت داشت.[2] در روایتی دیگر آمده، جعده امام حسن علیه السلام و کنیز حضرت را سم داد؛ کنیز قی کرد و سالم ماند و حضرت بر اثر سم به شهادت رسید.[3]

۵. مبارزه با دستگاه قضایی حاکمان جور

محاکم و دادگاه‌های قضایی از مظاهر اصلی حاکمیت حکومت‌ها در طول تاریخ بوده‌اند؛ به تعبیر دیگر در گذشته دو قوه برای اعمال حاکمیت قدرت‌ها وجود داشته است: یکی حاکم و سلطان و خلیفه که همه چیز در اختیار او بوده و از آن به قوهٔ مجریه تعبیر می‌شود و دیگر قوه قضائیه و قاضی که حکومت‌های به‌ظاهر عادل از آن استفاده می‌کردند و قاضی توسط حاکم و خلیفه یا با تأیید وی برگزیده می‌شد یا خود حاکم به قضاوت می‌پرداخت. در آن زمان قوهٔ مقننه وجود نداشت و کار آن را قوه مجریه یعنی همان حاکمان انجام می‌دادند. مظهر اعمال قدرت در بسیاری از اوقات قاضی بود. وی نماینده حکومت محسوب می‌شد؛ بنابراین احکامی که صادر می‌کرد، نباید موجبات مخالفت

---

۱. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۱۱۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۸؛ ص ۱۶۷: «إِنَّ الْأَشْعَثَ بن قَيْسٍ شَرِكَ فِي دَمِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ ابْنَتُهُ جَعْدَةُ سَمَّتِ الْحَسَنَ علیه السلام وَ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ شَرِكَ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ علیه السلام».

۳. همان، ج ۱، ص ۴۶۲: «إِنَّ جَعْدَةَ بِنْتَ أَشْعَثَ بن قَيْسٍ الْكِنْدِيِّ سَمَّتِ الْحَسَنَ بن عَلِيٍّ علیه السلام وَ سَمَّتْ مَوْلَاةً لَهُ فَأَمَّا مَوْلَاتُهُ فَقَاءَتِ السَّمَّ وَ أَمَّا الْحَسَنُ فَاسْتَمْسَكَ فِي بَطْنِهِ ثُمَّ انْتَفَطَ بِهِ فَمَات».

حاکم را فراهم می‌کرد؛ چراکه در این صورت به‌سرعت عزل و مجازات می‌شد. شیعیان مانند دیگر مردمان در مواردی دچار اختلاف می‌شدند و نیاز بود شخصی مشکل آنان را طبق موازین شرع حل کند و در این‌گونه موارد مراجعه به دادگاه‌ها مورد توجه قرار می‌گرفت. روایات متعددی نقل شده که در آنها معصومان یاران خود و شیعیان را از حضور در محاکم قضایی وقت نهی می‌کردند و این دستور یکی از مظاهر روشن مبارزه آنان با حاکمان وقت بوده و نشان می‌دهد که این نوع دادگاه‌ها را به رسمیت نمی‌شناختند. در روایات متعددی سمت قضاوت از آنِ نبی و وصی نبی دانسته شده است.[۱] در سخن امام علی ﷺ به شریح، تصریح شده که قضاوت از آنِ نبی یا وصی نبی یا شقی است.[۲] حضرت به شریح دستور داد که احکام قضایی‌اش را بعد از عرضه بر حضرت، اجرا نماید.[۳]

در روایات، مراجعه به دادگاه‌های خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس مراجعه به طاغوت معرفی شده است. امام صادق ﷺ فرمود: هر کس با برادر مذهبی خود نزاع کند و او را دعوت کنند تا به داوری فقهای مذهب رضایت دهد ولی رضایت ندهد، جز آنکه به دادگاه غیرشرعی حکام جور شکایت نماید، در ردیف کسانی است که قرآن مجید می‌گوید: «به این مدعیان دروغین نمی‌نگری که می‌گویند به قرآن و تورات ایمان داریم و می‌خواهند از طاغوت سرکش دادخواهی نمایند، با آنکه دستور مؤکد دارند که به طاغوت سرکش کافر شوند. شیطان می‌خواهد هرچه بیشتر آنان را از مسیر حق دور نماید».[۴] در روایت دیگری

---

۱. همان، ج۷، ص۴۰۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲۱۷: «اتَّقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ لِنَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴۰۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲۱۷: «يَا شُرَيْحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِساً لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٌّ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴۰۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲۱۷: «لَمَّا وَلَّى أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ شُرَيْحاً الْقَضَاءَ اشْتَرَطَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يُنْفِذَ الْقَضَاءَ حَتَّى يَعْرِضَهُ عَلَيْهِ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴۱۱. ابونصر محمد بن عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۲۵۴: «أَيُّمَا رَجُلٍ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَخٍ لَهُ مُمَارَاةٌ فِي حَقٍّ فَدَعَاهُ إِلَى رَجُلٍ مِنْ إِخْوَانِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ فَأَبَى إِلَّا أَنْ يُرَافِعَهُ إِلَى هَؤُلَاءِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الَّذِينَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ ـ ﴿أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ (نساء ۶۰)﴾».

که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده، این موضوع بیان شده که مراجعه بـه حـاکم جـور مراجعه به طاغوت است.[۱] در خبر ابی‌خدیجه[۲] و مقبوله عمر بن حنظله[۳] توصیه شده اسـت که به جای مراجعه به قضات جور زمان، شخصی از شیعیانِ عالم، به عنوان قاضی برگزیده شود و بین شیعیان داوری کند. در مورد دیگری، محمد بن حسن اشعری اختلاف ارثـی را به جای رفتن به پیش قاضی از معصوم می‌پرسد.[۴] اینها همه نشان می‌دهد که معصـومان از حضور در دادگاه‌های دوران خلفا اجتناب می‌کردنـد و شـیعیان را بـه تشـکیل دادگـاه و داوری قاضیِ تحکیم[۵] امر می‌کردنـد. امـام صـادق علیه السلام نـه‌تنها شـیعیان را از مراجعـه بـه دادگاه‌های خلفا باز می‌داشتند، بلکه به مفضل بن عمر دستور داد کـه در مسـائل مـالی، از مال ایشان به شیعیان بدهد و اختلاف حقوقی و قضایی آنان را حل کند.[۶]

ابن‌سنان از ابوحنیفه «سابق‌الحاج»[۷] نقل می‌کند که مفضّل بر ما گذشت، درحالی‌که مـن با شوهر خواهرم در ارثی با هم اختلاف و درگیری داشتیم. مدتی توقف کرد و نـزاع مـا را دید و به ما گفت: به منزل بیایید. ما به آنجا رفتیم و بین ما صلح برقـرار کـرد و چهارصـد

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴۱۱: «یَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّهُ لَوْ کَانَ لَکَ عَلَی رَجُلٍ حَقٌّ فَدَعَوْتَهُ إِلَی حُکَّـامِ أَهْـلِ الْعَدْلِ فَأَبَی عَلَیْکَ إِلَّا أَنْ یُرَافِعَکَ إِلَی حُکَّامِ أَهْلِ الْجَوْرِ لِیَقْضُوا لَهُ لَکَانَ مِمَّنْ حَاکَمَ إِلَی الطَّاغُوتِ...».

۲. همان، ص۴۱۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲ .شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲۱۹.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۶۷ و ج۷، ص۴۱۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲۱۸.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۱۰۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، صص۲۷۳ و ۲۹۰.

۵. منظور از قاضی تحکیم انتخاب شخصی آگاه به مسائل شرعی از شیعیان از سـوی متخاصـمین اسـت کـه هرگونـه قضاوت کرد، بپذیرند.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۲۰۹: «قالَ أَبُوعَبْدِاللهِ علیه السلام: إِذَا رَأَیْتَ بَیْنَ اثْنَیْنِ مِنْ شِیعَتِنَا مُنَازَعَةً فَأَقْتَدِهَا مِـنْ مَالِی».

۷. سابق‌الحاج یعنی کسی که پیش از همه به حج می‌رود و بر می‌گردد و از مرکب خود پیـاده نمی‌شـود و آن را دچـار سختی می‌کند و به جهت رسیدن به مقصد، به نماز خود اهمیت نمی‌دهد (فخرالـدین طریحـی؛ مجمع البحرین؛ ج۵، ص۱۸۳. شیخ عباس قمی؛ الکنی و الالقاب؛ ج۱، ص۵۷). ابوحنیفه سعید بن بیان مشهور به سابق‌الحاج است که در این خبر آمده. او به نقل ذهبی در دولت هارون‌الرشید بوده است. مأمون مردی را به‌عنوان سابق‌الحـاج اعـزام کـرد، ولی بعد یک گروه از حجاج بازگشت. مأمون او را سایق‌الحاج (راهنمای حاجیان) نامید (احمد بـن علـی نجاشـی؛ رجال النجاشی؛ ص۱۸۰. شمس‌الدین محمـد بـن احمـد ذهبـی؛ المقتنی فی سرد الکنی؛ ج۱، ص۲۰۴، ش۱۸۲۶. ابن‌جوزی؛ المنتظم؛ ج۱۰، ص۶۰).

درهم از خود به ما داد تا اینکه هر یک به دیگری اطمینان کردیم و مشکل حل شد. مفضل گفت: اینها از مال من نیست؛ امام صادق ﷺ به من دستور داده: هرگاه دو نفر از شیعیان اختلاف کردند، بین آنان صلح برقرار کن و هزینهٔ آن را از مال من بپرداز. این مال از اموال امام صادق ﷺ است.[۱]

۶. ترک همکاری با دستگاه خلافت

معصومان از هرگونه همکاری مستقیم با دستگاه خلافت پرهیز می‌کردند و این مسئله، اصلی مسلّم نزد شیعیان بود؛ به همین جهت در دوران خلفا سمتی نداشتند و به دنبال آن هم نبودند. امیرالمؤمنین علی ﷺ در مدینه به کار خود می‌پرداخت و در ۲۵ سال دوران خلفا، از بُعد سیاسی خانه‌نشین بود. بنابراین اگر ادعایی در همکاری بشود، نیاز به دلیل قابل اعتماد دارد؛ البته برخی از همکاری‌ها به دلایل خاص و شرایط ویژه و مصلحت اجتماعی بوده است؛ مانند همکاری امام علی ﷺ با دستگاه خلافت که خودشان می‌فرمایند برای حفظ اسلام و مصونیت آن بوده است؛[۲] همچنین دادن مشورت در مسائل اجتماعی، نظامی و قضایی که در جهت حفظ نظام اسلامی و جامعه مسلمین بوده است؛ ازهمین‌روی عمر بارها می‌گفت: اگر علی ﷺ نبود، عمر هلاک می‌شد[۳] و می‌گفت: بهترینِ ما در داوری، علی ﷺ است.[۴] همکاری امام رضا ﷺ با مأمون نیز به جهت شرایط ویژه آن زمان و موقعیت حضرت بوده است.[۵] برخی بر این عقیده‌اند که حضرت رضا ﷺ از این

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۲۰۹.

۲. ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات (یک‌جلدی)؛ ج۱، ص۲۰۲.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴۲۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۴۵۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۳۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۰۶ و ج۱۰، ص۵۰؛ «لولا علی لهلک عمر».

۴. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۲، ص۲۵۹. ابن‌شبّه؛ تاریخ المدینه؛ ج۲، ص۶۰۶. محمد بن خلف وکیع؛ أخبار القضاة، ج۱، ص۸۸. ابن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج۱، ص۶۸ و ج۳، ص۱۱۰۴. محسن امین؛ أعیان الشیعه؛ ج۲، ص۴۵۶.

۵. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۲، ص۲۳۹.

فرصت استفاده کرد تا معارف مکتب اهل‌بیت را در شرق جهان اسلام بیان کند.

امام صادق علیه‌السلام درباره لزوم اجتناب از همکاری با حاکم جائر می‌فرماید: «صورت حرام از ولایت و فرمانداری، ولایت والی ستمگر و ولایت والیان منصوب‌شده اوست، چه رئیس ایشان و چه در درجات پایین‌تری از فرمانداری تا پایین‌ترین آنان که هر کدام بر عدّه‌ای حکومت و ولایت دارند. کارکردن برای ایشان و کسب‌کردن با ایشان حرام است و کسی که کم یا زیاد، با ایشان و برای ایشان کار کند، به عذاب خدا گرفتار خواهد شد؛ زیرا هر کاری که کمک به ستمگر باشد، گناه کبیره است».[۱]

می‌توان بین حاکمی که ستم می‌کند، با حاکمی که حکومتش نامشروع است تفاوت قائل شد؛ گرچه هر دو در فقه عنوان حاکم ستمگر دارند و اعمال آنان مورد قبول نیست، اگر ولایت امام عادل را نپذیرفته باشد؛[۲] ولی اگر به عدل عمل کند و ستم در عمل نداشته باشد، ستم‌پیشگی شامل حال او نمی‌شود. برابر روایتی از امام صادق علیه‌السلام، پیشوا و رهبر ستمگر حرمت ندارد[۳] و به نقلی دیگر، نماز وی قبول نمی‌شود.[۴]

آنچه تاکنون بیان شد، مخالفت معصومان در حد اختلاف نظر بود؛ اما برابر اعتقاد شیعه و آنچه از سیره معصومان استفاده می‌شود، آنان حکومت‌های زمان خود را به رسمیت نمی‌شناختند و آنها را حکومت طاغوت می‌دانستند؛ به همین علت با حکومت‌های اموی و

---

۱. ابن‌شعبه حرّانی؛ تحف العقول؛ ص۳۳۲. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۷، ص۸۴. محمدرضا و محمد و علی حکیمی؛ الحیاة؛ ج۵، ص۴۸۲: «وَ أَمَّا وَجْهُ الْحَرَامِ مِنَ الْوِلَايَةِ فَوِلَايَةُ الْوَالِي الْجَائِرِ وَ وِلَايَةُ وُلَاتِهِ الرَّئِيسِ مِنْهُمْ وَ أَتْبَاعِ الْوَالِي فَمَنْ دُونَهُ مِنْ وُلَاةِ الْوُلَاةِ إِلَى أَدْنَاهُمْ بَاباً مِنْ أَبْوَابِ الْوِلَايَةِ عَلَى مَنْ هُوَ وَالٍ عَلَيْهِ وَ الْعَمَلُ لَهُمْ وَ الْكَسْبُ مَعَهُمْ بِجِهَةِ الْوِلَايَةِ لَهُمْ حَرَامٌ وَ مُحَرَّمٌ مُعَذَّبٌ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ عَلَى قَلِيلٍ مِنْ فِعْلِهِ أَوْ كَثِيرٍ لِأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ جِهَةِ الْمَعُونَةِ لَهُ مَعْصِيَةٌ كَبِيرَةٌ مِنَ الْكَبَائِرِ».

۲. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۴۱۷: «مَنْ عَرَفَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ تَوَلَّاهُ، ثُمَّ عَمِلَ لِنَفْسِهِ بِمَا شَاءَ مِنْ عَمَلِ الْخَيْرِ قُبِلَ مِنْهُ ذَلِكَ، وَ ضُوعِفَ لَهُ أَضْعَافاً كَثِيرَةً، فَانْتَفَعَ بِأَعْمَالِ الْخَيْرِ مَعَ الْمَعْرِفَةِ، فَهَذَا مَا عَنَيْتُ بِذَلِكَ، وَ كَذَلِكَ لَا يَقْبَلُ اللهُ مِنَ الْعِبَادِ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا إِذَا تَوَلَّوُا الْإِمَامَ الْجَائِرَ الَّذِي لَيْسَ مِنَ اللهِ (تَعَالَى)».

۳. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۷۶: «ثَلَاثَةٌ لَيْسَتْ لَهُمْ حُرْمَةٌ: صَاحِبُ هَوًى مُبْتَدِعٌ، وَ الْإِمَامُ الْجَائِرُ، وَ الْفَاسِقُ الْمُعْلِنُ الْفِسْقِ».

۴. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ج۱، ص۲۴۲. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ ص۱۴۲.

عباسی مخالف بودند و از ورود شیعیان به کارهای حکومتی جلوگیری می‌کردند و آنان را به دوری از حکومت‌های وقت توصیه می‌فرمودند. این مخالفت‌ها به گونه‌های متفاوتی از سوی معصومان ابراز شده و شیعیان هم این باور را داشتند و طبق دستور معصومان زمان خود عمل می‌کردند. فقط در مواردی خاص و افرادی خاص، اجازه گرفته بودند که در دستگاه خلافت بمانند تا بتوانند از شیعیان حمایت کنند که با انجام این شرط، زشتی حضور در دستگاه خلافت از بین می‌رود. این موضوع بخشی از سیره سیاسی معصومان را تشکیل می‌دهد که لازم است به آن توجه کافی شود.

به نظر می‌رسد معصومان از آغاز خلافت بنی‌عباس با حضور شیعیان در دستگاه خلافت موافق نبودند. در مورد بنی‌امیه این نکته قابل توجه است که آنان اساساً به دنبال افرادی که به اهل‌بیت ﷺ گرایش داشتند نمی‌رفتند و آنها را به کار نمی‌گماردند؛ مگر در مناطقی که دستگاه خلافت حساسیتی درباره این موضوع نداشت. این بحث را می‌توان ذیل چند موضوع بیان کرد:

۱. جلوگیری از حضور شیعیان در حکومت‌های وقت که به بیان نمونه‌هایی می‌پردازیم.

۲. ارتباط با برخی افراد حاضر در حکومت‌های وقت که با تعبیر نفوذ در دستگاه حکومت به آن اشاره می‌شود.

۳. تقیه در تعامل با حکومت‌ها که در موضوع تعامل معصومان با حکومت‌ها، نکاتی دراین‌باره خواهد آمد.

۷. ممنوعیت شیعیان از همکاری با حکومت‌ها

نمونه‌های متعددی نقل شده که معصومان یاران خود را از ورود به تشکیلات حکومتی باز می‌داشتند و به درخواست‌های مکرر آنان دراین‌باره پاسخ منفی می‌دادند و احکام خاصی را برای افرادی که از این راه ثروتی جمعی کرده بودند، صادر می‌کردند. نگاهی به

این موارد برای روشن‌شدن سیره سیاسی معصومان مفید می‌نماید.

به نظر می‌رسد این موضوع با توجه به حاکمان وقت متفاوت بوده است؛ همچنین این موضع‌گیری‌ها درباره حضور افراد در زمان‌های مختلف در دستگاه حکومت و اشخاصی که در حکومت‌ها بودند و بعد به تشیع گرایش پیدا می‌کردند، یکسان نبوده است. امامان برای حفظ موقعیت و جایگاه گروه اخیر در دستگاه خلافت، دستوری برای جدایی از حکومت به آنها نمی‌دادند؛ به همین جهت برخی خاندان‌های شیعه در حکومت‌ها از موقعیت بالایی برخوردار بودند.

الف) حرمت همکاری با حکام بنی‌امیه

ممنوعیت همکاری با ستمگران و حکام بنی‌امیه مورد توجه امام باقر علیه السلام بوده است. در زمان آن حضرت حکومت در اختیار بنی‌امیه بود. ابوبصیر گوید: از امام باقر علیه السلام از همکاری با ستمگران پرسیدم؛ به من فرمود: ای ابومحمد، نه و نه حتی به اندازه قراردادن یک بار قلم در دوات. هیچ‌کس از دنیای آنان چیزی نصیبش نمی‌شود، جز اینکه به همان اندازه از دینش کاسته می‌شود یا فرمود: همان اندازه آنان از دین او بهره می‌برند.[1] کلینی می‌نویسد: این تغییر عبارت از وهم و تصور ابن‌ابی‌عمیر است.

بخشی از دوران امامت امام صادق علیه السلام در زمان حکومت بنی‌امیه بوده و آن حضرت یارانش را از ورود به دستگاه این حکومت فاسد نهی می‌کرده است؛ همچنین این توصیه را به کسانی داشتند که دنبال حقیقت بودند؛ نمونه روشن آن خبر ذیل است:

علی بن ابی‌حمزه گوید: من دوستی داشتم که از کاتبان بنی‌امیه بود؛ به من گفت: برای من از امام صادق علیه السلام اجازه دیدار بگیر. برای وی برای دیدار با حضرت، اجازه گرفتم و اجازه داده شد. وقتی بر حضرت وارد شد، سلام کرد و نشست؛ سپس گفت: فدایت شوم، من در دیوان اینان (بنی‌امیه) بودم، از دنیای آنان مال زیادی به دست آوردم و از توجه به

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۰۷.

حلال و حرام‌بودن آن چشم‌پوشی کردم. حضرت امام صادق ﷺ فرمود: «اگر بنی‌امیه افرادی را نداشتند که برای آنان کتابت کند و خراج گردآوری نماید و از جانب آنان بجنگد و توان آنان را تقویت کند، حق ما را نمی‌گرفتند و اگر مردم آنان را رها می‌کردند، جز آنچه در دست داشتند، چیزی نمی‌یافتند».[۱]

مرد جوان گفت: آیا راه برون‌رفتی برای من وجود دارد؟ حضرت فرمود: اگر برایت بگویم، عمل می‌کنی؟ پاسخ داد: انجام می‌دهم. حضرت فرمود: از عهده تمام آنچه در این دوره کار در دیوان آنان به دست آورده‌ای، خارج شو. هر کس را شناختی، مالش را به او برگردان و هر کس را نشناختی، مالش را صدقه بده. در این صورت من برای تو بهشت را تضمین می‌کنم. جوان سرش را مدتی طولانی به زیر انداخت، آن‌گاه گفت: فدایت شوم، این کار را انجام می‌دهم.

ابن‌ابی‌حمزه گوید: این جوان با ما به کوفه بازگشت؛ هیچ چیزی را در روی زمین نداشت، جز اینکه از خود دور کرد؛ حتی لباس‌هایی را که به تن داشت. مخارج وی را (ما شیعیان بین خود) تقسیم کردیم و لباس برای او خریدیم و مخارجش را برایش فرستادیم تا کمتر از ماهی نگذشت که مریض شد و ما به عیادت او می‌رفتیم. روزی بر او وارد شدم و او در حال جان‌کندن بود. دو چشمش را گشود و گفت: ای علی، به خدا سوگند صاحبت به قولی که داده بود، وفا کرد؛ سپس مرد. ما تکفین وی را بر عهده گرفتیم. بیرون رفتم تا بر امام صادق ﷺ وارد شدم. وقتی حضرت چشمش به من افتاد، فرمود: ای علی، به خدا سوگند به آنچه به همراهت قول دادیم، وفا کردیم. گفتم: راست می‌گویید فدایت شوم؛ به خدا سوگند این‌گونه هنگام مرگش به من گفت.[۲]

این برخورد امام صادق ﷺ هشداری جدی است برای کسانی که به‌آسانی با

---

۱. لَوْ لَا أَنَّ بَنِی أُمَیَّةَ وَجَدُوا مَنْ یَکْتُبُ لَهُمْ وَ یَجْبِی لَهُمُ الْفَیْءَ وَ یُقَاتِلُ عَنْهُمْ وَ یَشْهَدُ جَمَاعَتَهُمْ لَمَا سَلَبُونَا حَقَّنَا وَ لَوْ تَرَکَهُمُ النَّاسُ وَ مَا فِی أَیْدِیهِمْ مَا وَجَدُوا شَیْئاً إِلَّا مَا وَقَعَ فِی أَیْدِیهِمْ.

۲. همان، ص۱۰۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۳۱.

قدرت‌های استکباریِ مخالفِ اسلام و نوکران آنان همکاری می‌کنند و با تبلیغات نادرست گسترده، علیه اسلام و تشیع گام بر می‌دارند و در راه تقویت دشمن می‌کوشند تا زندگانی خود را تأمین کنند و موقعیت اجتماعی به دست آورند.

ب) چهارده سال در انتظار اجازه برای کار در حکومت

حسن بن حسین انباری گوید: چهارده سال به امام رضا علیه السلام نامه می‌نوشتم و از ایشان اجازه ورود در کار حکومتی درخواست می‌کردم. حضرت پاسخ منفی می‌داد تا اینکه در آخرین نامه به حضرت نوشتم: من از کشته‌شدنم می‌ترسم؛ می‌ترسم حاکم به من بگوید تو رافضی هستی و تردیدی ندارم که بگوید کار با ما را به جهت تشیعت نپذیرفتی. ابوالحسن به من نوشت: «من مضمون نامه‌ات را و ترسی را که بر جانت داری، دریافتم. اگر می‌دانی و مطمئن هستی که اگر وقتی به کار حکومتی بپردازی در کارت به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله گفته عمل می‌کنی و همکاران و کاتبانت را از افراد هم‌عقیده خود قرار می‌دهی و زمانی که چیزی به تو ارجاع داده شود، با فقرا مواسات می‌کنی، گویا کسی مانند آنان (فقرا) هستی، این (خدمت) در برابر آن (همکاری مجاز است)؛ در غیر این صورت وارد حکومت مشو».[1]

این خبر نشان می‌دهد که کار در دستگاه خلافت عباسی به‌شدت مورد نهی معصومان بوده است؛ به گونه‌ای که این فرد چهارده سال در پی گرفتن اجازه برای همکاری بوده است. در این خبر توصیه‌هایی به وی می‌شود که در عین حال که برای کار در دستگاه طاغوت است، کسانی که در کارهای اداری هستند، لازم است به این چند نکته مهم توجه کنند:

۱. در کار خود تلاش کنند به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده و حکم الهی است عمل

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۱۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۳۵: «قَدْ فَهِمْتُ كِتَابَكَ وَ مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْخَوْفِ عَلَى نَفْسِكَ فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ إِذَا وُلِّيتَ عَمِلْتَ فِي عَمَلِكَ بِمَا أَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ تُضَيِّرُ أَعْوَانَكَ وَ كُتَّابَكَ أَهْلَ مِلَّتِكَ فَإِذَا صَارَ إِلَيْكَ شَيْءٌ وَاسَيْتَ بِهِ فُقَرَاءَ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى تَكُونَ وَاجِداً مِنْهُمْ كَانَ ذَا بِذَا وَ إِلَّا فَلَا».

کنند و از مخالفت با دستورهای نبی گرامی اسلام ﷺ اجتناب نمایند.

۲. همکاران مطمئنی برگزینند که برای دیگران مشکل‌ساز نباشند؛ حتی کاتبان و مسئولان دفتر آنان، افرادی از این دست باشند.

۳. افرادی که در رأس قدرت قرار می‌گیرند، لازم است به مردم توجه کنند و خودشان را مانند فقیران و نیازمندانی فرض کنند که به آنان مراجعه می‌کنند و در صدد حل مشکل آنان برآیند.

ج) رد همکاری با بنی‌عباس در آغاز حکومتشان

ازآنجاکه بنی‌عباس جزو بنی‌هاشم بودند، در آغاز حکومت خود از امام صادق ﷺ دعوت کردند که به حیره برود؛ جایی که مرکز خلافت اولیه بنی‌عباس بود. برخی شیعیان تصور می‌کردند که این حکومت، مورد تأیید امام صادق ﷺ است و درنتیجه می‌توان وارد آن شد و درخواست‌کردن مقام از مسئولان حکومتی آنان، امر ناپسندی نیست و امام صادق ﷺ می‌تواند به‌خوبی از این فرصت برای کسب موقعیت برای شیعیان و به‌کارگماشتن آنان استفاده کند. به دو نمونه درباره درخواست همکاری با دستگاه خلافت بنی‌عباس اشاره می‌شود:

۱) رد درخواست کار فردی توسط امام صادق ﷺ

در سفر اولیه حضرت صادق ﷺ به حیره که در آن زمان، داود بن علی حاکم کوفه بوده است، یکی از شیعیان از حضرت می‌خواهد برای وی از داود تقاضای کار در دستگاه حکومتی کند ولی حضرت نمی‌پذیرد.

داود زربی یکی از موالی امام سجاد ﷺ گوید: من در کوفه بودم. هنگامی که امام صادق ﷺ به حیره آمد، خدمت حضرت رفتم و گفتم: فدایت شوم تقاضا می‌کنم با داود بن علی یا برخی از این مسئولان بنی‌عباس گفتگو کنی تا مرا به یکی از این مسئولیت‌ها

بگمارند. حضرت فرمود: من این کار را نمی‌کنم. به منزلم رفتم و فکر کردم که علت مخالفت حضرت این است که می‌ترسد من به مردم ستم کنم. با خود گفتم، به خدا سوگند نزد حضرت می‌روم و قول به طلاق و آزادی بردگانم می‌دهم و سوگند محکم می‌خورم که به هیچ‌کس ستم نکنم و از شرع تجاوز ننمایم و به عدل رفتار کنم؛ پس با این تفکر نزد حضرت آمدم و گفتم: فدایت شوم، من درباره علت امتناع شما از عملِ به درخواستم فکر کردم و اندیشیدم که ازآن‌رو مرا منع کردید و این کار را دوست ندارید که می‌ترسید من ستم کنم یا از قوانین شرع خارج گردم. زنی که دارم مطلقه باشد و هر برده‌ای که دارم آزاد باشد، اگر به شخصی ستم کنم یا حقوق کسی را پایمال نمایم و اگر عادلانه رفتار نکنم.

حضرت فرمود: چه گفتی؟ سخنان و سوگندهایم را تکرار نمودم. فرمود: دستیابی به آسمان برای تو آسان‌تر است از آنچه می‌گویی و می‌خواهی.[1] حضرت درخواست این مرد را که مصّر بر برعهده‌گرفتن شغل در دستگاه حکومت بنی‌عباس بود، نپذیرفت.

شاید همین خوش‌باوری‌ها باعث شده بود که افرادی مانند معلی بن خنیس تصور کنند بنی‌عباس در خدمت معصومان علیهم‌السلام هستند و برخی نکاتی را که نباید می‌گفتند، به آنان اظهار می‌کردند و باعث دستگیری و شهادت خود می‌شدند.[2]

۲) توبیخ عذافر به سبب همکاری با حکومت بنی‌عباس

امام صادق علیه‌السلام عذافر را به جهت همکاری با بنی‌عباس توبیخ می‌کند. محمد بن عذافر از قول پدرش نقل کرده که امام صادق علیه‌السلام به او گفت: ای عذافر، تو با ابوایوب و ربیع همکاری می‌کنی؛ چه حالی خواهی داشت وقتی که نامت را به‌عنوان همکار ستمگران ببرند؟ پدرم از نگرانی ساکت شد. وقتی امام صادق علیه‌السلام نگرانی او را دید، فرمود: ای عذافر، من تو را از چیزی ترساندم که خداوند مرا از آن ترسانده است. محمد

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۰۷ـ۱۰۸.

۲. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۷۷. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۱۴، ص۲۷۶.

بن عذافر گوید: پدرم به خانه آمد و همیشه غمگین و نگران بود تا اینکه از دنیا رفت.[۱]

منظور از ابوایوب، سلیمان بن ابی‌سلیمان موریانی، کاتب منصور است که منصور بر او غضب کرد و او را زندانی نمود[۲] و کار وی را به ربیع بن یونس حاجب سپرد.[۳] ربیع بعد از مرگ منصور برای مهدی بیعت گرفت[۴] و پسرش فضل بن ربیع از وزیران هارون بود.[۵]

در روایات ما هرگونه همکاری با ستمگران شدیداً مورد نهی قرار گرفته و گفته شد که همکاری با آنان باعث می‌شود شخص جزو همکاران ستمگران قرار گیرد و در ردیف آنان به اعمالش رسیدگی شود. در خبری دیگر چنین می‌خوانیم:

ابن‌ابی‌یعفور گوید: نزد امام صادق علیه‌السلام بودم؛ مردی از شیعیان وارد شد و گفت: خداوند تو را موفق گرداند؛[۶] چه‌بسا مردی از ما دچار تنگی و نیاز شدید مالی شده، در این موقع او را برای ساختمان‌سازی یا ایجاد نهر یا اصلاح خاکریز به کار دعوت می‌کنند. نظر شما دراین‌باره چیست؟ امام فرمود: دوست ندارم گرهی از گره‌های آنان بگشایم یا برای آنان چیزی را گره بزنم و برای من همه چیز باشد (از این طرف شهر مدینه تا آن طرف آن). نه چنین باد و نه هم با قلمی آنان را یاری کنم (قلم آنان را در دوات قرار دهم یا بتراشم). همانا همکاران ستمگران روز قیامت در سراپرده‌ای از آتش هستند تا اینکه خداوند بین بندگانش داوری نماید.[۷]

مرحوم شعرانی در توضیح این خبر می‌نویسد: «تردیدی نیست که مانند این مواردی که ذکر شده، از موارد غالبی است که تصرف در زمین‌های غصبی و ازبین‌بردن زراعت و

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۰۵.
۲. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۴، ص۳۲۵.
۳. همان، ص۳۵۰.
۴. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۱۰، ص۴۳۶.
۵. همان، ص۱۸۶.
۶. تعبیر «أصلحک الله» در روایات مختلف آمده و جنبه دعایی دارد؛ یعنی تو را بر آنچه به صلاح دینت می‌باشد و عمل به واجبات دینی و حقوق دینی موفق بدارد (فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۲، ص۳۸۸).
۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۰۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۳۱.

تجاوز به حقوق مردم است و کمک‌کردن به ظالم در ظلمش قبیح است، گرچه ولایت نداشته باشد»؛[1] به تعبیر دیگر این کار نه برای کمک به مردم و خدمت‌رسانی به آنان توسط حاکم ظالم است؛ بلکه آنان زمین و مزارع دیگران را غصب می‌کنند و افرادی این زمین‌های غصبی را برای ایجاد بنا و مزرعه برای کسب درآمد آنان، آماده می‌کنند.

د) تأکید بر نهی از ورود به کارهای حکومتی بنی‌عباس

به نظر می‌رسد شیعیان تصور می‌کردند حکومت جدید بنی‌عباس با اهل‌بیت علیهم‌السلام مخالفتی ندارد و با امام صادق علیه‌السلام نیز همراه است. برخی از شیعیان بدون توجه به اخطارهای آن حضرت و با بی‌اطلاعی از این فرمان‌ها، وارد دستگاه خلافت بنی‌عباس می‌شدند و چون تصور می‌کردند اینها طرفدار اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند، آزادانه طبق عقاید شیعه عمل می‌کردند و بعد از مدتی گرفتار می‌شدند. نمونه آن خبر ذیل است.

ابن مهاجر گوید: به امام صادق علیه‌السلام گفتم: فلان آقا به شما سلام می‌رساند و فلانی و فلانی. حضرت فرمود: و بر آنان سلام. گفتم: آنان از شما درخواست دعا دارند. پرسید: آنها را چه شده است؟ گفتم: ابوجعفر منصور آنان را زندانی کرده است. حضرت پرسید: چه ارتباطی بین آنان و او بوده است؟ گفتم: آنها را به کار گرفته، سپس زندانی کرده است. حضرت فرمود:

«وَ مَا لَهُمْ وَ مَا لَهُ أَ لَمْ أَنْهَهُمْ؟ أَ لَمْ أَنْهَهُمْ؟ أَ لَمْ أَنْهَهُمْ؟ هُمُ النَّارُ، هُمُ النَّارُ، هُمُ النَّارُ:[2] چه ارتباطی بین آنان و او بوده است؟ مگر من آنها را نهی نکردم؟ مگر من آنها را نهی نکردم؟ مگر من آنها را نهی نکردم؟ آنان (ستمگران[3]) قرین آتش‌اند؛ آنان قرین

---

۱. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۷، ص۱۵۵، حاشیه: «و لا ریب انّ أمثال تلک فی معرض الظلم و لا یخلوا من یرتکب ذلک غالبا عن التصرّف فی أرض مغصوبة و افساد الزرع و الإجحاف بحقوق الناس و إعانة الظالم فی الظلم قبیحة و إن لم تستلزم ولایة».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۰۷.

۳. احمد اردبیلی؛ مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان؛ ج۸، ص۶۷.

آتش‌اند؛ آنان قرین آتش‌اند»؛ سپس چنین دعا فرمودند: بارالها، نظر سلطانشان را از آنان پنهان بدار. او می‌گوید: از مکه بازگشتم، از وضعیت آنان پرسیدم متوجه شدم که سه روز پس از دعای حضرت، از زندان آزاد شده‌اند.[۱]

این خبر نشان می‌دهد آنان به کارهای حکومتی پرداخته‌اند و بعداً معلوم شده طرفدار امام صادق ﷺ هستند و به همین جهت زندانی شده‌اند. حمیدنامی گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردم من کار حکومتی بر عهده گرفته‌ام؛ آیا راهی برای خروج از این مشکل وجود دارد؟ چه بسیارند افرادی که دنبال خروج از این مشکل هستند؛ ولی برایشان سخت است (زیرا اموالی را دریافت کرده‌اند). نظر شما چیست؟ فرمود: «أَرَی أَنْ تَتَّقِیَ اللهَ عزّوجل وَ لا تَعُدْهُ:[۲] نظرم من این است که تقوای الهی پیشه کنی و به این کار برنگردی».

ه) بازداشتن یاران از همکاری با دستگاه خلافت در امور خیر

معصومان نه‌تنها خود با دستگاه خلافت همکاری نمی‌کردند، بلکه شیعیان را هم از هرگونه همکاری با آنان باز می‌داشتند. اگر شخصی با دستگاه خلافت همکاری رسمی داشت و سمتی را بر عهده می‌گرفت، از امام معصوم اجازه می‌گرفت، همان‌گونه که ذکر شد.

همکاری علی بن یقطین با دستگاه خلافت با هماهنگی امام کاظم ﷺ و با شرایط خاص بوده[۳] تا به شیعیان کمک کند.[۴] حضرت در سخنی به ابن‌یقطین فرمود: خداوند تعالی اولیایی در میان اولیای ظالم دارد که با آنها از اولیای خودش دفاع می‌کند و تو از آنها

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۰۷.

۲. همان، ص۱۰۹.

۳. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۴۳۳: «فَقَالَ ﷺ: تَضْمَنُ أَنْ لَا یَأْتِیَکَ وَلِیٌّ أَبَداً إِلَّا أَکْرَمْتَهُ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۱۰: «عَلِیِّ بن یَقْطِینٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ ﷺ: مَا تَقُولُ فِی أَعْمَالِ هَؤُلَاءِ ـ قَالَ: إِنْ کُنْتَ لَا بُدَّ فَاعِلًا فَاتَّقِ أَمْوَالَ الشِّیعَةِ».

هستی، ای علی.[۱] حتی زمانی که او می‌خواست از مسئولیتش کناره‌گیری کند، امام کاظم ﷺ به وی اجازه نداد.[۲]

در نهی از همکاری نمونه‌های متعددی نقل شده که در گذشته بیان شد. کمک به ستمگران نه‌تنها در کارهای بد و معمول آنان، بلکه در انجام کارهای خیر نیز روا نیست. امام صادق ﷺ در روایتی معتبر می‌فرماید: «لا تُعِنْهُمْ عَلَى بِنَاءِ مَسْجِدٍ:[۳] آنان را در ساختن مسجد هم کمک نکنید». با اینکه موسی بن جعفر ﷺ تأکید داشت علی بن یقطین در کار حکومتی باشد و آنجا را ترک نکند، به برخی یاران خود دستور می‌داد از هرگونه همکاری با دستگاه خلافت هارون خودداری نمایند؛ از جمله به صفوان جمال که شترانش را در اختیار هارون قرار می‌داد که با آنها به حج برود. حضرت وی را از این کار نهی کرد و دستور داد به او شتری کرایه ندهد.

صفوان گفت: در راه خیر و حج به او شترانم را کرایه می‌دهم. حضرت پرسید: آیا راضی هستی که باقی باشد و سالم برگردد تا کرایه آن را دریافت کنی؟ جواب وی مثبت بود. حضرت فرمود: هر کس بقای آنان را بخواهد، از آنان است و هر کس از آنان باشد، وارد آتش می‌شود. صفوان تمام شتران خود را فروخت. وقتی هارون مطلع شد، او را خواست. صفوان گفت: من پیر شده‌ام و نمی‌توانم از عهده آنها برآیم. هارون جواب وی را قانع‌کننده ندانست و گفت: می‌دانم موسی بن جعفر ﷺ به تو دستور داده است؛ ولی صفوان منکر شد. هارون گفت: اگر سابقه همکاری تو نبود، دستور قتل تو را صادر می‌کردم.[۴]

---

۱. همان، ص۱۱۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۷۶. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۴۳۳، متن کشی: «يَا عَلِيُّ إِنَّ لِلّهِ تَعَالَى أَوْلِيَاءَ مَعَ أَوْلِيَاءِ الظَّلَمَةِ لِيَدْفَعَ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَائِهِ، وَ أَنْتَ مِنْهُمْ يَا عَلِيُّ».

۲. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۳۰۵: «فَرَجَعَ الْجَوَابُ: لَا آذَنُ لَكَ بِالْخُرُوجِ مِنْ عَمَلِهِمْ، وَ اتَّقِ اللهَ».

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۳۸.

۴. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۴۴۰.

گفتار دوم: مخالفت با احکام و دستورات حاکمان

بخشی دیگر از سیره سیاسی معصومان، مخالفت و مبارزه آنها با احکام به‌ظاهر شرعی و دستورهای صادرشده از سوی حاکمان وقت است. این مخالفت گاهی در مسائل فقهی و احکام است که از آن در کتب تاریخی و فقهی با تفاوت فتوا و دیدگاه‌های مختلف در یک موضوع یاد می‌شود. در بیشتر موارد، این مسئله نسبت به خلفای ثلاثه اولیه مطرح است که از صحابه بودند و افراد آنان را صاحب‌نظر می‌دانستند. تلاش می‌کنیم به برخی اختلاف‌نظرها در مورد احکام اشاره کنیم تا ببینیم که معصومان در مواردی، نظر مخالف خود با نظر رایج که توسط حاکمان وقت مطرح می‌شده، بیان می‌کردند و در مواردی نیز از روشن‌شدن این مخالفت و طرح آن در جامعه اجتناب می‌نمودند. نمونه‌هایی از این اختلاف‌نظرها را نقل می‌کنیم:

ارث به خویشان، نه عَصَبه

اهل‌سنت بر این نظر هستند که اگر برای میت عَصَبه‌ای[1] (خویشاوند پدری) نباشد، ارث او به حاکم می‌رسد. این نظری است که عثمان ابراز کرده است؛ در برابر آن، نظر امام علی ﷺ است که خویشاوندان را سزاوار ارث می‌داند. در روایتی موثق امام صادق ﷺ بیان می‌کند: بین امیرالمؤمنین علی ﷺ و عثمان درباره مردی که مرده است و کسی از خویشان پدری ندارد که از او ارث ببرد، اختلاف پیش آمد. نظر عثمان این بود که دیگر خویشان وی ارث نمی‌برند؛ ولی حضرت علی ﷺ معتقد بود که دیگر خویشاوندان وی ارث می‌برند؛ زیرا خداوند فرموده: نزدیکان، برخی به برخی اولویت دارند. نظر عثمان این بود که مال چنین مردی باید در بیت‌المال قرار گیرد.[2]

---

۱. عَصَبه خویشاوندان ذکور شخص، جمع عاصب است مانند کَفَره و کافر (احمد بن محمد فیومی؛ المصباح المنیر؛ ج۲، ص۴۱۲)؛ اما عُصبه به ضم عین به معنای گروهی از مردان است که در قرآن آمده «وَ نَحنُ عُصبَةٌ» (یوسف: ۸).

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۳۲۷.

بیان حکم پیامبر ﷺ در حج توسط امام علی ؑ

حلبی از امام صادق ؑ در خبری صحیح نقل می‌کند، عثمان خلیفه سوم برای حج حرکت کرد تا اینکه به ابواء رسید؛ به منادی خود دستور داد که ندا دهد: نیت خود را حج قرار دهید و تمتع نباشد. منادی این پیام را اعلام می‌کرد که بر مقداد بن اسود گذشت. مقداد گفت: پیش آن شتران، فردی است که منکر و مخالف چیزی است که منادی می‌گوید. منادی به علی ؑ رسید. حضرت در کنار مرکب‌های خود بود و به آنها برگ خشک‌شده با آرد می‌داد. وقتی این ندا را شنید، کار خود را ترک کرد و به سوی عثمان رفت و فرمود: این چیست که دستور داده‌ای؟ گفت: نظری است که به آن رسیده‌ام. حضرت فرمود: به خدا سوگند بر خلاف نظر رسول خدا ﷺ دستور داده‌ای؛ سپس برگشت و با صدای بلند فرمود: لبیک به حج و عمره با هم. مروان بن حکم بعد از این نقل می‌گوید: گویا من سفیدی آرد و سبزی برگ‌ها را بر دو پای او (علی) می‌بینم.[1] از این خبر استفاده می‌شود که تحریم تمتع در حج در این سال مورد تأیید عثمان قرار گرفته که با مخالفت امام علی ؑ روبرو شده است؛ ولی مردم از حکومت تبعیت کردند و عمره تمتع را رها کردند.

از روایتی استفاده می‌شود که امام باقر ؑ به زراره دستور داده که اول نیت حج کنند، سپس آن را عمره قرار دهند و در روز هشتم ذی‌حجه، برای حج احرام ببندند.[2]

مخالفت امیرالمؤمنین ؑ با خواندن نماز چهاررکعتی در منا و عرفات

پیامبر ﷺ در سفر حج خود چون مسافر بود، در منا و عرفات، نمازهای چهاررکعتی را دورکعتی می‌خواند؛ ولی عثمان خلیفه سوم برای اولین بار، در سفر هفتم حجش که در

---

۱. همان، ج۵، ص۸۵. همو، الإستبصار؛ ج۲، ص۱۷۱.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۹۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۸۷. همو، الإستبصار؛ ج۲، ص۱۷۳.

سال هشتم خلافتش رخ داد، از علی علیه‌السلام خواست با مردم نماز عصر را چهار رکعت بخواند. امام علی علیه‌السلام نظر وی را نپذیرفت.

ابوجعفر باقر علیه‌السلام گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به حج رفت و سه روز در منا توقف کرد و نماز را دورکعتی خواند. بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خلیفه اول و خلیفه دوم در منا نماز را دورکعتی می‌خواندند. خلیفه سوم شش سال متوالی به حج آمد و در منا نماز دورکعتی خواند و از سال بعد، نماز را چهاررکعتی خواند. یک سال تصمیم گرفت به بهانه کسالت، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را به نماز بفرستد و بدعت خود را تحکیم کند؛ به مؤذن خود گفت: برو به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بگو با مردم نماز عصر بخواند. مؤذن خدمت علی علیه‌السلام آمد و گفت: امیرالمؤمنین فرموده است که شما با مردم نماز عصر بخوانید. علی علیه‌السلام گفت: اگر من نماز بخوانم، آن را دورکعتی می‌خوانم؛ چنان‌که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز را دورکعتی می‌خواند. مؤذن بازگشت و خلیفه را از سخن حضرت علی علیه‌السلام با خبر کرد. خلیفه گفت: برو به علی علیه‌السلام بگو: تو در این کار صاحب اختیار و صاحب اراده نخواهی بود؛ باید طبق دستور خلیفه نماز بخوانی. علی علیه‌السلام به مؤذن گفت: نه به خدا سوگند چنین نخواهم کرد. خلیفه سوم ناچار شد شخصاً به مصلّا برود و نماز عصر را چهاررکعتی بخواند.

بعد از اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام شهید شد و خلافت به معاویه رسید، همه مردم به اطاعت او گردن نهادند. یک سال معاویه به حج آمد و نماز ظهر عید را در منا دورکعتی خواند و زمانی که با اعتراض بنی‌امیه و بزرگان ثقیف روبرو شد نماز عصر همان روز را چهاررکعتی خواند. از آن روز تاکنون همواره خلفا و امرای بنی‌امیه نماز (ظهر و عصر) را چهاررکعتی می‌خوانند.[1] برابر آنچه در کتب مختلف عامه، از جمله صحیح مسلم آمده، عمل عثمان مورد مخالفت عده‌ای از صحابه قرار گرفت.[2] عبدالله بن مسعود به او

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۱۸.

۲. احمد بن علی رازی جصاص؛ أحکام القرآن؛ ج۳، ص۲۳۳: «لمّا صلّی عثمان بمنی أربعا أنکرت علیه الصحابة ذلک فقال عبدالله بن مسعود صلیت مع النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله رکعتین».

اعتراض کرد که در زمان پیامبرﷺ و ابوبکر و خلیفه دوم و صدر حکومت عثمان،[۱] دورکعتی خواندم و دو رکعت نماز مورد قبول بهتر از چهار رکعت است.[۲] این اعتراض از عبدالرحمان بن عوف نیز نقل شده است. او نماز جداگانه‌ای دورکعتی خواند و خبر عملکرد عثمان را به عبدالله بن مسعود داد.[۳] عمران بن حصین ذکر کرده در شش[۴] یا هفت[۵] سال اول خلافت عثمان در منا دورکعتی نماز می‌خواندیم و در سال هشتم چهار رکعت خواند.[۶]

برای کار وی چند توجیه ذکر شده است. زهری گفته چون اعرابِ زیادی در حج بودند، این کار را انجام داد تا تصور نکنند که نماز دو رکعت است.[۷] توجیه دیگر اینکه وی خود را از اهل مکه می‌دانسته یا می‌خواسته در مکه بماند،[۸] درنتیجه مسافر نبوده است.

این کار عثمان به شکل یک حکم دائمی مورد عمل اهل‌سنت قرار گرفته است. آنان بر این نظرند که مسافر در هنگام سفر می‌تواند نماز دورکعتی را به جماعت چهار رکعت بخواند و حکم رایج کنونی آنان چنین است. فتوای عبدالله بن عمر که به عمل عثمان معترض بود، این شد که نماز را با جماعت در منا چهار رکعت می‌خواند و به تنهایی دو رکعت.[۹]

این خبر نشان می‌دهد در صدر اسلام مسلمانان در منا دارای مکانی برای اجتماع و

---

۱. مسلم بن حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۱، ص۴۸۳. ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی ازدی؛ سنن ابی‌داود؛ ج۱، ص۴۳۸. علامه عبدالحسین امینی؛ الغدیر؛ ج۸، ص۹۸.

۲. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف (تحقیق سعید لحام)؛ ج۲، ص۳۳۸. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ جامع الاصول؛ ج۵، ص۷۰۴. سلیمان بن احمد طبرانی؛ المعجم الکبیر؛ ج۱۰، ص۱۱۵.

۳. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۳، ص۳۲۲.

۴. أحمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج۴، ص۴۴۰.

۵. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف (تحقیق سعید لحام)؛ ج۲، ص۳۳۸.

۶. سلیمان بن احمد طبرانی؛ المعجم الکبیر؛ ج۱۸، ص۲۰۹.

۷. ابن‌حجر؛ فتح الباری؛ ج۲، ص۵۷۱.

۸. بدرالدین محمود عینی؛ عمدة القاری؛ ج۷، ص۱۲۰.

۹. مالک بن أنس؛ الموطأ؛ ج۱، ص۱۴۹.

مسجدی برای برگزاری نماز جماعت بوده‌اند و در آن زمان جنبه اجتماعی حج در منا مورد توجه بوده که امروزه در منا خبری از آن در میان مسلمانان نیست و هر کس در چادر خود نماز می‌خواند. مسجد خیف هم که بزرگ‌ترین مسجد مناست، به خوابگاهی برای حجاج تبدیل شده است.

بیان حکم خدا و توجه به ناسخ و منسوخ

یکی از مسائل اختلافی میان شیعه و اهل‌سنت مسح بر روی کفش یا «خُفَّین»[۱] است که بیشتر در سفر مطرح است. در زمان عمر درباره مسح بر روی کفش در هنگام گرفتن وضو اختلاف شد. عمر اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را گرد آورد و دراین‌باره از آنان استفتا کرد. مغیرة بن شعبه گفت: من دیدم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر روی کفشش مسح می‌کرد. حضرت علی علیه‌السلام پرسید: قبل از سوره مائده یا بعد از آن؟ سوره مائده دو یا سه ماه قبل از درگذشت حضرت نازل شده است؛[۲] یعنی اگر قبل از آن، حکم خدا در جواز مسح بر کفش بوده، بعد از نزول آیه وضو در سوره مائده، این حکم نسخ شده است. موضوع اختلاف مسح بر کفش ادامه داشته و یکی از پرسش‌های کلبی نسابه از عبدالله بن حسن و امام صادق علیه‌السلام بوده است[۳] و اهل‌سنت آن را روا دانسته‌اند؛[۴] به همین جهت در روایات متعددی از امام صادق علیه‌السلام از موارد تقیه استثنا شده[۵] و تأکید شده است که پشت سر کسی که این‌گونه وضو گرفته نباید نماز خواند.[۶] در خطبه‌ای که امیرالمؤمنین موارد لازم به اصلاح را بر می‌شمرد، بیان می‌کند

---

۱. خفین کفشی است که روی پا را می‌پوشاند، چه ساق داشته باشد چه نداشته باشد. در برابر آن نعل است که روی پا باز است و در حج از آن استفاده می‌شود (فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۵، ص۴۹. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۳۴۷).

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۳۶۱. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۲۴.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۴۹ـ۳۵۰.

۴. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۱، ص۹۷. مالک بن انس؛ الموطأ؛ ج۱، ص۳۵.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۲۱۷ و ج۳، ص۳۲. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۱۱۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۴۸.

۶. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۶۲.

من مسح بر روی کفش را حرام کردم.[۱]

روایتی در من لایحضره الفقیه از قول مغیره نقل شده که پیامبر ﷺ بر دو کفش خود مسح کرده است. گوید: رسول خدا ﷺ وضو گرفت؛ سپس بر دو کفش خود مسح کرد. مغیره گفت: یا رسول الله، فراموش کردی؟ حضرت فرمود: تو فراموش کردی؛ خدایم این‌گونه دستور داده است.[۲] طبق این خبر، زمانی مسح بر روی کفش و خفین جایز بوده، ولی بعد با آیه وضو نسخ شده است.

این روایت که عمر از مسح بر کفش پرسید، نشانهٔ آن است که جمعی از صحابه، حتی آنان که به زیرکی شهره‌اند، گاهی از ناسخ و منسوخ احکام الهی اطلاع نداشتند و همین موضوع باعث تفاوت احکام در موارد مختلف شده است که یک نفر به حکم یا سیره‌ای استناد کرده که بعد نسخ شده یا به تصور او، نهی پیامبر ﷺ در مواردی دائمی تلقی شده است؛ درحالی‌که این حکم مخصوص زمان و مکانی خاص بوده است.

این بی‌توجهی به ناسخ و منسوخ در برخی اخبار انعکاس یافته است. در خبری معمر بن یحیی گوید: از امام باقر ﷺ پرسیدم از آنچه مردم و عامه از علی ﷺ نقل کرده‌اند درباره مسائلی مربوط به ازدواج که حضرت نه به آنها دستور داده و نه نهی کرده است؛ جز اینکه خودش به آن عمل نکرده و فرزندانش را نهی کرده است. این چگونه ممکن است درحالی‌که آیه‌ای حلال کرده است و آیه دیگری حرام نموده است؟ آیا یکی دیگری را نسخ نکرده یا هر دو آیه محکم است یا لازم است به هر دو آیه عمل شود؟ حضرت فرمود: آن را برای شما بیان کرده، وقتی که خود و فرزندانش را از آن نهی کرده است. گفتم: چه چیزی مانع آن شده که آن را برای مردم بیان نماید؟ فرمود: ترسید که اطاعت نشود و اگر علی ﷺ گام‌هایش در حکومت استوار می‌ماند، دستورهای قرآن و حق را

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۶۱: «وَ حَرَّمْتُ المَسْحَ عَلَی الخُفَّیْنِ».

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۷.

به‌طور کامل اجرا می‌کرد.[۱] درواقع این حکم بر خلاف شرع بوده است؛ ولی حضرت امکان اصلاح آن را نداشته و امکان بیان خلاف‌بودن آن نیز وجود نداشته است؛ اما خود و اهل‌بیتش به آن عمل نمی‌کردند. حضرت نگران بوده اگر حکم واقعی را بیان نماید، کسی به آن توجه نکند و نه‌تنها مشکل حل نشود، بلکه بر مشکلات افزوده شود.

این خبر دلالت دارد بر اینکه سیره عملی معصومان طبق موازین شرعی است و در مواردی که امکان بیان آن نبوده، خود طبق آن عمل می‌کردند؛ یعنی در عمل حکمی از احکام الهی را مورد توجه قرار می‌دادند و اجرا می‌نمودند و نهی الهی را عملاً ترک می‌کردند. این مسئله دلیل خوبی بر توجه به سیره و عمل معصومان است و اینکه بیان‌نکردن یک موضوع، همیشه به معنای پذیرش آن نیست. اینکه کاری در معرض و امکان عمل بوده، امّا به آن بی‌توجهی شده است، نشان‌دهنده عدم صحت و عدم مشروعیت آن است.

اختلاف نظر درباره حکم غسل جنابت و نظر حضرت علی ﷺ

اختلاف درباره زمان وجوب غسل جنابت در هنگام همبستری، در زمان عمر مطرح شد و امام علی ﷺ دراین‌باره اظهار نظر فرمود. زراره از امام باقر ﷺ نقل می‌کند: عمر یاران پیامبر ﷺ را جمع کرد و گفت: چه می‌گویید درباره مردی که با همسر خود آمیزش کرده و منی از او خارج نشده است؟ انصار گفتند: آب نیاز به آب دارد؛ یعنی غسل بر او واجب نیست. مهاجران گفتند: وقتی دو ختنه‌گاه با هم برخورد کنند، غسل واجب می‌شود. عمر به علی ﷺ گفت: شما چه می‌گویید ای ابوالحسن؟ حضرت علی ﷺ فرمود: آیا حد و رجم را بر او واجب می‌دانید و یک من آب بر او لازم نیست (که با آن غسل کند)؟ وقتی

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۵۵۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۴۶۳. همو، الإستبصار؛ ج۳، ص۱۷۳: «فَقَالَ: قَدْ بَيَّنَ لَكُمْ إِذْ نَهَى نَفْسَهُ وَ وُلْدَهُ. قُلْتُ: مَا مَنَعَهُ أَنْ يُبَيِّنَ ذَلِكَ لِلنَّاسِ؟ فَقَالَ: خَشِيَ أَنْ لَا يُطَاعَ وَ لَوْ أَنَّ عَلِيّاً ﷺ ثَبَتَتْ لَهُ قَدَمَاهُ أَقَامَ كِتَابَ اللهِ وَ الْحَقَّ كُلَّهُ».

دو ختنه‌گاه با هم درآمیزند، بر او غسل واجب می‌شود. عمر گفت: سخن درست چیزی است که مهاجران گفتند و رها کنید آنچه را انصار گفته‌اند.[۱] در کتاب جعفریات این خبر ذکر شده؛ با این تفاوت که در آن نام خلیفه نیامده است و به جای مهاجران، قریش آمده که حضرت خطاب به انصار گفت: چگونه است که مَهر و حد شرعی را باعث می‌شود، ولی غسل را در پی ندارد و سبب ریختن آب نمی‌شود؟ در ادامه نیز ذکر شده که آنان سخن حضرت را نپذیرفتند.[۲]

در خبری دیگر آمده از علی ﷺ سؤال می‌شود آیا آب باعث آب (و غسل می‌شود)؟ حضرت پاسخ می‌دهد: چگونه است که باعث مَهر و ازبین‌رفتن طلاق و موجب حد و ازبین‌بردن عده می‌شود، ولی باعث یک من آب نمی‌شود؟ آن برای یک مَن آب، لازم‌تر است.[۳] در بسیاری از منابع و کتب فقهی عامه بدون ذکر نام عمر و دعوت وی، نظر انصار و مهاجران مانند خبر تهذیب الأحکام نقل شده و امام علی ﷺ نظر مهاجرین را تأیید می‌کند. وقتی این گزارش به عایشه می‌رسد می‌گوید: چه‌بسا من و پیامبر ﷺ این‌گونه عمل می‌کردیم و بعد از آن غسل می‌نمودیم.[۴]

شارحان کتب اربعه گفته‌اند: حضرت به قیاس و به قولی، به قیاس اولویت برای آنان که قیاس را قبول داشتند، استدلال کرد.[۵] سرخسی گزارش مفصل‌تری از موضوع داده است. وی می‌نویسد: پیامبر ﷺ فرمود: وقتی دو ختنه‌گاه به هم رسیدند، غسل واجب می‌شود، چه منی خارج شود چه خارج نشود. این نظر مهاجران، عمر، علی ﷺ و عبدالله بن مسعود

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۱۱۹.

۲. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۲۰.

۳. همان، ص۲۱: «فَقَالَ: يُوجِبُ الصَّدَاقَ وَ يَهْدِمُ الطَّلَاقَ وَ يُوجِبُ الْحَدَّ وَ يَهْدِمُ الْعِدَّةَ وَ لَا يُوجِبُ صَاعاً مِنْ مَاءٍ هُوَ لِصَاعٍ مِنْ مَاءٍ أَوْجَبُ».

۴. عبدالرزاق صنعانی؛ المصنّف؛ ج۱، ص۲۴۹. علی متقی هندی؛ کنز العمال؛ ج۹، ص۵۴۵. ابن‌عبدالبر؛ الاستذکار؛ ج۱، ص۲۷۳: «فبلغ ذلک عائشة فقالت ربما فعلنا ذلک أنا و رسول الله ﷺ فقمنا و اغتسلنا».

۵. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۶، ص۳۹۹. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج۱، ص۴۴۱.

است و قول صحیح‌تر این است که عمر نظر انصار را نپذیرفت و به زید گفت: ای دشمن خود، چیست این فتوایی که از تو نقل شده است؟ او گفت: من از عموهایم شنیدم که این‌گونه می‌گفتند. عمر آنها را جمع کرد و از آنان پرسید؛ گفتند: در زمان پیامبر ﷺ این‌گونه عمل می‌کردیم و غسل نمی‌کردیم. عمر پرسید: آیا رسول خدا ﷺ می‌دانست؟ گفتند: نه، عمر کسی را نزد عایشه فرستاد و از او پرسید. عایشه جواب داد: ما غسل می‌کردیم. عمر به زید گفت: اگر دو باره به این نظر برگردی، تو را آزار می‌دهم.[۱]

منظور از زید، زید بن ثابت انصاری است که پیش‌تر، او را همراه ابوسعید خدری و حذیفه طرفدار قول انصار معرفی می‌کند و مسئله را این‌گونه مطرح می‌کند که هرگاه دو ختنه‌گاه به هم برسند و حشفه غایب شود، غسل واجب می‌شود، چه منی خارج شود و چه نشود.[۲] البته وی به تشکیل جلسه رسمی توسط عمر اشاره نمی‌کند.

حکم زکات طلا و نقره

درباره زکات طلا و نقره، شیعه بر این باور است که در صورتی زکات واجب می‌شود که یک سال بماند و مسکوک باشد؛ درنتیجه طلا و نقره‌ای که با آن معامله شود یا مسکوک و رایج نباشد، زکات ندارد. اهل‌سنت زکات را در مال‌التجاره، یعنی دینار (طلا) و درهمی (نقره‌ای) که با آن معامله می‌شود و به حد نصاب برسد، واجب می‌دانند.

شیخ طوسی می‌نویسد: زکاتی در مال‌التجاره نزد محصلین از اصحاب ما نیست و اگر معامله کرد، سال را از سر می‌گیرد تا اینکه می‌نویسد: و قومی بر این نظرند که زکات در آن واجب است و هر سال قیمت‌گذاری می‌شود و زکاتش گرفته می‌شود. این نظر، قول جدید و قدیم شافعی است و این دیدگاه را اوزاعی، ثوری و ابوحنیفه و اصحابش دارند.[۳]

---

۱. شمس‌الدین سرخسی؛ المبسوط؛ ج۱، ص۶۹: «فقال عمر لزید: لئن عُدتَ إلی هذا لآذیتک».

۲. همان.

۳. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۲، ص۹۱ـ۹۲.

شیخ طوسی از زراره نقل می‌کند: من نزد امام باقر علیه‌السلام نشسته بودم و پیش ایشان فقط فرزندش جعفر بود. به من فرمود: ای زراره، ابوذر ـ که رضوان خدا بر او باد ـ و عثمان در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با یکدیگر درگیر شدند. عثمان مدعی بود هر مالی از طلا و نقره که با آن کار شود و تجارت گردد، در آن زکات است، در صورتی که به یک سال برسد؛ اما ابوذر مدعی بود مالی که با آن تجارت بشود و با آن کار کنند، در آن زکات نیست. بلکه زکات فقط در صورتی است که گنج (جایی پنهان شود) و در کناری ذخیره شود. دراین‌باره با هم برای رفع اختلاف نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتند. حضرت فرمود: سخن درست آن چیزی است که ابوذر گفته است. امام صادق علیه‌السلام به پدرش گفت: منظورتان چیست؟ تا مانند این سخن منتشر شود، پس مردم را از زکات‌دادن به فقیران و مساکینشان باز دارد. امام باقر علیه‌السلام فرمود: دست بردار؛ چاره‌ای از آن نمی‌یابی (زیرا دستور خدا این است).[۱]

البته با توجه به اینکه خبر صحیح است و مربوط به قبل از خلافت عثمان بوده است، می‌توان گفت مناسب دوران خلفا نیست، ولی از آن جهت که به نظر می‌رسد دستگاه خلافت و عامه برابر نظر خود عمل کرده و سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را رها کرده‌اند، این موضوع اهمیتی دوچندان می‌یابد. نکته دیگر اینکه امام باقر علیه‌السلام برای دیدگاه ابوذر اهمیت قایل است که این‌گونه به نقل آن می‌پردازد. در موارد دیگری نیز به سیره ابوذر، این صحابی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، استناد شده است.[۲]

جالب است که مشابه این نکتهٔ به‌ظاهر اعتراض‌آمیز در خبری دیگر آمده است. وقتی امام صادق علیه‌السلام فرمود: در مالی که با آن کار می‌شود زکات نیست، اسماعیل فرزند امام صادق علیه‌السلام، گفت: ای پدر، فدایت شوم فقیران شیعه و یارانت را هلاک کردی؛ امام فرمود: ای فرزندم، این حقی است که خداوند خواسته آن را ظاهر و مشخص کند، پس مشخص کرده است؛[۳] یعنی ما دستور خدا را بیان می‌کنیم و آنچه وی فرموده است. این خبر نشان

---

۱. همو، تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۷۰. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج ۶، ص ۱۸۸.
۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۸، صص ۲۲۲ و ۲۹۷.
۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۷۰.

می‌دهد که موضوع زکات در آن زمان هنوز مشخص نبوده است که فرزند امام صادق علیه‌السلام، در آن شبهه دارد.

مخالفت با حکم خلیفه در بدرقه‌نکردن ابوذر

ابوذر غفاری جزو اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و پنجمین نفری بود که اسلام آورد.[۱] او با روش و سیره عثمان مخالفت می‌کرد. در آغاز، عثمان وی را به شام تبعید کرد. او بعد از بازگشت از شام به مدینه آمد. ابوذر دست از اعتراض به خلیفه برنداشت.[۲] عثمان دستور تبعید او را صادر کرد. از وی پرسید کجا را از همه بیشتر دوست داری؟ گفت: مکه حرم الهی و مدینه حرم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که در آن به عبادت بپردازم. پرسید: کجا را دشمن داری؟ گفت: ربذه، جایی که در هنگام کفر در آنجا بودم.[۳] به مروان دستور داد: او را به ربذه بفرست و هیچ‌کس با او سخن نگوید و او را بدرقه نکند. هنگام ترک مدینه توسط ابوذر، جمعی به بدرقه وی رفتند. آنان امام علی علیه‌السلام و فرزندان و خویشان و یاران حضرت بودند. مروان به حضرت علی علیه‌السلام اعتراض کرد که مگر حکم خلیفه را نشنیدید که نباید کسی به بدرقه ابوذر بیاید؟ امام علی علیه‌السلام به او حمله کرد و با شلاقی که در دست داشت به بین دو گوش مرکب او زد و فرمود: «تَنَحَّ نَحَّاکَ اللهُ إلی النّارِ: کنار برو، خدا تو را در آتش افکند»؛ سپس این جمع که مورخان نام آنان را ذکر کرده‌اند، به بدرقه ابوذر رفتند[۴] و هر یک از آنان با ابوذر سخنی گفتند. صدوق دراین‌باره می‌نویسد: وقتی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام همراه با حسن و حسین علیهماالسلام، عقیل بن ابی‌طالب، عبدالله بن جعفر[۵] و عمار یاسر،

---

۱. مطهر بن طاهر مقدسی؛ البدء و التاریخ؛ ج۵، ص۹۳. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۱۱، ص۱۲۴. ابن‌حزم؛ جمهرة أنساب العرب؛ ص۱۸۶. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۳، ص۴۰۶.

۲. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۱۱، ص۱۲۴.

۳. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۱، ص۵۳.

۴. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۲، ص۳۴۱. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج۲، ص۱۷۲. ابومحمد احمد بن اعثم کوفی؛ ترجمه الفتوح؛ ص۳۲۴.

۵. در روایت کافی (ج۸، ص۲۰۶) نام عبدالله ذکر نشده است.

ابوذر را بدرقه می‌کردند، حضرت علی علیه‌السلام فرمود: با برادرتان وداع کنید؛ زیرا لازم است مسافر برود و بدرقه‌کننده برگردد. هر یک سخنی گفتند.[۱]

گزارش کلینی مفصل‌تر از نقل شیخ صدوق است. وی می‌نویسد: امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود: ای اباذر، به‌راستی که تو برای خدا خشم کردی؛ پس به آن کس که برای او خشم کردی، امیدوار باش. این مردم از تو بر دنیای خود ترسیدند و تو از کارهای آنها بر دین خود بیمناک شدی. ازاین‌روی اینها از محدوده خود تو را کوچ دادند و به گرفتاری آزمودند. به خدا سوگند، اگر همه آسمان‌ها و زمین به روی بنده‌ای بسته باشد، اما او تقوای الهی پیشه کند، خداوند برای او گشایشی قرار می‌دهد؛ پس مبادا چیزی جز حق، تو را به انس گیرد و چیزی جز باطل و نادرستی، به وحشت اندازد.[۲] سخنان حضرت به ابوذر در نهج البلاغه نیز ذکر شده است.[۳]

آن‌گاه عقیل چنین گفت: ای اباذر، تو می‌دانی ما تو را دوست داریم و ما هم به‌خوبی دانسته‌ایم که تو ما را دوست داری و تو در حق ما مراعات کردی، آنچه را دیگر مردمان، به جز اندکی، ضایع کردند. پاداش تو با خدای عزّوجل خواهد بود؛ به همین جهت اینان بیرونت کردند، از وطن آواره‌ات ساختند. پاداشت بر خدای عزّوجل است؛ از خدا پرهیز داشته باش و بدان که تن به بلا ندادنت، از بی‌تابی است و دیرپنداشتن تندرستی، از ناامیدی است؛ پس ناامیدی و بی‌تابی را از خود دور کن. بگو: خدا مرا بس است و چه نیکو وکیل و تکیه‌گاهی است.

سپس حسن بن علی علیه‌السلام فرمود: عموجان، این مردم با تو آن کردند که دیدی و همانا خدای عزّوجل در بالاترین دیدگاه این وضع را می‌نگرد؛ پس ذکر دنیا را با یاد جدایی از آن، از سر بنه و سختی آنچه را بر تو می‌رسد، به خاطر آسودگی و سعادت سرانجامش

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۷۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۰۷.

۳. نهج البلاغه (صبحی صالح)؛ ص۱۸۸، خ ۱۳۰: «یَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّکَ غَضِبْتَ لِلّهِ فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ له».

بر خود هموار کن و شکیبا باش تا رسول خدا ﷺ را با حال رضایت از خودت دیدار کنی، ان‌شاءالله.

سپس حسین ﷺ به سخن آمد و فرمود: ای عموجان، به‌راستی که خدای تعالی تواناست که این وضع را که می‌بینی دگرگون کند و اوست که هر روز در کاری است. این مردم دنیای خود را از تو دریغ داشتند و تو هم دین خود را از آنها بازداشتی و به‌راستی که تو چه بی‌نیازی، از آنچه آنان از تو دریغ داشتند و چه نیازمندند آنان، بدان چه تو از آنها باز داشتی. بر تو باد به صبر که به‌راستی خیر و خوبی در صبر است و صبر پیشه‌کردن از بزرگواری است و بی‌تابی مکن که بی‌تابی سودت نبخشد.[۱] شیخ صدوق در خبری فقط سخنان امام حسین ﷺ را نقل کرده است.[۲]

سپس عمار چنین گفت: ای اباذر، خدا به وحشت اندازد، آن که تو را به هراس انداخت و بترساند، آن که تو را ترساند و به‌راستی سوگند به خدا که چیزی مردم را از حقگویی باز نداشته، جز دل‌بستن به دنیا و دوستی آن. بدان که فرمانبرداری در پرتو اکثریت است (و باید هم‌رنگ جماعت بود) و فرمانروایی، از آن کسی است که بدان دست یافته و این گروه مردم را برای رسیدن به دنیاشان دعوت کردند و آنها دعوتشان را پذیرفتند و در مقابل، دین خود را به آنها دادند و درنتیجه زیان دنیا و آخرت را بردند و به‌راستی زیان آشکار همین است.[۳]

آن‌گاه ابوذر ﷺ با گریه[۴] گفت: سلام و رحمت خدا بر همگی شما باد؛ پدر و مادرم قربان این چهره‌ها، هرگاه شما را می‌بینم، به یاد رسول خدا ﷺ می‌افتم و دلخوشی من در سکونت مدینه، تنها شما بودید؛ ولی بودنم در مدینه بر عثمان ناگوار بود؛ چنان‌که در شام

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۰۷.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۷۵: «رَحِمَکَ اللهُ یَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا امْتَهَنُوکَ بِالْبَلاءِ لِأَنَّکَ مَنَعْتَهُمْ دِینَکَ فَمَنَعُوکَ دُنْیَاهُمْ فَمَا أَخْوَجَکَ غَداً إِلَی مَا مَنَعْتَهُمْ وَ أَغْنَاکَ عَمَّا مَنَعُوکَ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۰۷.

۴. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۲، ص۳۴۱.

نیز توقف من بر معاویه ناگوار می‌نمود؛ ازاین‌روی تصمیم گرفت مرا به شهر دیگری تبعید کند. من از او خواستم که آن شهر را کوفه قرار دهد؛ ولی او به خیال خود ترسید که اگر من به کوفه روم، آن شهر را علیه برادرش (ولید بن عقبه که برادر مادری عثمان بود) بشورانم. به خدا سوگند خورد که مرا به شهری تبعید کند که در آنجا هیچ‌گونه همدمی نداشته باشم و آوازی نشنوم و به‌راستی که من جز خدای عزوجل، یار و یاوری نخواهم و در پناه او هراس و وحشتی ندارم. خدا مرا بس است و معبودی جز او نیست. بر او توکل می‌کنم و اوست پروردگار عرش بزرگ و درود خدا بر آقای ما محمد ﷺ و خاندان پاکش باد.[1]

صدوق سخنان ابوذر را این‌گونه نقل کرده است که گفت: خدا رحمت خود را نصیب شما اهل‌بیت ﷺ کند. من در دنیا جز برای شما نگرانی‌ای ندارم. من هر زمان که شما را یاد کنم، به یاد جدّتان رسول خدا ﷺ می‌افتم.[2]

مسعودی ادامه جریان را مفصل آورده است که مروان نزد عثمان از رفتار علی ﷺ شکایت کرد، عثمان نیز این موضوع را در میان مردم مطرح و روز بعد در دیدار با علی ﷺ به‌شدت به ایشان اعتراض کرد. عثمان امام را هم‌ردیف مروان دانست. حضرت ناراحت شد و خود را برتر از عثمان معرفی کرد و این مسئله ناراحتی عثمان را بیشتر کرد و مردم بین آن دو صلح برقرار کردند.[3] وقتی ابوذر به ربذه می‌رفت گفت: عثمان پس از هجرت مرا اعرابی قرار داد؛[4] چون او را به بادیه و روستای ربذه فرستاد و تعرب بعد از هجرت از گناهان کبیره است[5] و پیامبر ﷺ از آن نهی کرده بود.[6] در این

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۰۸. سیدهاشم رسولی محلاتی؛ ترجمهٔ الروضة من الکافی؛ ج۲، ص۴.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۷۵، فَقَالَ أَبُوذَرٍّ: «رَحِمَكُمُ اللهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ فَمَا لِي شَجَنٌ فِي الدُّنْيَا غَيْرُكُمْ إِنِّي إِذَا ذَكَرْتُكُمْ ذَكَرْتُ بِكُمْ جَدَّكُمْ رَسُولَ اللهِ ﷺ».

۳. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب،ج۲،ص۳۴۱.

۴. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۶، ص۱۶۸.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۲۷۷.

۶. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج۲، ص۱۰۰.

خبر نکات مهم متعددی وجود دارد:

۱. علی ﷺ با دستور خلیفه مخالفت می‌کند، زیرا تبعیدکردن ابوذر را ناحق می‌داند؛ به گونه‌ای که مروان خبر مخالفت علی ﷺ را به خلیفه می‌رساند و او نیز در جمع مردم، مخالفت حضرت را مطرح می‌کند و امام به اعتراض خلیفه پاسخ می‌دهد؛[۱] البته با اصل حکم مخالفت نمی‌شود؛ ولی ابوذر بدرقه می‌شود.

۲. در کلام عمار سخنی است که دو وجه برای آن ذکر کرده‌اند. وقتی می‌گوید: «إِنَّمَا الطَّاعَةُ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَ الْمُلْکُ لِمَنْ غَلَبَ عَلَیْهِ: فرمانبرداری در پرتو اکثریت است و فرمانروائی از آن کسی است که به آن دست یابد»؛ یعنی باید مانند همه مردم بود و از حاکم اطاعت کرد تا دچار مشکل نشود. به نظر می‌رسد با توجه به ادامه سخن عمار، این معنا منظور باشد؛ اما علامه مجلسی ﷺ درباره معنای این فراز گوید: یعنی مردم عموماً تابع اکثریت هستند، اگرچه آن اکثریت بر باطل باشند و ممکن است مقصود این باشد که طاعت با جماعت اهل حق است... .[۲]

۳. از سخنان این بزرگان و کلمات ابوذر ارتباط وثیق ابوذر و علاقه شدید وی به پیامبر ﷺ و اهل‌بیت ﷺ به‌خوبی استفاده می‌شود. هم او اهل‌بیت را دوست دارد و هم خاندان پیامبر، ابوذر را دوست دارند. بدرقه او نشانهٔ روشنی از این علاقهٔ دوطرفه است. به نظر می‌رسد این ارتباط و ایمان قوی ابوذر، باعث شده که در مواردی معصومان به سیره او استناد کنند.

۴. برای تسلی خاطر ابوذر، هر یک از بدرقه‌کنندگان سخنانی به وی می‌گویند و جهتی را توضیح می‌دهند. آنان به‌ترتیب موقعیتی که داشتند، با ابوذر اظهار همدردی کردند و کار وی را ستودند و هدفش را باارزش و برای رضای خدا دانستند و با تکیه بر تقوا، ادامه کارش را تأیید نمودند.

---

۱. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۲، ص۳۴۱.

۲. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل‌الرسول؛ ج۲۶، ص۱۲۵.

گفتار سوم: مبارزه با حکومت‌ها توسط کارگزاران نفوذی

دستگاه خلافت اموی و عباسی با شیعیان مخالف بودند و از آنان در کارهای حکومتی استفاده نمی‌کردند. در دوران خلافت بنی‌عباس، با توجه به اینکه از بنی‌هاشم بودند، امکان نفوذ در امور حکومتی تا حدودی برای شیعیان فراهم شد و برخی شیعیان وارد حکومت شدند. این ورود با اجازه و نظر معصوم زمانشان بود. این دسته از افراد، بر خلاف دیدگاه دستگاه خلافت، با امامان شیعه در تعامل بودند و بر خلاف نظر حکومت قدم بر می‌داشتند. این ارتباط و تعامل با امامان، نوعی مبارزه نهانی با حکومت بود. از فواید آن آگاهی از تصمیمات دستگاه خلافت علیه شیعه و مبارزه با آن بود؛ مانند گزارش علی بن یقطین از تصمیم هادی عباسی بر قتل امام هفتم به اتهام همکاری در قیام شهید فخ.[۱] گاهی نیز افرادی بودند که به اهل‌بیت علیهم‌السلام علاقه‌مند بودند و به آنان سفارش می‌شد که به شیعیان کمک کنند. مجوزی که از طرف معصومان برای این همکاری نهانی داده شده، برای کمک به شیعیان[۲] و جلوگیری از ستم حکومت‌ها به مردم متدین بود.[۳]

کسانی که در دستگاه خلافت عباسی به کار مشغول بودند و علاقه به اهل‌بیت علیهم‌السلام داشتند چند دسته بودند.

الف) شیعیانی که در دستگاه حکومت بنی‌عباس دارای سمت و مقام بودند.[۴]

ب) شیعیانی که ورود یا بقایشان در دستگاه حکومت با اجازه امام بود و به‌طور پنهانی با امام رابطه داشتند.

---

۱. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم‌السلام؛ ج۴، ص۳۰۶. ابن‌طاووس؛ مهج الدعوات و منهج العبادات؛ ص۲۱۸. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۹۱، ص۳۱۸.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۱۰.

۳. همان، ص۱۱۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۷۶.

۴. مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام؛ اعلام الهدایه؛ امام موسی بن جعفر علیه‌السلام؛ ص۱۴۴.

ج) برخی افراد علاقه‌مند به اهل‌بیت ﷺ که تشیع آنان نامشخص بود، ولی به خواست معصومان توجه می‌کردند.

د) جمعی که از گذشته در دستگاه خلافت بودند و بعد به تشیع گرایش پیدا کردند.

نام جمعی از شیعیان مسئول در حکومت عباسی

اسامی جمعی از شیعیان را که در دستگاه حکومت بنی‌عباس با این گرایش‌ها کار می‌کردند، ذکر می‌کنیم و بعد به شرح حال افراد شاخص آنان می‌پردازیم:

۱. علی بن یقطین از جمله کسانی است که در زمان چند تن از خلفای بنی‌عباس دارای سمت‌های اداری مهم بوده است[۱] تا حدودی تشیع وی برای برخی خلفا مشخص بود؛ ولی میزان همکاری و ارتباط او با امامان، برای دستگاه خلافت دقیقاً مشخص نبود. نمونه آن جامه‌ای بود که هارون به ابن‌یقطین داده بود و او آن را برای موسی بن جعفر ﷺ فرستاد؛ ولی حضرت آن را بازگرداند که باعث حفظ جان ابن‌یقطین شد.[۲]

۲. عبدالله بن سنان بن طریف که از راویان ثقه و مورد اطمینان شیعه است. او خزانه‌دار منصور و مهدی عباسی[۳] و به نقل نجاشی، خزانه‌دار هادی و رشید هم بوده است.[۴] وی در کتب اربعه با همین نام بیش از ۱۱۴۶روایت دارد؛[۵] روایاتی هم با عنوان ابن‌سنان نقل شده[۶] که در مواردی ممکن است مراد محمد بن سنان باشد.

---

۱. شیخ طوسی؛ الفهرست؛ ص۹۱.

۲. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۲، ص۲۲۵: «وَ کَانَ له غلام الْغُلَامُ یعْرِفُ مَیْلَ عَلِیِّ بن یَقْطِینٍ إِلَی أَبِی‌الْحَسَنِ مُوسَی ﷺ وَ یَقِفُ عَلَی مَا یَحْمِلُهُ إِلَیْهِ فِی کُلِّ وَقْتٍ مِنْ مَالٍ وَ ثِیَابٍ وَ أَلْطَافٍ وَ غَیْرِ ذَلِکَ فَسَعَی بِهِ إِلَی الرَّشِید».

۳. احمد بن محمد برقی؛ رجال البرقی؛ ص۲۲. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۴۱۱. همو، رجال الطوسی (تحقیق قیومی)؛ ص۲۶۴.

۴. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۲۱۴. حسن بن یوسف حلی (علامه)؛ رجال العلامة الحلی؛ ص۱۰۴.

۵. ابوالقاسم خوئی؛ معجم رجال الحدیث؛ ج۱۱، ص۲۱۷.

۶. همان، ج۲۳، ص۳۷۴.

۳. یحیی بن علاء بن خالد بجلی کوفی رازی.[۱] نجاشی در شرح حال پسرش جعفر، وی را قاضی ری دانسته[۲] و در شرح حال خودش، با کنیهٔ ابوجعفر او را ثقه و دارای کتابی معرفی کرده است.[۳] شیخ طوسی در امالی از وی چندین روایت از امام باقر علیه السلام[۴] و امام صادق علیه السلام نقل کرده است.[۵] ابن‌حجر یحیی را به قضاوت توصیف کرده است.[۶] حلیة الاولیاء یحیی بن علاء را کوفی و قاضی ری دانسته و روایتی از جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام از قول او نقل کرده است.[۷] عبدالرزاق از او خبر نقل می‌کند.[۸] ابن‌عدی وی را راوی از جعفر بن محمد شمرده است.[۹] عمویش شعیب بن خالد بجلی رازی است.[۱۰] مرگ وی را در حدود سال‌های ۱۵۰ تا ۱۶۰ دانسته‌اند.[۱۱]

۴. ابوجعفر محمد بن اسماعیل بن بزیع از یاران صالح شیعه و مورد اعتماد است. او مولای منصور عباسی[۱۲] و از وزرا بوده است.[۱۳] او با این نام ۲۲۹ حدیث، در کتب اربعه دارد.[۱۴] و بخشی از روایات وی با عنوان محمد بن اسماعیل است.[۱۵]

---

۱. شیخ طوسی؛ رجال الطوسی؛ ص ۳۲۱.

۲. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص ۱۲۶. ابن‌داود؛ رجال ابن‌داود؛ ص ۹۰.

۳. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص ۴۴۴.

۴. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ صص ۶۷۱، ۶۷۴ و ۶۷۶.

۵. همان، صص ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۵_۶۷۶.

۶. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج ۸، ص ۴۱۲.

۷. ابونعیم اصفهانی؛ حلیة الأولیاء؛ ج ۳، ص ۲۰۱: «یحیی بن العلاء عن جعفر بن محمد عن أبیه عن جابر قال: جاء أعرابی إلی النبی صلی الله علیه و آله. فقال: یا محمد اعرض علیّ الاسلام».

۸. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج ۱۰، ص ۵۱۱.

۹. عبدالله بن عدی جرجانی؛ الکامل فی ضعفاء الرجال؛ ج ۷، ص ۱۹۹: «یحیی بن العلاء الرازی عن جعفر بن محمد عن أبیه عن جابر قال النبی صلی الله علیه و آله: جعل الله کلّ نبی ذریته من صلبه وجعل ذریّتی من صلب علیّ».

۱۰. ابن‌ابی‌حاتم؛ الجرح والتعدیل؛ ج ۴، ص ۳۴۳.

۱۱. ابن‌حجر؛ تهذیب التهذیب؛ ج ۱۱، ص ۲۲۹.

۱۲. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص ۳۳۰.

۱۳. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص ۵۶۴. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص ۳۳۰.

۱۴. ابوالقاسم خوئی؛ معجم رجال الحدیث؛ ج ۱۶، ص ۱۰۸.

۱۵. همان، ج ۱۶، ص ۹۰.

۵. احمد بن حمزة بن یسع قمی را که ثقه است، در شمار وزرا دانسته‌اند.[۱] او با نام احمد بن حمزه هفده روایت و با نام‌های کامل‌تر نیز اخباری در کتب اربعه دارد.[۲]

۶. حسن بن راشد از موالی بنی‌عباس، وزیر مهدی، هادی و هارون‌الرشید بوده است.[۳] یعقوبی در شرح حال مهدی عباسی می‌نویسد: علی بن یقطین و حسن بن راشد در امورش بیشترین نقش را داشتند.[۴] چند نفر به نام حسن بن راشد هستند که با این نام از امام صادق، امام کاظم و امام عسکری ﷺ ۱۲۳ روایت نقل شده است.[۵]

۷. فضل بن سلیمان کاتب بغدادی از کاتبان خراج منصور و مهدی عباسی بوده است. وی از امام صادق ﷺ و کاظم ﷺ روایت کرده است.[۶] در کتاب کافی از وی با عنوان فضلِ کاتب یاد شده است که در هنگام رسیدن نامه ابومسلم به امام صادق ﷺ، نزد حضرت بود که حضرت به آن نامه پاسخ نداد و فرمود: ای فضل، خداوند که یادش عزیز است، با عجلهٔ بندگان عجله نمی‌کند و هر آینه جابه‌جایی کوه از جایش، آسان‌تر است از نابودی حکومتی که زمان آن نرسیده است.[۷]

۸. حفص بن غیاث کوفی که مدتی قضاوت را در بغداد از جانب هارون بر عهده داشت.[۸] او روایات متعددی از معصومان نقل کرده است. گرچه وی را عامی دانسته‌اند،[۹] نامش در سند ۸۷ روایت کتب اربعه آمده است.[۱۰]

---

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۵۶۴. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۳۳۰.
۲. ابوالقاسم خوئی؛ معجم رجال الحدیث؛ ج۲، ص۱۱۴.
۳. احمد بن محمد برقی؛ رجال البرقی؛ ص۲۶.
۴. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج۲،ص ۴۰۱.
۵. ابوالقاسم خوئی؛ معجم رجال الحدیث؛ ج۵، ص۳۱۰.
۶. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۳۰۶. حسن بن علی بن داوود حلی؛ الرجال؛ ص۲۷۲.
۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۷۴: «یَا فَضْلُ إِنَّ اللهَ عَزَّ ذِکْرُهُ لَا یَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ وَ لِإِزَالَةُ جَبَلٍ عَنْ مَوْضِعِهِ أَیْسَرُ مِنْ زَوَالِ مُلْکٍ لَمْ یَنْقَضِ أَجَلُهُ».
۸. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۳۰۶.
۹. شیخ طوسی؛ رجال الطوسی؛ ص۱۳۳.
۱۰. ابوالقاسم خوئی؛ معجم رجال الحدیث؛ ج۷، ص۱۶۱.

۹. عبدالله بن نجاشی از کسانی است که طرفدار اهل‌بیت علیهم‌السلام و حاکم اهواز و فارس بوده است. امام صادق علیه‌السلام برای وی نامه نوشته است.[۱]

۱۰. حسین بن عبدالله نیشابوری، حاکم بُست[۲] و سجستان (سیستان) بود که امام جواد علیه‌السلام برای وی نامه‌ای نوشت که در خراج‌گرفتن از برخی شیعیان تخفیف دهد.[۳]

۱۱. ابن‌ابی‌سماک از کسانی است که سمتی را در زمان بنی‌عباس بر عهده داشته است. امام صادق علیه‌السلام توقع داشت وی جوانان شیعه را به کار بگمارد. ابوبکر حضرمی گوید: بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم درحالی‌که نزد حضرت فرزندش اسماعیل بود. حضرت فرمود: چه چیز مانع ابن‌ابی‌سماک شده از اینکه جوانان شیعه را به کار بگمارد و آنچه به مردم می‌دهد، به آنان نیز بپردازد؟ سپس به من فرمود: چرا از دریافت عطایت امتناع کردی؟ گفتم: بر دینم ترسیدم. فرمود: چه اشکال داشت که ابن‌ابی‌سماک عطایت را برایت بفرستد؟ آیا نمی‌داند که تو در بیت‌المال حقی داری.[۴]

علامه مجلسی درباره اعتراض حضرت به ابوبکر حضرمی که چرا از دریافت عطایت امتناع می‌کنی، این‌گونه توضیح می‌دهد که منظور حضرت این است که چرا آنچه را در گذشته دریافت می‌کردی اکنون ترک کرده‌ای و او پاسخ می‌دهد: زیرا به کسانی می‌دهند که نزد آنان برود و من ترسیدم که رفتن نزد آنان، تکیه بر آنان (رکون بر ظالمین) باشد و من بر دینم ترسیدم. حضرت بیان می‌کند که حق تو را برایت می‌فرستاد تا این شبهه ایجاد نشود.[۵]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۱۹۰. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ ص۲۶۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۳۳.

۲. بُست شهری بوده بین سیستان و غزنین و هرات (یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۱، ص۴۱۴).

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۱۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۳۴.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۳۶: «مَا يَمْنَعُ ابْنَ أَبِي سَمَّاكٍ أَنْ يُخْرِجَ شَبَابَ الشِّيعَةِ فَيَكْفُونَهُ مَا يَكْفِيهِ النَّاسَ وَ يُعْطِيهِمْ مَا يُعْطِي النَّاسَ. قَالَ ثُمَّ قَالَ لِي: لِمَ تَرَكْتَ عَطَاءَكَ؟ قَالَ قُلْتُ: مَخَافَةً عَلَى دِينِي. قَالَ: مَا مَنَعَ ابْنَ أَبِي سَمَّاكٍ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْكَ بِعَطَائِكَ أَ مَا عَلِمَ أَنَّ لَكَ فِي بَيْتِ الْمَالِ نَصِيباً».

۵. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج۱۰، ص۲۸۷: «لأنهم لا یعطون من لم یذهب إلیهم، و أنا أخاف الله تعالی فی الذهاب إلیهم أن یکون رکونا إلیهم. فقال: لِمَ لا یبعث عطاءک إلیک بدون أن تذهب إلیه؟».

از این نکته می‌توان استفاده کرد که در اول حکومت بنی‌عباس شیعیان تصور مثبتی از آن داشتند و آن را مورد قبول و مشروع می‌دانستند؛ ولی بعد متوجه شدند که این‌گونه نیست و از آن فاصله گرفتند و عطای آنها را هم قبول نمی‌کردند. حضرت بیان می‌کند اگر این فرد شیعه برای شما بفرستد که از پذیرش شما سوءاستفاده نشود، بپذیرید.

با توجه به متن حدیث، فیض کاشانی بیان کرده ابن‌ابی‌سماک کارگزار بیت‌المال بوده است.[۱] در روایتی در باب سعی بین صفا و مروه، نام وی ذکر شده که با قبا سعی می‌کرده است و از تعبیر روایت استفاده می‌شود که وی بین شیعیان مردی شناخته‌شده بوده است.[۲] ممکن است وی ابراهیم بن ابی‌السمال باشد که در رجال نجاشی و رجال شیخ طوسی نامش آمده است. شیخ نام وی و برادرش اسماعیل را با هم جزو اصحاب امام کاظم ﷺ ذکر کرده و در برخی نسخه‌های این کتاب، سماک است.[۳] نجاشی در معرفی وی می‌نویسد: ابراهیم بن ابی‌بکر بن محمد بن ربیع با کنیهٔ ابی‌بکر بن ابی‌سمال سمعان بن هبیره، ثقه است و برادرش اسماعیل بن ابی‌سمال است. از امام کاظم ﷺ روایت می‌کنند و هر دو از واقفیه[۴] هستند. کشی در رجال خود، حدیثی نقل کرده که آن دو در اعتقاد به وقف دچار تردید شده‌اند و کتابی با نام نوادر دارد.[۵]

برابر نقل مختصر البصائر، ابراهیم نامه‌ای به امام رضا ﷺ می‌نویسد که طبق روایتی، امام را جز امام غسل نمی‌دهد[۶] که نشان می‌دهد وی دارای عقیده واقفیان بوده و منظورش این بوده است که هنگام شهادت امام کاظم ﷺ، حضرت رضا ﷺ در مدینه بوده و درنتیجه ادعای شهادت موسی بن جعفر ﷺ و جانشینی امام رضا درست نیست و در امامت امام

---

۱. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۷، ص۱۶۳.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۲۴۸. همو، الإستبصار؛ ج۲، ص۲۸۹.

۳. همو، رجال الطوسی (تحقیق قیومی)؛ ص۳۳۲.

۴. واقفیه گروهی از شیعیان بودند که معتقد به امامت امام رضا ﷺ نبوده و در امامت موسی بن جعفر ﷺ توقف کردند.

۵. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۲۱، ش۳۰.

۶. حسن بن سلیمان حلی؛ مختصر البصائر؛ ص۷۶.

هفتم توقف کردند. برابر نقل نجاشی، وی از اولاد ربیع فرزند ابوسمال بوده است.[۱]

برقی در معرفی وی می‌نویسد: ابوبکر بن ابی‌سماک اسدی عربی و کوفی است.[۲] روایتی هم دربارهٔ نماز شب در کافی[۳] و درباره قنوت وتر در تهذیب الأحکام از ابی‌بکر بن ابی‌سماک از امام صادق علیه السلام نقل شده است.[۴] اگر همه اینها را یکی بدانیم، صحیح ابن‌ابی‌سمال است، نه سماک. چنین به نظر می‌رسد که این شخص در کوفه سمتی را در حوزه بیت‌المال داشته است؛ به هر حال حضرت حضور وی در این سمت را تأیید می‌کند و انتظار داشته که وی از جوانان شیعه در کارهای اداری استفاده کند. در کتب مختلف فقهی به این خبر، برای جواز دریافت جوایز سلطان استناد کرده‌اند.[۵]

همان‌گونه که ذکر شد، بیشتر اینان از موالیان بنی‌عباس و غلامان آزاده‌شده آنان بودند؛ به جز احمد بن حمزه و پنج نفر آخر که دراین‌باره نکته خاصی نیامده است. ابن‌نجاشی و نیشابوری جزو شیعیان بودند که بعد به دستگاه حکومت وارد شدند.

کمک به برادران دینی کفاره همکاری با حکومت‌های ستمگر

از روایات و سیره معصومان چنین استفاده می‌شود که همکاری با حاکمان ستمگر در صورتی رواست که به برادران دینی خود کمک نماید و مشکلات آنان را حل کند. برای این موضوع، روایات مختلفی نقل شده و گزارش‌های گوناگونی از سیره معصومان ذکر شده است. امام کاظم علیه السلام به علی بن یقطین که در دربار هارون مشغول به کار بوده، می‌فرماید: «كَفَّارَةُ عَمَلِ السُّلْطَانِ الْإِحْسَانُ إِلَى الْإِخْوَانِ:[۶] کفاره کار برای سلطان، نیکی

---

۱. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۲۱، ش۳۰.

۲. احمد بن محمد برقی؛ رجال البرقی؛ ص۴۳.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۲۳.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۹۲.

۵. علی بن حسین کرکی (محقق ثانی)؛ رسائل المحقق الکرکی؛ ج۱، ص۲۷۱. احمد اردبیلی؛ مجمع الفائدة و البرهان؛ ج۸، ص۱۰۳.

۶. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۴۱۰.

به برادران است». این روایت را صدوق در دو مورد از امام صادق ﷺ نقل کرده که فرمود: «كَفَّارَةُ عَمَلِ السُّلْطَانِ قَضَاءُ حَوَائِجِ الْإِخْوَانِ:[۱] کفاره کار برای سلطان، برآوردن حاجت‌های برادران است».

علی بن یقطین از ابوالحسن امام هفتم ﷺ نقل می‌کند که به او فرمود: برای خدای تبارک و تعالی با سلطان دوستانی هستند که به وسیله آنان، از دوستان خود دفاع می‌نماید؛[۲] یعنی تو مانند آن اولیا هستی که در دربار هارون، لازم است از مردان خدا دفاع کنی.

در این ارتباط گزارش‌های مختلفی وجود دارد که اشاره به آنها لازم است. یونس بن عمار گوید: برای امام صادق ﷺ توضیح دادم برخی افراد معتقد به امامت شیعه، از کسانی هستند که در خدمت حاکم و سلطان وقت می‌باشند؛ یعنی چرا باید جمعی در امور اداری حکومتی مشغول به کار باشند؟ حضرت فرمود: در این هنگام آنان که بر شما حکومت می‌کنند، با شما با رفق و مدارا برخورد می‌نمایند و در حاجات شما، کمکتان می‌کنند؛ یعنی علت اجازه حضور آنان در مناصب اداری، کمک به شیعیان است. گفتم: برخی از آنان این‌گونه عمل می‌کنند و برخی نه؛ فرمود: «مَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ، فَابْرَءُوا مِنْهُ. بَرِئَ اللهُ مِنْهُ:[۳] هر کس از آنان این‌گونه عمل نکند، از او برائت بجویید؛ خداوند از او برائت جسته است».

در این اخبار و اخبار مشابه شرط همکاری با سلطان کمک به برادران شیعی دانسته شده است تا مشکلات آنان را حل و نیازهای آنان را برطرف نماید. بخش عمده این گزارش‌ها به زمان موسی بن جعفر ﷺ مرتبط است.[۴]

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، صص۱۷۶و ۳۷۸.

۲. همان، ص۱۷۶.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۰۹.

۴. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۳، صص ۱۳۰ و ۱۳۶.

زیاد بن ابی‌سلمه که با امام کاظم علیه‌السلام دیداری دارد و از همکاری خود با دستگاه حکومت سخن می‌گوید، حضرت شرط آن را، نیکی به برادران خود می‌شمارد.[۱] چنانچه به این وظیفه عمل نمی‌کردند، مورد بازخواست قرار می‌گرفتند. موردی درباره علی بن یقطین و بی‌توجهی امام کاظم علیه‌السلام به وی گزارش شده است.[۲] در این میان چند نفر هستند که با حکومت‌های زمان خود همکاری داشته‌اند و امام وقت هم از آنان راضی بوده است. نام و فعالیت‌های آنان را ذکر می‌کنیم.

۱. علی بن یقطین در دربار بنی‌عباس

علی بن یقطین یکی از شیعیان مخلص است. او در دربار خلفای بنی‌عباس مشغول به کار و مورد توجه آنان بود. علت حضور وی در دربار بنی‌عباس این بود که پدرش یقطین بن موسی از داعیان مهم و تأثیرگذار عباسیان بود و در به‌قدرت‌رساندن آنان نقش مهمی داشت که بیان خواهد شد.

یقطین پدر علی

ابن‌ندیم دربارهٔ یقطین پدر علی می‌نویسد: یقطین از دعات بنی‌عباس بود. فرزندش علی در سال ۱۲۴در کوفه متولد شد. مروان او را تحت تعقیب قرار داد. وی فرار کرد و زنش نیز همراه فرزندانش علی و عبید، به مدینه فرار کردند. بعد از تسلط بنی‌عباس، در خدمت ابوالعباس و منصور بود؛ ولی آنان قایل به امامت آل ابی‌طالب بودند و اموالی را برای جعفر بن محمد علیه‌السلام می‌بردند. خبر آن به منصور و مهدی رسید؛ ولی خداوند آن دو را از ایشان باز داشت.[۳] مشابه این عبارت را شیخ طوسی در فهرست خود آورده است.[۴] این

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۰۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۳۳: «فَإِنْ وُلِّيتَ شَيْئاً مِنْ أَعْمَالِهِمْ فَأَحْسِنْ إِلَى إِخْوَانِكَ فَوَاحِدَةٌ بِوَاحِدَةٍ».

۲. حسین بن عبدالوهاب؛ عیون المعجزات؛ ص۱۰۰.

۳. ابن‌ندیم؛ الفهرست؛ ص۳۱۴.

۴. شیخ طوسی؛ فهرست کتب الشیعة و أصولهم؛ ص۲۷۰.

گزارش، یقطین را دارای گرایش شیعی معرفی می‌کند؛ اما سابقه یقطین نشان می‌دهد که وی شیعه نبوده است. یقطین مورد توجه خاص خلفای عباسی بود و توسعه مسجدالحرام در زمان مهدی به دست وی انجام گرفت.[۱]

علت فرار وی را این‌گونه ذکر کرده‌اند: وقتی مروان حمار ابراهیم امام را در حرّان زندانی کرد، بنی‌عباس متحیّر ماندند که رهبر آنان بعد از ابراهیم (که از زندان نجات نخواهد یافت) چه کسی است. یقطین دست به کار زیرکانه و مهمی زد و به‌عنوان یک تاجر مال‌باخته نزد مروان رفت و گفت: ابراهیم بن محمد مالی از من خریده، ولی قبل از پرداخت قیمت آن، فرستاده‌های شما او را دستگیر کرده‌اند. اجازه دهید پیش او بروم و طلب خود را از او بخواهم. مروان به او اجازه داد و یقطین را همراه غلامی به زندان فرستاد. وقتی یقطین وارد زندان شد، با ناراحتی خطاب به ابراهیم گفت: ای دشمن خدا، به چه کسی وصیت کرده‌ای که مالم را از او بگیرم؟ او پاسخ داد: به ابن‌حارثیه. یقطین بیرون آمد و رفت و بنی‌عباس با این پاسخ متوجه شدند که رهبر بعدی و جانشین ابراهیم، سفاح برادر ابراهیم است که مادرش از قبیله بنی‌حارثه است و بنی‌عباس با سفاح به عنوان جانشین ابراهیم بیعت کردند؛[۲] به همین جهت وقتی مروان متوجه شد که یقطین تاجر نبوده و از نیروهای بنی‌عباس بوده است، به تعقیب او پرداخت.

دو روایت در کافی درباره یقطین آمده است که یکی تشیع اولیه وی را ثابت می‌کند؛ گرچه از جهت عقیده، دگرگون شده و به عباسیان پیوسته است و دیگری نشان می‌دهد که یقطین با فرزندش در اعتقاد به تشیع، مخالف بوده است.

روایت اول: از مضمون این خبر استفاده می‌شود امام صادق علیه‌السلام یقطین و نسل وی را نفرین کرده است. به نظر می‌رسد با توجه به گرایش تشیع اولیهٔ وی، مورد نفرین قرار گرفته است. علی بن یقطین از این نفرین که دربارهٔ فرزندان یقطین بوده، نگران شده که

---

۱. ابویوسف یعقوب بن سفیان فسوی؛ المعرفة و التاریخ؛ ج۱، ص۱۵۶. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۸، ص۲۰۷.
۲. ابن‌کثیر؛ البدایة و النهایه؛ ج۱۰، ص۱۸۹. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۸، ص۲۰۷.

مبادا دامن وی را بگیرد. ابن‌یقطین نگرانی خود را به موسی بن جعفر ابراز کرده است. حضرت پاسخ می‌دهد: از این نفرین ضرری متوجه او نیست؛ مانند سنگی که در میان خشت قرار دارد که با آمدن باران، خشت از بین می‌رود و تبدیل به گِل می‌شود؛ ولی سنگ‌ریزه‌های داخل آن دگرگون نمی‌شود.[۱]

برخی از شارحان کافی بر این نظرند که علت نفرین حضرت این بوده که یقطین بدون هماهنگی با حضرت، با بنی‌عباس همکاری کرده است.[۲] اگر این نظر را بپذیریم به این معناست که او اول شیعه امامی بوده، بعد به بنی‌عباس پیوسته و به همین جهت مورد نفرین امام صادق علیه‌السلام قرار گرفته است.

عملکرد بعدی یقطین نیز حکایت از آن دارد که نفرین حضرت بی‌مورد نبوده است؛ زیرا یقطین و فرزندان وی عبید بن یقطین[۳] و حسین بن یقطین همراه پدرشان در سپاهی بودند که با حسین بن علی، شهید فخ، در مکه جنگ کردند.[۴] از برخی گزارش‌های تاریخی استفاده می‌شود که یقطین سر حسین شهید فخ را جدا کرد و برای هادی خلیفه عباسی برد و هادی در هنگام دیدن سر بریده حسین گفت: گویا سر طاغوت را آورده‌اند و به آورندگان سر چیزی جایزه نداد؛[۵] حتی مدعی شد موسی بن عیسی (فرمانده جنگ بر ضد شهید فخ) بدون موافقت وی، حسین را کشته و اموالش را مصادره کرده است.[۶]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۱۳: «عَلِیُّ بن إبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ‌أَبِی‌عُمَیْرٍ عَنْ عَلِیِّ بن یَقْطِینٍ عَنْ أَبِی‌الْحَسَنِ مُوسَی علیه‌السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنِّی قَدْ أَشْفَقْتُ مِنْ دَعْوَةِ أَبِی‌عَبْدِاللهِ علیه‌السلام عَلَی یَقْطِینٍ وَ مَا وَلَدَ. فَقَالَ: یَا أَبَاالْحَسَنِ لَیْسَ حَیْثُ تَذْهَبُ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ فِی صُلْبِ الْکَافِرِ بِمَنْزِلَةِ الْحَصَاةِ فِی اللَّبِنَةِ یَجِیءُ الْمَطَرُ فَیَغْسِلُ اللَّبِنَةَ وَ لَا یَضُرُّ الْحَصَاةَ شَیْئاً».

۲. رفیع‌الدین محمد بن محمد گیلانی؛ الذریعة إلی حافظ الشریعه؛ ج۲، ص۲۲۵: «و علی هذا فدعاؤه علیه‌السلام علیه کان من جهة أنّه تولّی عمل بنی العبّاس بغیر إذن من الإمام علیه‌السلام، بل لرغبته إلی الدنیا وحطامها».

۳. ابوجعفرمحمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۸، ص۱۹۹.

۴. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۳۷۸.

۵. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۸، ص۲۰۳. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۱۰، ص۳۸. صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی؛ الوافی بالوفیات؛ ج۱۲، ص۲۸۲.

۶. مطهر بن طاهر مقدسی؛ البدء و التاریخ؛ ج۶، ص۱۰۰.

موسی بن جعفر علیه‌السلام در هنگام دیدن سر حسین در مدینه از وی تجلیل کرد.[۱]

روایت دوم: از این خبر عقیده متفاوت یقطین با پسرش علی مشخص می‌گردد. حسن بن علی بن یقطین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین نقل می‌کند که موسی بن جعفر علیه‌السلام به من فرمود: شیعه دویست سال است که با آرزو تربیت می‌شود. (بعد از نقل این سخن علی برای پدرش) یقطین به فرزندش علی بن یقطین گفت: چه شده که آنچه برای ما گفته شده (رسیدن به حکومت بنی‌عباس) اتفاق افتاد و آنچه برای شما گفته شده، واقع نشد. علی به پدرش گفت: آنچه برای ما و برای شما گفته شد، از یک منبع است؛ جز اینکه زمان قدرت شما رسیده و به شما داده شد، همان‌گونه که گفته شده بود؛ ولی زمان حکومت ما نرسیده است؛ پس به انتظار و امید دلگرم شدیم. اگر گفته می‌شد که این امر و حکومت نیست جز تا دویست یا سیصد سال، قلب‌ها قسی و سخت می‌گردید و عموم مردم از اسلام بر می‌گشتند؛ ولی گفتند: چقدر سریع و زود می‌آید. (این تعبیر) برای تألیف قلوب مردم و نزدیک‌دیدن فرج و گشایش است.[۲] مشابه این پرسش را علی بن یقطین از موسی بن جعفر علیه‌السلام دارد و حضرت پاسخی مشابه می‌دهد.[۳] امکان دارد پاسخ علی به پدرش، برگرفته از پاسخ موسی بن جعفر علیه‌السلام به این پرسش وی باشد.

ممکن است گفته شود از دوران آغاز اسلام تا زمان موسی بن جعفر علیه‌السلام دویست سال نگذشته است؛ چگونه حضرت بیان می‌کند دویست سال است که شیعه به آرزو زنده است؟ در پاسخ می‌توان گفت، وقتی گفته می‌شود «از ابتدای شب او را ندیدم» که هنوز شب است و نصفی از شب یا بخشی از آن گذشته است. وقتی دویست سال گفته می‌شود، یعنی از آغاز آن که هنوز به اتمام نرسیده است؛ یعنی هنوز ما در آغاز قرن دوم

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۸، ص۱۶۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۶۹. ابن‌ابی‌زینب نعمانی؛ الغیبه؛ ص۲۹۵. شیخ طوسی؛ کتاب الغیبه؛ ص۳۴۱.

۳. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۲، ص۵۸۱: «فَقَالَ علیه‌السلام: إِنَّ الَّذِی خَرَجَ فِی أَعْدَائِنَا كَانَ مِنَ الْحَقِّ فَكَانَ كَمَا قِيلَ وَ أَنْتُمْ عُلِّلْتُمْ بِالْأَمَانِيِّ فَخَرَجَ إِلَيْكُمْ كَمَا خَرَجَ».

قرار داریم. این نکته‌ای است که ملاصالح در توضیح معنای «منذ» در این خبر بیان کرده است. «منذ» ابتدای زمانی را که در آن قرار داریم می‌رساند نه انتهای آن را.[۱]

ادامه تلاش علی بن یقطین

از خبری که در رساله قضا حقوق صوری نقل شده، استفاده می‌شود که علی بن یقطین برای حضور در کارهای اداری در دستگاه خلفای بنی‌عباس، از موسی بن جعفر ﷺ اجازه گرفته است.او می‌گوید اجازه گرفتم برای خدمت قوم به گونه‌ای که ضربه‌ای به دینم نرسد.[۲] موسی بن جعفر ﷺ فرمود: «لا وَ لا نُقْطَةُ قَلَمٍ إِلَّا بِإِعْزَازِ مُؤْمِنٍ وَ فَكِّهِ مِنْ أَسْرِهِ: نه، حق نداری و نه (حتی) به‌اندازهٔ نقطه قلمی، جز با عزت‌بخشیدن به مؤمنان و آزادکردن آنان از اسارت»؛ سپس فرمود: «إِنَّ خَوَاتِيمَ أَعْمَالِكُمْ قَضَاءُ حَوَائِجِ إِخْوَانِكُمْ وَ الْإِحْسَانُ إِلَيْهِمْ مَا قَدَرْتُمْ وَ إِلَّا لَمْ يُقْبَلْ مِنْكُمْ عَمَلٌ؛ حَنُّوا عَلَى إِخْوَانِكُمْ وَ ارْحَمُوهُمْ تَلْحَقُوا بِنَا:[۳] همانا نتیجه اعمالتان باید برآوردن حوائج برادرانتان باشد و نیکی به آنان به هر مقداری که بتوانید؛ در غیر این صورت از شما عملی پذیرفته نمی‌شود. به برادرانتان مهربانی کنید و بر آنان رحم نمایید تا به ما بپیوندید».

تلاش علی بن یقطین آن‌قدر ارزشمند بود که وقتی از حضرت خواست او را از خدمت به سلطان عفو کند و از شغلش دست بکشد، چون دلش از این کار گرفته است، موسی بن جعفر ﷺ به او اجازه ترک این کار را نداد و فرمود: «لا آذَنُ لَكَ بِالخُروجِ مِن عَمَلِهِم، وَاتَّقِ اللهَ:[۴] به تو اجازه بیرون‌رفتن از کار حکومتی آنان را نمی‌دهم و تقوای الهی

---

۱. ملاصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۶، ص۳۱۶: «منذ مبنی علی الضم و مذ مبنی علی السکون و کلّ واحد منهما یصلح أن تکون حرف جرّ فتجّر ما بعدهما و تجری بهما مجری فی و لا تدخلهما حینئذ إلّا علی زمان أنت فیه فتقول ما رأیته مذ اللیلة».

۲. اسْتَأْذَنْتُ مَوْلَایَ أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بن جَعْفَرٍ ﷺ فِي خِدْمَةِ الْقَوْمِ فِيمَا لَا يَثْلَمُ دِينِي.

۳. علی بن طاهر صوری؛ قضاء حقوق المؤمنین؛ ص۳۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۷۲، ص۳۷۹.

۴. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۳۰۵. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۷، ص۱۹۸.

را مراعات کن». از روایات متعددی که در رجال کشی آمده، استفاده می‌شود که موسی بن جعفر ﷺ در سفر حج به یاد وی بوده و در حقش دعا کرده است[۱] و از او راضی بوده و در موارد متعدد این رضایت را ابراز کرده است.[۲]

درگذشت علی بن یقطین

علی بن یقطین در سال ۱۸۲ از دنیا رفت.[۳] پدرش سال بعد از او درگذشت.[۴] شیخ طوسی و نجاشی با معرفی وی مشابه نقل ابن‌ندیم با تفاوتی‌هایی، درگذشت ابن‌یقطین را در سال ۱۸۲ دانسته‌اند،[۵] وقتی که موسی بن جعفر ﷺ به مدت چهار سال در زندان هارون بود.[۶]

نقد اتهام زندقه به ابن‌یقطین

برابر نقل تعدادی از مورخان، علی بن یقطین به جرم زندیق‌بودن و خروج از دین کشته شده است. این گزارش را ابن‌حجر(م۸۵۲) از منتظم ابن‌جوزی (م ۵۹۷) نقل کرده است که علی بن یقطین به جرم زندیق‌بودن در سال ۱۶۷ توسط هادی عباسی کشته شده است.[۷] این مطلب در کتاب کامل ابن‌اثیر (م۶۳۰)،[۸] تاریخ الاسلام ذهبی (م ۷۴۸)[۹] و نهایة الإرب نویری (م ۷۳۳)[۱۰] نیز آمده است.

---

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۴۳۲، ح ۸۱۳، ۸۱۶ و ۸۲۳.

۲. همان، ص۴۳۲.

۳. همان. یعقوب بن سفیان فسوی؛ المعرفة و التاریخ؛ ج۱، ص۴۷.

۴. ابن‌ندیم؛ الفهرست؛ ص۳۱۴.

۵. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۲۷۳. شیخ طوسی؛ فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول؛ ص۲۷۰.

۶. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۲۷۳.

۷. ابن‌حجر؛ لسان المیزان؛ ج۴، ص۲۶۸: «علی بن یقطین: قتله الهادی علی الزندقة سنة سبع وستین ومائة ذکره ابن‌الجوزی فی المنتظم».

۸. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۶، ص۸۹.

۹. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۱۰، ص۳۳.

۱۰. شهاب‌الدین احمد نویری؛ نهایة الأرب فی فنون الأدب؛ ج۲۲، ص۱۲۱.

نقد این گزارش

این نقل درست نیست و به نظر می‌رسد ناقلان خبر دقت کافی در گزارش آن اِعمال نکرده‌اند. ابن‌جوزی ظاهراً این خبر را از طبری (م ۳۱۰) گرفته است و آنچه در تاریخ طبری آمده، با این ادعا سازگار نیست؛ زیرا در آنجا ذکر شده یزدان بن باذان کاتبِ یقطین و علی بن یقطین که از اهالی نهروان بود، به جرم زندیق‌بودن کشته شد.[۱] بلعمی مترجم تاریخ طبری بر مهارت یزدان در کتابت تصریح کرده و اینکه ابن‌مقفع جزو این گروه از زنادقه بوده است.[۲]

متأسفانه ابن‌جوزی (م ۵۹۷) دقت کافی در نقل خبر طبری نکرده است و خبر را به گونه‌ای آورده که تصور می‌شود فرزند یقطین که علی بن یقطین باشد، به این جرم کشته شده است. او مدعی است علی زائران خانه خدا را مسخره کرده و به گاوی تشبیه کرده است که دور خرمن می‌چرخند.[۳]

همان‌گونه که ذکر شد، کاتب یقطین و کاتب پسرش، که ابن‌باذان نام داشت، به جرم زندیق‌بودن کشته شد. علت مرگ وی را اظهار نظر او درباره زائران خانه خدا دانسته‌اند. مقدسی (م ۵۰۷) نام وی را ابن‌ازدیادر کاتب یقطین بن موسی دانسته است که وقتی مردم را در حین طواف دید که هروله می‌کنند، آنان را به گاو در هنگام کوبیدن خرمن تشبیه کرد.[۴]

---

۱. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۶، ص۴۰.

۲. محمد بن جریر طبری؛؛ تاریخنامه طبری؛ ج۴، ص۱۱۷۳.

۳. ابن‌جوزی؛ المنتظم؛ ج۸، ص۳۰۹: «فیها اشتدّ طلب موسی للزنادقة، فقتل منهم جماعة، فکان فیمن قتل منهم کاتب یقطین وابنه علی بن یقطین و کان علی قد حج فنظر إلی الناس فی الطواف یهرولون فقال: ما أشبههم ببقر یدوس فی البیدر».

۴. مطهر بن طاهر مقدسی؛ البدء و التاریخ؛ ج۶، ص۱۰۰: «منهم إزدیادار کاتب یقطین بن موسی نظر إلی الناس فی الطواف یهرولون فقال: ما أشبههم ببقر تدوس البیدر».

متأسفانه ابن‌جوزی این سخن را به علی بن یقطین نسبت داده و دیگران هم ابن‌یقطین را مجرم و زندیق دانسته‌اند؛ افزون بر اینکه خلافت هادی در آخر محرم سال ۱۶۹ آغاز می‌شود و حسین بن علی شهید فخ در همان سال در مکه شهید می‌شود؛[۱] درنتیجه هادی عباسی در تاریخ ۱۶۷ که ابن‌حجر گزارش داده، خلیفه نبوده است. بلعمی دراین‌باره گزارش بیشتری راجع به یقطین و فرزندش علی دارد که در تاریخ طبری نیست. وی می‌نویسد: اول گزارش‌ها به این دو نفر، یقطین و فرزندش می‌رسید؛ سپس آن را به خلیفه، مهدی و هادی، منتقل می‌کردند.[۲] این مسئله نشانه‌ای از موقعیت بالای آن دو نزد هادی دارد که مدعی هستند ابن‌یقطین را کشته است. برابر آنچه ذکر شد، علی بن یقطین در زمان هارون هم زنده بود و در سال ۱۸۲ درگذشت و محمدامین بر بدن او نماز خواند.[۳]

۲. نجاشی، حاکم اهواز

یکی از افرادی که به عنوان حاکمی شیعی از وی یاد شده، نجاشی حاکم اهواز در زمان منصور است. در کتاب شریف کافی آمده است: نجاشی مردی از دهقان‌ها بود و عامل اهواز و فارس. یکی از همکاران وی به امام صادق ﷺ گفت در دیوان مالیات نجاشی مالیاتی برای من قرار داده‌اند و او شیعه و مقید به پیروی از شماست؛ اگر مصلحت می‌دانید، نامه‌ای به نفع من به وی بنویسید. امام صادق ﷺ در نامه‌ای این‌گونه نوشت: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ. سُرَّ أَخَاکَ يَسُرَّکَ اللهُ: به نام خداوند بخشنده مهربان. برادرت را خوشحال کن تا خداوند تو را خوشحال کند».

این مرد وقتی همراه با نامهٔ حضرت نزد نجاشی رفت، او در مجلس عام خود بود. مجلس که خلوت شد، نامه حضرت را به نجاشی داد و گفت: این نامهٔ ابوعبدالله ﷺ است.

---

۱. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۳۲۴. محمد بن حبیب بغدادی؛ المحبر؛ ص۳۷.

۲. محمد بن جریر طبری؛ تاریخنامه طبری؛ ج۴، ص۱۱۷۳.

۳. ابویوسف یعقوب بن سفیان فسوی؛ المعرفة و التاریخ؛ ج۱، ص۱۷۳.

او نامه را گرفت و بوسید و بر چشم خود نهاد و پرسید: درخواست تو چیست؟ گفت: در دیوان تو خراجی بر عهده من است. پرسید چقدر است؟ گفت: ده‌هزار درهم. نجاشی کاتبش را خواست و به او دستور داد از طرف وی آن را بپردازد و نام وی را از دیوان خارج کند و برای آینده در نظر بگیرد؛ سپس گفت: آیا تو را خوشحال کردم؟ گفت: آری؛ آن‌گاه دستور داد مَرکب، کنیز و غلامی همراه با جامه‌هایی برای وی بیاورند؛ هر کدام را که می‌داد می‌گفت: آیا تو را خوشحال کردم؟ پاسخ می‌داد: فدایت شوم آری و هر وقت می‌گفت آری، نجاشی بر بخشش خود می‌افزود تا اینکه بخشش وی به پایان رسید. به وی گفت: این فرشی را که در هنگام دادن نامه مولایم به من در خانه بود، با خود ببر و در نیازهای خود مصرف نما. او نیز این‌گونه عمل کرد و بیرون رفت. بعد که خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید و برخورد حاکم اهواز را برای حضرت تعریف کرد، امام از آن خوشحال شد. به حضرت گفت: ای فرزند پیامبر، گویا آنچه با من انجام داد تو را خوشحال کرده؛ حضرت فرمود: «إِی وَ اللهِ لَقَدْ سَرَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ:[1] به خدا سوگند، خدا و رسولش را خوشحال کرده است».

شرح حال نجاشی

مناسب است درباره کسی که این‌گونه امام خود، خدا و رسولش را خوشحال کرده، اندکی درنگ کنیم. درباره نجاشی اطلاعات مختلفی نقل شده که از مجموع آنها تشیع وی ثابت می‌شود. برقی وی را عبدالله نجاشی اسدی معرفی کرده است.[2] نجاشی صاحب رجال در شرح حال وی چنین نوشته است: عبدالله بن نجاشی بن عثیم بن سمعان ابوبجیر اسدی نصری. نامه‌ای را که امام صادق علیه‌السلام به وی نوشته، نقل کرده است. او امارت اهواز را از

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۱۹۰. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ ص ۲۶۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۳۳۳.

۲. احمد بن محمد برقی؛ رجال البرقی؛ ص ۲۲.

جانب منصور بر عهده داشت.[۱] نجاشی در کتاب رجال خویش در شرح حال خود، نسبِ خویش را به وی رسانده و او را جد هفتم خود معرفی کرده است. وی از نامهٔ امام صادق علیه‌السلام به حاکم اهواز این‌گونه یاد کرده که حضرت نامه‌ای جز آن نداشته است؛[۲] البته این ادعای نجاشی درست نیست؛ زیرا مرحوم میانجی ۱۰۵ نامه برای حضرت صادق علیه‌السلام ثبت کرده است.[۳] اگر منظور ایشان نوشته‌ای در حد یک رساله باشد، باز هم دقیق نیست؛ زیرا کلمات نامه حضرت به شیعیان که اولین خبر روضهٔ کافی است، دو برابر این نامه است.[۴]

علامه حلی می‌نویسد: کشی[۵] نقل کرده وی بر اعتقاد زیدیه بوده سپس به امامت امام صادق علیه‌السلام بازگشت و ولایت اهواز را از طرف منصور بر عهده داشت. نجاشی در نامه‌ای به امام صادق علیه‌السلام مطالبی را درخواست کرد و حضرت به وی نامه‌ای نوشت که معروف است.[۶] برابر آنچه نجاشی نقل کرده، یکی از اجداد او سمعان است.[۷]

جد عبدالله نجاشی حاکم اهواز

در شرح حال ابوسمال در أنساب الأشراف ذکرشده که از نسل ابوسمال، عبدالله نجاشی است که در زمان منصور حاکم اهواز بوده است. او «رافضی غالی» بوده است و فرزندش محمد بن عبدالله، امارت استخر فارس را بر عهده داشت.[۸] ابوسمال اسدی که نامش سمعان بن هبیره و شاعر بوده،[۹] همراه نجاشی، شاعر حماسه‌سرای امیرالمؤمنین علیه‌السلام در صفین، در

---

۱. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۲۱۳.
۲. همان، ص۱۰۱، ش۲۵۳ و ص۲۱۳، ش۵۵۵.
۳. علی احمدی میانجی؛ مکاتیب الأئمه؛ ج۴، ص۱۷ـ۳۴۹.
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲ـ۱۴.
۵. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۴۲.
۶. حسن بن یوسف حلی (علامه)؛ خلاصة الاقوال؛ ص۱۰۸.
۷. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۲۱۳.
۸. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۱۱، ص۱۷۲.
۹. ابوعبدالله مصعب بن عبدالله زبیری؛ نسب قریش؛ ص۹.

ماه رمضان در کوفه شراب خورد. نجاشی دستگیر و بر او حد جاری شد؛ ولی ابوسمال فرار کرد.[۱] سن وی را ۱۶۷ سال ذکر کرده‌اند.[۲]

تشیّع نجاشی

درباره تشیع وی نقل‌های متفاوت همسویی گزارش شده است. در کافی از ابوعاصم سجستانی که نام وی در خبری عمار ذکر شده،[۳] نقل است: همراه با عبدالله بن نجاشی از سیستان تا مکه همسفر بودم. وی نظر زیدیه را داشت. وقتی به مدینه رسیدیم، من به دیدن امام صادق علیه‌السلام رفتم و او به دیدن عبدالله بن حسن رفت. وقتی بازگشت، او را غمگین دیدم. روز بعد، از من خواست از امام صادق علیه‌السلام برای وی اجازه بگیرم. من روز بعد از حضرت برای او اجازه گرفتم. این‌گونه به حضرت گفتم: او زیدی است و به دیدار عبدالله بن حسن رفته و اکنون از شما درخواست اجازه دیدار کرده است. حضرت فرمود: به او اجازه بده وارد شود. نجاشی بعد از ورود بر حضرت گفت: ای فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، من مردی هستم که شما را دوست دارم و هفت نفر که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را فحش داده‌اند، کشته‌ام. از عبدالله بن حسن دراین‌باره پرسیدم، گفت: تو در دنیا و آخرت به جهت این کار باید مؤاخذه شوی، گفتم: پس چگونه با مردم مخالفت کنیم هرگاه بازخواست شویم نسبت به خاطر کسانی که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را دشنام می‌دهند. حضرت فرمود: چگونه آنان را کشتی؟ گفت: برخی را در راه کشتم و برخی را در خانه‌هایشان کشتم و همه مخفیانه بود. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «يَا أَبَا خِدَاشٍ عَلَيْكَ بِكُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ قَتَلْتَهُ كَبْشٌ تَذْبَحُهُ بِمِنًى؛ لِأَنَّكَ قَتَلْتَهُمْ بِغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ وَ لَوْ أَنَّكَ قَتَلْتَهُمْ بِإِذْنِ الْإِمَامِ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ

---

۱. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۲، ص ۵۳۵. ابن‌حزم؛ جمهرة أنساب العرب؛ ص ۱۹۵. ابوهلال عسکری؛ جمهرة الأمثال؛ ج ۱، ص ۵۷۳.

۲. أبو حاتم سهل بن محمد سجستانی؛ المعمرون و الوصایا؛ ص ۶۵.

۳. جمعی از راویان؛ الأصول الستة عشر؛ ص ۲۷۰ (چ دار الحدیث).

شَیْءٌ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ:[۱] ای ابوخداش بر تو لازم است به جای هر نفری که کشتی، یک قوچ در منا قربانی کنی؛ زیرا تو بدون اجازه امام آنها را کشتی. اگر با اجازه امام بود، چیزی در دنیا و آخرت بر عهدهٔ تو نبود».

برابر حدیث نبوی، سبّ علی ﷺ سبّ پیامبر ﷺ و سبّ پیامبر سبّ خداست.[۲] این خبر از ام‌سلمه در کتب شیعه[۳] و اهل‌سنت نقل شده است.[۴] کشتن آنان از نظر شرعی مشکلی نداشته؛ فقط باید با اجازه حاکم و امام مسلمین انجام می‌گرفته است و چون بدون اجازه بوده، کفاره آن در این خبر، قربانی در منا بیان شده است.

گرچه سند این روایت مرفوعه است، در بصائر الدرجات ماجرای این دیدار بدون پرسش نجاشی، از محمد بن حسن از ابراهیم بن ابی‌بلاد از عمار سجستانی نقل شده است و پس از دیدار با حضرت، نجاشی می‌گوید: این صاحب و رهبر من است نه دیگری و از عقیده زیدیه بر می‌گردد.[۵] در روایتی دیگر، نجاشی نقل می‌کند که عبدالله بن حسن نظرش این بود که در میان ما امامی نیست که حضرت در پاسخ به این نظر و ادعا می‌فرماید: به خدا سوگند امروز هست و سه بار این جمله را تکرار کرد.[۶] مشابه خبر اخیر در حاضربودن امام، در کشف الغمه نقل شده است.[۷]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۳۷۶.

۲. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۹۷. همو، عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۲، ص۶۷. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار ﷺ؛ ج۱، ص۱۵۵: «مَنْ سَبَّ عَلِیّاً فَقَدْ سَبَّنِی وَ مَنْ سَبَّنِی فَقَدْ سَبَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ».

۳. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۸۵.

۴. ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک علی الصحیحین؛ ج۳، ص۱۳۰. ابوعبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی؛ سنن النسائی الکبری؛ ج۵، ص۱۳۳. احمد بن حنبل؛ مسند أحمد بن حنبل؛ ج۶، ص۳۲۳: «من سبّ علیّا فقد سَبَّنی ومن سَبنّی فقد سَبّ الله تعالی». در دو کتاب اخیر تا «فقد سبنی» آمده است.

۵. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ج۱، ص۲۴۵: «فَلَمَّا خَرَجْنَا قَالَ لِی: یَا عَمَّارُ هَذَا صَاحِبِی دُونَ غَیْرِهِ».

۶. همان، ص۳۱۸.

۷. علی بن فخرالدین عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج۲، ص۱۸۸.

در رجال کشی از محمد بن حسن با دو واسطه از ابراهیم بن ابی‌بلاد از عمار سجستانی ماجرا را نقل کرده است که در آن آمده، سیزده نفر از خوارج را که از امیرالمؤمنین ﷺ تبری می‌جستند، کشته‌ام و حضرت همان پاسخ را می‌دهد که لازم بوده با اجازه امام باشد. در این نقل حضرت وی را با کنیه «ابوبحیر» مخاطب ساخته است؛ در پایان، عبدالله نجاشی به عمار می‌گوید: ای عمار، گواهی می‌دهم که وی عالم آل‌محمد است و عقیده‌ای که در گذشته بر آن بودم، باطل است و من ایشان را صاحب امر می‌دانم.[۱]

در کتاب معجم الشعراء از ابوبجیر اسدی، حاکم اهواز از طرف منصور، یاد شده که با علی بن ابی‌کثیر شاعر مکاتبه داشته است.[۲] ابوالفرج اصفهانی وی را ابوالبجیر بن سماک اسدی حاکم اهواز معرفی کرده که اظهار تشیع می‌نمود و سید حمیری بر او وارد شد و حکایاتی بین این دو اتفاق افتاد و در یک مورد سید به اتهام شرب خمر توسط عسِس حاکم اهواز، دستگیر شد و از زندان اشعاری[۳] برای ابوبجیر فرستاد و حاکم او را آزاد کرد و به وی اجازه شرب نبیذ داد.[۴] در خبری دیگر ابن‌نجاشی فرد دیگری معرفی شده که در مجلس ابوبجیر اسدی بوده است و سید حمیری را مورد عتاب ساخته و او شعری در ذم ابن‌نجاشی گفته است.[۵] ممکن است وی یکی از اقوام ابوبجیر بوده باشد.

از آنچه ذکر شد چند نکته استفاده می‌شود:

۱. نجاشی در سجستان بوده و از آنجا با عمار سجستانی به حج آمده و در مدینه به دیدار حضرت صادق ﷺ رفته است؛ درنتیجه در آن زمان والی نبوده است.

۲. وی بر عقیده زیدیه بوده و از آن عقیده برگشته و شیعه امامی شده است. گزارش

---

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۴۲.

۲. ابوعبیدالله محمد بن عمران مرزبانی؛ معجم الشعراء؛ ص۱۳۴ـ۱۳۵. همان، (تحقیق فاروق اسلیم)؛ ص۱۷۳.

۳. از اشعار حمیری این دو بیت است که در اغانی (ج۷، ص۱۹۴) آمده است: «إنی لأکره أن أطیل بمجلس/ لا ذکر فیه لفضل آل محمد/ لا ذکر فیه لأحمد و وصیّه/ و بنیه ذلک مجلس نَطف ردّی.

۴. ابوالفرج اصفهانی؛ الأغانی؛ ج۷، ص۱۹۴به بعد. همان، صص۲۵۸ و ۲۶۳ (چ دارالثقافه) با اندک تفاوتی در گزارش.

۵. همان، ص۲۶۴.

بلاذری و مرزبانی نیز حکایت از تشیع وی دارد که اولی تعبیر به غلو هم، کرده بود.

۳. هر کس حق ندارد بدون اجازه حاکم اسلامی دیگران را مجازات کند و هرگونه مجازات و اجرای حد شرعی، باید با دستور حاکم اسلامی باشد که حق قضاوت دارد.

۴. به نظر می‌رسد اتفاقی که به آن اشاره شد، قبل از حکومت بنی‌عباس یا در اوایل حکومت آنان رخ داده که در آن زمان هنوز عبدالله بن حسن (م ۱۴۵) زنده و در مدینه بوده است.[۱]

۵. با توجه به اعتقادی که نجاشی به امامت امام صادق ﷺ داشته، حضرت در نامه‌ای که برای کارگشایی از کار مؤمنی به وی نوشته، به جملاتی مختصر بسنده کرده است؛ چون می‌دانسته وی برابر درخواست حضرت عمل می‌کند. از آثار دیگر استفاده می‌شود که نجاشی در گذشته نامه‌ای به امام نوشته است که قبل از این نامه و در آغاز امارتش بوده و شاید هم نوعی اجازه از حضرت بوده است. اکنون به این نامه و پاسخ حضرت اشاره می‌کنیم:

سرگذشت نامه امام صادق ﷺ به عبدالله نجاشی

همان‌گونه که بیان شد، امام صادق ﷺ برای حل مشکل مالی یکی از شیعیان نامه‌ای به نجاشی نوشت.[۲] نامه دیگری هم امام صادق ﷺ برای عبدالله نجاشی به درخواست وی نوشته است. او از حضرت خواست برایش مطالبی بنویسد و او را راهنمایی کند. علت ذکر نام وی در جمع نویسندگان شیعه توسط نجاشی[۳] هم این نامه دوم بوده است.

این نامه بسیار مفصل است که شهید ثانی آن را در کتاب کشف الریبه با ذکر سند، به

---

۱. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج ۴، ص۷۸.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۱۹۰. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ ص ۲۶۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۳۳۳.

۳. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص ۱۰۱، ش ۲۵۳ و ص ۲۱۳، ش ۵۵۵. علامه حلی؛ رجال العلامة الحلی؛ ص ۲۰.

عنوان حدیث دهم نقل کرده و برای دولتمردان اسلامی بسیار مهم و آموزنده است. در وسائل الشیعه از شهید دوم[۱] و در مستدرک الوسائل بخشی از آن نقل شده که حضرت درباره مشورت از پدرش از پدرانش از علی بن ابی‌طالب ﷺ از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «مَنِ اسْتَشَارَهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَلَمْ يَمْحَضْهُ النَّصِيحَةَ، سَلَبَهُ اللهُ لُبَّه:[۲] هر کس برادر مؤمنش با او مشورت کند و خالصانه او را نصیحت نکند، خداوند عقل او را می‌گیرد».

نامه نجاشی به امام صادق ﷺ

این نامه در کتب اربعه نیامده و در منابع اولیه نیست، ولی سند آن به کراجکی و شیخ طوسی و شیخ مفید می‌رسد که بسیار مهم است. عبدالله بن سلیمان نوفلی گوید: نزد جعفر بن محمد صادق ﷺ بودم که ناگاه غلامی از طرف عبدالله نجاشی وارد شد و سلام کرد. نامه‌ای از وی آورده بود. حضرت آن نامه را باز کرد و خواند. در سطر آغازین آن آمده بود: به نام خداوند بخشنده مهربان؛ خداوند عمر آقایم را طولانی کند و مرا در برابر هر بدی، فدای او نماید و بدی در او نبینم؛ زیرا خدا ولی آن و قادر بر آن است و بدان ای آقا و سرورم که من گرفتار حکومت اهواز شده‌ام. اگر آقای من نظرش این است که حدودی را برای من تعیین کند یا نمونه‌هایی برای من بیان کند که به وسیله آنها به خدا و رسولش تقرب بجویم و در آن چکیدهٔ آنچه را برای عمل من لازم می‌داند در آنچه انجام می‌دهم و می‌پذیرم بیان کند و اینکه در کجا زکاتم را قرار داده و به مصرف چه کسانی برسانم و با چه کسی انس داشته باشم و با چه کسانی استراحت و همراهی کنم و به چه کسی اطمینان کنم و ایمان بیاورم و در اسرارم به چه کسی پناه به برم. امید است مرا با هدایت‌ها و راهنمایی‌هایت خالص گردانی؛ چون تو حجت خدا

---

۱. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۷، ص۲۰۷.

۲. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۸، ص۳۴۶.

بر خلقش و امین او در شهرهایش هستی و همیشه این نعمت برای توست.[۱]

پاسخ امام صادق ﷺ به نامه نجاشی

امام صادق ﷺ در پاسخ به درخواست نجاشی نامهٔ مفصلی نوشت که بسیار ارزشمند است. ما فرازهایی از آن را نقل می‌کنیم:

به نام خداوند بخشنده مهربان. خداوند با رفتار و لطف خود با تو مجاملـه کنـد و در پناه وی باشی؛ زیرا او ولی آن است. اما بعد؛ نامه تـو را فرستاده‌ات رسـاند. آن را خواندم و دریافتم آنچه در آن بود و تمام آنچـه نوشـته بـودی و خواسـته بـودی و تصور کرده‌ای که گرفتار ولایت اهواز شده‌ای. این مرا هم خوشحال و هم ناراحـت کرد و به تو سبب ناراحتی و خوشحالی‌ام را خبر مـی‌دهم، اگـر خـدا بخواهـد. امـا خوشحالی‌ام از امارت تو به آن جهت است که امید مـی‌رود بیچـاره‌ای از دوسـتان آل‌محمد ﷺ به وسیله تو پناه داه شود و خوار آنان توسط تو عزیـز گـردد و برهنـه آنان به کمک تو پوشانده شود و ضعیف آنان با حمایت تو قوی شود و لهیـب آتـش مخالفان بر ضد آنان، به خاموشی گراید.

اما علت ناراحتی من این است که کمترین چیزی که بر تو می‌ترسم، ایـن اسـت کـه متعرض یکی از دوستان ما شوی و رایحه حظیرةالقـدس را استشـمام نکنـی و مـن خالصانه آنچه را خواستی بیان می‌کنم، اگر به آن عمل کنـی و از آن تجـاوز نکنـی، امید آن دارم که سالم بمانی، اگر خدا بخواهد.[۲]

آن‌گاه حضرت به بیـان توصـیه‌های خـود می‌پـردازد کـه اول در بـاب مشـورت و

---

۱. شهید ثانی؛ کشف الریبه، همراه با محاسبة النفس؛ ص۸۵.

۲. همان، ص۸۷: «فَأَمَّا سُرُورِی بِوِلَایَتِکَ فَقُلْتُ عَسَی أَنْ یُعِیذَ اللهُ بِکَ مَلْهُوفاً مِنْ أَوْلِیَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ یُعِزَّ بِکَ ذَلِیلَهُمْ وَ یَکْسُوَ بِکَ عَارِیَهُمْ وَ یُقَوِّیَ بِکَ ضَعِیفَهُمْ وَ یُطْفِئَ بِکَ نَارَ الْمُخَالِفِینَ عَنْهُمْ وَ أَمَّا [الَّذِی] سَاءَنِی مِنْ ذَلِکَ فَإِنَّ أَدْنَی مَا أَخَافُ عَلَیْکَ أَنْ تَعْثُرَ بِوَلِیٍّ لَنَا فَلَا تَشَمَّ رَائِحَةَ حَظِیرَةِ الْقُدُسِ فَإِنِّی مُلَخِّصٌ لَکَ جَمِیعَ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ إِنْ أَنْتَ عَمِلْتَ بِهِ وَ لَمْ تُجَاوِزْهُ رَجَوْتُ أَنْ تَسْلَمَ إِنْ شَاءَ اللهُ».

خیرخواهی است؛ بعد رفق به مردم، پرهیز از ساعیان و نمّامان، مصرف درست درآمد، ذخیره‌نکردن اموال، نترساندن مؤمن، خدمت به مؤمن، دیدار با مؤمن، عمل‌کردن و خوشحال‌کردن مؤمن است و در بخش‌های پایانی توصیه به تقواست: «فَاتَّقِ اللهَ وَ لَا تُؤْثِرْ أَحَداً عَلَى رِضَاهُ وَ هَوَاهُ: پس تقوای الهی را پیشه کن و کسی را بر رضایت حق و خواست او مقدم مدار».

اینها بخش‌هایی از مطالب ذکرشده حضرت است که در هر قسمت، مثال‌هایی از سیره معصومان و سخن آنان آمده است.[1] روشن است که این توصیه‌ها برای دولتمردان امروز نظام اسلامی، بسیار مهم و سودمند است و باید از آنها آگاه باشند و آنها را به کار گیرند.

۳. حاکمان یاری‌رسان به شیعیان به توصیه امامان علیهم‌السلام

در اخبار کتب اربعه به مواردی بر می‌خوریم که برخی حاکمان به جهت گرایشی که به اهل‌بیت علیهم‌السلام داشتند، طبق توصیه امامان معصوم علیهم‌السلام، شیعیان را یاری و مشکلاتشان را برطرف می‌کردند. این افراد در واقع ملاکی را که امام صادق علیه‌السلام[2] و موسی بن جعفر علیه‌السلام بیان کرده‌اند که کَفّاره کار با حاکم ستمگر نیکی به برادارن است،[3] مورد توجه قرار داده‌اند. ازآنجاکه مطالب زیادی درباره این‌گونه افراد وجود ندارد، ذیل این عنوان کلی، نام اشخاصی را ذکر می‌کنیم که چنین مسئله‌ای درباره‌شان گزارش شده است.

الف) حسین بن عبدالله نیشابوری، حاکم سیستان

نام وی در خبری در کتاب کافی و تهذیب آمده است. احمد بن زکریای صیدلانی از مردی از بنی‌حنیفه از اهل بُست و سجستان (سیستان) نقل می‌کند که همراه امام جواد علیه‌السلام

---

۱. همو، موسوعة الشهید الثانی؛ ج ۲، ص ۷۵.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، صص ۱۷۶ و ص ۳۷۸: «قَالَ الصَّادِقُ علیه‌السلام: كَفَّارَةُ عَمَلِ السُّلْطَانِ قَضَاءُ حَوَائِجِ الْإِخْوَانِ».

۳. ابن‌شعبه حرّانی؛ تحف العقول؛ ص ۴۱۰: «موسی بن جعفر به علی بن یقطین فرمود: كَفَّارَةُ عَمَلِ السُّلْطَانِ الْإِحْسَانُ إِلَى الْإِخْوَانِ».

بودم در سال اول خلافت معتصم که به حج رفته بود. سر یک سفره بودیم و جمعی از دوستان حاکم و خلیفه نیز بودند. به حضرت عرض کردم: فدایت شوم، والی ما ولایت شما اهل‌بیت را پذیرفته و شما را دوست دارد و خراجی در دیوان وی بر عهده من است. اگر صلاح می‌بینید ـ فدایت شوم ـ به او نامه‌ای درباره نیکی به من بنویسید. حضرت فرمود: من او را نمی‌شناسم. گفتم: فدایت شوم، او همان‌گونه که گفتم، از دوستان شما اهل‌بیت است و نامهٔ شما به او، به من نفع خواهد رساند. حضرت کاغذ را گرفت و چنین نوشت: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ؛ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مُوصِلَ كِتَابِي هَذَا ذَكَرَ عَنْكَ مَذْهَباً جَمِيلًا وَ إِنَّ مَا لَكَ مِنْ عَمَلِكَ مَا أَحْسَنْتَ فِيهِ، فَأَحْسِنْ إِلَى إِخْوَانِكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ اللهَ عزّوجل سَائِلُكَ عَنْ مَثَاقِيلِ الذَّرِّ وَ الْخَرْدَلِ: به نام خداوند بخشنده مهربان؛ اما بعد، رساننده این نامهِ من به تو، گفته که تو دارای مذهب نیکویی هستی و به‌تحقیق کاری از تو به سود توست که در آن نیکی کرده‌ای؛ پس به برادرانت نیکی نما و بدان که خداوند عزوجل از مثقال‌های اندک و در اندازه کوچک و خردل، از تو می‌پرسد».

وی گوید: وقتی وارد سجستان شدم و خبر به حسین بن عبدالله نیشابوری حاکم آنجا رسید، در دو فرسخی شهر از من استقبال کرد. نامه حضرت را به وی دادم. او نامه را بوسید و بر چشم خود نهاد؛ سپس گفت: درخواست تو چیست؟ گفتم: خراجی بر من در دیوان توست. او دستور داد آن را از من منتفی سازند و گفت: تا زمانی که من حاکم هستم، خراج مده؛ سپس از خانواده من پرسید. به وی از تعداد آنان خبر دادم. دستور داد به مقدار نیاز، بلکه بیشتر به من کمک نمایند. من در زمان امارت وی خراجی ندادم تا وقتی که زنده بود و کمک‌هایش را از من قطع نکرد تا اینکه از دنیا رفت.[1]

در این نامه امام توصیه به نیکی به برادران دینی نموده است. گزارش دیگری درباره حسین نیشابوری حاکم سجستان نیافتیم.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۱۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۳۴.

ب) ابومحمد بن سمالی

بنا به نقل مناقب‌آل ابی‌طالب، محمد بن سعید از امام صادق علیه‌السلام خواست نوشته‌ای برای ابومحمد بن سمالی بنویسد؛ چون وی در دادن خراج تأخیر داشته است. حضرت فرمود: به وی بگو از جعفر بن محمد شنیدم که می‌گفت: «هر کس دوستان ما را گرامی بدارد، به گرامی‌داشت خدا آغاز کرده است. هر کس اهانت کند، او متعرض سخط الهی شده است. هر کس به شیعیان ما نیکی کند، به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیکی کرده است. هر کس به امیرالمؤمنین نیکی نماید، به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیکی کرده است. کسی که به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیکی نماید، به خدا نیکی کرده است و هر کس به خدا و در راه خدا نیکی نماید، با ما در رفیق اعلی خواهد بود».[1]

گوید: من نزد وی آمدم و سخنان حضرت را برای او بیان کردم. او گفت: تو را به خدا سوگند، این حدیث را از حضرت صادق علیه‌السلام شنیده‌ای؟ گفتم: آری؛ گفت: بنشین؛ سپس به غلام خود گفت: چقدر خراج بر عهده محمد بن سعید است؟ پاسخ دادند: شصت‌هزار درهم. گفت: نام وی را از دیوان حذف کن؛ آن‌گاه مقداری پول به مبلغ ده‌هزار درهم، کنیزی و استری زین‌کرده و با لجام آماده به من داد. من نزد امام صادق علیه‌السلام بازگشتم. وقتی حضرت به من نگریست، تبسم کرد و فرمود: ای ابومحمد، برای من گزارش می‌دهی یا من گزارش دهم؟ گفتم: ای پسر پیامبر، گزارش شما بهتر است. به خدا سوگند حضرت چنان خبر داد که گویا با من در آنجا بوده است.[2]

آیا وی همان ابن‌ابی‌سمال، عبدالله نجاشی بوده یا فرد دیگری، معلوم نیست. در نسخه

---

۱. مَنْ أَكْرَمَ لَنَا مُوَالِياً فَبِكَرَامَةِ اللهِ بَدَأَ وَ مَنْ أَهَانَهُ فَلِسَخَطِ اللهِ تَعَرَّضَ وَ مَنْ أَحْسَنَ إِلَى شِيعَتِنَا فَقَدْ أَحْسَنَ إِلَى أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ أَحْسَنَ إِلَى أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ أَحْسَنَ إِلَى رَسُولِ‌اللهِ وَ مَنْ أَحْسَنَ إِلَى رَسُولِ‌اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقَدْ أَحْسَنَ إِلَى اللهِ وَ مَنْ أَحْسَنَ إِلَى اللهِ كَانَ وَ اللهِ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى.

۲. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم‌السلام؛ ج۴، ص۲۳۵. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۳، ص۱۷۵. البته در بیشتر کتب بعدی «محمد» آمده است.

چاپ نجف از مناقب، محمد بن ابی‌الثمال آمده است[۱] و در نقل بحار که همین روایت را آورده، به جای ابن‌ابی‌سمال، محمد بن ابی‌حمزهٔ ثمالی ذکر شده است.[۲] در این صورت وی فرزند ابوحمزه ثمالی است که کشی دوبار او و سه فرزندش یعنی علی، حسین و محمد را توثیق کرده است.[۳] نجاشی برای او کتابی معرفی کرده که ابن‌ابی‌عمیر از آن نقل می‌کند.[۴] در رجال برقی[۵] و رجال شیخ، نام وی با تعبیر مولی آمده است[۶] و روایاتی دارد که با یک واسطه از امام صادق ﷺ نقل می‌کند.[۷]

ج) ابن‌هبیره

در کتاب کافی از قول رُفَید، غلام یزید بن عمر بن هبیره، چنین نقل شده است: ابن‌هبیره بر من غضب کرد و سوگند خورد که مرا بکشد. من فرار کردم و به امام صادق ﷺ پناه بردم و خبر خود را برای ایشان بیان کردم. حضرت فرمود: «انْصَرِفْ إِلَيْهِ وَ أَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُ: إِنِّي أَجَرْتُ عَلَيْكَ مَوْلَاكَ رُفَيْداً فَلَا تُهِجْهُ بِسُوءٍ: به سوی او بازگرد و سلام مرا به او برسان و به او بگو: من غلامت رفید را پناه دادم، با او به بدی رفتا مکن».

رفید گفت: او مردی شامی و دارای عقیده‌ای خبیث و زشت است. حضرت فرمود: همان‌گونه که گفتم پیش او برو. رفید حرکت کرد. در بین راه در بادیه با مرد عرب قیافه‌شناسی برخورد کرد. از کف و دیگر اعضای وی تشخیص داد که او کشته خواهد شد؛ اما وقتی زبانش را دید به او گفت که در آن پیامی است که اگر بر کوه‌های بلند عرضه شود،

---

۱. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج۳، ص۳۶۱: «رقعة إلی محمد بن أبی الثمال فی تأخیر خراجه».

۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۷، ص۱۷۹.

۳. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ صص۲۰۳ و ۴۰۶.

۴. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۳۵۸.

۵. احمد بن محمد برقی؛ رجال البرقی؛ ص۲۰: «محمد بن أبی‌حمزة الثمالی مولی».

۶. شیخ طوسی؛ رجال الطوسی؛ ص۳۱۳.

۷. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۲، ص۵۴۶. شیخ صدوق؛ ثواب الأعمال؛ ص۴۲.

مطیع خواهند شد. رفید گوید: از ابن‌هبیره اجازه خواستم، وقتی وارد شدم گفت: خائن با دو پایش آمد. ای غلام، پوستین و سفره مرگ و شمشیر را بیاور؛ سپس دستور داد تا بازوانم را بستند و سرم را کشیدند و با شمشیر بر سر من آمد که گردنم را بزند. گفتم: با زور به من دست نیافتی؛ خودم به اینجا آمده‌ام. من پیامی دارم که برایت می‌گویم، بعد هرگونه خواستی عمل کن و گفتم کسی اینجا نباشد. وقتی همه رفتند، گفتم: مولایت جعفر بن محمد علیه‌السلام به تو سلام رساند و فرمود: من مولایت رفید را پناه دادم؛ با بدی با او برخورد مکن. گفت: تو را به خدا سوگند جعفر بن محمد علیه‌السلام این سخن را گفت و به من سلام رساند؟ من سوگند خوردم و این پرسش و پاسخ سه بار تکرار شد؛ سپس دستور داد مرا باز کنند و از من خواست او را ببندم و بعد رهایش کنم و خاتم خودش را به من داد وگفت: امور من به دست توست.[1] توجه به چند نکته لازم است.

۱. یزید بن عمر بن هبیره حاکم عراق و اصالتاً از شام بوده که رفید نیز از وی به شامی خبیث تعبیر می‌کند. او آخرین حاکم عراق از سوی بنی‌امیه بود؛ در جنگ با بنی‌عباس ناکام ماند و سفاح به او امان داد؛ وی در سال ۱۳۲ با دستور سفاح به قتل رسید.[2]

۲. امامان معصوم هر کس را که به آنان پناه می‌برده، با بزرگواری مورد لطف قرار می‌دادند. رفید نیز با اطلاع از بزرگواری امام صادق علیه‌السلام، به آن حضرت پناه برده است. حضرت برای نجاتش به ابن‌هبیره توصیه کرده و به او سلام رسانده است. ابن‌هبیره از اینکه امام صادق علیه‌السلام به او سلام رسانده، بسیار خوشحال شده است. رفید روایات دیگری هم از امام صادق علیه‌السلام دارد[3] که نشان‌دهنده علاقه او به اهل‌بیت علیهم‌السلام است.

۳. در مناقب نام وی علی بن هبیره ذکر شده[4] که دقیق نیست. به نظر می‌رسد در هنگام تلخیص ماجرای یزید بن هبیره این اشکال پیش آمده است؛ در عین حال در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۷۳. همان، ج ۲، ص ۵۳۰ (ج دارالحدیث).
۲. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج ۸، ص ۱۸۵.
۳. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ج ۱، صص ۱۵۲ و ۱۵۵.
۴. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم‌السلام؛ ج ۴، ص ۲۳۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۴۷، ص ۱۷۹.

برخی منابع اهل‌سنت سخن از دیدار ابن‌سیرین با امیر علی بن هبیره شده است که وی در هنگام ورود به جلسه، «السلام علیکم» می‌گوید و مورد اعتراض علی بن هبیره قرار می‌گیرد؛ ابن‌سیرین در جواب او می‌گوید: پیامبر ﷺ این‌گونه سلام می‌کرد؛ یعنی وقتی بر جمع وارد می‌شد، بر آنان سلام می‌کرد نه بر فردی از آنان.[1] این گزارش‌ها نشان می‌دهد که علی بن هبیره نامی بوده و به احتمال این جریان مربوط به بصره است که ابن‌سیرین در آنجا ساکن بوده است. بیهقی از نوادگان وی حدیث نقل کرده و او را علی بن هبیره بصری معرفی کرده است؛[2] ولی نقل کافی دقیق به نظر می‌رسد.

جمع‌بندی

این فصل دارای سه گفتار مهم درباره چگونگی مبارزه امامان با حکومت‌های وقت بود. ابتدا نکاتی درباره اصل موضوع این بخش که سیره سیاسی است، بیان شد و روش‌های مبارزه معصومان با حاکمان توضیح داده شد؛ چه حاکمانی که در سمت خلافت بودند و چه آنان که حاکم منطقه‌ای خاص بودند. خلاصه و جمع‌بندی مطالب مطرح‌شده به این شرح است:

۱. مبارزه امامان با حکومت‌های وقت جلوه‌های مختلفی داشته است؛ جلوه‌هایی مانند ترک بیعت با خلفاء، اعتراض به عملکرد آنان، نفرین حاکمان بدکردار و در نهایت جنگ و درگیری با حاکمان ستمگر که نمونه آن جنگ امام علی ﷺ با معاویه و جنگ امام حسین ﷺ با یزید است. آن بزرگان شیعیان را از هرگونه همکاری با دستگاه خلافت باز می‌داشتند. این نهی در دوران بنی‌امیه با شدت بود و در دوران بنی‌عباس هم، حتی در اوایل خلافت آنان که برخی شیعیان تصور می‌کردند آنان طرفدار اهل‌بیت ﷺ هستند، ادامه

---

۱. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج ۱۰، ص ۳۹۱. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف؛ ج ۶، ص ۱۳۵ (تحقیق سعید لحام). احمد بن حسین بیهقی؛ شعب الإیمان؛ ج، ۶ ص ۴۵۷.

۲. احمد بن حسین بیهقی؛ شعب الإیمان؛ ج ۶، ص ۳۹۹.

داشت. برخی شیعیان چهارده سال در انتظار صدور اجازه امامان برای ورود به دستگاه خلافت بودند و کسانی مانند عذافر که بدون اجازه با خلافت بنی‌عباس همکاری و تعامل کرده بود، مورد توبیخ و بازخواست امام صادق علیه السلام قرار گرفت.

۲. گاهی مبارزه با دستگاه خلافت جلوه دیگری داشت و آن مبارزه امام با احکام به‌ظاهر شرعی‌ای بود که خلفا و حاکمان وقت صادر می‌کردند؛ مانند مخالفت با مسائل ارث، مسائل حج، کامل‌خواندن نماز چهاررکعتی در حج در منا و عرفات و بیان این نکته که باید به ناسخ و منسوخ آیات توجه کرد و بعد حکم شرعی صادر نمود. با اینکه اجرای حکم حکومتی حاکم واجب است و همه ملزم به عمل به آن هستند، گاهی معصومان علیهم السلام نیز با این‌گونه احکام آنان مخالفت می‌کردند؛ مانند مخالفت امام علی علیه السلام با حکم عثمان خلیفه وقت در ممنوعیت بدرقه ابوذر که مروان بن حکم مأمور اجرای آن بود.

۳. جلوه دیگر مبارزه امامان با حکومت‌ها، نفوذ در سیستم اجرایی حکومت با واردساختن افراد مطمئن به آنها بود. امامان به افراد اندکی اجازه ورود به دستگاه خلافت بنی‌عباس دادند و اصولاً حکومت آنان را به رسمیت نمی‌شناختند و نامشروع می‌دانستند. شخصیتی که می‌توان به‌طور قطعی بیان کرد که با اجازه در حکومت باقی مانده بود، علی بن یقطین است. آنان برخی توطئه‌ها و تصمیم‌های گرفته‌شده بر ضد امام و شیعیان را گزارش می‌کردند؛ مانند خبری که برای موسی بن جعفر علیه السلام رسید که هادی تصمیم به آزار و دستگیری ایشان دارد.[۱]

جمعی از شیعیان که در حکومت بنی‌عباس بودند و با آنان همکاری می‌کردند، به جهت پیوندی بود که از گذشته با بنی‌عباس داشتند. بیشتر آنان آزادشده و از موالی آنان بودند و دستگاه خلافت عباسی به آنان اعتماد کامل داشته؛ ولی از نظر عقیده، معتقد به امامت امام صادق علیه السلام بودند؛ مانند عبدالله بن سنان و جمعی دیگر که نامشان بیان شد.

---

۱. سیدمنصور بن حسین آبی؛ نثر الدر فی المحاضرات؛ ج ۱، ص ۲۴۷. علی بن فخرالدین اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمه؛ ج ۲، ص ۲۵۰.

۴. شرط حضور در دستگاه خلافت این بود که در آن دوران خفقان کـه حاکمـان بـه شیعیان سخت می‌گرفتند، به یاری برادران شیعی خویش بپردازند و به آنان کمک کننـد و مشکلات مالی و سیاسی آنان را برطرف سازند و چنانچه بـر خـلاف ایـن شـرط عمـل می‌کردند، مورد بازخواست قرار می‌گرفتند. خود معصومان نیز از کمک به افراد طرفـدار اهل‌بیت علیهم‌السلام دریغ نمی‌کردند و زمـانی کـه احتمـال تـأثیر می‌دادنـد، بـه حاکمـان وقـت توصیه‌هایی برای رفع مشکل افراد می‌کردند؛ مانند نامه امام صادق علیه‌السلام به حاکم سیستان و اظهار محبت به ابن‌هبیره و نامه به حاکم اهواز.

۵. امام صادق علیه‌السلام در نامه‌ای به درخواست نجاشی حاکم اهواز که شـیعه بـود، نکـات مهمی را درباره امور حکومتی برای وی بیان کردند که امروز بسیار مورد نیـاز کـارگزاران نظام اسلامی است؛ نکاتی مانند تأکید بـر کمـک بـه بیچارگـان از دوسـتداران آل‌محمـد، تقویت‌کردن ضعیفان آنان و خاموش‌کردن آتش مخالفان بر ضد آنان. نکاتی هم در جهـت موفقیت وی به عنوان یک کارگزار به او توصیه کردند؛ مانند مشورت در امور، آزارنـدادن اولیای الهی و رفق و مدارا با توده مردم و رعایت عدل با آنان و پرهیز از سخنان نمّام‌هـا و سعایتگران و نکاتی دیگر.

۶. نکته دیگری که نباید به‌سادگی از آن گذشت، این است که امام صـادق علیه‌السلام دربـاره کسانی که آنها با اهل‌بیت علیهم‌السلام بودند و بعد تغییر موضع دادند، حساسیت زیادی نشان دادند. نمونه روشن آن حساسیت حضرت درباره یقطین و فرزندان اوست. حضرت بـه آنـان در مدینه پناه داد. آنان خود را شیعه و طرفدار حضرت می‌دانستند، ولـی بعـد بـه بنی‌عبـاس گرایش پیدا کردند و در عمل با دستگاه خلافت همراه شدند. همین مسـئله باعـث نفـرین حضرت به یقطین و فرزندانش شد؛ به گونه‌ای که علی بن یقطین از شمول نفرین حضـرت بر خود نگران شد و این نگرانی را برای موسی بن جعفر علیه‌السلام باز گفت و امام هفتم بـا ذکـر مثالی به او اطمینان داد که نفرین شامل حال وی نخواهد شـد و او از جمـع نفرین‌شـدگان جداست.

فصل سوم

تعامل معصومان ﷺ با حاکمان

مقدمه

از گزارش‌های فراوانی استفاده می‌شود که معصومان در مواردی خاص، با حاکمان زمان خود تعامل داشتند و با آنان همکاری می‌کردند. این همکاری برای تحقق اهدافی والاتر بوده است؛ اهدافی مانند حفظ اسلام و حفظ وحدت جامعه اسلامی. موارد آن نیز مختلف و شامل امور قضایی، اداری، فقهی و حقوقی بوده که برای حل مشکلات اجتماعی مرتبط با جامعه اسلامی رخ نموده است. اشاره به موارد آن در تبیین سیره سیاسی امامان بسیار مهم است.

گفتار اول: علل اصلی تعامل معصومان با حاکمان

۱. حفظ اسلام

این نوع همکاری در زمانی که تهدیدی متوجه اصل اسلام و مسلمانان بود، اتفاق می‌افتاد. معصومان برای حفظ اسلام از همکاری با دستگاه خلافت امتناع نمی‌کردند و در مواردی خاص نوعی تعامل با خلفا داشتند. نمونه‌های متعددی از تعامل امیرالمؤمنین علی ﷺ گزارش شده است. حضرت در مورد همراهی خود با دستگاه خلافت پس از

رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

و مرا به وحشت نینداخت جز هجوم مردم از هر سو به سوی ابوبکر تا بـا او بیعـت کنند. من مدتی از بیعت‌کردن دست باز داشتم (چرا)که بر این باور بودم که خـود در جمع مردم از هر کس دیگر کـه بـه جانشـینی رسـول الله ﷺ برگزیـده مـی‌شـود، سزاوارترم. در آن حال درنگ کردم تا زمانی که خدا می‌خواسـت، تـا اینکـه دیـدم برخی مردم از دین اسلام باز می‌گردند و به نابودی دین خدا و آیـین محمـد ﷺ و ابراهیم ﷺ دعوت می‌کنند؛ پس ترسیدم که اگر به یاری اسلام و مسلمانان برنخیزم، در دین رخنه و نابودی ببینم و (اگر چنین شود) مصیبت آن بر من بزرگ‌تر خواهـد بود از محروم‌شدن از حکومت بر شما که متاعی چندروزه و زوال‌پذیر است و چنان زایل می‌شود که سراب بیابان و چنان پراکنده می‌شود که ابرهـای آسـمان. در ایـن هنگام نزد ابوبکر رفتم و با او بیعت کردم و در کشمکش این حوادث، دامن عزم بـر کمر زدم تا باطل نابود گشت و سخن خدا بر فراز هر سـخن قـرار گرفـت؛ هرچنـد کافرانش ناخوش می‌داشتند.[1]

این سخن در نهج البلاغه هم در بخش نامه‌ها نقل شده[2] و در کشف المحجه به نقل از رسائل کلینی آمده است.[3] حضرت بیان می‌کند که برای حفظ اسـلام بـا دسـتگاه خلافـت همکاری کرده است. اشاره حضرت به جریان ردّه است کـه عـده‌ای از تازه‌مسـلمانان از

---

۱. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص۲۰۲. همان (ترجمه آیتی)، ص۱۱۰: «فَمَا رَاعَنِی إِلَّا انْثِیَالُ النَّاسِ عَلَـی أَبِی‌بَکْرٍ وَ إِجْفَالُهُمْ إِلَیْهِ لِیُبَایِعُوهُ فَأَمْسَکْتُ یَدِی وَ رَأَیْتُ أَنِّی أَحَقُّ بِمَقَامِ رَسُولِ‌اللهِ ﷺ فِی النَّاسِ، مِمَّنْ تَـوَلَّی الْأَمْـرَ بَعْـدَهُ. فَلَبِثْتُ بِذَاکَ مَاشَاءَاللهُ حَتَّی رَأَیْتُ رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ یَدْعُونَ إِلَی مَحْقِ دِیـنِ اللهِ وَ مِلَّـةِ مُحَمَّـدٍ ﷺ وَ إِبْرَاهِیمَ ﷺ فَخَشِیتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَی فِیهِ ثَلْماً وَ هَدْماً یَکُونُ مُصِیبَتُهُ أَعْظَـمَ عَلَـیَّ مِـنْ فَـوَاتِ وَلَایَـةِ أُمُورِکُمُ الَّتِی إِنَّمَا هِیَ مَتَاعُ أَیَّامٍ قَلَائِلَ، ثُمَّ یَزُولُ مَا کَانَ مِنْهَا کَمَا یَزُولُ السَّرَابُ وَ کَمَا یَتَقَشَّعُ السَّحَابُ. فَمَشَیْتُ عِنْدَ ذَلِـکَ إِلَی أَبِی بَکْرٍ فَبَایَعْتُهُ وَ نَهَضْتُ فِی تِلْکَ الْأَحْدَاثِ حَتَّی زَاغَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَ کَانَتْ کَلِمَةُ اللهِ هِیَ الْعُلْیَا وَ لَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ».

۲. نهج البلاغه؛ ص۳۸۹، ن۶۲.

۳. ابن‌طاووس، کشف المحجة لثمرة المهجه؛ ص۲۴۱.

اسلام بر می‌گشتند؛[۱] از جمله آنان اشعث بن قیس بود که حضرت علی ﷺ به اسارت وی در اسلام اشاره می‌کند.[۲] گروهی هم با ادعای نبوت در صدد ازبین‌بردن اسلام بودند؛ مانند مسیلمه کذاب، سجاح و طلیحة بن خویلد.[۳]

۲. مصلحت جامعه و حفظ وحدت مردم

از خطبه‌ای از خطبه‌های امیرالمؤمنین ﷺ استفاده می‌شود که برای مصلحت جامعه و حفظ وحدت مردم، در مواردی از بیان اشکال به دستگاه خلافت خودداری می‌کردند و حتی در دوران حکومت خود، حضرت برای تأمین همین هدف، برخی از انحرافات از سیره نبوی را اصلاح نکردند؛ زیرا جامعه دچار التهاب و مردم گرفتار تشتت و افتراق می‌شدند. ایشان می‌فرماید: «حکمرانان پیش از من کارهایی انجام دادند که در آنها با رسول خدا ﷺ مخالفت کردند و به‌عمد راه خلاف پیمودند، پیمانش را شکستند، سنت و روشش را تغییر دادند. اگر من بخواهم مردم را به ترک آنها وادارم و به جای اصلی آنها بازگردانم و به همان ترتیب که در زمان رسول خدا ﷺ بود مقرر دارم، لشکرم از اطراف من پراکنده می‌شوند تا جایی که تنها می‌مانم یا اندکی از شیعیان من به جای می‌مانند که برتری مرا شناخته‌اند و وجوب اطاعت و امامت مرا از روی کتاب خدای عزّوجل و سنت رسول خدا ﷺ دانسته‌اند».[۴]

امام علی ﷺ پس از این سخنان بیش از سی مورد از مخالفت‌های خلفای گذشته با

---

۱. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۲، ص۱۸۶. ابن‌أبی الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۲، ص۴۷.

۲. نهج البلاغة (صبحی صالح)؛ ص۶۱، خ۱۹: واللهِ لَقَدْ أَسرَکَ الْکُفْرُ مَرَّةً وَ الْإِسْلَامُ.

۳. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۳۳، ص۵۹۸.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۵۹. سیدهاشم رسولی محلاتی؛ ترجمهٔ الروضة من الکافی؛ ج۱، ص۸۵: «قَدْ عَمِلَتِ الْوُلَاةُ قَبْلِی أَعْمَالًا خَالَفُوا فِیهَا رَسُولَ اللهِ ﷺ مُتَعَمِّدِینَ لِخِلَافِهِ نَاقِضِینَ لِعَهْدِهِ مُغَیِّرِینَ لِسُنَّتِهِ وَ لَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَی تَرْکِهَا وَ حَوَّلْتُهَا إِلَی مَوَاضِعِهَا وَ إِلَی مَا کَانَتْ فِی عَهْدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ لَتَفَرَّقَ عَنِّی جُنْدِی حَتَّی أَبْقَی وَحْدِی أَوْ قَلِیلٌ مِنْ شِیعَتِیَ الَّذِینَ عَرَفُوا فَضْلِی وَ فَرْضَ إِمَامَتِی مِنْ کِتَابِ اللهِ عزّوجل وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ».

سنت پیامبر ﷺ را بر می‌شمرد که ایشان نتوانسته آنها را اصلاح کند. در موردی هم که خواسته اصلاح کند، با مخالفت مردم روبرو شده است. در روایتی دیگر، سخن از اصلاح نماز تراویح و به‌جماعت‌نخواندن آن مطرح است که با مخالفت مردم روبرو می‌شود و به همین جهت فرمود: بگذارید آن‌گونه که می‌خواهند نماز بخوانند؛[1] بنابراین اعتراض‌نکردن به این امور در دوران خلفا و اصلاح‌نکردن آنها در زمان خلافت خود، برای حفظ مصلحت جامعه اسلامی و جلوگیری از بروز اختلاف و نزاع بین مسلمانان بوده است.

۳. تعامل در حل امور قضائی

یکی از مواردی که معصومان، به‌ویژه امیر مؤمنان ﷺ با حاکمان وقت همکاری کرده‌اند، در امور قضایی است. حضرت به مشکلات و پرسش‌های آنان را دراین‌باره پاسخ می‌داده است. نمونه‌های زیادی از قضاوت‌های حضرت در زمان خلیفه دوم در کتب اربعه نقل شده است. با اینکه قضاوت از شئون حکومت و خلافت است، زمانی که به ایشان ارجاع داده می‌شد، به‌خوبی اظهار نظر و حکم اسلام را صادر می‌کردند.

الف) بیان حکم قضایی

امیر مؤمنان ﷺ در موارد متعددی به قضاوت در زمان خلفا پرداخته است؛ مانند: قضاوت حضرت درباره زنی که مردی را به زنای با خود متهم کرده بود و برای اثبات اتهام وی و نشان‌دادن تجاوز مرد، از سفیدی تخم‌مرغ استفاده کرده بود؛ زیرا آن مرد به درخواست زن در برقراری ارتباط نامشروع، پاسخ منفی داده بود.[2]

حکم حضرت دربارهٔ انتساب بچه‌ای به مرد پیری که در هنگام مجامعت درگذشته

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۷۰. محمد بن حسین حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۸، ص۴۶: «فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: قُلْ لَهُمْ صَلُّوا».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴۲۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۰۴.

بود[۱] یا تبرئه دختر یتیمی که با توطئه همسرِ مرد سرپرست یتیم و با همکاری زنان همسایه، متهم به زنا شده و پرده بکارت وی را این جمع از بین برده بودند.[۲]

ب) اجرای حد شرعی

اجرای حد شرعی درباره مجرم از وظایف حاکم است. در موارد سیاسی که افرادِ دارای نفوذ، متهم و مجرم شناخته می‌شدند، وقتی خلیفه، به دلیل خویشاوندی یا دلایل دیگر، در اجرای حد شرعی تعلل می‌کرد، امیر مؤمنان ﷺ بر اجرای حکم الهی اصرار می‌ورزید و همین مسئله باعث می‌شد خلفا اجرای برخی حدود را به حضرت واگذارند. در تاریخ نمونه‌های متعددی دراین‌باره بیان شده است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱) اجرای حد شرب خمر بر قدامة بن مظعون

قدامة بن مظعون از مجاهدان بدر و برادرزن عمر خلیفه دوم و درنتیجه دایی عبدالله بن عمر و حفصه بود.[۳] خلیفه او را به امارت بحرین گماشته بود.[۴] دو مرد شهادت دادند که قدامه شراب خورده است. در منابع عامه ذکر شده که جارود بن معلی[۵] از بحرین به مدینه آمد و گواهی داد که وی مشروب خورده است. عمر شاهد دیگری خواست. جارود ابوهریره را که در بحرین بود، معرفی کرد.[۶] او به مدینه آمد و ادعای جارود را تأیید کرد.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴۲۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۰۶.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴۲۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۰۸.

۳. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۴، ص۱۴۷۳. علی متقی هندی؛ کنزل العمال؛ ج۵، ص۵۰۷.

۴. ابن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج۳، ص۱۲۷۷. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۱۰، ص۲۵۸. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج۴، ص۹۵. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج۵، ص۳۲۳. ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری؛ الفائق فی غریب الحدیث؛ ج۱، ص۴۳۱، ذیل واژه دقع.

۵. محمد بن اسماعیل بخاری؛ التاریخ الکبیر؛ ج۲، ص۲۳۶.

۶. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۹، ص۲۴۱. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۵، ص۵۶۰، ابن‌شبّه؛ تاریخ المدینه المنوره؛ ج۲، ص۳۶.

جارود بر اجرای حد اصرار داشت، ولی عمر با آن مخالف بود. ابوهریره گفت: از زنش دختر ولید بپرسید. عمر از وی پرسید. او نیز شرابخواری قدامه را تأیید کرد.[۱] به نقلی جارود عبدی بر شراب‌خواری وی و علقمة بن عبدالله تمیمی بر قی‌کردن شراب توسط وی گواهی داد.[۲] علقمه خَصی بود.[۳] برابر نقل کتب شیعه، نام وی عمرو تمیمی و اخته (خصی) بود و معلی بن جارود دو گواه بر کار زشت وی، بودند؛[۴] یکی شهادت داد که او را دیده که شراب خورده و دیگری گفت دیده که شراب قی کرده است. عمر از یاران پیامبر ﷺ به جهت شرایط یکی از شاهدها و اختلاف در شیوه شهادت مشورت خواست و به علی ﷺ گفت: ای ابوالحسن، تو کسی هستی که رسول خدا ﷺ درباره‌ات فرموده تو اعلم این امت و داورترین آنان به حق هستی. این دو در شهادتشان اختلاف دارند.[۵]

حضرت فرمود: «مَا اخْتَلَفَ فِی شَهَادَتِهِمَا وَ مَا قَاءَهَا حَتَّی شَرِبَهَا». فَقَالَ: هَلْ تَجُوزُ شَهَادَةُ الْخَصِیِّ؟ قَالَ: مَا ذَهَابُ لِحْیَتِهِ إِلَّا کَذَهَابِ بَعْضِ أَعْضَائِهِ:[۶] اختلافی در گواهی آن دو نیست. قی‌کردن در صورتی میسر است که اول شراب خورده باشد. (عمر) پرسید آیا گواهی مرد خصی رواست؟ (حضرت) فرمود: بی‌ریش‌بودن مانند نقص دیگر اعضاست (و خصی‌بودن ضرری به صحت شهادت نمی‌زند)»؛ درنتیجه جرم قدامة بن مظعون اثبات شد. عمر تصمیم داشت بر وی حد جاری کند؛ ولی قدامه این آیه را قرائت کرد: «لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ:[۷] بر

---

۱. علی متقی هندی؛ کنز العمال؛ ج۵، صص۴۹۹ و ۵۰۸. ابن‌عربی؛ أحکام القرآن؛ ج۲، ص۱۶۸.

۲. محمد بن حبیب بغدادی؛ المنمق فی أخبار قریش؛ ص۳۹۵. ابن‌حزم؛ المحلی؛ ج۱۱، ص۱۴۸.

۳. همان. علی متقی هندی؛ کنز العمال؛ ج۵، ص۴۸۰.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴۰۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۴۲.

۵. یَا أَبَاالْحَسَنِ فَإِنَّکَ الَّذِی قَالَ فِیکَ رَسُولُ اللهِ ﷺ أَنْتَ أَعْلَمُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَقْضَاهَا بِالْحَقِ فَإِنَّ هَذَیْنِ قَدِ اخْتَلَفَا فِی شَهَادَتِهِمَا.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴۰۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۴۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲۸۰.

۷. مائده: ۹۳.

آنان که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، باکی نیست در آنچه بخورند، اگر پرهیزکاری کنند و ایمان آرند و کردار شایسته انجام دهند».

قدامه با استدلال به این آیه، خود را از حد تبرئه می‌دانست. عمر نیز از اجرای حد بر وی دست برداشت. علی ﷺ وقتی متوجه آن شد فرمود: قدامه و هر کس مرتکب محرمات الهی شوند، مشمول این آیه نیستند. بگو از سخنش توبه کند و اگر توبه نکرد، کشته می‌شود. او توبه کرد و فقط حد بر او جاری می‌شد. عمر پرسید: حد وی چقدر است؟ حضرت علی ﷺ فرمود: وقتی شخص شراب می‌خورد، هذیان می‌گوید و حد وی حد مفتری است که هشتاد ضربه شلاق است و این حد بر قدامه اجرا شد.[۱] وی پس از خوردن ۶۵ ضربه بی‌هوش شد و عمر اعلام کرد اگر بمیرد، بقیه حد را بر قبرش جاری می‌کند.[۲]

به تعبیر ابن‌قدامهٔ حنبلی، او اعتقاد به حلیت خمر داشت؛ ولی عمر او را از این جهت مجازات نکرد[۳] که گفته شد وی توبه کرده است. در خبری آمده قدامه مدعی شد که حکم حرمت شراب را نمی‌دانسته است؛ او را در مدینه گرداندند و مشخص شد که از حکم آن آگاه بوده است؛ به این جهت علی ﷺ دستور داد توبه کند که منکر حکم خدا شده بود.[۴]

قدامه اولین بدری است که حد شراب‌خواری بر وی جاری شده است.[۵] البته گفته شده در زمان رسول خدا ﷺ بر نعیمان بدری نیز حد شرب خمر جاری شده است.[۶] این خبر

---

۱. ابونظر محمد بن مسعود بن عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۳۴۲. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۱، ص۲۰۲. سعید بن هبة الله قطب‌الدین راوندی؛ فقه القرآن؛ ج۲، ص۲۸۳.

۲. ابن‌شبّه؛ تاریخ المدینه المنوره؛ ج۲، ص۳۷.

۳. ابن‌قدامه؛ شرح الکبیر؛ ج۱۰، ص۷۶.

۴. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج۳، ص۴۱۵.

۵. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۹، ص۲۴۰. ابن‌حزم؛ المحلی؛ ج۱۱، ص۱۳۷.

۶. محمد خطیب شربینی؛ مغنی المحتاج؛ ج۴، ص۱۹۳.

اهتمام امیر مؤمنان ﷺ را بر اجرای حد شرعی بر افراد نشان می‌دهد؛ گرچه فرد متخلف کارگزار و از اقوام خلیفه بوده باشد. این‌گونه اعمال حضرت، همکاری و تعامل با حکومت در اجرای حدود الهی بوده است.

۲) اجرای حد بر ولید بن عقبه

ولید بن عقبه، حاکم کوفه و برادر مادری عثمان،[۱] شراب خورده بود و نماز صبح را در حال مستی چهار رکعت خواند و گفت: اگر می‌خواهید دو رکعت دیگر هم بخوانم.[۲] به درخواست عثمان، امیرالمؤمنین علی ﷺ حد شرعی را بر او جاری کرد. کلینی و شیخ طوسی خبری دراین‌باره نقل کرده‌اند. زراره گوید: از امام باقر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: وقتی بر ولید بن عقبه بر آشامیدن شراب گواهی داده شد، عثمان، خلیفه وقت، به علی ﷺ گفت: تو بین او و کسانی که بر شرب خمر او شهادت داده‌اند داوری کن؛ علی ﷺ هم دستور داد با شلاقی که دارای دو سر بود، چهل ضربه به وی بزنند.[۳]

برخی بر حضرت خرده گرفته‌اند که چرا چهل ضربه شلاق زده است؛ پاسخ داده شده که این نظر خلیفه بوده که حد شرب خمر چهل ضربه شلاق است. امام علی ﷺ برای احتیاط شلاقی را انتخاب کرده که دارای دو سر باشد که هشتاد ضربه محسوب شود.[۴] مجری حد بر ولید به دستور حضرت، عبدالله بن جعفر بود.[۵]

---

۱. ابن‌أبی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۱، ص۲۷۰.

۲. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۱۷۶. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۱۰، ص۱۳۷. ابن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج۴، ص۱۵۵۴.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۱۵. احمد بن محمد اشعری؛ النوادر؛ ص۱۷۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۹۰: «عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ الْوَلِيدَ بن عُقْبَةَ حِينَ شُهِدَ عَلَيْهِ بِشُرْبِ الْخَمْرِ. قَالَ عُثْمَانُ لِعَلِيٍّ ﷺ: اقْضِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُ شَرِبَ الْخَمْرَ! فَأَمَرَ عَلِيٌّ ﷺ فَجُلِدَ بِسَوْطٍ لَهُ شُعْبَتَانِ أَرْبَعِينَ جَلْدَةً».

۴. شیخ مفید؛ الفصول المختاره؛ ص۲۲۵. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج۱، ص۲۷۵.

۵. ابن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج۴، ص۱۵۵۶.

۳) اجرای حد بر عبیدالله بن عمر

از اخبار استفاده می‌شود که توسط علی ﷺ بر عبیدالله بن عمر هم به جرم شراب‌خواری، حد جاری شده است.[۱] زراره گوید: از امام باقر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: اجرای حد بر عبیدالله بن عمر برای خوردن شراب مسلم شده بود. عمر دستور داد بر او حد جاری کنند. کسی نیامد و جرئت نکرد که حد را بر وی اجرا کند تا اینکه علی ﷺ حرکت کرد و با طنابی که با آن مردان را می‌بندند و دو طرف داشت، او را چهل ضربه شلاق زد.[۲]

این روایت که سندش موثق است، نشان می‌دهد که حضرت به جهت اهتمامی که به اجرای حدود الهی داشته، بر خلاف دو مورد قبلی، شخصاً حکم شرعی را درباره فرزند خلیفه اجرا کرده است. این خبر در منابع عامه این‌گونه آمده است که سائب بن یزید گوید: عمر بن خطاب را دیدم که بر جنازه‌ای نماز خواند؛ سپس رو به ما کرد و گفت: بوی شراب از عبیدالله بن عمر استشمام می‌کنم. از وی پرسیدم، گفت: نوعی مشروب خورده‌ام و من از مشروبی که خورده می‌پرسم، اگر مست‌کننده باشد، او را حد می‌زنم. سائب می‌افزاید: دیدم که بر او حد جاری می‌کند.[۳] در کتاب موطأ نام متهم ذکر نشده و در حدیث بعدی نقل می‌کند بنا بر پیشنهاد علی ﷺ، عمر حد شرب خمر را که همان حد مفتری است، قرار داد که هشتاد ضربه شلاق است.[۴]

---

۱. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ ص۱۵۹.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۱۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۹۰.

۳. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۹، ص۲۲۸. ابن‌حبان؛ الثقات؛ ج۲، ص۲۰۳. ابن‌شبّه؛ تاریخ المدینه المنوره؛ ج۲، ص۳۶. ابن‌عبدالبر؛ الاستذکار؛ ج۸، ص۵. البته در نسخه اخبار المدینه «عبدالله بن عمر» ذکر شده که درست به نظر نمی‌رسد.

۴. مالک بن أنس؛ الموطأ مالک؛ ج۲، ص۸۴۲.

۴. پاسخگویی به مسائل و مشکلات فقهی

مسائل فقهی از موضوعاتی است که در موارد فراوانی درباره آنها به معصومان مراجعه می‌شده و آنان به مسائل مطرح‌شده و مشکلات فقهی دستگاه خلافت پاسخ می‌دادند؛ چون این موضوع در ارتباط با شریعت و قوانین الهی بوده است. چند نمونه نقل می‌شود:

الف) اجرای حکم طبق نظر امام صادق علیه‌السلام

علی بن جعفر گوید: برادرم موسی بن جعفر علیه‌السلام خبر داد: من نزد پدرم بودم وقتی که فرستاده حاکم مدینه، زیاد بن عبید الله حارثی آمد و گفت: امیر می‌گوید نزد من بیا. حضرت بهانه‌ای آورد. فرستاده فرماندار مدینه آمد و گفت: دستور داده‌ام که درِ مقصوره را باز کنند تا زودتر برسی. پدرم حرکت کرد و بر من تکیه داد و بر والی وارد شد، درحالی‌که تمام فقهای مدینه پیش او بودند و در برابر او نامه‌ای بود که علیه مردی از وادی‌القری گواهی داده بودند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را نام برده و به ایشان توهین و سبّ نموده است.

حاکم گفت: ای ابوعبدالله، در نامه بنگر تا آنچه را گفته‌اند، ببینی. حضرت به آن جمع نگریست و فرمود: شما چه حکم دادید؟ گفتند: گفتیم که این مرد ادب می‌شود و کتک می‌خورد و شکنجه می‌شود و زندانی می‌گردد. حضرت پرسید: اگر این برخورد را با یکی از یاران پیامبر کرده بود، چه حکم می‌کردید؟ گفتند: حکمش همین بود. حضرت فرمود: آیا بین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یکی از یارانش تفاوتی نیست؟ والی گفت: ای ابوعبدالله، اینها را رها کن، اگر قرار بود برابر فتوای آنان حکم کنیم، نزد تو نمی‌فرستادیم. حضرت فرمود: پدرم به من خبر داد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «النَّاسُ فِيَّ أُسْوَةٌ سَوَاءٌ؛ مَنْ سَمِعَ أَحَداً يَذْكُرُنِي فَالْوَاجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَقْتُلَ مَنْ شَتَمَنِي وَ لا يُرْفَعَ إِلَى السُّلْطَانِ وَ الْوَاجِبُ عَلَى السُّلْطَانِ إِذَا رُفِعَ إِلَيْهِ أَنْ يَقْتُلَ مَنْ نَالَ مِنِّي: مردم درباره من مساوی هستند. هر کس بشنود که کسی مرا یاد

می‌کند، لازم است بر او که کسی را که مرا دشنام می‌دهد بکشد و به حاکم خبر داده نمی‌شود (نیازی نیست به حاکم بگوید) و وقتی به حاکم رسید، لازم است کسی را که به من بی‌حرمتی کرده است، بکشد».

زیاد بن عبیدالله حارثی گفت: این مرد را ببرید و برابر حکم ابوعبدالله بکشید.[۱]

ب) قتل مرد اهانت‌کننده به پیامبر ﷺ

به نظر می‌رسد دستگاه خلافت اموی در سال‌های پایانی عمر خود در شهر مدینه گاهی به امامان معصوم توجه داشته و نظر آنان را در مسائل مشکل می‌پرسیده است. در کتب اربعه موردی نقل شده است که مربوط به دوران حکومتِ عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز بر مدینه است. وی در ذی‌قعده سال ۱۲۶ حاکم مدینه شد و در سال ۱۲۷ و سال ۱۲۸ امیرالحاج بود و در سال ۱۲۹ برکنار گشت.[۲] وی زمانی که حاکم مدینه بود، پرسشی از امام صادق ﷺ درباره حکم شرعی مسئله‌ای داشت.

مطر بن ارقم گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: عبدالعزیز بن عمر والی، فردی را به جانب من فرستاد، درحالی‌که پیش او دو مرد بودند که یکی صورت دیگری را زخمی کرده بود و گفت: ای ابوعبدالله، درباره این دو مرد چه می‌گویی؟ گفتم: چه گفته‌اند؟ گفت: یکی از اینان می‌گوید برای رسول ﷺ فضلی بر بنی‌امیه در حسب نیست و دیگری می‌گوید رسول خدا ﷺ همیشه بر همه افراد برتری دارد. این شخص که طرفدار پیامبر ﷺ است، به صورت دیگری این‌گونه که می‌بینی، آسیب زده است. نظرت چیست؟ آیا بر او چیزی هست؟ حضرت فرمود: من تصور می‌کنم از اطرافیانت پرسیده‌ای (و جواب روشنی نداده‌اند). گفت: تو را سوگند می‌دهم که پاسخ دهی. گفتم: سزاوار است کسی که خیال

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۶۶. علی بن جعفر عریضی؛ مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها؛ ص۲۹۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۸۴.

۲. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۳۶، ص۳۲۸ـ۳۲۹.

می‌کند شخصی با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در فضیلت مساوی است، کشته شود و حیا نشود. حاکم گفت: مگر حسب یکی نیست؟ گفتم: حسب مانند نسب نیست و نسب این دو یکی نیست مگر در آدم. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ‌گاه به شرک و ستم آلوده نشده است. والی مدینه دستور داد او را بکشند.[1]

معنای سخن حضرت این است که چنین فردی درواقع منکر رسالت رسول خداست و او را پیامبر نمی‌داند که با دیگران یکسان می‌شمرد. سخن حضرت نیز این مطلب را می‌رساند که «در همه حال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر دیگران برتری دارد».

ج) پرسش منصور از امام صادق علیه‌السلام

حبیب خثعمی گوید: ابوجعفر منصور، دومین خلیفه عباسی، نامه‌ای به حاکم مدینه نوشت که چگونه پنج در زکاتِ دویست درهم، وزن هفت گردیده است، درحالی‌که در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین چیزی نبوده است و به او دستور داد این پرسش را از عبدالله بن حسن و جعفر بن محمد نیز بپرسد. حاکم مدینه از مردم و علمای مدینه پرسید، گفتند: از گذشته این‌گونه بوده است؛ عبدالله بن حسن هم مانند اهل مدینه پاسخ داد. از امام صادق علیه‌السلام پرسید: نظر شما چیست ای ابوعبدالله؟ فرمود: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در هر چهل اوقیه یک اوقیه زکات قرار داد. اگر حساب کنی، بر وزن هفت می‌باشد، درحالی‌که وزن شش بوده درهم‌ها پنج دانق بوده است. حبیب گوید: ما حساب کردیم، همان‌گونه بود که حضرت فرموده بود.

عبدالله بن حسن که پاسخ درستی به پرسش نداده بود از امام صادق علیه‌السلام پرسید: از کجا این جواب را دادی؟ فرمود: در کتاب مادرت فاطمه خواندم. عبدالله برگشت. محمد بن خالد شخصی را نزد امام صادق علیه‌السلام فرستاد که کتاب فاطمه علیهاالسلام را برای من بفرست.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۶۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص۸۵.

حضرت فرمود: من گفتم که در کتاب فاطمه ﷺ خوانده‌ام و نگفتم که آن کتاب پیش من است. حبیب گوید: حاکم مدینه محمد بن خالد می‌گفت: در هیچ زمانی مانند این پاسخ را ندیدم.[۱]

فیض کاشانی در شرح حدیث توضیحاتی بیان کرده است؛ مرحوم شعرانی نیز در حاشیهٔ وافی توضیحات بیشتری داده و چنین نتیجه گرفته است. از مجموع آنچه گفتیم، استفاده می‌شود که منظور از این که درهم‌ها وزن هفت است؛ یعنی هفت عشر دینار است که هر بیست قیراط نزد مسلمانان بوده و ۲۲ درهم نزد دیگران بوده است و مقدار مثقال مشخص است و اختلاف در قیراط است که درهم یک‌چهاردهم قیراط است که همان هفت دهم مثقال است.[۲] یعنی ملاک میزان قیراط بوده است نه مقدار درهم و دینار که بعداً از جهت وزن تغییر یافته است.

ازاین روایت چند نکته استفاده می‌شود:

۱. منصور در آغازخلافت خود دنبال مسائل علمی بوده است.

۲. محمد بن خالد قسری در زمان منصور حاکم مدینه بوده است؛ به همین جهت در موارد دیگر نیز از دانش امام صادق ﷺ بهره می‌برد.

۳. منصور در آغاز خلافت خود با عبدالله بن حسن مشکلی نداشته و روابط بین آن دو به‌ظاهر خوب بوده است. پس از قیام فرزندانش بین آن دو اختلاف رخ داد. روابط منصور با امام صادق ﷺ نیز به‌ظاهر خوب بوده است.

۴. در کتاب فاطمه ﷺ بخشی از احکام شرعی وجود داشته که امام صادق ﷺ نسخه‌ای از آن را مطالعه کرده است.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۰۷.

۲. ر.ک: محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۰، ص۲۲۶.

معرفی محمد بن خالد

به این دلیل که وقایع متعددی از محمد بن خالد قسری در زمان امام صادق ﷺ نقل شده، لازم است اندکی درباره وی درنگ کنیم. پدر وی خالد بن عبدالله قسری از کارگزاران و والیان بنی‌امیه بود که در جریان قیام خطابیه اشاره‌ای به نبرد وی و کشتن ابوالخطاب داشتیم. محمد، پسر خالد وقتی خبر دعوت بنی‌عباس را شنید، در سال ۱۳۲ در کوفه قیام کرد و بر آن شهر مسلط شد و کارگزار شهر یعنی ابن‌هبیره را بیرون کرد و مردم را به حکومت بنی‌عباس خواند؛[۱] ازاین‌روی منصور خلیفه عباسی وی را در زمان قیام محمد بن عبدالله بن حسن بر مدینه گماشت. ابن‌خالد در سال ۱۴۱ با عزل زیاد بن عبیدالله حارثی، حاکم مدینه شد. او در ماه رجب به شهر مدینه آمد[۲] و برای گرفتن محمد بن عبدالله تمام خانه‌های مدینه را به مدت یک هفته جستجو کرد، ولی او را نیافت. منصور معتقد بود او در انجام مأموریتش کوتاهی کرده است،[۳] به همین جهت او را در سال ۱۴۳و به نقلی ۱۴۴ هجری برکنار کرد[۴] و ریاح بن عثمان مرّی را بر مدینه گمارد. حاکم جدید مدینه محمد بن خالد و کاتب و کارگزاران منصوب از جانب وی را زندانی و اموالش را مصادره کرد.[۵] ریاح بود که جمعی از بنی‌الحسن را دستگیر کرد و در ربذه نزد منصور برد و خلیفه آنان را به عراق فرستاد[۶] و بیشتر آنان شهید شدند که از جمله آنان، عبدالله بن حسن بود.[۷] وقتی محمد بن عبدالله در مدینه قیام کرد، ریاح را کشت و محمد بن خالد و غلامش

---

۱. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۵۲، ص۳۸۴. شهاب‌الدین احمد نویری؛ نهایة الأرب؛ ج۲۱، ص۵۳۷ و ج۲۲، ص۳۴.
۲. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۵۲، ص۳۸۴. شهاب‌الدین احمد نویری؛ نهایة الأرب؛ ج۲۱، ص۵۳۷.
۳. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۵۲، ص۳۸۵.
۴. شهاب‌الدین احمد نویری؛ نهایة الأرب؛ ج۲۲، ص۸۷.
۵. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۵۲، ص۳۸۶.
۶. شهاب‌الدین احمد نویری؛ نهایة الأرب؛ ج۲۲، ص۸۷.
۷. همان، ج۲۵، ص۱۷ـ۲۳.

رزام را که به ابن‌خالد وفادار مانده بود، آزاد کرد.[۱]

د) ساقط‌بودن حد سرقت از بچهٔ غیرممیز

محمد بن خالد بن عبدالله قسری گوید: من فرماندار مدینه بودم؛ بچه‌ای را آوردند که دزدی کرده بود. از امام صادق ﷺ حکم آن را پرسیدم. فرمود: از او بپرس وقتی دزدی کرده، می‌دانسته که کیفری دارد یا نه؛ اگر گفت آری، بپرس مجازات آن چیست. اگر نمی‌دانست که در دزدی باید دست سارق را قطع کرد، او را رها کن. از بچه پرسیدم: آیا می‌دانی که دزدی مجازات دارد؟ گفت: آری، گفتم مجازاتش چیست؟ گفت: کتک‌خوردن. او را رها کردم.[۲]

ه) شیوه برگزاری نماز استسقاء

مُرَّه، غلام محمد بن خالد حاکم مدینه، گوید: مردم با فریاد از محمد بن خالد می‌خواستند نماز استسقاء بخواند. به من گفت: نزد امام صادق ﷺ برو و از او بپرس نظر شما چیست؟ این مردم فریاد می‌زنند. پیام را به حضرت رساندم. فرمود: برای نماز استسقاء بیرون برود. گفتم: چه زمانی برود؟ فرمود: روز دوشنبه. گفتم: چگونه عمل کند؟ فرمود: منبر را بیرون بگذارد و مانند روز دو عید بیرون رود، درحالی‌که مؤذنان جلو او حرکت می‌کنند و در دست آنان چوبدستی‌ای بزرگ‌تر از عصا باشد؛[۳] سپس دو رکعت نماز با مردم بدون اذان و اقامه بخواند؛ آن‌گاه بالای منبر برود و عبایش را بر عکس بر دوش بیندازد، سمت راست را بر چپ قرار دهد. آن‌گاه رو به قبله بایستد و صد مرتبه با صدای

---

۱. ابن‌حمدون؛ التذکرة الحمدونیه؛ ج۳، ص۲۷، ح ۴۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۳۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۱۲۰.

۳. عنزه چوبدستی بوده بزرگ‌تر از عصا و کوچک‌تر از نیزه که در یک طرف آن آهن و برآمدگی بوده است و پیامبر ﷺ در هنگام نماز آن را جلوی خود قرار می‌داده تا از حرکت افراد جلوگیری نماید (ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایه؛ ج۳، ص۳۰۸. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۴، ص۲۷).

بلند تکبیر بگوید و به سمت راستش توجه کند؛ سپس صد مرتبه با صدای بلند سبحان‌الله بگوید و به سمت چپش توجه نماید و با صدای بلند صد مرتبه لااله‌الاالله بگوید؛ آن‌گاه روبروی مردم باشد و صد مرتبه حمد خدا را بگوید، درحالی‌که دست‌هایش را بلند کرده و می‌خواند و مردم هم بعد از او می‌خوانند. در این صورت من امیدوارم که ناامید برنگردند. وی این‌گونه عمل کرد. وقتی به مدینه بازگشتیم، باران آمد و مردم گفتند: این از آموزش‌های جعفر است.[۱] در نقل یونس آمده هنوز برنگشته بودیم که به جهت (زیاد) آمدن باران، تلاش کردیم خود را حفظ کنیم.[۲]

در نقل تهذیب که از حماد سراج گزارش شده است، حضرت دستور متفاوتی دارد که ممکن است در خبر قبلی بخشی از این دستور نیامده باشد. حضرت به او دستور می‌دهد که برای مردم سخنرانی کند و از آنان بخواهد آن روز و فردای آن را روزه بگیرند و روز سوم در حال روزه، برای نماز استسقاء بیرون بروند. او نیز به مردم دستور داد روزه بگیرند و روز سوم برای نماز رفت.[۳]

و) تعیین وقت نماز جمعه

محمد بن خالد قسری حاکم مدینه که نماز جمعه را برگزار می‌کرد، روزی از امام صادق علیه‌السلام پرسید: من می‌ترسم که نکند نماز جمعه را قبل از زوال ظهر بخوانم؛ حضرت فرمودند: تعیین وقت با مؤذنان است و آنان وقت را می‌شناسند.[۴]

ز) پرسش مکتوب هشام، خلیفه اموی، از امام باقر علیه‌السلام

معصومان مرجع مسائل فقهی نوپیدا بودند و هرگاه خلفا در مسئله‌ای دچار مشکل

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۴۶۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۱۴۹.
۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۴۶۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۱۴۹..
۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۱۴۸.
۴. همان، صص۲۴۴ و ۲۸۴.

می‌شدند، از آنان می‌پرسیدند. عبدالله بن محمد جعفی گوید: نزد امام باقر ﷺ بودم که نامه‌ای از هشام بن عبدالملک به حضرت رسید درباره مردی که قبر زنی را نبش کرده و پس از کندن جامه‌هایش با او نزدیکی کرده است. نوشته بود که مردم اینجا درباره حکم وی اختلاف دارند؛ عده‌ای می‌گویند او را بکشید؛ گروهی می‌گویند او را آتش بزنید. امام باقر ﷺ در پاسخ نوشت: حرمت مرده مانند حرمت زنده است. حد او این است که برای نبش قبر و کندن جامه‌ها دستش قطع شود و به جهت زنا حد بر او جاری گردد. اگر محصن است سنگسار و اگر محصن نیست و زن ندارد، صد ضربه شلاق زده شود.[۱]

ح) پرسش‌های مهدی عباسی از امام کاظم ﷺ

علی بن یقطین گوید: مهدی عباسی از ابوالحسن امام کاظم ﷺ پرسید آیا شراب در کتاب خدا حرام شده است؟ مردم نهی از آن را می‌دانند، ولی تحریمش را نمی‌شناسند. حضرت فرمود: در کتاب خدا حرام شده است. پرسید: در کجای کتاب خدا حرام شده، ای ابوالحسن؟ حضرت پاسخ داد: در سخن خداوند که می‌فرماید: «قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ:[۲] بگو فقط پرودگارم فواحش آشکار و پنهان را حرام کرده و گناه و تجاوز بدون حق را». منظور از فاحشه آشکار، زنای علنی است و پرچم‌هایی که زنان فاحشه بر منازل خود در جاهلیت نصب می‌کردند. گناه باطنی ازدواج با زن پدرهاست؛ زیرا پسران وقتی که پدرشان می‌مرد و زنی داشت که ادرشان نبود، با او ازدواج می‌کردند. «وَ أَمَّا الْإِثْمُ فَإِنَّهَا الْخَمْرَةُ بِعَيْنِهَا: اما منظور از اثم دقیقاً شراب است» و در جایی دیگر نیز فرمود: «يَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فيهِما إِثْمٌ كَبيرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُما أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما:[۳] از تو درباره شراب و

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۲۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۷۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، صص۶۲ و ص۱۱۶. همو، الإستبصار؛ ج۴، صص۲۲۵ و ۲۴۶.

۲. اعراف: ۳۳.

۳. بقره: ۲۱۹.

قمار می‌پرسند؛ بگو در آن دو گناه بزرگی و منفعتی برای مردم است و گناه آن دو بیشتر از نفعشان است»؛ پس «اثم» در قرآن شراب و قمار است و گناه آن دو بیشتر است، آن‌گونه که خداوند فرموده است.

مهدی خطاب به علی بن یقطین گفت: به خدا سوگند این فتوای یک مرد هاشمی بود. من گفتم: به خدا سوگند ای امیرالمؤمنین راست گفتید؛ حمد و ستایش از آنِ خدایی است که دانش را از خاندان شما اهل‌بیت بیرون نبرد. به خدا سوگند مهدی صبر نکرد و بلافاصله گفت: راست گفتی ای رافضی.[۱]

از این حدیث استفاده می‌شود که این گفتگو در جلسه و دیداری رسمی بوده است. ممکن است این دیدار در مدینه یا در بغداد رخ داده باشد؛ بنابراین در مواردی معصومان به دلیل مصالحی که مورد توجه آنان بوده، با خلفا دیدار داشتند و به پرسش‌های فقهی آنان پاسخ می‌دادند و نکات مورد نظر خود را نیز برایشان مطرح می‌کردند. این موضوع در دوره‌های مختلف و خلفای گوناگون متفاوت بوده است. در دوره مهدی عباسی که دست به اصلاحاتی در شیوه اداره حکومت زد و برخی از مشکلات مردم را مورد توجه قرار داده بود، این دیدارها و همکاری‌ها بیشتر دیده می‌شود که در نمونه‌هایی که ذکر خواهد شد، این مطلب به‌روشنی دیده می‌شود.

گفتار دوم: تعامل در موارد و موضوعات خاص

از گزارش‌های نقل شده استفاده می‌شود که در مواردی معصومان با دستگاه خلافت تعامل داشتند و حتی در برخی مسائل سیاسی و اجتماعی از آنان درخواست‌هایی می‌کردند و گاهی جوایز آنان را دریافت می‌کردند یا با آنان همسفر می‌شدند.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۴۰۶. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۲، ص۱۷.

۱. تعامل در موارد خاص

به جز آنچه بیان شد، مواردی از تعامل و مراجعه و دادوستد معصومان با خلفا و حاکمان نقل شده که با مسائل فقهی و قضایی بیان‌شده، متفاوت است و حتی می‌توان آنها را مواردی استثنایی دانست. چند نمونه از این‌گونه موارد ذکر می‌شود:

الف) توصیه امام صادق ﷺ برای به‌کارگماشتن افراد

کمتر اتفاق می‌افتاده که معصومان از حاکمی بخواهند شخصی را در کارهای حکومتی استخدام نماید. صدوق خبری را نقل کرده که یکی از این موراد را بیان می‌کند. او می‌نویسد: از عبید بن زراره نقل شده که امام صادق ﷺ مردی را نزد زیاد بن عبیدالله (حاکم مدینه فرستاد) و گفت: این آقا را به برخی از کارهایت بگمار.[۱]

اگر این خبر را بپذیریم، به این معناست که گاهی تحت شرایطی خاص، معصومان درخواست می‌کردند افرادی به کارهای حکومتی بپردازند؛ ولی کیفیت آن مشخص نیست که آیا نیاز مالی فرد باعث این درخواست شده یا مصلحتی که در حضور وی در دستگاه والی بوده است.

ب) مراجعه معلی بن خنیس به حاکم به دستور امام

معصومان به یاران خود دستور داده بودند که برای گرفتن حق خود به حاکمان وقت مراجعه نکنند و اگر ناچار به این کار باشند، با اجازه معصومان باشد. جمیل بن دراج گوید: من و معلی بن خنیس طعام و غله‌ای در مدینه خریدیم؛ چون به شب برخوردیم، آنها را به خانه نبردیم، بلکه در جوال‌هایی در بازار قرار دادیم و بازگشتیم. روز بعد صبح

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۷۶: «بَعَثَ أَبُوعَبْدِاللهِ ﷺ رَجُلا إِلَى زِيَادِ بن عُبَيْدِ اللهِ. فَقَالَ: وَلِّ ذَا بَعْضَ عَمَلِكَ».

زود به بازار رفتیم. دیدم که مردم بازار دور مردی سیاه‌پوست که او را گرفته بودند، جمع هستند و او جوال‌های غله ما را دزدیده بود و گفتند: این مرد جوال‌های غله شما را دزدیده برای دریافت آن به حاکم مراجعه کنید. ما دوست نداشتیم قبل از اینکه نظر امام صادق ﷺ را بدانیم، نزد حاکم برویم. معلی بر حضرت صادق ﷺ وارد شد و موضوع را مطرح کرد. حضرت فرمود: خبر دزدی وی را به حاکم بدهید؛ ما هم به وی مراجعه کردیم و دست دزد قطع شد.[۱]

مجلسی اول می‌نویسد: خبردادن به امام صادق ﷺ به منزله گرفتن حکم حاکم شرعی است که دزد مستحق حد شرعی شده است و حاکم مدینه را می‌توان نایب ایشان تصور کرد که طبق نظر ایشان، دست دزد را قطع کرده است.[۲]

این روایت که از نظر سند صحیح است، نشان می‌دهد که می‌توان با اجازه حاکم شرع و امام به‌حق، به حکام ستمگر مراجعه کرد. البته مشخص نیست که این موضوع در زمان حکومت بنی‌عباس رخ داده یا بنی‌امیه؛ اما نوعی تعامل در اجرای حد و مجازات شرعی شخص مجرم و دزد بوده است.

ج) امام باقر ﷺ و فروش زمین به خلیفه اموی

خلفای بنی‌امیه صلاحیت خلافت نداشتند و از نظر دینی، حاکم مشروع نبودند؛ به همین علت معصومان با آنان معامله نمی‌کردند؛ ولی در مواردی مجبور به این کار می‌شدند. در روایتی صحیح امام صادق ﷺ بیان می‌کند که پدرم زمینی را به سلیمان بن عبدالملک فروخت و با او شرط کرد که به مدت شش سال زکات آن را بدهد.[۳] در روایت معتبر دیگری این خلیفه هشام بن عبدالملک معرفی شده است که باغی را به بیش از هزار دینار

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص ۱۲۷.

۲. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج ۱۰، ص ۲۳۵.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۵۲۴.

از حضرت خرید و ایشان شرط کرد که ده سال زکات آن را بدهد؛ حضرت در ادامه روایت می‌افزاید: «وَ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِکَ لِأَنَّ هِشَاماً کَانَ هُوَ الْوالِیَ:[1] از آن جهت این کار را انجام داد که هشام والی و حاکم بود».

احمد عاملی در شرح این روایت می‌نویسد: حضرت به خرید زمین اشاره دارد و معنای آن این است که با اینکه فروش زمین به خلیفه اموی پسندیده نبوده است، به جهت خواست والی و عدم امکان مخالفت با وی، معامله انجام گرفته است و ممکن است اشاره به شرط زکات باشد که با شرط قراردادن زکات، هشام به بهانه زکات متعرض حضرت نشود؛ زیرا این مقدار مال در مظان تعلق زکات بوده است و والیان قبوض زکات را می‌دادند.[2]

فیض کاشانی توجیه دیگری آورده و می‌نویسد: شاید حاکمان در آن زمان زکات اموالشان را نمی‌دادند و حضرت خواست که بهای زمینش را حلال کند؛ به همین جهت برای هشام شرط زکات قرار داد؛[3] در این صورت می‌توان گفت هشام این ملک را برای شخص خود خریده است، نه برای حکومت و مصارف عمومی.

د) امام کاظم ﷺ و درخواست رد مظالم اهل‌بیت از مهدی عباسی

مهدی عباسی پس از پدرش منصور به حکومت رسید. او برای اینکه چهرهٔ خوبی از خود و حکومت بنی‌عباس به جای گذارد، اعلام کرد که هر کس در گذشته به او ستم شده و حقی از وی پایمال گردیده است، به دربار مراجعه کند. او به رد مظالم پرداخت و همه ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار را که در بیت‌المال بود، به عنوان رد

---

۱. همان. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج ۲، ص ۳۷۶.

۲. احمد بن زین‌العابدین عاملی علوی؛ مناهج الأخیار فی شرح الإستبصار؛ ج ۲، ص ۲۱.

۳. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۱۰، ص ۲۲۸: «لعل الولاة کانوا یومئذ لا یزکّون أموالهم فأراد أن یحلّ له ثمن أرضه کملا فاشترط علی هشام زکاته لیحل».

مظالم بخشید.[۱] او از این اموال، هم به فرماندهان می‌داد و هم به مردم و به این منظور قضات را می‌خواست و به مردم کمک می‌کرد.[۲] موسی بن جعفر ﷺ جزو کسانی است که به خلیفه مراجعه می‌کند. البته مشخص نیست این مراجعه بنا به خواست خلیفه بوده یا حضرت به خواست خود مراجعه کرده است. به نظر می‌رسد که به درخواست خلیفه و پیام وی بوده است. امام کاظم ﷺ از این فرصت به‌خوبی استفاده می‌کند و به ستمی که بر اهل‌بیت ﷺ شده و حقی که از آنان ضایع شده، اشاره می‌کند. علی بن اسباط گوید: وقتی ابوالحسن ﷺ بر مهدی عباسی وارد شد دید که رد مظالم می‌کند فرمود: «مَا بَالُ مَظْلِمَتِنَا يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ لا تَرُدُّ: چطور شده که آنچه از ما گرفته شده، باز گردانده نمی‌شود؟»

خلیفه گفت: ای ابوالحسن، آن چیست؟ حضرت فدک را منظور خود دانست.

مهدی گفت: حدود آن را برایم بیان کن. حضرت فرمود: حدی از آن کوه‌های اُحُد است و حدی عَریش مصر و حد دیگر آن ساحل دریا و حد دیگر آن دومة الجندل. مهدی گفت: همه اینها؟! پاسخ داد: آری ای امیرالمؤمنین، اینها همه آن است که بدون سپاه و سواره گشوده شده است. مهدی گفت: حدود آن زیاد است؛ به آن می‌اندیشم.[۳] ابن‌فقیه همدانی در البلدان حدودی را که حضرت نزد مهدی برای فدک ترسیم کرده و اینکه فدک فیء رسول خداست، گزارش کرده است.[۴]

برابر آیات فیء در اول سوره حشر و مبانی شیعه و روایاتی که نقل‌شده، سرزمین‌هایی که بدون لشکرکشی و جنگ به دست مسلمانان افتاده باشد، جزو انفال و حق پیامبر ﷺ و

---

۱. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۳۱۲. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۱۰، ص۴۳۸.

۲. ابن‌مسکویه؛ تجارب الأمم؛ ج۳، ص ۴۸۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۴۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۴۸، در نقل تهذیب حدود آن ذکر نشده است.

۴. ابن‌فقیه؛ البلدان؛ ص۴۳۷.

امام است[۱] و فدک نیز از این‌گونه زمین‌ها بوده است.[۲] در این خبر چند نکته قابل توجه است:

۱. ممکن است منظور حضرت امام کاظم ﷺ از بیان حدود فدک، کلیه مواردی باشد که بدون خونریزی به دست آمده است، نه فقط فدک، چراکه محدوده وسیعی را بیان می‌کند؛[۳] در عین حال مهدی عباسی فدک را باز گرداند.[۴]

۲. این احتمال هم وجود دارد که منظور حضرت از بیان حدود فدک، اصل حکومت باشد؛ یعنی اگر با رد مظالم می‌خواهی اعادهٔ حق کنی و خود را شایسته خلافت بدانی، در صورتی به این هدف می‌رسی که حکومت را به صاحبان اصلی‌اش باز گردانی و الا با دادن مقداری مال نمی‌توانی برای حکومتت مشروعیت ایجاد کنی؛ چون تمام سرزمین‌های تحت حکومتت حق دیگری است.

۳. برابر گزارش‌های تاریخی، فدک جریان مفصلی دارد و بارها حاکمان آن را به علویون داده یا از آنان گرفته‌اند. فدک را عثمان به مروان داد[۵] و عمر بن عبدالعزیز به محمد بن علی ﷺ بازگرداند[۶] و یزید بن عبدالملک آن را گرفت. دیگر بار سفّاح آن را به حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب بازگرداند؛ سپس منصور غصبش کرد و مهدی بازش گرداند. دیگر بار هادی آن را در ربود و سپس مأمون بازش گرداند. فدک در عهد

---

۱. ر.ک: محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۳۹.

۲. ابوجعفرمحمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج ۳، ص ۲۰. خلیفة بن خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفة بن خیاط؛ ص ۳۸: «قال ابن إسحاق: لما سمع أهل فدک بما صنع رسول الله ﷺ بأهل خیبر، بعثوا إلی رسول الله یسألونه أن یسیرهم و یحقن لهم دماءهم و یخلون له الأموال ففعل. فکانت خیبر فیئا بین المسلمین و فدک خالصة لرسول الله ﷺ لأنهم لم یجلبوا علیها بخیل و لا رکاب».

۳. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۱۰، ص ۳۰۷.

۴. احمد بن عبدالعزیز جوهری؛ السقیفة و فدک؛ ص ۱۰۴.

۵. مطهر بن طاهر مقدسی؛ البدء و التاریخ؛ ج ۵، ص ۲۰۰.

۶. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ج ۱، ص ۱۰۵.

مأمون و معتصم و واثق در دست اولاد علی علیه‌السلام بود تا معتضد آن را از ایشان گرفت.[۱]

۲. موارد تعامل امامین صادقین علیهماالسلام با داود بن علی، حاکم مدینه

داود بن علی بن عبدالله بن عباس اولین حاکم مدینه بعد از به‌قدرت‌رسیدن بنی‌عباس بود. او مدتی حاکم کوفه بود. سفاح او را عزل کرد و بر امارت مکه و مدینه گماشت و به عنوان امیرالحاج منصوب کرد. او اولین حج را در زمان بنی‌عباس در سال ۱۳۲ سرپرستی کرد.[۲] در کتب اربعه خبری از حضور امام صادق علیه‌السلام در حج آن سال آمده است. داود پس از حج به مدینه آمد و در اول ماه ربیع‌الاول سال ۱۳۳ در مدینه درگذشت.[۳] واقدی حکومت وی را بر مدینه سه ماه ذکر کرده است. وی تنها هشت یا نه ماه در زمان خلافت بنی‌عباس زندگی کرد و پسر خود موسی را جانشین خویش در مدینه قرار داد.[۴] درباره رابطه وی با امام باقر علیه‌السلام قبل از خلافت بنی‌عباس و با امام صادق علیه‌السلام قبل از حکومت مدینه و بعد از آن، گزارش‌هایی نقل شده است که به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) خبر دادن امام باقر علیه‌السلام از شکل‌گیری حکومت بنی‌عباس

ابوبصیر گزارشی را نقل کرده که در آن، امام باقر علیه‌السلام خبر به‌قدرت‌رسیدن عباسیان را برای داود بن علی بیان می‌کند.

ابوبصیر گوید: من همراه امام باقر علیه‌السلام در مسجد نشسته بودم که داود بن علی، سلیمان بن خالد و ابوجعفر عبدالله بن محمد ابودوانیق وارد شدند و در گوشه‌ای از مسجد

---

۱. ابن‌شعبه حرّانی؛ تحف العقول؛ ص۳۴۹، حاشیه. علامه حلی؛ نهج الحق و کشف الصدق؛ ص۳۵۷. ابوهلال عسکری، الأوائل؛ ص۲۵۸.

۲. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۱۷، ص۱۶۵.

۳. خلیفة بن خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفه؛ ص۲۶۸.

۴. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۱۷، ص۱۶۵ـ۱۶۷.

نشستند. به آنان گفته شد این آقا که نشسته، محمد بن علی ﷺ است. داود بن علی و سلیمان نزد حضرت آمدند و بر حضرت سلام کردند؛ ولی ابودوانیق (منصور) در جای خود نشست. امام باقر ﷺ فرمود: چه اتفاقی افتاده که رئیس و جبّار شما نیامد؟ برای او عذر آوردند. در این موقع امام فرمود: به خدا سوگند شب‌ها و روزها نمی‌گذرد جز اینکه او حاکم بین دو قطر می‌شود؛ سپس مردانی جای وی قدم می‌نهند؛ آن‌گاه گردن افرادی نزد او خاضع می‌شود و پادشاهی شدید و خشنی خواهد داشت.

داود بن علی گفت: پادشاهی ما قبل از پادشاهی شماست؟ فرمود: آری ای داود؛ حکومت شما قبل از حکومت ما و سلطنت شما قبل از سلطنت ماست. داود پرسید خداوند تو را موفق کند، آیا مدتی دارد؟ فرمود: آری ای داود، به خدا سوگند بنی‌امیه روزی حکومت نمی‌کنند جز اینکه شما دو برابر آنان حکومت خواهید کرد و سالی حکومت نمی‌کنند جز اینکه دو برابر آن حکومت خواهید کرد و فرزندان شما آن را از شما خواهند گرفت، مانند گرفتن توپ توسط کودکان.

داود این خبر را به ابودوانیق داد. او نزد حضرت آمد و ایشان این خبر را به او هم داد.[1] خبر ادامه دارد و مفصل است.

ب) درگیری داود با امام صادق ﷺ

به جز آنچه از امام باقر ﷺ نقل شد، خبری در کتاب کافی درباره درگیری داود بن علی با امام صادق ﷺ نقل شده که چنین است: غلامی از پیامبر ﷺ درگذشت؛ او وارثی نداشت. فرزندان عباس با امام صادق ﷺ درگیر شدند که ارث او به ما می‌رسد. در آن سال هشام بن عبدالملک در سفر حج بود؛ برای داوری بین آن دو نشست. داود بن علی گفت ولای این غلام از آنِ ماست و امام صادق ﷺ فرمود ولای وی از آن ما می‌باشد.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص ۲۱۰.

داود برای اینکه هشام را تحت تأثیر قرار دهد گفت: پدر تو با معاویه جنگیده است. حضرت فرمود: اگر پدرم با معاویه جنگید، بهره زیاد آن را پدر تو برد، سپس به علت خیانتش فرار کرد. به خدا سوگند فردا بر تو طوق کبوتر قرار می‌دهم. داود به حضرت پاسخ داد. قرار برگزاری جلسه نهایی به روز بعد نهاده شد و حضرت نامه‌ای برای اثبات ادعای خود آورد و هشام ولای غلام را از آنِ حضرت دانست.[۱]

در این خبر آمده که استفاده مالی جنگ با معاویه نصیب جد بنی‌عباس، یعنی عبدالله شده است و به خیانت عبدالله بن عباس تصریح شده که وقتی امارت آنجا را به عهده داشت، اموال بصره را با خود به مکه برد و به آنجا فرار کرد.[۲]

ج) دیدار داود بن علی در حج با امام صادق علیه‌السلام

داود بن علی در حج سال ۱۳۲ امیرالحاج بود و امام صادق علیه‌السلام هم در آن سال به حج رفته بود. حاکم عباسی در همان سال دری بر مسجدالحرام در برابر چاه زمزم نصب کرد که اختلاف بود که آیا از آن برای رفتن به صفا و مروه استفاده کنند یا از دری که روبروی حجرالاسود بود. امام صادق علیه‌السلام این در دوم را برای رفتن به کوه صفا به شیعیان معرفی می‌کند و درِ دیگر را از ساخته‌های داود بن علی می‌داند.[۳]

داود بن فرقد گوید: ما در مکه خدمت امام صادق علیه‌السلام بودیم و داود بن علی هم در مکه بود. امام صادق علیه‌السلام تعریف کرد که داود بن علی به من گفت: ای ابوعبدالله، چه می‌گویی درباره چند قُمری که ما صید کرده‌ایم و پرهایشان را چیده‌ایم؟ گفتم: بال‌هایشان از ریشه کنده می‌شود و به آنها آب و دانه داده می‌شود تا پر درآوردند، سپس رها می‌گردند.[۴]

---

۱. همان، ص۲۵۹.

۲. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۲، ص۱۷۳. همو، جمل من أنساب الأشراف؛ ج۲، ص۳۹۹.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۴۱۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۱۴۵.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۳۷.

به نظر می‌رسید چیدن پرهای آنها باعث می‌شود که پرهایشان هماهنگ رشد کنند و بهتر بتوانند پرواز کنند. در این واقعه داود بن علی برای یک مسئله فقهی به امام صادق ﷺ مراجعه می‌کند.

د) عمل‌کردن داود طبق نظر امام صادق ﷺ

طبق نقل صدوق، داود بن فرقد، موضوع دیگری را از پرسش‌های داود بن علی از امام صادق ﷺ نقل کرده است که فرمود: داود بن علی از من دربارهٔ مردی پرسید که به خانه مرد دیگری می‌رفته و مرد صاحب‌خانه او را از این کار نهی می‌کرد؛ ولی آن مرد کار خود را تکرار می‌کرده است. او به حاکم و سلطان شکایت می‌کند و حاکم می‌گوید: اگر دوباره آمد، او را بکش. اکنون او را کشته است. نظر شما در این واقعه چیست؟ گفتم: نظر من این است که نباید آن مرد را بکشد (در این صورت اگر بکشد، مجازات می‌شود)؛ زیرا اگر این روش پایدار بماند، هر کس می‌تواند دشمنش را متهم کند که وارد خانهٔ من شده و او را می‌کشد.[1]

به نظر می‌رسد آنچه نقل شد، گزارش مختصری از واقعه‌ای است که کلینی آن را مفصل‌تر نقل کرده است. ابومخلد[2] گوید: امام صادق ﷺ فرمودند: من نزد داود بن علی بودم؛ مردی را آوردند که مرد دیگری را کشته بود. داود بن علی گفت: چه می‌گویی؟ آیا این مرد را کشته‌ای؟ پاسخ داد: آری، من او را کشتم. داود پرسید چرا او را کشتی؟ گفت: او بدون اجازه من وارد منزلم می‌شد (یعنی نظر به همسرم داشت). من به والیانی که پیش از تو بودند شکایت کردم. گفتند: اگر او بدون اجازه وارد شد او را بکش و من هم کشتم. داود نگاهی به من کرد و گفت: شما ای ابوعبدالله، در این واقعه چه نظری دارید؟ من گفتم: او به کشتن آن مرد اقرار کرده است، باید او را بکشی. داود دستور داد او را کشتند؛ سپس

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۱۷۲.

۲. در نقل التهذیب ناقل ابوخالد ذکر شده است. (شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۳۱۳).

امام صادق ﷺ فرمود: عده‌ای از اصحاب پیامبر ﷺ که در جمع آنان سعد بن عباده بود گفتند: ای سعد، چه می‌گویی اگر بروی به خانه‌ات و مردی را بر شکم همسرت ببینی! چه کار می‌کنی؟ سعد پاسخ داد: به خدا سوگند گردنش را با شمشیر می‌زنم. پیامبر ﷺ در این هنگام از منزل خارج شد و پرسید: این کسی که گردنش را با شمشیر می‌زنی کیست؟ او موضوع را برای پیامبر بیان کرد. رسول خدا ﷺ در این هنگام فرمود: ای سعد، پس کجا رفت چهار شاهدی که خداوند فرموده است؟ سعد گفت: ای رسول خدا ﷺ، بعد از دیدن خود با چشمم و علم خداوند که او این‌گونه عمل کرده است (چنین می‌کنم). پیامبر ﷺ فرمود: به خدا سوگند ای سعد بعد از دیدن با چشمت و علم خداوند عزوجل، به‌درستی که خداوند برای هر چیزی حد و شرایطی قرار داده است و برای کسی که از حدود الهی تجاوز کند حدی قرار داده و کمتر از چهار شاهد را بر مسلمین، پنهان قرار داده است.[۱]

با توجه به حوادثی که در مدینه بین داود و امام صادق ﷺ رخ داده، به نظر می‌رسد که این حادثه در مکه اتفاق افتاده است و در این شهر به داود مراجعه شده و او مسئله فقهی را درباره قتل این مرد از حضرت پرسیده است.

هـ) داود بن علی و قتل معلی بن خنیس

از دو خبر در کافی استفاده می‌شود که معلی بن خنیس را داود بن علی کشته و حضرت او را به جهت این جنایت، نفرین کرده است؛[۲] صدوق نیز به معرفی معلی بن خنیس کوفی پرداخته و او را بزّازی دانسته که به دست داود کشته شد؛[۳] ازاین‌روی به بیان این ماجرا می‌پردازیم.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۳۷۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۳۱۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، صص۵۱۳ و ۵۵۷.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۴۶۹: «المعلّی بن خنیس و هو مولی الصادق ﷺ کوفی، بزّاز قتله داود بن علیّ».

از گزارش‌های نقل شده در منابع حدیثی استفاده می‌شود داود بن علی که آن سال در مکه بود، قبل از امام صادق ﷺ به مدینه آمده و معلی بن خنیس از موالیان امام صادق ﷺ را که مسئول امور مالی حضرت نیز بوده، دستگیر کرده و به قتل رسانده است.[۱] جمعی از یاران امام صادق ﷺ هنگام دستگیری معلی در مدینه بودند. عبدالله بن حماد از ابوبصیر، داود رقی، معاویة بن عمار و عبدالله بن سنان نقل کرده که گفتند: هنگامی که داود بن علی به دنبال معلی بن خنیس فرستاد و او را کشت، ما در مدینه بودیم.[۲] اسماعیل بن جابر گوید: من همراه با امام صادق ﷺ در مکه مجاور بودم، به من فرمود: ای اسماعیل، برو تا مُرّه و عُسفان و بپرس آیا در مدینه اتفاقی رخ داده است؟ من بیرون رفتم و در مُرّه کسی را ندیدیم، به عُسفان رفتم. آنجا هم کسی را ندیدیم. وقتی از عسفان خارج می‌شدم، به کاروانی برخوردم که روغن حمل می‌کردند؛ گفتم: آیا از مدینه خبری دارید و حادثه‌ای رخ داده است؟ گفتند: نه اتفاقی نیفتاده، جز آنکه مردی عراقی به نام معلی بن خنیس را کشته‌اند. وقتی برگشتم و چشم امام صادق ﷺ به من افتاد، فرمود: ای اسماعیل، معلی بن خنیس کشته شده؟ گفتم: آری؛ فرمود: به خدا سوگند وارد بهشت شده است.[۳]

درخواست داود از معلی و مقاومت معلی

معلی بن خنیس جزو کسانی بود که نامه‌های شیعیان کوفه، از جمله عبدالسلام بن نعیم، سدیر و جمعی دیگر، را قبل از حکومت بنی‌عباس هنگام ظهور سیاه‌جامگان، برای امام صادق ﷺ از کوفه به مدینه آورد. آنان مدعی بودند می‌توانند جهت قیام را به سوی حضرت سوق دهند و خواهان نظر ایشان دراین‌باره بودند. امام صادق ﷺ نامه‌ها را به

---

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۷۹: «قَدِمَ أَبُوإِسْحَاقَ ﷺ مِنْ مَكَّةَ، فَذُكِرَ لَهُ قَتْلُ الْمُعَلَّى بن خُنَيْس قَالَ: فَقَامَ مُغْضَباً يَجُرُّ ثَوْبَهُ».

۲. ابوجعفر محمد بن جریر طبری صغیر؛ دلائل الإمامه؛ ص۲۵۱.

۳. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۷۶.

زمین زد و فرمود: «أُفٍّ أُفٍّ مَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ:[۱] وای، وای، من رهبر اینان نیستم»؛ یعنی سیاه‌جامگان از دیگران پیروی می‌کنند و من رهبر آنان نیستم و ادعای شما در جهت تغییر روش آنان از روی ناآگاهی است.

به نظر می‌رسد داود بن علی از این واقعه آگاه بوده و می‌دانسته معلی رابط شیعیان کوفه و امام صادق ﷺ بوده است؛ لذا می‌خواسته معلی اسامی آنها را به او بگوید تا آنان را دستگیر و مجازات نماید یا به‌عنوان افراد نفوذی در دستگاه حکومت جدید عباسی، آنان را شناسایی کند؛ بنابراین معلی بن خنیس را دستگیر کرد و از او خواست نام شیعیان و پیروان امام صادق ﷺ را بنویسد. معلی پاسخ داد: من نام حتی یک نفر از آنان را نمی‌دانم. من مردی هستم که برای انجام کارهای حضرت و آنچه مربوط به ایشان است عمل می‌کنم و یار و صاحبی برای او نمی‌شناسم. داود گفت: اگر نام آنان را کتمان کنی، تو را می‌کشم. معلی پاسخ دندان‌شکنی به او داد و گفت: «بِالْقَتْلِ تُهَدِّدُنِي؟ وَ اللهِ لَوْ كَانُوا تَحْتَ قَدَمَيَّ مَا رَفَعْتُ قَدَمَيَّ عَنْهُمْ لَكَ وَ لَئِنْ قَتَلْتَنِي لَيُسْعِدُنِي اللهُ إِنْ شَاءَ اللهُ وَ يُشْقِيَكَ اللهُ:[۲] مرا به کشتن تهدید می‌کنی؟ به خدا سوگند اگر زیر پایم باشند، پایم را بلند نمی‌کنم تا آنها را ببینی و اگر مرا بکشی، ان‌شاءالله خداوند مرا سعادتمند و تو را شقی و بدبخت خواهد ساخت».

داود وقتی با مقاومت معلی بن خنیس روبرو شد، او را به دار زد و به شهادت رساند و اموال امام صادق ﷺ را که در اختیار او بود، تصرف کرد.[۳] امام صادق ﷺ از معلی به عنوان خادم خود و مسئول اموال و خانواده‌اش یاد کرده است.[۴] اگر گزارش ابن‌ندیم را بپذیریم که یقطین و پسرش علی اموالی را برای امام صادق ﷺ به مدینه می‌فرستادند،[۵]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۳۱: «الْمُعَلَّى بن خُنَيْسٍ قَالَ: ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بن نُعَيْمٍ وَ سَدِيرٍ وَ كُتُبِ غَيْرِ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي‌عَبْدِاللهِ ﷺ حِينَ ظَهَرَتِ الْمُسَوِّدَةُ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ: بِأَنَّا قَدْ قَدَّرْنَا أَنْ يَتُولَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَمَا تَرَى؟ قَالَ: (فَضَرَبَ بِالْكُتُبِ الْأَرْضَ)».

۲. ابوجعفر محمد بن جریر طبری صغیر؛ دلائل الإمامه؛ ص۲۵۷.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۵۵۷. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۸۴.

۴. شیخ طوسی؛ الغیبه؛ ص۳۴۷.

۵. ابن‌ندیم؛ الفهرست؛ ص۳۱۴.

می‌توانیم بگوییم منظور داوود از معرفی یاران امام صادق ﷺ، معرفی این‌گونه افراد نیز بوده است.

اعتراض شدید امام صادق ﷺ به داود

کشی در روایتی با سند معتبر از اسماعیل بن جابر چنین نقل می‌کند: ابواسحاق (امام صادق ﷺ) که از مکه آمد، خبر شهادت معلی بن خنیس را بیان کردند. حضرت درحالی‌که عبایش را می‌کشاند، غضبناک حرکت کرد. اسماعیل فرزند حضرت گفت: ای پدر، به کجا می‌روی؟ فرمود: اگر عذاب هم ببارد، به سوی او می‌روم. حرکت کرد تا خود را به داود رساند و فرمود: ای داود، مرتکب گناهی شدی که خداوند آن را از تو نمی‌بخشد. داود گفت: آن گناه چیست؟ فرمود: مردی بهشتی را کشتی؛ سپس درنگی کرد و فرمود: اگر خدا بخواهد. داود که می‌خواست کم نیاورد گفت: تو هم مرتکب گناهی شدی که خداوند آن را نمی‌بخشد؛ حضرت پرسید: آن چیست؟ داود پاسخ داد: دخترت را به ازدواج فلان مرد از بنی‌امیه درآوردی. امام صادق ﷺ پاسخ داد: اگر من به فلان مرد اموی زن دادم، رسول خدا ﷺ هم به عثمان (که از بنی‌امیه بود) زن داد و من در این مورد به رسول خدا ﷺ اقتدا کردم. در ادامه داود گفت: من او را نکشتم. حضرت پرسید: چه کسی او را کشته است؟ گفت سیرافی؛ وی مسئول نیروی انتظامی داود بود. روز بعد سیرافی دستگیر شد تا کشته شود. سیرافی فریاد می‌زد: ای بندگان خدا، به من دستور می‌دهند که مردم را به خاطر آنان بکشم و اکنون مرا می‌کشند؛ پس سیرافی کشته شد.[1]

نفرین امام صادق ﷺ

امام صادق ﷺ پس از تهدید داود و کشته‌شدن قاتل مستقیم معلی، به نفرین حاکم مدینه پرداخت. بدیهی است که بدون دستور داود، مسئول نیروی انتظامی او جرئت چنین

---

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۷۹.

جسارتی را نداشته است. مفید چنین نقل می‌کند: امام صادق ﷺ خطاب به داود فرمود: خادم مرا کشتی و اموالم را گرفتی؛ آیا نمی‌دانی که مرد در هنگام مرگ نزدیکان می‌خوابد، اما در هنگام جنگ نمی‌خوابد؛ یعنی کار تو آغاز جنگ با من است و افزود: به خدا سوگند خداوند را علیه تو می‌خوانم و در حقت نفرین می‌کنم. داود به استهزاء گفت: آیا ما را به دعایت تهدید می‌کنی؟ امام صادق ﷺ به منزل بازگشت و آن شب ایستاده و نشسته او را نفرین می‌کرد و نفرین حضرت در هنگام سحر شنیده می‌شد.[۱] کلینی تهدید به نفرین حضرت و دعایی را که علیه داود خوانده، نقل کرده؛[۲] چند متن با تفاوت اندکی برای این نفرین و دعا نقل شده است:

۱. «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِقُوَّتِکَ الْقَوِیَّةِ وَ بِجَلالِکَ الشَّدِیدِ الَّذِی کُلُّ خَلْقِکَ لَهُ ذَلِیلٌ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ اهل‌بیتهِ وَ أَنْ تَأْخُذَهُ السَّاعَةَ السَّاعَةَ». هنوز حضرت سرش را بلند نکرده بود که خبر مرگ داود رسید.[۳]

۲. «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِنُورِکَ الَّذِی لا یُطْفَی وَ بِعَزَائِمِکَ الَّتِی لا تُخْفَی وَ بِعِزِّکَ الَّذِی لا یَنْقَضِی وَ بِنِعْمَتِکَ الَّتِی لا تُحْصَی وَ بِسُلْطَانِکَ الَّذِی کَفَفْتَ بِهِ فِرْعَوْنَ عَنْ مُوسَی ﷺ».[۴]

۳. «یا ذَا الْقُوَّةِ الْقَوِیَّةِ یا ذَا الْمِحَالِ الشَّدِیدِ یا ذَا الْعِزَّةِ الَّتِی کُلُّ خَلْقِکَ لَهَا ذَلِیلٌ اکْفِنِی هَذَا الطَّاغِیَةَ وَ انْتَقِمْ لِی مِنْهُ».[۵]

دعای حضرت چنان مؤثر بود که نقل شده در همان شب خبر مگر داود شنیده شد. حضرت خود چنین فرمود: نفرینی در حق وی کردم که خداوند ملکی را به سوی وی فرستاد که چنان با عصای آهنین بر سرش زد که بر اثر آن، مثانه‌اش پاره شد.[۶]

---

۱. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۸۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۵۱۳.

۳. همان.

۴. همان، ص۵۵۷.

۵. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۸۵.

۶. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۷۸. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۵۱۳.

جلب امام و مرگ داود

از خبری استفاده می‌شود که بعد از اعتراض امام صادق ﷺ به داود و ترک دربار وی تا هنگام مرگ داود، یک ماه طول کشید؛ درنتیجه می‌توان گفت حساسیت شیعیان به دعاهای حضرت و گزارش آن، از زمانی بوده که خبر نفرین‌های حضرت به آنها رسیده است. چهار تن از یاران حضرت ابوبصیر، داود رقی، معاویة بن عمار و عبدالله بن سنان گویند: بعد از شهادت معلی، امام صادق ﷺ به دیدن داود نرفت و این مسئله یک ماه طول کشید. داود کسی را نزد حضرت فرستاد و ایشان را احضار کرد. حضرت نپذیرفت. داود ده نفر از محافظان خود را به دنبال حضرت فرستاد و به آنها گفت: او را بیاورید و اگر نیامد سرش را بیاورید. آنان وقتی بر حضرت وارد شدند که در حال نماز بود و ما هم با ایشان نماز ظهر را می‌خواندیم. گفتند: پاسخ امیر داود بن علی را بده و به خدمت او برو. حضرت نپذیرفت. گفتند: اگر قبول نکنی، تو را می‌کشیم. حضرت فرمود: تصور نمی‌کنم فرزند رسول خدا ﷺ را بکشید. گفتند: ما نمی‌فهمیم چه می‌گویی و ما جز پیروی از دستور را نمی‌شناسیم. حضرت فرمود: برگردید برای شما بهتر است. گفتند: بر نمی‌گردیم، جز به آنچه به ما فرمان داده است. وقتی حضرت دانست آن گروه بر نمی‌گردند جز با اجرای دستوری که به آنها داده شده است، دیدیم دو دستش را به آسمان بلند کرد، سپس بر زانوان خود نهاد و باز کرد و با سبابه اشاره نمود و می‌فرمود: اکنون اکنون تا اینکه صدای بلندی شنیدیم. فرمود: صاحب شما مرده است و این صدای خبر مرگ اوست؛ بازگردید، درحالی‌که مردم در کنار وی هستند. گفتند: مثانه‌اش ترکیده است. حضرت فرمودند: خداوند را با اسم اعظمش خواندم.[1]

ممکن است دعایی که حضرت خوانده و یارانش گزارش کرده‌اند، نفرین حضرت در

---

۱. ابوجعفر محمد بن جریر طبری صغیر؛ دلائل الإمامه؛ ص۲۵۱.

چنین زمانی بوده باشد؛ به هر حال مرگ داود بن علی را ربیع‌الاول سال ۱۳۳ دانسته‌اند. وی تنها سه ماه بر مکه و مدینه حکومت کرد.[۱]

سالگرد شهادت معلی بن خنیس

از خبری استفاده می‌شود که شیعیان سال‌روز شهادت معلی بن خنیس را از یاد نبردند و از او یاد می‌کردند. مفضل بن عمر گوید: در سالگرد روزی که معلی به دار زده شد، بر امام صادق ﷺ وارد شدم و گفتم: ای فرزند پیامبر، آیا مشکل بزرگی را که در این روز بر شیعه وارد شد، به یاد داری؟ فرمود: آن چیست؟ گفتم: کشته‌شدن معلی بن خنیس. فرمود: خداوند معلی را رحمت کند. من این موضوع را درباره او انتظار می‌کشیدم؛ زیرا وی سرّ ما را فاش کرد و کسی که در صدد جنگ با ما باشد، دردسر و مشکلاتش بیشتر نیست از کسانی که سّر ما را بر ضد ما فاش نمایند؛ پس هر کس سرّ ما را نزد غیر اهلش فاش کند، دنیا را ترک نمی‌کند جز اینکه سلاح او را بگزد یا گرفتار جنون (یا فلج) شود.[۲]

این خبر که سندش چندان معتبر نیست، نشان می‌دهد که معلی مطالبی را نزد نااهلان بیان کرده و به همین علت، دچار مشکل گردیده است.

گفتار سوم: دریافت جوایز سلطان

از نکاتی که نشانه‌ای از برخورد مسالمت‌آمیز با حاکمان توسط معصومان است، دریافت جوایز سلطان توسط برخی از معصومان یا یارانشان با اجازه ایشان است. جوایز سلطان گاهی پول نقد و گاهی کالا یا زمین و ملک بوده است. آنچه مربوط به معصومان است، پولی بوده که از راه خراج یا جهاد به دست می‌آمده یا امکاناتی که از این‌گونه راه‌ها به

---

۱. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۱۷، ص۱۶۵ـ۱۶۷.
۲. شیخ طوسی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۳۸۰.

بیت‌المال می‌رسیده و آن را به معصومان می‌دادند. از روایات استفاده می‌شود که امام حسن و امام حسین ﷺ جوایز معاویه را دریافت می‌کردند. پیامبر ﷺ هم هدیه حاکم مصر مُقَوْقِس را با اینکه مسلمان نبود، پذیرفت و ماریه قِبْطِیّه جزو این هدیه‌ها بود.[۱] علامه مجلسی بر این نظر است که پذیرش هدیه نجاشی حاکم حبشه و مقوقس و اکَیْدر از سوی رسول خدا ﷺ بدان جهت بوده است که اینها جزو اهل کتاب بودند.[۲] البته شیخ صدوق نقل می‌کند رسول خدا ﷺ هدیه کسرا، قیصر و دیگر حاکمان را پذیرفته است.[۳]

درباره پذیرش جوایز سلطان بین علما مباحث مختلفی وجود دارد که علامه حلی به‌تفصیل با تعبیر «جوایز السلطان» به آن پرداخته است؛[۴] در کتب متأخرین نیز به این موضوع پرداخته شده است.[۵]

۱. دریافت جوایز توسط امام حسن و امام حسین ﷺ

شیخ طوسی در تهذیب الأحکام روایتی نقل کرده که از دریافت جوایز معاویه، توسط امام حسن و امام حسین ﷺ حکایت دارد. یحیی بن ابی‌العلاء از امام صادق ﷺ و او از پدرش امام باقر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ ﷺ کَانَا یَقْبَلانِ جَوائِزَ مُعَاوِیَةَ:[۶] به‌درستی که حسن و حسین ﷺ جوایز معاویه را می‌پذیرفتند». مشابه این روایت با توضیحاتی در دو منبع دیگر نیز ذکر شده است.

۱. قرب الإسناد از امام صادق ﷺ و او از امام باقر ﷺ چنین نقل کرده است: «أَنَّ الْحَسَنَ

---

۱. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج۶، ص۲۹۶.

۲. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۱۹، ص۱۱۸. همو، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج۱۰، ص۳۹۶.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ باب الهدیه، ج۳، ص۳۰۰.

۴. علامه حلی؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب؛ ج۱۵، ص۴۶۰.

۵. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۶، ص۴۸۹. سیدجواد عاملی؛ مفتاح الکرامه؛ ج۱۲، ص۳۸۵. یوسف بن احمد بحرانی؛ الحدائق الناضره؛ ج۱۸، ص۲۶۱. سیدعلی طباطبائی؛ ریاض المسائل؛ ج۸، ص۲۰۴.

۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۳۷.

وَ الْحُسَیْنَ ﷺ کَانَا یَغْمِزَانِ مُعَاوِیَةَ وَ یَقُولانِ فِیهِ وَ یَقْبَلانِ جَوَائِزَهُ:[۱] حسن و حسین ﷺ از معاویه انتقاد می‌کردند و درباره‌اش سخن می‌گفتند و در عین حال جوایز او را می‌پذیرفتند»؛ یعنی با اینکه حکومت وی مورد قبول آنها نبود و به روش و منش او انتقاد داشتند، جوایزش را می‌پذیرفتند.

۲. در دعائم الاسلام نقل شده که از امام باقر ﷺ درباره جوایز افراد و حاکمانی که با زور قدرت را به دست گرفته‌اند، پرسیده شد؛ حضرت فرمود: حسن و حسین ﷺ همیشه جوایز متغلبینی مانند معاویه را می‌پذیرفتند؛ زیرا آن دو به آنچه به آنان می‌رسید، سزاوار بودند و آنچه در دست متغلبین بود، بر خود آنان حرام بود (زیرا به‌ناحق به دست آورده بودند)؛ درحالی‌که مردم نسبت به خیری که به آنان می‌رسید، در گشایش بودند و آن را از حق خود او (امام) می‌گرفتند.[۲]

اگر تمام آنچه را در دعائم نقل‌شده، سخن امام باقر ﷺ بدانیم که ظاهر نقل همین را می‌رساند، این روایت توجیه و علت دریافت جوایز را هم بیان کرده که حق آنان بوده است؛ چراکه آنان حاکمان اصلی جامعه بودند و دریافت آن برای مردم هم اشکال ندارد. مشابه این توجیه را مجلسی اول بدون اشاره به نقل دعائم الاسلام ذکر کرده است. وی می‌نویسد: ظاهر این است که این جوایز از مال آن دو امام، بوده است.[۳] علامه مجلسی در شرح تهذیب الأحکام به این سخن پدرش اشاره دارد که امامان آن را حق خود می‌دانستند و توجیهات دیگری نیز ذکر کرده که از خمس بوده یا از باب تقیه می‌گرفتند و به افراد

---

۱. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۹۲.

۲. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۳۲۳. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج۱۳، ص۱۸۱: «وَ عَنْ أَبِی‌جَعْفَرٍ ﷺ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ جَوَائِزِ الْمُتَغَلِّبِینَ؟ فَقَالَ: قَدْ کَانَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ ﷺ یَقْبَلانِ جَوَائِزَ الْمُتَغَلِّبِینَ مِثْلِ مُعَاوِیَةَ لِأَنَّهُمَا کَانَا أَهْلاً لِمَا یَصِلُ إِلَیْهِمَا مِنْ ذَلِکَ وَ مَا فِی أَیْدِی الْمُتَغَلِّبِینَ عَلَیْهِمْ حَرَامٌ وَ هُوَ لِلنَّاسِ وَاسِعٌ إِذَا وَصَلَ إِلَیْهِمْ فِی خَیْرٍ وَ أَخَذُوهُ مِنْ حَقِّهِ».

۳. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه؛ ج۶، ص۴۸۷: «جوائز معاویة و الظاهر أنّه کان لأجل أنّها من مالهما».

نیازمند می‌دادند. مجلسی در ادامه نقلی درباره درآمد و خراج دارابجرد دارد که بیان می‌کند که قرار بود طبق قرارداد صلح، به امام حسن و امام حسین ﷺ داده شود تا صرف فرزندان شهدای جنگ صفین از یاران حضرت علی ﷺ شود. او می‌افزاید: معاویه اجازه چنین کاری را نداد و درواقع مالی از دارابجرد دریافت نشد و ممکن است دریافت جوایز، برای کمک به فرزندان شهدا بوده باشد.[۱]

نگاهی به موضوع دریافت جوایز

بیت‌المال از آن عموم مسلمانان است. اگر به مصارف بیت‌المال که در زمان خلیفه دوم ساماندهی شده، دقت کنیم، می‌بینیم که برای دریافت حقوق از بیت‌المال برای حضرت علی، امام حسن و امام حسین ﷺ نیز مانند دیگران سهمی قرار داده بودند؛[۲] اما اهل‌بیت پیامبر ﷺ برابر آیه خمس، بخشی از ذوالقربی هستند که جزو مصارف خمس می‌باشند. از گزارش‌هایی استفاده می‌شود که خلیفه اول و دوم سهمی از خمس به بنی‌هاشم نمی‌دادند؛[۳] زیرا اگر سهمی از خمس را به ذوی‌القربی می‌دادند، بُینه اقتصادی بنی‌هاشم تقویت می‌شد و این مسئله با سیاست دستگاه خلافت ناسازگار بود.

در نقلی از ابن‌عباس گزارش شده که عمر گفت که حاضر است برای ازدواج جوانان بنی‌هاشم بخشی از خمس را به آنها بدهد که به نظر می‌رسد بنی‌هاشم نپذیرفتند؛ درنتیجه سهمی از خمس به بنی‌هاشم داده نشد و به‌طورکلی قطع گردید.[۴] با توجه به این موضوع، اگر بگوییم آنچه امام حسن و امام حسین ﷺ گرفته‌اند، بخشی از خمس بوده، سخن بیراهی نگفته‌ایم؛ زیرا در زمان معاویه، فتوحات و غنایمی بوده است که قسمتی از آن

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج ۱۰، ص ۲۸۸.

۲. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۵۳. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج ۳، ص ۶۱۴. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الاسلام؛ ج ۵، ص ۸۹.

۳. ابن‌أبی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۲، ص ۲۱۹.

۴. یحیی بن آدم قرشی؛ الخراج؛ ص ۲۹.

به‌عنوان سهم ذی‌القربی به آنها می‌رسید. برای تکمیل و تأیید موضوع این مطلب که معصومان خود را در دریافت اموال بیت‌المال سزاوار می‌دانستند، به دو خبر اشاره می‌کنیم.

الف) رد جایزه و هدیه حاکم کوفه توسط امام علی علیه‌السلام

سید رضی در نهج البلاغه سخنی از حضرت علی علیه‌السلام نقل کرده[1] که ابن‌ابی‌الحدید در توضیح آن می‌نویسد: حارث بن حبیش گوید: سعید بن عاص که از طرف عثمان حاکم کوفه بود، هدایایی به مدینه فرستاد و با من هدیه‌ای برای علی علیه‌السلام فرستاد و در نامه‌ای به حضرت نوشت: «من برای هیچ‌کس بیشتر از آنچه برای شما فرستاده‌ام نفرستادم، جز برای امیرالمؤمنین»؛ یعنی شما را بر دیگران به جز خلیفه، در مقدار ارسال هدایا مقدم داشته‌ام.

حضرت علی علیه‌السلام در پاسخ به احسانِ سعید بن عاص فرمود: «إِنَّ بَنِی أُمَیَّةَ لَیُفَوَّقُونَنِی تُرَاثَ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله تَفْوِیقاً وَ اللهِ لَئِنْ بَقِیتُ لَهُمْ لَأَنْفُضَنَّهُمْ نَفْضَ اللَّحَّامِ الْوِذَامَ التَّرِبَةَ:[2] به‌درستی که بنی‌امیه اندک‌اندک ارث محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به ما می‌رسانند. به خدا سوگند اگر باقی بمانم، آنان را (از غارت بیت‌المال) دور خواهم کرد، مانند دور کردن خاک از گوشت توسط قصاب با تکان‌دادن آن».

به نقل دیگری، این هدیه را همراه ابن‌ابی‌عایشه، غلام خود، برای علی علیه‌السلام فرستاد و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، همیشه جوانی از جوانان بنی‌امیه برای ما از آنچه خداوند به رسولش داده، به مقدار نیاز پیرزنی می‌فرستد. به خدا سوگند اگر باقی بمانم،

---

۱. نهج البلاغه؛ ص۱۰۴، خ۷۷: «إِنَّ بَنِی أُمَیَّةَ لَیُفَوَّقُونَنِی تُرَاثَ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله تَفْوِیقاً وَ اللهِ لَئِنْ بَقِیتُ لَهُمْ لَأَنْفُضَنَّهُمْ نَفْضَ الْوِذَامَ التَّرِبَةَ».

۲. ابن‌أبی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۶، ص۱۷۴. ابوالفرج اصفهانی؛ الأغانی؛ ج۱۲، ص۳۶۸. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۲۱، ص۱۱۴.

چنان آن را تکان دهم، مانند تکان‌دادن قصاب گوشتی را که به خاک آلوده شده است».[۱]

در این گزارش تاریخی و سخن حضرت چند نکته قابل توجه است:

۱. کلمه «لیفوقونی» از «فواق» گرفته شده که نکته زیبایی در آن نهفته است. «فواق» را به معنای دادن شیر به بچه‌شتر بعد دوشیدن آن می‌دانند که شیر برگردد[۲] تا بیشتر از شیر شتر یا گاو استفاده کنند. وقتی که گاو و شتر را می‌دوشند، گاهی حیوان شیرش را بالا می‌کشد. می‌گویند بچه‌اش را زیر پستانش قرار دهید تا به خاطر بچه، شیرش بازگردد. این شیردادن به بچه شتر را «فواق» می‌گفتند. بچه حیوان اندکی که شیر می‌خورد و حیوان آمادهٔ دادن شیر می‌شود، بچه حیوان گرفته می‌شود و شیر وی را در ظرف می‌دوشند. این تعبیر حضرت کنایه است از اینکه این مال اندکی که به ما می‌دهید، برای خوردن بقیه بیت‌المال است. سید رضی و دیگران آن را به معنای مال اندک دانسته‌اند.[۳]

۲. حضرت بیت‌المال را حق پیامبر ﷺ و ارث او دانسته است که به‌طور طبیعی اقوامش به آن سزاوارتر هستند.

۳. حضرت آنچه را حاکم کوفه فرستاده، بسیار اندک می‌داند که به مقدار نیاز بیوگان است، نه مردانی که دارای فرزند و عیال هستند.

۴. سخن پایانی حضرت به این معناست که اگر روزی به قدرت برسم دست شما را از بیت‌المال مسلمین کوتاه می‌کنم.

۵. این سخن نشان می‌دهد که حضرت سهم خود و خانواده‌اش را از بیت‌المال بیش از این می‌دانسته است که سعید بن عاص فرستاده است.

---

۱. ابن‌أبی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۶، ص۱۷۵. ابوالفرج اصفهانی؛ الأغانی؛ ج۱۲، ص۳۶۸: «وَ اللهِ لا یَزَالُ غُلامٌ مِنْ غِلْمَانِ بَنِی أُمَیَّةَ یَنْبَعِثُ إِلَیْنَا مِمَّا أَفاءَ اللهُ عَلی رَسُولِهِ بِمِثْلِ قُوتِ الْأَرْمَلَةِ، وَ اللهِ لَئِنْ بَقِیتُ لَأَنْفُضَنَّهَا کَمَا یَنْفُضُ الْقَصَّابُ التُّرَابَ».

۲. خلیل بن احمد فراهیدی؛ کتاب العین؛ ج۵، ۲۲۴: «فُوَاقُ الناقة: رجوع اللبن فی ضرعها بعد حلبها».

۳. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث والأثر؛ ج۳، ص۴۸۰.

۶. اگر سعید این هدیه را برای حضرت در سفر آخرش از کوفه به مدینه در سال ۳۴[۱] فرستاده باشد ـ که بعد از آن دیگر کوفیان اجازه بازگشت وی را به شهر خود ندادند ـ هدفش جلب اعتماد کوفیان مخالف خود هم بوده است.

ب) مصادره اموال توسط امام حسین علیه‌السلام

از گزارشی استفاده می‌شود که در یک مورد امام حسین علیه‌السلام اموالی را که در زمان معاویه به شام برده می‌شد، تصرف و بین نیازمندان بنی‌هاشم تقسیم کرده است. حضرت دراین‌باره نامه‌ای به معاویه نوشت و او پاسخی اعتراض‌آمیز به حضرت داد. ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد: مالی از یمن به سوی معاویه در شام حمل می‌شد؛ وقتی به مدینه رسید، حسین بن علی علیه‌السلام به آن دست یافت و اموال را گرفت و در میان اهل‌بیت و موالیانش تقسیم کرد و در نامه‌ای به معاویه چنین نوشت: «از حسین بن علی به معاویة بن ابی‌سفیان»؛ «اما بعد، کاروانی از یمن به ما گذر کرد که اموال، زیور، عنبر و عطر حمل می‌کرد تا تو آن را در خزینه‌های دمشق بگذاری تا بعد از مصرف فرزندان پدرت (اگر اضافه آمد)، به دیگران بدهی و من به آن اموال نیاز داشتم و آنها را گرفتم، و السلام».[۲] معاویه در پاسخ، با اشاره به مضمون نامه حضرت نوشت: اگر به من می‌رسید، در دادن نصیب تو بخل نمی‌ورزیدم و در پایان نوشت: می‌ترسم به کسی مبتلا شوی که به تو به مقدار دادن شیر به بچه شتر، نگاه نکند[۳] و شش بیت شعر در پایان نامه برای حضرت فرستاد.

احمدی میانجی این خبر و نامه حضرت و پاسخ معاویه را در مکاتیب الأئمه نقل کرده است.[۴] از گزارش موّرخان استفاده می‌شود که آن حضرت در زمان خلافت یزید

---

۱. ابوجعفرمحمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۴، ص۳۳۳. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۲، ص۶۲۳.

۲. ابن‌أبی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۱۸، ص۴۰۹: «أمّا بَعدُ؛ فَإنَّ عِیْراً مرَّت بِنا مِنَ الیَمنِ، تَحمِلُ مالاً وَ حُلَلاً وَ عَنْبَراً وَ طِیْباً إلیکَ، لِتُودِعَها خَزائِنَ دِمشقَ وَ تَعُلُّ بِها بَعدَ النَّهَلِ بَنی أبیکَ وَ إنّی احتَجتُ إلیها فأخَذتُها وَ السلام».

۳. وَ لکنّی و اللهِ، أتخوَّفُ أنْ تُبتلی بِمَن لا یُنظِرُکَ فُواقَ ناقَةٍ.

۴. علی احمدی میانجی؛ مکاتیب الأئمة علیهم‌السلام؛ ج۳، ص۹۸.

وقتی که به سمت کوفه می‌رفتند، کاروانی را که از طرف بجیر بن ریسان حمیری، حاکم یمن، برای یزید در شام کالا می‌برد، گرفت و اموالش را تصرف کرد[۱] و کرایه صاحبان شتران را تا آنجا داد و از کاروانیان خواست اگر خواستند شترانشان را کرایه بدهند و با حضرت همراه شوند.[۲]

این اخبار نشان می‌دهد که امام علی و امام حسین ﷺ خود را سزاوار این‌گونه اموال می‌دانستند و دریافت جوایز به معنای تأیید حکومت بنی‌امیه نبوده است. علامه حلی از قول حسن بصری نقل می‌کند که از جمله کسانی که جوایز سلطان ستمگر را دریافت می‌کردند، امام حسن و امام حسین ﷺ و عبدالله بن جعفر بودند و می‌افزاید: حضرت علی ﷺ فرمود: دریافت جایزه از سلطان ستمگر اشکال ندارد؛ زیرا آنچه از حلال به شما می‌دهد، بیشتر است از آنچه از حرام می‌دهد؛[۳] به همین جهت ذکر کرده‌اند که اگر می‌داند از مال حرام است، نمی‌تواند تصرف کند؛[۴] در غیر این صورت تصرف وی اشکال ندارد و اصل بر اباحه است.[۵] از طریق شیعه هم نقل شده است: «جَوَائِزُ الْعُمَّالِ لَيْسَ بِهَا بَأْسٌ:[۶] دریافت جوایز کارگزاران حکومت اشکال ندارد».

---

۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۳۷۵ و تحقیق محمودی؛ ج۳، ص۱۶۴. احمد بن داوود دینوری؛ الأخبار الطوال؛ ص۲۴۵. ابن‌کثیر؛ البدایة و النهایه؛ ج۸، ص۱۶۶.

۲. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۶۸. شیخ مفید جریان مصادره اموال کاروان را نقل نکرده و به اجاره شتران آنان اشاره کرده است که جمعی با حضرت رفتند.

۳. علامه حلی؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب؛ ج۱۵، ص۴۶۲: «لا بأس بجوائزِ السلطانِ، فإنّ ما يُعطِيكم مِن الحلال أكثر ممّا يُعطيكُم مِن الحَرام».

۴. یوسف بن احمد بحرانی؛ الحدائق الناضره؛ ج۱۸، ص۲۶۱: «لا اشکال و لا خلاف فی جلّ جوائز السلطان و جمیع الظلمة، علی کراهیة ما لم یخبره بأنّ ذلک من ماله، فإنّه لا کراهة. و ما لم یعلم بکونه حراما فیجب ردّه علی مالکه، أو الصدقة به عنه».

۵. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۶، ص۴۸۹: «فظهر من تواتر الأخبار عنهم ﷺ أن ما لم یعلم من الأموال هل هو حرام أم حلال فهو حلال، و أن الأصل الإباحة».

۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۳۶.

علامه حلی برای عدم ممنوعیت[۱] به روایت ابوبکر حضرمی از امام صادق علیه‌السلام استناد می‌کند که حضرت می‌فرماید چرا ابن‌ابی‌سماک به جوانان شیعه کمک نمی‌کند.[۲] به نقل فیض، ابن‌ابی‌سماک مسئول بیت‌المال حکومت در زمان امام صادق علیه‌السلام بوده است.[۳]

۲. رد هدیه هارون توسط امام کاظم علیه‌السلام

چنین به نظر می‌رسد که حکم دریافت هدیه و جوایز از سلطان ستمگر، با توجه به حاکم یا زمان حاکمیت افراد متفاوت است. از روایتی استفاده می‌شود که امام کاظم علیه‌السلام هدیه هارون را در موردی رد کرد. نقل است وقتی هارون حضرت را بازداشت کرد و از کار خود پشیمان شد، فضل بن ربیع را با هدایایی از جمله سی‌هزار درهم، پنج خلعت و سه مرکب نزد حضرت فرستاد. حضرت فرمود: «لا حَاجَةَ لِی فِی الْخِلَعِ وَ الْحُمُلانِ وَ الْمَالِ إِذَا کَانَتْ فِیهِ حُقُوقُ الْأُمَّةِ: من نیازی به این‌چنین خلعت‌ها و وسایل و اموالی ندارم، وقتی که حقوق مردم در آن باشد».

من گفتم: شما را به خدا، اینها را رد مکنید که باعث خشم و غضب هارون می‌شود. فرمود: هر کار که می‌خواهی با آن هدایا انجام بده؛ یعنی لازم نیست به هارون گزارش بدهی؛ اموال در اختیار توست.[۴]

در اینجا موسی بن جعفر علیه‌السلام ملاکی را بیان می‌کند و آن اینکه آنچه حق مردم در آن است، قابل تصرف نیست و این موضوع درباره دیگر جوایز و هدایا نیز قابل تعمیم است.

گفتار چهارم: حضور امام صادق علیه‌السلام در حیره

از نکاتی که می‌توان برای تعامل معصومان با حاکمان وقت به آن استناد کرد، سفر امامان

---

۱. علامه حلی؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب؛ ج۱۵، ص۴۶۲.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۳۶. خبر آن پیش‌تر نقل شد.

۳. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۷، ص۱۶۳.

۴. محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۲۳. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام؛ ج۱، ص۷۴. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ ص۵۹.

به مراکز خلافت خلفاست. این سفرها اگر برای حل مشکلی بوده باشد، می‌توان آنها را نوعی تعامل دانست. نمونه آن سفر امام سجاد ﷺ یا فرزندشان به شام[۱] و سفر امام ششم به حیره[۲] است. از گزارش‌های مختلف استفاده می‌شود که امام صادق ﷺ سفرهای متعددی به منطقه حیره مرکز خلافت بنی‌عباس داشته است. این سفرها نشان‌دهنده رابطه مسالمت‌آمیز امام صادق ﷺ با دستگاه خلافت بنی‌عباس است. یکی از نکاتی که از نظر تاریخی قابل بررسی است، تعداد این سفرهاست. از مجموع اخبار استفاده می‌شود که امام صادق ﷺ هم در زمان سفاح و هم در زمان منصور به حیره سفر کرده است. بدیهی است که این سفرها به درخواست حکام عباسی انجام گرفته باشد که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

از خبری که ابوجعفر محمد معروف هلالی خزاز ـ که ۱۲۰سال عمر نمود ـ گزارش کرده، استفاده می‌شود که وقتی امام صادق ﷺ به حیره می‌آمد، جمعیت زیادی به دیدن ایشان می‌آیند. وی سه روز پی‌درپی به دیدن حضرت می‌آید و به سبب زیادی جمعیت علاقه‌مندان دیدار با امام صادق ﷺ، نمی‌تواند با ایشان دیدار کند. روز چهارم چشم حضرت به محمد معروف می‌افتد، او را نزد خود می‌برد و با هم به جای قبر امیرالمؤمنین ﷺ می‌روند.[۳] این گزارش اهمیت حضور حضرت و ارتباط ایشان با شیعیان کوفه را می‌رساند.

۱. پاسخ به پرسش ابن‌شبرمه در دوران خلافت سفاح

عبدالله بن سنان گوید: یک بار امام صادق ﷺ بر ابوالعباس سفاح در حیره وارد شد.

---

۱. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج ۴۱، ص ۳۶۰. ابن‌کثیر؛ البدایة و النهایه؛ ج ۹، ص ۱۲۲.

۲. حیره شهری قدیمی در سه مایلی کوفه و در محدوده نجف بود که بنی‌عباس در آغاز خلافت خود، آنجا را مقر حکومت خویش قرار دادند و در سال ۱۴۰ منصور عباسی از حیره احرام حج بست (یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۲، ص ۳۲۸. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج ۷، ص ۵۰۳.

۳. جمعی از راویان؛ الأصول الستة عشر؛ ص ۳۵۳ (ج دار الحدیث). ابوجعفر محمد بن جریر طبری صغیر؛ دلائل الإمامه؛ ص ۲۵۲.

روزی برای دیدار عیسی بن موسی بیرون رفت. او را بین حیره و کوفه دید. ابن‌شبرمهٔ قاضی همراه عیسی بود، عیسی پرسید: قصد کجا کرده‌اید؟ فرمود: برای دیدن شما آمده‌ام؛ خداوند گام‌هایت را کوتاه کرد. حضرت با او همراه شد. ابن‌شبرمه پرسید: ای ابوعبدالله، چه می‌گویی درباره پرسشی که امیر از من کرده و من پاسخی نداشتم. حضرت پرسید: آن چیست؟ گفت: از من درباره اولین کتابی که روی زمین نوشته شده سؤال کرد. حضرت پاسخ داد: به آدم وضعیت ذریه‌اش را، از مؤمن و کافر، نشان داد...».[1]

صدوق خبر دیگری را نیز نقل کرده که درباره مقتولی است که قاتل وی مشخص نیست. این پرسش را عیسی بن موسی از ابن‌شبرمه پرسیده و حضرت پاسخ آن را بیان کرده است؛ البته در این خبر نام حیره نیامده؛ اما مشابه نقل قبلی است که پرسش‌کننده عیسی همراه با ابن‌شبرمه بوده است.[2]

۲. گرفتن روزه با حکم سفاح در حیره

از دو روایت که کلینی نقل کرده، استفاده می‌شود که امام صادق ﷺ در ماه مبارک رمضانی در زمان سفاح، اولین خلیفه عباسی، در حیره بوده است. حضرت در یوم‌الشک برابر نظر خلیفه عمل کرده و آن روز را روزه نگرفته است؛ گرچه برابر روایتی دیگر، اطمینان داشته که روز اول ماه رمضان است. این دو روایت به نقل از مردی گزارش شده که نامش را نبرده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد تعمدی در نیاوردن نام وی بوده است. ممکن است از شیعیانی بوده که در دستگاه خلافت بنی‌عباس دارای موقعیت بوده و امام صادق ﷺ به وی اعتماد داشته است. امام صادق ﷺ می‌فرماید: بر ابوالعباس در حیره وارد شدم. گفت: ای ابوعبدالله، چه می‌گویی درباره روزه امروز؟ گفتم: «ذَاکَ إِلَی الْإِمَامِ إِنْ صُمْتَ صُمْنَا وَ إِنْ أَفْطَرْتَ أَفْطَرْنَا: این مسئله در اختیار امام و رهبر مسلمین است؛ اگر روزه بگیری، روزه

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۳۷۸.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۹۹.

می‌گیریم و اگر افطار کنی، افطار می‌کنیم»؛ پس گفت: ای غلام، سفره را بیاور و من هم با او غذا خوردم، درحالی‌که به خدا سوگند می‌دانستم که آن روز روزی از ماه رمضان است؛ زیرا افطار یک روز و قضای آن برای من آسان‌تر است از اینکه گردنم زده شود و خداوند عبادت نشود.[۱]

در روایت بعدی ذکر شده که حضرت بر ابوالعباس وارد شد و جلو روی او سفره بود. گفت: آیا روزه گرفته‌ای؟ گفتم: نه. گفت: بنشین و با او غذا خوردم و گفتم: روزه با روزه شماست و افطار هم با افطار شما می‌باشد.[۲]

این دو خبر را شیخ طوسی نقل نکرده است؛ ولی در عوض روایت مشابهی با سند صحیح نقل کرده که طبق آن، حضرت امام صادق ﷺ با ابوالعباس روزه را در اول رمضان که خلیفه آن را یوم‌الشک می‌دانست، خورد.[۳] مجلسی اول هر سه روایت را نقل کرده است.[۴] در من لایحضره الفقیه روایتی مشابه آمده که مجلسی اول آن را صحیح دانسته است.[۵] در این روایت آمده است که حضرت شخصی را به نزد امیر فرستاد که ببیند او روزه گرفته یا روزه ندارد. وقتی مشخص شد روزه ندارد، دستور داد برای حضرت غذا بیاورند.[۶]

این عمل امام نوعی تعامل با خلیفه وقت است که از باب تقیه بوده است یا ممکن است از این جهت بوده باشد که از نظر شرعی، تعیین آغاز ماه و انتهای آن به دست حاکم است؛ همان‌گونه که در ایام حج چنین است و به همین جهت در آن خبر، حضرت از یک روز قضای رمضان یاد کرده است؛ زیرا اگر عمداً افطار کند، لازم است شصت روز روزه

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۸۳.
۲. همان.
۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۳۱۷.
۴. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۳، ص۳۵۴.
۵. همان.
۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۲۷.

بگیرد؛ ولی چون تعیین آغاز و پایان ماه بر عهده حاکم است، حضرت فقط قضای یک روز را بیان کرده‌اند.

۳. حضور امام صادق ﷺ و عبدالله بن حسن در حیره به خواست منصور

ابوالحسن رسان گوید: من شترانم را در راه خَوَرنَق[۱] می‌چراندم. قومی را دیدم که می‌آمدند. به همراهان آنان نزدیک شدم و گفتم: اینها کیستند؟ گفتند: جعفر بن محمد ﷺ و عبدالله بن حسن هستند که آنان را به نزد منصور می‌بردند. وی گوید: بعداً از حال آنان پرسیدم، گفتند: در حیره منزل کرده‌اند. صبح زود حرکت کردم که بر آنان سلام کنم. دیدم جلوی آنان سله‌هایی از خرماست که از جانب کوفه برایشان هدیه فرستاده‌اند. روی سله‌ها را باز کردند. جعفر بن محمد ﷺ دستش را دراز کرد و از آن خورد و به من گفت: بخور؛ سپس به عبدالله بن حسن فرمود: ای ابومحمد، می‌بینی این رطب چقدر نیکوست! آن‌گاه به من توجه کرد و فرمود: ای مرد کوفی، بر دیگران در سه غذا برتری داده شده‌اید: این ماهی بنانی‌تان و این انگور رازقی‌تان و این رطب شما به نام مشان.[۲] در محاسن برقی در روایتی نقل شده که به دستور هذیل بن صدقه، این سله خرما از باغ اسماعیل نامی خریده شد و نام خرما متفاوت ذکر شده است و در روایتی دیگر که اشاره به خَوَرْنَق دارد، برای حضرت در مسیر راه خرما می‌آورند.[۳]

امام صادق ﷺ به خواست منصور به حیره برده شده است و مردم کوفه و شیعیان وقتی از حضور حضرت باخبر می‌شوند، برای ایشان میوه هدیه می‌آوردند. این خبر باید مربوط به اوایل حکومت منصور باشد که خواسته وانمود کند، تمام طوایف بنی‌هاشم با خاندان

---

۱. خَوَرنَق نزدیک حیره، محل قصری بوده که نعمان دستور ساخت آن را داده و در شصت سال ساخته شده است (یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۲، ص۴۰۱».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۳۵۱: «یَا أَهْلَ الْکُوفَةِ فُضِّلْتُمْ عَلَی النَّاسِ فِی الْمَطْعَمِ بِثَلاثٍ سَمَکِکُمْ هَذَا الْبَنَانِیِّ وَ عِنَبِکُمْ هَذَا الرَّازِقِیِّ وَ رُطَبِکُمْ هَذَا الْمُشَانِ».

۳. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۲، ص۵۳۵.

عباسی همراه هستند و کسی با حکومت آنها مخالف نیست.

۴. حضور در مجلس ابوجعفر منصور

حذیفة بن منصور گوید: من همراه امام صادق ﷺ در حیره بودم که فرستاده خلیفه، ابوجعفر منصور آمد و از حضرت دعوت کرد. حضرت یک لباس بارانی را خواست که یک طرف آن سیاه و طرف دیگر آن سفید بود و آن را پوشید؛ سپس فرمود: «أَمَا إِنِّی أَلْبَسُهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ مِنْ لِبَاسِ أَهْلِ النَّارِ:[1] من این لباس را می‌پوشم، درحالی‌که می‌دانم از لباس‌های اهل جهنم است». شاید علت اینکه حضرت بیان می‌کند از لباس‌های اهل آتش است، این باشد که شعار عباسیان پوشیدن لباس مشکی بوده است[2] و هماهنگی با آنان که ستمگر بودند، نوعی حمایت از آنان محسوب می‌شده که در آن مقطع چاره‌ای از آن نبوده است.

در نقل علل الشرائع به جای ابوجعفر، ابوالعباس آمده که منظور سفاح، اولین خلیفه عباسی است. شیخ صدوق بعد از نقل حدیث می‌نویسد: اینکه حضرت بیان فرموده که این لباسِ اهل آتش است، به علت آن است که به حذیفه اعتماد داشته و از او تقیه نمی‌کرده است. در مورد دیگری که جمعی از شیعیان بر حضرت وارد شدند و از پوشیدن لباس مشکی سؤال کردند، حضرت تقیه کرد و موضوع را از آنان پنهان داشت.[3]

۵. تعیین موضع سر امام حسین ﷺ در سفر به حیره

دو روایت در کافی نقل شده که طبق آنها، امام صادق ﷺ وقتی در حیره بودند و به سوی قبر امیرالمؤمنین ﷺ می‌رفتند، مکانی را به عنوان جای دفن سر امام حسین ﷺ

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۴۴۹.
۲. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۲۰، ص ۷۱۲.
۳. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج ۲، ص ۳۴۷.

تعیین کردند و از فرزندش اسماعیل خواستند در آنجا به امام حسین علیه‌السلام سلام دهد:

الف) یزید بن عمر بن طلحه می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام وقتی در حیره بود به من گفت: آیا نمی‌خواهی به آنچه به تو وعده داده‌ام، عمل کنم؟ گفتم: چرا، رفتن به سوی قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام. حضرت سوار شد و اسماعیل هم سوار مرکب شد و من هم با آنها حرکت کردم تا از «ثویه» که بین حیره و نجف بود گذشت؛ در جایی که سنگ سفید (درّ نجف) بود، پایین آمد. من هم همراه اسماعیل پایین آمدم. حضرت نماز خواند و من و اسماعیل هم نماز خواندیم؛ سپس به اسماعیل فرمود: حرکت کن و بر جدت حسین علیه‌السلام سلام کن. گفتم: قربانت شوم، آیا حسین علیه‌السلام در کربلا دفن نشده است؟ فرمود: چرا؛ ولی سر حضرت وقتی به شام برده شد، مولایی از ما آن را دزدید و در کنار امیرالمؤمنین علیه‌السلام دفن کرد.[1] شیخ طوسی نیز این روایت را نقل کرده است.[2]

ب) ابان بن تغلب گوید: همراه امام صادق علیه‌السلام بودم. به پشت (ظهر) کوفه[3] گذر کرد. دو رکعت نماز خواند، سپس اندکی جلو رفت و دو رکعت نماز خواند؛ آن‌گاه مقداری حرکت کرد و دو رکعت نماز خواند و فرمود: اینجا جای قبر امیر مؤمنان علیه‌السلام است. گفتم: فدایت شوم، دو موضع دیگری که نماز خواندید چه بود؟ فرمود: یکی جای دفن سر امام حسین علیه‌السلام و دیگری جای منزل قائم است.[4] شیخ طوسی این روایت را با سندی دیگر نقل کرده که در آن آمده، اینجا جای منبر قائم است[5] و در روایتی دیگر از یونس بن ظبیان نقل کرده که حضرت به حیره آمد و در مکان قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام دعایی خواند و آن دعا را نقل کرده است.[6] از روایتی دیگر که در مصباح المتهجد نقل شده، استفاده

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۷۱.
۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۵.
۳. منظور از ظهر کوفه، نجف است که در بلندی واقع بوده و نجف به معنای جای برآمده است. و در آن زمان هنوز مسکونی نبوده است (یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۵، ص۲۷).
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۷۱ـ۵۷۲.
۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۵.
۶. همان، ص۳۵، ح۱۸.

می‌شود که حضرت دستور خواندن دعای علقمه را در بالاسرِ امیرالمؤمنین ﷺ به عنوان زیارت امام حسین ﷺ، داده است.[۱] شاید در نقل قبلی هم، منظور زیارت امام حسین ﷺ در بالاسرِ حضرت علی ﷺ بوده باشد.

این دو روایت در کامل الزیارات نقل شده است و در روایتی دیگر عبدالله بن سنان از عمرو بن یزید نقل می‌کند که مرا به جای قبر امیرالمؤمنین ﷺ برد و گفت: بارها امام صادق ﷺ در سفر به حیره بیان کرد که اینجا موضع قبر امیرالمؤمنین است.[۲]

ابن‌طاووس هم افزون بر این روایات، اخبار متعدد دیگری دراین‌باره از امام صادق ﷺ نقل کرده و بابی را به آن اختصاص داده است.[۳]

۶. ارتباط با دیگر شیعیان

چنین به نظر می‌رسد که حضور امام صادق ﷺ در حیره و منطقه کوفه، زمینه مناسبی بوده که حضرت با شیعیان کوفه ارتباط برقرار کند و نکات لازم را به آنان یادآوری نماید. گاهی برخی شیعیان دارای نظری متفاوت بودند و امام تلاش می‌کرد با آنان نیز ارتباط برقرار کند. گزارش‌هایی که درباره زیارت امیرالمؤمنین ﷺ نقل‌شده، برخی از آنها همراه با شیعیان کوفه بوده است.

در خبری مفصل چنین آمده است. یعقوب بن ضحاک از شیعه‌ای خدمتگزارِ امام صادق ﷺ که سرّاج (چراغ‌ساز) بود، چنین نقل می‌کند: در زمانی که امام و من و جمعی در حیره بودیم، امام مرا برای انجام کاری فرستاد. ما به دنبال آن کار رفتیم؛ سپس اندوهگین به باغی که برای سکونت برگزیده بودیم، بازگشتیم. بستر من در حیاط آن باغ بود. خود را با حالتی خاص و نگران‌کننده در بسترم انداختم؛ در همین حال امام صادق ﷺ وارد شد و

---

۱. همو، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد؛ ج۲، ص۷۷۷.

۲. ابن‌قولویه؛ کامل الزیارات؛ ص۳۴.

۳. ابن‌طاووس؛ فرحة الغری فی تعیین قبر أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب ﷺ فی النجف؛ ص۵۵.

فرمود: ما پیش تو آمدیم. من خودم را جمع کرده، نشستم و حضرت بالای بسترم نشست. درباره آنچه مرا برای آن فرستاده بود، پرسید. من به حضرت گزارش دادم. حمد خدا را به جای آورد؛ سپس از گروهی سخن به میان آمد؛ من گفتم: ما از آنان برائت می‌جوییم. آنان آنچه را شما می‌گویید نمی‌گویند. حضرت فرمود: آنان ما را ما دوست دارند و به آنچه آنان (غیرشیعه) اعتقاد دارند، معتقد نیستند و تو از آنان برائت می‌جویی؟ گفتم: آری؛ حضرت فرمود: اگر چنین باشد، مسائلی نزد ما هست که نزد شما نیست و از آنها اطلاع ندارید؛ آیا سزاوار است ما از شما تبری بجوییم؟ گفتم: نه. فرمود: نزد خدا مسائلی است که نزد ما نیست؛ آیا خدا ما را طرد کرده است؟ گفتم: نه؛ به خدا سوگند؛ فدایت شوم ما چگونه عمل کنیم؟ فرمود: آنان را دوست بدارید و از آنان تبری نجویید. برخی از مسلمانان یک سهم از ایمان دارند و برخی دو سهم؛ تا اینکه فرمود: برخی شش سهم دارند که به اندازه هفت سهم نیست؛ سپس داستان نصرانی تازه‌مسلمانی را بیان کرد که همسایه‌اش برای انجام عبادت او را صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشا به مسجد می‌برد. وی که خسته شده بود، گفت: برای این دین مرد بیکاری پیدا کن؛ من انسان نیازمندی هستم و نان‌خوارانی دارم. بعد حضرت فرمود: وی مرد نصرانی را وارد اسلام کرد و خود او هم از آن خارج نمود.[۱]

در این روایت چند نکته قابل تأمل وجود دارد.

۱. در نسخه دارالحدیث برابر نُسَخ خطیِ مختلف، ذکر شده که یعقوب بن ضحاک همان خادم حضرت و سرّاج بوده است.[۲] حضرت در حیره او را برای کاری فرستاد و این اتفاقات در آنجا رخ داد.

۲. در حدیث عبارت «مغتمین» آمده است. شماری آن را «معتمین» دانسته‌اند؛ یعنی شب‌هنگام و وقت عتمه برگشتم؛[۳] اما درست «مغتمین» است؛ یعنی غمناک بودیم[۴] و در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۴۲. همان، ج دارالحدیث، ج۳، ص۱۱۰.
۲. همان، چ دارالحدیث؛ ج۳، ص۱۱۰.
۳. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۷، ص۲۷۴. ملاصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۸، ص۱۳۰.
۴. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۴، ص۱۳۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۱۱۰ (چ دارالحدیث).

روایاتی دیگر این واژه به همین معنا به کار رفته است.[۱] به نظر می‌رسد غمناک‌بودن وی به جهت تفاوت فکری او با شیعیانی بوده که به دیدار آنها رفته است یا به علت وضعیتی بود که در حیره با آن روبرو بودند که احتمالاً در زمان منصور با دشواری‌هایی مواجه گردیدند.

۳. ممکن است آن قوم دیگر زیدیه باشند که حضرت بیان می‌کند آنان ما اهل‌بیت ﷺ را دوست دارند و به صِرف اینکه عقیده متفاوتی دارند، نباید از آنان تبری جست؛ چون با مخالفان اهل‌بیت متفاوت هستند.

۴. نکته مهم این است که حضرت وی را از افراط باز می‌دارد و بیان می‌کند که درجات ایمان و باور افراد یکسان نیست و لازم است به دیگر مسلمانان توجه و کمک شود و اصل ایمان و اعتقاد ملاک است، نه درجات متفاوت ایمان.

در روایت دیگری که به آن اشاره کردیم به این نکته توصیه شده که لازم است به دیگران توجه شود و به آنان کمک گردد. این روایت را کلینی با تفاوت اندکی دو بار نقل کرده که سند آن صحیح است و مشابه آن در کتاب مؤمن حسین بن سعید اهوازی آمده که در آغاز آن، نکاتی اضافی درباره کمک به دیگران دارد. سماعه گوید: از امام صادق ﷺ دربارهٔ قومی پرسیدم که دارای مالی هستند؛ درحالی‌که برادرانشان به آن نیاز شدیدی دارند و زکات، نیاز آنان را برآورده نمی‌کند و زمان از جهت درآمد اقتصادی سخت است.[۲] امام صادق ﷺ فرمود: مسلمان برادر مسلمان است؛ به او ستم نمی‌کند، از یاری او دست نمی‌کشد و به او خیانت نمی‌کند و بر مسلمین است که کوشش کنند در ارتباط و همکاری در مهربانی با یکدیگر و مواسات و کمک به نیازمندان و مهربانی شماری بر شماری دیگر تا آن‌گونه باشید که خداوند به شما امر فرمود که با یکدیگر مهربان باشید، به هم رحم نمایید، غمگین باشید برای آنچه از امر آنان بر شما نهان است، آن گونه که گروه انصار در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۱۷۴ـ۱۷۵: «رُحَماءُ بَیْنَهُمْ مُتَراحِمِینَ مُغْتَمِّینَ لِما غَابَ عَنْکُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ».
۲. حسین بن سعید اهوازی؛ المؤمن؛ ص ۴۳.

زمان رسول خدا ﷺ بودند.[۱]

صاحب مستدرک الوسائل که این خبر را از کتاب ابتلاء المؤمن حسین بن سعید که همان کتاب مؤمن است آورده، بخش اول آن را نقل نکرده است.[۲] منظور بخش پایانی روایت این است که همان‌گونه که انصار در صدر اسلام با مهاجران با تعاطف و مهربانی برخورد کردند و به آنان کمک نمودند، لازم است مسلمانان نیز با یکدیگر مهربان و حامی هم باشند؛ بنابراین اگر کسی در اصول بنیادین همراه ما باشد و در برخی مسائل مانند ما نباشد، نباید از او تبری جست.

۷. ترک مجلس شراب در حیره

مسلمان نباید در مجلسی حضور یابد که در آن گناه می‌شود؛ بلکه باید از این‌گونه مجالس دوری کند. این مسئله از سیره معصومان استفاده می‌شود. هارون بن جهم گوید: ما همراه امام صادق ﷺ در حیره بودیم، وقتی که بر ابوجعفر منصور وارد شد. یکی از فرماندهان عباسی پسرش را ختنه و غذایی برای ولیمه آماده کرد و مردم را به آن دعوت نمود. امام صادق ﷺ هم جزو دعوت‌شدگان بودند. وقتی مهمان‌ها سر سفره نشسته بودند، مردی آب خواست؛ برای او قدحی شراب آوردند. هنگامی که شراب را به دست آن مرد دادند، امام صادق ﷺ از سر سفره بلند شد. پرسیدند: چرا حرکت کردید؟ گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «مَلْعُونٌ مَنْ جَلَسَ عَلَى مَائِدَةٍ يُشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ:[۳] ملعون و دور از رحمت

---

۱. همان. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۱۷۴ـ۱۷۵: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَخْذُلُهُ وَ لَا يَحُونُهُ وَ يَجِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الِاجْتِهَادُ فِي التَّوَاصُلِ وَ التَّعَاوُنُ عَلَى التَّعَاطُفِ وَ الْمُوَاسَاةُ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ وَ تَعَاطُفُ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ رُحَمَاءَ بَيْنَكُمْ مُتَرَاحِمِينَ مُغْتَمِّينَ لِمَا غَابَ عَنْكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ مَعْشَرُ الْأَنْصَارِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ».

۲. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج۹، ص۵۴.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۲۶۸. احمد بن محمد بن خالد برقی؛ المحاسن؛ ج۲، ص۵۸۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۹۷.

خدا است کسی که بر سفره‌ای بنشیند که در آن شراب می‌نوشند».

چنین به نظر می‌رسد که فرماندهان عباسی از آغاز به دستورهای اسلامی مقید نبودند و بعد از رسیدن به قدرت نیز خود را به انجام کارهای خلاف شرع مجاز می‌دانستند. امام صادق ﷺ با بلندشدن از سر سفرهٔ غذا، به این عملکرد آنان اعتراض کرد. بدیهی است که کار امام در تحقیر صاحب مجلس که به آداب اسلامی مقید نبوده، نقش مهمی داشته است و درسی بوده برای دیگران تا ضوابط اسلامی را مراعات کنند.

۸. ایجاد مشکل برای حضرت صادق ﷺ

به نظر می‌رسد در سفر حیره گاهی منصور تلاش می‌کرده مشکلاتی برای امام صادق ﷺ ایجاد کند. با افزایش قدرت منصور مزاحمت‌های وی برای حضرت نیز بیشتر می‌شده است. به نمونه‌ای از این آزارها اشاره می‌کنیم: محمد بن مرازم از پدرش چنین نقل می‌کند: ما با امام صادق ﷺ از نزد ابوجعفر منصور در حیره خارج شدیم. یک ساعت گذشت که به ایشان اجازه خروج داده بودند تا اینکه در اول شب به «سالحین» رسیدیم. عاشر و گمرک‌چی جلو حضرت را گرفت و گفت: به شما اجازه خروج نمی‌دهم. امام از او خواست اجازه بدهد، ولی وی مخالفت کرد، من و مصادف (غلام حضرت) نیز با ایشان بودیم. مصادف گفت: فدایت شوم، این سگ باعث آزار شما شده است و می‌ترسم شما را برگرداند. مشخص نیست ابوجعفر منصور با شما و من و مرازم چگونه برخورد کند. آیا اجازه می‌دهی گردنش را بزنم، سپس او را در نهر آب بیندازم؟ حضرت فرمود: دست بدار ای مصادف؛ حضرت همچنان از وی درخواست عبور می‌کرد تا از نیمه‌شب گذشت. در این هنگام اجازه خروج داد. حضرت حرکت کرد و فرمود: ای مرازم، این بهتر بود یا آنچه شما دو نیز گفتید؟ گفتم: فدایت شوم. فرمود: مرد از ذلت کوچک خارج می‌شود، ولی آن کار وی را در ذلت بزرگ‌تری وارد می‌سازد.[1] مقصود از ذلت کوچک، معطلی و

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۸۷: «إِنَّ الرَّجُلَ يَخْرُجُ مِنَ الذُّلِّ الصَّغِيرِ فَيُدْخِلُهُ ذَلِكَ فِي الذُّلِّ الْكَبِيرِ».

درخواست عبور است. کشتن دیگران یا درگیرشدن با آنان، باعث ذلت بزرگ‌تر و افتادن در مشکلات بیشتر می‌شود.

«سالحین» موضعی در چهار فرسخی بغداد[۱] و به نقلی در سه فرسخی آن بوده است.[۲] معجم البلدان صحیح آن را «سَیلَحِین» می‌داند که نزدیک حیره بوده[۳] و پلی برای عبور داشته است.[۴] معمولاً در آن زمان در مسیرهایی که باید از آب عبور کرد، عاشر قرار می‌دادند و آنان از تاجران و گاهی عابران، مالیات یا ده‌یک دریافت می‌کردند که به آن اتاوه (باج) می‌گفتند.[۵] سابقه این‌گونه مالیات به زمان عمر می‌رسد.[۶] به نظر می‌رسد در این منطقه نیز چنین موردی بوده است.

نگرانی مصادف از بازگشت به پیش منصور خلیفه عباسی، از آن حکایت دارد که منصور در این سفر با خشنونت با امام برخورد کرده است و ممکن است این شخص هم به دستور خلیفه این مزاحمت را برای حضرت ایجاد کرده باشد تا با درگیری با ایشان، زمینه‌ای برای آزار حضرت فراهم کند بعید نیست این ماجرا مربوط به زمانی باشد که بنی‌حسن به شهادت رسیده بودند.

گفتار پنجم: اولویت حاکم به پیش‌نمازی

در تعامل معصومان با حکومت می‌توان به روایاتی اشاره کرد که در آنها ذکر شده که اگر هنگام تشییع جنازه شخصی، حاکم حاضر باشد، او سزاوارتر به نمازخواندن بر آن میت

---

۱. ملاصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۱۱، ص۴۳۷. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۲۵، ص۱۹۸.

۲. احمد بن داوود دینوری؛ الأخبار الطوال؛ ص۳۹۱.

۳. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۳، ص۲۹۸.

۴. ابوجعفرمحمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۷، ص۳۴۵.

۵. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۶، ص۲۲۱: «الإتاوَةُ: الخَرَاجُ. و المَكْسُ: ما يأْخذه العَشَّار... و خص بعضهم به (الاتاوه) الرَّشْوَة على الماء».

۶. ابوعبید قاسم بن سلام؛ الأموال؛ ص۶۴۹.

است. در کتاب کافی و تهذیب به نقل از امام صادق ﷺ می‌خوانیم: وقتی امام بر سر جنازه‌ای حاضر باشد، او به نماز بر آن سزاوارتر است.[۱] در نقل دعائم الاسلام و جعفریات آمده، سلطان از ولی او سزاوارتر و بر او در خواندن نماز بر میت مقدم است.[۲]

مجلسی اول بر این نظر است که منظور از امام در این روایت امام اصل و معصوم است و منظور از سلطان، حاکم است که قدرت را در دست دارد و بدون اجازهٔ ولی میت، حق خواندن نماز بر آن را ندارد.[۳] روایت نقل شده در تهذیب نیز بر همین جمع دلالت می‌کند: در صورتی سلطان و حاکم مقدم است که ولی میت اجازه دهد و او را مقدم بدارد.[۴] در سیره امام حسین ﷺ نقل شده است که در دو مورد ایشان والی را برای نماز مقدم داشته و آن را سنت شمرده، یعنی طبق روش رسول خدا ﷺ معرفی کرده است؛ یکی در نماز بر جنازه ام‌کلثوم، دختر امیرالمؤمنین ﷺ بود که اجازه داد مروان، حاکم وقت مدینه، بر وی نماز بخواند؛[۵] البته درباره ازدواج ام‌کلثوم[۶] و زمان درگذشت او، اخبار متفاوت است. در خبری در تهذیب[۷] و در خبری عامی در خلاف آمده است که وی همراه با فرزندش زید درگذشت و بر هر دو نماز خواندند.[۸] در این نقل، پیش‌نماز مشخص نشده است، اما گفته

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۱۷۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۲۰۶. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۲۰۹: «إِذَا حَضَرَ الْإِمَامُ الْجِنَازَةَ فَهُوَ أَحَقُّ النَّاسِ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهَا».

۲. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۲۳۵. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۲۱۰: «إِذَا حَضَرَ السُّلْطَانُ الْجِنَازَةَ فَهُوَ أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهَا مِنْ وَلِيِّهَا».

۳. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین فی من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۴۳۵.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۲۰۶: «إِذَا حَضَرَ سُلْطَانٌ مِنْ سُلْطَانِ اللهِ جِنَازَةً فَهُوَ أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهَا إِنْ قَدَّمَهُ وَلِيُّ الْمَيِّتِ وَ إِلَّا فَهُوَ غَاصِبٌ».

۵. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۲۱۰: «لَمَّا تُوُفِّيَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ بِنْتُ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ ﷺ خَرَجَ مَرْوَانُ بن الْحَكَمِ وَ هُوَ أَمِيرٌ يَوْمَئِذٍ عَلَى الْمَدِينَةِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ بن عَلِيٍّ ﷺ: لَوْ لَا السُّنَّةُ مَا تَرَكْتُهُ يُصَلِّي عَلَيْهَا».

۶. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۲۱، ص۱۰۷.

۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۳۶۲. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۲۵، ص۸۶۵. محمد بن حسین حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۲۶، ص۳۱۴. ظاهر این دسته اخبار این است که وی در هنگام تولد فرزندش در زمان عمر درگذشته است؛ در این صورت، خبر فوق نادرست خواهد بود.

۸. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۱، ص۷۲۲. علامه حلی؛ مختلف الشیعة فی أحکام الشریعه؛ ج۲، ص۳۰۸. همو، منتهی ←

شده عبدالله بن عمر بر آن دو نماز خواند.[۱]

مورد دیگر به نقلی سعید بن عاص حاکم وقت مدینه، بر جنازه امام حسن ﷺ نماز گزارد. وی در تشییع جنازه امام حسن ﷺ شرکت کرد؛ امام حسین ﷺ به پشت وی زد و فرمود: «تَقَدَّم لَوْلا السُّنَّةُ مَا قَدَّمتُکَ:[۲] جلو بایست، اگر سنت نبود، تو را برای نماز مقدم نمی‌داشتم»؛ البته از تعبیر امام حسین ﷺ استفاده می‌شود که ولی میت سزاوارتر است و اوست که والی را برای رعایت سنت، به نماز فرا می‌خواند؛ به هر حال این موضوع نوعی تعامل بین معصوم و حاکمان است؛ گرچه علت آن رعایت و عمل به سنت نبوی است.

به این نکته باید توجه داشت که این روایت در منابع اولیه ما نقل نشده و در کتاب‌های مختلف اهل‌سنت آمده است؛[۳] اما برخی فقهای شیعه به آن توجه کرده و روایاتی در تأیید سنت‌بودن آن نقل کرده‌اند.[۴]

نماز پشت سر حاکم

از برخی روایات استفاده می‌شود که معصومان ﷺ پشت سر حاکمان زمان خود نماز می‌خواندند. در روایتی که از علی بن جعفر نقل شده، می‌خوانیم که او از برادرش امام کاظم ﷺ درباره اختلاف قضاوت امیرالمؤمنین ﷺ با دیگران می‌پرسد و حضرت چنین پاسخ می‌دهد: «خَشِیَ أَنْ لا یُطَاعَ وَ لَوْ أَنَّ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ ﷺ ثَبَتَتْ قَدَمَاهُ أَقَامَ کِتَابَ اللهِ کُلَّهُ وَ

→

المطلب فی تحقیق المذهب؛ ج۷، ص۳۵۶. محمد بن حسین حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۳، ص۱۲۸.

۱. ابن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج۴، ص۱۹۵۶.

۲. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار ﷺ؛ ج۳، ص۱۲۶. علی بن یوسف حلی؛ العدد القویة لدفع المخاوف الیومیه؛ ص۳۵۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۴، ص۱۴۹.

۳. ابن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج۱، ص۳۸۹. ابوالفرج؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۸۳. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج۱، ص۴۹۳. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۲، ص۳۲. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۴، ص۴۰.

۴. علامه حلی؛ تذکرة الفقهاء؛ ج۲، ص۴۰ (چ جدید). محمدحسن نجفی؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج۱۲؛ ص۲۱.

الْحَقَّ كُلَّهُ وَ صَلَّى حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ ﷺ وَرَاءَ مَرْوَانَ وَ نَحْنُ نُصَلِّي مَعَهُمْ:[۱] ترسید به دستورهایش عمل نشود و اگر امیرالمؤمنین ﷺ در حکومت استوار می‌ماند، تمام دستورهای کتاب خدا و قوانین حق را اجرا می‌کرد (ولی چنین نشد به گونه‌ای که)حسن و حسین ﷺ پشت سر مروان نماز خواندند و ما هم همراه با آنان نماز جماعت می‌خوانیم».

قسمت اول روایت راجع به اجرای قوانین، از امام باقر ﷺ نیز پرسیده شده که حضرت می‌فرماید چون مردم از اطراف حضرت متفرق می‌شدند، به اجرای تمام دستورهای شرع نپرداخت و اگر حکومتش استوار می‌ماند، تمام دستورهای خدا و قوانین شرع را اجرا می‌کرد.[۲] این اخبار نشان می‌دهد که مصلحت‌اندیشی در اجرای برخی احکام امری بوده که امیرالمؤمنین ﷺ به آن توجه داشته است؛ به همین علت شیخ طوسی در روایتی نقل کرده که حضرت به امام حسن ﷺ دستور داد از مردم بخواهد نماز مستحبی ماه رمضان را به جماعت نخوانند، اما چون با مخالفت جدی آنان روبرو شد، فرمود بگذارد هرگونه می‌خواهند، عمل کنند که در گذشته به آن اشاره شد.[۳]

منظور از این نماز، نماز تراویح است که عمر دستور داده بود به جماعت خوانده شود و آن را بدعت نیکویی دانست؛[۴] ولی چون بر خلاف سنت پیامبر ﷺ بود، امام علی ﷺ از آن نهی کرد و وقتی که با مخالفت جدی مردم روبرو شد، دستور داد همان‌گونه که می‌خواندند، اکنون نیز نماز را بخوانند. شیخ طوسی پس از نقل این روایت می‌نویسد: امیرالمؤمنین ﷺ وقتی مشاهده کرد کار بر وی دشوار می‌شود و مردم دچار فتنه می‌شوند، به آنان اجازه

---

۱. علی بن جعفر عریضی؛ مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها؛ ص۱۴۴. محمد بن حسین حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۸، ص۳۰۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۸۵، ص۷۳.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۴۶۳. همو، الإستبصار؛ ج۳، ص۱۷۳: «خَشِيَ أَنْ لا يُطَاعَ فَلَوْ أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ ﷺ ثَبَتَتْ قَدَمَاهُ أَقَامَ كِتَابَ اللهِ كُلَّهُ وَ الْحَقَّ كُلَّهُ».

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۷۰.

۴. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۴، ص۲۵۹. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۲، ص۷۰۷: «قال عُمَرُ: نِعْمَ الْبِدْعَةُ هذه».

می‌دهد طبق عادتشان نماز بخوانند.[۱] در روایت کافی نیز از مخالفت مردم با دستور حضرت سخن به میان آمده و اینکه باعث اختلاف در میان سپاه حضرت می‌شده است؛[۲] بنابراین مصلحت‌اندیشی در مسائل حکومتی امری بدیهی و روشن است که حضرت به آن توجه داشته است. امام خمینی با توجه به این روایت علی بن جعفر که آن را صحیحه معرفی می‌کند و نیز دیگر روایات، نماز با اهل‌سنت را کافی می‌داند.[۳]

جمع‌بندی

در این فصل به چگونگی تعامل امامان با خلفا و حاکمان وقت پرداخته شده و اینکه در چه اموری این تعامل‌ها رخ داده و چه هدفی را دنبال می‌کرده است. بیان نکاتی در این زمینه لازم می‌نماید:

۱. همان‌گونه که معصومان با حاکمان و قدرتمندان وقت مبارزه می‌کردند، در مقطع‌های مختلف برای اهداف مهم‌تر و حفظ ارزش‌های دینی با آنان تعامل نیز داشتند. سبب اصلی این تعامل چند چیز بود: حفظ اسلام، حفظ وحدت جامعه اسلامی و پرهیز از تفرقه، حل مشکلات قضایی که درحقیقت نوعی دفاع از اسلام و قوانین شرعی بود و پاسخگویی به پرسش‌های فقهی و شرعی و حتی عقیدتی حاکمان که در آن درمانده بودند یا سبب بروز مشکلی در جامعه شده بود. در این فصل نمونه‌های متعددی از این‌گونه تعامل‌ها در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس گزارش شد.

۲. گاهی معصومان ﷺ به جهات خاص مانند کمک به افراد با حکومت‌ها در تعامل بودند. گاهی ایشان برای به‌کارگرفتن برخی افراد به حاکمان سفارش می‌کردند یا

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۷۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۶۳: «وَ أَعْلَمَتْهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِی النَّوَافِلِ بِدْعَةٌ فَتَنَادَی بَعْضُ أَهْلِ عَسْکَرِی مِمَّنْ یُقَاتِلُ مَعِی یَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ غُیِّرَتْ سُنَّةُ عُمَرَ یَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعاً وَ لَقَدْ خِفْتُ أَنْ یَثُورُوا فِی نَاحِیَةِ جَانِبِ عَسْکَرِی».

۳. روح‌الله موسوی خمینی؛ الرسائل (الاجتهاد و التقلید)؛ اسماعیلیان، ج۲، ص۱۹۸.

دریافت غرامت از حکومت را برای برخی شیعیان روا می‌دانستند و آن را به یاران خود توصیه می‌کردند یا تحت شرایطی خاص، با خلفای زمان خود معامله ملکی می‌کردند یا برای طرح موضوعاتی مهم‌تر، درخواستی از خلفا می‌کردند؛ مانند درخواست بازگرداندن فدک از مهدی عباس که مدعی رد تمام مظالم بود و بیان گستره فدک که از نامشروع بودن حکومت بنی‌عباس حکایت داشت.

۳. موارد متعددی از تعامل امام صادق ﷺ با اولین حاکم مدینه از طرف بنی‌عباس، یعنی داود بن علی، گزارش شده است. او در دوران بنی‌امیه با امام صادق ﷺ در خط مبارزه با خلافت بنی‌امیه بود؛ اما این همکاری دوام نیاورد و با کشتن معلی بن خنیس توسط داود قطع شد و به اختلاف و جدایی انجامید و امام او را نفرین کرد. معصومان با افراد دیگری که حاضر به پذیرش دستورهای شرع بودند، تعامل می‌کردند؛ مانند تعامل امام صادق ﷺ با محمد بن خالد قسری که مشکلات خود را از ایشان می‌پرسید و از آن حضرت راهنمایی می‌خواست. وی به طرفداری از اهل‌بیت ﷺ متهم و برکنار و زندانی شد.

۴. نمونه دیگر از تعامل معصومان ﷺ با حاکمان و خلفا، سفرهای متعدد امام صادق ﷺ به حیره، مرکز اولیه خلافت بنی‌عباس است . این سفرها هم در زمان خلافت سفاح رخ داده و هم در زمان منصور. بدیهی است که دستگاه خلافت در صدد القای این مطلب بود که علویان هم با ما همراه هستند؛ به همین جهت در سفری عبدالله بن حسن هم با امام صادق ﷺ همراه بود. امام صادق ﷺ نیز در این سفرها اهداف خود را دنبال می‌کرد. ایشان سعی می‌کرد با شیعیان دیدار کند و تصور نادرست آنان را مبنی بر مشروعیت بنی‌عباس اصلاح نماید؛ به همین جهت وقتی یکی از شیعیان که تصور می‌کرد حکومت بنی‌عباس مطلوب حضرت است، از ایشان خواست که به کارگزار خلیفه توصیه کند او را به کار بگمارند، حضرت درخواست او را رد کرد و این نکته را برای شیعیان بازگفت. در این سفرها امام صادق ﷺ شیعیان انقلابی کوفه فرصت پیدا می‌کردند از نزدیک با امام خود

دیدار کنند؛ به‌گونه‌ای که فردی نقل می‌کند، سه روز پیاپی به دیدار حضرت رفتم، اما موفق نشدم ایشان را ببینم تا اینکه حضرت مرا دید. هدف دیگر حضرت از این سفرها، بیان برخی احکام بوده است.

۵. مورد دیگری که می‌توان در بحث از تعامل به آن اشاره کرد، دریافت جوایز سلطان و حاکمان است که فقیهان دراین‌باره بحث کرده‌اند و در اثبات جواز آن، به دریافت جوایز معاویه توسط امام حسن و امام حسین ﷺ استناد کرده‌اند. برخی از علما دریافت این‌گونه اموال را حق طبیعی این بزرگواران دانسته‌اند که خلفا و حاکمان بخش اندکی از حق اهل‌بیت ﷺ را می‌دادند و به همین جهت امام حسین ﷺ محموله‌ای را که از یمن به شام برده می‌شد، مصادره کرد. در برابر این مسئله، گزارشی از رد هدیه هارون توسط موسی بن جعفر ﷺ نقل شده که نشان می‌دهد موقعیت‌های مختلف حکم‌های متفاوت دارد.

۶. نمونهٔ دیگری که برای تعامل بیان شده اولویت‌دادن به خواندن نماز بر جنازه توسط حاکم یا نمازخواندن پشت سر حاکمان وقت است. این موضوع به عنوان یک سنت نبوی از سوی امام حسین ﷺ بیان شده است و به همین جهت اجازه داده شد سعید بن عاص، حاکم مدینه، بر جنازه امام حسن ﷺ نماز بخواند. گزارش‌هایی نیز از حضور امامان ﷺ در نماز جماعت حاکمان نقل شده است. البته این تعامل بر اساس سنت نبوی صورت می‌گرفته و در جهت حفظ وحدت و جلوگیری از تفرقه قابل ارزیابی است و برخی اخبار آن از قوت برخوردار است.

فصل چهارم

موضع معصومان ﷺ در برابر قیام‌های عصرشان

مقدمه

اگر از نهضت حسینی که یک حرکت علیه ستم و برای اجرای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر و اصلاح جامعه بوده، بگذریم، بررسی موضع معصومان در برابر قیام‌های عصرشان، بخشی از سیره سیاسی معصومان را روشن می‌کند. این بحث از یک سو موضع آنان را درباره حکومت‌ها مشخص می‌کند و از سوی دیگر، نوع ارتباط و جهت‌گیری ایشان را درباره این قیام‌ها معین می‌نماید. منظور ما از این قیام‌ها، نهضت‌هایی است که از سوی بنی‌هاشم و علویان رهبری می‌شده که انتظار می‌رفته معصومان با آنان همکاری داشته باشند.

واقعیت این است که قیام‌های عصر معصومان که امکان ارتباط ایشان با آنها وجود داشته انگشت‌شمار بوده است و می‌توان آنه را به چهار قیام مهم محدود دانست:

۱. قیام زید بن علی بن الحسین؛

۲. قیام محمد بن عبدالله نفس زکیه؛

۳. قیام حسین بن علی شهید فخ، ابتدا در مدینه و بعد در مکه؛

۴. قیام یحیی بن زید بن علی در خراسان.

دربارهٔ دیگر قیام‌ها نیز که در حد جنبشی ناپایدار بودند، نوعی موضع‌گیری از امامان

گزارش شده است؛ مانند قیام زید، برادرِ امام رضا علیه‌السلام که وابسته به قیام ابوالسرایا بود؛ اما مهم‌ترین آنها همان چهار مورد ذکر شده است و اهمیت قیام‌های دیگر، در درجه بعدی است؛ بنابراین با بررسی و تحلیل این چهار قیام می‌توان سیره معصومان را دراین‌باره به دست آورد.

اهمیت آگاهی از موضع معصومان علیهم‌السلام درباره قیام‌ها

توجه به موضع و دیدگاه معصومان علیهم‌السلام درباره قیام‌ها، از آن جهت اهمیت دارد که روایاتی نقل شده که در آنها هرگونه قیام قبل از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام ناکام دانسته شده است؛[1] درنتیجه به‌ظاهر با استناد به این روایت‌ها، باید قیام‌کنندگان را افرادی دانست که بر خلاف این دستور عمل کرده‌اند و به همین علّت، قیام‌های آنان ناموفق بوده است. به اعتقاد شماری، امروز هم ما نمی‌توانیم دست به قیام بزنیم و حکومتی با نام حکومت اسلامی برقرار نماییم؛ زیرا معصومان طبق مضمون این دسته از روایات، هرگونه قیامی را نادرست و ناکام و طاغوت دانسته‌اند.[2] درواقع برخی از علما روایاتی را که درباره این قیام‌هاست، دلیل بر آن گرفته‌اند که تا قبل از ظهور حضرت حجت، نباید کاری انجام داد و حتی جمعی پا را فراتر نهاده و گفته‌اند باید گذاشت فساد گسترش یابد تا زمینه ظهور حضرت حجت فراهم شود؛[3] چون روایات تصریح می‌کند وقتی امام زمان علیه‌السلام ظهور می‌کند که جهان پر از ظلم و جور باشد و حضرت آن را پر از عدل و داد خواهد کرد.[4] پاسخ این شبهه وقتی به‌طور کامل داده می‌شود که موضع معصومان درباره

---

۱. هفده روایت را صاحب وسائل الشیعه (ج ۱۵، ص ۵۰) در باب سیزدهم ابواب جهاد عدو، (بَابُ حُکْمِ الْخُرُوجِ بِالسَّیْفِ قَبْلَ قِیَامِ الْقَائِمِ(عج) نقل کرده است.

۲. محمدصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۱۲، ص۳۹۱.

۳. روح‌الله موسوی خمینی؛ صحیفه امام؛ ج۲۱، ص۲۸۱. امام خمینی این تفکر را نقد می‌کند.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۴۱. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۱۲۴. شیخ طوسی؛ کتاب الغیبة للحجة؛ ص۴۶.

این‌گونه قیام‌ها که بر جسته‌ترین آنها سه قیام اول است، مشخص گردد.

نکته مهم دیگر این است که باید موضع معصومان درباره رهبران این قیام‌ها نیز مشخص شود. چون این موضوع به روشن‌شدن این مسئله کمک می‌کند که آیا خود این قیام‌ها اشکال و شبهه‌ای داشته‌اند یا اشکال آنها برخاسته از رهبری آنها و تفکر خاص آنان درباره موقعیت واقعی‌شان بوده است؟ گاهی ممکن است قیامی مورد تأیید ولی ناموفق باشد و گاهی ممکن است اصل قیام به جهت رهبری ناصالح آن یا ادعای نادرست رهبرش مورد تأیید قرار نگرفته باشد.

گفتار اول: قیام زید بن علی

ما در گذشته، راجع به موضع امامان درباره گروه‌ها، از جمله زیدیه مطالبی ارائه کردیم. در این قسمت به اصل قیام زید با توجه به روایات می‌پردازیم که اگر مورد نقد قرار گرفته، چه علتی داشته و چه بعدی از ابعاد آن، مورد نهی قرار گرفته است و آیا معصومان نظر منفی درباره زید داشته‌اند یا نگاه آنان به زید و قیام وی مثبت بوده؛ ولی آن را حرکتی غیرموفق می‌دانستند.

اهمیت قیام زید

قیام زید بن علی بن الحسین ﷺ از جهات مختلف اهمیت دارد. یکی از مهم‌ترین آنها ایجاد فرقه‌ای جدید در جمع شیعیان است. این قیام باعث شد در میان فرزندان معصومان در مورد امامت اختلاف شدیدی رخ دهد و نظر جدیدی پدید آید و امام کسی معرفی شود که با شمشیر قیام کند و از نسل فاطمه باشد؛ البته تفاوتی ندارد که از فرزندان حسن یا حسین ﷺ باشد.[1] چون قیام زید در اوج ستم بنی‌امیه و در دوران ضعف این قدرت

---

۱. ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی؛ الملل و النحل؛ ج ۲، ص ۱۵۴.

حکومتی بود، عده قابل توجهی از شیعیان به آن گرایش پیدا کردند و قیام‌های دیگر علویان نیز پس از آن رخ داد؛ به تعبیر دیگر قیام زید بعد از نهضت حسینی سرآغاز قیام‌های متعدد و باعث یک انشعاب جدی و جدیدی در میان شیعیان شد که نه‌تنها طرفداران آن بیرون از خانواده معصومان نبودند، بلکه اعضای اصلی آن جمعی از فرزندان و نوادگان معصومان بودند. قیام‌کنندگان بعدی نیز در ردیف رهبران زیدیه و امامان آنان معرفی شده‌اند. اینان در برابر تفکر دوازده‌امامی، در هر عصری امامی برگزیدند که با شمشیر قیام کرده باشد.[1] البته فرقه‌های زیدیه دیدگاه یکسانی ندارند، ولی شاخصه اصلی همه، قیام با شمشیر بر ضد حکومت‌ها بود. این تفکر در برابر تفکر شیعه امامیه قرار گرفت. این گروه و طرز فکر آنان تعداد قابل توجهی طرفدار پیدا کرد و شیعیان به زید گرایش پیدا کردند؛[2] به نحوی که زیدیه بعد از امامیه به مهم‌ترین فرقه شیعه تبدیل شد. باید توجه داشت که برخی از گروه‌های غالی قبل از آن که ادعا می‌شود از فرقه‌های شیعه بوده‌اند، وجودشان از نظر تاریخی قابل اثبات نیست و تردیدهایی جدی در صحت انتساب آنان به تشیع وجود دارد؛ افزون بر اینکه غیرعلوی بودند؛ بنابراین می‌توان قیام زید را سرآغاز فرقه‌گرایی و انشعاب جدی در مذهب تشیع دانست.

زمان مطرح‌شدن تفکر زیدیه

از خبری استفاده می‌شود که تفکر قیام با شمشیر در زمان امام باقر ﷺ توسط زید مطرح شده و در همان زمان، طرفدارانی پیدا کرده است. مردم کوفه در زمان امام باقر ﷺ از زید دعوت کردند علیه حکومت بنی‌امیه قیام کند. زید در جلسه‌ای در حضور برادرش امام باقر ﷺ، درباره شرایط امام با ناراحتی این‌گونه اظهار نظر کرد: «امام از ما آن کسی

---

۱. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۲، ص۱۷۲.

۲. همان: «وَ اعْتَقَدَ فِيهِ (زید) كَثِيرٌ مِنَ الشِّيعَةِ الْإِمَامَةَ وَ كَانَ سَبَبُ اعْتِقَادِهِمْ ذَلِكَ فِيهِ خُرُوجَهُ بِالسَّيْفِ يَدْعُو إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَظَنُّوهُ يُرِيدُ بِذَلِكَ نَفْسَهُ».

نیست که در خانه‌اش بنشیند و پرده را بکشد (و با مردم کاری نداشته باشد) و از جهاد جلوگیری کند؛ امامِ از ما کسی است که مانع نفوذ در حوزه و منطقه‌اش شود و در راه خدا جهاد کند، آن‌گونه که شایسته است و از رعیتش دفاع نماید و در برابر دشمن از حریمش دفاع کند».[۱] بدیهی است که وقتی زید این تفکر خود را برای برادرش مطرح کرده است که قبلاً آن را گفته و جمعی نیز از آن استقبال کرده باشند.

با توجه به درگذشت امام باقر ﷺ در سال ۱۱۴،[۲] می‌توان گفت زید به مردم کوفه اعتماد نکرده و بعدها در ماه صفر سال ۱۲۱ یا ۱۲۲ هجری دست به قیام زده است. به نظر می‌رسد از زمانی که زید تفکر قیام به شمشیر را مطرح کرد، گروه‌هایی که مخالف حکومت بنی‌امیه بودند، در صدد برآمدند با او ارتباط برقرار کنند، ولی زید با برخی از آنان همراهی نکرد و با تفکر آنان مخالفت کرد. برابر روایتی که در تفسیر فرات کوفی آمده، زید این اندیشه را مطرح و چنین ادعا کرده است: پس از حسن و حسین ﷺ ، نه پدرم، نه برادرم و نه پسر برادرم جعفر، چنین ادعایی را مطرح نکرده‌اند؛[۳] البته با توجه به دیگر اخبار می‌توان گفت این خبر دقیق نیست و بخشی از روات آن حذف شده است. در خبری دیگر که به عنوان نامهٔ زید آمده، نکات مشابهی دیده می‌شود.[۴]

زید و خطابیه

یکی از گروه‌های مطرح در زمان زید خطابیه به رهبری ابوالخطاب محمد بن مقلاص اسدی بود. وی مورد لعن و نفرین امام صادق ﷺ قرار گرفت.[۵] در تفسیر فرات کوفی

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۵۷: «لَیْسَ الْإِمَامُ مِنَّا مَنْ جَلَسَ فِی بَیْتِهِ وَ أَرْخَی سِتْرَهُ وَ ثَبَّطَ عَنِ الْجِهَادِ وَ لَکِنَّ الْإِمَامَ مِنَّا مَنْ مَنَعَ حَوْزَتَهُ وَ جَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ دَفَعَ عَنْ رَعِیَّتِهِ وَ ذَبَّ عَنْ حَرِیمِهِ».

۲. همان، ص ۴۶۹.

۳. فرات بن ابراهیم کوفی؛ تفسیر فرات الکوفی؛ ص ۴۷۴.

۴. همان، ص ۳۸۲.

۵. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص ۲۹۰. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۶۶، ص ۲۲۰.

گزارشی از برخورد زید با ابوالخطاب آمده است. ابوخالد چنین نقل می‌کند: ما نزد زید بن علی بودیم. ابوالخطاب نزد وی آمد تا با او سخن بگوید. زید به او گفت: تقوای الهی پیشه کن؛ من بر شما (در کوفه) وارد شدم و پیروان شما درباره چیزهایی شعار می‌دادند که باعث مباهات است. جد ما رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و مؤمنی که با او مهاجرت کرد (علی علیه‌السلام) پدر ماست و همسرش خدیجه، دختر خویلد، جده ماست و دخترش، فاطمه زهرا علیهاالسلام، مادر ماست. اهل‌بیت پیامبر نیست مگر کسی که مانند ما درباره‌اش آیات نازل شده باشد. پس بین ما و بین کسانی که درباره ما غلو کند و ما را پایین‌تر از چارچوب تعیین‌شده قرار دهد و درباره ما چیزی را بگوید که خود نمی‌گوییم، خداوند داوری نماید. معصوم از ما خاندان پنج تن هستند: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی، حسن، حسین و فاطمه علیهاالسلام و اما افراد دیگر اهل‌بیت ما، گناه می‌کند همان‌گونه که مردم گناه می‌کنند و نیکی می‌کند همان‌گونه که دیگران نیکی می‌کنند. برای نیکوکار ما دو برابر پاداش و برای بدکردار ما دو برابر عذاب است؛ زیرا خداوند فرمود: «ای زنان پیامبر، هر کس از شما کار خلاف واضح و روشنی انجام دهد، عذاب او دوبرابر است».[1] آیا تصور می‌کنید مردان ما مانند زنان ما نیستند. در اهل‌بیت ما کسی نیست مگر اینکه مأمور به کتاب و سنت است؛ زیرا خداوند فرمود: و کلمه باقی را در نسل او قرار داده، شاید آنان برگردند؛[2] پس هرگاه مردم گمراه شوند، مهدی جز از ما خاندان نیست، به دانشی آموزش داده شده‌ایم که دیگران که در موقعیت ما نیستند، به آن آگاه نمی‌باشند و وقتی دیگران که در سطح دانش ما نیستند، از ما جدا شوند ضرری به ما وارد نمی‌شود، هماهنگی و جماعت نزد من دوست‌داشتنی‌تر از تفرقه است. جماعت بعد از تفرقه بر شمشیر عرضه می‌شود جز اینکه امت محمد جولانی داده است.[3]

در این سخن نکته‌ای آشکار در باب عصمت آمده است و آن اینکه زید و درنتیجه

---

۱. احزاب: ۳۰: «یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفین».

۲. زخرف: ۲۸ :«وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فی عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ».

۳. فرات بن ابراهیم کوفی؛ تفسیر فرات الکوفی؛ ص۴۰۲.

زیدیه، فقط پنج تن آل عبا را معصوم می‌دانسته است. درباره شعار و اندیشه خطابیه که زید با آن مخالفت کرده، چند احتمال وجود دارد:

۱. زید به ابوالخطاب و طرفدارانش که شعارهایی می‌دادند، اعتراض می‌کند. از ذیل خبر استفاده می‌شود که آنان وی را مهدی می‌دانستند و احتمالاً با این عنوان شعار می‌دادند و زید آنان را از این عقیده باطل منع کرده است.[1] گویا برخی زید را مهدی تصور می‌کردند؛ به همین جهت است که شاعر اموی بعد از شهادت زید دراین‌باره شعری را خطاب به آل‌ابی‌طالب و شیعیان خواند: «صلبنا لکم زیداً علی جذع نَخلةٍ/ و لم أر مهدیّاً علی الجِذع یُصلَب:[2] برای شما زید را بر شاخه درخت خرمایی به دار زدیم و ندیده‌ام که مهدی‌ای را بر شاخ درخت به دار بزنند».

این شعر نشان می‌دهد که جمعی زید را مهدی و نجات‌دهنده می‌دانستند که شاعر مدعی می‌شود مهدی شما را به دار زدیم.

۲. ازآنجاکه زید در پایان سخنان خود آن جمع را از ایجاد تفرقه بر حذر می‌دارد، به نظر می‌رسد که آنان نکاتی را در مخالفت با دو خلیفه اول گفته‌اند که زید آن را تفکری تفرقه برانگیز می‌شمارد. گزارشی دیگر این احتمال را تقویت می‌کند که بدان اشاره خواهیم کرد.

در هر حال بعید نیست که هر دو مسئله مطرح بوده باشد؛ یعنی آنان هم زید را مهدی دانسته باشند و هم با بردن نام دو خلیفه اول، با آنها مخالفت کرده باشند.

زیدیه و معنای روافض

چنین به نظر می‌رسد که ابوالخطاب و یارانش در آغاز قیامِ زید، رهبری او را در قیام بر ضد حکومت هشام، حاکم بنی‌امیه، پذیرفته بودند و به او قول همکاری داده بودند، ولی در

---

۱. همان، ص۴۰۲.

۲. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۲۰۷. سیدمحسن امین؛ أعیان الشیعه؛ ج۷، ص۱۲۱.

آخرین لحظات، از حمایت زید دست برداشتند و او را تنها گذاشتند. دلیل این دست‌کشیدن از حمایت هم مخالفت زید با تفکرات ابوالخطاب بوده است. در حاشیه کتاب شرح الازهار در توضیح کلمه روافض چنین آمده است: روافض گروه معینی منسوب به شیعه هستند و آنان ابوالخطاب و یاران اویند که زید بن علی ﷺ را رفض و ترک کردند. وقتی به وی گفتند نظرت درباره دو مرد ستمگر چیست، پرسید: آن دو کی هستند؟ گفتند: ابوبکر و عمر. گفت: جز نیکی و خیر درباره آنان نمی‌گویم. گفتند: پس صاحب خود را ترک کردیم؛ به همین جهت رافضه نامیده شدند.[۱] مؤلف کتاب در ادامه مدعی می‌شود که رافضه کسانی هستند که با رهبران زیدیه مخالف هستند، چه از افرادی که شیعه نشمرده می‌شوند، مانند غلات، اسماعیلیه و امامیه و چه دیگران.[۲]

از این عبارات که گوینده آن یکی از بزرگان علمای زیدی‌مذهب است، استفاده می‌شود که گروه خطابیه و ابوالخطاب به زید قول همکاری دادند و بعد همان‌ها از حمایت زید در کوفه دست برداشتند و باعث شکست زید شدند. این مسئله نشان می‌دهد که آنان در کوفه جمع زیادی را تشکیل می‌دادند و اصل عنوان رافضه هم از اینجا گرفته شده است. لازم به یادآوری است که گروه خطابیه توسط منصور عباسی کشته شدند،[۳] اما تفکر آنها سال‌ها باقیمانده بود؛ به گونه‌ای که در توقیعی از حضرت حجت(عج) درباره آنها پرسیده می‌شود و ایشان ابوالخطاب و طرفدارانش را ملعون می‌شمارد.[۴]

توجه به این نکته لازم است که در منابع شیعه، دیدگاه زید درباره خلفا بر خلاف

---

۱. امام احمد مرتضی و عبدالله بن ابی‌القاسم؛ شرح الأزهار؛ ج۱، ص۲۱۱: «و الروافض قوم معیّنین مِمّن ینتحِل التشّیع و هم ابوالخطاب و أصحابه الذین رفضوا زید بن علی علیلم لما قالوا له: ما تقولُ فی الرجلَین الظالِمَین؟ قال: من هُما؟ قالوا: ابوبکرَ و عمرَ! قال: لا أقولُ فیهما إلا خیراً. فقالوا: رفَضنا صاحبنا. فسَمُّوا رافضةً لذلک».

۲. همان، حاشیه: «فالرافضیة اسم لمن یبغض أئمة الزیدیة من العترة الزکیة سواء کان من المتسمین بالتشیع مثل الغلاة والإمامیة والإسماعیلیة أو من غیرهم».

۳. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۹۶، ح۵۲۴.

۴. شیخ صدوق؛ کمال‌الدین و تمام النعمه؛ ج۲، ص۴۸۵. شیخ طوسی؛ الغیبه؛ ص۲۹۱.

آنچه نقل شد، ذکر شده است و درباره علت شهرت برخی زیدیه به بُتریه چنین آمده که زید جمعی را که کثیرالنواء در میان آنان بود، به علت دوستی دو خلیفه اول بُتریه نامید.[۱]

در حاشیه جلد چهارم شرح الازهار معنای متفاوتی با آنچه پیش‌تر بیان شد، برای «روافض» آمده است. مؤلف این کتاب اقرار می‌کند که زید و محمد بن عبدالله بن حسن مخالف دو خلیفه اول بودند و آن دو را عوامل اصلی غصب فدک می‌دانستند و اینکه روافض به جهت رفض و طرد دو خلیفه اول، چنین نامیده شدند، اندیشه نادرست معتزله است.[۲] این نظر که «افرادی رافضه نامیده شده‌اند که به دو خلیفه اول باور ندارند»، در بیشتر کتاب‌های اهل‌سنت آمده است.[۳]

نوبختی هم عنوان اینان را بتریه ذکر کرده است که ولایت ابوبکر و عمر را با ولایت علی درآمیختند، ولی علی ﷺ را افضل می‌دانستند.[۴] بُتریه قومی از زیدیه بودند که تقدیم مفضول را بر فاضل روا دانسته و می‌گفتند ابوبکر و عمر امام هستند، گرچه مردم با بیعت‌نکردن با علی ﷺ، مسیر اشتباهی را پیمودند. آنان یاران کثیرالنواء یعنی حسن بن صالح بن حی، سالم بن ابی‌حفصه، حکم بن عتیبه، سلمة بن کهیل و ابوالمقدام هستند[۵] که در خبری امام باقر ﷺ می‌فرماید آنان جمع زیادی را گمراه کردند.[۶] برابر این روایت، این

---

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۳۶. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۶۹، ص۱۷۸.

۲. امام احمد مرتضی و عبدالله بن ابی‌القاسم؛ شرح الأزهار؛ ج۴، ص۱۹۴: «و أیضا فالمروی عن الامام أمیرالمؤمنین زید بن علی علیلم أنّه نسب ما أصابه من ظلم هشام لعنه الله إلی الشیخین أبی‌بکر وعمر فقال: للسائل هما خذلانی هما قتلانی.) هذا کلامه علیلم یدلّ علی أنّهم أوّل من سنّ ظلم أهل البیت علیلم وفتحوا علیهم باب الشر فما زال کذلک إلی یوم القیمة و کذلک کلام الأئمة من أهل البیت علیلم مثل النفس الزکیة فی شأن المشایخ من اغتصابهم فدک من ید بنت رسول‌الله ﷺ و اغتصابهم للامر من أهله».

۳. شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمان سخاوی؛ الضوء اللامع؛ ج۱، ص۲۴. ابوزکریا یحیی بن شرف نووی؛ شرح صحیح مسلم؛ ج۶، ص۱۰۳. ابن‌قتیبه؛ غریب الحدیث؛ ج۱، ص۲۵۲. عبارت سخاوی چنین است: «الرافضة انهم رفضوا زید بن علی بن الحسین حین خرج علی هشام بن عبدالملک فقالوا له: تبرأ من أبی‌بکر و عمر فقال: هما إماما عدلٍ لا نبرّأ منهما.

۴. حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ صص۱۳ و ۵۷.

۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۵۴۴.

۶. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۳۶. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ج۱۴، صص۳۱۴ و ۳۷۰.

گروه در زمان زید به تقویت عقیدهٔ خود پرداختند و خود را طرفدار زید معرفی کردند و مدعی بودند که زید دارای چنین تفکری بوده است.

علل قیام زید

درباره علت قیام زید نکاتی را مطرح کرده‌اند که مهم‌ترین آنها مبارزه با ستم و احساس وظیفه برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر بوده است. در منابع تاریخی و حدیثی به نکات دیگری نیز اشاره شده که به‌اختصار آنها را بر می‌شماریم:

۱. امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر

زید برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر با شمشیر قیام کرد.[۱] او قیام کرد تا جلو ستم را بگیرد. جاحظ از محمد بن عمیر نقل می‌کند که زید وقتی دید زمین پر از ستم است و کمی یاران خود و کوتاهی مردم در حمایت از خود را دید، شهادت در راه خدا بهترین نوع مرگ برای او بود.[۲]

ابوحمزه ثمالی در خبری ماجرای اهدای مادر زید را به امام سجاد علیه‌السلام و تولد زید را نقل می‌کند و در ادامه می‌گوید: وقتی زید در کوفه در منزل معاویة بن اسحاق بود، نزد وی رفتم و گفتم: چه چیزی تو را به اینجا کشانده است؟ گفت: امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر و من شب‌های مختلفی نزد وی می‌رفتم تا اینکه شب نیمه‌شعبان به دیدن وی و همراه با او به زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفتم.[۳]

درواقع همان‌گونه که امام حسین علیه‌السلام برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر قیام کرد و به شهادت رسید، زید هم با شهادت خود تلاش کرد جامعه را بیدار کند و حس مسئولیت را

---

۱. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۷۱: «وَ ظَهَرَ بِالسَّيْفِ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ».

۲. ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ؛ البیان و التبیین؛ ج۱، ص۳۱۰: «إنّ زيدا لما رأى الأرض قد طُبقت جورا و رأى قلّة الأعوان و تخاذل الناس، كانت الشهادة أحبّ الميتات إليه».

۳. ابن‌طاووس (عبدالکریم بن احمد)؛ فرحة الغری؛ ص۱۱۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۶، ص۱۸۴.

در آنان بدمد و آنها را از بی‌تفاوتی برهاند. زید برای تأکید بر این وظیفه مهم، منکرهای متعددی را مطرح کرده است که به آنها اشاره می‌کنیم.

۲. خونخواهی امام حسین ﷺ

خونخواهی از بنی‌امیه که امام حسین ﷺ را به شهادت رساندند، یکی دیگر از هدف‌های زید دانسته شده؛ زیرا عده‌ای هنوز بر این تفکر باقیمانده بودند. در ارشاد مفید به این موضوع اشاره شده است.[۱]

۳. سکوت خلیفه برابر سب پیامبر ﷺ

وقتی از زید پرسیدند چرا قیام می‌کند، پاسخ داد: من دیدم پیامبر ﷺ را نزد هشام سبّ می‌کنند و او ساکت است. جابر از امام باقر ﷺ در خبری صحیح[۲] چنین نقل می‌کند: نزد حضرت بودیم؛ از سلطنت بنی‌امیه سخن به میان آمد. امام باقر ﷺ گفت: هیچ‌کس علیه هشام قیام نمی‌کند جز اینکه هشام او را می‌کشد و حکومت هشام بیست سال طول کشید. ما از این اظهار نظر به جزع افتادیم. حضرت فرمود: چه شده است شما را؟ وقتی خداوند بخواهد سلطان قومی را از بین ببرد، برابر تقدیر خود، این حکومت را سریع‌تر نابود می‌کند. من این سخن امام باقر ﷺ را برای زید که در صدد قیام بود ذکر کردم؛ زید این‌گونه پاسخ داد: من خود شاهد بودم که پیش هشام، پیامبر ﷺ سبّ و دشنام داده شد، ولی وی با آن مخالفت نکرد و هیچ‌گونه تغییری در وی ایجاد نشد. به خدا سوگند اگر کسی همراه من نباشد جز فرزندم (یا یک نفر دیگر[۳])، علیه وی قیام می‌کنم.[۴]

---

۱. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۱۷۱: «وَ يُطَالِبُ بِثَارَاتِ الْحُسَيْنِ ﷺ».

۲. محمدباقر مجلسی علامه؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۲۶، ص ۶۰۵.

۳. علی بن فخرالدین عیسی اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة؛ ج ۲، ص ۱۴۰.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۸، ص ۳۹۴: «فَقَالَ: إِنِّی شَهِدْتُ هِشَاماً وَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يُسَبُّ عِنْدَهُ فَلَمْ يُنْكِرْ ذَلِكَ وَ لَمْ يُغَيِّرْهُ فَوَ اللهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا أَنَا وَ ابْنِی لَخَرَجْتُ عَلَيْهِ».

این روایت نشان می‌دهد که زید به علل مختلف، هشام را بـرای خلافـت شایسـته نمی‌دانسته است. هشامی که خود را خلیفه پیامبر ﷺ معرفی می‌کرد، در برابر توهین به آن حضرت، هیچ‌گونه عکس‌العملی از خود نشان نداده بود و این مسئله باعـث تـألم و نگرانی شدید زید شده بود و به همین جهت علَم مخالفت بر ضد وی برافراشت.

۴. دعوت به رضای از آل‌محمد

هدف زید دعوت به خود نبود، بلکه به رضای از آل‌محمد ﷺ دعـوت می‌کـرد و ایـن مسئله در روایات متعددی ذکر شده است. از جمله در روایت عیص بن قاسم کـه در حـد خبر صحیح است، بیان شده که اگر زید موفق می‌شد به عهد خود وفـا می‌کـرد و هـدفش درهم‌شکستن قدرت سلطان بود.[۱]

شیخ مفید ذکر می‌کند وقتی زید مردم را به مرد پسندیده (رضا) از آل‌محمد ﷺ دعوت می‌کرد، مردم گمان کردند، مقصودش از این کلمه خود آن جناب است؛ در صورتی کـه او چنین مقصودی نداشت؛ چون شایستگی برادرش حضرت باقر ﷺ را برای امامت پـیش از خود، می‌دانست[۲] و از وصیت آن حضرت به هنگام وفاتش به حضـرت صـادق ﷺ آگـاه بود؛[۳] بنابراین منظورش از دعوت مردم به رضای از آل‌محمد، دعوت به خودش نبود و این نکته تفاوت اصلی قیام زید با دیگر قیام‌هاست.

۵. مبارزه با ستم و احیای ارزش‌های اسلامی

زید قیام کرد تا جلوی ستم را بگیرد. او امیدی به اصلاح خلیفه نداشت و راه چـاره را در مبارزه و شهادت در راه خدا می‌دانسـت، گرچـه یـارانش او را کمـک ننماینـد.

---

۱. همان، ص۲۶۴: «وَ لَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ فَإِنَّ زَيْداً كَانَ عَالِماً وَ كَانَ صَدُوقاً وَ لَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ لَوْ ظَهَرَ لَوَفَى بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ مُجْتَمِعٍ لِيَنْقُضَهُ».

۲. ر.ک: شیخ صدوق؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ ج۱، صص۳۰۵ و ۳۱۲.

۳. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۷۲، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (یک‌جلدی)؛ ص۲۶۲.

جاحظ نقل می‌کند که زید وقتی دید زمین پر از ستم است، شهادت در راه خدا بهترین نوع مرگ برای او بود.[۱] علت قیام زید بی‌اعتمادی وی به خلیفه و برخورد نادرست خلیفه با مسائل و ناامیدی از اصلاح وی بوده است؛ زیرا زید در شام خلیفه را به تقوا و اصلاح دعوت کرد، ولی خلیفه با بی‌اعتنایی برخورد کرد. شیخ مفید می‌نویسد: زید در شام نزد هشام بن عبدالملک رفت و به او گفت: به‌تحقیق در میان بندگان خدا کسی بالاتر از آن نیست که به پرهیزکاری و ترس از خدا سفارشی می‌کند و کسی پست‌تر از آن نیست که دیگران او را به تقوا و پرهیزکاری سفارش کنند و من تو را ای امیرالمؤمنین، به تقوا و ترس از خدا سفارش می‌کنم؛ پس از خدا بترس. هشام گفت: تو آن کس هستی که خود را شایسته خلافت می‌دانی و به آن امید داری؟ تو کجا خلافت کجا ای بی‌مادر؟ جز این نیست که تو فرزند کنیزی هستی. زید فرمود: من کسی را در مرتبه و منزلت پیش خدا از پیامبری که برانگیخته بالاتر نمی‌دانم و او فرزند کنیزی بود و اگر پسر کنیزبودن موجب کم‌شدن رتبه و مقام بود، او برانگیخته نمی‌شد و او اسماعیل فرزند ابراهیم ﷺ است (که فرزند هاجر بود و او کنیزی بیش نبود)؛ پس پیامبری و نبوت مرتبه‌اش نزد خدا بالاتر است یا خلافت ای هشام؟ و از این گذشته، چگونه مردی که پدرش رسول خدا ﷺ است و فرزند علی بن ابی‌طالب ﷺ است، کم‌رتبه است؟

هشام از مجلس برخاست و به پیشکار مخصوص خود گفت: این مرد نباید در میان لشکر من (یا حوزه شام) شب را به روز برساند. زید درحالی‌که بیرون می‌رفت، گفت: هرگز گروهی تیزی شمشیر را ناخوش نداشته‌اند، جز اینکه زبون و خوار گشته‌اند (یعنی هر کس از شمشیر بترسد، باید تن به خواری و ذلت دهد).[۲] در واقع زید دریافت که خلیفه در شام اصول و ارزش‌های دینی را باور ندارد و لازم است در برابر وی قیام کند و با بیعت

---

۱. ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ؛ البیان و التبیین؛ ج۱، ص۳۱۰.

۲. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۶۸ (ترجمه رسولی محلاتی).

مردم کوفه و اعلام آمادگی آنان، زمینه قیام وی فراهم شد.

جاحظ این برخورد غیرمنطقی هشام را نقل می‌کند و در پایان می‌نویسد: وقتی زید از مجلس هشام خارج شد گفت: «ما أحبّ أحدٌ الحیاةَ قطُّ إلاّ ذلَّ:[1] هیچ‌کس زندگانی را دوست ندارد جز اینکه خوار شود».

برخی به جای نقل این حقیقت گفته‌اند چون هشام خواستِ زید را در برآوردن نیاز مالی وی نپذیرفت، زید با خشونت با او سخن گفت[2] و بر ضد وی قیام کرد؛ اما این ادعا نادرست است. علت رفتن زید به شام این بود که زید و داود بن علی متهم شدند که اموالی از خالد بن عبدالله قسری حاکم قبلی کوفه، نزد آنهاست؛ اما هر دو این ادعا را انکار کردند. یوسف بن عمر، حاکم جدید عراق نیز به همین اتهام آن دو را در مکه دستگیر کرد و به شام نزد هشام فرستاد. آن دو سوگند خوردند که مالی از خالد نزد آنان نیست و هشام هم آن دو را سوگند داد و بعد از سوگند تبرئه کرد؛[3] بنابراین زید قرضی نداشته است. برخی نیز رفتن زید به شام را به علت اختلاف او با بنی‌حسن بر سر صدقات ذکر کرده‌اند؛[4] بلاذری در أنساب الأشراف می‌نویسد: اصل اختلاف بین امام محمد باقر ﷺ با عبدالله بن حسن بود و امام باقر ﷺ زید را وکیل خود قرار داد؛[5] اما این ادعا نیز درست نیست؛ بلکه همان‌طور که گفتیم، حضور زید برای پاسخگویی به اتهام بود و به همین جهت با داوود و جمعی دیگر به شام فرستاده شد.[6]

---

۱. ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ؛ البیان و التبیین؛ ج۱، ص۳۱۰.

۲. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۵، ص۳۲۵.

۳. ابوعبدالله مصعب بن عبدالله زبیری؛ نسب قریش؛ ص۶۰.

۴. همان، ص۶۰.

۵. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۴۲۷.

۶. همان، ص۴۲۸. همو، انساب الاشراف؛ ج۳، ص۲۳۱.

مخالفت‌ها با قیام زید

گزارش‌ها درباره زید و قیام وی مختلف است؛ ازاین‌رو لازم است نگاهی به آنها داشته باشیم. معصومان عصر زید او را از قیام نهی کردند؛ زیرا هرگونه نهضت و قیامی را در آن زمان ناموفق ارزیابی می‌کردند. این نکته را امام باقر و امام صادق ﷺ به خود زید یادآوری کردند. بخشی از روایاتی که در باب سیزده وسائل الشیعه نقل شده به همین مناسبت بوده است به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مخالفت امام باقر ﷺ با هرگونه قیام

امام باقر ﷺ که در زمانش وقوع قیام‌هایی بر ضد حکومت اموی مطرح بود، مانند قیام مغیره و قیام زید، یاران خود را از هرگونه حضور در این قیام‌ها نهی می‌کرد. ایشان به جابر جعفی دستور داد در خانه‌اش بماند.[۱] ابوالجارود را نیز به تقوا و نشستن در خانه توصیه کرد[۲] و از هرگونه همکاری با قیام‌کننده از اهل‌بیت خود نهی کرد؛[۳] اما ابوالجارود زیاد بن منذر سخن حضرت را نپذیرفت و در قیام زید شرکت کرد. گروه جارودیه زیدیه منسوب به اوست.[۴] امام باقر ﷺ، ابوالمرهف[۵] را از هرگونه تعجیل در تشکیل دولت حق بر حذر

---

۱. ابن‌ابی‌زینب نعمانی؛ الغیبه؛ ص۲۷۹. شیخ مفید؛ الاختصاص؛ ص۲۵۵. همو، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۲، ص۳۷۲. شیخ طوسی؛ کتاب الغیبه؛ ۴۴۱. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۵، ص۵۶: «الْبَاقِرُ ﷺ: يَا جَابِرُ الْزَمِ الْأَرْضَ وَ لَا تُحَرِّكْ يَداً وَ لَا رِجْلًا حَتَّى تَرَى عَلَامَاتٍ أَذْكُرُهَا لَكَ...».

۲. ابن‌ابی‌زینب نعمانی؛ الغیبه؛ ص۱۹۴. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۱، ص۳۵: «أَبِي‌الْجَارُودِ عَنْ أَبِي‌جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَوْصِنِي فَقَالَ: «أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللهِ وَ أَنْ تَلْزَمَ بَيْتَكَ».

۳. ابن‌ابی‌زینب نعمانی؛ الغیبه؛ ص۱۹۵. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۱، ص۳۶: «لَيْسَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَدٌ يَدْفَعُ ضَيْماً وَ لَا يَدْعُو إِلَى حَقٍّ إِلَّا صَرَعَتْهُ الْبَلِيَّةُ».

۴. شیخ طوسی؛ رجال الطوسی؛ ص۱۳۵، ش۱۴۰۹.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۷۳: «أَبِي‌الْمُرْهِفِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: الْعَبَرَةُ عَلَى مَنْ أَتَارَهَا هَلَكَ الْمَحَاضِيرُ...».

داشت.[۱] در نقلی امام صادق ﷺ این نکته را به ابوالمرهف[۲] می‌گوید.[۳] در کلام حضرت، از تشکیل دولت زودرس حق، به «محاضیر» تعبیر شده[۴] و محاضیر را که در لغت به معنای اسب تندرو است،[۵] به تعجیل‌کنندگان در فرج قائم معنا کرده‌اند.[۶] امیرالمؤمنین ﷺ در روایتی می‌فرماید: «هَلَکَتِ الْمَحَاضِیر»،[۷] یعنی کسانی که خواهان دولت زودرس حق هستند، هلاک شدند. این تعبیر از امام صادق ﷺ هم نقل شده است.[۸] درواقع حضرت مدعیان مهدویت را که مدعی بودند می‌خواهند دولت عدل مهدی تشکیل دهند رد می‌کند و حکومت‌هایی را که مدعی امامت کبری بودند، انکار می‌فرماید. روایاتی که بیان می‌کند هر پرچمی که قبل از ظهور قائم ﷺ بلند شود صاحب آن طاغوت است.[۹] به همین معناست که ادعای تشکیل دولت حق بر اساس اعتقاد به امامت و مهدویت خود، قبل از قیام قائم نارواست، نه اینکه نباید برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر قیام کرد. امام باقر ﷺ شخصاً برادر خود، زید را هم از قیام نهی می‌کند و ادعای امامت او را که مدعی چیزی است که درست

---

۱. ابن‌ابی‌زینب نعمانی؛ الغیبه؛ ص۱۹۸، بدون ذکر نام ابوالمرهف.

۲. ابوالمرهف ناشناخته است شیخ ابومرهف را از اصحاب امام باقر ﷺ (شیخ طوسی؛ رجال الطوسی؛ ص۱۵۱، ش۱۶۹۴) و پسرش مرهف بن ابی‌مرهف را جزو یاران امام صادق ﷺ (شیخ طوسی؛ رجال الطوسی؛ ص۳۱۲، ش۴۶۲۷) معرفی کرده و چون بعد از ابوالمرهف موسی بن ابی‌حبیب طائفی آمده، برخی وی را نام ابومرهف موسی دانسته‌اند (مصطفی بن حسین حسینی تفرشی؛ نقد الرجال؛ ج۴، ص۳۶۴. محمدتقی تستری؛ قاموس الرجال؛ ج۱۰، ص۴۷) که درست نیست.

۳. ابن‌ابی‌زینب نعمانی؛ الغیبه؛ ص۱۹۶.

۴. ملاصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۱۲، ص۳۶۸: «الاستعجال فی الامر من غیر تأنی فیه و صبر علیه».

۵. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۴، ص۲۰۱.

۶. محمدباقر مجلسی علامه؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۲۶، ص۳۲۳. همو، بحار الأنوار؛ ج۶، ص۱۹۹: «المحاضیر أی الذین یستعجلون فی طلب الفرج بقیام القائم ﷺ».

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۹۴.

۸. حسین بن سعید کوفی اهوازی؛ الزهد؛ ص۸۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۱۳۲: «هَلَکَتِ الْمَحَاضِیرُ وَ نَجَا الْمُقَرَّبُون».

۹. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۹۵: «عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ ﷺ قَالَ: کُلُّ رَایَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِیَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ یُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

نیست، مردود می‌شمارد و قیام او را ناموفق و باعث به‌دارزفتن زید می‌شمارد.

موسی بن بکر گوید: زید بن علی بن الحسین ﷺ بر ابوجعفر امام باقر ﷺ وارد شد و نامه‌هایی از مردم کوفه همراه او بود که وی را به سوی خود خوانده و از اجتماع خود آگاهش کرده بودند و به او دستور قیام می‌دادند. امام باقر ﷺ به زید فرمود: این نامه‌ها از آنان آغاز شده و خودشان به تو نوشته‌اند یا در پاسخ به نامه‌هایی است که به آنان نوشته‌ای و آنان را به قیام دعوت کرده‌ای؟ پاسخ داد: خود آنان شروع کرده‌اند و نامه نوشته‌اند به جهت شناختی که به حق ما دارند و از خویشاوندی ما با پیامبر خدا ﷺ آگاه‌اند و به خاطر آنچه در کتاب خدا از واجب‌بودن دوستی ما و لزوم اطاعت ما می‌یابند و به دلیل وضعیتی که ما در آن قرار داریم که در تنگنا و فشار و گرفتاری به سر می‌بریم.

امام باقر ﷺ به او فرمود: اطاعت از سوی خدا واجب می‌شود و سنتی است که خدا در پیشینیان آن را امضا کرده و در آخرین نیز اجرا می‌کند و لزوم اطاعت فقط درباره یک نفر از ما و دوستی نسبت به همه ما اهل‌بیت است و امر خدا درباره اولیایش، طبق حکمی که رسیده (هر امامی امام بعد از خود را مشخص کرده) جاری می‌شود و این مسئله فرمانی قطعی و حتمی و مشخص‌شده، انجام‌یافتنی و دارای موعدی معیّن در زمانی مشخص است. کسانی که ایمانی ثابت و یقین ندارند، تو را سبک نسازند. آنان تو را از خواست خدا بی‌نیاز نخواهند کرد؛ پس عجله مکن؛ زیرا خداوند برای عجلهٔ بندگانش عجله نمی‌کند و نمی‌توانی بر خدا سبقت بگیری؛ پس گرفتاری و مشکل تو را عاجز می‌سازد و اسیر مرگ می‌کند.

زید ناراحت شد و گفت: امام از ما آن کسی نیست که در خانه‌اش بنشیند و پرده را آویزان نماید (و با مردم کاری نداشته باشد) و از جهاد جلوگیری کند. امام از ما کسی است که مانع نفوذ در حوزه و منطقه‌اش شود و در راه خدا جهاد نماید آن‌گونه که شایسته است و از رعیتش دفاع کند و در برابر دشمن از حریمش دفاع نماید.[1]

---

۱. همان، ج ۱، ص ۳۵۷.

امام باقر علیه‌السلام فرمود: ای برادر، آیا تو آنچه را به خود نسبت دادی، می‌شناسی و شاهدی از کتاب خدا یا حجتی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یا مثالی برای آن سراغ داری؟ خداوند تبارک و تعالی حلال‌ها و حرام‌هایی را ایجاد و چیزهایی را واجب کرده و به نمونه‌هایی مثال زده است و سنت‌هایی را وضع کرده و امام قائم به فرمان خود را در آنچه خداوند از طاعتش واجب کرده است، در شبهه قرار نداده که قبل از آنکه وقت آن برسد به کاری دست بزند، یا قبل از زمانش جهاد کند. سپس حضرت به فرمان الهی درباره حج اشاره کرد که دستور داده: «لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ:[1] در هنگام احرام صید را نکشید»؛ بعد فرمود: آیا کشتن صید بزرگ‌تر است یا کشتن نفس آدمی؟ خداوند برای هر چیزی محلی قرار داد و فرمود: و هرگاه از احرام خارج شدید، صید کنید تا اینکه حضرت فرمود:

پس خداوند برای هر چیزی زمان معیّنی و برای هر زمان معینی نوشته‌ای قرار داده است؛ پس اگر تو دارای بینه (و گواه شرعی) از سوی پروردگارت هستی و به کارت یقین داری و تبیانی در کار و موقعیتت داری، خود دانی؛ در غیر این صورت به راهی مرو که در آن شک و شبهه داری و تلاش مکن برای ازبین‌بردن حکومتی که زمان زوال بهره‌اش از دنیا به پایان نیامده و مدت معین‌شده برای آن طی نشده و در کتاب، زمان نهایتش نرسیده است. پس اگر وقت پایانش رسیده بود و بهره‌اش به پایان رسیده بود و در کتاب وقتش رسیده بود، هرآینه زمان آن قطع می‌شد و نظام حق در پی آن قرار می‌گرفت و خداوند در تابع و متبوع آن خواری و کوچکی قرار می‌داد. پناه می‌برم از امام و پیشوایی که درباره وقتش (زمان اقدامش) گمراه شده و فرمانبرانش از فرمانده آگاه‌تر هستند.[2] ای برادر، می‌خواهی مذهب قومی را

---

۱. مائده: ۹۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۵۶. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۲، ص۱۴۸. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۴، ص۱۱۱: «فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَجَلًا وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَاباً فَإِنْ كُنْتَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ يَقِينٍ مِنْ أَمْرِكَ وَ تِبْيَانٍ مِنْ شَأْنِكَ فَشَأْنَكَ وَ إِلَّا فَلا تَرُومَنَّ أَمْراً أَنْتَ مِنْهُ فِي شَكٍّ وَ شُبْهَةٍ وَ لا تَغْلَطْ زَوَالَ مُلْكٍ ←

احیا کنی که به آیات الهی کفر ورزیدند و با پیامبر ﷺ مخالفت کردند و بدون هدایت الهی از هوای خود پیروی نمودند و بدون داشتن دلیلی از جانب خدا یا عهد و پیمانی از رسول خدا ﷺ ادعای خلافت کردند؟ برای تو به خدا پناه می‌برم ای برادر که فردا در کُناسه به دار زده شوی.

چشم‌های حضرت پر از اشک شد و اشکش جاری گردید؛ سپس فرمود: خداوند بین ما و کسانی که کارهای پنهان ما را آشکار نموده‌اند و منکر حق ما شده‌اند و سرّ ما را افشا کرده‌اند و ما را به غیر جد ما نسبت داده‌اند و درباره ما چیزی گفته‌اند که ما خود درباره خودمان نگفته‌ایم، داوری نماید.

این روایت مهم‌ترین روایتی است که در آن بالصراحه زید بن علی مورد نقد قرار گرفته و کار وی بر خلاف دستور اسلام معرفی شده است و بیان گردیده که ادعای امامت دارد، درحالی‌که فقط یک نفر حق ادعای چنین امری را دارد. در این روایت تفکر زید درباره شرایط رهبر و امام به‌خوبی ذکر شده است که می‌گوید باید با شمشیر قیام و از حوزه اسلام دفاع کند.

به نظر می‌رسد این اظهارات، اندیشه اصلی تفکر زیدیه است که در زمان امام باقر ﷺ از سوی زید مطرح شده و گسترش پیدا کرده است، اما زید بعد از آن، در زمان امام صادق ﷺ برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر قیام کرده است. بنا بر این روایت می‌توان گفت امام باقر ﷺ زید را از هرگونه قیامی نهی کرده است و به او فرموده زمان قیام نرسیده است

→

لَمْ تَنْقَضِ أُكُلُهُ وَ لَمْ يَنْقَطِعْ مَدَاهُ وَ لَمْ يَبْلُغِ الْكِتَابُ أَجَلَهُ فَلَوْ قَدْ بَلَغَ مَدَاهُ وَ انْقَطَعَ أُكُلُهُ وَ بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ لَانْقَطَعَ الْفَصْلُ وَ تَتَابَعَ النِّظَامُ وَ لَأَعْقَبَ اللهُ فِي التَّابِعِ وَ الْمَتْبُوعِ الذُّلَّ وَ الصَّغَارَ أَعُوذُ بِاللهِ مِنْ إِمَامٍ ضَلَّ عَنْ وَقْتِهِ فَكَانَ التَّابِعُ فِيهِ أَعْلَمَ مِنَ الْمَتْبُوعِ أَ تُرِيدُ يَا أَخِي أَنْ تُحْيِيَ مِلَّةَ قَوْمٍ ـ قَدْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللهِ وَ عَصَوْا رَسُولَهُ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللهِ وَ ادَّعَوُا الْخِلَافَةَ بِلا بُرْهَانٍ مِنَ اللهِ وَ لا عَهْدٍ مِنْ رَسُولِهِ أُعِيذُكَ بِاللهِ يَا أَخِي أَنْ تَكُونَ غَداً الْمَصْلُوبَ ـ بِالْكُنَاسَةِ ثُمَّ ارْفَضَّتْ عَيْنَاهُ وَ سَالَتْ دُمُوعُهُ ثُمَّ قَالَ: اللهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَنْ هَتَكَ سِتْرَنَا وَ جَحَدَنَا حَقَّنَا وَ أَفْشَى سِرَّنَا وَ نَسَبَنَا إِلَى غَيْرِ جَدِّنَا وَ قَالَ فِينَا مَا لَمْ نَقُلْهُ فِي أَنْفُسِنَا».

و او نباید خود را دچار مشکل کند و لازم است صبر کند تا وقت مناسب قیام برسد.

اگر فقط همین روایت در دست باشد، زید و قیام او از نظر عقیدتی محکوم است و طبق نظر امام باقر ﷺ قیام زید مشروعیت نداشته است و حضرت قیام او را از قبل ناموفق اعلام کرده؛ اما او با امام ﷺ مخالفت کرده است.

نقد و بررسی

در بررسی این خبر می‌توان به چند نکته اشاره کرد.

۱. این روایت از نظر سندی اعتبار ندارد؛ زیرا نام راوی اصلی آن ذکر نشده است؛ بنابراین نمی‌توان آن را به‌تنهایی ملاک داوری درباره زید دانست؛[۱] گرچه در این‌گونه مسائل سیاسی، گاه نام شخص ناقل به دلایل خاصی ذکر نمی‌شود؛ مثلاً در این مورد ازآن‌رو نام ناقل ذکرشده تا مورد آزار برخی زیدی‌مذهبان متعصب قرار نگیرد.

۲. این خبر مربوط به زمان امام باقر ﷺ است و از روایات استفاده می‌شود که زید از نظر عقیده قایل به امامت حضرت باقر ﷺ[۲] و بعد از آن، قایل به امامت امام صادق ﷺ بوده است که پیش‌تر نقل شد.[۳]

۳. در زمان قیام زید حوادثی رخ داده که برای او حجت شرعی بر لزوم مبارزه و امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر به دست آمده است و او با آگاهی از شهادت خود که توسط امام باقر و امام صادق ﷺ مطرح شده بود، برای آن کار مهم قیام کرده است.

۴. نکته مهمی که در این روایت و دیگر روایات مطرح است این است که حضرت وی را از قیام به عنوان امام نهی کرده و لزوم اطاعت را فقط برای یک شخص از اهل‌بیت ﷺ که همان امام معصوم و تعیین‌شده است، لازم شمرده است؛ بنابراین اگر فردی از سادات یا

---

۱. عَنِ الْحُسَيْنِ بن الْجَارُودِ عَنْ مُوسَى بن بَكْرِ بن دَأْبٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ.

۲. ر.ک: شیخ صدوق؛ کمال‌الدین و تمام النعمه؛ ج۱، صص۳۰۵ و ۳۱۲.

۳. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۷۲. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری (چ قدیم)؛ ص۲۶۲.

غیر سادات بدون ادعای امامت برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر قیام کند، مانند زید،[۱] این نهی شامل حال وی نمی‌شود. زید به ابوحمزه ثمالی گفت: قیام من برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر است؛[۲] بنابراین او مدعی امامت نبوده است، گرچه دیگران او را امام می‌دانستند.

طبق آنچه بیان شد، بر اساس این روایت به‌تنهایی، نمی‌شود درباره زید و قیام وی داوری کرد؛ بلکه لازم است بقیه روایات و اخبار نیز مورد توجه قرار گیرد؛ البته ازآنجاکه این خبر در اصول کافی آمده، بیشتر از دیگر اخبار مورد توجه قرار گرفته است. فیض کاشانی نیز بعد از نقل این خبر، زید را از مخالفت با امام مبرا دانسته و به روایاتی اشاره می‌کند که در تأیید وی آمده است.[۳] علامه مجلسی بعد از نقل این خبر که ظاهرش بر بی‌اعتقادی زید به امامت دلالت دارد، آن را رد کرده است و به اخبار دیگری که در تأیید زید آمده، اشاره کرده و زید و قیام وی را مورد تأیید دانسته است.[۴] از شواهدی که می‌توان بر سلامتی و درستی راه زید ارائه کرد این بود که وی راه و روش ابوالخطاب غالی را نقد کرده که در تفسیر فرات کوفی نقل شده است.[۵]

۲. نپیوستن یاران خاص امام صادق ﷺ به زید

از گزارش‌هایی استفاده می‌شود که یاران خاص امام صادق ﷺ با قیام زید همراهی نکردند و از آغاز آن را نافرجام می‌دانستند. مؤمن‌الطاق که به او احول می‌گفتند گوید: موقعی که زید بن علی بن الحسین متواری بود، مخفیانه مرا به حضور خواند و گفت: اگر از خاندان ما کسی قیام کند و تو را به شورش بخواند، آیا با او قیام خواهی کرد؟ گفتم: اگر پدرت علی بن الحسین ﷺ بود یا برادرت ابوجعفر باقر ﷺ باشد، آری، با او قیام خواهم

---

۱. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۱۷۱: «وَ ظَهَرَ بِالسَّيْفِ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ».

۲. ابن‌طاووس (عبدالکریم بن احمد)؛ فرحة الغری؛ ص ۱۱۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۴۶، ص ۱۸۴.

۳. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۲، ص ۱۴۸.

۴. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۴، ص ۱۱۸.

۵. فرات بن ابراهیم کوفی؛ تفسیر فرات الکوفی؛ ص ۴۰۲.

کرد. او گفت: من می‌خواهم به‌پا خیزم و با این مردم جهاد کنم؛ با من قیام و همراهی کن. گفتم: قربانت شوم، نه، من قیام نمی‌کنم. گفت: جانت را از جان من عزیزتر می‌دانی؟ گفتم: مسئله جان در میان نیست. آدمیزاده یک جان دارد و روزی آن را به جان‌آفرین تسلیم خواهد کرد. مسئله این است که اگر خداوند تبارک و تعالی بر روی این کره خاکی امام مسئولی معین کرده باشد که سرمشق جامعه باشد، هرکس از قیام و همراهی با تو تخلف کند، نجات یافته و هر کس با تو جهاد و قیام کند، به هلاکت افتاده است و اگر خداوند بر روی زمین امام مسئولی معیّن نکرده باشد تا سرمشق جامعه باشد، متخلف و مجاهد در یک ردیف قرار می‌گیرند (زیرا در آن صورت، مسئله جهاد یک تکلیف اجتهادی خواهد بود). به من گفت: ای اباجعفر، من با پدرم سر یک سفره می‌نشستم. او پاره گوشت چرب را برایم لقمه می‌کرد و لقمه داغ را برای دلسوزی به من، سرد می‌کرد. او از گرمی آتش دوزخ به من دلسوزی نکرده است؟ از روش دینداری به تو خبر داده و به من خبر نداده است؟! عرض کردم: قربانت گردم، چون از آتش دوزخ به تو دلسوزی کرده، خبرت نداده است؛ زیرا می‌ترسید که تو نپذیری و از آن جهت به دوزخ روی؛ ولی به من خبر داده که اگر بپذیرم نجات یابم و اگر نپذیرم، از دوزخ‌رفتن من باکی بر او نباشد؛ زیرا هرچه باشم، فرزند او نیستم؛ پس به من فرمود: با بنی‌امیه نجنگ ولی به تو نفرمود؛ سپس به او گفتم: قربانت گردم، شما بهترید یا پیامبران؟ فرمود: پیامبران. گفتم: یوسف به یعقوب می‌گوید: «داستان خوابت را به برادرانت مگو، مبادا برایت مکری بیندیشند».[1] او خوابش را نگفت و پنهان کرد تا برایش مکری نیندیشند؛ پدر تو نیز مطلب را از تو پنهان کرد، زیرا بر تو بیم داشت.

زید فرمود: اکنون که چنین می‌گویی، بدان که مولایت در مدینه به من خبر داد که: من کشته می‌شوم و در کُناسه کوفه به آویخته می‌گردم و خبر داد که کتابی نزد اوست که

---

۱. یوسف: ۵: «یا بُنَیَّ لا تَقْصُصْ رُؤْیاکَ عَلی إِخْوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیْدا».

کشتن و به‌دارآویخته‌شدن من در آن نوشته شده است.

احول گوید موقعی که به حج رفتم، جریان این مذاکره خود را که با زید بن علی بن الحسین صورت گرفته بود، نزد ابوعبدالله صادق ﷺ بیان کردم. ابوعبدالله به من گفت: «أَخَذْتَهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَ مِنْ تَحْتِ قَدَميهِ وَ لَمْ تَتْرُكْ لَهُ مَسْلَكاً يَسْلُكُهُ:[1] راه سخن را از شش جهت، روبرو، پشت سر، راست و چپ، بالا و پایین، بر او بسته‌ای و جای هیچ‌گونه عذری باقی نگذاشته‌ای».

ازاین‌روایت صحیح استفاده می‌شود در ذی‌حجه سال ۱۲۱ که احول با امام در مکه دیدار داشته، هنوز زید قیام نکرده است.

این ماجرا در رجال کشی با دو روایت گزارش شده که در یکی از آنها، این مناظره در حضور امام صادق ﷺ بین مؤمن‌الطاق، محمد بن علی بن نعمان و زید رخ داده است که دقیق به نظر نمی‌رسد[2] و راویان آن ثقه نیستند و در نقلی دیگر، بخشی از این خبر گزارش شده است.[3] در خبری دیگر زید از زرارة بن اعین هم دعوت می‌کند و او همین پاسخ را به زید می‌دهد که اگر امام واجب‌الاطاعه از من دعوت کند، لازم است به او پاسخ دهم، اما اگر چنین نباشد، ممکن است من پاسخ بدهم و ممکن است پاسخ مثبت به درخواست قیام وی ندهم و امام صادق ﷺ این جواب زراره را درست می‌شمارد.[4] از آنچه بیان شد چند نکته مهم به دست می‌آید که در تحلیل قیام‌های زمان معصومان در خور توجه است:

۱. امام صادق ﷺ با قیام زید مخالف بوده است و این نکته را یاران خاص حضرت می‌دانستند و به همین علت از قیام او حمایت نکردند. سخنان مؤمن‌الطاق به زید به‌خوبی این مطلب را می‌رساند.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۱۷۴. محمدباقر بهبودی؛ گزیده کافی؛ ج ۱، ص ۵۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ أصول الکافی (ترجمه سیدجواد مصطفوی)؛ ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص ۱۸۶، ح ۳۲۹.

۳. همان، ح ۳۲۸.

۴. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج ۱، ص ۲۵۹.

۲. مخالفت امام صادق ﷺ با این قیام از آن جهت بود که آن را ناموفق می‌دانست و معتقد بود که این حرکت از یک سو باعث شهادت زید و جمعی از پیروان وی می‌گردد و از سوی دیگر سبب بروز تفرقه در جمع شیعیان می‌شود.

۳. نکته اساسی و مهم دیگر این است که هر قیامی باید با تأیید رهبر جامعه و امام مسلمین صورت بگیرد. تأییدنشدن قیام از سوی امام صادق ﷺ و اصرار زید، نوعی شکاف در رهبری جامعه شیعه تلقی می‌شد و این نگرانی مهم امام صادق ﷺ، بود. بر اثر این حرکت، شیعه به زیدیه و امامیه تقسیم شد و زیدیان امام صادق ﷺ را به همکاری‌نکردن با زید متهم کردند.

۴. اظهارات طرفداران زید بعد از قیام وی نشان‌دهندهٔ تفرقه و شکاف عمیقی است که بر اثر این جنبش در میان شیعیان رخ داده بود. از سخنان زید و پسرش یحیی استفاده می‌شود که آنان رهبری شیعه را به دو قسم تقسیم کردند. امام صادق ﷺ را فقط رهبر علمی شیعه می‌دانستند و زید و امثال وی را رهبر سیاسی و عملی شیعیان و این اندیشه اشتباه، بسیار حساس و خطر ناک بود و سال‌ها در زمان معصومان ادامه داشت. این نکته در خبر مقدمه صحیفه سجادیه که در آن ذکرشده که یحیی بن زید می‌خواهد به خراسان برود، به‌روشنی آمده است، آنجا که یحیی به متوکل بن هارون می‌گوید: ای متوکل، خداوند این امر امامت را با ما اهل‌بیت تأیید و دانش و شمشیر را در ما جمع کرده است و فرزندان عموی ما را فقط دانش داده است.[1]

گروه زیدیه بعداً جزو طرفداران محمد بن عبدالله بن حسن شدند و امامت به نص مورد انکار آنان قرار گرفت.[2] گاهی شماری از آنان با انکار امامت امام صادق ﷺ و سخنان نادرست خود باعث آزار حضرت می‌شدند که نمونه‌ای از برخورد آنان در بصائر

---

۱. صحیفه سجادیه؛ ص۱۲: «يَا مُتَوَكِّلُ إِنَّ اللهَ عزّوجل أَيَّدَ هَذَا الْأَمْرَ بِنَا وَ جَعَلَ لَنَا الْعِلْمَ وَ السَّيْفَ فَجُمِعَا لَنَا وَ خُصَّ بَنُو عَمِّنَا بِالْعِلْمِ وَحْدَهُ».

۲. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ج۱، ص۱۵۶.

الدرجات[۱] و کافی[۲] از سعید سمان نقل شده است.

در جمع‌بندی آنچه بیان شد می‌توان گفت موضع امام صادق ﷺ در برابر قیام زید مثبت نبوده و ایشان یاران خود را از همراهی با او نهی کرده است؛ زیرا هرگونه همراهی آنان با زید باعث می‌شد جمع زیادی از شیعیان که در اقلیت بودند به شهادت برسند و حرکت آنان در گسترش اسلام اصیل ابتر و بی‌نتیجه بماند. بدیهی است که اگر امام صادق ﷺ با زید همراهی می‌کرد خود ایشان به عنوان سنگربان تشیع و رهبر این جمع، مورد تهدید و اتهام قرار می‌گرفت و دستگاه خلافت بهانه‌ای برای قلع و قمع تمام شیعیان به دست می‌آورد که درنهایت، نه از تاک نشان می‌ماند و نه از تاک‌نشان.

کار مهم امام صادق ﷺ این بود که در آن بازار اتهام و تحقیر، توانست بخشی از شیعیان را از نابودی حفظ کند تا آثار و احادیث اهل‌بیت ﷺ و مکتب آنان از نابودی در امان بماند. البته از برخی روایات استفاده می‌شود که قیام زید برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر مورد مخالفت حضرت نبوده و زید مورد احترام و توجه حضرت بوده است؛ به همین جهت حضرت فرمود: خداوند عمویم زید را رحمت کند، او به رضا از آل‌محمد دعوت کرد و اگر موفق می‌شد، به آن عمل می‌کرد.[۳]

بیعت مردم کوفه با زید

زید وقتی در سال ۱۲۱ دستگیر شد و قرار شد به شام برده شود، شیعیان در دیدار با وی پیام دادند که کجا می‌روی درحالی‌که صد هزار شمشیربه‌دست از مردم کوفه، بصره و خراسان با تو هستند. زید خواست آنان را نپذیرفت تا اینکه از شام برگشت و به کوفه

---

۱. همان، ص۱۷۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۳۲.

۳. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۲۴۹. علی بن محمد خزاز قمی؛ کفایة الأثر؛ ص۳۰۶: «رَحِمَ اللهُ عَمّی زَیْداً إِنَّهُ دَعا إِلَی الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوْ ظَفِرَ لَوَفَی».

رفت و بیش از ده ماه در کوفه بود. در این مدت، بالغ بر پانزده‌هزار نفر از مردم کوفه، علاوه بر مردم مداین، بصره، واسط، موصل، ری، خراسان و جرجان، با زید بیعت کردند و او از آنان پیمان وثیق برای حمایت و پایداری گرفت و داعیان خود را به مناطق مختلف دیگر فرستاد.[۱]

شماری از راویان عدهٔ بیعت‌کنندگان با زید را کمتر از عدد مذکور، ولی بیش از دوازده هزار نفر دانسته‌اند.[۲] زید در هنگام بیعت‌گرفتن از مردم، بر نکاتی توجه و تأکید داشت. بیعت‌نامه او دعوت به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ و جهاد با ستمگران و دفاع از مستضعفان و بخشش به محرومان و تقسیم‌کردن بیت‌المال به‌طور مساوی و رد مظالم و یاری‌کردن اهل‌بیت بر ضد ناصبیان بود و وقتی کسی این شرایط را می‌پذیرفت، زید با او بیعت می‌کرد.[۳]

زمان قیام

درباره زمان قیام زید و شهادت وی اختلاف است. با توجه به عزل خالد بن عبدالله از امارت کوفه در سال ۱۲۰ و انتصاب یوسف بن عمر[۴] و رفتن زید به شام بعد از دستگیریِ وی توسط یوسف بن عمر در مکه[۵] و حضور ده‌ماهه زید در کوفه بعد از بازگشت از شام که بدان اشاره شد، می‌توان نتیجه گرفت که زمان قیام زید سال ۱۲۲ بوده که جمعی نقل کرده‌اند و سال ۱۲۰ قطعاً درست نیست؛ زیرا عزل خالد، به اتفاق مورخان، در سال ۱۲۰ احتمالاً در ماه جمادی یا بعد از آن رخ داده است و چند ماه طول کشید تا غلامِ خالد بن

---

۱. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۱۳۱.

۲. همان، ص۱۳۶.

۳. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۵، ص۴۹۲. ابن‌جوزی؛ المنتظم؛ ج۷، ص۲۱۰.

۴. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج۲، ص۳۲۳. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۵، ص۲۱۹. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۷، ص۳۱۸.

۵. ابوعبدالله مصعب بن عبدالله زبیری؛ نسب قریش؛ ص۶۰.

عبدالله زیر شکنجه، زید و داود بن علی و محمد بن عمر را متهم کرد که اموالی از خالد بن عبدالله نزد آنهاست. این سه تن پس از مدتی مکاتبهٔ حاکم جدید کوفه با شام، به دستور هشام به شام اعزام شدند.[۱] داود و محمد بعد از بازگشت، به مدینه رفتند؛ ولی زید به اصرار مردم کوفه از مدینه به شهر آنان رفت.[۲] او ده ماه و اندکی در کوفه مردم را به بیعت با خود دعوت می‌کرد.[۳] بنا به نقل ابوحمزه ثمالی، وی در نیمه شعبان برای دیدن زید به منزل معاویة بن اسحاق رفته است؛[۴] بنابراین بازگشت زید به کوفه را باید اوایل ربیع‌الاول سال ۱۲۱ بدانیم؛ به همین جهت عده‌ای قیام و شهادت زید را به‌طور قطعی سال ۱۲۲[۵] و شماری با تعبیر «گفته شده» این سال دانسته‌اند.[۶] برخی نوزده قول بر شهادت زید در سال ۱۲۲ نقل[۷] و این سال را به عنوان زمان قیام زید و شهادتش تأیید کرده‌اند.

قیام زید

خبر حضور زید در کوفه برای قیام به یوسف بن عمر، حاکم کوفه، رسید. به وی گزارش شد که زید در منزل دو نفر پنهان بوده است. او کسی را به منزل آن دو فرستاد، ولی زید آنجا نبود. حاکم کوفه آن دو نفر را دستگیر و بعد به قتل رساند. زید طبق برنامه‌ریزی‌ای که کرده بود، قرار بود اول صفر قیام کند، ولی مجبور شد هفت روز مانده از

---

۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۲۳۱. همو، جمل من أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۴۲۸.
۲. همو، أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۲۳۲. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۵، ص۲۲۹.
۳. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۱۳۲.
۴. ابن‌طاووس (عبدالکریم بن احمد)؛ فرحة الغری؛ ص۱۱۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۶، ص۱۸۴.
۵. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج۲، ص۱۸۲. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۱، ص۱۰. همو، جمل من أنساب الأشراف؛ ج۱، ص۱۴. ابن‌کثیر؛ البدایة و النهایه؛ ج۹، ص۳۲۹. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۲۶، ص۲۲۷. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۳، ص۵۹. احمد بن حنبل؛ العلل و معرفة الرجال؛ ج۲، ص۵۸. ابن‌قتیبه؛ المعارف؛ ص۲۱۶. محمد بن اسماعیل بخاری؛ التاریخ الکبیر؛ ج۳، ص۴۰۳. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۶، ص۳۱۶.
۶. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۵، ص۲۲۹. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۸، ص۵. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۵، ص۳۲۵.
۷. حسین کریمان؛ سیره و قیام زید بن علی ﷺ؛ ص۲۴.

محرم قیام کند. قیام وی با شعار «یا منصور امت» شروع شد. یوسف بن عمر برای مقابله با قیام زید به حکم بن صلت دستور داد مردم کوفه و رؤسای قبایل را به مسجد اعظم دعوت کند و برای متخلفان از این دستور، کیفر شدیدی در نظر بگیرد. او خود در حیره بود و حکَم را جانشین خویش در کوفه قرار داد. وقتی قیام شروع شد، فقط ۲۱۸ نفر جنگجویانی پیاده همراه زید بودند. زید پرسید: مردم کجا هستند؟ گفته شد: در مسجد در محاصره هستند. زید گفت: این عذر برای کسی که بیعت کرده، قابل قبول نیست.[۱] سعید بن خثیم جمعیت همراه با زید را پانصد نفر دانسته که در نبرد ضربات سختی به سپاه شام وارد کردند.[۲] یوسف بن عمر که ضربات سختی از نیروهای زید خورده بود، از تیراندازها خواست به طرف زید و یارانش تیراندازی کنند. درگیری ادامه داشت تا اینکه شب تیری به پیشانی زید اصابت کرد. تیر را که بیرون کشیدند، زید درگذشت. یاران وی او را دفن کردند و روی قبرش گیاه ریختند تا شناسایی نشود. مردی جای قبر زید را دید و آن را به یوسف بن عمر گزارش داد. حاکم قبر را نبش کرد و بدن زید را بیرون آورد و سرش را جدا کرد و برای هشام بن عبدالملک فرستاد. او دستور داد بدن زید را عریان در کناسه کوفه به دار بیاویزند.[۳] بدن پاک زید چهار سال این‌گونه بر دار بود.[۴] بدن معاویة بن اسحاق و نصر بن خزیمه و زیاد نهدی[۵] هم در کناسه به دار آویخته شد و بر آنها نگهبان قرار دادند.[۶] بعد از چهار سال به دستور خلیفه اموی، بدن زید را آتش زدند و خاکسترش را پراکنده کردند.[۷] از نکات قابل توجه این است که سه فرزند ابوحمزه ثمالی به نام‌های نوح، حمزه و منصور

---

۱. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۱۳۲ـ۱۳۴.

۲. همان، ص۱۳۶.

۳. برگرفته از: ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۱۳۷. سیدمحسن امین؛ أعیان الشیعه؛ ج۷، ص۱۱۸ـ۱۲۰.

۴. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۷۳.

۵. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۲۵۱. همو، جمل من أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۴۴۶.

۶. ابن‌خلدون؛ تاریخ ابن‌خلدون؛ ج۳، ص۱۲۵.

۷. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۴۳۴.

در قیام زید همراه او به شهادت رسیدند،[۱] چراکه ابوحمزه مطمئن بود قیام زید برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر است و داعیه امامت و زعامت شیعه را ندارد.

زمان شهادت زید

ابوالفرج شهادت زید را روز جمعه در صفر سال ۱۲۱ دانسته است.[۲] شیخ مفید آن را روز دوشنبه دوم صفر ۱۲۰ در سن ۴۲سالگی ذکر کرده است.[۳] با توجه به آنچه بیان شد که قیام زید در سال ۱۲۲ رخ داده، زمان شهادتش هم مشخص می‌شود که در همان سال بوده است. بدن وی را که عریان به دار زده بودند، بعد از پنجاه ماه، پس از قیام یحیی بن زید،[۴] به دستور ولید بن عبدالملک، آتش زدند.[۵] رحمت خدا بر زید بن علی باد.

محرومیت به ادعای طرفداری از زید

به جهت همراهی مردم با زید، هشام، خلیفه اموی، حقوق مردم مکه و مدینه را به مدت یک سال قطع کرد.[۶] یوسف بن عمر سر زید و نصر بن خزیمه را که از فرماندهان زید بود، به مدینه فرستاد و دستور داد آل ابی‌طالب از زید برائت بجویند. عبدالله بن حسن در سخنی کوتاه خواست حاکم را برآورده کرد و دیگران مفصل‌تر سخن گفتند.[۷] به نظر می‌رسد چنین درخواستی از امام صادق ﷺ نشده است. افزون بر این دو نفر، بدن معاویة بن اسحاق، از

---

۱. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۱۱۵.

۲. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۱۳۹.

۳. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۷۴.

۴. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۲۰۸.

۵. ابن‌خلدون؛ تاریخ ابن‌خلدون؛ ج۳، ص۱۲۵. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۱۳۹. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۲۶، ص۲۲۷. ابن‌جوزی؛ المنتظم؛ ج۷، ص۲۱۲.

۶. ابوالفرج اصفهانی؛ الأغانی؛ ج۷، ص۱۸.

۷. ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ؛ البیان و التبیین؛ ج۱، ص۳۱۱.

یاران زید، در کناسه کوفه به دار آویخته شد.[۱] وی شخصیتی است که در خبری نام وی آمده است. وقتی امام صادق ﷺ می‌پرسد: آیا کسی هست که خبری از عمویم زید نقل کند، مردی می‌گوید: شبی در خانه معاویة بن اسحاق انصاری بودیم که زید تصمیم گرفت به مسجد سهله برود که نرفت. بعد حضرت صادق ﷺ از اهمیت این مسجد سخن می‌گوید.[۲] در این خبر نام زید و قیام وی به نیکی برده می‌شود که نوعی تأیید آن است. زهیر بن محمد، از رهبران خراسانی قیام که دخترش همسر زید بود، جزو کسانی بود که یوسف بن عمر خود شخصاً گردن وی را زد.[۳] وی از اصحاب امام صادق ﷺ بود که در بصره سکونت داشت.[۴]

قطع‌کردن دست طرفداران زید

یکی دیگر از کارهای یوسف بن عمر این بود که دست طرفدارن زید را قطع می‌کرد. او شخصاً دست سلیمان بن خالد بجلی معروف به اقطع کوفی را قطع کرد.[۵] او دست ام‌خالد را هم که زنی صالح و شیعه و طرفدار زید بن علی بود قطع کرد.[۶] ام خالد روزی نزد امام صادق ﷺ آمد و گفت: ابوبصیر به من می‌گوید از دو خلیفه اول برائت بجوییم؛ ولی این، یعنی کثیرالنواء، به من دستور می‌دهد آن دو را دوست بدارم؛ کدامیک از این دو نزد تو محبوب‌ترند؟ حضرت فرمود: ابوبصیر و یارانش نزد من محبوب‌تر از کثیرالنواء و یاران وی می‌باشند و آنان با کثیرالنواء به آیات قرآن مخاصمه می‌کنند که فرمود: هر کس به دستور خدا عمل نکند، کافر، ظالم و فاسق است.[۷]

---

۱. هشام بن محمد بن سائب ابن‌کلبی؛ نسب معد و الیمن الکبیر؛ ص۳۶۶.
۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۴۹۴.
۳. ابن‌کلبی؛ نسب معد و الیمن الکبیر؛ ص۴۸۵.
۴. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل، الخاتمه؛ ج۷، ص۳۹۵.
۵. حسن بن یوسف علامه حلی؛ خلاصة الاقوال؛ ص۷۷.
۶. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۴۲.
۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۱۰۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۴۱.

علل شکست قیام زید

درباره علل شکست قیام زید در گذشته به‌تناسب نکاتی بیان شد و فراز و نشیب‌های همکاران وی تشریح گردید. با توجه به آنچه گذشت، در یک جمع‌بندی دراین‌باره می‌توان چند نکته مهم را بیان کرد:

۱. همان‌گونه که اشاره شد، جمعی از یاران زید از گروه خطابیه و طرفداران ابوالخطاب بودند که چون باور آنها با اعتقادات زید یا جمعی از یاران زید، متفاوت بود، با اینکه قول داده بودند از زید حمایت کنند، دست از حمایت او برداشتند و او را تنها گذاشتند. برابر اظهار نظر برخی علمای زیدیه بیان شد که واژه «رفض» و «روافض» درباره ابوالخطاب و طرفدارانش به کار رفته است.

۲. یاران خاص امام صادق ﷺ مانند مؤمن‌الطاق و زراره با هرگونه قیامی مخالف بودند و حمایت‌نکردن خود را به زید اعلام کردند. آنان از آغاز به حمایت وی معتقد نبودند و این موضوع ممکن است برای جمعی دیگر از شیعیان در همراهی با زید تردید ایجاد کرده باشد.

۳. برخی از یاران زید مانند کثیرالنواء هنگام نبرد از زید جدا شدند و همو رهبری گروهی از زیدیه را بر عهده گرفت که قایل به امامت مفضول بودند. کثیرالنواء جزو کسانی بود که در جلسات زید حضور داشت و با وی همراه بود.[1] او با زید برای جنگ بیعت کرد، ولی بعد درخواست فسخ بیعت کرد و زید هم پذیرفت و بعد در اشعاری به وی گفت: برای جنگ مردانی هستند که برای آن آفریده شده‌اند و برای تجارت و حکومت هم اقوامی هستند. بهترین خلق کسی است که هم تجارتش با تقوای الهی همراه باشد و هم ضربه‌زدنی داشته باشد (در اصل جنگاور باشد) که همت او را نشان

---

۱. فرات بن ابراهیم کوفی؛ تفسیر فرات الکوفی؛ ص۱۴۴.

دهد. درنهایت کثیرالنواء در جنگ شرکت نکرد.[۱]

او جمع زیادی را گمراه کرد و خود نیز در حیرت به سر برد و با همین سرگردانی از دنیا رفت.[۲]

۴. نکته‌ای که لازم است در تحلیل شکست قیام زید افزون بر نکات ذکرشده بیان شود، اشاره به نقش بنی‌عباس در این شکست است. دعوت بنی‌عباس از سال ۹۹ بعد از مرگ ابوهاشم آغاز شده است؛[۳] زیرا ابوهاشم به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس وصیت کرد و دعات خود را به وی معرفی کرد و به آنان وعده تشکیل حکومت داد.[۴] با توجه به این مسئله، لازم است به این نکته توجه کنیم که ممکن است بخشی از کوتاهی‌هایی که در کوفه در حمایت از زید شده، با برنامه و از سوی طرفداران بنی‌عباس بوده باشد که شیعیان و طرفداران خود را از همراهی با زید باز داشته‌اند. هشدار داوود بن علی به زید در اعتمادنکردن به بیعت مردم کوفه در این جهت قابل بررسی و تحلیل است.[۵] آنان نمی‌خواستند زید بخشی از شیعیان را با خود داشته باشد تا خودشان بتوانند در آینده از آنها استفاده سیاسی نمایند.

دیدگاه امام صادق ﷺ درباره شهادت زید

از گزارش‌های نقل شده استفاده می‌شود که هرچند امام صادق ﷺ با قیام زید موافق نبود، اما پس از قیام زید به تجلیل از وی پرداخت و مسائل مربوط به شهادت زید را

---

۱. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ ص۱۲۷: «جَاءَ كَثِيرُ النَّوَّاءُ فَبَايَعَ زَيْدَ بن عَلِيٍّ ثُمَّ رَجَعَ فَاسْتَقَالَ فَأَقَالَهُ ثم قال: لِلْحَرْبِ أَقْوَامٌ لَهَا خُلِقُوا/ وَ لِلتِّجَارَةِ وَ السُّلْطَانِ أَقْوَام/ خَيْرُ البَرِيَّةِ مَنْ أَمْسَى تِجَارَتُهُ/ تَقْوَى الإِلَهِ وَ ضَرْبٌ يَجْتَلِى الهَام».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۱۰۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۴۱.

۳. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۴، ص۱۱۶.

۴. اخبار الدولة العباسیه؛ ص۱۸۶. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۲۷۴. همو، جمل من أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۴۶۶.

۵. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۵، ص۴۸۸.

دنبال کرده و از شهادت وی بسیار غمگین شده است و در موارد متعدد از وی تجلیل کرده و برای کمک به بازماندگان شهدای قیام زید تلاش کرده است.

۱. اندوه امام صادق ﷺ در شهادت زید

پس از شهادت زید امام صادق ﷺ و بنی‌هاشم دچار غمی شدید شدند. شیخ مفید می‌نویسد: چون آن جناب کشته شد، امام صادق ﷺ بی‌اندازه غمگین شد و اندوه زیادی آن بزرگوار را فرا گرفت، به‌حدی که در چهره‌اش آثار حزن و اندوه آشکار گشت.[۱] اشک و غم امام صادق ﷺ سال‌ها ادامه داشت. آن حضرت پس از چند سال که هنوز زید بر دار بود، در مصیبت زید اشک می‌ریخت. مهرم بن ابی‌برده اسدی گوید: بعد از اینکه زید را بر دار زدند، خدمت امام صادق ﷺ رسیدم. پرسید: زید چه کرد؟ گفتم: او را به دار زدند. فرمود: کجا؟ گفتم: کناسه بنی‌اسد. فرمود: تو او را بالای دار دیدی؟ گفتم: آری؛ «فَبَکَی حَتَّی بَکَی النِّسَاءُ خَلْفَ السُّتُورِ: حضرت (آنقدر) گریه کرد که زنانی که پشت پرده بودند نیز گریستند».[۲]

در خبری دیگر حمزة بن حمران گوید: بر امام صادق ﷺ وارد شدم؛ پرسید از کجا می‌آیی، گفتم از کوفه؛ «فَبَکَی ﷺ حَتَّی بَلَّتْ دُمُوعُهُ لِحْیَتَهُ: آن‌قدر گریه کرد که با اشکش محاسن ایشان خیس شد».

گفتم: ای فرزند رسول خدا، چرا این‌قدر گریه می‌کنید؟ فرمود: به یاد عمویم زید افتادم و آنچه بر سر وی آورده‌اند، آن‌گاه جریان شهادتش از تیرخوردن تا آتش‌زدن بدنش را با جزئیات تعریف کرد.[۳]

---

۱. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۱۷۳. همان (ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی)، ج ۲، ص ۱۷۰.
۲. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص ۶۷۲.
۳. همان، ص ۴۳۴.

۲. کمک امام صادق ﷺ به بازماندگان قیام زید

با توجه به سختگیری‌هایی که به آل ابی‌طالب و مردم مدینه و مکه شد، آنان دچار مشکلات مالی شدند. یکی از کارهایی که امام صادق ﷺ انجام داد این بود که پولی به برخی یاران خود داد تا بین بازماندگان قیام زید تقسیم کند. ایشان از مال خویش هزار دینار میان خانواده‌های پیروان زید که با او کشته شده بودند، پخش کرد و این جریان را ابوخالد واسطی روایت کرده که گفت: امام صادق ﷺ هزار دینار به من داد و دستور فرمود آن را میان خانوادهای کسانی که با زید کشته شدند پخش کنم و از آن پول چهار دینار به خانواده عبدالله بن زبیر، برادر فضیل رسان، رسید.[1] کمک به خانواده شهیدان و حل مشکل آنان جزو سیره معصومان بوده است.

۳. امام صادق ﷺ و جریان دفن زید

ماجرای شهادت زید بن علی امام صادق ﷺ را متأثر و ناراحت کرد. در خبر حمزة بن حمران نقل شده که بعد از اینکه حضرت در مصیبت زید اشک می‌ریزد، ماجرای شهادت وی را تعریف می‌کند. حمزه گوید: بر امام صادق ﷺ وارد شدم؛ پرسید از کجا می‌آیی، گفتم از کوفه. حضرت گریه کرد به‌قدری که از قطرات اشکش محاسن ایشان خیس شد. گفتم: ای فرزند رسول خدا ﷺ چرا این‌قدر گریه می‌کنید؟ فرمود: به یاد عمویم زید افتادم و آنچه بر سر وی آورده‌اند. گفتم: به یاد چه چیز آن افتادید؟ فرمود: به یاد شیوه شهادت وی افتادم؛ تیری به پیشانی‌اش خورد. یحیی نزد وی آمد، با صورت بر وی افتاد و گفت: ای پدر، تو را بشارت باد که بر رسول خدا ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین ﷺ وارد می‌شوی. گفت: آری ای فرزندم؛ سپس آهنگری را خواستند که تیر را

---

۱. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۷۳. همان، (ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی)، ج۲، ص۱۷۰.

از پیشانی‌اش بیرون آورد. با درآوردن تیر، زید درگذشت. او را به نهری آوردند که از بستان زائده می‌آمد. چاله‌ای کندند و او را در آن دفن کردند و آب بر آن انداختند. غلامی سندی با آنان بود که روز بعد پیش یوسف بن عمر رفت و او را از محل دفن زید آگاه کرد. یوسف بن عمر بدن زید را بیرون آورد و چهار سال بر دار زد؛ سپس دستور داد او را آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند. پس خداوند قاتل و خوارکننده او را لعنت کند. به خداوند شِکوه می‌برم از آنچه بر اهل‌بیت پیامبرش وارد شده است و از او یاری می‌طلبم بر ضد دشمنانمان و او بهترین یاری‌کننده است.[1]

امام صادق ﷺ از برخی یاران خود درباره چگونگی دفن زید می‌پرسد و این موضوع را مطرح می‌کند که شما می‌توانستید وی را در آب بیندازید و چیزی به بدن وی ببندید تا به زیر آب برود تا دست دشمن به وی نرسد. این خبر در روضه کافی چنین نقل شده است: سلیمان بن خالد که یکی از یاران خاص حضرت باقر ﷺ بود و در قیام زید حضور داشت[2] گوید: امام صادق ﷺ از من پرسید: چه چیز شما را واداشت که زید (بن علی) را در آنجایی که قرار دادید، بگذارید؟ عرض کردم: سه چیز علت این کار شد: یکی کمی افرادی که با ما به جای ماندند؛ زیرا ما هشت نفر بودیم. دیگر آنکه ترسیدیم صبح شود و کار ما مشخص شود و جهت سوم این بود که همان نقطه از زمین آرامگاه مقدّر او بود (و ما نمی‌توانستیم بر خلاف تقدیر کاری انجام دهیم). حضرت فرمود: از آن نقطه که او را دفن کردید تا فرات چقدر فاصله بود؟ گفتم: به اندازه پرتاب‌کردن یک سنگ. فرمود: سبحان‌الله، چرا آهن به بدن او نبستید تا در فرات بیندازید با اینکه این کار بهتر بود؟ عرض کردم: قربانت گردم، به خدا سوگند نتوانستیم چنین کاری انجام دهیم. فرمود: روزی که شما به همراه زید خروج کردید چگونه بودید؟ عرض کردم: مؤمن بودیم، فرمود: دشمن شما

---

۱. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۴۳۴: «فَلَعَنَ اللهُ قَاتِلَهُ وَ لَعَنَ اللهُ خَاذِلَهُ وَ إِلَى اللهِ (جَلَّ اسْمُهُ) أَشْكُو مَا نَزَلَ بِنَا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ بَعْدَ مَوْتِهِ وَ بِهِ أَسْتَعِينُ عَلَى عَدُوِّنَا وَ هُوَ خَيْرُ مُسْتَعَانٍ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص ۲۵۰، حاشیه.

چگونه بود؟ گفتم: کافر بودند. فرمود: من در کتاب خدای عزّوجل یافتم که فرموده: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون به کسانی که کفر می‌ورزند برخورد کردید، آنها را گردن بزنید تا چون آنها را بسیار کشتید، بندهای آنها را محکم ببندید (و آنها را به اسارت گیرید) و پس از آن، یا بر آنها منت نهید (و آزادشان کنید) یا فدیه گیرید تا اینکه جنگ بارهای سنگین خود را فرو نهد»[1] و شما خود تا آغاز کردید به رهاکردن کسانی که اسیر کردید. سبحان‌الله، شما یک ساعت هم نتوانستید به عدالت رفتار کنید.[2]

امام صادق ﷺ در این خبر دو انتقاد به عملکرد زید و طرفدارنش دارد؛ یکی راجع به اسرا که اگر پایداری می‌کردند، می‌توانستند از آنان بهره ببرند. حضرت می‌فرماید شما در نبردتان موفق بودید، ولی یک ساعت برابر عدل و دستور اسلام عمل نکردید و همین به ضررتان تمام شد. دیگر درباره دفن زید که به فرموده حضرت، می‌توانستند وی را در فرات بیندازند تا بدن وی به زیر آب برود و به دست دشمنانش نرسد و در امان بماند که اگر چنین می‌شد، چهار سال بدن عریان زید در کناسه کوفه به دار آویخته نمی‌ماند و آن‌گونه باعث ناراحتی اهل‌بیت ﷺ و هر انسان فهیمی نمی‌شد.

از روایت دیگری استفاده می‌شود که این گروه بدن زید را بعد از اینکه به دار زده شده بود، شبانه برداشتند و در کنار فرات دفن کردند، امّا بعد از آن، به دست نیروهای دولتی افتاد و آن را آتش زدند. این روایت را ابن‌ابی‌عمیر از مردی از سلیمان بن خالد نقل می‌کند.[3] اگر مرسلات ابن‌ابی‌عمیر را مسند و صحیح بدانیم، سند آن معتبر خواهد بود و بر سند خبر قبلی برتری دارد؛ افزون بر اینکه صدوق سند خود را به سلیمان بن خالد بعد از ابن‌ابی‌عمیر، هشام بن سالم دانسته است که صحیح‌الروایه است و بیان می‌کند که سلیمان در قیام زید حضور داشته است.[4] حضرت به سلیمان می‌فرماید: «با بدن عمویم

---

۱. محمد: ۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص ۲۵۰. همان (ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی)؛ ج۲، ص۶۱.

۳. عَلِيُّ بن إبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ رَجُلٍ ذَكَرَهُ عَنْ سُلَيْمَانَ بن خَالِدٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُوعَبْدِاللهِ.

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۴۳۹.

زید چه کردید؟ گفتم: وقتی مردم را خواب ربود، ما باقیمانده بدن وی را گرفتیم و در شکافی در کنار شط فرات دفن کردیم. وقتی صبح شد، سپاه برای یافتن آن به جستجو پرداخت. آنان بدن را پیدا کرده و آن را آتش زدند. حضرت فرمود: چرا آن را به آهنی نبستید تا سنگین شود و در فرات بیندازید؟ درود خداوند بر او باد و خداوند قاتل وی را لعن و از رحمت خود دور کند.[۱]

این روایت ممکن است بخشی از همان روایت مفصل قبلی باشد. در این نقل سخنی از اسرا و نقد عملکرد زیدیان در آزادکردن آنها نیست؛ البته در رجال کشی امام صادق ﷺ در خبری با بیان بخش پایانی خبر اول، بیان می‌کند که زید یک ساعت نتوانست به عدل عمل کند و جریان آزادکردن اسرا را به زید نسبت می‌دهد.[۲] به هر حال طبق این روایت، جریان اسیران به زمان قیام زید بر می‌گردد و برابر روایت دوم روضه کافی، باید منظور از اسیران را محافظان بدن زید دانست که یاران زید بعد از اسارت و ربودن بدن او و دفن آن، آنها را آزاد کرده‌اند؛ درحالی‌که با نگهداری بیشتر آنان، می‌توانستند زمان بیشتری برای معطل‌کردن نیروهای حکومتی به دست آورند و بدن زید را در مکان مناسبی قرار دهند.

از کلمات حضرت و لعن قاتل وی استفاده می‌شود که قیام زید مورد تأیید امام صادق ﷺ بوده و زید داعیه امامت نداشته است. در سفری که حضرت در زمان اولین خلیفه عباسی به کوفه دارد، وقتی به کناسه کوفه می‌رسد با تأثر می‌گوید: ای مفضل، اینجا عمویم زید را به دار زدند، خدایش رحمت کند.[۳]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۱۶۱: «کَیْفَ صَنَعْتُمْ بِعَمّی زَیْدٍ؟ قُلْتُ: إِنَّهُمْ کَانُوا یَحْرُسُونَهُ. فَلَمَّا شَفَّ النَّاسُ أَخَذْنَا جُثَّتَهُ فَدَفَنَّاهُ فِی جُرُفٍ عَلَی شَاطِئِ الْفُرَاتِ فَلَمَّا أَصْبَحُوا جَالَتِ الْخَیْلُ یَطْلُبُونَهُ فَوَجَدُوهُ فَأَحْرَقُوهُ. فَقَالَ: أَ فَلَا أَوْقَرْتُمُوهُ حَدِیداً وَ أَلْقَیْتُمُوهُ فِی الْفُرَاتِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَ اللهُ قَاتِلَه».

۲. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۶۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۸۰. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۲، ص۱۴۴.

پیامدهای اجتماعی ـ سیاسی قیام زید در میان شیعیان

از اخبار متعدد استفاده می‌شود که پس از قیام زید، گرایش به شورش علیه دستگاه خلافت اموی، گسترش یافت و طرفداران زید در تزاید بودند. آنان در آغاز با امام صادق علیه‌السلام برخورد تندی داشتند و جمعیت زیاد آنان و شهرتی که پیدا کردند، باعث شد یاران خاص حضرت مجذوب آنان شوند و منتظر حرکت و قیام حضرت باشند.

۱. وضعیت اجتماعی بعد از قیام زید

گزارش ویژه‌ای از وضعیت اجتماعی که بعد از قیام زید برای امام صادق علیه‌السلام ایجاد شده، در خبر ثقه سعید سمان آمده است و نشان می‌دهد امام در آن مقطع خاص در تقیه کامل بوده است و مدعیان طرفدار زید با بی‌ادبی با حضرت برخورد می‌کردند. آنان در آغاز عبدالله بن حسن و سپس پسرش محمد را امام و رهبر خود می‌دانستند. سند این روایت را برخی مجهول ارزیابی کرده‌اند؛[1] ولی می‌توان آن را صحیح و معتبر دانست؛ زیرا «عده»[2] سند این خبر افراد معتبر و ثقه هستند و افراد بعد از آنان نیز ثقه هستند. تنها تردید ممکن است در سعید سمان باشد که وی همان سعید اعرج یا سعید بن عبدالرحمان یا ابن‌عبدالله سمان است که نجاشی وی را کوفی و ثقه دانسته و دارای کتابی است[3] و طبق نظر برخی از علما، اتحادش با سعید اعرج محرز است؛[4] بنابراین می‌توان خبر را معتبر ارزیابی کرد.

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۳، ص۴۱.

۲. کلینی در کتاب کافی در مواردی به جای ذکر اسامی جمعی از افراد از تعبیر «عدة من اصحابنا» یعنی جمعی از راویان شیعه نقل کرده‌اند. استفاده می‌کند که اینها متفاوت هستند، ولی جمعی که در سند این خبر هستند و از احمد بن عیسی نقل می‌کنند، افراد ثقه و از مشایخ قم می‌باشند.

۳. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۱۸۱.

۴. ر.ک: ابوالقاسم خوئی؛ معجم رجال الحدیث؛ ج۸، ص۱۰۵.

سعید سمان گوید: نزد امام صادق ﷺ بودم که دو مرد زیدی‌مذهب بر آن حضرت وارد شدند و گفتند: آیا در میان شما امام و رهبری که اطاعتش واجب باشد هست؟ (و مقصودشان اثبات امامت زید بن علی بن الحسین ﷺ بود) حضرت فرمود: نه (امامی که مقصود شماست در میان ما نیست). آن دو نفر گفتند: مردمان موثق به ما خبر دادند که شما به آن فتوا داده‌ای و اعتراف کرده‌ای و عقیده داری و آن خبردهندگان فلان و فلان هستند که نام می‌بریم و ایشان دارای تقوا و کوشش در عبادت‌اند و دروغ نمی‌گویند. امام صادق ﷺ غضبناک شد و فرمود: من به آنها چنین دستوری نداده‌ام. چون آن دو نفر آثار غضب را بر چهره امام دیدند، بیرون رفتند.

حضرت به من فرمود: این دو نفر را می‌شناسی؟ عرض کردم: آری، اینها اهل بازار ما هستند و از طایفه زیدیه هستند و عقیده دارند که شمشیر پیامبر ﷺ نزد عبدالله بن حسن است. حضرت فرمود: خدا لعنتشان کند، دروغ می‌گویند. به خدا سوگند عبدالله بن حسن آن را ندیده، نه با یک چشم و نه با دو چشمش و پدرش هم آن را ندیده؛ جز اینکه ممکن است آن را نزد علی بن حسین ﷺ دیده باشد. اگر راست می‌گویند، چه علامتی در دسته آن و چه نشانه و اثری بر لبه تیغه آن است؟ به‌تحقیق شمشیر پیامبر ﷺ نزد من است. پرچم و جوشن و زره و خود پیامبر ﷺ نزد من است. اگر راست می‌گویند، در زره پیامبر ﷺ چه نشانه‌ای است؟ به‌تحقیق پرچم ظفربخش پیامبر ﷺ نزد من است. الواح موسی و عصای او نزد من است. انگشتر سلیمان بن داود نزد من است و تشتی که موسی در آن قربانی انجام می‌داد، نزد من است. اسمی که نزد پیامبر ﷺ بود و چون (در جبهه جنگ) آن را میان مسلمانان و کفار می‌گذاشت، چوبه تیری از کفار به مسلمانان نمی‌رسید نزد من است و من آن را می‌دانم. به‌تحقیق آنچه فرشتگان (از اسلحه برای پیامبران سابق) آورده‌اند نزد من است و داستان سلاح در خاندان ما همان داستان تابوت است در بنی‌اسرائیل؛ بر در هر خاندانی که تابوت پیدا می‌شد، نشانه اعطای نبوت بود و سلاح به هر کس از ما خاندان رسد، امامت به او داده می‌شود. به‌تحقیق پدرم زره رسول خدا ﷺ را پوشید و دامنش

اندکی به زمین می‌کشید و من آن را پوشیدم، همچنان بود [گاهی به زمین می‌کشید و گاهی نمی‌کشید و اختلاف محسوسی نداشت] و قائم ما کسی است که چون آن را بپوشد، به اندازه قامتش باشد، ان‌شاءالله.[۱]

این خبر نشان می‌دهد بعد از زید، زیدیه قایل به امامت عبدالله بن حسن شدند و او را امام به‌حق می‌دانستند و نشانهٔ آن را داشتن شمشیر پیامبر ﷺ تصور می‌کردند؛ چون قایل بودند امام باید با شمشیر قیام کند. حضرت شرط امامت را چیز دیگری می‌دانست و ادعای عبدالله بن حسن مبنی بر داشتن شمشیر پیامبر ﷺ را نادرست می‌دانست و نشانه‌های روشنی از میراث پیامبر ﷺ برای اثبات امامت خود برای یارانش بیان می‌کرد.

۲. جمعیت زیاد طرفدارن زید

از خبری استفاده می‌شود که گرایش به تفکر زید بن علی و طرفداری از وی شامل جمع پرشور زیادی می‌شد؛ به گونه‌ای که یکی از یاران امام صادق ﷺ از حضرت اجازه طلبید آنان را با حضرت مرتبط کند، ولی امام نپذیرفت. این خبر موقعیت زیدیه را نزد یاران امام صادق ﷺ نشان می‌دهد. سلیمان بن خالد جزو معدود افرادی از یاران فقیه امام باقر و امام صادق ﷺ بود که در قیام زید حضور داشت[۲] و به تعبیر برقی، او که در قیام زید حضور داشت، فرار کرد و توبه نمود و به حق برگشت.[۳] برابر روایت کشی، سلیمان به امام صادق ﷺ عرض کرد، از زمانی که حق را شناختم هر وقت نماز می‌خوانم، قضای نمازهای گذشته‌ام را هم می‌خوانم. حضرت فرمود: نیازی به آن نیست.[۴] همین سلیمان است که در هنگام خروج زید از وی درباره امام صادق ﷺ می‌پرسد و زید پاسخ می‌دهد:

---

۱. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ج۱، ص۱۷۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۳۲. همو، أصول الکافی (ترجمه مصطفوی)؛ ج۱، ص۳۳۷. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۸۷.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۴۳۹. علامه حلی؛ خلاصة الاقوال؛ ص۷۷.

۳. احمد بن محمد برقی؛ رجال البرقی؛ ص۳۲.

۴. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۶۱.

او امام ما در حلال و حرام است؛[۱] به همین جهت با زیدیه رابطه خوبی داشت. ابوشبل گوید: من و سلیمان بن خالد نزد امام صادق ﷺ رفتیم. سلیمان بن خالد عرض کرد: زیدیه گروهی هستند که شناخته‌شده و باتجربه هستند و مردم آنان را مشهور کرده‌اند و در زمین، محمدی (طرفدار محمد رسول خدا ﷺ) نیست که برای آنان، از تو دوست‌داشتنی‌تر باشد. اگر اجازه دهید آنان را به شما نزدیک و مرتبط سازم. حضرت فرمود: «یَا سُلَیْمَانَ بن خَالِدٍ، إِنْ کَانَ هَؤُلاءِ السُّفَهَاءُ یُرِیدُونَ أَنْ یَصُدُّونَا عَنْ عِلْمِنَا إِلَی جَهْلِهِمْ فَلا مَرْحَباً بِهِمْ وَ لا أَهْلاً وَ إِنْ کَانُوا یَسْمَعُونَ قَوْلَنَا وَ یَنْتَظِرُونَ أَمْرَنا فَلا بَأْسَ:[۲] ای سلیمان بن خالد، اگر این سفیهان می‌خواهند علم ما را به سمت نادانی خود بکشانند، بر آنان درود و سلامتی مباد. اگر آنان سخن ما را می‌شنوند و منتظر امر ما هستند، اشکال ندارد»؛ یعنی آنان را در صورتی با ما مرتبط کن که دستورهای ما را بپذیرند، نه اینکه تصور کنند ما تابع خواست آنان هستیم و آن گونه که آنان بخواهند باید عمل کنیم. ما آن‌گونه که می‌دانیم عمل خواهیم کرد.

با توجه به این روایت می‌توان حدس زد روایاتی که در مذمت زیدیه از امام صادق ﷺ نقل شده، با صرف نظر از سند آنها، در چنین موقعیت‌هایی بوده است. آنان می‌خواستند امام صادق ﷺ طبق دیدگاه آنها عمل کند و حضرت با این طرز تفکر آنان مخالف بود و با توجه به اینکه عده‌ای از آنان تفکر عامی داشتند، مورد تأیید امام نبودند؛ بنابراین می‌توان گفت نقد این گروه زیدیه به معنای نقد تفکر و عملکرد اصلی زید نیست. یکی از اعضای این گروه‌های زیدیه، هارون بن سعد عجلی است که جزو مخالفان سرسخت امام صادق ﷺ بوده و در اشعاری، شیعه را به عنوان روافض پیرو امام صادق ﷺ، مورد نکوهش قرار داده است. او به غلط مدعی است که برخی قایل به

---

۱. همان، ص۳۶۱: «هُوَ (زید) یَقُولُ: جَعْفَرٌ إِمَامُنَا فِی الْحَلالِ وَ الْحَرَامِ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۱۵۹.

الوهیت حضرت هستند. عجلی را رئیس زیدیه در زمان خودش دانسته‌اند.[۱] وی اندکی پس از قیام ابراهیم بن عبدالله درگذشت.[۲] نوبختی، عجلیه و بتریه را جزو ضعیفان زیدیه می‌داند و اقویای آنان را طرفداران ابوالجارود و ابوخالد واسطی می‌خواند.[۳]

۳. تصور یاران امام صادق ﷺ از قیام حضرت

از خبری استفاده می‌شود که جو عمومی بعد از قیام زید و گرایش به اندیشه و تفکر وی، به گونه‌ای بوده است که یاران خاص حضرت هم منتظر بودند که امام صادق ﷺ دست به قیام بزند و مستقیماً در برابر حکومت بنی‌امیه بایستد. حضرت یاران خود را از این فکر بر حذر می‌دارد و به آنان دستور می‌دهد به کارهای معمولی و سفرهای همیشگی خود بپردازند. عبدالملک بن اعین گوید: امام صادق ﷺ به من فرمود: چرا به مناطقی که ساکنان شهرت مسافرت می‌کنند نمی‌روی؟ گفتم: کجا؟ فرمود: جده، آبادان، مصیصه و قزوین. گفتم: منتظر دستور شما هستم و به شما اقتدا کرده‌ام. فرمود: به خدا سوگند اگر قیام خیر و خوب و دارای مصلحت بود، دیگران بر ما سبقت نمی‌گرفتند. به حضرت گفتم: زیدیه می‌گویند بین ما و جعفر خلافی نیست جز اینکه او به جهاد اعتقاد ندارد؛ یعنی اگر دستور جهاد دهید، زیدیه که جمع زیادی هستند از شما پیروی خواهند کرد. حضرت فرمود: من قایل به جهاد نیستم. به خداوند سوگند من جهاد را باور دارم، ولی دوست ندارم علمم را به جهت جهل و ناآگاهی آنان رها کنم (زیرا قیام و جهاد را بی‌فایده می‌دانم).[۴]

---

۱. ابن‌قتیبه؛ عیون الأخبار؛ ج۱، ص۱۹۳. همو، تأویل مختلف الحدیث؛ ص۷۰. عبدالقاهر بغدادی؛ الفرق بین الفرق؛ ص۲۴۰.

۲. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۶، ص۲۵۴. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۹، صص۳۸ و ۳۱۶. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۸، ص۶۰.

۳. حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص۵۷ـ۵۸.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۹: «قَالَ لِی أَبُوعَبْدِاللهِ ﷺ: یَا عَبْدَ الْمَلِکِ مَا لِی لَا أَرَاکَ تَخْرُجُ إِلَی هَذِهِ الْمَوَاضِعِ الَّتِی یَخْرُجُ إِلَیْهَا أَهْلُ بِلَادِکَ؟ قَالَ قُلْتُ: وَ أَیْنَ؟ فَقَالَ: جُدَّةُ وَ عَبَّادَانُ وَ الْمَصِّیصَةُ وَ قَزْوِینُ. فَقُلْتُ: انْتِظَاراً لِأَمْرِکُمْ وَ الِاقْتِدَاءِ بِکُمْ. فَقَالَ: إِی وَ اللهِ لَوْ کَانَ خَیْراً ما سَبَقُونا إِلَیْهِ. قَالَ قُلْتُ لَهُ: فَإِنَّ الزَّیْدِیَّةَ یَقُولُونَ: لَیْسَ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ جَعْفَرٍ خِلَافٌ إِلَّا أَنَّهُ لَا یَرَی الْجِهَادَ. فَقَالَ: أَنَا لَا أَرَاهُ بَلَی وَ اللهِ إِنِّی لَأَرَاهُ وَ لَکِنْ أَکْرَهُ أَنْ أَدَعَ عِلْمِی إِلَی جَهْلِهِمْ».

سخن امام صادق ﷺ در خبری دیگر به این وجه باز می‌گردد که معتقد است زیدیه باعث حفظ شیعه می‌شود و با قیام‌ها و حرکت‌های آنان، جمعی از شیعیان از گزند حمله دستگاه خلافت و حکومت‌های جائر در امان می‌مانند و مواریث اهل‌بیت ﷺ را به دیگران می‌رسانند، آنجا که می‌فرماید: «کُفُّوا أَلْسِنَتَکُمْ وَ الْزَمُوا بُیُوتَکُمْ فَإِنَّهُ لا یُصِیبُکُمْ أَمْرٌ تَخُصُّونَ بِهِ أَبَداً وَ لاتَزالُ الزَّیْدِیَّةُ لَکُمْ وِقَاءً أَبَداً:[1] زبان‌هاتان را حفظ کنید و در خانه‌هایتان بمانید؛ به‌درستی که هرگز به شما آسیبی نمی‌رسد وقتی آنان در کاری وارد شوند و تا همیشه زیدیه سپر بلای شما هستند».

شاید بتوان خبری را هم که در رجال کشی آمده، در چنین موردی دانست. طبق این خبر، چند تن از یاران حضرت طی نامه‌ای که به ایشان می‌نویسند، مدعی هستند که کوفه از نیروهای حکومتی خالی است و آنان می‌توانند به‌سرعت کنترل شهر را به دست بگیرند؛ ولی حضرت با این نظر مخالفت می‌کند. در این خبر چنین آمده است: حماد بن عیسی از قول عبدالحمید بن ابی‌دیلم نقل می‌کند که من نزد امام صادق ﷺ بودم که نامه‌ای از عبدالسلام بن عبدالرحمان بن نعیم و نامه‌ای از فیض بن مختار و سلیمان بن خالد رسید و به حضرت خبر دادند که کوفه از سواره‌نظام خالی شده است. اگر دستور دهد، شهر را تصرف می‌کنیم. وقتی حضرت نامه‌های آنان را خواند، آنها را دور انداخت و فرمود: «مَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ أَمَا عَلِمُوا أَنَّ صَاحِبَهُمُ السُّفْیَانِیُّ:[2] من امام این جمع نیستم. آیا نمی‌دانید صاحب و رهبر آنان سفیانی است».

چنین به نظر می‌رسد که امام صادق ﷺ تلاش می‌کردند باقیمانده شیعیان را حفظ کنند و نگذارند با شرکت در جنبش‌های بی‌ثمر از بین بروند؛ همان‌گونه که امام حسن ﷺ علت صلح خود را حفظ شیعیان بیان می‌کرد.[3]

---

۱. همان، ج ۲، ص ۲۲۵.

۲. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص ۳۵۳.

۳. ابن‌قتیبه؛ الإمامة و السیاسه؛ ج ۱، ص ۱۸۶.

۴. کمرنگ‌شدن اعتقاد امامت به نص

از پیامدهای قیام زید و تفکر او این بود که تفکر و اعتقاد امامت به نص کمرنگ شد و زیدیه این تفکر را رد کردند؛ به همین جهت در خبر سعید سمان ذکر شده که آنان عبدالله بن حسن را امام می‌دانند و مدعی‌اند که نشانه‌هایی از آثار پیامبر ﷺ نزد او وجود دارد و بعد از وی، قایل به امامت محمد فرزند او شدند که امام صادق ﷺ احتمال به‌قدرت‌رسیدن وی را نفی می‌کند و در کتبی که نام پیامبران و پادشاهان را دارد نام وی نیست.[۱] در نتیجه امامت نزد زیدیه در فرزندان امام حسن و امام حسین ﷺ که قائم به شمشیر باشند، قرار گرفت. این موضوع بعد از امام صادق ﷺ بیشتر خودنمایی کرد و چند نفر از فرزندان حضرت صادق ﷺ، امامت موسی بن جعفر ﷺ را به رسمیت نشناختند و خود مدعی امامت شدند، مانند عبدالله بن جعفر[۲] و محمد بن جعفر که شجاع، بخشنده و یک روز در میان روزه می‌گرفت و تفکر زیدی داشت و در سال ۱۹۹ در مکه علیه مأمون قیام کرد.[۳]

۵. گسترش فرقه‌های زیدی

قیام زید باعث شد که تفکر جدیدی رخ نماید. زیدیه امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر را جزو اصول دین دانستند؛ البته معتزله نیز این اندیشه را داشتند و برای مبارزه با حکومت بنی‌امیه آماده شدند که در قیام محمد بن عبدالله به آن اشاره خواهد شد. چون نقل شده بود که زید

---

۱. ابن‌بابویه؛ الإمامة و التبصرة من الحیره؛ ص۵۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۴۲: «أَنَّ عَبْدَالْمَلِکِ بن أَعْیَنَ قَالَ لِأَبِی‌عَبْدِاللهِ ﷺ: إِنَّ الزَّیْدِیَّةَ وَ الْمُعْتَزِلَةَ قَدْ أَطَافُوا بِمُحَمَّدِ بن عَبْدِاللهِ فَهَلْ لَهُ سُلْطَانٌ؟ فَقَالَ: وَ اللهِ إِنَّ عِنْدِی لَکِتَابَیْنِ فِیهِمَا تَسْمِیَةُ کُلِّ نَبِیٍّ وَ کُلِّ مَلِکٍ یَمْلِکُ الْأَرْضَ لَا وَ اللهِ مَا مُحَمَّدُ بن عَبْدِاللهِ فِی وَاحِدٍ مِنْهُمَا».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۵۱. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۲۲۱: «هِشَامِ بن سَالِمٍ قَالَ: کُنَّا بِالْمَدِینَةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِی‌عَبْدِاللهِ ﷺ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَی عَبْدِاللهِ بن جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِیهِ فَدَخَلْنَا عَلَیْهِ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ عِنْدَهُ...».

۳. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۲۱۱ـ۲۱۲: «وَ کَانَ مُحَمَّدُ بن جَعْفَرٍ شُجَاعاً سَخِیّاً وَ کَانَ یَصُومُ یَوْماً وَ یُفْطِرُ یَوْماً وَ یَرَی رَأْیَ الزَّیْدِیَّةِ فِی الْخُرُوجِ بِالسَّیْفِ».

دو خلیفه اول را قبول دارد، جمع بیشتری به تفکر زیدیه علاقه‌مند شدند؛ به‌ویژه کسانی که از تفکر شیعه و اهل‌بیت دور بودند. این تفکر در سپاه زید دیده می‌شود. معاویة بن عمار فرمانده سمت چپ سپاه زید بود. او در آغاز سخنرانی خود بر ابوبکر و عمر رحمت فرستاد و از عثمان انتقاد کرد.[۱] این گزارش همسویی سپاهیان زید را با تفکر کثیرالنواء و مخالفت نداشتن وی با دو خلیفه اول را نشان می‌دهد و نیز این را که زید حساسیتی به عقیده همراهانش درباره دو خلیفه اول نداشته است. به‌اختصار به چهار گروه زیدیه اشاره می‌کنیم:

۱. جارودیه: ابوالجارود زیاد بن منذر[۲] فرمانده سمت راست زید بود که در جنگ شرکت داشت.[۳] گروه زیدیه جارودیه به وی منسوب است. اشعری وی را اولین گروه از زیدیه می‌داند. آنان قایل به نص بر خلافت علی ﷺ با بیان اوصاف حضرت بودند.[۴] ابوالجارود مخالف امام صادق ﷺ بود و امامت حضرت را نپذیرفت،[۵] در عین اینکه او جزو اصحاب حضرت امام باقر ﷺ بود و روایات فراوانی از ایشان نقل کرده است.[۶] روایات وی با نام ابوالجارود ۹۲ خبر است.[۷] او بعد از قیام زید به دنبال تفکر خود بوده و به همین علت روایات متعددی در مذمت او نقل شده است.[۸] امام صادق ﷺ در روایتی او و کثیرالنواء و سالم بن ابی‌حفصه را کذّاب معرفی کرده و آنان را لعن نموده است؛[۹]

---

۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۲۴۶. همو، جمل من أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۴۳۹.

۲. حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص۲۱.

۳. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۱۳۳.

۴. علی بن اسماعیل اشعری؛ مقالات الإسلامیین؛ ص۶۷.

۵. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۳۰.

۶. ر.ک: محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۱۱، ص۴۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، صص۱۵۲ و ۲۵۳.

۷. ابوالقاسم خوئی؛ معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال (۲۴ جلدی)؛ ج۲۲، ص۸۱ و ذیل «شرح حال زیاد بن منذر»، ج۸، ص۳۳۲.

۸. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۳۲.

۹. همان، ص۲۳۰.

حتی از ابوالجارود به «سرحوب»[۱] تعبیر شده که نام شیطانی است در دریا. این تعبیر و تفسیر از امام باقر ﷺ نقل شده است؛[۲] زیرا ابوالجارود جمعی از شیعیان را گمراه کرد؛ بنابراین بخشی از روایات که زیدیه را در ردیف ناصبیان معرفی کرده،[۳] نظر به رهبران زیدیه چون ابوالجارود و امثال وی دارد که امام صادق ﷺ درباره وی فرموده حیران از دنیا می‌رود.[۴]

۲. سلیمانیه: اشعری دومین گروه از زیدیه را سلیمانیه می‌داند.[۵] آنان پیروان سلیمان بن جریر بودند.[۶] آنها شورا را پذیرفته‌اند و خلافت شیخین را قبول دارند.[۷] مجلسی در شرح حدیثی دربارهٔ بداء، عقیدهٔ سلیمان بن جریر را دراین‌باره از قول فخر رازی نقل کرده است.[۸] در الانساب این گروه معرفی شده‌اند.[۹] شماری این گروه را جریریه نامیده‌اند که پیرو سلیمان بن جریر هستند.[۱۰] برخی جارودیه را به وی منسوب می‌دانند[۱۱] که درست نیست.

---

۱. سرحوب در لغت و اشعار عرب به اسب بلندقامت تیزرو اطلاق می‌شود (عبدالقادر بغدادی؛ خزانة الأدب و لب لباب لسان العرب؛ ج۴، ص۸۶). شاید از آن جهت که ابوالجارود در انحراف دیگران توانا بوده است، به او سرحوب می‌گفتند.

۲. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۳۹. سیدمحمدمرتضی حسینی زبیدی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج۲، ص۷۴.

۳. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۲۸.

۴. همان، ص ۲۳۰. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۳۷، ص۳۲: «عَنْ أَبِی‌أُسَامَةَ، قَالَ، قَالَ لِی أَبُوعَبْدِاللهِ ﷺ مَا فَعَلَ أَبُوالْجَارُودِ؛ أَمَا وَ اللهِ لَا یَمُوتُ إِلَّا تَائِهاً».

۵. علی بن اسماعیل اشعری؛ مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین؛ ص۶۸.

۶. او بداء و تقیه را از ساخته‌های شیعه دانست و باعث شد جمع زیادی از پیروان امام باقر ﷺ امامت امام صادق ﷺ را نپذیرند (حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص۶۴).

۷. علی بن اسماعیل اشعری؛ مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین؛ ص۶۸.

۸. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۲، ص۱۲۳.

۹. ابوسعید عبدالکریم بن محمد تمیمی سمعانی؛ الأنساب؛ ج۷، ص۱۹۹.

۱۰. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۲۰۸ـ۲۰۹.

۱۱. مطهر بن طاهر مقدسی؛ البدء و التاریخ؛ ج۵، ص۱۳۳: «و أمّا الزیدیّة فإنّهم أصناف منهم الجارودیّة أصحاب سلیمان بن جریر الجارود».

سلیمان به خواست هارون خلیفه عباسی، ادریس بن عبدالله (م ۱۷۷) مؤسس ادارسه در مغرب را با بوی خوش مسموم کرد.[۱]

۳. بُتریه: گروه زیدیه بُتریه به کثیرالنواء و جمعی دیگر از جمله حسن بن صالح بن حی[۲] منسوب است.[۳] او ابواسماعیل کثیر بن اسماعیل نامیده می‌شد.[۴] این گروه اعتقاد داشتند علی ﷺ افضل است، ولی بیعت با ابوبکر و عمر را هم اشتباه نمی‌دانستند.[۵] پذیرش دو خلیفه اول در سپاه زید دیده می‌شود.[۶] چنین به نظر می‌رسد که کثیرالنواء از مغیریه[۷] بوده و بعد مذهب زیدیه بُتریه را ایجاد کرده است. حتی برخی بُتریه را به مغیرة بن سعید منسوب کرده و لقب او را ابتر دانسته‌اند.[۸] ابن‌ادریس علت این نام‌گذاری را قطع‌بودن دست کثیرالنواء دانسته که به او ابتر می‌گفتند.[۹]

کثیرالنواء در حضور امام صادق ﷺ از ابوالخطاب محمد بن مقلاص شکایت می‌کند و مدعی می‌شود که حضرت به ابوالخطاب دستور برائت از دو خلیفه اول را داده است؛ امّا حضرت می‌فرماید من چنین دستوری به او نداده‌ام.[۱۰] داستان مشابهی نیز بین ابوالجارود و کثیرالنواء در حضور امام باقر ﷺ نقل شده است.[۱۱] این تفاوت دیدگاه نشان می‌دهد کثیرالنواء بر پذیرش دو خلیفه اول اصرار داشته است و بعید نیست وی این نظر را به نام

---

۱. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۴۰۷.

۲. برخی حسن بن صالح را بنیانگذار بتریه دانسته‌اند. وی داماد عیسی بن زید بن علی بن الحسین بود (نشوان بن سعید حمیری؛ شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم؛ ج۱، ص۴۱۷).

۳. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۳۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۵۴۴.

۴. ابن‌حجر؛ تهذیب التهذیب؛ ج۸، ص۳۶۷.

۵. علی بن عیسی اشعری؛ مقالات الإسلامیین؛ ص۶۷.

۶. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۲۴۶. همو، جمل من أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۴۳۹.

۷. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج۱، ص۲۷۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۶، ص۲۵۰.

۸. اسماعیل بن حماد جوهری؛ الصحاح اللغة؛ ج۲، ص۵۸۴. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۳، ص۲۱۲.

۹. ابن‌ادریس؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛ ج۳، صص۱۶۲ و ۵۶۶.

۱۰. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج۱، ص۲۹۷.

۱۱. حلبی؛ تقریب المعارف؛ ص۲۴۶.

زیدیه رواج داده باشد. در هر صورت رواج این تفکر فاصله بین زیدیه و امامیه را بیشتر کرد. در خبر شکایت ام‌خالد از کثیرالنواء این گرایش بیان شده است.[۱]

برابر روایات، کثیرالنواء عده زیادی را گمراه کرد.[۲] به جهت همین عقیدهٔ وی، علمای شیعه او را هم بتری و هم عامی می‌دانند.[۳] در روایتی امام صادق ﷺ از کثیرالنواء در دنیا و آخرت برائت می‌جوید.[۴] به نظر می‌رسد کثیرالنواء زمانی گرایش به امام صادق ﷺ داشته، اما او بعداً زیدی شده که حضرت از وی برائت جسته است؛ زیرا کسانی که از مسیر حق منحرف شده‌اند مورد بی‌توجهی و برائت آنان قرار گرفته‌اند. در هر صورت مرگ وی بدون اعتقاد به اهل‌بیت ﷺ و در زمان بازگشت وی از تشیع بوده است.[۵]

۴. عجلیه: عجلیه نیز از گروهای زیدیه هستند.[۶] آنان طرفداران هارون بن سعید عجلی هستند. به تعبیر نوبختی این گروه و بتریه جزو ضعفای زیدیه هستند.[۷] عجلی جزو طرفداران عبدالله بن حسن و پسرش محمد بن عبدالله بود. او به‌شدت مخالف امام صادق ﷺ بود. وی در اشعاری مفصل، به تحقیر شیعه و امام صادق ﷺ می‌پردازد.[۸]

البته گروه‌ها و فرقه‌های دیگری نیز برای زیدیه ذکر کرده‌اند؛ امّا در روایات ما بیشتر این چهار گروه مطرح هستند. برخی از فقهای شیعه زیدیه را سه فرقه دانسته‌اند: جارودیه

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۱۰۱.

۲. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۴۰.

۳. شیخ طوسی؛ رجال الطوسی؛ ص۱۴۴. علامه حلی؛ خلاصة الاقوال؛ ص۲۴۹. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۱، ص۷۷.

۴. همان. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۴۱. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۱، ص۷۷: «أن أباعبدالله ﷺ قال: اللَّهُمَّ إِنِّی إِلَیْکَ مِنْ کَثِیرِ النَّوَّاءِ بَرِیءٌ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ».

۵. ابن‌حجر؛ تهذیب التهذیب؛ ج۸، ص۳۶۷.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۰۹، ح ۲۵۳. خبری از مردی عجلی نقل شده است.

۷. حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص۵۷.

۸. ابن‌قتیبه؛ عیون الأخبار؛ ج۱، ص۱۹۳. همو، تأویل مختلف الحدیث؛ ص۷۰. عبدالقاهر بغدادی؛ الفرق بین الفرق؛ ص۲۴۰.

و طرفداران سلیمان و صالحیه (طرفداران حسن بن صالح[۱]) که همان بتریه هستند.[۲] اینان به عجلیه توجهی نداشته‌اند؛ حتی شارحان کافی در روایتی که از مردی عجلی سخن رفته،[۳] وی را از قبیله بنی‌عجل دانسته‌اند که ابن‌ادریس از آن قبیله است[۴] و گفته‌اند شاید کنایه از عجل (گوساله) به معنای گوساله سامری باشد[۵] که باعث گمراهی جمعی شد و نامی از هارون بن سعید عجلی نبرده‌اند. این نکته نشان می‌دهد این شارحان تصور درستی از گروه عجلیه از زیدیه نداشته‌اند. برابر روایتی در اصول ستة عشر، آنان گروهی خاص بودند.[۶] کشی نیز عجلیه را از زیدیه و طرفدار هارون بن سعید عجلی معرفی کرده است.[۷]

می‌توان گفت سرزنش زیدیه در روایات ما به معنای تقبیح خود زید نیست؛ زیرا در اکثر روایات از او و عملکردش به نیکی یاد شده است؛ بلکه منظور طرفداران متعصب او هستند که مخالف معصومان بودند؛ از جمله گروه عجلیه و کثیرالنواء.

۶. خیانت برخی زیدی‌ها

از دیگر پیامدهای تفکر زیدیه این بود که برخی از بزرگان این فرقه بعد از درگذشت امام صادق ﷺ با امامان شیعه مخالفت نمودند و بنا بر آنچه نقل شده، به این علت که رهبر موجه یا صاحب‌نفوذی نداشتند، به سعایت از امامان شیعه پرداختند و برخی از

---

۱. ابن‌فهد؛ المهذب البارع فی شرح المختصر النافع؛ ج۳، ص۶۰.

۲. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۱۴، ص۳۱۳.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۰۹: «سَمِعَ رَجُلٌ مِنَ الْعِجْلِيَّةِ».

۴. ملاصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۱۲، ص۲۶۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱۵، ص۴۸۱ (چ دار الحدیث)، حاشیه: «أی رجل منسوب الی طائفة من بنی عجل قیل منهم محمد بن ادریس صاحب السرائر».

۵. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۲۶، ص۱۲۷: «العجلیة کأنّها نسبة إلی قبیلة و یحتمل أن یکون کنایة عمن قدم عجل هذه الأمة و سامریها علی أمیرالمؤمنین ﷺ».

۶. جمعی از راویان؛ الأصول الستة عشر؛ ص۳۱۱ (چ دار الحدیث).

۷. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۳۱، ح ۴۱۸. البته در نسخه کشی نام وی «هارون بن سعد» آمده که صحیح «سعید» است.

آنان به شکل عامل دستگاه خلافت به شیعیان ضربه زدند. معصومان به این افراد اعتماد نداشتند. به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

الف) گزارشی از سعایت محمد بن جعفر درباره موسی بن جعفر ﷺ نقل شده است.[۱] او خود را امام می‌دانست و جزو رهبران زیدیه بود. او تلاش می‌کرد با این سعایت، رقیب خود موسی بن جعفر ﷺ را در رهبری شیعیان از صحنه خارج کند تا خود رهبری مطلق شیعیان و طرفداران پدرش را بر عهده بگیرد. او در زمان مأمون در مکه قیام کرد و زیدیه جارودیه از قیامش حمایت کردند.[۲]

ب) در خبری نقل شده است که وقتی عده‌ای از شیعیان در حضور ابوجعفر امام جواد ﷺ بودند و پرسشی را مطرح کردند، امام قبل از پاسخ‌دادن به پرسش، به غلامش دستور داد مرد زیدی را که در مجلس بود، از آنجا خارج نماید.[۳] به نظر می‌رسد به علت بی‌اعتمادی به این گروه حضرت دستور اخراج وی را داده است.

ج) سلیمان بن جریر یکی از رهبران و متکلمان زیدیه، از طریق یحیی بن خالد با دستگاه خلافت هارون همکاری می‌کرد. او با وعده رسیدن به خواسته‌هایش به آفریقا رفت و در آنجا ادریس بن عبدالله را به دستور هارون مسموم کرد و کشت.[۴] طمع به کسب قدرت و موقعیت او را گرفتار کشتن دیگران کرد.

۷. زمینه سقوط بنی‌امیه

از آنچه ذکر شد به‌خوبی استفاده می‌شود که یکی از پیامدهای قیام زید فراهم‌شدن زمینه سقوط بنی‌امیه بود. این قیام به مردم نوعی هوشیاری داد. امام صادق ﷺ در روایتی

---

۱. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۷۳. علی بن فخرالدین عیسی اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة؛ ج۲، ص۲۵۲.

۲. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۲۱۲. علی بن فخرالدین عیسی اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة؛ ج۲، ص۱۸۱.

۳. ابوجعفر محمد بن جریر طبری صغیر؛ دلائل الإمامة؛ ص۴۰۳. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج۲، ص۶۶۹.

۴. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۴۰۷. عبدالقاهر بغدادی؛ الفرق بین الفرق؛ ص۲۳۲.

فرمود: خداوند هفت روز بعد از آتش‌زدن زید اجازه نابودی بنی‌امیه را صادر کرد.[۱] در روایتی دیگر، حضرت خطاب به ربیع که در زمان منصور به استقبال ایشان آمده بود فرمود: این حکومت در اختیار آل ابی‌سفیان بود، وقتی امام حسین ﷺ کشته شد، خداوند حکومت را از آنان گرفت و به آل مروان منتقل کرد. وقتی زید توسط هشام کشته شد، خداوند حکومت را از او گرفت و محمد بن مروان وارث آن گردید. وقتی مروان ابراهیم را کشت، خداوند حکومت را از وی گرفت و به شما داد؛[۲] یعنی ستم و کشتن افراد بی‌گناه باعث نابودی حکومت‌ها می‌شود.

روایات در تأیید قیام زید

افزون بر آنچه ذکر شد، از روایاتی استفاده می‌شود که قیام زید بن علی از جهات مختلف مورد تأیید معصومان بوده است. این روایات را در چند دسته می‌توان ارائه کرد.

۱. روایاتی درباره تولد و قیام زید

در روایاتی که خبر از قیام زید و شهادت و تولد او داده‌اند، نکاتی هست که نشان می‌دهد زید شخصیتی برجسته و مورد قبول معصومان گذشته بوده است. چند روایت را نقل می‌کنیم:

الف) جابر بن یزید جعفی از امام باقر ﷺ از پدرانش از علی بن ابی‌طالب ﷺ نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ به حسین ﷺ فرمود: «يَا حُسَيْنُ، يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زَيْدٌ يَتَخَطَّى هُوَ وَ أَصْحَابُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رِقَابَ النَّاسِ غُرّاً مُحَجَّلِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِلا حِسَابٍ:[۳] ای حسین، از نسل تو مردی قیام می‌کند که به او زید گفته می‌شود. او و

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۱۶۱: «إِنَّ اللهَ عَزَّ ذِكْرُهُ أَذِنَ فِي هَلَاكِ بَنِي أُمَيَّةَ بَعْدَ إِحْرَاقِهِمْ زَيْداً بِسَبْعَةِ أَيَّامٍ».
۲. همان، ج۲، ص۵۶۳.
۳. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۲۵۰. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۲، ص۲۲۷.

یارانش در روز قیامت گام‌به‌گام در جمع مردم حرکت می‌کنند، درحالی‌که علامت سفیدی در جایگاه‌های وضو در بدن دارند[۱] و بدون حساب وارد بهشت می‌شوند».

این حدیث از تولد زید خبر می‌دهد و اینکه جمع زیادی همراه او وارد بهشت می‌شوند. ورود به بهشت در صورتی امکان دارد که وی و پیروانش مسیر درستی را پیموده باشند.

ب) این خبر را عمر بن متوکل به نقل از پدرش متوکل بن هارون به نقل از یحیی بن زید پس از شهادت زید نقل می‌کند هنگامی که یحیی عازم خراسان بود. یحیی از پدرش و او از علی بن الحسین علیه‌السلام به نقل از امام حسین علیه‌السلام روایت می‌کند که می‌گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دست به کمرم نهاد و فرمود: «ای حسین، از نسل تو مردی که به وی زید می‌گویند خارج می‌شود. او شهید می‌شود. وقتی که روز قیامت شد، او و یارانش گام‌به‌گام جمع مردم را طی می‌کنند و وارد بهشت می‌شوند»؛ (زید خطاب به یحیی اضافه می‌کند) پس دوست دارم آن‌گونه باشم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا توصیف کرده است.[۲] در این خبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر شهادت زید بن علی را به امام حسین علیه‌السلام می‌دهد و موقعیتی که زید طبق این حدیث در روز قیامت دارد، نشان‌دهنده درستی قیام وی است.

ج) خبر قبل با سندی دیگر از محمد بن مسلم از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیان می‌کند زید مظلومانه به شهادت می‌رسد.[۳]

د) ابوحمزه ثمالی گوید: به سفر حج رفتم؛ سپس به دیدار امام سجاد علیه‌السلام شتافتم. حضرت به من فرمود: در خواب دیدم وارد بهشت شدم و سه بار گوینده‌ای ندا داد: تو را

---

۱. در معنای محجلون که در روایت نبوی آمده، این معنا ذکر شده است (ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث والأثر؛ ج ۱، ص۳۴۶. محمد بن سلامه قضاعی؛ شرح فارسی شهاب الأخبار؛ ص۱۲۳: «أمتی الغرّ المحجّلون من آثار الوضوء یوم القیامة»).

۲. علی بن محمد خزاز قمی؛ کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر؛ ص۳۰۷: «یا حسین یَخْرُجُ مِنْ صُلْبِکَ رَجُلٌ یُقَالُ لَهُ زَیْدٌ، یُقْتَلُ شَهِیداً إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَةِ یَتَخَطَّی هُوَ وَ أَصْحَابُهُ رِقَابَ النَّاسِ وَ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَکُونَ کَمَا وَصَفَنِی رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله».

۳. همان، ص۳۱۰: «یَا ابْنَ مُسْلِمٍ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ علیه‌السلام قَالَ: وَضَعَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله یَدَهُ عَلَی کَتِفِی وَ قَالَ: یَا بُنَیَّ یَخْرُجُ مِنْ صُلْبِکَ رَجُلٌ یُقَالُ لَهُ زَیْدٌ یُقْتَلُ مَظْلُوماً إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَةِ حُشِرَ إِلَی الْجَنَّةِ».

به زید تهنیت می‌گویم. سال بعد پس از حج خدمت حضرت رسیدم، دیدم زید را در بغل دارد. فرمود: این تعبیر خواب من است.[۱] این خبر دلیل بر آن است که زید مولود مبارکی بوده که حضرت خواب تولد وی را دیده است. ابوحمزه از امام سجاد ﷺ نقل می‌کند که فرمود: تو به دار آویخته‌شدن این پسرم را در کناسه کوفه خواهی دید. ابوحمزه گوید: چنین می‌شود؟ حضرت پاسخ می‌دهد: به خدا سوگند این موضوع اتفاق می‌افتد؛ او را به دار می‌زنند، سپس به آتش می‌کشند.[۲]

۲. زید و پذیرش امامان زمان خود

از اخباری استفاده می‌شود که زید بن علی به امامت معصومان زمان خود معتقد بوده است. این اخبار دلیلی بر صحت عقیده زید است:

الف) در خبر محمد بن مسلم چنین آمده است: من بر زید بن علی وارد شدم و به او گفتم: گروهی از مردم تصور می‌کنند که تو صاحب این امر هستی و درواقع امام و مهدی هستی. پاسخ داد: ولی من از عترت پیامبرم. گفتم: پس چه کسی این مسئولیت را بعد از شما بر عهده دارد؟ گفت: شش نفر از خلفا که مهدی هم از آنان است. ابن‌مسلم گوید: سپس من خدمت امام باقر ﷺ رسیدم و این خبر را به ایشان دادم. فرمود: برادرم راست می‌گوید؛ بعد از من امر امامت را هفت نفر بر عهده می‌گیرند که مهدی از آنان است؛ سپس گریه کرد و فرمود: گویا می‌بینم او در کناسه کوفه به دار آویخته شده است.[۳]

ب) عبدالعلاء نیز می‌گوید از زید پرسیدم که آیا تو صاحب امر امامت هستی؟ گفت:

---

۱. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۳۳۵. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۲، ص۲۲۷. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۶، ص۱۶۹.

۲. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات (دوجلدی)؛ ج۲، ص۸۶۰: «ای و الله إن عشت بعدی لترینّ هذا الغلام فی ناحیة من نواحی الکوفة مقتولا مدفونا منبوشا مسلوبا مسحوبا مصلوبا فی الکناسة ثمّ ینزل فیحرق و یدقّ و یذری فی البرّ».

۳. علی بن محمد خزاز قمی؛ کفایة الأثر؛ ص۳۱۰.

نه، ولی من از عترتم. گفتم: ما را به چه کسی توصیه می‌کنی؟ گفت: بر تو باد بـه صـاحب این و به امام صادق ﷺ اشاره کرد.[۱] این روایت به‌روشنی نشان می‌دهد که زیـد قایـل بـه امامت امام صادق ﷺ بوده و خود را امام نمی‌دانسته است.

ج) در روایتی در رجال کشی از قول سلیمان بن خالد نقـل شـده کـه زیـد می‌گفـت: «جَعْفَرٌ إِمَامُنَا فِی الْحَلالِ وَ الْحَرَامِ:[۲] جعفر رهبر ما در حلال و حرام اسـت»؛ البتـه ممکـن است طبق این روایت نظر وی این بوده باشد که جعفر ﷺ، در فقه امام است و در مسـائل اجتماعی ـ سیاسی من امام هستم؛ در عین حال این اعترافی است به برتـری و اعلمیـت امام صادق ﷺ در مسائل دینی و فقهی که یکی از شرایط امامت است.

د) در روایتی دیگر سخنی مشابه از قول زید نقل شده که گفت: فِی کُـلِّ زَمَـانٍ رَجُـلٌ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ یَحْتَجُّ اللهُ بِهِ عَلَی خَلْقِهِ وَ حُجَّةُ زَمَانِنَا ابْنُ أَخِی جَعْفَرُ بن مُحَمَّدٍ لا یَضِلُّ مَـنْ تَبِعَهُ وَ لا یَهْتَدِی مَنْ خَالَفَهُ:[۳] در هر زمانی مردی از ما اهل‌بیت در موقعیتی است کـه خـدا به آن بر آفریدگانش احتجاج می‌نماید و حجت زمان ما فرزند برادرم، جعفر بـن محمـد، است. گمراه نمی‌شود کسی که از او پیروی کند و در راه هـدایت نیسـت کسـی کـه بـا او مخالفت نماید».

۳. ترحم بر زید در روایات

اخباری که در آنها زید مورد ترحم معصـومان قـرار گرفتـه، دلیلـی بـر صـلاحیت و شایستگی دینی اوست. معصومان در چندین روایت بر روان زید درود فرستاده‌اند که نشان

---

۱. همان، ص۳۱۱: «قُلْتُ فَأَنْتَ صَاحِبُ الْأَمْرِ؟ قَالَ: لَا وَ لَکِنِّی مِنَ الْعِتْرَةِ. قُلْتُ: فَإِلَی مَنْ تَأْمُرُنَا؟ قَـالَ: عَلَیْـکَ بِصَـاحِبِ الشَّعْرِ وَ أَشَارَ إِلَی الصَّادِقِ ﷺ».

۲. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۶۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۶، ص۱۹۶: «هُوَ یَقُولُ جَعْفَرٌ إِمَامُنَا فی الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ».

۳. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۵۴۴. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج۴، ص۲۷۷. محمدمحسـن فـیض کاشـانی؛ الوافی؛ ج۲، ص۲۲۸. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۶، ص۱۷۳.

می‌دهد وی انسانی مؤمن و متعهد بوده است. امام صادق ﷺ در چندین روایت بیان فرموده‌اند: «رَحِمَ اللهُ عَمّي زيداً: خداوند عمویم زید را رحمت کند».

الف) در روایتی فرمود: «رَحِمَ اللهُ عَمِّيَ زَيْداً لَوْ ظَفِرَ لَوَفَى إِنَّمَا دَعَا إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ‌محمد ﷺ وَ أَنَا الرِّضَا:[1] خداوند عمویم زید را رحمت کند. اگر پیروز می‌شد، هرآینه وفا می‌کرد. او فقط به پسندیده از آل‌محمد دعوت کرد و من آن پسندیده هستم».

ب) این روایت را امام رضا ﷺ از پدرش موسی بن جعفر ﷺ نقل می‌کند که از پدرم شنیدم که می‌فرمود: خداوند رحمت کند عمویم زید را که اگر پیروز می‌شد، به عهد خود وفا می‌کرد.[2]

ج) در روایتی حسن بن راشد به تنقیص زید پرداخت. امام صادق ﷺ او را نهی کرد و فرمود: «رَحِمَ اللهُ عَمِّي:[3] خداوند عمویم را رحمت نماید».

د) در روایت دفن زید که پیش‌تر ذکر شد و خبر مفضل در هنگام سفر حضرت به کوفه امام صادق ﷺ با اشاره به جای دار زید در کناسه کوفه بر او رحمت می‌فرستد.[4]

۴. موضع مثبت معصومان در برابر قیام زید

از اخبار استفاده می‌شود که امامان معصوم از آن جهت با قیام زید مخالفت کردند که معتقد بودند ناموفق است. این نکته را به خود زید نیز گفتند که وی کشته می‌شود و به دار آویخته می‌شود؛ ولی او را شخصی متدین می‌دانستند که برای حق قیام کرده است. امام صادق ﷺ و یارانش تلاش می‌کردند زید را از کشته‌شدن و قیام باز دارند. این نکته از خبر علی بن حکم از ابان بن تغلب از احول، یعنی ابوجعفر مؤمن‌الطاق، استفاده می‌شود. این

---

۱. علی بن محمد خزاز قمی؛ کفایة الأثر؛ ص۳۰۶.

۲. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۲۴۹.

۳. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج۱، ص۲۸۱.

۴. محمدبن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۸۰. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۲، ص۱۴۴.

خبر در اصول کافی در باب «اضطرار به حجت»[۱] آمده است و نشانه‌ای از مخالفت امام صادق ﷺ با قیام زید در آن خبر است. چنین به نظر می‌رسد آن حضرت با تفکر زید در اصل قیام مخالفتی نداشت و همان‌گونه که ذکر شد، به زید و تفکر وی در قیامش اعتماد داشت و آن را متفاوت با دیگر قیام‌ها می‌دانست و مانند قیام محمد بن عبدالله نبود که به جهت ادعای مهدویت با مخالفت امام صادق ﷺ روبرو شد. در تأیید قیام زید روایات متعددی نقل شده است که به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) روایت معتبری در کافی از حضرت صادق ﷺ نقل شده که حضرت در آن یارانش را از همراهی با قیام باز می‌دارد. منظور حضرت همراهی با قیام محمد است و از حرکت زید دفاع می‌کند. حضرت در آن خبر می‌فرماید این‌گونه نیست که انسان دو جان داشته باشد که با یکی تجربه کند و با دیگری عمل نماید. وقتی مُرد، امکان توبه برایش نیست. حضرت در ادامه به تجلیل از قیام زید می‌پردازد و می‌فرماید:

> اگر فردی از خاندان ما به سوی شما آمد، بنگرید بر چه اساس و هدفی آهنگ شورش می‌کنید. نگویید زید خروج کرد [پس برای ما این کار رواست] چه، زید مردی دانشمند و راستگوی بود و شما را به سوی خویش نمی‌خواند؛ بلکه شما را به رضای از آل‌محمد ﷺ فرا می‌خواند؛ پس اگر پیروز شده بود، به‌یقین شما را به همان کسی که بدو دعوت کرده بود می‌رساند و جز این نبود که او بر حکومتی شورید که کاملاً آماده دفاع بود و می‌خواست (قدرت) آن را در هم بکوبد؛ ولی آن کس که امروز خروج می‌کند، شما را به چه چیز می‌خواند؟ به همان رضای آل‌محمد ﷺ ؛ پس ما شما را گواه می‌گیریم که به چنین کسی راضی نیستیم و او امروز (که کسی با وی نیست) از ما نافرمانی می‌کند.[۲]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۱۷۴، ح ۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۶۴. همان (ترجمه حمیدرضا آزید)، بهشت کافی؛ ص۳۱۰: «فَانْظُرُوا عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تَخْرُجُونَ وَ لَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ. فَإِنَّ زَيْداً كَانَ عَالِماً وَ كَانَ صَدُوقاً وَ لَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ، إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى ←

امام صادق ﷺ در این خبر معتبر از قیام و از شخصیت زید دفاع می‌کند و او را عالم و صادق می‌شمارد که در صورت پیروزی، به عهد خود در دعوت به رضای آل‌محمد وفا می‌کرد. حضرت قیام وی را باعث شکستن صولت و قدرت حکومت وقت می‌خواند و یاران خود را از همراهی با کسی که اکنون قیام کرده، باز می‌دارد و بیان می‌کند که او بر خلاف دستور ما عمل می‌کند و شیعیان نباید با وی همراه شوند. این مخالفت اکنون که قدرت ندارد روشن است، وای به زمانی که به قدرت برسد.

ب) امام رضا ﷺ به مأمون می‌گوید: هدف زید بن علی امامت شخص خودش نبوده است؛ بلکه وی نظر به امام صادق ﷺ داشته است. آن حضرت از پدرش موسی بن جعفر ﷺ از پدرش امام صادق ﷺ نقل می‌کند که می‌فرمود: «خداوند رحمت کند عمویم زید را که او مردم را به رضای از آل‌محمد دعوت کرد و اگر پیروز می‌شد، به آنچه خوانده بود عمل می‌کرد و با من در قیامش مشورت کرد، به او گفتم: ای عمو، اگر راضی هستی که کشته شوی و در کناسه بر دار زده شوی، دست به قیام بزن. وقتی زید رفت، جعفر بن محمد ﷺ فرمود: وای بر کسی که صدای او را بشنود و به آن پاسخ ندهد».[1]

این خبر هم تأییدکننده خبر قبلی است و هم نکته مهمی دارد که امام رضا ﷺ بیان می‌کند زید برای قیام خود با حضرت صادق ﷺ مشورت کرده است و ایشان افراد را به کمک وی، در صورتی که در آنجا حضور داشته باشند، دعوت نموده است؛ چون «واعیه» را به معنای صدای بلند[2] و به معنای صدا بر مرده و خبر مرگ وی دانسته‌اند؛[3] بنابراین

→

الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ لَوْ ظَهَرَ لَوَفَى بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ. إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ مُجْتَمِعٍ لِيَنْقُضَهُ. فَالْخَارِجُ مِنَّا الْيَوْمَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَدْعُوكُمْ؟ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ؟ فَنَحْنُ نُشْهِدُكُمْ أَنَّا لَسْنَا نَرْضَى بِهِ وَ هُوَ يَعْصِينَا الْيَوْمَ».

۱. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج ۱، ص ۲۴۹: «رَحِمَ اللهُ عَمِّي زَيْداً إِنَّهُ دَعَا إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوْ ظَفِرَ لَوَفَى بِمَا دَعَا إِلَيْهِ وَ لَقَدِ اسْتَشَارَنِي فِي خُرُوجِهِ فَقُلْتُ لَهُ: يَا عَمِّ إِنْ رَضِيتَ أَنْ تَكُونَ الْمَقْتُولَ الْمَصْلُوبَ بِالْكُنَاسَةِ فَشَأْنَكَ، فَلَمَّا وَلَّى، قَالَ جَعْفَرُ بن مُحَمَّدٍ: وَيْلٌ لِمَنْ سَمِعَ وَاعِيَتَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ».

۲. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج ۵، ص ۳۹۷. ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی؛ مفردات الفاظ القرآن؛ ص ۸۷۵.

۳. خلیل بن احمد فراهیدی؛ کتاب‌العین؛ ج ۲، ص ۲۷۲. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج ۱، ص ۴۴۴. ابن‌اثیر ←

شامل مواردی که قبل از قیام از افراد دعوت کرده، نمی‌شود و شامل شنیدن صدای وی در هنگام مبارزه و نبرد است. مانند کمک‌خواهی امام حسین ﷺ در روز عاشورا و بیان ایشان که به برخی افراد فرمود از محدوده سپاه حضرت خارج شوند تا صدا و داعیه حضرت را نشنوند چراکه بی‌توجهی به این درخواست، مورد مؤاخذه حق قرار گیرند».[۱]

ج) امام صادق ﷺ در خبری بیان می‌کند که زید به رضای از آل‌محمد دعوت کرد و اگر پیروز می‌شد، به آن عمل می‌کرد و بعد بیان می‌کند من آن رضا هستم.[۲]

د) در خبر متوکل بن هارون که قبل از رفتن یحیی بن زید به خراسان با وی دیدار کرده نیز به این نکته اشاره شده که منظور زید از رضای آل‌محمد، جعفر ﷺ بوده است.[۳] شیخ مفید هم اشاره می‌کند که مردم تصور می‌کردند منظور زید از رضای از آل‌محمد، خودش است؛ درحالی‌که وی امامت جعفر بن محمد ﷺ را قبول داشت.[۴]

جمع‌بندی

از مجموع آنچه بیان شد استفاده می‌شود که زید شخصیتِ قابل احترامی بوده و امام صادق ﷺ یاران خود را از هرگونه بدگویی به وی نهی می‌کرده و او نیز مدعی امامت نبوده است و به رضای از آل‌محمد دعوت می‌کرده که منظورش امام صادق ﷺ بوده است؛ در نتیجه اگر سلامتی یک قیام به رهبری آن سنجیده شود، می‌توان گفت، قیام زید مورد تأیید بوده است.

→

جزری (مبارک)؛ النهایه؛ ج۶، ص۲۰۸: «هو الصّراخ علی المیّت و نعیه».

۱. شیخ طوسی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۱۴: «فلا تسمعا لی واعیةً».

۲. علی بن محمد خزاز قمی؛ کفایة الأثر؛ ص۳۰۶: «قَوْلِ جَعْفَرٍ ﷺ: رَحِمَ اللهُ عَمّی زَیْداً لَوْ ظَفِرَ لَوَفَی إِنَّمَا دَعَا إِلَی الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنَا الرِّضَا».

۳. همان، ص۳۰۸: «إِنَّ أَبِی کَانَ أَعْقَلَ مِنْ أَنْ یَدَّعِیَ مَا لَیْسَ لَهُ بِحَقٍّ وَ إِنَّمَا قَالَ: أَدْعُوکُمْ إِلَی الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَنَی بِذَلِکَ عَمّی جَعْفَراً قُلْتُ فَهُوَ الْیَوْمَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ قَالَ نَعَمْ هُوَ أَفْقَهُ بَنِی هَاشِمٍ».

۴. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۷۲.

۱. شخص زید انسانی وارسته و متعبد بوده است که پیامبر ﷺ خبر تولد و شهادتش را از قبل داده بود. او مردی عالم و دانشمند بوده است و روایاتی از وی در کتب تفسیر از جمله تفسیر قمی،[۱] تفسیرعیاشی[۲] و تفسیر فرات کوفی[۳] در معنای برخی از آیات ذکر شده است. او کتابی به نام غریب القرآن دارد که در قم منتشر شده است.

۲. نویسندگان کتب اربعه و بزرگان شیعه به روایات زید اعتماد کرده‌اند. ثقةالاسلام کلینی چهار روایت از عمرو بن خالد، راوی مسند زید، از زید از پدرانش نقل کرده است[۴] که یکی در مذمت خمر و شریکان در گناه آن است[۵] که نشان می‌دهد اتهام به زید در شرب نبیذ[۶] از ساخته‌های مخالفان زید بوده است. شیخ صدوق هم این روایات را نقل کرده[۷] و در پایان کتاب سند خود را به زید آورده[۸] که نشانهٔ اعتماد وی به زید است. شیخ طوسی هم در کتاب تهذیب برخی روایات وی را نقل کرده که نشانه اعتماد به آن است،[۹] گرچه برخی دیدگاه‌های نقل شده از کتاب زید را که مخالف فقه شیعه است، رد و حمل بر تقیه می‌کند.[۱۰] صحیفه سجادیه هم از طریق زید به ما رسیده است. شیخ مفید درباره او می‌نویسد: زید بن علی بن الحسین بزرگ برادرانش بعد از امام باقر ﷺ بود و برتر آنان و انسانی عابد، پارسا، فقیه، بخشنده و شجاع بود که با شمشیر ظهور کرد و امربه‌معروف و

---

۱. ابوالحسن بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج ۲، ص ۲۸۰.

۲. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج ۲، ص ۲۰۷.

۳. فرات بن ابراهیم کوفی؛ تفسیر فرات الکوفی؛ صص ۱۲۲، ۱۴۴، ۱۵۱، ۲۸۶، ۳۱۹، ۴۰۲، ۴۳۵ و ۴۸۹.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، صص ۲۱۱ و ۲۱۳ و ج ۶، ص ۴۸. همان، ج ۵، صص ۵۳۴ و ۵۳۷ و ج ۱۱، ص ۴۴۶ (چ دارالحدیث).

۵. همان، ج ۶، ص ۳۹۸. همان، ج ۱۲، ص ۶۷۸ (چ دارالحدیث): «لَعَنَ رَسُولُ‌اللهِ ﷺ: الْخَمْرَ وَ عَاصِرَهَا وَ مُعْتَصِرَهَا وَ بَائِعَهَا وَ مُشْتَرِيَهَا وَ سَاقِيَهَا وَ آكِلَ ثَمَنِهَا وَ شَارِبَهَا وَ حَامِلَهَا وَ الْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ».

۶. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص ۲۳۲.

۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، صص ۵۳۹ و ۵۶۱، ج ۴، صص ۱۶۱ـ۱۶۲، ۳۲۴ و ۴۱۱.

۸. همان، ج ۴، ص ۴۳۸.

۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۹، ص ۱۰۴ و ج ۱، ص ۳۳۲ـ۳۳۳ و ج ۸، ص ۱۱۲.

۱۰. همان، ج ۶، ص ۱۶۸.

نهی‌ازمنکر نمود و خونخواه امام حسین ﷺ بود.[۱]

۳. بارها معصومان بر زید رحمت فرستاده و در ماتمش اشک ریخته‌اند و قاتلان او و کسانی را که به وی وعده همکاری داده و او را تنها گذاشتند، لعن و نفرین کرده‌اند.

۴. زید امامت برادرش حضرت امام باقر و امام صادق ﷺ را پذیرفته بود و مردم را به رضای از آل‌محمد دعوت می‌کرد و در صورت موفقیت به آن عمل می‌نمود و منظور وی از رضای آل‌محمد، امام صادق ﷺ بوده است که در چند روایت به آن اشاره شده است.

۵. اصل قیام زید برای درهم‌شکستن هیمنه بنی‌امیه و مبارزه با ستم بود و امام صادق ﷺ تأیید کردند که زید از ایشان برای قیام خود اجازه گرفته و داعیه امامت نداشته است، بنابراین قیامی که همراه با داعیه امامت عظمی نبوده و برای مبارزه با ستم و امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر بوده باشد، مورد تأیید معصومان قرار می‌گرفته است؛ گرچه به جهت ملاحظاتی که مهم‌تر بوده، آشکارا از آن حمایت نمی‌شده است.

۶. اگر روایاتی در مذمت زیدیه وارد شده است، نمی‌توان گفت این دسته روایات در مذمت زید است؛ بلکه نظر به قیام وی به عنوان امام دارد و بیشتر در مذمت گروه‌های طرفدار زید است که رهبران آنان مانند ابوالجارود، کثیرالنواء و هارون بن سعید عجلی مورد نکوهش سخت امام صادق ﷺ، قرار گرفته‌اند. این نکوهش به جهت موضع خاصی بوده که اینها گرفته‌اند و نقشی که در انحراف شیعیان از مسیر صحیح داشتند.

گفتار دوم: قیام محمد بن عبدالله

قیام محمد بن عبدالله بن حسن از قیام‌های مطرح و مهمی است که باید نظر معصومان درباره آن مشخص شود. محمد نواده حسن مثنی، دومین رهبر از رهبران زیدیه و

---

۱. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۷۱: «وَ كَانَ زَيْدُ بن عَلِي بن الْحُسَيْنِ عَيْنَ إِخْوَتِهِ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ وَ أَفْضَلَهُمْ وَ كَانَ عَابِداً وَرِعاً فَقِيهاً سَخِيّاً شُجَاعاً وَ ظَهَرَ بِالسَّيْفِ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُطَالِبُ بِثَارَاتِ الْحُسَيْنِ ﷺ».

ادامه‌دهنده حرکت آنان در قیام به شمشیر است.[۱] قیام محمد با تلاش‌های پدر وی، عبدالله بن حسن درآمیخته و موقعیت عبدالله پدر در قیام پسر تأثیر داشته است. این جنبش در زمان امام صادق ﷺ قبل از خلافت بنی‌عباس مطرح بوده و در زمان خلافت آنان رخ داده است. گزارش‌هایی از مراحل مختلف قیام محمد بن عبدالله در کتاب کافی آمده است که لزوم بررسی آن را در این اثر توجیه می‌کند. بررسی عمیق قیام محمد بسیار مهم است چون که باعث روشن‌شدن علت بیان برخی احادیث مربوط به زمان امام صادق ﷺ درباره ناموفق‌بودن قیام‌های قبل از قائم می‌شود، احادیثی که تحلیل آنها برخی را در فهم سیره سیاسی معصومان و موضع آنان درباره تشکیل حکومتی با گرایش دینی دچار مشکل و کج‌فهمی کرده است.

برای روشن‌شدن حوادث مربوط به وضعیت و زمان قیام محمد و دیدگاه امام صادق ﷺ درباره آن لازم است نگاهی به حوادثی داشته باشیم که به این قیام ربط دارد و موقعیت محمد و پدرش عبدالله را بعد از قیام زید مشخص می‌کند. ما این قیام را در چهار مقطع به ترتیب حوادث تاریخی و رخ‌دادن اتفاقات آن زمان ارزیابی و بررسی کنیم:

۱. موقعیت عبدالله بن حسن پدر محمد بن عبدالله پس از قیام زید و رابطه وی با امام صادق ﷺ؛

۲. مخالفت امام صادق ﷺ با بیعت بنی‌هاشم و معتزله با محمد بن عبدالله قبل از خلافت بنی‌عباس؛

۳. دیدگاه متفاوت عبدالله و امام صادق ﷺ درباره قیام ابومسلم خراسانی و ابوسلمهٔ خلّال؛

۴. قیام محمد بن عبدالله و موضع امام صادق ﷺ درباره آن.

اگر بخواهیم فهم درستی از روایات متعدد سیاسی مربوط به دوران امام صادق ﷺ که

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۳۷، ص۳۱.

در کتاب کافی و دیگر جوامع حدیثی آمده، داشته باشیم، لازم است بـا اطـلاع و تحلیـل درستِ حوادث زمان حضرت در آن مقطع تاریخی، این دسته روایات را ارزیـابی کنـیم. باید توجه کرد که بخش عمده روایاتی که از قیام نهی می‌کند، مربوط به این چهـار مقطـع مهم تاریخی است که بررسی دقیقی از زمان آنها نشده است.

۱. موقعیت عبدالله بن حسن به عنوان رهبر زیدیه

از گزارش‌های تاریخی که در کتاب کافی و جوامع حدیثی آمده چنین استفاده می‌شود که جمع زیادی از زیدیان پس از شهادت زید، عبدالله بن حسن را کـه بـه زیـد و قیـام او گرایش داشت، امام و رهبر خود می‌دانستند و از او پیروی می‌کردند. او خود را بـه عنـوان رهبر شیعیان در برابر امام صادق ﷺ معرفی می‌کرد. زیدیان امام را کسی می‌داننـد کـه بـا شمشیر قیام کند؛ به همین جهت منتظر بودند پس از زید، عبدالله دست به قیام بزند؛ ولی او چنین کاری انجام نداد و قیام نکرد؛ چون پسر خود، محمد را برای قیام به شمشیر مناسـب می‌دانست؛ به همین جهت در منابع کلامی زیدیه از عبدالله به عنوان یکی از رهبران زیدیـه نام برده نمی‌شود.

روایات متعددی به‌روشنی بر این موضوع که عبدالله مدعی رهبـری و امامـت زیـدیان بوده و در زمانی خاص او را رهبر خود می‌دانستند، دلالت دارد. طبق آنچـه در برخـی از این روایات بیان شده، گروهی به رهبری عبـدالله اعتقـاد داشـتند و افـراد را بـه سـوی او می‌کشاندند. تعدادی از این روایات نیز نشان می‌دهد که عبدالله خود مدعی امامت بوده کـه ذیل بحث از ادله ادعای امامت وی به آنها اشاره خواهد شد. عبدالله بن حسن خـود را بـا امام صادق ﷺ مقایسه می‌کند و خود را از حضرت به امامت شیعیان، سزاواتر می‌دانست.

شواهد و دلایل طرفداری زیدیان از امامت عبدالله

زیدیان بر این باور بودند که عبدالله امام و رهبری است کـه اطـاعتش واجـب اسـت.

روایات ذیل دال بر این مطلب است:

۱. روایت سعید سمان که دو نفر از زیدیه بر امام صادق ﷺ وارد شدند و پرسشی درباره امام مفترض‌الطاعه مطرح کردند و یاران حضرت آنان را از زیدیه پیرو عبدالله بن حسن دانستند. این روایت در گذشته نقل شد.[۱]

۲. در خبر عبدالله نجاشی آمده بود که او از زیدیه بوده و در مدینه به دیدن عبدالله بن حسن رفت و همسفر وی به دیدار امام صادق ﷺ شتافت؛ ولی نجاشی دچار تردید گردید و بعد از دیدار با امام صادق ﷺ پیرو ایشان شد.[۲]

۳. در خبر کلبی نسابه که ذکر خواهد شد، از عبدالله به عنوان بزرگ اهل‌بیت و عالم آنان یاد شده است.[۳]

ادله عبدالله بن حسن بر ادعای امامت خویش

عبدالله بن حسن و زیدیه که مدعی امامت وی بودند، بر امامتش دلایلی اقامه می‌کردند که به سه دلیل آنها اشاره می‌شود:

الف) ادعای وراثت و برتری خانوادگی

عبدالله بن حسن مدعی بود فرزندان امام حسن ﷺ بر فرزندان امام حسین ﷺ در امامت برتری دارند. این ادعا چنان جدی بود که یکی از یاران امام صادق ﷺ به نام ربیع بن عبدالله با عبدالله بن حسن درباره امامت بحث می‌کند. عبدالله مدعی می‌شود که گرچه حسن و حسین به خاطر حدیث پیامبر ﷺ که حسن و حسین ﷺ سرور جوانان بهشت هستند، در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۳۲. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۸۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۳۷۶: «زَامَلْتُ عَبْدَاللهِ بن النجاشی وَ کَانَ یَرَی رَأْیَ الزَّیْدِیَّةِ فَلَمَّا کُنَّا بِالْمَدِینَةِ ذَهَبَ إِلَی عَبْدِاللهِ بن الْحَسَنِ».

۳. همان، ج۱، ص۳۴۹.

فضل یکی هستند، ولی حسن به علّت بزرگ‌تر بودن، برتر است و بـه همـین جهـت واجـب است امامت در فرزندان حسن باشد. ربیع به وی این‌گونه پاسخ می‌دهد: موسی و هارون هـر دو پیامبر مرسل بودند و موسی افضل از هارون بود؛ ولـی خداونـد نبـوت و خلافـت را در فرزندان هارون قرار داد؛ به همین شکل خداوند امامت را در فرزندان امام حسـین علیه‌السلام قـرار داده است تا سنت‌های امم گذشته را بدون کم و کاست در این امت پیاده کند. هر جـوابی کـه در آنجا داری، پاسخ من در اینجا چنین است. عبدالله دیگر سخن نگفت. ربیع گویـد: زمـانی که به دیدار امام صادق علیه‌السلام رفتم، وقتی مرا دید فرمود: «أَحْسَنْتَ یَا رَبِیعُ فِیمَا کَلَّمْتَ بِهِ عَبْـدَاللهِ بن الْحَسَنِ ثَبَّتَکَ الله:[1] ای ربیع احسنت، نیکو سخن گفتی با عبدالله بن حسن، خداونـد تـو را در مسیر حق ثابت‌قدم قرار دهد».

این خبر نشان می‌دهد عبدالله خود را امام بحق می‌دانسته و برای این ادعای خود، بـر افضلیت و برتری امام حسن علیه‌السلام و فرزندانش بر امام حسـین علیه‌السلام و فرزنـدانش اسـتدلال می‌کرده است و توجه نداشته که امامت باید بر اساس نص باشد و امام قبل رهبـر و امـام بعد از خود را تعیین می‌کند. درواقع او با این ادعا خود را رهبـر و امـام شـیعیان معرفـی کرده است.

ب) ادعای برتری در علم، شجاعت و سخاوت

معمولاً در شرایط امام برتری‌های علمی و اخلاقی و توان وی را مطـرح کرده‌انـد؛ بـه تعبیر دقیق‌تر از جمله شرایط امام علم برتر و سخاوت و شجاعت بیشتر است. عبدالله بـن حسن مدعی می‌شود که من از جعفر بن محمد علیه‌السلام، شجاع‌تر و عالم‌ترم و این موضوع را در پیامی برای حضرت بیان می‌کند. مُعَتِّب یا دیگری می‌گوید: عبدالله بـن حسـن بـرای امـام صادق علیه‌السلام پیغام فرستاد که ابومحمّد (کنیه عبدالله بن حسن) می‌گوید: من از تو شـجاع‌تـر،

---

۱. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۱، ص۲۰۹.

باسخاوت‌تر و داناترم. امام صادق ﷺ به فرستاده او فرمود: امّا شجاعت، بـه خـدا سـوگند هنوز عرصه جنگی برای تو پیش نیامده که ترسویی تـو از دلاوری‌ات تمیـز داده شـود و سخاوت آن است که آدمی، چیزی را از راه مشروع آن بـه دسـت آورد و آن را در جـای خود مصرف کند و امّا علم و دانش، پدر تو علی بن ابی‌طالب ﷺ هزار بنده آزاد کرد، تو که دانشمندی، تنها نام پنج نفر از ایشان را برای ما بیان کن. فرستاده نزد عبدالله بن حسن آمـد و سخن امام ﷺ را به او گفت سپس نزد آن حضرت بازگشت و گفت: عبـدالله بـن حسـن می‌گوید: تو مردی صحفی (کتاب‌خوان) هستی. امام صادق ﷺ فرمود: به او بگو: آری، بـه خدا سوگند صحف ابراهیم، موسی و عیسی را از پدرانم به ارث برده‌ام.[1]

به نظر می‌رسد که سخن حضرت درباره بخشش وی به ایـن معناسـت کـه آنچـه در اختیار توست، از تو نبوده است یا خود به دست نیاورده‌ای تا نشانه‌ای از سخاوتت باشد؛ چون مدتی فدک در اختیار او بوده است.[2] آنچه حضرت از علم وی پرسیده مسائل غیبی نبوده است؛ بلکه مسائل تاریخی مربوط به امیر مؤمنان ﷺ بوده است که عبدالله بـرای آن پاسخی نداشت.

پرسش از عبدالله بن حسن با داعیهٔ امامت

ازآنجاکه عبـدالله و پیـروانش مـدعی برتـری علمـی وی بودنـد و او خـود را امـام می‌دانست. افرادی برای دریافت پاسخ پرسش‌های خود، نزد وی می‌رفتند. به نمونه‌هایی از پرسش‌هایی که بر اساس ادعای برتری علمی عبدالله بن حسن از او پرسیده شده، امـا او از دادن پاسخ صحیح و قانع‌کننده به آنها درمانده است، اشاره می‌کنیم:

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۶۳. حمیدرضا آژیر؛ بهشت کافی؛ ص۴۱۴.

۲. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۴، ص۲۳۹. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲۲، ص۳۰۰. احمد بـن ابی‌یعقـوب یعقوبی؛ ترجمهٔ تاریخ یعقوبی؛ ج۲، ص۲۶۹، حاشیه. البته برخی گفته‌اند سفاح فدک را به حسن بـن حسـن داد کـه درست نیست؛ زیرا وی در حدود سال ۹۰ درگذشته اسـت (خیرالـدین زرکلـی؛ الاعلام؛ ج۲، ص۱۸۷) و صـحیح عبدالله بن حسن است.

۱. زمانی کلبی نسابه پرسش‌هایی داشت و درباره اعلم اهل‌بیت ﷺ در مدینه سؤال کرد؛ وی را به سوی عبدالله راهنمایی کردند؛ ولی کلبی از پاسخ‌های عبدالله به سؤالاتش قانع نشد. او را به سوی امام صادق ﷺ راهنمایی کردند و پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای از حضرت دریافت کرد.[۱]

۲. پرسش از دعا برای زیادی روزی و پاسخ متفاوت امام صادق ﷺ با پاسخ‌های عبدالله.[۲]

۳. پرسش از حکم کَفّارهٔ ازبین‌بردنِ تخم کبوتر در حال احرام، که از امام صادق ﷺ هم سؤال شده است.[۳] پرسش درباره حج شخصی که مرده و اموالش به مقدار حج نبوده است که از امام صادق ﷺ هم پرسیده می‌شود و حضرت پاسخ صحیح آن را می‌فرماید.[۴]

۴. ازآنجاکه عبدالله مدعی دانش بود و در میان مردم این ادعا مطرح می‌شد، منصور به واسطه والی خود محمد بن خالد، از عبدالله و از امام صادق ﷺ درباره اوزان زکات می‌پرسد که حضرت پاسخ صحیح آن را می‌دهد.[۵]

برتری علمی امام صادق ﷺ

در مواردی که عبدالله با پاسخ‌های درست امام صادق ﷺ روبرو می‌شد، به دانش حضرت اقرار می‌کرد؛ مانند پاسخ به منصور در باب زکات که اشاره شد و پاسخ به یکی از پرسش‌ها درباره حج. عده‌ای مانند کلبی نسابه نیز خود در عمل به دانش امام صادق ﷺ پی می‌بردند.[۶] به پرسش عبدالله نجاشی هم اشاره شد.[۷]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۴۹.
۲. همان، ج ۶، ص ۴۹۱.
۳. همان، ج ۴، ص ۲۳۶.
۴. همان، ج ۷، ص ۲۱.
۵. همان، ج ۳، ص ۵۰۷.
۶. همان، ج ۱، ص ۳۴۹.
۷. همان، ج ۷، ص ۳۷۶.

نمونه‌ای دیگر از جعفر بن محمد بن اشعث نقل شده است که بیان می‌کند علت گرایش ما به تشیع این بود که منصور پولی به مدینه فرستاد و به مأمور خود گفت این پول را به علویان تحویل بده و بگو از شیعیان خراسان هستم و از آنها رسید دریافت کن. آنها همه پول ارسالی را پذیرفتند و رسید دادند. وقتی مأمور منصور مبلغی را برای امام صادق ﷺ آورد، حضرت وی را از این کار نهی کرد و گرفتن پول از سوی جمعی (از شیعیان را) به جهت احتیاج آنها دانستند؛ سپس جزئیات مذاکره منصور با فرستاده وی را بیان کرد؛ به نحوی که گویا حضرت آنجا بوده است؛[1] به همین جهت اشاعته شیعه شدند و زکات اموال خود را به امام کاظم ﷺ می‌دادند و چون این اموال زیاد و در دست وکلای حضرت بود، وکیلان حضرت واقفی شدند.[2]

ج) ادعای داشتن شمشیر پیامبر

به نظر می‌رسد ادعای برتری علمی عبدالله قابل اثبات نبوده و به همین علت طرفداران وی مدعی می‌شوند او شمشیر رسول خدا ﷺ را با خود دارد و درواقع وارث اهل‌بیت پیامبر است. در بیشتر روایات این ادعا از سوی گروه عجلیه زیدیه؛ منسوب به هارون بن سعد عجلی[3] مطرح شده است. حتی افرادی مانند سلیمان بن خالد این ادعای وراثت شمشیر پیامبر ﷺ را گاهی از قول خود عبدالله بن حسن[4] و گاهی از قول عجلیه برای امام صادق ﷺ مطرح می‌کنند؛[5] یعنی عبدالله خود را وارث پیامبر ﷺ می‌داند به این دلیل که شمشیر حضرت در اختیار اوست. در کافی در خبر سعید بن سمان این ادعا از قول دو مرد پیرو عجلی نقل شده است که امام صادق ﷺ آن دو مرد را که نزد حضرت آمده و چنین

---

۱. همان، ج ۱، ص ۴۷۵.
۲. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص ۴۵۹.
۳. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج ۲، ص ۳۰. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص ۲۳۱.
۴. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ج ۱، ص ۱۸۳.
۵. همان، ص ۱۷۶.

ادعایی کردند دروغگو می‌خواند و بیان می‌کند که نه‌تنها شمشیر پیامبر نزد عبدالله نیست، بلکه عبدالله اصلاً آن را ندیده است و ممکن است پدرش آن را نزد علی بن الحسین ﷺ دیده باشد؛ اما پرچم، خود و زره پیامبر ﷺ نزد من است.[۱] همین موضوع را ابوبصیر[۲] و سلیمان بن هارون از امام صادق ﷺ می‌پرسند و حضرت همان پاسخ را می‌دهد و[۳] حضرت بیان می‌کند که من وارث آثار متعدد رسول خدا ﷺ هستم و اگر امامت به این باشد، من یادگارهای زیادی از آن حضرت به ارث برده‌ام.

شناخت بیشر از هارون بن سعد عجلی

ممکن است این سؤال مطرح شود که هارون بن سعد عجلی کوفی، بنیانگذار گروه زیدیه عجلیه که عبدالله را امام می‌دانسته،[۴] کیست. قبلاً دربارهٔ این گروه نکاتی بیان شد. اکنون دربارهٔ شخص عجلی مطالبی ارائه می‌شود. شماری از منابع عامه[۵] و برخی کتب فِرق پدر وی را سعید خوانده‌اند؛[۶] اما بیشتر آنها پدر وی را سعد دانسته‌اند.[۷] در کتب شیعه گاهی سعد[۸] و گاهی سعید آمده است.[۹] در روایت داود بن فرقد که نقل خواهد شد

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۳۳.

۲. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ج۱، ص۱۸۳.

۳. همان، صص۱۷۴ و ۱۷۷. ابونصر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۳۲۶.

۴. حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص۵۷ـ۵۸. در این اثر ابن‌سعید، به جای سعد آمده است.

۵. ابن‌خلدون؛ تاریخ ابن‌خلدون (مقدمه)؛ ج۱، ص۴۱۵. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۹، ص۲۷۲.

۶. حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص۵۷ـ۵۸.

۷. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۶، صص۲۲۳ و ۲۵۳. ابن‌حبان؛ الثقات؛ ج۷، ص۵۷۹. همو، المجروحین؛ ج۳، ص۹۴. ابن‌ابی‌حاتم؛ الجرح والتعدیل؛ ج۹، ص۹۰. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ میزان الاعتدال فی نقد الرجال؛ ج۷، ص۶۱. ابوالمظفر طاهر بن محمد اسفرائینی؛ التبصیر فی الدین وتمییز الفرقة الناجیه؛ ص۱۰۸. عبدالقاهر بغدادی؛ الفرق بین الفرق؛ ص۲۴۰.

۸. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۳۷۵. شیخ طوسی؛ کتاب الغیبه؛ ص۴۱. همو، إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۳۱.

۹. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲۴، ص۸۵: «هَارُونَ بن سَعِیدٍ عَنْ زَیْدِ بن عَلِیٍّ ﷺ قَالَ: الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى الْمَوَدَّةُ لِآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ».

سعد آمده است؛[۱] در همین خبر در بحار الأنوار به جای ابن‌سعد، ابن‌سعید ذکر شده است.[۲] این نشانهٔ آن است که سعید و سعد هر دو گفته شده و بیشتر سعد ذکر کرده‌اند.

هارون بن سعد به‌شدت مخالف امام صادق ﷺ بود، به گونه‌ای که در خبری بعد از مرگ اسماعیل فرزند امام صادق ﷺ، به تحقیر حضرت می‌پردازد. هارون بن خارجه گوید: هارون بن سعد، به من گفت: شما شیعیان دنبال چه هستید؟ اینکه ادعا می‌کردید امام است (اسماعیل) مُرد و شیخ شما، یعنی امام صادق ﷺ، هم بیش از یک یا دو سال دیگر زنده نیست. منظور وی این بوده که دیگر امامی ندارید. حضرت صادق ﷺ می‌فرماید: به او پاسخ می‌دادی: موسی بن جعفر ﷺ هست؛[۳] یعنی بعد از امام فعلی، امام بعدی ما حضور دارد و زنده است. هارون در اشعاری مفصل، به تحقیر شیعه و امام صادق ﷺ و توهین به آنها پرداخته است.[۴]

در خبری مردی کوفی از قبیله اسلم در مسجد پیامبر ﷺ در مدینه از هارون بن سعد به عنوان رئیس زیدیه و افضل و سید آنان تجلیل می‌کند که حضرت صادق ﷺ می‌فرماید او رئیس گوساله‌پرستان است و به آیه قرآن درباره گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل اشاره می‌نماید و از او می‌خواهد طرفدار محمد بن سالم اسلمی، فروشنده نی، باشد.[۵] این خبر نیز مخالفت حضرت را با عجلیه می‌رساند. ابن‌خلدون پدر وی را سعید دانسته است. او مدعی است هارون بن سعید، رئیس زیدیان، راوی کتاب جفر از جعفر بن محمد ﷺ است که در آن

---

۱. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۳۷۵. شیخ طوسی؛ کتاب الغیبه؛ ص۴۱. همو، إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۳۱.

۲. همان، ج۴۷، ص۳۴۷.

۳. شیخ صدوق؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ ج۲، ص۶۵۷. همو، عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۲۹.

۴. ابن‌قتیبه؛ عیون الأخبار؛ ج۱، ص۱۹۳. همو، تأویل مختلف الحدیث؛ ص۷۰. عبدالقاهر بن طاهر بغدادی؛ الفرق بین الفرق؛ ص۲۴۰.

۵. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۳۱. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۲، ص۲۹. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۷، ص۳۴۷: «وَ إِنَّمَا الزَّيْدِيُّ حَقّاً مُحَمَّدُ بن سَالِمٍ بَيَّاعُ الْقَصَبِ. در بحار هارون بن سعید آمده است».

اخبار آینده اهل‌بیت ﷺ وجود دارد.[۱] این گزارش درست به نظر نمی‌رسد؛ جز اینکه ادعا شود وی از دیدگاه قبلی خود دربارهٔ امامت امام صادق ﷺ برگشته است؛ ولی از اشعار وی این مضمون به عنوان تحقیر حضرت استفاده می‌شود و برخی قبل از نقل اشعار، به این نکته اشاره کرده‌اند که خطابیه قایل به داشتن کتاب جفر برای حضرت بودند.[۲]

ابن‌حبان عجلی را جرح کرده که در کنار چوبه دار زید اعتکاف می‌کرده است و روایت از وی را جایز نمی‌داند.[۳] ابوالفرج او را فرستاده ابراهیم بن عبدالله به واسط معرفی کرده است که مردم را به قیام وی بخواند.[۴] او پیرمردی بوده که به شهر واسط رفت و مردم را به مبارزه علیه منصور دعوت کرد و وقتی ابراهیم کشته شد، در مسیر بازگشت به بصره مُرد.[۵]

اختلاف امام صادق ﷺ و عبدالله

داشتن ادعای امامت و جمعی پیرو باعث شد که عبدالله با امام صادق ﷺ درگیر شود. بین او و امام صادق ﷺ در موضوعی مشاجره‌ای رخ داد که صدایشان بلند شد و مردم جمع شدند. امام صادق ﷺ روز بعد به دیدن عبدالله آمد. صفوان جمال، راوی این خبر، گوید: آن دو، شب از هم جدا شدند. صبح زود روز بعد برای کاری بیرون رفتم، دیدم ابوعبدالله صادق ﷺ بر در منزل عبدالله بن حسن است و می‌گوید: ای کنیز، به ابومحمد بگو بیرون بیاید. عبدالله بیرون آمد و گفت: چه چیز صبح به این زودی تو را به اینجا کشانده است؟ حضرت فرمود: من شب گذشته آیه‌ای از قرآن را تلاوت می‌کردم که مرا از جای

---

۱. ابن‌خلدون؛ المقدمه؛ ص۳۳۴. همو، تاریخ ابن‌خلدون (مقدمه)؛ ج۱، ص۴۱۵: «واعلم أن کتاب الجفر کان أصله أن هارون بن سعید العجلی وهو رأس الزیدیة کان له کتاب یرویه عن جعفر الصادق وفیه علم ما سیقع لأهل البیت علی العموم ولبعض الأشخاص منهم علی الخصوص».

۲. عبدالقار بن طاهر بغدادی؛ الفرق بین الفرق؛ ص۲۴۰.

۳. ابن‌حبان؛ المجروحین؛ ج۳، ص۹۴.

۴. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۹۴.

۵. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۶، ص۲۵۳. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۹، صص۳۸ و ۳۱۶. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۸، ص۶۰.

خود کَند که اینجا بیایم. پرسید: آن چیست؟ فرمود: «الَّذِینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ:[1] آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده، متصل می‌سازند (صله رحم انجام می‌دهند) و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی حساب نگران‌اند». عبدالله گفت: راست گفتی؛ گویا من آن آیه را در کتاب خدا هرگز نخوانده بودم. دست در گردن یک دیگر انداختند و گریه می‌کردند.[2]

این خبر نشان می‌دهد امام صادق ﷺ سعی داشته هرگونه کدورت و اختلاف را از بین ببرد؛ گرچه از نظر اندیشه دیدگاه متفاوتی با عبدالله داشت؛ چون باورهای ایمانی سازش‌پذیر نیست، اما صله رحم امری است که خداوند به آن دستور داده و این برخورد نشانهٔ بزرگواری امام می‌باشد.

۲. بیعت با محمد بن عبدالله در ابواء و مخالفت امام صادق ﷺ

در سال ۱۲۶ قمری ولید بن یزید بن عبدالملک که جانشین هشام بن عبدالملک شده بود، به جهت فساد و جنایاتش کشته شد و تنها یک سال و سه ماه حکومت کرد.[3] این خلأ قدرت در شام، مرکز خلافت اموی، از اختلاف درونی دستگاه حاکم حکایت داشت و زمینه را برای سامان‌یابی نیروهای مخالف حکومت اموی فراهم ساخت و آنان را که بعد از قیام زید سرخورده شده بودند، به مبارزه امیدوار کرد.

محمد بن عبدالله خود را مهدی می‌دانست و مدعی بود که در حدیث نبوی آمده: مهدی کسی است که نامش مانند نام من و نام پدرش مانند نام پدر من باشد.[4] او و پدرش، عبدالله،

---

۱. رعد: ۲۱.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۱۵۵. علی بن فخرالدین عیسی اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة؛ ج۲، ص۱۶۳، با اندک تفاوت.

۳. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۸، ص۱۲۳.

۴. ابن‌أبی شیبه؛ المصنف (تحقیق کمال یوسف)؛ ج۷، ص۵۱۳: «لاَ تَذْهَبُ الدُّنْیَا حتی یَبْعَثَ اللهُ رَجُلاً من أَهْلِ بَیْتِی یُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِی وَاسْمُ أَبیه اسْمَ أَبی».

حدیث نبوی را بر خودش تطبیق می‌کردند؛ زیرا نام پدرش عبدالله بود. عبدالله برای بیعت با فرزندش محمد به عنوان مهدی تلاش فراوانی می‌کرد؛ اما در بیشتر نقل‌ها، این حدیث این‌گونه آمده که نام او مانند نام من و کنیهٔ او مانند کنیهٔ من است[۱] و خبر مورد استناد را تحریف شده می‌دانند.[۲]

در مسیر مدینه به مکه در ابواء، جلسه‌ای تشکیل و در آن با محمد بن عبدالله بیعت شد. در این جلسه عبدالله بن حسن پسرش محمد را، مهدی نامید و از حاضران خواست با او به عنوان مهدی بیعت کنند. در این جمع ابراهیم امام، سفاح، منصور و جمعی دیگر از بنی‌هاشم حاضر بودند. از امام صادق ﷺ خواسته شد با محمد بیعت کند؛ حضرت نپذیرفت و در پاسخ به درخواست بیعت با محمد فرمود: اگر وی برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر می‌خواهد قیام کند، ما از او حمایت می‌کنیم؛ ولی اگر به عنوان مهدی می‌خواهد قیام کند، نه او مهدی است و نه موفق می‌شود. امام صادق ﷺ چنین فرمود: «لَا تَفْعَلُوا فَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَأْتِ بَعْدُ إِنْ كُنْتَ تَرَى يَعْنِي عَبْدَاللهِ أَنَّ ابْنَكَ هَذَا هُوَ الْمَهْدِيُّ فَلَيْسَ بِهِ وَ لَا هَذَا أَوَانُهُ وَ إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا تُرِيدُ أَنْ تُخْرِجَهُ غَضَباً لِلهِ وَ لِيَأْمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَإِنَّا وَ اللهِ لَا نَدَعُكَ وَ أَنْتَ شَيْخُنَا وَ نُبَايِعُ ابْنَكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ:[۳] این کار را نکنید؛ زیرا به نتیجه نمی‌رسد. اگر تو ای عبدالله، تصور می‌کنی که فرزندت همان مهدی موعود است؛ نه او نیست و الان هم وقت ظهور مهدی نیست و اگر منظورت از این بیعت فقط این است که او را به جهت خشم برای خدا وادار به خروج و شورش می‌کنی و برای اینکه امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر کند، به خدا سوگند ما تو را رها نمی‌کنیم و تو شیخ ما و

---

۱. ابن‌بابویه؛ الإمامة و التبصرة من الحیره؛ ص۱۲۰. علی بن محمد خزاز رازی قمی؛ کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر؛ ص۶۷. ابن‌ابی‌زینب نعمانی؛ الغیبه؛ ص۹۳. شیخ صدوق؛ کمال‌الدین و تمام النعمه؛ ج۲، ص۴۱۱. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (یک‌جلدی)؛ ص۴۲۴: «اَلْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي، اسْمُهُ اسْمِي، وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي».

۲. شیخ مفید؛ الفصول المختاره؛ ص۲۹۷. شیخ طوسی؛ کتاب الغیبه؛ ص۱۸۱.

۳. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۲، ص۱۹۲. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۱۸۶.

بزرگ ما هستی و با پسرت در این کار بیعت می‌کنیم».

نکته مهمی که در این سخن بیان شده و رمز حلّ بسیاری از روایات در باب بررسی قیام‌های قبل از ظهور مهدی است، این است که قیام‌های قبل از ظهور اگر به عنوان امام و مهدی باشد، درست نیست؛ ولی اگر برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر باشد، باید از آن حمایت کرد؛ همان‌طور که امام صادق ﷺ نه‌تنها با آن مخالف نکرد، بلکه حمایت از چنین قیامی را وظیفه خود دانست. حضرت بیان می‌کند حاضر است در این صورت با فرزند عبدالله برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر بیعت کند؛ بنابراین تشکیل حکومت اسلامی برای اجرای قوانین اسلامی و امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر امری پسندیده و مورد قبول امام صادق ﷺ بوده است. این سخن موضع امام صادق ﷺ را در برابر قیام محمد بن عبدالله و هرگونه قیام مشابهی دیگر روشن می‌کند.

عبدالله بن حسن از سخنان حضرت ناراحت شد و آن را حمل بر حسد حضرت کرد و امام در پاسخ به این حرف بی‌اساس وی، توضیح می‌دهد که ابوالعباس سفاح به حکومت می‌رسد و فرزندان تو کشته می‌شوند.[1] بعدها که بنی‌عباس به خلافت رسیدند، محمد بن عبدالله به علت برگزاری این جلسه و بیعت بنی‌عباس با او، معتقد بود منصور همراه با معتزله با وی بیعت کرده‌اند و حاضر نشد خلافت بنی‌عباس را به رسمیت بشناسد و با آنها همراهی کند.[2]

علت رد بیعت با محمد در دیدارمعتزله با امام صادق ﷺ

در کتاب کافی خبری نقل شده[3] که به نظر می‌رسد پس از بیعت با محمد در ابواء، رخ داده است. کلینی می‌نویسد: جمعی از معتزله از جمله عمرو بن عبید، واصل بن عطاء و

---

۱. همان.

۲. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۶، ص۱۵۶.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۴.

حفص بن سالم. خادم ابن‌هبیره و جمعی از رئیسان آنان در مکه زمانی که تازه ولید کشته شده بود، خدمت امام صادق ﷺ می‌رسند تا حضرت را قانع کنند با محمد بن عبدالله بیعت کند. عمرو بن عبید، سخنگوی آنان می‌گوید: ما بر بیعت با وی اجتماع کرده‌ایم و می‌خواهیم خروج کنیم و کسی که با ما مخالفت کند، با او می‌جنگیم و دیدیم که شما به جهت موقعیت و طرفداران زیادی که داری، لازم است به این جمع بپیوندی؛ زیرا از شما بی‌نیاز نیستیم. امام از آنان پرسش‌هایی می‌پرسد که اگر با مسائلی خاص در هنگام نبرد و دراختیارگرفتن حکومت و قدرت، روبرو شدید، چه می‌کنید؟ آنان پاسخ‌های خود را می‌دهند. حضرت پاسخ‌های آنان را با استدلال نادرست می‌شمارد و در پایان می‌فرماید: ای عمرو، از خدا بترس و شما هم ای گروه، از خدا بترسید؛ زیرا پدرم، درحالی‌که او بهترین فرد روی زمین و عالم‌ترین آنان به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ بود، برای من نقل کرد که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ، فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ:[1] هر کس مردم را با شمشیرش بزند و آنان را به سوی خود بخواند، درحالی‌که در میان مسلمانان داناتر از وی وجود دارد، گمراهی است که خود را به زحمت انداخته است».

بنابراین حضرت صادق ﷺ، محمد بن عبدالله را از دو جهت برای رهبری جامعه شایسته نمی‌دانست: یکی اینکه وی از نظر علمی شایسته نبود و اعلم از وی در آن زمان وجود داشت.

دیگر اینکه همان‌طور که در گذشته بیان شد، وی مدعی امامت و مهدویت هم بود که این ادعای وی نادرست و غیرصحیح بوده است.

این خبر نشان می‌دهد معتزله و زیدیه[2] و جمعی از بنی‌هاشم، در امامت محمد بن

---

۱. همان، ص۲۷. ابونظر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۲، ص۸۵.

۲. زیدیه و معتزله در اصول هم با هم یکی هستند. آن دو قایل به توحید، عدل، وعد و وعید، نبوت (نبوّات) و امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر هستند. البته معتزله اصلی با عنوان المنزلة بین المنزلتین دارند و نبوت جزو اصول مستقل ←

عبدالله به اتفاق نظر رسیده بودند و با وی بیعت کردند؛ گرچه بعد از به قدرت‌رسیدن بنی‌عباس، راه زیدیه از معتزله جدا شد و معتزلیان با دستگاه خلافت عباسی همراه بودند و عمرو بن عبید ادعای هرگونه همکاری با محمد بن عبدالله را نزد منصور خلیفه عباسی رد کرد.[۱]

امام صادق ﷺ نه‌تنها در اینجا به سیره و سخن پیامبر ﷺ استناد می‌کند، بلکه در روایاتی در تفسیر آیه «وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ:[۲] و روز قیامت می‌بینی که کسانی که به خدا دروغ بسته‌اند، صورت‌هایشان سیاه است». می‌فرماید: هر کس مدعی امامت شود درحالی‌که امام نیست، مشمول این آیه است؛ یعنی صورت وی در قیامت سیاه می‌شود. راوی می‌پرسد: «وَ إِنْ كَانَ عَلَوِيّاً فَاطِمِيّاً؟ قَالَ: "وَ إِنْ كَانَ عَلَوِيّاً فَاطِمِيّا": اگرچه از علویان و از فرزندان فاطمه باشد؟ فرمود: اگرچه علوی فاطمی باشد».[۳]

در روایتی دیگر حضرت در پاسخ به حسین بن مختار این نکته را بیان می‌کند.[۴] در خبر سومی که از امام باقر ﷺ نقل شده، راوی می‌پرسد: اگرچه علوی باشد؟ حضرت می‌فرماید: اگرچه علوی باشد. وی با تعجب می‌پرسد. اگرچه از فرزندان علی بن ابی‌طالب ﷺ باشد؟ حضرت می‌فرماید: اگرچه باشد، صورتش سیاه خواهد شد.[۵]

ممکن است منظور پرسش‌کننده در روایت امام باقر ﷺ زید باشد، اگر مدعی امامت

→

آنان نیست (ر.ک: علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۲۲۱ و علی بن عبدالکریم؛ الزیدیه نظریة و تطبیق؛ ص۵۱).

۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۴، صص۲۳۱ و ۳۰۸.

۲. زمر: ۶۰.

۳. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۲، ص۲۵۱.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۷۲: «كُلُّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ. قُلْتُ: وَ إِنْ كَانَ فَاطِمِيّاً عَلَوِيّاً؟ قَالَ: وَ إِنْ كَانَ فَاطِمِيّاً عَلَوِيّاً».

۵. همان.

بوده و در خبر امام صادق ﷺ، عبدالله بن حسن یا فرزندش محمد باشد که ادعایی نادرست داشتند و امامت را در نسل فاطمه ﷺ از فرزندان حسن و حسین ﷺ می‌دانستند. بدیهی است که این سخن مدعیان بعدی امامت را هم که از علویان بودند، شامل می‌شود.

۳. موضع امام صادق ﷺ در برابر قیام سیاه‌جامگان

برابر آنچه نقل شد، بنی‌هاشم و معتزله تصمیم گرفته بودند با محمد بن عبدالله بیعت کنند؛ ولی خبری از خروج و قیام محمد نشد و اخبار ابومسلم خراسانی در صدر اخبار و حوادث جهان اسلام قرار گرفت. گویا عبدالله و پسرش اول تصور می‌کردند قیام ابومسلم و بعد حرکت ابوسلمهٔ خلال در کوفه حرکتی ارتجالی و بدون عقبه است و این دو نفر برای رساندن فردی از آل‌محمد ﷺ به حکومت، قیام کرده‌اند و شخص یا گروه خاصی در نظر آنان مطرح نیست؛ درحالی‌که این دو از داعیان بنی‌عباس بودند و برای فریب افکار عمومی نام شخص مورد نظر خود را در هنگام قیام بیان نمی‌کردند.

ابوبکر حضرمی گوید: من و ابان بر امام صادق ﷺ وارد شدیم وقتی که پرچم‌های سیاه در خراسان ظاهر شد. گفتیم: چه نظری دارید؟ فرمود: «اِجْلِسُوا فِی بُیُوتِکُمْ فَإِذَا رَأَیْتُمُونَا قَدِ اجْتَمَعْنَا عَلَی رَجُلٍ، فَانْهُدُوا إِلَیْنَا بِالسِّلَاحِ:[1] در خانه‌هایتان بنشینید؛ وقتی ما را دیدید که بر یک شخص اجتماع کردیم، همراه با سلاح به سوی ما بیایید». حضرت نه‌تنها حمایتی از حرکت ابومسلم نمی‌کند، بلکه از یاران خود می‌خواهد که با آنان همراه نشوند و در خانه بنشینند و هیچ‌گونه تحرکی نداشته باشند.

روایتی در کافی دراین‌باره نقل شده است که امام صادق ﷺ هرگونه همکاری با این جمع را رد می‌کند. این خبر را در بخش‌های پیش از رجال کشی نقل کردیم. معلی بن خنیس گوید: من نامهٔ عبدالسلام بن نعیم، سدیر و جمعی دیگر را برای امام صادق ﷺ

---

۱. ابن‌ابی‌زینب نعمانی؛ الغیبه؛ ص۱۹۷. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۵۲، ص۱۳۸. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۱، ص۳۶.

بردم وقتی که سیاه‌جامگان ظهور کردند ولی هنوز فرزندان عباس ظهور و بروزی نداشتند. در آن نامه آمده بود که ما توان این کار را داریم که امر حکومت را به سوی شما بکشانیم، نظرتان چیست؟ امام صادق ﷺ تمام نامه‌های رسیده را به زمین کوبید، آن‌گاه فرمود: «أُفٍّ! أُفٍّ! مَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ أَ مَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ السُّفْيَانِيَّ:[1] وای! وای! من امام و رهبر اینان نیستم آیا نمی‌دانند که او (مهدی) سفیانی را می‌کشد».

امام صادق ﷺ اطلاع داشته جمعی که در کوفه هستند و دست به قیام زده‌اند، دست‌پروردگان بنی‌عباس هستند؛ همان‌گونه که این مطلب از منابع تاریخی در شرح حال ابومسلم[2] و ابوسلمه[3] به‌خوبی استفاده می‌شود و هر دو با ابراهیم امام ارتباط داشتند و دست‌پرورده وی بودند. این روایت موضع امام صادق ﷺ را در برابر قیام سیاه‌جامگان یا دارندگان پرچم‌های سیاه به رهبری ابومسلم و ابوسلمه خلال به‌خوبی روشن می‌کند. حضرت حرکت آنان را متفاوت با تفکر خود ارزیابی می‌کند.

در مناقب آل ابی‌طالب خبری ذکر شده که ابوسلمه خلال، وزیر آل‌محمد، قبل از رسیدن سپاه خراسان به کوفه، نامه‌ای به حضرت نوشت و خلافت را بر حضرت عرضه کرد؛ ولی امام نپذیرفت.[4]

در این صورت می‌توان گفت ابوسلمه افزون بر اینکه خودش به امام صادق ﷺ نامه نوشته، از یاران حضرت و شیعیان خواسته آنان هم به امام نامه بنویسند. وی بعد از رسیدن هفتادهزار نیرو به کوفه، بار دیگر نامه‌ای به حضرت نوشت و برای خلافت امام صادق ﷺ اعلام آمادگی کرد که حضرت همان پاسخ قبلی را داد.[5] شاید نگرانی

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۳۱.

۲. احمد بن داوود دینوری؛ الأخبار الطوال؛ ص۳۳۷. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۳، ص۳۳۷. أخبار الدولة العباسیه؛ ص۲۵۸.

۳. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۲، ص۲۶۳. أخبار الدولة العباسیه؛ ص۲۵۸.

۴. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب ﷺ؛ ج۴، ص۲۲۹.

۵. همان. البته در این نقل ابومسلم خلال ذکر شده که صحیح آن ابوسلمه است.

بنی‌عباس از ابوسلمه به‌خاطر این نامه دوم، بوده است که بعد از رسیدن به قدرت به‌سرعت ابوسلمه را کشتند.[۱] بعید نیست کشته‌شدن معلی بن خنیس توسط داود بن علی که پیش‌تر ذکر شد، مرتبط با این نامه بوده و از وی خواسته شده باشد اسامی نویسندگان آن نامه‌ها را افشا کند که معلی با این درخواست مخالفت می‌کند و توسط داود، اولین حاکم عباسی در مدینه، کشته می‌شود.[۲]

ابومسلم خراسانی و امام صادق علیه‌السلام

ممکن است آنچه از کافی نقل شد ابهام داشته باشد. برای روشن‌شدن موضوع لازم است اندکی درباره زمان نگارش این نامه‌ها تأمل کنیم و به دیگر گزارش‌ها دراین‌باره توجه نماییم. ابومسلم جزو بنیانگذاران اصلی خلافت بنی‌عباس بود. امام صادق علیه‌السلام او را در جوانی‌اش دیده و وی را صاحب پرچم‌های سیاه معرفی کرده است.[۳] ابومسلم به دستور بنی‌عباس دست به قیام زد. وی مردم را به مردی از بنی‌هاشم دعوت می‌کرد و منظور وی ابراهیم امام بود. وقتی مروان آخرین خلیفه اموی متوجه این موضوع شد، ابراهیم را دستگیر و زندانی کرد. وی در زندان جانشین خود را سفاح معرفی کرد و در صفر سال ۱۳۲ در زندان کشته شد.[۴] پس از مرگ وی، دو برادرش ابوالعباس سفاح و ابوجعفر منصور به کوفه فرار کردند و نزد ابوسلمه خلال پنهان شدند. ابومسلم هم از خراسان برای عرض تسلیت نزد آنها آمد و با سفاح، رهبر جدید خود، بیعت کرد و به طرف مکه حرکت نمود.[۵] در چنین زمانی بعد از کشته‌شدن ابراهیم امام، چند نامه برای علویان به مدینه فرستاد و از آنان خواست حکومت و خلافت را بپذیرند. در مناقب آل ابی‌طالب چنین آمده

---

۱. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۸، ص۳۴۱.
۲. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۷۷.
۳. ابوجعفر محمد بن جریر طبری صغیر؛ دلائل الإمامه؛ ص۲۹۴.
۴. ابن‌خلکان؛ وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزمان؛ ج۳، ص۱۴۷.
۵. احمد بن داوود دینوری؛ الأخبار الطوال؛ ص۳۵۸.

است: وقتی خبر مرگ ابراهیم امام به ابومسلم رسید، وی نامه‌هایی به حجاز برای جعفر بن محمد، عبدالله بن حسن و محمد بن علی بن الحسین فرستاد و هر یک از آنان را به خلافت دعوت کرد. اول نامه امام صادق ﷺ را دادند؛ حضرت نامه را سوزاند[1] و فرمود: این پاسخ نامه است. بعد نامه عبدالله بن حسن را رساندند. وقتی نامه را خواند، گفت: من پیرم؛ ولی پسرم محمد مهدی این امت است؛ سپس سوار بر مرکب شد و به نزد امام صادق ﷺ آمد. حضرت پرسید: چه شده که در این ساعت روز آمده‌ای؟ عبدالله جریان نامه را به اطلاع حضرت رساند. امام فرمود: این‌گونه نیست؛ زیرا هنوز زمان حکومت شما نرسیده است. عبدالله ناراحت شد و گفت: من علم بر خلاف گفتهٔ تو دارم؛ ولی حسد بر پسرم تو را به چنین اظهار نظری واداشته است. حضرت فرمود: نه به خدا سوگند این مسئله مرا واداشته؛ ولی این و برادرانش و فرزندانش به جز تو، به قدرت می‌رسند و دست بر پشت سفاح زد؛ سپس حرکت کرد.[2]

از این خبر به‌خوبی پیداست که در آن زمان سفاح و منصور به کوفه آمده بودند. از ذیل خبر استفاده می‌شود که در جمع نامه‌رسانان افرادی از بنی‌عباس، از جمله سفاح، نیز حضور داشتند؛ البته امکان دارد خبر شامل دو گزارش باشد: ماجرای بیعت در ابواء و ارسال نامه از کوفه برای حضرت.

عمدة الطالب در شرح حال عبدالله بن حسن ماجرا را به صورت دیگری نقل می‌کند؛ می‌نویسد: وقتی سفاح و برادرش با خانوادهایشان به ابوسلمه در کوفه پناه بردند، ابوسلمه پیشنهاد کرد خلافت بین اولاد علی ﷺ و عباس به صورت شورا باشد تا یکی از آنان انتخاب شوند و به همین جهت نامه‌هایی به این سه نفر در مدینه نوشت. در این نقل، نفر سوم عمر بن علی بن الحسین ذکر شده است که دقیق‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا محمد بن علی به امام باقر ﷺ گفته می‌شد. امام صادق ﷺ نامه وی را سوزاند و جواب را همین

---

۱. ابن‌شهرآشوب گزارش دیگری در سوزاندن نامه ابومسلم ذکر کرده است.

۲. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج ۴، ص ۲۲۹.

آتش‌زدن دانست و به عبدالله بن حسن که مدعی شد محبان ما از خراسان می‌آیند، فرمود: آیا آنان را می‌شناسی؟ آیا تو به آنان دستور دادی که لباس سیاه بپوشند؟ چگونه شیعه تو هستند درحالی‌که نام آنان را به اسم و نسب نمی‌دانی؟ و افزود: این دولت نه برای این قوم کامل می‌شود و نه برای آل ابی‌طالب و مشابه آن نامه برای من آمده است.[۱]

در این خبر نویسنده نامه ابوسلمه ذکر شده است و زمان آن دقیقاً مشخص شده که مشابه خبر کافی است؛ بنابراین امام صادق علیه‌السلام می‌دانسته که ابومسلم یا ابوسلمه در ادعای خود راستگو نیستند و اهداف خاصی را از نگارش نامه مورد توجه دارند. یکی از این هدف‌ها مشخص‌شدن میزان علاقه‌مندی امام صادق علیه‌السلام به حکومت به عنوان رقیب آینده بنی‌عباس و امکان ارتباط با این گروه‌های مبارز بوده است و هدف دیگرشان تأیید یا رد اظهارات گذشته حضرت درباره به‌قدرت‌رسیدن بنی‌عباس و امیدوارشدن آنان به حکومت بوده است، در زمانی که سران بنی‌عباس مخفیانه در کوفه زندگی می‌کردند؛ اما عبدالله بن حسن بسیار خوش‌باور و خوشبین بوده است.

از این گزارش‌ها نکته مهم دیگری استفاده می‌شود و آن اینکه علت شهرت امام ششم به صادق علیه‌السلام این بوده که سخنان و پیش‌بینی‌های وی درباره حوادث و وقایع و به قدرت‌رسیدن افرادی و کشته‌شدن جمعی دیگر به‌درستی تحقق یافته است. در نتیجه ردکردن پیشنهاد ابومسلم و ابوسلمه از سوی امام صادق علیه‌السلام بدان جهت بوده که می‌دانسته آن دو از داعیان بنی‌عباس هستند و امکان ندارد بنی‌عباس که دارای تشکل سازمانی قوی‌ای بودند که از ابوهاشم به ارث برده بودند و اینان دست‌پرورده آن تشکیلات بودند، اجازه دهند قدرت و حکومت به دیگران برسد. مطرح‌نکردن فرد مورد نظرشان از بنی‌هاشم هم برای فریب افکار عمومی بوده است. پس حضرت با تشکیل حکومت دینی مخالف نبوده است؛ زیرا قیامی که بر اساس امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر باشد، مورد حمایت حضرت قرار می‌گرفت.

---

۱. ابن‌عنبه؛ عمدة الطالب؛ ص ۹۱ـ۹۲.

۴. قیام محمد بن عبدالله در زمان منصور

بررسی قیام محمد بن عبدالله موضوع اصلی است که آن را با نقل روایتی که در اصول کافی آمده و دارای سه بخش مختلف است، ارزیابی می‌کنیم. این مقطع مربوط به زمانی است که عبدالله بن حسن دستگیر می‌شود و بعد محمد، فرزند او، در مدینه قیام می‌کند و به‌زور از امام صادق ﷺ می‌خواهد با او بیعت نماید. البته زمان نقل خبر دوران مهدی عباسی است.

برخورد محمد با امام صادق ﷺ بعد از قیام در مدینه

کلینی در کتاب کافی در باب «آنچه ادعای امامت، راستگو را از دروغگو جدا می‌کند» روایاتی را در باب قیام‌های زمان امامان معصوم ﷺ نقل کرده است. روایت هفدهم این باب که درباره برخورد عبدالله و فرزندش محمد با امام صادق ﷺ است، روایتی است بسیار مفصل و در خور توجه که نشان می‌دهد عبدالله بن حسن و فرزندش محمد، به سخنان خیرخواهانه حضرت بی‌توجه بودند و امام صادق ﷺ هرچه تلاش کرد آنان را از راهی که تعقیب می‌کنند باز دارد، نتیجه نداد. این خبر دارای سه بخش و سه مرحله از آن مقطع زمانی است که به آن می‌پردازیم:

الف) زمان گزارش خبر

راوی حدیث عبدالله بن ابراهیم جعفری از نوادگان عبدالله بن جعفر طیار است[1] که بخشی از جریان را از قول خدیجه، دختر عمر بن علی بن الحسین ﷺ و بخشی را از قول موسی بن عبدالله بن حسن نقل می‌کند. زمان نقل خبر را با توجه به صدر و ذیل آن

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۷۸ (چ دارالحدیث). محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۳۰، ص ۴۰۵.

می‌توان زمان خلافت مهدی عباسی و در دوران امامت موسی بن جعفر ﷺ دانست؛ زیرا موسی بن عبدالله بن حسن در ادامه خبر می‌گوید من از مهدی عباسی در مکه امان گرفتم. بخشی که در آغاز خبر ذکر شده، مربوطه به تسلیت به خدیجه، دختر عمر بن علی بن الحسین، برای درگذشت نوه اوست و در آن زمان، در صدد بوده سهم خود را از خانه امام صادق ﷺ جدا کند و از خانه حضرت به «خانه سرقت» تعبیر می‌کند؛ زیرا برابر همین روایت، محمد بن عبدالله این خانه و اموال دیگر امام صادق ﷺ و برخی علویان را که با وی همراه نشدند مصادره می‌کند و خدیجه به تمسخر از وی به «مهدی ما» تعبیر می‌کند.[۱] دو بخش دیگر آن را همراه با توضیحاتی ارائه می‌کنیم:

ب) دعوت از امام صادق ﷺ به بیعت و دستگیری بنی‌الحسن

قسمت دوم روایت مربوط به زمانی است که عبدالله بن حسن، برای گرفتن بیعت از امام صادق ﷺ برای پسر خود، محمد، تلاش می‌کند و به دیدار امام صادق ﷺ می‌رود. حضرت او را از این عمل نهی می‌کند و نصحیت می‌کند از این تلاش دست بر دارد. این دیدارها چند بار تکرار می‌شود و عبدالله تا آنجا پیش می‌رود که به امامت امام حسین ﷺ و فرزندان وی اشکال می‌گیرد. امام هم به او پاسخ می‌دهد و امامت امام حسین ﷺ و فرزندانش را برابر دستور پیامبر ﷺ می‌داند و تصریح می‌کند که اگر امام حسین ﷺ دستور داشت امامت را به دیگری واگذار کند، چنین می‌کرد. در ادامه محمد پسر عبدالله را «همان لوچ‌چشم، موی پیشانی برگشتهٔ سیاه‌رنگی که کشته می‌شود» معرفی می‌کند و می‌فرماید:

> نه به خدا، او بیشتر از چهار دیوار مدینه را به دست نمی‌آورد و هرچه تلاش کند و خود را به مشقت افکند، دامنه فعالیتش به طائف نرسد. این مطلب ناچار واقع شود. از خدا بترس و بر خود و برادرانت رحم کن. به خدا من او را نامبارک‌ترین نطفه‌ای

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۵۸: «فقال: هَذِهِ دَارٌ تُسَمَّى دَارَ السَّرِقَةِ. فَقَالَتْ: هَذَا مَا اصْطَفَى مَهْدِيُّنَا تَعْنِي مُحَمَّدَ بن عَبْدِاللهِ بن الْحَسَنِ تُمَازِحُهُ بِذٰلِک».

می‌دانم که از صلب مردان به زهدان زنان ریخته است (زیرا به ناحق ادعـای امامـت کرد و موجب کشته‌شدن جمعی از طالبیان شد). به خدا که او در میان خانه‌های سده اشجع کشته می‌شود. گویا اکنون او را برهنه و روی‌خاک‌افتاده می‌بیـنم کـه خشـتی میان دو پایش هست.[۱]

موسی برادر محمد گوید: پدرم برخاست و می‌گفت: بلکه خدا ما را از تو بی‌نیاز کنـد و تو هم (چون دولت ما را ببینی) خودت از این عقیده بر می‌گردی یا آنکه خدا تو را بـر می‌گرداند با دیگران و از این سـخنان مقصـودی نـداری، جـز اینکـه دیگـران را از مـا برگردانی و تو وسیله سرپیچی آنها شوی. امام صادق ﷺ فرمود: خدا می‌داند که من جـز خیرخواهی و هدایت تو را نمی‌خواهم و من جز کوشش در این راه تکلیفی ندارم.

پدرم برخاست و از شدت خشم جامه‌اش به زمین کشیده می‌شد. امام صادق ﷺ خـود را به او رساند و فرمود: به تو خبر دهم که من از عمویت که دایی تو هم هست (یعنی امـام چهارم که هم دایی عبدالله است، به واسطه اینکه فاطمه دختر امام حسین ﷺ مادر اوست و هم پسرعموی او که به واسطه احترامش او را عمو خوانده است) شنیدم که می‌فرمود: تـو و پسران پدرت کشته می‌شوید. اگر از من می‌پذیری و عقیده داری که به نحو احسن دفاع کنی، بکن. به خدایی که جز او شایان پرستشی نیست و او به پنهـان و آشـکار داناسـت و رحمان و رحیم و بزرگوار و برتر از خلق خود است، مـن دوسـت دارم همـه فرزنـدان و عزیزترین آنها و عزیزترین خانواده‌ام را قربانت کنم و نزد من چیزی بـا تـو برابـر نیسـت. خیال مکن که با تو دورویی کردم.

پدرم متأسف و خشمگین از نزدش خارج شد. حدود بیست شب گذشت که مأموران

---

۱. همان، ص ۳۶۰. همو، اصول کافی؛ ترجمه سیدجواد مصطفوی؛ ج ۲، ص ۱۷۸: «لَا وَ اللهِ لَا يَمْلِكُ أَكْثَرَ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ وَ لَا يَبْلُغُ عَمَلُهُ الطَّائِفَ إِذَا أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَ مَا لِلْأَمْرِ مِنْ بُدٍّ أَنْ يَقَعَ فَاتَّقِ اللهَ وَ ارْحَمْ نَفْسَكَ وَ يَنِي أَبِيكَ فَوَ اللهِ إِنِّي لَأَرَاهُ أَشْأَمَ سَلْحَةٍ أَخْرَجَتْهَا أَصْلَابُ الرِّجَالِ إِلَى أَرْحَامِ النِّسَاءِ. وَ اللهِ إِنَّهُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّةِ أَشْجَعَ بَيْنَ دُورِهَا وَ اللهِ لَكَأَنِّي بِهِ صَرِيعاً مَسْلُوباً بِزَّتُهُ بَيْنَ رِجْلَيْهِ لَبِنَةٌ».

ابوجعفر (منصور خلیفه عباسی) آمدند و پدر و عموهایم سلیمان بن حسن، حسن بن حسن، ابراهیم بن حسن، داود بن حسن، علی بن حسن، سلیمان بن داود بن حسن، علی بن ابراهیم بن حسن، حسن بن جعفر بن حسن، طباطباء ابراهیم بن اسماعیل بن حسن و عبدالله بن داود را گرفتند و به زنجیر بستند و بر محمل‌های بی‌فرش و روپوش نشاندند و ایشان را در نمازگاه عمومی نگه داشتند تا مردم سرزنششان کنند؛ ولی مردم به حال آنها رقت کردند و از سرزنش آنان خودداری کردند؛ سپس آنها را بردند و جلوی در مسجد پیامبر ﷺ نگه داشتند.

امام صادق ﷺ از دستگیری بنی‌الحسن بسیار متأثر می‌شود و یکی از مأموران را نفرین می‌کند و او در مدینه نزدیک بقیع به دعای حضرت می‌میرد. امام تلاش می‌کند با آنان گفتگو کند که به ایشان اجازه نمی‌دهند. امام صادق ﷺ وقتی دستگیری آنان را دید، در جلوی باب جبرئیل مسجدالنبی به انصار اعتراض کرد که در حمایت از خاندان پیامبر کوتاهی کرده‌اند.[1] این خبر نشان می‌دهد که آنچه ابن‌خلدون گفته که امام صادق ﷺ از پشت پرده آنان را می‌دیده و اشک می‌ریخته[2] دقیق نیست؛ زیرا حضرت تلاش کرده با آنان همدردی کند.

درباره این بخش از روایت لازم است توضیحاتی ارائه شود. پس از به‌قدرت‌رسیدن بنی‌عباس، عبدالله بن حسن با حکومت آنان همراهی می‌کند و حتی در سفر حجی که داوود بن علی به عنوان اولین امیرالحاج بنی‌عباس و حاکم مدینه می‌رود، با او همراه می‌شود و با وی به مدینه باز می‌گردد.[3] وی در سفری با امام صادق ﷺ به حیره می‌رود؛[4] اما محمد بن عبدالله معتقد بود، منصور همراه با معتزله، با وی بیعت کرده‌اند. او و برادرش

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۶۱.

۲. ابن‌خلدون؛ تاریخ ابن‌خلدون؛ ج۳، ص۲۳۸.

۳. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۷، ص۱۴۰.

۴. ابن‌طاووس (عبدالکریم بن احمد)؛ فرحة الغری فی تعیین قبر أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب ﷺ؛ ص۵۶. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۹۷، ص۲۴۶. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات (دوجلدی)؛ ج۲، ص۸۵۰.

ابراهیم حاضر نشدند در حج همراه با سفاح به مکه بروند[۱] و در دیگر محافل مربوط به دستگاه خلافت نیز حاضر نمی‌شدند؛ به همین جهت منصور به فرزندان عبدالله بدبین بود.

در سخنی منصور به امام صادق ﷺ می‌گوید: عبدالله بن حسن و فرزندانش داعیان خود را در شهرها پراکنده می‌کنند و در صدد ایجاد فتنه هستند. امام صادق ﷺ می‌فرماید تو رابطه مرا با آنان می‌دانی و آیه‌ای از قرآن تلاوت می‌کند و منصور سخن حضرت را می‌پذیرد.[۲]

منصور عباسی محمد بن خالد را بر مدینه گماشت تا فرزندان عبدالله را دستگیر کند؛ ولی وی تمایلی به این کار نداشت. منصور او را عزل کرد و ریاح بن عثمان را در سال ۱۴۳ بر مدینه گماشت و از او خواست برای دستگیری محمد و ابراهیم تلاش کند.[۳] در سال ۱۴۴ منصور خود به حج رفت و در بازگشت در ربذه توقف کرد و از ریاح، حاکم مدینه، خواست عبدالله بن حسن و جمعی دیگر را دستگیر کند و نزد وی بفرستد. او هم این جمع را که نامشان ذکر شد، دستگیر کرد و نزد منصور فرستاد.[۴] برابر نقل مورخان، عبدالله بن حسن بن حسن، حسن و ابراهیم فرزندان حسن بن حسن، جعفر بن حسن بن حسن، سلیمان و عبدالله فرزندان داود بن حسن بن حسن، محمد و اسماعیل و اسحاق فرزندان ابراهیم بن حسن بن حسن و عباس بن حسن بن حسن و موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن جزو دستگیرشدگان بودند. علی بن حسن بن حسن که مردی عابد بود، جزو دستگیرشدگان نبود. وی روز بعد خود را معرفی کرد و ریاح هم او را دستگیر کرد.[۵]

محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان برادر مادری عبدالله بن حسن نیز با آنان بود که در ربذه منصور دستور داد به وی هزار ضربه شلاق زدند تا جای محمد و

---

۱. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۶، ص۱۵۶.
۲. علی بن فخرالدین عیسی اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمه؛ ج۲، ص۲۰۶.
۳. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۶، ص۱۵۵.
۴. همان، ص۱۸۲.
۵. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۵، ص۵۲۲.

ابراهیم را بگوید که او سخنی نگفت.[۱] البته دستگیری موسی بن عبدالله بعداً اتفاق افتاده است. او در قیام برادرش محمد حضور داشت[۲] و محمد او را به عنوان حاکم شام به آن منطقه فرستاد.[۳] او از آنجا به بصره برگشت درحالی‌که برادرش کشته شده بود.[۴]

دستگیرشدگان را در سردابی زندانی کردند که روز از شب در آن قابل تشخیص نبود.[۵] آنان را در هاشمیه زندانی کردند و در وضعیت اسفناکی قرار داشتند. اولین کسی که در زندان درگذشت عبدالله بن حسن بود که از برادرش حسن بن حسن خواستند بر او نماز بخواند. نفر بعدی محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بود. بعد از مرگ وی، سر او را از بدن جدا کردند و به خراسان فرستادند و مدعی شدند، محمد بن عبدالله کشته شده است. جمعی از آنان کشته شدند و گروهی نجات یافتند.[۶]

کسانی که منصور آزادشان کرد عبارت بودند از سلیمان و عبدالله، فرزندان داود بن حسن بن حسن و موسی بن عبدالله بن حسن و حسن بن جعفر.[۷] در گزارش‌های مورخان، داود بن حسن جزو دستگیرشدگان نیست و نقل شده فقط دو فرزندش را دستگیر کرده بودند.

دعای ام‌داود

دعای ام‌داود مربوط به چنین زمانی است. این دعا جزو اعمال ماه رجب است که امام صادق ﷺ آن را به مادر داود بن حسن یاد داده بود. همان‌گونه که ذکر شد عده‌ای از

---

۱. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۲۹۸.
۲. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۵، ص۵۵۲.
۳. ابن‌خلدون؛ تاریخ ابن‌خلدون؛ ج۳، ص۲۴۱ .
۴. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۳۳۵.
۵. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۲۹۹.
۶. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۶، ص۱۸۳.
۷. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۲۹۹.

بنی‌حسن دستگیر و به عراق برده شدند.[۱] بعد از مرگ عبدالله بن حسن و کشته‌شدن محمد و ابراهیم، فرزندان وی، داود بن حسن که قبلاً دو فرزندش دستگیر و آزاد شده بودند، دستگیر می‌شود و تا مدتی از وی خبری نیست. مادرش بی‌تابی می‌کند و روزی به دیدن امام صادق ﷺ می‌رود. آن حضرت برادر رضاعی داود بود. امام به مادر داود برای رهایی فرزندش دعای مخصوص ماه رجب را یاد می‌دهد و با انجام‌دادن آن، فرزندش داود پس از مدتی نجات پیدا می‌کند.[۲]

ج) قیام محمد و موضع امام صادق ﷺ

مرحله اصلی و نهایی روایت کافی، مربوط به زمان قیام محمد بن عبدالله در مدینه است. قبل از نقل ادامه روایت لازم است به خبری دیگر دراین‌باره بپردازیم. ابن‌بکیر گوید: عبید بن زراره برایم نقل کرد که من نزد امام صادق ﷺ بودم هنگامی که محمد بن عبدالله بن حسن قیام کرد. در همین زمان مردی از یاران ما بر حضرت وارد شد و گفت: فدایت شوم، به‌درستی که محمد بن عبدالله قیام کرد؛ نظر شما درباره همراهی با وی چیست؟ فرمود: «اُسْكُنُوا مَا سَكَنَتِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ: حرکت نکنید تا زمانی که آسمان و زمین ساکن هستند».

این خبر را حسین بن خالد برای امام رضا ﷺ نقل می‌کند و می‌افزاید: عبدالله بن بکیر معتقد بود برابر سخن حضرت، قائمی وجود ندارد و قیامی نیست؛ زیرا زمین و آسمان همیشه ساکن و آرام هستند. امام رضا ﷺ فرمود: سخن حضرت صادق ﷺ صحیح است و تأویل ابن‌بکیر مناسب نیست، بلکه منظور حضرت این بوده که تا زمانی که آسمان از ندا و زمین از فروبردن سپاه آرام باشد (ساکن باشند).[۳] زمان اتفاق این خبر پیش از بردن

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۶۱.

۲. شیخ صدوق؛ فضائل الأشهر الثلاثه؛ ص۳۳ـ۳۶. ابن‌طاوس؛ الإقبال بالأعمال الحسنه؛ ج۳، ص۲۴۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۹۴، ص۴۳.

۳. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۴۱۲. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۵، ص۵۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۵۲، ص۱۸۸.

امام صادق ﷺ برای گرفتن بیعت نزد محمد بوده است. حضرت تکلیف یاران خود را در برابر قیام محمد بن عبدالله روشن می‌کند که نباید به آن پیوست و به موفقیت آن امیدوار بود؛ زیرا او مهدی نیست، بلکه مهدی وقتی ظهور می‌کند که این دو علامت رخ دهد.

اینک به ادامه روایت کافی می‌پردازیم که تأییدی است بر موضع امام صادق ﷺ در روایتی که بیان شد. محمد بن عبدالله بعد از قیام در مدینه از امام صادق ﷺ می‌خواهد با وی بیعت کند و زمانی که حضرت نمی‌پذیرد و از موفق‌نشدن وی خبر می‌دهد، حضرت را زندانی و بعد از مدتی آزاد می‌کند. موضع امام صادق ﷺ به‌روشنی درباره قیام وی در این خبر آمده است.

زمان قیام محمد

قیام محمد در اول رجب سال ۱۴۵ اتفاق افتاد.[۱] او وقتی مطلع شد پدرش همراه جمعی در زندان از دنیا رفته‌اند، در مدینه قیام و آن شهر را تصرف کرد. امام صادق ﷺ که بارها از موفق‌نبودن قیام محمد خبر داده بود و قیام وی را به عنوان مهدی نادرست می‌دانست. وقتی حضرت صادق ﷺ، محمد بن عبدالله را می‌دید، اشک در چشمانش دیده می‌شد و می‌فرمود: به خدا سوگند مردم درباره او چیزهایی می‌گویند (که او مهدی است)، درحالی‌که وی کشته می‌شود و نام او در کتاب علی ﷺ به عنوان خلیفه این امت ثبت نشده است.[۲] ازآنجاکه جمع زیادی از شیعیان طرفدار حضرت بودند، محمد تلاش کرد از امام بیعت بگیرد. در آن مقطع شایعه‌ای از طرف دستگاه خلافت منتشر شده بود که منصور مرده است و با تکیه بر این شایعه، مردم را به قیام دعوت می‌کردند؛ درحالی‌که این نیرنگی از سوی منصور بود که محمد خود را نشان دهد و از خفا بیرون آید.

---

۱. خلیفة بن خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفة ابن‌خیاط؛ ص۲۸۳. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۶، ص۱۸۷. شیخ طوسی؛ رجال الطوسی؛ ص۲۷۵.

۲. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۱۸۷. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۹۳.

تلاش محمد برای گرفتن بیعت از امام صادق ﷺ

برخورد محمد با امام از قول برادرش موسی در حدیث کافی چنین آمده است: وقتی محمد بن عبدالله قیام کرد، مردم را به بیعت خود دعوت نمود و من سومین کس از بیعت‌کنندگان با او بودم. مردم با او مخالفت نکردند. موسی گوید: محمد بن عبدالله با عیسی بن زید (بن علی بن الحسین) که مورد اعتماد او و مسئول نیروهای انتظامی‌اش بود، مشورت کرد که برای بیعت بزرگان قومش آنان را بخواند. عیسی بن زید گفت: آنان را جز با سختگیری نمی‌توان به بیعت فرا خواند. آنان را به من واگذار. محمد گفت: نزد هر کس خواستی برو. عیسی گفت: مرا نزد رئیس و بزرگ آنها یعنی جعفر بن محمد ﷺ بفرست؛ زیرا اگر تو با او سختگیری کنی، همه می‌فهمند که با آنان همان رفتار را خواهی کرد که با او کردی.

چیزی نگذشت که امام صادق ﷺ را آوردند. عیسی بن زید به او گفت: «أسلِم تَسلَم: با ما بیعت کن تا سالم بمانی». امام صادق ﷺ فرمود: مگر تو بعد از محمد ﷺ رسالت جدیدی آورده‌ای؟ (محمد رسول خدا ﷺ در نامه‌های خود به سلاطین کفار می‌نوشت: أسلم تسلم[1]) محمد گفت: نه، بلکه مقصود این است که: بیعت کن تا جان و مال و فرزندانت در امان باشند و وظیفه جنگ نداری. امام صادق ﷺ فرمود: من توانایی جنگ و کشتار ندارم و به پدرت گفتم و او را از بلایی که به او احاطه کرده، بر حذر داشتم؛ ولی سودی نبخشد، پسر برادرم، به فکر استفاده از جوان‌ها باش و پیران را واگذار. محمد گفت: سن من و تو خیلی به هم نزدیک است. امام صادق ﷺ فرمود: من در مقام مبارزه با تو نیستم و نیامده‌ام تا در کاری که در آن مشغولی، بر تو پیشی گیرم. محمد گفت: نه به خدا، ناچار باید بیعت کنی. امام صادق ﷺ فرمود: برادرزاده، من حال بازخواست و جنگ ندارم؛ همانا

---

۱. محمدبن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج ۲، ص ۶۴۹.

من می‌خواهم به بیابان روم، ناتوانی مرا باز می‌دارد و تنها ناتوانی مرا از رفتن باز می‌دارد. تو را به خدا و خویشاوندی میان ما که مبادا از ما رو بگردانی و ما به دست تو بدبخت و گرفتار شویم. محمد گفت: ای اباعبدالله، به خدا ابوالدوانیق، یعنی منصور، درگذشت. امام صادق ﷺ فرمود: اگر مُرده، چه نیازی به من داری؟ گفت: می‌خواهم به سبب تو آبرو پیدا کنم. فرمود: بدانچه می‌خواهی، راهی نیست. نه، به خدا ابوالدوانیق نمرده است. مگر اینکه مقصودت از مردن به‌خواب‌رفتن باشد. محمد گفت: به خدا که خواه‌ناخواه باید بیعت کنی و اگر به‌زور بیعت کنی، در بیعتت ستوده نباشی. حضرت به‌شدت امتناع ورزید و محمد دستور داد امام را به زندان ببرند.

عیسی بن زید گفت: اگر امروز که زندان خراب است و قفلی ندارد، او را زندانی کنی، می‌ترسیم از آنجا فرار کند. امام صادق ﷺ خندید و فرمود: لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم؛ عقیده داری مرا زندان کنی؟ گفت: آری، به حق آن خدایی که محمد ﷺ را به نبوت گرامی داشت، زندانی‌ات می‌کنم و بر تو سخت می‌گیرم؛ سپس عیسی بن زید گفت: او را در پستوی خانه زندان کنید، همان جایی که اکنون طویله اسبان است [خانه ریطه دختر عبدالله].

امام صادق ﷺ فرمود: همانا به خدا سخن می‌گویم و تصدیقم خواهند کرد. عیسی بن زید اجازه نداد حضرت ادامه دهد و گفت: اگر بگویی، دهنت را خرد می‌کنم. امام صادق ﷺ فرمود: همانا به خدا ای موی پیشانی برگشته، ای چشم‌سبز، گویا می‌بینم که تو برای خود سوراخی می‌جویی که در آن درآیی و تو در روز جنگ قابل ذکر نیستی (لیاقت سربازی هم نداری). من درباره تو عقیده دارم که هرگاه از پشت سرت صدایی بلند شود، مانند شترمرغ رمنده پرواز می‌کنی. محمد با شدت و خشونت به عیسی دستور داد: او را زندانی کن و بر او سخت بگیر.

امام صادق ﷺ خبر کشته‌شدن محمد را برای وی با جزئیات بیان کرد. در همین هنگام اسماعیل بن عبدالله بن جعفر را که پیرمردی سالخورده بود، برای گرفتن بیعت آوردند. او

خواستار دیدار با جعفر بن محمد بود. وی از امام صادق ﷺ خواست حقیقت را بیان کند. حضرت فرمود: تصمیم گرفته‌ام با وی سخن نگویم. اسماعیل از دیدار خود با امام باقر ﷺ سخن گفت که روزی تو را برای بیعت با باطلی دعوت خواهند کرد و حضرت باقر گریه می‌کرد و می‌فرمود: تو را در پیری بیهوده می‌کشند و گفت: این کار توسط شخصی انجام می‌گیرد که چیزی را که از او نیست، به خود می‌بینند (خود را مهدی و نفس زکیه می‌خواند). هنوز شب نشده بود که اسماعیل را پسران معاویة بن عبدالله فرزندان برادرش، لگدمال کردند و کشتند.[۱] محمد امام صادق ﷺ را آزاد کرد و بعد از ماه رمضان، در نبرد با عیسی بن موسی شکست خورد.[۲]

موسی بن عبدالله گوید: من نزد ابراهیم بن عبدالله دیدم که عیسی بن زید نزد اوست. ابراهیم را از تدبیر بد عیسی بن زید مطلع کردم. ابراهیم هم کشته شد؛ سپس با عبدالله بن محمد بن عبدالله همراه شدم و بعد از مرگ وی، دنبال نجات از این مشکل بودم تا اینکه از مهدی در مکه امان گرفتم.[۳] از این بخش روایت استفاده می‌شود که محمد تحت تأثیر عیسی بن زید بوده است. برای درک بیشتر این خبر لازم است به چند نکته اشاره شود:

۱. محمد همراه با تهدید تلاش می‌کند از امام صادق ﷺ بیعت بگیرد؛ امّا حضرت حاضر به بیعت با وی نمی‌شود. محمد به سبب بیعت‌نکردن، آن حضرت را زندانی می‌کند؛ گرچه بعد ایشان را آزاد می‌نماید و حضرت از مدینه خارج می‌شود و به منطقه فرع می‌رود.[۴]

---

۱. فرزندان معاویة بن عبدالله به نام‌های حسن، یزید و صالح همراه محمد بودند. (ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۲۴۵).

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۶۲ـ۳۶۴.

۳. همان، ص۳۶۵ به بعد.

۴. علی بن فخرالدین عیسی اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمه؛ ج۲، ص۱۶۲: «لَمَّا خَرَجَ مُحَمَّدُ بن عَبْدِاللهِ بن حَسَنٍ هَرَبَ جَعْفَرٌ إِلَى مَالِهِ بِالْفُرْعِ فَلَمْ يَزَلْ هُنَاكَ مُقِيماً حَتَّى قُتِلَ مُحَمَّدٌ. فَلَمَّا قُتِلَ مُحَمَّدٌ وَ اطْمَأَنَّ النَّاسُ وَ أَمِنُوا رَجَعَ إِلَى الْمَدِينَةِ».

۲. امام باقر ﷺ خبر ظهور محمد و مشخصاتش را به افرادی داده بود و بیعت با وی را ضلال و گمراهی معرفی کرده بود. این نکته از اظهارات اسماعیل به دست می‌آید؛ اما محمد و یارانش اصرار داشتند به‌زور از افراد موجّهِ علویان بیعت بگیرند و زمانی که اسماعیل حاضر به بیعت نشد، اطرافیان محمد او را کشتند.

۳. عیسی فرزند زید بن علی بن الحسین با محمد بود. او معتقد بود باید تمام آل ابی‌طالب بیعت کنند و از محمد خواست هر کس از آنان بیعت نکند، اجازه دهد گردنش را بزند.[۱] وی بعد از کشته‌شدن محمد بن عبدالله، به ابراهیم بن عبدالله در بصره پیوست. ابراهیم او را وصی خود قرار داد، ولی او پنهان شد و موفق به قیام نگردید و در ایام هادی عباسی درگذشت.[۲] حسین دیگر فرزند زید هم همراه محمد بود؛[۳] بنابراین تمام زیدیه با محمد بودند و وی را امام خود می‌دانستند و اکنون نیز می‌دانند.

۴. محمد اطلاعات درستی از اخبار، حوادث و رخدادها نداشت. او شایعه مرگ منصور را باور کرده بود و سخن امام صادق ﷺ را در رد آن نپذیرفت؛ در نتیجه خود و علویان را گرفتار مشکلی اساسی کرد. وی حتی آن‌قدر مغرور بود که برای شهرهایی مانند مکه، یمن و شام حاکم تعیین کرد؛ محمد بن حسن‌بن معاویة بن عبدالله بن جعفر را بر مکه و قاسم بن اسحاق را بر یمن و موسی برادرش را بر شام گماشت که هیچ‌یک موفق به استقرار در آن مناطق نشدند.[۴] او بخشی از نیروهای خود را به آن مناطق اعزام کرد که نشانهٔ بی‌تدبیری‌اش بود و بخش زیادی از نیروهای علویان را از بین برد.

۵. در چنین موقعیتی که یکی از علویان دست به شورش زده بود، وضعیت اجتماعی و سیاسی امام صادق ﷺ به‌شدت نگران‌کننده بود. حضرت توانست با تدبیر از این بحران

---

۱. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۲۴۹.

۲. ابن‌عنبه؛ عمدة الطالب؛ ص۲۶۳.

۳. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۲۴۵.

۴. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۵، ص۵۴۲. ابن‌خلدون؛ تاریخ ابن‌خلدون؛ ج۳، ص۲۴۱.

خارج شود، اما کینه زیدیان با حضرت در آن مقطع زیاد شد و روایاتی که در مذمت زیدیه وارد شده، شامل چنین مقطع زمانی و زمان‌های مشابه آن می‌شود و موضع منفی امام نسبت به این قیام از قبل روشن بود.

جمع‌بندی

به علت اهمیتی که این فصل در تحلیل اخبار مختلف مربوط به قیام‌های عصر معصومان دارد، به جمع‌بندی هر گفتار آن می‌پردازیم. نکاتی را درباره قسمت سوم روایت کافی بیان کردیم. اکنون به جمع‌بندی موضع امام صادق ﷺ درباره قیام محمد بن عبدالله، ابومسلم و ابوسلمه می‌پردازیم که در یک دهه، از سال ۱۲۶ تا سال ۱۳۵، رخ دادند و حوادث مشترکی داشتند:

۱. برای روشن‌شدن موضع دقیق امام صادق ﷺ در برابر قیام محمد بن عبدالله و روشن‌شدن علت بیان روایاتی در مخالفت حضرت با هرگونه قیام و جنبش سیاسی در آن مقطع، موضع حضرت را در چهار مقطع که مرتبط با این قیام بود بررسی کردیم. در مقطع اول تقابل عبدالله بن حسن با امام صادق ﷺ را بررسی کردیم که مدعی امامت بود و معتقد بود امام باید در میان فرزندان امام حسن ﷺ باشد که بزرگ‌تر از امام حسین ﷺ بوده است. او دلایلی مانند علم، سخاوت و وراثت را برای شایستگی خود برای امامت شیعه مطرح می‌کرد که هر یک از این دلایل مورد نقد امام صادق ﷺ قرار گرفته و دانش حضرت در موارد مختلف به اثبات رسیده است.

۲. عبدالله بن حسن با استناد به حدیث نبوی درباره مشخصات مهدی مدعی بود فرزندش محمد همان مهدی است و بعد از مرگ ولید بن عبدالملک، برای قیام، مردم را به بیعت با فرزندش محمد دعوت می‌کرد. معتزله هم با وی در این نظر همراه شدند و با او بیعت کردند. در ابواء بنی‌عباس هم با محمد بیعت کردند. معتزله از امام صادق ﷺ خواستند با محمد به عنوان مهدی بیعت کند تا وی تقویت شود و در قیام خود موفق باشد. امام

صادق ﷺ حاضر نشد بیعت کند و در جلسه ابواء که عبدالله پدر محمد خواستار بیعت حضرت بود، در پاسخ وی فرمود: محمد مهدی نیست و اکنون زمان ظهور مهدی هم نرسیده است؛ مهدی سفیانی را می‌کشد. این نکته را هم افزود که اگر محمد بن عبدالله برای خدا غضب کرده و برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر قیام کرده است، هر حمایتی که لازم باشد از او می‌کنیم؛ اما اگر مدعی مهدویت است، قابل حمایت نیست و ادعای وی نادرست است. حضرت با وی بیعت نکرد و پدرش عبدالله این رفتار حضرت را ناشی از حسد دانست.

۳. سخن حضرت در تفاوت قایل‌شدن بین قیام به عنوان مهدی و قیام برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر کلید مهم فهم درست بسیاری از روایاتی است که هرگونه قیام قبل از قیام مهدی را نفی می‌کند و آن را ناموفق می‌شمارد. امام صادق ﷺ قیام‌هایی را که با داعیه امامت کبری انجام می‌گرفت و افراد خود را امام شیعیان معرفی می‌کردند ناموفق می‌دانست و حمایت از این‌گونه قیام‌ها را نادرست می‌شمرد؛ به همین جهت در روایات نفی قیام قبل از ظهور مهدی، تعابیر «خارج منّا»[1] قیام‌کننده از ما» و «لایخرج واحد منّا:[2] قیام نمی‌کند یکی از ما» آمده، گرچه شخص مدعی دعوت به رضای از آل‌محمد باشد؛ اما اگر قیامی به داعیه امربه‌معروف باشد، حضرت اصل قیام را نادرست نمی‌دانست، گرچه آن را موفق در به دست گرفتن خلافت ارزیابی نمی‌کرد.

۴. با توجه به اینکه بنی‌عباس وارث تشکیلات سرّی ابوهاشم بودند و داعیانی در مناطق مختلف جهان اسلام داشتند که از جمله آنان ابومسلم و ابوسلمه خلال بود، امام صادق ﷺ هرگونه همکاری با این جمع را رد می‌کرد و از یاران خود می‌خواست در خانه بنشینند. سیه‌جامگان خراسان به رهبری ابومسلم مردم را به امامت رضای از آل‌محمد دعوت می‌کردند، ولی شخص خاصی را نام نمی‌بردند. منظور ابومسلم بنی‌عباس بود، ولی

---

۱ محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۶۳.

۲. همان، ص۲۶۴. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۵، ص ۵۰ـ۵۳.

یاران امام صادق ﷺ تصور می‌کردند وی فرد خاصی را مورد توجه ندارد و با این تصور، شیعیان کوفه نامه‌ای به حضرت نوشتند و مدعی شدند ما می‌توانیم قیام را به سوی رهبری ایشان هدایت کنیم؛ اما امام صادق ﷺ که به‌خوبی از اوضاع مطلع بود، پذیرش دعوت ابومسلم را رد کرد و ادعای شیعیان کوفه را نپذیرفت و نامه‌های رسیده را به زمین زد. حضرت برخورد مشابهی هم با نامه ابوسلمه خلال داشت و آن را بدون اینکه مطالعه کند، آتش زد و این برخورد را پاسخ نامه دانست. ظاهراً نظر ابوسلمه این بوده که حکومت به صورت شورا باشد و پیشنهاد خلافت را به حضرت و دو تن دیگر از علویان هم داده بود.[1]

۵. پس از رسیدن بنی‌عباس به قدرت، عبدالله بن حسن با آنان همکاری داشت؛ اما فرزندانش محمد و ابراهیم مدعی خلافت و از نظرها پنهان بودند؛ به همین جهت بار دیگر عبدالله در صدد کسب قدرت برای فرزندانش بر آمد و از امام صادق ﷺ خواست با فرزندش همکاری کند که حضرت نپذیرفت و او را از هرگونه مخالفت با دستگاه خلافت بنی‌عباس که به منصور رسیده بود، بر حذر داشت. فرزندان عبدالله به فعالیت‌های مشکوک خود ادامه می‌دادند و از انظار پنهان بودند. دستگاه خلافت از محمد بن خالد، حاکم مدینه، خواست آن دو را دستگیر کند. ابن‌خالد در دستگیری محمد و برادرش ناموفق بود؛ به همین جهت حاکم جدیدی برای مدینه انتخاب شد. او به دستور منصور جمعی از بنی‌الحسن از جمله عبدالله را دستگیر کرد تا جای محمد و ابراهیم را بگویند و زمانی که اطلاعاتی ندادند، بسیاری از دستگیرشدگان در زندان هاشمیه در کوفه کشته شدند یا درگذشتند.

۶. پس از مرگ جمعی از بنی‌الحسن از جمله عبدالله بن حسن در زندان منصور در هاشمیه، محمد فرزندش در مدینه قیام و شهر را تسخیر کرد. شیعیان از امام صادق ﷺ درباره قیام وی پرسیدند حضرت آن را ناموفق دانست. محمد از حضرت خواست با وی

---

۱. ابن‌عنبه؛ عمدة الطالب؛ ص۹۱ـ۹۲.

بیعت کند، ولی امام نپذیرفت و بین آن دو سخنانی رد و بدل شد. مدتی حضرت را زندانی و بعد آزاد کردند. قیام محمد در مدینه شکست خورد و او کشته شد. برادرش ابراهیم در بصره قیام کرد؛ او نیز شکست خورد و کشته شد. امام با این دسته از قیام‌ها موافق نبود.

گفتار سوم: قیام حسین بن علی شهید فخ

یکی از قیام‌هایی که در کتب اربعه مطرح است، قیام حسین بن علی شهید فخ است. درباره این قیام در اصول کافی خبری وارد شده است. این قیام در زمان امام کاظم ﷺ رخ داده و با قیام محمد بن عبدالله متفاوت بوده است. قبل از نقل خبر کافی لازم است اندکی درباره این حرکت انقلابی درنگ نماییم.

مجلسی در مرآة العقول (شرح کافی) در شرح این حدیث بیش از پنج صفحه درباره این قیام سخن گفته است. مجلسی درباره نسب وی این‌گونه نوشته است: وی حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن است. مادرش زینب دختر عبدالله بن حسن دخترعموی پدر وی است. حسین در زمان خلافت هادی عباسی در مدینه در ذی‌قعده سال ۱۶۹ بعد از مرگ مهدی عباسی قیام کرد و جمع زیادی از علویان با او همراه شدند.[۱] در هشتم ذی‌حجه با شهادت حسین و یارانش در فخ (در شش میلی مکه) این قیام پایان یافت.[۲]

علت قیام

مهدی عباسی اسحاق بن عیسی بن علی را بر شهر مدینه گماشته بود. وقتی مهدی خلیفه عباسی مُرد، اسحاق بن عیسی برای گفتن تسلیت به عراق رفت و مردی از خاندان عمر بن خطاب به نام عبدالعزیز بن عبدالله را جانشین خود در مدینه قرار داد.[۳] عبدالعزیز به

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۴، ص۱۵۱ـ۱۵۸.

۲. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۳۲۶.

۳. ابوجعفرمحمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۶، ص۴۱۰.

علویان حمله می‌کرد و بر آنان سخت می‌گرفت و از آنـان می‌خواسـت هـر روز خـود را معرفی کنند و آنان را به بهانه کفالت دیگری مورد مؤاخذه قرار می‌داد؛ به گونه‌ای که حسین بن علی کفالت یحیی بن عبدالله بن حسن و او کفالت حسن بن محمد را بر عهده گرفـت و ... . هفتاد تن از شیعیان با حسین دیدار کردند. خبر این دیدار به مرد عمری رسید. او بیشتر خشونت نشان داد و مردی را بر طالبیان گمارد. او روز جمعه آنان را جمع کرد و بـه آنهـا اجازه رفتن به منزل‌هایشان نمی‌داد. آنان مجبور شدند نماز عصر را همانجا در دارالامـاره بخوانند. بعد از آن، افراد را با نام می‌خواند. در جمع آنان حسن بن محمد غایـب بـود. بـه یحیی و حسین گفت: باید او را بیاورید و الا شما را زندانی می‌کنم؛ زیرا سه روز است کـه در مدینه دیده نشده؛ او رفته یا غیبش زده است. بین حسین و حـاکم درگیـری لفظـی بـه وجود آمد و حاکم عمری حسین را تهدید کرد که اگر تا شب او را نیاورید، حسین را هزار ضربه شلاق می‌زنم و اگر حسن را بیابد، او را خواهد کشت و بر این کـار سـوگند خـورد. یحیی هم سوگند خورد او را بیاورد. بعد از آن، جوانمردان طالبی جمع شدند و طرفـداران آنان که جمعاً ۲۶ نفر از علویان و ده نفر از حجاج و جمعی از موالی آنان بودند، بـا گفـتن اذان صبح توسط عبدالله بن جعفر افطس و گفتن جمله «حی علی خیر العمل» قیام خود را آغاز کردند. مرد عمری ترسید و خود را مخفی کرد و بعد گریخت.[۱]

بیعت‌نامه حسین

حسین بن علی مدینه را تصرف کرد و بیعت‌نامه وی با مردم چنین بود: با شـما بیعـت می‌کنم بر کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ و بر اینکه از خدا اطاعت شـود و معصـیت الهـی انجام نگیرد و شما را به رضای از آل‌محمد دعوت می‌کنم. بنا بر اینکه در میـان شـما بـه کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ عمل شود و به عدالت در میان مردم رفتار شود و بیت‌المـال

---

۱. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۳۷۲. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۴، ص۱۵۱. ابن‌طقطقی؛ الفخری؛ ص۱۸۸. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۱۰، ص۳۴.

بین همه افراد مساوی تقسیم می‌شود و اینکه با ما قیام کنید و همراه ما با دشمن ما بجنگید.[۱]

این متن مشابه متنی است که زید بن علی بن الحسین در بیعت خود، قرار داده بود که هم عمل طبق کتاب خدا و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن آمده بود و هم دعوت به رضای از آل‌محمد و هم تقسیم بالسویه بیت‌المال.[۲]

درخواست بیعت از امام کاظم علیه‌السلام و موضع ایشان

موضع حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام در برابر قیام حسین بن علی در خبر کافی آمده است. حسین وقتی قیام کرد، شهر مدینه را به تصرف خود درآورد و موسی بن جعفر را برای بیعت خواست. حضرت تشریف آورد. حضرت به او فرمود: پسرعمو، به من تکلیفی مکن که پسرعمویت (محمد بن عبدالله) به عمویت امام صادق علیه‌السلام تکلیف کرد تا از من چیزی که نمی‌خواهم سر بزند، چنان‌که از امام صادق علیه‌السلام چیزی (مطالبی) سر زد که نمی‌خواست (بیان کند).

حسین گفت: من بر شما مطلبی عرض کردم؛ اگر خواهی در آن وارد شو و اگر دوست نداری، شما را بر آن مجبور نمی‌کنم. خدا یاور است. این را گفت و حضرت را ترک کرد. ابوالحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام هنگام خداحافظی به او فرمود: پسرعمو، تو کشته خواهی شد. پس با جدیت جنگ کن؛ زیرا این مردم فاسق‌اند؛ اظهار ایمان می‌کنند و در دل مشرک‌اند و إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ. من مصیبت شما جماعت را به حساب خدا می‌گذارم. آن‌گاه حسین قیام کرد و کارش بدان‌جا رسید که رسید؛ یعنی همه یارانش کشته شدند، چنانچه آن حضرت علیه‌السلام فرموده بود.[۳] در این حدیث امام کاظم علیه‌السلام از

---

۱. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۳۷۸. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۴، ص۱۵۴.
۲. احمد بن اعثم؛ الفتوح؛ ج۸، ص۲۸۷.
۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۶۶. همو، اصول کافی (ترجمه سیدجواد مصطفوی)؛ ج۲، ص۱۸۷.

کشته‌شدن حسین، سخن می‌گوید و از او می‌خواهد مردانه بجنگد و تلاش کند. پیشگویی حضرت تحقق پیدا کرد.

از این گزارش‌ها، به‌ویژه بیعت‌نامه، استفاده می‌شود که حسین مردم را به خود دعوت نمی‌کرده؛ بلکه مردم را به رضای از آل‌محمد می‌خوانده است و جنبش وی در جهت مبارزه با ستم آشکاری بوده که به علویان شده است؛ کارش جلوگیری از ستم حاکم جدید مدینه بوده است.

شهادت حسین در فخ مکه

حسین بعد از تصرف مدینه به سمت مکه حرکت کرد و در منطقه فخ در شش میلی مکه که محل احرام بچه‌هاست، با لشکر هادی عباسی روبرو شد. او در این نبرد در هشتم ذی‌حجه سال ۱۶۹ به شهادت رسید. سلیمان بن عبدالله بن حسن را که دستگیر کرده بودند، در مکه گردن زدند تا مدتی اجازه نمی‌دادند جنازه‌های کشته‌شدگان دفن شود؛ به همین جهت درندگان و پرندگان به بدن‌ها آسیب رساندند.[۱]

سخن امام کاظم ﷺ درباره شهید فخ

سر حسین و دیگر کشته‌ها را همراه اسرا به مدینه و بعد به بغداد، پیش هادی عباسی بردند. او دستور داد اسرا را بکشند. موسی بن جعفر ﷺ وقتی در مدینه سر حسین را دید، کلمه استرجاع را بر زبان جاری کرد و فرمود: «مَضَی وَ اللهِ مُسلِماً صالحاً صوّاماً قوّاماً آمراً بالمَعروفِ ناهِیاً عَنِ المُنکر ما کان فی اهل‌بیتهِ مثلُهُ:[۲] به خدا سوگند، حسین مسلمانی شایسته بود و پیوسته روزه‌دار، شب‌زنده‌دار و نمازگزار و آمر به معروف و ناهی

---

۱. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۳۲۷.

۲. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص ۳۸۰. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۴، ص۱۵۵. همو، بحار الأنوار؛ ج۴۸، ص۱۶۵.

از منکر بود. در جمع خانواده‌اش مانند او کسی نبود». در این سخن امام ﷺ شش ویژگی برای حسین برشمرده که همه از ارزش‌های دینی و الهی است:

۱. در آغاز می‌فرماید: او مسلم بود؛ یعنی قیام وی بر اساس بغی نبوده که کسی بخواهد او را باغی بر حاکم اسلامی و خارجی بداند.

۲. او مردی صالح و شایسته بوده است؛ درنتیجه کار وی، برای فساد در زمین و فتنه‌انگیزی بین مردم نبوده است. نمونه‌ای از صالح‌بودن وی ذکر کرده‌اند که چهل‌هزار دیناری را که مهدی عباسی به وی بخشید، همه را در بغداد به مردم نیازمند داد.[۱] به نقل ابوالفرج هفت‌هزار درهم پول مزرعه‌اش را که در بغداد فروخت، به مردم نیازمند داد؛[۲] به همین جهت بعد از شهادت قرض زیادی داشته است که یحیی بن عبدالله بعدها آنها را پرداخت.[۳]

۳. او بسیار روزه می‌گرفت و شب‌ها را به عبادت الهی می‌پرداخت. غرور و خودبینی نداشته، بلکه بنده صالح خدا بوده است. این دو (شب‌زنده‌داری و روزه‌گرفتن) ویژگی مردان الهی است.

۴ و ۵. وی امربه‌معروف می‌کرد و نهی‌ازمنکر می‌نمود؛ در نتیجه قیام وی برای دعوت به خود نبوده است؛ بلکه برای انجام این دو فریضه مهم بوده است؛ به همین جهت موسی بن جعفر ﷺ به او فرمود به‌شدت تلاش کند؛ یعنی برای رسیدن به هدف مقدس سعی کند و به انسان‌های منافق و دورو اعتماد و اتکا نکند.

۶. ویژگی مهم دیگری که حضرت برای او بر می‌شمارد این است که در خاندان حسنی شخصی با ویژگی‌های وی نبوده است. شاید اشاره حضرت به گذشتگانی بوده که قبل از وی قیام کرده‌اند؛ یعنی حضرت می‌خواهد تفاوت او را با آنان بیان کند.

---

۱. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج ۱۰، ص۳۷

۲. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص ۳۷۱

۳. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۸، ص۱۸۷.

به نظر می‌رسد اظهار نظر حضرت راجع به حسین باعث شد که برخی علیه امام کاظم ﷺ توطئه کنند و در مجلس هادی عباسی، حضرت را مرد اصلی و شماره یک در قیام حسین بدانند. نوشته‌اند: وقتی که سرهای شهدای فخ را همراه اسرا نزد هادی بردند، او یکی از اسرا را توبیخ کرد و بعد کشت. عده‌ای از طالبیان هم حاضر بودند. برخی از آنان از موسی بن جعفر ﷺ سعایت کردند و با اینکه حضرت در این حرکت نقشی نداشت، او را اصل در قیام معرفی کردند و این مسئله خشم هادی عباسی را در پی داشت و تصمیم به آزار امام کاظم ﷺ گرفت. خبر این جریان را علی بن یقطین در نامه‌ای سرّی برای امام کاظم ﷺ در مدینه نوشت. حضرت اقوام و یاران خود را جمع می‌کند و نامه را برای آنان می‌خواند و با آنها مشورت می‌کند که چه باید کرد. آنان به‌شدت نگران می‌شوند و می‌گویند باید خودتان را از وی دور کنید. امام آنان را دلداری می‌دهد و می‌فرماید: اولین نامه‌ای که از عراق بیاید، خبر مرگ هادی را خواهد آورد و چنین می‌شود؛ قبل از اینکه هادی موفق به آزار حضرت شود، کشته می‌شود.[1]

در مجموع به نظر می‌رسد نظر امام کاظم ﷺ درباره حسین و قیامش منفی نبوده و آن را حرکتی در جهت مبارزه با ستم و برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر می‌دانسته است؛ زیرا حسین مدعی امامت یا مهدویت نبوده است. این موضوع از روایتی که امام جواد ﷺ بیان کرده نیز استفاده می‌شود. آن حضرت شهدای فخ را به گونه‌ای به شهدای کربلا تشبیه می‌کند. امام جواد ﷺ درباره حادثه فخ و قیام امام حسین ﷺ فرمود: «لَمْ یَکُنْ لَنَا بَعْدَ الطَّفِّ مَصْرَعٌ أَعْظَمُ مِنْ فَخٍّ:[2] پس از واقعه عاشورا، کشتاری (قتل عامی) بزرگ‌تر از واقعه فخ، برای ما آل‌محمد ﷺ روی نداده است». این رخداد از آن جهت به واقعه کربلا تشبیه

---

۱. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج۴، ص۳۰۶. ابن‌طاووس؛ مهج الدعوات و منهج العبادات؛ ص۲۱۸. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۹۱، ص۳۱۸.

۲. ابونصر بخاری؛ سر السلسلة العلوی؛ ص۱۴. ابن‌عنبه؛ عمدة الطالب؛ ص۱۶۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۸، ص۱۶۵.

شده که در آن جمع زیادی به شهادت می‌رسند و بدن‌های آنان روی زمین باقی می‌ماند و اجازه دفن آنها داده نمی‌شود.

بیان این نکته خالی از لطف نیست که امروز در مکه خیابانی نزدیک فخ به نام خیابان شهدا هست که ظاهراً به یاد شهدای فخ این نام برای خیابان انتخاب شده است؛ اخیراً هم محل دفن آنان، چون نقل شده عبدالله بن عمر در آنجا دفن است، دیوارکشی شده است. رحمت خدا بر آن شهدا باد.

لازم به یاد آوری است علامه مجلسی از «الناصر للحق» اسامی رهبران زیدیه را به‌ترتیب ذکر کرده است که بعد از امام سجاد ﷺ، زید بن علی، محمد بن عبدالله، ابراهیم بن عبدالله، حسین بن علی شهید فخ، یحیی بن عبدالله، محمدبن اسماعیل‌بن ابراهیم سپس پسرش قاسم و... هستند.[1]

در نتیجه می‌توان گفت موضع‌گیری‌های منفی معصومان در قیام‌های ذکرشده و قیام بعدی، مربوط به قیام رهبران زیدیه در آن زمان بوده است.

گفتار چهارم: قیام یحیی بن عبدالله بن حسن و نامه امام کاظم ﷺ

آخرین خبر باب مدعیان امامت کتابِ حجتِ اصول کافی درباره یحیی بن عبدالله مشهور به صاحب دیلم است.[2] این خبر نامه یحیی به موسی بن جعفر ﷺ و پاسخ حضرت است. امام کاظم ﷺ در این مکاتبه از قیام یحیی حمایت نکرده و به او پیشنهاد خاصی برای حفظ جانش داده است.

موقعیت و قیام یحیی

یحیی بن عبدالله را یکی از یاران امام صادق ﷺ دانسته‌اند[3] و روایاتی در کافی از

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۳۷، ص۳۱.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۹۸. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ج۱، ص۱۲.

۳. ر.ک: میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل، الخاتمه؛ ج۹، ص۲۰۴. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۳۸۸.

حضرت به نقل از او ذکر شده است.[۱] او در دیدار با امام کاظم ﷺ از حضرت می‌پرسد: می‌گویند شما علم غیب دارید؛ حضرت می‌فرماید: ما اخباری را از پیامبر ﷺ به ارث برده‌ایم.[۲] او جزو همراهان حسین بن علی شهید فخ بود که در شرح قیام حسین ذکر شد. او همراه برادرش ادریس توانست از معرکه نبرد فخ جان سالم به در برد.[۳] یحیی پس از مدتی سرگردانی، به نقل ابوالفرج، به پیشنهاد فضل بن یحیی به منطقه دیلم رفت.[۴] حضور وی در این منطقه پس از به‌قدرت‌رسیدن هارون بود که بعد از مرگ هادی، در سال ۱۷۰ به خلافت رسید. یحیی در سال ۱۷۵ به دیلم رفت و در سال ۱۷۶[۵] در آنجا قیام کرد. عده‌ای که معتقد به امامت او بودند، به سوی او رفتند.[۶] او مردم را به امامت خود می‌خواند.[۷]

همه ذکر کرده‌اند که وقتی یحیی در دیلم قیام کرد، جمع زیادی به وی پیوستند و طالبیان و علویان از شهرهای مختلف به او ملحق شدند.[۸] هارون که از این قیام به‌شدت وحشت کرده بود، فضل بن یحیی را با پنجاه‌هزار نیرو برای نبرد با یحیی به منطقه دیلم فرستاد و علی بن حجاج خزاعی را بر جرجان گمارد و به وی پول زیادی به مبلغ پانصدهزار درهم داد تا بین افراد تقسیم کند.[۹] او از یک طرف به حاکم آنجا پول زیادی داد تا مردم را از همراهی با یحیی بن عبدالله باز دارد و از سوی دیگر از یحیی خواست خود را تسلیم کند.[۱۰]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۳۹ و ج۷، ص۲۹۳ و ج۱۱، ص۶۵۴ و ج۱۲، ص۵۰۷ (چ دارالحدیث).
۲. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۹۸. شیخ مفید؛ الأمالی؛ ص۲۳: «لَا وَ اللهِ مَا هِیَ إِلَّا وِرَاثَةٌ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ».
۳. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۱۳۷. همو، جمل من أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۳۵۵.
۴. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۳۹۰. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۸، ص۱۸۲.
۵. ابوجعفرمحمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۶،ص ۴۴۹. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۶، ص۱۲۲.
۶. ابن‌طقطقی؛ الفخری؛ ص۱۹۳.
۷. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج۳، ص۳۳۰.
۸. ابن‌خلدون؛ تاریخ ابن‌خلدون؛ ج۳، ص۲۷۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۸، ص۱۸۰.
۹. ابوجعفرمحمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۶، ص۴۵۰.
۱۰. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۶، ص۱۲۵.

نامه یحیی بن عبدالله به موسی بن جعفر ﷺ

نامه یحیی به موسی بن جعفر ﷺ و پاسخ حضرت به آن، تنها خبر کتب اربعه دربارهٔ قیام یحیی بن عبدالله است. قبل از نقل نامه لازم است درباره زمان ارسال نامه و وضعیت سیاسی ـ اجتماعی آن مقطع، مطالبی بیان شود.

بستر نگارش نامه

اگر بخواهیم الفاظ نامه را خوب بفهمیم، لازم است بستر نگارش نامه و زمان آن را به‌خوبی بشناسیم و پس از آن به معنا و تفسیر آن بپردازیم.

بدیهی است که وقتی جمعی زیدی در مدینه از حضور یحیی در دیلم مطلع شدند، به آنجا رفته؛ به‌ویژه پس از قیام وی در سال ۱۷۶. آنان گزارش‌های مربوط به مدینه را برای یحیی بیان کردند و او را در جریان موضع‌گیری امام کاظم ﷺ درباره شهدای فخ و تجلیلی که از حسین نموده، گذاشتند. بدیهی است که جمعی نیز از حضرت کسب تکلیف کرده باشند و ایشان نظر منفی خود را درباره این‌گونه قیام‌ها بیان کرده باشد.

از سوی دیگر در هنگام قیام حسین، یحیی بن عبدالله که از یاران حسین بود، شاهد بیعت‌نکردن حضرت با حسین بوده است؛ بنابراین اکنون که یحیی خود قیام می‌کند، نامه‌ای به امام کاظم ﷺ می‌نویسد و او را به خود می‌خواند. حضرت نیز با توجه به اوضاع جدید و لشکرکشی فضل بن یحیی به دیلم و پول زیادی که بین نیروهای تأثیرگذار سپاه یحیی تقسیم شده است، از او می‌خواهد خود را تسلیم کند و درگیر نبرد بی‌نتیجه‌ای نشود که جمع زیادی از شیعیان و پیروان اهل‌بیت ﷺ و مردم در آن کشته می‌شوند؛ زیرا ذکر شده که هفتاد تن از طالبیان با او بودند.[1]

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۴، ص۱۶۸.

متن نامه یحیی به امام کاظم ﷺ

ازآنجاکه در معنای برخی از واژه‌های نامه یحیی ممکن است اختلافی وجود داشته باشد، متن آن را هم ذکر می‌کنیم:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّی أُوصِی نَفْسِی بِتَقْوَی اللهِ وَ بِهَا أُوصِیکَ فَإِنَّهَا وَصِیَّةُ اللهِ فِی الْأَوَّلِینَ وَ وَصِیَّتُهُ فِی الْآخِرِینَ. خَبَّرَنِی مَنْ وَرَدَ عَلَیَّ مِنْ أَعْوَانِ اللهِ عَلَی دِینِهِ وَ نَشْرِ طَاعَتِهِ بِمَا کَانَ مِنْ تَحَنُّنِکَ مَعَ خِذْلَانِکَ وَ قَدْ شَاوَرْتُ فِی الدَّعْوَةِ لِلرِّضَا مِنْ آلِ‌محمدٍ ﷺ وَ قَدِ احْتَجَبْتَهَا وَ احْتَجَبَهَا أَبُوکَ مِنْ قَبْلِکَ وَ قَدِیماً ادَّعَیْتُمْ مَا لَیْسَ لَکُمْ وَ بَسَطْتُمْ آمَالَکُمْ إِلَی مَا لَمْ یُعْطِکُمُ اللهُ فَاسْتَهْوَیْتُمْ وَ أَضْلَلْتُمْ وَ أَنَا مُحَذِّرُکَ مَا حَذَّرَکَ اللهُ مِنْ نَفْسِهِ:[1]

اما بعد، من خودم را به تقوای خدا سفارش می‌کنم و به آن تو را توصیه می‌نمایم؛ زیرا تقوا سفارش خدا به پیشینیان و پسینیان است. یکی از یاوران دین خدا و ناشران اطاعت از حق بر من وارد شد و خبر داد که ترحم کرده‌ای با اینکه کمک نخواهی کرد. من (با تو) مشورت کردم دربارهٔ کسی که دعوت به رضای از آل‌محمد ﷺ بکند و تو حاضر به حمایت نشدی و پیش از تو هم پدرت حاضر به حمایت نشد. شما از گذشته چیزی را ادعا می‌کنید که از آنِ شما نیست و آرزوی خود را به جایی کشیده‌اید که خدا به شما نداده است؛ پس هواپرست شدید و گمراه گشتید و من تو را بر حذر می‌دارم از آنچه خدا تو را نسبت به خود بر حذر داشته است.

در نامه فرازهای متعددی در خور تأمل است:

۱. یحیی بن عبدالله حضرت را به تقوای الهی دعوت می‌کند و در این دعوت به آیه قرآن اشاره دارد[2] که خداوند بیان می‌کند «مؤمنان از اهل کتاب پیش از شما و شما را به

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۶۶. همو، اصول کافی (ترجمه سیدجواد مصطفوی)؛ ج ۲، ص ۱۸۸.

۲. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۲، ص ۱۷۳.

تقوای الهی وصیت نموده‌ایم»[۱] و این نوعی تعریض است که موسی بن جعفر ﷺ لازم است تقوا پیشه کند.

۲. جمعی از یاران خدا و مردم که به یحیی پیوسته‌اند، اخباری را به او گزارش داده‌اند که یحیی با نظر به آنها گفته است: «بِمَا كَانَ مِنْ تَخَنُّبِکَ مَعَ خِذْلَانِکَ: به آنچه از ترحم تو رخ داده، همراه با یاری نکردن و خوارساختن تو». در اینجا شارحان کافی ترحم و خذلان را مربوط به خود یحیی گرفته‌اند؛ یعنی وقتی حضرت خبر خروج وی را شنیده، با او با شفقت و نگرانی از مرگش برخورد کرده و از وی به بدی یاد نکرده است، اما او را یاری هم نکرده[۲] یا با بیان خود مانع پیوستن افراد به یحیی و باعث خواری وی گردیده است.

اما به نظر می‌رسد این عبارت یحیی ممکن است اشاره به قیام حسین شهید فخ باشد که خود یحیی شاهد حمایت‌نکردن حضرت از وی بوده است؛ اما زمانی که سر حسین را آوردند، امام کاظم ﷺ تنها کسی بود که از او تجلیل کرد و بر او رحمت فرستاد؛ زیرا یحیی، همان‌گونه که از ادامه نامه پیداست، جریان زیدیه را متفاوت با امامیه می‌داند و موضوع را به صورت یک جریان مستمر می‌شمارد نه شخص خود و حضرت. می‌توان ترحم را مربوط به بعد از شهادت حسین دانست که نوعی تغییر موضع تلقی شده است و خذلان را به معنای حمایت نکردن ایشان از یحیی است.

۳. یحیی مدعی است که در جلسه مشورتی از حضرت دعوت کرده است که مردم را به رضای از آل‌محمد بخوانند، ولی نه حضرت و نه در گذشته پدر ایشان همراهی نکرده‌اند. این گفته به بیعت‌نکردن امام صادق ﷺ با محمد بن عبدالله اشاره دارد و ممکن است منظور از مشورت با حضرت، مشورت‌کردن دربارهٔ قیام حسین باشد یا

---

۱. وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ إِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللهَ (نساء: ۱۳۱).

۲. محمد باقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۴، ص۱۵۸: «أی ترحّمک علیّ و إشفاقک من قتلی مع خذلانک و عدم نصرتک لی».

درباره قیام خودِ یحیی در گذشته.

۴. یحیی مدعی است که شما از گذشته هم مدعی حقی هستید که از آن شما نیست و آرزوهای خودتان را به جایی می‌برید که به شما داده نشده است. این عبارت به معنای انکار امامت حضرت و پدرش امام صادق ﷺ است؛ یعنی شما مدعی امامت هستید درحالی‌که خداوند چنین حقی را به شما نداده است. باید توجه داشت که زیدیه امامت را پس از امام سجاد ﷺ از آن شخص قائم به شمشیر می‌دانستند، پس طبق نظر آنان، بعد از حضرت سجاد ﷺ فرزندش زید، بعد محمد بن عبدالله و پس از او ابراهیم بن عبدالله و آن‌گاه حسین بن علی شهید فخ امام بوده‌اند و اکنون نیز یحیی مدعی امامت است، زیرا در منطقه دیلم قیام کرده است.

۵. در پایان یحیی امام کاظم ﷺ را متهم به هواپرستی و پیروی از هوای نفس می‌کند و آن حضرت را از رذیله نهی می‌نماید و با اشاره به آیه قرآن می‌گوید خداوند شما را از خود بر حذر داشته است.

درنتیجه این نامه آمیزه‌ای از اتهامات و ادعاهای یحیی است که مهم‌ترین آنان ادعای امامت برای خود و نفی آن از موسی بن جعفر ﷺ و امام قبلی است.

پاسخ امام کاظم ﷺ به نامه یحیی

امام کاظم ﷺ که نامهٔ سراسر ادعا و افترای یحیی را دریافت می‌کند، اول به ادعاهای وی پاسخ داده، سپس او را نصیحت و توصیه می‌نماید. متن نامه حضرت را به صورت چند فراز همراه با توضیح ارائه می‌کنیم تا از تکرار آن پرهیز شود:

۱. «مِنْ مُوسَى بن عَبْدِاللهِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ مُشْتَرِكَيْنِ فِي التَّذَلُّلِ لِلّهِ وَ طَاعَتِهِ إِلَى يَحْيَى بن عَبْدِاللهِ بن حَسَنٍ: نامه‌ای است از موسی فرزند بنده خدا جعفر و علی که در خشوع در مقابل خدا و اطاعت از او مشترک هستند، به یحیی بن عبدالله بن حسن».

در برخی از نسخه‌های کافی «موسی بن ابی‌عبدالله»[۱] و در برخی «عبدالله»[۲] آمده است که دومی ترجیح دارد. چون یحیی امام صادق ﷺ را متهم کرده، امام کاظم ﷺ پدرش را بنده خدا معرفی می‌کند. فیض کاشانی منظور از «علی» را علی بن جعفر و در نتیجه واژه «مشترکین» را تثنیه دانسته است و این نامه را پاسخ مشترک امام کاظم ﷺ و برادرش علی بن جعفر دانسته است.[۳] به نظر برخی، اشکال ندارد منظور از علی را امام اول[۴] یا امام سجاد ﷺ بدانیم و در هر دو صورت کلمه «مشترکین» را می‌توان جمع دانست که شامل هر سه امام شود. خود حضرت، پدرش و جدش. ذکر نام علی به معنای این است که ما از نسل آن حضرت هستیم که اولین امام بوده است. اگر امام سجاد ﷺ منظور باشد، می‌توان گفت نوعی تعریض است که ما از نسل علی بن الحسین ﷺ هستیم که شما امامت او را قبول دارید؛ اما تو ای یحیی، با وی فاصله داری و شاید به همین جهت نام جد یحیی، حسن، را ذکر کرده است.

۲. «اما بعد من، تو و خودم را از عذاب دردناک و عقاب سخت خداوند و کیفر کاملش آگاه می‌سازم و تو را و خودم را به تقوای الهی سفارش می‌کنم؛ زیرا باعث زینت سخن و پایداری نعمت است».[۵]

حضرت در این فراز بخش اول و پایانی نامه یحیی را با هم درآمیخته و یحیی را به تقوای الهی و برحذربودن از مخالفت با خدا توصیه می‌کند که دارای عواقب ناگوار اخروی است؛ در ضمن به او یادآوری می‌کند که نشانهٔ تقوا کلام و سخن درست است که در نامه یحیی خبری از آن نبود و دیگران را متهم کرده بود. حضرت تقوا را باعث تثبیت

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۶۷.

۲. همان، ج۲، ص۲۳۷ (چ دارالحدیث). محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۴، ص۱۶۰.

۳. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۲، ص۱۷۳.

۴. سیدجواد مصطفوی؛ ترجمه اصول کافی؛ ج۲، ص۱۸۸.

۵. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّی أُحَذِّرُکَ اللهَ وَ نَفْسِی وَ أُعْلِمُکَ أَلِیمَ عَذَابِهِ وَ شَدِیدَ عِقَابِهِ وَ تَکَامُلَ نِقَمَاتِهِ وَ أُوصِیکَ وَ نَفْسِی بِتَقْوَی اللهِ فَإِنَّهَا زَیْنُ الْکَلَامِ وَ تَثْبِیتُ النِّعَمِ.

نعمت الهی می‌داند و موقعیت اجتماعی خود را برخاسته از تقوا می‌شمارد.

۳. «نامه تو به من رسید در آن نوشته بودی من و پدرم در گذشته مدعی حکومت و مقام بودیم، درحالی‌که چنین چیزی را از من نشنیده‌ای و کسانی که بر کاری گواهی دهند، شهادت آنان نوشته شود و از آن پرسیده می‌شود و باید توجه کنی که حرص دنیا و خواستنی‌های آن چیزی برای آخرت آنان باقی نمی‌گذارد؛ به گونه‌ای که درخواست اخروی آنان در دنیایشان از بین می‌رود».[۱]

منظور حضرت این نیست که منکر امامت خود باشد، بلکه مقام و رسیدن به حکومت را با زور و قیام، نفی می‌کند و بیان می‌کند چنین چیزی را از من نشنیده‌ای. در این فراز حضرت به ادعای یحیی پاسخ می‌دهد که ایشان و امام صادق ﷺ را متهم کرده بود که آرزوی چیزی دارید که خداوند آن را به شما نداده است و آنان را طالب دنیا و گمراه معرفی کرده بود؛ درحالی‌که خود وی طالب دنیا و حکومت و رسیدن به قدرت است. حضرت می‌فرماید کسی که در پی دنیا باشد به آخرت نخواهد رسید؛ زیرا علاقه به دنیا آخرت را تباه می‌کند و او باید به این نکته توجه داشته باشد.

۴. «و نوشته بودی من به واسطه علاقه‌ام به آنچه نزد توست (ادعای خلافت و امامت)، مردم را از پیوستن به تو باز داشته‌ام؛ حال آنکه مرا باز نداشته از رسیدن به آنچه تو در آن هستی، اگر به آن علاقه‌مند بودم، ناتوانی از درک سنت و ناآگاهی به حجت (که در شناخت هر دو از تو برترم)؛ بلکه خداوند مردم را معجونی مرکب و دارای قوایی شگفت‌آور و غرایزی متفاوت آفریده (همه یکسان نیستند)؛ پس به من پاسخ بده از دو چیزی که از تو می‌پرسم: عترف در بدن تو چیست و صهلج در انسان یعنی چه؟ جوابش را برای من بنویس».[۲]

---

۱. أَتَانِی کِتَابُکَ تَذْکُرُ فِیهِ أَنِّی مُدَّعٍ وَ أَبِی مِنْ قَبْلُ وَ مَا سَمِعْتَ ذَلِکَ مِنِّی وَ سَتُکْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ یُسْئَلُونَ. وَ لَمْ یَدَعْ حِرْصُ الدُّنْیَا وَ مَطَالِبُهَا لِأَهْلِهَا مَطْلَباً لِآخِرَتِهِمْ حَتَّی یُفْسِدَ عَلَیْهِمْ مَطْلَبَ آخِرَتِهِمْ فِی دُنْیَاهُمْ.

۲. وَ ذَکَرْتَ أَنِّی تَبْطُتُ النَّاسَ عَنْکَ لِرَغْبَتِی فِیمَا فِی یَدَیْکَ وَ مَا مَنَعَنِی مِنْ مَدْخَلِکَ الَّذِی أَنْتَ فِیهِ لَوْ کُنْتُ رَاغِباً ضَعْفٌ ←

حضرت در این فراز بدون اینکه سخن یحیی درباره علاقه حضرت به نپیوستن مردم به او را انکار کند، ادعای علاقه به امامت را، آن‌گونه که زیدیه می‌گویند که باید قائم به شمشیر باشد، نفی می‌کند و آن را نه از بی‌توجهی به سنت می‌داند و نه از سر ناآگاهی؛ بلکه به این علت که می‌داند الان وقت آن نرسیده؛ زیرا هر حرکتی باعث ازبین‌رفتن جمعی از شیعیان می‌شود که از کشته‌شدن آنان فایده‌ای به دست نمی‌آید. حضرت با مطرح‌کردن تفاوت مردم، در صدد بیان این نکته است که آنان در جهت غرایز خود حرکت می‌کنند، نه توجه به مسائل دینی و اعتقادی که به آن باور دارند و نباید در چنین وضعیتی به آنان اعتماد کرد.

حضرت بدون اینکه احساسات یحیی را برانگیزد، یادآوری می‌کند که امام بحق باید اعلم مردم باشد؛ لذا از او درباره «عترف» و «صلهج» می‌پرسد که اگر امام و اعلم است، لازم است به آن پاسخ دهد. ملاصالح عترف را مرضی می‌خواند که باعث حرکات غیرعادی و زشت می‌شود و صهلج را رگی در بدن می‌داند.[1] برخی گفته‌اند این دو تعبیر نزد اطبا ناشناخته است.[2] حضرت خواسته ناآگاهی یحیی را به اثبات برساند و به او یادآوری کند.

۶. «من به تو سفارش می‌کنم و از مخالفت با خلیفه برحذرت می‌دارم و تو را به نیکی و فرمانبرداری از وی تشویق می‌کنم و اینکه برای خود درخواست امان کنی، پیش از آنکه در چنگال (زور) گرفتار شوی و از هر طرف در تنگنا قرار گیری و از هر سو بخواهی نفس بکشی و راهی به آن نیابی تا خداوند بر تو منت نهد با منت و فضلش و رقت خلیفه ـ که خدا او را باقی گذارد ـ تو را در امان قرار دهد و بر تو

→

عَنْ سُنَّةٍ وَ لَا قِلَّةُ بَصِيرَةٍ بِحُجَّةٍ. وَ لَكِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ النَّاسَ أَمْشَاجاً وَ غَرَائِبَ وَ غَرَائِزَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ حَرْفَيْنِ أَسْأَلُكَ عَنْهُمَا مَا الْعَتْرَفُ فِي بَدَنِكَ وَ مَا الصَّهْلَجُ فِي الْإِنْسَانِ ثُمَّ اكْتُبْ إِلَيَّ بِخَبَرِ ذَلِكَ.

۱. ملاصالح مازندارانی؛ شرح الکافی؛ ج۶، ص۳۱۲.

۲. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۴، ص۱۶۱.

رحم نماید و خویشاوندی پیامبر خدا ﷺ را نسبت به تو رعایت کند.[۱] "وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی إِنَّا قَدْ أُوحِیَ إِلَیْنا أَنَّ الْعَذابَ عَلی مَنْ کَذَّبَ وَ تَوَلَّی:[۲] و درود بر کسی که پیرو هدایت باشد. به‌درستی که به ما وحی شده است که عذاب الهی بر کسی نازل می‌شود که دروغ ببندد و روی بگرداند"».[۳]

در این فراز حضرت وضعیت دشواری را که یحیی با آن روبروست، برای او توضیح می‌دهد و می‌فرماید بهترین کار در چنین موقعیتی تسلیم‌شدن است تا مانع کشتار جمع زیادی شود؛ زیرا اگر تسلیم نشود، دچار دردسر می‌شود و گرفتار آنان خواهد شد؛ اکنون که آنان پیشنهاد امان را داده‌اند، بهترین کار همین است.

حضرت در پایان نه بر او درود می‌فرستد و نه بر خلیفه بلکه بر پیروان حق درود می‌فرستد. البته دعا برای بقای خلیفه که در آن زمان هارون بوده، از آن جهت بوده که حضرت می‌دانسته در جمع یاران یحیی افرادی هستند که اخبار را به خلیفه می‌رسانند؛ ازاین‌رو تقیه کرده است؛ به همین جهت عبدالله جعفری، راوی خبر، می‌گوید: این نامه وقتی به دست هارون افتاد و آن را خواند، گفت: مردم مرا وادار به عمل بر ضد موسی بن جعفر ﷺ می‌کنند، درحالی‌که او از اتهاماتی که زده می‌شود، پاک است.[۴]

دستگیری و مرگ یحیی بن عبدالله

یحیی برابر درخواست فضل بن یحیی امانی را که هارون برای وی فرستاده بود و جمعی از بزرگان آن را تأیید کرده بودند پذیرفت[۵] و تسلیم شد. خلیفه صدهزار درهم به

---

۱. وَ أَنَا مُتَقَدِّمٌ إِلَیْکَ أُحَذِّرُکَ مَعْصِیَةَ الْخَلِیفَةِ وَ أُحَنِّکَ عَلَی بِرِّهِ وَ طَاعَتِهِ وَ أَنْ تَطْلُبَ لِنَفْسِکَ أَماناً قَبْلَ أَنْ تَأْخُذَکَ الْأَظْفَارُ وَ یَلْزَمَکَ الْخِنَاقُ مِنْ کُلِّ مَکَانٍ. فَتَرَوَّحَ إِلَی النَّفَسِ مِنْ کُلِّ مَکَانٍ وَ لَا تَجِدُهُ حَتَّی یَمُنَّ اللهُ عَلَیْکَ بِمَنِّهِ وَ فَضْلِهِ وَ رِقَّةِ الْخَلِیفَةِ أَبْقَاهُ اللهُ فَیُؤْمِنَکَ وَ یَرْحَمَکَ وَ یَحْفَظَ فِیکَ أَرْحَامَ رَسُولِ اللهِ.

۲. طه: ۴۷ـ۴۸.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۶۷.

۴. همان.

۵. ابن‌خلدون؛ تاریخ ابن‌خلدون؛ ج ۳، ص ۲۷۴.

وی داد و به مدینه رفت.[۱] یحیی آنها را به مصرف قرض‌های حسین شهید فخ رساند.[۲] فضل بن یحیی به او با نیکی برخورد می‌کرد[۳] که این مسئله باعث ناراحتی هارون شد. حتی برخی برافتادن برامکه را به علت نیکی آنان با یحیی دانسته‌اند.[۴] پس از چند سال، افرادی به سعایت از یحیی پرداختند. به نقلی عبدالله بن مصعب زبیری امان‌نامه خلیفه را از بین برد[۵] و به نقلی ابوالبختری قاضی آن را باطل اعلام کرد و از بین برد.[۶] مرد زبیری مدعی شد یحیی پنهانی مردم را به قیام دعوت می‌کند. جلسه مناظره‌ای در حضور هارون تشکیل شد.[۷] او مدعی شد یحیی وی را به قیام دعوت کرده است. یحیی ادعای او را تکذیب کرد و گفت او همراه برادرم (محمد بن عبدالله) بر ضد پدرت (منصور) قیام کرده و به اشعاری از وی اشاره کرد که در آنها خلافت را حق بنی‌حسن دانسته بود. مرد زبیری منکر آن شد.[۸] مرد زبیری نزد هارون به یحیی توهین کرد و به خلیفه گفت او را بکش. یحیی مرد زبیری را که ادعای دروغ کرده و منکر اشعار شده بود، به شیوه‌ای که یحیی گفت، سوگند داد و او به جهت سوگند دروغش سه روز بعد مرد.[۹] خلیفه از یحیی خواست نام هفتاد نفری را که با او بودند ذکر کند. یحیی گفت: در این صورت امان چه فایده‌ای دارد؟[۱۰] خلیفه یحیی را دستگیر به نقلی در مدینه در چاهی زندانی کرد[۱۱] و او در

---

۱. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۴۰۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۸، ص۱۸۰.
۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۸، ص۱۸۷.
۳. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج۳، ص۳۳۰.
۴. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۳۹۵. ابن‌جوزی؛ المنتظم؛ ج۹، ص۱۲۸. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۱۲، ص۲۴. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۸، ص۱۵۴.
۵. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام؛ ج۲، ص۲۲۴.
۶. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۴۰۱.
۷. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۱۹، ص۹۱.
۸. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۳۹۸. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۴، ص۱۶۵.
۹. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام؛ ج۲، ص۲۲۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۸، ص۱۸۴.
۱۰. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۴، ص۱۶۸.
۱۱. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج۳، ص۳۳۰.

زندان درگذشت.[۱] مرگ یحیی بن عبدالله حدود سال ۱۸۰[۲] یا بعد از آن بوده است.[۳]

گفتار پنجم: دیگر قیام‌ها

در زمان معصومان قیام‌های دیگری رخ داده که چندان مهم نبوده است. به اختصار به این قیام‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. قیام زید بن موسی در سال ۱۹۹ در بصره که به جهت آتش‌زدن خانه‌های بنی‌عباس[۴] وی به زیدالنار شهرت یافته است.[۵] در کتاب عیون أخبار الرضا روایات متعددی نقل شده که در آنها امام رضا ﷺ از عملکرد وی برائت می‌جوید و مأمون وی را به احترام امام رضا ﷺ، می‌بخشد.[۶] وقتی زید بر امام رضا ﷺ وارد می‌شود و سلام می‌دهد، حضرت پاسخ او را نمی‌دهد. زید می‌گوید: من برادر تو هستم؛ حضرت رضا ﷺ پاسخ می‌دهد: تا زمانی برادر من هستی که از دستورهای خدا اطاعت نمایی. وقتی معصیت الهی را مرتکب شوی، بین ما برادری‌ای نیست.[۷]

مسعودی در مروج الذهب[۸] و ابوالفرج در مقاتل الطالبیین قیام‌های علویان را در سال ۱۹۸ به بعد برشمرده است که اول آن قیام ابوالسرایا بود که مردم را به ابن‌طباطبا

---

۱. ابن‌خلدون؛ تاریخ ابن‌خلدون؛ ج۳، ص۲۷۴.

۲. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۸، ص۱۵۴.

۳. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۱۲، ص۴۵۶.

۴. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۲، ص۲۳۳.

۵. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۴۳۶. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۱۳، ص۷۷. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۹۳، ص۲۲۳.

۶. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۲۴۸ و ج۲، ص۲۳۲ـ۲۳۵. همو، معانی الأخبار؛ ص۱۰۶. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۲، ص۲۲۶.

۷. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج۴، ص۳۶۱: «أَنْتَ أَخِی مَا أَطَعْتَ اللهَ فَإِذَا عَصَیْتَ اللهَ فَلَا إِخَاءَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ».

۸. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۴۳۹.

می‌خواند.[۱] حرکت زید هم در چارچوب این قیام بود که از طرف وی به عنوان والی اهواز برگزیده شده بود و در بصره توقف کرد و خانه‌ها را به آتش کشید.[۲] این دسته از قیام‌ها در کتب اربعه مطرح نشده است و موضع منفی معصومان نسبت به آنها هم روشن است؛ ازاین‌رو ضرورتی برای پرداختن به آنها نیست. در ارتباط با قیام زید در بصره است که امام رضا ﷺ بیان می‌کند خودتان را با زید بن علی مقایسه نکنید؛ زیرا او برای خدا غضب کرد و در این راه به شهادت رسید.[۳] این موضع‌گیری امام رضا ﷺ را می‌توان به قیام‌های دیگری که در آن مقطع رخ داده بود، تعمیم داد؛ البته در نظر داشتن تفاوت‌هایی که هر یک با دیگری داشت.

۲. محمد بن جعفر بن محمد، معروف به دیباج، هم در سال دویست هجری در مکه قیام کرد[۴] و اهل حجاز با او بیعت کردند و ادعای امامت کرد و امیدوار بود مهدی باشد.[۵] برابر نقلی او یکی از پنج وصی امام صادق ﷺ بود[۶] و شاید همین ویژگی در پذیرش رهبری قیام توسط وی نقش داشته است. برابر نقلی وقتی حسین بن حسن افطس که والی ابوالسرایا بر مکه بود ناموفق عمل کرد، از وی که مردی زاهد بود خواستند حکومت را بپذیرد.[۷] او برای اولین بار در قیام‌های علویان خود را امیرالمؤمنین نامید و به جهت زیبایی‌اش به او دیباج می‌گفتند.[۸]

عیسی جلودی برای نبرد با وی به مکه رفت و او را دستگیر کرد و شخصاً به

---

۱. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۴۳۵.
۲. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۲، ص۲۳۳. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۴۳۶.
۳. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۲، ص۲۳۳.
۴. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۷، صص۱۲۵ و ۱۲۷. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۷، ص۳۱۱.
۵. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج۳، ص۳۳۶.
۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۱۰.
۷. شهاب‌الدین احمد نویری؛ نهایة الأرب فی فنون الأدب؛ ج۲۲، ص۱۹۷.
۸. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۴۳۹.

خراسان نزد مأمون برد.[۱] مأمون به محمد بن جعفر امان داد و او به خراسان آمد و در هنگام ولایت‌عهدی امام رضا ﷺ[۲] و شهادت حضرت در خراسان بود.[۳] وی زمانی که در جرجان همراه مأمون بود، درگذشت.[۴] شیخ مفید او را مردی عابد و صالح می‌داند که تفکر زیدیه را در قیام به سیف پذیرفته بود.[۵] روایات مختلفی درباره محمد بن جعفر در عیون أخبار الرضا ﷺ آمده است که برخی از آنها با حوادث تاریخی هماهنگی ندارد؛ مانند اینکه یک بار در مدینه در زمان هارون قیام کرده است؛[۶] زیرا قیام وی در مکه، آن هم با اصرار دیگران بوده است. در کافی دو خبر دربارهٔ وی نقل شده است:

خبر اول: امام صادق ﷺ که می‌دانست منصور در صدد شناخت امام بعد از حضرت است، پنج نفر را وصی خود کرده بود. ابوجعفر منصور (خلیفه)، عبدالله، موسی و محمد بن جعفر فرزندان خود و غلامی از غلامان خود؛[۷] در نتیجه منصور نتوانست امام بعد از حضرت صادق ﷺ را بشناسد.

خبر دوم: این خبر مربوط به قیام محمد بن جعفر است که بنا به نقل مسافر، غلام امام رضا ﷺ، وقتی هارون بن مسیب حاکم مکه و مدینه می‌خواست برای سرکوب این قیام اقدام کند، حضرت رضا ﷺ به وی پیام داد که فردا برای جنگ نرود که خسارت می‌بینند؛ ولی هارون نپذیرفت و در نتیجه شکست خورد و جمعی از سپاهیانش کشته شدند. این خبر در کافی[۸] و ارشاد مفید نقل شده است[۹] و نشانه‌ای از نارضایتی حضرت از قیام علویان

---

۱. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۴۸.
۲. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۲۶۲.
۳. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج ۲، ص ۲۴۲.
۴. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۴۸.
۵. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۲۱۱.
۶. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج ۲، ص ۱۶۱.
۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۱۰.
۸. همان، ص ۴۹۱.
۹. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج ۲، ص ۲۶۷. همان (ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی)؛ ج ۲، ص ۲۵۹.

در آن مقطع است؛ زیرا این قیام‌ها بی‌نتیجه بوده است. شاید حضرت می‌خواست با بیان این نکته مانع درگیری و نبرد شود. البته مجلسی این خبر را ضعیف دانسته است[۱] و با توجه به زمان قیام که آن را سال ۲۰۰ ذکر کرده‌اند،[۲] بعید نیست حضرت در خراسان بوده باشد، نه مدینه که از حاکم مدینه بخواهد فردا برای نبرد نرود. ولی برخی این قیام را در سال ۱۹۹[۳] یا اوائل سال ۲۰۰ که ابوالسرایا کشته شد، دانسته‌اند[۴] و ممکن است امام رضا علیه‌السلام هنوز در مدینه بوده باشد؛ در این صورت می‌توان گفت درگیری هارون بن مسیب با محمد بن جعفر بعد از ترک مکه در جمادی‌الآخر هنگام رفتن به جحفه و بعد در جهینه بوده است.

گفته‌اند هارون بن مسیب بارها در شجره و غیر آن با محمد بن جعفر درگیر شده و محمد شکست خورده است و یک چشمش با تیر کور شده، اما بعد به جای خود بازگشته است و بعد از مراسم حج سال ۲۰۰ به مکه رفته و خود را تسلیم کرده و ده روز باقیمانده از ذی‌حجه خود را از خلافت خلع کرد؛[۵] در این صورت می‌توان ادعا کرد در ماه‌های رجب و شعبان درگیری‌هایی در اطراف مدینه رخ داده است. از گزارش ابوالفرج استفاده می‌شود که محمد بن جعفر به کوه ثبیر در مکه رفت و هارون بن مسیب علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را با نامه نزد وی فرستاد تا تسلیم شود؛ ولی او نپذیرفت و جنگ کرد. هارون وی را محاصره کرد و بعد یاران او متفرق و خودش تسلیم شد.[۶]

این گزارش را علامه مجلسی نقل کرده است.[۷] اگر این گزارش را درست بدانیم،

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۶، ص۸۹.
۲. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۷، ص۱۲۷. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۴۴۰. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۷، ص۳۱۱.
۳. ابوالقاسم خوئی؛ معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال؛ ج۱۶، ص۱۷۳.
۴. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۷، ص۳۱۱.
۵. همان، ص۳۱۲_۳۱۳.
۶. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین، ص۴۴۰.
۷. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۶، ص۹۲.

ممکن است این خبر به یکی از درگیری‌های هارون بن مسیب با محمد بن جعفر در مدینه اشاره داشته باشند که حضرت در آنجا بوده است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

سیره سیاسی معصومان از اهمیت زیادی برخوردار است که در این کتاب با توجه به موضوعاتی که در کتب اربعه آمده بود، در چهار فصل گزارش و بررسی شده است. در جمع‌بندی آن می‌توان به نکات ذیل اشاره کرد:

۱. در زیارت جامعه امامان سیاستمداران مردم معرفی شده‌اند. در آغاز به معنای «سیاست» و «سائس» یا «سیاستمدار» اشاره شده است. در تفاوت «سیاست» با «تدبیر» گفته شده که سیاست تدبیر مستمر است. سیاست در لغت فارسی به معنای «تنبیه» هم آمده است. سیره سیاسی معصومان دارای دو مقطع متفاوت است: یکی مقطعی که حکومت را بر عهده داشتند که مخصوص سه تن از معصومان (پیامبر ﷺ، امام علی و امام حسن ﷺ) است. با توجه به نمونه‌های اندک مطرح‌شده از این دوره‌ها در کتاب‌های چهارگانه شیعه، این مقطع به صورت مستقل بررسی نمی‌شود، گرچه به‌تناسب، نمونه‌هایی گزارش خواهد شد. مقطع دوم دوران زندگانی معصومان همزمان با حکومت حاکمان جور بر جامعه بوده است. در این بخش این دوره مورد توجه قرار گرفته است.

۲. سیره سیاسی معصومان در برابر حاکمان جلوه‌های گوناگونی داشته است؛ در مواردی به مبارزه و مخالفت با عملکرد حاکمان وقت پرداخته‌اند و در مواردی با آنها همکاری و تعامل کرده‌اند.

مورد اول؛ مخالفت آنان شیوه‌های مختلفی داشته است:

الف) بیعت‌نکردن با خلفا و حاکمان که نمونه روشن آن مخالفت امام حسین ﷺ با یزید بن معاویه است.

ب) اعتراض به عملکرد حاکمان که این موضوع درباره فدک مطرح شده که امام

کاظم ﷺ به مهدی عباسی اعتراض می‌کند؛ همچنین اعتراض‌های امیرالمؤمنین ﷺ به برخی از عملکردهای عثمان.

ج) نفرین‌کردن ستمگران از صاحبان قدرت؛ مانند نفرین جمعی توسط امیرالمؤمنین ﷺ و نفرین برامکه توسط امام رضا ﷺ.

د) جنگ و درگیری با آنان که نمونه روشنش سیرهٔ امام حسین ﷺ است.

ه) مبارزه با دستگاه قضایی حکومت‌ها و رسمیت‌نبخشیدن به آن و دستوردادن به شیعیان برای مراجعه‌نکردن به دستگاه قضایی و قضات آنها.

ز) ترک همکاری با آنان در امور سیاسی و نپذیرفتن منصب از جانب دستگاه خلافت و برحذرداشتن شیعیان از همکاری با آنها که شش نمونه در زمینه‌های مختلف بیان شد.

۳. مخالفت با دستورها و فرمان‌های حاکمان وقت که بر خلاف قرآن و سنت نبوی بوده است؛ مانند ارث، موضوع حج تمتع، چهار رکعت خواندن نماز در منا و عرفات با اینکه حاجیان مسافر محسوب می‌شدند، توجه‌دادن به ناسخ و منسوخ احکام شرعی، مخالفت با برخی دستورهای سیاسی آنان، مانند بدرقهٔ ابوذر توسط امام علی ﷺ که از طرف خلیفه ممنوع اعلام شده بود و حکم زکات طلا و نقره غیررایج در جامعه.

۴. یکی دیگر از کارهای معصومان در این دوران، نفوذ در دستگاه حکومت با گماردن افراد مطمئن بوده تا از افرادی که مورد ستم واقع شده‌اند، مخفیانه حمایت کنند و تصمیم‌های دستگاه خلافت را که بر ضد شیعیان است، به امامان گزارش دهند. نمونه روشن این‌گونه افراد علی بن یقطین بود که با موسی بن جعفر ﷺ ارتباط داشت. نجاشی حاکم اهواز نمونه دیگری است. امام صادق ﷺ نامه‌ای مفصل برای وی می‌نویسد که مطالعه آن برای کارگزاران نظام اسلامی بسیار سودمند است. افرادی دیگر نیز نام برده شده‌اند که امامان به آنان برای حمایت از افراد، توصیه می‌کردند.

۵. گاهی امامان با حاکمان در تعامل بودند. این تعامل چند جهت داشت: حفظ اسلام،

حفظ وحدت مسلمانان، در امور قضایی برای بیان حکم شرعی، بیان مسائل مختلف فقهی برای اجرای حکم خداوند، در اجرای حدود شرعی که دو مورد ذکر شد: اجرای حد شراب‌خواری بر قدامة بن مظعون در زمان عمر و بر ولید بن عُقبه حاکم کوفه در زمان عثمان. نمونه‌هایی از مراجعه حاکمان مدینه مانند داوود بن علی و محمد بن خالد به امام صادق ﷺ نقل شده است. گاهی هم امامان ﷺ به پرسش‌های مکتوب خلفا و حاکمان پاسخ می‌دادند و مشکل آنان را برطرف می‌کردند؛ مانند پرسش هشام بن عبدالملک از امام باقر ﷺ و پرسش‌های مهدی عباسی از امام کاظم ﷺ. بحثی هم در ارتباط با جوایز سلطان شده است که آیا دریافت آن درست است یا نه. امامانی که جوایز را دریافت می‌کردند، حق خود را بیش از آن می‌دانستند و گاهی به مصادره اموالی که برای دستگاه خلافت می‌رفت می‌پرداختند که یک مورد از امام حسین ﷺ گزارش شده است.

۶. به‌تناسب بحث از تعامل بین امامان و حاکمان، از سفرهای امام صادق ﷺ به «حیره»، مرکز اولیه خلافت بنی‌عباس یاد شده و اهداف و حوادث مربوط به این سفرها با نقل هفت نمونه گزارش شده است. نماز پشت سر حاکم نمونه‌ای از این تعامل دانسته شده و مواردی برای آن نقل شده است و اینکه حاکم سزاورتر به نماز بر میت است که نمونه‌ای از سیره امام حسین ﷺ نقل شده است.

۷. موضع معصومان در برابر قیام‌های عصرشان در فصلی مورد بررسی قرار گرفته است. اولین نمونه آن قیام زید بن علی است. تفکر زید در قیام به شمشیر از زمان امام باقر ﷺ مطرح شده است. به موضعی که زید در برابر خطابیه گرفت و با خواست آنان مخالفت کرد اشاره شده و این نکته بیان شده که رافضه اولین بار به خطابیه اطلاق شده است. آن‌گاه علل قیام زید در پنج نکته بیان شده که یکی امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر و دیگری دعوت به رضای از آل‌محمد است؛ زمان قیام و علل شکست آن مطرح شده و روایتی از امام باقر ﷺ درباره زید مورد بررسی قرار گرفته است. دیدگاه امام صادق ﷺ درباره شخص زید مطرح و روایاتی در تأییدش نقل شده است. فیض کاشانی و علامه

مجلسی به این دسته از روایات در مشروعیت قیام زید استناد کرده‌اند. پیامدهای سیاسی ـ اجتماعی این قیام در هفت نکته مورد توجه قرار گرفته است که نمونه روشن آن ایجاد چند گروه زیدی در آن مقطع بود که با امام صادق ﷺ مخالف بودند.

۸. از دیگر قیام‌های زمان امام صادق ﷺ، قیام محمد بن عبدالله بن حسن است. او و پدرش عبدالله که خود را برتر از امام صادق ﷺ می‌دانست، بر این باور بودند که محمد، مهدی است و با این عنوان قبل از خلافت بنی‌عباس با وی بیعت شد. او یکی از رهبران زیدیه محسوب می‌شد. امام صادق ﷺ ادعای مهدویت وی را نادرست دانست و با او بیعت نکرد و فرمود: اگر برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر قیام کند، از او حمایت می‌کنم و در غیر آن صورت نه؛ زیرا او مهدی نیست و زمان قیام مهدی نرسیده است. بعد از دستگیری عبدالله بن حسن و جمعی دیگر از علویان در مدینه که در زندان منصور به شهادت رسیدند، محمد در مدینه قیام کرد و امام صادق ﷺ را اجبار به بیعت کرد و چون حضرت بیعت نکرد، ایشان را دستگیر و زندانی نمود. قیام او در مدینه و قیام برادرش ابراهیم در بصره شکست خورد.

۹. در این مقطع قیام ابومسلم خراسانی هم مطرح بوده است و موضع امام صادق ﷺ درباره این حرکت‌ها بیان شده است؛ زیرا شیعیان تصور می‌کردند امام صادق ﷺ، رضای از آل‌محمد است که ابومسلم شعار آن را می‌دهد. آنها نمی‌دانستند که او از داعیان بنی‌عباس است؛ به همین جهت امام صادق ﷺ پیشنهاد دراختیارگرفتن حکومت را که ابومسلم و ابوسلمه خلال داده بودند، رد کرد که این مسئله باعث تعجب شیعیان شد. حضرت از شیعیان خواست که در این‌گونه حرکت‌ها شرکت نکنند؛ حتی عبدالله بن حسن را که نامه‌ای مشابه برایش آمده بود، از همراهی با آنان بر حذر داشت.

۱۰. موضع مثبت امام کاظم ﷺ در برابر قیام حسین بن علی شهید فخ نیز مورد توجه قرار گرفته است و همچنین موضع منفی که حضرت درباره قیام یحیی بن عبدالله بن حسن داشت. از دیگر قیام‌های یادشده موضع امام رضا ﷺ در برابر قیام زید، برادرش،

در بصره است و موضع ایشان در برابر قیام محمد بن جعفر.

توجه به موضع امامان در برابر این قیام‌ها که مدعی امامت و به‌دست‌گرفتن حکومت بودند، نشان می‌دهد که امامان امکان رسیدن به این هدف را با قیام رد و با آنها مخالفت می‌کردند؛ در نتیجه می‌توان گفت روایاتی را که در آنها گفته شده هر قیامی قبل از ظهور قائم شکست می‌خورد، باید با توجه به این نکته مهم تحلیل کرد که منظور قیام علویان به داعیه امامت کبراست، نه قیام برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر که وظیفه‌ای همگانی در مبارزه با ستم است و در صورت انجام آن، مورد حمایت معصومان از جمله امام صادق ﷺ قرار می‌گرفت.

بخش هفتم

سیره اقتصادی

فصل اول

کار و تلاش در سیره معصومان علیهم‌السلام

مدخل

سیره اقتصادی یا مالی معصومان امروزه برای جامعه ما که در حال تلاش و رسیدن به تمدن اسلامی است، بسیار مهم و در خور توجه است. آنچه در این بخش بیان می‌شود، نکاتی دربارهٔ اهمیت کار و تلاش و اهتمامی که معصومان به آن داشتند، بیان می‌شود. یاران خویش را به کار و تلاش توصیه و از بیکاری و تنبلی نهی می‌کردند و راه‌هایی را در جهت کسب مشروع به آنان نشان می‌دادند و آداب کسب را برای دیگران بیان می‌فرمودند و به آگاهی از احکام قبل از تجارت توصیه می‌کردند. معصومان رهاکردن کسب و کار را نادرست می‌دانستند و تجارت را به اصحاب خود توصیه می‌نمودند. ایشان در عین داشتن مال، زاهد بودند؛ یعنی وابسته به مال و ثروت نبودند و از آن به عنوان ابزاری برای کمک به دیگران استفاده می‌کردند. چنانچه فردی چنین نگاهی به مال داشته باشد، برای به‌دست‌آوردن آن خلاف نمی‌کند و به مردم ستم نمی‌نماید و حقوق دیگران را ضایع نمی‌کند و از بین نمی‌برد. معصومان علیهم‌السلام با اموال خود به دیگران کمک و انفاق و مشکلاتشان را حل می‌کردند.

نکته مهم دیگری که لازم است بیان شود، روش اصلاحی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دوران

خلافت است. عملکرد و سیره ایشان در استفاده از بیت‌المال با خلفای گذشته متفاوت بود. در مواردی در کتب حدیثی این سیره حضرت بازتاب یافته و برای الگوگیری مهم و در خور پیروی است؛ به همین جهت ابتدا به بیان منابع درآمد عمومی و بیت‌المال می‌پردازیم و بعد روش اصلاحی حضرت را بیان می‌کنیم.

گفتار اول: تشویق به کار و تلاش

کار و کوشش برای گذران زندگی و ایجاد رفاه برای خانواده و کمک به دیگران جزو سیره معصومان علیهم‌السلام بوده است. آنان مردم را به کار و تلاش دعوت می‌کردند و از سستی، تنبلی و بیکاری نهی می‌نمودند. خود نیز به کار و تلاش اقتصادی می‌پرداختند. آنان از انجام کار و تلاش به جهت موقعیت اجتماعی‌ای که داشتند، باز نمی‌ایستادند؛ گرچه در مواردی، با نگاه‌های غیرمنطقی و اعتراض‌آمیز دیگران مواجه می‌شدند. راه‌های کسب درآمد در آن زمان به چند کار محدود می‌شد: کشاورزی، کارگری، دامداری و تجارت که برای هر یک از چهار راه فوق، می‌توان نمونه‌هایی در سیره معصومان دید و آن را ملاک عمل قرار داد. قبل از هر چیز لازم است به‌اختصار اشاره‌ای به اهمیت کار و تلاش در نگاه معصومان داشته باشیم.

در روایات متعددی، تلاشگرِ برای تأمین زندگی خانواده، مانند مجاهد در راه خدا، معرفی شده است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «اَلْکَادُّ عَلَی عِیَالِهِ کَالْمُجَاهِدِ فِی سَبِیلِ اللهِ:[1] کسی که برای تأمین زندگی خانواده خود تلاش کند، مانند مجاهد در راه خداست». امام رضا علیه‌السلام اجر چنین فردی را بالاتر از مجاهد در راه خدا دانسته است.[2] امام صادق علیه‌السلام شرط پاداش مجاهد در راه خدا را برای چنین فردی، کسب درآمد از راه حلال دانسته

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۸۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۶۸.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۸۸: «اَلَّذِی یَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا یَکُفُّ بِهِ عِیَالَهُ أَعْظَمُ أَجْراً مِنَ الْمُجَاهِدِ فِی سَبِیلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

است.[۱] اسلام برای اینکه جامعه‌ای پویا و بی‌نیاز و دور از فقر و نکبت ایجاد کند، افراد جامعه را به کار و تلاش دعوت نموده و تنبلی و بیکاری را به‌شدت زشت شمرده است؛ از سوی دیگر چشمداشت افراد را به مصرف از بیت‌المال و اموال عمومی، ناپسند دانسته است. اسلام این قسمت از اموال را برای کسانی قرار داده که به جهاتی دچار فقر شده یا بر اثر حوادث ناملایمی، نیاز پیدا کرده‌اند. معصومان ﷺ خود به کار و تلاش می‌پرداختند و از هرگونه تنبلی دور بودند. کار و کسب درآمد راه‌های مختلفی دارد. برخی کارها در آن زمان با دست بوده است، مانند کارگری و کشاورزی و کار در معدن و برخی کارها برای کسب درآمد جنبه دستی نداشته؛ مانند معامله و تجارت که معصومان به همه این شغل‌ها توصیه می‌کردند.

شیخ صدوق از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که امیرالمؤمنین ﷺ علی هیزم جمع می‌کرد و آب می‌آورد و خانه را جارو و نظافت می‌نمود و فاطمه گندم آسیاب می‌کرد، خمیر می‌نمود و نان می‌پخت؛[۲] یعنی هم زن و هم شوهر برای تأمین آسایش زندگی تلاش می‌کردند و امور خانه را بین خود تقسیم کرده بودند.

امام صادق ﷺ بیان می‌کند: امیرالمؤمنین ﷺ هزار برده را از درآمدی که با تلاش خود به دست آورده بود، آزاد کرد.[۳]

اسلام برای اینکه افراد جامعه اسلامی به کار و تلاش بپردازند و نیازمند به دیگری و حتی بیت‌المال نشوند، مسائلی را مطرح کرده است: افراد را از تنبلی نهی کرده و به بی‌نیازی از دیگران توصیه نموده است؛ بهره‌بردن از بیت‌المال و اموال عمومی را نیز مخصوص افرادی خاص قرار داده است. از سوی دیگر برای اینکه فرد همه چیز را فدای

---

۱. همان: «إِذَا كَانَ الرَّجُلُ مُعْسِراً فَيَعْمَلُ بِقَدْرِ مَا يَقُوتُ بِهِ نَفْسَهُ وَ أَهْلَهُ وَ لَا يَطْلُبُ حَرَاماً فَهُوَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللهِ».

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۶۹: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَحْتَطِبُ وَ يَسْتَقِي وَ يَكْنُسُ وَ كَانَتْ فَاطِمَةُ ﷺ تَطْحَنُ وَ تَعْجِنُ وَ تَخْبِزُ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۷۴: «أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ ﷺ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ مِنْ كَدِّ يَدِهِ».

کار نکند و به دیگر مسائل و وظایف دینی خود بی‌توجه نباشد، مفاهیم ارزشی متعددی در اسلام مطرح شده است؛ مفاهیمی مانند قناعت، کفاف و زهد که باید مورد توجه و بررسی قرار گیرد.

امور مضر به کار و تلاش

شخص وقتی به کار می‌پردازد که انسانی فعال و دارای روحیه تلاشگر باشد. انسان تلاشگر باید دقت داشته باشد و از برخی امور دوری کند و کار خود را به نحو احسن انجام دهد. برخی روحیات و باورها در حین کار، رهزن و با تلاش درست در تضاد است که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود:

۱. تنبلی و بیکاری

معصومان که خود کار می‌کردند و دیگران را نیز به کار و تلاش تشویق می‌نمودند، به مذمت تنبلی و بیکاری پرداخته‌اند. آنان تنبلان را مورد لعن قرار داده‌اند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله افراد تنبل و کَلّ بر جامعه را لعن کرده است؛[1] همچنین کسانی که به تأمین نانخوران خود نپردازند، ملعون و دور از رحمت خدا معرفی شده‌اند.[2]

بیکار دشمن خداست و خداوند افراد تنبل را دوست ندارد. موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌فرماید: خداوند تعالی دشمن دارد بنده‌ای را که بسیار بخوابد و بیکار باشد.[3] رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی از مردی خوشش می‌آمد، می‌پرسید چه حرفه‌ای دارد. اگر بیکار بود می‌فرمود: از چشم من ساقط شد؛ پرسیده شد چگونه؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پاسخ داد: زیرا اگر مرد

---

۱. همان، ص۷۲: «مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ».

۲. همان، ج۴، ص۱۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۶: «عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ يَعُولُ».

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۶۹: «إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَيُبْغِضُ الْعَبْدَ النَّوَّامَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَيُبْغِضُ الْعَبْدَ الْفَارِغَ».

بیکار باشد، از طریق دینش امرار معاش می‌کند.[۱] معنای سخن حضرت این است که فرد بیکار به‌اجبار کارهایی بر خلاف شرع انجام می‌دهد؛ برای مثال از مال مردم سوءاستفاده می‌کند، برای دیگران کاری که خلاف شرع است انجام می‌دهد و مزدی می‌گیرد، با تهدید دیگران، از اطلاعاتی که دارد سوءاستفاده می‌کند، به مدح انسان‌های فاسد می‌پردازد و بازیچه آنان قرار می‌گیرد.

۲. احساس نیاز به مردم

نیاز به مردم و به دیگران تکیه‌کردن انسان را از کار و تلاش باز می‌دارد؛ در برابر آن بی‌نیازی یا استغناء قرار دارد که در اسلام ارزش شمرده شده است. احساس بی‌نیازی از دیگران زمینه را برای کار و تلاش فراهم می‌کند. مردی خدمت ابوعبدالله صادق ﷺ آمد و گفت: من هنر دستی ندارم؛ در داد و ستد نیز شانسی ندارم. من محروم و بی‌نوایم. ابوعبدالله گفت: برو کار کن، حمالی کن و بر روی سرت بار بکش و از مردم بی‌نیاز شو. رسول خدا ﷺ سنگی را بر دوش خود آورد و در یکی از جالیزهای خود نصب کرد تا جلوی سیلاب را بگیرد. آن سنگ هنوز هم در جای خود باقی است و نمایان نیست که تا چه اندازه در قعر زمین جای دارد.[۲] منظور حضرت آن است که ایشان کار کرد و سنگی را برای تأمین نیاز خود جابه‌جا و حمل فرمود و در مسیر آبی قرار داد که بزرگ و در خور توجه است و حمل و نقل آن، انسان را به زحمت می‌اندازد، بنابراین باربری برای رفع نیاز زندگی کار ناپسندی نیست.

---

۱. ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی؛ الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع؛ ج۱، ص۹۸. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۱۰۰، ص۹. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۳، ص۱۱: بحار: «کَانَ رَسُولُ‌اللهِ ﷺ إِذَا نَظَرَ إِلَی الرَّجُلِ فَأَعْجَبَهُ فَقَالَ: هَلْ لَهُ حِرْفَةٌ؟ فَإِنْ قَالُوا: لَا، قَالَ: سَقَطَ مِنْ عَیْنِی، قِیلَ: وَ کَیْفَ ذَاکَ یَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا لَمْ یَکُنْ لَهُ حِرْفَةٌ یَعِیشُ بِدِینِهِ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۷۶.

بی‌نیازی از دیگران باعث می‌شود شخص همیشه عزت خود را حفظ کند و برای رسیدن به مال، خود را از دیگران بی‌نیاز بداند و خود را از اظهار نیاز به افراد پست یا وابسته که بعداً توقعات بی‌مورد دارند، بی‌نیاز سازد. احمد بن محمد بن ابی‌نصر گوید: به ابوالحسن رضا ﷺ گفتم: فدایت شوم، نامه‌ای برای من به اسماعیل داود کاتب، بنویس شاید از طریق او به مالی برسم. حضرت فرمود: «أَنَا أَضَنُّ بِکَ أَنْ تَطْلُبَ مِثْلَ هَذَا وَ شِبْهَهُ وَ لَکِنْ عَوِّلْ عَلَی مَالِی:[1] من کراهت دارم که تو مانند این و مشابه آن را درخواست کنی؛ ولی بر مال من تکیه کن و از آن بهره ببر». امام رضا ﷺ ابن‌ابی‌نصر را از درخواست از کاتب حکومت عباسی نهی می‌کند و می‌فرماید: من نیاز تو را برطرف می‌کنم و به تو سرمایه می‌دهم تا کار و تلاش کنی و از حکومت جائر درخواستی ننمایی.

۳. چشمداشت به بیت‌المال

انسان نباید به امید دریافت کمک مالی از بیت‌المال، از کار و تلاش باز بماند؛ زیرا بیت‌المال مصارف خاصی دارد. کار و تلاش آن‌قدر نزد خداوند اهمیت دارد که بنا به نقل امام صادق ﷺ از امیرالمؤمنین ﷺ، خداوند به داوود پیامبر وحی کرد که تو بنده خوبی هستی، جز اینکه از بیت‌المال مصرف می‌کنی و با دست خود کاری انجام نمی‌دهی. داوود چهل روز گریه کرد؛ بعد از آن خداوند به آهن دستور داد برای داوود نرم شود. خداوند آهن را برای داوود نرم کرد و او هر روز یک زره می‌ساخت و آن را به هزار درهم می‌فروخت و در مجموع ۳۶۰ زره ساخت و آنها را به ۳۶۰ هزار درهم فروخت و از مصرف بیت‌المال بی‌نیاز شد.[2] بنابراین استفاده از بیت‌المال کار پسندیده‌ای نیست و مورد نهی قرار گرفته است، گرچه مصرف‌کننده آن پیامبر باشد. افراد توانمند از بیت‌المال محروم شده‌اند. مفت‌خوری و بهره‌بردن از درآمد دیگران و بیت‌المال و دریافت زکات

---

۱. همان، ج۲، ص۱۴۹.

۲. همان، ج۵، ص۷۴.

برای افراد دارای شغل و توانا در انجام کار در اسلام ممنوع اعلام شده است؛[1] بنابراین با دوری از تنبلی و چشم‌نداشتن به دیگران و اموال عمومی، می‌توان فردی فعال در صحنه اقتصادی بود و با کار و تلاش، جامعه‌ای بی‌نیاز و مستقل ایجاد کرد.

نکاتی برای تعادل در کار

کار و تلاش برای تأمین مخارج زندگی جزو توصیه‌های اکید اسلام است. در سیره پیامبر ﷺ و امامان معصوم هم این موضوع به‌وضوح دیده می‌شود؛ ولی نباید کار انسان را از وظایف دینی باز بدارد یا کار و کسب درآمد از راه‌هایی باشد که شرعاً مورد نهی قرار گرفته و حرام است. حرص و طمع و آرزوهای دراز باعث می‌شود انسان برای کسب درآمد به راه‌های نامشروع چشم بدوزد و مسیرهای نادرست را برای رفاه بیشتر بپیماید. اسلام افراد را از انجام برخی معاملات و کسب درآمد از طریق منابع مضر و خطرناک نهی کرده و استفاده از برخی اجناس را مورد نهی اکید قرار داده و خرید و فروش آنها را حرام نموده است و کسب درآمد از راه آنها را نادرست دانسته است. در فقه از آن موارد با عنوان مکاسب محرمه یاد می‌شود؛ مانند گرفتن و دادن ربا، خرید و فروش شراب و مواد الکلی و آنچه به افراد زیان می‌رساند، مانند مواد مخدر و معامله حیوانات حرام‌گوشت مانند خوک و امثال آن. اسلام برای معامله هم شرایطی در نظر گرفته است، مانند اینکه افراد کم‌فروشی نکنند، از احتکار کالای مورد نیاز جامعه اجتناب ورزند، از غش به دور باشند و فریبکاری و تدلیس نکنند و گران‌فروشی و تقلب نکنند. برای ایجاد تعادل در کار و تلاش در فرهنگ اسلامی به موضوعاتی برخورد می‌کنیم که مورد توصیه قرار گرفته است؛ به این موارد اشاره می‌کنیم:

---

۱. همان، ج۳، ص ۵۶۰: «إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِمُحْتَرِفٍ وَ لَا لِذِی مِرَّةٍ سَوِیٍّ قَوِیٍّ فَتَنَزَّهُوا عَنْهَا».

۱. سهم منطقی کار و تلاش

همان‌گونه که بیان شد، اسلام انسان‌ها را به کار و تلاش دعوت کرده است؛ ولی در برابر آن از آنها خواسته به وظایف دینی خود هم عمل کنند. کار پسندیده است، اما نباید به عبادت و دیگر وظایف دینی زیان برساند. اگر مشغله دنیا انسان را از عمل به واجبات دینی باز بدارد، مطلوب شارع نیست. در این زمینه مطالب زیادی قابل طرح است. در روایات مختلف، از تقسیم ساعات زندگی به سه یا چهار ساعت یا بخش، سخن به میان آمده که به برخی ازاین‌روایات اشاره می‌کنیم:

در توصیه‌های پیامبر ﷺ به ابوذر چنین آمده است: بر عاقلی که از عقل سالم برخوردار است، تعیین ساعت و زمان‌هایی لازم است؛ یک ساعت به مناجات با پرودگارش بپردازد؛ در ساعتی به تفکر در صنع الهی مشغول گردد، در ساعتی به محاسبه نفس در آنچه در گذشته فرستاده یا در آینده می‌فرستد، مشغول گردد و ساعتی هم خلوت کند برای کارهای حلالش از خوردن و آشامیدن. بر عاقل است که سفر نکند جز در سه مورد: تهیه زاد برای روز معاد یا ساماندهی معاش زندگی یا برخورداری از لذت غیرحرام.[۱]

کلینی خبری از امام صادق ﷺ نقل کرده که می‌فرماید: برای مسلمان عاقل شایسته است که برای او وقتی باشد که در آن به عملی که بین او و خداست بپردازد؛ در ساعتی برادرانش را ملاقات کند تا با آنان درباره امر آخرت گفتگو کند و با او گفتگو نمایند و ساعتی را بین نفس و لذات غیرحرام خلوت نماید که این مورد یاری‌کنندهٔ دو ساعت پیشین است.[۲]

---

۱. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۳۳۴. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص ۵۴۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۸۷: «وَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ يُفْضِي بِهَا إِلَى عَمَلِهِ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَاعَةٌ يُلَاقِي إِخْوَانَهُ الَّذِينَ يُفَاوِضُهُمْ وَ يُفَاوِضُونَهُ فِي أَمْرِ آخِرَتِهِ وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ لَذَّاتِهَا فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ فَإِنَّهَا عَوْنٌ عَلَى تِلْكَ السَّاعَتَيْنِ».

رسول خدا ﷺ به علی ﷺ چنین توصیه می‌کند: ای علی، برای عاقل سزاوار نیست که سفر کند جز برای سه چیز: اصلاح نیازمندی‌های زندگی، برگرفتن توشه برای روز رستاخیز و لذت از راه غیرحرام.[۱] در روایتی امام صادق ﷺ این سه نکته را با عبارتی مشابه، از حکمت‌های آل‌داود معرفی کرده است.[۲]

امیرالمؤمنین ﷺ به فرزندش حسن ﷺ توصیه مشابهی دارد و درباره کار و تلاش این‌گونه می‌فرماید: «لَیْسَ لِلْمُؤْمِنِ بُدٌّ مِنْ أَنْ یَکُونَ شَاخِصاً فِی ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ خُطْوَةٍ لِمَعَادٍ أَوْ لَذَّةٍ فِی غَیْرِ مُحَرَّمٍ:[۳] برای مؤمن چاره‌ای نیست جز اینکه در سه مورد حاضر باشد: تلاش برای معاش زندگی، گام‌نهادن برای معاد و روز بازپسین و لذت در راه غیرحرام»؛ بنابراین نباید در کار افراط و تفریط کرد؛ از لذت‌های مشروع هم نباید دوری کرد. انسان الهی کسی است که به همه ابعاد زندگانی توجه کند؛ هم بعد دنیوی را در نظر داشته باشد و از لذت‌های مشروع بهره برد و دارای تفریحات سالم باشد و هم آخرت و توشه معنوی را از یاد نبرد. اگر هر یک از اینها باعث بی‌توجهی به دیگری بشود، مطلوب شارع نیست. دراین‌باره مطلبی از سیره نبوی نقل می‌کنیم که در آن هم به کار و تلاش دنیوی توجه شده و هم بر عبادت و امور دینی تأکید گردیده است. امام باقر ﷺ می‌فرماید: در زمان رسول خدا ﷺ مؤمن فقیر بسیار نیازمندی از اهل صُفّه بود. او همیشه در هنگام نمازها با رسول خدا ﷺ بود و هیچ‌یک از نمازهای جماعت ایشان را ترک نمی‌کرد. رسول خدا ﷺ با او مهربان بود و درباره نیاز و تنهایی‌اش می‌فرمود: ای سعد، اگر چیزی به من برسد، تو را بی‌نیاز خواهم کرد. این انتظار طول کشید و غصه پیامبر ﷺ برای سعد زیاد شد. خداوند از غمی که بر پیامبر ﷺ برای سعد وارد شده، آگاه بود.

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۳۵۶: «یَا عَلِیُّ لَا یَنْبَغِی لِلْعَاقِلِ أَنْ یَکُونَ ظَاعِناً إِلَّا فِی ثَلَاثٍ مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ تَزَوُّدٍ لِمَعَادٍ أَوْ لَذَّةٍ فِی غَیْرِ مُحَرَّمٍ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۸۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۶۵. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۲، ص۳۴۵.

۳. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۱۴۶. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۲، ص۳۴۵.

جبرئیل فرود آمد و با خود دو درهم آورد و گفت: ای محمد ﷺ، خداوند از غم و غصه تو برای سعد آگاه است؛ آیا می‌خواهی او را بی‌نیاز کنی؟ گفت: آری. جبرئیل گفت: این دو درهم را به او بده و از او بخواه با آن دو تجارت کند. رسول خدا ﷺ دو درهم را گرفت؛ سپس برای نماز ظهر بیرون رفت. دید سعد در کنار خانه‌ها منتظر رسول خدا ﷺ است. وقتی حضرت سعد را دید فرمود: ای سعد، آیا خوب تجارت می‌دانی؟ سعد گفت: به خدا سوگند مالی برای تجارت ندارم. رسول خدا ﷺ دو درهم را به او داد و فرمود: با آن دو به تجارت بپرداز و برای روزی خود صرف کن. سعد آن دو درهم را گرفت و با پیامبر ﷺ رفت تا نماز ظهر و عصر را با ایشان خواند. پیامبر ﷺ به او فرمود: «قُمْ فَاطْلُبِ الرِّزْقَ فَقَدْ كُنْتُ بِحَالِكَ مُغْتَمّاً يَا سَعْدُ: حرکت کن و دنبال روزی برو؛ به‌تحقیق که من به جهت وضعیت تو ای سعد غمگین بودم».

سعد به تجارت روی آورد و هر درهمی که می‌خرید، به دو درهم می‌فروخت و جنسی را به دو درهم نمی‌خرید جز اینکه به چهار درهم می‌فروخت. دنیا به سعد روی آورد. کالای تجاری و مال او زیاد شد و تجارتش رشد کرد. در کنار در مسجد جایی گرفت و در آنجا می‌نشست و به تجارت می‌پرداخت. وقتی رسول خدا ﷺ با صدای بلال برای نماز می‌رفت، مشاهده می‌کرد سعد مشغول به دنیاست؛ وضو نگرفته و آماده نماز نیست آن‌گونه که در گذشته، قبل از اشتغال به دنیا، آماده بود. رسول خدا ﷺ بارها به سعد می‌فرمود: ای سعد، دنیا تو را از نماز بازداشته است. او پاسخ می‌داد: چکار کنم؟ آیا مالم را از بین ببرم؟ به این آقا جنس فروخته‌ام، می‌خواهم پول آن را دریافت کنم و از این آقا جنس خریده‌ام، باید پول او را بدهم.

رسول خدا ﷺ به جهت وضعیت جدید سعد دچار غم زیادی شد که بیش از ناراحتی قبل از فقر او بود. جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد ﷺ، خداوند از غصه تو به جهت سعد آگاه است. کدام وضعیت او برای شما محبوب‌تر است؟ حالت قبلی یا وضعیت فعلی؟ پیامبر ﷺ فرمود: حالت پیشین وی. اکنون دنیای او آخرتش را از بین برده است. جبرئیل

گفت: دوستی دنیا و اموال، فتنه و باعث آزمایش است و افراد را مشغول می‌کند و از آخرت باز می‌دارد. به سعد بگو دو درهمی را که به او داده‌ای باز گرداند؛ در این صورت وضعیت وی مانند گذشته می‌شود. رسول خدا ﷺ بیرون رفت و به سعد برخورد، به او فرمود: ای سعد، آیا نمی‌خواهی دو درهمی که به تو داده‌ام برگردانی؟ سعد گفت: چرا؛ بلکه دویست درهم می‌دهم. حضرت فرمود: از تو جز دو درهمی که به تو داده‌ام نمی‌خواهم. سعد آن دو درهم را داد. دنیا به سعد پشت کرد تا اینکه تمام آنچه جمع کرده بود رفت و به وضعیتی بازگشت که از قبل در آن قرار داشت.[1]

افراط و تفریط سعد باعث ناراحتی و نگرانی رسول خدا ﷺ شد و از اینکه سعد روش گذشته خود را رها کرده بود و فقط به کسب و کار اهمیت می‌داد، برایش نگران کننده بود. سعد می‌توانست با حفظ وضعیت گذشته، به گونه‌ای که ضربه‌ای به کسب و کار وی نخورد، کارش را ادامه دهد؛ اما بی‌اعتنایی او به نماز و تذکر رسول خدا ﷺ باعث ناراحتی پیامبر ﷺ شد و ادامه کار وی ممکن بود از او انسانی بی‌دین و بی‌توجه به ارزش‌های الهی بسازد. رسول خدا ﷺ ظرفیت بهره‌مندی از مواهب دنیوی را در وی ندید؛ همان‌گونه که در جریان ثعلبه بن حاطب رخ داد. او که از پیامبر ﷺ درخواست مال می‌کرد، حضرت می‌فرمود: «قَلِیلٌ تُؤَدِّی شُکْرَهُ خَیْرٌ مِنْ کَثِیرٍ لَا تُطِیقُه؛ أَ مَا لَکَ فِی رَسُولِ اللهِ ﷺ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؟: مال اندکی داشته باشی و شکرش را به جای آوری، بهتر است از مال زیادی که تحمل آن را نداشته باشی. آیا رسول خدا برای تو اسوه نیکویی در اندکی مال نیست؟» بالاخره او که با دعای پیامبر ﷺ از فقر نجات یافته بود، حاضر نشد زکات اموالش را بدهد و آن را شبیه جزیه دانست.[2] بعد که زکاتش را آورد، پیامبر ﷺ نپذیرفت و بعد از پیامبر ﷺ

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۱۳.

۲. محمد بن حسن حر عاملی؛ إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات؛ ج۱، ص۳۷۲. محمدمحسن فیض کاشانی؛ تفسیر الصافی؛ ج۲، ص۳۶۰. ابن‌اثیر جزری(عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج۱، ص۲۸۴. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۳، ص۲۵۶.

خلفا هم زکات اموال او را نپذیرفتند.[۱] انحراف او چنان ادامه یافت که جزو سازندگان مسجد ضرار شد.[۲]

۲. کفاف

در اخبار دو تعبیر داریم که به امور معیشتی و مالی ارتباط دارد؛ یکی کفاف و دیگری قناعت است.

کفاف یعنی هر کس وظیفه دارد به مقدار نیاز زندگی خود تلاش کند. کار برای رفع نیازهای مالی امری لازم و ضروری است. از این نیاز مالی به «کفاف» تعبیر شده است؛ یعنی تلاش به مقداری که نیاز مالی انسان برطرف شود. ملاصالح مازندرانی درباره معنای کفاف می‌نویسد: «کفاف» به فتح کاف، مقدار نیاز از رزق است بدون زیادی و کمی؛ از آن جهت کفاف نامیده شده که انسان را از درخواست از مردم باز می‌دارد و از آنان بی‌نیاز می‌سازد.[۳] کفاف در جهت کار و تولید مطرح است و کار دو بُعد دارد: بعد اول که در روایات به آن اشاره شده، این است که تلاش به مقدار کفاف پسندیده است؛ اما اگر با حرص و آز همراه شود، انسان را در خطر کار حرام و خلاف قرار می‌دهد؛ در این صورت کفاف نوعی اصلاح در روش کار، برای دوری از حرص و خلاف است. در چنین مواردی همراه با قناعت هم می‌آید.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام یکی از ویژگی‌های خَبّاب اَرَت را قناعت وی به مقدار کفاف معرفی می‌کند.[۴] گاهی هم کفاف با رضایت می‌آید؛ مثلاً امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ای دراین‌باره

---

۱. ابن‌ابی‌حاتم؛ تفسیر القرآن العظیم؛ ج۶، ص۱۸۴۸. ابن‌اثیر جزری(عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج۱، ص۲۸۴.

۲. ابوجعفر محمد بن حبیب بغدادی؛ المُحَبّر؛ ص۴۶۸.

۳. محمدصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۱۲، ص۲۰۲: «و الکفاف بالفتح مقدار الحاجة من الرزق من غیر زیادة و نقص سمّی بذلک لانه یکفُّ عن سؤال الناس و یغنی عنهم».

۴. نهج البلاغه؛ ص۴۷۶: «و قَنِعَ بِالْکَفَافِ».

می‌فرماید: «رَاضِیاً بِالْکَفَاف:[1] مؤمن به مقدار کفافِ از روزی رضایت می‌دهد».

در خبری نقل شده که رسول خدا ﷺ برای محمد و آل محمد و دوستداران آنان درخواست عفاف و کفاف نموده و برای دشمنان آنان، تقاضای مال و فرزند بیشتر کرده است.[2] رسول خدا ﷺ به شترچرانی گذر کرد و کسی را فرستاد تا از او شیر بخواهد. شتربان گفت: آنچه در پستان شتران است صبحانه قبیله است و آنچه در ظرف‌هاست شام آنان است. رسول خدا ﷺ فرمود: خدایا مال و فرزندانش را زیاد کن. سپس به گوسفندچرانی گذر کرد و کسی را فرستاد تا از او شیر بگیرد. چوپان گوسفندها را دوشید و هر چه در ظرف داشت، در ظرف پیامبر ﷺ ریخت و گوسفندی هم برای حضرت فرستاد و عرض کرد: همین اندازه نزد ما بود؛ اگر بیشتر هم بخواهید به شما می‌دهم. رسول خدا ﷺ فرمود: خدایا او را به قدر کفاف روزی ده. یکی از اصحاب عرض‌کرد: یا رسول‌الله، برای کسی که درخواستت را رد کرد، دعایی فرمودی که همه ما آن را دوست داریم و برای کسی که حاجتت را روا کرد، دعایی فرمودی که همهٔ ما ناخوش داریم.

رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنَّ مَا قَلَّ وَ کَفَی خَیْرٌ مِمَّا کَثُرَ وَ أَلْهَی. اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ الْکَفَافَ: آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است از زیادی که دل را مشغول دارد. بار خدایا، به محمد و آل محمد به قدر کفاف روزی کن».[3]

بُعد دوم در معنای کفاف، تلاش به مقدار نیاز خود و خانواده است. هر کس وظیفه دارد برای تأمین زندگی خود و عائله‌اش تلاش و کار نماید. آیا در این صورت هم باید در حد کفاف تلاش کند؟ تا چه حد و مقدار باید تلاش نمود؟

به نظر می‌رسد روایات و سیره معصومان به توسعه و ایجاد رفاه نسبی درباره خانواده

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۱۷۳.

۲. همان، ج۲، ص۱۴۰. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۱۸۳: «اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ أَحَبَّ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ الْعَفَافَ وَ الْکَفَافَ وَ ارْزُقْ مَنْ أَبْغَضَ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ کَثْرَةَ الْمَالِ وَ الْوَلَدِ».

۳. همو، سیدجواد مصطفوی؛ ترجمهٔ أصول الکافی؛ ج۳، ص۲۱۰.

نظر دارد؛ به تعبیر دیگر کفاف بیشتر در مورد زندگی فردی است؛ اما برای وضعیت مالی خانواده باید تلاش بیشتری نمود و زندگی خوبی از راه مشروع برای آنان ایجاد کرد و از حد کفاف که محدود است گذشت. سماعه گوید از امام صادق ﷺ درباره مردی پرسیدم که نزد او جز به مقدار غذای یک روزش نیست؟ آیا از آن به کسی که به مقدار یک روز غذا ندارد بدهد و آیا کسی که جز یک ماه مالی ندارد، به کسی که به مقدار یک ماه هم چیزی ندارد، بدهد و مهربانی کند و همین‌طور نسبت به سال؟ آیا اینها همه از کفافی است که بر آن سرزنش نمی‌شود؟ حضرت فرمود: این کاری است. برترین شما در این مورد کسی است که حریص‌تر باشد در رغبت و گزینش دیگران بر خود؛ زیرا خداوند می‌فرماید: دیگران را بر خود بر می‌گزینند، گرچه خود نیاز دارند. نکته دیگر این است که کسی بر کفاف سرزنش نمی‌شود و دست بالاتر بهتر از دست پایین‌تر است و به نان‌خورانت آغاز کن؛[1] یعنی نیاز خانواده در اولویت قرار دارد.

از روایات و سیره معصومان استفاده می‌شود که توسعه در زندگی خانوادگی امری پسندیده است. امام صادق ﷺ می‌فرماید: علی بن الحسین ﷺ وقتی که صبح می‌کرد. صبح زود برای طلب روزی می‌رفت. به او گفته شد: ای فرزند پیامبر، کجا می‌روی؟ می‌فرمود: برای تصدق‌دادن به خانواده‌ام می‌روم. گفته می‌شد: آیا تو به آنان صدقه می‌دهی؟ می‌فرمود: هر کس طلب روزی حلال کند، این از سوی خدا صدقه‌ای برای اوست.[2] فیض کاشانی اشاره کرده که ما روایات فراوانی درباره توسعه بر خانواده داریم.[3] به برخی از آنها اشاره می‌کنیم تا دانسته شود که انسان همیشه باید تلاش کند و با سوءاستفاده از مفاهیم اسلامی تنبلی را برای خود انتخاب نکند.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۸.

۲. همان، ص۱۲: «عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ إِذَا أَصْبَحَ خَرَجَ غَادِياً فِي طَلَبِ الرِّزْقِ فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ أَيْنَ تَذْهَبُ فَقَالَ: أَتَصَدَّقُ لِعِيَالِي قِيلَ لَهُ: أَ تَتَصَدَّقُ؟ قَالَ: مَنْ طَلَبَ الْحَلَالَ فَهُوَ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ صَدَقَةٌ عَلَيْهِ».

۳. محسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۰، صص۴۱۶ و ۴۳۵، باب التوسیع علی العیال و تقدیمه علی الصدقة.

کلینی بابی دارد درباره کفایت و توسعه بر عیال و خانواده که در آن روایاتی نقل کرده است؛ از جمله امام رضا ﷺ می‌فرماید: بر عهده مرد است که به نیاز مالی خانواده و توسعه آن توجه کند تا آرزوی مرگ او را نکنند.[۱] مردی به امام باقر ﷺ می‌گوید: من مزرعه‌ای در منطقه جبل دارم که درآمد سالیانه آن سه‌هزار درهم است. دوهزار درهم آن را خرج خانواده می‌کنم و هزار درهم آن را در هر سال صدقه می‌دهم. حضرت فرمود: اگر دوهزار درهم خانواده‌ات برای تمام نیازهای یک سال کافی است، به‌تحقیق که تو خوب برای خود نگریستی و موفق شدی و نفس خودت را در زندگی مانند کسی قرار داده‌ای که در هنگام مرگ وصیت می‌کند.[۲]

در این سخن حضرت در مرحله اول تأمین زندگی خانواده را لازم می‌شمارد و بعد از آن، انفاق به دیگران را می‌ستاید؛ ازاین‌روی در روایات آمده که انفاق باید بعد از رفع نیاز شخصی باشد. پیامبر ﷺ فرمود: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ صَدَقَةٌ عَنْ ظَهْرِ غِنًى:[۳] هر کار خیری صدقه است و برترین صدقه، بعد از بی‌نیازی است».

در خبری ابوبصیر از مردی می‌پرسد که دارای درآمدی است که زندگی خانواده را کفاف نمی‌کند. حضرت به او اجازه می‌دهد که از زکات بگیرد تا سطح زندگی وی به سطح عموم مردم برسد.[۴]

کفاف در دو سطح زندگی مطرح است و در زندگی شخصی یک معنا دارد و در زندگی خانوادگی معنایی دیگر. در برخی روایات امیرالمؤمنین ﷺ در خطبه‌ای و نیز وصیتی به محمد بن حنفیه از تعبیر «بلغة الکفاف» استفاده می‌کند و می‌فرماید: «وَ لَا مَالَ أَذْهَبُ بِالْفَاقَةِ مِنَ الرِّضَا بِالْقَنَاعَةِ وَ لَا كَنْزَ أَغْنَى مِنَ الْقُنُوعِ وَ مَنِ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكَفَافِ

---

۱. همان، ص۱۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۶۸: «يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ أَنْ يُوَسِّعَ عَلَى عِيَالِهِ كَيْلَا يَتَمَنَّوْا مَوْتَهُ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۱.

۳. همان، ص۲۶.

۴. همان، ص۱۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۳۴: «وَ مَا أَخَذَ مِنَ الزَّكَاةِ فَضَّهُ عَلَى عِيَالِهِ حَتَّى يُلْحِقَهُمْ بِالنَّاسِ».

فَقَدِ انْتَظَمَ الرَّاحَةَ وَ تَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَةِ:[۱] و هیچ مالی فقرزداتر از رضایت به قناعت نیست و هیچ گنجی غنی‌تر از قناعت نمی‌باشد و هر کس به اندازهٔ کفاف اکتفا کند، آرامش خاطر خویش را تأمین کرده است و به زندگی با آسایشی دست یافته است».

«قنوع» در اینجا به معنای قناعت است که باعث بی‌نیازی از مردم می‌شود[۲] و به معنای اکتفا به مقدار کفاف و کمتر از آن هم می‌آید؛[۳] گاهی هم به معنای درخواست با ذلت می‌آید که قانع در آیه قرآن[۴] به این معناست.[۵] مجلسی اول درباره معنای این جمله بیان می‌کند که «بلغه» به ضم باء آنچه به آن از معاش اکتفا می‌شود و اضافه آن به کفاف، بیانیه است؛ درواقع برای تأکید بر کفاف است.[۶] در هر حال باید توجه داشت که سیره معصومان نشان می‌دهد که بهره‌مندشدن از مال کم و به مقدار کفاف نباید باعث بی‌تحرکی و رهاکردن کار شود. تلاش برای زندگی آبرومندانه جزو سیره معصومان است. اگر کفاف را برابر آنچه مرسوم بوده، به معنای تأمین نیاز سالانه بدانیم که در روایت کافی هم آمده بود، به کوشش مداوم نیاز دارد و با مال می‌تواند آخرت خود را تأمین کند؛ در این صورت تلاش نه‌تنها کاری دنیوی نیست، بلکه کاری اخروی و در جهت کمک به دیگران است. امام سجاد ﷺ می‌فرماید:

لِيُنْفِقِ الرَّجُلُ بِالْقَصْدِ وَ بُلْغَةِ الْكَفَافِ وَ يُقَدِّمُ مِنْهُ فَضْلاً لِآخِرَتِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَبْقَى لِلنِّعْمَةِ وَ أَقْرَبُ إِلَى الْمَزِيدِ مِنَ اللهِ عزّوجل وَ أَنْفَعُ فِي الْعَافِيَةِ:[۷] شخص باید با میانه‌روی و مراعات کفاف خرج کند و مقداری از مال (و امکانات خود) را از پیش برای آخرت

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۱۹. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۳۸۵.
۲. محمد تقی مجلسی؛ روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه؛ ج۱۳، ص۴۹: «فإن من قنع استغنی و شبع».
۳. محمدصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۱، ص۳۱۶: «القنوع بالضمّ هنا مصدر بمعنی القناعة بالکسر و هی الرّضی بالیسیر من متاع الدّنیا و الاقتصار علی قدر الکفاف بل علی ما دونه لو تعزز علیه».
۴. حج: ۳۶: «وَ أَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ».
۵. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۸؛ ص۲۹۷.
۶. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه؛ ج۱۳، ص۴۹.
۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۲.

خود بفرستد؛ این‌گونه رفتار، نعمت را بهتر باقی می‌دارد و به افزون‌شدن نعمت از جانب خداوند بزرگ نزدیک‌تر و برای عافیت (عاقبت) انسان، سودمندتر است.[۱]

معنای سخن حضرت این است که نباید در مصرف زیاده‌روی کرد؛ بلکه باید میانه‌روی نمود و اضافی آن را با انفاق به دیگران برای آخرت خویش ذخیره کرد. این روش در صورتی ممکن است که شخص بیش از کفاف خود درآمد داشته باشد.

۳. قناعت

قناعت کلمه‌ای است که در اخبار و روایات به آن توصیه شده و فوایدی برای آن بیان گردیده است. قناعت به معنای اکتفاکردن به چیزی است که در اختیار انسان است؛ یعنی فرد به داشته‌های خود بسنده کند و از آن راضی باشد و از حرص دوری کند و از وضعیتی که دارد ناراحت نباشد. به این معنا قناعت جنبه مثبت دارد و انسان را با نشاط و بدون احساس نگرانی و ناراحتی بار می‌آورد. اهل لغت قناعت را از «قنع» به کسر نون، به معنای رضایت دانسته‌اند. قناعت و رضایت نیاز به متعلَّق دارد. «قَنِعَ بنفسه» یعنی از خود خشنود و راضی است[۲] و معمولاً در رضایت مالی به کار می‌رود؛ ولی در غیر آن هم کاربرد دارد. می‌گویند فلان شخص به مقام فعلی‌اش قانع است؛ یعنی انسان زیاده‌خواه و جاه‌طلبی نیست. ولی بیشتر در امور مالی به کار می‌رود. در حدیث آمده: «القَناعةُ مالٌ لا يَنْفَدُ:[۳] قناعت مالی تمام‌نشدنی است». قناعت به معنای رضایت به مال اندک است. در تفاوت قناعت و قصد (میانه‌روی) گفته‌اند: قصد دوری از اسراف و خست است و قناعت اکتفا به مال اندک و کم است.[۴]

---

۱. محمدرضا، محمد و علی حکیمی؛ الحیاة؛ ج۴، ص۳۶۳.

۲. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر؛ ج۴، ص۱۱۴. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۸؛ ص۲۹۷. محمد مرتضی زبیدی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج۱۱، ص۴۰۷: «قَنِعَ بنفسه قَنَعاً و قَناعةً: رَضِیَ».

۳. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۱۰۰. نهج البلاغه؛ صص۴۷۸ و ۵۳۶.

۴. ابوهلال عسکری؛ الفروق فی اللغه؛ ص۲۹۷: «أنّ القصد هو ترک الإسراف و التقتیر جمیعاً و القناعة الإقتصار علی القلیل و التقتیر».

جامعه‌ای که به داشته‌های خود راضی باشد، جامعه‌ای به‌دور از حرص و طمع است؛ به همین جهت حیات طیبه در آیه «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً:[1] به قناعت معنا شده است؛[2] یعنی مردم مؤمنی که عمل شایسته انجام دهند، مردمی خواهند بود که از وضعیت اجتماعی خود راضی‌اند و جامعه‌ای پاک و پویا دارند؛ البته می‌توان این قناعت را اعم از قناعت در مسائل مالی و موقعیت اجتماعی و سیاسی دانست.

شبهه‌ای که ممکن است مطرح شود این است که این‌گونه قناعت انسان را از کار و تلاش باز می‌دارد؛ زیرا افراد به داشته‌های خود قانع هستند و کاری انجام نمی‌دهند. در پاسخ می‌توان گفت: حقیقت این است که قناعت به معنای بیکاری و بی‌تحرکی نیست. قناعت به معنای رضایت درونی و تلاش بدون نگرانی است. ابوهلال عسکری در فرق بین اقتصاد و قناعت چند نکته زیبا بیان می‌کند که می‌تواند ما را در فهم درست این کلمه یاری کند. وی می‌گوید: قصد و میانه‌روی ترک اسراف و خست، هر دو است؛ ولی قناعت اکتفاکردن به کم است. ترک میانه‌روی در هنگام داشتن ثروت زشت و ناپسند است اما ترک قناعت با داشتن مال، زشت نیست. زیرا نقیض و مخالف میانه روی اسراف است و ترک اسراف در همه حال لازم است.

وی فرق دیگری برای این دو نقل می‌کند که مهم است. او می‌گوید: اقتصاد از اعمال جوارح و بدن است؛ زیرا ضد اسراف است و اسراف از اعمال بدن است. اما قناعت از اعمال قلب است.[3] یعنی انسان در درون وضعیتی دارد که نگران و ناراضی نیست؛ بنابراین قناعت به معنای بی‌تحرکی نیست؛ بلکه به معنای نگران‌نبودن و رضایت‌داشتن از داشته‌های موجود و نداشتن حرص و آز نابجاست؛ در عین اینکه می‌توان تلاش کرد تا

---

۱. نحل: ۹۷.

۲. نهج البلاغه؛ ص۵۰۹.

۳. ابوهلال عسکری؛ الفروق فی اللغه؛ ص۲۹۷.

به وضعیت بهتری رسید. امام باقر ﷺ در توصیه‌ای که به جابر جعفی دارد می‌فرماید: «وَ انزِلْ ساحَةَ القَناعَةِ باتِّقاءِ الحِرْصِ وَادفَعْ عَظیمَ الحِرصِ بإیثارِ القَناعَةِ:[1] با پرهیز از حرص به میدان قناعت برو و حرص زیاد را با انتخاب قناعت دور نما».

بنابراین در برابر قناعت یا نقیض آن حرص قرار دارد. این حرص است که انسان‌ها را بدبخت می‌کند و باعث می‌شود به جای کسب حلال، دنبال مال حرام بروند و به آنچه دارند قانع نباشند و به وضعیت دیگران نگاه کنند و از آن ناراحت باشند. امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید: هرگز تا زمانی که حرص از بین نرود، قناعت پیدا و ظاهر نمی‌شود.[2] اولین روایتی را که کلینی در باب قناعت می‌آورد، درباره سیره نبوی است که توصیه می‌کند به زندگانی ساده رسول خدا ﷺ بنگرید. عمرو بن هلال گوید: امام باقر ﷺ فرمود: مبادا به بالادست خود چشم بدوزی که دراین‌باره آنچه خدای عزّوجل به پیامبرش ﷺ فرمود، بس است: «از مال‌ها و فرزندانشان خوشت نیاید و در شگفت نشوی»[3] و فرمود: «دیدگان خویش را به آن چیزها که رونق زندگی دنیاست و به گروهی از ایشان بهره داده‌ایم، نگران مساز»[4] و اگر درباره این موضوع شک و تردیدی یافتی، زندگی رسول خدا ﷺ را به یاد آور که خوراکش جو و حلوایش خرما و آتش‌گیره‌اش شاخ درخت خرما بود، اگر پیدا می‌کرد.[5]

برخی از مشکلات اجتماعی ما که باعث رفتن افراد به زندان شده و در نتیجه آن، خانواده‌ها متلاشی یا دچار ناهنجاری اجتماعی شده‌اند، همین موضوع است که افراد به داشته‌های خود قانع نیستند و می‌خواهند ره صدساله را یک‌شبه بپیمایند؛ بنابراین از دیگران قرض می‌کنند، پول به ربا می‌گیرند، چک بی‌محل می‌دهند، جنس زیاد می‌گیرند

---

۱. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۲۸۵. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۲۶، ص۲۶۱.
۲. علی بن محمد لیثی واسطی؛ عیون الحکم و المواعظ؛ ص۴۰۷، ش۶۸۹۶: «لَنْ تُوجَدَ القَناعَةُ حَتّی یُفْقَدَ الْحِرْصُ».
۳. توبه: ۵۴: «فَلا تُعْجِبْکَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ».
۴. طه: ۱۳۱: «وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلیٰ ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا».
۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۱۳۷.

و مانند آن؛ درحالی‌که اگر به سود کم خود قانع باشند، دچار این همه مشکلات نمی‌شوند. البته گاهی توقعات اعضای خانواده باعث این مشکلات می‌شود. در کافی خبری از سیره نبوی نقل شده که بسیار زیباست. امام صادق ﷺ فرمود: مردی از اصحاب پیامبر وضعیت زندگی‌اش سخت شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر ﷺ می‌رفتی و از او چیزی می‌خواستی. مرد خدمت پیامبر ﷺ آمد و چون حضرت او را دید فرمود: هر که از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر که بی‌نیازی جوید، خدایش بی‌نیاز کند. مرد با خود گفت: مقصودش جز من نیست؛ پس به سوی همسرش آمد و به او خبر داد.

زن گفت: رسول خدا ﷺ هم بشر است (و از حال تو خبر ندارد)؛ او را آگاه ساز. مرد دوباره خدمت حضرت آمد و چون حضرت او را دید، فرمود: هر که از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر که بی‌نیازی جوید، خدایش بی‌نیاز نماید تا سه بار آن مرد چنین کرد؛ سپس رفت و کلنگی (تبری[1]) عاریه کرد و به جانب کوهستان حرکت کرد و بالای کوهی رفت و قدری هیزم برید و برای فروش آورد و به نیم‌چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و با خانواده خورد. فردا هم رفت و هیزم بیشتری آورد و فروخت و همواره کار می‌کرد و می‌اندوخت تا خودش کلنگی خرید؛ باز هم از درآمد کسب خود مالی اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و ثروتمند و بی‌نیاز گشت؛ آن‌گاه خدمت پیامبر ﷺ آمد و گزارش داد که چگونه برای درخواست مال آمد و چه از پیامبر شنید. پیامبر ﷺ فرمود: من که به تو گفتم: «مَنْ سَأَلَنَا أَعْطَيْنَاهُ وَ مَنِ اسْتَغْنَى أَغْنَاهُ اللهُ: هر که از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر که بی‌نیازی جوید، خدایش بی‌نیاز کند».[2]

این مرد کارش را با درآمد اندک شروع کرد و به آن قانع بود؛ ولی تلاش کرد و ثروتمند شد؛ یعنی از آنچه داشت راضی بود و با تلاش، وضعیت خوبی پیدا کرد؛ بنابراین قناعت به معنای پذیرش وضعیت نابسامان نیست؛ بلکه نگران‌نبودن و حرص‌نورزیدن است.

---

۱. فقه الرضا ﷺ؛ ص۳۶۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۱۳۹. همان (ترجمه سیدجواد مصطفوی)؛ ج۳، ص۲۰۸.

قناعت بار معنایی گسترده‌ای دارد و به امور مالی محدود نمی‌شود؛ بلکه در امور حکومتی هم هست. کسی به پست و مقامی که دارد قانع است و شخصی دیگر حرص می‌زند تا به مقام‌های بالاتر برود و برای رسیدن به آن، افرادی را قربانی می‌کند و به دیگران رشوه می‌دهد و داد و ستد می‌کند. در امور جنسی حرص وجود دارد. فرد ممکن است به همسر رسمی خودش قانع نباشد و به دنبال شهوت‌رانی بیشتر و تعرض به ناموس مردم باشد. واژه‌های حرص و قناعت در تمام این موارد به کار می‌رود و این نشان می‌دهد که قناعت را باید از بعد روانی و درونی آن مورد توجه قرار داد. امیرالمؤمنین ﷺ در سخنی مردمِ بعد از پیامبر ﷺ را به چهار دسته تقسیم می‌کند. ایشان می‌فرماید: در این روزگاران مردم چهار گروه‌اند:

۱. گروهی اگر دست به فساد نمی‌زنند، برای این است که روحشان ناتوان و شمشیرشان کند است و امکانات مالی در اختیار ندارند.

۲. گروه دیگر آنان‌اند که شمشیر کشیده و شرّ و فسادشان را آشکار کرده‌اند... دین را برای به‌دست‌آوردن مال دنیا تباه کرده‌اند که یا رییس و فرمانده گروهی شوند، یا به منبری فرا رفته، خطبه بخوانند. چه بد تجارتی که دنیا را بهای جان خود بدانی و با آنچه نزد خداست، معاوضه نمایی.

۳. گروهی دیگر با اعمال آخرت دنیا را می‌طلبند و با اعمال دنیا در پی کسب مقام‌های معنوی آخرت نیستند. خود را کوچک و متواضع جلوه می‌دهند و گام‌ها را ریاکارانه و کوتاه بر می‌دارند.

۴. برخی دیگر با پستی و ذلّت و فقدان امکانات، از به‌دست‌آوردن قدرت محروم مانده‌اند که خود را به زیور قناعت آراسته و لباس زاهدان پوشیده‌اند. اینان هرگز، در هیچ زمانی از شب و روز، از زاهدان راستین نبوده‌اند.[1]

---

۱. نهج البلاغه؛ ص۷۴: «وَ النَّاسُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْنَعُهُ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَهَانَةُ نَفْسِهِ وَ كَلَالَةُ حَدِّهِ وَ نَضِيضُ وَفْرِهِ وَ مِنْهُمُ الْمُصْلِتُ [لِسَيْفِهِ] لِسَيْفِهِ وَ الْمُعْلِنُ بِشَرِّهِ وَ الْمُجْلِبُ بِخَيْلِهِ وَ رَجِلِهِ قَدْ أَشْرَطَ نَفْسَهُ وَ أَوْبَقَ دِينَهُ لِحُطَامٍ ←

در این تقسیم‌بندی افرادی که حرص دنیا دارند معرفی شده‌اند و از کسانی که به‌ظاهر قناعت می‌ورزند نیز یاد شده و ذکر شده که قناعت و زهد آنان ارزشی ندارد.

۴. زهد صحیح، وابسته‌نبودن به مال

زهد یکی از مواردی است که ممکن است رهزن کار و تلاش باشد، زهد یعنی بی‌علاقگی به دنیا و مال دنیا. بسیاری از بزرگان ما زاهد بودند و از زهد و ساده‌زیستی آنان یاد و تجلیل کرده‌اند؛ بنابراین چرا ما باید کار کنیم؟ بهتر نیست زندگی زاهدانه داشته باشیم؟ نقل شده است هنگامی که رسول خدا ﷺ متوجه شد فردی مانند عثمان بن مظعون به عبادت مشغول شده، روزها روزه می‌گیرد و شب‌ها مشغول عبادت است و کار و زن و زندگی را رها کرده است، او را خواست و از این کار بازداشت و به او فرمود: «یَا عُثْمَانُ لَمْ یُرْسِلْنِی اللهُ تَعَالَی بِالرَّهْبَانِیَّةِ وَ لَکِنْ بَعَثَنِی بِالْحَنِیفِیَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ أَصُومُ وَ أُصَلِّی وَ أَلْمِسُ أَهْلِی:[1] ای عثمان، خداوند مرا برای رهبانیت و گوشه‌نشینی نفرستاده است؛ بلکه با دین حنیف آسان مبعوث کرده. من روزه می‌گیرم و نماز می‌خوانم و با زنم ارتباط زناشویی برقرار می‌کنم».

اصل رهبانیت از «رهبه» به معنای ترس است. راهبان زهد می‌ورزیدند با ترک کارهای دنیوی و ترک لذت‌ها و دوری از آن و کناره‌گیری از خانواده خود.[2]

امامان ما که به زهد متصف شده‌اند، افراد نیازمند و بی‌مالی نبودند. حضرت علی ﷺ

→

یَنْتَهِزُهُ أَوْ مِقْنَبٍ یَقُودُهُ أَوْ مِنْبَرٍ یَفْرَعُهُ وَ لَبِئْسَ الْمَتْجَرُ أَنْ تَرَی الدُّنْیَا لِنَفْسِکَ ثَمَناً وَ مِمَّا لَکَ عِنْدَ اللهِ عِوَضاً وَ مِنْهُمْ مَنْ یَطْلُبُ الدُّنْیَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ وَ لَا یَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْیَا قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ وَ قَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ وَ شَمَّرَ مِنْ ثَوْبِهِ وَ زَخْرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ وَ اتَّخَذَ سِتْرَ اللهِ ذَرِیعَةً إِلَی الْمَعْصِیَةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْکِ ضُئُولَةُ نَفْسِهِ وَ انْقِطَاعُ سَبَبِهِ فَقَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَی حَالِهِ فَتَحَلَّی بِاسْمِ الْقَنَاعَةِ وَ تَزَیَّنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ وَ لَیْسَ مِنْ ذَلِکَ فِی مَرَاحٍ وَ لَا مَغْدًی».

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۹۴.

۲. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۲۲، ص۷۰۴. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الأثر؛ ج۲، ص۲۸۰.

که در دوران خلافت لباس کرباس می‌پوشید، دارای مزارع مختلف کشاورزی و باغ بود. برخی گفته‌اند در میان خلفای چهارگانه علی ﷺ از همهٔ آنان ثروتمندتر بوده است. آن حضرت هیچ‌گاه از کار و تلاش باز نمی‌ایستاد که سیره ایشان و دیگر معصومان بیان خواهد شد؛ پس باید معنای درستی برای زهد ارائه کنیم که با کار و تلاش مخالفت نداشته باشد تا بتوان امام علی ﷺ را جزو زاهدان حقیقی دانست. واقعیت این است که زهد به معنای وابسته‌نبودن به مال است؛ یعنی شخصی ممکن است مال زیادی داشته باشد و در عین حال زاهدانه زندگی کند و از مال خود در راه خیر بهره برد؛ همان‌گونه که امیرالمؤمنین علی ﷺ بخش عمده ثروت خود را وقف کرد و در دوران حکومت خود بسیار ساده زندگی می‌کرد. بنا بر آنچه نوشته‌اند، حضرت در روز سوم خلافتش هم زنبیل و بیل برداشته و برای کار به مزرعه بئر ملک (در نزدیک مدینه[1]) رفته بود که عمار یاسر خبر مخالفت طلحه و زبیر را در دریافت سه دینار مساوی مانند دیگران به ایشان داد.[2] آن حضرت بسیار تلاش و کار می‌کرد و با درآمد از راه کار و تلاش خود، هزار برده را آزاد کرد.[3] امیرالمؤمنین ﷺ زهد را به زیبایی معنا کرده است. ایشان می‌فرماید: زهد بین دو جمله از قرآن قرار دارد: «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُم:[4] بر آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید و از آنچه به شما رسیده شادمان نگردید»؛ پس هر کس بر گذشته تأسف نخورد و به آینده خوشحال نشود، دو جانب زهد را گرفته است.[5] حفص بن غیاث وقتی درباره حد زهد از امام صادق ﷺ می‌پرسد حضرت حد آن

---

۱. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۳۰۲.

۲. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ ص ۱۵۲.

۳. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج ۲، ص ۶۲۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۷۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۳۲۶.

۴. حدید: ۲۳.

۵. نهج البلاغه (صبحی صالح)؛ ص ۵۵۳: «الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ: "لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ" وَ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ».

را همین آیه بیان می‌کند.[۱] امام سجاد علیه‌السلام هم همین مطلب را در تعریف زهد بیان می‌کند؛[۲] بنابراین زهد به معنای بی‌رغبتی به دنیاست، نه تنبلی و بیکاری؛ به همین جهت امام صادق علیه‌السلام در خبر لشکر عقل و جهل، زهد را ضد رغبت معرفی کرده است.[۳]

گفتار دوم: تشویق به تجارت

تجارت به شغل خرید و فروش گفته می‌شود و تاجر به کسی اطلاق می‌شود که در سطح گسترده‌ای به معامله بپردازد یا برای کسب درآمد از طریق تجارت و بازرگانی سفر کند. معصومان یاران خود را به کسب درآمد از طریق بازرگانی تشویق می‌کردند و از ترک آن نهی می‌نمودند. ایشان تجارت را باعث رشد عقل می‌دانستند.[۴] امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: به تجارت بپردازید؛ زیرا باعث بی‌نیازی شما از آنچه در دست مردم است، می‌شود.[۵] چنانچه یکی از یاران معصومان بیکار بود، آن بزرگواران ناراحت می‌شدند. فضیل بن یسار گوید: امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: به چه کاری مشغول هستی؟ گفتم: کاری انجام نمی‌دهم. فرمود: این‌گونه است که اموالتان از بین می‌رود و برای حضرت ناگوار آمد.[۶] در خبری دیگر خود فضیل می‌گوید پاسخ دادم: من دست از تجارت برداشته‌ام. حضرت می‌فرماید: این از جهت ناتوانی توست. این‌گونه اموال شما از بین می‌رود. از تجارت دست بر ندارید و فضل خدا را درخواست کنید.[۷]

در خبری دیگر درباره وی چنین آمده است: فضیل بن یسار گوید: به امام صادق علیه‌السلام

---

۱. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۲، ص۱۴۶: «قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَمَا حَدُّ الزُّهْدِ فِی الدُّنْیَا؟ فَقَالَ: قَدْ حَدَّ اللهُ فِی کِتَابِهِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: "لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ"».

۲. همان، ص۲۶۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۱. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۱، ص۱۹۶

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۴۸: «عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ علیه‌السلام قَالَ: التِّجَارَةُ تَزِیدُ فِی الْعَقْلِ».

۵. همان، ص۱۴۹: «تَعَرَّضُوا لِلتِّجَارَةِ فَإِنَّ فِیهَا غِنًی لَکُمْ عَمَّا فِی أَیْدِی النَّاسِ».

۶. همان، ص۱۴۸: «أَیَّ شَیْءٍ تُعَالِجُ؟ قُلْتُ: مَا أُعَالِجُ الْیَوْمَ شَیْئاً. فَقَالَ: کَذَلِکَ تَذْهَبُ أَمْوَالُکُمْ وَ اشْتَدَّ عَلَیْهِ».

۷. همان، ص۱۴۹: «کَذَلِکَ تَذْهَبُ أَمْوَالُکُمْ لَا تَکُفُّوا عَنِ التِّجَارَةِ وَ الْتَمِسُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

گفتم: من تجارت را ترک کردم. فرمود: این کار را نکن، در مغازه‌ات را باز کن و بساط را پهن نما و از خدا روزی طلب کن.[۱]

جز این هم اخبار متعددی داریم که امام صادق ﷺ از اینکه برخی یارانش تجارت را رها نموده ناراحت بودند و آنان را به کار و تجارت تشویق می‌کردند. به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۱. فضیل نامی گوید: من در جلسه‌ای حاضر بودم که امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی پرسید که چه چیزی او را از حج بازداشته است؟ گفته شد: او تجارت را رها کرده و اموالش کم شده است. حضرت تکیه داده بود، راست نشست و فرمود: به آنان بگو تجارت را رها نکنید که خوار می‌شوید و تجارت کنید تا خداوند به شما برکت دهد.[۲]

۲. معاذ کیسه و همیان‌فروش گوید: امام صادق ﷺ به من فرمود: ای معاذ، آیا در تجارت ناتوان شدی یا کم‌سرمایه؟ گفتم: نه ضعیف شدم و نه کم‌سرمایه. فرمود: تو را چه شده؟ گفتم: ما منتظر امری بودیم. وقتی ولید کشته شد، نزد من مال زیادی بود و هیچ‌کس از من طلب نداشت و نمی‌بینم که تا هنگام مرگ از آن استفاده کنم. حضرت فرمود: تجارت را رها می‌کنی، ترک آن باعث ازبین‌رفتن عقل می‌شود. بر خانواده‌ات توسعه بده و برحذر باش از اینکه بر ضد تو سعایت شود.[۳]

در تهذیب الأحکام آمده «منتظر امر شما بودم».[۴] امر در روایات به معنای تشکیل حکومت توسط اهل بیت عصمت است؛ یعنی منتظر به‌قدرت‌رسیدن شما بودم.

از این خبر استفاده می‌شود که او منتظر بوده بعد از مرگ ولید گشایش سیاسی حاصل شود و اهل بیت پیامبر ﷺ به قدرت برسند؛ ولی چون این اتفاق نیفتاده، سرخورده شده و

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه، ج۳، ص۱۶۵: «افْتَحْ بَابَکَ وَ ابْسُطْ بِسَاطَکَ وَ اسْتَرْزِقِ اللهَ رَبَّکَ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۴۹: «لَا تَدَعُوا التِّجَارَةَ فَتَهُونُوا اتَّجِرُوا بَارَکَ اللهُ لَکُمْ».

۳. همان، ص۱۴۸: «فَقَالَ: تَتْرُکُهَا فَإِنَّ تَرْکَهَا مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ اسْعَ عَلَى عِيَالِکَ وَ إِيَّاکَ أَنْ يَکُونَ هُمُ السُّعَاةَ عَلَيْکَ».

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۲: «قَالَ: فَمَا لَکَ؟ قُلْتُ: کُنْتُ أَنْتَظِرُ أَمْرَکَ».

از کار و تلاش باز مانده است؛ به همین جهت حضرت او را به کار و تلاش دعوت می‌کند و در مرحله بعدی به او تذکر می‌دهد که مبادا این باور وی باعث سعایت علیه او شود و بر ضد او برنامه‌ریزی کنند که مخالف حکومت است و مدعی شوند او به کارهای سیاسی خطرآفرین بر ضد حکومت وقت می‌پردازد.

خبری دیگر درباره کار تجاری معاذ نقل شده است که نشان می‌دهد امام صادق ﷺ پیگیر کار وی بوده تا او را سامان دهد و او به تجارت مشغول شود. اسباط بن سالم گوید: روزی امام صادق ﷺ درباره معاذ فروشنده کرباس سؤال کرد؛ گفته شد: تجارت را ترک کرده است. فرمود: ترک تجارت کار شیطانی است، کار شیطانی است. هر کس تجارت را ترک کند، دوسوم عقلش از بین می‌رود. آیا نمی‌داند که رسول خدا ﷺ وقتی کاروانی از شام آمد، از آن جنس خرید و با آن تجارت کرد و سود برد به‌مقداری که قرضش را داد.[1]

۳. عمر بن مسلم یکی دیگر از یاران امام صادق ﷺ بود که حضرت پیگیر کار وی بوده است. اسباط بن سالم گوید: بر امام صادق ﷺ وارد شدم. ایشان از ما دربارهٔ عمر بن مسلم پرسید که چه کرد؛ گفتم: مرد صالحی است، ولی دست از تجارت برداشته است. امام صادق ﷺ فرمود: کاری شیطانی است. این نکته را سه بار تکرار کرد و افزود: آیا نمی‌داند که رسول خدا ﷺ از کاروانی که از شام آمده بود جنس خرید و در تجارت سود برد به‌مقداری که قرضش را داد و بخشی از درآمد آن را در میان خویشانش تقسیم کرد. خداوند عزوجل می‌فرماید: «رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ:[2] مؤمنان مردانی هستند که تجارت و معامله، آنان را از یاد خدا غافل نمی‌کند و باز نمی‌دارد». قصه‌گویان می‌گویند: مسلمانان صدر اسلام تجارت نمی‌کردند؛ آنان دروغ می‌گویند؛ ولی آنان نمازها

---

۱. همان، ص۴: «فَقَالَ: عَمَلُ الشَّيْطَانِ عَمَلُ الشَّيْطَانِ مَنْ تَرَكَ التِّجَارَةَ ذَهَبَ ثُلُثَا عَقْلِهِ أَ مَا عَلِمَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَدِمَتْ عِيرٌ مِنَ الشَّامِ فَاشْتَرَى مِنْهَا وَ اتَّجَرَ فَرَبِحَ فِيهَا مَا قَضَى دَيْنَهُ».

۲. نور: ۳۷.

را در اوقات آن رها نمی‌کردند و این عمل برتر است از عمل کسی که نماز بخواند و تجارت نکند.[۱]

در خبر علی بن عبدالعزیز آمده که امام صادق ﷺ پرسید: عمر بن مسلم چه کرد؟ گفتم: فدایتان شوم، او به عبادت روی آورده و تجارت را رها کرده است. فرمود: «وَیْحَهُ أَ مَا عَلِمَ أَنَّ تَارِکَ الطَّلَبِ لَا یُسْتَجَابُ لَهُ: وای بر او، آیا نمی‌داند که تارکِ طلبِ مال دعایش مستجاب نمی‌شود».

وقتی آیه قرآن نازل شد که «وَ مَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لٰا یَحْتَسِبُ: هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند برای او راه برون‌رفتی قرار می‌دهد و از جایی که نمی‌داند، به او روزی می‌دهد»، جمعی از اصحاب رسول خدا ﷺ درها را بستند و به عبادت مشغول شدند و گفتند: خداوند روزی ما را کفایت می‌کند. خبر این موضوع به پیامبر ﷺ رسید. حضرت به دنبال آنان فرستاد و فرمود: چه چیزی شما را به این کار واداشته؟ گفتند: روزی ما تأمین شده؛ لذا به عبادت روی آورده‌ایم. حضرت فرمود: «إِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذٰلِکَ لَمْ یُسْتَجَبْ لَهُ. عَلَیْکُمْ بِالطَّلَبِ:[۲] همانا هر کس این‌گونه عمل کند، دعایش اجابت نمی‌شود. بر شما باد به طلب روزی و تلاش».

از این دو خبر استفاده می‌شود که رسول خدا ﷺ نیز به کار تجارت پرداخته است. منظور از قُصاص کسانی بودند که در مساجد به گفتن داستان‌های بنی‌اسرائیل و حکایات عجیب و غریب مشغول می‌شدند و در ضمن مردم را به زهد منفی دعوت می‌کردند.

بازار، مکان تجارت

تجارت به‌طور معمول در بازار رخ می‌دهد و انجام آن دارای آداب و شرایطی است.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۷۵: «یَقُولُ الْقُصَّاصُ إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ یَکُونُوا یَتَّجِرُونَ کَذَبُوا وَ لٰکِنَّهُمْ لَمْ یَکُونُوا یَدَعُونَ الصَّلَاةَ فِی مِیقَاتِهَا وَ هُوَ أَفْضَلُ مِمَّنْ حَضَرَ الصَّلَاةَ وَ لَمْ یَتَّجِرْ».

۲. همان، ص۸۴.

در صدر اسلام بازارها در منطقه‌ای خاص برپا می‌شده است و هر روز افراد برای معامله به بازار می‌رفتند و مکانی را برای خود بر می‌گزیدند؛ مانند جمعه‌بازارهایی که امروزه در مناطق مختلف برگزار می‌شود؛ در نتیجه هر کس زودتر می‌رفت، مکان بهتری را برای خود انتخاب می‌کرد؛ ازاین‌رو امام صادق ﷺ از امیر مؤمنان ﷺ نقل می‌کند که فرمود: بازار مسلمانان مانند مسجد آنان است؛ هر کس زودتر مکانی را بگیرد، او سزاوارتر به آن تا شب است.[۱] این سخن با تفاوتی اندک از امام صادق ﷺ نیز نقل شده است.[۲] امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: برای خانه‌های بازار کرایه‌ای دریافت نمی‌شود.[۳] این سخن وضعیت بازار را در زمان حضرت امیر مشخص می‌کند که در محدوده خاصی بوده و اگر اتاقی داشته، برای استفادهٔ بازاریان بدون پرداخت وجه بوده است و حکومت برای رونق اقتصادی جامعه اجاره‌ای برای خانه‌ها در بازار نمی‌گرفته است؛ البته ممکن است امروز وضعیت بازار با گذشته متفاوت باشد.

آداب و شرایط تجارت

در روایات آداب و شرایطی برای تجارت بیان شده است که به برخی از آنها اشاره کنیم. مهم‌ترین نکته‌ای که یک بازاری و تاجر در اسلام باید مراعات کند، آشنایی با حلال و حرام در هنگام کسب است. تاجر اگر این آشنایی را نداشته باشد، گرفتار ربا و کسب درآمد از راه نامشروع و حرام می‌شود. این نکته‌ای است که در روایات به آن توجه داده شده و همراه با نکاتی دیگر، آمده است. رسول خدا ﷺ برای شخصی که می‌خواهد به کسب و کار بپردازد، پنج ویژگی بیان کردند که با توجه به آنها وارد بازار شود، در غیر آن

---

۱. همان، ص۱۵۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۹۹. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۱۸۲۱.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۵۵.

۳. همان، ج۲، ص۶۶۲ و ج۵، ص۱۵۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۹: «سُوقُ الْمُسْلِمِينَ كَمَسْجِدِهِمْ فَمَنْ سَبَقَ إِلَى مَكَانٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ إِلَى اللَّيْلِ". قَالَ: "وَ كَانَ لَا يَأْخُذُ عَلَى بُيُوتِ السُّوقِ كِرَاءً"».

صورت خرید و فروش نکند: معامله ربوی نکند، سوگند نخورد، عیب کالای خود را نهان نکند، وقت فروش ستایش (بی‌مورد) نکند و وقت خرید بر کالای دیگران عیب ننهد.[۱]

شیخ صدوق این خبر را با اندک تفاوتی در عبارت در کتب فقهی خود آورده است.[۲] بدیهی است که معرفی کالا مشکلی ندارد؛ بلکه منظور تعریفی است که نادرست باشد یا هنگام خرید، برای ارزان‌تر خریدن کالای دیگران، آن را بد جلوه ندهد.

مردی به حضرت علی گفت: ای امیرالمؤمنین ﷺ، من می‌خواهم تجارت کنم. حضرت فرمود: آیا با مسائل دینی آشنا هستی؟ گفت: به برخی؛ فرمود: وای بر تو، اول فقه، بعد تجارت. به‌تحقیق کسی که چیزی بخرد و بفروشد و از حرام و حلال آن نپرسد، گرفتار ربا شود، گرفتار ربا شود.[۳] در خبری دیگر امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید: «مَنِ اتَّجَرَ بِغَيْرِ عِلْمٍ ارْتَطَمَ فِي الرِّبَا ثُمَّ ارْتَطَمَ:[۴] هر کس بدون فقه و آگاهی به احکام شرعی تجارت کند، گرفتار ربا شود، سپس گرفتار شود». آن حضرت این نکته را به تمام تاجران بازار کوفه توصیه می‌کرد.[۵]

«ارتطام» را به معنای گرفتاری‌ای دانسته‌اند که امکان خروج و برون‌رفت از آن نیست.[۶] شناخت حلال و حرام برای کسب حلال به تلاش و تقید دینی نیاز دارد.

حکیم بن حزام که از ثروتمندان مکه بود و در فتح مکه مسلمان شد و در زمان خلفا

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص ۱۵۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۶: «مَنْ بَاعَ وَ اشْتَرَى فَلْيَحْفَظْ خَمْسَ خِصَالٍ وَ إِلَّا فَلَا يَشْتَرِ وَ لَا يَبِعِ الرِّبَا وَ الْحَلْفَ وَ كِتْمَانَ الْعَيْبِ وَ الْحَمْدَ إِذَا بَاعَ وَ الذَّمَّ إِذَا اشْتَرَى».

۲. شیخ صدوق؛ الهدایة فی الأصول و الفروع؛ ص۳۱۳. همو؛ المقنع؛ ص۳۶۳: «و إذا اتجرت فاجتنب خمسة أشياء: اليمين و الكذب و كتمان العيب و المدح إذا بعت و الذم إذا اشتريت».

۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۱۶: «وَيْحَكَ الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتْجَرَ فَإِنَّهُ مَنْ بَاعَ وَ اشْتَرَى وَ لَمْ يَسْأَلْ عَنْ حَرَامٍ وَ لَا حَلَالٍ ارْتَطَمَ فِي الرِّبَا ثُمَّ ارْتَطَمَ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج، ص۱۵۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج، ص۵.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص ۱۵۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۹۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۶.

۶. خلیل بن احمد فراهیدی؛ کتاب العین؛ ج۷، ص۴۲۵: «و ارتطم فلان فی أمر فلا مخرج له منه».

به جهت برخورداری از ثروت، عطا قبول نکرد،[۱] تصمیم به کسب و کار در مدینه گرفت. پیامبر ﷺ با بیان شرایطی به او اجازه کسب و تجارت داد. رسول خدا ﷺ به حکیم بن حزام اجازه تجارت نداد تا اینکه چند چیز را برای حضرت ضمانت کند: اگر کسی از معامله پشیمان شد بپذیرد، به افراد ناتوان مهلت دهد، به حق بگیرد، چه وافی باشد چه نباشد؛[۲] بنابراین سیره نبوی، برای پرداختن به هر کاری نیاز به مجوز و اجازه حاکم اسلامی است تا شخص با داشتن شرایط و رعایت اصولی ویژه، به کار و حرفه‌ای خاص بپردازد.

امیرالمؤمنین ﷺ یکی از نکات مهم دیگر را برای تجارت، داشتن عقل و مهارت تجاری دانسته است؛[۳] در غیر این صورت شخص سرمایه خود را از دست می‌دهد. برخی از شرایط کسب و کار برای اجتناب از معاملات حرام در قسمت نظارت بر بازار بیان شده است. گاهی ممکن است شخص در تجارت نوع و کالای خاصی، مهارت و موفقیت داشته باشد؛ باید آن را کشف کند. در خبری امام صادق ﷺ از مردی گزارش می‌دهد که نزد پیامبر ﷺ آمد و از موفق‌نشدن در کارش شکایت کرد. پیامبر ﷺ به او دستور داد چند صنف از کارها را تجربه کند و در هر کدام موفق بود، آن را ادامه دهد.[۴]

دعا برای موفقیت در کسب و کار

در روایات آدابی برای موفقیت در تجارت و کسب و کار بیان شده است. فرزند ولید بن صبیح از پدرش ولید نقل می‌کند که امام صادق ﷺ به من فرمود: ای ولید، فاصله

---

۱. ابن‌اثیر جزری(عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج۱، ص۵۲۳.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۵: «إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ لَمْ يَأْذَنْ لِحَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ فِي تِجَارَةٍ حَتَّى ضَمِنَ لَهُ إِقَالَةَ النَّادِمِ وَ إِنْظَارَ الْمُعْسِرِ وَ أَخْذَ الْحَقِّ وَافِياً أَوْ غَيْرَ وَافٍ».

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۹۳: «فَلَا يَقْعُدَنَّ فِي السُّوقِ إِلَّا مَنْ يَعْقِلُ الشِّرَاءَ وَ الْبَيْعَ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۶۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۶۹: «شَكَا رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ الْحُرْفَةَ. فَقَالَ: انْظُرْ بُيُوعاً فَاشْتَرِهَا ثُمَّ بِعْهَا فَمَا رَبِحْتَ فِيهِ فَالْزَمْهُ».

مغازه‌ات با مسجد چقدر است؟ گفتم: در کنار در مسجد است. فرمود: وقتی خواستی وارد مغازه‌ات شوی، اول به مسجد برو و دو یا چهار رکعت نماز بخوان؛ سپس بگو: «غَدَوْتُ بِحَوْلِ اللهِ وَ قُوَّتِهِ وَ غَدَوْتُ بِلَا حَوْلٍ مِنِّی وَ لَا قُوَّةٍ بَلْ بِحَوْلِکَ وَ قُوَّتِکَ یَا رَبِّ اللَّهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ أَلْتَمِسُ مِنْ فَضْلِکَ کَمَا أَمَرْتَنِی فَیَسِّرْ لِی ذَلِکَ وَ أَنَا خَافِضٌ فِی عَافِیَتِکَ».[1] این روایت و دعا به نقلی دیگر نیز گزارش شده است.[2]

امام باقر ﷺ گوید: مردی خدمت پیامبر رسید و گفت: ای رسول خدا ﷺ، من دارای خانواده پرجمعیتی هستم، قرض هم دارم و وضعیتم سخت شده است. به من دعایی بیاموز که هر وقت آن را بخوانم، خداوند به من روزی دهد، به‌مقداری که قرضم را بدهم و مخارج خانواده‌ام را تأمین کنم. حضرت فرمود: ای بنده خدا، وضو بگیر، خوب وضو بگیر؛ سپس دو رکعت نماز بخوان که رکوع و سجود آن کامل باشد؛ آن‌گاه این دعا را بخوان: «یَا مَاجِدُ یَا وَاحِدُ یَا کَرِیمُ، أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ بِمُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ. یَا مُحَمَّدُ یَا رَسُولَ اللهِ، إِنِّی أَتَوَجَّهُ بِکَ إِلَی اللهِ رَبِّکَ وَ رَبِّ کُلِّ شَیْءٍ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی أَهْلِ بَیْتِهِ وَ أَسْأَلُکَ نَفْحَةً مِنْ نَفَحَاتِکَ وَ فَتْحاً یَسِیراً وَ رِزْقاً وَاسِعاً أَلُمُّ بِهِ شَعْثِی وَ أَقْضِی بِهِ دَیْنِی وَ أَسْتَعِینُ بِهِ عَلَی عِیَالِی».[3] در تهذیب مشابه این خبر از ابوجعفر امام جواد ﷺ نقل شده که مردی خدمت امام رضا ﷺ رسید و حضرت این توصیه را به او فرمود.[4]

مردی به امام صادق ﷺ از فقر و نیازمندی و موفق‌نشدن خود در کار شکایت کرد؛ درحالی‌که بعد از گشایشی که داشته است، به دنبال کاری نمی‌رفته، جز اینکه معیشت بر او سخت می‌شده است. امام صادق ﷺ به او دستور داد به مقام پیامبر ﷺ بین قبر و منبر برود و دو رکعت نماز بخواند و صد مرتبه بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِقُوَّتِکَ وَ قُدْرَتِکَ وَ

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۴۷۴.

۲. همان، ص۴۷۵.

۳. همان، ص۴۷۳.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۳۱۱.

بِعِزَّتِکَ وَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُکَ أَنْ تُیَسِّرَ لِی مِنَ التِّجَارَةِ أَوْسَعَهَا رِزْقاً وَ أَعَمَّهَا فَضْلاً وَ خَیْرَهَا عَاقِبَةً» آن مرد گفت: پس آنچه را حضرت به من امر کرده بود، انجام دادم؛ پس از آن به کاری روی نمی‌آوردم مگر اینکه خداوند به من رزق (زیاد) عنایت می‌کرد.[۱]

گفتار سوم: نظارت بر بازار

نظارت بر بازار مسلمانان از زمان رسول خدا ﷺ وجود داشته است. این نظارت برای جلوگیری از کارهای خلاف در هنگام معامله مانند کم‌فروشی، غش و معاملات دوران جاهلیت و داد و ستد جنس‌هایی بوده که در شرع حرام شده است. امام صادق ﷺ به غلامش مصادف که او را برای تجارت فرستاده بود و با سودی خوب بازگشته بود، سخنی فرمود که نشان می‌دهد موضوع تجارت و کسب درآمد حلال از اهمیت زیادی برخوردار و به تعبیر حضرت، بالاتر از نبرد و درگیری با شمشیر است.[۲] به علت اهمیت خرید و فروش که مورد ابتلای تمام مردم است، پیامبر ﷺ به عنوان حاکم مسلمین بر بازار نظارت می‌کرد؛ امیرالمؤمنین ﷺ نیز بر بازار کوفه نظارت داشت و نکات لازم را به بازاریان یادآوری می‌فرمود. فقها این نظارت را جزو امور حسبه می‌دانند و ناظر بر بازار محتسب نامیده می‌شده است.

نظارت پیامبر ﷺ بر بازار

رسول خدا ﷺ در مواردی که امکان تخلف می‌دید، بر بازار نظارت می‌کرد و حتی شخص معینی را برای نظارت تعیین می‌نمود تا مانع انجام کارهای خلاف شرع و حرام در بازار و مانع انجام معاملات حرام بشود. نقل شده است که حضرت پس از فتح مکه

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۴۷۳.

۲. همان، ج۵، ص۱۶۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۴: «یَا مُصَادِفُ مُجَادَلَةُ السُّیُوفِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ الْحَلَالِ».

برای جلوگیری از معاملات ربوی در آن شهر، سعید بن سعید بن عاص را به عنوان مسئول بازار مکه برگزید.[۱] رسول خدا ﷺ از معاملات باطل، احتکار، غش، کم‌فروشی و ربا در بازار نهی می‌کرد که در ادامه به موارد آن اشاره می‌کنیم.

نظارت امیرالمؤمنین ﷺ بر بازار

امیرالمؤمنین ﷺ بر بازار کوفه نظارت مستمر داشت و افراد را از معامله قبل از آشنایی با مسائل فقهی آن نهی می‌کرد؛ زیرا باعث افتادن در ربا می‌شود.[۲] حضرت بالای منبر خطاب به تاجران می‌فرمود: ای گروه تاجران، اول فقه بیاموزید بعد به تجارت بپردازید و این را سه بار تکرار کرد و افزود: به خدا سوگند ربا در میان این امت صدایش کمتر از صدای پای مورچه است که بر کوه صاف حرکت کند. سوگندهایتان را با راستی درآمیزید. تاجر فاجر است و فاجر در آتش، مگر کسی که به‌حق بگیرد و به‌حق بدهد.[۳]

در این سخن بازرگانان را به راستی و سوگند درست دستور می‌دهد و از آمیختگی تجارت با خلاف باز می‌دارد. برابر نقلی دیگر می‌فرمود: ای بازرگانان، اموالتان را با دادن صدقه حفظ کنید تا گناهان شما هم بخشیده شود و پیمان‌هایتان را که به آن سوگند می‌خورید، حفظ کنید تا تجارت شما پاک گردد.[۴]

درباره نظارت بر بازار کوفه در سیره امیرالمؤمنین ﷺ خبری در کتب اربعه آمده است.

---

۱. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۲، ص۶۲۱. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۲، ص۱۱۰. ابن‌اثیر جزری(عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج۲، ص۲۳۸ ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج۳، ص۸۹.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۹۳.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۵۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۹۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۶: «یَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتْجَرَ الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتْجَرَ الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتْجَرَ وَ اللهِ لَلرِّبَا فِی هَذِهِ الْأُمَّةِ أَخْفَی مِنْ دَبِیبِ النَّمْلِ عَلَی الصَّفَا. شُوبُوا أَیْمَانَکُمْ بِالصِّدْقِ التَّاجِرُ فَاجِرٌ وَ الْفَاجِرُ فِی النَّارِ إِلَّا مَنْ أَخَذَ الْحَقَّ وَ أَعْطَی الْحَقَّ».

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۹۴: «یَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ صُونُوا أَمْوَالَکُمْ بِالصَّدَقَةِ تُکَفِّرْ عَنْکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ أَیْمَانَکُمُ الَّتِی تَحْلِفُونَ فِیهَا تُطَیِّبْ لَکُمْ تِجَارَتَکُمْ».

به فرموده امام باقر ﷺ امیرالمؤمنین ﷺ در ایّام خلافت خود در کوفه، هر روز اوّل صبح به بازار می‌رفت و گذر به گذر را سرکشی می‌کرد و تازیانه‌ای همراه داشت که دارای دو سر بود و به آن «سبیبه» می‌گفتند و بر سر هر بازاری توقف می‌کرد و فریاد می‌زد: ای گروه بازرگانان، تقوای الهی پیشه کنید. آنان وقتی صدای حضرت را می‌شنیدند، آنچه در دست داشتند می‌انداختند و با دل و جان به سوی حضرت می‌آمدند تا سخن ایشان را بشنوند. حضرت می‌ایستاد[1] و فریاد می‌زد: ای جماعت تجّار، قبل از هر چیز از خداوند طلب خیر کنید و برکت را در آسان‌گیری معامله بجویید و با روی خوش و زبان نرم و حسن خلق با مشتریان و مراجعه‌کنندگان روبرو شوید و خود را با بردباری بیارایید و از ستم دوری کنید و با مظلومان انصاف داشته باشید (حق آنان را ضایع نکنید) و به ربا نزدیک نشوید. کیل و وزن را کامل بدهید و حقّ کسی را کم نداده، در زمین فساد راه نیندازید. راوی گوید: پس همین‌طور در همهٔ بازارها می‌گشت و می‌گفت تا هنگامی که به دارالخلافه باز می‌گشت و به کار مردم رسیدگی می‌نمود.[2] در این خبر حضرت از رباءکم فروشی و ستم به مشتری نهی کرده است.

نهی از عمل خلاف شرع در کسب و کار

در دستورهایی که از معصومان صادر شده، ایشان افراد را از کارهای خلاف باز می‌داشتند و توصیه‌هایی برای سالم‌سازی محیط اقتصادی جامعه می‌کردند. به نمونه‌هایی از این موارد اشاره می‌کنیم. بدیهی است که از جمع معصومان فقط سه نفر آنان دارای حکومت بودند و در عمل، توان برخورد با متخلفان را داشتند. بقیه ایشان دستورهای اسلامی را به یاران خود می‌گفتند و موارد خاصی را مطرح می‌کردند که از سیره آنان حکایت دارد.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۵۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۶.
۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۹۳. همان (ترجمه علی‌اکبر غفاری و دیگران)؛ ج۴، ص۲۶۱.

۱. جلوگیری از معاملات حرام

رسول خدا ﷺ برای جلوگیری از معاملات خلاف شرع دستورالعملی دارد که شیخ صدوق با عنوان «مناهی‌النبی» آن را نقل کرده است. در این دستورالعمل از خرید و فروش نرد و شراب، خوردن ربا، گواهی دروغ و مانند آن نهی شده است.[۱] در خبری دیگر رسول خدا ﷺ از انواع معاملات دوران جاهلیت نهی کرده است.[۲]

حرمت ربا در قرآن بیان شده است و در روایاتی که نقل شد، مسلمانان از انجام معامله ربوی نهی شده‌اند و برای اینکه دچار مشکل ربا نشوند، توصیه شده که اول با فقه و مسائل کار و کسب آشنا شوند و بعد وارد کار تجارت شوند.[۳]

حبابه والبیه گوید: امیرالمؤمنین ﷺ را در میان شرطةالخمیس دیدم و با او شلاقی دوسر بود که با آن فروشندگان جرّی، مارماهی و زمّار را می‌نواخت.[۴] خبر مشابه دیگری را شیخ صدوق از حبابه والبیه نقل کرده که شنیدم امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمود: ما اهل بیتی هستیم که مسکر نمی‌آشامیم و ماهی جرّی نمی‌خوریم و بر کفش مسح نمی‌کنیم؛ پس هر کس از شیعیان ماست، باید به ما اقتدا کند و به سنت ما عمل نماید.[۵] در کتاب علی ﷺ هم از خوردن جرّی، مارماهی، زمّیر، طافی و طحال (سپرز) نهی شده است.[۶]

این اخبار نشان می‌دهد که حضرت امیر ﷺ برای نظارت بر بازار از نیروی انتظامی هم استفاده می‌کرده و در بازار ماهی‌فروشان افراد را از فروش برخی ماهی‌ها باز

---

۱. همان، ص۸.

۲. همو، معانی الأخبار؛ ص۲۷۷. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۲۱.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۵۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۹۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۶.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۴۶.

۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۴۱۵.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۲۱۹: «أَقْرَأَنِی أَبُوجَعْفَرٍ ﷺ شَیْئاً مِنْ کِتَابِ عَلِیٍّ ﷺ فَإِذَا فِیهِ أَنَّهَاکُمْ عَنِ الْجِرِّیِّ وَ الزَّمِیرِ وَ الْمَارْمَاهِی وَ الطَّافِی وَ الطِّحَالِ».

می‌داشته است. درباره معنای این نوع ماهی‌ها که بیان شده، چنین گفته‌اند: جرّی ماهی کشیده و درازی است که فلس ندارد و پوستش تابان و نرم است و یهود هم آن را نمی‌خورند و زمّیر (بر وزن سکّیت) نوعی ماهی است که آن را ماهی آبنوس گویند و مارماهی نوعی حیوان دریایی است که روی بدنش به جای قشر و فلس، لعاب غلیظی دارد که آن را از گزند و آسیب خارجی حفظ می‌کند و اگر آن را از روی بدنش بزدایند می‌میرد.[۱] طافی هم ماهی مرده در آب و طحال هم سپرز حیوان است.

شیخ طوسی در خبری از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به بلال دستور داد که اعلام کند: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ماهی جرّی، سوسمار و الاغ اهلی را حرام کرده است؛[۲] بعد می‌نویسد: حرمت الاغ اهلی برابر با نظر عامه است و سند این خبر عامی است. در خبری دیگر نقل می‌کند که امام باقر علیه‌السلام فرمودند: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از گوشت الاغ‌های اهلی بدان جهت در روز فتح خیبر نهی کرد که آنها بارکش بودند.[۳] درواقع کشتن آنها برای مردم آنجا مشکل به وجود می‌آورد؛ زیرا از آنها برای رفتن به قلعه‌های کوهستانی خود استفاده می‌کردند. خبر ابوسعید را کلینی مفصلاً آورده است. در پایان خبر، ابوسعید گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کسی را به سوی من فرستاد و من خدمت حضرت رسیدم. به من فرمود: بلال را بخوان؛ وقتی بلال را نزد حضرت بردم، فرمود: ای بلال، بالای کوه ابوقبیس برو و بر آن ندا کن که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جِرّی، ضَبّ (سوسمار) و الاغ‌های اهلی را حرام کرده است. تقوای خدای عزوجل را پیشه کنید و از ماهی نخورید، جز آن ماهی که دارای پوست و با پوست یعنی فلس باشد.[۴]

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه (ترجمهٔ علی‌اکبر عقادی و دیگران)؛ ج۴، ص۴۴۶

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۴۰. همو، الإستبصار؛ ج۴، ص۷۵: «أَمَرَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِلَالاً أَنْ يُنَادِيَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله حَرَّمَ الْجِرِّيَّ وَ الضَّبَّ وَ الْحُمُرَ الْأَهْلِيَّةَ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۲۴۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۴۱. همو، الإستبصار؛ ج۴، ص۷۳. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۲، ص۵۶۳: «نَهَى رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله عَنْ أَكْلِهَا يَوْمَ خَيْبَرَ وَ إِنَّمَا نَهَى عَنْ أَكْلِهَا لِأَنَّهَا كَانَتْ حَمُولَةً لِلنَّاسِ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۲۴۴: «أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله حَرَّمَ الْجِرِّيَّ وَ الضَّبَّ وَ الْحَمِيرَ الْأَهْلِيَّةَ أَلَا فَاتَّقُوا اللهَ ←

این خبر نشان می‌دهد که اعلام این فرمان در هنگام فتح مکه بوده است و مردم به جهت کمبود غذا یا به جهت عادتی که داشتند، از الاغ‌های اهلی و سوسمار استفاده می‌کردند؛ در این صورت نیازی که در خیبر به الاغ‌های بار بود، در سرزمین مکه هم مصداق داشته است که دارای کوه‌ها و دره‌های زیادی است. ضب و سوسمار هم در بیابان‌های مکه بوده است و در آب‌های آن، جری هم وجود داشته است. درباره معنای جری گفته‌اند: جِرِّی: گونه‌ای ماهی رودخانه‌ای است که معروف به «الحَنْکَلیش» می‌باشد. این ماهی را در مصر «ثُعبانُ الماء» نامند؛ زیرا بسان مار دراز است و به جز استخوان سر و ستونِ فقرات استخوان دیگری ندارد؛[1] در واقع نوعی مارماهی است.[2] برابر این تعریف، احتمالاً این ماهی در برخی رودها و چشمه‌های مکه وجود داشته است و ماهی دریایی نیست یا ممکن است این نوع ماهی در بازار مکه به فروش می‌رفته است.

بنا بر آنچه بیان شد، یک نیاز اجتماعی ممکن است باعث شود حاکم اسلامی در مقطعی از زمان شکار برخی حیوانات را تحریم کند. شاید بشود گفت که حفظ حیات وحش و حیوانات نادر و جلوگیری از انقراض آنها را می‌توان یکی از دلایل حرمت برشمرد. حضرت رسول ﷺ به صورت عام در فتح خیبر و مکه، از خوردن الاغ اهلی نهی کرده است تا مانع نابودی آنها شود.

۲. حرمت غش و تقلب

«غش» یعنی جنس خوبی را با جنس غیرمرغوب درآمیختن و آن را برای فروش بیشتر خوب معرفی‌کردن. در زشتی و حرمت غش سخنان رسول خدا ﷺ در خور توجه

→

جَلَّ وَ عَزَّ وَ لَا تَأْکُلُوا مِنَ السَّمَکِ إِلَّا مَا کَانَ لَهُ قِشْرٌ وَ مَعَ الْقِشْرِ فُلُوسٌ».

۱. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ حاشیه؛ ج ۱، ص ۳۸۲. فؤاد افرام بستانی؛ فرهنگ ابجدی؛ ص ۲۹۵.

۲. فؤاد افرام بستانی؛ فرهنگ ابجدی؛ ص ۲۷۹.

است که فرمود: «لَیْسَ مِنَّا مَنْ غَشَّ مُسْلِماً:[۱] از ما نیست که با مسلمانی غش نماید» و جنس معیوب در اختیار مسلمانان قرار دهد. در خبری دیگر غش را از روش یهود معرفی می‌کند.[۲] در خبر مناهی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیان شده: از ما نیست کسی که با مسلمانی در خرید و فروش غش نماید و او در قیامت با یهود محشور می‌شود که بیشترین غش را نسبت به مسلمانان روا می‌دارند.[۳] به نمونه‌هایی از نهی معصومان از غش و تقلب اشاره می‌کنیم. بدیهی است که در امور منکر و منهی، سیره را باید از دستورهای آنان به دست آورد:

الف) غش در خوردنی‌ها: خوردنی‌ها انواع مختلفی دارند که در بازار معامله می‌شود و امکان غش در آنها هست. نمونه‌های زیادی دراین‌باره گزارش شده که به مواردی اشاره می‌کنیم:

۱. امام صادق علیه‌السلام گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مردی خرمافروش فرمود: فلانی، آیا نمی‌دانی که از مسلمانان نیست کسی که با آنان غش نماید؟[۴] از سخن حضرت استفاده می‌شود وی در فروش خرما غش نموده است. این خبر نظارت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را بر بازار مسلمانان نشان می‌دهد. به فرموده امام صادق علیه‌السلام، امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد بازار خرمافروشان شد. دید زنی ایستاده و گریه می‌کند و با خرمافروشی درگیر شده است. به زن گفت: چه شده؟ گفت: ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام، من از این مرد خرما به یک درهم خریدم. پایین آنها غیرمرغوب بود و مانند آنچه دیدم نبود. حضرت به خرمافروش فرمود: پول وی را به او برگردان؛ فروشنده نپذیرفت. حضرت سه بار تکرار کرد. مرد نپذیرفت. شلاق را

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۷۳.

۲. همان: «مَنْ غَشَّ الْمُسْلِمِینَ حُشِرَ مَعَ الْیَهُودِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ لِأَنَّهُمْ أَغَشُّ النَّاسِ لِلْمُسْلِمِینَ».

۳. همان، ج۴، ص۱۴: «وَ مَنْ غَشَّ مُسْلِماً فِی شِرَاءٍ أَوْ بَیْعٍ فَلَیْسَ مِنَّا وَ یُحْشَرُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مَعَ الْیَهُودِ لِأَنَّهُمْ أَغَشُّ الْخَلْقِ لِلْمُسْلِمِینَ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۶۰: «یَا فُلَانُ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ لَیْسَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ مَنْ غَشَّهُمْ».

بالا برد تا آن را به زن بازگرداند و علی ﷺ دوست نداشت که خرما پوشیده شود.[۱] این خبر از نظارت مستمر امیرالمؤمنین ﷺ بر بازار حکایت دارد و خبر دیگری نظارت پیامبر ﷺ را بر بازار در موارد مختلف می‌رساند.

۲. امام باقر ﷺ گوید: پیامبر ﷺ در بازار مدینه به طعامی گذشت. به فروشنده گفت: ما گندم[۲] تو را جز نیک نمی‌بینیم و از او از قیمت آن را پرسید. خداوند به پیامبر ﷺ وحی کرد که دستت را در میان آن قرار ده. پیامبر ﷺ این‌گونه عمل کرد و از زیر آن گندمی بیرون آورد که مرغوب نبود. به فروشنده گفت: «مَا أَرَاکَ إِلَّا وَ قَدْ جَمَعْتَ خِیَانَةً وَ غِشّاً لِلْمُسْلِمِینَ:[۳] من تو را نمی‌بینم جز اینکه بین خیانت و غش به مسلمانان جمع کرده‌ای». خیانت از آن جهت که کار وی به وضعیت مسلمانان ضربه می‌زند. علامه مجلسی این خبر را دلیل بر حرمت اظهار بخش خوب کالا و مخفی‌کردن بخش بد و غیرمرغوب آن دانسته است؛ البته از شهید اول قول به کراهت دراین‌باره نقل کرده است.[۴] در شرح تهذیب علامه مجلسی از پدرش نقل می‌کند که اگر در هنگام کیل و وزن بخش غیرمرغوب هم دیده شود، ممکن است بگوییم کراهت دارد.[۵]

معصومان برابر گزارش‌هایی که از عملکرد افراد در بازار یا هنگام خرید و فروش دریافت می‌کردند، به آنان تذکر می‌دادند و حکم شرعی را بیان می‌کردند. مرد آردفروشی بر امام صادق ﷺ وارد شد. حضرت به وی فرمود: بر حذر باش از غش؛ زیرا کسی که غش نماید، در مال او غش شود و اگر مالی نداشته باشد، نسبت به خانواده‌اش غش روا دارند.[۶]

---

۱. همان، ص ۲۳۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، ص ۲۷۰.
۲. در متن روایت تعبیر طعام آمده که منظور گندم است.
۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۱۶۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۷، ص ۱۳.
۴. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۱۹، ص ۱۴۹.
۵. همو، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج ۱۰، ص ۴۷۸.
۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۱۶۰: «إِیَّاکَ وَ الْغِشَّ فَإِنَّ مَنْ غَشَّ غُشَّ فِی مَالِهِ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ مَالٌ غُشَّ فِی أَهْلِهِ».

۳. امام صادق علیه‌السلام از پدرش نقل می‌کند که علی علیه‌السلام داوری کرد درباره مردی که ظرف روغنی خرید که آن را ذخیره کرده بود. در آن تفالهٔ روغن دید. برای شکایت او را نزد علی علیه‌السلام برد. حضرت چنین قضاوت کرد: به مقدار تفاله باید روغن بدهد. مرد گفت: من به صورت جمع فروختم. حضرت علی علیه‌السلام فرمود: او از تو روغن خریده است؛ تفاله آن را نخریده است.[۱]

در نقلی به جای کلمه «ربّ»، واژه «دُردی» آمده که به همان معناست.[۲] امام صادق علیه‌السلام در خبری بیان می‌کند که اگر شخصی در هنگام خرید می‌دانسته که در روغن دُردِی هست، حق با فروشنده است و اگر نمی‌دانسته، حق با مشتری است.[۳]

ب) غش در آشامیدنی‌ها: محصولاتی که روان و مایع هستند، شناخت غش و تقلب در آنها سخت است و از نظر شرعی غش در آنها حرام است. امام صادق علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نهی کردند از اینکه شیر با آب مخلوط شود.[۴] علامه مجلسی گوید: این از نوع غش حرام است.[۵] بدیهی است این حرمت در صورتی است که آن را به عنوان شیر مرغوب بفروشد؛ اما اگر مشخص باشد یا اظهار کند که شیر وی آمیخته به آب است یا درصدی آب دارد، حکم متفاوتی دارد؛ به همین جهت در مسالک که حرمت آن را پذیرفته، گوید: اعلام غیرخالص‌بودن آن واجب است.[۶] دلیل بر حرمت آن، قضاوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.[۷]

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۶۶.

۲. محمد بن حسن حر عاملی؛ هدایة الأمة إلی أحکام الأئمه؛ ج۶، ص۱۶۳.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص ۲۷۰.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص ۱۶۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۷۲. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۲۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۲: «نَهی رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله عَنْ أَنْ یُشَابَ اللَّبَنُ بِالْمَاءِ لِلْبَیْعِ».

۵. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۱۹، ص۱۴۹: «و هذا من الغشّ المحرّم».

۶. شهید ثانی؛ مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ ج۳، ص۲۸۵: «أمّا الخفیّ کشوب اللبن بالماء فالأقوی وجوب الإعلام به و قد تقدّم تحریمه».

۷. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه؛ ج۷، ص۲۶۶.

ج) فروش جنس در سایه: گاهی افراد چنان جنسی را تزیین می‌کنند یا در محیطی خاص قرار می‌دهند که تصور می‌شود جنس عالی است و آن را به عنوان جنس خوب به مشتریان معرفی می‌کنند تا بخرند. در روایات این کار نوعی غش معرفی شده و از آن نهی شده است. در روایتی موسی بن جعفر ﷺ نهی می‌کند که جنس در سایه فروخته شود؛ زیرا گاهی تمام ابعاد آن و عیب‌هایش دیده نمی‌شود. هشام بن حکم گوید: من لباس سابری (سابوری) در سایه می‌فروختم. ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ بر من گذشت و به من فرمود: ای هشام، فروش در سایه غش است و غش در شرع جایز نیست.[1] مجلسی اول بعد از نقل این روایت گوید: ظاهر روایت دلیل بر حرمت است؛ ولی اصحاب آن را بر کراهت حمل کرده‌اند؛ چون ممکن است خریدار از عیب آن آگاه باشد و احوط ترک آن است؛[2] در نتیجه اگر مشتری عیب آن را بداند، تدلیسی در کار نیست.

د) تقلب در سکه: سکه‌های رایج در گذشته با عیار و مشخصاتی خاص بوده است. گاهی افراد سکه‌هایی به‌ظاهر مشابه آن، به دیگران می‌دادند و با آن معامله می‌کردند. اکنون نیز ارز و پول تقلبی در جوامع مختلف و بازار رواج دارد. گاه نیز سکه‌ها اصل نبوده و با مس آمیخته بوده است. این هر دو نوع، سکه تقلبی و غش‌دار محسوب می‌شود و خرید و فروش آن حرام است. موسی بن بکر گوید: ما نزد ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ بودیم که دیدیم دینارهای ضرب‌شده پیش روی اوست. به دیناری نگریست و آن را گرفت و به دو قسمت تقسیم کرد؛ سپس به من فرمود: آن را در فاضلاب بینداز تا فروخته و معامله نشود، چیزی که در آن غش است.[3] این روایت نشان می‌دهد که سکه تقلبی و غش‌دار به‌ظاهر

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۶۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۷۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۳: «یَا هِشَامُ إِنَّ الْبَیْعَ فِی الظِّلِّ غِشٌّ وَ إِنَّ الْغِشَّ لَا یَحِلُّ».

۲. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه؛ ج۷، ص۲۶۵: «و ظاهره الحرمة و حمله الأصحاب علی الکراهة لإمکان اطلاع المشتری علی العیب و غیره و علم أکثر الناس بأنّ المتاع فی الظلّ خلافه فی غیره و الاحتیاط فی الترک».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۶۰: «کُنَّا عِنْدَ أَبِی‌الْحَسَنِ ﷺ فَإِذَا دَنَانِیرُ مَصْبُوبَةٌ بَیْنَ یَدَیْهِ فَنَظَرَ إِلَی دِینَارٍ ←

مانند دیگر دینارهای طلا بوده و حضرت آن را به دور انداخته است.

ها) غش در عطر: حسین بن زید هاشمی از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود: «همسران و دختران پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از زنی به نام زینب حولاء عطرفروش عطر می‌خریدند. روزی وقتی زینب نزد همسران حضرت بود، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با دیدن وی فرمود: وقتی تو نزد ما بیایی، خانه‌هایمان خوشبو می‌شود. زینب پاسخ داد: خانه‌هایتان با بوی شما خوشبوتر است، ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله.

پیامبر به وی فرمود: «إِذَا بِعْتِ فَأَحْسِنِي وَ لَا تَغُشِّي فَإِنَّهُ أَتْقَى وَ أَبْقَى لِلْمَالِ:[1] هنگام فروختن به‌درستی عمل کن و غش نکن؛ چراکه نیکی در رعایت تقوای الهی و ماندگاری مال مؤثرتر است».

کلینی در کتاب روضهٔ کافی گفتگوی مفصل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را با زینب عطرفروش نقل کرده است.[2] بخش پایانی خبر را که سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد، شیخ صدوق نقل کرده است.[3] در خبری دیگر آمده است برای شکایت از شوهرش به منزل ام‌سلمه رفته بود. در آنجا از وی به حولاء، یعنی لوچ، تعبیر شده است.[4] غش در عطر بسیار دقیق انجام می‌گیرد و کمتر افرادی متوجه آن می‌شوند؛ به همین جهت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر دوری از غش در آن توصیه می‌کند.

۳. کم‌فروشی

کم‌فروشی و بی‌دقتی در کیل و وزن از نکاتی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیر مؤمنان علیه‌السلام به آن توجه داشتند و مردم را از ارتکاب آن بر حذر می‌داشتند. شاید بتوان مدعی شد که

→

فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ ثُمَّ قَطَعَهُ بِنِصْفَيْنِ. ثُمَّ قَالَ لِي: أَلْقِهِ فِي الْبَالُوعَةِ حَتَّى لَا يُبَاعَ شَيْءٌ فِيهِ غِشٌّ».

۱. همان، ص۱۵۱ و ج۸، ص۱۵۳.

۲. همان، ج۸، ص۱۵۳.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۷۲: «إِذَا بِعْتِ فَأَحْسِنِي وَ لَا تَغُشِّي فَإِنَّهُ أَنْقَى وَ أَبْقَى لِلْمَالِ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۹۶.

در صدر اسلام، مردم با کیل و وزن سر و کار نداشتند و به‌گزافه به معاملهٔ کالا می‌پرداختند؛ به همین جهت رسول خدا ﷺ به آنان فرمود: «کِیلُوا طَعَامَکُمْ فَإِنَّ الْبَرَکَةَ فِی الطَّعَامِ الْمَکِیلِ:[1] طعام و غله خود را کیل کنید؛ زیرا برکت در گندم کیل‌شده است».

به نقلی، وقتی مردم گفتند طعام ما زود تمام می‌شود، حضرت رسول ﷺ از آنان پرسید: آیا کیل می‌کنید یا می‌ریزید؟ گفتند: می‌ریزیم به صورت جِزاف و غیرمشخص. به آنان توصیه کرد: آن را با کیل بفروشید تا مقدار آن مشخص باشد.[2]

کیل یا پیمانه ظرف خاصی است که مقداری مشخص گندم یا جو می‌گیرد و میزان یا وزن قراردادن جنس در ترازو است که معادل آن سنگی با وزن معیّن قرار داده می‌شد؛ یک من، دو من یا یک چارک و مانند آن.

توجه و دقت در کیل و وزن، جزو توصیه‌های امیرالمؤمنین ﷺ در بازدید روزانه از بازارهای متعدد کوفه بود. امام باقر ﷺ می‌فرماید: امیرالمؤمنین ﷺ هر روز از قصر خارج می‌شد و با خود تازیانه‌ای دو سر به نام «سبیبه» داشت و در گردش از بازارهای کوفه، فروشندگان را به نکاتی توصیه می‌کرد و می‌فرمود: ای گروه تاجران، تقوای الهی پیشه کنید. آنان وقتی صدای حضرت را می‌شنیدند، آنچه در دست داشتند می‌انداختند و به سخنان حضرت گوش فرا می‌دادند. حضرت آنان را به حلم و بردباری، دوری از سوگند و دروغ و ستم و رعایت انصاف با مظلومان توصیه می‌کرد و می‌افزود: «وَ لَا تَقْرَبُوا الرِّبَا وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیَاءَهُمْ وَ لَا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ.[3] فَیَطُوفُ ﷺ فِی جَمِیعِ أَسْوَاقِ الْکُوفَةِ ثُمَّ یَرْجِعُ فَیَقْعُدُ لِلنَّاسِ:[4] و به ربا نزدیک نشوید و پیمانه

---

۱. همان، ص۱۶۷.

۲. همان و ج ۱۰، ص۶۵ (ج دار الحدیث): «شَکَا قَوْمٌ إِلَی النَّبِیِّ ﷺ سُرْعَةَ نَفَادِ طَعَامِهِمْ فَقَالَ: تَکِیلُونَ أَوْ تَهِیلُونَ؟ قَالُوا: نَهِیلُ یَا رَسُولَ اللهِ ﷺ یَعْنِی الْجِزَافَ قَالَ: کِیلُوا، فَإِنَّهُ أَعْظَمُ لِلْبَرَکَةِ».

۳. این عبارت از أوفوا، اقتباس از آیهٔ ۸۵ سوره هود است: «وَ یا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِکْیالَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیاءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۵۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۹۳. ابن‌شعبه حرانی؛ ←

و ترازو را تمام دهید و حقوق مردم را کم مدهید و در زمین فساد منمایید؛ بعد به تمام بازارهای کوفه می‌رفت؛ آن‌گاه بر می‌گشت و می‌نشست تا به کار مردم رسیدگی نماید».

شیخ صدوق در ادامه این سخنان، بیان می‌کند حضرت دو بیت شعر می‌خواند: «لذت‌ها از بین می‌رود از کسی که آن را از حرام برگزیده و گناه و ننگ آن، باقی می‌ماند. عواقب سوء آن در ادامه باقی می‌ماند و خیری نیست در لذتی که بعد از آن آتش باشد».[۱] شیخ مفید در ادامه این خبر، از استقبال بازاریان و گوش‌فرادادن به سخنان حضرت یاد کرده که بعد از فرمایش‌های حضرت می‌گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم ای امیر مؤمنان.[۲]

حضرت امیر ﷺ در خطبه عید فطر نیز توصیه‌هایی به مردم می‌کرد که از جمله آنها ترک کم‌فروشی بود. حضرت آنان را به انجام فرایض و واجبات توصیه می‌فرمود و از کارهای خلاف باز می‌داشت و می‌فرمود: «و اطاعت خدا کنید در آنچه شما را از آن نهی کرده است. مانند قذف و اتهام‌زدن به زنان پاکدامن، انجام کار خلاف و فحشا، خوردن مسکرات و کم‌فروشی در پیمانه و نقصان وزن‌ها، گواهی دروغ و فرار از میدان جنگ. خداوند ما و شما را با تقوای الهی حفظ کند و آخرت را برای ما و شما بهتر از دنیا قرار دهد».[۳]

توصیه حضرت به دوری از کم‌فروشی از میان اعمال خلافی که در بازار رخ می‌داد، نشان‌دهنده وجود این بزه در بازارهای کوفه است که حضرت در نماز عید فطر آن را تذکر می‌دهد.

→

تحف العقول؛ ص۲۱۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۶: «کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ﷺ بِالْکُوفَةِ عِنْدَکُمْ یَغْتَدِی کُلَّ یَوْمٍ بُکْرَةً مِنَ الْقَصْرِ فَیَطُوفُ فِی أَسْوَاقِ الْکُوفَةِ سُوقاً سُوقاً...».

۱. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۴۹۷: «تفنی [تَفْنَی] اللَّذَاذَةُ مِمَّنْ نَالَ صَفْوَتَهَا/ مِنَ الْحَرَامِ وَ یَبْقَی الْإِثْمُ وَ الْعَارُ/ تَبْقَی عَوَاقِبُ سُوءٍ فِی مَغَبَّتِهَا/ لَا خَیْرَ فِی لَذَّةٍ مِنْ بَعْدِهَا النَّارُ».

۲. شیخ مفید؛ الأمالی؛ ص۱۹۸.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۵۱۴: «وَ أَطِیعُوا اللهَ فِیمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ مِنْ قَذْفِ الْمُحْصَنَةِ وَ إِتْیَانِ الْفَاحِشَةِ وَ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ بَخْسِ الْمِکْیَالِ وَ نَقْصِ الْمِیزَانِ وَ شَهَادَةِ الزُّورِ وَ الْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ عَصَمَنَا اللهُ وَ إِیَّاکُمْ بِالتَّقْوَی وَ جَعَلَ الْآخِرَةَ خَیْراً لَنَا وَ لَکُمْ مِنَ الْأُولَی».

در گفتگویی که امام صادق ﷺ با منصور عباسی دارد، یکی از مشکلات اجتماعی که حضرت بیان می‌کند این است که معیشت و درآمد برخی از مردم، از کم‌فروشی در کیل و وزن است[۱] و درواقع درخواست نظارت و اصلاح این‌گونه امور را دارند. امام باقر ﷺ در سخنی طولانی از وضعیت نابسامان علمی زمان خود سخن می‌گوید که افرادی بدون داشتن دانش لازم از قرآن سخن می‌گویند. حضرت در ادامه به توضیح آیاتی می‌پردازد و درباره زشتی کم‌فروشی می‌فرماید: «خداوند در موضع کیل از «ویل» استفاده کرده است و فرموده: «ویل للمطففین:[۲] وای بر کم‌فروشان»؛ درحالی‌که خداوند ویل را برای کسی قرار نداده جز اینکه او را کافر نامیده است و فرمود: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ:[۳] پس ویل باد برای کسانی که کافر شدند در محل اجتماع در روز بزرگ»؛[۴] بنابراین کم فروش، در حد کافر، قابل تنزل است و این نشانهٔ زشتی این کار و عقوبت سخت این عمل ناشایست است.

۴. مبارزه با احتکار

رسول خدا ﷺ بر بازار مدینه نظارت داشت و افراد را از هرگونه تخلف از ضوابط شرعی نهی می‌کرد. احتکار یکی از کارهای خلافی است که در شرع از آن نهی شده است. رسول خدا ﷺ فرمود: «الْجَالِبُ مَرْزُوقٌ وَ الْمُحْتَكِرُ مَلْعُونٌ:[۵] کسی که کالا بیاورد روزی داده می‌شود و کسی که کالا احتکار کند، از رحمت خدا دور است». برخی از

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، صص۳۶ و ۴۰: «وَ رَأَيْتَ الرَّجُلَ مَعِيشَتُهُ مِنْ بَخْسِ الْمِكْيَالِ وَ الْمِيزَانِ».

۲. مطففین: ۱.

۳. مریم: ۳۷.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۳۲: «وَ أَنْزَلَ فِي الْكَيْلِ "وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ" (المطفّفین: ۱) وَ لَمْ يَجْعَلِ الْوَيْلَ لِأَحَدٍ حَتَّى يُسَمِّيَهُ كَافِراً».

۵. همان، ج۵، ص۱۶۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۶۶. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۴. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۵۹.

فقیهان شیعه از لعن در این خبر و دیگر اخبار حرمت احتکار را استفاده کرده‌اند.[۱]

درباره احتکار نکات متعددی مورد بررسی قرار گرفته که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم؛ مواردی چون تعریف احتکار، حرمت یا کراهت آن، اجناس مشمول احتکار، مبارزه و مخالفت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیر مؤمنان علیه‌السلام با احتکار و عرضه کالای احتکارشده همراه با قیمت‌گذاری که در اخبار آمده و فقهاء مطرح کرده‌اند. به‌اختصار دربارهٔ این موضوعات مطالبی ارائه می‌شود.

احتکار چیست؟ نراقی تعریف جامعی از احتکار به دست داده است. وی می‌نویسد: «الإحتکار و هوَ حَبْسُ الشیءِ انْتظاراً لغلائه اجْماعاً:[۲] احتکار به معنای حبس چیزی است به امید گرانی؛ این اجماعی است».

در این تعریف، مال احتکاری عام فرض شده است و شامل انواع مختلف کالاهای مورد نیاز مردم می‌شود؛ ولی جمعی چون علامه حلی قایل به حرمت احتکار در طعام و غذای مردم بوده‌اند و گفته اند: «احتکار این است که صاحب ثروت غذای مردم را در هنگام گرانی بخرد و آن را برای ضعیفان نگه ندارد (که نیازهای خود را بخرند) و آن را ذخیره کند تا هنگام شدت نیاز مردم، به قیمت بیشتر به آنان بفروشد».[۳] علامه می‌افزاید: اشکال ندارد که در هنگام ارزانی خرید کند تا وقتی کالا گران شد بفروشد یا در هنگام ارزانی برای خود و خانواده‌اش خرید نماید و اضافه آن را در هنگام گرانی بفروشد.[۴]

برابر تعریف اول و این تعریف، احتکار وقتی است که شخص در هنگام گرانی همهٔ کالاها و مایحتاج مردم را برای کسب سود بیشتر بخرد و ذخیره کند تا وقتی که مردم نیاز

---

۱. علامه حلی؛ تذکرة الفقهاء؛ ج۱۲، ص۱۶۶. علی بن حسین کرکی؛ جامع المقاصد فی شرح القواعد؛ ج۴، ص۴۰.

۲. احمد نراقی؛ مستند الشیعه؛ ج۱۴، ص۴۵.

۳. الاحتکار: أن یشتری ذو الثروة الطعام فی وقت الغلاء و لا یدعه للضعفاء و یحبسه لیبیعه منهم بأکثر عند اشتداد حاجتهم.

۴. علامه حلی؛ نهایة الإحکام فی معرفة الأحکام؛ ج۲، ص۵۱۳: «و لا بأس أن یشتری فی وقت الرخص لیبیع فی وقت الغلاء و أن یشتری فی وقت الغلاء لنفسه و عیاله، ثم یفضل شیء فیبیعه فی وقت الغلاء».

شدید پیدا کردند، به قیمت زیادتر بفروشد؛ پس اگر شخص کالایی را در زمان ارزانی بدون قصد ایجاد کمبود ذخیره کند، اشکال ندارد؛ مگر اینکه هدف وی جمع‌کردن تمام کالاها باشد تا کمبود مصنوعی و در نتیجه گرانی ایجاد شود و با فروش کالای خود، سود بیشتری به دست آورد که این اشکال دارد. امام صادق ﷺ در روایتی درباره معنای احتکار این نکته را بیان می‌کند. حضرت فرمود: «احتکار تنها وقتی صادق است که طعامی را که در شهر جز آن نیست، بخری و احتکار کنی؛ چنانچه در شهر طعام و متاعی جز آن باشد یا زیاد پیش مردم باشد که بخرند، اشکال ندارد؛ اما اگر نباشد، احتکار مکروه و نارواست و ازآن‌روی رسول خدا ﷺ از احتکار نهی کرد که مردی از قریش که به او حکیم بن حِزام می‌گفتند، وقتی طعامی وارد شهر مدینه می‌شد، تمام آن را می‌خرید. پیامبر ﷺ بر او گذشت و فرمود: «ای حکیم، بر حذر باش از اینکه احتکار کنی».[1] بدیهی است که کراهت در اینجا به معنای غیرشرعی‌بودن احتکار در چنین زمانی است که همان حرمت است. در این خبر حضرت دو تعبیر دارد: احتکار طعام و متاع. بدیهی است که متاع عام است و کالای غیرغذایی مورد نیاز مردم است که تعریف اول، آن را در بر می‌گیرد؛ گرچه در آغاز، سخن از طعام است.

در روایات، زمان مشخصی برای ذخیره کالای مشمول احتکار بیان شده است. امام صادق ﷺ می‌فرماید: «در زمان فراوانی، زمان ذخیره کالا چهل روز است که اگر بیشتر باشد، ذخیره‌کننده ملعون و از رحمت خدا بدور است و در زمان شدت نیاز مردم، فقط سه روز است که اگر اضافه شود (و کالا را عرضه نکند)، صاحب آن ملعون است».[2]

---

۱. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۳۵. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج۱۳، ص۲۷۶: «إِنَّمَا الْحُكْرَةُ أَنْ تَشْتَرِيَ طَعَاماً لَيْسَ فِي الْمِصْرِ غَيْرُهُ فَتَحْتَكِرَهُ وَ إِنْ كَانَ فِي الْمِصْرِ طَعَامٌ أَوْ مَتَاعٌ غَيْرُهُ أَوْ كَانَ كَثِيراً يَجِدُ النَّاسُ مَا يَشْتَرُونَ فَلَا بَأْسَ بِهِ وَ إِنْ لَمْ يُوجَدْ فَإِنَّهُ يُكْرَهُ أَنْ يُحْتَكَرَ وَ إِنَّمَا كَانَ النَّهْيُ مِنْ رَسُولِ اللهِ ص عَنِ الْحُكْرَةِ إِنَّ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ يُقَالُ لَهُ: حَكِيمُ بْنُ حِزَامٍ كَانَ إِذَا دَخَلَ الْمَدِينَةَ طَعَامٌ اشْتَرَاهُ كُلَّهُ فَمَرَّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ لَهُ: "يَا حَكِيمُ إِيَّاكَ وَ أَنْ تَحْتَكِرَ".

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۶۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۵۹. همو، الإستبصار؛ ج۳، ←

مشابه این خبر از امیرالمؤمنین ﷺ نیز نقل شده است.[۱]

در اینکه احتکار کراهت دارد یا حرام است، اختلاف نظر وجود دارد. هر یک از این دو قول طرفدارانی دارد.[۲] شیخ مفید اصل احتکار را مکروه می‌داند[۳] و از استبصار شیخ طوسی[۴] حرمت استفاده کرده‌اند.[۵] از اخبار لعن و خبری که پیامبر ﷺ فرمود: «احتکار نمی‌کند[۶] یا احتکار طعام نمی‌کند، جز خاطی»[۷] استفاده حرمت کرده‌اند؛[۸] ولی از خبر صحیح حلبی که در آن آمده «اگر طعام اندک باشد، احتکار مکروه است و اینکه مردم بدون غذا رها شوند»،[۹] استفاده کراهت احتکار کرده‌اند.[۱۰] دیگر فقها به این استدلال پاسخ داده‌اند که مکروه شامل حرمت هم می‌شود؛[۱۱] زیرا از سیره امیرالمؤمنین ﷺ در باب ربا که «حرام است» تعبیر به کراهت شده است.[۱۲]

→

ص۱۱۴: «الْحُكْرَةُ فِي الْخِصْبِ أَرْبَعُونَ يَوْماً وَ فِي الشِّدَّةِ وَ الْبَلَاءِ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فَمَا زَادَ عَلَى الْأَرْبَعِينَ فِي زَمَانِ الْخِصْبِ فَصَاحِبُهُ مَلْعُونٌ وَ مَا زَادَ فِي الْعُسْرَةِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَصَاحِبُهُ مَلْعُونٌ».

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۶۷. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۳۶، متن دعائم: «الْحُكْرَةُ فِي الْخِصْبِ أَرْبَعُونَ يَوْماً وَ فِي الشِّدَّةِ وَ الْبَلَاءِ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فَمَا زَادَ فَصَاحِبُهُ مَلْعُونٌ».

۲. علامه حلی؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب؛ ج۱۵، ص۳۳۱.

۳. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۶۱۶.

۴. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۵: «هَذِهِ الْأَخْبَارُ عَامَّةٌ فِي النَّهْيِ عَنِ الِاحْتِكَارِ عَلَى كُلِّ حَالٍ».

۵. علامه حلی؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب؛ ج۱۵، ص۳۳۱. احمد نراقی؛ مستند الشیعة فی أحکام الشریعه؛ ج۱۴، ص۴۵.

۶. احمد بن حنبل؛ مسند أحمد بن حنبل؛ ج۳، ص۴۵۳. مسلم بن حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۳، ص۱۲۲۸: «لاَ يَحْتَكِرُ إِلاَّ خاطِئٌ».

۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۶۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۵۹. همو، الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۴. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۳۵: «لَا يَحْتَكِرُ الطَّعَامَ إِلَّا خَاطِئٌ».

۸. علی بن حسین کرکی؛ جامع المقاصد؛ ج۴، ص۴۰. ابن‌فهد؛ المهذب البارع فی شرح المختصرالنافع؛ ج۲، ص۳۶۸.

۹. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۶۵. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۵. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۶۰: «إِنْ كَانَ الطَّعَامُ قَلِيلًا لَا يَسَعُ النَّاسَ فَإِنَّهُ يُكْرَهُ أَنْ يَحْتَكِرَ الطَّعَامَ وَ يَتْرُكَ النَّاسَ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ».

۱۰. علامه حلی؛ تذکرة الفقهاء؛ ج۱۲، ص۱۶۶.

۱۱. ابن‌فهد؛ المهذب البارع؛ ج۲، ص۳۶۹. علی بن حسین کرکی؛ جامع المقاصد فی شرح القواعد؛ ج۴، ص۴۰. شهید ثانی؛ مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ ج۳، ص۱۹۱.

۱۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۹۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۸۱. محمد بن حسن حر ←

بحث دیگری که راجع به احتکار وجود دارد این است که آیا حرمت احتکار در هر کالایی است یا منحصر به مواد غذایی مردم است. برخی با توجه به اخبار، نیازهای غذایی مردم را مشمول احتکار دانسته‌اند. در خبری از امام صادق ﷺ می‌خوانیم: «احتکار نیست مگر در گندم، جو، خرما، کشمش و روغن».[۱] صدوق همین روایت را نقل کرده و در آن «زیت» یعنی روغن زیتون نیز آمده است.[۲] برخی پنج مورد اول را به اضافه نمک جزو کالاهای مشمول حرمت احتکار دانسته‌اند.[۳] علامه مجلسی بعد از نقل حدیثی که پنج مورد را ذکر کرده و اشاره به دو قول کراهت و حرمت احتکار می‌نویسد: مشهور اختصاص احتکار به این اجناس است و برخی نمک و روغن زیتون را هم افزوده‌اند و شرط کرده‌اند که آن را برای زیادشدن قیمت نگه دارد و فروشنده و بخشنده‌ای دیگری نباشد و جمعی آن را مقید به خرید کرده‌اند؛[۴] یعنی اگر محصول کشاورزی خود را مانند گندم و جو یا خرما و کشمش ذخیره کند، مشمول احتکار نمی‌شود.

بیشتر فقها با توجه به اخباری که در آنها واژه طعام آمده، آن را مخصوص نیازهای غذایی مردم دانسته‌اند؛[۵] در نتیجه روغن زیتون، عسل و مانند آن را از حوزه احتکار بیرون دانسته‌اند.[۶]

→

عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۸، ص۱۴۹: «أَنَّ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ ﷺ کَرِهَ أَنْ یُبَاعَ التَّمْرُ بِالرُّطَبِ عَاجِلاً».

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۶۴. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۳۵. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۳۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۵۹. همو، الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۴: «لَیْسَ الْحُکْرَةُ إِلَّا فِی الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِیرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِیبِ وَ السَّمْنِ».

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۶۵.

۳. علامه حلی؛ منتهی المطلب؛ ج۱۵، ص۳۳۵.

۴. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۱۹، ص۱۵۴: «و اختلف الأصحاب فی کراهة الاحتکار و تحریمه و المشهور تخصیصه بتلک الأجناس و منهم من أضاف الملح و الزیت و اشترط فیه أن یستبقیها للزیادة فی الثمن و لا یوجد بایع و لا باذل غیره و قیّده جماعة بالشراء».

۵. قطب‌الدین راوندی؛ فقه القرآن؛ ج۲، ص۵۲. حسن بن ابی‌طالب فاضل آبی؛ کشف الرموز فی شرح مختصر النافع؛ ج۱، ص۴۵۶. علامه حلی؛ تذکرة الفقهاء؛ ج۱۲، ص۱۶۶.

۶. علامه حلی؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب؛ ج۱۵، ص۳۳۵.

طعام به دو معناست: برخی اصل آن را به معنای گندم دانسته‌اند[۱] که بعد به هر چیزی که جلوی گرسنگی را بگیرد، اطلاق شده است.[۲] برخی آن را عام دانسته‌اند که شامل گندم، جو، خرما و مانند آن می‌شود.[۳] خلیل بن احمد طعام را در کلام فصیح عرب فقط به معنای گندم دانسته است.[۴] برخی گفته‌اند طعام در لغت اهل حجاز به معنای گندم است.[۵] از خبری که ابوسعید خدری نقل کرده و در کتب لغت نیز آمده، استفاده می‌شود که طعام به معنای گندم بوده است. وی گوید: در زمان رسول خدا ﷺ گاهی ما با یک من از طعام زکات فطره می‌دادیم و گاهی یک من از جو یا خرما یا مویز.[۶] مشخص است طعام در این خبر به معنای گندم است و ظاهر اخبار احتکار هم این مطلب را می‌رساند. ممکن است تعبیر طعام در کلام حضرت متناسب با مخاطبی بوده باشد که قوت مردم را احتکار می‌کرده است.

پیامبر درباره زشتی احتکار فرمود: احتکار طعام و غذا نمی‌کند، جز فرد خطاکار.[۷] این خبر در منابع اهل سنت نیز نقل شده، ولی مقیّد به طعام نیست. محمد بن ابراهیم از سعید بن مسیب از معمر بن عبدالله بن نضله قرشی عدوی نقل کرده که شنیدم پیامبر ﷺ فرمود: «لَا یَحْتَکِرُ إلا خَاطِئٌ:[۸] احتکار نمی‌کند جز خطاکار». برابر نقل دارمی، حضرت دو بار این

---

۱. ابن‌فارس؛ معجم مقائیس اللغة؛ ج۳، ص۴۱۰: «کان بعضُ أهلِ اللُّغة یقول: الطَّعام هو البُرُّ خاصّة».
۲. صاحب بن عباد؛ المحیط فی اللغة؛ ج۱، ص۴۱۲: «الطَّعامُ: هو البُرُّ خاصَّةً. ثمَّ یُسَمّیٰ کُلُّ ما یُسُدُّ الجوعَ طَعاماً».
۳. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر؛ ج۳، ص۱۲۶: «الطَّعام: عامّ فی کل ما یقتات من الحنطة و الشّعیر و التّمر و غیر ذلک».
۴. خلیل بن احمد فراهیدی؛ کتاب العین؛ ج۲، ص۲۵: «و العالی فی کلام العرب: أن الطَّعام هو البرّ خاصّة».
۵. ابوحبیب سعدی؛ القاموس الفقهی لغة و اصطلاحات؛ ص۲۲۹.
۶. همان. ابن‌فارس؛ معجم مقائیس اللغة؛ ج۳، ص۴۱۰. اسماعیل بن حماد جوهری؛ صحاح اللغة؛ ج۵، ص۱۹۷۴. احمد بن حنبل؛ مسند أحمد بن حنبل؛ ج۳، ص۹۸: «کنا نُخْرِجُ صَدَقَةَ الْفِطْرِ إذْ کان فِینَا رسول اللهِ ﷺ صَاعاً من طَعَامٍ أو صَاعاً من تَمْرٍ أو صَاعاً من شَعِیرٍ أو صَاعاً من زَبِیبٍ...».
۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۶۶. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۳۵. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۴. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۵۹: «لَا یَحْتَکِرُ الطَّعَامَ إلَّا خَاطِئٌ».
۸. ابن‌حبان؛ الثقات؛ ج۳، ص۳۸۸. ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی؛ سنن الترمذی؛ ج۳، ص۵۶۷. سلیمان بن احمد طبرانی؛ معجم الکبیر؛ ج۲۰، ص۴۴۵.

جمله را بیان فرمود.[۱] در نقلی به جای «خاطئ»، «باغی» آمده است.[۲] محمد از سعید می‌پرسد: تو احتکار می‌کنی؟ پاسخ می‌دهد: نه، معمر احتکار می‌کرد.[۳] نوشته‌اند: سعید بن مسیب نیز روغن زیتون،[۴] گندم و مانند آن را احتکار می‌کرده است؛[۵] بنابراین رسول خدا ﷺ به معمر[۶] این سخن را فرمود تا از احتکار دست بردارد. نقل دیگری در صحیح مسلم از معمر آمده است؛[۷] از ابوهریره هم نقل شده که در آن مقید به گرانی گردیده که در این صورت او خطاکار خواهد بود.[۸] محقق سنن ابن‌ماجه درباره معنای «خاطی» سخن جالبی دارد. وی می‌نویسد: خاطی به معنای گناهکار است. معنای سخن پیامبر ﷺ این است که بر انجام این کار زشت جرئت پیدا نمی‌کند، جز کسی که به گناه عادت کرده است؛ در نتیجه این خبر دلالت دارد که احتکار گناه بزرگی است که آن را شخصی مرتکب نمی‌شود، مگر بعد از عادت و به صورت تدریجی.[۹] سخن امیرالمؤمنین ﷺ نیز این مطلب را ثابت می‌کند که فرمود: «اَلْمُحْتَکِرُ آثِمٌ عَاصٍ:[۱۰] محتکر گناهکار عصیانگر است». در دعائم الاسلام خبری از امام صادق ﷺ قبل از خبری که در آن موارد پنجگانه نقل شده،

---

۱. ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمان دارمی؛ سنن الدارمی؛ ج ۲، ص ۲۴۸ـ۲۴۹.

۲. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف؛ ج ۴، ص ۳۰۱ (دار التاج): «لا یحتکر الا خاطئ أو باغی».

۳. ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی؛ سنن الترمذی؛ ج ۳، ص ۵۶۷. سلیمان بن احمد طبرانی؛ معجم الکبیر؛ ج ۲۰، ص ۴۴۶.

۴. احمد بن حنبل؛ مسند أحمد بن حنبل؛ ج ۳، ص ۳۰۱.

۵. ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی؛ سنن الترمذی؛ ج ۳، ص ۵۶۷.

۶. معمر بن عدوی از کسانی بود که در مکه مسلمان شد و در هجرت دوم به حبشه مهاجرت کرد و با جعفر در سال هفتم به مدینه آمد و در سفر حج پیامبر ﷺ راحله ایشان را همراهی می‌کرد و سر حضرت را در حج تراشید (احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج ۱، ص ۲۴۸. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج ۳، ص ۱۴۳۴. ابن‌اثیر جزری(عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج ۴، ص ۴۶۰. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج ۶، ص ۱۴۹).

۷. مسلم بن حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج ۳، ص ۱۲۲۷. سلیمان بن احمد طبرانی؛ معجم الکبیر؛ ج ۲۰، ص ۴۴۵: «مَنِ احْتَکَرَ فَهُوَ خَاطِئٌ».

۸. احمد بن حنبل، مسند أحمد بن حنبل؛ ج ۲، ص ۳۵۱: «مَنِ احْتَکَرَ حُکْرَةً یُرِیدُ ان یُغْلِیَ بها علی الْمُسْلِمِینَ فَهُوَ خَاطِئٌ».

۹. ابن‌ماجه؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۷۲۹، شماره پاورقی ۲۱۵۴: «و المعنی لا یجتری علی هذا العمل الشنیع إلّا من اعتاد المعصیة. ففیه دلالة علی أنّها معصیة عظیمة لا یرتکبها الإنسان أولاً و إنّما یرتکبها بعد الإعتیاد و التدریج».

۱۰. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۲، ص ۳۵.

آمده است که در آن ملاک احتکار را ضرررسیدن به مردم می‌داند؛ در این صورت و با این ملاک، موارد احتکار قابل تعمیم است. حضرت می‌فرماید: «وَ کُلُّ حُکْرَةٍ تُضِرُّ بِالنَّاسِ وَ تُغْلِی السِّعْرَ عَلَیْهِمْ، فَلَا خَیْرَ فِیهَا:[1] و هر ذخیره‌ای که به مردم ضرر برساند و قیمت را به ضرر مردم بالا ببرد، در آن خیری نیست».

در ادامه به سیره رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ در برخورد با محتکران می‌پردازیم:

الف) برخورد پیامبر ﷺ با محتکر

رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ که حکومت را در اختیار داشتند، همان‌گونه که بیان شد، بر بازار نظارت و با احتکار و محتکر مبارزه می‌کردند. امام صادق ﷺ گوید: غذای مردم مدینه در زمان رسول خدا ﷺ نایاب شده بود. مسلمانان نزد پیامبر آمده، گفتند: ای رسول خدا ﷺ، در شهر طعام (گندم) نیست و چیزی باقی نمانده جز نزد فلان آقا؛ به او دستور ده که بفروشد. حضرت بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: ای فلان، مسلمانان بیان کردند طعام و گندم در شهر مدینه یافته نمی‌شود جز آنچه نزد توست؛ پس آن را بیرون بیاور و آن‌گونه که می‌خواهی بفروش و آن را نگه ندار.[2] در نقل کتاب کافی در همه موارد واژه «نفد» دارد که به معنای کمبود است[3] و در نقل تهذیب واژه «فقد» آمده که به معنای نبود گندم است.[4] آنچه گذشت، نقل استبصار بود که اول آن «نفد» و دو مورد آن «فقد» است. به نظر می‌رسد منظور از فلان در این خبر حکیم بن حزام باشد. حکیم بن حزام از

---

۱. همان.

۲. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۴: «نَفِدَ الطَّعَامُ عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ فَأَتَی الْمُسْلِمُونَ فَقَالُوا: یَا رَسُولَ اللهِ ﷺ، قَدْ فُقِدَ الطَّعَامُ وَ لَمْ یَبْقَ شَیْءٌ إِلَّا عِنْدَ فُلَانٍ فَمُرْهُ یَبِعْ. قَالَ: فَحَمِدَ اللهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ. ثُمَّ قَالَ: «یَا فُلَانُ إِنَّ الْمُسْلِمِینَ ذَکَرُوا أَنَّ الطَّعَامَ قَدْ فُقِدَ إِلَّا شَیْئاً عِنْدَکَ فَأَخْرِجْهُ وَ بِعْهُ کَیْفَ شِئْتَ وَ لَا تَحْبِسْهُ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۶۴.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۵۹.

ثروتمندان مکه بود که در فتح مکه مسلمان شد؛[۱] به همین جهت امکانات لازم را برای معامله و دردست‌گرفتن نبض بازار مدینه داشت. به نظر می‌رسد که بعد از ورود به مدینه از پیامبر ﷺ اجازه کار در بازار مدینه را گرفته است.[۲]

امام صادق ﷺ در خبری سیره رسول خدا ﷺ را در نهی تاجران مدینه از احتکار بیان می‌کند که مخاطب حضرت باز حکیم بن حزام است. سالم گندم‌فروش گوید: امام صادق ﷺ از من سؤال فرمود کارت چیست، عرض کردم: گندم‌فروش هستم؛ پاره‌ای اوقات بازار رواج خوبی دارد و پاره‌ای اوقات کساد است و ناچار آن را انبار می‌کنم. فرمود: علمای آن دیار دربارهٔ آن، چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند محتکر است. فرمود: غیر از تو کسی هست که آن را بفروشد؟ عرض کردم: من از هزار جزء، جزئی بیش نمی‌فروشم (یعنی من از هزار فروشنده، یک فروشنده بیش نیستم). فرمود: در این صورت اشکالی ندارد. مطلب چنین است که مردی از قریش بود که به او حکیم بن حزام می‌گفتند و شیوه‌اش این بود که هرگاه گندم و خواربار وارد مدینه می‌شد، او همهٔ آن را یک‌جا می‌خرید. رسول خدا ﷺ گذرش بر وی افتاد. او را نصیحت کرده، فرمود: «یَا حَکِیمَ بْنَ حِزَامٍ إِیَّاکَ أَنْ تَحْتَکِرَ:[۳] ای حکیم پسر حزام، زنهار از اینکه ارزاق مردم را انبار کنی و به انتظار گران‌شدن آن باشی».

این خبر که در کتب اربعه آمده، از توجه رسول خدا ﷺ به بازار مدینه حکایت دارد که نباید مایحتاج مردم را احتکار کرد و برای مردم مشکل ایجاد نمود. البته اگر کالا فراوان باشد، انبارکردن کالا در حکم احتکار نیست؛ بلکه ذخیره است برای روزی که لازم است عرضه شود.

---

۱. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۱، ص۳۶۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۵۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۵.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۶۵. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۳۵. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۵. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۶۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۶۶ و همان (ترجمه علی‌اکبر غفاری و دیگران)؛ ج۴، ص۳۶۰.

ب) مبارزه امیرالمؤمنین ﷺ با محتکران

همان‌گونه که رسول خدا ﷺ از احتکار نهی می‌کرد و مردم را از آن باز می‌داشت، امیر مؤمنان ﷺ نیز مردم را از این عمل زشت باز می‌داشت. شیخ صدوق نقل کرده: «نَهَى أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَنِ الْحُكْرَةِ فِي الْأَمْصَارِ:[1] امیر مؤمنان ﷺ از احتکار در شهرها نهی کرد».

حمیری این خبر را از امام صادق ﷺ و او از پدرش امام باقر ﷺ نقل کرده که سیره علی ﷺ این بود که از احتکار در شهرها نهی می‌کرد.[2] از این خبر استفاده می‌شود که حضرت بخش‌نامه‌ای کلی برای جلوگیری از احتکار به کارگزارانش در شهرهای مختلف صادر کرده است. حضرت در نامهٔ خود به رفاعة بن شداد، قاضی اهواز می‌نویسد: «إِنْهَ عَنِ الْحُكْرَةِ فَمَنْ رَكِبَ النَّهْيَ فَأَوْجِعْهُ ثُمَّ عَاقِبْهُ بِإِظْهَارِ مَا احْتَكَرَ:[3] از احتکار باز بدار و هر کس بعد از نهی تو مرتکب احتکار شد، او را تنبیه کن؛ سپس کیفر ده، به عرضه آنچه احتکار کرده است». حضرت در نامه خود به مالک اشتر نخعی، حاکم اعزامی خود به مصر، بعد از بیان توضیحاتی دربارهٔ بازاریان می‌نویسد:

> با این همه، بدان که در میان بازرگانان بسیارند کسانی که سختی و تنگدستی زننده در معامله دارند و به بخلی زشت گرفتار و در پی احتکار برای سودجویی بیشترند و زورگویی در خرید و فروش دارند. (کالا را به هر قیمت و بهایی که خواهند می‌فروشند) و این سودجویی و گرانفروشی، زیانی است برای همگان و عیب است بر والیان و کارگزاران؛ پس منع نما از احتکار؛ زیرا رسول خدا ﷺ از آن منع فرمود. باید خرید و فروش آسان صورت گیرد (بدون تحکم و تحمیل قیمت زیاد)

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۶۷.

۲. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۳۵: «أَنَّ عَلِيّاً ﷺ كَانَ يَنْهَى عَنِ الْحُكْرَةِ فِي الْأَمْصَارِ».

۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۳۶.

و با میزان عدل و با نرخ‌هایی که نه به زیان فروشنده باشد و نه خریدار. آن که پس از منع تو دست به احتکار زند، او را کیفر ده و عبرت دیگران گردان و در کیفر او اسراف و زیاده‌روی منما.[۱]

در این سخن مانند آنچه در نامه به رفاعه آمده بود، از مجازات محتکر پس از نهی از احتکار سخن به میان آمده است و سخن از قیمت عادلانه است که به سود فروشنده و خریدار باشد. واقعیت این است که در منابع عامه اخبار مختلفی دربارهٔ شدت برخورد حضرت با محتکران وجود دارد که می‌گوید حضرت غله و انبار احتکارشده را که زیاد هم بود، آتش زد.[۲] آنچه اکنون لازم است بررسی شود، قیمت‌گذاری کالای احتکارشده است.

قیمت‌گذاری کالای احتکارشده

آیا پس از اینکه کالای احتکارشده کشف شد، می‌توان برای آن قیمت‌گذاری کرد یا تعیین قیمت را باید بر عهده صاحب کالا نهاد؟ حاکم فقط حق دارد کالای احتکارشده را در معرض دید مردم قرار دهد و آنان را مطمئن سازد که در شهر کالا زیاد است و حق قیمت‌گذاری ندارد. اقوال فقها دراین‌باره یکسان نیست. آنچه مسلم است این است که عرضه کالا را وظیفه حاکم می‌دانند؛ اما درباره قیمت‌گذاری توسط حاکم اختلاف‌نظر وجود دارد. برخی مانند شیخ مفید و سلار[۳] که احتکار را مکروه می‌دانند، عرضه کالا و

---

۱. نهج البلاغه؛ ص۴۳۸. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۶۶. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۱۴۰: «وَ اعْلَمْ مَعَ ذٰلِکَ أَنَّ فی کَثیرٍ مِنْهُمْ ضِیقاً فاحِشاً وَ شُحّاً قَبیحاً وَ اِحْتِکاراً لِلْمَنافِعِ وَ تَحَکُّماً فِی الْبِیاعاتِ وَ ذٰلِکَ بابُ مَضَرَّةٍ لِلْعامَّةِ وَ عَیْبٌ عَلَی الْوُلاٰةِ. فَامْنَعْ مِنَ الاِحْتِکارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ مَنَعَ مِنْهُ وَ لْیَکُنِ الْبَیْعُ بَیْعاً سَمْحاً بِمَوازِینِ عَدْلٍ وَ أَسْعارٍ لاتُجْحِفُ بِالْفَرِیقَیْنِ مِنَ الْبائِعِ وَ الْمُبْتاعِ. فَمَنْ قارَفَ حُکْرَةً بَعْدَ نَهْیِکَ إِیّاهُ فَنَکِّلْ بِهِ وَ عاقِبْهُ فی غَیْرِ إِسْرافٍ».

۲. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف؛ ج۴، ص۳۰۱ (دار التاج). ابن‌حزم؛ المحلی؛ ج۹، ص۶۵.

۳. حمزة بن عبدالعزیز دیلمی سلار؛ المراسم العلویة و الأحکام النبویه؛ ص۱۸۲: «للسلطان أن یجبر المحتکر علی إخراج الغلة و یسعرها بما یراه ما لم یخسره».

قیمت‌گذاری را توسط حاکم لازم می‌دانند. شیخ مفید در مقنعه می‌نویسد: «وظیفه سلطان و حاکم است که غله احتکارشده را بیرون بیاورد و در بازارهای مسلمانان بفروشد، در صورتی که مردم به آن نیاز روشنی داشته باشند و حاکم حق دارد برابر آنچه مصلحت می‌داند، برای کالا، قیمت‌گذاری نماید؛ البته به گونه‌ای نباشد که به صاحبان کالا زیان برسد».[۱] کسانی هم که احتکار را حرام می‌شمارند، درباره تعیین قیمت توسط حاکم اختلاف نظر دارند. برخی مانند شیخ طوسی در استبصار که از کلامش استفاده می‌شود قایل به حرمت احتکار است، معتقد به اجبار عرضه کالای احتکاری توسط حاکم است؛ اما تعیین قیمت آن را به دست صاحب کالا می‌داند، برابر آنچه خداوند روزی‌اش نماید، آن‌گونه که رسول خدا ﷺ از قیمت‌گذاری امتناع فرمود.[۲] شیخ طوسی در آثار دیگرش بر کراهت احتکار تصریح می‌کند؛ ولی اجبار به فروش کالای احتکارشده را لازم می‌داند، بدون اینکه قیمتی برای آن مشخص شود.[۳] قیمت‌گذاری نکردن را قول مشهور دانسته‌اند.[۴] برخی در صورت افراط محتکر در مقدار قیمت[۵] یا تشدد و زیادی آن، قیمت‌گذاری را روا دانسته‌اند.[۶]

دلیل بر اجبار حاکم بر عرضه کالای احتکارشده سیره رسول خدا ﷺ می‌باشد. مردم مدینه نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای رسول خدا ﷺ، در شهر طعام (گندم) نیست جز نزد فلان آقا؛ به او دستور ده که بفروشد. حضرت فرمود: ای فلان، به‌درستی که مسلمانان

---

۱. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۶۱۶: «للسلطان أن یکره المحتکر علی إخراج غلته و بیعها فی أسواق المسلمین إذا کانت بالناس حاجة ظاهرة إلیها و له أن یسعّرها علی ما یراه من المصلحة و لا یسعّرها بما یخسر أربابها فیها».

۲. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۵: «فَإِنَّهُ یَلْزَمُهُ إِخْرَاجُهُ وَ بَیْعُهُ بِمَا یَرْزُقُهُ اللهُ کَمَا فَعَلَ النَّبِیُّ ﷺ».

۳. همو، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ ص۳۷۴. همو، المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۲، ص۱۹۵: «أجبره السلطان علی البیع دون سعر بعینه».

۴. علامه حلی؛ نهایة الإحکام فی معرفة الأحکام؛ ج۲، ص۵۱۵: «المشهور أنه لا یجوز التسعیر لا للإمام و لا لنائبه علی أهل الأسواق فی شیء من أمتعتهم من الطعام و غیره فی حال الرخص و الغلاء».

۵. همو، تلخیص المرام فی معرفة الأحکام؛ ص۹۳: «و یجبر علی البیع لا علی السعر علی رأی، إلّا مع الإفراط».

۶. شهید اول؛ الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیه؛ ج۳، ص۱۸۰: «و لا یسعّر علیه إلّا مع التشدّد».

بیان کردند که طعام و گندم در شهر مدینه یافته نمی‌شود جز آنچه نزد توست؛ پس آن را بیرون بیاور و آن‌گونه که می‌خواهی بفروش و آن را نگه مدار.[۱]

در این خبر فقط اجبار به عرضه و فروش توسط پیامبر ﷺ اشاره شده؛ ولی سخنی از قیمت‌گذاری نیست. در خبری دیگر رسول خدا ﷺ از تعیین قیمت اجتناب می‌ورزد. از علی بن ابی‌طالب ﷺ نقل شده که رسول خدا ﷺ به محتکران برخورد؛ دستور داد انبار کالای آنان را به وسط بازار بیاورند جایی که چشم‌ها ببینند. به رسول خدا ﷺ گفته شد قیمتی برای آنان تعیین کنید. اما ایشان از قیمت‌گذاری خودداری کردند. در آثار اهل سنت نیز خبری مشابه وجود دارد؛ با این تفاوت که در آن، سخن از احتکار نیست؛ بلکه نقل شده که قیمت‌ها در زمان پیامبر بالا رفته بود و مسلمانان، به نقل احمد حنبل، درخواست تعیین قیمت داشتند و خطاب به رسول خدا ﷺ گفتند: اگر (ممکن است) بهای آن را برای ما تعیین کنید. اما پیامبر ﷺ چنین نکردند.[۲] این خبر با تفاوت‌هایی در دیگر منابع اهل سنت[۳] و حتی در کتب لغت آمده است.[۴]

به نظر می‌رسد شیخ صدوق در کتاب توحید بعد از روایت اول به این خبر اهل سنت اشاره دارد که می‌افزاید: به رسول خدا ﷺ گفته شد اگر (ممکن است) قیمتی برای ما تعیین فرمایید؛ زیرا قیمت‌ها بالا و پایین می‌رود. حضرت در پاسخ فرمود: «مَا كُنْتُ

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۶۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۵۹. همو، الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۴.

۲. احمد بن حنبل؛ مسند أحمد؛ ج۳، ص۸۵: «فَقَالُوا له: لو قَوَّمْتَ لنا سِعْرَنَا؟ قال: إن الله هو الْمُقَوِّمُ (أوِ الْمُسَعِّرُ) إنی لأَرْجُو أَنْ أُفَارِقَكُمْ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْكُمْ يطلبنی بِمَظْلَمَةٍ فی مَالٍ وَلاَ نَفْسٍ».

۳. همان، ج۲، صص۳۳۷ و ۳۷۲ و ج۳، ص۲۸۶. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۸، ص۲۰۵. ابن‌ماجه؛ سنن ابن‌ماجه؛ ج۲، ص۷۴۲. ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی ازدی؛ سنن أبی‌داود؛ ج۳، ص۲۷۲. ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی؛ سنن الترمذی؛ ج۳، ص۶۰۵. هیثمی؛ مجمع الزوائد؛ ج۴، ص۹۹.

۴. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر؛ ج۴، ص۱۲۵. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۱۲، ص۵۰۰. محمد مرتضی زبیدی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج۱۷، ص۵۹۴: «قالوا: یا رسول‌الله لو قَوَّمْتَ لنا، فقال: الله هو المُقَوِّم».

لِأَلْقَى اللهَ عزّوجل بِبِدْعَةٍ لَمْ يُحْدِثْ لِي فِيهَا شَيْئاً فَدَعُوا عِبَادَ اللهِ يَأْكُلْ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ:[1] من خداوند را با ایجاد بدعتی ملاقات نمی‌کنم که در آن چیزی نرسیده است؛ پس بندگان خدا را رها کنید که برخی از قبال برخی روزی بخورند».

برابر این روایات، قیمت‌ها در دست خداوند است و او قیمت‌ها را بالا و پایین می‌برد و کسی حق قیمت‌گذاری ندارد. شیخ صدوق در کتاب توحید توضیح جالبی بعد از نقل این دو خبر و خبر دیگری که در آن آمده «ملکی موکّل بر قیمت‌هاست» می‌دهد. او بیان می‌کند اینکه گفته می‌شود قیمت‌ها به دست خداست، «وقتی است که گرانی و ارزانی بر اثر زیادی یا کمبود کالا باشد. در این صورت از جانب خداست و باید به آن رضایت داد و تسلیم آن بود؛ اما اگر گرانی و ارزانی به جهت گرفتاری مردم بدون توجه به زیادی و کمی آن است و بدون رضایت مردم یا بدان جهت است که یکی از مردم تمام غله شهر را خریداری کرده است و گران شده، این گرانی به دست کسی است که قیمت تعیین می‌کند و با خریدن تمام غله و طعام شهر متجاوز است؛ آن‌گونه که حکیم بن حزام انجام می‌داد و همه طعام واردشده به مدینه را می‌خرید و پیامبر ﷺ او را از احتکار بر حذر داشت».[2]

در اینجا شیخ صدوق موردی را به خدا نسبت می‌دهد که کالایی بر اثر کمبود یا کثرت تغییر قیمت پیدا می‌کند. این امری طبیعی است و به دست خداست؛ اما دو مورد را به دیگران نسبت می‌دهد. مورد اول: مردم دچار گرانی شده‌اند، درحالی‌که مشکل کمبود کالا ندارند و عموم مردم ناراضی هستند. اینجا مشخص می‌شود که دست‌هایی در این تغییر قیمت‌ها نقش دارند و ربطی به خدا ندارد.

مورد دوم: یک یا چند نفر همه موجودی یک کالا را خریده و چون عرضه نمی‌شود جز به قیمتی که خود می‌خواهند، این هم به دست این فرد یا افراد است و ربطی به

---

۱. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص۳۸۸.

۲. همان، ص۳۸۹.

خداوند ندارد؛ آن‌گونه که حکیم بن حزام عمل می‌کرد و پیامبر ﷺ او را از احتکار نهی کرد.

درباره اینکه آیا می‌شود قیمت‌گذاری کرد یا نه؟ شیخ مفید قایل به جواز قیمت‌گذاری بود.[۱] جمعی از فقها با شرط افراط یا تشدد در قیمت، آن را روا دانسته‌اند.[۲]

از سخن امیر مؤمنان ﷺ در نامهٔ خود به مالک اشتر نیز استفاده می‌شود که باید قیمت‌گذاری عادلانه کرد که نه به فروشنده و نه به مشتری ضرر برسد.[۳] از کلام حضرت می‌توان استفاده کرد که احتکار حرام منحصر در چند خوراکی نیست؛ بلکه اگر در موارد دیگر نیز حاکم اسلامی مردم را از احتکار باز بدارد، آن کالاها مشمول حرمت احتکار می‌شود.

---

۱. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۶۱۶: «للسلطان أن یکره المحتکر علی إخراج غلته و بیعها فی أسواق المسلمین إذا کانت بالناس حاجة ظاهرة إلیها و له أن یسعرها علی ما یراه من المصلحة و لا یسعرها بما یخسر أربابها فیها».

۲. علامه حلی؛ تلخیص المرام فی معرفة الأحکام؛ ص۹۳. شهید اول؛ الدروس الشرعیه؛ ج۳، ص۱۸۰.

۳. نهج البلاغه؛ ص۴۳۸. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۶۶. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۱۴۰.

فصل دوم

کار و تلاش اقتصادی معصومان علیهم‌السلام

مقدمه

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با توجه به وضعیت اجتماعی آن زمان، شغل‌های خاصی را برای کسب درآمد افراد جامعه در نظر می‌گرفتند. مسلمانان شغل‌های مختلفی داشتند و به کار و تلاش مشغول بودند. معصومان نیز خود به کار و تلاش در زمینه‌های مختلف می‌پرداختند. اینک به بیان مواردی از سیره مالی معصومان در کسب و کار می‌پردازیم؛ البته همان‌گونه که در تعریف سیره بیان شد، مواردی بیان می‌شود که خود معصومان عمل می‌کردند و عمل و کار آنان برای کسب درآمد یا تشویق به کار بوده است. می‌توان موضوع را دو گونه بیان کرد: به یکی ترتیب نام معصومان و دیگری بر اساس شغل‌ها و کارهایی که انجام می‌دادند که ترتیب آن با توجه به اهمیت موضوع و با رعایت ترتیب نام معصومان خواهد بود. این شیوه مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

توجه به این نکته نیز لازم است که کارها دو گونه است: کار با دست و کار بدون آن. کار دستی شامل کارگری و کشاورزی می‌شود. کار غیریدی مانند تجارت و باغداری به معنای مالک‌بودن و مدیریت تولید کشاورزی و سخنرانی و تدریس و مانند آن در امروز که جنبه فکری دارد. کارهای گذشته عموماً با دست بوده است؛ از قبیل کارگری و کشاورزی. این نوع کارها را همه افراد انجام نمی‌دادند؛ بلکه کسانی که دنبال کسب

درآمد از راه حلال و با دست خود بودند، انجام می‌دادند.

علی بن حمزه گوید: موسی بن جعفر ﷺ را دیدم که با دست خود در زمین خویش کار می‌کرد، به گونه‌ای که از دو پایش عرق می‌ریخت. گفتم: قربانت شوم، مردان کارگر کجا هستند؟ فرمود: ای علی، کسانی که بالاتر از من و پدرم بوده‌اند، با دست خود در زمینشان کار می‌کردند. گفتم: آنها چه کسانی هستند؟ پاسخ داد: آنها رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ بودند و پدرانم همه با دست خود کار و تلاش می‌کردند. کار با دست و تلاش از سیره پیامبران، فرستادگان الهی، اوصیا و مردان صالح و شایسته است.[1]

مجلسی اول در توضیح جمله عربی «وَ قَدِ اسْتَنْقَعَتْ قَدَمَاهُ فِی الْعَرَقِ: دو پایش در عرق فرو رفته است» می‌گوید به این معناست که آن‌قدر کار کرده که عرق پاهایش خاک زیر پایش را تبدیل به گل نموده است و این مبالغه در کار و تلاش است.[2] در نسخه وافی به جای «کار با دست» در قسمت اول، «کار با بیل» آمده است[3] که خود نوعی کار با دست است؛ زیرا کارگر ساختمان هم با بیل سر و کار دارد و با آن کار می‌کند.

این خبر نشان می‌دهد که کار و تلاش جزو سیره پیامبر ﷺ، اوصیاء و دیگر معصومان بوده است و همه با دست خود زحمت می‌کشیدند و کار می‌کردند؛ کارکردن عملی زشت و ناپسند نیست. کلینی در کتاب معیشت کافی در «باب آنچه واجب است اقتدای به ائمه، در تعرض برای کسبِ روزی»،[4] نمونه‌های متعددی از سیره معصومان نقل کرده است که به برخی از آنها اشاره خواهد شد. اینک چهار منبع درآمدی معصومان را

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۷۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۶۲: «رَأَیْتُ أَبَا الْحَسَنِ ﷺ یَعْمَلُ فِی أَرْضٍ لَهُ قَدِ اسْتَنْقَعَتْ قَدَمَاهُ فِی الْعَرَقِ. فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ: أَیْنَ الرِّجَالُ؟ فَقَالَ: یَا عَلِیُّ قَدْ عَمِلَ بِالْیَدِ مَنْ هُوَ خَیْرٌ مِنِّی فِی أَرْضِهِ وَ مِنْ أَبِی. فَقُلْتُ لَهُ: وَ مَنْ هُوَ؟ فَقَالَ: رَسُولُ اللهِ ﷺ وَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ وَ آبَائِی ﷺ کُلُّهُمْ کَانُوا قَدْ عَمِلُوا بِأَیْدِیهِمْ وَ هُوَ مِنْ عَمَلِ النَّبِیِّینَ وَ الْمُرْسَلِینَ وَ الْأَوْصِیَاءِ وَ الصَّالِحِینَ».

۲. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۶، ص۴۲۹: «أی حصل العرق تحت رجلیه حتی صار طینا و دخل رجله فی طین عرقه، و الظاهر أنه مبالغة (قد عمل بالید)».

۳. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۷، ص۳۳: «یا علی، قد عمل بالبیل من هو خیر منی فی أرضه و من أبی».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۷۳.

که در سیرهٔ آن بزرگواران آمده، بیان می‌کنیم:

گفتار اول: کشاورزی

کشاورزی و کار در مزرعه از کارهای رایج آن زمان بوده و اکنون نیز از کارهای پرزحمت در جامعه است که نیاز به کار و تلاش زیاد دارد. کشاورزی شامل زراعت و کشت گندم و جو و دیگر محصولات و سبزیجات و مانند آن است. بخشی از کشاورزی شامل درختکاری و ایجاد باغ برای تأمین میوه و درآمد با پرورش درخت میوه بوده و هست. منطقه جزیرةالعرب از تنوع اقلیمی کمتری برای تولید انواع میوه برخوردار بوده و مهم‌ترین میوه حجاز خرما بوده است. انگور، انجیر، انار و مانند آن[1] نیز از میوه‌های شناخته‌شده در آن سرزمین بوده است. کشاورزی کار روی زمین و کسب درآمد از آن است. امام صادق ﷺ در باب اهمیت کشاورزی و کار بر روی زمین می‌فرماید: «وَ إِنَّ الرَّجُلَ خُلِقَ مِنَ الْأَرْضِ وَ إِنَّمَا هِمَّتُهُ فِي الْأَرْضِ:[2] به‌درستی که مرد از زمین آفریده شده و همت او فقط در کار بر زمین است».

۱. کار در مزرعه

معصومان در مزارع کشاورزی کار می‌کردند. رسول خدا ﷺ در مزرعه و زمین خود کار می‌کرد. درباره کار دستی پیامبر ﷺ هم خبری نقل شده که به آن اشاره می‌کنیم: امام صادق ﷺ درباره کار پیامبر ﷺ می‌فرماید: به‌درستی که رسول خدا ﷺ سنگی را در مسیر راه قرار داد تا آب را از زمینش برگرداند. به خدا سوگند آن سنگ تاکنون آسیبی به شتر و انسانی نرسانده است.[3] این خبر نشان می‌دهد که حضرت دارای زمین بوده

---

۱. محمد بن احمد مقدسی؛ احسن التقاسیم؛ ص۷۹.

۲. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۲، ص۴۹۸.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۷۵: «أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ وَضَعَ حَجَراً عَلَى الطَّرِيقِ يَرُدُّ الْمَاءَ عَنْ أَرْضِهِ فَوَ اللهِ مَا نَكَبَ بَعِيراً وَ لَا إِنْسَاناً حَتَّى السَّاعَةِ».

است که در آن زراعت می‌کرده یا درخت داشته است. بدیهی است وقتی که پیامبر ما به کار کشاورزی بپردازد و از کار و تلاش باز نایستد، ما نیز باید روش و سیرهٔ آن حضرت را پی بگیریم.

۲. آبادکردن زمین

یکی از کارهای امیر مؤمنان علی علیه‌السلام آبادکردن زمین‌های موات برای کشاورزی بوده است. منطقه یَنبُع[۱] را حضرت برای کشاورزی آماده ساخت و در آن چشمه ایجاد کرد و بخشی از آن را به نخلستان تبدیل نمود. امام صادق علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فیء را تقسیم کرد؛ به علی علیه‌السلام نیز قطعه زمینی رسید. حضرت در آن چشمه‌ای ایجاد کرد که از آن آبی به سمت آسمان فوران کرد مانند گردن شتر. آنجا را ینبع نامید. مردی بشارت آن را به حضرت داد؛ ایشان فرمود:

بَشِّرِ الْوَارِثَ هِیَ صَدَقَةٌ بَتَّةً بَتْلاً فِی حَجِیجِ بَیْتِ اللهِ وَ عَابِرِی سَبِیلِ اللهِ لَا تُبَاعُ وَ لَا تُوهَبُ وَ لَا تُورَثُ؛ فَمَنْ بَاعَهَا أَوْ وَهَبَهَا فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَ الْمَلَائِکَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ لَا یَقْبَلُ اللهُ مِنْهُ صَرْفاً وَ لَا عَدْلاً.[۲] وارث را بشارت ده. این صدقهٔ قطعی قطعی است برای حاجیان خانه خدا و کسانی که گذر می‌کنند در راه خداست که فروخته و بخشیده نمی‌شود و به ارث برده نمی‌شود؛ پس هر کس آن را فروخت یا بخشید، لعنت خدا، ملائکه و تمام مردم بر او باد. خداوند از او هیچ بخشش و معادلی را نمی‌پذیرد.

درآمد غلهٔ حضرت از این نوع زمین‌ها بوده است. بلاذری مجموع غله حضرت را در

---

۱. ینبع منطقه‌ای در جهت کوه رضوی، نزدیک به دریای سرخ در هفت مرحله‌ای شهر مدینه و نزدیک مسیر حاجیان شامی که بیشتر ساکنان آن بنی‌حسن بودند (یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۵، ص۴۵۰).

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۵۴. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۳۴۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۱۴۸.

یک سال زراعی مبلغ چهل‌هزار دینار دانسته است؛[۱] درحالی‌که احمد حنبل از قول امام نقل کرده که صدقه و زکات اموالم به چهل‌هزار دینار می‌رسد.[۲] معنای این سخن این است که یک‌بیستم غله حضرت به چهل‌هزار دینار می‌رسیده و کل غله بیشتر بوده است. در آن زمان هر دیناری ده درهم بوده است که در مجموع مبلغ قابل توجهی را نشان می‌دهد. به نقل بلاذری، علی ﷺ همه اینها را وقف کرد و برای گذران زندگی خود شمشیرش را فروخت.[۳]

۳. کاشت درخت

خرما در جزیرةالعرب از محصولات رایج و غذاهای مرسوم مردم بود. مزارع مختلفی در محدوده مدینه به ایجاد نخلستان اختصاص داشت. این نخلستان‌ها دارای انواع خرما با نام‌های مختلف بود. درخت خرما از طریق اصله و هسته خرما هر دو به عمل می‌آید. اخبار متعددی وارد شده است که معصومان به کاشت نهال یا هسته خرما می‌پرداختند و در کاشت درخت نقش داشتند.

الف) سیره رسول خدا ﷺ

امام صادق ﷺ می‌فرماید: «کَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ یَمَصُّ النَّوَی بِفِیهِ وَ یَغْرِسُهُ:[۴] سیره رسول خدا ﷺ این بود که دانه خرما را در دهانش می‌مکید، سپس می‌کاشت».

این خبر نشان می‌دهد که رسول خدا ﷺ درختکاری می‌کرده و به کار کشاورزی و باغداری می‌پرداخته است. آمدن کلمه «کان» همراه با فعل مضارع «یمص» نشان می‌دهد

---

۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۲، ص۳۶۰.

۲. احمد بن حنبل؛ مسند أحمد بن حنبل؛ ج۱، ص۱۵۹. همو، فضائل الصحابه؛ ج۲، ص۷۱۲: «و إنّ صدَقَةَ مالی لَتَبلُغُ أربَعِینَ أَلفَ دِینَارٍ».

۳. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۲، ص۳۶۰.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۷۴.

که این عمل پیامبر ﷺ مستمر بوده است. مورد مشخص این درختکاری در این روایت مشخص نشده است؛ اما در جریان آزادی سلمان که قرار بود چهارصد اصله نخل خرما پول آزادی وی باشد، گزارش مشابهی از رسول خدا ﷺ نقل شده که حضرت در کاشتن درخت‌ها نقش داشته است.[۱]

در منابع تاریخی نقل شده که رسول خدا ﷺ برای آزادی سلمان سیصد درخت خرما و مقداری پول قرار داد. پیامبر ﷺ خطاب به یاران خود فرمود: برادرتان را کمک کنید. هر یک بین سی تا ده نهال خرما کاشتند؛ همه سبز شد[۲] جز یک نهال که پیامبر ﷺ آن را در آورد و دوباره کاشت و همان سال میوه داد.[۳]

عجوه نوعی از بهترین خرماهای مدینه است که گفته شده مادر خرماهاست[۴] و میوه بهشتی است[۵] که با آدم از بهشت آمده[۶] و سموم بدن را دفع می‌کند.[۷] این نوع خرما را رسول خدا ﷺ کاشته است؛[۸] به همین جهت امروز خرمای عجوه جزو گران‌ترین خرماهای شهر مدینه است و قیمت یک کیلوی آن بالای سی ریال سعودی است. در روایتی می‌خوانیم غلهٔ اموال علی ؑ از ینبع می‌آمد و از آن غذا درست می‌کرد و در روغن زیتون، نان و خرمای عجوه ترید می‌کرد و آن را می‌خورد و به مردم نان و گوشت می‌داد.

---

۱. شیخ صدوق؛ کمال‌الدین و تمام النعمه؛ ج۱، ص۱۶۵.

۲. ابن‌اسحاق؛ سیرة ابن‌إسحاق؛ ص۹۱. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۴، ص۵۹. ابن‌هشام؛ السیرة النبویه؛ ج۱، ص۲۲۰.

۳. احمد بن حنبل؛ مسند أحمد بن حنبل؛ ج۵، ص۳۵۴. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۲، ص۶۳۵. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۲۱، صص۳۹۵ و ۴۰۳: «فقال رسول الله ﷺ: ما شَأْنُ هذه؟ قال: عُمَرُ: أنا غَرَسْتُهَا یا رَسُولَ‌اللهِ. قال: فَنَزَعَهَا رسول الله ﷺ، ثُمَّ غَرَسَهَا فَحَمَلَتْ من عَامِهَا».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۳۴۷. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۲، ص۵۳۰.

۵. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۱۱، ص۱۵۲.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۳۴۷.

۷. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ؑ؛ ج۲، ص۷۵. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۱۱، ص۱۵۲.

۸. خلیل بن احمد فراهیدی؛ کتاب العین؛ ج۲، ص۱۸۳. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر؛ ج۳، ص۱۸۸. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۴، ص۳۱۱.

گاهی هم خودش گوشت می‌خورد.[۱] به نظر می‌رسد گندم، زیتون و خرما از ینبع بوده که خود استفاده می‌کرده؛ ولی به مردم گوشت می‌داده است. از آنچه بیان شد استفاده می‌شود که رسول خدا ﷺ درختکاری داشته و به کار کشاورزی می‌پرداخته است.

ب) سیره امیرالمؤمنین ﷺ

امیرالمؤمنین ﷺ جزو کسانی است که بیشترین تلاش را در میان معصومان در کاشتن درخت و ایجاد نخلستان داشته است. امیرالمؤمنین ﷺ در منطقه ینبع نخلستان بزرگی ایجاد کرد و درخت‌های خرمای زیادی کاشت. در روایتی در کافی می‌خوانیم. مردی با امیرالمؤمنین ﷺ مواجه شد، درحالی‌که سوار بر مرکب روی جوالی پر از هستهٔ خرما نشسته بود. مرد گفت: یا اباالحسن، در این جوال چه داری؟ امیرالمؤمنین ﷺ گفت: صدهزار نهال خرما، ان‌شاءالله. امیرالمؤمنین ﷺ دانه‌ها را کاشت و تمام هسته‌های خرما سبز شد؛ حتی یک هستهٔ آن خطا نکرد.[۲]

مضمون این روایت معتبر بدین معناست که حضرت صدهزار نخل خرما کاشته است. به نظر می‌رسد این نخل‌ها در منطقه ینبع بوده است؛ منطقه‌ای که حضرت آن را وقف کرد و در وقفنامه تمام بردگانی را که روی زمین کار می‌کردند، آزاد کرد، به جز چهار نفر که آزادی آنان را بعد از پنج سال قرار داد.[۳] با توجه به اینکه در همین وصیت‌نامه امیرالمؤمنین ﷺ مسئول این اوقاف را بعد از خود امام حسن ﷺ و بعد از او امام حسین ﷺ قرار داده است، مشخص می‌شود که این دو معصوم نیز درگیر کار کشاورزی بودند و بر نخلستان‌های ینبع نظارت مستمر داشته و در آن به کار می‌پرداختند. امام صادق ﷺ از

---

۱. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۱۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۷۴: «فَقَالَ لَهُ: مَا هَذَا يَا أَبَا الْحَسَنِ تَحْتَكَ؟ فَقَالَ: مِائَةُ أَلْفِ عَذْقٍ إِنْ شَاءَ اللهُ. قَالَ: فَغَرَسَهُ فَلَمْ يُغَادَرْ مِنْهُ نَوَاةٌ وَاحِدَةٌ».

۳. همان، ج۷، ص۴۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۱۴۶. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۳۴۱. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۱۰، ص۳۷۵. ابن‌شبّه؛ تاریخ المدینة المنوره؛ ج۱، ص۲۲۵.

پدرش نقل کرده که «كَانَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَقُولُ: "مَنْ وَجَدَ مَاءً وَ تُرَاباً ثُمَّ افْتَقَرَ فَأَبْعَدَهُ اللهُ"»:[1] امیر مؤمنان ﷺ همیشه می‌فرمود: هر کس که آب و خاکی بیابد، آن‌گاه فقیر شود، خداوند او را از رحمت خود دور نماید».

۴. مدیریت تولید کشاورزی

امیرالمؤمنین ﷺ خود روی زمین کار می‌کرد و چشمهٔ آب جاری می‌ساخت، اما این بدان معنا نیست که خود به‌تنهایی روی زمین کار می‌کرده است؛ بلکه حضرت با برنامه‌ریزی دقیق و استفاده از نیروی کار مناسب، به آبادکردن زمین و کشت درخت و زراعت می‌پرداخته است. آن حضرت معمولاً بردگانی را می‌خرید تا به ایشان کمک کنند و بعد از مدتی آموزش و آشناساختن آنان با اسلام، آنها را آزاد می‌کرد. در ماجرای جاری‌شدن چشمه در ینبع آمده که به حضرت خبر دادند که آب فوران کرد؛[2] یعنی حضرت در جای دیگری از مزرعه کار می‌کرده و جمعی به کندن چشمهٔ آب مشغول بوده‌اند و آنان این خبر خوش را به حضرت داده‌اند.

در وقفنامه حضرت که از موسی بن جعفر ﷺ نقل شده و در کتب اربعه هم آمده است، حضرت تمام بردگان خود را آزاد می‌کند؛ ولی آزادی چهار تن از آنان را بعد از پنج سال قرار می‌دهد: زیاد، ابونیزر، جبیر و زریق. سخن حضرت چنین است: «آنچه از مالم در ینبع است که به عنوان مال من شناخته می‌شود و اطراف آن، صدقه است. غلامانی هم که در آنجا کار می‌کنند، آزاد هستند، به جز رباح، ابونیزر و جبیر. کسی بر آنان تسلط ندارد. آنان موالی هستند؛ تا پنج سال در این ملک کار کنند و مخارج آنان و

---

۱. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۱۵. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۷، ص۴۰. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۱۰۰، ص۶۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۵۴. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۳۴۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۱۴۸.

روزی‌شان و مخارج خانواده آنان از ینبع است».[۱] حضرت در ادامه به املاک وادی‌القری اشاره می‌کند که زریق، غلام دیگر حضرت، در آنجا به کار مشغول بوده است. حضرت شرط پنج سال را برای آزادی وی نیز قرار می‌دهد. در خبری آمده وقتی عقیل به کوفه آمد، امیرالمؤمنین ﷺ گفت: به ینبع بنویسم تا مالی برای تو قرار دهند؟ عقیل گفت: غیر آن چیزی نیست؟ حضرت به حسین ﷺ فرمود: برای عمویت پیراهن بخر.[۲]

بخشی از اموال ینبع در اختیار امامان بعدی بوده است که نشان می‌دهد ایشان به اداره آن می‌پرداخته‌اند و بسیار سودآور بوده است. وقتی معاویه از مروان حاکم مدینه خواست دختر عبدالله بن جعفر را برای یزید خواستگاری کند، عبدالله گفت: اختیار او در دست دایی‌اش حسین است. او اکنون در ینبع است؛ باید صبر کنی برگردد. امام حسین ﷺ با این ازدواج موافقت نکرد و او را به ازدواج قاسم بن محمد درآورد و بغیبغات را مهر او قرار داد.[۳] معاویه برای خرید چشمه ابونیزر که غیر از بغیبغات بود، دویست‌هزار دینار برای امام حسین ﷺ فرستاد؛ چون حضرت قرض داشت. حضرت آن را به معاویه نفروخت و فرمود وقف است.[۴]

در زمان امام باقر ﷺ نیز یادی از منطقه ینبع شده است. حسن زیات گوید: بعد از انجام

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۱۷۹ و ج۷، ص۴۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۱۴۶. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۳۰۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۲۷: «أَنَّ مَا كَانَ لِي مِنْ مَالٍ بِيَنْبُعَ يُعْرَفُ لِي فِيهَا وَ مَا حَوْلَهَا صَدَقَةٌ وَ رَقِيقَهَا غَيْرَ أَنَّ رَبَاحاً وَ أَبَا نَيْزَرَ وَ جُبَيْراً عُتَقَاءُ لَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَيْهِمْ سَبِيلٌ فَهُمْ مَوَالِيَّ يَعْمَلُونَ فِي الْمَالِ خَمْسَ حِجَجٍ وَ فِيهِ نَفَقَتُهُمْ وَ رِزْقُهُمْ وَ أَرْزَاقُ أَهَالِيهِمْ». در کتاب اخیر به جای «جبیر»، «عیاض» آمده و در دعائم «حبتر» آمده است.

۲. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۷۲۳: «أَكْتُبُ لَكَ إِلَى يَنْبُعَ. قَالَ: لَيْسَ غَيْرُ هَذَا».

۳. یاقوت حموی؛ معجم البلدان، ج۱، ص۴۶۹.

۴. ابوسعد منصور بن حسین آبی؛ نثر الدر فی المحاضرات؛ ج۱، ص۲۰۵. علی بن محمد خزاعی؛ تخریج الدلالات السمعیه؛ ص۵۶۸. ابوعبید عبدالله بن عبدالعزیز اندلسی بکری؛ معجم ما استعجم من أسماء البلاد و المواضع؛ ج۲، ص۶۵۹. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج۷، ص۳۴۳. محمد بن ابی‌بکر انصاری بری تلمسانی؛ الجوهرة فی نسب النبی و أصحابه العشره؛ ج۲، ص۲۵۳: عبارت نثر الدر: «فرکب الحسین دین، فحمل إلیه معاویة بعین أبی نیزر مائتی ألف دینار، فأبی أن یبیع و قال: إنّما تصدّق بها أبی لیقی الله بها وجهه حرّ النار و لست بائعها بشیء».

مناسک حج به مدینه آمدم. از امام باقر علیه‌السلام پرسیدم، گفتند: در ینبع است. بـه آنجـا رفـتم. حضرت وقتی مرا دید فرمود: ای حسن، به اینجا آمدی؟ گفتم: دوست نداشـتم برگـردم و شما را نبینم. فرمود: من از این سیر خوردم؛ دوست نداشتم در مسـجد پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باشـم.[۱] حضرت به ینبع رفته که دور از اجتماع مسلمانان بود تا سیر مصرف کند و بوی آن دیگران را آزار ندهد. احتمالاً بخشی از بردگان حضرت که شصت نفر بودند،[۲] در اینجا یا عُـرَیض به کار مشغول بودند. در خبر سدیر صیرفی نیز آمده که من با امام صادق علیه‌السلام به سوی منطقه ینبع حرکت کردیم؛[۳] داود رقی نیز با امام صادق علیه‌السلام بـه ینبـع مـی‌رود کـه نشـان می‌دهـد حضرت مزرعه مناسبی در آنجا داشته است.[۴]

در روستای عریض، نزدیک مدینه، معصومان مزرعه‌ای داشتند و به آنجـا می‌رفتنـد. اخبار نشان می‌دهد این مزرعه از زمان امام باقر علیه‌السلام از آنِ ایشان بوده است. برابر خبـری که امام صادق علیه‌السلام نقل کرده، پدرش زمینی را که به آن عریض می‌گفتند، از مردی خریـد. قرار شد به جای هر یک دینـار، ده درهـم بدهـد. بعـد از انجـام معاملـه، امـام بـاقر علیه‌السلام به‌سرعت حرکت کرد. پرسیدم: چرا حرکت کردید؟ فرمـود: بـرای اینکـه معاملـه قطعـی شود؛[۵] یعنی تا فروشنده نتواند از خیار مجلس بهره ببرد و معامله را فسـخ کنـد؛ بنـابراین حضرت کل زمین عریض را خریده است و (بعد از آن) کل عریض ملـک امـام بـاقر علیه‌السلام بوده است.[۶] عریض بر وزن زبیر، وادی معروفی در مدینه است.[۷] در خبری، عریض جـزو

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۳۷۵. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۲، ص۵۲۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۵۵.

۳. همان، ج۲، ص۲۴۲.

۴. همان، ج۶، ص۴۶۶.

۵. همان، ج۵، ص۱۷۰. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۴۴. شیخ صـدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۰۴. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۷۲. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۲۰.

۶. علی بن جعفر عریضی؛ مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها؛ ص۱۷.

۷. محمد مرتضی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج۱۰، ص۹۳. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۷، ص۱۸۵.

محدودهٔ حرم نبوی معرفی شده است.[۱]

شیخ صدوق خبر حضور حضرت را در عریض نقل کرده است.[۲] در خبری معتّب غلام امام صادق ﷺ از حضور آن حضرت در عریض سخن می‌گوید که به مسجد و محل نماز امام باقر ﷺ رفته است و سرگذشتی را نقل می‌کند.[۳] امام صادق ﷺ وقتی می‌خواست از تره استفاده کند، به عریض می‌رفت.[۴] اسماعیل بن جعفر در عریض درگذشت و جنازه او را برای دفن به بقیع بردند.[۵] عریض به‌طور قطع ملک امام صادق ﷺ بوده و فرزندش علی بن جعفر در آنجا زندگی می‌کرده و درگذشته است و به علی بن جعفر عریضی مشهور است و به فرزندانش عریضیان می‌گفتند.[۶]

در سفری که شخصاً با جمعی به عریض رفتیم، دیدم که بر روی قبر علی بن جعفر خانه‌ای بود و یک گلدسته داشت که سابقه‌ای حدود پانصد سال داشت؛ بعد از چند سال، وهابی‌ها آن مقبره را در مرداد ۱۳۸۱ش تخریب کردند.[۷]

موسی بن جعفر ﷺ بارها به عریض می‌رفته و افراد برای پرسش مسائل شرعی[۸] یا حل مشکل اقتصادی خود در عریض، به خدمت حضرت می‌رسیدند.[۹] خبری هم از حضور امام رضا ﷺ در عریض نقل شده است.[۱۰] موسی بن جعفر ﷺ ملک دیگری به نام

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۶۴. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۳۳۷.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۵۴۴.

۳. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج۲، ص۸۵۹.

۴. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۲، ص۵۱۱.

۵. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۲، ص۲۰۹.

۶. علی بن جعفر عریضی؛ مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها؛ ص۱۷. محمد مرتضی زبیدی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج۱۰، ص۹۳.

۷. مجله میقات؛ شماره ۴۰، ص۱۱۲.

۸. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۱۲۷: «مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ قَالَ: سَأَلْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ ﷺ وَ هُوَ بِالْعُرَيْضِ».

۹. همان، ج۱، ص۴۷۸: «كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ﷺ إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ نَضْرَانِيٌّ وَ نَحْنُ مَعَهُ بِالْعُرَيْضِ».

۱۰. همان، ص۴۸۷: «تَوَجَّهْتُ نَحْوَ الرِّضَا ﷺ وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ بِالْعُرَيْضِ».

«یسیریه» داشته که آن را به ۲۶ هزار دینار خریده بود و بـه امـام رضـا ﷺ بخشـید.[۱] در هنگام سعایت فرزند اسماعیل از موسی بن جعفر ﷺ از خرید این ملک توسـط حضـرت یاد شده که آن را به سی‌هزار دینار خریده است.[۲] در نسخه‌ای از عیون أخبار الرضا نام آن بشریه آمده است.[۳] در حاشیه نوشته بسریه صحیح است که قریه‌ای در دو فرسخی بغـداد بوده است.[۴]

گفتار دوم: کار و کارگری در سیره معصومان

منظور از کار، کار برای خود و دیگران است. کار برای خود و دیگـران شـامل کـارگری، کشاورزی، تجارت و دامداری می‌شود. کار به این معنا در سیره برخـی معصـومان دیـده می‌شود؛ یعنی برخی از آنان با اینکه دارای موقعیت اجتماعی بودند، برای به‌دست‌آوردن روزی حلال و گذران زندگی بـرای دیگـران هـم کـار می‌کردنـد. نمونـه روشـن آن در زندگانی امیر مؤمنان ﷺ دیده می‌شود. رسول خـدا ﷺ قبـل از رسـالت بـرای خدیجـه تجارت می‌کرد که مصداق کار برای دیگران است.[۵] امام علـی ﷺ در شـهر مدینـه بـرای دیگران کار می‌کرد و هیچ‌گاه دست نیاز به سوی افراد دراز ننمود که ایـن مسـئله نشـانهٔ عزت نفس و بلندی طبع آن حضرت است.

در حدیث آمده که علی ﷺ خودش را به اجاره مرد یهـودی درآورد کـه آب از چـاه بکشد و برای هر دلو آب، یک عدد خرما دریافت نماید. او خرماها را جمع کرد و آنها را نزد پیامبر ﷺ برد. حضرت از آنها تناول فرمود.[۶] این خبر که شیخ طوسی نقل کرده نشان

---

۱. ابوجعفر محمد بن جریر طبری صغیر؛ دلائل الإمامه؛ ص۳۰۹.
۲. علی بن فخرالدین عیسی اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمه؛ ج۲، ص۲۳۱.
۳. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۷۲.
۴. سیدعلی‌خان شیرازی مدنی؛ الطراز الأول؛ ج۷، ص۸۳.
۵. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار ﷺ؛ ج۱، ص۱۸۳ و ج۳، ص۱۵. شیخ صـدوق؛ کمـال الدین و تمام النعمه؛ ج۱، ص۱۹۰. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (یک‌جلدی)؛ ص۳۷.
۶. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۳، ص۴۸۷. ابن‌ابی‌جمهور احسائی؛ عوالی اللئالی العزیزیه؛ ج۳، ص۲۵۴: «أَنَّ عَلِیّاً ﷺ آجَرَ نَفْسَهُ مِنْ یَهُودِیٍّ لِیَسْتَقِیَ الْمَاءَ کُلَّ دَلْوٍ بِتَمْرَةٍ وَ جَمَعَ التَّمَرَاتِ وَ حَمَلَهُ إِلَی النَّبِیِّ ﷺ فَأَکَلَ مِنْهُ».

می‌دهد که کار علی ﷺ امری ناپسند نبوده است؛ بلکه رسول خدا ﷺ آن را تأیید کرده و از خرمای به‌دست‌آمده از آن، استفاده کرده است، به همین جهت وقتی پیامبر ﷺ دست پینه‌بستهٔ کارگری به نام سعد انصاری را لمس کرد، پرسید: چه چیزی باعث زبری دستت شده؟ پاسخ داد: من با بیل و کلنگ کار می‌کنم تا مخارج خانواده‌ام را تأمین کنم. رسول خدا ﷺ دست او را بوسید و فرمود: «هَذِهِ يَدٌ لا تَمَسُّهَا النَّار:[1] این دستی است که آتش را لمس نمی‌کند».

این سیره پیامبر ﷺ ارج‌نهادن به کار و تلاش و کارگرانی است که با زحمت و تلاش خود دنبال روزی حلال هستند.

معصومان برای خود زیاد کار می‌کردند تا محتاج دیگران نشوند. به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۱. امیر مؤمنان علی ﷺ

کار و تلاش امیر مؤمنان از همه معصومان بیشتر بوده است. نقل شده ایشان هزار برده را با درآمدی که با کار و زحمت به دست آورد، خرید و آزاد کرد.[2] در خبری دیگر می‌خوانیم حضرت علی ﷺ هزار برده را از خالص مال خودش آزاد کرد که همه آنها را با کار با دو دست و عرق جبینش به دست آورده بود. آنان را برای کسب رضای خدا و نجات از آتش آزاد کرد و غذای وی جز سرکه و روغن زیتون نبود و حلوا و شیرینی او خرما بود، اگر می‌یافت و لباسش کرباس بود؛ اگر چیزی اضافی بود، آن را با قیچی جدا می‌کرد.[3] امام صادق ﷺ در خبری از عبدالله بن حسن که مدعی دانش بود می‌خواهد نام

---

۱. ابن‌اثیر جزری(عزالدین)؛ اسد الغابه، ج ۲، ص۱۸۵. ابن‌حجر؛ الإصابه، ج ۳، ص ۷۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص ۷۴: «عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ ﷺ: أَنَّ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ ﷺ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوکٍ مِنْ کَدِّ یَدِهِ».

۳. همان، ج۸، ص۱۶۳: «وَ لَقَدْ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوکٍ مِنْ صُلْبِ مَالِهِ کُلُّ ذَلِکَ تَحَفَّی فِیهِ یَدَاهُ وَ تَعْرَقُ جَبِینُهُ الْتِمَاسَ وَجْهِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْخَلَاصِ مِنَ النَّارِ وَ مَا کَانَ قُوتُهُ إِلَّا الْخَلَّ وَ الزَّیْتَ وَ حَلْوَاهُ التَّمْرُ إِذَا وَجَدَهُ وَ مَلْبُوسُهُ الْکَرَابِیسُ فَإِذَا فَضَلَ عَنْ ثِیَابِهِ شَیْءٌ دَعَا بِالْجَلَمِ فَجَزَّهُ».

پنج تن از این بردگان آزادشده را بیان کند.[۱]

حضرت امیر ﷺ آن‌قدر در بیابان‌های ینبع به کار مشغول بود که در همان‌جا به‌شدت مریض شد.[۲] ابوفضالهٔ انصاری که از اصحاب بدر بود، همراه پسرش فضاله به عیادت ایشان آمد. ابوفضاله به اعتراض گفت: تو در اینجا کار می‌کنی و تنها می‌میری و تنها عرب‌های جُهَینه هستند که تو را دفن خواهند کرد. به مدینه برو تا اصحاب امور کفن و دفن تو را بر عهده گیرند و بر تو نماز بخوانند. حضرت پاسخ داد: این‌گونه نیست. من از این مریضی از دنیا نمی‌روم. رسول خدا ﷺ با من عهده کرده که نمی‌میرم تا اینکه به حکومت برسم؛ سپس این با این خونین می‌شود؛ یعنی با خون سرم، محاسنم آغشته می‌شود. ابوفضاله در صفین در رکاب حضرت به شهادت رسید.[۳]

از این خبر استفاده می‌شود که مریضی حضرت آن‌قدر شدید بوده که ابوفضاله احتمال درگذشت ایشان را داده است و از وی می‌خواهد به مدینه برود و دست از کار و تلاش بردارد؛ ولی سخن حضرت در زنده‌ماندن باعث ایمان ابوفضاله به موقعیت بالای حضرت شد.

۲. امام باقر ﷺ

امام باقر ﷺ از کسانی است که برای کسب روزی در هوای گرم تلاش می‌کرد.

---

۱. همان، ص۳۶۴. علی بن جعفر عریضی؛ مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها؛ ص۳۳۱: «وَ أَمَّا الْعِلْمُ فَقَدْ أَعْتَقَ أَبُوکَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی‌طَالِبٍ ﷺ أَلْفَ مَمْلُوکٍ فَسَمِّ لَنَا خَمْسَةً مِنْهُمْ وَ أَنْتَ عَالِمٌ».

۲. ابن‌اثیر جزری(عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج۵، ص۲۴۷: «خرجت مع أبی إلی ینبع عائدا لعلی بن أبی‌طالب رضی الله عنه و کان مریضا بها، فقال له أبی: ما یقیمک بهذا المنزل و لو مِتّ لم یلک إلّا أعراب جهینة. احتمل إلی المدینة، فإن أصابک أجلک ولیک أصحابک و صلّوا علیک و کان أبو فضالة من أهل بدر، فقال ﷺ: إنی لست بمیت من وجعی هذا، إن النبی ﷺ عهد إلیّ أنی لا أموت حتی أضرب، ثم تخضب هذه من هذه، یعنی لحیته من دم هامته».

۳. همان. احمد بن حنبل؛ مسند أحمد بن حنبل؛ ج۱، ص۱۰۲. همو، فضائل الصحابه؛ ج۲، ص۶۹۴. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۴، ص۱۷۳۰. احمد بن حسین بیهقی؛ دلائل النبوه؛ ج۶، ص۴۳۸. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۴۲، ص۵۴۷. علی بن یوسف حلی؛ العدد القویة لدفع المخاوف الیومیه؛ ص۲۳۷: «إِنّ رَسُولَ اللهِ ﷺ عَهِدَ إِلَیَّ أَنْ لاَ أَمُوتَ حتی أُؤَمَّرَ».

عبدالرحمان بن حجاج گوید: محمد بن منکدر می‌گفت: من تصور نمی‌کردم علی بن الحسین ﷺ فرزندی به جا نهاده باشد که از خود او فاضل‌تر باشد تا آنکه روزی فرزندش محمد بن علی را دیدم. خواستم او را موعظه کنم؛ ولی او به من موعظه آموخت. به او گفتند: محمد بن علی ﷺ با چه درسی تو را موعظه آموخت؟ محمد بن منکدر گفت: من در نیمروزی تفتیده و گرم از شهر خارج شدم و به اطراف مدینه رفتم. ابوجعفر محمد بن علی ﷺ را دیدم با همه سنگینی و فربهی، در میان مزرعه بر دو غلام سیاه تکیه دارد و به کار مزرعه رسیدگی می‌کند. با خود گفتم: سبحان الله، پیری از پیران قریش در این گرمای نیمروز با این حال پرمشقت در طلب دنیا تلاش می‌کند؛ باید او را موعظه کنم. نزدیک رفتم و سلام کردم. ابوجعفر نفس‌زنان سلام مرا پاسخ داد. عرق از سر و رویش می‌ریخت. گفتم: خداوند امور تو را اصلاح کند؛ پیری از پیران قریش در این تفت گرما با این حال پرمشقت برای دنیا تلاش کند، شایسته نیست. اگر در این حال پیک مرگ درآید، چه خواهی کرد؟ ابوجعفر گفت: اگر پیک مرگ با این حالت درآید، مرا در طاعت و بندگی خدا خواهد دید؛ چراکه من با این تلاش و کوشش، خودم و خانواده‌ام را از احتیاج به تو و سایر مردم بی‌نیاز می‌کنم. من باید موقعی خائف و بیمناک باشم که پیک مرگ درآید و من در حال معصیت و نافرمانی خدا باشم. من به ابوجعفر گفتم: درست گفتی، خداوند رحمتت کند.[1]

این امکان هست که حضرت امام باقر ﷺ برای کار به عریض رفته باشد؛ زیرا سخن از اطراف مدینه است و فاصله عریض تا مدینه زیاد نیست.

۳. امام صادق ﷺ

امام صادق ﷺ از دیگر معصومانی است که برای کسب روزی حلال شخصاً تلاش

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۷۳. محمدباقر بهبودی؛ گزیده کافی؛ ج۴، ص۲۳۹. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج۳، ص۲۸۲. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۲، ص۱۶۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۲۵.

می‌کرد. عبدالاعلی گوید: امام صادق ﷺ را در یکی از راه‌های مدینه در روز تابستانی که به‌شدت گرم بود دیدم. گفتم: فدایت شوم، وضعیت شما نزد خدا آن‌گونه است و خویشاوندی که با پیامبر ﷺ دارید و در عین حال خودت را در مانند چنین روز گرمی به سختی می‌افکنی؟ حضرت به من چنین پاسخ داد: «يَا عَبْدَ الْأَعْلَى، خَرَجْتُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ لِأَسْتَغْنِيَ عَنْ مِثْلِكَ:[1] ای عبدالاعلی، من برای کسب روزی در چنین زمانی خارج شده‌ام تا از افرادی مانند تو بی‌نیاز شوم». بی‌نیازی از دیگران و عزتمندانه زندگی‌کردن، از انگیزه‌های اصلی کار و تلاش است تا شخص دست نیاز به سوی دیگران دراز نکند.

۴. دیگر امامان

دربارهٔ کار موسی بن جعفر ﷺ در مزرعه در گذشته گزارشی نقل کردیم. در خبر مربوط به امام رضا ﷺ که برخی مدعی بودند امام جواد ﷺ فرزند ایشان نبوده است، حضرت بیل به دست در مزرعه به کار مشغول می‌شود تا فرد قیافه‌شناس، پدر وی را تشخیص دهد. این خبر نشان می‌دهد که حضرت بارها در مزرعه کار می‌کرده است.[2]

به هر حال کار و تلاش برای شخص عار و ننگ نیست؛ بلکه بی‌کاری و نیاز به دیگران کار ناپسندی است که شرع از آن نهی کرده است و از افراد توانا و سالم خواسته برای رفع نیاز زندگی تلاش نمایند.

گفتار سوم: معامله و تجارت

یکی از راه‌های منابع درآمد معصومان تجارت بوده است. امیرالمؤمنین ﷺ ایرانیان را به تجارت توصیه می‌کرد و در اهمیت آن از رسول خدا ﷺ نقل کرده که می‌فرمود: رزق

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۷۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۲۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۲۲. علی بن جعفر عریضی؛ مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها؛ ص۳۲۱.

دارای ده جزء است که نه جزء آن از تجارت به دست می‌آید و یکی از دیگر شغل‌ها.[۱]

چند گزارش از تجارت‌کردن معصومان ﷺ نقل می‌کنیم:

۱. تجارت مُصادِف برای امام صادق ﷺ: در خبری آمده امام صادق ﷺ غلام خود به نام مصادف را برای تجارت فرستاد. حضرت مصادف را فرا خواند و به او هزار دینار داد و فرمود: نانخوران من زیاد شده است. به سوی مصر برای تجارت حرکت کن. مصادف گوید: من کالا خریدم و همراه با تاجران به جانب مصر حرکت کردم. هنگامی که نزدیک مصر رسیدیم، با کاروانی بیرون از مصر روبرو شدیم. از آنان درباره وضعیت کالایی که با خود داشتیم و همهٔ کاروانیان داشتند، پرسیدیم. گفتند: از این کالا در مصر چیزی نیست. همه هم‌سوگند شدند و پیمان بستند که کالایشان را به کمتر از یک دینار سود نفروشند. پس از فروش کالا و دریافت بهای آن، به مدینه بازگشتند. مصادف برای امام صادق ﷺ دو کیسه زر آورد که در هر یک هزار درهم بود. او گفت: فدایت شوم، این کیسه سرمایه و این هم سود آن است. به نظر می‌رسد مصادف از این معاملهٔ پرسود بسیار خرسند و خوشحال بود و خود را موفق می‌دانست و با افتخار پول‌ها را خدمت حضرت قرار داد و انتظار پاداش و تشویق داشت. حضرت صادق ﷺ فرمود: این مقدار سود زیاد است، با کالاها چه کردید؟ مصادف جریان را آن‌گونه که رخ داده بود و سوگندی که خورده بودند، تعریف کرد. حضرت فرمود: «سُبْحَانَ اللهِ، تَحْلِفُونَ عَلَى قَوْمٍ مُسْلِمِينَ أَلَّا تَبِيعُوهُمْ إِلَّا رِبْحَ الدِّينَارِ دِينَاراً: پاک و منزه است خداوند، بر ضرر گروهی از مسلمانان سوگند خوردید که به آنان چیزی نفروشید، جز به یک دینار سود در برابر یک دینار»؟

سپس حضرت یکی از دو کیسه را که اصل سرمایه در آن بود برداشت و فرمود: «هَذَا رَأْسُ مَالِي وَ لَا حَاجَةَ لَنَا فِي هَذَا الرِّبْحِ: این سرمایهٔ من است و ما نیازی به این سود

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۱۹: «قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: الرِّزْقُ عَشَرَةُ أَجْزَاءٍ تِسْعَةُ أَجْزَاءٍ فِي التِّجَارَةِ وَ وَاحِدَةٌ فِي غَيْرِهَا».

نداریم»، آن‌گاه فرمود: «يَا مُصَادِفُ، مُجَالَدَةُ السُّيُوفِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ الْحَلَالِ:[1] ای مصادف، برخورد شمشیرها آسان‌تر از طلب روزی حلال است».

توجه به نکته‌ای که امام صادق ﷺ درباره تجارت بیان کردند، بسیاری از مشکلات امروز ما را حل می‌کند و از گرانی‌ها، حرص‌ها، رانت‌ها و احتکارها جلوگیری می‌کند. متأسفانه ما به این آموزه‌های ارزشمند و راهگشا توجه نمی‌کنیم. با اینکه امام صادق ﷺ در هنگام اعزام مصادف، نیاز مالی خود را علت سفر تجاری وی بیان کرد، از قبول آن سود خودداری فرمود و به غلامش و همه مسلمانان درس انصاف و مروّت آموخت. از خبری استفاده می‌شود که مصادف در زمان امام کاظم ﷺ نیز برای ایشان در بازار به تجارت می‌پرداخته است و حضرت همیشه از او می‌خواسته صبح زود برای تجارت به بازار برود.[2]

۲. دادن سرمایه برای کسب: محمد بن عذافر جریانی از پدرش نقل می‌کند و گوید: امام صادق ﷺ به پدرم ۱۷۰۰ دینار داد و به او فرمود: با آن به تجارت بپرداز؛ آن‌گاه فرمود: «أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ لِي رَغْبَةٌ فِي رِبْحِهَا وَ إِنْ كَانَ الرِّبْحُ مَرْغُوباً فِيهِ وَ لَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَرَانِيَ اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ مُتَعَرِّضاً لِفَوَائِدِهِ: آگاه باش که من اشتیاقی به سود آن ندارم، هرچند سود مورد عنایت است؛ بلکه من دوست دارم خداوند مرا ببیند که متعرض فواید تجارت شده‌ام».

عذافر گوید: من با آن پول صد دینار برای حضرت سود کسب کردم؛ سپس به دیدار حضرت رفته، گفتم: برای شما صد دینار سود دارم. امام صادق ﷺ از آن به‌شدت خوشحال شد؛ به من فرمود: آن را در سرمایهٔ من قرار ده. محمد گوید: پدرم مُرد و اموال

---

۱. همان، ج ۱۰، ص۴۸ (چ دارالحدیث). شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۳. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۶، ص۴۱۴. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۷، ص۴۲۲. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۷، ص۴۶۱. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج ۱۰، ص ۴۸۰. در نسخه کتاب کافی (ج۵، ص۱۶۱) چاپ اسلامیه «مجادلة السیوف» آمده و در دیگر آثار ذکرشده «مجالدة السیوف» که این صحیح است.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۴۹: «كَانَ أَبُوالْحَسَنِ ﷺ يَقُولُ لِمُصَادِفٍ: أَغْدُ إِلَى عِزِّكَ يَعْنِي السُّوقَ».

امام صادق ﷺ نزد وی بود. امام صادق ﷺ در نامه‌ای به من پیام داد: خداوند ما و شما را عافیت بدهد. برای من نزد پدرت ۱۸۰۰ دینار بوده که داده بودم با آن تجارت کند. آن را به عمر بن یزید بده. من در نوشتهٔ پدرم نگریستم دیدم در آن آمده برای ابوموسی نزد من ۱۷۰۰ دینار است و برای ایشان تجارت شد و صد دینار سود به دست آمد. عبدالله بن سنان و عمر بن یزید این موضوع را می‌دانند.[۱]

قسمت اول این خبر را تا قراردادن سود جزو سرمایه، شیخ طوسی آورده است.[۲] همین بخش را کلینی با سندی دیگر و شیخ صدوق نقل کرده‌اند، با این تفاوت که سرمایه اولیه‌ای که حضرت داده، هفتصد دینار بیان شده است. در این نقل آمده: در هنگام طواف خبر سود صد دینار را به حضرت دادم و ایشان فرمود: آن را جزو سرمایه قرار ده.[۳] چنانچه ناقل را محمد بدانیم که ظاهر خبر آن را می‌رساند، این خبر معتبر خواهد بود که به اخبار مشابه آن عمل می‌کنند. به نظر می‌رسد کلینی بر اساس قسمتی از این خبر عنوان باب خود را چنین برگزیده: « باب آنچه واجب است از اقتدا به رهبران معصوم برای تعرض به روزی».[۴]

عذافر بن عیسی کوفی به شغل صرافی مشغول بوده است. نجاشی در شرح حال پسرش محمد ـ که او را ثقه دانسته‌اند[۵] ـ به شرح حال وی اشاره کرده است.[۶] محمد

---

۱. همان، ص۷۶.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۲۶.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۷۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۵۸: «دَفَعَ إِلَیَّ أَبُوعَبْدِاللهِ ﷺ سَبْعَمِائَةِ دِینَارٍ وَ قَالَ: یَا عُذَافِرُ، اصْرِفْهَا فِی شَیْءٍ أَمَّا عَلَی ذَاکَ مَا بِی شَرَهٌ وَ لَکِنْ أَحْبَبْتُ أَنْ یَرَانِیَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُتَعَرِّضاً لِفَوَائِدِهِ، قَالَ: عُذَافِرٌ، فَرَبِحْتُ فِیهَا مِائَةَ دِینَارٍ. فَقُلْتُ لَهُ فِی الطَّوَافِ: جُعِلْتُ فِدَاکَ قَدْ رَزَقَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهَا مِائَةَ دِینَارٍ. فَقَالَ: أَثْبِتْهَا فِی رَأْسِ مَالِی».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۷۳: «بَابُ مَا یَجِبُ مِنَ الِاقْتِدَاءِ بِالْأَئِمَّةِ ﷺ فِی التَّعَرُّضِ لِلرِّزْقِ».

۵. ابوالعباس احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۳۵۹. شیخ طوسی؛ رجال الطوسی؛ ص۳۴۳. علامه حلی؛ خلاصة الرجال؛ ص۱۳۸.

۶. ابوالعباس احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۳۶۰.

کتابی داشته و از اصحاب امام صادق علیه‌السلام[۱] و امام کاظم علیه‌السلام بوده است؛[۲] بنا بر این خبر، امام صادق علیه‌السلام سرمایهٔ خود را به عذافر که صراف بوده، داده است.

به نظر می‌رسد که دادن هزار و هفتصد دینار از سوی امام صادق علیه‌السلام به عذافر برای این خاندان افتخار مهمی بوده که سرگذشتی خاص یافته است. گویا این پول را امام صادق علیه‌السلام در سفر حج به عذافر داده است. اینکه در هنگام طواف از سود صد دیناری آن با حضرت سخن گفته، این مطلب را می‌رساند. خبری در روضهٔ کافی است که عمر برادرِ عذافر نیز از این پول سخن می‌گوید.

در جمع‌بندی این اخبار می‌توان گفت ممکن است امام صادق علیه‌السلام خواسته سرمایه‌اش در دست عذافر باشد و برادرش هم از سود صد دیناری آن خبر نداشته است. با توجه به این نکات، خبر عمر برادر عذافر را نقل می‌کنیم. عمر برادر عذافر گوید: مردی به من ششصد درهم یا هفتصد درهم داد که از مال امام صادق علیه‌السلام بود و این پول در میان جوال من بود و چون به حفیره (مکانی است) رسیدم، جوال پاره شد و هرچه در آن بود ریخت. در آنجا به حاکم مدینه برخوردم و او به من گفت: تویی که خورجین بارت پاره شده و هرچه داشته‌ای از بین رفته است؟ گفتم: آری. گفت: وقتی به مدینه رسیدی، پیش ما بیا تا عوض آن را به تو بدهیم. هنگامی که به مدینه رسیدم، نزد امام صادق علیه‌السلام رفتم. آن حضرت به من فرمود: ای عمر، خورجینت پاره شد و هرچه داشتی از بین رفت؟ عرض‌کردم: آری. فرمود: آنچه خدا به تو داد، بهتر است از آنچه از تو گرفت. همانا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شترش گم شد و مردم (منافق) گفتند: این کسی است که از آسمان (و از غیب) به ما خبر می‌دهد، ولی نمی‌گوید (و نمی‌داند) شترش کجاست. همان وقت جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت: ای محمد، شترت در فلان دره است و افسارش به آن درخت پیچیده شده است. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به منبر رفت، حمد و ثنای خدای را به جای

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۴۵۷ و ج۶، ص۵۴۹.

۲. ابوالعباس احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۳۶۰. شیخ طوسی؛ الفهرست؛ ص۴۱۸.

آورد و فرمود: ای مردم، شما درباره شترم پشت سر من زیاد حرف زدید؛ بدانید که آنچه خدا به من داده، بهتر است از آنچه از من گرفته است. بدانید که شتر من در فلان دره است و افسارش به فلان درخت گیر کرده. مردم طبق نشانی که آن حضرت داده بود رفتند و چنانچه رسول خدا ﷺ فرموده بود، شتر را یافتند.

پس از نقل این جریان امام صادق ﷺ فرمود: اکنون به نزد حاکم مدینه برو تا به وعده‌ای که به تو داده وفا کند و به‌راستی این چیزی است که خدا تو را بدان خوانده و تو از او درخواست نکردی.[۱]

این گزارش عمر، برادرِ عذافر، وجود اصل سرمایه‌ای به مبلغ هفتصد درهم را برای امام صادق ﷺ تأیید می‌کند؛ اما اینکه حضرت دستور داده باشد نزد حاکم مدینه برود، تا حدودی شبهه‌برانگیز است. ابن‌داود بنا بر خبری که در رجال کشی[۲] آمده، عمر را تکذیب می‌کند.[۳] با توجه به این خبر و خبر دیگری درباره عذافر، می‌توان گفت. در این سفر که عمر، برادر عذافر، به مدینه رفته و به دریافت خسارت خود از حاکم مدینه نایل شده است، بدان جهت بوده که برخی از کارگزاران اصلی حکومت عباسی نیز حضور داشتند و در واقع بخشش حاکم مدینه به جهت حضور اینان بوده است. این بخشش زمینه را برای همکاری عذافر با دربار عباسی فراهم ساخته است. آنچه این حدس را تقویت می‌کند، خبری است که ابن‌عذافر نقل می‌کند که امام صادق ﷺ پدرش را از مراوده با مسئولان دربار عباسی نهی می‌کند. این نهی حضرت آن‌قدر تأثیرگذار بوده که بعد از مدت کوتاهی، عذافر از دنیا می‌رود. گزارش این موضوع در خبری در کتاب کافی چنین آمده است: محمد بن عذافر در خبری دارای سندی مشابه سند روایت اول، از پدرش

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۲۱. همو، الروضة من الکافی (ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی)؛ ج۲، ص۲۳.

۲. شیخ طوسی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۳۷۰. ابوالقاسم خوئی؛ معجم رجال الحدیث؛ ج۱۳، ص۹.

۳. حسن بن علی بن داود حلی؛ رجال ابن‌داود؛ ص۵۵۰: «عمر أخو عذافر [کش] کذّبه الصادق».

نقل کرده که گوید: امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: ای عذافر، تو با ابوایوب و ربیع معامله می‌کنی؟ حالت چگونه خواهد بود وقتی تو را ندا کنند که جزو همکاران ستمکاران هستی؟ پس پدرم نگران و ساکت شد. وقتی امام صادق علیه‌السلام وضعیت وی را دید فرمود: «أَیْ عُذَافِرُ، إِنَّمَا خَوَّفْتُکَ بِمَا خَوَّفَنِی اللهُ عزّوجل بِهِ: ای عذافر، من تو را از چیزی ترساندم که خداوند مرا از آن ترسانده است». محمد گوید: پدرم آمد و همیشه غمگین و نگران بود تا اینکه از دنیا رفت.[۱]

منظور از ابوایوب، سلیمان بن ابی‌سلیمان موریانی، کاتب منصور است[۲] و ربیع در این خبر، ربیع بن یونس، حاجب منصور است.[۳]

گفتار چهارم: دامداری

دامداری و چوپانی از شغل‌های انبیا و معصومان ذکر شده است. در روایتی آمده تمام پیامبران مدتی به چوپانی پرداخته‌اند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم مدتی به چوپانی مشغول بوده است.[۴] موسی به شعیب تعهد داد که مدتی چوپان وی باشد.[۵] امام رضا علیه‌السلام در بیان ویژگی‌های رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود: او یتیم، فقیر و چوپان و رسول اجیر بود که از قبل سواد نیاموخته بود و نزد معلمی نرفته بود؛ در عین حال کتابی به این عظمت آورد.[۶] برابر این نقل، حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله مدتی چوپان بوده است و اجیربودن حضرت اشاره به زمانی است

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۰۵.

۲. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۴، ص۳۲۵.

۳. همان، ص ۳۵۰.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۲۳۳: «قَالَ أَبُوجَعْفَرٍ علیه‌السلام: قَالَ النَّبِیُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِنِّی کُنْتُ أَنْظُرُ إِلَی الْإِبِلِ وَ الْغَنَمِ وَ أَنَا أَرْعَاهَا وَ لَیْسَ مِنْ نَبِیٍّ إِلَّا وَ قَدْ رَعَی الْغَنَمَ وَ کُنْتُ أَنْظُرُ إِلَیْهَا قَبْلَ النُّبُوَّةِ».

۵. قصص: ۲۷.

۶. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص۴۲۹. همو، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام؛ ج۱، ص۱۶۷: «وَ مِنْ آیَاتِهِ أَنَّهُ کَانَ یَتِیماً فَقِیراً رَاعِیاً أَجِیراً لَمْ یَتَعَلَّمْ کِتَاباً وَ لَمْ یَخْتَلِفْ إِلَی مُعَلِّمٍ ثُمَّ جَاءَ بِالْقُرْآنِ الَّذِی فِیهِ».

که برای خدیجه به تجارت پرداخته است.[۱] بخشی از درآمد معصومان از طریق دامداری بوده است. رسول خدا ﷺ آن‌قدر دام داشت که افرادی به عنوان چوپان حضرت به حفاظت از دام‌ها مشغول بودند. ابوسالم[۲] یا ابوسلمی[۳] نام چوپان حضرت بوده است. پیامبر ﷺ به درخواست مردی که قبل از هجرت در طائف، ایشان را در منزل خود پناه داده بود، دویست گوسفند همراه با یک چوپان داد.[۴] این خبر از داشتن گوسفند و نگهداری آن توسط پیامبر ﷺ حکایت دارد.

از روایات استفاده می‌شود که داشتن گوسفند در منزل امری عمومی بوده و از گوسفند به برکت تعبیر می‌شده است.[۵] رسول خدا ﷺ مسلمانان، حتی زنان را به داشتن گوسفند توصیه می‌کردند و آن را باعث برکت خانه می‌دانستند. این‌گونه اخبار نشان می‌دهد که رسول خدا ﷺ و دیگر معصومان تلاش می‌کردند افراد را به کسب درآمد از راه دامداری تشویق کنند و از مشکلات اقتصادی آنان بکاهند و حتی از زنان بخواهند از فرصتی که دارند برای پرورش گوسفند استفاده کنند. پیامبر ﷺ در هنگام ورود به منزل ام‌سلمه پرسید: چرا در خانه شما برکت نیست؟ ام‌سلمه پاسخ داد: برکت در خانه من هست. به نظر می‌رسد وجود پیامبر ﷺ را برکت می‌دانسته. رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند سه برکت فرو فرستاده است: آب، آتش و گوسفند؛[۶] بنابراین منظور حضرت از نبود برکت در خانه اُم‌سلمه، نبود گوسفند بوده است.

---

۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج ۱، ص ۱۰۶. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج ۸، ص ۱۰۰. تقی‌الدین احمد بن عدی مقریزی؛ إمتاع الأسماع؛ ج ۱، ص ۱۵.

۲. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ج ۱، ص ۲۶۷.

۳. شیخ طوسی؛ الغیبة للحجه؛ ص ۱۴۷.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۸، ص ۱۵۵.

۵. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج ۲، ص ۶۴۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۵۴۵.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۵۴۵: «دَخَلَ رَسُولُ اللهِ ﷺ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ لَهَا: مَا لِي لَا أَرَى فِي بَيْتِكِ الْبَرَكَةَ، قَالَتْ: بَلَى وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ إِنَّ الْبَرَكَةَ لَفِي بَيْتِي. فَقَالَ: إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ ثَلَاثَ بَرَكَاتٍ الْمَاءَ وَ النَّارَ وَ الشَّاةَ».

امام باقر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ به عمه‌اش فرمود: چه چیزی مانع توست که در خانه‌ات برکت داشته باشی؟ عمه پیامبر پرسید: ای رسول خدا ﷺ، برکت چیست؟ فرمود: گوسفندی که از شیرش استفاده شود. هر کس در خانه‌اش گوسفند شیرده باشد یا شتر شیرده یا گاو شیر ده، همه آنها برکت هستند؛[1] بنابراین لازم نیست داشتن دام در سطح وسیعی باشد، بلکه کمِ آن هم برکت است و خانواده می‌تواند از شیر آن استفاده کند و به سلامتی خود و بچه‌هایش کمک نماید و اضافهٔ آن را به دیگران بفروشد و زن به اقتصاد خانواده کمک نماید.

علی ﷺ نیز در زمان ورود به منزل خواهرش، امهانی، از نداشتن برکت یا گوسفند می‌پرسد.[2] در روایات آمده به تعداد گوسفندانی که در منزل وجود دارد، ملائکه به تقدیس صاحب منزل می‌پردازند[3] و کسانی که سی گوسفند داشته باشند، ملائکه به حراست از آنان می‌پردازند.[4] امام صادق ﷺ می‌فرماید: وقتی که خانواده‌ای یک گوسفند داشته باشد، خداوند روزی آنان را می‌رساند و بر آن می‌افزاید و یک مرحله از فقر از آنان دور می‌شود و زمانی که دو گوسفند داشته باشند روزی آنان زیاد و دو مرحله از فقر دور می‌شوند و زمانی که سه گوسفند داشته باشد، به‌کلی فقر از آنان دور می‌شود.[5] آن حضرت به پسرش، اسحاق، توصیه می‌کند که گوسفند را برای نگهداری در منزل انتخاب کند، نه شتر[6] و از

---

۱. همان، ص۵۴۵: «قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ لِعَمَّتِهِ: مَا يَمْنَعُكِ أَنْ تَتَّخِذِي فِي بَيْتِكِ بَرَكَةً. قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللهِ وَ مَا الْبَرَكَةُ؟ قَالَ: شَاةٌ تُحْلَبُ فَإِنَّهُ مَنْ كَانَ فِي دَارِهِ شَاةٌ تُحْلَبُ أَوْ نَعْجَةٌ أَوْ بَقَرَةٌ تُحْلَبُ فَبَرَكَاتٌ كُلُّهُنَّ».

۲. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۲، ص۶۴۱.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۵۴۴. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۲، ص۶۴۳.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۵۴۵: «مَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ تَرُوحُ عَلَيْهِمْ ثَلَاثُونَ شَاةً إِلَّا لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَحْرُسُهُمْ حَتَّى يُصْبِحُوا».

۵. همان، ص۵۴۴: «إِذَا اتَّخَذَ أَهْلُ بَيْتٍ شَاةً أَتَاهُمُ اللهُ بِرِزْقِهَا وَ زَادَ فِي أَرْزَاقِهِمْ وَ ارْتَحَلَ الْفَقْرُ عَنْهُمْ مَرْحَلَةً فَإِنِ اتَّخَذَ شَاتَيْنِ أَتَاهُمُ اللهُ بِأَرْزَاقِهِمَا وَ زَادَ فِي أَرْزَاقِهِمْ وَ ارْتَحَلَ الْفَقْرُ عَنْهُمْ مَرْحَلَتَيْنِ فَإِنِ اتَّخَذُوا ثَلَاثَةً أَتَاهُمُ اللهُ بِأَرْزَاقِهِمْ وَ ارْتَحَلَ الْفَقْرُ عَنْهُمْ رَأْساً».

۶. همان: «إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِاللهِ ﷺ: يَا بُنَيَّ اتَّخِذِ الْغَنَمَ وَ لَا تَتَّخِذِ الْإِبِلَ».

پیامبر ﷺ نقل می‌کند که بهترین مال گوسفند است.[۱] امام صادق ﷺ خود نیز به این توصیه‌ها مقید بوده است. در خبری سخن از بچه‌گوسفندی است که موسی بن جعفر ﷺ در کودکی داشته است.[۲] این خبر از داشتن گوسفند و دام توسط امام صادق ﷺ حکایت دارد.

در روایتی از رسول خدا ﷺ نقل شده که به بهداشت آغل و محل نگهداری گوسفند سفارش می‌کند و حتی توصیه می‌کند آب بینی گوسفند را پاک کنند؛[۳] یعنی بهداشت حیوان را هم مراعات نمایند. اسحاق بن جلاب در خبری بیان می‌کند که برای ابوالحسن رضا ﷺ گوسفندان زیادی خریدم. مرا خواند و وارد اصطبل خانه‌اش کرد و به دستور حضرت به جداسازی گوسفندان پرداختم.[۴]

نکته دیگری که می‌توان از این توصیه استفاده کرد این است که لازم نیست افراد خانواده برای کمک به اقتصاد خانواده و برطرف‌کردن نیاز مالی منزل حتماً دست به کارهای مهم و به‌ظاهر پرسود بزنند؛ بلکه حتی زنان می‌توانند به مقدار توان خود در امور مالی خانواده شریک باشند. اگر در گذشته داشتن گوسفند این نقش حمایتی را داشته، امروزه صنایع دستی در خانه‌ها می‌تواند به کمک خانواده بیاید؛ همان‌گونه که در روایات به غَزل و ریسندگی زنان توصیه شده[۵] و از شغل‌های خوب برای زنان معرفی شده است.[۶]

البته در آن زمان شغل‌های متعددی بوده است که معصومان به آن نمی‌پرداختند؛ ولی به‌تناسب به برخی شغل‌های انبیای سلف اشاره می‌کردند؛ مانند زره‌سازی داود پیامبر[۷] یا

---

۱. همان: «عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: نِعْمَ الْمَالُ الشَّاةُ».

۲. همان، ج۲، ص۴۱۸: «عِیسَی شَلَقَانَ قَالَ: کُنْتُ قَاعِداً فَمَرَّ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَی ﷺ وَ مَعَهُ بَهْمَةٌ».

۳. همان، ج۶، ص۵۴۴: «عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: نَظِّفُوا مَرَابِضَهَا وَ امْسَحُوا رُغَامَهَا».

۴. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ج۱، ص۴۰۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۹۸.

۵. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۹۸: «عَنْ عَلِیٍّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: وَ عَلِّمُوهُنَّ الْغَزْلَ».

۶. همان، ص۹۸: «قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: نِعْمَ شُغْلُ الْمَرْأَةِ الْمُؤْمِنَةِ الْغَزْلُ».

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۷۴.

خیاطی ادریس نبی که محل آن را مسجد سهله در کوفه معرفی کرده‌اند.[۱]

جمع‌بندی

این فصل درباره درآمد معصومان و راه‌های کسب آنان است. مطالب این فصل را می‌توان چنین جمع‌بندی کرد:

۱. تمام معصومان، از رسول خدا ﷺ گرفته تا فاطمه ﷺ و امامان، کار می‌کردند و برای تأمین زندگانی خود و خانواده به کسب درآمد می‌پرداختند. رسول خدا ﷺ تجربه دامداری داشت و گوسفندانی را به مردی طائفی داد که در آن شهر به حضرت پناه داده بود. حضرت هم قبل از اسلام سابقه چوپانی و تجارت داشت و هم بعد از اسلام در مدینه به تجارت پرداخت و با درآمدی که از تجارت به دست آورد، قرض خود را داد. آن حضرت به کاشت درخت خرما هم می‌پرداخت و خرمای عجوه که اکنون در مدینه وجود دارد و از گران‌ترین خرماهاست، محصول کاشت رسول خدا ﷺ معرفی شده است.

۲. امامان نیز به کارهای مختلف برای کسب درآمد و گذران زندگی می‌پرداختند. آنها در مزرعه کشاورزی می‌کردند و زمین‌های موات و بایر را آباد می‌نمودند. شخصیتی مانند امیرالمؤمنین ﷺ چشمه‌های متعددی حفر کرد و منطقه ینبع را آباد نمود و نخلستان بزرگی ایجاد کرد که تا سال‌ها بعد، فرزندان حضرت از آن در تنعم بودند. حضرت محصولات زیادی از آن مزارع به دست آورد؛ به گونه‌ای که گفته شده درآمد آن به چهل‌هزار دینار رسیده است. امام باقر ﷺ مزرعه عریض را خریداری کرد و امامان بعد، کشاورزی آنجا را مدیریت می‌کردند و منطقه‌ای پردرآمد برای آنان بود. برای موسی بن جعفر ﷺ از مزرعه و باغی به نام «یسیریه» یاد شده است. همه این اخبار از کار و تلاش معصومان ﷺ در امور کشاورزی حکایت دارد.

---

۱. همان، ج۳، ص۴۹۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۳۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۷.

۳. کارگری یکی دیگر از راه‌های درآمد معصومان بوده است. نمونه بارز آن امیرالمؤمنین علی ﷺ است که برای مردی یهودی کارگری کرد و از خرمایی که به دست آورد، پیامبر ﷺ هم تناول کرد. ایشان در بیابان‌های ینبع آن‌قدر کار کرد که به شدت مریض شد و برخی نگران مرگ حضرت شدند. امام باقر ﷺ در هوای گرم به کار می‌پرداخت؛ به گونه‌ای که محمد بن منکدر می‌خواست حضرت را نصیحت کند، اما تحت تأثیر دانش و کلام حضرت قرار گرفت. امام صادق ﷺ هم در هوای گرم برای کار رفته بود تا نیازمند دیگران نباشد؛ موسی بن جعفر ﷺ نیز در مزرعه‌اش کار می‌کرد. آنان نه‌تنها کار را ناپسند نمی‌دانستند، بلکه دیگران را نیز به آن تشویق می‌کردند.

۴. تجارت یکی دیگر از راه‌های درآمد معصومان بود. آنان یاران خود را به تجارت تشویق می‌کردند و آن را باعث ازدیاد عقل می‌دانستند. از رسول خدا ﷺ نقل شده که نه جزء از ده جزء رزق از راه تجارت به دست می‌آید. امام صادق ﷺ شخصاً سرمایه‌ای را که داشت به افراد مطمئن می‌داد تا تجارت کنند و ایشان در اجرت آن شریک باشد. حضرت پولی را به عذافر داد که گویا صراف بود و سود هم کسب کرد و از این بابت خوشحال شد. آن حضرت غلام خود به نام مصادف را برای تجارت به منطقه مصر فرستاد؛ اما وقتی متوجه شد آنان هم‌سوگند شده‌اند که جنس تجاری خود را به دو برابر بفروشند، از دریافت سود به‌دست‌آمده صرف نظر کرد و فرمود: برخورد شمشیرها و جهاد از به‌دست‌آوردن کسب حلال آسان‌تر است.

۵. دامداری از دیگر راه‌های کسب درآمد معصومان بود. پیامبر همسران خود و دیگران را به داشتن گوسفند که آن را «برکت» می‌نامید تشویق می‌کرد و از ایشان نقل شده که فرمودند فرشتگان در حق گوسفندداران دعا می‌کنند. در منزل امام صادق ﷺ برهٔ گوسفندی بود که موسی بن جعفر ﷺ در خردسالی برای خود داشت. امام رضا ﷺ نیز دارای گوسفندان زیادی بود. در اخبار به بهداشت دام توصیه شده است.

فصل سوم

سیره معصومان ﷺ در مصرف اموال

مقدمه

بعد از بیان منابع درآمد معصومان، به شیوه و سیره و سبک هزینه‌نمودن این اموال می‌پردازیم. بدیهی است آنچه ذکر می‌شود بیشتر نظر به عمل و سیره معصومان درباره مصرف غیرشخصی ایشان دارد و از بیان دستورها و آداب مختلف، در این زمینه دوری می‌کنیم از بیان مصرف شخصی معصومان نیز اجتناب می‌کنیم؛ چراکه پرداختن به آنها مستلزم بیان نوع خوراک، پوشاک، مرکب، منزل و موارد دیگر خواهد بود که خود نیازمند نگارش کتابی مفصل است. توجه به شیوهٔ مصرف و هزینه اموال در سیرهٔ معصومان بسیار مهم است. به‌تناسب مباحث، بخشی از آن در گذشته بیان شد و نمونه‌های دیگری در این فصل ذکر می‌گردد.

۱. مصرف خانواده

بدیهی است که بخش اصلی درآمدهای هر فرد باید صرف زندگی شخصی وی و خانوادهٔ او شود. معصومان بر این نکته تأکید داشتند که هر شخصی مکلف است برای تأمین زندگی خود و خانواده‌اش تلاش کند و کسی نمی‌تواند از این وظیفه تخطی نماید و

حتی به بهانه عبادت و پرستش خدا، کار و تلاش را رها کند؛ چنین عبادتی ارزشی ندارد و بر خلاف نظر قرآن و دستورهای اسلام است؛ زیرا در اسلام رهبانیت و به گوشه‌ای رفتن و به عبادت پرداختن ممنوع است و رسول خدا ﷺ برخی از یاران خود را از این کار منع نمود.[۱] کار و تلاش برای مخارج زندگی خانواده در اسلام عبادت است[۲] و نوعی صدقه‌دادن است؛ یعنی دارای ثواب و اجر است. این نکته را امام سجاد ﷺ بیان کرده است که هر کس روزی حلال طلب نماید، این از جانب خدا صدقهٔ بر اوست.[۳]

کسی که به هر بهانه‌ای کار و تلاش را رها کند تا دیگران مخارج او و عیال و خانواده‌اش را بدهند، کَلّ بر جامعه است. چنین فردی بار سنگینی است بر جامعه و مورد لعن و نفرین رسول خدا ﷺ قرار گرفته است. رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس بار هزینهٔ خود را بر دوش مردم بیندازد، ملعون است ملعون و هر کسی که نانخوران خود را تضییع کند، او هم ملعون است ملعون؛ یعنی از رحمت خدا بدور است.[۴]

بنابراین بیکاری، بی‌توجهی به خانواده و به بهانه‌های واهی دست از کوشش و تلاش برداشتن در قاموس شریعت اسلام ممنوع است و شرع مبین به‌شدت با آن مبارزه کرده است. بلیّه‌ای که متأسفانه بخشی از افراد جامعه ما، هرچند اندک، به آن گرفتار شده‌اند و همه چیز را از نظام و حکومت می‌طلبند و همه در مخارج زندگی خود را نیازمند حاکمیت می‌دانند. این وظیفه مرد است که به زندگی خود و خانواده‌اش سامان دهد و از عهده مخارج آنان برآید که اگر چنین نکند، گنه‌کار و خطا کار است. امام صادق ﷺ در سخنی دراین‌باره فرمود: «کَفَی بِالْمَرْءِ إِثْماً أَنْ یُضَیِّعَ مَنْ یَعُولُهُ:[۵] همین گناه مرد کافی است

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۹۴.

۲. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول، ص۳۷؛ شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۳۶۷: «قال النبی ﷺ: اَلْعِبَادَةُ سَبْعَةُ أَجْزَاءٍ أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۲: «مَنْ طَلَبَ الْحَلَالَ فَهُوَ مِنَ اللهِ عزّوجل صَدَقَةٌ عَلَیْهِ».

۴. همان: «قَالَ رَسُولُ‌اللهِ ﷺ: مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَی کَلَّهُ عَلَی النَّاسِ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ ضَیَّعَ مَنْ یَعُولُ».

۵. همان.

که حق کسانی را که مخارج آنان بر عهده اوست، ضایع کند».

مرد نه‌تنها در برابر زن و فرزندان خود مسئول است، بلکه در برابر نزدیکان دیگرش نیز تعهد دارد که به یاری آنان بشتابد. رسول خدا ﷺ فرمود: «ابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ الْأَدْنَى فَالْأَدْنَى: به نان‌خورانت آغاز نما، نزدیک‌تر و بعد نزدیک‌تر».[۱]

در سخنی دیگر حسین بن علی ﷺ از پیامبر ﷺ شنیده که این نکته را با بیان نمونه‌های روشن توضیح می‌دهد و می‌فرماید: از نانخورانت آغاز کن؛ مادرت، پدرت، خواهرت و برادرت؛ سپس نزدیک‌تر و نزدیک‌تر و فرمود: صدقه‌ای نیست درحالی‌که خویشاوندان محتاج داری؛[۲] البته این بدان معنا نیست که دیگران تعهد ندارند؛ بلکه بدین معناست که کسانی که تلاش می‌کنند، ولی تلاش آنان تکافوی نیازهای زندگانی‌شان را نمی‌کند و همچنان به کمک نیاز دارند، باید به آنان یاری رساند.

بخشش و صرف مال در امور خیر یا کمک به دیگران وقتی است که شخص خویشان خود را فراموش نکند و کسی حق ندارد از مخارج زندگی خانواده خود بزند و به دیگران صدقه و انفاق نماید؛ مگر اینکه اعضای خانواده به تحمل سختی راضی باشند. بخشش در صورت داشتن نیاز، ایثار نامیده می‌شود و نمونه آن ایثار خانواده امام علی و فاطمه ﷺ در حال نیاز، به مسکین و یتیم و اسیر است؛[۳] در غیر این صورت خانواده اولویت دارد و نباید آنان را دچار فقر و نیاز کرد. ضرب‌المثل فارسی که می‌گوید «چراغی که به خانه رواست، بر مسجد حرام است» در چنین موقعیتی معنا پیدا می‌کند و بر اساس چنین باوری رواج یافته است.

پیامبر ﷺ فرمود: برترین صدقه، صدقه‌ای است که بعد از بی‌نیازی باشد و به نانخورانت

---

۱. همان، ج۵، ص۶۷.

۲. شیخ مفید؛ الإختصاص، ص۲۱۹: «إبْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ أُمَّکَ وَ أَبَاکَ وَ أُخْتَکَ وَ أَخَاکَ ثُمَّ أَدْنَاکَ فَأَدْنَاکَ وَ قَالَ لَا صَدَقَةَ وَ ذُو رَحِمٍ مُحْتَاجٌ».

۳. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۲، ص۳۹۸، ذیل آیه ۸ سوره دهر «وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً».

آغاز کن و دست بالا بهتر از دست پایین است.[۱] بنابراین هر کس موظف است در مرحله اول به نیازمندی‌های خانواده و خویشانِ نزدیک خود پاسخ دهد؛ سپس به فکر کار خیر باشد.

مردی انصاری هنگام مرگش پنج یا شش بندهٔ خود را که تنها سرمایهٔ وی بود، آزاد کرد. او دارای چند فرزند خردسال بود. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگامی که از وضعیت بچه‌ها و کار مرد انصاری به‌ظاهر خیّر آگاه شد فرمود: «لَوْ أَعْلَمْتُمُونِی أَمْرَهُ مَا تَرَکْتُکُمْ تَدْفِنُوهُ مَعَ الْمُسْلِمِینَ یَتْرُکُ صِبْیَةً صِغَاراً یَتَکَفَّفُونَ النَّاسَ: اگر وضعیت او را به من گفته بودید، اجازه نمی‌دادم او را با مسلمانان دفن کنید. او بچه‌های خردسالی را به جای گذاشته که مردم متکفل هزینه زندگانی آنان شوند».

اکنون باید ببینیم مصرف خانواده چگونه باید باشد. از امام صادق علیه‌السلام پرسیده شد: آیا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مصرف خانواده‌اش را مانند آنچه معروف و شناخته‌شده بود برآورد می‌کرد؟ فرمود: آری، نفس وقتی میزان نیاز خود را بشناسد، به آن قانع می‌شود و گوشت وی می‌روید.[۲] در این کلام سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مانند مصرف عموم مردم و معروف دانسته شده و حضرت تأمین مالی را باعث آرامش روحی و قناعت و نتیجه آن را رشد جسمی دانسته است.

این نکته مهمی است که معصومان به آن توجه داشتند و سعی می‌کردند سطح زندگی خود را مانند عموم مردم قرار دهند؛ به همین جهت امام صادق علیه‌السلام پوشش خود را مانند پوشش دیگر مردم قرار داد؛ به گونه‌ای که سفیان ثوری که ادعای زهد داشت، به حضرت اعتراض کرد و مدعی شد بر خلاف سیره علی علیه‌السلام عمل می‌کند. پاسخ حضرت این بود: اگر امروز لباسی مانند لباس حضرت علی علیه‌السلام بپوشم، لباس شهرت خواهد بود.[۳]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۶: «وَ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ صَدَقَةٌ عَنْ ظَهْرِ غِنًی وَ ابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ وَ الْیَدُ الْعُلْیَا خَیْرٌ مِنَ الْیَدِ السُّفْلَی».

۲. همان، ص۱۲.

۳. همان، ج۵، ص۶۵.

امام سجاد ﷺ درباره شیوهٔ مصرف خانواده این‌گونه می‌فرماید: «مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ الْإِنْفَاقُ عَلَى قَدْرِ الْإِقْتَارِ وَ التَّوَسُّعُ عَلَى قَدْرِ التَّوَسُّعِ:[1] از اخلاق مؤمن است کم خرج‌کردن به هنگام تنگدستی و بیشتر خرج‌کردن به وقت توانگری است»؛ به تعبیر شارحان حدیث، بر خانواده سخت می‌گیرد به آن مقدار که خدا بر او سخت گرفته است و بر آنها وسعت می‌دهد به مقدار آنچه خداوند بر او گشایش داده است.[2] افزون بر تأمین مخارج زندگی معمولی، با اضافی آن می‌توان به دیگران کمک کرد.

۲. کمک به دیگران

یکی از مصارف مالی در سیره معصومان کمک به دیگران بوده است. این کمک‌ها ظهور و بروز زیادی داشته و در زمینه‌های مختلف و نسبت به افراد گوناگون متفاوت بوده است. به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

الف) کمک به نیازمندان

نیازمندان و فقیران به وفور از انفاق‌های معصومان بهره‌مند می‌شدند و در سیره هر یک از معصومان می‌توان نمونه‌هایی دراین‌باره یافت. امام سجاد ﷺ در تاریکی شب از منزل خارج می‌شد و کیسه‌های مواد غذایی و غیرغذایی را بر پشت خود حمل می‌کرد و درِ خانه‌های نیازمندان می‌رفت و در می‌زد و به کسی که بیرون می‌آمد کمک می‌کرد. آن حضرت صورت خود را می‌پوشاند تا او را نشناسند. وقتی حضرت درگذشت، آن نیازمندان دیدند حامی گذشته آنان دیگر نمی‌آید؛ بعد متوجه شدند او علی بن الحسین ﷺ بوده است.[3] در نقلی آمده آن حضرت به صد خانواده کمک می‌کرده است.[4]

---

۱. همان، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۴، ص ۱۶۸. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۹، ص ۲۸۰.

۳. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ج ۲، ص ۵۱۷. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج ۴، ص ۱۵۳.

۴. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج ۴، ص ۱۵۴.

زهری گزارش جالبی از این کمک‌ها دارد. او می‌گوید: در یک شب سرد بارانی علی بن الحسین ﷺ را دیدم که بر پشت خود آرد و هیزم حمل می‌کند. به او گفتم: ای فرزند رسول خدا ﷺ، این چیست؟ پاسخ داد: من قصد سفر دارم؛ برای آن توشه فراهم و حمل می‌کنم. حضرت حاضر نشد این وسایل را به غلام زهری یا خود وی بدهد.[1] به نظر می‌رسد این نیازمندان از فقیران مدینه بودند نه شیعیان؛ به تعبیر دیگر حضرت به نیازمندان شهر کمک می‌کرد و مقید نبود که دارای عقیده و باور خاصی باشند.

ب) کمک برای تولد فرزند

معصومان توجه خاصی به شیعیان داشتند و در موارد مختلف به ایشان کمک می‌کردند؛ اما گاهی ممکن بود اشخاص نیاز مالی نداشته باشند؛ در این صورت ایشان به جهاتی دیگر و انجام کار استحبابی به آنان کمک می‌کردند. این کمک حتی برای تولد فرزندان آنان بوده است. در اینجا نمونه‌ای از کتاب شریف کافی نقل می‌کنیم که جزئیات جریان بسیار درس‌آموز است. ابوهارون گوید: من نزد امام صادق ﷺ در مدینه می‌نشستم. چند روزی غایب بودم، سپس نزد حضرت رفتم. به من فرمود: ابوهارون، چند روزی است تو را نمی‌بینم. گفتم: برای من فرزندی متولد شده بود. فرمود: خداوند مبارکت نماید؛ نام او را چه گذاشتی؟ گفتم: محمد. گوید: حضرت به صورت به سوی زمین روی آورد و می‌فرمود: محمد، محمد، محمد؛ آن‌قدر به پایین رفت که نزدیک بود صورتش به زمین برسد؛ سپس فرمود: جانم، فرزندانم، خانواده‌ام، پدرم و تمام مردم زمین فدای رسول خدا ﷺ باد. او را دشنام مده و نزن و به او بدی مکن و بدان که خانه‌ای در زمین نیست که در آن نام محمد باشد، جز اینکه هر روز تقدیس می‌شود؛ آن‌گاه فرمود: آیا برای او عقیقه کرده‌ای؟ گوید: من ساکت ماندم؛ وقتی حضرت سکوت مرا دید، تصور کرد که عقیقه نکرده‌ام. فرمود: ای مصادف (نام غلام حضرت)، نزدیک من بیا. به خدا سوگند من متوجه

---

۱. همان، ص۱۵۳. شیخ صدوق؛ علل الشرائع، ج۱، ص۲۳۱.

نشدم چه فرمود، جز اینکه تصور کردم به او دستوری داد که انجام دهد. به من فرمود: انجام بده ای ابوهارون و بعد مصادف سه دینار در دست من نهاد و فرمود: ای ابوهارون، دو قوچ چاق بخر و قربانی کن؛ بخور و اطعام بده.[۱]

۳. اصلاح بین شیعیان

از روایتی که از مفضّل بن عمر نقل شده، استفاده می‌شود که امام صادق ﷺ پولی در اختیار وی قرار داده بود که در هنگام نزاع مالی بین شیعیان، به طرفی که مدعی طلب است کمک کند و نزاع بین آنها را برطرف نماید. این موضوع بسیار مهمی است که حضرت تلاش می‌کرده از هرگونه نزاع و گسترش کینه بین شیعیان جلوگیری کند و مانع درگیری آنان شود. ابوحنیفه سابق‌الحاج گوید: بین من و باجناقم درباره میراثی درگیری به وجود آمد. مفضل بن عمر بر ما گذشت و مدتی نزد ما توقف کرد؛ سپس گفت: به منزل من بیایید. ما نزد او رفتیم. او بین ما با چهارصد درهم صلح برقرار کرد و آن را به ما داد، به‌گونه‌ای که هر یک از ما به دیگری اطمینان کرد. مفضّل گفت: این پولی که به شما دادم، از مال من نبود. امام صادق ﷺ به من دستور داده بود هرگاه دو مرد از یاران ما در چیزی به نزاع برخاستند بین آن دو را اصلاح کنم و از مال حضرت به آنها بدهم؛ پس آنچه به شما دادم، از مال امام صادق ﷺ بود.[۲]

این سیره و روش امام صادق ﷺ بسیار مهم و در خور توجه است که از یک طرف شیعیان را از هرگونه اختلاف بر حذر می‌دارد و از جانب دیگر، در صورت بروز چنین مسئله‌ای، راه حلی برای آن، در نظر گرفته است.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۳۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۰۹: «وَ لَكِنْ أَبُوعَبْدِاللهِ ﷺ أَمَرَنِي إِذَا تَنَازَعَ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِنَا فِي شَيْءٍ أَنْ أُصْلِحَ بَيْنَهُمَا وَ أُفَدِّيَهَا مِنْ مَالِهِ فَهَذَا مِنْ مَالِ أَبِي عَبْدِاللهِ ﷺ».

۴. آزادی بردگان

یکی از راه‌های مصرف مال در نظر معصومان آزادی بردگان بود. بردگان به‌طور معمول کسانی بودند که در جنگ‌ها اسیر می‌شدند و طبق قوانین بین‌المللی آن زمان، به بردگی گرفته می‌شدند و افراد و مالکانشان آنها را خرید و فروش می‌کردند. یکی از کارهایی که معصومان انجام می‌دادند، این بود که بردگان را می‌خریدند و بعد از مدتی که آنها را تحت تربیت خود داشتند، آزاد می‌کردند. خرید بردگان به جهاتی مورد توجه معصومان بود:

الف) اسلام بر آزادکردن بردگان تأکید دارد و ارزش زیادی به آزادی آنها داده است؛ مانند آزادی سلمان فارسی که مشروط به کاشت پانصد اصله درخت خرما بود که رسول خدا ﷺ و دیگر مسلمانان به وی در کاشت آنها کمک کردند.[۱] اسلام در موارد مختلف کفاره گناهان را آزادی برده قرار داده است؛ مثلاً کسی که یک روز روزهٔ خود را بی‌جهت افطار کند و روزه نگیرد، باید یا شصت روز روزه بگیرد یا شصت فقیر را سیر کند یا یک بنده را آزاد نماید.[۲]

ب) معصومان برده‌ها را می‌خریدند و بعد از مدتی آزاد می‌کردند. ایشان در واقع بردگان را تحت تربیت خود قرار می‌دادند و بعد از مدتی آزاد می‌کردند. در سیرهٔ معصومان دیده نشده است که برده‌ای فروخته باشند؛ بلکه آنچه دیده شده، آزادی بردگان است. امام صادق ﷺ دربارهٔ سیرهٔ امام علی ﷺ دراین‌باره می‌فرماید: «إنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ ﷺ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ مِنْ كَدِّ يَدِهِ:[۳] امیرالمؤمنین ﷺ از دسترنج کار خود، هزار برده را آزاد کرد».

---

۱. محمد بن یوسف صالحی شامی؛ سبل الهدی؛ ج۱، ص۱۰۸. شیخ عباس قمی؛ سفینة البحار؛ ج۴، ص۲۴۶.
۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۰۲.
۳. همان، ج۵، ص۷۴.

این نکته مهمی است که حضرت کار می‌کرده و از درآمد آن، هزار نفر را آزاد کرده است. ما در یک بررسی نام بیش از چهل نفر از موالی و آزادشدگان حضرت را استخراج کرده‌ایم. اکثر آنان راوی فضایل و سیرهٔ حضرت هستند. نمونه روشن آنها قنبر است که افرادی از نسل وی از شیعیان مخلص، در زمان امام رضا ﷺ بودند.[۱] یا فرزندان میثم تمار که از متکلمان بنام شیعه بودند.[۲]

ج) با توجه به اینکه بردگان از گروه‌های مختلف مردم بودند که در جنگ‌ها اسیر می‌شدند، دارای حرفه‌ها و توانایی‌های مهم و برجسته‌ای بودند و از مهارت آنان برای کار استفاده می‌شد. برخی از پزشکان از بردگان بودند. در وقف‌نامه امام علی ﷺ ذکر شده، بردگانی که روی زمین‌های ینبع کار می‌کنند، آزاد هستند، مگر چند نفر که بعد از پنج سال آزاد می‌شوند.[۳] درواقع وقتی آزاد می‌شوند که نخلستان‌های ینبع نیاز به مراقبت نداشته باشد.

د) معصومان با رفتار خود تلاش می‌کردند بردگان را با اسلام آشنا کنند و تحت تربیت خود قرار دهند و راه و رسم زندگی درست و اسلامی را به آنان بیاموزند. چنانچه آنان در برابر رفتار مهربانانه معصومان بد عمل می‌کردند. از آنان می‌گذشتند. امام سجاد ﷺ کنیزی را که بر اثر بی‌مبالاتی با ابریق، ایشان را زخمی کرد، بخشید و بعد آزاد کرد.[۴] در روایتی می‌خوانیم امام باقر ﷺ شصت غلام داشت که مشخص است برای حضرت کار می‌کردند. حضرت در هنگام مرگ وصیت کرد یک‌سوم آنها را آزاد کنند و دستور داد آزادشدگان از برده‌هایی باشند که حضرت را آزار داده‌اند.[۵] اگر رفتار زیبا و نیک معصومان را با رفتار

---

۱. همان، ج ۱، ص ۳۳۱. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج ۲، ص ۲۱۷.

۲. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه؛ ج ۱۴، ص ۱۸۷: «علی بن إسماعیل المیثمی بن شعیب بن میثم بن یحیی التمار أبوالحسن کوفی سکن البصرة و کان من وجوه المتکلمین من أصحابنا».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۱۷۹: «أَوْصَی أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ ﷺ فَقَالَ: إِنَّ أَبَا نَیْزَرَ وَ رَبَاحاً وَ جُبَیْراً عَتَقُوا عَلَی أَنْ یَعْمَلُوا فِی الْمَالِ خَمْسَ سِنِینَ».

۴. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (یک‌جلدی)؛ ص ۲۶۲.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۷، ص ۵۶: «أَبِی عَبْدِاللهِ ﷺ قَالَ: أَعْتَقَ أَبُوجَعْفَرٍ ﷺ مِنْ غِلْمَانِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ شِرَارَهُمْ وَ أَمْسَکَ خِیَارَهُمْ».

دیگران با برده‌هایشان مقایسه کنیم، اهمیت کار تربیتی معصومان بیشتر روشن می‌شود. امام صادق ﷺ برده‌ای را با دادن سندی آزاد کرد، به شرط آنکه مسلمان شود و به ضوابط اسلامی پایبند باشد.[۱]

۵. وقف

یکی از راه‌های مصرف اموال معصومان وقف مال بوده است. این وقف‌ها گاهی وقف عام بوده است و گاهی وقف خاص، مثلاً وقف بر فرزندان. امیرالمؤمنین ﷺ بخشی از اموال خود را که با تلاش به دست آورده بود، در دوران حکومت خود وقف کرد. از دیگر معصومان نیز وقف‌هایی گزارش شده است. در مجموع در کتب معتبر چهار مورد وقف برای معصومان گزارش شده است:

اول: فاطمه زهراء ﷺ: آن حضرت حیطان هفتگانه را وقف کرده است، البته وقف خاص.[۲] کلینی در کتاب کافی صدقات فاطمه ﷺ را نام برده است که عبارت‌اند از: ۱. دلاّل؛ ۲. عواف؛ ۳. حسنی؛ ۴. صافیه؛ ۵. اموال ابراهیم؛ ۶. مِیْثَب؛ ۷. برقه. برابر وصیّت فاطمه ﷺ این اموال در اختیار علی ﷺ، سپس حسن و حسین ﷺ و آن‌گاه در اختیار بزرگ‌ترین فرد از نسل زهرا ﷺ قرار خواهد گرفت. علی ﷺ این وصیت را نوشت، مقداد بن اسود و زبیر بن عوام هم گواهان آن بودند.[۳] در منابع اهل سنّت، میثب و برقه که در مدینه هستند، از صدقات رسول خدا ﷺ شمرده شده است.[۴]

۸. ام‌العیال نیز صدقه زهرا ﷺ بوده که دارای چشمه و قریه‌ای است.[۵]

دوم: امیرالمؤمنین ﷺ باغ‌های خرمای خود را وقف بر فرزندان خود، بنی‌هاشم و

---

۱. همان، ج۶، ص۱۸۱.
۲. همان، ج۷، ص۴۷ـ۴۸.
۳. همان، ص۴۸.
۴. همان، «حاشیه».
۵. احمد علی؛ حجاز در صدر اسلام؛ صص۱۰۰ و ۱۲۵.

بنی‌المطلب نموده است. سرپرستی آن را اول بر عهده امام حسن و بعد امام حسین علیهما‌السلام و بعد فرزند بزرگ‌تر قرار داده است.[۱] بغیبغه در وقفنامه حضرت علی علیه‌السلام آمده است که بخشی از این اموال بود که بیش‌تر در بحث از ازدواج دختر عبدالله بن جعفر با قاسم نقل شد.[۲]

سوم: وقف امام صادق علیه‌السلام که در کتاب کافی نقل شده است.[۳]

چهارم: وقف اموالی از سوی موسی بن جعفر علیه‌السلام.[۴]

۶. میانه‌روی و دوری از اسراف و خست

آنچه تاکنون بیان شد، موارد مصرف اموال برای دیگران بود. کیفیت مصرف نیز مهم است. معصومان از هرگونه اسراف و تبذیر و خست در مصرف مال دوری می‌کردند و دارای زندگی زاهدانه‌ای بودند. سطح زندگی آنان متناسب با اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی زمانشان بود. جریان اعتراض سفیان ثوری درباره لباس امام صادق علیه‌السلام و پاسخ حضرت که باید متناسب با زمان و عرف جامعه زندگی کرد،[۵] نمونه‌ای روشن از این سیره است؛ حتی حضرت صادق علیه‌السلام گاهی از لباس وصله‌دار استفاده می‌کرد.[۶] معصومان اقتصاد و میانه‌روی را متناسب با امکانات مالی مورد توجه قرار می‌دادند. در مباحث گذشته به‌تناسب به نمونه‌هایی از زندگانی آنان اشاره کردیم که کار می‌کردند تا زندگانی مقتصدانه‌ای داشته باشند و نیازمند دیگران نباشند. آنان دیگران را به اجتناب از اسراف و

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۱۴۶. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۹، ص۱۹۹.

۲. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبیر؛ ج۶، ص۴۱۴.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۵۳.

۴. همان.

۵. همان، ج۵، ص۶۵ و ج۶، ص۴۴۲. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۱۵۵: «فَقَالَ وَیْحَکَ یَا سُفْیَانُ إِنَّ عَلِیّاً علیه‌السلام کَانَ فِی زَمَنٍ ضِیقٍ وَ إِنَّ اللهَ قَدْ وَسَّعَ عَلَیْنَا وَ یُسْتَحَبُّ لِمَنْ وَسَّعَ اللهُ عَلَیْهِ أَنْ یُرَی أَثَرُ ذَلِکَ عَلَیْهِ».

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۴۶۰.

تبذیر و دوری از خست و اقتار توصیه می‌نمودند. اکنون سخن را در باب اسراف و اقتار و حدود آنها که بسیار مورد نیاز جامعه است، پی می‌گیریم. بدیهی است که کارهای منفی جزو اعمال معصومان نیست؛ بلکه اجتناب از آن و بیان حدود آنها، در سخنان ایشان وارد شده است.

اسراف و تبذیر

اسراف از موضوعاتی است که در قرآن از آن نهی شده و معصومان برابر نهی قرآن، دیگران را از آن باز می‌داشتند. در قرآن از دو تعبیر «اسراف» و «تبذیر» استفاده شده است. آیات متعددی درباره هر یک از این دو عنوان آمده است. خداوند می‌فرماید: «وَ لٰا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لٰا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ:[1] و اسراف نکنید؛ زیرا خداوند مسرفان را دوست ندارد» و درباره تبذیر می‌فرماید: «وَ لٰا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كٰانُوا إِخْوٰانَ الشَّيٰاطِينِ:[2] تبذیر مکنید، تبذیرکردنی؛ زیرا تبذیرکنندگان برادران شیطان هستند». تبذیر از ریختن و پاشیدن بذر گرفته شده و برای کسی که مال خود را بیهوده توزیع و پخش می‌کند، به کار رفته است[3] و صرف مال در جایی است که شایسته نیست؛ در این صورت از جهت لغت شامل اسراف هم می‌شود؛ ازاین‌رو برخی گفته‌اند: تبذیر صرف مال در گناه است.[4] شاید بتوان گفت: اسراف بیشتر به مصرف خود شخص اطلاق می‌شود و تبذیر بخشیدن به دیگران یا مصرف برای دیگران است. برخی گفته‌اند: تبذیر انفاق بدون هدف درست است؛[5] یعنی شخصی نابجا و بی‌جهت ببخشد و به گفته ابن‌عباس، تبذیر مصرف مال در

---

۱. انعام: ۱۴۱.

۲. اسرا: ۲۶ـ۲۷.

۳. ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ ص۱۱۳.

۴. محمد مرتضی زبیدی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج۶، ص۶۷: «التَّبذِير أن يُنْفِقَ المالَ فی المَعاصِی».

۵. عبدالقادر بغدادی؛ خزانة الأدب؛ ج۹، ص۹۸: «التبذیر الذی هو إنفاق لا لغرض صحیح».

غیر طاعت الهی است.[۱] وقتی از عبدالله بن مسعود درباره معنای تبذیر پرسیدند گفت: تبذیر دادن مال در غیر مورد حق آن است.[۲] وی در تفسیر آیه قرآن «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ»؛[۳] گفته، اینکه تبذیرکنندگان برادر شیطان معرفی شده‌اند، در معصیت است. شیطان و انسان‌های مبذّر، در ارتکاب و دعوت به معصیت مشترک هستند.[۴] امیرالمؤمنین ﷺ برای مسرف سه نشانه بیان کرده است: آنچه برای او نیست می‌خورد و آنچه برای او نیست می‌خرد و آنچه برای او نیست می‌پوشد.[۵]

اسراف مخصوص افراد ثروتمند نیست؛ بلکه گاهی افراد نیازمند و فقیر از ثروتمندان بیشتر اسراف می‌کنند و مشابه این نشانه‌ها در آنان وجود دارد. امام صادق ﷺ فرمود: چه‌بسا فقیری که مسرف‌تر از غنی و ثروتمند است؛ زیرا غنی از آنچه به او داده شده انفاق می‌کند و فقیر از چیزی غیر آنچه به او داده شده انفاق می‌کند.[۶]

اسراف و اقتار (خست)

در برابر اسراف «اقتار» قرار دارد که به معنای خست و در نتیجه سختگیری در انفاق و مصرف مال است. مردی به نام عیاشی گوید: از امام رضا ﷺ درباره شیوه مصرف مال برای خانواده پرسیدم؛ فرمود: مصرف بین دو کار مکروه قرار دارد. گفتم: فدایت شوم، من دو مکروه را نمی‌شناسم. فرمود: آری، خدا تو را رحمت کند. آیا نمی‌دانی که خداوند

---

۱. ابوجعفر نحاس؛ معانی القرآن الکریم؛ ج۴، ص۱۴۴.

۲. ابن‌أبی شیبه؛ المصنف؛ ج۵، ص۳۳۱ (دار التاج). سلیمان بن احمد طبرانی؛ المعجم الکبیر؛ ج۹، ص۲۰۷: «إنفاق المال فی غیر حقه».

۳. اسرا: ۲۶ـ۲۷.

۴. ابوجعفر نحاس؛ معانی القرآن الکریم؛ ج۴، ص۱۴۴.

۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۶۷: «لِلْمُسْرِفِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَأْكُلُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَشْتَرِي مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَلْبَسُ مَا لَيْسَ لَهُ».

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۵: «رُبَّ فَقِيرٍ هُوَ أَسْرَفُ مِنَ الْغَنِيِّ إِنَّ الْغَنِيَّ يُنْفِقُ مِمَّا أُوتِيَ وَ الْفَقِيرَ يُنْفِقُ مِنْ غَيْرِ مَا أُوتِيَ».

اسراف و سختگیری را دوست ندارد و فرمود: «وَ الَّذِينَ إِذٰا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كٰانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوٰاماً:[1] و کسانی که هرگاه انفاق کنند، اسراف نمی‌نمایند و سخت نمی‌گیرند و بین این دو قرار دارند».[2]

امام صادق ﷺ برای روشن‌شدن معنای این آیه که در آن از مصرف مسرفانه و همراه با خست نهی شده و بر مصرف معتدلانه با تعبیر «قوام» یاد شده است،[3] با برداشتن مقداری سنگ‌ریزه تفاوت اسراف را با اقتار و میانه‌روی نشان دادند. حضرت با دست، مقداری سنگ‌ریزه برداشت و محکم در دست گرفت و فرمود: این اقتار و خست است که خداوند در قرآن فرمود؛ آن‌گاه قبضه دیگری برداشت و دست خود را رها کرد و فرمود: این اسراف است؛ سپس قبضه دیگری از سنگ‌ریزه‌ها بر داشت و تا حدودی دستش را نگه داشت و رها کرد و فرمود: این قوام و راه میانه است.[4] قوام در این آیه به معنای مصرف معروف و شناخته‌شده تفسیر شده است.[5] حضرت در توصیه‌ای تبذیر را نوعی اسراف دانسته و شخصی را که برای گرفتن وام آمده بود، از تبذیر بازداشت. مردی نزد امام صادق ﷺ آمد و گفت: ای اباعبدالله، قرضی به من بده تا در وقت توانایی بازگردانم. امام فرمود: تا زمان برداشت غله؛ مرد گفت: نه به خدا. فرمود: تا زمان سود تجارت؛ گفت: نه به خدا. فرمود: تا زمان فروش ملک؛ گفت: نه به خدا. حضرت فرمود: تو از کسانی هستی که خداوند در اموال ما برای او حقی قرار داده است؛ سپس کیسه‌ای را خواست که در آن درهم بود و دستش را در آن قرار داد و یک قبضه برداشت و به مرد داد و فرمود: از خدا بترس و اسراف مکن و خست به خرج مده و بین این دو باش؛ زیرا

---

۱. فرقان: ۶۷.

۲. صدوق؛ الخصال؛ ج ۱، ص ۵۴.

۳. فرقان: ۶۷.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۵۴.

۵. همان، ص ۵۶: «الْقَوَامُ هُوَ الْمَعْرُوفُ».

تبذیر از اسراف است و خداوند فرمود: و تبذیر مکن تبذیرکردنی؛[۱] بنابراین اسراف، تبذیر، اقتار و خست همه ناپسندند. امام صادق ﷺ در پاسخ به یکی از یارانش که از معنای اقتار پرسید، چند نمونه بیان کرد و فرمود: اقتار آن است که نان و نمک بخوری، درحالی‌که می‌توانی از غذای بهتری استفاده کنی. گوید: از قصد و میانه‌روی پرسیدم، حضرت فرمود: قصد و میانه‌روی این است هم نان با گوشت بخوری هم از شیر استفاده کنی و هم از سرکه و روغن، گاهی از این و گاهی از آن؛[۲] یعنی در عین بهره‌بردن از نعمت‌های الهی، در مسرف آنها اسراف نکنی، بلکه گاهی از این و گاهی از آن غذا استفاده کنی.

کمترین اسراف

در روایات از امامان ﷺ درباره کمترین موارد اسراف پرسیده شده و آنان پاسخ داده‌اند. اسحاق بن عمار گوید: از امام صادق ﷺ از کمترین مورد اسراف پرسیدم. فرمود: اینکه لباس بهتر خود را هنگام کار بپوشی و اضافی آبی را که می‌آشامی، دور بریزی هسته میوه‌ای که استفاده کرده‌ای دور بیندازی، از نمونه‌های اسراف کم است.[۳] بشر بن مروان گوید: بر امام صادق ﷺ وارد شدیم. حضرت خرما خواستند. ظرف خرما را آوردند. افراد که خرما می‌خوردند، یکی از افراد هسته‌های خرما را به اطراف پرت می‌کرد. امام صادق ﷺ دست از خرماخوردن کشید و فرمود: این‌گونه عمل مکن؛ این از تبذیر است و خداوند فساد را دوست ندارد.[۴] ضایع‌کردن مال و اسراف فساد معرفی شده است؛ یعنی

---

۱. همان، ج۳، ص۵۰۱.

۲. همان، ج۴، ص۵۳. قُلْتُ: «فَمَا الْإِقْتَارُ؟ قَالَ: أَكْلُ الْخُبْزِ وَ الْمِلْحِ وَ أَنْتَ تَقْدِرُ عَلَى غَيْرِهِ. قُلْتُ: فَمَا الْقَصْدُ؟ قَالَ: الْخُبْزُ وَ اللَّحْمُ وَ اللَّبَنُ وَ الْخَلُّ وَ السَّمْنُ مَرَّةً هَذَا وَ مَرَّةً هَذَا».

۳. همان، ج۶، ص۴۶۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۶۷: «ثَوْبُ صَوْنِكَ تَبْتَذِلُهُ وَ فَضْلُ الْإِنَاءِ تُهَرِيقُهُ وَ قَدْفُكَ النَّوَى هَكَذَا وَ هَكَذَا».

۴. محمد بن مسعود عیاشی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۲، ص۲۸۸: «فَقَالَ: لَا تَفْعَلْ إِنَّ هَذَا مِنَ التَّبْذِيرِ وَ إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ».

هدردادن مال. امام رضا علیه‌السلام فرمود: از موارد فساد و اسراف مال، شکستن پول مسکوک سالم برای مصرف دیگر و دورانداختن هسته خرماست.[۱]

پیامدهای منفی اسراف

اسراف دارای پیامدهای منفی متعددی است که به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) فساد و خلاف

اسراف معمولاً با فساد و طغیان همراه است. یکی از مشخصه‌هایی که قرآن برای ثروتمندان بیان کرده، این است که خود را چون بی‌نیاز فرض می‌کنند. دست به طغیان و فساد می‌زنند.[۲] فساد در روایات وقتی مربوط به مال باشد[۳] یا در برابر اقتصاد و میانه‌روی قرار گیرد،[۴] به معنای اسراف است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوید: فساد (و اسراف) مال زیاد را از بین می‌برد و اقتصاد و میانه‌روی باعث رشد و افزایش آن می‌گردد.[۵]

همان‌گونه که در معنای تبذیر گفته شد، تبذیر مصرف مال در گناه و معصیت الهی است و این همان فساد است؛ ازاین‌رو وقتی از حضرت علی علیه‌السلام خواسته شد، اموال بیت‌المال را به‌طور مساوی بین مردم تقسیم نکند و به اشراف سهم بیشتری بدهد، حضرت نپذیرفت و فرمود: اگر مال شخصی من باشد، باز این‌گونه عمل می‌کنم. حضرت مصرف مال را در غیر مورد آن، تبذیر و اسراف دانست و افراد را از فساد مالی و اسراف بر حذر داشت و فرمود: «مَنْ كَانَ فِيكُمْ لَهُ مَالٌ فَإِيَّاهُ وَ الْفَسَادَ؛ فَإِنَّ إِعْطَاءَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَ إِسْرَافٌ:[۶] هر کس

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۶۷: «مِنَ الْفَسَادِ قَطْعُ الدِّرْهَمِ وَ الدِّينَارِ وَ طَرْحُ النَّوَى».
۲. علق: ۶ـ۷: «كَلاَّ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى * أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى».
۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۶۷: «مِنَ الْفَسَادِ قَطْعُ الدِّرْهَمِ وَ الدِّينَارِ وَ طَرْحُ النَّوَى».
۴. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه؛ ج۱۳، ص۶۸.
۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۳۹۱: «الْفَسَادُ يُبِيرُ الْكَثِيرَ وَ الِاقْتِصَادُ يُنْمِي الْيَسِيرَ».
۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۳۱.

مالی دارد، از فساد بر حذر باشد؛ زیرا دادن مال در غیر مورد حق، تبذیر و اسراف است».

ب) نابودی اموال

از پیامدهای منفی و روشن اسراف ازدست‌دادن مال است. امام سجاد ﷺ در خبری نسبتاً مفصل، به بیان مواردی می‌پردازد که باعث تغییر نعمت می‌شود. از جمله مواردی که بر می‌شمرد، اسراف در انفاق در راه باطل است؛[1] زیرا مسرف باعث نابودی اموال خود می‌شود و کسی که در ناز و نعمت بوده، دچار فقر و فلاکت می‌گردد.

ج) اجابت‌نشدن دعا

شخص مسرف با اعمال خود و مصرف نابجای مال و هدردادن آن، دچار فقر و نکبت می‌شود و زمانی که نیازمند شد، دیگر دعای او برای داشتن مال اجابت نمی‌شود و به او گفته می‌شود: مگر به تو مال ندادیم چرا دست به فساد و اسراف زدی و آن را از بین بردی؟ بنابراین اجابت‌نشدن دعا یکی از پیامدهای اسراف و بی‌مورد مصرف‌کردن مال است.[2] امام صادق ﷺ فرمود: چهار گروه هستند که دعای آنان اجابت نمی‌نشود؛ یکی از آنان کسی است که دارای مال و ثروت بوده و آن را از بین برده است. وقتی می‌گوید: خدایا به من روزی عنایت فرما، خداوند پاسخ می‌دهد: مگر من تو را به میانه‌روی دستور نداده بودم؟[3] تو با عملکرد نادرست و بی‌توجهی به مالی که داشتی، آن را از بین بردی و با اسراف و تبذیر، خود را دچار فقر و فلاکت کردی.

---

۱. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار، ص ۲۷۰: «الذُّنُوبُ الَّتِی تُغَیِّرُ النِّعَمَ.. وَ الْإِسْرَافُ فِی النَّفَقَةِ عَلَی الْبَاطِلِ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۵۱۰.

۳. همان، ج ۴، ص ۵۶: «أَرْبَعَةٌ لَا یُسْتَجَابُ لَهُمْ أَحَدُهُمْ کَانَ لَهُ مَالٌ فَأَفْسَدَهُ فَیَقُولُ یَا رَبِّ ارْزُقْنِی فَیَقُولُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَ لَمْ آمُرْکَ بِالاقْتِصَادِ».

موارد استثنا از اسراف

کمک به دیگران باید در حد معمول باشد و از زیاده‌روی در آن نهی شده است. هنگامی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پیراهن خود را بخشید، آیه قرآن نازل و از این کار نهی شد. عجلان گوید: من در خدمت امام صادق علیه‌السلام بودم؛ فقیری آمد. حضرت از ظرف خرمایی که بود، دستش را پر کرد و به او داد. مرد دیگری آمد؛ به او نیز یک قبضه خرما داد. شخص سومی آمد؛ حضرت فرمود: خداوند روزی ما و شما را بدهد؛ آن‌گاه فرمود: به‌درستی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سیره‌اش این‌گونه بود که هر کس چیزی از مال دنیا درخواست می‌کرد، به او می‌داد. زنی پسرش را نزد حضرت فرستاد و به او گفت: از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کمک بخواه و اگر گفت چیزی ندارم، بگو پیراهنت را به من بده. پسربچه آمد و از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درخواست کمک کرد. حضرت فرمود: چیزی نزد من نیست. بچه گفت: پیراهنت را به من بده. حضرت پیراهن خود را درآورد و به او داد. خداوند او را به میانه‌روی امر کرد و فرمود: «وَ لا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلى عُنُقِكَ وَ لا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً:[1] و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار [هم] گشاده‌دستی منما، مبادا ملامت‌شده و حسرت‌زده بر جای مانی».[2]

درباره میانه‌روی در کمک به دیگران و دوری از افراط اخبار مختلفی نقل شده است. شخصی از تفسیر این آیه قرآن از امام صادق علیه‌السلام پرسید: «وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ:[3] و حق مالی را در روز برداشت محصول، (به فقیران) بدهید و اسراف نکنید؛ زیرا خداوند اسراف‌کنندگان را دوست ندارد». حضرت فرمود: یکی از انصار مزرعه‌ای داشت. وقتی برداشت می‌کرد، همهٔ آن را می‌بخشید و خود و خانواده‌اش

---

۱. اسراء: ۲۹.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۵. محمد بن مسعود عیاشی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۲، ص۲۸۹.

۳. انعام: ۱۴۱.

بدون زاد و توشه باقی می‌ماندند. خداوند این بخشش وی را اسراف نامید و از آن نهی کرد؛[۱] به همین جهت وقتی در هنگام برداشت محصول، یکی از غلامان حضرت صادق ﷺ با دو دست به درخواست‌کنندگان، گندم می‌داد، حضرت فریاد زد و فرمود: با یک کف دست به آنها بده[۲] و او را از زیاده‌روی در انفاق باز می‌داشت؛ در نتیجه اینکه برخی انفاق در راه خیر را به‌طور مطلق جایز و دور از اسراف دانسته‌اند،[۳] از این اخبار استفاده می‌شود که درست نیست؛ بلکه در موارد خاصی زیاده‌روی جایز است. زیاده‌روی به معنای هدردادن مال نیست؛ بلکه مصرف زیاد در آن مشکلی ندارد. به دو مورد آن اشاره می‌شود:

الف) بهداشت و سلامتی

روایات متعدد با سندهای مختلف نقل شده است که افراد درباره استفاده از آرد در حمام می‌پرسند و ائمه پاسخ می‌دهند که آنچه برای سلامتی به کار رود، اسراف نیست و در حمام می‌توان از روغن زیتون نیز استفاده کرد، یعنی آنچه برای سلامتی و بهداشت مصرف گردد، اسراف شمرده نمی‌شود.

مردی گوید: به امام صادق ﷺ گفتم ما در راه مکه هستیم و قرار است محرم شویم و نخاله‌ای نداریم که در هنگام استفاده از داروی زدودن موی بدن، از آن استفاده کنیم؛ به‌ناچار از آرد استفاده می‌کنیم و از این جهت آن‌قدر ناراحت هستیم که خدا می‌داند. حضرت پرسید: از ترس اسراف (نگران و ناراحت هستید)؟ گفتم: آری. فرمود: «لَیْسَ فِیمَا أَصْلَحَ الْبَدَنَ إِسْرَافٌ. إِنِّی رُبَّمَا أَمَرْتُ بِالنَّقِیِّ فَیُلَتُّ بِالزَّیْتِ فَأَتَدَلَّکُ بِهِ. إِنَّمَا الْإِسْرَافُ فِیمَا

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۵: «وَ کَانَ إِذَا أَخَذَ یَتَصَدَّقُ بِهِ وَ یَبْقَی هُوَ وَ عِیَالُهُ بِغَیْرِ شَیْءٍ فَجَعَلَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِکَ سَرَفاً».

۲. همان، ج۳، ص۵۶۶.

۳. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۱۵: «و صرف المال فی وجوه الخیر لیس بإسراف و إن بالغ فیه علی المشهور».

أَفْسَدَ الْمَالَ وَ أَضَرَّ بِالْبَدَنِ:[1] در آنچه باعث بهداشت و سلامتی بدن است، اسراف نیست. گاهی من دستور می‌دهم به مخ گوسفند، روغن زیتون اضافه کنند (و سفیداب بسازند) و برای چرک بدن استفاده می‌کنم. اسراف فقط در موردی است که مال از بین برود و به بدن ضرر رساند».

در برخی مناطق گاهی از پیه گوسفند و گاهی از سفیداب برای چرک‌زدایی از بدن در حمام استفاده می‌کنند. سفیداب یا روشور[2] قرص‌های سفید بزرگی است که دلاک‌ها از آن برای آمدن چرک بیشتر از بدن با کیسه استفاده می‌کردند. مواد اصلی آن مخ گوسفند با پودر سفید مخصوص است. حضرت می‌فرماید: دستور می‌دهم نقی یعنی مخ را با روغن زیتون مخلوط کنند، برای آمدن چرک از بدن. به نظر می‌رسد این ترکیب مانند سفیداب و پیه برای چرک‌کردن بدن با کیسه معمول بوده است. روغن زیتون گران‌تر از روغن معمولی بوده و هست؛ اما چون برای بهداشت بدن مفید است، استفاده از آن اسراف شمرده نمی‌شود. این نکته مهمی است که اهمیت سلامتی و بهداشت را در اسلام نشان می‌دهد؛ البته باید توجه داشت که بهداشت و حفظ سلامتی بدن، غیر از آرایش بدن است که شخص برای جلب نظر دیگران انجام می‌دهد.

ب) حج و عمره

امام صادق ﷺ بیان می‌کند رسول خدا ﷺ فرمود: هیچ بخششی نیست که محب‌تر باشد برای خدا از انفاقی که همراه با میانه‌روی باشد و خداوند اسراف را دشمن دارد، جز در حج و عمره. پس خداوند رحمت کند مؤمنی را که مال حلال به دست آورده و بدون افراط و تفریط بخشیده و آن را برای ذخیره اخروی خود مقدم داشته است.[3] به نظر

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۳، ج۶، ص۴۹۹ـ۵۰۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۱۲۱.

۲. روشوی اصطلاح محلی است که در خراسان و مناطق دیگر به کار می‌رود و به آن سفیداب می‌گویند. دهخدا در یاداشت‌های خود به تعریف آن پرداخته است (علی‌اکبر دهخدا؛ لغت‌نامه؛ ذیل کلمه روشور).

۳. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۲، ص۳۵۹. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۶۷؛ متن از من لایحضره ←

می‌رسد منظور از اسراف در حج و عمره، هم رفتن به حج و عمره باشد و هم قربانی زیاد در حج و ولیمه دادن در حج و عمره؛ زیرا درباره همه این موارد روایت نقل شده که در سیره عبادی به آنها اشاره شده است.

جمع‌بندی

۱. معصومان درآمدی را که داشتند، بعد از مصرف خود و خانواده به‌مقدار متعارف، به دیگران کمک می‌کردند؛ برای عقیقه فرزندان شیعیان هزینه می‌نمودند و در راه اصلاح بین شیعیان و برای آزادی بردگان و برای وقف از آن بهره می‌بردند و به دیگران توصیه می‌نمودند خانواده خود را در اولویت قرار دهند. رسول خدا ﷺ مردی را که تمام بردگان خود را آزاد کرده و چند یتیم به جای گذاشته بود، نکوهش کردند. امامان خود، زندگانی متعارفی مانند عموم مردم داشتند و اموالی را نیز در راه‌های پسندیده وقف می‌کردند.

۲. در کیفیت مصرف مال، معصومان مردم را از اسراف و تبذیر باز می‌داشتند و از خست و اقتار بر حذر می‌داشتند و به اقتصاد و میانه‌روی توصیه می‌نمودند. فساد از نتایج اسراف در مصرف مال دانسته شده است که به نابودی ثروت می‌انجامد. میانه‌روی حتی در کمک به دیگران نیز مورد تأکید اسلام است و پیامبر خدا ﷺ از اینکه پیراهنش را به نیازمند داده بود، مورد عتاب پروردگار قرار گرفت. امام صادق ؈ از کمک به مرد سومی که بعد از دو نفر دیگر درخواست خرما کرد اجتناب نمود.

۳. اسراف و زیاده‌روی در انفاق و مصرف منهی شارع است. حضرت صادق ؈ به غلام خود توصیه نمود که در هنگام برداشت محصول مزرعه، به اندازه یک کف دست به

→

الفقیه: «مَا مِنْ نَفَقَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ نَفَقَةِ قَصْدٍ وَ يُبْغِضُ الْإِسْرَافَ إِلَّا فِي الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ فَرَحِمَ اللهُ مُؤْمِناً كَسَبَ طَيِّباً وَ أَنْفَقَ مِنْ قَصْدٍ أَوْ قَدَّمَ فَضْلًا».

نیازمندان کمک کند نه بیشتر. زیاده‌روی و اسراف در چند مورد مجاز دانسته شده است؛ در حج و عمره و امور بهداشت و درمان. به نمونه‌هایی از اخبار دراین‌باره اشاره شد؛ البته باید توجه داشت که این نکته به معنای هدردادن مال و ریخت‌وپاش بی‌قاعده و بی‌فایده نیست.

فصل چهارم

اموال عمومی

مقدمه

یکی از راه‌های کسب درآمد، اموال عمومی است که لازم است سیره اقتصادی معصومان دراین‌باره بیان شود. معصومان بخشی از این اموال را در اختیار داشتند تا بجا و در موارد شرعی آن را به مصرف برسانند و گاهی از این راه درآمد شخصی داشتند. اموال عمومی دارای عناوین متعددی است:

۱. زکات یا صدقات واجب؛ ۲. غنایم و خمس؛ ۳. فیء و انفال؛ ۴. خراج؛ ۵. وقف عام؛ ۶. هدیه و هبه‌ها و مانند آن.

مناسب است سیره معصومان درباره این‌گونه اموال تا جایی که در کتب اربعه آمده، روشن و بیان شود. بدیهی است که بخشی از درآمدهای افراد از طریق این‌گونه منابع مالی است که در بحث از سیره اقتصادی می‌گنجد.

ممکن است برخی از مطالبی که نقل می‌شود، برخاسته از سیره عملی معصومان نباشد، بلکه برگرفته از سخنان و دستورهای آن بزرگان باشد که مبنای عمل آنان نیز بوده است. این اموال عمومی معمولاً یکسان نیستند و می‌توان آنها را بر دو یا سه بخش تقسیم کرد: یکی اموال عمومی که به مصرف نیازمندان می‌رسد، مانند زکات؛ دیگری اموالی که در

بیت‌المال قرار می‌گیرد و جزو اموال حکومت است که شامل دیگر موارد ذکرشده می‌شود و نوع سوم هدیه و هبه که بیشتر جنبه شخصی دارد. ما در اینجا بحث زکات را جدای از بیت‌المال به صورت مستقل بیان می‌کنیم و بعد بیت‌المال را در گفتاری دیگر توضیح خواهیم داد که مصرف آنها در اختیار حاکم است.

گفتار اول: زکات

زکات جزو واجبات مالی اسلام است که در آیات مکی به آن اشاره شده است. به نظر می‌رسد که در آن مقطع مورد اصلی آن زکات فطره بوده است. به چند نکته مهم که درباره زکات در سیره معصومان آمده، به‌اختصار اشاره می‌شود: اول اعلام حکم زکات، دوم موارد زکات که زکات در چه چیزهایی واجب است، سوم اینکه زکات را به چه کسی باید داد، چهارم گردآوری زکات که در صدر اسلام توسط حاکم انجام می‌گرفته است و پنجم مصرف آن که باز در مرحله اول، وظیفه حاکم اسلامی بوده است و بعد اجازه مصرف در موارد آن، به صاحبان مال داده شده است.

۱. اعلام حکم زکات

هر حکم و دستوری که بخواهد اجرا شود، باید برای مردم بیان شود یا به دستگاه‌های حکومتی ابلاغ گردد تا طبق آن بتوان عملکرد افراد را ارزیابی کرد. برای دریافت زکات هم اولین کار، اعلام عمومی آن به مسلمانان بوده است. این نکته در بسیاری از احکام اسلامی، از جمله دریافت زکات، مورد توجه قرار گرفته است. در روایتی صحیح، عبدالله بن سنان از امام صادق ﷺ نقل کرده که فرمود: آیه زکات، یعنی «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها:[1] از اموال آنان زکات بگیر تا آنان را پاک و

۱. توبه: ۱۰۳.

تزکیه نمایی»، در ماه رمضان نازل شده است. پس رسول خدا ﷺ منادی و سخنگوی خود را فرمود تا در جمع مردم جار زند که خدای تبارک و تعالی زکات را بر شما واجب نموده است، همان‌طور که نماز را بر شما واجب کرده است؛ پس خدا زکات را از طلا، نقره، شتر، گاو، گوسفند، گندم، جو، خرما و کشمش بر شما فرض فرموده است. این ندا را در ماه رمضان در جمع ایشان سر داد و اشیای دیگر را از زکات معاف داشت.

امام افزود: آن‌گاه در چیزی از اموال ایشان حکمی واجب نشد، تا سال نو فرا رسید و مردم روزه گرفتند و افطار کردند (رمضان به پایان رسید)؛ پس منادی خود را فرمود تا در جمع مسلمانان ندا داد که ای مسلمانان، زکات اموالتان را بپردازید تا نمازتان قبول شود. امام صادق ﷺ فرمود: سپس حضرت گردآورندگان زکات و کارگزاران «طسوق» (عمّال خراج[1]) را اعزام فرمود.[2]

در این گزارش که درباره اعلام و ابلاغ حکم اموال زکوی است، چند نکته مهم وجود دارد:

۱. تعبیر «خذ» در آیه، یعنی «بگیر»، دستور خداوند است که باید رسول خدا ﷺ به عنوان حاکم اسلامی، زکات را از مردم دریافت کند؛ به همین جهت امام صادق ﷺ در خبری بیان می‌فرماید که برابر این آیه، مردم محتاج هستند که امام و رهبر جامعه زکات آنان را بپذیرد و کسی که تصور کند امام نیازمند اموال مردم است، او به حق آشنا نیست و کافر است؛[3] به همین جهت رسول خدا ﷺ زکات ثعلبة بن حاطب را که بعد از انکار اولیه زکات آورد نپذیرفت و فرمود: خداوند به من دستور داده نپذیرم؛ زیرا مرا اطاعت نکردی. خلفای بعد از پیامبر ﷺ هم نپذیرفتند.[4]

---

۱. شیخ صدوق؛ ترجمهٔ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۳۱۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۴۹۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۱۳.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۳۷: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإِمَامَ يَحْتَاجُ إِلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَهُوَ كَافِرٌ إِنَّمَا النَّاسُ يَحْتَاجُونَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمُ الْإِمَامُ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ: "خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا"».

۴. ابن‌ابی‌حاتم؛ تفسیر القرآن العظیم؛ ج ۶، ص ۱۸۴۸. ابن‌اثیر جزری(عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج ۱، ص ۲۸۴: «قد أمرتُک فلم تُطِعنی».

۲. رسول خدا ﷺ برای دریافت زکات، اول این حکم شرعی را ابلاغ کرد و چون در پرداخت زکات یک سال شرط است و باید در سال زراعی جدید باشد، در این سال با مردم کاری نداشت.

۳. در اعلام حکم، موارد زکات را رسول خدا ﷺ در نه مورد بیان کرد و از موارد مشابه آن عفو کرد. بعداً درباره این تعبیر حضرت، سخن خواهیم گفت که آیا این عفو یک حکم دائمی است یا حکم حکومتی.

۴. حضرت بعد از گذشت یک سال اعلام کرد زکات اموالتان را بدهید تا نمازهایتان مورد قبول حق واقع شود و بعد از آن، کارگزاران خود را برای دریافت زکات اعزام کرد. وقتی زکات بر اموالی واجب می‌شود، آن متعلق، حقِّ غیر می‌شود؛ در نتیجه بخشی از آن برای غیر است و اگر با آن لباس بخرد یا خانه بخرد، نماز در آن اشکال دارد. شاید بتوان گفت این خبر تعلق زکات را به عین مال می‌رساند.

در این خبر دو تعبیر ذکر شده است: «عمال صدقه» و «عمال طسوق» که دومی را به دریافت خراج معنا کرده‌اند. با توجه به اینکه سخن از زکات است، اعزام افراد برای خراج معنا ندارد. برای توجیه تفاوت بین این دو تعبیر می‌توان گفت «عمال صدقات» به کسانی اطلاق می‌شده که برای دریافت زکات شتر یا دیگر حیوانات اعزام می‌شدند. در لسان‌العرب در معنای «مُصَدِّق» می‌نویسد: «مصدق به کسی گفته می‌شود که حق (زکات) شتر و گوسفند را دریافت می‌کند».[1] شاید علت بیان‌نکردن گاو، کم‌بودن آن در صدر اسلام در مدینه و حجاز بوده باشد.

«عمال طسوق» به کارگزارانی اطلاق می‌شده که برای دریافت زکات کشاورزی می‌رفتند. اگر از عمال خراج به «عمال‌الطسق» تعبیر می‌شود، به این جهت است که خراج هم از درآمد زمین دریافت می‌شود. در لغت برای واژه «طسق» دو معنا ذکر کرده‌اند: یکی

---

۱. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج ۱۰، ص ۱۹۰. محمد مرتضی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج ۱۳، ص ۲۶۶: «المُصَدِّقُ: الذی یأخذ الحُقوقَ من الإبل و الغنم».

خراج زمین و دیگری مکیال.[۱] مکیال یعنی پیمانه‌ای که با آن وزن می‌کردند و لیث گفته مکیال معروف است.[۲] ممکن است اصل طسق، طشت بوده باشد که از آن برای کیل استفاده می‌کردند؛ در نتیجه عمال طسوق در این خبر به معنای کارگزاران زکاتی هستند که با پیمانه می‌روند تا مقدار زکات در غلات را دریافت کنند.

درباره زمان اعزام کارگزار از جانب پیامبرﷺ برای دریافت زکات می‌توان گفت این مسئله بعد از فتح مکه بوده است. از گزارش ابن‌سعد در طبقات الکبری استفاده می‌شود که اعزام کارگزاران زکات، بعد از غزوه طائف در اول محرم سال نهم هجری بوده است؛[۳] به همین جهت ابن‌سعد نام جمعی از کارگزاران اعزامی حضرت رسولﷺ را آورده است.[۴]

۲. موارد زکات

زکات را به دو نوع کلی می‌توان تقسیم کرد: قسم اول زکات بر ابدان که از آن به زکات فطره تعبیر می‌شود و قسم دوم زکات بر اموال که در نه مورد بود و آن را می‌توان به سه نوع کلی تقسیم کرد:

۱. نقدین یا پول نقد، یعنی طلا و نقره.

۲. حیوانات و دامپروری که در فقه به آن انعام ثلاثه یا چارپایان سه‌گانه گویند؛ یعنی شتر، گاو و گوسفند.

۳. درآمد کشاورزی یا غلات اربعه که عبارت‌اند از: گندم، جو، خرما و کشمش.

---

۱. صاحب بن عباد؛ المحیط فی اللغه؛ ج۵، ص۲۸۳. ابومنصور محمد بن احمد أزهری؛ تهذیب اللغه؛ ج۸، ص۳۰۲.

۲. محمد مرتضی زبیدی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج۱۳، ص۳۰۰: «الطَّسْقُ، قالَ اللَّیْث: و هو مِکْیَالٌ معروفٌ».

۳. ابن‌سعد؛ طبقات الکبری؛ ج۲، ص۱۲۱: «لمّا رأی رسول الله هلال المحرم سنة تسع من مهاجره بعث المصدّقین یصدّقون العرب».

۴. ر.ک: علی‌اکبر ذاکری؛ سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنینؑ؛ ج۳، ص۲۰۸، کارگزاران زکات. در این اثر تحقیق جامعی دراین‌باره شده است.

روایات متعددی داریم که رسول خدا ﷺ زکات را در نه مورد قرار داد و از بقیه عفو کرد. فضل بن یسار از امام باقر ؑ و امام صادق ؑ نقل کرده که فرمودند: خداوند زکات را همراه با نماز در اموال واجب کرد و رسول خدا ﷺ آن را در نه چیز سنت قرار داد و از غیر آن درگذشت؛ آنها عبارت‌اند از: طلا، نقره، شتر، گاو، گوسفند، گندم، جو، خرما و کشمش؛ پیامبر ﷺ از غیر اینها درگذشت و زکاتی قرار نداد.[۱] زبیب به مویز و کشمش هر دو معنا شده است، یعنی انگور خشک‌شده.[۲] مویز به انگور خشک دارای هسته اطلاق می‌شود و معمولاً در آفتاب خشک می‌شود؛ ولی کشمش از انگورهایی گرفته می‌شود که هسته ندارد، مانند انگور عسکری.

افزون بر این نه مورد، از سیره معصومان استفاده می‌شود که در موارد دیگر نیز زکات گرفته می‌شده است. کلینی بعد از نقل دو روایت از امام باقر و امام صادق ؑ که زکات در نه چیز است و پیامبر ﷺ از غیر آن عفو کرده، از قول یونس بن عبدالرحمان در شرح این احادیث چنین می‌نویسد: «یونس گفته معنای سخن حضرت که "زکات در نه چیز است و عفو کرده از غیر آن" فقط این است که اول نبوت، همان‌گونه که نماز دو رکعت بود، سپس رسول خدا ﷺ هفت رکعت بر آن افزود، زکات هم، چنین است. در اول نبوت آن را در نه چیز قرار داد، آن‌گاه بر تمام حبوبات قرار داد».[۳] البته این نکته که در اول نبوت بر نه چیز قرار داد و بعد بر تمام حبوبات، در جایی نیامده است. فتوای ابن‌جنید هم، چنین بوده است که سید مرتضی آن را همراه با فتوای یونس نقل کرده است.[۴] شهید اول فتوای این دو بزرگوار را شاذ دانسته است.[۵]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۰۹.

۲. محمد مرتضی زبیدی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج۲، ص۴۹. احمد بن محمد فیومی؛ المصباح المنیر؛ ج۲، ص۴۳۱: «لَا یُقَالُ لَهُ (عِنَبٌ) إِلَّا وَ هُوَ طَرِیٌّ فَإِذَا یَبِسَ فَهُوَ الزَّبِیبُ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۰۹.

۴. سید مرتضی؛ الإنتصار فی انفرادات الإمامیه؛ ص۲۱۰.

۵. شهید اول؛ الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیه؛ ج۱، ص۲۲۷: «و قول یونس و ابن‌الجنید بوجوبها فی جمیع الحبوب شاذّ».

آنچه در روایت آمده، این است که در آغاز اعزام کارگزاران در نه مورد بود؛ آن هم در سال نهم هجری بوده نه اول نبوت. البته می‌توانیم تعبیر به عفو را دلیل بر غیردایمی‌بودن این حکم بدانیم. در هر صورت علمای شیعه موارد زکاتی را که در دیگر غلات آمده، حمل بر استحباب کرده‌اند. شیخ طوسی بعد از نقل خبری که در آن بیان شده که هر چیزی که کیل شود و به حد نصاب برسد زکات دارد، آن را حمل بر استحباب کرده و در ادامه به نقد نظر یونس بن عبدالرحمان پرداخته است و می‌گوید: نمی‌توان این موارد را حمل بر نظر یونس بن عبدالرحمان کرد که این نه مورد زکات، در اول اسلام بوده، بعد خداوند زکات اجناس دیگری را واجب کرده است؛ زیرا اگر این‌گونه بود، امام صادق علیه‌السلام نمی‌فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از غیر این نه مورد عفو کرده است؛ زیرا اگر واجب کرده باشد در غیر نه مورد، چیزی برای عفو باقی نمی‌ماند؛ بنابراین سخن یونس واضح‌البطلان است؛ بعد هم روایاتی برای رد آن نقل می‌کند.[۱]

به تعبیر روشن‌تر، اگر در آغاز در نه چیز بوده و بعد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مواردی را افزوده باشد، بیان امام صادق علیه‌السلام بعد از صد سال درباره عفو موارد دیگر نادرست است؛ بلکه باید آن حضرت توضیح می‌داد که بعداً مواردی دیگری توسط رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر اموال زکوی افزوده شده است.

برخی، روایاتی را که در غیر نه مورد، زکات را واجب می‌داند، حمل بر تقیه کرده‌اند.[۲] محقق اردبیلی بعد از نقل سخن شیخ طوسی، توجیهی برای تعبیر عفو بیان کرده و می‌نویسد: مراد از عفو، عفو تا زمان ایجاب آن است؛[۳] چون برای اموال زکوی یک زمان وجوب داریم و یک زمان ایجاب و اداء. زمان وجوب گندم وقتی است که دانه‌های آن

---

۱. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۲، ص۴.

۲. محمدباقر بن محمد مؤمن سبزواری؛ ذخیرة المعاد فی شرح الإرشاد؛ ج۲، ص۴۳۰: «و ثانیهما الحمل علی التقیّة فإنّه مذهب جمهور العامة».

۳. احمد اردبیلی؛ مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان؛ ج۴، ص۴۰: «و یحتمل أن یکون مراده العفو الی زمان إیجابه، فتأمّل».

محکم و سفت شده باشد؛ اما زمان ادای آن زمانی است که گندم را از کاه آن جدا کرده باشند؛ بنا بر این توجیه، اگر تا زمان ادا از آن چیزی مصرف کرده باشد، اشکال ندارد؛ چون پیامبر ﷺ عفو کرده است. این موضوع در مورد کشمش و انگور بیشتر صادق است؛ زیرا زمان وجوب زکات آن وقتی است که از مرحله غوره گذشته و به آن انگور اطلاق شود؛ ولی زمان ادای زکات آن زمانی است که خشک شده باشد؛ در نتیجه استفاده از انگور اشکال ندارد و طبق این نظر، فروختن انگور هم مشمول زکات نمی‌شود.

محقق اردبیلی نکته ظریف دیگری را نیز مطرح کرده و می‌نویسد: واژه عفو دلالت دارد بر اینکه زکات در موارد مختلف مطلوب بوده است، جز اینکه رسول خدا ﷺ با درخواست از خدا، از آن عفو نموده تا به امت اسلامی به جهت ضعفی که دارند تخفیف دهد؛ پس غیر این موارد را در اختیار امت قرار داده است؛[1] یعنی مستحب است که امت زکات آن را بدهند. با این توجیه، امکان پرداخت زکات به جز نه مورد هست که علمای شیعه حمل بر استحباب در آن موارد کرده‌اند و اهل سنت آن را واجب می‌دانند.

زکات اسب و مال‌التجاره

علمای شیعه قایل به استحباب زکات در موارد متعدد شده‌اند[2] و چون دو مورد آن مهم است و جمعی از اهل سنت قایل به وجوب زکات در این دو مورد هستند، به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. از خبری صحیح استفاده می‌شود که امیرالمؤمنین ﷺ در عراق از اسب مادیان زکات می‌گرفته است، در صورتی که بیابان‌چر باشند. اگر عتیق و نجیب بود، دو دینار و

---

۱. همان: «فإنّ لفظ العفو یدلّ علی أنّه کان أوّلا أیضا مطلوبا إلّا انه عفو عن رسول‌الله ﷺ بالتماسه من الله تخفیفا لضعف الأئمة عن ذلک، فجعله باختیارهم».

۲. محمد بن علی طوسی؛ الوسیلة إلی نیل الفضیله؛ ص۱۲۲.

اگر برذون غیرعتیق یا غیرعرب بود، یک دینار زکات می‌گرفت.

امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام درباره این سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «وَضَعَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام عَلَى الْخَيْلِ الْعِتَاقِ الرَّاعِيَةِ فِي كُلِّ فَرَسٍ فِي كُلِّ عَامٍ دِينَارَيْنِ وَ جَعَلَ عَلَى الْبَرَاذِينِ دِينَاراً:[1] امیر مؤمنان علیه‌السلام بر مادیان اصیل که در چراگاه باشد، برای هر اسبی در سال، دو دینار و بر غیراصیل و برذون، یک دینار زکات قرار داد».

شیخ طوسی هنگام نقل این خبر، آن را بر استحباب حمل می‌کند.[2] بدیهی است که استحباب در یک نظام حکومتی معنا ندارد. ما می‌توانیم آن را دلیل بر جواز گرفتن زکات از اسب بدانیم و مقدار آن، در اختیار حاکم اسلامی است.

زکات مال در صورتی واجب می‌شود که به مقدار نصاب یا مقداری معین برسد. در طلا و نقره و حیوانات، شرط گذشت سال وجود دارد؛ البته هر یک از آنها شرایط دیگری هم دارند. برابر اصل اولیه، مال به عنوان زکات به حاکم اسلامی داده می‌شود تا در موارد آن مصرف گردد. حنفیه زکات اسب بیابان‌چر را واجب می‌دانند و به روایت جابر استناد کرده‌اند که «اسب بیابان‌چر، بر هر اسبی یک دینار زکات است»؛ ولی دیگر فقهای عامه واجب نمی‌دانند.[3] در کتب اهل سنت از علی علیه‌السلام نقل شده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله زکات در خیل و بنده را عفو کرده است.[4] در این صورت حمل روایاتی که در سیره حضرت نقل شد بر تقیه، بعید است.

۲. مورد دیگری که اشاره به آن لازم است، زکات مال‌التجاره است. اهل سنت زکات

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۳۰. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۴۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۶۷. همو، الإستبصار؛ ج۲، ص۱۲.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۶۷. همو، الإستبصار؛ ج۲، ص۱۲.

۳. ابوبکر احمد بن علی رازی جصاص؛ أحکام القرآن؛ ج۴، ص۳۶۲. نجم‌الدین جعفر بن محمد محقق حلی؛ المعتبر فی شرح المختصر؛ ج، ص۴۹۵: «فی الخیل السائمة فی کل فرس دینار».

۴. علی بن عمر دارقطنی؛ سنن الدارقطنی؛ ج۲، ص۱۱۰: «عفوت لکم عن الخیل والرقیق و لیس فیما دون المائتین زکاة».

مال‌التجاره را واجب می‌دانند؛ ولی شیعه واجب نمی‌داند و برخی فقها حکم به استحباب آن داده‌اند.[۱] شیخ طوسی بعد از نقل روایاتی درباره زکات مال‌التجاره چنین می‌نویسد: اما آنچه دلالت می‌کند بر اینکه زکات بر مال‌التجاره واجب نیست و زکات آن فقط مندوب و مستحب است، مطالبی است که بیان کردیم؛ زکات فقط در رکاز (گنج‌ها)، درهم‌ها و دینارهای ضرب‌شدهٔ ذخیره‌شده واجب است و جز آن زکات ندارد.[۲]

امام صادق علیه‌السلام برای رد زکات در مال‌التجاره به گفتگوی ابوذر و عثمان اشاره می‌کند و نظر ابوذر را که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تأیید کرد، دلیل بر این مطلب می‌گیرد که زکات بر مال‌التجاره واجب نیست. زراره گوید: من نزد امام باقر علیه‌السلام ایستاده بودم و نزد حضرت جز فرزندش جعفر کسی نبود. فرمود: ای زراره، به‌درستی که ابوذر که رضوان خدا بر او باد و عثمان در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با یکدیگر درگیر شدند. عثمان گفت: هر مالی از طلا و نقره که در جریان باشد و با آن کار شود و تجارت گردد، در آن زکات است در صورتی که سال بر آن بگذرد. ابوذر گفت: آنچه با آن تجارت شود و با آن کار و عمل شود، در آن زکات نیست. زکات فقط در صورتی است که ذخیره و کنز شده باشد؛ در این صورت اگر سال بر آن بگذرد، زکات دارد. دراین‌باره نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با هم درگیر شدند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: سخن درست چیزی است که ابوذر گفت.[۳]

۳. پرداخت زکات به حاکم و فقیه

بدیهی است که برابر اصول اولیه اسلام، زکات را باید به حاکم اسلامی داد. پرداخت زکات به حاکم وظیفه تمام کسانی است که اموال آنان به حد نصاب رسیده باشد. آیهٔ

---

۱. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۲، ص۹۱. ابوالحسن علی بن محمد ماوردی؛ الحاوی الکبیر؛ ج۳، ص۱۷۵.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۶۹: «فَأَمَّا الَّذِی یَدُلُّ عَلَی أَنَّ الزَّکَاةَ فِی مَالِ التِّجَارَةِ لَیْسَ بِفَرْضٍ وَ إِنَّمَا هُوَ مَنْدُوبٌ مُسْتَحَبٌّ مَا قَدَّمْنَا ذِکْرَهُ مِنْ أَنَّ الزَّکَاةَ إِنَّمَا تَجِبُ فِی الرِّکَازِ وَ الدَّرَاهِمِ وَ الدَّنَانِیرِ الْمَضْرُوبَةِ الْمَکْنُوزَةِ وَ مَا عَدَاهَا لَیْسَ فِیهِ زَکَاةٌ».

۳. همان، ص۷۰. همو، الإستبصار؛ ج۲، ص۹.

قرآن به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که از اموال مسلمانان زکات بگیر.[۱] «گرفتن» که در آیه به صورت امر آمده، به معنای وجوب دریافت توسط رسول خدا ﷺ می‌باشد.

ازآنجاکه مقدار طلا و نقره افراد را فقط صاحبان آن می‌دانند، از این نوع اموال به اموال باطنی تعبیر شده است که وظیفه شخص دارنده مال است که با خوداظهاری، مقدار زکات خود را قربةالی‌الله به حاکم اسلامی بپردازد؛ اما دربارهٔ حیوانات و دارایی‌های کشاورزی که اموال ظاهری نامیده می‌شوند، در صورتی که بیرون از شهر باشد یا صاحب مال توجه نداشته باشد، حاکم کسی را برای دریافت زکات اموال وی اعزام می‌کند. شیخ طوسی بیان زیبایی همراه با استدلال درباره دریافت‌کنندهٔ زکات دارد که آن را باید به چه کسی داد. او می‌نویسد:

خداوند می‌فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ:[۲] از اموال آنان زکاتی بگیر که آنان را تطهیر و تزکیه نمایی و بر آنان درود فرست؛ زیرا درود تو باعث آرامش آنان می‌شود و خداوند شنوا و داناست». پس به پیامبرش دستور داده که زکات مردم را بگیرد تا آنان از گناه پاک شوند و بر امت واجب کرده که زکات را برای پیامبر ببرند؛ چون اطاعت از پیامبر ﷺ را واجب کرده و از مخالفت با پیامبر ﷺ نهی کرده است. امام معصوم هم قائم‌مقام پیامبر ﷺ است در آنچه خداوند واجب کرده، از اقامه حدود الهی و اجرای احکام؛ زیرا او مخاطب به این خطاب است، برابر آنچه در گذشته بیان کردیم. وقتی ما دریابیم که واجب بوده زکات را برای پیامبر ﷺ ببرند و اکنون که با درگذشت او، شخص حضرت غایب است، واجب این شده که زکات را برای جانشین وی ببرند و وقتی که جانشین وی غایب باشد، واجب است که آن را به کسی بپردازند که امام از خواص خود نصب کرده است. زمانی که سفیرانی بین امام

---

۱. خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً (توبه: ۱۰۳).

۲. توبه: ۱۰۳.

و مردم نباشد، واجب است زکات را برای فقهایی که مورد اطمینان باشند از اهل منطقه خود، ارسال کند؛ زیرا فقیه آشناتر به مصرف آن است از کسانی که آگاهی دینی ندارند.[۱]

بنابراین در مرحله اول باید زکات را به پیامبر ﷺ بعد به امام معصوم، آن‌گاه به سفیر و نماینده خاص امام و اکنون در دوران غیبت، به فقیه مطمئن و آگاه به احکام شرعی داد. شیخ در ادامه روایاتی را آورده که شیعیان زکات فطرهٔ خود را برای امام ارسال می‌کردند. ابوعلی بن راشد نقل می‌کند که از معصوم پرسیدم: زکات فطره برای کیست؟ حضرت فرمود: برای امام است. گفتم: آیا این را به یارانم بگویم؟ فرمود: هر کس را که می‌خواهی تطهیر کنی از این اموال، بگو و فرمود: اشکال ندارد که اموال داده شود و فقط بهای آن به صورت سکه پرداخت شود.[۲]

ابوعلی حسن بن راشد از وکلای ثقه در بغداد و از اصحاب امام جواد، امام هادی و امام عسکری ﷺ بوده است؛[۳] بنابراین می‌توان گفت او از امام جواد ﷺ موضوع را پرسیده است. محمد بن اسماعیل گوید: برای ابوالحسن رضا ﷺ مقداری درهم که برای خودم و دیگری بود فرستادم و به ایشان نوشتم و خبر دادم که اینها از زکات فطرهٔ خانواده است. در نامه‌ای به خط خود پاسخ داد: دریافت کردم و پذیرفتم.[۴] در خبری

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۹۰: «وَ الْإِمَامُ قَائِمٌ مَقَامَ النَّبِيِّ ﷺ فِيمَا فَرَضَ اللهُ عَلَيْهِ مِنْ إِقَامَةِ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ لِأَنَّهُ مُخَاطَبٌ بِخِطَابِهِ فِي ذَلِكَ عَلَى مَا قَدَّمْنَاهُ فِيمَا سَلَفَ وَ لَمَّا وَجَدْنَا النَّبِيَّ ﷺ كَانَ الْفَرْضُ حَمْلَ الزَّكَاةِ إِلَيْهِ وَ لَمَّا غَابَتْ عَيْنُهُ عَنِ الْعَالَمِ بِوَفَاتِهِ صَارَ الْفَرْضُ حَمْلَ الزَّكَاةِ إِلَى خَلِيفَتِهِ فَإِذَا غَابَ الْخَلِيفَةُ كَانَ الْفَرْضُ حَمْلَهَا إِلَى مَنْ نَصَبَهُ فِي مَقَامِهِ مِنْ خَاصَّتِهِ فَإِذَا عُدِمَ السُّفَرَاءُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَعِيَّتِهِ وَجَبَ حَمْلُهَا إِلَى الْفُقَهَاءِ الْمَأْمُونِينَ مِنْ أَهْلِ وِلَايَتِهِ لِأَنَّ الْفَقِيهَ أَعْرَفُ بِمَوْضِعِهَا مِمَّنْ لَا فِقْهَ لَهُ فِي دِيَانَتِهِ».

۲. همان، ص۹۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۷۴: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْفِطْرَةِ لِمَنْ هِيَ؟ قَالَ: (لِلْإِمَامِ). قَالَ قُلْتُ لَهُ: فَأُخْبِرُ أَصْحَابِي؟ قَالَ: (نَعَمْ مَنْ أَرَدْتَ أَنْ تُطَهِّرَهُ مِنْهُمْ) وَ قَالَ: (لَا بَأْسَ بِأَنْ تُعْطِيَ وَ تَحْمِلَ ثَمَنَ ذَلِكَ وَرِقاً)».

۳. ابوالقاسم خوئی؛ معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال (۲۴جلدی)؛ ج۵، ص۳۱۳.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۷۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۹۱: «بَعَثْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ بِدَرَاهِمَ لِي وَ لِغَيْرِي وَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ أُخْبِرُهُ أَنَّهَا مِنْ فِطْرَةِ الْعِيَالِ فَكَتَبَ بِخَطِّهِ (قَبَضْتُ وَ قَبِلْتُ)».

دیگر ایوب بن نوح گوید: به ابوالحسن سوم، امام هادی علیه‌السلام، نامه نوشتم که جمعی از من از زکات فطره پرسیدند و از من درخواست کردند که قیمت آن را برای شما بفرستم و به‌تحقیق که این مرد در سال اول برای شما فرستاد و از من خواست از شما بپرسم و من فراموش کردم و من امسال برای هر سَر و عضوی از اعضای خانواده‌اش، یک درهم فرستادم، برای هر نُه رطل خرما، یک درهم. نظرت را، فدایت شوم، دراین‌باره بنویس. حضرت نوشت: از زکات فطره زیاد می‌پرسند و من دوست ندارم که این نکته مشهور شود. سخن از این موضوع را قطع کنید. پس از کسانی که داده‌اند بپذیر و از کسانی که نداده‌اند، دست بدار؛[1] یعنی به شیعیان نگو که باید زکات فطره را برای امام بفرستید، ولی اگر افرادی مطلع بودند و پرداخت کردند، آن را بپذیر و ارسال نما؛ بنابراین نه‌تنها باید زکات اموال را به امام داد، بلکه لازم است زکات ابدان و فطره را هم به امام پرداخت نمود.

چنانچه صاحبان مال از پرداخت این حق شرعی، یعنی زکات اموال خود، خودداری می‌کردند، مورد بازخواست پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار می‌گرفتند؛ چنان‌که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جمعی از اینان را از مسجد اخراج کرد. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: در هنگامی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد بود، ناگهان فرمود: ای فلانی، حرکت کن؛ ای فلانی، حرکت کن و ای فلانی، حرکت کن تا عدد آنان به پنج نفر رسید؛ سپس فرمود: «اُخْرُجُوا مِنْ مَسْجِدِنَا لَا تُصَلُّوا فِيهِ وَ أَنْتُمْ لَا تُزَكُّون:[2] از مسجد ما بیرون بروید؛ در آن نماز نخوانید درحالی‌که شما زکات نمی‌دهید».

بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، خلفا و امیرالمؤمنین علیه‌السلام زکات اموال افراد را دریافت می‌کردند؛ اما اکنون که حکومت‌ها از آن مسیر اولیه منحرف شده‌اند و امام معصومی نیست، کسی که

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۷۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۹۱.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۰۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۲. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۶۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۱۱.

زکات دارد، آن را باید به چه کسی بدهد؟ بدیهی است که مصرف زکات در آیه قرآن مشخص شده است شخص آن را می‌تواند به مصارف تعیین‌شده در قرآن برساند.

۴. آیین گردآوری زکات

وقتی پرداخت زکات به پیامبر ﷺ و امام واجب باشد، لازم است آنان هم زکات را دریافت کنند و به مصرف برسانند؛ به همین جهت دریافت زکات توسط رسول خدا ﷺ و بعد خلفاء و امیر مؤمنان ﷺ انجام می‌گرفته است. به کارگزار و گردآورنده زکات، عامل و ساعی که جمع آن سعات است و مصدق می‌گویند. پیامبر ﷺ افرادی را به مناطق مختلف برای گردآوری زکات از موارد ذکرشدهٔ متعلق زکات اعزام می‌کردند. در آیه قرآن که مصارف زکات بیان شده است، یکی از مصرف‌های هشتگانه آن، عاملان زکات (و العاملین علیها[1]) هستند؛ یعنی کسانی که به کار گردآوری زکات مشغول می‌باشند. بدیهی که رسول خدا ﷺ برابر آیات قرآن، افرادی را برای گردآوری زکات اعزام کند. در کتب اربعه درباره اعزام کارگزاران، اخبار زیادی نیست. دو خبر مربوط به دوران خلافت امیرالمؤمنین ﷺ است که به آنها اشاره می‌کنیم:

در یک خبر حضرت امیر ﷺ به نقل کتاب کافی خطاب به زمعة بن سبیع و به نقل تهذیب خطاب به عبدالله بن زمعه، طی نامه‌ای مقدار زکات شتر و نصاب آن را دقیقاً مشخص و معین کرد.[2] در خبری دیگر شیوه دریافت زکات را به یکی از کارگزارانش بیان می‌کند که به آن اشاره خواهیم کرد. امروز این دستورالعمل امیرالمؤمنین ﷺ می‌تواند برای جامعه ما برای گردآوری مالیات درس‌آموز باشد. در خبر کوتاه دیگری، امام صادق ﷺ به نقل از پدرش سیره حضرت علی ﷺ را در گردآوری و هنگام اعزام کارگزار زکات

---

۱. توبه: ۶۰: «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ وَ الْعامِلِينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقابِ وَ الْغارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللهِ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيم».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۳۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۹۵.

این‌گونه آورده است: «كَانَ عَلِيٌّ ﷺ إِذَا بَعَثَ مُصَدِّقَهُ قَالَ لَهُ: إِذَا أَتَيْتَ عَلَى رَبِّ الْمَالِ فَقُلْ لَهُ: تَصَدَّقْ رَحِمَكَ اللهُ مِمَّا أَعْطَاكَ اللهُ؛ فَإِنْ وَلَّى عَنْكَ فَلَا تُرَاجِعْهُ:[1] علی ﷺ این‌گونه بود که وقتی مسئول زکات را اعزام می‌کرد، به او می‌فرمود: وقتی به صاحب مال رسیدی به او بگو: خداوند تو را رحمت نماید، زکات مالت را از آنچه خدا به تو داده، بده. اگر به تو پشت کرد، به او مراجعه منما»؛ یعنی او را به‌اجبار وادار به دادن زکات منما. البته این شیوه اصلاحی امیرالمؤمنین ﷺ دراین‌باره بوده است. از کارگزاران زکات در روایات و کتاب‌های فقهی به «عمّال الزکاة»، «عمّال الصدقات»، «عمّال الطسق»،[2] «مصدّق»،[3] «سعاة الزکاة» و «جباة الصدقات»[4] یاد شده است. کتّانی از عنوان «مستوفی» نیز استفاده کرده و گفته است: «مستوفی مردی است که امام او را برای دریافت مالِ جمع‌شدهٔ زکات می‌فرستاد تا اموال را برای امام ببرد».[5] عاملان زکات از مناطق و افراد مختلف زکات می‌گرفتند و در مکانی جمع می‌کردند. مستوفی آنچه را جمع می‌شد، نزد حاکم می‌برد.

دستورالعمل امیرالمؤمنین ﷺ برای گردآوری زکات

امیرالمؤمنین ﷺ در نامه‌ای به یکی از مسئولان زکات، دستورهای مهمی برای چگونگی دریافت زکات از مردم بیان فرموده که امروز می‌توان نکات مهم آن را در دریافت مالیات مورد توجه قرار داد. این دستورالعمل در نامه ۲۵ نهج البلاغه آمده و در کتاب کافی در باب «ادب مصدق»[6] و در مقنعه[7] شیخ مفید و تهذیب الأحکام از امام

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۳۹.
۲. همان، ص۴۹۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۳. ترجمهٔ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۳۱۴.
۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۳۶.
۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۵۰. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۴۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۶. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۲۶۰. قطب‌الدین راوندی؛ فقه القرآن؛ ج۱، ص۲۲۶.
۵. عبدالحی کتانی؛ نظام الحکومة النبویه، «التراتیب الاداریه»؛ ج۱، ص۳۲۳.
۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۳۶.
۷. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۵۵.

صادق ﷺ نقل شده است.[۱] برید بن معاویه گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ کارگزار زکاتی را برای گردآوری زکات به اطراف کوفه فرستاد و این دستورها را به وی داد. ما این فرمان حضرت را در چند بند گزارش می‌کنیم:

الف) توصیهٔ گردآورنده به تقوا و امانتداری

مهم‌ترین توصیه حضرت به کارگزار و مسئول گردآوری زکات، دعوت او به تقواست و اینکه کار وی برای تأمین آخرت باشد، نه دنیا: «يَا عَبْدَاللهِ انْطَلِقْ وَ عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ لَا تُؤْثِرَنَّ دُنْيَاكَ عَلَى آخِرَتِكَ وَ كُنْ حَافِظاً لِمَا ائْتَمَنْتُكَ عَلَيْهِ رَاعِياً لِحَقِّ اللهِ فِيهِ حَتَّى تَأْتِيَ نَادِيَ بَنِي فُلَانٍ: ای بندهٔ خدا، با تقوای الهی حرکت کن که خداوند یگانه و بی‌همتاست و دنیایت را بر آخرتت مقدم مدار و حافظ چیزی باش که بر آن امین قرار داده‌ام تو را، درحالی‌که حق خدا را در آن مراعات می‌کنی تا به محل تجمع فلان قوم برسی».

در این فراز از مقام و مسئولیت گردآوری زکات به‌عنوان «امانت» یاد شده است که امانتدار لازم است امین باشد و این وظیفه موقتاً بر عهدهٔ اوست. او باید آخرت را در انجام کار بر دنیا ترجیح دهد.

ب) شیوه ورود به میان اموال زکوی

کارگزاری که به محله و منطقه‌ای برای دریافت زکات اعزام می‌شود، نباید وارد منازل مردم شود؛ بلکه باید منتظر باشد تا مردم او را بپذیرند و از او به‌خوبی استقبال کنند. او باید به محله و آبگاه برود و برای خود جایی مستقل داشته باشد و با وقار در جمع پرداخت‌کنندگان زکات حاضر شود؛ نه این‌که چون نماینده حاکم اسلامی است، به مردم دستور بدهد و از آنان چیزی بخواهد و انتظار پذیرایی باشکوه داشته باشد. حضرت

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۹۶.

می‌فرماید: «چون به قبیله‌ای برسی، بر سَر آبِ آنان فرود آی و به خانه‌هاشان وارد مشو. پس آهسته و آرام به سوی ایشان رو تا در جمع آنان درآیی و سلامشان نمایی؛ پس بگو: ای بندگان خدا، ولیِّ خدا مرا به جانب شما فرستاده است تا حق خدا را که در اموال شماست، بگیرم. آیا خدا را در مال‌های شما حقّی هست تا آن را به ولیّ او بپردازید؟ اگر کسی گفت نه، متعرّض او مشو و بازگرد».[۱]

ج) روش برخورد با دارنده مال زکوی

در فراز قبلی حضرت خطاب به عامل خود بیان فرمود اگر کسی گفت در اموال من زکات نیست، دیگر به او مراجعه نکن؛ چون زکات از عبادات است و شخص دارای مال باید به عنوان یک تعهد الهی آن را بپردازد؛ اما اگر کسی گفت من زکات دارم، عامل زکات باید بدون اینکه وی را بترساند، برای دریافت و حسابرسی زکاتش برود: «و اگر کسی گفت: آری، با او برو بی‌آنکه او را بترسانی یا به جز وعدهٔ خیر دهی. وقتی نزد مال او رفتی، وارد آن نشو جز با اجازه او؛ زیرا بیشتر اموال از آنِ اوست؛ پس بگو: ای بنده خدا، آیا اجازه می‌دهی وارد اموال تو شوم؟ اگر اجازه داد [و مال چارپا یا شتر بود[۲]] وارد آن نشو مانند کسی که بر مال مسلط است و نه هم با زور».[۳]

د) شیوه دریافت حیوان زکوی

بخشی از زکات حیوانات هستند. وقتی کارگزار به میان گله گوسفند یا شتر یا گاو

---

۱. فَإِذَا قَدِمْتَ فَانْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَبْيَاتَهُمْ. ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِسَكِينَةٍ وَ وَقَارٍ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ وَ تُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قُلْ لَهُمْ يَا عِبَادَ اللَّهِ أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ لِآخُذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتُؤَدُّونَ إِلَى وَلِيِّهِ فَإِنْ قَالَ لَكَ قَائِلٌ لَا فَلَا تُرَاجِعْهُ.

۲. نهج البلاغه؛ ن۲۵.

۳. وَ إِنْ أَنْعَمَ لَكَ مُنْعِمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تَعَدَهُ إِلَّا خَيْراً. فَإِذَا أَتَيْتَ مَالَهُ فَلَا تَدْخُلْهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنَّ أَكْثَرَهُ لَهُ فَقُلْ: يَا عَبْدَاللَّهِ، أَ تَأْذَنُ لِي فِي دُخُولِ مَالِكَ؟ فَإِنْ أَذِنَ لَكَ فَلَا تَدْخُلْهُ دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ فِيهِ وَ لَا عُنْفٍ بِهِ.

فردی می‌رود، چگونه سهم زکات آن را دریافت کند؟ آیا هر حیوان چاقی را به عنوان زکات بردارد یا حیوانات لاغر را برگزیند؟ بدیهی است که چنین کاری مطابق حق و عدل نیست. دستور حضرت برای دریافت زکات حیوانات چنین است: «و مال را دو بخش نما و صاحب مال را مخیّر گردان. هر بخش را برگزید، بپذیر؛ پس هنگامی که پذیرفت، بر انتخاب او خُرده مگیر؛ آن‌گاه ماندهٔ آن را دو بخش کن و او را مخیّر گردان و هر بخش را که برداشت مانع او مشو؛ پس پیوسته چنین کن تا آنچه از مال او باقی می‌ماند، کفایت‌کننده حقّ خداوند تبارک و تعالی در مال او باشد (پس حقّ خدا را از او بگیر)».[1]

هـ) پذیرش تقسیم مجدد اموال

چنانچه بعد از تقسیم اموال برابر آنچه ذکر شد، صاحب مال پشیمان شد و خواست تقسیم گذشته را به هم بزند، چون مدعی است که مثلاً گوسفند خوب در قسمت اموال زکات قرار گرفته است، باید پذیرفت و مانند قبل، به تقسیم اموال زکوی پرداخت: «و اگر هنوز چیزی باقی ماند، حق خدا را از او بگیر و اگر پشیمان شد بپذیر؛ سپس اموال را به هم مخلوط کن و بعد مانند آنچه انجام داده بودی، عمل کن تا حقّ خدا را از مال او بستانی».[2]

و) شرائط مسئول حفظ اموال زکات

کارگزار اصلی که در مناطق مختلف مأموریت دارد، ممکن است به جهت پراکندگی محله‌ها و فاصله بین آنها، لازم باشد فرد یا افرادی را برای بردن اموال زکوی اجیر کند.

---

۱. فَاصْدَعِ الْمَالَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ خَيِّرْهُ أَيَّ الصَّدْعَيْنِ شَاءَ فَأَيُّهُمَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضْ لَهُ ثُمَّ اصْدَعِ الْبَاقِيَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ خَيِّرْهُ فَأَيُّهُمَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضْ لَهُ وَ لَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَبْقَى مَا فِيهِ وَفَاءٌ لِحَقِّ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ مَالِهِ.

۲. فَإِذَا بَقِيَ ذَلِكَ فَاقْبِضْ حَقَّ اللهِ مِنْهُ وَ إِنِ اسْتَقَالَكَ فَأَقِلْهُ ثُمَّ اخْلِطْهَا وَ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ أَوَّلًا حَتَّى تَأْخُذَ حَقَّ اللهِ فِي مَالِهِ.

حضرت در این فراز شرایط چنین افرادی را بیان می‌کند و می‌فرماید یک مسئول مالی باید دارای چند شرط باشد. خیرخواه، امین و حافظ بیت‌المال مسلمانان باشد و هرگاه اموال زکوی حیوان باشد، از شفقت و اجبارنکردن به حیوانات هم سخن گفته‌اند: «فَإِذَا قَبَضْتَهُ فَلَا تُوَكِّلْ بِهِ إِلَّا نَاصِحاً شَفِيقاً أَمِيناً حَفِيظاً غَيْرَ مُعْنِفٍ لِشَيْءٍ مِنْهَا: وقتی اموال زکوی را گرفتی، بر آن مسئول قرار مده جز فرد خیرخواه، مهربان، امین و حافظی که هیچ یک از آنها را اجبار ننماید».

ز) شیوه حرکت‌دادن چارپایان زکوی

وقتی کارگزار حیوانات متعلّق زکات را جدا کرد، باید آن را نزد حاکم بفرستد تا برابر دستور خداوند تقسیم نماید. چون اینها حیوان هستند و ممکن است مدتی طول بکشد تا شتران و گوسفندان را به مرکز حکومت برسانند. حضرت دستورهای مهمی برای حفاظت از این حیوانات و توجه به بچه‌های آنان می‌دهد که اهتمام ایشان را به حقوق حیوانات نشان می‌دهد: «سپس هرچه را از هر محله‌ای نزد تو جمع شده، به سوی ما حرکت ده، تا در راهی قرار دهیم که خداوند دستور داده است. پس هنگامی که فرستادهٔ تو آنها را حرکت می‌دهد، پیشاپیش به او دستور ده که بین شتر ماده و بچه‌اش مانع ایجاد نکند و جدایی نیندازد و شیرش را به‌تمامی ندوشد که به بچه‌اش ضرر برسد و با سوارشدن، آن را به سختی نیندازد».[1]

ح) برخورد مهربانانه با حیوانات

چنانچه حیوانات به زکات گرفته‌شده شتر باشند که می‌توان برای سواری از آنها استفاده کرد، باید نوعی عدالت در بهره‌بردن از آنها رعایت شود؛ حتی اگر عامل زکات به

---

۱. ثُمَّ احْدُرْ كُلَّ مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ كُلِّ نَادٍ إِلَيْنَا نُصَيِّرْهُ حَيْثُ أَمَرَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ. فَإِذَا انْحَدَرَ بِهَا رَسُولُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ أَنْ لَا يَحُولَ بَيْنَ نَاقَةٍ وَ بَيْنَ فَصِيلِهَا وَ لَا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا وَ لَا يَمْصُرَنَّ لَبَنَهَا فَيَضِرَّ ذَلِكَ بِفَصِيلِهَا وَ لَا يَجْهَدَ بِهَا رُكُوباً.

شیر آنها نیاز دارد، باید عدالت به خرج دهد و از شیر همه استفاده کند و مراعات بچه‌شترها را بنماید که آنها از شیر مادر خود بی‌بهره نشوند و حیوانات از مسیرهایی حرکت داده شوند که آب و علوفه باشد تا وقتی به مقصد رسیدند، سالم و چاق باشند. کلام حضرت دراین‌باره چنین است: «و باید بین آنها در این کار به عدالت رفتار کند (یعنی از حیوانات برای سواری به‌نوبت استفاده کند) و به هر آبی که رسید، آنها را وارد کند تا بیاشامند و در ساعتی که نیاز به استراحت و توقف در شب دارند آنها را از چراگاه‌ها منحرف نکند».[۱]

حضرت در ادامه می‌فرماید نباید به بهانه اینکه می‌خواهی زودتر به مقصد برسی، حیوانات را خسته کنی تا آنها آسیب ببینند: «و باید با آنها با رفق برخورد کنی تا به اذن خدا نزد ما بیایی درحالی‌که چاق و فربه باشند و خسته و نفس‌زنان نباشند تا برابر دستور خدا و سنت پیامبر بر اولیای خدا تقسیم شوند».[۲]

ط) پاداش کارگزار

چنانچه یک عامل و کارگزار زکات با شرایط ذکرشده عمل کند، پاداش الهی او دوچندان است: «این باعث پاداش بیشتر تو و رشد توست. خداوند به آنها و تو و تلاش تو می‌نگرد و به خیرخواهی تو برای کسی که تو را فرستاده و برای آن که برای انجام کارش فرستاده شده‌ای».[۳]

رسول خدا ﷺ در سخنی از پاداش چنین فردی سخن گفته است: «فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ

---

۱. وَ لْيَعْدِلْ بَيْنَهُنَّ فِي ذَلِكَ وَ لْيُورِدْهُنَّ كُلَّ مَاءٍ يَمُرُّ بِهِ وَ لَا يَعْدِلْ بِهِنَّ عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَى جَوَادِّ الطَّرِيقِ فِي السَّاعَةِ الَّتِي فِيهَا تُرِيحُ وَ تَعْبُقُ.

۲. وَ لْيَرْفُقْ بِهِنَّ جُهْدَهُ حَتَّى يَأْتِيَنَا بِإِذْنِ اللهِ سِحَاحاً سِمَاناً غَيْرَ مُتْعَبَاتٍ وَ لَا مُجْهَدَاتٍ فَيَقْسِمَنَ بِإِذْنِ اللهِ عَلَى كِتَابِ اللهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ عَلَى أَوْلِيَاءِ اللهِ.

۳. فَإِنَّ ذَلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ وَ أَقْرَبُ لِرُشْدِكَ يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهَا وَ إِلَيْكَ وَ إِلَى جُهْدِكَ وَ نَصِيحَتِكَ لِمَنْ بَعَثَكَ وَ بُعِثْتَ فِي حَاجَتِهِ.

قَالَ: مَا يَنْظُرُ اللهُ إِلَى وَلِيٍّ لَهُ يَجْهَدُ نَفْسَهُ بِالطَّاعَةِ وَ النَّصِيحَةِ لَهُ وَ لِإِمَامِهِ إِلَّا كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى:[1] به‌درستی که رسول خدا ﷺ فرمود: نمی‌نگرد خداوند به ولی خود که نفس خویش را برای طاعت و خیرخواهی پیامبر ﷺ و امامش به زحمت می‌اندازد، جز اینکه با ما در رفیق اعلی است».

ی) انتقاد امام صادق ؑ به عملکرد حاکمان

امام صادق ؑ بعد از نقل سیره امیرالمؤمنین ؑ وضعیت زمان خود را در شیوه دریافت مالیات نقد و از آن شکوه می‌کند. سپس امام صادق ؑ گریه کرد و فرمود: «ای برید، نه به خدا سوگند برای خدا حرمتی باقی نمانده جز اینکه شکسته شده است و به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ در این عالم عمل نمی‌شود و از زمان درگذشت امیرالمؤمنین ؑ که صلوات خدا و سلامش بر او باد، حد شرعی در میان مردم اجرا نمی‌شود و به چیزی از حق مردم تا امروز توجه نمی‌شود»؛ آن‌گاه فرمود: «به خدا سوگند که روزها و شب‌ها نمی‌گذرد تا اینکه خداوند مردگان را زنده کند و زندگان را بمیراند و حق را به اهلش باز گرداند و دینی را که مورد رضایت او و پیامبرش است، بر پا دارد؛ پس بشارت دهید؛ سپس بشارت دهید؛ آن‌گاه بشارت دهید. به خدا سوگند حق نیست جز در دستان شما».[2]

این دستورالعمل می‌تواند در چگونگی دریافت مالیات در جامعه مورد استفاده قرار گیرد و اینکه در هنگام دریافت مالیات با مردم با رفق و مدارا برخورد شود، از اموال دریافتی به‌خوبی حفاظت شود، به حقوق حیوانات توجه شود و با کارهای نادرست به اموال عمومی ضربه زده نشود. این دستورالعمل روشی اصلاحی در دریافت زکات و

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۳۶. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۵۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۹۶. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات (یک‌جلدی)؛ ص۷۶.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۳۶. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۵۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۹۶.

مالیات از مردم است؛ حضرت علی ﷺ در موارد دیگر نیز اصلاحاتی را اعمال کرده است.

۵. مصرف‌کنندگان زکات

هر مالی که در بیت‌المال جمع می‌شود باید به مصرف برسد. برابر قوانین شرع هر یک از منابع بیت‌المال مصرف خاصی دارد. زکات نیز از این قاعده مستثنا نیست. یک قانون کلی درباره مصرف زکات وجود دارد که نباید مصرف‌کننده آن از بنی‌هاشم باشد. در صورتی یک مرد هاشمی می‌تواند از زکات استفاده کند که مال زکوی از اموال بنی‌هاشم باشد؛ بر همین اساس شیخ طوسی ذیل خبری که امام رضا ﷺ زکاتی را می‌پذیرد، حاشیه زده که امام برای مصرف خود از آن استفاده نمی‌کرده؛ بلکه آن را به مصرف دیگران می‌رسانده است. محمد بن اسماعیل بن بزیع گوید: مقداری دینار از جانب یکی از خویشاوندانم برای امام رضا ﷺ فرستادم و به حضرت نامه نوشتم تا خبر دهم ۷۵ دینار آن زکات و بقیه صله است. حضرت در پاسخ با خط خود نوشت: «گرفتم» و دینارهایی از جانب خودم و دیگری برای حضرت فرستادم و برای ایشان نوشتم که اینها زکات فطرهٔ خانواده من است. حضرت در نامه‌ای به خط خود پاسخ داد: دریافت کردم.[۱] در جایی دیگر که این خبر را که راجع به زکات فطره است نقل کرده، حضرت افزوده که «گرفتم و قبول کردم».[۲]

حسن بن علی ﷺ نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ دست مرا گرفت و با ایشان راه می‌رفتم. به خرمایی برخوردم که از خرمای زکات افتاده بود و من آن زمان بچه بودم؛

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۶۰: «فَلَیْسَ فِی هَذَا الْخَبَرِ أَنَّهُ قَبَضَ ذَلِکَ لِنَفْسِهِ أَوْ لِغَیْرِهِ وَ یَحْتَمِلُ أَنْ یَکُونَ ذَلِکَ إِنَّمَا قَبَضَ لِغَیْرِهِ مِمَّنْ یَسْتَحِقُّ ذَلِکَ لِأَنَّهُمْ ﷺ کَانُوا یَقْبِضُونَ الزَّکَوَاتِ وَ یَطْلُبُونَهَا وَ یُفَرِّقُونَهَا عَلَی مَوَالِیهِمْ مِمَّنْ یَسْتَحِقُّ ذَلِکَ».

۲. همان، ص۹۱: «بَعَثْتُ إِلَی أَبِی‌الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ بِدَرَاهِمَ لِی وَ لِغَیْرِی وَ کَتَبْتُ إِلَیْهِ أُخْبِرُهُ أَنَّهَا مِنْ فِطْرَةِ الْعِیَالِ؛ فَکَتَبَ بِخَطِّهِ: قَبَضْتُ وَ قَبِلْتُ».

دویدم و آن را برداشتم و در دهانم گذاشتم. رسول خدا ﷺ آمد و انگشت خود را داخل دهان من قرار داد و خرما را همراه با لعاب آن درآورد و در میان خرماها انداخت. سپس فرمود: «إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا تَحِلُّ لَنَا الصَّدَقَةُ:[1] بر ما خاندان صدقه حلال نیست». باید توجه داشت که وضعیت مالی مسلمانان خوب نبوده و به همین جهت پیامبر ﷺ خرما را دور نریختند.

نکته دیگری که در برخی روایات اشاره شده این است که اگر حکومت شیعی باشد، آیا می‌تواند به فقیران غیرشیعه زکات بدهد یا نه؟ این پرسشی است که دو تن از بزرگان شیعه از امام صادق ﷺ پرسیده‌اند و حضرت بیان کرده اشکالی ندارد. زراه و محمد بن مسلم با بیان آیه قرآن از امام صادق ﷺ می‌پرسند: آیا در همه هشت مورد می‌شود زکات را مصرف کرد در صورتی که شیعه نباشد؟ حضرت پاسخ داد: امام به همه اینها زکات می‌دهد؛ چون اقرار به اطاعت از امام کرده‌اند. زراره می‌گوید پرسیدم: اگرچه شیعه نباشند؟ فرمود: «ای زراره، اگر زکات را فقط به کسانی که شیعه هستند بدهد نه همه افراد، برای زکات مورد مصرف پیدا نمی‌کند و از آن به غیرشیعه می‌دهد تا به دین رغبت پیدا کنند و بر آن ثابت بمانند».[2]

این نکته بسیار مهم است که ثبات بر اسلام را برای افراد مهم می‌داند نه ثبات در تشیع را که از آن به اهل شناخت یاد می‌شود. حضرت در ادامه بیان می‌کند که امروز چون حکومت شیعی وجود ندارد، زکاتت را فقط به شیعیان بده و به عموم مردم مده.[3] بعد افزود: سهم «مؤلفة قلوبهم» و سهم آزادی بردگان عام است و بقیه خاص می‌باشد.[4] این بیان نشان

---

۱. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص۲۵۸. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۹۳، ص۷۶. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۷، ص۱۱۸.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۴۹۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۴۹: «يَا زُرَارَةُ لَوْ كَانَ يُعْطِي مَنْ يَعْرِفُ دُونَ مَنْ لَا يَعْرِفُ لَمْ يُوجَدْ لَهَا مَوْضِعٌ وَ إِنَّمَا يُعْطِي مَنْ لَا يَعْرِفُ لِيَرْغَبَ فِي الدِّينِ فَيَثْبُتَ عَلَيْهِ».

۳. فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلَا تُعْطِهَا أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ إِلَّا مَنْ يَعْرِفُ يَعْرِفُ فَمَنْ وَجَدْتَ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُسْلِمِينَ غَارِفاً فَأَعْطِهِ دُونَ النَّاسِ.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۴۹۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۴۹.

می‌دهد که وضعیت با وجود حکومت اسلامی متفاوت می‌شود؛ چراکه حکومت در برابر همهٔ مردم مسئول است و باید نیاز جامعه را برطرف نماید؛ تألیف قلوب غیرمسلمان هم ممکن و لازم است؛ همچنین آزادی برده که در گذشته بوده است.

در آیه قرآن هشت مصرف برای زکات بیان شده است: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللهِ:[1] زکات فقط برای فقیران مسکینان، کارگزاران بر آن، تألیف قلب‌ها، آزادی بردگان، ورشکستگان، در راه خدا و درماندگان است. این دستور واجبی است از جانب خدا». در این آیه مصارف زکات بیان شده است و هر مصرفی مشخص است که به‌اختصار به توضیح آنها می‌پردازیم:

الف) فقیران و نیازمندان

به نظر می‌رسد که مورد اول و دوم که فقیران و مسکینان باشند، با هم شباهت دارند و چون دو عنوان آمده، بدیهی است که باید این دو تفاوتی با هم داشته باشند. این تفاوت را ابوبصیر با بیان آیه می‌پرسد. امام صادق ﷺ پاسخ می‌دهد: فقیر به کسی اطلاق می‌شود که از مردم چیزی درخواست نمی‌کند؛ ولی مسکین تلاش بیشتری از فقیر می‌کند.[2] شیخ مفید این تفاوت را چنین بیان کرده است: «فقیران کسانی هستند که با میانه‌روی، به مقدار کفایتِ زندگی ندارند و مسکینان نیازمندانی هستند که به جهت شدت ضرورت نیاز، از مردم درخواست کمک می‌کنند».[3] دادن زکات به فقیران به مقدار نیاز آنان است؛ به همین جهت از حضرت علی ﷺ نقل شده، به آنان پنجاه درهم داده می‌شود و اگر شخصی پنجاه درهم

---

۱. توبه: ۶۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۰۱: «الْفَقِيرُ الَّذِي لَا يَسْأَلُ النَّاسَ وَ الْمِسْكِينُ أَجْهَدُ مِنْهُ».

۳. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۴۱: «"إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ" و هم الذین لا کفایة لهم مع الاقتصاد وَ الْمَسَاكِينِ و هم المحتاجون السائلون لشدة ضرورتهم».

یا معادل آن از طلا (دینار) داشته باشد، زکات به او نمی‌دهند.[۱] در خبر سماعه این موضوع توضیح داده شده که ملاک نیاز است. ممکن است کسی پنجاه درهم داشته باشد و زکات بر او حرام باشد، ولی شخصی هفتصد درهم داشته باشد و بتوان به او زکات داد، چون اعضای خانوادهٔ وی بیشتر است.[۲]

ب) کارگزاران زکات

مصرف سوم زکات کسانی هستند که در گردآوری و مصرف زکات در موارد تعیین‌شده نقش دارند. کسانی که در گردآوری و امور زکات نقش دارند و عامل شناخته می‌شوند، از زکات سهم می‌برند. اینها گروه‌های متعددی هستند. در شرح فروع کافی درباره معنای «عاملون» که در آیه آمده، چنین می‌نویسد: «و هم جُباة الصدقات و کاتبها و حاسبها و حافظها و العریف و قسّامها و الظاهر استحقاقهم للزکاة کسائر الأصناف:[۳] آنان گردآورندگان زکات، نویسندگان زکات، محاسبه‌کنندگان آن، حافظان زکات، عریف (نماینده قبیله) و قسمت‌کنندگان، همه جزو عاملان هستند و ظاهر این است که همه اینان مستحق زکات هستند؛ مانند دیگر اصناف ذکرشده در آیه».

علامه حلی نیز عبارتی مشابه دارد و «حاشر» را هم افزوده است؛ یعنی کسی که صاحبان اموال را جمع می‌کند.[۴] به این علّت که زکات به مصرف بنی‌هاشم نمی‌رسد، رسول خدا ﷺ برای گردآوری زکات از فرزندان عباس و ربیعه استفاده نکرد؛ چون آنان

---

۱. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۰۹: «فَأَمَّا الْفُقَرَاءُ فَلَا يُزَادُ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَلَى خَمْسِينَ دِرْهَماً وَ لَا يُعْطَى أَحَدٌ وَ لَهُ خَمْسُونَ دِرْهَماً أَوْ عِدَّتُهَا مِنَ الذَّهَبِ».

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۴۸.

۳. محمدهادی مازندرانی؛ شرح فروع الکافی؛ ج۳، ص۳۳۱.

۴. علامه حلی؛ نهایة الإحکام فی معرفة الأحکام؛ ج۲، ص۳۸۵: «و هم جباة الصدقات، کالساعی و الکاتب و القاسم و الحاسب و العریف و هو کالنقیب للقبیلة و الحاشر و هو الّذی یجمع أرباب الأموال و حافظ المال و کلّ من یحتاج إلیه فیها إلّا الکیال و الوزّان و العدّاد».

می‌خواستند از این راه درآمدی داشته باشند و با آن ازدواج کنند. نوشته‌اند: عباس بن عبدالمطلب فرزندش فضل و ربیعة بن حارث بن عبدالمطلب فرزندش عبدالمطلب را نزد پیامبر ﷺ فرستادند که آنان را مأمور گردآوری صدقات کند. رسول خدا ﷺ با تقاضای آنان مخالفت کرد؛[1] ولی برای هر یک از آن دو، زنی برگزید.[2]

تعیین مقداری که به کارگزار زکات داده می‌شود، بر عهده حاکم است. حلبی از امام صادق ﷺ درباره مقداری که به کارگزار زکات داده می‌شود می‌پرسد، حضرت پاسخ می‌دهد: به آن مقدار که امام در نظر بگیرد و برای او مقدار معینی در نظر گرفته نمی‌شود.[3]

ج) تألیف قلوب و آزادی برده

تألیف قلوب و آزادی برده از هشت مورد مصرف زکات هستند. امام صادق ﷺ در خبری ویژگی خاصی برای این دو بیان کرده است که «سهم مؤلفة قلوبهم» و «رقاب» عام است، درحالی‌که سهم شش مورد دیگر خاص است.[4] عام است یعنی شامل شیعه و اهل سنت و حتی غیرمسلمان هم می‌شود. اکنون به بیان معنای این دو مصرف می‌پردازیم: درباره اینکه باید بین چه کسانی تألیف قلب کرد، دو نظر متفاوت بیان شده است:

نظر اول: کسانی مسلمان شده‌اند، ولی هنوز دارای ایمان راسخ نمی‌باشند. شیخ مفید در کتاب اشراف می‌نویسد: «مؤلفة قلوبهم آنان کسانی هستند که ایمان دارند به گونه‌ای

---

۱. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۱، ص۲۴۸. محمدهادی مازندرانی؛ شرح فروع الکافی؛ ج۳، ص۵۲۹. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج۲، ص۴۸۶. محمد بن ادریس حلی؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛ ج۱، ص۴۵۷. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج۲، ص۱۰۷.

۲. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار ﷺ؛ ج۲، ص۴۸۶.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۶۳. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۶۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۰۸.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۴۹۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۴۹: «ثُمَّ قَالَ: سَهْمُ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ سَهْمُ الرِّقَابِ عَامٌّ وَ الْبَاقِی خَاصٌّ».

که ترسیده می‌شود از ایمان خود جدا شوند. امام مسلمین با دادن بخشی از زکات به تألیف قلب‌های آنان می‌پردازد تا نفس‌های آنان پاک شود به آنچه رفته‌اند و بر آن مسیر باقی بمانند و انگیزه‌های تردید از آنان دور شود».[۱] از روایات هم این معنا استفاده می‌شود. در دعائم از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: «آنان قومی از مسئولان قبائل هستند که برای اسلام تألیف قلوب می‌شوند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان کمک می‌کرد تا دل آنان را در گرایش به اسلام به دست آورد و این در هر زمانی است که اگر امام نیاز به آن احساس کرد، انجام می‌دهد».[۲]

وقتی زراره از امام باقر علیه السلام از معنای «مؤلفة قلوبهم» می‌پرسد، حضرت پاسخ می‌دهد: «آنان قومی هستند که قایل به توحید خداوند هستند و عبادت کسی را که به جز خدا می‌پرستد، رد می‌کنند و شهادت به وحدانیت خداوند و اینکه محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست می‌دهند، ولی در برخی از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده تردید دارند. خداوند به محمد صلی الله علیه و آله پیامبرش، دستور داد با دادن مال و عطا، تألیف قلب آنان بکند تا اسلام آنان نیک شود و بر دینی که وارد آن شده‌اند، استوار باقی بمانند و به آن اقرار کنند». حضرت بعد نمونه جنگ حنین را بیان می‌فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ حنین به تألیف قلب‌های سران عرب از قریش و دیگر افراد مُضَر پرداخت که از جمله آنان ابوسفیان بن حرب، عیینة بن حصین فزاری و مانند آنان بودند. انصار از این کار ناراحت شدند و نزد سعد بن عباده آمدند و او آنها را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در جعرانه برد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، آیا اجازه سخن‌گفتن به من می‌دهی؟ فرمود: آری. گفت: اگر این اموالی که بین قومت تقسیم کرده‌ای، چیزی است که خداوند حکم آن را نازل فرموده، ما به آن راضی هستیم

---

۱. شیخ مفید؛ الإشراف فی عامة فرائض أهل الإسلام؛ ص۳۹: «"وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ" و هم الداخلون فی الإیمان علی وجه یخاف علیهم معه مفارقتهم فیتألفهم الإمام بقسط من الزکاة لتطیب أنفسهم بما صاروا إلیه و یقیموا علیه فیألفوه و یزول عنهم بذلک دواعی الارتیاب».

۲. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۲۶۰: «قَوْمٌ یُتَأَلَّفُونَ عَلَی الْإِسْلَامِ مِنْ رُؤَسَاءِ القَبَائِلِ کَانَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله یُعْطِیهِمْ لِیَتَأَلَّفَهُمْ وَ یَکُونُ ذَلِکَ فِی کُلِّ زَمَانٍ إِذَا احْتَاجَ إِلَی ذَلِکَ الْإِمَامُ، فَعَلَهُ».

و اگر جز آن است، ما راضی نیستیم. زراره گوید: شنیدم که حضرت می‌گوید: رسول خدا ﷺ به انصار چنین فرمود: «يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَ كُلُّكُمْ عَلَى قَوْلِ سَيِّدِكُمْ سَعْدٍ: ای گروه انصار، آیا تمام شما بر باور سخن سرورتان، سعد، هستید؟» پاسخ دادند: سرور ما خدا و رسول ﷺ او می‌باشد تا اینکه در مرحله سوم گفتند: نظر ما مانند نظر و سخن اوست. زراره گوید: شنیدم که حضرت باقر ﷺ فرمود: خداوند نور را از آنان گرفت و خداوند برای تألیف قلوب سهمی قرار داد.[1] در این خبر چند نکته وجود دارد:

۱. اینکه بیان شده به جهت اعتراض انصار خداوند نور را از آنان گرفت و باعث انحطاط دینی آنان گردید، با توجه به اینکه در اخبار مربوط به جنگ حنین بیان شده که پیامبر ﷺ در جمع آنان سخن گفت و بعد از سخنان پیامبر ﷺ، آنان راضی شدند که پیامبر ﷺ همراه آنان باشد، این عبارت بعید می‌نماید. شاید تکرار این جمله که «شنیدم حضرت باقر ﷺ فرمود» نوعی تردید از یکی از راویان یا زراره باشد. البته در جمع معترضان به پیامبر ﷺ، ذوالثدی هم بود که خطاب به حضرت گفت: ای رسول خدا ﷺ، به عدالت رفتار کن. حضرت پاسخ داد: وای بر تو، اگر من به عدالت رفتار نمی‌کنم، پس چه کسی به عدالت رفتار می‌نماید؟ پس این آیه نازل شد: «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْها رَضُوا وَ إِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْها إِذا هُمْ يَسْخَطُونَ[2]».[3]

البته در تفاسیر این ماجرا به گونه‌ای دیگر نقل شده است؛ بیان شده است که وقتی زکات را برای پیامبر ﷺ آوردند و آن را بین فقیران تقسیم کرد، اغنیا دست به اعتراض و تمسخر زدند و دراین‌باره این آیه نازل شد.[4]

۲. بعد از اعتراض انصار به تألیف قلوب تازه‌مسلمان‌ها این آیه نازل شد. این مطلب

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۴۱۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۵۰.

۲. توبه: ۵۸.

۳. محمدصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۱۰، ص۱۱۱. محمدمحسن فیض کاشانی؛ تفسیر الصافی؛ ج۲، ص۳۵۰.

۴. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۱، ص۲۹۸.

یک نکته مثبت دارد که نشان می‌دهد گردآوری زکات و حکم مصرف آن، بعد از فتح مکه و بازگشت از حنین به مدینه در اول محرم سال نهم بوده است. نکته قابل اشکال این است که این آیه درباره مصرف زکات است، درحالی‌که آنچه پیامبرﷺ داده از غنایم حنین بوده است و مصرف این دو یکسان نیست. مگر اینکه بگوییم وقتی از زکات امکان پرداخت به مؤلفه هست، پرداخت از غنایم که در اختیار پیامبرﷺ است، به طریق اولی جایز است. اگر این مطلب را بپذیریم، می‌توان گفت حکومت اسلامی می‌تواند از روش تألیف قلوب برای موارد دیگر نیز استفاده کند؛ به هر حال سیره رسول خداﷺ در تألیف قلوب مسلمانان در ماجرای فتح مکه جای تردید ندارد.

نظر دوم: ممکن است «مؤلفة قلوبهم» مسلمان نباشند، اما با اسلام هم مخالف نباشد که بتوان برای جهاد از آنان بهره برد. شیخ مفید در مقنعه عبارتی دارد که قابل توجیه در این معناست. وی می‌نویسد: «"وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ" و هم الذین یستمالون و یتألفون للجهاد و نصرة الإسلام:[1] مؤلفة قلوبهم کسانی هستند که از آنان دلجویی می‌شود برای جهاد و حمایت از اسلام». مشابه این تعریف را شیخ طوسی در مصباح المتهجد دارد، منتها آن را مقید به حسن نظر و خوشبینی به اسلام می‌نماید.[2] شاید قید حسن نظر در کلام شیخ، این نکته را برساند که مؤلفه ممکن است کافر و غیر مسلمانی باشد که به اسلام بدبین نیست. آنچه این دیدگاه را می‌رساند، تعریف شیخ از مؤلفة قلوبهم در کتاب الاقتصاد است که تصریح می‌کند که مؤلفة قلوبهم کفار هستند. وی می‌نویسد: «"و المؤلفة قلوبهم" قوم کفار أنّهم جمیل فی الإسلام یستعان بهم علی قتال أهل الحرب و یعطون سهماً من الصدقة:[3] مولفة قلوبهم قومی از کفار هستند که در اسلام نیک و پسندیده هستند که از آنان برای جنگ بر ضد اهل

---

۱. شیخ مفید؛ المقنعه، ص۲۴۱.

۲. شیخ طوسی؛ مصباح المتهجد؛ ص۸۵۷: «"و المؤلفة قلوبهم" هم الذین یستمالون إلی قتال الکفار ممن خالف الإسلام إذا کان حسن الرأی فی الإسلام».

۳. همو، الإقتصاد الهادی إلی طریق الرشاد؛ ص۲۸۲.

حرب کمک گرفته می‌شود و به آنان سهمی از زکات داده می‌شود». این مسئله کـه تـألیف قلوب شامل کفار می‌شود، در شرح فقیه هم آمده است.[۱]

نکته دیگری که قابل اشاره است، دیدگاهی است کـه برخـی از علمـای شـیعه بیـان کرده‌اند. شیخ صدوق بعد از نقل روایتی دال بر اینکه می‌توان زکات را به غیرشیعه داد، به تعریف هر یک از هشت گروه می‌پردازد و درباره سهم مؤلفة قلوبهم می‌گوید: ایـن سـهم بعد از رسول خدا ﷺ ساقط است.[۲] شیخ طوسی نیز به سقوط آن تصریح می‌کند. او سـهم گردآورندگان و سهم جهاد را هم ساقط می‌داند.[۳] مرحـوم محمـدتقی مجلسـی توضـیح می‌دهد که علت سقوط آن، قدرت اسلام بعد از پیامبر ﷺ بوده است؛[۴] البتـه در روایـات گزارشی از منتفی‌شدن این سهم‌ها نیست.

رقاب یعنی آزادی بردگان: با توجه به موضوعیت‌نداشتن آزادی بردگان، بیان مطالـب مفصل درباره آن لازم نیست؛ اما توجه به این نکته لازم اسـت کـه اسـلام بـا بـرده‌داری مبارزه می‌کرده و سهمی از درآمد عمومی را برای آزادی آنان قرار داده است.

د) مقروضان

بخشی از زکات ویژه افراد غارم، یعنی افراد ورشکسته است. افرادی که بدون تقصـیر به دیگران بدهکار شده‌اند و نتوانسته‌اند بدهی خود را بپردازند. در خبری غارم بـه فقیـر مسکین ورشکسته معنا شده است.[۵] شیخ صدوق می‌گوید: «غارمین قرض‌داران بـه‌حـق

---

۱. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۳، ص۶: «الظـاهر أنّ مـراده بالمؤلفـة، الکفّـار الـذین یسـتمالون إلـی الجهـاد بالصدقة».

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲؛ ص۶: «وَ سَهْمُ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ سَاقِطٌ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ».

۳. شیخ طوسی؛ النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ ص۱۸۵. همو، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد؛ ص۸۵۷.

۴. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۳، ص۶: «الظـاهر أن مـراده بالمؤلفـة، الکفـار الـذین یسـتمالون إلـی الجهـاد بالصدقة».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۹۳. شیخ طوسی؛ تهـذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۸۴. ابوالعبـاس عبـدالله بـن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۳۴۰: «وَ الْغَارِمِینَ فَهُوَ فَقِیرٌ مِسْکِینٌ مُغْرَمٌ».

هستند».[۱] شیخ مفید در تعریف آن در مقنعه می‌نویسد: «غارمین کسانی هستند که گرفتار قرض شده‌اند در راه غیر معصیت الهی و غیر کارهای فاسد».[۲] مشابه این تعریف را شیخ طوسی در کتاب الاقتصاد خود دارد، با این تفاوت که به جای فساد اسراف آورده است؛[۳] یعنی قرض وی برای افراط و اسراف در زندگی نبوده است. شیخ طوسی در تهذیب الأحکام می‌نویسد: غارمین کسانی هستند که دچار قرض‌هایی شده‌اند که در راه خدا بدون اسراف خرج کرده‌اند؛ در این صورت وظیفه امام مسلمانان است که قرض آنان را بدهد و با مال زکات، آنان را از قرض رها نماید.[۴] از این تعریف استفاده می‌شود اینکه قرض مسلمان را باید حاکم اسلامی بپردازد، بدان جهت است که سهمی از زکات برای چنین موردی است؛ اما آیا اگر زکاتی نبود یا به مقداری که به مقروضان و ورشگستگان داده شود نبود، آیا حاکم اسلامی وظیفه دارد آن را بپردازد؟ باید از روایات دیگر به این پرسش پاسخ داد.

مرحوم کلینی در اصول کافی در باب «آنچه از حق امام بر رعیت واجب و حق رعیت بر امام واجب است»[۵] خبری را از امام صادق علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمود: «هر مؤمن یا مسلمانی که بمیرد و قرضی به جای بگذارد، در صورتی که در فساد و نه اسراف مصرف نکرده باشد، بر امام مسلمین است که قرض را ادا نماید و اگر نداد، بر او گناه این قرض است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: زکات فقط برای فقرا، مساکین و... غارمین است؛ پس چنین شخصی از غارمین می‌باشد که سهمی از زکات نزد امام دارد؛ اگر آن را

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۶: «الْغَارِمُونَ الْمُسْتَدِينُونَ فِي حَقٍّ».

۲. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۴۱. همو، الإشراف فی عامة فرائض أهل الإسلام؛ ص۳۹: «وَ الْغَارِمِينَ و هم الذين قد ركبتهم الديون فی غير معصية و لا فساد».

۳. شیخ طوسی؛ الإقتصاد الهادی إلی طریق الرشاد؛ ص۲۸۲: «الغارمين هم الذين ركبتهم الديون فی غير معصية و لا سَرَف».

۴. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۵۰: «الْغَارِمِينَ قَوْمٌ قَدْ وَقَعَتْ عَلَيْهِمْ دُيُونٌ أَنْفَقُوهَا فِي طَاعَةِ اللهِ مِنْ غَيْرِ إِسْرَافٍ فَيَجِبُ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْضِيَ عَنْهُمْ وَ يَفُكَّهُمْ مِنْ مَالِ الصَّدَقَاتِ».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۰۵: «بَابُ مَا يَجِبُ مِنْ حَقِّ الْإِمَامِ عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقِّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْإِمَامِ».

دریغ کند، گناهش بر عهدهٔ اوست».[۱]

روایتی از امام رضا ﷺ دلالت می‌کند بر اینکه امام قرض را از سهم غارمان می‌دهد. مردی از اهالی جزیره به نام ابومحمد گوید: مردی از امام رضا ﷺ می‌پرسید و من می‌شنیدم؛ گفت: فدایت شوم، خداوند می‌فرماید: «وَ إِنْ كانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلىٰ مَيْسَرَةٍ:[۲] اگر شخص مقروض دچار سختی باشد، باید تا زمان آسانی صبر کرد».

به من خبر بده که این مهلتی که خداوند در کتابش بیان کرده، آیا حدی دارد که با آن شناخته شود وقتی که معسر چاره‌ای جز انتظار ندارد؟ زیرا مال مردی را گرفته و در مخارج خانواده‌اش مصرف کرده و نه غله‌ای دارد که منتظر دریافت آن باشد و نه طلبی که انتظار بکشد به او پس بدهند و نه مالی در جای دیگر که انتظار رسیدن آن را بکشد. فرمود: آری، منتظر بماند تا خبر آن به امام برسد و قرض او را از سهم غارمین بپردازد؛ البته در صورتی که در راه خدا مصرف کرده باشد، نه در راه معصیت خدا.[۳] این روایات دلالت دارد بر اینکه آنچه بابت قرض افراد از زکات داده می‌شود، از سهم غارمین است.

آنچه مسلم است این است که خداوند گناهان افراد را می‌بخشد، اما مال حق‌الناس است و باید پرداخت شود. امام باقر ﷺ می‌فرماید: هر گناهی را شهادت در راه خدا جبران می‌کند، جز قرض که کفاره‌ای جز ادای آن ندارد؛ یا همراه و رفیقش آن را بپردازد یا صاحب حق آن را ببخشد.[۴] البته مهریه زنان از پرداختی‌های امام استثنا شده است؛[۵] یعنی

---

۱. همان، ص۴۰۷: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ أَوْ مُسْلِمٍ مَاتَ وَ تَرَكَ دَيْناً لَمْ يَكُنْ فِي فَسَادٍ وَ لَا إِسْرَافٍ فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْضِيَهُ فَإِنْ لَمْ يَقْضِهِ فَعَلَيْهِ إِثْمُ ذَلِكَ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ: "إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ" الْآيَةَ فَهُوَ مِنَ الْغَارِمِينَ وَ لَهُ سَهْمٌ عِنْدَ الْإِمَامِ فَإِنْ حَبَسَهُ فَإِثْمُهُ عَلَيْهِ».

۲. بقره: ۲۸۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۹۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۸۵.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۹۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه، ج۳، ص۳۷۸. همو، علل الشرائع؛ ج۲، ص۵۲۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۸۴: «كُلُّ ذَنْبٍ يُكَفِّرُهُ الْقَتْلُ فِي سَبِيلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا الدَّيْنَ لَا كَفَّارَةَ لَهُ إِلَّا أَدَاؤُهُ أَوْ يَقْضِيَ صَاحِبُهُ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي لَهُ الْحَقُّ».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، صص۹۴ و ۳۸۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۸۴: «الْإِمَامُ يَقْضِي عَنِ الْمُؤْمِنِينَ الدُّيُونَ مَا خَلَا مُهُورَ النِّسَاءِ».

حاکم اسلامی چنین دینی را نمی‌پردازد. در روایتی از موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌پرسند: کسی کشته‌شده به عمد یا غیرعمد و مقتول مقروض است. حالا می‌خواهند قاتل را ببخشند؛ چه می‌شود؟ حضرت می‌فرماید: در این صورت دین وی بر عهده افرادی است که بخشیده‌اند؛ اما اگر قتل عمد بود و قصاص کردند، دین او بر عهده حاکم اسلامی است و از سهم غارمین پرداخت می‌شود و در صورتی که مصالحه بر دیه کردند، قرض او را از دیه می‌دهند و او سزاوارتر به پرداخت قرضش از دیگران است.[۱]

این روایات همه نشان می‌دهد که باید حق‌الناس را داد و نمی‌توان از آن فرار کرد. با تفسیری که از غارمین در این روایات شده است، به نظر می‌رسد معنای غارم منحصر به تاجر ورشکسته نیست؛ بلکه تمام افراد مقروض را در بر می‌گیرد؛ البته قرضی که برای کار خلاف نباشد.

هـ) جهاد و راه خدا (امور خیر)

هفتمین مصرف زکات که در آیه آمده، «سبیل‌الله» است؛ یعنی کاری که برای خدا باشد. درباره معنای سبیل‌الله دو نظر وجود دارد: برخی گفته‌اند: منظور از راه خدا جهاد است؛ یعنی می‌توان از زکات برای نبرد با دشمنان اسلام استفاده کرد و به مجاهدان کمک نمود. این نظر از پرسش زراه و محمد بن مسلم از امام صادق علیه‌السلام درباره آیه مصرف زکات به دست می‌آید که می‌پرسند: آیا به همه، حتی غیرشیعه زکات داده می‌شود؟ می‌فرماید: آری؛ چون امام به همه کسانی که در طاعت او باشند و امامت وی را بپذیرند می‌دهد. بعد از نقل این روایت، شیخ صدوق به توضیح مصارف هشتگانه زکات می‌پردازد و درباره سبیل‌الله می‌گوید: «سبیل‌الله» جهاد است؛[۲] شیخ مفید هم «سبیل‌الله» را جهاد دانسته است، هم در مقنعه[۳] و هم در

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۱۱۲.

۲. همان، ج۲، ص۴ـ۶.

۳. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۴۱.

کتاب الاشراف. در این کتاب می‌نویسد: و «فی‌سبیل‌الله» به معنای جهاد با دشمنان اسلام است؛[۱] شیخ طوسی هم در نهایه همین نظر را دارد،[۲] اما در کتب دیگرش آن را اعم و شامل جهاد و هر کار خیر دانسته است.[۳]

قول و نظر دوم این است که منظور از سبیل‌الله هر کار خیری، اعم از جهاد و دیگر امور خیر است، برای مثال می‌توان با آن پل ساخت، مسجد ساخت و بناهای خیریه‌ای که در خدمت مسلمانان و اهداف اسلام باشد. شیخ طوسی معتقد است که منظور از سبیل‌الله جهاد است و شامل تمام مصالح مسلمانان می‌شود.[۴] قطب راوندی هم در فقه القرآن همین نظر را دارد.[۵]

در تفسیر علی بن ابراهیم هر دو مورد آمده و کمک برای حج هم بر این دو معنی، افزوده شده است.[۶] شیخ طوسی در تهذیب درباره معنای سبیل‌الله از تفسیر علی بن ابراهیم چنین نقل می‌کند: سبیل‌الله قومی هستند که برای جهاد خارج می‌شوند و چیزی برای تقویت و رفتن به جهاد ندارند یا قومی از مؤمنان که چیزی که حج با آن انجام دهند ندارند یا به تمام کارهای خیر اطلاق می‌شود و بر امام است که از مال زکات برای رفتن به حج و جهاد به آنان کمک کند.[۷] به نظر می‌رسد تفسیرکردن سبیل‌الله به حج بر اساس روایتی از امام صادق ﷺ باشد که مردی می‌پرسد: کسی وصیت کرده مالش را در

---

۱. همو، الإشراف فی عامة فرائض أهل الإسلام؛ ص۳۹: «وَ فِی سَبِیلِ اللهِ و هو الجهاد لأعداء الإسلام».

۲. شیخ طوسی؛ النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ ص۱۸۴: «وَ فِی سَبِیلِ اللهِ و هو الجهاد».

۳. همو، المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۱، ص۲۵۲.

۴. همو، الإقتصاد الهادی إلی طریق الرشاد؛ ص۲۸۲: «و فی سبیل الله هو الجهاد و یدخل فیه جمیع مصالح المسلمین».

۵. قطب‌الدین راوندی؛ فقه القرآن؛ ج۱، ص۲۲۵: «و فی سبیل الله الجهاد و جمیع مصالح المؤمنین».

۶. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۱، ص۲۹۹.

۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۵۰: «وَ فِی سَبِیلِ اللهِ قَوْمٌ یَخْرُجُونَ فِی الْجِهَادِ وَ لَیْسَ عِنْدَهُمْ مَا یَتَقَوَّوْنَ بِهِ أَوْ قَوْمٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ لَیْسَ عِنْدَهُمْ مَا یَحُجُّونَ بِهِ أَوْ فِی جَمِیعِ سُبُلِ الْخَیْرِ فَعَلَی الْإِمَامِ أَنْ یُعْطِیَهُمْ مِنْ مَالِ الصَّدَقَاتِ حَتَّی یَقْوَوْا عَلَی الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ».

سبیل‌الله مصرف کنم، چه کنم؟ حضرت می‌فرماید: حج انجام ده.[۱] ایشان در ادامه روایتی از امام عسکری ﷺ نقل کرده که سبیل‌الله شیعیان ما هستند.[۲] شیخ صدوق این‌گونه بین این دو روایت جمع کرده که حج را یک شیعه انجام دهد.[۳] معمولاً فتوای علما نظر دوم است و مصرف زکات را در تمام راه‌های خیر جایز می‌دانند و این نظر صاحب عروه است که دیگران هم آن را پذیرفته‌اند.[۴]

و) درراه‌ماندگان

«ابن‌سبیل» در آیه قرآن به افرادی تفسیر شده که در مسافرت نیاز مالی پیدا کرده‌اند. آنان ممکن است در وطن خود دارای مال و ثروت زیادی باشند. اما در سفر به جهت مشکل یا حادثه‌ای که برایشان رخ داده، دچار مشکل مالی شده‌اند. این معنا مورد اختلاف نیست. در تفسیر قمی آمده ابن‌سبیل فرزندان راه هستند که در سفر هستند؛ در سفری که معصیت نباشد، بلکه در طاعت خدا باشد؛ به آنان حمله می‌شود و مال آنان برده می‌شود؛ پس بر امام است که آنان را با مال زکات به وطنشان برگرداند.[۵] صدوق در تعریف ابن‌سبیل می‌نویسد: ابن‌سبیل کسی است که نه پناهگاهی دارد و نه مسکن و جای اقامتی؛ مانند مسافر ضعیف و کسی که از راه می‌گذرد.[۶] برای هر یک از این موارد مسائل

---

۱. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۲؛ ص۹۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۱۵. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۱۶۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۲۰۶.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه، ج۴، ص۲۰۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۱۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۲۰۳. همو، الإستبصار؛ ج۴، ص۱۳۰: «سَأَلْتُ الْعَسْكَرِيَّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِمَالٍ فِي سَبِيلِ اللهِ فَقَالَ: سَبِيلُ اللهِ شِيعَتُنَا».

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۲۰۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۲۰۴.

۴. سیدکاظم طباطبائی یزدی؛ العروة الوثقی (المحشی)؛ ج۴، ص۱۲۰. محسن حکیم؛ مستمسک العروة الوثقی؛ ج۹، ص۲۶۶ـ۲۶۸.

۵. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۱؛ ص۲۹۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۵۰.

۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۶: «وَ ابْنُ السَّبِيلِ‌الَّذِي لَا مَأْوَى لَهُ وَ لَا مَسْكَنَ مِثْلُ الْمُسَافِرِ الضَّعِيفِ وَ مَارِّ الطَّرِيقِ».

مختلفی است؛ ولی اشاره به دو نکته مفید است:

۱.گرچه علمای شیعه فتوا داده‌اند که زکات را باید به شیعه نیازمند داد، از صحیحه زراره و محمد بن مسلم که به آن اشاره شد، استفاده می‌شود چنانچه زکات از طریق حاکم بحق مسلمین مصرف شود، وی می‌تواند به غیرشیعه هم از زکات بدهد؛[1] در نتیجه به درماندگان غیرشیعه نیز می‌توان زکات داد.

۲. نکته مهم دیگر این است که اسلام به تمام نیازهای مالی اقشار مختلف جامعه توجه کرده است و جامعه اسلامی جامعه‌ای است که همه در آن در آسودگی زندگی می‌کنند و نیازهای احتمالی و حتی اتفاقی آنان، توسط حاکم اسلامی برآورده می‌شود تا کسی دست تکدی به سوی دیگران دراز نکند و دچار مضیقه مالی نشود.

گفتار دوم: منابع عمومی بیت‌المال

آنچه تاکنون از اموال عمومی بیان شد، درباره زکات و صدقات بود که برابر آیات قرآن واجب است و مصرف آنها مشخص شده است. اکنون به دیگر اموال عمومی که جزو بیت‌المال‌اند می‌پردازیم. استفاده از این عنوان بدان جهت است که این اموال از منبعی مشترک با تفاوت‌هایی سرچشمه گرفته‌اند؛ به تعبیر دیگر وضع آنها بر اساس اختلاف بین مسلمانان و دیگر ملل بوده است و به‌طورکلی جنگ و درگیری با کافران و دشمنان اسلام باعث وضع این‌گونه قوانین مالی شده، گرچه بعداً عنوان مستقلی یافته‌اند.

به آنچه از کافران با واسطه جنگ یا بدون درگیری و با صلح گرفته می‌شود، غنایم می‌گویند. این اموال دارای عناوین مختلفی است؛ مانند انفال، غنیمت، خمس و فیء، جزیه و خراج.

در قرآن پنج عنوان اول آمده است. کلمه خراج فقط در روایات آمده است. اینها بر

---

۱. همان، ص۴.

اموال به‌دست‌آمده از دشمن، اعم از کافران و مسلمانان باغی، با تفاوت‌هایی اطلاق می‌شود. اینها با هم پیوند دارند و باید با معنای آنها آشنا شد.

عنوان جزیه در قرآن آمده و اساس آن را اختلاف مسیحیان نجران با رسول خدا ﷺ و جریان مباهله دانسته‌اند که خود مسیحیان پیشنهاد پرداخت جزیه دادند.[۱] اولین بار در اسلام از مسیحیان نجران جزیه دریافت شد؛[۲] بنابراین جزیه هم برخاسته از نوعی اختلاف است که از اقلیت‌های دینی شناخته‌شده، نه کافران و مشرکان، با شرایطی خاص دریافت می‌شده و موارد مصرف خاص دارد. تنها تعبیر خراج است که می‌توان گفت در قرآن نیامده است؛ ولی این منبع درآمد بیت‌المال نیز ناشی از فتوحات صدر اسلام در زمان خلفاست. بعداً هر یک از این عناوین تبدیل به عناوینی مستقل با مواردی متعدد و مصارف گسترده شده است که در مواردی سرمنشأ آغازین آن از یاد رفته است.

در هر حال می‌توان این شش عنوان را از منابع اموال عمومی دانست و درباره هر یک به‌ایجاز سخن گفت و موارد دیگر را چون اندک است، به این عناوین ملحق کرد. توجه به این نکته هم مناسب است که برخی زکات را جزو اموال عمومی ندانسته‌اند؛ زیرا مصرف آن مشخص است که صاحب مال نیز با اجازه حاکم اسلامی می‌تواند آن را به مصرف برساند و حاکم اختیار چندانی در مصرف آن ندارد و باید در موارد تعیین‌شده به مصرف برسد. این عناوین در کتب اربعه مطرح شده‌اند و درک درست روایات مرتبط با آنها در این کتب و بیان سیره معصومان نیاز به فهم صحیح این مفاهیم دارد.

اولین سوره‌ای که در اسلام درباره غنایم جنگی نازل شده سوره انفال است. در این سوره حکم سه مورد از موارد فوق که به عنوان بخشی از اموال عمومی مطرح‌اند، مشخص شده است: حکم انفال، غنیمت و خمس. در اول این سوره بعد از «بسم الله الرحمن الرحیم» آمده: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ؛ قُلِ الْأَنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ؛ وَ

---

۱. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج۲، ص۸۳.

۲. احمد بن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۷۹.

أَطِيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِين: از تو درباره انفال می‌پرسند؛ بگو انفال برای خدا و رسول ﷺ است؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و بین خود اصلاح کنید و از خدا و رسولش اطاعت نمایید، اگر مؤمن هستید».

افراد حاضر در جنگ بدر درباره اموال گردآوری شده اختلاف داشتند و به سه دسته تقسیم شدند: گروه اول مجاهدانی بودند که با دشمن جنگیدند و باعث شکست وی شدند و جمعی از کافران را اسیر کردند. گروه دوم کسانی بودند که به گردآوری غنایم پرداختند. آنان مدعی بودند این اموال و اسیران جمع‌شده حق آنان است. گروه سوم هم کسانی بودند مانند سعد بن معاذ که به حفاظت از رسول خدا ﷺ مشغول بودند. آنان نگران این بودند که سهمی به آنان داده نشود. میان این سه گروه اختلاف پیش آمد؛ به همین جهت پرسیدند این غنایم از آن کیست؟ خداوند در مرحله اول این اموال را که انفال نامیده، حق خدا و رسول ﷺ دانست؛ جمعیت متفرق شدند و امیدی به دریافت غنایم نداشتند؛ بعد از آن آیه خمس نازل شد و یک‌پنجم غنایم را در اختیار پیامبر ﷺ قرار داد و بقیه بین مجاهدان و حاضران در صحنه نبرد تقسیم شد.[1] برخی بر این نظرند که عمل به آیه خمس که ناسخ آیه انفال است، در غزوه بنی‌قینقاع رخ داد که در سال دوم هجری بود.[2] اکنون به توضیح درباره هر یک از این سه واژه و دیگر موارد منابع بیت‌المال می‌پردازیم.

۱. غنیمت

غنیمت یکی از منابع درآمد مسلمانان و حاکم اسلامی بوده است. غنیمت معمولاً از جنگی که رخ می‌داده به دست می‌آمد. غنیمت جنگی جزو درآمدهای بیرون از محدوده جامعه اسلامی است؛ بنابراین وقتی به دست می‌آید که جنگی رخ بدهد و با پیروزی همراه

---

۱. ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۱، ص۲۵۴.

۲. ابوجعفرمحمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۲، ص۴۸۱. علی بن حسین مسعودی؛ التنبیه و الإشراف؛ ص۲۰۷.

باشد. چون غنایم جنگی دارای اقسام مختلفی بوده است که بعد منبع درآمد مستمر شده مانند خراج، از اهمیت زیادی برخوردار است. در آغاز به تعریف غنیمت می‌پردازیم، سپس اقسام غنایم به‌دست‌آمده در جنگ‌های صدر اسلام را بیان می‌کنیم.

شیخ طوسی در کتب متعدد خود، به تعریف غنیمت پرداخته است. ایشان در کتاب خلاف می‌نویسد: «کلّ ما یُؤخَذُ بِالسَّیف قهراً مِن المُشرکین یُسمَّی غنیمةٌ بلا خلافٍ:[1] هر چیزی که با شمشیر به‌زور و با پیروزی از مشرکان گرفته شود، بدون اختلاف (بین فقها) غنیمت نامیده می‌شود». البته این تعریف معنای غالب غنیمت را مورد توجه قرار داده و با قید مشرکان، مسلمانان باغی را خارج کرده است؛ درحالی‌که آنچه در اردوگاه باغیان و سرکشان داخلی باشد، با اینکه مسلمان هستند، غنیمت شمرده می‌شود و حکم غنیمت نیز بر آن جاری است؛ بنابراین می‌توان قید مشرکان را قید غالب دانست یا آن را برداشت یا به جای آن از تعبیر محاربان استفاده کرد؛ پس غنیمت چیزی است که در جنگ از محاربان و جنگجویان، با پیروزی و زور به دست می‌آید.[2]

همان‌گونه که شیخ بیان کرده، این تعریف مورد اتفاق شیعه و اهل سنت است. شیخ طوسی در ادامه می‌نویسد: و نزد ما شیعیان غنیمت تعریف دیگری دارد: «و عندنا أن ما یستفیده الإنسان من أرباح التجارات و المکاسب و الصنائع یدخل أیضا فیه و خالفَ جمیعُ الفقهاء فِی ذلک:[3] و نزد ما شیعیان آنچه از سود تجارت و کسب‌ها و صنایع به دست می‌آید، داخل در غنیمت است و با این نظر، تمام فقهای عامه مخالف هستند». شیخ طوسی با بیان این مطلب بر این عقیده است که موارد مالی که شیعه قایل به خمس در آن است، مانند ارباح مکاسب و مانند آن، غنیمت نامیده می‌شود و در نتیجه

---

۱. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۴، ص۱۷۹.

۲. لویس معلوف؛ المنجد؛ ذیل واژه غنم. میرزاعلی مشکینی؛ مصطلحات الفقه؛ ص۳۹۶: «الغنیمة ما یؤخذ من المحاربین عنوة».

۳. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۴، ص۱۷۹.

برابر آیه قرآن[۱] خمس دارد.

در مبسوط شیخ طوسی به عکس عمل کرده است؛ اول تعریف شیعه را از غنایم بعد از معنای فیء بیان کرده و بعد تعریف عام آن را. ایشان می‌نویسد:

> غنیمت از غنم مشتق است و آن مالی است که انسان با دیگر وجوه استفاده (غیر جنگ)، به دست می‌آورد، چه با داشتن سرمایه باشد یا بدون سرمایه و نزد فقها غنیمت عبارت است از آنچه بدون سرمایه به دست می‌آید؛ در نتیجه غنیمت بر دو قسم است: یکی آنچه از دارالحرب با شمشیر و زور و غلبه گرفته می‌شود؛ دیگری آنچه از غیر آن حاصل می‌شود، از گنج‌ها، معدن‌ها، غواصی در دریا و سود کسب و غیر آن.[۲]

در اینجا شیخ طوسی موارد خمس را مشمول غنیمت و آیهٔ خمس می‌داند.

انواع غنایم

غنیمت‌های گرفته‌شده از مشرکان سه نوع بود:

۱. اموال منقول: منظور ابزار و وسایلی است که جنگجویان با خود دارند؛ مانند شمشیر، نیزه، اسب و وسایل دیگری که در جنگ به کار می‌رود و اموال و وسایلی که برای تدارکات به جبهه برده‌اند؛ مانند خوراکی برای جنگجویان، اعم از گندم، روغن، خرما و دیگر خوراکی‌ها. حیوانات و مرکب‌هایی که با خود همراه دارند یا در منطقهٔ تحت اشغال آنان می‌باشد نیز جزو این نوع غنایم است.

در غزوه حنین که نبرد سخت آن در وادی اوطاس رخ داد، قبایلی که در صدد نبرد با رسول خدا ﷺ بودند، تمام حیوانات خود را، اعم از شتر، گاو، گوسفند و الاغ‌ها به همراه داشتند؛ آنان زن و بچه‌های خود را نیز آورده بودند تا بیشتر در برابر مسلمانان مقاومت

---

۱. انفال: ۴۱.

۲. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۲، ص۶۴.

کنند. مالک بن عوف نضری فرمانده آنان در برابر این پرسش درید بن صمه که چرا اینها را آورده‌ای، گفت: همراه مردان، اموال، زنان و فرزندان آنان را آوردم تا هر شخصی مال و خانواده خود را پشت سر خود ببیند و بیشتر مقاومت کند[۱] و رسول خدا ﷺ را شکست دهند. اتفاقاً آنان شکست خوردند و تمام اینها، اعم از شتر و دیگر حیوانات و زن و بچه‌هایشان، به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. چون به مسلمانان زنان اسیر زیادی می‌رسید، برابر نقل امام صادق ﷺ، منادی رسول خدا ﷺ این پیام را روز جنگ اوطاس برای مردم فریاد زد که زنان اسیرتان را با یک بار عادت زنانه بیازمایید که حامله نباشند.[۲]

تمام غنایم در جعرانه جمع شد و در آنجا تقسیم شد و بعد رسول خدا ﷺ از جعرانه عمره انجام داد.[۳] زمانی که رسول خدا ﷺ در جعرانه بود، گروه اعزامی قبیله هوازن خدمت حضرت رسیدند و درخواست بازپس‌گیری اموال و زنان و فرزندان خود را کردند. رسول خدا ﷺ تصمیم گرفت درخواست آنان را به‌طورکلی رد نکند و فرمود: از حیوانات و سبی، یعنی زن و بچه‌های خود، یکی را انتخاب کنید. آنان آزادی زنان و فرزندان خود را درخواست کردند و رسول خدا ﷺ همه آنان را آزاد کرد[۴] و اموال آنان به عنوان غنایم جنگی در اختیار پیامبر ﷺ باقی ماند. غنایم این نبرد را که زیاد بود، رسول خدا ﷺ برای تألیف قلوب تازه‌مسلمان‌های مکه به آنان داد. مقداری به ابوسفیان، عیینة بن حصن فزاری و مانند آنان[۵] بخشید؛ افرادی مثل عکرمة بن ابی‌جهل، صفوان بن

---

۱. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۱، ص۲۸۵. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار ﷺ؛ ج۱، ص۳۱۱. عبارت از: «قَالَ (مالک): سُقْتُ مَعَ النَّاسِ أَمْوَالَهُمْ وَ نِسَاءَهُمْ وَ أَبْنَاءَهُمْ لِيَجْعَلَ كُلُّ رَجُلٍ أَهْلَهُ وَ مَالَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَيَكُونَ أَشَد».

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۸، ص۱۷۶: «نَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللهِ ﷺ فِي النَّاسِ يَوْمَ أَوْطَاسٍ أَنِ اسْتَبْرِءُوا سَبَايَاكُمْ بِحَيْضَةٍ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۳۰۰.

۴. احمد بن حسین بیهقی؛ دلائل النبوه؛ ج۵، ص۱۹۰؛ شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۲، ص۶۰۵.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۴۱۱.

یحیی، سهیل بن عمرو، معاویة بن ابی‌سفیان و دیگران[۱] نیز از این جمع بودند. این تقسیم مورد اعتراض انصار واقع شد[۲] و حضرت آنان را راضی کرد.[۳]

۲. اسیر: اسیران دو دسته هستند: دسته اول مردان جنجگو هستند که اگر کشته نمی‌شدند، اسیر می‌شوند و برای آنان احکامی خاص است. آنان با دادن فدیه[۴] آزاد[۵] می‌شدند یا به عنوان برده، بین مجاهدان تقسیم می‌شدند. البته زمانی که اسیر است، باید از او پذیرایی شود، گرچه قرار بر مرگ وی باشد.[۶] در اخباری ذکر شده که تأمین غذای وی بر عهده اسیرکننده اوست.[۷]

دسته دوم سَبی نامیده می‌شوند و منظور از سبی زنان، بچه‌ها و غلامانی است که در جنگ بوده‌اند و اسیر می‌شوند. واژه اسیر معمولاً برای مردان و سبی برای زنان و بچه‌ها به کار می‌رود. در کتب لغت آمده: سبی بر زنان به‌تنهایی اطلاق می‌شود یا به آن جهت که قلب‌های مردان را صید می‌کنند یا ازآن‌روی که اسیر شده و مملوک قرار می‌گیرند و برای مردان از واژه سبی استفاده نمی‌شود.[۸] گاهی ممکن است مشرکان، زنان، بچه‌ها و بردگان مسلمانان را اسیر بگیرند که به هر سه گروه، سبی اطلاق می‌شود؛[۹] به اسیرانی که از شهری به شهری حمل می‌شوند نیز سبی گفته می‌شود؛[۱۰] چون بیشتر آنان زنان و بچه‌ها هستند.

---

۱. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۱، ص۱۴۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۴۱۱.

۳. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۱، ص۱۴۶.

۴. محمد: ۴.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۱۶.

۶. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۸۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۵: قَالَ عَلِیٌّ ﷺ: «إِطْعَامُ الْأَسِیرِ وَ الْإِحْسَانُ إِلَیْهِ حَقٌّ وَاجِبٌ وَ إِنْ قَتَلْتَهُ مِنَ الْغَدِ».

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۵.

۸. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۱۴، ص۳۶۸. محمد مرتضی زبیدی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج۱۹، ص۵۰۵.

۹. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۹.

۱۰. نشوان بن سعید حمیری؛ شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم؛ ج۵، ص۲۹۵۰: «السَّبیّ: الأسری المحمولون من بلدٍ إلی بلد».

در خبری آمده سبی را از یمن می‌آوردند. وقتی به جحفه رسیدند، آذوقه آنان تمام شد. دختری از اسیران را که مادرش با آنها بود، فروختند. وقتی نزد پیامبرﷺ رسیدند، حضرت صدای گریه آنان را شنید. پرسید علت گریه چیست، گفتند: ای رسول خداﷺ ما به آذوقه نیاز داشتیم؛ برای همین دختر این زن را فروختیم. رسول خداﷺ بهای آن را برای خریداران فرستاد و فرمود: یا هر دو را بفروشید یا هر دو را نگه دارید.[۱]

در این خبر درباره اسیران زن از واژه سبی استفاده شده است و رسول خداﷺ تلاش کرده مشکل زن اسیر را که از دخترش جدا افتاده، حل کند. جمع سبی سباياست. وقتی از قافله اسرای کربلا که بدون حجاب وارد شام شدند، پرسیده شد شما چه کسانی هستید، سکینه پاسخ داد: «نحن سبايا آل محمد:[۲] ما اسیران آل محمد هستیم».

۳. زمین: زمین بخشی دیگر از غنایم است که جزو اموال غیرمنقول است. منظور از زمین سرزمین‌های آباد در هنگام فتح است. زمین شامل خانه و ساختمان نیز می‌شود که بخشی از غنایم است و بین افراد تقسیم نمی‌شد و در اختیار پیامبرﷺ و امام قرار می‌گرفت. شیخ طوسی به مناسبتی در تهذیب به این موضوع اشاره می‌کند؛ زیرا زمین یا جزو انفال است یا جزو زمین‌های خراج که در اختیار امام می‌باشد[۳] یا زمین جزیه و صلح است؛ در نتیجه سه نوع زمین داریم: زمین انفال، خراج و زمین جزیه که هر یک حکم خاصی دارد که به آنها اشاره می‌کنیم:

الف) زمین انفال از آن امام است.[۴]

ب) زمین خراج از آن تمام مسلمانان است که تصرف‌کننده باید خراج آن را بدهد.[۵]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۱۸: «أُتِيَ رَسُولُ اللهِ ﷺ بِسَبْيٍ مِنَ الْيَمَنِ فَلَمَّا بَلَغُوا الْجُحْفَةَ نَفِدَتْ نَفَقَاتُهُمْ فَبَاعُوا جَارِيَةً مِنَ السَّبْيِ كَانَتْ أُمُّهَا مَعَهُمْ فَلَمَّا قَدِمُوا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ سَمِعَ بُكَاءَهَا فَقَالَ مَا هَذِهِ الْبُكَاءُ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ احْتَجْنَا إِلَى نَفَقَةٍ فَبِعْنَا ابْنَتَهَا فَبَعَثَ بِثَمَنِهَا فَأُتِيَ بِهَا وَ قَالَ بِيعُوهُمَا جَمِيعاً أَوْ أَمْسِكُوهُمَا جَمِيعاً».

۲. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۲۶. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۱۶۶.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۴۲.

۴. همو، الإستبصار؛ ج۲، ص۶۲.

۵. همان.

در روایات بیشتر با تعبیر «ارض الخراج» آمده است.[۱] این همان زمین‌های آباد در هنگام فتح است که اصطلاحاً به آن مفتوحةالعنوه گفته می‌شود[۲] یا به تعبیر روایات، «أخذت عنوة:[۳] به‌زور گرفته شده است».

۳. زمین جزیه (ارض الجزیه[۴]) که در اختیار صاحب زمین است که برابر قرارداد صلح، مالیات بپردازد.

سرزمین‌های خراجی مناطقی هستند که در هنگام فتح آباد بوده‌اند و با لشکرکشی آنان را تصرف کرده‌اند. حاکم اسلامی از آنها خراج دریافت می‌کند. ارض جزیه به زمین‌هایی اطلاق می‌شود که با ساکنان آنجا صلح شده و آنان خود را موظف بپرداخت مالیات برابر قرارداد صلح می‌دانند. این نوع زمین‌ها از آنِ خود آنهاست.[۵] حکم اینها در بحث از خراج و جزیه می‌آید.

تقسیم غنائم

تمام مجاهدان موظف هستند غنایم به‌دست‌آمده از دشمن را جمع کنند و در مکانی خاص قرار دهند که به آن مَغنَم یا مکان غنیمت‌ها گفته می‌شود و کسی حق ندارد قبل از تقسیم، چیزی از غنایم بردارد، جز آنچه بیان خواهد شد. اگر کسی پنهان از دیگران چیزی از این اموال بردارد، حرام است و غلول نامیده می‌شود؛ پس غلول عنوانی است که در هنگام گردآوری غنایم رخ می‌دهد. غلول به مالی گفته می‌شود که فرد یا افرادی

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، صص۲۶۸ و ۲۷۲. شیخ صدوق؛ المقنع؛ ص۳۹۱. همو، من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۴۸ـ۲۴۹. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، صص۱۰۹ و ۱۳۰. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۴۶ و ج۷، صص۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۹۸ و ۲۰۳.

۲. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۱.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، صص۴۴ـ۴۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۳۰.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۶۷ـ۵۶۸ و ج۵، ص۲۸۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، صص۵۱ و ص۵۳. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۷۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، صص۱۱۸، ۱۳۶ و ۱۴۷.

۵. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۱.

از غنایم برگرفته و بدون اجازه حاکم و فرمانده، برای خود نگه داشته است. البته بعدها به هر مالی که از اموال عمومی بدون مجوز برداشت و در آن خیانت شود، غلول اطلاق گردیده است.[۱] بسیاری از لغویان غلول را به معنای مال سرقت‌شده از مغنم و غنایم می‌دانند.[۲] ابن‌اثیر در معنای غلول می‌نویسد: «غلول خیانت در غنایم و دزدی از غنیمت پیش از تقسیم است».[۳] ابن‌جنید در تعریف غلول چنین گفته: غلول این است که از لشکر از اموال مشرکان چیزی را بردارد و آن را پنهان کند تا برای خود باشد، نه برای مسلمانان؛ لذا آن را در جمع غنایم قرار ندهد، کم باشد یا زیاد؛ اما اگر مشخص شد که یکی از جنگجویان چیزی برداشته، دزد نیست (که دستش قطع شود)؛ زیرا مالی را به سرقت برده که خود در آن حقی دارد و اگر در وسایل او پیدا شد، مجازاتش در اختیار امام است.[۴] در قرآن رسول خدا ﷺ از برداشت پنهانی از غنائم تبرئه شده است. در جنگ بدر فردی مدعی شد که رسول خدا ﷺ قطیفه‌ای از غنایم برداشته است،[۵] در برابر این اتهام، آیه قرآن نازل شد: «وَ ما كانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِما غَلَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ:[۶] برای پیامبر ﷺ نیست که چیزی نهان بردارد و هر کس چیزی از غنایم بردارد، روز قیامت موظف است آنچه برداشته بیاورد».

خداوند پیامبر ﷺ را از این اتهام تبرئه کرد.[۷] بعد مشخص شد مردی آن قطیفه را در

---

۱. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج ۱۱، ص ۵۰۱: «الإغْلال: الخيانة فی المَغانم و غيرها».

۲. اسماعیل بن حماد جوهری؛ صحاح العربیه؛ ج ۵، ص ۱۷۸۴. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج ۱۱، ص ۵۰۰. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج ۵، ص ۴۳۵. محمد مرتضی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج ۱۵، ص ۵۵۱: «قال أبوعبيد: الغُلُولُ فی المَغْنَمِ خاصَّةً».

۳. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر؛ ج ۳، ص ۳۸۰: «و هو الخيانة فی المغنم و السّرقة من الغنيمة قبل القسمة».

۴. شیخ علی پناه اشتهاردی؛ مجموعة فتاوی ابن‌جنید؛ ص ۱۶۰.

۵. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۱۲۶. ابن‌ابی‌حاتم؛ تفسیر القرآن العظیم؛ ج ۳، ص ۸۰۳.

۶. آل عمران: ۱۶۱.

۷. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص ۱۰۳: «وَ بَرَّأَ نَبِيَّهُ ﷺ مِنَ الْخِيَانَةِ».

جایی پنهان کرده است.[۱] در گفتگوی امام صادق علیه‌السلام با عمرو بن عبید، آن حضرت با توجه به این آیه، عمل غلول را از گناهان کبیره می‌شمرد.[۲] در کتب اربعه دو مورد مرتبط با غلول دیده می‌شود که مربوط به سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام است: یکی داستان زره طلحه که شخصی آن را دزدیده بود و چون جزو غنایم جنگ جمل بوده، از این دزدی به غلول تعبیر شده است؛[۳] دوم درباره کلاه‌خود آهنی است که شخصی از جمع غنایم دزدید و امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست وی را به اتهام دزدی قطع کرد.[۴] این خبر با قید «مغنم» فقط در تهذیب آمده است و در اخبار دیگر سخن از قطع دست دزدی است که کلاه‌خود آهنی را دزدیده و نقل شده چون ارزش آن به ربع دینار می‌رسیده، دست وی قطع شده است، ولی مقیّد به دزدی از مغنم نیست.[۵] در نقل صدوق ذکر شده که برای سپر دزدیده‌شده هم حضرت دستی را قطع کرد.[۶] شاید چون برابر روایتی از حضرت علی علیه‌السلام[۷] و حکم فقهی که اشاره شد، در چنین مواردی دست خائن و دزد قطع نمی‌شود، شیخ طوسی در توجیه آن بیان کرده که به نظر می‌رسد او حق و سهمی از غنایم نداشته است که حضرت دستش را قطع کرده است،[۸] به تعبیر دیگر او از جنگجویان میدان نبرد نبوده؛ بلکه پس از جنگ

---

۱. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۱، ص۱۲۶.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۲۸۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۵۶۴. همو، علل الشرائع؛ ج۲، ص۳۹۲.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۳۸۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۰۹. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۳۴. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲۷۳.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۱۰۵: «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ علیه‌السلام عَنِ الْبَيْضَةِ الَّتِي قَطَعَ فِيهَا أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام؟ فَقَالَ: كَانَتْ بَيْضَةَ حَدِيدٍ سَرَقَهَا رَجُلٌ مِنَ الْمَغْنَمِ فَقَطَعَهُ».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۲۱. علی بن جعفر عریضی؛ مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها؛ صص۱۳۲ و ۲۹۳. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۲۵۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۱۰۰.

۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۶۱: «قَطَعَ عَلِيٌّ علیه‌السلام فِي بَيْضَةِ حَدِيدٍ وَ فِي جُنَّةٍ وَزْنُهَا ثَمَانِيَةٌ وَ ثَلَاثُونَ رِطْلًا».

۷. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۴۷۲: «وَ لَا قَطْعَ فِي الْغُلُولِ».

۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۱۰۵.

برای کسب مال وارد اردوگاه جنگی شده است. علاوه بر این چند مورد، روایات متعدد دیگری در کتب اربعه درباره غلول نقل شده که خوانندگان را به مطالعه آنها ارجاع می‌دهیم.[۱]

موارد استثنا از تقسیم

قبل از تقسیم غنایم بخشی از هزینه‌هایی که برای گردآوری و نگهداری و حفظ غنایم شده، از کل غنایم کسر می‌شد؛ مثلاً اگر شتر و گوسفند جزو غنایم بوده، قبل از تقسیم نیاز به چوپان و علوفه داشته است. این‌گونه مخارج مربوط به اصل غنیمت است؛ همچنین مواردی هست که قبل از تقسیم از اصل غنایم برداشت می‌شود یا به افرادی خاص تعلق می‌گیرد. لازم است به این‌گونه موارد هم، اشاره کنیم:

۱. سَلَب: از وسایل شخصی فردی که در نبرد کشته می‌شود، تعبیر به سلَب می‌شود. در کتب لغت سلب این‌گونه معنا شده است: چیزی است که یکی از دو مبارز در جنگ از هماورد خود بگیرد، از آنچه همراه اوست، از لباس، سلاح و مرکب؛[۲] زره، کلاه‌خود، انگشتر یا وسایل زینتی او نیز جزو سلب است. گاهی فرمانده جنگ اعلام می‌کرد هر کس شخصی را بکشد، سلب یعنی وسایل شخصی او برای کشنده وی است. رسول خدا ﷺ این فرمان را در جنگ بدر صادر کردند و فرمودند: «مَنْ قَتَلَ قَتِیلًا فَلَهُ سلَبُهُ:[۳] هر کس شخصی را بکشد، سلب وی برای اوست» و در جنگ حنین دریافت سلب کشته‌ها

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، صص۱۲۴، ۱۲۶ و ۲۲۶. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار، ص۲۱۱. همو، من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۶۱. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۴، ص۲۴۱. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۶، صص۳۵۲ و ۳۶۸ و ج۱۰، ص۱۱۴.

۲. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر؛ ج۲، ص۳۸۷. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۱، ص۴۷۱. محمد مرتضی زبیدی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج۲، ص۸۲: «و هو ما یأْخُذُه أَحَدُ القِرْنَیْن فی الحَرْب مِنْ قِرْنِه مِمَّا یَکُون عَلَیْهِ و مَعَهُ مِنْ ثِیَابٍ و سِلَاحٍ و دَابَّةٍ».

۳. ابن‌هشام؛ السیرة النبویه؛ ج۲، ص۴۴۸. ابن‌حجر؛ الإصابه، ج۳، ص۴۱۵. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۳۳۹.

را با آوردن گواه و شاهد معتبر دانست.[۱] بدیهی است که این غنیمت جدای از سهم هر یک از مجاهدان است و برای تشویق افراد به نبرد با دشمن یا تشویق فردی خاص می‌باشد.

اسیری را در جنگ صفین برای امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. او اظهار وفاداری و بیعت با حضرت کرد. امام از قتلش درگذشت، اما سلبش را به کسی داد که او را اسیر کرده و آورده بود؛[۲] ولی امیرالمؤمنین ﷺ خود سلب افراد را برنمی‌داشت. حضرت وقتی عمرو بن عبدود را کشت، از لباس‌ها و زرهش که قیمتی بود، صرف نظر کرد. رسول خدا ﷺ پرسید: چرا سلب وی را برنداشتی؟ گفت: نگران بودم که عورتش دیده شود.[۳] عمر خطاب به علی ﷺ گفت: چرا زره عمرو را که سه‌هزار درهم ارزش دارد و در میان عرب مانند آن نیست، برنداشتی؟ علی ﷺ پاسخ داد: نگران بودم که عریان شود.[۴] در جنگ خیبر هم امیرالمؤمنین ﷺ وسایل شخصی مرحب را که با او درگیر شد، برنداشت.[۵]

۲. صَفو مال (غنایم ویژه): بخشی از غنایم ویژه و خاص است و دادن آنان به مجاهدان ممکن است باعث اختلاف یا شبهۀ تفاوت شود و مشکلاتی ایجاد کند یا حاکم اسلامی به آن نیاز داشته باشد. برابر روایات انفال، اموال برجسته از آن رسول خدا ﷺ بوده است، حتی کنیزان خاص؛ به تعبیر دیگر سهم ویژه پیامبر ﷺ را صفی می‌گفتند[۶] که جمع آن صفایاست. فرمانده می‌تواند قبل از تقسیم غنایم، این‌گونه اموال را برای خود بردارد. این حق رسول خدا ﷺ به اهل بیت ﷺ وی و امامان منتقل شده است؛ به همین

---

۱. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام، ج۲، ص۵۸۴: «من قتل قتیلا له علیه بیّنة فله سلبه».

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۳: «أُتِیَ عَلِیٌّ ﷺ بِأَسِیرٍ یَوْمَ صِفِّینَ فَبَایَعَهُ. فَقَالَ عَلِیٌّ ﷺ: لَا أَقْتُلُکَ إِنِّی أَخافُ اللهَ رَبَّ الْعالَمِینَ فَخَلَّی سَبِیلَهُ وَ أَعْطَی سَلَبَهُ الَّذِی جَاءَ بِهِ».

۳. محمد بن علی کراجکی؛ کنز الفوائد؛ ج۱، ص۲۹۸.

۴. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج۲، ص۱۱۷.

۵. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۲۱۷.

۶. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۵، ص۲۳۹: «کان سهم النبی ﷺ یدعی الصفی».

جهت در روایات آمده: «نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللهُ طَاعَتَنَا لَنَا الْأَنْفَالُ وَ لَنَا صَفْوُ الْمَالِ:[۱] ما قومی هستیم که خداوند اطاعت از ما را واجب کرده و برای ما انفال و برای ما صفو و برگزیده اموال است».

موسی بن جعفر علیه‌السلام درباره صفو مال می‌فرماید: «و حق امام است که کنیزان برجسته و مرکب‌های برجسته را برای خود بردارد و جامه و متاع را از آنچه می‌خواهد و اراده می‌کند. این انتخاب قبل از قسمت و قبل از برداشتن خمس است»؛[۲] یعنی از اصل غنایم می‌تواند چنین مواردی را برای خود برگزیند.

شیخ مفید بعد از نقل خبری که بیان شد «برای ما صفو مال است»، در تبیین معنای صفو مال می‌نویسد: صفو اموال یعنی آنچه امام دوست دارد از غنایم برمی‌دارد و قبل از قسمت، ویژهٔ خود می‌سازد؛ مانند کنیز نیکو، اسب برجسته، جامه خوب و مانند آن از غلام و متاع، بر اساس آنچه در روایات آمده است.[۳]

بنا به نقلی، شمشیر ذوالفقار از اموال برگزیده جنگ بدر بوده است.[۴] حتی صفیه دختر حی بن اخطب را رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در فتح خیبر برای خود برگزید،[۵] بعد آزاد کرد و آن‌گاه با او ازدواج کرد.[۶] به همین جهت عایشه می‌گفت: صفیه از صفی و اموال انتخابی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است.[۷] گویا عایشه در صدد تحقیر صفیه بوده که کنیز بوده است. علی علیه‌السلام

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۱۸۶ و ۵۴۶ و ج۸، ص۱۴۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۳۲ و ج۴، ص۱۴۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۴: «وَ لِلْإِمَامِ صَفْوُ الْمَالِ أَنْ يَأْخُذَ الْجَارِيَةَ الْفَارِهَةَ وَ الدَّابَّةَ الْفَارِهَةَ وَ الثَّوْبَ وَ الْمَتَاعَ مِمَّا يُحِبُّ وَ يَشْتَهِي فَذَلِكَ لَهُ قَبْلَ قِسْمَةِ الْمَالِ وَ قَبْلَ إِخْرَاجِ الْخُمُسِ».

۳. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۷۸.

۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۱۶، ص۳۹۱.

۵. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۵، ص۲۳۹.

۶. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۱۶، ص۳۹۱.

۷. ابن‌حبان؛ الصحیح؛ ج۱۱، ص۱۵۱. ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی ازدی؛ سنن أبی‌داود؛ ج۳، ص۱۵۲. ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک علی الصحیحین؛ ج۲، ص۱۴۰. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۶، ص۳۰۴. تقی‌الدین احمد بن علی مقریزی؛ إمتاع الأسماع، ج۹، ص۲۸۰: «کانت صفیة من الصفی».

در یمن کنیزی از غنایم و سبی را به نام خوله برای خود برگزید که مورد اعتراض همراهان او قرار گرفت. خالد بن ولید نامه‌ای به پیامبر ﷺ نوشت و آن را به بریده اسلمی داد و از او خواست از علی ﷺ به پیامبر ﷺ شکایت کند. رسول خدا ﷺ بعد از شنیدن سخنان بریده اسلمی، به تجلیل از علی ﷺ پرداخت و حق وی را بیشتر از این دانست.[۱]

۳. رَضخ: یعنی بخشش مقدار اندکی از مال[۲] یا مقدار اندک نامشخص از مال[۳] که به اختیار فرمانده از غنایم به افرادی خاص داده می‌شود. شیخ طوسی می‌نویسد: رضخ این است که امام به هر یک از اهل رضخ طبق مصلحتی که در آن حال تشخیص می‌دهد، بپردازد.[۴] کسانی که از رضخ بهره می‌برند، کسانی هستند که جهاد وظیفه آنان نیست، ولی در جنگ شرکت می‌کند و کار مفید انجام می‌دهند؛ مانند زنان که به مداوای مجروحان می‌پردازند. شیخ طوسی معتقد است که رضخ از اصل غنیمت به افراد داده می‌شود نه از خمس غنایم. ایشان در کتاب مبسوط بیان می‌کند که رضخ به سه گروه داده می‌شود: بردگان، کافرانی که به مسلمانان در جنگ کمک می‌کنند و زنان.[۵] او برای بچه‌ها مانند مردان قایل به سهم است.[۶] این نکته از خبری استفاده می‌شود که امیرالمؤمنین علی ﷺ می‌فرماید: وقتی در سرزمین دشمن بچه‌ای متولد شد، از آنچه خدا داده است قسمتی به او داده می‌شود[۷] و به نقلی، سهمی برای او قرار داده می‌شود.[۸]

در کتب فقهی عامه آمده که اگر کافر یا اهل کتاب در جنگ برای کمک همراه با

---

۱. ابوجعفر محمد بن جریر طبری آملی؛ المسترشد فی إمامة علی بن أبی‌طالب ﷺ؛ ص۴۱۴. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۱، ص۱۶۰. شیخ طوسی؛ الأمالی، ص۲۵۰.

۲. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر؛ ج۲، ص۲۲۸: «الرضخ: العطیّة القلیلة».

۳. سعدی ابوحبیب؛ قاموس الفقهی؛ ص۱۴۹: «العطیة القلیلة غیر المقدرة».

۴. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۲، ص۷۰.

۵. همان.

۶. همان.

۷. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۸: «إِذَا وُلِدَ الْمَوْلُودُ فِی أَرْضِ الْحَرْبِ قُسِمَ لَهُ مِمَّا أَفَاءَ اللهُ عَلَیْهِمْ».

۸. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۳۸: «إِذَا وُلِدَ الْمَوْلُودُ فِی أَرْضِ الْحَرْبِ أُسْهِمَ لَهُ».

مسلمانان باشد، به مقدار سختی و تلاشی که کرده، از غنایم به او می‌دهند. از این پرداخت به رضخ تعبیر شده است[۱] یا در صورتی که شخصی بدون اجازه امام به جهاد رفته باشد، طبق نظر آنان چیزی به او داده می‌شود.[۲]

در اخبار شیعه آمده اگر گروهی بدون اجازه امام به جهاد بروند، تمام غنایم از آنِ امام است و دیگران در آن حقی ندارند.[۳] در خبری دیگر بیان شده اگر گروه اعزامی همراه با امیر و فرماندهی باشند که امام تعیین کرده، خمس غنایم به‌دست‌آمده را، امام دریافت می‌کند و بقیه بین مجاهدان تقسیم می‌شود؛ اما اگر امام فرماندهی تعیین نکرده باشد، تمام غنایم از آن امام است و دیگران حقی در آن ندارند.[۴]

از ابن‌عباس نقل شده همراه جنگ‌های رسول خدا ﷺ زنانی بودند که به مداوای مریضان می‌پرداختند و از غنیمت بهره‌مند می‌شدند، ولی برای آنان سهمی در نظر گرفته نمی‌شد.[۵] در روایتی آمده رسول خدا ﷺ برای زنان حاضر در جبهه نَفَل قرار می‌داد؛ یعنی سهمی کمتر از سهم مجاهدان می‌داد. علامه مجلسی نفَل را در اینجا به بخش اندک معنا کرده است.[۶] درواقع نفل همان معنای رضخ را دارد. از صادقین ﷺ نقل است که رسول خدا ﷺ زنان را برای مداوای مجروحان به جبهه می‌برد، ولی سهمی از فیء و غنایم به آنان نمی‌داد؛ بلکه به آنان نَفَل یا مقدار اندکی مال می‌داد.[۷]

ظاهر این است رضخ که در این خبر از آن به نفل تعبیر شده، از اصل غنیمت بوده

---

۱. ابوالحسن علی بن محمد ماوردی؛ الأحکام السلطانیه، ص۱۵۹.

۲. همو، الحاوی الکبیر؛ ج۱۴، ص۱۳۷.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۳۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۳۵: «عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ ﷺ قَالَ: إِذَا غَزَا قَوْمٌ بِغَیْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ فَغَنِمُوا کَانَتِ الْغَنِیمَةُ کُلُّهَا لِلْإِمَامِ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۳.

۵. الموسوعة الفقهیه؛ ج۲۲، ص۲۵۸ ذیل واژه رضخ.

۶. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج۹، ص۳۹۴: «و المراد هنا العطاء القلیل أقل من السهم».

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۸: «إِنَّ رَسُولَ‌اللهِ ﷺ خَرَجَ بِالنِّسَاءِ فِی الْحَرْبِ حَتَّی یُدَاوِینَ الْجَرْحَی وَ لَمْ یَقْسِمْ لَهُنَّ مِنَ الْفَیْءِ شَیْئاً وَ لکِنَّهُ نَفَّلَهُنَ».

است. شیخ طوسی نیز تصریح دارد که رضخ از اصل غنیمت است؛[۱] البته برخی گفته‌اند رضخ از سهم مجاهدان و برخی گفته‌اند از خمس خمس بوده است؛ یعنی از سهم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله.[۲] تردیدی نیست که سلب و صفو مال، از اصل غنیمت و قبل از تقسیم آن به پنج قسمت برداشت می‌شود. در خبر موسی بن جعفر علیه‌السلام آمده که صفو مال برای امام است قبل از قسمت و اخراج خمس.[۳]

۴. نَفَل و تنفیل: نفل در لغت به معنای غنیمت است که جمع آن انفال است؛ اما معنای دیگر آن که اصطلاح است، این است که امیر و فرمانده برای افرادی که کار خاصی انجام می‌دهند، از قبل پاداشی مشخص می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: هر کس برود از موضع دشمن خبر بیاورد، این‌قدر پاداش دارد یا هر کس بتواند از همه زودتر به منطقه دشمن نفوذ کند، این‌قدر پاداش دارد. این پاداش را در اصطلاح نفَل می‌گویند. شیخ طوسی در مبسوط نفل را این‌گونه معنا کرده است: نفل آن است که امام بر گروهی از مجاهدان بخشی از غنیمت را برابر شرطی خاص قرار دهد؛ مثل اینکه بگوید هر کس مرا برای رسیدن به فلان قلعه راهنمایی کند، این‌قدر پاداش دارد. این نفل از معنای زیادی است؛[۴] چون افزون بر غنیمت است.

نفل را امام می‌تواند از سهم خود از انفال و فیء قرار دهد و می‌تواند از اصل غنیمت قرار دهد و بهتر است از اصل غنیمت قرار دهد.[۵] علامه حلی در تحریر به‌تفصیل به موضوع نفل پرداخته است.[۶]

راغب اصفهانی در تعریف نفل و تفاوت آن با غنیمت گوید: «النَّفَلُ: ما یَحْصُلُ

---

۱. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۲، ص۷۰.
۲. الموسوعة الفقهیه؛ ج۲۵، ص۱۷۶، ذیل واژه سلب.
۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۴.
۴. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۲، ص۶۸.
۵. همان.
۶. علامه حلی؛ تحریر الأحکام؛ ج۲، ص۱۷۶.

للإنسانِ قبْلَ القِسْمَةِ من جُمْلَةِ الغَنِيمَةِ: نفل چیزی است که برای انسان از اصل غنـایم بـه دست می‌آید قبل از تقسیم». برابر این تعریف، نفل از اصل غنیمت داده می‌شود و جـدای از سهمی است که یک فرد حاضر در صحنه نبرد دریافت می‌کند.

در روایتی که درباره زنان حاضر در جنگ نقل شد، آمده بود که رسـول خـدا ﷺ بـه زنان از فیء سهمی نمی‌داد؛ بلکه «نفلَهُنَّ:[1] به آنان پاداش می‌داد». شاید بشود گفت اینکـه سهمی نمی‌داده، یعنی سهم مشخصی از اصل غنیمت برای آنان در نظر نمی‌گرفتـه؛ بلکـه کمکی به عنوان پاداش برای آنان در نظر می‌گرفته است، در صـورتی کـه نفـل را در آن روایت به این معنای مصطلح بگیریم.

شیخ طوسی در استبصار بیان می‌کند چون زنان وظیفه ندارند در جنگ حاضر شـوند، سهمی از غنایم ندارند. او می‌نویسد: زنان بر جهاد ملزم نمی‌شوند؛ زیرا آنان اساسـاً اهـل جهاد نیستند، به همین جهت بهره‌ای از غنیمت ندارند؛ پس اگر در جنگ حاضـر شـوند، برای آنان نفل است، برابر آنچه امام در نظر می‌گیرد.[2]

طبق استدلال شیخ طوسی که افراد غیرموظف اگر در جبهه حاضر شـوند، فقـط نفـل دریافت می‌کنند می‌توان گفت اعراب (مسلمانان بیابان‌نشین) نیز چنـین سـهمی داشـتند. زراره نقل می‌کند که فرمود: امام مسئول است و پاداش می‌دهد و می‌بخشد آنچه بخواهد، قبل از آنکه سهام مشخص شود و به‌تحقیق که رسول خدا ﷺ با قومی جنگید و از فیء و غنایم بهره‌ای برای آنان قرار نداد و اگر خواست می‌تواند بین آنان غنایم و فیء را تقسـیم نماید.[3]

برابر آنچه در اخبار آمده، اعراب بادیه‌نشین اگر بجنگند، سهمی مشخص مانند دیگـر

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۸: «إنَّ رَسُولَ‌اللهِ ﷺ خَـرَجَ بِالنِّسَاءِ فِی الْحَرْبِ حَتَّی یُدَاوِینَ الْجَرْحَی وَ لَمْ یَقْسِمْ لَهُنَّ مِنَ الْفَیْءِ شَیْئاً وَ لَکِنَّهُ نَفَّلَهُنَ».

۲. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۳.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۴۴: «الْإِمَامُ یُجْرِی وَ یُنَفِّلُ وَ یُعْطِی مَا شَاءَ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ السِّـهَامُ وَ قَـدْ قَاتَـلَ رَسُولُ‌اللهِ ﷺ بِقَوْمٍ لَمْ یَجْعَلْ لَهُمْ فِی الْفَیْءِ نَصِیباً وَ إِنْ شَاءَ قَسَمَ ذَلِکَ بَیْنَهُمْ».

مجاهدان از غنایم ندارند و این تصمیمی بوده که رسول خدا ﷺ گرفته است. کلینی از موسی بن جعفر ﷺ نقل می‌کند: «و برای اعراب چیزی از غنایم نیست، گرچه همراه امام جهاد کنند؛ زیرا رسول خدا ﷺ با اعراب مصالحه کرد که آنان را در مناطق خود رها کند و هجرت نکنند با این شرط که اگر رسول خدا ﷺ از سوی دشمن مورد هجوم قرار گرفت، آنها را حرکت دهد و با کمک آنها بجنگد و برای آنان سهمی از غنیمت نباشد. این سنتی است که در میان آنان و دیگران جریان دارد».[1]

در این صورت امام و فرمانده می‌تواند برای آنان چیزی قرار دهد که تعیین مقدار آن بر عهده امام است. شیخ طوسی در مبسوط بیان کرده: اعراب سهمی از غنایم ندارند و برای امام جایز است که چیزی (رضخ) برای آنان در نظر بگیرد یا از سهم ابن‌سبیل از صدقه (زکات) به آنان بدهد؛ زیرا این عنوان آنان را در بر می‌گیرد؛ چون از محل سکونت خود که بادیه است، خارج شده‌اند و نیازمند هستند؛ البته بنا بر این استدلال، از سهم سبیل‌الله نیز می‌توانند دریافت کنند.

اعراب از بیت‌المال و اراضی خراجیه و جزیه که سهم مجاهدان است،[2] سهمی ندارند.[3] برابر روایتی که در منابع عامه آمده، اعراب اگر به جهاد بپردازند سهم می‌برند؛[4] اما اخبار اهل بیت ﷺ این نظر را رد می‌کند. امام صادق ﷺ در دیدار با عمرو بن عبید این نظر را رد می‌کند. حضرت خطاب به وی می‌گوید: آیا نظرت این است که چهارپنجم غنایم بین تمام جنگجویان تقسیم می‌شود؟ پاسخ می‌دهد: آری. امام صادق ﷺ می‌فرماید: به‌تحقیق که

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۴۱ و ج۵، ص۴۴: «وَ لَيْسَ لِلْأَعْرَابِ مِنَ الْغَنِيمَةِ شَيْءٌ وَ إِنْ قَاتَلُوا مَعَ الْإِمَامِ، لِأَنَّ رَسُولَ‌اللهِ ﷺ صَالَحَ الْأَعْرَابَ أَنْ يَدَعَهُمْ فِي دِيَارِهِمْ وَ لَا يُهَاجِرُوا عَلَى أَنَّهُ إِنْ دَهِمَ رَسُولَ‌اللهِ ﷺ مِنْ عَدُوِّهِ دَهْمٌ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ فَيُقَاتِلَ بِهِمْ وَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ نَصِيبٌ وَ سُنَّةٌ جَارِيَةٌ فِيهِمْ وَ فِي غَيْرِهِمْ».

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۵۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۸۰: «إِنَّمَا الْجِزْيَةُ عَطَاءُ الْمُجَاهِدِينَ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۵: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَعْرَابِ .. فَلَهُمْ مِنَ الْجِزْيَةِ شَيْءٌ قَالَ: لَا».

۴. ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی؛ سنن الترمذی؛ ج۴، ص۱۶۲: «الأعراب لیس لهم فی الْغَنِيمَةِ وَالْفَيْءِ شَيْءٌ إِلاَّ أَنْ يُجَاهِدُوا».

مخالفت کردی با سیره رسول خدا ﷺ. بین من و تو در این موضوع، فقهای مدینه و بزرگان آنان داوری کنند؛ از آن بپرس؛ زیرا آنان اختلاف ندارند و درگیری نمی‌کنند در اینکه رسول خدا ﷺ با اعراب مصالحه کرد که آنان را در منطقه‌شان رها کند و به سوی مدینه هجرت نکنند مبنی بر اینکه اگر به پیامبر ﷺ حمله شد، آنان را برای جهاد بخواند و همراه آنان بجنگد، درحالی‌که برای آنان از غنیمت بهره‌ای نباشد. درحالی‌که توی مدعی می‌گویی به همه شرکت‌کنندگان از غنایم داده می‌شود. به‌تحقیق که مخالفت کردی با سیره پیامبر ﷺ در آنچه درباره سیره ایشان با مشرکان گفتی.[1]

پس از اینکه غنایم جمع شد و مخارج حفاظت، نگهداری و نقل آن و چهار موردی که ذکر کردیم، از آن کسر شد، غنایم به پنج قسمت تقسیم می‌شد؛ یک‌پنجم از آن رسول خدا ﷺ و امام مسلمانان بوده و بقیه بین مجاهدان به‌طور مساوی تقسیم می‌شد. برابر اخبار برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم داده می‌شد.[2] نقلی است از امیرالمؤمنین ﷺ که برای سواره سه سهم در نظر می‌گرفت.[3] این تقسیم درباره اسیران زن، بچه‌ها، غلامان و مردان هم اعمال می‌شد. البته این احکام دربارهٔ جنگ‌های امروز ممکن است متفاوت باشد؛ زیرا تأمین بسیاری از تجهیزات و امکانات گسترده و وسیع آن در ابعاد مختلف هوایی و زمینی و الکترونیکی بر عهده حکومت‌هاست.

۲. فیء

فیء در اصل به معنای رجوع و بازگشت است. از آن جهت به این بخش از بیت‌المال فیء گفته می‌شود که اموال کافران به صورت اضافی و بدون جنگ به مسلمانان بازگشته است.[4] شیخ طوسی در تعریف فیء در مبسوط می‌نویسد: واژه فیء از «فاء یفیء» گرفته

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۰.
۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۶ـ۱۴۷: «أَنَّ لِلْفَارِسِ سَهْمَيْنِ وَ لِلرَّاجِلِ سَهْماً».
۳. همان، ص۱۴۷: «أَنَّ عَلِيّاً ﷺ كَانَ يَجْعَلُ لِلْفَارِسِ ثَلَاثَةَ أَسْهُمٍ وَ لِلرَّاجِلِ سَهْماً».
۴. ابن‌منظور؛ لسان العرب ج ۱، ص۱۲۷: «و أَصلُ الفَيْءِ: الرُّجُوعُ، سُمِّيَ هذا المالُ فَيْئاً لأَنه رَجَعَ إلى المسلمين من ←

شده که به معنای بازگشت است و مراد در شرع آن چیزی است که در آیه قرآن آمده است: «ما أَفاءَ اللهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ:[1] آنچه خدا به رسولش بازگردانده است از ساکنان قریه‌ها، برای خدا و برای رسول و برای ذوی القربی، یتیمان، مسکینان و درراه‌ماندگان است». یعنی آنچه حاصل شده و به پیامبر ﷺ بازگشته، بدون جنگ و اعزام سپاه و نیرو، پس هرچه این‌گونه باشد، ویژه پیامبر ﷺ است و به کسی متعلّق است که جانشین پیامبر است از ائمه ﷺ و برای دیگران در آن نصیبی نیست.[2]

برابر ضوابط شرعی، اسیر در جنگ، جزو غنایم است که بین مجاهدان تقسیم می‌شود؛ اما اگر اسیری مسلمان شد، خونش حفظ می‌شود و جزو فیء و حق امام، قرار می‌گیرد.[3]

موارد کاربرد فیء در روایات

از مجموع اخبار و روایت استفاده می‌شود که فیء صرف نظر از معنای اولیه آن که آیات قرآن درباره‌اش نازل شده و در تعریف شیخ طوسی بیان شد، در چند معنا به کار رفته است:

۱. فیء به معنای مطلق غنیمت: به آنچه در جبهه‌های نبرد به دست می‌آید، فیء می‌گویند، اعم از اینکه با جنگ گرفته شده باشد یا بدون جنگ. البته معنای اولیه آن اموالی بوده است که از کافران و مشرکان گرفته می‌شده است؛ ولی بعد به کل اموالی که در جنگ غنیمت گرفته‌اند اطلاق شده است؛ از جمله در هنگام جنگ جمل حاضران

→

أَموالِ الکُفّار عَفْواً بلا قِتالٍ».

۱. حشر: ۷.

۲. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۲، ص۶۴.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۵. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۲، ص۵۶۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۳: «الْأَسِیرُ إِذَا أَسْلَمَ فَقَدْ حُقِنَ دَمُهُ وَ صَارَ فَیْئاً».

می‌گفتند: این فیء را بین ما تقسیم کن؛ یعنی غنایم را که شامل زنان، بچه‌ها و مردان نیز، می‌شده است.

مروان بن حکم گوید: وقتی که علی علیه‌السلام ما را در بصره شکست داد، اموال مردم را به آنان بازگرداند. هر کس بینه و گواه می‌آورد، مالش را به او می‌داد و کسی که مدعی بود و شاهد نداشت، سوگندش می‌داد. گوینده‌ای از آن جمع گفت: «یَا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ اقْسِمِ الْفَیْءَ بَیْنَنَا وَ السَّبْیَ: ای امیرالمؤمنین، فیء و سبی (زن و بچه‌های اسیر) را بین ما تقسیم کن». وقتی این اعتراض زیاد شد، علی علیه‌السلام گفت: کدام یک از شما ام‌المؤمنین را جزو سهم خودش قرار می‌دهد؟ پس آنان دست از اعتراض بر داشتند.[1] در این خبر از غنایم جنگی به فیء تعبیر شده است.

در خبری سماعة بن مهران از یکی از صادقین علیهماالسلام چنین نقل می‌کند: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله زنان را به جنگ می‌برد تا مجروحان را مداوا کنند «وَ لَمْ یَقْسِمْ لَهُنَّ مِنَ الْفَیْءِ شَیْئاً وَ لَکِنْ نَفَّلَهُنَّ:[2] و برای زنان سهمی از فیء و غنایم در نظر نمی‌گرفت ولی به آنان چیزی می‌داد».

برابر برخی اخبار، غنایم برای پیامبران گذشته حلال نبوده است؛ ولی خداوند غنایم و فیء را بر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله حلال کرد.[3] در کتاب کافی در خبری امام صادق علیه‌السلام به بیان ویژگی‌های پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌پردازد و در ضمن آن بیان می‌کند: «وَ أَحَلَّ لَهُ الْمَغْنَمَ وَ الْفَیْءَ:[4] و برای او غنیمت و فیء را حلال کرد».

در روایات متعددی از کنیزان اسیر در جنگ به فیء تعبیر شده است و حکم

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۵. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۳۲. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۲، ص۶۰۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۸.

۳. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۲، ص۶۵. همو، الأمالی، ص۴۸۴. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ج۱، ص۲۰۱. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف؛ ج۶، ص۳۰۳ (دار التاج). احمد؛ مسند أحمد بن حنبل؛ ج۳، ص۳۰۴. مسلم بن حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۱، ص۳۷۰. صالحی شامی؛ سبل الهدی؛ ج۳، ص۹۲. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۶۰، ص۴۱۶.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۱۷.

همبسترشدن با آنان قبل از تقسیم بیان گردیده است،[۱] بر همین اساس مصرف فیء و خمس در قرآن یکسان است؛ یعنی نام شش مورد سهم‌بر در آیه خمس و فیء هر دو بیان شده است.

۲. به غنایمی که بدون جنگ و درگیری نظامی به دست آمده باشد، فیء گویند. طبق آیه قرآن، این‌گونه غنایم در اختیار رسول خدا ﷺ و از آن اوست. راوندی در تعریف فیء می‌نویسد: «الفیء کلّ ما أُخِذ من الکفار بغیر قتالٍ أو انجلی أهلها؛[۲] فیء هر چیزی است که از کافران بدون جنگ گرفته شده یا صاحب آن آنجا را ترک کرده باشند».

شیخ طوسی در کتاب قسمة الفیء و الغنایم مبسوط، همین معنا را در نظر گرفته است که نقل شد.[۳] آیهٔ فیء هم همین مطلب را می‌رساند؛ زیرا آیات فیء دربارهٔ غزوهٔ بنی‌نضیر نازل شد و آنان بدون درگیری تسلیم شدند و تمام اموال و باغ‌های آنان در اختیار رسول خدا ﷺ قرار گرفت.[۴] رسول خدا ﷺ هم اموال بنی‌نضیر را بین مهاجران نیازمند تقسیم کرد و فقط به دو نفر از انصار به نام ابودجانه و سهل بن حنیف که نیازمند بودند، از آن اموال بخشید.[۵] این معنا با انفال، همسان است. کلینی در باب فیء و انفال، همین دو معنا را برای فیء در نظر داشته است. ایشان از اموالی که قابل انتقال است به فیء راجع تعبیر می‌کند و از اموال غیر قابل انتقال، به غیرراجع تعبیر می‌کند که مساوی با انفال است. او در آغاز این باب در تعریف فیء می‌نویسد: «وَ هُوَ أَنْ یَفِیءَ إِلَیْهِمْ بِغَلَبَةٍ وَ حَرْبٍ: فیء این است که به آنان با پیروزی و جنگ برگردد». به این، فیء راجع می‌گوید؛ زیرا آنچه در دست دیگران بوده، با شمشیر از آنان گرفته شده است. حکم آن در آیه خمس آمده: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ

---

۱. همان، ج۷، ص۱۹۴ و ج۵، ص۵۷۱.
۲. قطب‌الدین راوندی؛ فقه القرآن؛ ج۱، ص۲۵۰.
۳. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۲، ص۶۴.
۴. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۴، ص۱۸۲.
۵. قطب‌الدین راوندی؛ فقه القرآن؛ ج۱، ص۲۵۱.

ابْنِ السَّبِیلِ:[۱] اما آنچه بدون فرستادن سپاه و نیرو به آنان رسیده، انفال است که خاص خدا و رسول ﷺ می‌باشد و دیگران در آن حقی ندارند».[۲]

برخی درباره تفاوت غنیمت و فیء به همین نکته اشاره کرده‌اند. در فروق اللغویه تفاوت غنیمت و فیء آمده: غنیمت نامی است برای آنچه از اموال مشرکان با جنگ گرفته می‌شود و فیء اطلاق می‌شود بر اموال آنان که با جنگ و بدون جنگ گرفته شده، در صورتی که علت گرفتن آن، کفر آنها باشد.[۳] در این جا فیء مطلق فرض شده و غنیمت شامل اموالی است که در درگیری به دست آمده است. درواقع دو نوع فیء که کلینی بیان کرده، در اینجا آمده است، بدون اینکه اشاره‌ای به انفال شود.

۳. معنای سوم که با دو معنای اول تفاوت دارد و از سخن کلینی نیز قابل استفاده است، این است که فیء به مطلق اموال بیت‌المال یا اموال عمومی اطلاق می‌شود، اعم از اینکه با جنگ، بدون جنگ یا با صلح به دست آمده باشد. این اموال شامل خراج و جزیه هم می‌شود؛ یعنی هر درآمدی که در بیت‌المال وجود داد و اختیار آن در دست حاکم است، فیء نامیده می‌شود؛ مانند وقتی که امیرالمؤمنین ﷺ در برابر شعار خوارج که منکر حکومت بودند، درباره تشکیل لزوم حکومت، از وظایف حاکم چنین سخن می‌گوید: «وَ یُجْمَعُ بِهِ الْفَیْءُ:[۴] و توسط او فیء و اموال بیت‌المال گردآوری می‌شود»؛ همچنین آن زمان که از شرع و اهل بیت ﷺ سخن می‌گوید، بیان می‌کند ما شما را به خدا و رسول ﷺ می‌خوانیم و «وَ تَوْفِیرِ الْفَیْءِ لِأَهْلِهِ:[۵] و عرضهٔ فیء و بیت‌المال برای اهل آن». ایشان وقتی درباره خوارج و حقوق آنان سخن می‌گوید، یکی از سه موردی را که بیان می‌کند این است که سهم آنان از بیت‌المال قطع نمی‌شود و می‌فرماید: «وَ لَا نَمْنَعُکُمُ

---

۱. انفال: ۴۱.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص۵۳۸.

۳. ابوهلال عسکری؛ الفروق فی اللغه؛ ص۱۶۴.

۴. نهج البلاغه؛ ص۸۲.

۵. شیخ مفید؛ الأمالی، ص۲۳۴. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۱۱.

الْفَیْءَ مَا کَانَتْ أَیْدِیکُمْ مَعَ أَیْدِینَا:[1] ما شما را از فیء و بیت‌المال محروم نمی‌کنیم تا زمانی که دست‌های شما همراه با دست‌های ما باشد».

روشن است که بخش عمده درآمد بیت‌المال در آن زمان از طریق خراج و جزیه تأمین می‌شده است. معنای سوم فیء اعم از اموالی است که با جنگ و بدون جنگ از کافران به دست آمده باشد و شامل خراج و جزیه می‌شود، آن‌گونه که در فروق اللغویه به آن اشاره شده است.[2] به نظر می‌رسد در آن زمان کاربرد عنوان فیء برای کل اموال بیت‌المال رایج بوده است. امام رضا ﷺ در حدیثی مفصل که از اهمیت امامت و امام سخن می‌گوید، به بیان وظایف امام می‌پردازد و از عرضه درست اموال عمومی با تعبیر «توفیر فیء» یاد می‌کند: «امام زمام دین، نظام مسلمین، صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. امام ریشه بالنده اسلام و شاخه سربلند آن است. امام متمم و مکمل نماز، زکات، روزه، حج و جهاد است، مایه زیادی اموال عمومی، صدقات و اجرای حدود و احکام، استحکام مرزها و سرحدات است».[3] در این سخن که در منابع مختلف آمده است، زکات و فیء هر یک به صورت مستقل بیان شده و صدقات نیز جداگانه آمده است که ممکن است شامل صدقات مستحبی و کفارات هم بشود. «توفیر» هم به معنای فراوانی است[4] مانند اینکه گفته می‌شود «وفور نعمت» و هم به معنای درست و عادلانه مصرف‌کردن.[5]

---

۱. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۹۳. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۱، ص۶۵.

۲. ابوهلال عسکری؛ الفروق فی اللغه؛ ص۱۶۴.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۰۰. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول، ص۴۳۸. همان، (ترجمه احمد جنتی)؛ ص۷۰۱. ابن‌ابی‌زینب نعمانی؛ الغیبه؛ ص۲۱۸. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۶۷۶. همو، عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۲۱۸. همو، کمال الدین و تمام النعمه؛ ج۲، ص۶۷۷. همو، معانی الأخبار؛ ص۹۷: «إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّینِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِینَ وَ صَلَاحُ الدُّنْیَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أُسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِی وَ فَرْعُهُ السَّامِی بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّکَاةِ وَ الصِّیَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِیرُ الْفَیْءِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْکَامِ وَ مَنْعُ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ».

۴. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۵، ص۲۸۷.

۵. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۲؛ ص۳۸۳: «و توفیره قسمته علی قانون الشرع و العدل».

در اینجا به نظر می‌رسد معنای دوم منظور باشد؛ یعنی حاکم وظیفه دارد فیء را به‌درستی دریافت کند و عادلانه و بجا مصرف نماید. در سخنی که از امیرالمؤمنین ﷺ نقل شد، به این نکته اشاره شده است.

۳. انفال

«انفال» را جمع «نَفَل» به فتح فاء دانسته‌اند که به معنای «غنیمت» است[۱] و «نَفْل» به سکون فاء به معنای «زیادی» است؛ به همین جهت به نماز نافله که افزون بر نمازهای واجب می‌باشد، نافله اطلاق شده است. برخی انفال را هم از «زیاده» گرفته‌اند؛ زیرا خداوند آن را بر موارد حلال افزوده است، درحالی‌که در امم گذشته حرام بوده است.[۲] ملاصالح در شرح کافی، آن را از زیاده گرفته است، با این توجیه که هدف اصلی از نبرد و جهاد با دشمن، شکست وی و رسیدن به پیروزی است؛ پس اگر غنیمتی به دست آمد، افزون بر آن هدف اصلی است.[۳]

راغب اصفهانی برای «نَفَل» چند معنا بیان می‌کند و می‌نویسد: نفل چیزی است که برای انسان قبل از قسمت، از غنایم جنگی به دست می‌آید و گفته شده آنچه بدون جنگ برای مسلمانان حاصل شود، نفل و انفال نامیده می‌شود؛ بعد می‌افزاید: و این همان فیء است.[۴] بنا بر این نظر، نَفَل که از طرف حاکم به افراد داده می‌شود، قبل از تقسیم غنایم

---

۱. خلیل بن احمد فراهیدی؛ کتاب العین؛ ج۸، ص۳۲۵. ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ ص۸۲۰. صاحب بن عباد؛ المحیط فی اللغه؛ ج۱۰، ص۳۲۳. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۵، ص۴۸۵.

۲. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۵، ص۴۸۵. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر؛ ج۵، ص۹۹.

۳. محمدصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۷، ص۳۸۹: «قوله: "فهو الانفال" هی جمع النفل بسکون الفاء و فتحها و هو فی اللغة الزیادة و منه النافلة و المراد به ما یزید عما یشارک فیه الغانمون و یختص بالامام ﷺ».

۴. ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ ص۸۲۰.

است و معنای دوم نفل همان معنای مشهور انفال نزد شیعه است که در روایات بر آن تکیه شده و با معنای فیء یکسان است.

حکم انفال

برابر صریح آیه قرآن انفال از آنِ خدا و رسول ﷺ است و دیگران حقی در آن ندارند.[۱] در این آیات با توجه به شأن نزول آنها، حکم اولیه غنایم که مسلمانان در جنگ بدر دربارهٔ آن اختلاف داشتند، مشخص شد که انفال از آن خدا و رسول ﷺ است و بعد از آن، مسلمانان نزاع را رها کردند و از خدمت پیامبر ﷺ رفتند. پس انفال از آن پیامبر ﷺ و بعد امام است و کسی در آن شریک نیست.[۲]

در ادامه سوره، خداوند حکم غنایم را به صورت دیگر مشخص فرمود و برابر آیهٔ قرآن، پیامبر ﷺ خمس غنایم را دریافت و چهارپنجم غنایم را بین مجاهدان تقسیم کرد. گفته شده اولین باری که مالی به پنج بخش تقسیم شد، در غزوه بنی‌قینقاع بود که بعد از جنگ بدر در سال دوم هجری رخ داد.[۳]

اکنون باید دید انفال به معنای خاص آن شامل چه بخشی از غنایم می‌شود که هرگز بین مجاهدان تقسیم نمی‌شود. شیخ طوسی بیان می‌کند آیه انفال با آیه خمس نسخ شده است. وی تصریح می‌کند که انفال موارد دیگری دارد که همه در اختیار پیامبر ﷺ و بعد جانشین وی از امامان معصوم می‌باشد. وی درباره انفال چنین می‌نویسد: انفال در زمان حیات رسول خدا ﷺ برای وی بوده و بعد از ایشان برای امامِ جانشین حضرت است. انفال عبارت است از هر زمینی که بدون لشکرکشی فتح شده باشد؛ یعنی زمین‌های

---

۱. انفال: ۱: «يَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ».

۲. محمدصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۷، ص۳۸۹: «و یختص بالامام ﷺ».

۳. ابوجعفرمحمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۲، ص۴۸۱. علی بن حسین مسعودی؛ التنبیه و الإشراف؛ ص۲۰۷.

موات، امـوال باقیمانـده از افـرادی کـه از خویشـاوندان و نزدیکانشـان وارث ندارنـد، جنگل‌ها، بیابان‌ها، معادن و اموالی که پادشاهان و حاکمان به دیگران بخشیده‌اند.[۱] کلینـی افزون بر معادن و بیابان‌ها، جنگل‌ها و دریاها را نیز جزو انفـال می‌شـمرد. او توضـیحی درباره بیابان‌ها دارد و می‌نویسد: بیابان‌ها از آن امام است؛ پس اگر قـومی در آن کـاری انجام دهند و با اجازه باشد، برای آنان چهارپنجم و برای امام یـک‌پـنجم اسـت و ماننـد خمس می‌باشد؛ ولی اگر بدون اجازه امام تصرف کرده باشند، امام تمام آن را می‌گیـرد و برای هیچ‌کس در آن حقی نیست؛ همین‌گونه است نسبت به کسی که چیزی را آباد کند یا قناتی جاری نماید یا بدون اجازه صاحبِ زمینِ خراب، در آن کار کند؛ چنـین کسـی در آن حقی ندارد؛ اگر امام خواست همه آن را از او می‌گیرد و اگـر خواسـت در اختیـار او باقی می‌گذارد.[۲]

آنچه در این عبارت شیخ طوسی از انفال شمرده شده، در روایـات آمـده اسـت؛ ولـی مورد دیگری که کلینی جزو انفال دانسته، یعنی دریاها[۳] در روایات کتب اربعه نیامده است. محقق حلی ساحل دریاها را هم جزو انفال شمرده است.[۴]

ممکن است کلینی این مورد (دریا) را از مبنای کلی که درباره انفـال آمـده، اسـتنباط کرده باشد که آنچه صاحب ندارد و ممکن است دارای ارزش باشد، جـزو انفـال و از آنِ پیامبر ﷺ و بعد امام است که شامل تمام زمین می‌شود که در اول توضیح این بـاب، ذکـر کرده که زمین در آغاز همه‌اش از آن آدم و بعد ابرار و برگزیدگان وی بوده است[۵] و بعـد

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۳۲: «وَ کَانَتِ الْأَنْفَالُ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ فِی حَیَاتِهِ وَ هِیَ لِلْإِمَامِ الْقَائِمِ مَقَامَهُ وَ الْأَنْفَالُ کُلُّ أَرْضٍ فُتِحَتْ مِنْ غَیْرِ أَنْ یُوجَفَ عَلَیْهَا بِ خَیْلٍ وَ لَا رِکَابٍ وَ الْأَرْضُونَ الْمَوَاتُ وَ تَرِکَاتُ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ مِنَ الْأَهْلِ وَ الْقَرَابَاتِ وَ الْآجَامُ وَ الْمَفَاوِزُ وَ الْمَعَادِنُ وَ قَطَائِعُ الْمُلُوکِ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۳۸: «وَ کَذَلِکَ الْآجَامُ وَ الْمَعَادِنُ وَ الْبِحَارُ وَ الْمَفَاوِزُ ـ هِیَ لِلْإِمَامِ خَاصَّةً فَإِنْ عَمِلَ فِیهَا قَوْمٌ بِإِذْنِ الْإِمَامِ فَلَهُمْ أَرْبَعَةُ أَخْمَاسٍ وَ لِلْإِمَامِ خُمُسٌ وَ الَّذِی لِلْإِمَامِ یَجْرِی مَجْرَی الْخُمُسِ...».

۳. همان.

۴. نجم‌الدین ابوالقاسم جعفر بن حسن محقق حلی؛ شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام؛ ج۱، ص۱۶۶.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۳۸.

از جنگ به عنوان غنیمت و فیء بر می‌گردد؛ در نتیجه نیزارها هم حق امام است و دریاها هم از آن اوست. ممکن است در دیگر روایات که به جهات مختلف آنها را نقل نکرده، به این موارد اشاره شده باشد یا بیان شده باشد که از آنها خمس گرفته می‌شد.

موارد انفال در روایات

اکنون بعد از بیان معنای انفال و نقل موارد آن در کلام دو تن از نویسندگان کتب اربعه، به موارد آن در روایات می‌پردازیم. محمد بن مسلم در خبری معتبر گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرماید: انفال زمینی است که برای به‌دست‌آوردن آن خونی ریخته نشده است یا قومی که صلح کرده‌اند و داوطلبانه زمین‌هایشان را داده‌اند؛ پس آنچه از زمین خراب باشد یا بطن وادی‌ها، همه آنها از فیء است و انفال برای خدا و رسولش می‌باشد و آنچه برای خداست، از آن رسول ﷺ اوست، هرگونه بخواهد در آن تصرف می‌کند.[1] از مجموع روایات استفاده می‌شود زمین‌ها و اموال غیرمنقول زیادی جزو انفال است که به بیان آنها می‌پردازیم:

الف) زمین‌ها

بخشی از انفال زمین است و زمین انواع مختلفی دارد که با توجه به اخبار نقل‌شده به‌دسته بندی آنها می‌پردازیم:

۱) مناطق به‌دست‌آمده بدون جنگ و با صلح

گاهی مناطقی بدون جنگ و خونریزی فتح می‌شود یا مردم آنجا صلح می‌کنند و خود داوطلبانه زمین‌های خود را تسلیم می‌کنند تا در امان بمانند. این موارد همه جزو انفال است. محمد بن مسلم گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که درباره انفال می‌فرمود:

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۳۳.

«انفال هر سرزمینی است که در آن خونی نریخته باشد یا قومی صلح کرده باشند و خود، زمین‌های خویش را داده باشند. همه اینها از فیء و انفال و برای خدا و رسول ﷺ می‌باشد و آنچه برای خداست، برای رسول است، هر جا بخواهد به مصرف می‌رساند».[۱]

در خبر حفص از امام صادق ﷺ این موارد با اندک تفاوتی آمده است: «اَلْأَنْفَالُ مَا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ أَوْ قَوْمٌ صَالَحُوا أَوْ قَوْمٌ أَعْطَوْا بِأَيْدِيهِمْ:[۲] انفال چیزی است که بدون خیل و سپاه فتح شده باشد یا مردمی صلح کرده باشند یا با دست‌های خود زمین‌های خویش را تسلیم کرده باشند».

بدیهی است که نتیجه صلح یا دادن زمین با دست‌های خود یکی است. در واقع آنان زمین‌ها را تسلیم می‌کنند و صلح می‌نمایند تا جانشان محفوظ بماند. «لم یوجف بخیل و لا رکاب» هم به معنای عدم خونریزی است. در خبر سماعة بن مهران بیان شده که بحرین جزو انفال است، چون بدون سپاه و خونریزی فتح شده است.[۳]

بنا بر روایات، سرزمین فدک جزو مناطقی است که مردم آن صلح کرده و آن را تقدیم پیامبر ﷺ کردند.[۴] وقتی مهدی، سومین خلیفه عباسی، رد مظالم می‌کرد، حضرت موسی بن جعفر ﷺ فرمود: چرا مظلمه ما رد نمی‌شود؟ مهدی عباسی گفت: آن چیست؟ فرمود: وقتی خداوند فدک و اطراف آن را بدون درگیری و سپاه برای پیامبرش گشود. آیه نازل شد که حق ذوی‌القربی را بده؛ پیامبر ﷺ هم فدک را به فاطمه داد،[۵] لذا در

---

۱. همان، صص۱۳۳ و ۱۴۹: «إِنَّ الْأَنْفَالَ مَا كَانَ مِنْ أَرْضٍ لَمْ يَكُنْ فِيهِ هِرَاقَةُ دَمٍ أَوْ قَوْمٍ صُولِحُوا وَ أَعْطَوْا بِأَيْدِيهِمْ... فَهَذَا كُلُّهُ مِنَ الْفَيْءِ وَ الْأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ ﷺ فَمَا كَانَ لِلّٰهِ فَهُوَ لِلرَّسُولِ يَضَعُهُ حَيْثُ يُحِبُّ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۳۹.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۳۳: «وَ مِنْهَا الْبَحْرَيْنُ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ».

۴. احمد بن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۴۳: «و کانت فدک لرسول الله ﷺ خاصة لأنّه لم یوجف المسلمون علیها بخیل و لا رکاب».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۴۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۴۸. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۸۹.

روایت آمده فدک خاص پیامبر ﷺ بود؛[۱] چون از انفال محسوب می‌شود.

۲) مناطق متروکه

افرادی که منطقه‌ای را ترک می‌کنند، بخشی از ماترک آنان زمین و منزل است؛ اینها همه جزو انفال است. در اخبار به رفتن ساکنان قریه و منطقه‌ای تعبیر شده است یا مردمی که بر اثر حوادثی، نابود شده‌اند ماترک آنان، از منقول و غیرمنقول، از آن امام است. در خبر محمد بن مسلم از امام صادق ﷺ آمده است که هر روستایی که مردمش هلاک می‌شوند یا از آنجا کوچ می‌کنند، جزو انفال است و آن نفل است برای خدا؛ نصفش بین مردم تقسیم می‌شود و نصف دیگر آن برای رسول خدا ﷺ می‌باشد و آنچه برای رسول است از آن امام می‌باشد.[۲] در خبر سماعه آمده هر زمین مخروبه‌ای جزو انفال است.[۳] حلبی از امام صادق ﷺ درباره انفال می‌پرسد و حضرت چنین پاسخ می‌دهد: «مَا كَانَ مِنَ الْأَرَضِينَ بَادَ أَهْلُهَا:[۴] هر سرزمینی که ساکنان آن نابود شده‌اند، جزو انفال است».

نکته: با توجه به اینکه سرزمین‌های متروک از آنِ امام است، می‌توان گفت اگر گنجی در آن پیدا شود، آن هم حق امام است؛ شاید به همین جهت باشد که یکی از موارد خمس گنج است که از مناطقی که حق امام است به دست می‌آید؛ حتی دریا هم جزو انفال شمرده شده است و شارع نوعی تخفیف قایل شده تا جلوی تلاش مردم در این‌گونه موارد گرفته نشود و به خمس آنچه از غواصی در دریا به دست می‌آید، اکتفا کرده است. البته امروزه دریاها برای کشورها اهمیت زیادی یافته‌اند و یکی از راه‌های توسعه کشورها ارتباط آنها با دریاست که در فقه شیعه جزو انفال شمرده شده است.

---

۱. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۲۶۶.

۲. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۳۳: «كُلُّ قَرْيَةٍ يَهْلِكُ أَهْلُهَا أَوْ يَجْلُونَ عَنْهَا فَهِيَ نَفْلٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ نِصْفُهَا يُقْسَمُ بَيْنَ النَّاسِ وَ نِصْفُهَا لِرَسُولِ اللهِ ﷺ فَمَا كَانَ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ فَهُوَ لِلْإِمَامِ».

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۳۳: «كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ».

۴. همان.

۳) جنگل‌ها

جنگل که در عربی به آن «آجام» گفته می‌شود، یکی دیگر از اموال انفال و در اختیار امام است. کلینی بر جزو انفال بودن آنها تصریح کرده است.[۱] در خبر حماد بن عیسی از موسی بن جعفر ﷺ به این موضوع اشاره شده است؛[۲] همچنین در خبر ابوبصیر، وقتی از امام صادق ﷺ از انفال می‌پرسد، حضرت از جملهٔ انفال، معادن و جنگل‌ها را بر می‌شمرد.[۳] در خبر ابن‌فرقد نیز آجام جزو انفال دانسته شده است.[۴]

٤) کوه‌ها و وادی‌ها

در خبر حماد تعبیر سر کوه و بطن وادی‌ها آمده که جزو انفال است. این خبر از آن حکایت دارد که هر جای باارزش جزو انفال است.[۵] در خبر داود بن فرقد هر دو مورد آمده است.[۶] در خبر حفص[۷] و محمد بن مسلم[۸] بطن وادی‌ها آمده است.

۵) زمین‌های موات

زمین‌های موات هم از آنِ امام است. در خبر حماد چنین آمده است: «وَ کُلُّ أَرْضٍ مَیْتَةٍ لَا رَبَّ لَهَا:[۹] و هر زمینی مرده‌ای (غیرآبادی) که صاحب ندارد، جزو انفال است».

زمانی که زمین‌های موات و بی‌صاحب و متروک جزو انفال و از آن امام باشد،

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۳۸.
۲. همان، ص ۵۴۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۱۳۰.
۳. جمعی از راویان؛ الأصول الستة عشر؛ ص ۱۷۶. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی؛ تفسیر العیاشی؛ ج ۲، ص ۴۸.
۴. ابونضر محمد بن مسعود بن عیاشی؛ تفسیر العیاشی؛ ج ۲، ص ۴۹.
۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۴۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۱۳۰: «وَ لَهُ رُءُوسُ الْجِبَالِ وَ بُطُونُ الْأَوْدِیَةِ وَ الْآجَامُ».
۶. ابونضر محمد بن مسعود بن عیاشی؛ تفسیر العیاشی؛ ج ۲، ص ۴۹: «بطون الأودیة و رءوس الجبال و الآجام».
۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، صص ۱۳۳ و ۱۴۹.
۸. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۳۹: «وَ بُطُونُ الْأَوْدِیَةِ».
۹. همان، ص ۵۴۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۱۳۰.

چنانچه فردی بدون اجازه امام آنها را آباد کند، امام می‌تواند آنها را از او بگیرد؛ زیرا تصمیم‌گیری دربارهٔ آن بر عهده امام و رهبر مسلمانان است. این نکته‌ای است که کلینی در پایان توضیحاتش راجع به انفال آورده است: «هر کس بدون اجازه امام در زمین کار کند، امام تمام آن را از او می‌گیرد. برای هیچ‌کس در آن حقی نیست و همچنین اگر کسی چیزی را آباد کند یا چشمه‌ای در آن جاری نماید یا در سرزمین مخروبه، بدون اجازه صاحب آن کار کند، برای او چیزی نیست. امام، اگر بخواهد تمام آن را از او می‌گیرد و اگر بخواهد، در دست او رها می‌کند».[1] ممکن است گفته شود این دیدگاه کلینی با روایاتی که می‌گوید: هر کس زمینی را آباد کند برای اوست، منافات دارد. شیخ طوسی به مناسبت روایات احیای اراضی به این اشکال پاسخ داده که منظور این است که او مالک زمین نمی‌شود؛ بلکه اولویت پیدا می‌کند در صورتی که حق امام را بدهد: «هر کس زمینی را آباد کند، او سزاوارتر به تصرف در آن است بدون اینکه مالک این زمین‌ها بشود؛ زیرا این زمین‌ها از جملهٔ انفال و ویژهٔ امام است؛ جز اینکه احیاکننده آن سزاوارتر به تصرف در آن است، در صورتی که حق واجب آن را به امام بدهد».[2]

نکته: ازآنجاکه زمین‌ها جزو انفال و در اختیار رسول خدا ﷺ و امام است، رسول خدا ﷺ بخشی از آنها را به دیگران به اِقطاع داده است. درباره ینبع نقل است که رسول خدا ﷺ وقتی فیء را تقسیم می‌کرد، آن را به حضرت علی ﷺ داد. امام صادق ﷺ می‌گوید: «پیامبر خدا فیء را تقسیم می‌کرد؛ به علی ﷺ زمینی رسید. در آن چشمه‌ای کند و جاری کرد. از آن آبی بیرون آمد که به سوی آسمان بلند می‌شد، مانند گردن شتر؛ پس آن را ینبع نامید»[3] و به نقلی عمر ینبع را به علی ﷺ اقطاع داد[4] و بخشی را خود

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۳۹.

۲. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۱۰۸.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۵۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۱۴۸: «قَسَمَ نَبِیُّ اللهِ ﷺ الْفَیْءَ فَأَصَابَ عَلِیّاً ﷺ أَرْضاً، فَاحْتَفَرَ فِیهَا عَیْناً فَخَرَجَ مَاءٌ یَنْبُعُ فِی السَّمَاءِ کَهَیْئَةِ عُنُقِ الْبَعِیرِ، فَسَمَّاهَا یَنْبُعَ».

۴. احمد بن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۲۴. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۵، ص۴۵۰.

حضرت خرید و بر آن افزود.[۱]

از جعفر بن محمد ﷺ نقل شده که رسول خدا ﷺ چهار زمین را به اقطاع علی ﷺ در آورد: فقیران، چاه قیس و چاه[۲] شجره.[۳] فقیران تثنیه فقیر است و آن را به چاه کم‌آب معنای کرده‌اند.[۴] در مصنف ابن‌ابی‌شیبه از امام صادق ﷺ نقل شده که رسول خدا ﷺ قفیزین را به علی ﷺ به اقطاع داد که همان چاه قیس و شجره می‌باشد.[۵] در این نقل به جای فقیرین، قفیزین آمده که تثنیه است. قفیز هم به معنای پیمانه است و هم مقداری از زمین[۶] به مساحت ۱۴۴ ذرع.[۷] در وصیت‌نامه حضرت، ینبع و اطراف آن[۸] و فقیرین جزو صدقات در راه خدا ذکر شده‌اند؛[۹] البته رسول خدا ﷺ اقطاعات دیگری هم داشته است. زمینی که به بلال بن حارث مزنی در ناحیه فُرع واگذار کرد، کوه و معدن داشت.[۱۰]

ب) مال بدون وارث

حلبی از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «وَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ مَوَالٍ فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ:[۱۱] هر کس بمیرد و هم‌پیمانی نداشته باشد، مالش جزو انفال است».

---

۱. ر.ک: علی‌اکبر ذاکری؛ سیمای کارگزاران؛ ج۳، ص۴۳۰.

۲. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۵، ص۴۵۰: «عن جعفر بن محمد قال: أقطع النبی ﷺ علیّا ﷺ أربع أرضین: الفقیران و بئر قیس و الشجرة».

۳. این منطقه امروز به آبیار علی ﷺ مشهور است.

۴. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۵، ص۶۳.

۵. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف؛ ج۶، ص۴۷۲ (دار التاج). علی‌اکبر ذاکری؛ سیمای کارگزاران؛ ج۳، ص۴۳۴.

۶. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۵، ص۳۹۵.

۷. فؤاد افرام بستانی؛ فرهنگ ابجدی؛ ص۷۰۴.

۸. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۱۴۶: «أَنَّ مَا كَانَ لِی مِنْ مَالٍ بِيَنْبُعَ يُعْرَفُ لِی فِيهَا وَ مَا حَوْلَهَا صَدَقَةٌ».

۹. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۱۴۷: «وَ الْفُقَيْرَيْنِ كَمَا قَدْ عَلِمْتُمْ صَدَقَةٌ فِی سَبِيلِ اللهِ».

۱۰. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۳، صص ۲۶۸، ۲۷۴ و ۲۷۷. احمد بن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۲۷.

۱۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۱۶۸.

برابر خبر حماد، امام وارث کسی است که وارث ندارد.[۱] محمد بن مسلم در خبری با تفصیل بیشتر، این موضوع را از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که کسی که بمیرد و ارث‌بری از خویشان یا بردگان آزادشده نداشته باشد، اموالش جزو انفال است.[۲] امام صادق علیه‌السلام در خبری دیگر فرمود: کسی که بمیرد و وارثی به جای نگذارد، مال او از انفال است که در بیت‌المال قرار می‌گیرد؛ چراکه جنایتش بر بیت‌المال است.[۳]

کلینی روایتی نقل کرده است که حضرت اموال مرد بی‌وارث را به همشهری‌های وی داد: «مَاتَ رَجُلٌ عَلَى عَهْدِ امیرالمؤمنین علیه‌السلام لَمْ يَكُنْ لَهُ وَارِثٌ فَدَفَعَ امیرالمؤمنین علیه‌السلام مِيرَاثَهُ إِلَى هَمْشَهْرِيجِهِ:[۴] مردی در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام درگذشت که وارث نداشت؛ پس امیرالمؤمنین علیه‌السلام اموال او را به همشهری‌هایش داد». شیخ طوسی به توجیه این خبر می‌پردازد؛ چراکه مورد مصرف آن مردم معرفی شده‌اند. چون انفال حق امام است، او می‌گوید: شاید این کارِ حضرت برای ایجاد اصلاح و رفع اختلاف بوده باشد.[۵]

ج) معادن

کلینی با اینکه معادن را جزو انفال برشمرده است، اخبار آن را نقل نکرده است.[۶] در خبری در تفسیر علی بن ابراهیم معادن جزو انفال دانسته شده است. وقتی اسحاق بن عمار از امام صادق علیه‌السلام درباره انفال می‌پرسد. حضرت می‌فرماید: «وَ كُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ

---

۱. همان، ج۱، ص۵۴۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۳۰: «وَ هُوَ وَارِثُ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۱۶۹. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۳۳۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۳۸۷: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ وَارِثٌ مِنْ قَرَابَتِهِ وَ لَا مَوْلًى عَتَاقِهِ قَدْ ضَمِنَ جَرِيرَتَهُ فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ».

۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۳۹۲: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَدَعْ وَارِثاً فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ يُوضَعُ فِي بَيْتِ الْمَالِ لِأَنَّ جِنَايَتَهُ عَلَى بَيْتِ الْمَالِ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۱۶۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۳۸۷.

۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۳۸۷.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۳۸.

لَهَا وَ الْمَعَادِنُ مِنْهَا:[۱] و هر زمینی که صاحب ندارد جزو انفال است و معادن نیز از انفال است». در خبری ابوبصیر از امام باقر علیه السلام درباره انفال می‌پرسد. حضرت در پاسخ به وی، مواردی را برمی‌شمرد؛ از جمله بیان می‌کند که معادن از انفال است.[۲]

د) اموال حاکمان

در خبر سماعه آمده بود که آنچه برای پادشاهان بوده از آنِ امام است: «كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ أَوْ شيءٍ كَانَ لِلْمُلُوكِ فَهُوَ خَالِصٌ لِلْإِمَامِ لَيْسَ لِلنَّاسِ فِيهَا سَهْمٌ:[۳] هر سرزمین مخروبه‌ای یا آنچه برای پادشاهان بوده، به‌طورکامل برای امام است و برای مردم در آن سهمی نیست».

در خبر تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «آنچه برای پادشاهان بوده همان برای امام است».[۴] در خبر حماد از موسی بن جعفر علیه السلام آمده: اموال برگزیدهٔ پادشاهان، آنچه در دست‌های آنان است، برای امام است، در صورتی که حق مردم را غصب نکرده باشد؛ زیرا مال غصبی به صاحبش بر می‌گردد؛[۵] بنابراین اموال حاکمان گذشته ویژهٔ امام است و دیگران در آن حقی ندارند.

چنانچه حاکم اموالی را به افراد بدهد، آن هم جزو انفال است که از آن به قطائع ملوک یا تیول تعبیر می‌کنند. شیخ مفید این‌گونه اموال را جزو انفال برشمرده[۶] و شیخ طوسی در شرح آن خبری آورده است: داود بن فرقد از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که

---

۱. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۲۵۴.

۲. ابونظر محمد بن مسعود عیاشی؛ تفسیر العیاشی؛ ج ۲، ص ۴۸ـ۴۹. جمعی از راویان؛ الأصول الستة عشر؛ ص ۱۷۶. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۹، ص ۵۳۳.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۱۳۳.

۴. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۲۵۴: «وَ مَا كَانَ لِلْمُلُوكِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۴۲: «وَ لَهُ صَوَافِي الْمُلُوكِ مِمَّا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ غَيْرِ وَجْهِ الْغَصْبِ لِأَنَّ الْمَغْصُوبَ كُلَّهُ مَرْدُودٌ».

۶. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص ۲۷۸.

فرمود: «قَطَائِعُ الْمُلُوکِ کُلُّهَا لِلْإِمَامِ وَ لَیْسَ لِلنَّاسِ فِیهَا شَیْءٌ:[1] تیول پادشاهان تمامش برای امام است و مردم در آن حقی ندارند».

۴. خمس از منابع بیت‌المال

خمس از اموال عمومی است که در اختیار حاکم اسلامی است. خمس یعنی یک‌پنجم. برابر آیه قرآن در سوره انفال، یک‌پنجم غنایم جدا می‌شود و در اختیار رسول خدا ﷺ قرار می‌گیرد و بین کسانی که در آیه قرآن نامشان آمده، تقسیم می‌شود و چهارپنجم آن برای مجاهدان است که عادلانه بین آنان تقسیم می‌گردد: «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبَی وَ الْیَتَامَی وَ الْمَسَاکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ:[2] و بدانید آنچه از چیزی غنیمت به دست می‌آورید، یک‌پنجم آن برای خدا و برای رسول و برای ذی‌القربی و یتیمان، نیازمندان و درراه‌ماندگان است».

در آیه، سه مورد اول با لام آمده است و سه مورد پایانی بدون لام که نشان می‌دهد اولی‌ها مالک می‌شوند و دومی‌ها فقط مصرف‌کننده هستند.

درباره خمس مباحث مختلفی مطرح شده که اینجا جای بحث آن نیست. خمس در روایات ما مخصوص غنایم نیست؛ بلکه مواردی چون گنج‌ها، معدن‌ها، غواصی در دریا و سود کسب نیز مطرح است.[3]

چندین بحث در این موضوع مطرح است: آیا خمس ملک پیامبر ﷺ است یا جزو اموال عمومی با مصرف خاص است؟ منظور از ذوالقربی در آیه خمس کیست؟ دیگر افراد مطرح در آن عام است یا آنان نیز باید از خویشاوندان پیامبر ﷺ باشند؟ آیا خمس فقط در غنیمت واجب می‌شود یا در موارد دیگر نیز، واجب است؟ در بحث

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۳۴.
۲. انفال: ۴۱.
۳. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۲، ص۶۴.

اصلاح دریافت غنایم به این پرسش‌ها پاسخ داده شده است.

۵. جزیه

جزیه مالیات سرانه‌ای است که از مردان توانمند اهل کتاب و اقلیت‌های مذهبی شناخته‌شده گرفته می‌شد. واژه جزیه و حکم آن، در قرآن[۱] آمده است. بنا بر روایات و قول مشهور، اهل کتاب عبارت‌اند از یهود، نصارا و مجوس. در اهل‌کتاب‌بودن دو گروه اول تردیدی نیست؛ ولی درباره مجوس دیدگاه‌ها یکسان نیست. برابر روایات متعدد، آنان نیز جزو اهل کتاب بودند. از امام صادق ﷺ درباره مجوس پرسیده شد که آیا پیامبری داشتند، فرمود: آری، آیا به تو نرسیده خبرِ نامه رسول خدا ﷺ به مردم مکه که فرمود: اسلام بیاورید در غیر این صورت با شما می‌جنگم. آنان به رسول خدا ﷺ نوشتند که از ما جزیه بگیر و ما را رها کن تا بت‌ها را بپرستیم. رسول خدا ﷺ در پاسخ آنان نوشت: من جزیه جز از اهل کتاب نمی‌گیرم. آنان برای متهم‌کردن رسول خدا ﷺ به دروغ نوشتند: تو خیال می‌کنی که جزیه را جز از اهل کتاب نمی‌گیری، اما از مجوس هجر جزیه گرفتی. پیامبر ﷺ به آنان نوشت: «مجوس پیامبری داشتند که او را کشتند و کتابی داشتند که سوزاندند. پیامبرشان کتابش را در دوازده‌هزار پوست گاو نر آورده بود».[۲]

شیخ صدوق می‌نویسد: از مجوس جزیه دریافت می‌شود؛ زیرا رسول خدا ﷺ با آنان مانند اهل کتاب برخورد کرده است. برای آنان پیامبری به نام دامسْب بود که او را کشتند و کتابی که به آن جاماسْب می‌گفتند که در دوازده‌هزار پوست گاو بود و آن را سوزاندند.[۳] شیخ طوسی در پایان خبری دیگر که مانند سند قبلی است، از کتاب مجوس

---

۱. توبه: ۲۹: «حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۶۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۱۳و ج۶، ص۱۵۸: «أَنَّ الْمَجُوسَ كَانَ لَهُمْ نَبِيٌّ فَقَتَلُوهُ وَ كِتَابٌ أَحْرَقُوهُ أَتَاهُمْ نَبِيُّهُمْ بِكِتَابِهِمْ فِي اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ جِلْدِ ثَوْرٍ».

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۵۳: «وَ الْمَجُوسُ تُؤْخَذُ مِنْهُمُ الْجِزْيَةُ لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ كَانَ لَهُمْ نَبِيٌّ اسْمُهُ دَامَسْبُ فَقَتَلُوهُ وَ كِتَابٌ يُقَالُ لَهُ جَامَاسْبُ كَانَ يَقَعُ فِي اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ جِلْدِ ثَوْرٍ فَحَرَّقُوهُ».

سخن گفته و نام آن را جاماسب ذکر کرده است.[۱] در خبری از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره مجوس، سنت اهل کتاب را در دریافت جزیه قرار داده است؛[۲] یعنی آنان نیز جزو اهل کتاب هستند. در خبری وقتی زراره از معصوم از حد مجوس می‌پرسد، حضرت می‌فرماید: آنان جزو اهل کتاب هستند و در حدود و دیات مانند یهود و نصارا می‌باشند.[۳]

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خالد بن ولید را به بحرین فرستاد. او در آنجا خون جمعی از یهود، نصارا و مجوس را ریخت. نامه‌ای به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نوشت که من خون جمعی از یهود و نصارا را ریختم و هشتصد، هشتصد درهم دیه آنان را دادم؛ اما برای مجوس شما عهدی برای من قرار ندادید. حضرت به وی نوشت: دیه آنان هم مانند دیه یهود و نصاراست و فرمود آنان اهل کتاب‌اند.[۴] وقتی ابوبصیر از مقدار دیه یهود، نصارا و مجوس می‌پرسد، حضرت آنها را یکسان می‌داند و آن را هشتصد درهم بیان می‌کند.[۵] این اخبار نشان می‌دهد که مجوس جزو اهل کتاب بوده و هستند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از مردم نجران جزیه دریافت کرد.[۶] در خبری مقدار آن مشخص شده است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مردانی از اهل نجران ذمه داده، در پناه اسلام قرار داد، مبنی بر اینکه هفتاد بُرد (یمانی) بدهند و آن حضرت این امان را برای

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۷۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۴۷ و ج۴، ص۱۹۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۱۷۸: «لِأَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله سَنَّ فِی الْمَجُوسِ سُنَّةَ أَهْلِ الْکِتَابِ فِی الْجِزْیَةِ».

۳. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۴، ص۲۷۰: «هُمْ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ وَ مَجْرَاهُمْ مَجْرَی الْیَهُودِ وَ النَّصَارَی فِی الْحُدُودِ وَ الدِّیَاتِ».

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۱۲۱: «فَکَتَبَ إِلَیْهِ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِنَّ دِیَتَهُمْ مِثْلُ دِیَةِ الْیَهُودِ وَ النَّصَارَی وَ قَالَ: إِنَّهُمْ أَهْلُ کِتَابٍ».

۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۱۸۶: «قَالَ سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ علیه‌السلام عَنْ دِیَةِ الْیَهُودِ وَ النَّصَارَی وَ الْمَجُوسِ قَالَ: هُمْ سَوَاءٌ ثَمَانُمِائَةِ دِرْهَمٍ».

۶. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۵، ص۵۴۱.

کس دیگری قرار نداد.[۱] منظور این است آنان که با رسول خدا ﷺ قرار داد ذمه بستند، مردم نجران بودند. برابر روایات، تعیین مقدار جزیه بر عهده امام است. این مطلب را امام صادق ؑ در پاسخ به پرسشی درباره حد جزیه بیان می‌کند که به مقدار توان آنان دریافت می‌شود.[۲] در خبری امیرالمؤمنین ؑ مقدار جزیه را مشخص کرده است که تفصیل آن بعداً خواهد آمد.[۳]

۶. خراج

خراج یکی از منابع درآمد مسلمانان در صدر اسلام بود. خراج دریافتی از عراق، بسیار زیاد بود. منبع درآمد خراج زمین‌های حاصل‌خیز عراق بود که به‌طور منظم کشت می‌شد. عثمان بن حنیف که آن را مساحی کرد، مساحت آن را ۳۶ میلیون جریب برآورد کرد و بر هر جریبی یک درهم و قفیزی مالیات وضع کرد.[۴] خراج گردآوری‌شده در زمان عمر را ۱۲۸ میلیون درهم ذکر کرده‌اند و زیاد بن ابیه (در زمان حکومتش بر عراق در خلافت معاویه) آن را به ۱۵۵ میلیون درهم رساند.[۵] این بخشی از درآمد خراج عراق در آن زمان بود. برای روشن‌شدن منبع این درآمد لازم است اشاره‌ای به انواع زمین و نوع درآمد آن داشته باشیم:

شیخ طوسی در کتاب استبصار دو نوع زمین را که مرتبط با جنگ است این‌گونه

---

۱. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۷۲: «أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ أَعْطَى أُنَاساً مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ الذِّمَّةَ عَلَى سَبْعِينَ بُرْداً وَ لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ غَيْرِهِمْ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۶۶: «فَقَالَ: ذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ مَا شَاءَ عَلَى قَدْرِ مَالِهِ بِمَا يُطِيقُ».

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۴۸. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۷۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۲۰. همو، الإستبصار؛ ج۲، ص۵۴.

۴. محمد بن طاهر مقدسی؛ البدء و التاریخ؛ ج۴، ص۷۵.

۵. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۳، ص۲۷۴. محمد بن احمد مقدسی؛ احسن التقاسیم؛ ص۱۳۳. همان (ترجمه شده)، ج۱، ص۱۸۵.

توضیح می‌دهد: زمین‌های اهل ذمه خارج از این دو مورد نیست: یا با زور فتح شده و جزو اراضی مفتوحةالعنوه می‌باشد یا با آنان صلح شده است؛ در نتیجه ما دو نوع زمین داریم که با توجه به آنها می‌توان درک درستی از اخبار داشت. درآمد حاصله از این دو نوع زمین، به عنوان خراج در بیت‌المال قرار می‌گرفت و بین مجاهدان تقسیم می‌شد.[۱]

انواع زمین‌ها

شیخ طوسی در کتاب‌های فقهی خود زمین‌ها را به چهار دسته تقسیم و حکم هر یک بیان نموده است. ابوالصلاح حلبی زمین‌ها را به پنج دسته تقسیم می‌کند و حکم دسته پنجم را به چهار دسته اول ارجاع می‌دهد.[۲] ما نظر شیخ طوسی را در مواردی همراه با نظر حلبی نقل می‌کنیم؛ چراکه در فهم و جمع بین روایات سودمند است؛ البته ترتیب گزارش ما با ترتیب آن بزرگان متفاوت است. آنان زمین‌های انفال را در دسته چهارم قرار داده‌اند و ما چون در گذشته درباره انفال سخن گفتیم، آن را قسم دوم قرار می‌دهیم و چون می‌خواهیم به نقل برخی اخبار هم بپردازیم، زمین‌هایی را که منبع خراج هستند، در پایان بیان می‌کنیم. شیخ طوسی در نهایه،[۳] مبسوط[۴] و الجمل و العقود،[۵] زمین‌ها را به چهار دسته تقسیم می‌کند و در استبصار[۶] و تهذیب در شرح برخی اخبار، از دو دستهٔ آنها یاد می‌نماید:

۱. زمین‌هایی که صاحبانش مسلمان شده‌اند. این زمین‌ها مال صاحبانش بود و زکات بر آنان برابر شرایط شرعی واجب می‌شد.

---

۱. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۱.
۲. ابوالصلاح حلبی؛ الکافی فی الفقه، ص۲۵۹.
۳. شیخ طوسی؛ النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ ص۱۹۴.
۴. همو، المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۱، ص۲۳۴.
۵. همو، الجمل و العقود فی العبادات؛ ص۹۹.
۶. همو، الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۱.

۲. زمین‌های انفال که انواع مختلفی دارد، زمین‌هایی است که ساکنان آن بدون جنگ زمین را تسلیم کرده یا آن را ترک کرده‌اند. در گذشته به انواع زمین‌های انفال اشاره کردیم و شیخ طوسی در کتاب الجمل و العقود[۱] موارد مختلف آن را آورده است.

۳. زمین‌های فتح‌شده: اگر زمینی در حین جنگ آباد باشد، مفتوحةالعنوه نامیده می‌شود. مالکیت این زمین برای تمام مسلمانان است و برای آنان است که آنچه در اختیار دارند، حق تصرف آن را بفروشند نه اصل ملک را؛ در این صورت خراج آن بر عهده مشتری و خریدار است، همان‌گونه که در اراضی خیبر با یهود انجام گرفت.[۲] بسیاری از سرزمین‌های عراق و شام از این دست بود که با جنگ فتح شد و زمین‌ها در اختیار افراد قرار می‌گرفت و از آنان خراج دریافت می‌شد. بخش عمده خراج و منبع بیت‌المال از این‌گونه زمین‌ها بود؛ به‌ویژه سواد عراق سال‌ها منبع درآمد خوبی برای مسلمانان بود. درباره چگونگی وضع خراج در فصل بعد سخن خواهیم گفت.

۴. زمین صلح: این نوع زمین، زمین جزیه هم نامیده می‌شود.[۳] وقتی که آنچه بر عهده اوست به جزیه سرانهٔ آنان منتقل شود یا مشتری مقدار قرارداد صلح را که قبلاً پذیرفته بودند، بپذیرد. این زمین درهرحال ملکی است که تصرف در آن رواست.[۴] مقدار دریافت مالیات از آن برابر قرارداد صلح است، گاهی نصف و زمانی یک‌سوم یا یک‌چهارم است.[۵] می‌توان این زمین را از آنان خرید.

تفاوت زمین خراج و زمین جزیه و صلح

چند تفاوت کلی می‌توان برای این دو نوع زمین قایل شد:

---

۱. همو، الجمل و العقود فی العبادات؛ ص ۱۰۰.

۲. همو، الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۱.

۳. همو، الجمل و العقود فی العبادات؛ ص۹۹.

۴. همو، الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۱.

۵. همو، المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۱، ص۲۳۵. همو، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ ص۱۹۵.

۱. همان‌گونه که اشاره شد، مالک زمین‌های خراج تمام مسلمانان هستند چه کسانی که جزو جنگجویان بودند و در هنگام فتح زنده بودند و چه افرادی که بعداً می‌آیند.[۱] رقبهٔ این زمین‌ها قابل انتقال به دیگران نیست و امکان وقف، هبه یا ارث در آن وجود ندارد؛[۲] ولی زمین‌های جزیه قابل خرید و فروش، هبه و وقف است و خریدار باید مقدار خراج تعیین‌شده توسط حاکم اسلامی، را بپردازد.[۳] محمد بن مسلم گوید از امام باقر ﷺ درباره خرید زمین اهل ذمه پرسیدم. فرمود: اشکال ندارد؛ وقتی خریدی، تو مانند آنان هستی؛ آن‌گونه که آنان پرداخت می‌کردند، برای زمین می‌پردازی.[۴]

۲. اگر مالکانی که زمین صلح یا جزیه دارند مسلمان شوند، زمین از آنِ آنان خواهد بود و دیگر نباید مالیاتی برای زمین بپردازند؛[۵] اما اگر افرادی که روی زمین‌های خراج کار می‌کنند، مسلمان شوند. خراج زمین‌ها برداشته نمی‌شود، بلکه جزیه‌ای که می‌دادند برداشته می‌شود. در روایتی احمد بن محمد بن ابی‌نصر بزنطی تفاوت بین این دو نوع را با پرسش از امام رضا ﷺ مشخص کرده است. وی گوید: برای ابوالحسن رضا ﷺ خراج را مطرح کردم و آنچه اهل بیت ﷺ بدان عمل کرده‌اند، فرمود: یک‌دهم یا نصف یک‌دهم بر عهده کسی است که داوطلبانه مسلمان شده است. زمینش در اختیار اوست و از او یک‌دهم یا یک‌بیستم گرفته می‌شود از آنچه خود آباد کرده است و والی زمین‌هایی را که آباد نکرده از او می‌گیرد و در اختیار کسانی که آباد کنند قرار می‌دهد؛ زیرا زمین خراج برای مسلمانان بوده است و در کمتر از پنج وسق چیزی بر او نیست و آنچه با شمشیر گرفته شده، در اختیار امام است به هر کس که خواست می‌دهد؛ همان‌گونه که رسول

---

۱. همو، المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۱، ص۲۳۵.

۲. همان.

۳. همو، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ ص۱۹۵.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۸۳: «سَأَلْتُهُ عَنْ شِرَاءِ أَرْضِ الذِّمَّةِ؟ فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِهَا فَتَكُونُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ بِمَنْزِلَتِهِمْ تُؤَدِّی عَنْهَا كَمَا يُؤَدُّونَ».

۵. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۲.

خداﷺ درباره سرزمین خیبر انجام داد که زمین و نخل‌های خرما را در اختیار افراد قرار داد.[۱]

در زمان خلافت امام علی‌ؑ دهقانی از عین‌التمر مسلمان شد؛ امیرالمؤمنین‌ؑ به او فرمود: «أمّا أنتَ فلا جِزیةَ علیکَ و أمّا أرضُکَ فَلَنا:[۲] اما تو دیگر جزیه‌ای بر عهده‌ات نیست، ولی زمینت برای ما می‌باشد».

در نقلی دیگر فرمود: «إن أقمتَ فِی أرضِک رفَعنا عنکَ جزیةَ رأسِک و إن تَحَوَّلتَ عَنها فَنَحنُ أحَقُّ بِها:[۳] اگر برای کار روی زمینت باقی بمانی، جزیه سرانه را از تو بر می‌داریم و اگر زمین را ترک کنی، ما سزاوارتر به آن هستیم»؛ یعنی چون مسلمان شده‌ای، از تو جزیه گرفته نمی‌شود، ولی چون زمینی که در اختیار توست، از زمین‌های فتح‌شده با شمشیر است و از تمام مسلمانان می‌باشد، در اختیار ماست.

۳. شیخ طوسی بر این نظر است کسی که مالیات زمین‌های جزیه را می‌دهد، دیگر نباید از او جزیه سرانه گرفت؛ درحالی‌که در زمین‌های خراجی این‌گونه نیست و جزیه هم گرفته می‌شود. برخی روایت‌ها این نظر شیخ را مبنی بر نگرفتن جزیه سرانه تأیید می‌کند؛ مانند خبر محمد بن مسلم که گوید: از حضرت پرسیدم از اهل ذمه که چه چیزی بر عهده آنان است تا خون و اموال آنان محفوظ بماند؟ فرمود: خراج، اگر از سرهای آنان جزیه گرفته شود، راهی برای دریافت خراج از زمین‌های آنان نیست و اگر از زمین‌های آنان گرفته شود، راهی برای دریافت جزیه از سرهای آنان نیست.[۴]

اما ابوالصلاح حلبی بر این نظر است که می‌توان فقط از آنان جزیه گرفت و می‌توان

---

۱. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۱۹.

۲. أبوعبید؛ الأموال؛ ص۱۰۳، ش۲۰۶.

۳. همان، ص۱۱۲، ش۲۳۲، ۲۳۳ و ۲۳۴. ابن‌رجب حنبلی؛ الإستخراج لأحکام الخراج؛ ص۱۳۶. همان، ص۱۹۳ (چ دار الکتب العلمیه).

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۶۷: «سَأَلْتُهُ عَنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ مَا ذَا عَلَيْهِمْ مِمَّا يَحْقُنُونَ بِهِ دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ قَالَ الْخَرَاجُ فَإِنْ أُخِذَ مِنْ رُءُوسِهِمُ الْجِزْيَةُ فَلَا سَبِيلَ عَلَى أَرْضِهِمْ وَ إِنْ أُخِذَ مِنْ أَرْضِهِمْ فَلَا سَبِيلَ عَلَى رُءُوسِهِمْ».

هم جزیه و هم خراج دریافت کرد برابر قرارداد صلح.[۱] چند روایت بر این نظر دلالت می‌کند:

۱. ابن‌ابی‌یعفور از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که زمین جزیه از اهل ذمه، جزیه را بر نمی‌دارد؛ چون جزیه عطای مهاجران است.[۲]

۲. در روایتی محمد بن مسلم از امام صادق ﷺ می‌پرسد چگونه است که هم از زمین جزیه خمس می‌گیرند و هم از دهقان‌ها جزیه سرانه؟ آیا چیزی بر آنان واجب است؟ حضرت فرمود: آنچه به ضرر آنان است برابر با اجازه و تعهد خودشان می‌باشد و امام فقط حق دریافت جزیه دارد؛ اگر بخواهد آن را بر سرها وضع می‌کند؛ در این صورت بر اموال آنان چیزی نیست و اگر بخواهد بر اموال آنان وضع می‌کند و چیزی بر سرهای آنان نیست. گفتم: پس خمسی که دریافت می‌کنند چیست؟ فرمود: این چیزی است که رسول خدا ﷺ بر آن با آنان مصالحه کرد.[۳] بنا بر این خبر، وضع مالیات طبق قرارداد صلح است؛ برای مثال در تاریخ آمده که با مردم «نجین»[۴] قرارداد صلح بسته شد که خراج زمین بدهند و جزیه سرانه پرداخت نمایند.[۵] چنانچه چنین قراردادی باشد، امکان دریافت خراج از اموال آنان نیز وجود دارد.

این خبر از یک طرف نظر شیخ را تأیید می‌کند و از سوی دیگر مؤید نظر حلبی است که امکان دریافت جزیه و خراج زمین، هر دو هست. می‌توان مدعی شد بخشی از درآمد

---

۱. ابوالصلاح حلبی؛ الکافی فی الفقه؛ ص ۲۶۰: «و یصح صلحهم علی جزیة الرؤوس خاصة و علی الأمرین».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۵۶۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۵۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۱۳۶: «إِنَّ أَرْضَ الْجِزْیَةِ لَا تُرْفَعُ عَنْهَا الْجِزْیَةُ وَ إِنَّمَا الْجِزْیَةُ عَطَاءُ الْمُهَاجِرِینَ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۵۶۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۵۱. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص ۲۷۳. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج ۲، ص ۵۳. همو، تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۱۱۷.

۴. به نظر می‌رسد درست آن «بندنیجین» باشد که منطقه‌ای در نهروان است و در کتب مختلف از آن یاد شده و برخی دانشمندان به آن منسوب هستند (یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۴۹۹. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج ۳، ص ۱۳۶).

۵. احمد بن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۲۶۴.

بیت‌المال در آن زمان از قراردادهای صلح بوده است که افراد مقدار مشخصی مال برای جلوگیری از نبرد و درامان‌ماندن مناطق مختلف پرداخت می‌کردند.

برخورد با کشاورزان زمین‌های خراجی

دریافت خراج از زمین‌ها و جزیه از افراد، قانونی بوده که امکان تخلف از آن وجود نداشته است. در زمان عمر بن عبدالعزیز وی در نامه‌ای به جراح بن عبدالله، حاکم خراسان، نوشت: هر کس به سوی قبله نماز بخواند، جزیه‌اش برداشته می‌شود. جمع زیادی مسلمان می‌شدند. جراح دید جمعیت زیادی برای ندادن جزیه، مسلمان می‌شوند. در نامه‌ای به عمر بن عبدالعزیز نوشت: جمع زیادی اظهار اسلام می‌کنند. اجازه بده با ختنه‌کردن آنان را امتحان کنم که آیا اسلام آنان حقیقی است یا صوری. عمر بن عبدالعزیز به او نوشت: «إنّ الله بعثَ مُحمداً داعِیاً و لم یَبعَثهُ خاتِناً:[1] خداوند محمد را دعوت‌کننده به حق فرستاد و ختنه‌کننده نفرستاد».

این خبر گرچه به‌ظاهر خنده‌آور است، اما از آن حکایت دارد که اگر اهل ذمه مسلمان می‌شدند، هم جزیه و هم خراج از آنان برداشته می‌شد. وقتی فردی مسلمان می‌شده اگر زمین وی جزو زمین‌های صلح باشد، مالیات او برداشته می‌شود و مالک زمین می‌گردد؛ ولی اگر از زمین‌های خراجی باشد، جزیه برداشته می‌شود، ولی مالیات زمین باقی می‌ماند. چون مانند سرزمین‌های فتح‌شده، افراد هم جزو اموال عمومی محاسبه می‌شدند، زیرا در جنگ اسیر شده بودند، این بحث مطرح بوده که بعد از اسلام آیا آزاد هستند یا هنوز برده و سرمایه مسلمانان می‌باشند. از اخبار استفاده می‌شود که آنان بعد از اسلام آزاد محسوب می‌شدند. عبدالرحمان بن حجاج گوید: درباره اختلاف نظر ابن‌ابی‌لیلی و ابن‌شبرمه درباره سواد عراق و زمین آن از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم و گفتم: ابن‌ابی‌لیلی گوید: اگر آنان اسلام

---

۱. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۶، ص۵۵۹. ابن‌خلدون؛ تاریخ ابن‌خلدون؛ ج۳، ص۹۶. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۵، ص۵۱.

بیاورند، آزاد هستند و آنچه در دست‌های آنان است برای خودشان می‌باشد؛ اما ابن‌شبرمه تصور می‌کند آنان بعد از مسلمان‌شدن هنوز برده مسلمانان هستند و زمین‌هایی که در اختیار آنان است، برای آنان نیست. حضرت فرمود: درباره زمین‌ها سخن ابن‌شبرمه درست است و درباره مردان، ادعای ابن‌ابی‌لیلی درست است که اگر مسلمان شوند، جزو آزادگان هستند.[۱]

به نظر می‌رسد این اختلاف نظر درباره زمین‌ها به علت توجه‌نکردن به تفاوت زمین‌های صلح با زمین‌های مفتوحةالعنوه بوده باشد. چون عراق زمین‌هایش مفتوحةالعنوه بوده، مالک آن تمام مسلمانان بودند و اگر زمین صلح بود، ادعای ابن‌ابی‌لیلی درباره آنها درست بود؛ به هر حال اسلام افراد رابطه آنان را؛ در صورتی که زمین صلح بوده، با زمین متفاوت می‌کرده و آنان مالک زمین می‌شدند.

نکته دیگری که لازم است یادآوری کنیم این است که به نظر می‌رسد کشاورزان روی زمین‌های فتح‌شده، به گونه‌ای جزو اموال مسلمانان محسوب می‌شدند و از آنان به علوج تعبیر می‌شد. گاهی افراد آنان را به بیگاری می‌کشیدند؛ یعنی از آنان می‌خواستند تا برایشان بدون دریافت مزد کار کنند. کلینی بابی دارد با عنوان «بَابُ سُخْرَةِ الْعُلُوجِ وَ النُّزُولِ عَلَيْهِمْ:[۲] باب کارکشیدن از کشاورزان زمین و مهمانی بر آنان». درباره معنای «سُخره» در کتب لغت آمده است که سخره به‌کارگرفتن خادم و حیوان بدون مزد و بهاست؛[۳] یعنی گاهی از اینها کار می‌کشی و گاهی آنان را تصرف می‌کنی؛ مثلاً اسب وحشی را صید می‌کنی؛ در این صورت او را تسخیر خود کرده‌ای. در قاموس المحیط سخره به مکلف‌کردن به کاری بدون مزد معنا شده است.[۴] علامه مجلسی این معنا را در توضیح سُخره آورده است.[۵] در

---

۱. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۱۱۱. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۵۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۸۳.

۳. خلیل بن احمد فراهیدی؛ کتاب العین؛ ج۴، ص۱۹۶. ابومنصور محمد بن احمد أزهری؛ تهذیب اللغه؛ ج۷، ص۷۸. صاحب بن عباد؛ المحیط فی اللغه؛ ج۴، ص۲۶۱: «و أما السُّخْرَةُ فما تَسَخَّرْتَ من خادم و دابة بلا أجر و لا ثمن».

۴. محمد بن یعقوب فیروزآبادی؛ القاموس المحیط؛ ج۲، ص۶۷.

۵. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۱۹، ص۳۷۹.

کتاب کافی در این باب چندین روایت آمده است که به یکی از آنها اشاره می‌کنیم: وقتی خلافت به امیرالمؤمنین ﷺ رسید، حضرت طی بخشنامه‌ای کارگزاران خود را از این کار نهی کرد و از آنان خواست مسلمانان را به بیگاری نگیرند و با غیرمسلمانان نیز به نیکی رفتار نمایند. امام صادق ﷺ می‌فرماید: «امیرالمؤمنین ﷺ به کارگزاران خود می‌نوشت: مسلمانان را به بیگاری نبرید و هر کس بیش از حق واجب از شما درخواست کرد، او تجاوز کرده؛ پس چیزی به او ندهید و همیشه می‌نوشت و به نیکی به کشاورزان که شخم‌زنندگان بودند، توصیه می‌کرد».[1]

آنچه بیان شد، موارد غالب منابع درآمد عمومی مسلمانان است که از آن استفاده می‌کردند.

۷. وقف عام

وقف جزو اموالی است که جمعی از آن بهره می‌برند. وقف گاهی عام است، مانند اینکه کسانی مالی را برای راه‌های خیر وقف کنند؛ مانند ساختن پل، حمام، مدرسه و برای عزاداری امام حسین ﷺ و گاهی وقف خاص است، مانند وقف بر اولاد یا وقف برای جمعی خاص مانند مریض‌های صعب‌العلاج. این دسته از اموال را هم می‌توان جزو درآمدهای عمومی دانسته که جمعی با شرایط خاص از آن بهره می‌برند؛ مانند زکات که مصارف مشخصی دارد. تولیت اوقاف اگر متولی مشخص نداشته باشد، با حاکم اسلامی است. کلینی بابی درباره وقف، هبه و تصدق دارد[2] و روایات متعددی دراین‌باره آورده که شیعیان در آنها پرسش‌های خود را از امامان می‌پرسند. در گذشته درباره موقوفات

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۸۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۵۴: «کَانَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ ﷺ یَکْتُبُ إِلَی عُمَّالِهِ: لَا تُسَخِّرُوا الْمُسْلِمِینَ وَ مَنْ سَأَلَکُمْ غَیْرَ الْفَرِیضَةِ فَقَدِ اعْتَدَی فَلَا تُعْطُوهُ وَ کَانَ یَکْتُبُ یُوصِی بِالْفَلَّاحِینَ خَیْراً وَ هُمُ الْأَکَّارُونَ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۳۰.

خاص سخن گفتیم. اکنون اشاره‌ای به موقوفات عام می‌کنیم.

امیرالمؤمنین علی ﷺ اموالی را وقف عام کرد و آنها را بر فقرا[۱] و حجاج بیت‌الله الحرام وقف نمود.[۲] امام صادق ﷺ فرمود: پیامبر ﷺ فیء را تقسیم می‌کرد، به علی ﷺ زمینی رسید. در آن چشمه‌ای کند. آب از آن بیرون زد مانند گردن شتر؛ آن را ینبع نامید. بشارت‌دهنده‌ای به حضرت بشارت داد. فرمود: وارث را بشارت ده؛ این صدقه و وقف قطعی است در راه حاجیان خانه خدا و کسانی که از اینجا بگذرند؛ نه فروخته می‌شود و نه هبه می‌شود و نه به ارث برده می‌شود. هر کس آن را بفروشد یا ببخشد، لعنت خدا، فرشتگان و تمام مردم بر او باد. خداوند از او (چنین) چیزی و مشابه آن را نمی‌پذیرد.[۳] امام صادق ﷺ نقل می‌کند امیرالمؤمنین علی ﷺ خانه‌ای را که در مدینه در محله بنی‌زُرَیق داشت، وقف کرد اول برای خاله‌های خود تا زمانی که زنده باشند، بعد برای بازماندگان آنها؛ سپس در صورت انقراض آنان، برای نیازمندان از مسلمانان.[۴] امام صادق ﷺ وقف‌نامه مشابهی برای شخصی نوشته که در پایان، آن ملک وقف نیازمندان از مسلمانان شده است.[۵]

این دسته اوقاف جزو اموال عمومی با مصارف خاص است که در اختیار حاکم اسلامی قرار دارد و حاکم بر آن نظارت می‌کند که طبق وقف‌نامه عمل شود. به نظر فقها متولی اوقاف عام حاکم اسلامی است و بدون اجازه وی نمی‌توان در آن تصرف کرد؛[۶] حتی حاکمان وقت در زمان معصومان مسئولان اوقاف خاص را نیز تعیین می‌کردند؛ به همین جهت حاکمان وقت تولیت اوقاف علی ﷺ را در زمان امام باقر ﷺ به بنی‌الحسن دادند.[۷]

---

۱. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۳۴۰. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج۱، ص۱۲۴.
۲. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۳۴۱.
۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۵۵.
۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۱۳۱.
۵. همان.
۶. شهید ثانی؛ مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ ج۵، ص۳۲۶.
۷. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام، ج۷، ص۸۵.

۸. هدیه‌ها

هدیه‌ها نیز در مواردی جزو اموالی است که مردم از آن بهره‌مند می‌شوند و این موضوع جنبه مصرف عمومی پیدا می‌کند. این مسئله از سیره امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام استفاده می‌شود. در ایام عید نوروز و مهرگان در کوفه هدیه‌هایی را برای حضرت آوردند. چون زیاد بود، حضرت دستور داد آنها را جزو بیت‌المال قرار دهند و بین مردم تقسیم کنند.[۱] از امام صادق علیه‌السلام درباره پذیرش هدیه مهرگان و نوروز می‌پرسند بیان می‌کند اگر مسلمان هستند بپذیر زیرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هدیه‌های افراد را می‌پذیرفت[۲] و از دریافت هدیه مشرکان اجتناب می‌کرد. ایشان هدیه عیاض بن حمار مجاشعی را که در دوران جاهلیت قاضیِ عکاظ و با حضرت دوست بود، در دوران کفرش نپذیرفت.[۳] گاهی ممکن است افراد اموالی را به حاکم اسلامی هبه کنند تا به مصرف نیازمندان برساند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هدیه مقَوقِس حاکم مصر را که مسیحی بود پذیرفت. او سه کنیز برای حضرت فرستاده بود؛ با یکی از آنها به نام ماریه قبطیه، خود حضرت ازدواج کرد که ابراهیم از او متولد شد و کنیز دیگر به نام سیرین را به حسان بن ثابت بخشید که عبدالرحمان بن ثابت از او به دنیا آمد و سومی را به شخصی به نام ابوجهم بن حذیفه عدوی بخشید.[۴]

از علی علیه‌السلام نقل شده که کسرا برای پیامبر هدیه فرستاد از او پذیرفت و قیصر برای ایشان هدیه فرستاد پذیرفت و پادشاهان برای حضرت هدیه فرستادند پذیرفت.[۵]

---

۱. قاسم بن سلام أبوعبید؛ الأموال؛ ص۳۴۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۴۱ـ۱۴۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۳۰۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲۷۸.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۴۳.

۴. ابن‌اثیر جزری(عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج۱، ص۴۳۳.

۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۳۰۱.

جمع‌بندی

در این فصل به بیان منابع درآمد اموال عمومی پرداخته شد که بدون توجه به اختلافاتی که ممکن است دراین‌باره مطرح باشد، به جمع‌بندی آنها می‌پردازیم:

۱. زکات یکی از منابع بیت‌المال است. که از اموال مردم گرفته می‌شود و در موارد خاص مصرف می‌شود. در این فصل زمان اعلام حکم زکات مطرح شد که در سال هشتم بود و دستور دریافت آن به پیامبر ﷺ داده شد و حضرت زکات را در نه چیز، طلا و نقره، شتر، گاو و گوسفند، گندم، جو، خرما و کشمش قرار داد و از بقیه اموال عفو کرد. برابر روایاتی، امام علی ﷺ در عراق از اسبان بیابان‌چر هم زکات دریافت می‌کرد. فقهای شیعه این زکات را مستحب می‌دانند، مانند زکات مال‌التجاره؛ ولی فقهای اهل سنت دریافت زکات از مال‌التجاره را واجب می‌دانند و برخی مانند حنفیه زکات اسب بیابان‌چر را هم واجب می‌دانند.

۲. یک سال پس از اعلام حکم زکات، پیامبر ﷺ کارگزارانی را برای گردآوری زکات اعزام کرد. حکم اولیه آن است که زکات توسط حاکم اسلامی دریافت و مصرف می‌شود. امام صادق ﷺ دستورالعمل امیرالمؤمنین ﷺ را در شیوه گردآوری زکات نقل کرده که نکات درس‌آموز مهمی برای مسئولان مالیات دارد و در آن، وضع موجود زمان خود را با توجه به سیره علوی نقد می‌کند. پس از گردآوری زکات، حاکم آن را به مصارف هشتگانه آن که در آیه قرآن آمده می‌رساند. بنی‌هاشم از مصرف زکات محروم هستند؛ ازاین‌رو پیامبر ﷺ فرزند عباس را به عنوان کارگزار زکات نپذیرفت. برابر روایاتی، امام مسلمین زکات را به تمام مسلمانان می‌دهد، چه شیعه و چه سنی؛ ولی زمانی که حکومت اسلامی نباشد، دارندگان زکات می‌توانند خودشان آن را در موارد بیان‌شده در آیه قرآن خرج کنند. دیدگاه‌های موجود درباره حکم آن موارد هشتگانه بیان شد که مثلاً سبیل‌الله را برخی جهاد و جمعی تمام امور خیریه می‌دانند.

۳. منابع عمومی بیت‌المال در گفتاری مستقل مورد توجه قرار گرفت. منظور مواردی است که مرتبط با جنگ است؛ یعنی غنیمت، انفال، فیء، خمس، جزیه و خراج. اولین مورد از این منابع غنیمت است که شامل اموال منقول مانند ابزار جنگی و اسیران و اموال غیرمنقول مانند زمین و خانه می‌شود. زمین با سه عنوان مطرح است: زمین انفال که از آن امام است، زمین خراج که متعلق به تمام مسلمانان می‌باشد و زمین جزیه یا صلح که در اختیار مالک قبلی آن است. تقسیم غنایم پس از استثناکردن سلَب، رضخ، نفَل و صفو یعنی برگزیده اموال، توسط حاکم و فرمانده انجام می‌شود که یک‌پنجم آن برای حکومت اسلامی است و چهارپنجم آن بین مجاهدان تقسیم می‌شود.

۴. فیء از عناوین اموال عمومی است که سه معنا برای آن بیان شده است: ۱. مطلق غنیمت، یعنی غنایمی که بدون جنگ و لشکرکشی به دست آمده که این معنای اولیه فیء است که در غزوه بنی‌نضیر اتفاق افتاد. ۲. گاهی از کل درآمد بیت‌المال به فیء تعبیر می‌شود. ۳. در مواردی معنای آن با انفال یکسان است. معنای دوم جزو انفال است و انفال در اختیار پیامبر ﷺ و امام و حاکم اسلامی است. موارد مصرف فیء با خمس یکی است که در آیات قرآن آمده است.

۵. واقعیت این است که در آثار شیعه به انفال ارزش بیشتری داده شده و موارد زیادی جزو آن شمرده شده است؛ مانند زمین‌هایی که بدون جنگ در اختیار مسلمانان قرار گرفته، سرزمین‌های متروک، جنگل‌ها، کوه‌ها و وادی‌ها، زمین‌های موات، اموال افرادی که وارث ندارند، معادن و اموال حاکمان و پادشاهان و آنچه آنان به دیگران بخشیده‌اند، همه از انفال است. دریاها و سواحل آنها نیز از انفال شمرده شده است.

خمس نیز جزو اموال عمومی است که در اختیار حاکم اسلامی است و موارد مصرف آن در قرآن بیان شده است. از نظر شیعه خمس منحصر در خمس غنایم جنگی نیست؛ بلکه شامل سود مکاسب، معادن، غواصی و گنج‌ها هم می‌شود.

۶. جزیه و خراج از منابع درآمدهای عمومی بودند. جزیه یا مالیات سرانه از

توانمندان مرد اهل کتاب گرفته می‌شد. اهل کتاب عبارت‌اند از: یهود، نصارا و مجوس؛ یعنی اقلیت‌هایی که دارای پیامبر و کتاب الهی بودند.

خراج از منابع مهم درآمد در صدر اسلام بود که از کشاورزانی که روی زمین‌های فتح شده توسط مسلمانان کار می‌کردند، دریافت می‌شد. سرزمین عراق بیشترین درآمد را داشت. زمین‌هایی که در اختیار ساکنان مناطق فتح‌شده بود دو گونه بود: یکی زمین‌های خراجی و دیگر زمین‌های صلح یا جزیه. اگر کسی مسلمان می‌شد، جزیه وی برداشته می‌شد، ولی لازم بود خراج زمین را بدهد؛ ولی اگر زمین صلح در اختیار داشت، با مسلمان‌شدن هم جزیه او برداشته می‌شد و هم مالک زمین خود می‌شد و فقط باید مانند دیگر مسلمانان زکات بدهد نه خراج و همین مسئله در سرزمین‌های فتح‌شده مشوق برخی افراد برای گرایش به اسلام شده بود.

۷. ازآنجاکه ساکنان سرزمین‌های فتح‌شده غیرمسلمان بودند که در سایه حکومت مسلمانان زندگی می‌کردند، گاهی افراد آنان را به بیگاری می‌گرفتند و بدون اینکه مزدی بدهند، از آنها کار می‌کشیدند، حتی اگر مسلمان می‌شدند؛ چراکه جزو ملت‌های مغلوب بودند. امیرالمؤمنین علی ﷺ آن‌گاه که به حکومت رسید، برای رفع ستم از این دو دسته از مردم، بخشنامه‌ای صادر کرد که نباید مسلمانی را بدون مزد به کار گرفت و کشاورزانی را که روی زمین‌ها کار می‌کنند، به بیگاری گرفت و به آنان ستم کرد.

۸. وقف عام را نیز می‌توان جزو درآمدهای عمومی دانست که مانند زکات مصارف مشخص و معیّنی دارد و اسلام به آن تشویق کرده است و گزارش‌هایی از سیره معصومان دراین‌باره وجود دارد؛ مانند وقف اموالی توسط امیرالمؤمنین ﷺ برای فقیران، حاجیان و رهگذران؛ حتی آن حضرت وقف‌های خاص را در صورت نداشتن مورد مصرف خاص آن، وقف نیازمندان مسلمان می‌کردند. هدیه نیز جزو اموالی است که وقتی در اختیار معصومان قرار می‌گرفت، جمعی از آن بهره‌مند می‌شدند. امیرالمؤمنین ﷺ هدیه‌های عید را به بیت‌المال می‌افزود و بین مردم تقسیم می‌کرد.

فصل پنجم

اصلاح روش درآمد و مصرف بیت‌المال

مقدمه

در فصل قبل منابع مالی بیت‌المال و شیوه دریافت و موارد مصرف آن را بیان کردیم. در این فصل به موضوع مهم دیگری از منابع درآمد بیت‌المال که در آن زمان بسیار زیاد و مهم بوده است، می‌پردازیم. منظور ما دریافت خراج از سرزمین‌های فتح‌شده است که در اصطلاح به آنها سرزمین‌های مفتوحةالعنوه می‌گویند؛ یعنی سرزمین‌هایی که با زور و شمشیر فتح شده است. این زمین‌ها تا سال‌ها منبع درآمد بیت‌المال مسلمین بوده است. برای ساماندهی پرداختی‌های به‌دست‌آمده از این راه، دیوان سپاه در مدینه در زمان خلیفه دوم تأسیس شد[1] تا مقدار دریافتی هر کس و نام دریافت‌کنندگان مشخص باشد.

یکی از پرسش‌های مطرح‌شده این است که سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره اراضی مفتوحةالعنوه که از آن خراج دریافت می‌شد، بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چگونه بوده است؟ آیا حضرت امیر با دریافت خراج موافق بوده است؟ چون برخی دریافت خراج را بر خلافت سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دانسته‌اند.[2] آیا در کتب اربعه دراین‌باره خبری وارد شده است یا نه؟

---

۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج ۱۰، ص ۳۲۳. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج ۳، ص ۲۶۶.

۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۳۱، ص ۱۹.

موضوع دیگر این است که در دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام شیوه توزیع و مصرف بیت‌المال که منبع عمده درآمد آن خراج بوده، بر خلاف دوران دو خلیفه گذشت بوده است. این تغییر روش در تقسیم عادلانه منابع مالی امری مشهور است که از اولین روزهای خلافت حضرت آغاز شد و مورد اعتراض برخی قرار گرفت.[1] آیا در کتب اربعه دراین‌باره مطلبی آمده است؟ به‌ویژه که این موضوع در مسائل سیاسی و نظامی دوران حکومت علوی نقش اساسی داشته است؛ ازاین‌رو بحث در این فصل را در سه گفتار پی می‌گیریم: یکی شیوه دریافت خراج و دیگر روش اصلاح مصرف آن در حکومت امیر مؤمنان علیه‌السلام که مرکز آن عراق، منطقه ای پردرآمد و منبع مهم خراج بود و سوم شیوه دریافت و تقسیم غنایم توسط حضرت که با گذشته متفاوت بود.

گفتار اول: سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دریافت خراج

درباره سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دریافت خراج، خبری در کتاب تهذیب الأحکام و من لایحضره الفقیه آمده که نشان می‌دهد حضرت سیره خاصی را در عراق اعمال کرده و این سیره در سایر مناطق جهان اسلام نیز قابل اجرا بوده است. ابتدا خبر را نقل می‌کنیم و بعد درباره آن سخن خواهیم گفت:

محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه‌السلام پرسیدم از سیره امام درباره سرزمین‌هایی که بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فتح شده است. حضرت پاسخ داد: «إِنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام قَدْ سَارَ فِي أَهْلِ الْعِرَاقِ بِسِيرَةٍ فَهِيَ إِمَامٌ لِسَائِرِ الْأَرَضِينَ: همانا امیر مؤمنان علیه‌السلام درباره سرزمین عراق سیره‌ای را اعمال کرد که آن سیره، الگویی برای سایر سرزمین‌هاست» و فرمود: «همانا سرزمین جزیه، جزیه را از آنان (اهل کتاب) بر نمی‌دارد و جزیه فقط عطای مهاجران است و زکات برای کسانی است که خداوند در کتابش نام برده است. برای

---

۱. شیخ مفید؛ الاختصاص؛ ص۱۵۲.

آنان سهمی از جزیه نیست»؛[۱]

سپس فرمود: «مَا أَوْسَعَ الْعَدْلَ إِنَّ النَّاسَ يَتَّسِعُونَ إِذَا عُدِلَ فِيهِمْ وَ تُنْزِلُ السَّمَاءُ رِزْقَهَا وَ تُخْرِجُ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا بِإِذْنِ اللهِ تَعَالَى:[۲] چقدر عدل گشایش دارد. مردم در وسعت و گشایش هستند وقتی که در میان آنان عدل رواج یابد و آسمان روزی‌اش را فرو می‌فرستد و زمین برکتش را به اذن خداوند خارج می‌نماید».

این روایت از جهت سند صحیح است؛ امّا اینکه یک روایت است یا دو خبر، ظاهر نقل شیخ صدوق و شیخ طوسی این است که این یک خبر است که آن را محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل کرده است. بخش دوم خبر را با اندکی تلخیص و تفاوت، قاضی نعمان مصری از امام باقر علیه السلام نقل کرده است.[۳]

در کتاب شریف کافی، بخش دوم و همچنین پایانی خبر، با سندی دیگر از امام صادق علیه السلام نقل شده[۴] و شیخ طوسی نیز آن را آورده است.[۵] مرحوم مفید نیز محتوای آن را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.[۶]

سیره امیرالمؤمنین علیه السلام درباره سرزمین عراق

در قسمت اول خبر محمد بن مسلم، از سیره امام علی علیه السلام درباره سرزمین عراق سخن

---

۱. إِنَّ أَرْضَ الْجِزْيَةِ لَا تُرْفَعُ عَنْهُمُ الْجِزْيَةُ وَ إِنَّمَا الْجِزْيَةُ عَطَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الصَّدَقَاتُ لِأَهْلِهَا الَّذِينَ سَمَّى اللهُ فِي كِتَابِهِ، لَيْسَ لَهُمْ فِي الْجِزْيَةِ شَيْءٌ.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۱۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۵۳.

۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۸۰: «وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: الْجِزْيَةُ عَطَاءُ الْمُجَاهِدِينَ وَ الصَّدَقَةُ لِأَهْلِهَا الَّذِينَ سَمَّاهُمُ اللهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ لَيْسَ مِنَ الْجِزْيَةِ فِي شَيْءٍ. ثُمَّ قَالَ: مَا أَوْسَعَ الْعَدْلَ إِنَّ النَّاسَ يَسْتَغْنُونَ إِذَا عُدِلَ عَلَيْهِمْ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۶۸: «عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ أَرْضَ الْجِزْيَةِ لَا تُرْفَعُ عَنْهَا الْجِزْيَةُ وَ إِنَّمَا الْجِزْيَةُ عَطَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الصَّدَقَةُ لِأَهْلِهَا الَّذِينَ سَمَّى اللهُ فِي كِتَابِهِ وَ لَيْسَ لَهُمْ مِنَ الْجِزْيَةِ شَيْءٌ. ثُمَّ قَالَ: مَا أَوْسَعَ اللهُ الْعَدْلَ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ يَسْتَغْنُونَ إِذَا عُدِلَ بَيْنَهُمْ وَ تُنْزِلُ السَّمَاءُ رِزْقَهَا وَ تُخْرِجُ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا بِإِذْنِ اللهِ تَعَالَى».

۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۳۶.

۶. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۷۹.

به میان آمده است. این موضوع را محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ درباره سرزمین‌های فتح‌شده با جنگ بعد از پیامبر ﷺ می‌پرسد. حضرت پاسخ می‌دهد: سیره امیرالمؤمنین ﷺ در عراق در تمام بلاد اسلامی اعمال شده است. با توجه به اینکه عراق در زمان خلیفه دوم گشوده شده است، این موضوعات مورد بحث فقهاء قرار گرفته است: منظور از سیره امام در عراق چیست که در دیگر شهرها هم اجرا می‌شود؟ ما می‌دانیم از سرزمین عراق خراج دریافت می‌شده است؟ آیا دریافت خراج به دستور امیرالمؤمنین ﷺ بوده است؟ در غیر این صورت، منظور چیست؟ آیا حضرت دریافت خراج را پذیرفته و تأیید کرده است؟

درباره عراق و این‌گونه سرزمین‌ها، در کتب فقهی شیعه چند نظر متفاوت بیان شده است که به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. همه از آنِ امام

همه سرزمین‌های فتح‌شده از آن امام است. این مطلب از نظر شیخ طوسی در کتاب مبسوط استفاده می‌شود. ایشان در مبسوط گوید: برابر روایتی که اصحاب ما نقل کرده‌اند، هر گروه و سپاهی که بدون اجازه امام جنگ کند و غنیمت به دست آورد، غنایم آن خاص امام است. این سرزمین‌ها (عراق) و غیر آن که بعد از پیامبر ﷺ، فتح شده جز آنچه در زمان امیرالمؤمنین ﷺ گشوده شده، اگر این درست باشد (که جایی در زمان حضرت فتح شده)، خاص امام است و جزو انفالِ مخصوص امام است و کسی در آن شریک نیست.[۱]

منظور شیخ طوسی از روایتی که اشاره می‌کند خبر عباس ورّاق است که او از مردی که نام برده، از امام صادق ﷺ نقل کرده که فرمود: «إِذَا غَزَا قَوْمٌ بِغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ فَغَنِمُوا

---

۱. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۲، ص۳۴: «علی الروایة التی رواها أصحابنا أنّ کلّ عسکر أو فرقة غزت بغیر أمر الإمام فغنمت یکون الغنیمة للإمام خاصّة هذه الأرضون و غیرها مما فتحت بعد الرسول ﷺ إلّا ما فتح فی أیام أمیرالمؤمنین ﷺ إن صحّ شیء من ذلک یکون للإمام خاصّة، و یکون من جملة الأنفال التی له خاصّة لا یشرکه فیها غیره».

كَانَتِ الْغَنِيمَةُ كُلُّهَا لِلْإِمَامِ وَ إِذَا غَزَوْا بِأَمْرِ الْإِمَامِ فَغَنِمُوا كَانَ الْخُمُسُ لِلْإِمَامِ:[1] هرگاه قومی بدون اجازه امام جنگ کنند و غنیمت به دست آورند، تمام غنیمت‌ها برای امام است و هرگاه با اجازه امام نبرد نمایند و غنیمت به دست آورند، خمس آن برای امام است».

درواقع شیخ طوسی معتقد است چون فتوحات دوران خلفا بدون اجازه حضرت علی علیه‌السلام بوده، غنایم منقول و غیرمنقول آن برابر این خبر، از آن امام است و دیگران در آن حقی ندارند. علامه مجلسی با اینکه سند این روایت را مجهول می‌داند، در شرح آن چنین می‌نویسد: این خبر دلالت دارد بر اینکه آنچه بدون اذن امام از غنایم به دست آید، از آن امام است و دو شیخ یعنی شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی و پیروان آنان بر این نظرند و ابن‌ادریس بر این نظر ادعای اجماع کرده است.

مجلسی می‌افزاید: محقق بر وی (ابن‌ادریس) در این مسئله طعنه زده و علامه حلی در منتهی المطلب قوی دانسته قول به مساوات آنچه با اذن امام به غنیمت گرفته شده با آنچه بدون اجازه وی به غنیمت گرفته شده است.[2]

از این نظر مبسوط استفاده کرده‌اند که همه اراضی عراق از آنِ امام است؛ در نتیجه دریافت خراج و تقسیم آن در میان مسلمانان، برابر این نقل، حکم شرعی نیست. در عین حال از این نظر و خبری که نقل شد، استفاده نمی‌شود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام با اراضی عراق چه کرده که حکم حضرت در عراق برای دیگر سرزمین‌ها هم قابل اجراست.

۲. عراق از آن تمام مسلمانان

نظر دوم این است که عراق از آن تمام مسلمانان است. افرادی مانند محقق کرکی با این نظر شیخ که عراق از آن امام است مخالف هستند. مخالفت ایشان دو بعد دارد: یکی استناد به این خبر است برای سرزمین‌های عراق و اشکال دوم وی این است که به چه

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص۱۳۵: «عَنْ يَعْقُوبَ عَنِ الْعَبَّاسِ الْوَرَّاقِ عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ علیه‌السلام ...».

۲. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج ۶، ص ۳۸۶.

دلیل برخی مدعی هستند امام علی ﷺ با فتح عراق مخالف بوده و آنجا بدون اجازه ایشان گشوده شده است. ایشان در رسالهٔ قاطعة اللجاج بعد از نقل خبر صحیح محمد بن مسلم و سخن شیخ طوسی، به چند نکته اشاره می‌کند:

نکته اول: وی می‌نویسد: شیخ این نظر را از باب نقل روایت و حکایت بیان کرده و فتوای وی را در اول آوردیم که سرزمین‌های مفتوحةالعنوه برای تمام مسلمانان است. این نظر شیخ را تمام اصحاب ما بیان کرده‌اند.

نکته دوم: خبری که شیخ به آن اشاره کرده از جهت سند ضعیف و مرسله است و به مثل چنین خبری چگونه احتجاج می‌شود و به آن اعتماد می‌گردد؟ افزون بر اینکه از کتاب منتهی استفاده می‌شود که عمل به آن هم ضعیف است.

نکته سوم: اگر خبر ذکرشده را بپذیریم، در آن نشانه‌ای نیست که اراضی عراق بدون اجازه امام فتح شده است؛ زیرا ما شنیدیم که عمر با امیرالمؤمنین ﷺ دراین‌باره مشورت می‌کرد. دلیل بر این مشورت ورود عمار یاسر که از مخلصان حضرت است به امور حکومت در زمان خلیفه دوم است.[1]

بنا بر این نظر، فتح عراق در زمان عمر با تأیید و اجازه امیرالمؤمنین ﷺ بوده است. آیا منظور این است که فتح دیگر اراضی هم با اجازه و مشورت حضرت بوده است؟ آیا آنچه در زمان خلیفه سوم در آفریقا فتح شده با مشورت و اذن حضرت علی ﷺ بوده است؟ ما در زمان عمر مواردی از مشورت خلیفه با حضرت را درباره فتح ایران سراغ داریم؛[2] ولی گزارشی از مشورت خلیفه سوم با حضرت درباره فتوحاتش در دسترس نیست؛ بنابراین موضوع در ابهام باقی می‌ماند. در روایت محمد بن مسلم از تمام اراضی مفتوحةالعنوه بعد از پیامبر ﷺ سخن به میان آمده است؛ پس نظر حضرت درباره حکم این اراضی چگونه خواهد بود؟ حضرت چه حکمی صادر کرده است. که در دیگر

---

۱. علی بن حسین کرکی؛ رسالة قاطعة اللجاج فی تحقیق حل الخراج؛ ص۶۷.

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)؛ ص۲۰۳، خ۱۴۶.

سرزمین‌ها هم جاری است؟ به تعبیر دیگر، سخن از مفتوح‌العنوه بودن یا نبودن نیست؛ زیرا روایت می‌گوید حکم تمام سرزمین‌های فتح‌شده، بر اساس نظر حضرت درباره عراق است. سخن این است که حضرت راجع به عراق چه حکمی صادر کرده است؟ به عقیده ما مهم‌ترین نکته‌ای که کمتر در تحلیل این خبر و دیدگاه حضرت مورد توجه قرار گرفته، دیدگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام راجع به اراضی فتح‌شدهٔ عراق است که ما در نظر سوم بیان می‌کنیم.

۳. تعیین خراج اراضی مفتوحةالعنوه توسط امام علی علیه‌السلام

نظر اولیه راجع به سرزمین‌هایی که با زور و نبرد فتح شده این بود که زمین‌هایی که در حال جنگ آباد بوده، از آنِ مجاهدان است و باید در میان آنان تقسیم شود؛ به همین جهت یکی از اشکالاتی که به عمر گرفته‌اند، دریافت خراج از عراق و تقسیم‌نکردن زمین‌های آن بین مجاهدان است و آن را بدعت[۱] و بر خلاف سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دانسته‌اند و این نظر شافعی، انس بن مالک و برخی صحابه است.[۲] محمدتقی مجلسی توجیهاتی برای تأیید حکم خلیفه دوم درباره اراضی خراجیه آورده که نشان می‌دهد آن را مخالف حکم اصلی می‌داند.[۳]

عمر بعد از فتح سواد عراق حکم اولیه را دربارهٔ منطقه جلولاء اجرا کرد و آن را بین قبیله بجیله که در فتح آن نقش داشتند، تقسیم کرد.[۴] خلیفه بعداً متوجه شد عرب‌های مسلمان کشاورزان خوبی نیستند و اگر به کشاورزی بپردازند، امکان ادامه جهاد برای

---

۱. ابومحمد علی بن یونس عاملی بیاضی؛ الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم؛ ج۳، ص۲۶: «و لقد أبدع فی وضع الخراج علی السواد».

۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۳۱، ص۱۹: «أنّ رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قسّم الأرض المفتوحة عنوة بین الغانمین و به أفتی الشافعی و أنس بن مالک و الزبیر و بلال».

۳. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۳، ص۱۵۵.

۴. احمد بن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۲۶۷.

آنان میسّر نیست. برای حل مشکل جلسه‌ای مشورتی برگزار و در این جلسه مشکل را مطرح کرد. از خبری که دراین‌باره در کتب خراج، اموال و حدیث نقل شده استفاده می‌شود که قرار بوده همراه زمین‌ها، کشاورزانی که روی زمین کار می‌کردند نیز بین مجاهدان تقسیم شوند؛ چون این‌گونه تقسیم راحت و آسان بود. در برآوردی که قبل از تقسیم زمین‌ها داشتند، به این نتیجه رسیدند که به هر مجاهدی سه کشاورز با زمین می‌رسد.[۱]

در این جلسه مشورتی خلیفه دوم، امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «دَعْهُمْ یَکونوا مادَّةً لِلْمُسلِمینَ:[۲] کشاورزان (با زمین‌ها) را رها کنید تا سرمایه‌ای برای مسلمانان باشند».

خلیفه دوم این نظریه را پذیرفت در نتیجه از تقسیم کشاورزان و به تبع آن، زمین‌های کشاورزی و آباد عراق دست برداشت و زمین‌ها، همان‌گونه که در گذشته چنین بود، در اختیار کشاورزان و دهقانان قرار گرفت و بر زمین‌ها خراج یا مالیات بر درآمد وضع شد.[۳]

این خبر را شیخ طوسی در کتاب خلاف نقل کرده است. در نقل خلاف در نسخه‌های موجود، به جای عبارت «دعهم...»، «دعها عدة للمسلمین:[۴] زمین‌ها را رها کن تا سرمایه‌ای برای مسلمانان باشد» آمده است. همان‌گونه که بیان شد، عبارت درست «دعهم» است؛ زیرا قرار بود کشاورزان و به تبع آنان زمین‌ها را تقسیم کنند و ملاک تقسیم را کشاورزان قرار داده بودند و به همین جهت که عبارت تغییر کرده محققان کتاب خلاف نتوانسته‌اند

---

۱. عَنْ عمر أنَّه أرادَ أن یُقَسِّمَ السَّوادَ بَیْنَ المُسْلِمینَ فأمَرَ بِهِمْ أنْ یُحْصَوْا فَوَجَدَ الرَّجُلُ یصیبُهُ ثَلاثَةٌ مِنَ الفلاَّحینَ (یعنی العلوج) فشاوَرَ فی ذلکَ.

۲. قاسم بن سلام ابوعبید؛ الأموال؛ ص۷۴، ح۱۵۱. یحیی بن آدم قرشی؛ الخراج؛ ص۴۲. قاضی ابویوسف؛ الخراج؛ ص۳۶. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج۲، ص۱۵۱. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۹، ص۱۳۴. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۲، ص۱۹۳. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۳، ص۲۷۵.

۳. همان.

۴. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۴، ص۱۹۶.

منبعی برای عبارت ذکرشده از قول امیرالمؤمنین ﷺ در کتاب خلاف، بیابند و مدعی هستند با اینکه منابع فراوانی داشته‌اند، به این عبارت و حدیث با این تعبیر دست نیافته‌اند؛[۱] چون عبارت در نسخه‌های موجود کتاب خلاف، درست نیست.[۲] عمر نظر امام علی ﷺ را در تقسیم‌نکردن کشاورزان و زمین‌های عراق پذیرفت و بر زمین‌ها خراج وضع کرد و این نظر را در تمام سرزمین‌های فتح‌شده اِعمال نمود و از همه سرزمین‌های آباد در هنگام فتح، خراج دریافت کرد؛ در نتیجه این پیشنهاد و حکم امیرالمؤمنین ﷺ راجع به سواد عراق در دریافت خراج، در دیگر سرزمین‌های فتح‌شده هم اجرا شد، چه آنچه در زمان عمر گشوده شد و چه آنچه بعد از وی در زمان عثمان و حتی بعد از او فتح شد.

بعد از پذیرش نظر امیرالمؤمنین ﷺ است که خلیفه دوم عثمان بن حنیف و حذیفه بن یمان را برای مسّاحی سرزمین‌های عراق فرستاد. عثمان بن حنیف اول زمین‌های عراق را مساحت کرد که به ۳۶ میلیون جریب[۳] رسید،[۴] بعد خراج وضع کرد. او بر هر جریب از درخت انگور، ده درهم و بر هر جریب نخل خرما، هشت درهم و بر نیزار تر شش درهم و بر هر جریب گندم، چهار درهم و بر هر جریب جو، دو درهم مقرر کرد.[۵] جزیه افراد را به حسب توان افراد ۴۸ درهم، ۲۴ درهم و ۱۲ درهم تعیین کرد.[۶]

پیشنهاد امیرالمؤمنین ﷺ درباره سرزمین‌های فتح‌شده باعث اعجاب خلیفه دوم شد و از نظر گذشته خود راجع به برخی از صحابه که گفته بود، نباید از مدینه خارج شوند

---

۱. همان، حاشیه: «لم أعثر علی هذا الخبر فی المصادر المتوفرة».

۲. احتمال اشتباه در نسخه‌های خلاف بعید نیست؛ زیرا شیخ طوسی در موارد زیادی مقید به نقل متن روایات نیست بلکه مفهوم آن را نقل کرده و نساخ تصور کرده‌اند «دعها» صحیح است. البته این احتمال هم قابل تصور است که شیخ اشتباه نقل کرده است.

۳. هر جریب ده‌هزار مترمربع است.

۴. ابن‌فقیه همدانی؛ البلدان؛ ص۳۹۰. احمد بن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۲۶۸. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۳، ص۲۷۵.

۵. احمد بن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۲۶۹. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۳، ص۲۷۵.

۶. قاسم بن سلام ابوعبید؛ الأموال؛ ج۱، ص۵۰.

برگشت و نوعی هماهنگی بین خلیفه و حضرت علی علیه‌السلام و یارانش به وجود آمد و خلیفه دوم حاضر شد عمار یاسر را به عنوان حاکم کوفه به آن شهر اعزام کند.[۱] سلمان هم فارسی‌زبان بود با اجازه حضرت با حکومت همکاری می‌کرد و حاکم مداین شد.[۲] ما این موضوع را با بیان تبعات سودمندش در جلد سوم کتاب سیمای کارگزاران مفصل بیان کرده‌ایم.[۳]

در جمع‌بندی می‌توان گفت، خبر صحیح محمد بن مسلم به این دیدگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره دریافت خراج از سرزمین عراق اشاره دارد که به عنوان یک دستورالعمل در دیگر سرزمین‌های فتح‌شده هم اجرا شد. عبارت آن خبر را دوباره مرور کنیم: «إِنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام قَدْ سَارَ فِي أَهْلِ الْعِرَاقِ بِسِيرَةٍ فَهِيَ إِمَامٌ لِسَائِرِ الْأَرَضِينَ:[۴] همانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام به‌تحقیق درباره اهل عراق سیره‌ای پیش‌گرفته که این سیره الگویی برای دیگر سرزمین‌ها شده است».

به نظر می‌رسد تعبیر «اهل عراق» نظر به زمین‌های سواد عراق ندارد؛ بلکه اشاره‌ای است به آنچه نقل کردیم که قرار بوده زمین‌ها همراه کشاورزان تقسیم شود؛ یعنی بنا بر تقسیم کشاورزان بوده و به تبع آنان، زمین‌های تحت اختیار آنان به افراد می‌رسیده است؛ بنابراین حضرت با این پیشنهاد سازنده و مهم خود، از بردگی هزاران نفر جلوگیری کرد و برابر آنچه نقل کرده‌اند، از برده‌شدن بیش از نیم‌میلیون نفر در عراق در همان مقطع جلوگیری کرده است.[۵] این جمعیت انبوه کسانی بودند که قرار بود بین مجاهدین تقسیم

---

۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۲۶۹. همو، جمل من أنساب الأشراف؛ ج۱، ص۱۸۵. ابن‌فقیه همدانی؛ البلدان؛ ص۲۰۲. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۲، ص۶۰۸. احمد بن داوود دینوری؛ الأخبار الطوال؛ ص۱۲۹.

۲. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۲، ص۳۰۶. تقی‌الدین احمد بن علی مقریزی؛ إمتاع الأسماع؛ ج۶، ص۳۳۹. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۲، ص۶۳۵.

۳. علی اکبر ذاکری؛ سیمای کارگزاران؛ ج۳، ص۳۱۸.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۱۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۵۳.

۵. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۳، ص۲۷۵. ابویوسف؛ الخراج؛ ص۱۲۸.

شوند ولی توسط عثمان بن حنیف سرشماری شده و بر آنان جزیه تعلق گرفت.

در روایتی محمد حلبی وقتی از امام صادق ﷺ درباره سرزمین سواد عراق می‌پرسد، حضرت می‌فرماید: آن برای تمام مسلمانان است، برای کسانی که امروز هستند و کسانی که بعد از امروز، وارد اسلام می‌شوند[۱] و در روایت ابوربیع شامی، سواد عراق را فیء تمام مسلمانان معرفی می‌کند.[۲] اکنون برای روشن‌شدن موضوع و روایت محمد بن مسلم درباره سیرهٔ امیرالمؤمنین ﷺ بحث را پی می‌گیریم. در خبر ابن‌ابی‌یعفور از امام صادق ﷺ[۳] و در ادامهٔ روایت محمد بن مسلم چنین بیان شده است: «إِنَّ أَرْضَ الْجِزْيَةِ لَا تُرْفَعُ عَنْهُمُ الْجِزْيَةُ وَ إِنَّمَا الْجِزْيَةُ عَطَاءُ الْمُهَاجِرِينَ:[۴] زمین‌های جزیه، جزیه از آنها برداشته نمی‌شود و جزیه عطای مهاجران است». در روایت محمد بن مسلم سه مطلب مهم وجود دارد که در ادامه به آن می‌پردازیم:

الف) خراج و جزیه در زمان امیرالمؤمنین ﷺ

جزیه معمولاً به جزیهٔ سرانه اطلاق می‌شود؛ یعنی هر نفر از اهل کتاب باید سالانه مقداری پول یا مال به عنوان جزیه به حاکم اسلامی می‌داد؛ ولی منظور از جزیه در این خبر زمین‌های خراجی است. این زمین‌ها در اختیار غیرمسلمانان بوده است. معنای خبر این است که این زمین‌ها برای همیشه مشمول مالیات خراج هستند و پرداخت خراج و جزیه زمین باعث برداشتن جزیه سرانه نمی‌شود؛ بنابراین اگر یکی از کشاورزان غیرمسلمان اسلام بیاورد، خراج زمین‌هایی که در اختیار اوست برداشته نمی‌شود؛ گرچه چون مسلمان شده، از شخص وی دیگر جزیه سرانه گرفته نمی‌شود. درواقع دو نوع جزیه

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۴۷. همو، الإستبصار؛ ج۳، ص۱۰۹.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۴۰. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۱۰۹. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۴۷.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۶۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۳۶.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۱۸.

وجود داشته است: جزیه بر زمین که خراج نامیده می‌شد و جزیه سرانه که فقط از مردان توانمند از اهل کتاب گرفته می‌شد. اگر با اسلام‌آوردن فردی از اهل کتاب جزیه او برداشته شود، خراج زمینی که روی آن کار می‌کند برداشته نمی‌شود. برای اینکه مطلب روشن شود، به روایتی که شیخ صدوق، شیخ مفید و شیخ طوسی درباره خراج زمین و مقدار جزیه آن نقل کرده‌اند، می‌پردازیم:

از مصعب بن یزید انصاری روایت شده است که گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ مرا به عنوان عامل خود بر چهار روستای مداین منصوب فرمود و آن چهار ناحیه عبارت‌اند از: بهقباذات، بهرسیر، نهر جوبر و نهر ملک. امیرالمؤمنین ﷺ مرا فرمود تا بر هر جریب از زراعت انبوه، یک درهم و نیم و بر هر جریب از زراعت متوسّط، یک درهم و بر هر جریب از زراعت رقیق و پراکنده، دو ثلث درهم و بر هر جریب از تاکستان، ده درهم و بر هر جریب از نخلستان، ده درهم و بر هر جریب از بوستان‌هایی که نخل و دیگر درخت‌ها را با هم داشته باشد، ده درهم خراج وضع کنم و فرمود: هر نخلی را که در اماکن متفرقهٔ دهکده‌ها رُسته باشد، برای رهگذاران و ابناءالسّبیل بگذارم و خراجی از آن نستانم و فرمود بر هر مردی از دهقانان، یعنی کشاورزان بزرگ مجوس، که بر اسب تاتاری «برذون» سوار می‌شوند و انگشتری زرین به دست می‌کنند، ۴۸ درهم و بر هر مردی از طبقهٔ متوسط و تجارشان، ۲۴ درهم و بر تهیدستان و فقیرانشان، دوازده درهم وضع کنم.[1] راوی گفت: پس من آن

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۴۸. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۷۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۲۰. همو، الإستبصار؛ ج۲، ص۵۴: «عَنْ مُصْعَبِ بْنِ یَزِیدَ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ: اسْتَعْمَلَنِی أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی‌طَالِبٍ ﷺ عَلَی أَرْبَعَةِ رَسَاتِیقَ الْمَدَائِنِ: الْبُهْقُبَاذَاتِ وَ بُهُرْسِیرَ وَ نَهْرِجَوْبَرَ وَ نَهْرِ الْمَلِکِ وَ أَمَرَنِی أَنْ أَضَعَ عَلَی کُلِّ جَرِیبِ زَرْعٍ غَلِیظٍ دِرْهَماً وَ نِصْفاً وَ عَلَی کُلِّ جَرِیبٍ وَسَطٍ دِرْهَماً وَ عَلَی کُلِّ جَرِیبِ زَرْعٍ رَقِیقٍ ثُلُثَیْ دِرْهَمٍ وَ عَلَی کُلِّ جَرِیبِ کَرْمٍ عَشَرَةَ دَرَاهِمَ وَ عَلَی کُلِّ جَرِیبِ نَخْلٍ عَشَرَةَ دَرَاهِمَ وَ عَلَی کُلِّ جَرِیبِ الْبَسَاتِینِ الَّتِی تَجْمَعُ النَّخْلَ وَ الشَّجَرَةَ عَشَرَةَ دَرَاهِمَ وَ أَمَرَنِی أَنْ أُلْقِیَ کُلَّ نَخْلٍ شَاذٍّ عَنِ الْقُرَی لِمَارَّةِ الطَّرِیقِ وَ أَبْنَاءِ السَّبِیلِ وَ لَا آخُذَ مِنْهُ شَیْئاً وَ أَمَرَنِی أَنْ أَضَعَ عَلَی الدَّهَاقِینِ الَّذِینَ یَرْکَبُونَ الْبَرَاذِینَ وَ یَتَخَتَّمُونَ بِالذَّهَبِ عَلَی کُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ ثَمَانِیَةَ وَ أَرْبَعِینَ دِرْهَماً وَ عَلَی أَوْسَاطِهِمْ وَ التُّجَّارِ مِنْهُمْ عَلَی ←

اموال خراج را به حساب هجده هزار درهم در هر سال گرد آوردم.[۱]

در این دستورالعمل امیرالمؤمنین ﷺ مالیاتی برای زمین‌ها وضع می‌کند و جزیه‌ای برای کشاورزان و دهقانانی که مسئول زمین‌ها بودند، قرار می‌دهد. شیخ طوسی بعد از نقل این خبر می‌گوید: تعیین مقدار جزیه مخالفتی ندارد با آنچه در گذشته نقل کردیم که مقدار جزیه بر عهده امام است؛ بلکه در آن مقطع این مقدار را امیرالمؤمنین ﷺ در آن سال، مصلحت می‌دیده است.[۲] این خبر در فتوح البلدان و کتب خراج هم آمده است و سند آن دقیق‌تر است. در آن آثار، این خبر را مصعب بن یزید از پدرش نقل کرده است.[۳] در روایتی در منابع عامه آمده که دهقانی از عین‌التمر در زمان خلافت امیرالمؤمنین ﷺ ایمان آورد. حضرت به وی فرمود: اما خودت، جزیه‌ای بر تو نیست؛ ولی زمینت برای ما [مسلمین] است. اگر بخواهی برای تو خراج قرار می‌دهیم و اگر بخواهی تو را قهرمان و کارگزار زمین قرار می‌دهیم تا درآمد آن را که خدا داده برای ما بیاوری[۴] و به نقلی فرمود: اگر بر سرزمین باقی بمانی، ما جزیه را از تو بر می‌داریم و اگر از سرِ زمین بروی، زمین از آنِ ما خواهد بود؛[۵] بنابراین آنچه حضرت انجام داده، وضع خراج برای زمین‌های مفتوحة‌العنوه است که به عنوان یک قانون در دیگر سرزمین‌های فتح‌شده اجر شده است.

→

كُلِّ رَجُلٍ أَرْبَعَةَ وَ عِشْرِينَ دِرْهَماً وَ عَلَى سَفِلَتِهِمْ وَ فُقَرَائِهِمْ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ دِرْهَماً قَالَ فَجَبَيْتُهَا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفَ أَلْفِ دِرْهَمٍ فِي سَنَةٍ».

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه. همان (ترجمه)، ج۲، ص۳۵۱.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۲۰.

۳. احمد بن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۲۷۰. احمد بن رجب حنبلی؛ الإستخراج لأحکام الخراج؛ ص۸۳.

۴. یحیی بن آدم قرشی؛ الخراج؛ ص۶۶. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۹، ص۱۴۲. علی متقی هندی؛ کنز العمال؛ ج۴، ص۵۰۱. جلال‌الدین سیوطی؛ جامع الأحادیث؛ ج۱۵، ص۳۷۲: متن سیوطی: «أَمَا أَنْتَ فَلاَ جِزْيَةَ عَلَيْكَ وَ أَمَّا أَرْضُكَ فَلَنَا. [فللمسلمين] فَإِنْ شِئْتَ فَرَضْنَاهَا لَكَ، وَإِنْ شِئْتَ جَعَلْنَا[كَ] لَهَا قَهْرَمَانَاً فَمَا أَخْرَجَ اللهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ أَتَيْتَنَا بِهِ».

۵. همان. قاسم بن سلام ابوعبید؛ الأموال؛ ص۱۱۲: «إِنْ أَقَمْتَ فِي أَرْضِكَ رَفَعْنَا عَنْكَ جِزْيَةَ رَأْسِكَ وَ إِنْ تَحَوَّلْتَ عَنْهَا فَنَحْنُ أَحَقُّ بِهَا».

ب) مصرف خراج و جزیه

برابر خبر محمد بن مسلم، محل مصرف جزیه مهاجران هستند: «وَ إِنَّمَا الْجِزْيَةُ عَطَاءُ الْمُهَاجِرِينَ:[1] و جزیه فقط عطا برای مهاجران است». این تعبیر در نقل مقنعه[2] و روایت ابن‌ابی‌یعفور از امام صادق ﷺ در تهذیب[3] و کافی هم آمده،[4] در نقل من لایحضره الفقیه از محمد بن مسلم آمده: «وَ إِنَّمَا الْجِزْيَةُ عَطَاءُ الْمُجَاهِدِينَ:[5] جزیه عطایی برای مجاهدان است». مرحوم مجلسی اول با اشاره به اختلاف نسخه من لایحضره الفقیه با تهذیب، در شرح این بخش از خبر بیان می‌کند: «ظاهر این است که مراد از روایت این می‌باشد که جزیه در زمان رسول خدا ﷺ به مصرف مهاجران می‌رسیده است به جهت جهادی که داشتند و بعد از اینکه هجرت پس از فتح مکه قطع شد، برای مجاهدان قرار گرفت. احتمال دارد در زمان غیبت برای مهاجران برای تحصیل علوم دینیه باشد و مجاهدانی که به جهاد اکبر مشغول هستند».[6] شهید اول بر این نظر است که مصرف جزیه سپاه مجاهدان است.[7] به نظر می‌رسد منظور شهید جزیه به معنای اصلی آن است که جزیه بر سرهاست نه خراج؛ زیرا در ادامه تصرف در اراضی مفتوحةالعنوه را با اجازه امام روا می‌داند.

نکته‌ای که لازم است روشن شود این است که واژه «مهاجر» گاهی در برابر «انصار» قرار می‌گیرد که گویا در این سخنان بزرگان همین معنا مورد توجه بوده است، اما گاهی

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۱۸.

۲. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۷۹.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۳۶.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۶۸.

۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۵۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۸۰. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۱، ص۱۲۳.

۶. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۵۴.

۷. شهید اول؛ الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیه؛ ج۲، ص۴۱. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج۶، ص۳۲۵: «مصرف الجزیة عسکر المجاهدین».

«مهاجر» در برابر «اعرابی» قرار می‌گیرد. در این صورت منظور از مهاجر کلیه کسانی است که در دارالاسلام زندگی می‌کنند و در خدمت نظام اسلامی هستند، چه از انصار باشند و چه از مهاجران. در خبری امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: اعرابی برای مهاجر پیشنمازی نمی‌کند.[۱] بدیهی است که منظور از مهاجر در این خبر، اعم از مهاجر و انصار است. علامه مجلسی در توضیح این خبر می‌نویسد: گفته شده مهاجر در زمان ما ساکنان شهرها هستند که امکان شناخت احکام شرعی را دارند.[۲] شهید دوم در شرح لمعه در شرح این حدیث، مهاجر را به یک معنا ساکنان شهرها می‌داند.[۳] ماوردی معتقد است مسلمانان پس از فتح مکه به مهاجران و اعراب تقسیم شدند. مهاجران ساکنان شهر بودند که مستحق دریافت فیء هستند و اعراب ساکنان بادیه‌اند که فقط می‌توانند زکات دریافت کنند؛[۴] بنابراین مهاجران معنای عامی پیدا کرده که شامل انصار هم می‌شده است و اینکه جزیه عطای مجاهدان یا مهاجران باشد، به یک معناست، یعنی خراج و فیء به افرادی که توان رزم داشتند، داده می‌شده، نه ضعیفان و مستمندانی که امکان حضور در جبهه را نداشتند؛ پس سهم بیت‌المال در برابر آمادگی جنگی بوده است. بدیهی است که در این مورد، فقر و نیاز ملاک نبوده است، مگر مجاهدانی که بعد از سال‌ها نبرد، دیگر توان جنگ نداشته باشند؛ ولی در زکات فقر و نیاز شرط است. ادامه خبر نیز این تقسیم را تأیید می‌کند.

ج) مصرف زکات

در ادامه روایت ابن‌ابی‌یعفور از امام صادق علیه السلام[۵] و خبر محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص۳۷۸: «وَ الْأَعْرَابِیُ لَا یَؤُمُّ الْمُهَاجِرَ».

۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۸۵، ص۴۶.

۳. شهید ثانی؛ الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیه؛ ج ۱، ص: ۸۰۴ در توضیح عبارت مکروه بودن امامت اعرابی برای مهاجر می‌نویسد: «الأعراب و هم سکّان البادیة بالمهاجر و هو المدنی المقابل للأعرابی».

۴. علی بن محمد بغدادی ماوردی؛ الأحکام السلطانیة والولایات الدینیه؛ ص۱۲۸: «بَعْدَ الْفَتْحِ وَ صَارَ الْمُسْلِمُونَ مُهَاجِرِینَ وَأَعْرَاباً فَکَانَ أَهْلُ الصَّدَقَةِ یُسَمَّوْنَ عَلَی عَهْدِ رَسُولِ‌اللهِ صلی الله علیه و آله أَعْرَابًا وَ یُسَمَّی أَهْلُ الْفَیْءِ مُهَاجِرِینَ».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۶۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۳۶.

به مصرف زکات اشاره شده که نیاز به توضیح دارد. چنین آمده است: «وَ الصَّدَقَاتُ لِأَهْلِهَا الَّذِينَ سَمَّى اللهُ فِي كِتَابِهِ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْجِزْيَةِ شَيْءٌ:[1] و زکات برای صاحبان آن می‌باشد که خداوند در کتابش نام برده است. آنان در جزیه نصیبی ندارند».

همان‌گونه که اشاره شد، محل مصرف خراج و جزیه مجاهدانی هستند که برای حضور در جبهه‌های نبرد همیشه آماده می‌باشند. گرچه ممکن است به جهاتی در نبرد علیه کفر حضور نیابند، مصرف اصلی آن، این‌گونه افراد هستند؛ ازاین‌رو برای موارد ذکرشده در مصرف زکات نمی‌توانند از این مورد استفاده کنند. در پایان روایت نیز سخن از عدالت است که بسیار مهم و در خور توجه است.

گفتار دوم: سیره عادلانه امیرالمؤمنین ﷺ در مصرف بیت‌المال

برابر آنچه بیان شد، درآمدهای بیت‌المال گسترده بوده است. تنوع درآمدها مصرف‌های متنوعی داشته است. مصارف هشتگانه زکات در قرآن آمده است و چون مورد مصرف آن مشخص بوده، چندان مورد اختلاف قرار نگرفته است. آنچه سیره امیرالمؤمنین ﷺ را با دیگران متفاوت ساخته و جنبه اصلاحی دارد، دو مورد است: مورد اول تقسیم عادلانه و مساوی درآمد خراج و بیت‌المال و مورد دوم تقسیم غنایم است. درباره غنایم دو موضوع مطرح بوده است: موضوع اول دریافت غنایم از مسلمانان باغی که حضرت شیوه و سیره جدیدی را ابداع کرد که سابقه نداشت و به همین جهت این مسئله یکی دیگر از مسائل پرچالش دوران حکومت حضرت بوده است. درباره این موضوع در سیره نظامی سخن گفته‌ایم. موضوع دوم مصرف آن در موارد تعیین‌شده در قرآن و سهم ذوی‌القربی است که در زمان خلفا تخلفاتی از آن صورت گرفت که در ادامه بیان خواهد شد.

اکنون به بیان سیره حضرت امیر در تقسیم عادلانه بیت‌المال می‌پردازیم که از

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۱۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۵۳.

روزهای آغازین خلافت ایشان آغاز شد و مورد مخالفت زیاده‌خواهان قرار گرفت.

۱. تساوی در تقسیم بیت‌المال

رسول خدا ﷺ درآمد بیت‌المال را بین مجاهدان به‌طور مساوی تقسیم می‌کرد.[۱] هر کس از آنان سهمی مانند دیگران از بیت‌المال داشت. این روش را ابوبکر نیز پی گرفت.[۲] در زمان عمر بن خطاب که دیوان سپاه ایجاد شد، اولین تقسیم را وی بر اساس خویشاوندی، امتیازات و سابقه افراد قرار داد.[۳] او برای خویشاوندان پیامبر ﷺ امتیاز قایل شد. او از عباس بن عبدالمطلب شروع کرد و برای وی، ۲۵ یا ۱۲ هزار درهم مقرر کرد. برای اهل بدر، پنج‌هزار درهم مقرر کرد و در اهل بدر به نقلی حسن، حسین، ابوذر و سلمان را وارد کرد. برای بعد از بدریان تا صلح حدیبیه، چهارهزار درهم قرار داد و برای بعد از صلح تا زمان ردّه سه‌هزار درهم تعیین کرد.[۴] سهم همسران پیامبر ﷺ نیز شش‌هزار درهم مقرر شد. برای عایشه و حفصه هر یک دوازده‌هزار درهم و برای صفیه و جویریه پنج‌هزار درهم تعیین کرد.[۵] به همین صورت خلیفه دوم برای افراد دیگر سهم‌های متفاوتی قرار داد.

خلیفه سوم که به حکومت رسید مانند خلیفه دوم عمل کرد. البته با این تفاوت که آن‌گونه که می‌خواست به افراد از بیت‌المال می‌بخشید و به اشخاص سهم‌های زیادی می‌داد. ابن‌ابی‌الحدید،[۶] علامه امینی[۷] و دیگران بخشی از دریافتی‌های افراد مختلف در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۶۰: «کَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ یُعْطِی بِالسَّوِیَّةِ».
۲. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۲، ص۵۳. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل‌الرسول؛ ج۲۶؛ ص۳۴۵. همو، بحار الأنوار؛ ج۲۸، ص۳۲۶.
۳. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۳، ص۱۱۴۵: «و هو دوّن الدواوین فی العطاء، و رتّب الناس فیه علی سوابقهم».
۴. ابن‌جوزی؛ المنتظم؛ ج۴، ص۱۹۴.
۵. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج۲، ص۱۵۳.
۶. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۱، ص۱۹۹ و ج۳، ص۳۵.
۷. علامه عبدالحسین امینی؛ الغدیر؛ ج۸، صص۲۴۱، ۲۵۷ـ۲۶۰، ص۲۶۷ـ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۶ـ۲۷۹ و ۲۹۲.

زمان عثمان را برشمرده‌اند.[۱] او به طلحه دوهزار دینار داد[۲] و به اقوام خود کمک می‌کرد. خمس آفریقا را به مروان داد و دلیل کمک‌های مالی را صله ارحام می‌دانست که خداوند به آن دستور داده است.[۳] این بخشش‌های بی‌حد و حصر و تفاوت قایل‌شدن بین افراد خاص و خویشان با عموم مردم، باعث ناراحتی و نارضایتی عموم مردم گردید؛ ولی برای افرادی هم توقع ایجاد کرد و به یک فرهنگ پذیرفته‌شده تبدیل شد.

وقتی امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ به خلافت رسید، در مدینه برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: ای گروه مهاجر و انصار، ای گروه قریش، بدانید به خدا سوگند من چیزی از فیء شما برای خود قرار نمی‌دهم تا زمانی که نخل خرمایی در مدینه داشته باشم. آیا تصور می‌کنید که خودم و فرزندانم را از بیت‌المال باز می‌دارم و به شما می‌دهم؟ من در تقسیم بیت‌المال بین سیاه و سفید مساوات برقرار می‌کنم. عقیل بن ابی‌طالب حرکت کرد و گفت: مرا و مرد سیاه سودانی را یکی قرار می‌دهی؟ حضرت فرمود: بنشین؛ خداوند تو را رحمت کند، آیا کسی جز تو نبود که سخن بگوید؟ برتری بر آنان جز به سابقه در اسلام و تقوا نیست.[۴] اعتراض عقیل نشان می‌دهد که تقسیم بیت‌المال بر اساس امتیازات یک فرهنگ مقبول در جامعه بوده که اکنون مورد اعتراض برادر خلیفه قرار گرفته است.

حضرت بعد دستور داد آنچه در بیت‌المال وجود دارد به‌طور مساوی بین افراد تقسیم شود.[۵] خود حضرت در خطبه‌ای بیان می‌کند دیوان‌های عطا را که بر اساس امتیازات بود از بین بردم و آن‌گونه عمل کردم که رسول خدا ﷺ عمل می‌کرد تا اموال در میان

---

۱. ابوالصلاح حلبی؛ تقریب المعارف؛ ص۲۹۰.

۲. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۶، ص۱۰۸.

۳. همان، ص۱۳۱: «و کتب لمروان بن الحکم بخمس إفریقیة و أعطی أقاربه المال و تأوّل فی ذلک الصلة التی أمر الله بها».

۴. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ ص۱۵۱.

۵. همان.

ثروتمندان در گردش نباشد.[۱] عاصم بن ضمره گوید: امیرالمؤمنین ﷺ عطاء را به‌طور مساوی بین افراد تقسیم می‌کرد.[۲] امیرالمؤمنین ﷺ در روز سوم خلافتش به عمار یاسر، ابوالهیثم بن تیهان و عبیدالله بن ابی‌رافع دستور داد به هر شخصی از افراد مسلمان که سهمی از بیت‌المال داشتند، سه دینار که معادل سی درهم بود بدهند و خود حضرت به مزرعه‌اش در بیرون مدینه رفت. نامبردگان فوق، طبق دستور حضرت عمل کردند و به هر شخص سی درهم دادند. این تقسیم مورد مخالفت طلحه، زبیر و مروان قرار گرفت و آنان زمزمه‌هایی از مخالفت را در مسجد آغاز کردند. مسئولان بیت‌المال حضرت نزد ایشان رفتند و موضوع را با حضرت در میان گذاشتند. معترضان در گفتگو با حضرت خواستار توجه به سابقه خود در دریافت بیت‌المال شدند.[۳] حضرت به طلحه و زبیر فرمود: شما در اسلام بیشتر سابقه دارید یا من؟ گفتند: تو. پرسید: شما بیشتر با رسول خدا ﷺ خویشاوندی دارید یا من؟ گفتند: تو. پرسید سابقه جهاد شما بیشتر است یا من؟ گفتند: تو. فرمود: سهم من مانند سهم این کارگر اجیری است که برای من کار می‌کند.[۴] آنان مدعی بودند عمر، خلیفه دوم، به آنان سهم بیشتری می‌داده است. حضرت پرسید: رسول خدا ﷺ چگونه سهم می‌داد؟ ساکت ماندند. پرسید: آیا پیروی از سنت پیامبر ﷺ شایسته‌تر است یا سنت عمر؟ گفتند: سنت رسول خدا ﷺ... .[۵] امیرالمؤمنین ﷺ به شبهات آنان در این زمینه پاسخ داد؛ ولی آنان باز هم انتظار سهم بیشتری داشتند و به بهانه سفر عمره، مدینه را ترک کردند.[۶] همین روش عادلانه حضرت مخالفت‌های جدی

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص ۶۰: «وَ مَحَوْتُ دَوَاوِينَ الْعَطَايَا وَ أَعْطَيْتُ كَمَا كَانَ رَسُولُ‌اللهِ ﷺ يُعْطِي بِالسَّوِيَّةِ وَ لَمْ أَجْعَلْهَا دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ».

۲. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات (یک‌جلدی)؛ ص۴۶. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۵، ص۱۰۷: «أَنَّ عَلِيّاً ﷺ قَسَمَ قَسْماً فَسَوَّى بَيْنَ النَّاسِ».

۳. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ ص۱۵۱.

۴. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار ﷺ؛ ج۱، ص۳۷۴.

۵. همو، دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۸۴.

۶. همان.

در پی داشت و باعث گرایش دنیاطلبان به معاویه بود که اشاره خواهد شد.

مخالفت‌ها با تقسیم مساوی بیت‌المال

مخالفت با این روش حضرت به این افراد سرشناس منحصر نبود؛ بلکه دیگران نیز از این‌گونه تقسیم ناخرسند بودند یا انتظار چنین تقسیمی را درباره خود نداشتند. برخی نزدیکان و آشنایان حضرت انتظار داشتند با به‌قدرت‌رسیدن امیرالمؤمنین ﷺ و دراختیارگرفتن بیت‌المال، به مال و نوایی برسند. به چند نمونه دیگر از مخالفت اشخاص با سیره حضرت اشاره می‌کنیم.

۱. کلینی دیدگاه حضرت در تساوی بیت‌المال و اعتراض مردی از انصار را این‌گونه نقل کرده است؛ امیرالمؤمنین ﷺ سخنرانی کرد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای مردم، به‌درستی که آدم کسی را نه بنده و نه کنیززاده است. تمام مردم آزاد هستند؛ ولی خداوند برخی را بر برخی برتری داده است؛ پس هر کس دچار بلاء شده و صبر کرده در راه خدا، به خاطر آن به خدا منت ننهد. آگاه باشید چیزی آماده شده و ما در تقسیم آن بین سیاه و سفید مساوات برقرار می‌کنیم».[1]

مروان به طلحه و زبیر گفت: علی ﷺ جز شما را در نظر نداشته است. پس به هر نفری سه دینار داد. به مردی از انصار نیز سه دینار داد. بعد غلام سیاهی آمد؛ به او نیز سه دینار داد. مرد انصاری گفت: این غلام من است که دیروز آزاد کرده‌ام. او و مرا یکسان قرار می‌دهی؟ حضرت فرمود: «إِنِّی نَظَرْتُ فِی کِتَابِ اللهِ فَلَمْ أَجِدْ لِوُلْدِ إِسْمَاعِیلَ عَلَی وُلْدِ إِسْحَاقَ فَضْلًا:[2] من به کتاب خدا نگریستم؛ برتری‌ای برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق ندیدم».

---

۱. أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ آدَمَ لَمْ یَلِدْ عَبْداً وَ لَا أَمَةً وَ إِنَّ النَّاسَ کُلَّهُمْ أَحْرَارٌ وَ لَکِنَّ اللهَ خَوَّلَ بَعْضَکُمْ بَعْضاً فَمَنْ کَانَ لَهُ بَلَاءٌ فَصَبَرَ فِی الْخَیْرِ فَلَا یَمُنَّ بِهِ عَلَی اللهِ عزّوجل أَلَا وَ قَدْ حَضَرَ شَیْءٌ وَ نَحْنُ مُسَوُّونَ فِیهِ بَیْنَ الْأَسْوَدِ وَ الْأَحْمَرِ.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۶۹.

شیخ طوسی این خبر را در کتاب امالی آورده و مرد معترض انصاری را سهل بن حنیف، از یاران مخلص حضرت، دانسته است. وی نقل کرده علی ﷺ روز بعد از بیعت وارد خزانه بیت‌المال شد. اموالی را که در آن جمع شده بود خواست و آنها را بین مردم سه‌دینار سه‌دینار تقسیم کرد. سهل بن حنیف حرکت کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین ﷺ این غلام را من آزاد کرده‌ام. حضرت به او سه دینار داد مانند آنچه به سهل بن حنیف داده بود.[۱]

۲. دو زن هنگام تقسیم بیت‌المال نزد امام علی ﷺ آمدند؛ یکی از آنها عرب و دیگری غیرعرب بود؛ امام به هر یک از ایشان ۲۵ درهم و پیمانه‌ای بزرگ گندم داد. زن عرب گفت: ای امیرالمؤمنین ﷺ من زنی از عربم و این زنی از عجم است. علی ﷺ فرمود: به خدا سوگند که من در این مال عمومی (بیت‌المال) هیچ برتری‌ای برای فرزندان اسماعیل نسبت به فرزندان اسحاق نمی‌بینم.[۲]

۳. اعتراض و مخالفت با سیره امیرالمؤمنین ﷺ به همین‌جا ختم نمی‌شود. جمعی از کارگزاران حضرت نیز تصور می‌کردند که هرگونه بخواهند می‌توانند در بیت‌المال تصرف کنند؛ ولی به اختلاس و برداشت غیرقانونی از بیت‌المال متهم شدند و فرار کردند و به معاویه پیوستند.[۳] موضوع تقسیم عادلانه بیت‌المال آن‌قدر غیرمنتظر تلقی می‌شد که غلامی از غلامان حضرت نیز در خواست سهم بیشتری از بیت‌المال کرد که با اعتراض امام، روبرو شد.

غلامی از غلامان حضرت از ایشان درخواست مالی کرد. حضرت پاسخ داد وقتی عطای من را دادند، آن را با تو تقسیم خواهم کرد. گفت: آن مقدار مال برای من کافی

---

۱. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۶۸۶.

۲. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات (یک‌جلدی)؛ ص۴۶. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۵، ص۱۰۷. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۳۴؛ ص۳۵۰ و ج۴۱، ص۱۳۷. محمدرضا، محمد و علی حکیمی؛ الحیاة؛ ج۵، ص۱۹۰: «إِنِّی لَا أَجِدُ لِبَنِی إِسْمَاعِیلَ فِی هَذَا الْفَیْءِ فَضْلًا عَلَی بَنِی إِسْحَاقَ».

۳. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات (یک‌جلدی)؛ ص۴۶.

نیست. او به سوی معاویه فرار کرد و معاویه به او کمک نمود. غلام نامه‌ای به امیرالمؤمنین ﷺ نوشت و به حضرت از مالی که به دست آورده، خبر داد. امیرالمؤمنین ﷺ در پاسخ وی نوشت: مالی که اکنون در دست توست، قبل از تو صاحبی داشته و بعد از تو به اهل آن می‌رسد و فقط آنچه برای توست چیزی است که برای خودت آماده کرده‌ای؛ پس امید به رحمت خدا داشته باش درباره آنچه گذشته و اطمینان به رزق خدا داشته باش درباره آنچه باقیمانده است.[۱]

مشابه این سخنان در نهج البلاغه آمده که مخاطب آن متفاوت است.[۲]

۲. رد پیشنهاد عدول از مساوات در تقسیم بیت‌المال

نارضایتی جمعی از یاران حضرت از تقسیم عادلانه بیت‌المال و تعقیب کارگزاران متخلفی که از بیت‌المال سوءاستفاده کرده بودند و فرار آنان و جمعی از اشراف به سوی معاویه که با استقبال وی روبرو می‌شدند و کمک مالی زیادی به آنان می‌کرد و وعده مقام به آنان می‌داد، باعث شد که جمعی از یاران امیر مؤمنان به فکریافتن چاره و راه حل بیفتند. آنان راه حل جلوگیری از گرایش به معاویه در شام را این دانستند که حضرت از اصلی که به آن پایبند بود و در مدینه و کوفه رسماً اعلام کرد که همه در سهم از بیت‌المال یکسان هستند، عدول کند و به اشراف و سران قبایل و افراد باسابقه، سهم بیشتری از بیت‌المال بدهد و بعد از استحکام پایه‌های قدرتش، به روش مساوات در تقسیم بیت‌المال برگردد. حضرت به‌شدت با این پیشنهاد یاران خود مخالفت کرد. گزارش کلینی و دیگران را دراین‌باره با هم مطالعه می‌کنیم. این خبر را کلینی با یک سند و ثقفی در الغارات، شیخ

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۷۲. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج۲، ص۱۱۱: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَا فِی یَدِکَ مِنَ الْمَالِ قَدْ کَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَکَ وَ هُوَ صَائِرٌ إِلَی أَهْلِهِ بَعْدَکَ وَ إِنَّمَا لَکَ مِنْهُ مَا مَهَّدْتَ لِنَفْسِکَ فَارْجُ لِمَنْ مَضَی رَحْمَةَ اللهِ وَ ثِقْ لِمَنْ بَقِیَ بِرِزْقِ اللهِ».

۲. نهج البلاغه؛ ص۵۴۹، ح۴۲۳.

مفید و شیخ طوسی با سندی دیگر با تفاوتی اندک نقل کرده‌اند. در تحف العقول و نهج البلاغه نیز این پیشنهاد و پاسخ حضرت آمده است. متن گزارش را کتاب کافی قرار می‌دهیم و برخی تفاوت‌ها و اضافات در دیگر منابع و نیز گاهی نسخه‌بدل‌ها را نیز نقل می‌کنیم:

جمعی از شیعیان و طرفداران امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی جدایی مردم را از حضرت دیدند که جمع زیادی از آنان به خاطر دنیا، به جانب معاویه فرار می‌کردند، نزد حضرت آمدند و[1] گفتند: ای امیر مؤمنان، (بهتر است) این اموال را بیرون آوری و بین رؤسا و اشراف تقسیم کنی و آنان را بر ما برتری دهی[2] و اشراف عرب و قریش را بر موالی و عجم برتری دهی و کسانی که ترس از مخالفت آنها و فرارشان را نزد معاویه داری (برتری دهی)، چون معاویه با آنان چنین عمل می‌کند.[3] تا زمانی که کارها برایت استحکام یافت، برگردی به برترین راهی که خداوند تو را بر آن قرار داده، از تقسیم مساوی و عادلانه در میان رعیت.[4] حضرت در پاسخ آنان فرمود:

أَ تَأْمُرُونِی وَیْحَکُمْ أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ فِیمَنْ وُلِّیتُ عَلَیْهِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا وَ اللهِ لَا یَکُونُ ذَلِکَ مَا سَمَرَ السَّمِیرُ[5] وَ مَا رَأَیْتُ فِی السَّمَاءِ نَجْماً وَ اللهِ لَوْ کَانَتْ أَمْوَالُهُمْ مَالِی لَسَاوَیْتُ بَیْنَهُمْ فَکَیْفَ وَ إِنَّمَا هِیَ أَمْوَالُهُمْ: وای بر شما، آیا به من فرمان می‌دهید که یاری را با ستم، به کسانی از اهل اسلام که بر آنان ولایت داده شده‌ام، بخواهم؟ نه به خدا سوگند، هرگز چنین نخواهد شد، تا زمانی که روزگار ادامه دارد و تا زمانی که در آسمان ستاره‌ای ببینم. به خدا سوگند اگر این اموال آنان، مال

---

۱. شیخ مفید؛ الأمالی؛ ص۱۷۵. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۱۹۴. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۲، ص۲۰۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۳۱.

۳. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات (یک‌جلدی)؛ ص۴۸.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۳۱.

۵. در الغارات (ص۴۸)، أمالی شیخ مفید (ص۱۷۵) و أمالی شیخ طوسی (ص۱۹۴) به جای این عبارت، چنین آمده: «وَ اللهِ لَا أَفْعَلُ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ: به خدا سوگند انجام نمی‌دهم تا زمانی که خورشید طلوع می‌کند».

شخصی خودم بود، بین مردم در تقسیم آن مساوات برقرار می‌کردم، درحالی‌که این اموال از آنِ آنان است.

سپس مقدار زیادی ساکت ماند و بعد سرش را بلند کرد و فرمود:

هر کس در میان شما مالی دارد، از فساد بپرهیزد. به‌درستی که دادن مال به‌ناحق تبذیر و اسراف است؛ گرچه نامِ دهنده آن را در میان مردم بلند می‌کند، در نزد خدا پایین می‌آورد و هیچ مردی مالش را در مورد ناحق و نزد غیرشایسته قرار نمی‌دهد جز اینکه خداوند او را از شکر دریافت‌کنندگان محروم می‌کند و دوستی آنان برای دیگران است. اگر همراه او جمعی باقی بماند که [او را دوست دارد و[1]] به او اظهار امتنان و تشکر کند و خیرخواهی خود را به او نشان دهد، این فقط چاپلوسی و دروغ است؛ زیرا اگر به مقدار لنگ کفشی بلغزد و نیاز به کمک آنان و جبران آنچه انجام داده نیاز پیدا کند، پس سرزنش کننده‌ترین دوست و بدترین رفیق خواهند بود.[2]

و مرد مالش را در مورد ناحق و نزد نااهل قرار ندهد، جز اینکه برای او بهره‌ای نباشد، جز ستایش انسان‌های پست و افرار نابکار تا زمانی که به آنها انعام کند و کمک نماید و سخن جاهل که چقدر بخشنده است؛ درحالی‌که وی نزد خدا بخیل است؛ پس چه بهره‌ای ناپایدارتر و خسران‌آورتر از این بهره است و کدام فایدهٔ شناخته‌شده کمتر از این فایده است؟ پس هر کس مالی دارد، صله رحم انجام دهد و خوب مهمان‌داری نماید و برده و اسیر آزاد کند [و قرض‌داران را یاری نماید[3]] و

---

۱. شیخ مفید؛ الأمالی؛ ص۱۷۶. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۱۹۵.

۲. مَنْ كَانَ مِنكُمْ لَهُ مَالٌ فَإِيَّاهُ وَ الْفَسَادَ فَإِنَّ إِعْطَاءَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَ إِسْرَافٌ وَ هُوَ يَرْفَعُ ذِكْرَ صَاحِبِهِ فِي النَّاسِ وَ يَضَعُهُ عِنْدَ اللهِ وَ لَمْ يَضَعِ امْرُؤٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللهُ شُكْرَهُمْ وَ كَانَ لِغَيْرِهِ وُدُّهُمْ فَإِنْ بَقِيَ مَعَهُ مِنْهُمْ بَقِيَّةٌ مِمَّنْ [يَوَدُّهُ و] يُظْهِرُ الشُّكْرَ لَهُ وَ يُرِيهِ النُّصْحَ فَإِنَّمَا ذَلِكَ مَلَقٌ مِنْهُ وَ كَذِبٌ فَإِنْ زَلَّتْ بِصَاحِبِهِمُ النَّعْلُ ثُمَّ احْتَاجَ إِلَى مَعُونَتِهِمْ وَ مُكَافَأَتِهِمْ فَأَلْأَمُ خَلِيلٍ وَ شَرُّ خَدِينٍ. نقل نهج البلاغه؛ ص ۱۸۳، خ۱۲۶ تا اینجاست. آنچه در قلاب آمده، نسخه‌بدل‌ها و اضافاتی است که منبعش در ترجمه و متن مشخص شده است.

۳. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات (یک‌جلدی)؛ ص۴۹. شیخ مفید؛ الأمالی؛ ص۱۷۶. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۱۹۵. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۱۸۶.

مشکل درراه‌مانده‌ای را برطرف کند [و فقیران مهاجران یا مجاهدان را کمک کند و نفس خود را به صبر بر ثواب و حقوق وا دارد[۱]]. به‌درستی که رسیدن به این خصلت‌ها باعث دستیابی به مکارم دنیوی و شرف اخروی است[۲] [اگر خدا بخواهد[۳]]».

امیرالمؤمنین علیه السلام در این سخنان نکات بسیار مهمی را بیان فرموده است:

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام برای کسب قدرت یا حفظ آن حاضر نیست کار خلافی انجام دهد و به عموم مردم ستم نماید. او حاضر نیست برای به‌دست‌آوردن رأی و نظر اشراف و بزرگان قریش و عرب، اصول خود را زیر پا نهد تا پایه‌های قدرتش مستحکم شود. حتی اگر مال شخصی وی باشد، بر مساوات در تقسیم آن اصرار دارد. این نکته‌ای است که حضرت به مالک اشتر فرمود که رضایت عموم مردم ناراحتی خواص را جبران می‌کند[۴] و به همین جهت در برابر پیشنهاد ابقای معاویه ایستاد و او را با رعایت تمام جوانب سیاسی در شام ابقا نکرد؛ گرچه بعداً باعث دردسر و مشکل برای حضرت شد.[۵]

۲. حضرت واقعیت بسیار زیبایی را مطرح می‌کند که کمک به افراد از بیت‌المال

---

۱. همان. فاضل آبی در نثر الدرر (ج ۱، ص ۲۱۶) و تذکرة الحمدونیه ابن‌حمدون(ج ۱، ص ۱۰۰) این سخنان با تفاوت‌هایی اندک نقل شده است. و به جای «المهاجرین»، «المجاهدین» آمده است، با این عبارت: «ولیفکّ به العانی والأسیر و لیعط منه الغارم و ابن‌السبیل و الفقراء و المجاهدین و لیصبر نفسه علی الحقوق و ابتغاء الثّواب».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۳۱. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات (یک‌جلدی)؛ ص ۴۹. شیخ مفید؛ الأمالی؛ ص ۱۷۶. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص ۱۹۵. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص ۱۸۶: «وَ لَمْ یَضَعِ امْرُؤٌ مَالَهُ فِی غَیْرِ حَقِّهِ وَ عِنْدَ غَیْرِ أَهْلِهِ إِلَّا لَمْ یَکُنْ لَهُ مِنَ الْحَظِّ فِیمَا أُتِیَ إِلَّا مَحْمَدَةُ اللِّئَامِ وَ ثَنَاءُ الْأَشْرَارِ مَا دَامَ عَلَیْهِ مُنْعِماً مُفْضِلًا وَ مَقَالَةُ الْجَاهِلِ مَا أَجْوَدَهُ وَ هُوَ عِنْدَ اللهِ بَخِیلٌ فَأَیُّ حَظٍّ أَبْوَرُ وَ أَخْسَرُ مِنْ هَذَا الْحَظِّ وَ أَیُّ فَائِدَةٍ مَعْرُوفٍ أَقَلُّ مِنْ هَذَا الْمَعْرُوفِ فَمَنْ کَانَ مِنْکُمْ لَهُ مَالٌ فَلْیَصِلْ بِهِ الْقَرَابَةَ وَ لْیُحْسِنْ مِنْهُ الضِّیَافَةَ وَ لْیَفُکَّ بِهِ الْعَانِیَ وَ الْأَسِیرَ [وَ لْیُعِنْ بِهِ الْغَارِمِینَ] وَ ابْنَ السَّبِیلِ [وَ الْفُقَرَاءَ وَ الْمُهَاجِرِینَ وَ لْیُصَبِّرْ نَفْسَهُ عَلَی الثَّوَابِ وَ الْحُقُوقِ] فَإِنَّ الْفَوْزَ بِهَذِهِ الْخِصَالِ مَکَارِمُ الدُّنْیَا وَ شَرَفُ الْآخِرَةِ [إِنْ شاء الله]».

۳. ابوسعد منصور بن حسین فاضل آبی؛ نثر الدرر؛ ج ۱، ص ۲۱۶. ابن‌حمدون؛ التذکرة الحمدونیه؛ ج ۱، ص ۱۰۱.

۴. ابن‌شبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص ۱۲۸. نهج البلاغه؛ ص ۴۲۹: «إِنَّ سَخَطَ الْخَاصَّةِ یُغْتَفَرُ مَعَ رِضَا الْعَامَّةِ».

۵. أبوبکر محمد بن محمد ولید مالکی طرطوشی؛ سراج الملوک؛ ص ۱۱۳.

قدردانی آنان را در پی ندارد؛ بلکه آنان ممکن است تا مدتی به تعریف و چاپلوسی بپردازند، اما در وقت نیاز، کمکی به تو نخواهند کرد. این واقعیت است که این‌گونه افراد خواهند گفت: مگر از مال پدرش به ما داده؟ مال بیت‌المال بوده؛ حقمان است؛ درحالی‌که چنین حقی نداشته و خود می‌داند این مال را به‌ناحق دریافت کرده است.

۳. حضرت در بخش پایانی، شیوه مصرف مال را بیان فرموده که شخصی که مالی دارد، به آزادی برده و به اسیر کمک کند، به درمانده در راه و فقرا یاری رساند و به نیروهایی کمک کند که از کمال ویژه‌ای برخوردارند و اهل هجرت یا جهاد هستند؛ یعنی فرد به ثواب الهی امید داشته باشد، نه قدردانی افراد.

۴. حضرت افراد را از توجه به مدح و ستایش دیگران بر حذر می‌دارد. طرطوشی در سراج الملوک در بابی که شرایط معتبر والی را بیان می‌کند، جایگاه کارگزاران را برای والی مانند سلاح برای جنگجو می‌داند، در نتیجه والی باید تمام تلاشش را به کار بگیرد تا شخص شایسته‌ای را به کار بگمارد. وی در ادامه به این سخنان حضرت اشاره می‌کند و با استناد به آن، خطری را که از ناحیه اظهارات چاپلوسانه و خوش‌زبانی متوجه کارگزار می‌شود، گوشزد می‌کند و یادآوری می‌کند که افراد چاپلوس کارگزار را وسیله‌ای برای رسیدن به خواسته‌های خود قرار می‌دهند؛ در پایان نیز آنان را از این‌گونه دوستی‌ها باز می‌دارد.[۱]

به هر حال این روش اصلاحی امیر مؤمنان ﷺ از مهم‌ترین مسائل مالی حضرت بود که در طول تاریخ مورد توجه و تحلیل قرار گرفته است. برخی آن را دلیل بر عدالت امام علی ﷺ دانسته‌اند و جمعی اعمال آن را در آغازین روزهای خلافت، ضعف در سیاست‌مداری و ملک‌داری حضرت به‌شمار آورده‌اند. طلحه و زبیر به این تساوی معترض بودند[۲] که پاسخ حضرت نقل شد.

---

۱. همان، ص۱۱۳ـ۱۱۴.

۲. ابن‌عقده کوفی؛ فضائل أمیرالمؤمنین ﷺ؛ ص۹۵. نهج البلاغه؛ ص۳۲۲، خ۲۰۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۳۲، ص۵۰.

پاسخ به پرسش از آینده مسلمانان

ابن‌قتیبه بخش اول این سخنان حضرت را تا عبارت «اموالکم» نقل کرده و بعد می‌افزاید: مردی حرکت کرد و دربارهٔ جانشین حضرت پرسید. حضرت امیر ﷺ، امام حسن ﷺ را با ویژگی کرامت و بخشش ستود و از عبدالله بن جعفر و امام حسین ﷺ و محمد بن حنفیه سخن گفت و درباره معاویه و شامیان که در اینجا مطرح هستند فرمود:

به خدا سوگند، دوست دارم این مردمان بر شما حاکم باشند که در سرزمین خود به اصلاح رفتار می‌کنند و شما در سرزمین‌تان فساد می‌کنید و آنان امانت را به معاویه برمی‌گردانند، درحالی‌که شما (در امانت) خیانت می‌کنید و آنان از معاویه پیروی می‌کنند، درحالی‌که شما از من نافرمانی می‌کنید و آنان بر باطل خود جمع‌اند و شما در حق خود پراکنده‌اید. به خدا سوگند هیچ حرامی رها نمی‌کنند جز اینکه حلال می‌نمایند. بدانید هیچ خانه‌ای باقی نمی‌ماند مگر اینکه ظلم و ستمشان را وارد آن می‌کنند... تا گریه‌کنندگان شما یکی برای دینش گریه می‌کند و یکی برای دنیایش تا جایی که یاری شما همچون یاری بنده باشد به آقایش؛ اگر حاضر باشد، او را اطاعت می‌کند و اگر حضور نداشته باشد، او را دشنام می‌دهد.[1]

مردی گفت: آیا گمان می‌کنی چنین شود؟ علی ﷺ گفت: گفته‌هایم گمان نیست یقین است.[2]

این سخنان حضرت اشاره به این نکته است که این مشکل به اشراف محدود

---

۱. ابن‌قتیبه؛ الإمامة و السیاسه؛ ج ۱، ص ۱۷۴: «و الله لقد أحببت أن یدال هؤلاء القوم علیکم، بإصلاحهم فی أرضهم و فسادکم فی أرضکم و أدائهم الأمانة لمعاویة و خیانتکم و بطاعتهم له و معصیتکم لی و اجتماعهم علی باطلهم و تفرّقکم عن حقّکم و ایم الله لا یدعون بعدی محرّما إلّا استحلوه و لا یبقی بیت وبر و لا مدر إلّا أدخلوه ظلمهم، حتی یقوم الباکیان منکم، باک لدینه و باک لدنیاه و حتی تکون نصرة أحدکم کنصرة العبدلسیده، إذا شهد أطاعه و إذا غاب سبّه».

۲. همان.

نمی‌شود؛ بلکه این وضعیت نابسامان مردم است که از دستورهای حق حضرت پیروی نمی‌کنند، ازاین‌رو باید در انتظار حاکمان ستمگر بنی‌امیه باشند.

گفتار سوم: دریافت و تقسیم غنایم

غنایم جنگی از منابع درآمد برای مسلمانان و جنگجویان و حاکم اسلامی است. درباره غنایم در دوران حکومت علوی دو موضوع قابل طرح است که نیاز به بررسی دارد: یکی اصلاح‌کردن روش دریافت غنایم و دیگری اصلاح آنچه در تقسیم غنایم رخ می‌دهد.

۱. دریافت غنایم

امیرالمؤمنین ﷺ در دوران زمامداری خود سه جنگ سخت داشت که هر سه با باغیان و سرکشان داخلی بود. اولین جنگ با ناکثین بود که طلحه و زبیر به همراه عایشه دست به شورش زدند و مرکز امارت بصره را تصرف کردند و تصمیم داشتند حکومتی مستقل در آنجا ایجاد کنند. آنها با امیرالمؤمنین ﷺ رویاروی شدند تا امتیاز بگیرند. خلیفه مسلمانان ابتدا آنان را نصیحت کرد، اما چون نتیجه نداد و دست از مخالفت خود بر نداشتند، با آنها جنگید. طلحه در صحنه نبرد کشته شد؛[۱] زبیر نیز کشته شد،[۲] ولی وی را بیرون از صحنه نبرد فردی به نام ابن‌جرموز سر برید؛[۳] ام‌المؤمنین عایشه نیز اسیر شد[۴] و غنایمی به دست آمد.

طبق آنچه مرسوم بود، در یک جنگ، افراد اسیر از زن و مرد به عنوان برده خرید و فروش می‌شدند و بعد از کسر یک‌پنجم تمام غنایم، بقیهٔ آن بین جنگجویان حاضر در نبرد

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۳.

۲. همان.

۳. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۴۷۷. شیخ مفید؛ الفصول المختاره؛ ص۱۴۳ـ۱۴۵. همو، الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصره؛ ص۳۷۶.

۴. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۹۴. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۳۰۴.

تقسیم می‌شد و وسایل، چارپایان و ابزاری که در نبرد از آنها استفاده شده بود، به غنیمت برده می‌شد؛ ولی در آستانه شکست سپاه ناکثین و بعد از پی‌شدن شتر عایشه، حضرت دستور جدیدی صادر کردند. این فرمان مشابه فرمانی بود که رسول خدا ﷺ در فتح مکه صادر کرد. در حدیثی که امام صادق ؑ انواع شمشیرها را تشریح می‌کند دراین‌باره چنین می‌فرماید:

سیره امیرالمؤمنین ؑ دربارهٔ آنان مانند سیره رسول خدا ﷺ درباره مردم مکه در فتح مکه بود؛ زیرا ذریه‌ای از آنان را اسیر نکرد و فرمود: هر کس درِ خانه‌اش را ببندد در امان است. هر کس سلاحش را بیندازد در امان است. امیرالمؤمنین ؑ روز فتح بصره همچنین دستور داد و در میان آنان ندا سر داد: ذریه آنان را اسیر نکنید و بر مجروحی حمله منمایید و فراری را تعقیب مکنید و هر کس درِ خانه‌اش را ببندد و سلاحش را بیندازد، در امان است.[۱]

در منابع اهل سنت دو تعبیر متفاوت در دستورالعمل حضرت دیده می‌شود. حضرت چنین دستور داد: «أَنْ لاَ یُقْتَلَ مُقْبِلٌ وَ لاَ مُدْبِرٌ، وَ لاَ یُفْتَحَ بَابٌ وَ لاَ یُسْتَحَلَّ فَرْجٌ وَ لاَ مَالٌ:[۲] اگر شخصی رو بیاورد یا پشت کند، کشته نشود و درِ خانه‌ای در بصره برای حمله گشوده نشود و زنی به عنوان کنیز حلال نمی‌شود و نه مالی (حلال شمرده نمی‌شود)».

چون اصحاب جمل پس از شکست به بصره پناه بردند و در خانه‌های بصره پنهان شدند، حضرت دستور داد به خانه‌های بصره حمله نشود، گرچه افراد شرکت‌کننده در جنگ به آن خانه‌ها پناه برده باشند. نکته دیگر که در جنگ‌ها معمول بود این بود که بعد

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۲. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۲، ص۳۲۱. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۲۹۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۱۶ و ج۶، ص۱۳۷: «وَ کَانَتِ السِّیرَةُ فِیهِمْ مِنْ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ ؑ مَا کَانَ مِنْ رَسُولِ‌اللهِ ﷺ فِی أَهْلِ مَکَّةَ یَوْمَ فَتْحِ مَکَّةَ. فَإِنَّهُ لَمْ یَسْبِ لَهُمْ ذُرِّیَّةً وَ قَالَ: مَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَ مَنْ أَلْقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَ کَذَلِکَ قَالَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ ؑ یَوْمَ الْبَصْرَةِ نَادَى فِیهِمْ: لَا تَسْبُوا لَهُمْ ذُرِّیَّةً وَ لَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِیحٍ وَ لَا تَتْبَعُوا مُدْبِراً وَ مَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ وَ أَلْقَى سِلَاحَهُ، فَهُوَ آمِنٌ».

۲. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف؛ ج۷، ص۵۳۸ (دار التاج). جلال‌الدین سیوطی؛ جامع الأحادیث؛ ج۱۶، ص۱۹۱ (دار التاج).

از دستیابی به زنان، آنان را اسیر و کنیز خود می‌گرفتند و از آنها استفاده جنسی می‌کردند. حضرت استفاده جنسی از زنان حاضر در نبرد را ممنوع اعلام کرد، چراکه آنها مسلمان بودند. این دستورالعمل جدید و خلاف انتظار مسلمانان حاضر در صحنهٔ نبرد بود. دستور حضرت هم از جهت عاطفی مهم بود که افراد کمتری کشته شوند و هم از بعد مالی مهم و دارای دو جهت بود:

اولاً کسی را اسیر نگیرند و تمام افرادی که در این نبرد نقش داشتند، نه‌تنها اسیر نشدند، بلکه با بزرگواری امام علی ﷺ روبرو شدند؛ حتی فردی مانند مروان بن حکم مورد عفو حضرت قرار گرفت.[۱]

ثانیاً دستور دادند آن ابزار و وسایلی مشمول غنیمت قرار گیرد که در محدوده سپاه باشد و فقط آنها را بین افراد تقسیم کرد.[۲] جنگ به خانه‌های بصره هم کشیده شده بود و طبیعتا غنایم زیادی در خانه‌ها و مراکز پشتیبانی آنان در داخل شهر بصره بود؛ به همین جهت از حضرت پرسیدند: اموال آنان را نمی‌گیری؟ فرمود: «لا، لأنّهُم تُحرِّمُوا بحُرمةِ الإسلام فلا يَحِلُّ أموالُهم فِي دارِ الهِجرَةِ:[۳] نه، زیرا آنان به حرمت و احترام اسلام دارای حرمت شده‌اند؛ پس گرفتن اموال آنان در دارالهجره حلال نیست».

اگر وسیله‌ای بیرون از سپاه مورد استفاده قرار گرفته بود، به صاحبان آن برگردانده می‌شد و این را منادی حضرت اعلام کرد و مردی که دنبال دیگش بود، اجازه نداد غذای داخل آن بپزد؛ او دیگ را واژگون کرد و با خود برد.[۴] حضرت حتی اسبی را که مردی مدعی بود به شخصی عاریه داده و نمی‌دانسته برای جنگ آورده است، با اقامه بینه، به صاحبش بازگرداند.[۵]

---

۱. نهج البلاغه؛ ص۱۰۲، خ۷۳.

۲. شیخ مفید؛ الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصره؛ ص۴۰۵: «وَ قَسَّمَ مَا حَوَاهُ الْعَسْكَرُ مِنَ السِّلَاحِ وَ الْكُرَاعِ».

۳. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۷، ص۲۶۶.

۴. همان.

۵. شیخ مفید؛ الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصره؛ ص۴۰۶.

این هر دو، نوعی دیدگاه اصلاحی راجع به دریافت غنایم بود کـه نمونـه آن فقـط در فتح مکه دیده شده بود. در واقع سیره حضرت عملی ابتکاری بود که تا آن زمـان جـز در فتح مکه سابقه نداشت. این دو دستور، انعکاس خوبی در میان سپاهیان پیـروز حضـرت نداشت؛ چراکه حداقل جمعی از آنان به امید غنیمت در نبرد حاضر شده بودند و ایـن دو فرمان را درست نمی‌دانستند. آنان وقتی که بعد از تقسیم غنایم لشکرگاه بـا حضـرت بـه بصره رفتند، اعتراض کردند که چرا ذراری و اموال آنان را تقسیم نمی‌کنی؛[1] حتی برخـی گفتند: ای علی، عدالت ننمودی که اموال آنان را بین ما تقسیم کرده‌ای، ولی گـرفتن زنـان و فرزندان آنان را حلال نمی‌دانی[2] یا می‌گفتند: چطور ریختن خون آنان برای مـا حـلال است، اما بردن مال آنان که در غیر لشکرگاه بوده، حرام است؟[3] امیرالمؤمنین علیه السلام بـه ایـن شبهه چنین پاسخ داد:

> مردان با ما جنگیدند و ما هم با آنان جنگیدیم (بدیهی است که در نبرد افـراد کشـته شوند)؛ اما زنان و بچه‌ها راهی برای ما بر آنـان نیسـت؛ زیـرا آنـان مسـلمان و در دارالهجره می‌باشند؛ پس برای شما بر آنان راهی نیست. اما آنچه با آن بر ضد شـما گرد آورده و علیه شما برای جنگ کمک گرفتند و در لشکر آنان و اطـرافش بـوده، برای شماست؛ اما اموالی که در خانه‌های آنان است، برابر دستور خدا، میراث بـرای بازماندگان آنان است و بر آن زنان (که شوهر از دست داده‌اند) عدّه است و شما بـر آنها و فرزندانشان راهی ندارید.[4]

---

۱. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۹۵.

۲. علامه حلی؛ مختلف الشیعة فی أحکام الشریعه؛ ج۴، ص۴۵۱.

۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۹۵. شیخ مفید؛ الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصره؛ ص۴۰۵.

۴. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۹۵. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۱، ص۵۶. شیخ مفید؛ الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصره؛ ص۴۰۵: «حَارَبَنَا الرِّجَالُ فَحَارَبْنَاهُمْ فَأَمَّا النِّسَاءُ وَ الذَّرَارِيُّ فَلَا سَبِيلَ لَنَا عَلَـيْهِمْ لِأَنَّهُنَّ مُسْلِمَاتٌ وَ فِي دَارِ هِجْرَةٍ فَلَيْسَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ سَبِيلٌ فَأَمَّا مَا أَجْلَبُوا عَلَيْكُمْ بِهِ وَ اسْتَعَانُوا بِهِ عَلَـى حَـرْبِكُمْ وَ ضَـمَّهُ عَسْكَرُهُمْ وَ حَوَاهُ فَهُوَ لَكُمْ وَ مَا كَانَ فِي دُورِهِمْ فَهُوَ مِيرَاثٌ عَلَى فَرَائِضِ اللهِ تَعَالَى لِذَرَارِيِّهِمْ وَ عَلَى نِسَائِهِمُ الْعِدَّةُ وَ لَيْسَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ وَ لَا عَلَى الذَّرَارِيِّ مِنْ سَبِيلٍ».

شیخ مفید راجع به اموال از حضرت نقل کرده که میراث برای مستحقان از ارحام آنان است.[۱] پاسخ دیگری از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: همان‌گونه که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در فتح مکه همه را عفو کرد و مالی و فردی را به غنیمت نگرفت، من هم در این نبرد از سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پیروی کردم و از افراد اسیر مخالف خود گذشتم و از اموال آنان در غیر محدودهٔ سپاه صرف نظر کردم.[۲]

ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که با اشاره به آیهٔ «وَ إِنْ طٰائِفَتٰانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمٰا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدٰاهُمٰا عَلَى الْأُخْرىٰ فَقٰاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتّٰى تَفِيءَ إِلىٰ أَمْرِ اللّٰهِ؛[۳] اگر دو گروه از مؤمنان با هم جنگیدند، بین آن دو صلح برقرار کنید؛ پس اگر یکی بر دیگری تجاوز کرد، با متجاوز بجنگید تا تحت فرمان خدا درآید». فرمود: تأویل این آیه در روز جنگ بصره رخ داد و آنان اهل این آیه بودند و آنها کسانی بودند که بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام بغی کردند. بر حضرت جنگ و کشتن آنان واجب بود تا به امر الهی برگردند تا اینکه می‌فرماید: بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام واجب بود که در میان آنان به عدل رفتار کند وقتی که بر آنان پیروز شود. آن‌گونه که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره مردم مکه انجام داد که بر آنان منت نهاد و عفو فرمود، این‌گونه امیرالمؤمنین علیه‌السلام با اهل بصره انجام داد وقتی که بر آنان پیروز شد؛ مانند آنچه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با مردم مکه انجام داده بود، بدون هیچ تفاوتی.[۴]

کسانی که با سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آشنا بودند و در فتح مکه حاضر بوده یا خبر آن را شنیده بودند از صحت این مطلب به‌خوبی آگاه بودند؛ زیرا می‌دانستند که مکه با زور سپاه اسلام فتح شد و اسیری گرفته نشد و اموال مردم هم تصرف نگردید؛ ولی از فتح مکه بیش از ربع قرن گذشته بود و بیشترین افراد لشکر حضرت، آن زمان را درک نکرده

---

۱. شیخ مفید؛ الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصره؛ ص۴۰۵: «وَ أَمّا أَمْوَالُهُمْ فَهِيَ مِيرَاثٌ لِمُسْتَحِقِّيهَا مِنْ أَرْحَامِهِم».
۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۲. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۲، ص۳۲۱. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۲۹۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۱۶ و ج۶، ص۱۳۷.
۳. حجرات: ۹.
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۱۸۰.

بودند؛ ازاین‌رو جمعی باز اشکال خود را مطرح می‌کردند. امیرالمؤمنین ﷺ در پاسخ به درخواست اسارت نیروهای شکسته‌خوردهٔ دشمن فرمود: «أَيُّكُمْ يَأْخُذُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي سَهْمِهِ:[1] کدام یک از شما حاضر است عایشه را در سهم غنایم خود قرار دهد؟»

آنان گفتند: استغفرالله که ام‌المؤمنین را اسیر بگیریم. حضرت فرمود: من هم استغفار می‌کنم و دست از ادعای خود بر داشتند.[2] در نقلی بعد از این دستور فرمود: این سیره درباره اهل قبله است؛ پس سهامتان را بگیرید و قرعه بزنید بر عایشه که سهم چه کسی باشد؛ زیرا او رئیس این فتنه و رهبر آنان است. آنان متفرق شدند و گفتند استغفار می‌کنیم.[3] اما این اشکال بعداً به عنوان یک شبهه برای خوارج هم مطرح بود و حضرت پاسخ داد: همان‌گونه که رسول خدا ﷺ بر اهل مکه منت نهاد، من هم بر اهل بصره منت نهاده و آنان را عفو کردم؛ بعد هم به اسارت عایشه اشاره می‌کند.[4]

بدیهی است افراد حاضر در این نبردها همه مسلمان بودند؛ درحالی‌که رسول خدا ﷺ در جنگ با کفار، آنان را به اسارت می‌گرفت و در فتح مکه هم هنوز مردم مکه مسلمان نشده بودند؛ اما همه مورد عفو رسول خدا ﷺ قرار گرفتند. در خبری امام صادق ﷺ از اهمیت این سیره حضرت علی ﷺ برای شیعیان سخن گفته است. زیرا سیره امیر مؤمنان ﷺ مورد قبول تمام مسلمانان واقع شد و باعث گردید که در دولت‌ها و حکومت‌های مخالف شیعه، از به‌اسارت‌گرفتن شیعیان خودداری شود.[5]

---

۱. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۱، ص۱۵۴.

۲. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۹۵.

۳. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف؛ ج۷، ص۵۳۷ (دار التاج): «كَذَلِكَ السِّيرَةُ فِي أَهْلِ الْقِبْلَةِ. قال: فَهَاتُوا سِهَامَكُمْ وَاقْرَعُوا عَلَى عَائِشَةَ فَهِيَ رَأْسُ الأَمْرِ وَقَائِدُهُمْ».

۴. ابوجعفر محمد بن جریر طبری آملی؛ المسترشد فی إمامة علی بن أبی‌طالب ﷺ؛ ص۳۹۳. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۲، ص۳۶۰. همو، جمل من أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۱۳۴. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۳، ص۵۸۹. ابن‌جوزی؛ المنتظم؛ ج۵، ص۱۲۵.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۳. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۱، ص۱۵۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۵.

شبهه دیگری نیز مطرح شده است که امیرالمؤمنین ﷺ در برخورد با اهل بصره بر خلاف سیره پیامبر ﷺ عمل کرده است؛ چراکه به تعقیب افراد تا کوچه‌های بصره پرداخته است. ابوحمزه ثمالی این شبهه را از امام سجاد ﷺ می‌پرسد. حضرت پاسخ می‌دهد که امیرالمؤمنین ﷺ نامه‌ای به مالک اشتر نوشت و این دستورها را در آن نامه به وی داد؛ ولی چون مالک در حال حمله به دشمن بود، نامه را زیر قرپوس زین قرار داد و ناکثین را تا داخل کوچه‌های بصره تعقیب کرد و بعد که نامه را باز کرد، دست از تعقیب آنان برداشت و دستور داد منادی فرمان حضرت را به جنگجویان ابلاغ کند که فراریان را تعقیب نکنند و به مجروحان آسیب نرسانند.[۱]

شکست دشمن و فرار آنان به داخل بصره آن‌قدر شدید بود که زنی از ترس فرزندش به دنیا آمد و بعد مُرد و خودش هم بعد از بچه‌اش مُرد. امام علی ﷺ دیه او را از بیت‌المال قرار داد و یک‌سوم را برای پدر بچه و یک‌سوم برای مادر بچه قرار داد که بعد از بچه مرده بود و بعد نصف سهم مادر را به شوهر داد.[۲]

وقتی اصحاب جمل شکست خوردند، حضرت هرچه در لشکرگاه آنان بود جمع کرد و خمس آن را برداشت و چهارپنجم باقیمانده را بین مجاهدان تقسیم کرد و به طرف بصره حرکت کرد.[۳] اصبغ بن نباته گوید: روز فتح بصره امیرالمؤمنین ﷺ را دیدم که بر مرکب شهبای رسول خدا ﷺ سوار شده بود و برای مردم سخنرانی می‌کرد.[۴] حضرت همراه شصت تن از بزرگان قبیله همدان به طرف بصره حرکت کردند.[۵] وارد بصره شد و به

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، صص۱۳۸ و ۳۵۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۳۰۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۳۷۶ و ج۱۰، ص۲۰۲.

۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۹۵: «لَمَّا هَزَمَ أَهْلَ الْجَمَلِ جَمَعَ كُلَّ مَا أَصَابَهُ فِی عَسْكَرِهِمْ مِمَّا أَجْلَبُوا بِهِ عَلَيْهِ فَخَمَّسَهُ وَ قَسَمَ أَرْبَعَةَ أَخْمَاسِهِ عَلَى أَصْحَابِهِ وَ مَضَى».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۵۰.

۵. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۹۴: «ثُمَّ قَالَ: "تَعَالَ يَا فُلَانُ وَ تَعَالَ يَا فُلَانُ" حَتَّى اجْتَمَعَ إِلَيْهِ رُهَاءُ سِتِّينَ شَيْخاً كُلُّهُمْ مِنْ هَمْدَانَ قَدْ تَنَكَّبُوا الْأَتْرِسَةَ وَ تَقَلَّدُوا السُّيُوفَ وَ اعْتَقَلُوا الْأَسِنَّةَ وَ لَبِسُوا الْمَغَافِرَ فَسَارَ وَ هُمْ حَوْلَهُ: سبس ←

خانه‌ای رفت که عایشه در آن بود. اظهار پشیمانی از آن شنیده شد. حضرت بیرون آمد. زنان فریاد می‌زدند که کشندهٔ دوستان آمد. حضرت فرمود: اگر من کشنده دوستان بودم، به این سه خانه حمله می‌کردم و افراد آنجا را می‌کشتم. در یک خانه عایشه و خواص وی بودند و در خانه‌ای مروان بن حکم و جمعی از جوانان قریش و در خانه‌ای دیگر عبدالله بن زبیر و خویشانش بودند. حضرت به خانمی به نام صفیه فرمود این پیام را به زنان برساند. آنان بعد از شنیدن پیام حضرت ساکت شدند.[۱] اینجا به‌خوبی عفو و گذشت حضرت، مشخص می‌شود که چقدر بردباری به خرج داده که مروان گفت: لازم است نزد وی برویم و از او عذرخواهی کنیم. حضرت حتی دستور داد با زنان کاری نداشته باشید، گرچه به فرماندهان شما ناسزا بگویند. ما فرمان داده شده‌ایم این‌گونه با آنان عمل کنیم، درحالی‌که مشرک بودند.[۲]

سیره حضرت اساس حکم شرعی درباره باغیان شد؛ به گونه‌ای که جصاص می‌نویسد: مخالفی از سلف برای این حکم نمی‌شناسیم.[۳] ابن‌ابی‌الحدید بیان می‌کند که علی علیه‌السلام در جنگ‌هایش طبق آنچه موافق کتاب و سنت بود عمل می‌کرد؛ درحالی‌که معاویه بر خلاف کتاب و سنت عمل می‌کرد.[۴]

→

فرمود: فلانی بیا فلانی بیا تا اینکه حدود شصت مرد کامل از قبیله همدان جمع شدند که سپر بر دوش، شمشیر به دست، نیزه همراه و کلاه‌خود بر سر، حرکت کردند. حضرت به طرف بصره رفت، درحالی‌که اینها اطراف وی بودند». صدازدن افرادی از قبیله همدان با اسحله و تجهیزات کامل نشان می‌دهد که تشریفات و ورود با شکوه به شهرها و برخی مراکز در مواردی لازم است.

۱. همان. فرات بن ابراهیم کوفی؛ تفسیر فرات الکوفی؛ ص۱۱۱. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم‌السلام؛ ج۲، ص۲۶۲. محمدحسن نجفی؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج۲۱، ص۳۳۱. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۱، ص۵۱.

۲. نصر بن مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص۲۰۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۹.

۳. ابوبکر احمد بن علی رازی جصاص؛ أحکام القرآن؛ ج۵؛ ص۲۸۴: «و لا نعلم له مخالفا من السلف».

۴. ابن‌أبی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۱۰، ص۲۲۸.

۲. تقسیم غنایم

برابر آیه خمس، غنایم از آن پیامبر ﷺ به عنوان رهبر مسلمانان است و سهم خدا هم برای اوست و سهمی برای ذی‌القربی، سهمی برای یتیمان و نیازمندان و درراه‌ماندگان است: «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبَی وَ الْیَتَامَی وَ الْمَسَاکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ».[۱] طبق این آیه، بخشی از خمس به نزدیکان پیامبر ﷺ می‌رسد. از روایات شیعه و سنی استفاده می‌شود که خویشاوندان پیامبر ﷺ از دریافت زکات محروم هستند؛[۲] در برابر این محرومیت، نیازمندی‌های آنان از طریق خمس جبران می‌شود و آیه هم به این مطلب اشاره دارد. خمس برای خدا و رسول ﷺ و ذی‌القربای وی است و بعد از پیامبر ﷺ، از آن خاندان حضرت و یتیمان، مساکین و ابن‌سبیل از خاندان پیامبر ﷺ است. این نکته را علمای اهل سنت از امام سجاد ؑ نقل کرده‌اند.[۳]

مصرف خمس در دوران خلفا

با درگذشت رسول خدا ﷺ، مسئله مصرف خمس، به‌ویژه حقّ ذی‌القربی یکی از مسائل مهم و قابل توجه مسلمانان بود؛ زیرا خلیفه اول فدک را که رسول خدا ﷺ به عنوان حقّ ذی‌القربی به فاطمه داده بود، از وی گرفت.[۴] مسلمانان نیز به فتوحات جدیدی دست یافتند و خمس غنایم را نزد خلیفه می‌فرستادند. در فتوحات گسترده

---

۱. انفال: ۴۱.

۲. مالک: الموطأ، ج۲، ص۱۰۰۰. ابوعبید: الأموال، ص۴۱۴. احمد بن حنبل: مسند أحمد بن حنبل، ج۴، ص۱۶۶. متن از مسند احمد: «إنَّ هذه الصَّدَقَةَ إنما هی أَوْسَاخُ الناس وَإِنَّهَا لاَ تَحِلُّ لِمُحَمَّدٍ وَلاَ لآلِ مُحَمَّدٍ».

۳. محمد بن علی شوکانی: فتح القدیر، ج۲، ص۳۱۰؛ ابوجعفر محمد بن جریر طبری: جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج۱۰، صص۱۱ـ۱۲. ابن‌کثیر: تفسیر القرآن العظیم، ج۴، ص۵۵. متن از فتح القدیر: «عن زین‌العابدین علی بن الحسین ؑ أنه قال: "إن الخمس لنا" فقیل له: إن الله یقول: "والیتامی والمساکین وابن السبیل"؛ فقال: یتامانا و مساکیننا و أبناء سبیلنا».

۴. محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح البخاری، «کتاب المغازی»، ج۴، ص۱۴۸۱، ح۳۸۱۰.

دوران عمر بن خطّاب، اموال زیادی به عنوان خمسِ غنایم به مرکز خلافت، شهر مدینه، ارسال می‌شد. در گشایش جلولاء و حُلوان که در سال هفدهم رخ داد،[۱] پس از گردآوری غنایم، خمس آن را که هفت میلیون درهم بود، نزد خلیفه دوم فرستادند.[۲] حذیفة بن یمان خمس فتح نهاوند را برای خلیفه فرستاد. در این جنگ سهم هر سوار شش‌هزار درهم بود.[۳] درآمد زیاد خمس باعث شد خلفا در مصرف خمس تغییراتی ایجاد کنند. آنان برای خدا سهمی در نظر نمی‌گرفتند. سهم رسول خدا ﷺ را نیز ساقط کرده بودند. چنین به نظر می‌رسد که خلفا سهم ذی‌القربی را هم ساقط کرده بودند و نمی‌پرداختند. امهانی دختر ابوطالب گوید: فاطمه زهرا ﷺ نزد ابوبکر آمد و سهم ذی‌القربی را از وی خواست. ابوبکر گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که سهم ذوالقربی در حیاتم برای آنهاست و پس از مرگم نیست.[۴]

ابن‌ابی‌الحدید روایاتی را نقل کرده که ابوبکر فاطمه ﷺ و بنی‌هاشم را از سهم ذوالقربی محروم کرد و آن را برای سلاح و مرکب قرار داد.[۵] وی با همین استدلال فدک را که پیامبر ﷺ به فاطمه ﷺ داده بود، از وی گرفت و مدّعی شد که حضرت فرموده ما چیزی به ارث نمی‌گذاریم و آنچه به جای می‌گذاریم، صدقه است.[۶] شوکانی گوید: احادیث دلالت بر آن دارند که نزدیکان پیامبر ﷺ از مصرف‌های خمس می‌باشند و حدیثی را آورده که ابوداود چنین نقل نموده است: ابوبکر خمس را مانند پیامبر ﷺ تقسیم می‌کرد، جز اینکه سهم نزدیکان پیامبر ﷺ را نمی‌داد و عمر از سهم ذی‌القربی به

---

۱. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج ۲۰، ص ۳۵۲ و ج ۴۴، ص ۳۹۲.

۲. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف؛ ج ۶، ص ۴۵۷ (دار التاج). شهاب‌الدین احمد نویری (ترجمه محمود مهدوی دامغانی)؛ نهایة الإرب؛ ج ۴، ص ۲۰۱.

۳. ابوجعفرمحمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج ۴، ص ۱۳۳. شهاب‌الدین احمد نویری؛ نهایة الإرب؛ ج ۱۹، ص ۲۵۹.

۴. علی متقی هندی؛ کنز العمّال؛ ج ۵، ص ۶۲۹، ح ۱۴۱۰۸.

۵. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۶، ص ۲۳۱.

۶. همان، ص ۲۱۸.

آنان می‌داد، همچنین عثمان.[۱] در نامه مفصلی که راجع به خمس از امام صادق ﷺ نقل شده، این نکته مورد تأیید قرار گرفته است؛ زیرا حضرت از قول امیرالمؤمنین ﷺ چنین نقل می‌کند: ما سهم خود را برابر آیه قرآن می‌گرفتیم تا اینکه خمس شوش و جندی‌شاپور آمد و عمر خواست که ما سهم خود را در اختیار وی قرار دهیم و اگر نمی‌پذیرفتیم، ما را محروم می‌کردند.[۲] فتح شوش را در سال هفدهم هجری دانسته‌اند؛[۳] در نتیجه می‌توان گفت اهل بیت ﷺ در دوران عمر مدّت زیادی از خمس محروم بودند.

شاید پس از این بوده که عمر پیشنهاد می‌کند بخشی از خمس را برای ازدواج بی‌همسران از بنی‌هاشم بپردازد و آنان نمی‌پذیرند، جز اینکه همهٔ آن را بدهد و عمر خودداری می‌کند.[۴] محروم‌ساختن اهل بیت ﷺ از حقّ خود و مصرف‌کردن سهم پیامبر ﷺ در راه خدا و جهاد باعث شده این نظریه قوّت بگیرد که خلفای چهارگانه خمس را به سه قسمت تقسیم نموده و سهم پیامبر و ذی‌القربی را ساقط نموده‌اند.

از عبدالله بن عباس نقل شده که خمس در دوران رسول خدا ﷺ به پنج بخش تقسیم می‌شد: سهم پیامبر ﷺ، ذوالقربی، یتیمان، مساکین و درراه‌ماندگان؛ اما ابوبکر، عمر و عثمان آن را به سه بخش تقسیم می‌کردند و سهم پیامبر ﷺ و ذوالقربی را ساقط می‌دانستند و بر دیگران تقسیم می‌کردند. علی ﷺ نیز برابر نظر خلفا عمل می‌کرد؛[۵] اما گاهی عمر پیشنهاد می‌کرد که از خمس بابت ازدواج بی‌همسران بنی‌هاشم بدهد که آنان نپذیرفتند؛[۶] در نتیجه آنان که از بنی‌هاشم نیازمند بودند، کسی نیاز آنان را برطرف نمی‌کرد. ابن‌عباس نیز معتقد بود که خمس حق ماست و دراین‌باره به ما ستم شده است[۷] و در واقع ما را از

---

۱. محمد بن علی شوکانی؛ نیل الأوطار؛ ج۸، ص۲۳۲. احمد بن حنبل؛ مسند أحمد بن حنبل؛ ج۴، ص۸۳.
۲. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۳۴۷.
۳. ابوجعفرمحمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۳، ص۱۷۹.
۴. عبیدالله حسکانی؛ شواهد التنزیل؛ ج۱، ص۲۸۵، «حاشیه». شمس‌الدین سرخسی؛ المبسوط؛ ج۱۰، ص۱۱.
۵. قاضی ابویوسف؛ الخراج، ص۱۹.
۶. همان، ص۱۹ـ۲۰. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۶، ص۳۴۵.
۷. ابویوسف یعقوب بن سفیان فسوی؛ المعرفة و التاریخ؛ ج۳، ص۶۸: «الخمس لنا و لکن ظلمنا».

حقمان محروم کرده‌اند. در خبری در خصال صدوق، ابن‌عباس در پاسخ به پرسش‌های نجدهٔ حروری که از خمس پرسید، می‌گوید: اما خمس ما معتقدیم که برای ما می‌باشد و جمعی تصور کرده‌اند برای غیر ماست و ما صبر کردیم.[۱]

سیره امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مصرف خمس

آیا امام علی علیه السلام وقتی به حکومت و خلافت رسید، کجروی یادشده را اصلاح کرد یا نه؟ گرچه غنایم به‌دست‌آمدهٔ زمان حضرت زیاد نبود، ولی آیا از همین غنایم حضرت به خویشان خود از بنی‌هاشم سهمی داده است یا نه؟ با اینکه صراحت آیه قرآن سهمی را برای ذوالقربی قرار داده است و چنانچه سه مصرف دیگر (یتیمان، ابن‌سبیل و راه خدا) را جزو این گروه بدانیم، باز این پرسش باقی است و بیشتر باید مورد توجه قرار بگیرد. اگر بخواهیم این مسئله را به عنوان یک پرسش مطرح کنیم، می‌توان موضوع دیگری را نیز افزود که و آن اینکه آیا امام علی علیه السلام در دوران خلافت خود تلاشی برای برگرداندن فدک ـ که از آن به عنوان حق ذوالقربی یاد شده ـ به فرزندان فاطمه علیها السلام داشت یا نه و اگر نداشت، چرا اکنون که به قدرت رسیده، در اصلاح این خطا گام ننهاده است؟ پاسخ منفی به این پرسش هم می‌تواند ما را در رسیدن به پاسخ منفی در مورد مصرف کل خمس یاری کند.

به نظر می‌رسد امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد گامی در جهت اصلاح برنداشته است و سهم خاصی برای بنی‌هاشم قرار نداده و فدک را هم به فرزندان فاطمه بازنگردانده است. درباره علّت آن نیز می‌توان گفت امیرالمؤمنین علیه السلام در جهت اصلاح منابع غنایم گام بلندی برداشت که مخالفت‌های جدی افراد موجّه و سرشناس را در پی‌داشت. به نظر می‌رسد اگر حضرت به اصلاح تقسیم خمس غنایم می‌پرداخت، ممکن بود او را متهم کنند که در آنچه

---

۱. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ج ۱؛ ص ۲۳۵.

مربوط به دیگران است قایل به عدالت است، ولی آنجا که منافع خویشاوندان خودش مطرح است، آن را مهم نمی‌داند و بر خلاف ادعای عدالت‌خواهی خود گام بر می‌دارد؛ به همین جهت برای چاره‌جویی در این دو مورد، گام اصلاحی برنداشته است؛ درحالی‌که در هر دو مورد، هم برابر آیات قرآن می‌توانست به اصلاح تقسیم خمس غنایم بپردازد و هم می‌توانست فدک را که بعد از آیهٔ «وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ»[1] به فاطمه ﷺ داده شد، بازگرداند؛[2] ولی امام علی ﷺ چنین عمل نکرد و به نقل ابن‌عباس، علی ﷺ برابر نظر خلفا عمل کرد؛[3] در عین اینکه نظر حضرت این بود که مصرف آیه خمس فقط ما هستیم؛ چراکه در زکات برای ما سهمی قرار نداده است[4] و ذی‌القربی در آیه ما هستیم.[5]

محمد بن اسحاق از امام باقر ﷺ می‌پرسد، نظر علی ﷺ درباره خمس چیست، حضرت می‌گوید: نظر وی همان نظر اهل بیتش بود؛ ولی دوست نداشت با ابوبکر و عمر مخالفت کند.[6] در این دو مورد امیرالمؤمنین ﷺ مصلحت اجتماعی را در نظر گرفت و توجه داشت که جامعه آماده شنیدن آیات قرآن و عمل به آن را در این موارد ندارد و امکان متهم‌شدن حضرت به‌شدت وجود داشت و این مسئله او را از هدف اصلی در تقسیم مساوی بیت‌المال هم باز می‌داشت و باعث تفرقه نیروهای سپاه حضرت می‌شد. این نکته‌ای است که حضرت در خطبه‌ای مفصل که در روضهٔ کافی آمده بیان کرده است. در این خطبه

---

۱. اسراء: ۲۶.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۴۳. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۸۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۴۹.

۳. قاضی ابویوسف؛ الخراج؛ ص۱۹.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۶۳. عبیدالله حسکانی؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل؛ ج۱، ص۲۸۵: «فِی قَوْلِ اللهِ تَعَالَی: "وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ" الآیَةَ، قَالَ ﷺ: فَنَحْنُ وَ اللهِ عَنَی بِذِی الْقُرْبَی... وَ لَمْ یَجْعَلْ لَنَا فِی سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِیباً».

۵. ابومنصور احمد بن علی طبرسی؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج؛ ج۱، ص۲۶۴.

۶. قاضی ابویوسف؛ الخراج؛ ص۲۰؛ ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۱۶، ص۲۳۱. شمس‌الدین سرخسی؛ المبسوط؛ ج۱۰، ص۱۰. کمال‌الدین محمد بن عبدالواحد سیواسی؛ شرح فتح القدیر؛ ج۵، ص۵۰۴.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم به مسئله فدک اشاره کرده است و هم به موضوع حق ذی‌القربی و هم علت نپرداختن به این‌گونه مسائل را بیان فرموده است. حضرت در سخنان آغازین خود در این خطبه می‌فرماید: والیان قبل از من اعمالی را انجام دادند که در آن با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مخالفت کردند و تعمد بر مخالفت داشتند و عهد حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را نقض کردند و سنتش را تغییر دادند. اگر مردم را بر ترک آن اعمال وادارم و آن موارد را به جایگاه خود بازگردانم، آن‌گونه که در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده، «لَتَفَرَّقَ عَنِّی جُنْدِی حَتّیٰ أَبْقیٰ وَحْدِی أَوْ قَلِیلٌ مِنْ شِیعَتِیَ الَّذِینَ عَرَفُوا فَضْلِی وَ فَرْضَ إِمَامَتِی مِنْ کِتَابِ اللهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله:[1] هر آینه سپاه من از اطراف من پراکنده می‌شوند و تنها می‌مانم یا همراه با اندکی از شیعیانم که فضل مرا می‌شناسند و امامتم را برابر کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله واجب می‌دانند». حضرت موارد متعددی را بر می‌شمرد که امکان اصلاح آن را نیافته است؛ درباره زکات[2] نیز سخن می‌گوید. به برخی مسائلی که حضرت ذکر کرده‌اند، اشاره می‌کنیم:

۱. درباره فدک می‌فرماید: تصمیم داشتم فدک را به ورثهٔ فاطمه برگردانم، ولی ممکن نشد.[3] شیخ طوسی در کتاب الاقتصاد چندین وجه برای علت بازنگرداندن فدک توسط امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیان کرده است.[4]

۲. درباره خمس می‌فرماید: «وَ أَنْفَذْتُ خُمُسَ الرَّسُولِ کَمَا أَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ فَرَضَهُ:[5] و تصمیم داشتم که خمس رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را آن‌گونه قرار دهم که خداوند نازل فرموده و واجب کرده است؛ ولی نشد».

۳. درباره سهم ذی‌القربی در پایان خطبه می‌گوید: «وَ أَعْطَیْتُ مِنْ ذَلِکَ سَهْمَ ذِی

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۵۹.
۲. همان، ص۶۲: «و أخذت الصدقات علی اصنافها و حدودها».
۳. همان، ص۵۹: «وَ رَدَدْتُ فَدَکَ إِلیٰ وَرَثَةِ فَاطِمَةَ علیهاالسلام».
۴. شیخ طوسی؛ الإقتصاد الهادی إلی طریق الرشاد؛ ص۲۱۴.
۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۶۱.

الْقُرْبَی: و تصمیم داشتم که سهم ذی‌القربی را از خمس بدهم».[۱]

حضرت بعد از اشاره به چندین آیه درباره اهل بیت و احترام به آنان و لزوم عمل به دستور خداوند و تقسیم اموال می‌فرماید: «خداوند برای ما در زکات سهمی قرار نداده است. خداوند پیامبرش و ما اهل بیت را گرامی داشته از اینکه از اوساخ مردم (زکات) تغذیه کنیم. پس خداوند و فرستاده‌اش را تکذیب کردند و منکر کتاب خدا شدند که حق ما را بیان می‌کند و ما را باز داشتند از دریافت واجبی که خداوند برای ما تعیین کرده بود. آنچه اهل بیت ﷺ از بنی‌امیه دیدند، بعد از پیامبر ﷺ از کسی ندیدیم و خداوند یاری‌کننده است بر کسی که به ما ستم کرده است».[۲]

شیخ طوسی با سندی دیگر، بخش پایانی این خبر را نقل کرده است که حضرت ذی‌القربی را اهل بیت ﷺ می‌داند که خداوند تمام سهم ذی‌القربی را به آنان اختصاص داده است و آیه خمس را دلیل بر آن می‌آورد و می‌فرماید: خمس فقط برای ما می‌باشد و برای ما در زکات نصیبی قرار نداده است خداوند پیامبرش را گرامی داشته و ما را گرامی داشته است از اینکه ما را از چرک‌های دست مردم (منظور زکات است) تغذیه کند.[۳]

در این نقل به جای «اعطیت»، «أعطهم» آمده است؛ یعنی سهم ذی‌القربی را از تمام اینها به آنان بده.[۴] عبارات قبلی خطبه مشخص نیست. نسخه‌بدل‌های این عبارت در

---

۱. علامه مجلسی بر این نظر است که شاید تأخیر این سخن از موضوع خمس توسط روات انجام گرفته باشد (محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۲۵، ص۱۳۶)؛ اما این احتمال وجود دارد که پیش‌تر اصل موضوع خمس را مطرح کرده بودند و اکنون سهم ذی‌القربی را بیان نموده‌اند که ضایع شده است.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۶۳: «وَ لَمْ یَجْعَلْ لَنَا فِی سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِیباً أَکْرَمَ اللهُ رَسُولَهُ ﷺ وَ أَکْرَمَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ أَنْ یُطْعِمَنَا مِنْ أَوْسَاخِ النَّاسِ فَکَذَّبُوا اللهَ وَ کَذَّبُوا رَسُولَهُ وَ جَحَدُوا کِتَابَ اللهِ النَّاطِقَ بِحَقِّنَا وَ مَنَعُونَا فَرْضاً فَرَضَهُ اللهُ لَنَا مَا لَقِیَ أَهْلُ بَیْتِ نَبِیٍّ مِنْ أُمَّتِهِ مَا لَقِینَا بَعْدَ نَبِیِّنَا وَ اللهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَی مَنْ ظَلَمَنَا».

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۲۶: «مِنَّا خَاصَّةً وَ لَمْ یَجْعَلْ لَنَا فِی سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِیباً أَکْرَمَ اللهُ نَبِیَّهُ وَ أَکْرَمَنَا أَنْ یُطْعِمَنَا أَوْسَاخَ أَیْدِی النَّاسِ».

۴. همان: «وَ أَعْطِهِمْ مِنْ ذَلِکَ کُلِّهِ سَهْمَ ذِی الْقُرْبَی».

کتاب سلیم که راوی اصلی خطبه است، متفاوت آمده است.[۱] در نسخه الاحتجاج آمده: «و أعظم من ذلک:[۲] مهم‌تر از این، سهم ذی‌القربی است» که برابر آیات اثبات شده، ولی به آن توجه نگردیده است. در عوالی اللئالی هم که ظاهراً حدیث را از تهذیب نقل کرده، با این تعبیر آمده است.[۳] علامه مجلسی در شرح تهذیب الأحکام با اشاره به نقل احتجاج، این تعبیر را ظاهر عبارت می‌داند؛[۴] بنابراین حضرت در صدد اصلاح این موارد بود، ولی جو اجتماعی اجازه نمی‌داد؛ حتی وقتی دستور داد نماز تراویح را به جماعت نخوانند، جمعی اعتراض کردند و صدای آنان به واعمراه بلند شد. حضرت از نظر خود برگشت که در همین خطبه روضهٔ کافی به آن اشاره شده و شیخ طوسی در خبری آن را آورده است.[۵]

این موضوع نشان می‌دهد اجرای دستورهای خداوند در جامعه بدون زمینه‌سازی مناسب امکان ندارد و با مخالفت‌های جدی روبرو می‌شود و مصلحت‌اندیشی در طرح و اجرای قوانین، امری پسندیده و لازم است؛ به همین جهت در خبری می‌خوانیم که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر دو قدمم در برابر این مشکلات، استوار بماند، مسائل مختلفی را دگرگون خواهم کرد.[۶] وقتی معمر بن یحیی از امام باقر علیه السلام درباره برخی قضاوت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام می‌پرسد که به حسب ظاهر بر خلاف آیات قرآن است و می‌گوید چرا حضرت دراین‌باره توضیح نداده است، امام باقر علیه السلام پاسخ می‌دهد: «خَشِیَ أَلَّا یُطَاعَ وَ لَوْ أَنَّ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ثَبَتَتْ قَدَمَاهُ أَقَامَ کِتَابَ اللهِ کُلَّهُ وَ الْحَقَّ کُلَّهُ:[۷] ترسید که برابر دستورش عمل نکنند و اگر امیرالمؤمنین علیه السلام دو قدمش استوار می‌شد، تمام دستورهای کتاب خدا و تمام

---

۱. سلیم بن قیس هلالی؛ کتاب سلیم بن قیس؛ ج۲، ص۷۲۲.

۲. ابومنصور احمد بن علی طبرسی؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج؛ ج۱، ص۲۶۴.

۳. ابن‌ابی‌جمهور احسائی؛ عوالی اللئالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیه؛ ج۳، ص۱۲۵.

۴. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج۶، ص۳۵۴.

۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۷۰. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۱۲، ص۲۸۳. ابوالصلاح حلبی؛ تقریب المعارف؛ ص۳۴۷، با اندک تفاوتی.

۶. نهج البلاغة ص۴۶۴ (چ بنیاد): «لَوْ قَدِ اسْتَوَتْ قَدَمَایَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ لَغَیَّرْتُ أَشْیَاءَ».

۷. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۵۵۶. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص۱۷۳. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۴۶۳.

حق را بر پا می‌داشت». آنچه این نگرانی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را تأیید می‌کند سخنی است که از حضرت نقل شده که فرمود: «اُقْضُوا كَمَا كُنْتُمْ تَقْضُونَ حَتَّى يَكُونَ النَّاسُ جَمَاعَةً أَوْ أَمُوتَ كَمَا مَاتَ أَصْحَابِي:[1] داوری کنید آن‌گونه که در گذشته داوری می‌کردید تا مردم به وحدت برسند یا من از دنیا بروم، آن‌گونه که اصحابم رفتند»؛ یعنی من در صدد اصلاح هستم، ولی امکان آن نیست.

شیخ مفید درباره این حدیث توضیحاتی دارد.[2] شیخ طوسی بیان می‌کند این خبر را اهل سنت هم نقل کرده‌اند.[3] جمع زیادی آن را نقل کرده‌اند.[4] بخاری بعد از نقل این خبر از ابن‌سیرین و او از عبیده سلمانی می‌نویسد: ابن‌سیرین معتقد بود بیشتر آنچه از علی علیه‌السلام نقل شده دروغ است.[5] به نظر می‌رسد بخاری از یک‌سو به جهت صحت سند خبر، نتوانسته از آن چشم‌پوشی کند و از سوی دیگر به جهت تعریض و نقدی که بر گذشتگان دارد، نتواسته آن را تأیید کند؛ ازاین‌روی این سخن را از ابن‌سیرین نقل کرده است تا در درستی آن تردید ایجاد کند. البته این ادعا و نظر بخاری و ابن‌سیرین، برابر آنچه نقل کردیم، دور از حقیقت است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام نتوانست آن‌گونه که شایسته بوده، به دستورهای قرآن و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عمل و آنها را در جامعه اجرا کند. این نکته نشان می‌دهد که توجه به ظرفیت اجتماع برای اجرای برخی قوانین امری لازم است و در اجرای قوانین اسلامی باید اهم و مهم را در نظر داشت و زمینه اجتماعی دستورها و قوانین را از قبل فراهم کرد یا در صورت وجود چنین زمینه‌ای، به آن توجه نمود.

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۲۵۹.
۲. شیخ مفید؛ الفصول المختاره؛ ص۲۲۱ـص۲۲۲.
۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۲۵۹.
۴. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۱۱، ص۳۲۹. قاسم بن سلام ابوعبید؛ الأموال؛ ص۴۱۷. محمد بن خلف وکیع؛ أخبار القضاة؛ ج۲، ص۳۹۹. ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی؛ تاریخ بغداد؛ ج۸، ص۴۲.
۵. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۳، ص۱۳۵۹، ح ۳۵۰۴: «ابن‌سیرین یری: أنّ عامة ما یُروی عن علی علیه‌السلام الکَذِب».

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نکات مهم سیره اقتصادی معصومان را می‌توان در چند بند جمع‌بندی کرد:

۱. کار و تلاش در سیره معصومان بسیار مهم بوده و هست. آنان دیگران را بـه کـار و تلاش تشویق می‌کردند و جوان بیکار در نظر رسول خدا ﷺ بی‌مقدار جلوه می‌کرد. کـار برای بی‌نیازی از دیگران، در اسلام نوعی عبادت تلقـی می‌شـود. معصـومان افـزون بـر تشویق دیگران به کار و تلاش، خود برای کسب درآمـد حـلال تـلاش می‌نمودنـد و بـه کارهای مختلفی که در آن زمان بین مسلمانان مرسوم بـود می‌پرداختنـد؛ماننـد کـار در مزرعه، آبادکردن زمین، کاشت درخت، مدیریت کـار کشـاورزی، دامـداری، تجـارت و حتی کارگری برای دیگران که در سیره امیرالمؤمنین علی ﷺ نقـل شـده اسـت. امامـان بعدی در زمینه کار و تلاش معصومان گذشته را الگو و نمونه‌ای برای افـراد زمـان خـود معرفی می‌کردند.

۲. اسلام در عین اینکه مردم را به کار و تلاش تشویق کرده و افراد کَـلّ بـر جامعـه و بیکار را ملعون شمرده است، تعادل در کار و توجه به دیگر وظـایف افـراد را هـم مـورد عنایت قرار داده و ساعات روزانه زندگی را بـه سـه بخـش کـار، عبـادت و اسـتفاده از مواهب و لذت‌های مشروع دنیوی تقسیم نموده است. اسلام در عین توصیه به قناعـت و کفاف، بر توسعه در زندگی خانوادگی تأکید نموده است. اسلام وابستگی به مال را منفـی می‌داند و زهد حقیقی را به معنای نداشتن وابستگی و دلبستگی به مال و ثروت می‌دانـد،

نه گوشه‌نشینی و بیکاری. اسلام رهبانیت را نفی کرده است و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و دیگر معصومان با آن مبارزه و مخالفت می‌کردند.

۳. یکی از کارهایی که مورد تشویق معصومان قرار گرفته، تجارت و بازرگانی است که در آن برکت است و باعث تقویت عقل و بنیه مالی افراد می‌شود و معصومان کسانی را که آن را رها کرده بودند، سرزنش می‌کردند؛ ولی شرط اولیه ورود به این وادی را آگاهی از مسائل فقهی حلال و حرام در معاملات دانسته‌اند تا افراد دچار کسب درآمد نامشروع و ربا نشوند. برای جلوگیری از کارهای خلاف در بازار، معصومان، به‌ویژه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر بازار نظارت می‌کردند و از معاملات ربوی جلوگیری می‌نمودند و افراد را از کم‌فروشی، غش، احتکار، معاملات حرام و تخلف از موازین شرعی باز می‌داشتند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام شخصاً بر بازار کوفه نظارت می‌کرد و شرایط لازم در معاملات مختلف را به اصناف بازاریان گوشزد می‌کرد. حضرت طی بخشنامه‌ای به کارگزاران خود، از آنان خواست، افراد را از احتکار باز بدارند و اگر افرادی با این دستورالعمل مخالفت کردند، مجازات شوند. دیگر معصومان نیز این نکات را برای یاران خود بیان می‌کردند.

۴. معصومان بخشی از درآمدهایی را که داشتند و از راه‌های شناخته‌شده به دست می‌آوردند، به مصرف خانواده می‌رساندند و بخشی را به دیگران کمک می‌کردند که این کمک‌ها جهات مختلفی داشت؛ گاهی برای حل مشکلات شیعیان به یکی از طرفین دعوا کمک مالی می‌کردند تا نزاع و تخاصم بین آنان از بین برود؛ مبلغی را هم برای آزادی بردگان و تربیت آنان صرف می‌کردند. حضرت علی علیه‌السلام هزار برده را از راه درآمد با کار و تلاش خود خرید و آزاد کرد. معصومان علیهم‌السلام اموالی را وقف می‌کردند تا نفع آن عام و گسترده‌تر باشد.

۵. قسمتی از سیره معصومان علیهم‌السلام مربوط به اموال عمومی است. یکی از موارد آن زکات است. سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره زکات واکاوی شده و نکاتی درباره اعلام حکم

زکات، موارد تعلق زکات و اعزام کارگزار برای گردآوری زکات بیان شده است و اینکه در زمان غیبت لازم است زکات به دست حاکم شرعی و ولی فقیه آگاه برسد. مصارف هشتگانه زکات بیان شده است. دستورالعملی از امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ شیوه گردآوری زکات نقل شده که می‌توان آن را مبنایی برای جمع‌آوری مالیات در این زمانه قرار داد و از راهنمایی‌های حضرت در این دستورالعمل استفاده نمود و به اصلاح روش گردآوری مالیات در جامعه پرداخت و به احترامی که حضرت برای صاحبان مال قایل بوده است، توجه کرد.

۶. در این بخش به دیگر منابع بیت‌المال یا درآمدهای عمومی، برابر آنچه در کتب اربعه آمده، پرداخته شده است؛ مانند غنیمت، فیء، انفال و مصادیق گسترده آن که شامل زمین، معادن، اموال بی‌وارث و اموال حاکمان گذشته می‌شود، خمس و مواردی که قبل از استخراج خمس از غنایم به افراد داده می‌شود، جزیه که از اقلیت‌های مذهبی شناخته‌شده (یهود، نصارا و مجوس) دریافت می‌شده است. منبع مهم دیگر بیت‌المال خراج بوده است که بیشتر از زمین‌های مفتوحةالعنوه دریافت می‌شده است. منبع دیگر آن زمین‌های صلح یا زمین‌های اهل ذمه بوده است.

۷. در این بخش از پیشنهاد اصلاحی و مبتکرانه امیرالمؤمنین ﷺ در دریافت خراج از زمین‌های مفتوح‌العنوه در زمان عمر بن خطاب خلیفه دوم نیز سخن به میان آمده است. به نقش مهمی که این پیشنهاد در جلوگیری از برده‌شدن بیش از نیم‌میلیون نفر از مردم عراق داشته، اشاره شده است. نتیجه آن پیشنهاد، قرارگرفتن خراج به عنوان منبع مهمی برای کسب درآمد مسلمانان بوده است و این سیره و روش اعلامی حضرت در دیگر مناطق فتح‌شده و شهرها نیز اجرا شده و از پرداختن مجاهدان به کار کشاورزی که چندان با آن آشنا نبودند، جلوگیری کرده است.

۸. امیرالمؤمنین ﷺ در تقسیم و مصرف درآمد بیت‌المال روش اصلاحی جدیدی را پی گرفت. ایشان سهم همه افراد را از بیت‌المال یکسان قرار داد، آن‌گونه که رسول خدا ﷺ

عمل می‌کرد. این روش باعث اعتراض و مخالفت‌های زیادی شد. برخی از مخالفت‌ها از سوی مخالفان حضرت و برخی از جانب خویشاوندان و دوستان ایشان رخ نمود. افراد برای دریافت سهم بیشتری از بیت‌المال به معاویه می‌پیوستند. همین نکته باعث شد برخی یاران حضرت پیشنهاد کنند که ایشان سهم بیشتری به اشراف و عرب‌ها بدهد و آنان را بر عموم مردم و عجم‌ها مقدم بدارد تا موقعیت سیاسی‌اش تثبیت شود و بعد از آن، هرگونه خواست عمل کند. امیرالمؤمنین ﷺ با این نظر مخالفت جدی کرد و آن را کسب موفقیت از راه ستم و تجاوز به حقوق مردم می‌دانست و بیان نمود اگر اینها مال شخص من بود هم آنها را به صورت مساوی تقسیم می‌کردم.

۹. امیرالمؤمنین ﷺ در شیوه دریافت غنایم جنگی نیز، اعم از اموال منقول و اسیران جنگی، روش جدیدی را بنیان نهاد. از گرفتن اسیر از مسلمانان در جنگ جمل امتناع ورزید و با متجاوزان و باغیان مهربانانه برخورد کرد و همه آنان را عفو نمود؛ همان‌گونه که رسول خدا ﷺ در فتح مکه مردم مکه را مورد لطف و گذشت خود قرار داد. حضرت فقط اموال منقولِ در صحنه نبرد و لشکرگاه دشمن را تقسیم نمود و در برابر خواست جنگویان مبنی بر تقسیم زنان و بچه‌ها فرمود: چه کسی عایشه را در سهم خود قرار می‌دهد و این‌گونه به اعتراض آنان پاسخ منطقی و قانع‌کننده داد.

۱۰. سیره حضرت در برخورد با باغیان مورد توجه تمام مسلمانان در طول تاریخ قرار گرفته است. این سیره مبنای فقهی و مورد عمل فقهای شیعه و اهل سنت از مذاهب مختلف بنام اهل سنت بوده است و آنان در کتب فقهی و روایی خود به سیره حضرت در برخورد با باغیان و اسیران آنان توجه کرده‌اند و آن را مبنای فتوا و نظر خود قرار داده‌اند. در روایات ما از اهمیت و نقش این سیره حضرت در حفظ جان شیعیان در دوران تسلط حاکمان ستمگر بنی‌امیه یاد شده است.

بخش هشتم

سیره نظامی

فصل اول

آداب جهاد

مدخل

قصد و هدف اسلام جنگ نیست. در اسلام اصل در روابط با دیگر ملل صلح است و خداوند از صلح به «خیر» تعبیر کرده است؛[1] اما گاهی ستم، تخلف و تجاوز مردم یک منطقه باعث جنگ شده است یا پیمان‌شکنی و توطئه گروهی، درگیری ایجاد کرده است؛ برای مثال این موضوع درباره یهود مدینه صادق است. اگر با مشرکان جنگ می‌شده، برای رهاسازی آنان از عبادت بت‌ها و رسیدن به آزادی در سایه عبودیت حق بوده است. موارد اندکی از سیره نظامی معصومان در کتب اربعه مطرح شده است. در کتاب جهاد مباحث فقهی خاصی آمده و نکاتی راجع به سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام در برخورد با باغیان مطرح‌شده است که به آنها خواهیم پرداخت. بخشی از توصیه‌های رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در زمان اعزام گروه‌ها برای انجام درست مأموریت نیز نقل شده است که در بحث از آداب جهاد ذکر خواهد شد.

نبردهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با غیرمسلمان‌ها، مشرکان مکه و یهود و دیگر مخالفان اسلام بود. اخباری درباره جنگ‌های بدر، احد، خیبر و دیگر نبردهای حضرت به صورت پراکنده

---

۱. نساء: ۱۲۸: «وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ».

در کتب اربعه گزارش شده است. نبردهای امیرالمؤمنین ﷺ با مخالفانِ داخلی‌ای بود که در برابر امامِ بحق قیام کرده بودند. نکاتی دراین‌باره در کتب اربعه آمده است. راجع به قیام امام حسین ﷺ نیز نکاتی مطرح شده است. همچنین دربارهٔ شخص یزید بن معاویه و مختار، انتقام‌گیرنده از قاتلان امام حسین ﷺ، چند روایت ذکر شده است. به گزارش این اخبار خواهیم پرداخت.

منظور از سیره نظامی مسائل مربوط به جهاد است. آنچه در کتب اربعه آمده بحث جهاد است؛ اعم از نبرد با دشمن خارجی یا گروه‌های به‌ظاهر مسلمان داخلی که از آنان به بغات (باغیان) تعبیر می‌شود. قبل از بحث، توجه به چند نکته لازم است:

۱. شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه، کتابی با عنوان جهاد ندارد. گویا ایشان چون جهاد را مربوط به امام معصوم می‌دانسته، از بیان مسائل آن در دوران غیبت خودداری کرده است.

۲. چون غنایم جنگی در اختیار امام قرار می‌گیرد، کلینی مباحث مربوط به غنایم و بیت‌المال را در کتاب اصول کافی، کتاب الحجه، باب امامت آورده است؛ درحالی‌که شیخ طوسی روایات آن را در کتاب خمس نقل کرده است.

۳. مسائل مطرح‌شده در کتاب جهاد کافی و دو کتاب شیخ طوسی بیشتر مربوط به آداب و شیوه برخورد با دشمن است. همچنین حکم باغیان در کتاب جهاد نقل شده و مناسب با سیره سیاسی نیز هست؛ زیرا نبردهای امیر مؤمنان ﷺ بیشتر با باغیان داخلی بوده است؛ ولی می‌توان معاویه را یک دشمن برای امیر مؤمنان ﷺ در نظر گرفت و مطالب مربوط به وی و دیگر باغیان را در این بخش آورد.

سیره یا احکام جهاد

در بحث از معنای سیره، بیان شد که بیشتر روایات، روش جهاد پیامبر ﷺ با دشمن را «سیره» نامیده‌اند. چراکه در جنگ امکان مدارا نیست و امر دایر بین مردن و کشتن، اسارت

و عفوکردن است؛ افزون بر این در جهاد نوعی سیر و حرکت نیز وجود دارد که بـا معنـای لغوی «سیره» هماهنگ است؛ به همین علت عملکرد رسول خدا ﷺ در جنگ‌هایش مهـم و درخور پیروی بوده و سیره نامیده شده است. برخی از علما از کتاب جهـاد بـه «کتـاب السیر و الآداب»[1] تعبیر کرده‌اند و در بعضی از کتاب‌های فقهی از آن به «کتاب سِیَر» تعبیـر شده است.[2] بعدها واژه سیره به کل اعمال و رفتار حضرت و آن‌گاه رفتار دیگر معصومان و سپس زندگانی بزرگان تعمیم داده شده است. در زمان امام صـادق ﷺ اصـطلاح «سـیره» درباره جنگ‌های پیامبر ﷺ به کار می‌رفته است. به نظر می‌رسد این معنا شـناخته شـده و مشهور بوده است. به روایتی دراین‌باره بسنده می‌کنیم. حفص بن غیاث گوید:

برخی برادرانم به من نامه نوشته بودند که از امـام صـادق ﷺ مسـائلی از سـیره را سؤال کنم؛ پس از ایشان پرسیدم و پاسخ‌ها را برای او نوشتم و از جمله مسائلی کـه پرسیدم این بود که به من خبر بده از حکم سپاهی آن‌گاه که در سرزمین دارالحـرب نبرد کردند و غنیمت به دست آوردند؛ سپس قبل از اینکـه وارد دارالاسـلام شـوند، سپاهی دیگر به آنها ملحق شدند و در این مرحله با دشـمن روبـرو نشـدند تـا وارد دارالاسلام شدند. آیا گروه جدید با آنان در این غنـایم شـریک هسـتند؟ حضـرت فرمود: آری.[3]

در این خبر به‌روشنی از مسائل مربوط به احکام جهاد به «مسائل سیره» تعبیـر شـده است و حفص بن غیاث چندین پرسش از امام صادق ﷺ دراین‌باره می‌پرسد که ما فقـط یکی از آنها را از باب نمونه در اینجا نقل کردیم. در این خبر کلمه «سیره» به همه مسـائل

---

۱. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۱۴۷.

۲. شیخ طوسـی؛ الخلاف؛ ج۵، ص۵۱۷. یوسـف بـن حـاتم شـامی؛ الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللهامیم؛ ص۲۶۳. میرزاحسین نوری؛ خاتمة مستدرک الوسائل؛ ج۳، ص۷۷.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۵: «کَتَبَ إِلَیَّ بَعْضُ إِخْوَانِی أَنْ أَسْأَلَ أَبَا عَبْدِاللهِ ﷺ عَنْ مَسَائِلَ مِنَ السِّـیرَةِ فَسَأَلْتُهُ وَ کَتَبْتُ بِهَا إِلَیْهِ وَ کَانَ فِیمَا سَأَلْتُ: أَخْبِرْنِی عَنِ الْجَیْشِ إِذَا غَزَوْا أَرْضَ الْحَرْبِ فَغَنِمُوا غَنِیمَةً ثُمَّ لَحِقَهُـمْ جَـیْشٌ آخَرُ قَبْلَ أَنْ یَخْرُجُوا إِلَی دَارِ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ یَلْقَوْا عَدُوّاً حَتَّی یَخْرُجُوا إِلَی دَارِالْإِسْلَامِ، هَلْ یُشَارِکُونَهُمْ فِیهَا؟ قَالَ: نَعَمْ».

مختلف مربوط به جنگ اطلاق شده است.

چرایی قیام نظامی برخی امامان؟

در سیره امامان با قیام و درگیری نظامی سه تن از آنان، روبرو هستیم. در کافی روایتی دربارهٔ اصل قیام سه امام (امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین ﷺ) برای اقامه حق و ترک قیام‌کردن دیگر معصومان ذکر شده است که نشان می‌دهد عمل آنان برابر دستوری بوده که از رسول خدا ﷺ به ایشان رسیده است. کلینی این خبر را دو بار نقل کرده است؛ در یک مورد آن را همراه با مقدمات و سخنانی از امام باقر ﷺ آورده و در مورد دوم فقط آنچه را مربوط به این موضوع است، نقل کرده است. در خبر مفصل، امام باقر ﷺ در میان جمعی سخنرانی می‌کند و برخی یاران خود را که مدعی پیروی از اهل‌بیت هستند، نکوهش می‌فرماید و نکاتی را بر خلاف دیدگاه آنان بیان می‌کند و در ادامه جلسه، یکی از یاران ایشان پرسشی را مطرح می‌کند.[۱]

حمران (بن اعین) به امام باقر ﷺ گفت: قربانت گردم، به من خبر دهید که موضوع نهضت امام علی، حسن و حسین ﷺ و قیام ایشان برای دین خدای عزّوجل و مصیبت‌هایی که دیدند، از کشته‌شدن به دست طغیان‌گران و پیروزی آنها بر ایشان، تا آنجا که کشته شدند و مغلوب گشتند، چگونه بود؟ امام باقر ﷺ فرمود: ای حمران: خدای تبارک و تعالی آن مصیبت‌ها را بر ایشان مقدر کرد و حکم و امضا نمود و قطعی ساخت، آن‌گاه اجرا کرد و علی و حسن و حسین ﷺ از روی بصیرت و دانشی که قبلاً از رسول خدا ﷺ دریافته بودند، قیام کردند و هر کس از ما خانواده هم که خاموشی گزیند، از روی آگاهی است.[۲]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۶۱.

۲. همان، ص۲۸۱. همو، أصول کافی (ترجمه سیدجواد مصطفوی)؛ ج۲، ص۳۰: «يَا حُمْرَانُ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ قَضَاهُ وَ أَمْضَاهُ وَ حَتَمَهُ ثُمَّ أَجْرَاهُ فَبِتَقَدُّمِ عِلْمٍ ذَلِكَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللهِ قَامَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ بِعِلْمٍ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا».

برابر این سخن، پذیرش حکومت از سوی امام علی و امام حسن علیهما السلام و قیام امام حسین علیه السلام و اقدامات دیگر معصومان بر اساس دستور خدا بوده که از طریق رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان رسیده است. این وظایف با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه اسلامی در آن زمان، برای آنان تعیین شده است.

اصل بر صلح

اسلام اصل را بر صلح و دوستی نهاده است و آن را خیر می‌داند.[1] به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از ورود به مدینه با ساکنان آن که بخشی یهود و جمعی از قبایل مختلف بودند، پیمان و معاهده صلح بست که می‌توان آن را به منزله قانون اساسی مردم مدینه برای تعامل با یکدیگر دانست؛ اما پس از آن بر اثر حمله مردم مکه و عهدشکنی یهود در مدینه، جنگ‌های مختلفی رخ داد. در آغاز سیره نظامی که در اسلام از آن به جهاد تعبیر می‌شود و یکی از عبادات شرعی است، به بیان نکاتی درباره آداب جهاد می‌پردازیم. بدیهی است آنچه بیان می‌شود تمام آداب و احکام جهاد نیست؛ بلکه مواردی از آن است که در کتب اربعه آمده است؛ ازاین‌رو نباید انتظار داشت که تمام آداب و احکام لازم مربوط به جهاد در این کتاب بیان شود. سعی بر آن بوده است که به سیره عملی معصومان توجه شود؛ البته در مواردی ممکن است آنچه مطرح می‌شود، در جهادی رخ نداده باشد، ولی به گونه‌ای با جنگ و احکام جهاد مرتبط باشد؛ برای مثال اگر ما از رفتار اسلام با بردگان سخن می‌گوییم، بدان جهت است که گرفتن برده در جنگ‌ها اتفاق می‌افتاد و اسیران به بردگی گرفته می‌شدند و در اختیار جنگجویان قرار می‌گرفتند و در بازار برای فروش عرضه می‌شدند. رفتار معصومان با چنین افرادی نشان‌دهنده دستور اسلام درباره این جمع است که به‌تناسب مسائل جهاد، بیان می‌شود.

---

۱. نساء: ۱۲۸: «وَ الصُّلْحُ خَیْرٌ».

گفتار اول: قانون اساسی مردم مدینه

رسول خدا ﷺ وقتی وارد شهر مدینه شدند، برای ایجاد محیطی امن و بانشاط برای ساکنان شهر یثرب که بعد مدینةالنبی نامیده شد، پیمان محکمی با مردم آن شهر بست که در تعامل با دیگر شهروندان مدینه به آن عمل کنند. این پیمان‌نامه فرازهای زیادی دارد که بخشی از آن در کتب اربعه آمده است. ما آن را نقل و توضیحی اجمالی درباره موارد بیان شده در آن را ارائه می‌کنیم. این پیمان‌نامه نشان می‌دهد که اسلام و رسول خدا ﷺ با ساکنان مدینه که جمعی از آنان یهودیان بوده‌اند، قرارداد همکاری مسالمت‌آمیز داشتند و رسول خدا ﷺ بر اساس همین قرارداد با آنان داد و ستد می‌کرد و حتی از آنان پول قرض می‌گرفت[1] و آنان در سایه امنیتی که اسلام ایجاد کرده بود، زندگی می‌کردند؛ اما به‌مرورِ زمان که یهودیان گسترش اسلام را به ضرر خود تصور کردند، عهدشکنی و توطئه را پیشه خود ساختند و پیامبر خدا ﷺ چاره‌ای جز جنگ و نبرد با آنان نداشت. قبل از بیان مسائل مربوط به جنگ و جهاد، فرازهایی از پیمان‌نامه مدینه را که در کتب اربعه آمده، گزارش می‌کنیم.

پیمان‌نامه پیامبر ﷺ با ساکنان مدینه

مرحوم کلینی در کافی و به تبع ایشان شیخ طوسی بخشی از پیمان‌نامه پیامبر ﷺ را با ساکنان مدینه که شامل یهود هم می‌شده، نقل کرده که در نوع خود مهم است. متأسفانه این پیمان‌نامه کمتر مورد توجه قرار گرفته است. می‌توان ادعا کرد تمام عبارات ذکر شده در کافی با اندک اختلافی در آن پیمان‌نامه که به منزله قانون اساسی شهر مدینه بوده، در کتب سیرهٔ نبوی نقل شده است؛ البته در تقدیم و تأخیر عبارات کمی تفاوت دارند. با توجه

---

۱. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۲، ص۳۵۸. محمد بن عمر واقدی؛ المغازی؛ ج۱، ص۳۶۴. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۲، ص۵۵۱.

به آن نقل‌ها می‌توان عبارات مبهم کافی را معنا کرد و آن را شناخت. به همین جهت، به نقل کافی می‌پردازیم و عبارات مشابه آن را از سیرهٔ ابن‌هشام گزارش می‌کنیم. عبارات تهذیب الأحکام در دو مورد مشابه عبارات سیره ابن‌هشام است. با اینکه شیخ طوسی خبر را از کافی نقل کرده است؛ به همین جهت ما به متن تهذیب نیز اشاره و عبارات آن را در چند فراز ارائه می‌کنیم.

امام صادق علیه‌السلام از پدرش نقل می‌کند در کتابی که از آنِ علی علیه‌السلام بود خواندم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پیمانی بین مهاجران و انصار و کسانی از مردم یثرب که به آنان پیوستند، نوشت. در آن آمده بود:

۱. همراهی در جنگ

أَنَّ کُلَّ غَازِیَةٍ غَزَتْ بِمَا [معنا[1]] یُعَقِّبُ بَعْضُهَا بَعْضاً بِالْمَعْرُوفِ وَ الْقِسْطِ بَیْنَ الْمُسْلِمِینَ فَإِنَّهُ لَا یَجُوزُ حَرْبٌ إِلَّا بِإِذْنِ أَهْلِهَا:[2] هر گروه که [همراه ما] بجنگد و سپاهیان، گروهی بعد از گروهی، نبرد کنند، باید به نیکی و برابر بین مسلمانان باشد؛ پس جنگی، جز با اجازه رؤسای سپاه که صلاحیت این کار را دارند، روا نیست.

در تهذیب الأحکام عبارت پایانی این جمله، متفاوت آمده است: «أَنَّ کُلَّ غَازِیَةٍ غَزَتْ مَعَنَا یُعَقِّبُ بَعْضُهَا بَعْضاً بِالْمَعْرُوفِ وَ الْقِسْطِ مَا بَیْنَ الْمُسْلِمِینَ وَ أَنَّهُ لَا یُجَارُ حُرْمَةٌ إِلَّا بِإِذْنِ أَهْلِهَا».[3] این متن دقیقاً عین عبارت سیره و پیمان مدینه است که ذکر می‌شود.

عبارت اول این جمله در سیرهٔ ابن‌هشام چنین آمده است: «و أَنَّ کُلَّ غَازِیَةٍ غَزَتْ مَعَنَا یَعْقُبُ بَعْضُها بَعْضاً[4] وَ أَنَّ المؤمنینَ یُبِیُ بعْضُهم عَلیَ بعْضٍ[5] بما نالَ دِماءَهُمْ فِی سَبیلِ اللهِ:[1] و

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۰.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۱.

۴. ابن‌هشام؛ السیرة النبویه؛ ج۱، ص۵۰۳.

۵. در کتاب البدایة و نهایه ابن‌کثیر (ج۳، ص۲۷۴) «یبیئ بعضهم علی بعضٍ» آمده است. بواء را به معنای تساوی و هم‌کفو ←

به‌درستی که هر گروه که همراه ما بجنگد و سپاهیان، گروهی بعد از گروهی (به نوبت) نبرد کنند و به‌درستی که مؤمنان برخی به برخی دیگر (در جهاد) مراجعه می‌کنند به جهت آنکه خون آنها در راه خدا ریخته شده است».

مشابه بخش دیگری از عبارت کافی و تهذیب در کتاب سیره نبوی در آغاز نامه، این عبارت به‌طور مکرر دربارهٔ قبایل هم‌پیمان تکرار شده است: «و هُمْ یَفْدونَ عانِیهم بِالمعْروفِ وَ القِسْطِ بَیْنِ المُؤْمِنینَ:[۲] آنان اسیران خود را به‌نیکی و عدالت فدیه می‌دهند بین مؤمنان».

۲. احترام به هم‌پیمان و همسایه

«وَ إِنَّ الْجَارَ کَالنَّفْسِ غَیْرَ مُضَارٍّ وَ لَا آثِمٍ وَ حُرْمَةَ الْجَارِ عَلَى الْجَارِ کَحُرْمَةِ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ:[۳] و به‌درستی که حرمت همسایه مانند حرمت جان آدمی است تا زمانی که زیان نرساند و گناه انجام ندهد و حرمت همسایه نزد همسایه مانند احترام به مادر و پدر است».

این معنا ظاهر معنای حدیث است؛ ولی اگر توجه کنیم که منظور از «جار» و «جوار» هم‌پیمانان از قبایل مختلف در مدینه و گروه‌های مختلف حتی یهود هستند، باید «جار» را به هم‌پیمان معنا کنیم؛ یعنی کسانی که برابر یک پیمان و عهد زندگی می‌کنند؛ در این صورت منظور از ضرر، زیان فردی نیست؛ بلکه به معنای ترک پیمان و تخلف از آن است که با تعبیر «اثم» آمده است. اهل لغت برای «جار» معانی مختلفی ذکر کرده‌اند. سه معنا در اینجا قابل تصور است:

→

است؛ یعنی مؤمنان برخی با برخی مساوی هستند و در این نقل چون با عَلی متعدی شده است به معنای مراجعه و التزام است (علی‌احمد میانجی؛ مکاتیب الرسول؛ ج۳، ص۳۱).

۱. همان.

۲. ابن‌هشام؛ السیرة النبویه؛ ج۱، ص۵۰۲.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۰.

الف) به معنای «همسایه» که مشهور است. ملاصالح در شرح اصول کافی این معنا را برگزیده است.[۱]

ب) به معنای پناهنده؛[۲] مجلسی اول این معنا را ظاهر حدیث دانسته است؛[۳] فرزندش نیز «جار» را به معنای «پناهنده» گرفته است.[۴]

ج) هم‌پیمان یا حلیف[۵] که با توجه به پیمان‌نامهٔ مدینه، این معنا مراد خواهد بود.

در نقل پیمان‌نامه سیرهٔ نبوی چنین می‌خوانیم: «و أنّ الْجارَ کالنّفْسِ غیْرَ مضارّ و لا آثِمٍ و أنّهُ لا تُجارُ حُرْمَةٌ إلاّ بِإذْنِ أهْلِها:[۶] هم‌پیمان در صورتی که زیان نرساند و تخلف از پیمان ننماید، همچون خود پیماندار است و به هیچ‌یک از افراد خانواده، بی‌اجازه کسان او نباید پناه داد».

برابر این نقل، دیگر سخن از حقوق فردی دو همسایه نیست. سخن از حقوق اجتماعی و سیاسی در یک پیمان کلی است. در این صورت عبارت جنبه حقوقی و قراردادی دارد. نه فقط یک توصیه اخلاقی که در شرع درباره همسایه شده است. تشبیه حرمت همسایه یا هم‌پیمان به پدر و مادر در پیمان‌نامه مدینه در نقل ابن‌هشام و دیگران نیامده است؛ ولی بقیه عبارات آن برابر نقل تهذیب گزارش شده است. کلینی این خبر را در دو باب دیگر کافی نیز

---

۱. ملاصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج ۱۱، ص ۱۲۷.

۲. خلیل بن احمد فراهیدی؛ کتاب العین؛ ج ۶، ص ۱۷۶. اسماعیل بن حماد جوهری؛ صحاح اللغه؛ ج ۲، ص ۶۱۸. صاحب بن عباد؛ المحیط فی اللغه؛ ج ۷، ص ۱۷۳. نشوان بن سعید حمیری؛ شمس العلوم؛ ج ۲، ص ۱۲۱۲: «الجارُ: مُجاوِرُک فی المسکن و الذی استَجَارَکَ فی الذِّمّة تُجیرُهُ و تمنعه».

۳. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج ۹، ص ۳۷۳: «و الظاهر أن المراد بالجار هنا من أجرته».

۴. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۱۲، ص ۵۷۱: «و لا یخفی أن الظاهر من مجموع الحدیث أن المراد بالجار فیه من أجرته لا جار الدار».

۵. ابومنصور محمد بن احمد أزهری؛ تهذیب اللغه؛ ج ۱۱، ص ۱۲۰. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج ۴، ص ۱۵۴. احمد بن محمد فیومی؛ المصباح المنیر؛ ج ۲، ص ۱۱۴. حسن مصطفوی؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ ج ۲، ص ۱۴۰: «و الجار: الحلیف».

۶. ابن‌هشام؛ السیرة النبویه؛ ج ۱، ص ۵۰۳.

آورده است. آغاز خبر را در باب «حق الجوار» تا «کحرمة أمّه»[۱] نقل کرده و در باب «ضرار»، فقط بخش «غیر مضّار» را آورده است.[۲]

۳. هماهنگی در صلح

«لَا یُسَالِمُ مُؤْمِنٌ دُونَ مُؤْمِنٍ فِی قِتَالٍ فِی سَبِیلِ اللهِ إِلَّا عَلَی عَدْلٍ وَ سَوَاءٍ:[۳] و به هنگام نبرد در راه خدا، هیچ مؤمنی نباید جدا از مؤمن دیگر آشتی نماید، جز بر اساس عدالت و برابری».

در پیمان‌نامه می‌خوانیم: «و إنّ سِلْمَ المؤمنین واحدةٌ، لا یُسالِمُ مُؤْمِنٍ دُونَ مؤْمِنٍ فِی قِتالٍ فی سَبیلِ اللهِ إلّا عَلَی سَواءٍ و عَدْل بیْنَهم:[۴] صلح مؤمنان یکی است...». این جمله دقیقاً قبل از اولین جمله (أنّ کلّ غازیة غزَتْ) آمده است.

بنا بر آنچه ذکر شد، حدیث کافی و تهذیب بخشی از پیمان مدینه است که پیامبر خدا ﷺ بین تمام ساکنان مدینه، اعم از مهاجر، انصار و یهود و قبایل آن، شهر بسته است. بنای حضرت بر صلح و زندگی مسالمت‌آمیز با یهود مدینه بوده است و جنگ پدیده‌ای بوده که بر اثر تخلف یهود از این پیمان‌نامه رخ داده و متخلفان تنبیه و مجازات شده‌اند.

گفتار دوم: هدف از جهاد در اسلام

اسلام هدف خود از جهاد را کشورگشایی نمی‌داند؛ بلکه هدف نجات مردم از قید اسارت بت‌های سنگی و ابراز بندگی به بت‌ها و ارشاد آنان به حق و بندگی ذات اقدس

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۶۶۶: «طَلْحَةَ بْنِ زَیْدٍ عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ عَنْ أَبِیهِ ﷺ قَالَ: قَرَأْتُ فِی کِتَابِ عَلِیٍّ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ کَتَبَ بَیْنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ وَ مَنْ لَحِقَ بِهِمْ مِنْ أَهْلِ یَثْرِبَ أَنَّ الْجَارَ کَالنَّفْسِ غَیْرَ مُضَارٍّ وَ لَا آثِمٍ وَ حُرْمَةُ الْجَارِ عَلَی الْجَارِ کَحُرْمَةِ أُمِّهِ الْحَدِیثُ مُخْتَصَرٌ».

۲. همان، ج۵، ص۲۹۲: «طَلْحَةَ بْنِ زَیْدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ ﷺ قَالَ: (إِنَّ الْجَارَ کَالنَّفْسِ غَیْرَ مُضَارٍّ وَ لَا آثِمٍ)».

۳. همان، ص۳۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۰.

۴. ابن‌هشام؛ السیرة النبویه؛ ج۱، ص۵۰۳.

الهی است تا در سایه آن به تعالی و رشد برسند، از قید خرافات رهایی یابند و پا در مسیر تعالی گام نهند.

هدف از جهاد، اِعلای کلمه حق

هدف از جهاد در اسلام آزادکردن مردم از زیر یوغ بت‌ها و عقاید باطل و خرافی و دعوت آنان به توحید و دوری از شرک است و اینکه به یاد خدا باشند؛ به همین جهت به پیروان ادیان توحیدی بعد از تسلط بر آنان کاری ندارند و الزامی در مسائل اعتقادی و باورهای دینی آنان اِعمال نمی‌شود. خداوند می‌فرماید سخن الهی همیشه سربلند است و سخن کافران سرازیر و پست گردد.[۱] بیان این هدف برای جهاد در سخنی از رسول خدا ﷺ نقل شده است. مردی اعرابی خدمت پیامبر ﷺ رسید و گفت: گاهی مرد برای شهرت می‌جنگد، گاهی برای غنیمت و زمانی برای اینکه دیگران موقعیت و توانش را ببینند؛ کدام یک در راه خداست؟ حضرت پاسخ داد : هر کس بجنگد تا کلمه خدا برتر باشد، آن نبرد در راه خداست.[۲] در برخی نقل‌ها مرد اعرابی در پرسش خود مسئله جنگ را برای حمیت قبیله‌ای، ریا و شجاعت نیز مطرح می‌کند و حضرت همین پاسخ را می‌دهد.[۳]

امیر مؤمنان ﷺ علت بیعت خود با ابوبکر را لزوم وحدت برای در اهتزازبودن پرچم اسلام معرفی می‌کند و می‌فرماید: در هنگام این حوادث حرکت کردم تا باطل رفت و نابود شد و کلمه الهی برتر گردید، گرچه کافران دوست نداشتند.[۴] این هدف نه‌تنها در

---

۱. توبه: ۴۰: «وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلى وَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيا وَ اللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ: خداوند سخن کافران را پست و سخن خدا را بلند قرار داد و خداوند عزیز و حکیم است».

۲. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۳، ص۱۱۳۷. ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی؛ سنن أبی‌داوود؛ ج۳، ص۱۴: «من قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فی سَبِيلِ اللهِ».

۳. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۶، ص۱۵۱۳. ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۳، ص۱۵۱۳. ابن‌ماجه؛ سنن ابن‌ماجه؛ ج۲، ص۹۳۱.

۴. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص۲۰۳. ابوجعفر محمد بن جریر طبری آملی؛ المسترشد؛ ص۴۱۲. ←

جنگ با مشرکان مطرح است، بلکه لازم است در نبرد با سرکشان داخلی هم مورد توجه قرار گیرد؛ به همین جهت امیر مؤمنان علیه‌السلام در هنگام نبرد با لشکر شام همین هدف مهم را مطرح کرد و فرمود:

ای مؤمنان، هر کس بنگرد که ستمی انجام می‌شود یا مردم را به منکری فرا می‌خوانند و او از بن دل آنها را نپذیرد، سالم مانده و گناه نکرده است و هر کس به زبان پرخاش کند، پاداش برد و او از فرد نخست برتر است و آن کس که با شمشیر به انکار منکر برخیزد تا کلام خدا (دین خدا) به جایگاهی هرچه بلندتر برسد و سخن ستمگران هرچه پست‌تر و پایمال‌تر گردد، راه رستگاری را یافته و پیموده و نور یقین در دلش تافته است.[1]

در این خبر امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر در جامعه اسلامی مانند جهاد دانسته شده که برای اعلای کلمه حق است و همان هدفی بر آن مترتب می‌شود که برای جهاد با دشمنان اسلام ترسیم شده است.

اهمیت اسلامِ یک فرد

همان‌گونه که اشاره شد، هدف از جهاد در اسلام کشورگشایی و رسیدن به مال نبوده؛ بلکه هدف، مسلمان‌شدن افراد و رهایی آنان از ستم بوده است. امام صادق علیه‌السلام بیان می‌کند که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام فرمود: زمانی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا به یمن اعزام می‌کرد

→

ابن‌قتیبه؛ الإمامة و السیاسه؛ ج ۱، ص۱۷۵. محمدباقرمجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۳۳، ص۵۶۸: «وَ نَهَضْتُ فِی تِلْکَ الْأَحْدَاثِ حَتَّی زَاغَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَ کَانَتْ کَلِمَةُ اللهِ هِیَ الْعُلْیا وَ لَوْ کَرِهَ الکافِرُونَ».

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)؛ ص۵۴۱. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۶، ص۳۵۷. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۴، ص۴۷۸. محمدرضا و محمد و علی حکیمی؛ الحیاة؛ ج۲، ص۴۸۴: «أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَی عُدْوَاناً یُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْکَراً یُدْعَی إِلَیْهِ فَأَنْکَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِئَ وَ مَنْ أَنْکَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْکَرَهُ بِالسَّیْفِ لِتَکُونَ کَلِمَةُ اللهِ هِیَ الْعُلْیا وَ کَلِمَةُ الظَّالِمِینَ هِیَ السُّفْلَی فَذَلِکَ الَّذِی أَصَابَ سَبِیلَ الْهُدَی وَ قَامَ عَلَی الطَّرِیقِ نَوَّرَ فِی قَلْبِهِ الْیَقِین».

به من فرمود: با هیچ‌کس نجنگ، قبل از اینکه او را به اسلام دعوت کنی و افزود: به خدا سوگند اگر یک نفر به دست تو هدایت شود، برای تو بهتر است از آنچه خورشید بر آن می‌تابد و بر آن غروب می‌کند و ولای او با توست ای علی.[۱]

اگر کسی به‌ظاهر شهادتین بر زبان جاری کند، اسلام جان او را محترم می‌شمارد؛ زیرا هدف هدایت است نه کشتن افراد؛ به همین جهت رسول خدا ﷺ اسامة بن زید را که مرداس بن نهیک فدکی را بعد از شهادتین کشت و مدعی بود برای حفظ جانش به دروغ شهادتین را بر زبان جاری کرده، مورد سرزنش قرار داد و آیه‌ای دراین‌باره نازل شد[۲] و اسامه سوگند خورد که گوینده شهادتین را نکشد و به همین بهانه، در نبردهای حضرت علی ؑ شرکت نکرد.[۳] حضرت نیز سهمیه وی را از بیت‌المال قطع کرد و دستور داد از اموال شخصی حضرت در مدینه به او کمک کنند.[۴]

دعوت به اسلام قبل از نبرد

در دستورالعملی که رسول خدا ﷺ به گروه‌های اعزامی می‌دهد، از آنان می‌خواهد که در آغاز نبرد افراد را به اسلام دعوت کنند و بعد از آن، جنگ را آغاز نمایند. امام صادق ؑ از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که فرمود: وقتی با دشمن مسلمانان روبرو شدید، آنان را به یکی از این سه چیز بخوانید؛ اگر پذیرفتند از آنان قبول کنید و از آنان دست بدارید:

۱. «أُدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَإِنْ دَخَلُوا فِيهِ فَاقْبَلُوهُ مِنْهُمْ وَ كُفُّوا عَنْهُمْ:[۵] آنان را به اسلام

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۸: «وَ ايْمُ اللهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ وَ لَكَ وَلَاؤُهُ يَا عَلِيُّ».

۲. نساء: ۹۴: «وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً».

۳. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۱، ص۱۴۸. ابن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج۳، ص۱۳۸۶.

۴. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص۳۹۵.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۹.

دعوت کنید؛ اگر قبول کردند و مسلمان شدند، از آنان بپذیرید و از آنان دست بدارید».

۲. وقتی مسلمان شدند آنان را به هجرت به سرزمین اسلام دعوت کنید. اگر انجام دادند، از آنان بپذیرید و از ایشان دست بدارید؛ اما اگر نپذیرفتند که هجرت کنند و سرزمین خود را برگزیدند و وارد دارالهجره نشدند، به منزله اعراب مؤمن هستند و حکم اعراب مسلمان بر آنها اجرا می‌شود و فیء از غنایم جنگی به آنان داده نمی‌شود و در تقسیم بیت‌المال هم سهمی ندارند؛ مگر اینکه مهاجرت نمایند.[۱]

۳. اگر این دو را نپذیرفتند، آنان را به پرداخت جزیه دعوت کنید. در صورتی که با دست بپردازند و حقیر باشند، اگر جزیه دادند از آنان بپذیرید و از آنان دست بدارید و اگر نپذیرفتند، از خداوند علیه آنان، استمداد بطلبید و با آنان جهاد کنید، آن‌گونه که حق جهاد است.[۲]

در خبر دعائم امیر مؤمنان ﷺ از رسول خدا ﷺ این موضوع را نقل کرده است و در آن خبر آمده: با آنها نجنگید تا آنان را به اسلام و شهادتین دعوت نمایید و بعد اگر مسلمان شدند، هجرت کنند و اگر هجرت نکردند، مانند اعراب هستند و اگر اسلام را نپذیرفتند، از آنان جزیه دریافت می‌شود و اگر نپذیرفتند (که جزیه بدهند) با آنان جنگ می‌شود.[۳] امیر مؤمنان ﷺ خود این‌گونه عمل می‌کرد. وقتی با عمرو بن عبدود روبرو شد، اول او را به اسلام دعوت کرد[۴] و بعد از آنکه نپذیرفت فرمود: بیا با هم پیاده بجنگیم.

نکته مهمی که در هر دو روایت شایان توجه است این است که بیان شده اگر پذیرفتند جزیه بدهند، از آنها جزیه دریافت می‌شود، درحالی‌که مشهور این است که جزیه از اهل کتاب گرفته می‌شود؛ بنابراین یا منظور اهل کتاب بوده یا منظور از جزیه مبلغی به عنوان

---

۱. همان، ص۲۹.

۲. همان.

۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۶۹.

۴. علی بن ابراهیم؛ تفسیر القمی؛ ج۲، ص۱۸۴. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۱، ص۱۰۱: «قَالَ (علی): فَإِنِّی أَدْعُوکَ إِلَی شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ وَ أَنْ تُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ».

قرارداد صلح بوده است؛ یعنی اگر آنان پذیرفتند مالیاتی بدهند و حاکمیت اسلام را قبول کردند، با آنها جنگ نمی‌شود. این احتمال نیز وجود دارد که با توجه به اینکه با مجوس مانند اهل کتاب رفتار می‌شده، مشرکی در آن مقطع وجود نداشته است و اکثریت دیگر شهرها اهل کتاب بوده‌اند.

در کتاب‌های سیاسی بیان شده که یک حکومت نیاز به سه مؤلفه و رکن اصلی دارد: جمعیت، سرزمین و هیئت حاکمه.[1] سرزمین نظام اسلامی در صدر اسلام مدینه بوده است. بیشتر جمعیت آن را شهروندان مسلمان تشکیل می‌دادند. بدون جمعیت کافی امکان تشکیل حکومت نیست؛ به همین جهت برای تقویت جمعیت جامعه اسلامی، توصیه به هجرت به مدینه می‌شد. حاکم آن رسول خدا ﷺ و حاکمیت آن بر اساس قرآن و سنت نبوی بوده است؛ بنابراین توصیه به هجرت که در این فرمان‌ها آمده، برای ایجاد حکومتی توانمند و قوی بوده است.

شیوه دعوت به اسلام

دعوت به اسلام با دعوت به پذیرش وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اسلام ﷺ صورت می‌گیرد که از آن تعبیر به «شهادتین» می‌شود؛ یعنی گواهی بر دو چیز: خدای واحد و پیامبری حضرت محمد ﷺ.

زهری از امام سجاد ﷺ می‌پرسد: چگونه ما افراد را به دین بخوانیم؟ حضرت می‌فرماید: می‌گویی: به نام خداوند بخشنده مهربان، من شما را به خداوند عزوجل و دینش می‌خوانم و جمع آن در دو چیز است: یکی معرفت و شناخت خدا و دیگری عمل طبق رضایت او؛ حضرت سپس به بیان معرفت الهی می‌پردازد. پذیرش دوم اینکه محمد بنده و فرستاده اوست و آنچه از نزد خدا آورده حق است و جز آن، باطل است؛ پس اگر

---

۱. باقر شریف قرشی؛ نظام حکومتی و اداری در اسلام؛ ص۷۶.

پاسخ مثبت دادند، آنچه به نفع مسلمانان است برای آنان و آنچه بر ضرر مسلمانان است علیه آنهاست.[۱]

گفتار سوم: نکاتی از آداب جهاد

در سیره معصومان نکات مهمی در آداب جهاد دیده می‌شود که در خور توجه است. قسمتی از این نکات مربوط به قبل از شروع جنگ و قسمتی مربوط به هنگام نبرد و درگیری است. به مواردی اشاره می‌شود:

توصیه‌های پیامبر ﷺ در هنگام اعزام نیرو

رسول خدا ﷺ در زمان اعزام یک فرمانده برای عملیات در منطقه‌ای خاص، اول توصیه‌های لازم را به وی می‌کرد که مبادا به مردم ستم کند و بی‌جهت افراد را بکشد یا دست به کارهای غیرمنطقی و مخالف با ارزش‌های دینی بزند. ابوحمزه ثمالی از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که روش رسول خدا ﷺ این‌گونه بود که هرگاه تصمیم داشت گروهی را اعزام کند، آنان را می‌خواست و در برابر خود می‌نشاند، سپس این‌گونه به آنان توصیه می‌کرد:

سِیرُوا بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ فِی سَبِیلِ اللهِ وَ عَلَی مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ لَا تَغُلُّوا وَ لَا تُمَثِّلُوا وَ لَا تَغْدِرُوا وَ لَا تَقْتُلُوا شَیْخاً فَانِیاً وَ لَا صَبِیّاً وَ لَا امْرَأَةً وَ لَا تَقْطَعُوا شَجَراً إِلَّا أَنْ تُضْطَرُّوا إِلَیْهَا:[۲] به نام خدا، برای خدا و در راه خدا و برابر با مذهب رسول خدا ﷺ سیر و حرکت کنید. غلول و خیانت نکنید، دشمنانتان را مثله نکنید (اعضای آنان را قطعه‌قطعه ننمایید) و نیرنگ نکنید و مردان پیر و کودک و زنی را نکشید و درختی را قطع نکنید مگر اینکه مجبور شوید.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۶.

۲. همان، ص۲۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۳۸.

در روایت مسعدة بن صدقه امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: وقتی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گروهی را اعزام می‌نمود، اول نکاتی را به فرمانده توصیه می‌کرد و او را نسبت به خودش و جمع همراه وی، به تقوای الهی توصیه می‌کرد؛[1] سپس به جمع افراد اعزامی این‌گونه می‌فرمود:

جهاد کنید برای خدا و در راه خدا بجنگید با کسی که به خدا کافر است و فریب ندهید، خیانت نکنید، مثله ننمایید و بچه و نه کسی را که در جای بلندی گرفتار شده است نکشید، و نخل‌ها را به آتش نکشید و کسی را در آب غرق نکنید و درخت‌های میوه را قطع نکنید و زراعت‌ها را به آتش نکشید؛ زیرا شما نمی‌دانید شاید به آن نیازمند شوید و حیواناتی را که دارای گوشت حلال هستند نکشید، مگر در موردی که چاره‌ای از خوردن آنها نیست.[2]

مشابه این توصیه‌ها در روایتی دیگر که محمد بن حمران و جمیل بن دراج از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده‌اند، آمده است.[3] این نکته‌ها دستورهای بسیار مهمی است؛ سفارش‌هایی دربارهٔ افراد ضعیف حاضر در جنگ و افرادی که کاری با جنگ ندارند، دقت در تعهدها و اینکه افراد را با فریب از پای در نیاورند، توجه به اینکه درباره غنایم خیانت نکنند و به کشته‌شدگان بی‌احترامی ننمایند و اعضای آنان را قطع نکنند؛ سفارش‌هایی دربارهٔ حیوانات، محیط زیست و حفظ درخت‌ها و زراعت‌ها و اینکه دقت کافی در این مسائل داشته باشند.

علامه مجلسی در شرح این حدیث می‌نویسد: بخشی از آنچه نهی شده راجع به

---

۱. أَمَرَهُ بِتَقْوَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی خَاصَّةِ نَفْسِهِ ثُمَّ فِی أَصْحَابِهِ عَامَّةً.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۹. همان، ج۹، ص۴۱۳ (ج دارالحدیث). شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۳۸: «اُغْزُوا بِسْمِ اللهِ وَ فِی سَبِیلِ اللهِ قَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللهِ وَ لَا تَغْدِرُوا وَ لَا تَغُلُّوا وَ لَا تُمَثِّلُوا وَ لَا تَقْتُلُوا وَلِيداً وَ لَا مُتَبَتِّلًا فِی شَاهِقٍ وَ لَا تُحْرِقُوا النَّحْلَ وَ لَا تُغْرِقُوهُ بِالْمَاءِ وَ لَا تَقْطَعُوا شَجَرَةً مُثْمِرَةً وَ لَا تُحْرِقُوا زَرْعاً لِأَنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّكُمْ تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ وَ لَا تَعْقِرُوا مِنَ الْبَهَائِمِ مِمَّا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ إِلَّا مَا لَا بُدَّ لَكُمْ مِنْ أَكْلِهِ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۰. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۲، ص۳۵۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۳۹.

درختان، در صورتی است که ضرورتی پیش نیاید و در صورت ضرورت اشکال ندارد، آن گونه که رسول خدا ﷺ دربارهٔ نخل‌های بنی‌نضیر انجام داد.[۱] این نکته در خبر دیگری از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود: «وَ لَا تَقْطَعُوا شَجَرَةً إِلَّا أَنْ تُضْطَرُّوا إِلَيْهَا:[۲] و درختی را قطع نکنید مگر اینکه مجبور به قطع آن شوید». امیرالمؤمنین ﷺ نیز توصیه‌های مشابهی دارد. در بخشی از آن توصیه‌ها به مجاهدان صحنه نبرد چنین می‌خوانیم:

کشته‌ای را مُثله نکنید و هرگاه به اقامتگاه مردان قومی رسیدید، پنهان‌ها را آشکار نکنید و وارد خانه‌ای نشوید و چیزی از اموال آنان را نگیرید، مگر آنچه در میان لشکرشان بیابید و زنان را با آزار تحریک نکنید، گرچه به ناموس شما بی‌حرمتی کنند و فرماندهان و شایستگان شما را فحش دهند؛ زیرا آنان دارای قوا و روح و عقل ضعیفی هستند و ما به‌تحقیق مأمور شده‌ایم از آنان دست بداریم درحالی‌که مشرک بودند.[۳]

امیرالمؤمنین ﷺ به سخنی که می‌گفت عمل می‌کرد. در پایان جنگ جمل هنگامی که حضرت به منزل عایشه می‌رفت، وقتی جمعی از زنان بصره حضرت را دیدند ندا سر دادند: ای کشنده دوستان؛ حضرت به سخن آنان اعتنا نکرد و به جایی رفت که عایشه در آنجا بود.[۴]

صفیه، دختر حارث ثقفی زن عبدالله بن خلف خزاعی، بعد از جنگ جمل وقتی چشمش به حضرت افتاد فریاد زد: ای کسی که دوستان را می‌کشی و جماعت را متفرق می‌کنی؛ حضرت فرمود: من تو را سرزنش نمی‌کنم اگر با من دشمنی کنی؛ زیرا جدت را

---

۱. محمدباقر مجلسی علامه؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج۹، ص۳۶۶.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۰.

۳. همان، ص۳۹: «وَ لَا تُمَثِّلُوا بِقَتِيلٍ وَ إِذَا وَصَلْتُمْ إِلَى رِجَالِ[رحال] الْقَوْمِ فَلَا تَهْتِكُوا سِتْراً وَ لَا تَدْخُلُوا دَاراً وَ لَا تَأْخُذُوا شَيْئاً مِنْ أَمْوَالِهِمْ إِلَّا مَا وَجَدْتُمْ فِي عَسْكَرِهِمْ وَ لَا تَهِيجُوا امْرَأَةً بِأَذًى وَ إِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَبَبْنَ أُمَرَاءَكُمْ وَ صُلَحَاءَكُمْ فَإِنَّهُنَّ ضِعَافُ الْقُوَى وَ الْأَنْفُسِ وَ الْعُقُولِ وَ قَدْ كُنَّا نُؤْمَرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَ هُنَّ مُشْرِكَاتٌ».

۴. فرات بن ابراهیم کوفی؛ تفسیر فرات الکوفی؛ ص۱۱۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۳۲، ص۲۷۲.

در روز جنگ بدر کشتم و عمویت را روز احد و الان همسرت را و اگر من کشندهٔ دوستان بودم، کسانی را که در این خانه‌ها پناه گرفته‌اند، می‌کشتم. خانه را تفتیش کردند؛ مروان و عبدالله بن زبیر در آن بودند.[۱]

توصیه‌های خاص امیرالمؤمنین علیه السلام در آستانه جهاد

امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام حضور در نبرد افراد را به نکاتی توصیه می‌کرد. ایشان اول از اهمیت نماز سخن می‌گفت، بعد از اهمیت زکات و سپس از اهمیت جهاد در راه خدا. ایشان دراین‌باره می‌فرمود:

متعهد و مقید به نماز باشید و زیاد آن را انجام دهید و به آن تقرب بجویید؛ زیرا آن «بر مؤمنان در وقت خاصی نوشته شده است»[۲] و این را کفار می‌دانستند؛ وقتی از آنان پرسیده شد: «چه چیز شما را به جهنم آورده، گفتند: ما از نمازگزاران نبودیم»[۳] ... . به‌درستی که زکات با نماز هر دو برای تقرب اهل اسلام بر اهل اسلام قرارد داده شده است. هر کس از روی رضایتِ نفس آن را بپردازد و امید پاداش برتر داشته باشد، جاهل به سنت است... . سپس ترس و خوف از جهادی با کسی که شایسته است با او جهاد شود و همراهی با گمراهی، گمراهی در دین و ازدست‌دادن دنیا با ذلت و خواری است و با فرار از جهاد در هنگام نبرد، (شخص) مستوجب آتش می‌شود.[۴]

---

۱. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب:؛ ج ۲، ص ۲۶۲. ابن‌أبی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۵، ص ۱۰۵. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ ص ۳۶۷. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۴۱، ص ۳۱۰.

۲. نساء: ۱۰۳.

۳. مدثر: ۴۲ـ۴۳.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۳۶: «تَعاهَدُوا الصَّلَاةَ وَ حافِظُوا عَلَيْهَا وَ اسْتَكْثِرُوا مِنْهَا وَ تَقَرَّبُوا بِهَا فَإِنَّهَا "كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً" وَ قَدْ عَلِمَ ذَلِكَ الْكُفَّارُ حِينَ سُئِلُوا "ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ" ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَاناً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَ مَنْ لَمْ يُعْطِهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا يَرْجُو بِهَا مِنَ ←

دعای امیرالمؤمنین علیه‌السلام قبل از نبرد

امام علی علیه‌السلام وقتی می‌خواست جنگ کند، دست به دعا می‌شد. به بخشی از آن دعاها اشاره می‌کنیم. این دعای حضرت نشان می‌دهد که ایشان در جهاد خود، جز رضای حق را در نظر نمی‌گرفت و کشتن را برای خداوند انجام می‌داد و آرزوی شهادت داشت:

بارالها، تو راهی از راه‌هایت را بیان کردی که در آن رضایت توست و دوستانت را به آن تشویق کردی و آن را شریف‌ترین راهت از جهت ثواب قرار دادی و گرامی‌ترین آنان از جهت فرجام و دوست‌داشتنی‌ترین روش؛ سپس از مؤمنان خریدی جان و مال آنان را به اینکه برای آنان بهشت باشد؛ در راه خدا جهاد کنند؛ پس بکشند و کشته شوند. این وعده‌ای حق از جانب توست؛ پس مرا از جمله کسانی قرار ده که جانش را به تو فروخته، سپس برابر معامله خود عمل کرده است. کسی که بیعت کرده با تو بدون اینکه آن را بشکند یا عهد خود را نقض نماید یا تبدیل کند؛ بلکه پاسخ داده به محبت و دوستی تو و به تو تقرب جسته است؛ پس آن را پایان عمل من قرار ده و نابودی عمرم را در آن قرار ده.[1]

شعار در جنگ‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

شعار در جنگ هدف عالی نبرد هر گروه را مشخص می‌کند و نشان می‌دهد چه

→

الثَّمَنِ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا فَإِنَّهُ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ مَغْبُونُ الْأَجْرِ ضَالُّ الْعُمُرِ طَوِيلُ النَّدَمِ يَتْرُكُ أَمْرَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الرَّغْبَةِ عَمَّا عَلَيْهِ صَالِحُو عِبَادِ اللهِ... ثُمَّ إِنَّ الرُّعْبَ وَ الْخَوْفَ مِنْ جِهَادِ الْمُسْتَحِقِّ لِلْجِهَادِ وَ الْمُتَوَازِرِينَ عَلَى الضَّلَالِ ضَلَالٌ فِي الدِّينِ وَ سَلْبٌ لِلدُّنْيَا مَعَ الذُّلِّ وَ الصَّغَارِ وَ فِيهِ اسْتِيجَابُ النَّارِ بِالْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ عِنْدَ حَضْرَةِ الْقِتَالِ...».

۱. همان، ص۴۶: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمْتَ سَبِيلًا مِنْ سُبُلِكَ جَعَلْتَ فِيهِ رِضَاكَ وَ نَدَبْتَ إِلَيْهِ أَوْلِيَاءَكَ وَ جَعَلْتَهُ أَشْرَفَ سُبُلِكَ عِنْدَكَ ثَوَاباً وَ أَكْرَمَهَا لَدَيْكَ مَآباً وَ أَحَبَّهَا إِلَيْكَ مَسْلَكاً ثُمَّ اشْتَرَيْتَ فِيهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْكَ حَقّاً فَاجْعَلْنِي مِمَّنِ اشْتَرَى فِيهِ مِنْكَ نَفْسَهُ ثُمَّ وَفَى لَكَ بِبَيْعِهِ الَّذِي بَايَعَكَ عَلَيْهِ غَيْرَ نَاكِثٍ وَ لَا نَاقِضِ عَهْداً وَ لَا مُبَدِّلًا تَبْدِيلًا بَلِ اسْتِيجَاباً لِمَحَبَّتِكَ وَ تَقَرُّباً بِهِ إِلَيْكَ فَاجْعَلْهُ خَاتِمَةَ عَمَلِي وَ صَيِّرْ فِيهِ فَنَاءَ عُمُرِي...».

چیزی برای وی اهمیت دارد و به چه ارزش‌هایی تکیه می‌کند. از روایتی استفاده می‌شود که پیامبرﷺ در هر جنگی شعاری را بر می‌گزیده است. امام صادقؑ شعارهای پیامبر را در جنگ‌های مختلف چنین بیان می‌فرماید:

شِعَارُنَا يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ وَ شِعَارُنَا يَوْمَ بَدْرٍ يَا نَصْرَ اللهِ اقْتَرِبْ اقْتَرِبْ: شعار امروز ما «یا محمد یا محمد» است و شعار ما در هنگام جنگ بدر «ای پیروزی الهی نزدیک شو، نزدیک شو» بود و شعار مسلمانان در جنگ احد نیز مشابه (این) بود و در روز نبرد بنی‌نضیر «يَا رُوحَ الْقُدُسِ أَرِحْ» و در نبرد بنی‌قینقاع «ای پروردگار ما، تو را مغلوب نکنند»، در جنگ طائف «ای رضوان»، در جنگ حنین «یا فرزندان خدا»، در جنگ احزاب «حم لاینصرون»، در نبرد با بنی‌قریظه «ای سلام، آنان را تسلیم نما»، در نبرد مریسیع که همان بنی‌المصطلق است «آگاه باشید که امور به خدا منتهی می‌شود»، در روز حدیبیه «آگاه باشید که لعنت خدا شامل ستمگران می‌شود»، در خیبر در نبرد قموص «ای علی بر آنان از بلندی فرود آی»، در فتح مکه «ما به حقیقیت بندگان خدا هستیم»، روز جنگ تبوک «ای خدای احد یا صمد» و در روز بنی‌ملوح[1] «بمیر بمیر»، روز صفین «یا پیروز الهی» و شعار امام حسینؑ «یا محمد» و شعار ما نیز «یا محمد» است.[2]

نقل است که شعار مسلمانان در جنگ بدر «یا منصور أمت: ای یاری‌کننده بمیران» بود و در جنگ بدر شعار مهاجران «یا فرزندان عبدالله یا فرزندان عبدالرحمان» و شعار اوس «یا فرزندان عبدالله» بود.[3] در خبری ذکر شده که در جنگ احد شعار «یا بنی‌عبدالله» شعارِ مهاجران بوده و شعار خزرج «یا بنی‌عبدالرحمان» و شعار اوس «یا بنی‌عبیدالله» بوده

---

۱. سریه‌ای به دستور پیامبرﷺ به فرماندهی عبدالله بن غالب لیثی برای نبرد با بنی‌ملوح در کدید انجام گرفت که ممکن است شعار در این نبرد مراد باشد (ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی ازدی؛ سنن أبی‌داوود؛ ج۳، ص۵۶. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۲، ص۱۲۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۷.

۳. همان.

است[۱] که دقیق‌تر به نظر می‌رسد. در سیر الکبیر شیبانی که دربارهٔ جهاد است، شعارهای مشابهی برای جنگ‌های پیامبر ﷺ نقل شده است که در آن تفاوت‌هایی دیده می‌شود.[۲]

بازداشتن از مبارزه‌طلبی

از روایات استفاده می‌شود که مبارزه‌طلبیدن و هماوردخواستن در جنگ کار درستی نیست؛ بلکه نوعی بغی و تجاوز محسوب می‌شود؛ امّا در صورتی که با اجازه امام و رهبر مسلمانان باشد اشکال ندارد.[۳]

در جنگ صفین مردی یکی از افراد بنی‌هاشم را به مبارزه دعوت کرد. مرد هاشمی نپذیرفت. امیرالمؤمنین ﷺ به وی فرمود: چه چیزی مانع تو از مبارزه شده است؟ پاسخ داد: او از سواران عرب است و ترسیدم بر من پیروز شود. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: او به تو تجاوز کرده است و اگر با وی مبارزه می‌کردی، بر او پیروز می‌شدی و اگر کوهی بر کوهی دیگر ستم و تجاوز کند، منهدم خواهد شد. امام صادق ﷺ افزود: حسین بن علی ﷺ مردی را به مبارزه دعوت کرد. امیرالمؤمنین ﷺ از آن آگاه شد و فرمود: اگر تکرار شود، تو را مجازات خواهم کرد؛ اما اگر کسی تو را به مانند آن (مبارزه) دعوت کرد و پاسخ ندادی، باز تو را مجازات می‌کنم. آیا نمی‌دانی که به مبارزه‌طلبیدن نوعی تجاوز و ستم است.[۴]

حیله‌های جنگی

فریب‌دادن افراد و خدعه و نیرنگ‌کردن برای گرفتارکردن دیگران در شرع جایز نیست؛ امّا جنگ از این قانون استثنا شده و خدعه در آن رواست؛ البته خدعه به معنای

---

۱. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۸۴. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۷۰.

۲. شمس‌الدین سرخسی؛ شرح کتاب السیر الکبیر؛ ج۱، ص۷۳ـ۷۴.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۴: «أَبِی عَبْدِاللهِ ﷺ قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْمُبَارَزَةِ بَیْنَ الصَّفَّیْنِ بَعْدَ إِذْنِ الْإِمَامِ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ وَ لَکِنْ لَا یُطْلَبُ إِلَّا بِإِذْنِ الْإِمَامِ».

۴. همان.

عمل بر خلاف تعهد پذیرفته‌شده نیست؛ بلکه به این معناست که شخص روشی را بـه کـار گیرد که باعث فریب دشمن شود. این مسئله نکته‌ای است کـه در اخبـار و سـیره نبـوی و علوی قابل مشاهده است. امروزه این موضـوع در جنـگ از مسـائل بسـیار مهـم اسـت. نبردهای اطلاعاتی برای فریب دشمن امروزه امری پذیرفته‌شده و مورد اتفـاق همـه ملـل است.

امام صادق علیه‌السلام از پدرش از علی علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت می‌گفت: اگر پرنده‌ای مرا برباید، دوست‌داشتنی‌تر است برای من از اینکه از قول رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سخنی را نقل کـنم که نفرموده است. در روز جنگ خندق شنیدم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود: «اَلْحَرْبُ خُدْعَةٌ یَقُولُ: تَکَلَّمُوا بِمَا أَرَدْتُمْ:[1] جنگ خدعه و فریب است در هنگام جنگ آن‌گونـه کـه می‌خواهیـد سخن بگویید».

به نظر می‌رسد، این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مربوط بـه زمـانی اسـت کـه نُعـیم بـن مسـعود مسلمان شده بود و کفار قریش و یهود مدینه از اسلام وی آگاه نبودند. نعیم نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و پیشنهاد کرد اگر اجازه دهد می‌تواند بـین کفـار قـریش و یهـود بنی‌قریظـه کـه در آستانه اتحاد با هم و نبرد متحدانه ضد مسلمانان بودند، اختلاف ایجـاد کنـد. پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پذیرفت. نعیم گفت: ممکن است دروغ بگـویم.[2] ظـاهراً در چنـین مـوقعیتی پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: «جنگ خدعه و فریب است» و دروغ در نبرد بـرای شکسـت و فریـب دشـمن اشکال ندارد. قرب الإسناد سخن حضرت را با اضـافاتی نقـل کـرده و آن را مربـوط بـه همکاری ابوسفیان با بنی‌قریظه دانسته است[3] و قاضی نعمـان بعـد از ایـن، نقـل می‌کنـد: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به نعیم بن مسعود که سه روز قبل از نبرد خندق ایمـان آورده بـود، اجـازه داد هرگونه که می‌خواهد سخن بگوید و افراد قبیله‌اش از غطفان را از مسلمانان باز بـدارد و

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۶۲.

۲. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۲، ص۱۸۱.

۳. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۳۳.

افزود: «نبرد فریب است».[۱]

پذیرش تعهد کوچک‌ترین افراد

ازآنجاکه هدف اسلام دعوت افراد به اسلام و حق و رهایی از شرک و بت‌پرستی است نه کشتن مردم، اگر برده‌ای به یکی از کافران یا جنگجویانِ دشمن پناه دهد، اسلام و مسلمانان احترام به تعهد وی را لازم دانسته‌اند و لازم است حاکم و فرمانده جنگ این تعهد را بپذیرد و چنین فردی کشته نمی‌شود.

سکونی از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسد: معنای سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چیست که فرمود: «سعی در انجام تعهد کمترین آنان می‌شود»؟ فرمود: اگر سپاهی از مسلمانان گروهی از مشرکان را محاصره نمایند و مردی اعلام کند به من امان دهید تا با رئیس شما دیدار کنم و با او مناظره نمایم، پس یکی از افراد مسلمان که دارای کمترین موقعیت اجتماعی است. به وی امان بدهد، بر مهم‌ترین مقام نظامی است که امان وی را بپذیرد.[۲]

این خبر اهتمام به امان‌دادن به افراد را می‌رساند و کشتن کسی که به او امان داده شده، در شرع نیرنگ و زشت شمرده شده است. در این حدیث از معنای خبر مشهور نبوی می‌پرسد که در کافی به عنوان بخشی از خطبه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد خیف نقل شده که فرمود: «اَلْمُؤْمِنُونَ [اَلْمُسْلِمُونَ][۳] إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ هُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُم:[۴] مؤمنان [مسلمانان] برادر هستند؛ خون آنان مانند هم است و آنان یک دست بر ضد دیگران هستند. سعی در انجام تعهد کمترین آنان می‌شود».

---

۱. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج۱، ص۲۹۷: «و لکن انصرف الی قومک و اخذلهم عنّا ما استطعت فإنّ الحربَ خُدعة».
۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۰.
۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۰۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۷۸ و ج۲، ص۴۰۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۳۱: «اَلْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ».
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۰۴. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۱، ص۱۷۳.

مقام شهادت و شهید

مردانی که در جهاد بر ضد دشمن شرکت می‌کردند می‌دانستند با خطر مواجه می‌شوند، ولی از نبرد نمی‌هراسیدند. آنان آرزوی شهادت داشتند و از رسول خدا ﷺ می‌خواستند در حق آنان دعا کند تا توفیق شهادت بیابند. یکی از این نیکمردان حارثة بن مالک بن نعمان انصاری بود. او روزی گفتگویی با پیامبر ﷺ داشت و به پیامبر گفت: یا رسول الله ﷺ، از خدا بخواه به من شهادت در راه تو را عنایت فرماید. پیامبر دعا کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ ارْزُقْ حَارِثَةَ الشَّهَادَةَ: بار الها، حارثه را شهادت روزی فرما». چند روزی نگذشت که پیامبر ﷺ گروهی را اعزام کرد و حارثه با آنها بود. او به نبرد با دشمن پرداخت و هفت یا هشت نفر را کشت، سپس به شهادت رسید.[1]

در کتب اربعه از شهیدان یاد شده و بر ارزش کار آنان تأکید گردیده است. شهیدان بعد از اوصیای پیامبران، برترین خلق معرفی شده‌اند که این مقامی بسیار بزرگ است. اصبغ بن نباته گوید: روزی که بصره گشوده شد، امیرالمؤمنین ﷺ را دیدم که بر مرکب رسول خدا ﷺ سوار شد، سپس فرمود: ای مردم، آیا شما را خبر دهم از بهترین مردم وقتی که خداوند همه را جمع کند؟ ابوایوب انصاری حرکت کرد و گفت: آری ای امیر مؤمنان، به ما خبر بده؛ زیرا تو حاضر بودی (در محضر پیامبر) و ما غایب بودیم. فرمود: برترین خلق روزی که خداوند همه را جمع می‌کند، هفت نفر از فرزندان عبدالمطلب هستند که جز کافر منکر فضل آنان نیست و (آن را) انکار نمی‌کند جز افرادی که انکارکننده هستند و دنبال حق نیستند. عمار یاسر ﷺ بلند شد و گفت: ای امیر مؤمنان ﷺ، آنان را برای ما نام ببر تا ایشان را بشناسیم. حضرت فرمود: برترین خلق خدا در روز قیامت که همه ،جمع‌اند پیامبران‌اند و برترین فرستاده الهی محمد ﷺ است و برترین هر امتی بعد از پیامبر آنان، وصی پیامبرشان

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۵۴.

است تا پیامبر دیگری برسد. آگاه باشید برترین وصی‌ها، وصی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است و افزود:

أَلَا وَ إِنَّ أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ الشُّهَدَاءُ أَلَا وَ إِنَّ أَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَهُ جَنَاحَانِ خَضِيبَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ لَمْ يُنْحَلْ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ جَنَاحَانِ غَيْرُهُ شَيْءٌ كَرَّمَ اللهُ بِهِ مُحَمَّداً و شَرَّفَهُ والسِّبطان الحسنُ والحسينُ والمهدي علیهم‌السلام يَجعَلُهُ اللهُ مَن شاءَ مِنّا اَهلَ البيتِ...؛ آگاه باشید برترین خلق پس از اوصیای الهی شهدا هستند و برترین شهداء؛ حمزة بن عبدالمطلب و جعفر بن ابی‌طالب هستند. برای او (جعفر) دو بال آغشته به خون است که در بهشت با آنها پرواز می‌کند. به هیچ‌کس از امت اسلامی دو بال داده نشده است جز جعفر، این چیزی است که خداوند به آن محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را کرامت و شرافت بخشیده است و دوسبط، حسن و حسین و مهدی علیهم‌السلام که خداوند او را هر کس که از اهل‌بیت علیهم‌السلام ما بخواهد، قرار می‌دهد.

سپس این آیه را خواند: «وَ مَنْ يُطِعِ اللهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولٰئِکَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدٰاءِ وَ الصّٰالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولٰئِکَ رَفِيقاً. ذٰلِکَ الْفَضْلُ مِنَ اللهِ وَ كَفىٰ بِاللهِ عَلِيماً[1]:[2] و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته، از پیامبران و راستگویان و شهیدان و شایستگان و آنان چه نیکو همدمان‌اند. این فضلی است از جانب خدا و کافی است که خدا از آن آگاه است»؛ در نتیجه هفت نفر برترین خلق عبارت‌اند از: محمد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی علیه‌السلام وصی پیامبر، حمزهٔ سیدالشهداء، جعفر طیار، حسن و حسین و مهدی علیهم‌السلام.

برتری پنج تن از آنان به جهت موقعیتی است که نزد خداوند داشتند؛ ولی موقعیت حمزه و جعفر به جهت نبرد و شهادت آن دو می‌باشد. در روایات از این دو نیز و تلاششان به بزرگی یاد شده است. امام صادق علیه‌السلام درباره جعفر می‌فرماید: در روز جنگ مؤته جعفر

---

۱. نساء: ۶۹ـ۷۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۵۰.

سوار اسب بود. در هنگام روبروشدن با دشمن از اسب پایین آمد و آن را با شمشیر پی کرد و به نبرد ادامه داد.[۱] گویا وی مهارت لازم را در نبرد سواره نداشته یا به علت اشتیاق به شهادت این‌گونه عمل کرده است. جعفر جنگید و بعد نفر به نفر به شهادت رسیدند؛ او نفر دهم بود.[۲]

موقعیت و مقام شهید نزد خداوند آن‌قدر بالاست که شهید نیاز به غسل و کفن ندارد و با همان لباسی که در معرکه نبرد به شهادت رسیده، دفن می‌شود. درباره عمار یاسر و هاشم بن عتبهٔ مرقال، در چندین روایت بیان شده که امام علی علیه‌السلام آنان را غسل نداده و با همان لباس‌های خونین دفنشان کرده است.[۳] ارزش شهید آن‌قدر بالاست که بدن ظاهری آنان از روح و روان بلندشان کسب طهارت می‌کند و خونی که نجس است، نیاز به تطهیر ندارد؛ البته در این اخبار ذکر شده که حضرت بر آن دو نماز هم نخواند؛ امّا شیخ صدوق و شیخ طوسی این قسمت را سخن راوی می‌دانند نه از اصل خبر.[۴] بر این نظر، خبر قرب الإسناد دلالت دارد که ذکر شده: «و صلّی علیهما:[۵] و بر آن دو نماز خواند».

بزرگداشت شهدا

روایات فراوانی در بزرگداشت شهید و تجلیل و یادکردن از شهیدان نقل شده که از میان آنها دو روایت را ذکر می‌کنیم:

۱. در بزرگداشت حمزه نقل شده که وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از جنگ احد به مدینه آمد و

---

۱. همان ج۵، ص۴۹.

۲. همان، ج۲، ص۵۴.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۱۵۸. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۱، صص۲۱۴ و ۴۶۹. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۳۳۱؛ ج۳، ص۳۳۲ و ج۶، ص۱۶۸: «إِنَّ عَلِیّاً علیه‌السلام لَمْ یُغَسِّلْ ـ عَمَّارَ بْنَ یَاسِرٍ وَ لَا هَاشِمَ بْنَ عُتْبَةَ وَ هُوَ الْمِرْقَالُ وَ دَفَنَهُمَا فِی ثِیَابِهِمَا بِدِمَائِهِمَا».

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۱۵۸. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۱، صص۲۱۴ و ۴۶۹.

۵. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۳۸. برابر این عبارت حدیث تصحیف شده است.

شنید از هر منزلی که کشته‌ای دارند، صدایی به گریه بلند است و از منزل حمزه صدایی نمی‌آید فرمود: «لَكِنَّ حَمْزَةَ لَا بَوَاكِيَ لَهُ: ولی حمزه گریه‌کننده‌ای ندارد». این کلام حضرت باعث شد که مردم مدینه بر مرده‌ای نوحه و گریه نکنند مگر بعد از اینکه برای حمزه نوحه و گریه نمایند و این سنت امروز (زمان شیخ صدوق) نیز ادامه دارد؛[1] البته اکنون وهابیت هرگونه عزاداری را در حجاز منع کرده است.

۲. در روایتی امام صادق ﷺ به زیارت شهدای احد توصیه می‌کند. عقبة بن خالد از امام صادق ﷺ می‌پرسد: ما به مساجد اطراف مدینه می‌رویم؛ دیدارهای خود را از کدام مسجد آغاز کنیم؟ حضرت فرمود: اول از قبا شروع کن و در آن زیاد نماز بخوان؛ زیرا مسجدی است که رسول خدا ﷺ در آنجا نماز خوانده است؛ سپس به مشربه ام‌ابراهیم برو و در آن نماز بخوان؛ زیرا مسکن و محل نماز پیامبر ﷺ بوده؛ آن‌گاه به مسجد فضیخ برو و در آن نماز بخوان؛ چون پیامبر ﷺ در آن نماز خوانده است. وقتی این منطقه را به پایان رساندی، به سوی احد برو و در مسجد آن نماز بخوان؛ سپس بر سر قبر حمزة بن عبدالمطلب برو و بر او سلام بده، آن‌گاه نزد دیگر قبور شهداء برو و بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الدِّيَارِ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ إِنَّا بِكُمْ لَاحِقُونَ...».[2]

در این روایت پرسش از دیدار از مساجد مدینه بود، ولی امام صادق ﷺ به زیارت حمزه و شهدای احد هم توصیه می‌کند. این واقعه نشان می‌دهد که همیشه باید به یاد شهیدان بود و به آنان احترام گذاشت و یاد آنان را گرامی داشت.

گفتار چهارم: برخورد با مسئله بردگی در سیره معصومان ﷺ

در گذشته یکی از نتایج جنگ‌ها در تمام دنیا به‌برده‌گرفتن نیروهای شکست‌خورده دشمن بوده است. برابر دستور اسلام، مسلمانان فقط دشمنان غیرمسلمان، مشرک و کافر را به

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۱۸۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۶۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۷.

بردگی می‌گیرند. اگر دو گروه مسلمان با یکدیگر جنگ کنند، به‌برده‌گرفتن اسیران آنان روا نیست و این سیره مسلّم امیرالمؤمنین علی ﷺ است که شیعه و سنی آن را پذیرفته‌انـد و در ادامه بیان خواهد شد. بدان جهت که منشأ بردگی جنگ است، درباره بردگـی در بحـث از سیره نظامی سخن می‌گوییم.

قبل از اسلام در تمام دنیا رسم بود که افراد اسیر در جنگ را برده می‌گرفتند و از آنهـا برای کار و تلاش استفاده می‌کردند یا آنـان را بـه دیگـران می‌فروختنـد و بردگـان تـابع مقرراتی پذیرفته‌شده بودند که برخی را صاحب آنها تعیین می‌کرد و حقوقی برای بردگـان، از زن و مرد، قایل نبودند. بر اساس این قاعده، گاهی افراد به منطقه‌ای حملـه می‌کردنـد و مردم آنجا را به اسارت و بردگی می‌گرفتند. با وضعیت اجتماعی و افکار عمومی‌ای که بـر اوضاع جهان آن روز حاکم بود، اسلام امکان اصلاح سریع این تفکر را غیرممکن دانست و به‌ناچار وضع موجود را نفی نکرد؛ بلکه به اصلاح تدریجی آن همت گماشت. اسلام بـرای این حرکت اصلاحی خود اقداماتی انجام داد:

۱. حقوقی خاص برای بردگان قایل شد و به جهت اینکه آنان در اختیار اربابان خود بودند، کیفرهای آنان را در شرع نصف کیفر افراد آزاد غیربرده قرار داد.[۱]

۲. به مسلمانان دستور داد با آنان خوب رفتار کنند؛[۲] معصومان خود نیـز بـا آنـان بـا رفق و مدارا برخورد می‌کردند و حتی آنان را بر خود مقدم می‌داشـتند. امیرالمـؤمنین ﷺ جامه بهتر را به غلامش قنبر می‌داد.[۳]

۳. مسلمانان را به آزادکردن بردگان سفارش می‌کرد و می‌گفت با آزادکردن یک نفـر، خداوند اعضای بدن انسان را از آتش رها می‌سـازد.[۴] ایـن آزادی گـاهی بعـد از مـرگ

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۳۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۴۴.
۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۵۲۱: «وَ أَحْسِنُوا إِلَى النِّسَاءِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ».
۳. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص۶۶.
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۱۸۰: «سمعت أَبَاعَبْدِاللهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ أَعْتَقَ نَسَمَةً صَـالِحَةً لِوَجْـهِ اللهِ عَـزَّ وَ جَلَّ كَفَّرَ اللهُ عَنْهُ مَكَانَ كُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْواً مِنَ النَّارِ».

مولاست که به غلام آزادشده مُدبّر گفته می‌شود.[۱] گاهی با نگارش قرارداد مکاتبه است که اگر برده به مقدار تعیین‌شده در قرارداد پول تهیه کند، آزاد می‌شود.[۲] ابن‌نبّاح، مؤذن امیرالمؤمنین علیه‌السلام،[۳] با قرارداد مکاتبه آزاد شد.[۴]

۴. کفاره واجب برخی گناهان و خطاها را آزادکردن بردگان قرار داد؛ مانند کفاره سوگند،[۵] کفاره خوردن عمدی روزه[۶] و کفاره ظهار.[۷] با این حکم، جمع بیشتری از بردگان به آزادی اجتماعی دست پیدا می‌کردند.

۵. در مواردی بردگان به‌اجبار آزاد می‌شوند؛ مثلاً اگر پدر یا مادر، بردهٔ فرزند خود قرار گیرند، چون شخص مالک پدر و مادر نمی‌شود، آزاد خواهند شد؛[۸] به همین جهت امام علی علیه‌السلام در وصیت‌نامه خود، کنیزان حامله خود را حق فرزندشان دانست.[۹] اگر بخشی از برده آزاد شود، مثلاً یک‌سوم آن، این آزادی به بقیه موارد، سرایت می‌کند.[۱۰] برده‌ای اگر نابینا و زمین‌گیر شد، خودبه‌خود آزاد می‌شود.[۱۱]

اساساً در کتب اربعه «کتاب عتق»[۱۲] یا «باب العتق»[۱۳] آمده، همچنین در بیشتر

---

۱. همان، ص۱۸۲.

۲. همان، ص۱۸۵.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۸۷. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۲، ص۲۳۷.

۴. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۶، ص۲۵۱.

۵. مائده: ۸۹.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۰۱.

۷. مجادله: ۴.

۸. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۶، ص۳۶۵.

۹. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۵۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۱۴۸.

۱۰. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۱۸۲. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۶، ص۳۵۹.

۱۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۱۸۹. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۶، ص۳۶۸.

۱۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۱۷۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۸، ص۲۱۶. همو، الإستبصار؛ ج۴، ص۲.

۱۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۱۳. همو، المقنع؛ ص۴۵۹.

کتاب‌های فقهی؛[۱] یعنی کتاب چگونگی آزادی بردگان و از عنوان «کتاب مملوک» یعنی بردگی و برده‌داری در فقه شیعه کمتر استفاده شده است.

معصومان خود نیز بسیاری از بردگان را می‌خریدند و آزاد می‌کردند و در تاریخ کمتر می‌یابیم یا اصلاً نمی‌بینیم که معصومی برده‌ای را بفروشد؛ بلکه با خرید بردگان و تربیت آنان، پس از مدتی، آنها را آزاد می‌کردند. در روایت است که امام علی ﷺ با تلاش و کسب درآمد با کار دستی، هزار برده را آزاد کرد.[۲] امام علی ﷺ در وصیت‌نامه خود تعدادی از بردگان خود را به‌طور مشروط آزاد کرد. بردگانی را که مسئول بخشی از منطقه ینبع بودند، بعد از پنج سال کار در مزرعه[۳] ـ که گویا نخل‌ها دیگر نیازی به مراقبت نداشته باشند ـ آزاد کرد. حضرت در همین وصیت‌نامه تمام کنیزان خود را آزاد کرد و کسانی را که آبستن بودند، سهم فرزندانشان قرار داد و فرمود در صورتی که فرزندانشان بمیرند، آزاد خواهند شد.[۴] امام سجاد ﷺ کنیزی که ابریق را به صورت حضرت زد و به ایشان آسیب رساند، آزاد کرد.[۵]

معصومان ﷺ گاهی شرط آزادی بردگان را مسلمان‌شدن آنان قرار می‌دادند؛ همان‌گونه که امام صادق ﷺ غلام سندی خود را به این شرط آزاد کرد و قرارداد آن را نوشت و برخی باورهای اسلامی را در آن قرارداد گنجاند.[۶]

---

۱. ر.ک: شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۵۴۷. حمزة بن عبدالعزیز دیلمی سلار؛ المراسم العلویة و الأحکام النبویه؛ ص۱۸۹. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۶، ص۳۵۷. ابن‌براج؛ المهذب؛ ج۲، ص۳۵۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۷۴؛ ج۸، ص۱۶۳ـ۱۶۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۲۶. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۲، ص۶۲۴: «عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ ﷺ: أَنَّ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ ﷺ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوکٍ مِنْ کَدِّ یَدِهِ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۱۷۹: «أَوْصَی أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ ﷺ فَقَالَ: إِنَّ أَبَا نَیْزَرَ وَ رَبَاحاً وَ جُبَیْراً عَتَقُوا عَلَی أَنْ یَعْمَلُوا فِی الْمَالِ خَمْسَ سِنِینَ».

۴. همان، ج۷، ص۵۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۱۴۸.

۵. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج۳، ص۲۵۹.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۱۸۱.

احترام به امان بنده در نبرد

نه‌تنها افراد آزاد مسلمان می‌توانند در نبرد به دیگران پناه دهند، بلکه بردگان مسلمان نیز در هنگام نبرد از حقوقی مشابه با دیگران برخوردارند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: علی علیه‌السلام امان بنده‌ای را برای یکی از حصن‌ها پذیرفت و فرمود: بنده (برده) هم از مؤمنان است که تعهد و امان وی برای دیگران، پذیرفته می‌شود.[۱] در کتب فقهی برای پذیرش امان افراد دو شرط در نظر گرفته‌اند. شهید در لمعه می‌نویسد: امان ممکن است از هر یک از افراد مسلمان یا امام مسلمین یا نماینده وی باشد؛ ولی شرط آن این است که اولاً قبل از اسارت باشد و ثانیاً دارای مفسده نباشد، بنابراین امان‌دادن به جاسوس درست نیست.[۲]

شیخ طوسی و دیگران در بحث اهل ذمه، از جمله شرایط آن را مطلع‌نکردن دشمن بر عورات (نارسایی‌های نظامی و داخلی) مسلمانان ذکر کرده و این شرط را مخالف امان دانسته است؛[۳] البته باید توجه داشت که نباید به بهانه امان فریب دشمن را خورد. در روایات از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است: «لَا یُلْسَعُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَیْنِ:[۴] مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود». این خبر از امام صادق علیه‌السلام[۵] هم نقل شده و در نقلی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله «لایُلدَغ» آمده است[۶] که به معنای «لا یُلسَعُ» گرفته‌اند. «لسع» به معنای گزیدن مار و کژدم است و «جُحر» به لانه مار، سوسمار و موش گفته می‌شود.[۷] این سخن را

---

۱. همان، ج۵، ص۳۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۰.

۲. شهید اول؛ اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیه؛ ص۸۲.

۳. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۲، ص۴۳.

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۳۷۸. همو، علل الشرائع؛ ج۱، ص۴۹.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۲۴۱.

۶. همان، ص۲۴۱، حاشیه. محمد بن عمر واقدی؛ المغازی؛ ج۱، صص۱۱۱و۳۰۹. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۵، ص۲۲۷۱. مسلم بن حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۴، ص۲۲۹۵. احمد بن حنبل؛ مسند أحمد بن حنبل؛ ج۲، ص۱۱۵.

۷. محمدصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۹، ص۱۷۲. خلیل بن احمد فراهیدی؛ العین؛ ج۱، ص۳۳۵.

پیامبر ﷺ وقتی فرمود که ابوعزّهٔ جُمَحی شاعر در جنگ بدر اسیر شد و امـان خواسـت و رسول خدا ﷺ او را آزاد کرد به شرط آنکه بر ضد مسلمانان شعر نگوید، او پذیرفت؛ ولـی دوباره در جنگ احد شرکت کرد و بر ضد مسلمانان شعر گفت، دوباره اسیر شد و شـروع به التماس کرد. پیامبر ﷺ فرمودند: مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شـود و دسـتور داد گردن او را زدند.[1]

احکام اسیران دشمن

امام صادق ﷺ درباره حکم اسیر می‌فرمود: برای اسیر جنگی دو حکم وجود دارد:

حکم اول: هنگامی که جنگ ادامه دارد و ابزارهای جنگی کنار گذاشته نشـده اسـت و مجروحان بی‌تحرک و ناتوان نشده‌اند. در این صورت اگر فردی اسیر گرفتـه شـود، امـام مخیّر است می‌تواند او را گردن بزند یا اگر خواست، با قطع دست و پای وی برعکس، مانع فعالیت او بشود تا در خون خود بغلتد و از دنیا برود و این حکم خداسـت کـه می‌فرمایـد: «إِنَّما جَزاءُ الَّذِينَ يُحارِبُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَساداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَـلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيا وَ لَهُـمْ فِـي الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيم:[2] سزای کسانی که با [دوستداران] خـدا و پیـامبر او می‌جنگنـد و در زمین به فساد می‌کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دسـت و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. ایـن، رسـوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت».

راوی می‌پرسد: منظور از «أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ»چیست؟ حضرت می‌فرماید: این اسـت

---

۱. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۴، ص۱۹۳. محمد بن عمر واقدی؛ المغازی؛ ج۱، صص۱۱۱ و ۳۰۹. ابوعبدالله مصعب بـن عبدالله زبیری؛ نسب قریش؛ ص۳۹۸. ابن‌ابی‌جمهور احسائی؛ عوالی اللئالی؛ ج۱، ص۲۲۸. علامه حلی؛ نهج الحق و کشف الصدق؛ ص۵۲۰. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج۱، ص۱۴۹.

۲. مائده :۳۳.

که به او حمله شود تا بگریزد؛ اما اگر سپاه به او دست یافت، حکم وی همان است که در آیه آمده است.

حکم دوم: این است که جنگ فروکش کرده باشد و افراد از تحرک باز بمانند. اسیرانی که در این زمان گرفته می‌شوند، امام مخیّر است آنان را آزاد کند یا اگر خواست فدیه بگیرد یا آنان را به عنوان برده برگزیند.[۱]

البته نوعی ناهماهنگی در این روایت وجود دارد. بخش اول مربوط به باغیان است و بخش دوم مربوط به کافران که امکان برده‌گرفتن آنان وجود دارد؛ درحالی‌که برابر سیره علوی، نمی‌توان از باغیان مسلمان برده گرفت.

تشویق برای رهایی بردگان

یکی از جنگ‌های رسول خدا ﷺ جنگ طائف بود. شهر طائف مدتی در محاصره بود تا مردمانش تسلیم شوند. پیامبر ﷺ دستور جالبی برای تشویق بردگان به آزادی صادر کرد و فرمود: هر برده‌ای که پیش از اربابش از حصار طائف خارج شود و به سوی ما بیاید، آزاد است؛ اما کسانی که بعد از ارباب خود تسلیم شوند، همچنان برده خواهند بود.[۲] این فرمان نتیجه خوبی برای تلاش بردگان برای آزادی داشت. بیش از ده نفر نزد مسلمانان آمدند که از جمله آنان ابوبکره بود.[۳]

وصیت‌کردن به آزادسازی برده

در فرهنگ اهل‌بیت آزادی برده چنان اهمیت دارد که گاهی شیعیان به مقدار ثلث مال

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۲.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج، ص۱۵۲: «أَیُّمَا عَبْدٍ خَرَجَ إِلَیْنَا قَبْلَ مَوْلَاهُ فَهُوَ حُرٌّ وَ أَیُّمَا عَبْدٍ خَرَجَ إِلَیْنَا بَعْدَ مَوْلَاهُ فَهُوَ عَبْدٌ».

۳. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۲، ص۱۲۰. محمد بن عمر واقدی؛ المغازی؛ ج۳، ص۹۳۱.

خود را به آزادکردن برده اختصاص می‌دادند. دراین‌باره سؤال‌های متعددی از معصومان پرسیده شده است. سماعه از امام صادق علیه السلام می‌پرسد: شخصی وصیت کرده از یک‌سوم مالش برده‌ای را به پانصد درهم آزاد کنند. آنان برده‌ای که کمتر از پانصد درهم بود خریداری کرده‌اند و مقداری از آن پول اضافه آمده است با آن چه کنند؟ نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: آن مقدار اضافی را قبل از آزادی به همان برده بدهند و بعد او را آزاد کنند.[1] کلینی دراین‌باره چهارده خبر در باب «مَن أوصَی بعِتقِ رَقَبة...» نقل کرده است.[2]

اینها همه از توجه معصومان و شیعیان به آزادی بردگان دارد.

آزادی بردگان امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام بردگان متعددی داشتند. بدیهی است که از آنها برای انجام کارهایی مانند کشاورزی و کارگری استفاده می‌کرد و بعد از مدتی آنان را آزاد می‌فرمود. درباره آزادی بردگانِ امام باقر علیه السلام دو نقل موجود است که می‌توان آن دو را مکمل یکدیگر دانست:

۱. آن حضرت بخشی از بردگان خود را قبل از مرگ آزاد کرد. کلینی در کافی و دیگر نویسندگان کتب اربعه از وی نقل کرده‌اند که امام باقر علیه السلام در هنگام مرگش بندگان شرور خود را آزاد کرد و افراد خوب آنان را نگه داشت. فرزندش امام صادق علیه السلام پرسید: پدر اینها را آزاد می‌کنی و اینها را نگه می‌داری؟ فرمود: آنان از سوی من آزار دیده‌اند. این آزادی در برابر آن آزاری است که دیده‌اند.[3]

۲. در نقل دوم که دارای چند سند مختلف است، چنین گزارش شده، که امام

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۱۹.

۲. همان، ص۱۶. احادیث ۱ـ۵ و ۱۰ـ۱۸.

۳. همان، ص۵۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۲۳۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، صص۲۳۲ و ۲۴۶: «أَعْتَقَ أَبُوجَعْفَرٍ علیه السلام مِنْ غِلْمَانِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ شِرَارَهُمْ وَ أَمْسَکَ خِیَارَهُمْ فَقُلْتُ یَا أَبَتِ تُعْتِقُ هَؤُلَاءِ وَ تُمْسِکُ هَؤُلَاءِ فَقَالَ إِنَّهُمْ قَدْ أَصَابُوا مِنِّی ضُرّاً فَیَکُونُ هَذَا بِهَذَا».

صادق ﷺ فرمود: امام باقر ﷺ درحالی از دنیا رفت که شصت برده و غلام[۱] به جای گذاشت. یک‌سوم آنان را آزاد کرد (در وصیت خود) و من بین آنان قرعه زدم و یک‌سوم آنان را (که بیست برده بود) آزاد کردم.[۲]

اینها همه از عنایت معصومان به آزادی بردگان حکایت دارد و کرامت و بزرگواری ایشان را نشان می‌دهد که به دنبال انتقام و مچ‌گیری و سختگیری بر افراد نبودند.

گفتار پنجم: مسائل دفاعی مهم

در اینجا به چند مورد دیگر از مسائلی که جنبه نظامی و دفاعی دارد می‌پردازیم. البته در مواردی این نوع مسائل جنبه نظامی یا انتظامی پیدا می‌کند که در آن نیروی ارتشی به کار رود.

نبرد با محارب

محارب به کسی گفته می‌شود که در برابر نظام اسلامی قرار بگیرد یا دست به کاری زند که باعث ترس و نگرانی مردم شود. معمولاً از چنین فردی به مفسد هم تعبیر می‌شود. محقق حلی در کتاب شرائع الإسلام در تعریف محارب می‌نویسد: محارب به هر کسی گفته می‌شود که برای ترساندن مردم سلاح کشیده، در خشکی باشد یا دریا، شب باشد یا روز، در شهر باشد یا غیر آن.[۳]

امام صادق ﷺ می‌فرماید: گروهی از بنی‌ضبه بر پیامبر ﷺ وارد شدند. آنان مریض

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۵۵: «إنَّ أَبَاجَعْفَرٍ ﷺ مَاتَ وَ تَرَکَ سِتِّینَ غُلَاماً فَأَعْتَقَ ثُلُثَهُمْ فَأَقْرَعْتُ بَیْنَهُمْ فَأَخْرَجْتُ عِشْرِینَ فَأَعْتَقْتُهُمْ».

۲. همان، ص۱۸. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۲، ص۶۲۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۱۹ و ج۴، ص۲۱۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲۴۰ و ج۸، ص۲۳۴ و ج۹، ص۲۲۰.

۳. نجم‌الدین جعفر بن حسن محقق حلی؛ شرائع الإسلام؛ ج۴، ص۱۶۷: «المحارب کلّ من جرّد السلاح لإخافة النّاس فی برّ أو بحر لیلا کان أو نهارا فی مصر و غیره...».

بودند. رسول خدا ﷺ فرمود: پیش من بمانید؛ وقتی خوب شدید، شما را برای انجام کاری اعزام می‌کنم. گفتند ما را به خارج مدینه بفرست. پیامبر ﷺ دستور داد از بول شتران زکات به آنان بدهند و از شیر آنها برایشان غذا تهیه کنند. وقتی آنان خوب شدند و توان خود را به دست آوردند، ناجوانمردانه سه نفر از چوپانان شتران را کشتند. خبر به رسول خدا ﷺ رسید. پیامبر علی ﷺ را برای تعقیب و مجازات آنان فرستاد، درحالی‌که در وادی نزدیک یمن متحیر مانده بودند و توان خارج‌شدن از آنجا را نداشتند. علی ﷺ آنان را اسیر کرد و نزد رسول خدا ﷺ آورد. در این هنگام این آیه نازل شد: «إِنَّما جَزاءُ الَّذِينَ يُحارِبُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَساداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ:[1] تنها کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش در ستیز بودند و تلاش کردند در زمین فساد نمایند، این است که کشته شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان به‌عکس قطع گردد یا از روی زمین نفی و تبعید گردند». رسول خدا ﷺ در مجازات آنان قطع دست و پا را به عکس برگزید.[2]

امیرالمؤمنین ﷺ مرد محاربی را در حیره کوفه به صلیب کشید. بدن وی سه روز بر دار بود و پس از آن، در روز چهارم آن را از دار پایین کشید و بر او نماز خواند و او را دفن کرد.[3] این خبر در کتاب دعائم الاسلام با توضیحات بیشتری درباره شیوه به‌دارزدن وی آمده است.[4]

در خبری معتبر، امام صادق ﷺ پس از آنکه بیان می‌کند که تعیین مجازات محارب، به

---

۱. مائده: ۳۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۴۵. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۴۷۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۱۳۴ـ۱۳۵.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۴۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۶۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۱۳۵: «عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ ﷺ أَنَّ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ ﷺ صَلَبَ رَجُلًا بِالْحِیرَةِ ثَلَاثَةَ أَیَّامٍ ثُمَّ أَنْزَلَهُ یَوْمَ الرَّابِعِ فَصَلَّی عَلَیْهِ وَ دَفَنَهُ».

۴. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۴۷۷.

دست حاکم است، می‌افزاید: علی ﷺ دو مرد محارب را از کوفه به بصره تبعید کرد؛[۱] بنابراین نفی در آیه مذکور به معنای تبعید است. دعائم الاسلام بعد از بیان این معنا، به جریان تبعید محارب از کوفه اشاره می‌کند[۲] و در خبری دیگر می‌افزاید: هرگاه محاربی کسی را بکشد امام مسلمین مسئول اوست و اگر اولیای دم، محاربی را که آدم کشته می‌بخشیدند، علی ﷺ او را به جرم محاربه‌بودن دستگیر می‌کرد.[۳]

گاهی فرد محارب و مفسد پیش از دسترسی حکومت و نیروهای نظامی یا انتظامی به وی، توبه می‌کند. برابر دستور شرع، حد از این‌گونه افراد برداشته می‌شود و امکان عفو آنان وجود دارد. این مطلب را درباره حارثة بن بدر غدانی بیان کرده‌اند که در زمان حکومت امام علی ﷺ دست به فساد زد. او سعید بن قیس را واسطه قرار داد و پیش از اینکه علی ﷺ او را دستگیر کند، از کار خود پشیمان شد. حضرت نیز او را بخشید و این نکته را بالای منبر بیان کرد.[۴]

در کتب اربعه آمده است که مردی عبای صفوان را در مسجد مدینه دزدیده بود. صفوان او را تعقیب کرد و عبا را از وی گرفت. خبر این دزدی به پیامبر ﷺ رسید. حضرت برای مجازات وی اقدام کرد. صفوان گفت: اگر برای من است، من او را بخشیدم. پیامبر ﷺ فرمود: الان امکان بخشش نیست و دست وی را به اتهام دزدی قطع کرد.[۵]

دفاع شخصی

از روایات و سیره استفاده می‌شود که اگر دزد برای سرقت به منزل شخصی برود،

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۴۶. شیخ صدوق؛ المقنع؛ ص۴۵۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۱۳۳. همو، الإستبصار؛ ج۴، ص۲۵۶: «وَ قَالَ: إِنَّ عَلِیّاً ﷺ نَفَی رَجُلَیْنِ مِنَ الْکُوفَةِ إِلَی الْبَصْرَةِ».

۲. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۴۷۷.

۳. همان: «إِذَا قَتَلَ الْمُحَارِبُ فَأَمْرُهُ إِلَی الْإِمَامِ فَإِنْ عَفَا وَلِیُّ الدَّمِ إِنَّمَا یَأْخُذُهُ الْإِمَامُ بِجُرْمِهِ».

۴. شیخ طوسی؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ ج۳، ص۵۰۸. ابوبکر احمد بن علی رازی جصاص؛ أحکام القرآن؛ ج۴، ص۵۲. ابوالفرج اصفهانی؛ الأغانی؛ ج۸، ص۵۰۷.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۵۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۳۰۲. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۴، ص۲۵۱. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۱۲۳ـ۱۲۴.

چنانچه صاحبِ خانه برای دفاع او را بکشد، اشکال ندارد و خون مرد دزدِ محارب هدر است.[۱] امیرالمؤمنین فرمود: «إِذَا دَخَلَ عَلَيْکَ اللِّصُّ الْمُحَارِبُ فَاقْتُلْهُ فَمَا أَصَابَکَ فَدَمُهُ فِی عُنُقِی:[۲] هرگاه دزد محارب بر تو وارد شد، او را بکش؛ پس خون او بر گردن من باشد».

مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، دزدی بر زنم وارد شد و زیورهای او را دزدید. حضرت فرمود: اگر دزد بر پسر صفیّه (زبیر) وارد می‌شد، راضی نمی‌شد تا اینکه او را با شمشیر بزند[۳] و در سخنی دیگر فرمود: خداوند دشمن می‌دارد مردی را که دزدی وارد خانه‌اش شود و با او درگیر نشود.[۴]

محمدتقی مجلسی این روایت را در شرح من لایحضره الفقیه نقل و شرح کرده است.[۵] البته از نظر حکم شرعی نمی‌توان فردی را به این بهانه کشت؛ زیرا ممکن است افراد از این دستور سوءاستفاده کنند و به این بهانه از دیگران انتقام بگیرند.

دفاع از شهر

گاهی افرادی به شهر و منطقه‌ای هجوم می‌برند. مقاومت در برابر آنان و دفاع از مردم شهر بر همه افراد واجب و لازم است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مشرکان بر اطراف مدینه که جای حیوانات مردم بود، هجوم بردند. شخصی استغاثه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای وی را شنید؛ سوار بر اسب در تعقیب دشمن حرکت کرد. اولین شخص از یارانش که به او پیوست، ابوقتاده بود. او سوار بر اسب شد. مرکب رسول خدا صلی الله علیه و آله زینی داشت که دو طرف آن از لیف خرما و از تشریفات به دور بود. حضرت به تعقیب دشمن پرداخت، کسی را

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۵۱. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۲، ص۳۶۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۵۱.

۳. همان: «أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ إِنَّ لِصّاً دَخَلَ عَلَى امْرَأَتِي فَسَرَقَ حُلِيَهَا؟ فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: أَمَا إِنَّهُ لَوْ دَخَلَ عَلَى ابْنِ صَفِيَّةَ لَمَا رَضِيَ بِذَلِکَ حَتَّى يَعُمَّهُ بِالسَّيْفِ».

۴. همان: «إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيَمْقُتُ الرَّجُلَ يَدْخُلُ عَلَيْهِ اللِّصُّ فِي بَيْتِهِ فَلَا يُحَارِبُ».

۵. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۱۰، ص۲۷۷.

ندید و نیروها آمدند. ابوقتاده گفت: ای پیامبر ﷺ، دشمن منصرف شده است؛ اگر بپذیری، مسابقه بدهیم. پیامبر ﷺ پذیرفت و تا مدینه مسابقه دادند و حضرت پیروز شد.[۱]

به نظر می‌رسد این خبر به حمله کرز بن جابر فهری به مدینه در ربیع‌الاول سال دوم هجری اشاره دارد[۲] که پیامبر ﷺ او را تا سفوان، وادی‌ای در بدر تعقیب کرد، ولی به او دست نیافت. این واقعه را جمعی بدر اولی[۳] و برخی غزوه سفوان نامیده‌اند.[۴] برخی نزول آیهٔ محارب را دراین‌باره دانسته‌اند.[۵]

این خبر از لزوم توجه به امنیت اجتماعی حکایت دارد که حضرت بلافاصله بعد از شنیدن استغاثه یک شهروند، حرکت کرد تا فرد خاطی را دستگیر و مجازات کند و امنیت و آرامش را به محیط مدینه بازگرداند.

اهمیت دفاع در برابر حوادث سیل و آتش سوزی

در هر شهر و منطقه‌ای جمعی با عنوان‌هایی مانند آتش‌نشان و عناوینی دیگر هستند که در برابر حوادث غیرمترقبه از مردم حمایت می‌کنند و مانع آسیب‌دیدن آنها می‌شوند. آن را پدافند غیرعامل نیز می‌گویند. در عربی به این کار «دفاع مدنی» یا دفاع شهری گویند. در خبری نقل شده است که دفاع از مردم در برابر سیل و آتش‌سوزی جزو مسائل مهمی است که باید مسلمانان به آن اهتمام داشته باشند. پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَادِيَةَ [مَاءٍ] أَوْ نَارٍ أُوجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ:[۶] هر کس از مسلمانان دفاع کند در برابر

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص ۵۰.

۲. ابوجعفرمحمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۲، ص۴۰۷.

۳. ابن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج۳، ص ۱۳۱۰. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج۴، ص۱۶۸. مطهر بن طاهر مقدسی؛ البدء و التاریخ؛ ج۴، ص۱۸۲.

۴. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۱، ص۳۴۱.

۵. همان، ص۴۸۴.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲ ،ص ۱۶۴.

تجاوز آب یا آتش، بهشت بر او واجب می‌شود». در نقلی دیگر، این سخن را امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند.[۱] در خبر قرب الإسناد که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده، مطلبی اضافی دارد که حضرت فرمود: «مَنْ رَدَّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ عَادِيَةَ مَاءٍ أَوْ عَادِيَةَ نَارٍ أَوْ عَادِيَةَ عَدُوٍّ مُكَابِرٍ لِلْمُسْلِمِينَ، غَفَرَ اللهُ لَهُ ذَنْبَهُ:[۲] هر کس از مسلمانان باز دارد تجاوز آب یا آتش یا دشمنی را که با مسلمانان مخالفت می‌کند، خداوند گناه او را می‌بخشد». در این خبر از تجاوز دشمن هم سخن به میان آمده است. این خبر را کتب اهل‌سنت از امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند و پاداش آن، در حد شهادت بیان شده است: «مَنْ رَدَّ عَادِيَةَ مَاءٍ أَوْ عَادِيَةَ نَارٍ فَلَهُ أَجْرُ شَهِيدٍ:[۳] هر کس تجاوز آب یا آتش را دفع کند، برای او پاداش شهیدی است».

درباره واژه «عادیه» دو نظر ابراز شده است؛ یکی اینکه «عادیه» به معنای تجاوز از حد است و تای آن هم برای مبالغه است و عدوان آب و آتش شامل غرق‌شدن و آتش‌گرفتن و تخریب بنا و اموال و دیگر ضررهاست.[۴] دیگر اینکه «عادیه» را از «عَدْو» به معنای حرکت و دویدن خیل و جریان‌یافتن آب گرفته‌اند؛[۵] یعنی آب جریان پیدا کند و باعث خسارت گردد که جلوگیری از آن اجر و پاداش دارد. در معنای آن بیان کرده‌اند که هر کس از آب جاری متعدی و متجاوز که باعث نابودی افراد معصوم می‌شود یا آتشی همانند آن، افراد را باز دارد، برای او پاداشی مانند شهدای آخرت است.[۶]

---

۱. همان، ج۵، ص۵۵: «قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: قَالَ رَسُولُ‌اللهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَادِيَةَ مَاءٍ أَوْ نَارٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ».

۲. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۳۲.

۳. ابوالقائم محمد بن علی نرسی کوفی؛ ثواب قضاء حوائج الإخوان و ما جاء فی إغاثة اللهفان؛ ص۶۲. جلال‌الدین سیوطی؛ جامع الأحادیث؛ ج۷، ص۳۳.

۴. محمد صالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۹، ص۳۰.

۵. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۱، ص۲۸۶. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۹، ص۴.

۶. عبدالرؤوف مناوی؛ فیض القدیر؛ ج۶، ص۱۷۶.

جمع‌بندی

در اولین فصل از بخش سیره نظامی معصومان نکاتی مطرح شد که خلاصه آنها چنین است:

۱. در آغاز به توضیح درباره سیره نظامی پرداخته شد و اینکه سیره نظامی مربوط به رسول خدا ﷺ، امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین ﷺ است. بیان شد که سیره در فرهنگ اسلامی در آغاز برای احکام جهاد و سیره نبوی در جنگ‌هایش به کار می‌رفته است و به همین جهت گاهی از کتاب جهاد به کتاب سِیَر تعبیر می‌کردند. بیان شد که بنای اسلام در روابط بین‌المللی بر صلح است و به همین جهت رسول خدا ﷺ معاهده‌ای با قبایل و یهود مدینه امضا کردند که به منزله قانون اساسی مدینه بود و این یهود بودند که این قرارداد را نقض کردند و مجازات شدند.

۲. هدف از جهاد در اسلام اِعلای کلمه حق و مبارزه با بت‌پرستی و جاهلیت است؛ به همین جهت رسول خدا ﷺ قبل از هر جنگی مردم را به حق و اسلام دعوت می‌کرد و بعد می‌جنگید. آن حضرت در هنگام جنگ و اعزام نیروی نظامی، توصیه‌های مهمی به مجاهدان می‌کرد که چگونه با مردم برخورد کنند، آنان را مثله نکنند و حتی به محیط زیست آسیب نرسانند؛ مشابه آن نیز از امیرالمؤمنین ﷺ نقل شده است.

۳. پیامبر ﷺ در هر جنگی شعاری داشتند و این مسئله جزو آداب جنگ بود. امیرالمؤمنین ﷺ افراد را از هماوردخواهی باز می‌داشتند. تعهد کوچک‌ترین افراد در پناه‌دادن به افراد دشمن پذیرفته می‌شد و برای کشته‌های خودی، یعنی شهدا، احترام زیادی قایل بودند و بزرگداشت آنان یک سنت شده بود.

۴. معمولاً در جنگ افراد به بردگی گرفته می‌شد، به همین جهت سیره معصومان در برخورد با بردگان مطرح شد و از تشویق اسلام به آزادکردن بردگان در موارد مختلف شواهدی ارائه شده و ذکر شد که علی ﷺ کار می‌کرد و برده آزاد می‌نمود و وصیت به

آزادی بردگان می‌کردند؛ همچنین آزادکردن آنان بخشی از کفاره گناهان است.

۵. این فصل با بیان نکاتی دربارهٔ مسائل دفاعی به پایان رسیده است. در این بحث این مسائل مطرح شده است: نبرد با محارب که امنیت اجتماعی را به خطر می‌اندازد، عنایت رسول خداﷺ به حفظ امنیت اجتماعی مردم مدینه، دفاع شخصی در برابر دزد غارتگر، دفاع از ناموس، دفاع از شهر محل سکونت و اهتمام اسلام به تلاش برای حفظ جان مردم در برابر سیل و آتش و مانند آن که به دفاع شهری شهرت یافته و در روایات پاداش زیادی در حد یک شهید برای این دسته از مدافعان ذکر شده است.

فصل دوم

سیره نظامی رسول خدا ﷺ

مقدمه

ازآنجاکه جنگ‌های صدر اسلام برای دعوت به اسلام بود و مردم نیز تازه‌مسلمان بودند، امکان داشت طبق عقاید و رفتار دوران جاهلی خود عمل کنند و جهاد را وسیله‌ای برای انتقام‌گیری از کینه‌های گذشتهٔ خود قرار دهند، رسول خدا ﷺ توصیه‌های لازم را برای رعایت ضوابط شرعی به افراد اعزامی خود می‌کرد.

پیامبر ﷺ دو گونه جنگ داشت: یکی نبرد و جهادی که خود در آن حاضر می‌شد که به آن «غزوه» می‌گفتند؛ دوم جهادی که با اعزام افراد به مأموریتی خاص اتفاق می‌افتاد. این نبرد «سریه» نامیده می‌شد. در معنایی دیگر، سریه به گروه اعزامی‌ای اطلاق می‌شود که تا سقف چهارصد نفر نیرو باشد،[1] در نتیجه اگر نیروهای اعزامی بیشتر از چهارصد نفر باشد، به آن غزوه می‌گویند نه سریه؛ به همین جهت از نبرد مؤته به غزوه مؤته تعبیر شده است؛[2] چون جمعیت مسلمانان اعزامی سه‌هزار نفر بود.[3]

---

۱. خلیل بن احمد فراهیدی؛ کتاب العین؛ ج۷، ص۲۸۸. صاحب بن عباد؛ المحیط فی اللغه؛ ج۸، ص۳۷۱. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث؛ ج۲، ص۳۶۳.

۲. محمد بن عمر واقدی؛ المغازی؛ ج۲، ص۷۵۵. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۷۱.

۳. محمد بن عمر واقدی؛ المغازی؛ ج۲، ص۷۵۶. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج۳، ص۱۳۳. ابن‌خلدون؛ تاریخ ابن‌خلدون؛ ج۲، ص۲۶۷.

ابن‌سعد غزوات پیامبر ﷺ را که خود ایشان در آنها شرکت داشته ۲۷ غزوه و سریه‌های اعزامی حضرت را ۴۷ سریه دانسته است.[۱] در إستیعاب سریه‌های حضرت ۳۵ مورد و غزوات حضرت ۱۷ تا ۲۶ مورد، ذکر شده است؛[۲] البته صاحب إستیعاب بر این باور است بخشی از این سریه‌ها شامل گروه‌های اعزامی که به آن بعث می‌گفتند نیز می‌شود. بعث یعنی فرستادگان حضرت به مناطق مختلف که جنبه نظامی نداشته است. نویری نام ۲۷ غزوه پیامبر ﷺ را ذکر کرده و سریه‌های حضرت را حدود ۶۰ مورد دانسته است.[۳]

در کتب اربعه به‌تناسب برخی موضوعات، یادی از غزوه‌های پیامبر ﷺ شده است. از غزوه بدر و احد بیشترین خبر نقل‌شده است و به‌تناسب نماز خوف از غزوه ذات‌الرقاع،[۴] به‌تناسب دعای پیامبر ﷺ در هنگام نبرد خندق در مکان مسجد فتح، از غزوه احزاب،[۵] به‌تناسب عمره‌های پیامبر ﷺ از غزوه حنین،[۶] به‌تناسب آداب خوردن آب و توصیه به بادست‌خوردن، از غزوهٔ تبوک[۷] یاد شده است. در خبری، جبرئیل خطاب بر پیامبر ﷺ از اهمیت جهاد با دشمن به غزوه تعبیر کرده و بر اهمیت حضور در آن تأکید کرده است.[۸]

پیامبر ﷺ در غزوه‌ها نظارت مستقیم بر امور داشت و در سریه‌ها تعالیم لازم را قبل از اعزام برای فرماندهان و همراهان آنان بیان می‌کرد تا از مسیر حق منحرف نشوند. بیشتر توصیه‌های نقل‌شده از حضرت رسول ﷺ در چنین موقعیتی بود. این توصیه‌های مهم

---

۱. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۲، ص۳.
۲. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۱، ص۴۳.
۳. شهاب‌الدین احمد نویری؛ نهایة الأرب فی فنون الأدب؛ ج۱۷، ص۱ـ۲.
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۴۵۶ و ج۸، ص۱۲۷.
۵. همان، ج۸، ص۲۷۸.
۶. همان، ج۴، ص۲۵۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۴۵۱.
۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۳۸۶.
۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۲۱: «یَا مُحَمَّدُ مَنْ غَزَا غَزْوَةً فِی سَبِیلِ اللهِ مِنْ أُمَّتِکَ فَمَا أَصَابَتْهُ قَطْرَةٌ مِنَ السَّمَاءِ أَوْ صُدَاعٌ إِلَّا کَانَتْ لَهُ شَهَادَةً یَوْمَ الْقِیَامَةِ؛ ای محمد، هر کس جنگی در راه خدا از امتت بنماید پس قطره‌ای از آسمان یا دردسری به او نمی‌رسد جز اینکه بر آن روز قیامت گواهی داده شود».

بخشی از احکام جهاد با دشمن و سیره نظامی حضرت شمرده می‌شود. امیرالمؤمنین ﷺ نیز توصیه‌های مشابهی دارد که نمونه‌هایی از آنها نقل شد.

گفتار اول: جنگ بدر

جنگ بدر اولین جنگ رسول خدا ﷺ با کفار قریش بود. این نبرد در هفدهم رمضان سال دوم هجری رخ داد[1] و باعث پیروزی و عزّت اسلام گردید. گزارش‌هایی در ابواب متفرق کتب اربعه، به‌ویژه روضهٔ کافی، دربارهٔ مسائل جنگ بدر آمده است که به نقل آنها می‌پردازیم. این گزارش‌ها به‌طور عام سیره نبوی را ترسیم کرده و جنبه تاریخی هم دارد.

زمان جنگ بدر

جنگ بدر در ماه رمضان بود. در روایتی ذکر شده که پیامبر ﷺ در سفر روزه نمی‌گرفت. جنگ بدر و فتح مکه در ماه رمضان رخ داد.[2] در روایات اعتکاف آمده چون جنگ بدر در ماه رمضان بود و پیامبر ﷺ فرصت اعتکاف در آن سال را نیافت، در ماه رمضان سال بعد، بیست روز اعتکاف کردند که ده روز آن برای اعتکافی بود که در سال قبل از ایشان فوت شده بود.[3]

وضعیت اقتصادی مسلمانان در جنگ بدر

وضعیت مالی مسلمانان در هنگام جنگ بدر خوب نبود. آنان با ایمانی قوی و با کمترین امکانات به سوی دشمن رفتند. ابوبصیر از امام باقر ﷺ نقل می‌کند: رسول خدا ﷺ، امیرالمؤمنین ﷺ و مرثد بن ابی‌مرثد غنوی در هنگام حرکت به طرف بدر، به نوبت سوار

---

۱. ابن‌هشام؛ السیرة النبویه؛ ج ۱، ص ۶۲۶. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج ۱، ص ۳۵۰.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۲۳۶؛ همو، الإستبصار؛ ج ۲، ص ۱۰۲.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۱۷۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۱۸۴.

یک شتر می‌شدند.[۱] این گزارش در کتاب‌های تاریخی نیز آمده و ذکر شده از یک شتر، دو، سه یا چهار نفر استفاده می‌کردند.[۲] در برخی نقل‌ها به جای مرثد، زید بن حارثه آمده و ذکر شده که مرثد و حمزه با یک شتر به بدر رفته‌اند.[۳]

مجلسی اول در شرح حدیث در لوامع صاحبقرانی می‌نویسد: منقول است از حضرت امام محمدباقر ﷺ که وقتی حضرت سیدالمرسلین ﷺ متوجه بدر شدند، بیست شتر داشتند و دو اسب؛ یکی از اسب‌ها از زبیر و دیگری از مقداد بود. بیست شتر را به نوبت سوار می‌شدند و حضرت سیدالمرسلین ﷺ و حضرت امیرالمؤمنین ﷺ و مرثد یک شتر داشتند و آن شتر از مرثد بود و به نوبت سوار می‌شدند.[۴]

به نظر می‌رسد این نقل مجلسی آمیخته‌ای از روایت فوق‌الذکر و گزارش‌های تاریخی باشد؛ زیرا در روضة المتقین پس از شرح خبر فوق، می‌نویسد: و مشهور آن است که مسلمانان در جنگ بدر پیاده بودند و جمعیت آنان ۳۱۳ نفر بود. بیست شتر نر (جمل) داشتند که به نوبت سوار می‌شدند.[۵]

اگر ملاک عبارت مجلسی اول را روضة المتقین بدانیم، به نظر می‌رسد ترجمه آن با متن لوامع صاحبقرانی در این مورد تطبیق ندارد. ممکن است گروهی زیر نظر مجلسی به ترجمه روضة المتقین پرداخته و در اینجا خبر امام باقر ﷺ را با نقل تاریخی در هم آمیخته باشند؛ به گونه‌ای که تصور می‌شود امام باقر ﷺ عدد تمام شترانِ مسلمانان در بدر را، اعم از شتر نر و ماده، بیان کرده است. در کتب تاریخ و سیره تعداد شتران پیامبر هفتاد نفر ذکر شده است؛[۶] در

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۹۳.

۲. محمد بن عمر واقدی؛ المغازی؛ ج۱، ص۲۴.

۳. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۱، ص۳۴۶.

۴. محمدتقی مجلسی؛ لوامع صاحبقرانی؛ ج۷، ص۴۰۷.

۵. همو، روضة المتقین؛ ج۴، ص۲۵۸: «و المشهور أنهم کانوا مشاة و کان عددهم ثلاثمائة و ثلاثة عشر نفسا و کان لهم عشرون جملا یعقبون علیها».

۶. محمد بن عمر واقدی؛ المغازی؛ ج۱،ص۲۳. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۱، ص۳۴۶.

نتیجه نقل مجلسی دقیق نیست.

می‌توان گفت مجموع شتران مسلمانان هفتاد نفر بوده که بیست نفر آن جمل (شتر نر) و بقیه، پنجاه شتر ماده بوده است. این توجیه را گزارشی تأیید می‌کند که می‌گوید: پیامبر ﷺ هفتاد شتر (بعیر) داشتند. سعد بن عباده وسایل را بر بیست جمل (شتر نر) حمل می‌کرد.[۱] ممکن است آنچه مجلسی اول نقل کرده، به بیست جمل سعد بن عباده اشاره داشته باشد که وسایل نبرد را می‌برده است. بدیهی است که بخشی از شتران وسایل جنگی را حمل می‌کردند و بخشی از آنها برای سواری بوده است.

امداد الهی با فرشتگان

در آیات قرآن ذکر شده است که خداوند در جنگ بدر شما را با فرشتگان یاری کرد.[۲] دو روایت دربارهٔ این موضوع نقل شده است. در خبری از امام باقر ﷺ می‌خوانیم: خداوند فرشتگان را که در بدر فرستاد، بر سر آنان عمامهٔ سفیدی بود که گوشه‌های آنها افتاده بود.[۳] روایت دیگر دربارهٔ عکس‌العمل شیطان به این امداد الهی است. در برابر این کمک الهی، شیطان دست به کار شد و برای کمک به کفار تلاش می‌کرد. امام باقر ﷺ نقل می‌کند: ابلیس در روز جنگ بدر عدد مسلمانان را در نظر کفار اندک جلوه می‌داد و عدد کفار را در چشم مسلمانان زیاد می‌نمود. جبرئیل با شمشیر به او حمله کرد. او فرار کرد و می‌گفت: ای جبرئیل، من تا روز مشخصی مهلت داده شدم. جبرئیل به او حمله کرد تا به دریا رسید. ابلیس نگران بود که جبرئیل برخی از اعضای وی را قطع کند.[۴]

---

۱. محمد بن عمر واقدی؛ المغازی؛ ج ۱، ص ۲۵. تقی‌الدین احمد بن عدی مقریزی؛ إمتاع الأسماع؛ ج ۱، ص ۸۳.

۲. آل‌عمران: ۱۲۳. انفال: ۹.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۴۶۱: «کَانَتْ عَلَی الْمَلَائِکَةِ الْعَمَائِمُ الْبِیضُ الْمُرْسَلَةُ یوْمَ بَدْرٍ».

۴. همان، ج ۸، ص ۲۷۷.

اهمیت نبرد بدر برای اسلام

نبرد بدر برای مسلمانان بسیار مهم بود. این جنگ اولین تجربه جنگی موفق مسلمانان و اولین شکست کفار قریش مکی بود؛ به همین جهت مجاهدان بدر از احترام خاصی برخوردارند و در طول تاریخ اسلام مورد توجه مسلمانان بودند. خبری در کافی نقل شده که به‌خوبی این موضوع را بیان می‌کند. فضیل بُرجُمی گوید: من در مکه بودم در وقتی که خالد بن عبدالله (یکی از جنایتکاران و حکام بنی‌امیه) امیر مکه بود و در کنار چاه زمزم در مسجدالحرام نشسته بود. او دستور داد: قتاده را (که یکی از علما و مفسران اهل سنت بود) نزدش بیاورند. قتاده که پیرمردی بود با سر و ریش سرخ، نزدش آمد؛ من نیز نزدیک رفتم تا سخن آن دو را بشنوم. خالد گفت: ای قتاده، گرامی‌ترین واقعه عرب و نیرومندترین واقعه عرب و خوارترین واقعه‌ای را که در عرب اتفاق افتاده، برایم بگو. قتاده گفت: خدا کار امیر را اصلاح کند، گرامی‌ترین واقعه عرب و نیرومندترین آنها و خوارترین آنها همه یک واقعه بوده. خالد: وای بر تو، چگونه همه آنها یکی بوده؟ قتاده گفت: آری، خدا کار امیر را اصلاح کند (همه یکی بوده). خالد: بگو آن واقعه کدام است؟ قتاده: آن واقعه بدر بود. خالد: چگونه چنین بوده؟

قتاده گفت: اما اینکه این واقعه گرامی‌ترین واقعه عرب بود، به این علت است که خدای عزّوجل در آن واقعه اسلام و مسلمانان را گرامی و ارجمند کرد. نیرومندترین واقعه بود به خاطر آنکه خداوند اسلام و مسلمانان را بدان واقعه نیرومند و عزیز ساخت و خوارترین واقعه عرب بود، زیرا با کشته‌شدن قریش، عرب خوار شد. خالد گفت: به خدا قسم که دروغ گفتی؛ زیرا در عربِ آن روز عزیزتر از آنها (یعنی از افرادی که در بدر کشته شدند) بودند، وای بر تو ای قتاده. برخی از اشعار آنها را برایم بخوان.

قتاده گفت: ابوجهل در آن روز از لشکر بیرون آمد و بر خود علامتی زده بود که شناخته شود و عمامه سرخی بر سر و سپری طلاکاری‌شده در دست داشت و می‌گفت:

چگونه جنگ سرکش بتواند از من انتقام بگیرد که من چون شتر هشت سال تمام هستم که دندان جدیدش نیش زده و در کمال نیروست. مادر مرا برای چنین روزی زاییده است.[۱]

خالد گفت: دشمن خدا دروغ گفته؛ چون برادرزاده من از او دلیرتر بوده و مقصودش خالد بن ولید بود؛ چون مادر خالد بن عبدالله، امیر مکه، قشیری بوده (و خالد بن ولید نیز از آن قبیله بوده است).[۲]

حضور بنی‌هاشم و اسارت آنان

در جنگ بدر تمام کسانی که در کاروان تجاری ابوسفیان مال‌التجاره داشتند، به‌اجبار شرکت کردند.[۳] دو گزارش قابل توجه درباره شخصیت‌های بنی‌هاشم که در بدر، با کفار قریش بودند، نقل شده است:

۱. حضور طالب برادر علی ﷺ

طالب برای جنگ بدر از مکه خارج شده بود، ولی در نبرد حضور نداشت. گفته شده وی مفقودالاثر شده است. چنین به نظر می‌رسد که کفار قریش از اسلام‌آوردن وی نگران بودند و اینکه ممکن است با مسلمانان همکاری کند. برابر نقلی، او از بدر به مکه بازگشت.[۴] از خبری که در کافی آمده، تمایل وی به اسلام و برابر نقلی، مسلمان‌بودن

---

۱. مورخان نیز این اشعار را به ابوجهل نسبت داده‌اند (ابن‌هشام؛ السیرة النبویه؛ ج ۱، ص ۶۳۴. مطهر بن طاهر مقدسی؛ البدء و التاریخ؛ ج ۴، ص ۱۹۰. تقی‌الدین احمد بن علی مقریزی؛ إمتاع الأسماع؛ ج ۱، صص ۱۱۰ و ۱۰۵)؛ ولی برخی، به‌ویژه لغت‌دانان از علی ﷺ دانسته‌اند (محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل‌الرسول؛ ج ۲۵، ص ۲۷۰. جارالله زمخشری؛ الفائق فی غریب الحدیث؛ ج ۱، ص ۹۳. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر؛ ج ۱، ص ۱۲۵. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج ۱۱، ص ۵۲).

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۸، ص ۱۱۰. سیدهاشم رسولی محلاتی؛ ترجمه الروضة من الکافی؛ ج ۱، ص ۱۵۹.

۳. ابن‌هشام؛ السیرة النبویه؛ ج ۱، ص ۶۷۱.

۴. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج ۲، ص ۲۹۶.

وی[۱] استفاده می‌شود. امام صادق ﷺ می‌فرماید: وقتی قریش برای نبرد به سوی بدر حرکت کردند و فرزندان عبدالمطلب را نیز با خود بردند، طالب بن ابی‌طالب هم با آنان به جنگ رفت. رجزخوانان آنان به رجزخوانی پرداختند. طالب فرود آمد و رجز خواند و گفت: «پروردگارا اگر طالب بجنگد، در میان سپاهی از این سپاه‌ها در برابر آن سپاه چیرهٔ جنگجوی، چنان کن که جامه‌اش را ببرند، ولی او جامه کس نبرد و مغلوب گردد؛ ولی او بر کسی غالب نشود». قریش که این رجز را شنیدند (و همان ابتدای کار نارضایتی او را در این جنگ و دل او را در هوای پیروزی رسول خدا ﷺ دیدند) گفتند: این مرد به‌راستی ما را شکست می‌دهد؛ پس او را به مکه باز گرداندند.[۲]

برخی نوشته‌اند او با کفار قریش درگیر شد و آنان بنی‌هاشم را به طرفداری از پیامبر اسلام ﷺ متهم کردند.[۳] طالب تا بدر آمد،[۴] ولی نه جزو اسرا بود و نه جزو کشته‌ها و نه به مکه برگشت.[۵] او جزو مفقودین بود.[۶] اشعار وی را که در کافی آمده[۷] در منابع مختلف با تفاوت اندکی آورده‌اند.[۸]

۲. عباس و عقیل

همان‌گونه که اشاره شد، جمعی از بنی‌هاشم همراه با مشرکان در جنگ بدر حضور داشتند. پیش از نبرد بدر، رسول خدا ﷺ فرمود: من آگاه شدم جمعی از بنی‌هاشم از

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۷۵.
۲. همان، ص۳۷۵. سیدهاشم رسولی محلاتی؛ ترجمهٔ الروضة من الکافی؛ ج۲، ص۲۲۹.
۳. ابن‌هشام؛ السیرة النبویه؛ ج۱، ص۶۱۹.
۴. همان، ج۲، ص۲۶.
۵. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۱، ص۹۷. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۲، ص۴۳۹.
۶. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۲،ص۸۱۷.
۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۷۵. سیدهاشم رسولی محلاتی؛ ترجمهٔ الروضة من الکافی؛ ج۲، ص۲۲۹.
۸. ابن‌هشام؛ السیرة النبویه؛ ج۱، ص۶۱۹. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۱، ص۹۷. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۲،ص۴۳۹.

ناچاری به این جنگ آمده‌اند؛ هر کس بنی‌هاشم را دید نکشد. هر کس عباس را دید نکشد. ابوحذیفه به این سخن پیامبر ﷺ اعتراض کرد. پیامبر ادامه داد: هرکس ابوالبختری عاص بن هشام (هاشم) را دید نکشد. وی پیامبر ﷺ را در مکه اذیت نمی‌کرد و در نقض پیمان قریش بر ضد مسلمانان که در شعب ابوطالب محاصره بودند، تلاش کرد.[1]

روایت دیگری در کافی نقل شده که به این دستور پیامبر ﷺ و فدیه‌دادن بنی‌هاشم برای آزادی از اسارت اشاره دارد.

معاویة بن عمار گوید: شنیدم از امام صادق ﷺ که می‌فرمود: آیه «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فِی أَیْدِیکُمْ مِنَ الْأَسْرىٰ إِنْ یَعْلَمِ اللهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْراً یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمّا أُخِذَ مِنْکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ:[2] ای پیامبر، به آنها که در دست شما اسیرند بگو اگر خدا در دل‌های شما خیری بداند، بهتر از آنچه را از شما گرفته شده (یعنی فدیه آزادی) به شما بدهد و شما را بیامرزد». درباره عباس و عقیل و نوفل نازل شده است و فرمود: به‌تحقیق رسول خدا ﷺ در جنگ بدر مسلمانان را بازداشت که فردی از بنی‌هاشم و ابوالبختری را بکشند. این چند تن اسیر شدند.

رسول خدا ﷺ علی ﷺ را فرستاد و فرمود: بنگر از بنی‌هاشم چه کسانی در جمع اسیران هستند. علی ﷺ گذرش به عقیل بن ابی‌طالب افتاد و روی از وی برتافت. عقیل گفت: یا علی، به خدا که وضع مرا دیدی. علی نزد رسول خدا ﷺ بازگشت و عرض کرد: این ابوالفضل (عباس بن عبدالمطلب) است که در دست فلان کس اسیر است و این عقیل است که در دست فلانی است و این نوفل بن حارث است که در دست فلانی است. رسول خدا ﷺ برخاست تا به عقیل رسید و به او فرمود: ای ابایزید، ابوجهل کشته شد؟ عقیل گفت: در این صورت دیگر کسی درباره تهامه (سرزمین مکه و اطراف آن) با شما جنگ و ستیزه نمی‌کند؛ آن‌گاه عقیل چنین گفت: اگر آنها (دشمن) را از پای درآوردید (کشتید یا به

---

۱. ابن‌هشام؛ السیرة النبویه؛ ج ۱، ص ۶۲۹. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج ۴، ص ۸.

۲. انفال: ۷۰.

زمین افکندید) رهاشان کنید وگرنه تسلط خود را بر آنها استوار نمایید (آنها را محکم ببندید).

در این وقت عباس را آوردند؛ به او گفته شد: برای آزادی خود و دو برادرزاده‌ات (عقیل و نوفل) فداء بده تا آزاد شوید.

عباس گفت: ای محمد، تو حاضری من (با پرداخت فدیه) به گدایی بیفتم و دست نیاز پیش قریش دراز کنم؟

رسول خدا ﷺ فرمود: از همان پول‌هایی بده که نزد همسرت ام‌الفضل گذاشتی و به او گفتی: اگر در این راهی که می‌روم آسیبی به من رسید، این پول را برای رفع نیاز خود و بچه‌هایت مصرف کن. عباس گفت: برادرزاده، چه کسی این را به تو خبر داد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: جبرئیل از جانب خدای عزّوجل به من خبر داد. عباس گفت: سوگند بدان که به او سوگند خورند، کسی از این جریان جز من و همسرم آگاه نبود. به‌راستی گواهی می‌دهم که تو فرستاده خدا هستی.

امام فرمود: این‌گونه همه اسیران به حال شرک به مکه بازگشتند، جز عباس، عقیل و نوفل، کرم الله وجوههم و آیه فوق درباره آنها نازل شد.[1]

در اینجا ممکن است اشکال شود که چرا پیامبر ﷺ از اقوام خویش دفاع کرده و فرموده آنان را نکشید؟ در پاسخ به این شبهه و شرح حدیث اشاره به چند نکته لازم است:

۱. هدف پیامبر ﷺ از رسالت دعوت مردم به اسلام بود و می‌دانستند که اولاً: بنی‌هاشم را بدون رضایت آورده‌اند؛ ثانیاً: همان‌گونه که به نقل از طالب بیان شد، آنان متمایل به پیروزی پیامبر اسلام ﷺ بودند؛ ثالثاً: امکان اسلام‌آوردن آنان وجود داشت؛ اسلامی با رضایتمندی، نه با زور مانند اسلامِ افراد بعد از فتح مکه.

البته به نظر می‌رسد آنان مسلمانی‌شان را تا مدتی کتمان می‌کردند؛ زیرا در غیر این

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۰۲. سیدهاشم رسولی محلاتی؛ ترجمهٔ الروضة من الکافی؛ ج۱، ص۲۸۶.

صورت امکان زندگانی در مکه برایشان میسر نبود.

۲. ابوالبختری از بنی‌هاشم نبود که پیامبر ﷺ دستور داد او را نکشند. امان پیامبر ﷺ به جهت عملکرد خوب گذشته وی بود؛ اما او امان پیامبر ﷺ را نپذیرفت و جنگید و در نبرد کشته شد.[۱] او را مجذر بن ذبار بلوی یا فرد دیگری کشت.[۲]

۳. ابوالعاص، داماد پیامبر ﷺ شوهر زینب، هم در جنگ بدر حاضر بود. اما رسول خدا ﷺ چنین توصیه‌ای درباره‌اش نداشت؛ چون ذکر نشده وی به اکراه در جنگ شرکت کرده یا پیامبر ﷺ امید به اسلام او داشته باشد. ابوالعاص اسیر شد و پس از پرداخت فدیه، به مکه بازگشت. زینب همسرش از او جدا شد و به مدینه آمد. وی شش سال بعد مسلمان شد و پیامبر ﷺ زینب را به او برگرداند.[۳]

کشته‌های کفار

عدد کشته‌های کفار را هفتاد تن و اسرای آنان را نیز هفتاد تن دانسته‌اند.[۴] پیامبر ﷺ دستور داد مردانی از قریش را که آلت‌های آنان کوچک است، زیر خاک دفن کنند؛ زیرا آنان از مردمان بزرگوار هستند؛[۵] یعنی کسانی که شهوتران نبوده و پاک زیسته‌اند.

جنگ بدر ملاک ارزش‌گذاری

جنگ بدر اولین نبرد مهم مسلمانان با کفار قریش بود و چون تعداد اندک مسلمانان در برابر هزار نفر[۶] از کفار قریش قرار گرفتند و بر آنان پیروز شدند و مجاهدان با

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۲۶، ص ۱۱۲.
۲. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج ۱، ص ۳۵۷.
۳. رک: ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج ۴، ص ۱۷۰۱.
۴. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۲، ص ۳۶.
۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۱۷۳.
۶. احمد بن این‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۵. تقی‌الدین احمد بن علی مقریزی؛ إمتاع الأسماع؛ ج ۸، ص ۳۴۳.

اخلاص کامل در آن شرکت کرده بودند، در بسیاری از موارد، ملاک ارزش‌گذاشتن قرار می‌گرفت و دیگر مسائل با آن سنجیده می‌شد.

۱. تعداد مجاهدان بدر

تعداد مجاهدان مسلمان بدر را ۳۱۳ نفر دانسته‌اند[۱] که به حروف ابجد واژه جیش را تشکیل می‌دهد. امیرالمؤمنین ﷺ در خطبه‌ای که از نارسایی‌های باقیمانده از گذشته سخن می‌گوید، می‌فرماید اگر به تعداد مجاهدان بدر نیروی فداکار داشتم، در برابر این خلاف‌ها می‌ایستادم.[۲] در خبری گزارشی از پیامبری دربارهٔ بنی‌اسرائیل آمده است که وقتی یارانش به تعداد اصحاب بدر رسید، خداوند پیروزی را نصیب آنان فرمود.[۳]

۲. برتری مجاهدان بدر

از سیره پیامبر ﷺ و مسلمانان استفاده می‌شود که حضور در جنگ بدر ارزش مهمی بوده که گاهی پیامبر ﷺ افراد را به علت این حضور عفو کرده است. مانند حاطب بن ابی‌بلتعه که به جرم جاسوسی دستگیر شد و چون بدری بود، مورد عفو پیامبر ﷺ قرار گرفت.[۴]

امیرالمؤمنین ﷺ در خطبه‌ای مفصل که در مدینه ایراد کرد و از حوادث آینده در آن سخن گفت، به حکومت‌هایی اشاره کرد که امامت را به دست می‌گیرند و مدعی اسلام هستند. حضرت به حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس اشاره می‌کند که اصحاب بدر را دور

---

۱. شیخ صدوق؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ ج۱، ص۲۶۸.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۲: «أَمَا وَ اللهِ لَوْ كَانَ لِي عِدَّةُ أَصْحَابِ طَالُوتَ أَوْ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ أَعْدَاؤُكُمْ لَضَرَبْتُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى تَئُولُوا إِلَى الْحَقِّ».

۳. همان، ص۳۸۲.

۴. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۱، ص۵۸: «قال النبی ﷺ: إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَ لَعَلَّ اللهَ تَعَالَى اطَّلَعَ عَلَيْهِمْ فَغَفَرَ لَهُمْ أَخْرِجُوهُ مِنَ الْمَسْجِدِ».

ساخته‌اند و مخالفانِ رسول خدا ﷺ را مقرّب می‌دارند و این ارزش بزرگ اسلامی را رها و بر عکس آن عمل می‌کنند. سخن حضرت چنین است: «و به جان خودم سوگند اگر پس از من دوران سلطنت بنی‌امیه را نیز به پایان رسانید، باز هم گرد سلطان دیگری را که به گمراهی دعوت کند بگیرید و باطل را زنده کنید و حق را پشت سر اندازید و از نزدیک‌ترین جنگجویان (باافتخار) بدر ببرید و به دورترین فرزندان جنگ‌کنندگان با رسول خدا ﷺ (یعنی فرزندان عباس که در جنگ بدر در زمره لشکر مشرکان بود) پیوند خورید».[۱]

۳. همراهی با اصحاب بدر در قیامت

رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس به مکه برای زیارت بیاید و برای زیارت من به مدینه نیاید به من جفا کرده است و هر کس به زیارت من بیاید، شفاعت او بر من واجب می‌شود و بهشت بر او واجب می‌گردد و هر کس در یکی از دو حرم مکه و مدینه بمیرد، متعرض او نمی‌شوند و اعمالش محاسبه نمی‌شود و به عنوان مهاجر در راه خدا مرده است و در روز قیامت با اصحاب بدر محشور می‌شود.[۲]

۴. ملاک تاریخ

چون نبرد بدر حادثه‌ای مهم در تاریخ اسلام بود، حوادث را با زمان این نبرد تشریح می‌کردند. معاویة بن عمار گوید: از امام صادق ؑ پرسیدم در چه زمانی رسول خدا ﷺ به سوی کعبه تغییر قبله دادند، فرمود: پس از بازگشت از بدر.[۳] ازدواج علی ؑ با فاطمه ؑ بعد از بدر بوده[۴] و تولد امام حسن ؑ هم در سال جنگ بدر دانسته شده است.[۵]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۶۶. سیدهاشم رسولی محلاتی؛ ترجمهٔ الروضة من الکافی؛ ج۱، ص۹۴.
۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۴۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۵۶۵.
۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۴۳: «قُلْتُ لَهُ: مَتَى صُرِفَ رَسُولُ اللهِ ﷺ إِلَى الْكَعْبَةِ؟ فَقَالَ: بَعْدَ رُجُوعِهِ مِنْ بَدْرٍ».
۴. همو، الأمالی؛ ص۴۳.
۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۶۱.

۵. شهدای بدر

به علت اهمیت جنگ بدر، شهدای آن نیز با دیگر شهیدان متفاوت دانسته شده‌اند. در بیان اهمیت دیگر شهدا یا پاداش دیگران در کاری، آنان را به شهدای بدر تشبیه می‌کنند؛ برای مثال دو خبر را نقل می‌کنیم:

الف) داود بن فرقد گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردم: زائر امام حسین ﷺ در هر ماه چقدر ثواب می‌برد؟ فرمود: ثواب او مانند صدهزار شهید مانند شهدای جنگ بدر است.[۱]

ب) امام علی ﷺ خطاب به عمار یاسر و دیگران می‌فرماید: اگر شما برابر اعتقادی که اکنون دارید باشید و در این راه به شهادت برسید، ارزش شهادتِ شما بیشتر از بسیاری از شهدای بدر و احد است، پس بشارت باد شما را.[۲]

نماز بر شهدای بدر

شهیدانی که در معرکه نبرد به شهادت می‌رسند، به غسل و کفن نیاز ندارند،[۳] ولی لازم است بر آنان نماز خوانده شود. از خبری استفاده می‌شود نماز میتی که بر شهدای بدر خوانده شد، با آنچه اکنون خوانده می‌شود تفاوت داشته است. امام باقر ﷺ در خبری که سنت‌ها را بر می‌شمرد، درباره نماز میت می‌فرماید: امروز سنت در نماز میت پنج تکبیر است، درحالی‌که بر شهدای بدر، نه یا هفت تکبیر گفته می‌شد.[۴]

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۵۲: «قَالَ: لَهُ مِنَ الثَّوَابِ ثَوَابُ مِائَةِ أَلْفِ شَهِيدٍ مِثْلِ شُهَدَاءِ بَدْرٍ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۳۴: «أَمَا وَ اللهِ يَا عَمَّارُ لَا يَمُوتُ مِنْكُمْ مَيِّتٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي أَنْتُمْ عَلَيْهَا إِلَّا كَانَ أَفْضَلَ عِنْدَ اللهِ مِنْ كَثِيرٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَ أُحُدٍ فَأَبْشِرُوا».

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۳۳۲.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۱۱۴.

گفتار دوم: جنگ احد

جنگ احد دومین نبرد پیامبر اسلام ﷺ با کفار قریش بود.[۱] کفار در شوال سال سوم همراه با سه‌هزار نفر که دوهزار نفر آنان سواره بودند، همراه با زنان خود، برای انتقام جنگ بدر به نزدیک مدینه آمدند.[۲] آنان در منطقه اُحُد مستقر شدند و جنگ در آنجا رخ داد. در آغاز مسلمانان پیروز شدند، اما وقتی تیراندازن جایگاه خود را ترک کردند، دشمن از پشت حمله کرد و مسلمانان را شکست داد. با انتشار خبر کشته‌شدن پیامبر ﷺ، جمع زیادی از مسلمانان فرار را بر قرار ترجیح دادند.[۳] درباره این جنگ، به‌ویژه بخش پایانی آن، چهار خبر در کافی نقل شده است. نام جمع معدودی که سرسختانه از پیامبر ﷺ دفاع کرده‌اند در تاریخ آمده است. مورّخان گفته‌اند: در روز جنگ احد هشت نفر بر مرگ با پیامبر ﷺ بیعت کردند، سه نفر از مهاجران و پنج نفر از انصار: علی، طلحه و زبیر از مهاجران و سهل بن حنیف، ابودجانه، حارث بن صمه، حباب بن منذر و عاصم بن ثابت از انصار بودند.[۴]

علامه مجلسی دربارهٔ کسانی که در جنگ احد فرار نکرده‌اند و ثابت‌قدم بوده‌اند تحقیق کرده و برخی از فراریان را نیز معرفی کرده است.[۵] سه خبر درباره مقاومت علی ﷺ آمده که در یکی از آنها به نبرد بدر هم اشاره شده و در دیگری نام ابودجانه نیز ذکر شده است و به اوضاع پایانی نبرد احد و امدادهای الهی در حمایت از رسول خدا ﷺ و عزاداری زنان انصار بعد از نبرد احد اشاره شده است. روایتی نیز درباره آغاز نبرد احد و رفتار ابودجانه در آن ذکر شده است. به نقل اخبار می‌پردازیم:

---

۱. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج ۲، صص ۱۸۷ و ۱۹۳.

۲. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۱۱۱. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب؛ ج ۱، ص ۱۹۱.

۳. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری (یک‌جلدی)؛ ص ۸۱.

۴. محمد بن عمر واقدی؛ المغازی؛ ج ۱، ص ۲۴۰. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج ۱، ص ۳۸۹.

۵. ر.ک: محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۲۶، ص ۴۳۳.

تبختُر ابودجانه

کبر و خودنمایی در شرع مبین اسلام روا نیست؛ اما لازم است در برابر کسانی که خود را بزرگ جلوه می‌دهند و تکبّر می‌ورزند، از باب مقابله به مثل، تکبر کرد یا اگر چنین کاری در تضعیف روحیه دشمن نقش دارد، از آن بهره برد.[۱] ابودجانهٔ انصاری در جنگ احد عمامه‌ای بر سر نهاد و انتهای آن را بر بازوی خود قرار داد و با تبختر قدم می‌زد. پیامبر ﷺ فرمود: «این‌گونه قدم‌زدن را خداوند دشمن دارد، مگر در هنگام نبرد در راه خدا».[۲] در خبری در کافی از پایداری ابودجانه سِماک بن خَرَشه، در جنگ احد سخن به میان آمده است. در آن روایت، شجاعت علی ﷺ نیز بیان می‌شود.[۳]

رسول خدا ﷺ از غنایم بنی‌نضیر، از میان انصار فقط به ابودجانه و سهل بن حنیف که نیازمند بودند بخشید[۴] و هر دو نفر آنها همان‌گونه که اشاره شد، در دفاع از رسول خدا ﷺ در احد پایداری کردند. سهل از یاران امیرالمؤمنین ﷺ بود و در کوفه درگذشت. حضرت او را کفن کرد[۵] و بر او چند بار نماز با ۲۵ تکبیر خواند.[۶]

مقاومت علی ﷺ و ابودجانه

در جنگ احد جمع انگشت‌شماری در برابر هجوم کفار قریش بعد از شایعه مرگ پیامبر ﷺ مقاومت کردند که نام هشت نفر آنان که جانانه از پیامبر ﷺ دفاع کردند بیان شد.

---

۱. مسعود بن عیسی ورام بن ابی‌فراس؛ مجموعهٔ ورام؛ ج۱، ص۲۰۱: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْ أُمَّتِي فَتَوَاضَعُوا لَهُمْ وَ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَكَبِّرِينَ فَتَكَبَّرُوا عَلَيْهِمْ فَإِنَّ ذَلِكَ لَهُمْ مَذَلَّةٌ وَ صَغَار».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۸.

۳. همان، ج۸، ص۳۱۸.

۴. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۲، ص۱۷۱. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۳، ص۳۵۹.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۱۴۹؛ شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۲۹۶.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۱۸۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۱۶۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، صص۱۹۸، ۳۱۷ و ۳۲۴. همو، الإستبصار؛ ج۱، ص۴۷۶.

علی ؑ و ابودجانه جزو آنان بودند. حسین بن ابی‌العلاءِ خفّاف از امام صادق ؑ روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون در جنگ احد مردم از اطراف رسول خدا ﷺ پراکنده شده و گریختند، حضرت رو به آنها کرد و فرمود: منم محمد، منم رسول خدا ﷺ؛ من کشته نشده و نمرده‌ام. در این حال فلان و فلان (مرگ پیامبر را) باور کرده، با هم گفتند: در این حال هم که ما فرار کرده (و شکست خورده‌ایم)، ما را مسخره می‌کند و کسانی که با آن حضرت ثابت قدم ماندند علی ؑ و ابودجُانه سِماک بن خَرَشه ؓ بودند. پیامبر ﷺ ابودجانه را خواست و فرمود: ای ابادجانه، برگرد که من بیعت خود را از تو برداشتم و اما علی، پس من از اویم و او از من است. ابودجانه (که این سخن را از آن حضرت شنید) پیش روی پیامبر ﷺ نشست و گریست؛ آن‌گاه گفت: نه به خدا و دوباره سرش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: نه به خدا، من خود را از بیعتی که با تو کرده‌ام آزاد نمی‌دانم. من با تو بیعت کرده‌ام، پس به سوی چه کسی بروم ای رسول خدا ﷺ؟ به سوی همسری که می‌میرد؟ یا فرزندی که مرگ به سراغش می‌آید؟ یا خانه‌ای که ویران می‌گردد؟ یا مالی که فانی و نابود می‌گردد و عمری که به پایان می‌رسد؟

پیامبر ﷺ که سخنان او را شنید، دلش به حال وی سوخت (و اجازه‌اش داد). ابودجانه همچنان جنگید تا وقتی که زخم‌های وارده بر بدنش او را از پای درآورد. در برابر او در سمت دیگر میدان، علی ؑ جنگ می‌کرد و چون ابودجانه از پا افتاد، علی ؑ او را برداشت و نزد پیامبر ﷺ آورد و در کنار آن حضرت نهاد. ابودجانه به رسول خدا ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا، آیا به بیعت خویش وفا کردم؟ فرمود: آری و با سخنان خود به او آرامش داد.

در این وقت بود که دشمنان از سمت راست به پیامبر ﷺ حمله می‌کردند و علی ؑ آنها را به عقب می‌راند؛ دوباره از سمت چپ یورش می‌بردند و علی ؑ بازشان می‌گرداند و پیوسته کارش این بود تا اینکه شمشیرش سه تکه شد؛ پس آن شمشیر را به نزد رسول خدا ﷺ آورد و جلوی آن حضرت انداخت و عرض کرد: این شمشیر من تکه‌تکه شده. در

آن روز بود که پیامبر ﷺ ذوالفقار را به علی ﷺ داد. علی ﷺ به‌شدت به دفاع از پیامبر ﷺ پرداخت و در حال ازدست‌دادن توان خود بود. چون رسول خدا ﷺ به ساق‌های پای علی ﷺ نگریست و دید که از بس جنگ کرده، ساق‌هایش می‌لرزد، سرش را به سوی آسمان بلند کرد و درحالی‌که می‌گریست عرض کرد: پروردگارا، به من وعده فرمودی که دین خود را پیروز گردانی و اگر خواسته باشی، (از این کار) باز نمانی. در این وقت علی ﷺ به نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ، هیاهوی زیادی به گوشم می‌رسد و من می‌شنوم که کسی می‌گوید: ای حیزوم پیش رو و من هر که را خواستم بزنم، (می‌دیدم) پیش از آنکه شمشیرم به او اصابت کند، مرده‌اش به زمین می‌افتد. حضرت فرمود: این جبرئیل، میکائیل و اسرافیل است که با فرشتگان (به کمک) آمده‌اند.

در این هنگام جبرئیل پیش آمد و در کنار رسول خدا ﷺ ایستاد و گفت: ای محمد، به‌راستی که این فداکاری بی‌نظیر علی ﷺ، مواسات (با تو) است. پیامبر ﷺ فرمود: همانا علی از من است و من از اویم. جبرئیل گفت: من هم از شما دو تن هستم. این‌گونه دشمنان پراکنده و گریزان شدند و رسول خدا ﷺ به علی ﷺ فرمود: یا علی، با شمشیر خود آنها را تعقیب کن تا بدان‌ها برسی و اگر دیدی بر شتران سوار گشته‌اند و اسبان را یدک می‌کشند، آنها آهنگ مکه دارند و اگر دیدی بر اسبان سوار شده‌اند و شتران را یدک می‌کشند، آنها آهنگ مدینه (و ویران‌کردن شهر مدینه) را دارند. علی ﷺ به تعقیب آنها آمد و دید بر شتران سوار شده‌اند. ابوسفیان به علی ﷺ رو کرد و گفت: ای علی، دیگر چه می‌خواهی؟ این ماییم که به سوی مکه می‌رویم؛ به نزد صاحب خود برگرد. جبرئیل لشکر مشرکان را تعقیب کرد و هرگاه صدای سم اسبش را می‌شنیدند، تند می‌کردند و جبرئیل نیز همچنان آنها را دنبال می‌کرد و چون از جایی کوچ می‌کردند می‌گفتند: این لشکر محمد ﷺ است که می‌آید. بدین ترتیب ابوسفیان (فرمانده لشکر مشرکان) به مکه آمد و جریان را به اهل مکه گفت و دنبال او چوپانان و هیزم‌کشان به مکه آمدند و گفتند: ما لشکر محمد را دیدیم (که پشت سر لشکر ابوسفیان بود) و هرگاه که ابوسفیان کوچ می‌کرد، آنها در جای او منزل

می‌کردند و پیشاپیش آنان، سواری که بر اسب سرخ‌مویی سوار بود آنان را تعقیب می‌کرد و مردم مکه هم (با شنیدن این کلمات) ابوسفیان را به باد سرزنش و ملامت گرفته، توبیخش کردند.[1]

پیامبر در بازگشت به مدینه

در ادامه همان خبر چنین آمده است: پیامبر ﷺ درحالی‌که پرچم جنگ به دست علی ؑ بود و پیشاپیش آن حضرت حرکت می‌کرد، از احد (به سمت مدینه) می‌آمد و چون با پرچم خویش از گردنه سرازیر شد و مردم او را دیدند، علی ؑ فریاد زد: ای مردم، این محمد است که نه مرده و نه کشته شده است. پس همان کسی که پیش از این گفته بود: «با اینکه ما شکست خورده و گریخته‌ایم، باز هم ما را مسخره می‌کند» گفت: این علی است که پرچم در دست دارد. پیامبر ﷺ همراه علی از احد به سوی مدینه حرکت کردند. در ادامه خبر دلداری‌دادن پیامبر به زنان انصار و وضعیت فراریان از نبرد گزارش شده است.

امام صادق ؑ افزود: تا اینکه پیامبر ﷺ بر آنها وارد شد و زنان انصار در پشت دیوار خانه‌ها و در خانه‌های خویش چشم به راه بودند و مردانشان از خانه‌ها بیرون می‌ریختند و گرد آن حضرت می‌گشتند و از گریختن و فرار خویش پوزش می‌طلبیدند. زنان انصار چهره‌های خویش را می‌خراشیدند، موهای سر را پریشان می‌کردند و موهای تارک را می‌چیدند و گریبان چاک می‌زدند و دامن‌ها را به کمر می‌بستند و (این‌گونه) تأثر و علاقه شدید خود را به پیامبر ﷺ اظهار می‌کردند. رسول خدا ﷺ که آنها را بدان وضع دید، دلداری‌شان داد و به‌خوبی با آنها سخن گفت و به آنها دستور داد خود را بپوشانند و به خانه‌های خود بروند و فرمود: همانا خدای عزّوجل به من وعده فرمود که دین خود را بر همه ادیان پیروز گرداند و این آیه را نیز خداوند بر محمد ﷺ نازل فرمود: «و محمد جز

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۱۸. سیدهاشم رسولی‌محلاتی؛ ترجمهٔ الروضة من الکافی؛ ج۲، ص۱۵۱.

فرستاده‌ای نیست که پیش از او فرستادگانی (آمده و) گذشته‌اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود باز می‌گردید و هر که از عقیده خود باز گردد، به خدا زیانی نزند...»[۱] تا آخر آیه.[۲]

در این خبر وضعیت آشفته شهر مدینه و دلسوزی زنان انصار و نگرانی شدید آنان درباره رسول‌خدا ﷺ بیان شده است و اینکه علی ﷺ خبر سلامتی پیامبر ﷺ را به مردم مدینه و زنان نگران انصار می‌دهد و مردان به جهت فرار خود خجالت‌زده بودند.

گزارش قتاده از نبرد احد

علی ﷺ در جنگ احد پرچمداران کفار و جمعی دیگر از آنان را به هلاکت رساند.[۳] طلحة بن ابی‌طلحه پرچمدار کفارِ قریش و از شجاعان بنام، توسط علی کشته شد.[۴] در خبر کافی به مبارزه امام علی ﷺ با این مرد اشاره شده است.

در ادامهٔ خبر گفتگوی خالد بن عبدالله قسری که بخش اول آن در اخبار جنگ بدر گزارش شد، وی نکاتی را از قتاده می‌پرسد که در آن به امیرالمؤمنین علی ﷺ و شجاعت ایشان اشاره می‌شود. خالد از قتاده می‌پرسد:

وای بر تو ای قتاده، چه کسی در جنگ بدر می‌گفت: «به وعده‌ام وفادارم و از حسب خویش حمایت می‌کنم»؟

قتاده گفت: خدا کار امیر را اصلاح کند، این شعر در آن روز گفته نشده؛ این شعر در جنگ احد مطرح شده. هنگامی که طلحة بن ابی‌طلحه برای جنگ بیرون آمد و فریاد می‌زد و هماورد می‌طلبید، هیچ‌کس به جنگ او نیامد. طلحه گفت: شما چنین تصور

---

۱. آل‌عمران: ۱۴۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۲۱. سیدهاشم رسولی‌محلاتی؛ ترجمهٔ الروضة من الکافی؛ ج۲، ص۱۵۴.

۳. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۲، ص۱۹۷.

۴. خلیفة بن خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفة بن خیاط؛ ص۲۷. ابن‌قتیبه؛ المعارف؛ ص۱۶۰. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۱، ص۵۹. تقی‌الدین احمد بن عدی مقریزی؛ إمتاع الأسماع؛ ج۱، ص۱۴۲.

می‌کنید که با شمشیرهای خود ما را به دوزخ و ما با شمشیرهایمان شما را به بهشت می‌فرستیم؟ پس یک تن از شما به جنگ من آید تا مرا با شمشیر خود به دوزخ فرستد و من او را با شمشیر خویش به بهشت روانه کنم. علی بن ابی‌طالب ﷺ به جنگ او آمد درحالی‌که این رجز را می‌گفت: من فرزند کسی هستم که دو حوض در کنار زمزم برای سقایت حاجیان داشت، یعنی عبدالمطلب و فرزند هاشم که او در سال قحطی مردم را خوراک می‌داد. به وعده‌ام وفا کنم و از حسب و خاندان خویش حمایت کنم.

خالد قسری ـ لعنة الله ـ گفت: به جان خودم دروغ گفته و به خدا ابوتراب چنین نبوده است. قتاده گفت: ای امیر، اجازه بده برگردم؛ پس آن پیرمرد برخاست و مردم را کنار می‌زد و می‌گفت: به خدای کعبه قسم که این مرد بی‌دین است. به خدای کعبه که این مرد بی‌دین است.[۱]

گزارش هماوردطلبی طلحة بن ابی‌طلحه و سخنان وی را مورخان بیان کرده‌اند. او به دست علی ﷺ کشته شد.[۲] ضربت علی سر و به نقلی، پایش را قطع کرد.[۳] حجاج بن علاّط سلمی، اشعاری در توصیف این نبرد علی ﷺ و تجلیل از ایشان سروده است.[۴]

در گزارش کافی، قتاده که مخالفتِ خالد بن عبدالله قسری را با علی ﷺ می‌دانست، قبل از بیان شجاعت حضرت، ترجیح داد جلسه حاکم را ترک کند و برود.

شجاعت علی ﷺ در اُحد

شجاعت و پایداری امام علی ﷺ در نبرد احد امری است که مورخان به آن اذعان کرده‌اند.[۵] نعمان رازی از امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: در جنگ احد مردم از دور

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۱۱۱. سیدهاشم رسولی‌محلاتی؛ ترجمهٔ الروضة من الکافی؛ ج۱، ص۱۵۹.
۲. محمد بن عمر واقدی؛ المغازی؛ ج۱، ص۲۲۶. ابن‌سعد، الطبقات الکبری؛ ج۲، ص۳۱.
۳. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب؛ ج۳، ص۱۲۳.
۴. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۲، ص۱۲۵. ابن‌کثیر؛ البدایة و النهایه؛ ج۷، ص۳۷۲.
۵. محمد بن عمر واقدی؛ المغازی؛ ج۱، ص۲۴۰. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۱، ص۳۸۹.

رسول خدا ﷺ گریختند، به گونه‌ای که آن حضرت به‌سختی خشمناک شد و هرگاه خشم می‌کرد، عرقی مانند دانه‌های مروارید از پیشانی ایشان سرازیر می‌گشت. امام صادق ﷺ فرمود: پس نگریست و علی ﷺ را در کنار خود دید، به علی فرمود: تو هم به پسران پدرت (دیگر قریش)، آنان که از رسول خدا ﷺ گریخته بودند، ملحق شو. علی عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ من به شما اقتدا می‌کنم و پیرو شما هستم. حضرت فرمود: پس این دشمنان را از من دور گردان. علی ﷺ حمله کرد و به نخستین کسی که رسید، او را (با شمشیر) زد. جبرئیل عرض کرد: ای محمد، به‌راستی این مواسات (همدردی و برادری) است. حضرت فرمود: همانا او از من است و من از اویم. جبرئیل عرض کرد: و من نیز از شما هستم.

امام صادق ﷺ فرمود: در این هنگام رسول خدا ﷺ جبرئیل را نگریست که بر روی چهارپایه‌ای از طلا در میان زمین و آسمان (ایستاده) و می‌گوید: «لا سیفَ إلاّ ذُوالفَقارِ و لا فَتیَ إلاّ عَلِیٌّ:[1] شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی نیست». در تفسیر فرات کوفی[2] و شرح الأخبار این جمله بر عکس و چنین نقل شده است: منادی در روز جنگ احد ندا می‌کرد: «لا فَتی إلاّ علیّ لا سیفَ إلاّ ذوالفَقارِ».[3]

علامه مجلسی نمونه روشنی از رشادت و مواسات امیرالمؤمنین ﷺ در این نبرد نقل کرده است.[4] ابن‌ابی‌الحدید سخن پیامبر ﷺ درباره علی ﷺ را جزو اخبار صحیح دانسته است.[5] از موّرخان نقل شده که منادی این رجز را می‌خواند.[6]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص ۱۱۰. سیدهاشم رسولی‌محلاتی؛ ترجمهٔ الروضة من الکافی؛ ج ۱، ص۱۵۹. علی بن ابراهیم؛ تفسیر القمی؛ ج ۱، ص۱۱۶.

۲. فرات بن ابراهیم کوفی؛ تفسیر فرات الکوفی؛ ص۹۵.

۳. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج ۲، ص ۳۸۱.

۴. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۲۵، ص۲۶۷. همو، بحار الأنوار؛ ج ۲۰، ص۸۵. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۱۴، ص ۲۵۰ و ج ۱۰، ص۱۸۲ و ج۱۳، ص ۲۶۱.

۵. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۷، ص۲۱۹ و ج۱۸، ص ۲۴.

۶. ابوجعفرمحمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج ۲،ص۱۹۷. ابن‌هشام؛ السیرة النبویه؛ ج ۲، ص ۱۰۰. ابن‌اثیر ←

امیرالمؤمنین ﷺ در خطبه‌ای در صفین و در روز نبرد سخت هریر، این جمله را گفتار پیامبر ﷺ می‌داند و می‌گوید: سوگند به کسی که جان من در دست اوست، پیش روی پیامبر شمشیر می‌زدم. رسول خدا ﷺ زیاد می‌فرمود: شمشیری نیست جز ذوالفقار و جوانمردی نیست جز علی.[۱] این شعر در برخی کتب حدیث[۲] و عقاید[۳] اهل سنت بازتاب یافته است. زبیدی ذوالفقار را از آنِ پیامبر ﷺ دانسته که به علی ﷺ داد و این رجز را مانند دیگر لغت‌شناسان[۴] آورده است.[۵] کلینی در خبری ذوالفقار را ارث پیامبر ﷺ دانسته و از پیراهنی که رسول خدا ﷺ با آن به احد رفته سخن گفته است.[۶] در دو خبر از امام رضا ﷺ نقل شده است که ذوالفقار را جبرئیل آورده و در خبری آمده تزیین آن و در دیگری گفته شده حلقهٔ آن از نقره است و اکنون در دست من است.[۷] مجلسی اول در توضیح ذوالفقار به خبر کافی اشاره می‌کند.[۸]

علامه مجلسی این خبر را دلیل بر آن گرفته که اخبار عامه دراین‌باره که ذوالفقار شمشیر عاص بن منبه است، درست نیست.[۹] ابن‌حبیب بغدادی ذوالفقار را از آن عاص بن منبه می‌داند که علی ﷺ او را در بدر کشت و رسول خدا ﷺ شمشیرش را به علی ﷺ

→

جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج ۲، ص ۱۵۴. ابوالفرج اصفهانی؛ الأغانی؛ ج ۱۵، ص ۱۲۸. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب؛ ج ۳، ص ۱۲۴. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج ۳۹، ص ۲۰۱ و ج ۴۲، ص ۷۱.

۱. نصر بن مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ صص ۳۱۵ و ۴۷۸.

۲. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ جامع الأصول؛ ج ۷، ص ۵۵۶. بدرالدین محمود عینی؛ عمدة القاری؛ ج ۲۱، ص ۲۴۵.

۳. سعدالدین تفتازانی؛ شرح المقاصد فی علم الکلام؛ ج ۲، ص ۳۰۱.

۴. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الأثر؛ ج ۲، ص ۲۵۵. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج ۱۴، ص ۳۳۲.

۵. محمدمرتضی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج ۷، ص ۳۵۷: «لا فَتَی إلا علیّ، [و] لا سَیْفَ إلّا ذُو الفَقَارِ».

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۲۳۶.

۷. همان، ص ۲۳۴ و ج ۸، ص ۲۶۷. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ج ۱، صص ۱۸۰ و ۱۸۹.

۸. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج ۱۱، ص ۱۰.

۹. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۳، ص ۴۶.

بخشید.[۱] شیخ صدوق ذوالفقار را شمشیر پیامبر ﷺ می‌داند[۲] و در گزارشی دیگر برای حضرت چهار شمشیر بر می‌شمرد: ذُوالفَقار، عَون، مِخذَم و رَسُوم.[۳]

گفتار سوم: نبرد خیبر

در کتب اربعه گزارش‌هایی راجع به حوادث جنگ خیبر و مسائل مربوط به آن منطقه وجود دارد که در خور توجه و بیان است.

علت مهاجرت یهود به مدینه و خیبر

جمعی از ساکنان شهر مدینه یهود بودند. ساکنان منطقه خیبر همه یهودی بودند.[۴] علت حضور آنان در این منطقه از حجاز، آگاهی یهود از مهاجرت محمد پیامبر خاتم ﷺ به این محدوده بوده است. یهودیان به شوق دیدار پیامبر و منجی به اینجا آمده بودند؛ اما وقتی پیامبر اسلام به مدینه آمدند، یهود در برابر ایشان ایستادند. یکی از این تقابل‌ها جنگ خیبر است. در خبری در کافی موضوع مهاجرت یهود و علت سکونت اوس و خزرج که یمنی بودند در مدینه این‌گونه بیان شده است: ابوبصیر از امام صادق ﷺ روایت کرده که درباره گفتار خدای عزوجل که فرموده: «وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا...:[۵] و از قبل به آن (ظهور پیامبر اسلام)، بر کافران پیروزی می‌جستند...»، چنین فرمود: یهودیان در کتاب‌های خود یافته بودند که هجرت‌گاه محمد ﷺ میان دو کوه «عیر»[۶] و «احد» است؛ به

---

۱. محمد بن حبیب بغدادی؛ المنمق فی اخبار القریش؛ ص۴۱۱. احمد بن محمد فیومی؛ المصباح المنیر؛ ج۲، ص۳۴۴. وی صاحب ذوالفقار را منبّه بن حجاج دانسته است.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۴۱۹.

۳. همان، ص۱۷۸.

۴. خلیفة بن خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفة بن خیاط؛ ص۳۷. علی بن حسین مسعودی؛ التنبیه و الإشراف؛ ص۲۲۲. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج۲، ص۵۶. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۲، ص۲۱۶.

۵. بقره: ۸۹.

۶. عیر در لغت به معنای کوه است و این نام بر کوهی در مدینه غلبه یافته است (خلیل بن احمد فراهیدی؛ کتاب العین؛ ←

همین علت بیرون آمدند و به جستجوی آنجا پرداختند تا اینکه به کوهی بـه نـام «حـداد» برخوردند و گفتند: «حداد» و «احد» یکی است؛ ازایـن‌روی در اطـراف آن کـوه (توقـف کردند و) پراکنده شدند. برخی از ایشان در تیماء[1] منزل کردند و برخی در فدک و برخی در خیبر. آنان که در تیماء بودند، برای دیدار برادران خود و پیـداکردن آنـان حرکـت کردنـد. مردی اعرابی از قبیله قیس به آنها برخورد. از او شتر کرایه کردند و آن مرد قیسی بـه آنهـا گفت: من شما را از میان دو کوه عَیر و أحد عبور می‌دهم. آنها به او گفتند: هر زمان بـه آن دو کوه رسیدیم، به ما اطلاع بده. چون به وسط سرزمین مدینه رسید، به آنها گفت: این کوه «عیر» است و آن دیگری کوه «احد». یهودیان از شترها به زیر آمدند و گفتند: ما به مقصود خود رسیدیم و دیگر نیازی به شتران تو نداریم و تو به هر کجا می‌خواهی برو. نامه‌ای هـم به برادران خود که در فدک و خیبر بودند نوشتند کـه مـا بـدان موضـع کـه می‌خواسـتیم رسیدیم، شما هم به نزد ما بیایید. آنان در پاسخ نوشتند: ما در اینجـا خانـه سـاخته‌ایـم و اموالی به دست آورده‌ایم و فاصله ما با شما کم است؛ هرگاه هجرت محمد ﷺ اتفاق افتاد، شتابان نزد شما خواهیم آمد.

اینان در شهر مدینه اموالی به دست آوردند و چون دارایی آنها زیاد شد، «تُبَّع» (پادشاه آن زمان یمن) از وضع آنها مطلع گشت و به جنگ ایشان آمد. آنهـا بـه قلعـه‌هـای خـود پناهنده گشتند و چنان بودند که برای ناتوانان از همراهان تُبَّع دلسوزی می‌کردنـد و چـون شب می‌شد، برای آنها از بالای قلعه‌ها خرما و (نان) جو پایین می‌ریختند. ایـن مـاجرا بـه گوش تُبَّع رسید و دلش به حال آنها سوخت و ایشان را امان داد. یهود از قلعه‌هـا بـه زیـر آمدند و نزد او رفتند. تُبَّع به ایشان گفت: من از شهر شما خوشم آمده و تصمیم گرفتـه‌ام

→

ج ۲، ص ۲۳۸. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج ۴، ص ۶۲۱).

۱. تیماء در لغت به معنای بیابان بی‌آب و علف است و در اینجا منطقه‌ای در ده منزلی مدینه به طرف شام و پـنج منزلـی خیبر به جانب شام است (فخرالدین طریحـی؛ مجمع البحرین؛ ج ۶، ص ۲۴) و منطقـه‌ای در اطـراف شـام نزدیـک وادی‌القری (یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۲، ص ۶۷).

در میان شما بمانم. یهودیان به او گفتند: تو نمی‌توانی چنین کاری بکنی، بلکه اینجا هجرت‌گاه پیامبری است و هیچ‌کس پیش از او نمی‌تواند این کار را بکند تا او بیاید. تُبَّع به ایشان گفت: پس من از خاندان خود کسانی را در میان شما به جای می‌گذارم تا چون آن پیامبر آمد، او را یاری دهند؛ پس دو تیره اوس و خزرج را در میان آنها گذاشت.

وقتی افراد این دو تیره در آنجا زیاد شدند، به اموال یهود دست انداختند. یهودیان به آنها می‌گفتند: بدانید که چون محمد ﷺ مبعوث گردد، شما را از شهرهای ما بیرون کند و دستتان را از اموال ما کوتاه گرداند. چون خدای عزّوجل محمد ﷺ را مبعوث فرمود، انصار به او ایمان آوردند و یهود به او کافر شدند و این است معنای گفتار خدای عزّوجل که فرماید: «وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْكافِرِينَ:[1] و از پیش بدان بر کافران پیروزی می‌جستند و چون به نزدشان آمد، آنان که او را می‌شناختند، به او کافر شدند؛ پس لعنت خدا بر کافران باد».[2] هم یهودیان مدینه، یعنی بنی‌نضیر، بنی‌قینقاع و بنی‌قریظه با پیامبر ﷺ مخالفت کردند و جنگ و توطئه نمودند[3] و هم یهود خیبر با پیامبر ﷺ درگیر شدند.

فاتح خیبر

واقعه و جنگ خیبر در سال هفتم هجری رخ داد. فتح قلعه‌های خیبر بسیار مشکل بود. به نقلی دارای شش[4] و به نقلی دارای هشت[5] و به نقل معجم البلدان دارای هفت قلعه به

---

۱. همان.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۰۸. سیدهاشم رسولی محلاتی؛ ترجمهٔ الروضة من الکافی؛ ج۲، ص۱۳۹.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۷.

۴. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج۲، ص۵۶.

۵. ابوالحسن علی بن محمد ماوردی؛ الأحکام السلطانیه؛ ص۱۶۹ صعب بن معاذ.

نام‌های ناعِم، قَموص، شِقّ، نَطات، سَلالِم، وطیح و کَتیبَه بود.[۱] محکم‌ترین و مرتفع‌ترین آنها قلعه قَموص بود[۲] که بعد از فتح ناعم، حدود بیست روز در محاصره بود.[۳] مرحب بن حارث در آن قرار داشت.[۴] چون مسلمانان در این بیست روز محاصره موفق به فتح نمی‌شدند، رسول خدا ﷺ فرمودند: «لَأُعْطِیَنَّ الرَّایَةَ غَداً رَجُلاً یُحِبُّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اللهُ وَ رَسُولُهُ کَرَّاراً غَیْرَ فَرَّارٍ لَا یَرْجِعُ حَتَّی یَفْتَحَ اللهُ عَلَی یَدَیْهِ: فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و رسول ﷺ را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند؛ حمله می‌کند و فرار نمی‌نماید. بر نمی‌گردد تا اینکه خداوند پیروزی را به دست او قرار دهد». این حدیث به عنوان حدیث خیبر در کافی نقل و ذکر شده که درباره علی ؑ است.[۵]

علی ؑ درب قلعه قموص خیبر را گشود.[۶] روز نبرد خیبر وقتی حضرت به سوی قلعه قموص حرکت کرد، مردم شعار می‌دادند: ای علی از بالا به آنها حمله کن.[۷] علی درب قلعه را کند و آن را چهل زراع پشت سر خود انداخت؛ آن درب به‌اندازه‌ای سنگین بود که چهل نفر نتوانستند آن را بلند کنند.[۸] عبدالله بن عمر جریان فتح قَموص را با جزئیات نقل کرده است. او بیان می‌کند که تعجب ما از انداختن درب قلعه خیبر توسط علی به چهل زراعی بود.[۹]

---

۱. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۲، ص۴۱۰.

۲. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج۲، ص۵۶. محمد بن عمر واقدی؛ المغازی؛ ج۲، ص۶۷۰. ابوعبید عبدالله بن عبدالعزیز اندلسی بکری؛ معجم ما استعجم؛ ج۲، ص۵۲۲: «وحصن خیبر الأعظم القموص و هو الذی فتحه علی بن أبی‌طالب ؑ».

۳. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۲، ص۴۱۸.

۴. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج۲، ص۵۶.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۵۱.

۶. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۳۵۰. همو، علل الشرائع؛ ج۱، ص۱۷۴.

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵؛ ص۴۷.

۸. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۳۵۰. همو، علل الشرائع؛ ج۱، ص۱۷۴.

۹. محمد بن احمد فتال نیشابوری؛ روضة الواعظین؛ ج۱، ص۱۲۷

قموص کوهی بود که در آن قلعه و حصار آل ابی‌الحُقَیق یهودی قرار داشت[۱] و گنج خود را در آنجا در خرابه‌ای پنهان کرده بودند؛[۲] به همین جهت به شدت از آن محافظت می‌کردند. صفیه، دختر حی بن اخطب که همسرش کنانة بن ربیع ابی‌الحقیق بود، با چند زن دیگر در اینجا اسیر شدند.[۳] صفیه بعداً همسر پیامبر ﷺ شد.[۴] شیخ طوسی بر این باور است که فتح قلعه قموصِ خیبر و کشته‌شدن مرحب، در ۲۴ رجب سال هفتم هجری بوده است؛[۵] اما مورّخان ذکر کرده‌اند که پیامبر ﷺ در محرم به سمت خیبر رفت و در صفر آن را فتح کرد و در ربیع‌الاول بازگشت.[۶]

دو فرمان حکومتی

در هنگام فتح خیبر رسول خدا ﷺ دو دستور حکومتی و ولایی صادر کردند و مسلمانان را از انجام دو کار در خیبر بازداشتند:

۱. جلوگیری از کشتن حیوانات اهلی

مشکلات فتح قلعه‌های خیبر، باعث طولانی‌شدن جنگ و بروز حوادثی خاص و مشکلات غذایی برای مسلمانان شد. برخی از این مشکلات در کتب اربعه بازتاب یافته که بیشتر جنبه فقهی دارد و مربوط به احکام است. به نظر می‌رسد به علت مشکلات غذایی که برای مسلمانان به وجود آمد، آنان الاغ‌ها را برای تهیه غذا در دیگ‌ها می‌پختند. رسول

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۱۸، ص۳۸۶. محمدمرتضی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج۹، ص۳۴۷.
۲. محمد بن عمر واقدی؛ المغازی؛ ج۲، ص۶۷۱. ابن‌جوزی؛ المنتظم؛ ج۳، ص۲۹۴.
۳. خلیفة بن خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفة بن خیاط؛ ص۳۸.
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۹۰.
۵. شیخ طوسی؛ مصباح المتهجد؛ ج۲، ص۸۱۲.
۶. خلیفة بن خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفة بن خیاط؛ ص۳۷. علی بن حسین مسعودی؛ التنبیه و الإشراف؛ ص۲۲۲. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج۲، ص۵۶. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۲، ص۲۱۶.

خدا ﷺ دیگ‌ها را واژگون کرد. در خبری امام باقر ؑ می‌فرماید: مسلمانان در خیبر زیاد تلاش کردند. آنان از چارپایانشان برای تغذیه استفاده کردند. رسول خدا ﷺ دستور داد دیگ‌ها را واژگون کنند و نفرمود حرام است؛ بلکه این کار برای حفظ چارپایانشان بود؛[1] به تعبیر دیگر مسلمانان که قلعه‌ها را محاصره کرده بودند و این محاصره طول کشید، بر این باور بودند که برای فتح قلعه‌ها که بالای کوه و بلندی است به مرکب نیاز ندارند، ولی باید قوای جسمانی خود را که هر روز با ادامه محاصره و تلاش بی‌فایده به تحلیل می‌رود، تقویت کنند؛ ازاین‌رو دست به پختن آنها زدند که پیامبر ﷺ آنان را منع کرد.

با توجه به اخبار نهی، منظور بیشتر الاغ‌هایی بود که آنجا بود یا با خود آورده بودند. محمد بن مسلم و زراره از امام باقر ؑ درباره گوشت الاغ‌ها می‌پرسند، حضرت می‌فرماید: رسول خدا ﷺ از آنها نهی کرد، از خوردن آنها در روز خیبر نهی فرمود. فقط به این علت در آن زمان نهی کرد که آنها باربرهای مردم بودند و حرام فقط آن چیزی است که خداوند در قرآن حرام کرده است.[2] به نظر می‌رسد امام باقر ؑ در این سخن نظر به متعه هم داشته؛ زیرا جواز آن را بر اساس کتاب خدا می‌داند.[3] برخی بر این نظرند که پیامبر ﷺ گوشت این حیوان را تحریم کرد و در روایتی این نهی از کتاب علی ؑ نقل شده است.[4] در همان خبر و خبری دیگر، استفاده از گوشت خیل در حال اضطرار مجاز دانسته شده است.[5] برخی بر این عقیده هستند که نهی پیامبر ﷺ برای حفظ نسل آن حیوانات بوده است.[6] باید توجه داشت که این حیوانات اهلی در رفتن به قلعه‌ها و راه‌های ناهموار

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۲۴۶: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا أَجْهَدُوا فِي خَيْبَرَ فَأَسْرَعَ الْمُسْلِمُونَ فِي دَوَابِّهِمْ فَأَمَرَهُمْ رَسُولُ‌اللهِ ﷺ بِإِكْفَاءِ الْقُدُورِ وَ لَمْ يَقُلْ إِنَّهَا حَرَامٌ وَ كَانَ ذَلِكَ إِبْقَاءً عَلَى الدَّوَابِّ».

۲. همان: «نَهَى رَسُولُ‌اللهِ ﷺ عَنْهَا وَ عَنْ أَكْلِهَا يَوْمَ خَيْبَرَ وَ إِنَّمَا نَهَى عَنْ أَكْلِهَا فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لِأَنَّهَا كَانَتْ حَمُولَةَ النَّاسِ وَ إِنَّمَا الْحَرَامُ مَا حَرَّمَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْقُرْآنِ».

۳. همان، ج۵، ص۴۴۸.

۴. همان، ج۶، ص۲۴۶.

۵. همان.

۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۳۳۵: «وَ إِنَّمَا نَهَى رَسُولُ‌اللهِ ﷺ عَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ الْإِنْسِيَّةِ بِخَيْبَرَ لِئَلَّا ←

کوهستانی نقش مهمی داشتند و پیامبر ﷺ تلاش کرد از نابودی نسل آنها جلوگیری کند.

۲. ممنوعیت نکاح متعه

مشکلات فتح خیبر و طولانی‌شدن محاصره قلعه‌ها باعث شد که قطع ارتباط مسلمانان با همسرانشان طولانی شود. با توجه به باقی‌ماندن یهود در خیبر به نظر می‌رسد از غنایم و اسارت خبر چندانی نبوده است و فقط جمع محدودی اسیر شدند. این مسئله باعث شد که بعد از فتح خیبر میان مردان برای انجام متعه یا همان ازدواج موقت با زنان، وضعیت نابهنجاری ایجاد شود. پیامبر ﷺ برای جلوگیری از آسیب‌های اجتماعی وضعیت خاص در آن مقطع، مسلمانان را از انجام متعه و ازدواج موقت بازداشت. از علی ﷺ نقل شده است: رسول خدا ﷺ در هنگام نبرد خیبر گوشت الاغ‌های اهلی و ازدواج متعه را حرام کرد.[۱]

این خبر را شیخ طوسی از مسند زید بن علی نقل کرده است، همان‌گونه که از سند آن پیداست؛ ولی در کتاب مسند زید بن علی به جای «حرّم» تعبیر «نهی» آمده است[۲] که در روایات قبلی بود؛ یعنی یک دستور حکومتی و موقت در آن مقطع بوده است. مشابه نقل شیخ طوسی در دعائم الاسلام نقل شده[۳] امام صادق ﷺ از عبدالملک بن جریح که قایل به جواز متعه بود، دراین‌باره می‌پرسد[۴] و افرادی را در این زمینه به او ارجاع دهد.[۵] شیخ طوسی پس از نقل این خبر از زید، در توضیح آن می‌نویسد: به‌درستی که این روایت

→

تَفْنَى ظُهُورُهَا. وَ كَانَ ذَلِكَ نَهْيَ كَرَاهَةٍ لَا نَهْيَ تَحْرِيمٍ».

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۲۵۱: «عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: حَرَّمَ رَسُولُ‌اللهِ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ لُحُومَ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ وَ نِكَاحَ الْمُتْعَةِ».

۲. زید بن علی؛ مسند زید بن علی؛ ص۲۵۱: «نهی رسول‌الله ﷺ عن نکاح المتعة عام خیبر».

۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۲۲۸.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۲۴۱.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱۱، ص۱۵ (چ دارالحدیث).

واردشده از باب تقیه و بر اساس آنچه مخالفان مذهب شیعه عقیده دارند و یقین بـه دسـت می‌آید برای هر کس که اخبار را شنیده که از دین و باور ائمه ﷺ ما مباح‌بودن متعه اسـت. پس نیازی به بحث طولانی دراین‌باره نیست.[۱] در استبصار نیز همین‌گونه پاسخ داده که این خبر از باب تقیه و موافقت با مذاهب عامه است؛ ولی اخبار اولی که ذکـر شـد، موافـق بـا ظاهر کتاب و اجماع فرقه محقه است که عمل بر اساس آن واجب است، نه عمل بـه ایـن خبر نادر.[۲]

در اینجا شیخ طوسی اخبار جواز متعه را تأییدشده به ظـاهر قـرآن و اجمـاع دانسـته است. شیخ قبل از نقل این خبر در «باب تفصیل احکام نکاح» استدلال به قرآن را از شیخ مفید با روایتی در تأیید آن نقل کرده است.[۳] البته کلینی با نقل چندین روایت در معنای آیـه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً»[۴] که به معنای ازدواج موقت است، از امام باقر ﷺ،[۵] هشام بن حکم،[۶] مباحثه امام صادق ﷺ بـا ابوحنیفـه دراین‌بـاره،[۷] تفسـیر امـام صادق ﷺ از استمتاع را با توجه به دادن پاداش معین به اجل و زمان مشخص‌شـده[۸] آورده است. صدوق قرائت ابن‌عباس را با عبارت «الی اجل مسمی» نقل کرده است.[۹] شیخ مفیـد این مسئله را از مسائل اتفاقی شیعه دانسته و نام جمعی از صـحابه و تـابعین راکـه چنـین عقیده‌ای درباره مشروعیت متعه داشتند، بیان می‌کند.[۱۰]

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۲۵۱.
۲. همو، الإستبصار؛ ج۳، ص۱۴۲.
۳. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۲۴۹.
۴. نساء: ۲۴.
۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۴۸.
۶. همان، ص۳۶۳.
۷. همان، ص۴۴۹.
۸. همان، «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ» إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى «فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً».
۹. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۴۵۹: «وَ قَرَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ "فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ" إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى "فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً مِنَ اللهِ"».
۱۰. شیخ مفید؛ الإعلام بما اتفقت علیه الإمامیة من الأحکام؛ ص۳۶.

عده‌ای از علمای عامه ممنوعیت متعه در خیبر را منکر شده و آن را مربوط به فتح مکه می‌دانند.[۱] این ادعا نشان می‌دهد که نهی پیامبر ﷺ در خیبر موقتی بوده است، همان‌گونه که سخن عمر در تحریم متعه این مطلب را می‌رساند.[۲] مجلسی اول به‌تفصیل دراین‌باره سخن گفته است.[۳] تذکر این نکته لازم است که برخی علمای زیدیه تصور کرده‌اند در متعه هیچ‌گونه عده‌ای وجود ندارد؛ این سخنی نارواست. در کتاب شرح الأزهار آمده در نکاح متعه نزد آنان (شیعه امامیه) نه مهر، نه نفقه، نه ارث و نه عده است، فقط استبراء است.[۴] استبراء یعنی باید یقین پیدا کرد که زن حامله نیست. این ادعا و تصور درست نیست؛ زیرا اولاً مهر یا مبلغی مشخص می‌شود و ثانیا اگر زن یائسه نباشد و هنوز حیض می‌بیند، عدهٔ وی ۴۵ روز یا دو حیض است و در کتب حدیثی[۵] و فقهی شیعه به‌روشنی این مطلب آمده است.[۶] نقل این‌گونه ادعاها باعث مخالفت شدید با این نوع نکاح شده است. شاید به جهت همین بی‌اطلاعی احتمالی است که شیخ طوسی معتقد است احوط آن است که شخص برای زن جمیع شرایط متعه را بیان کند، مانند نبودن ارث بین دو طرف، جایزبودن عزل و جلوگیری از انعقاد نطفه، شرط عدّه و دیگر شرایط.[۷]

عدالت اسلامی در تقسیم درآمد خیبر

مورخان بیان کرده‌اند که قلعه سلالم و وطیح بیش از بیست روز، در محاصره بود؛[۸] بعد

---

۱. ابن‌ابی‌شیبه کوفی؛ المصنف؛ ج۳، ص۵۵۱ (دار التاج). ابن‌کثیر؛ البدایة و النهایه؛ ج۴، ص۲۲۰.
۲. شمس‌الدین سرخسی؛ المبسوط؛ ج۴، ص۲۷. ابن‌حزم؛ المحلی؛ ج۷، ص۱۰۷.
۳. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۸، ص۴۵۵.
۴. احمد مرتضی؛ شرح الأزهار؛ ج۲، ص۲۲۹: «ولا یثبت عندهم فی نکاح المتعة شئ من احکام النکاح لامهر ولانفقة ولا توارث ولاعدة الا الاستبراء».
۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۵۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۴۶۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۲۶۴. همو، الإستبصار؛ ج۳، ص۱۴۷.
۶. شیخ طوسی؛ النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ ص۴۸۹. محمدحسن نجفی؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج۳۰، ص۱۹۶.
۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۲۶۳.
۸. خلیفة بن خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفة بن خیاط؛ ص۳۸.

ساکنان آن دو قلعه خود را تسلیم کردند به شرط آنکه جانشان در امان باشد. پیامبر ﷺ هم این شرط را پذیرفت.[۱] پیامبر زمین‌های خیبر و نخل‌های آن را در اختیار ساکنان آن قرار داد تا درآمد آن نصف باشد. دراین‌باره روایات متعددی نقل شده است که به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. وقتی فردی از مزارعه سرزمین‌های خراجی از امام صادق ﷺ می‌پرسد، حضرت می‌فرماید: اشکال ندارد؛ رسول خدا ﷺ زمین خیبر را به یهود خیبر داد تا از آن بهره ببرند و برای آنان نصف از درآمد آن باشد.[۲]

۲. وقتی زمان میوه‌ها رسید. رسول خدا ﷺ عبدالله بن رواحه را برای دریافت نصف سهم مسلمانان به خیبر فرستاد. ابن‌رواحه قیمت میوه‌ها را مشخص کرد و گفت یا به این قیمت میوه‌ها را بر می‌دارید و نیمی از بهای آن را به من می‌دهید یا من به همین قیمت نصف بهای آنها را به شما می‌دهم. آنان کالاها را به همان قیمت برداشتند و گفتند: به این روش (عادلانه) است که آسمان و زمین بر پاست.[۳]

۳. از روایتی دیگر استفاده می‌شود که عبدالله بن رواحه مقدار خرما را تخمین زد. آنان نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: او زیاد تخمین زده؛ یعنی پول بیشتری باید بدهیم. پیامبر ﷺ شخصی را نزد عبدالله فرستاد و فرمود: اینها چه می‌گویند؟ عبدالله گفت: من مقدار خرما را تخمین زده‌ام؛ اگر خواستند به مقداری که تخمین زده و برآورد کرده‌ام، بر می‌دارند و اگر خواستند، ما به همین مقدار سهم آنها را بر می‌داریم. مردی از یهودیان گفت: به عدل است که آسمان‌ها و زمین برافراشته است.[۴]

---

۱. ابوالحسن علی بن محمد ماوردی؛ الأحکام السلطانیه؛ ص۱۶۹.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۶۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، صص۲۳۹ و ۲۵۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۹۸.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۶۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۹۳.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۶۷.

۴. شیخ طوسی روایات متعددی آورده است که پیامبر ﷺ برای آنان یک‌دهم یا یک‌بیستم تعیین کرده است.[۱]

نکته

روایاتی در تفاوت محصول خرمای خیبر با خرمای مدینه از جهت معامله نقل شده است. روایت است که علی ﷺ کراهت داشت که یک بار خرمای مدینه را با دو بار خرمای خیبر عوض کند و او چیزی را کراهت می‌داشت که حرام باشد.[۲] امام باقر ﷺ نیز بر این کراهت تصریح کرده است.[۳] کراهت در این خبر به معنای ربا‌ست؛ زیرا معاوضه یک جنس به بیشتر ربای معاملی و باطل است.[۴]

سرزمین فدک

برخورد مهربانانه رسول خدا ﷺ با مردم دو قلعه وطیح و سَلالِم که تسلیم شده بودند و سیره حضرت در دادن زمین‌ها به ساکنان یهودی آن دو قلعه[۵] تا بر اساس عقد مزارعه، نصف درآمد آن را دریافت کنند،[۶] باعث شد مردم قلعه فدک خود را تسلیم پیامبر ﷺ کنند[۷] و آن منطقه بدون درگیری و لشکرکشی به دست پیامبر ﷺ اسلام بیفتد؛ به همین جهت اموال فدک از آنِ رسول خدا ﷺ بود. برابر روایات، «هر سرزمینی که بدون سپاه و

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۱۹.

۲. همان، ج۷، صص۹۴ و ۹۷.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۸۱.

۴. محمد باقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج۱۰، ص۴۸۷.

۵. خلیفة بن خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفة بن خیاط؛ ص۳۸. احمد بن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۳۷. ابوالحسن علی بن محمد ماوردی؛ الأحکام السلطانیه؛ ص۱۶۹. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۲، ص۴۲۱.

۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۵۰.

۷. خلیفة بن خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفة بن خیاط؛ ص۳۸. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۲، ص۴۲۲.

حمله تصرف شود و آنان صلح کنند یا بدون جنگ تسلیم شوند و خود را در اختیار پیامبر قرار دهند، از انفال و حق رسول خدا ﷺ می‌باشد»؛[۱] به همین جهت کلینی از فدک به عنوان سرزمینی یاد می‌کند که در فتح آن رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ؑ بدون دیگران نقش داشتند و از فیء خارج شده و جزو انفال قرار گرفته است که در اختیار پیامبر است[۲] و ایشان آن را به فاطمه بخشید.

کلینی و شیخ طوسی حدیثی درباره سرگذشت فدک نقل کرده‌اند که جالب و خواندنی است. علی بن اسباط گوید: هنگامی که ابوالحسن موسی بن جعفر ؑ بر مهدی، خلیفه عباسی که رد مظالم می‌کرد، وارد شد. فرمود: ای امیرالمؤمنین، چه شده است که مظلمه ما (آنچه غصب شده) به ما برگردانده نمی‌شود؟ خلیفه پرسید: آن چیست ای ابوالحسن؟ فرمود: وقتی که خداوند تبارک و تعالی فدک و اطراف آن را بدون سپاه و نیروی نظامی برای پیامبرش گشود، این آیه را نازل کرد که «وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ:[۳] حق ذی‌القربی را بده». رسول خدا ﷺ متوجه نشد که آنان چه کسانی هستند. به جبرئیل مراجعه کرد و او نیز به پروردگارش. خداوند وحی فرستاد که آن را به فاطمه ؑ بده. رسول خدا ﷺ فاطمه را خواند و فرمود: ای فاطمه، خداوند به من دستور داده فدک را به تو بدهم. فاطمه ؑ گفت: من پذیرفتم ای رسول خدا ﷺ، از خداوند و از تو؛ پس از این همیشه وکلای فاطمه ؑ در طول زندگانی پیامبر ﷺ در فدک به کار مشغول بودند. وقتی ابوبکر به امارت رسید، وکلای زهرا را از آنجا بیرون کرد. فاطمه ؑ نزد وی رفت و از او خواست فدک را به او بازگرداند. زهرا امیرالمؤمنین ؑ و ام‌ایمن را برای گواهی برد و آن دو گواهی دادند. ابوبکر در نامه‌ای دستور داد متعرض وکلای فاطمه ﷺ نشوند. عمر نامه ابوبکر را پاره کرد و

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۴۲: «وَ كُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ لَكِنْ صَالَحُوا صُلْحاً وَ أَعْطَوْا بِأَيْدِيهِمْ عَلَى غَيْرِ قِتَالٍ».

۲. همان، ص ۵۳۸: «وَ كَانَتْ فَدَكُ لِرَسُولِ‌اللهِ ﷺ خَاصَّةً لِأَنَّهُ ﷺ فَتَحَهَا وَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ؑ، لَمْ يَكُنْ مَعَهُمَا أَحَدٌ فَزَالَ عَنْهَا اسْمُ الْفَيْءِ وَ لَزِمَهَا اسْمُ الْأَنْفَالِ».

۳. اسرا: ۲۶.

گفت: فدک از مواردی است که بدون سپاه به دست آمده است.[۱] این‌گونه فدک از زهرا ﷺ گرفته شد. پس از این، برای تصرف فدک ادله‌ای ارائه کردند و فاطمه ﷺ به عملکرد آنها اعتراض و دراین‌باره سخنرانی کرد.

شیخ صدوق بخشی از خطبه حضرت را دراین‌باره با تعبیر معنای فدک آورده است.[۲] امیرالمؤمنین ﷺ در خطبه‌ای بازنگرداندن فدک را یکی از سی و چند موردی بیان کرده که در صدد اصلاح آن بوده، ولی موفق نشده است.[۳] عمر بن عبدالعزیز فدک را بازگرداند. مجلسی اول در شرح فقیه آورده: عمر بن عبدالعزیز وقتی وارد مدینه شد، اعلام کرد که رد مظالم می‌کند. امام باقر ﷺ بر او وارد شد و سخنان حکمت‌آمیزی برایش بیان کرد که رابطه‌اش با مردم قطع نشود و سه شرط برای رد مظالم بیان فرمود؛[۴] پس از آن عمر بن عبدالعزیز فدک را بازگرداند. به نقلی به حاکم مدینه دستور داد درآمد فدک را با مقداری پول بین بنی‌هاشم تقسیم نماید.[۵] به هر حال فدک سرگذشتی طولانی دارد. بعد از مرگ عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک فدک را تصرف کرد. وقتی خلافت به بنی‌عباس رسید، سفاح آن را به حسن بن حسن داد و بعد منصور آن را گرفت.[۶] اکنون که جانشین منصور مدعی دادرسی و رد مظالم است، موسی بن جعفر ﷺ از او می‌خواهد مظلمه ما را بازگرداند. مهدی عباسی می‌گوید: حدود آن را مشخص کن. امام کاظم ﷺ می‌فرماید: یک حد آن کوه اُحُد و حد دیگر آن عریش مصر و حد سوم آن ساحل دریا و حد دیگر آن دومةالجندل است. مهدی می‌گوید: همهٔ اینها؟! حضرت پاسخ می‌دهد: بله ای امیرالمؤمنین،

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۴۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۴۸.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۵۶۷: «قَالَتْ فَاطِمَةُ ﷺ فِی خُطْبَتِهَا فِی مَعْنَی فَدَکَ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۵۹.

۴. ابوجعفر محمد بن جریر طبری آملی؛ المسترشد؛ ص۵۰۳. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ج۱، ص۱۰۴. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب؛ ج۴، ص۲۰۷. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۱۳، ص۱۸۳.

۵. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۲۶۶.

۶. ابن‌شعبه حرّانی؛ تحف العقول؛ حاشیه؛ ص۳۴۵.

این تمام آن است که بدون درگیری توسط پیامبر ﷺ به دست آمده است. مهدی گفت: این زیاد است؛ درباره آن تأمل می‌کنم.[۱] برخی ذکر کرده‌اند مهدی خلیفه عباسی فدک را به علویان بازگرداند.[۲]

دو خوشحالی پیامبر ﷺ در خیبر

همزمان با فتح خیبر که باعث خوشحالی رسول خدا ﷺ شد اتفاق دیگری رخ داد و آن بازگشت جعفر بن ابی‌طالب از حبشه بود. پیامبر ﷺ فرمود: نمی‌دانم برای کدام یک خوشحال‌تر باشم آمدن جعفر یا فتح خیبر؟[۳] مردی به امام صادق ؈ می‌گوید: فدایت شوم، آیا مرد برادرش را در بر و بغل می‌گیرد؟ فرمود: آری، رسول خدا ﷺ روز فتح خیبر آگاه شد جعفر آمده است؛ فرمود: نمی‌دانم برای کدام یک بیشتر خوشحال شوم، برای آمدن جعفر یا به جهت فتح خیبر؟ چیزی نگذشت که جعفر آمد. رسول خدا ﷺ پرید و او را در بغل گرفت و بین دو چشم‌هایش را بوسید. مرد از چهار رکعتی که رسول خدا ﷺ دستور داده بود جعفر بخواند، پرسید. حضرت به وی پاسخ داد و نماز جعفر طیار را برایش بیان کرد.[۴] گویا برای ارج‌نهادن به فداکاری‌ها و صبر و مقاومتِ جعفر در هنگام مهاجرت و حضور در حبشه، این نماز هدیه پیامبر ﷺ به وی بوده است.

شرایط جزیه‌دهندگان

مخالفان اسلام گاهی مشرکان بودند و زمانی معتقدان به یکی از ادیان آسمانی که اهل کتاب خوانده می‌شدند. یهود و نصارا از اهل کتاب هستند. برابر اخبار، مجوس نیز پیامبر

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۴۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۱۴۸.

۲. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۴، ص ۲۳۹.

۳. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص ۷۷.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۳، ص ۱۸۶.

داشته‌اند و می‌توان از آنان جزیه دریافت کرد. پیامبر ﷺ از مجوس هَجَر جزیه گرفت.[۱] اهل خیبر از یهود بودند. این دسته برابر قوانین اسلامی می‌توانند در سایه حکومت اسلامی با پرداخت جزیه، در امنیت کامل، برابر عقیده خود زندگی کنند. مقدار جزیه طبق نظر امام مسلمین تعیین می‌شود.[۲] اهل کتاب می‌توانند جزیه را از درآمدی که شرعاً جایز می‌دانند، بپردازند.[۳]

درباره اینکه هر شخصی که جزو اهل کتاب است باید جزیه بدهد یا جزیه‌دهندگان افراد خاصی هستند فقها بر این نظرند که جزیه از افراد توانمند و کسانی که مکلف هستند دریافت می‌شود و افراد ضعیف و ناتوان نیاز نیست جزیه بپردازند. این نکته در اخبار بیان شده است. امام صادق ﷺ می‌فرماید: سنت بر این جاری شده است که جزیه از افراد دیوانه و افرادی که از عقل برخوردار نیستند، دریافت نمی‌شود.[۴] افراد ازکارافتاده، نابینا، پیرمردها، زنان و بچه‌ها نیز از پرداخت جزیه معاف هستند.[۵] برابر روایاتی، اگر مالیات سرانه از آنان گرفته شود، از زمین آنان مالیات دریافت نمی‌شود.[۶]

جمع‌بندی

در این فصل به سیره نظامی رسول خدا ﷺ پرداختیم و نکاتی که از جنگ‌های مختلف حضرت در کتب اربعه نقل شده، تبیین گردید. جمع‌بندی مطالب چنین است:

۱. جنگی که رسول خدا ﷺ شخصاً در آن حضور داشت غزوه نامیده می‌شود و گروه‌های اعزامی سریه خوانده می‌شوند؛ ولی اگر افراد اعزامی بیش از چهارصد نفر باشد،

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۶۷.

۲. همان، ص۵۶۶.

۳. همان، ص۵۶۸.

۴. همان، ص۵۶۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۵۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۱۴.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۸.

۶. همان، ج۳، ص۵۶۸.

باز عنوان غزوه می‌یابد؛ به همین جهت از جنگ مؤته تعبیر به غزوه شده است. مهم‌ترین جنگ مسلمانان با کفار قریش جنگ بدر بود که در ماه رمضانِ سال دوم هجری رخ داد و آن را باعث عزت عرب دانسته‌اند. تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر و جمع کفار حدود هزار نفر بود. در جمع مشرکان مکه گروهی از بنی‌هاشم بودند که رسول خدا ﷺ دستور داد چون به‌اجبار آمده‌اند، کشته نشوند. حضرت همین دستور را درباره یکی از کفار که در مکه با ایشان مهربان بود، صادر فرمود؛ گرچه وی حاضر به پذیرش امان پیامبر نشد.

۲. وضعیت اقتصادی مسلمانان در هنگام نبرد بدر خوب نبود؛ به گونه‌ای که سه یا چهار نفر با یک مرکب به جانب بدر می‌رفتند و به‌نوبت از آن استفاده می‌کردند. تنها دو مجاهد اسب‌سوار در این جنگ بود؛ اما روحیهٔ بالا و باور عمیق مسلمانان و امدادهای الهی که به کمک آنان آمد، شکست کفار را در پی داشت. سران کفار کشته شدند و جمعی حدود هفتاد نفر از آنان اسیر شدند؛ از جمله عباس عموی پیامبر، عقیل و داماد پیامبر. بیشتر اسیران با دادن فدیه آزاد شدند. به جهت اهمیت جنگ بدر، این نبرد ملاک سنجش و ارزیابی در موارد مختلف قرار گرفته است؛ مانند سنجش برخی اعمال با اجر شهدای بدر؛ همچنین مجاهد بدر از دیگر مجاهدان برتر دانسته شده است.

۳. دومین جنگ مسلمانان با کفار قریش نبرد احد بود که در آن مسلمانان شکست خوردند؛ به همین علّت اکثریت سپاه اسلام که شایعه کشته‌شدن پیامبر ﷺ را شنیدند فرار کردند و فقط هشت تن جانانه از پیامبر ﷺ دفاع کردند که مشهورترین آنان علی بن ابی‌طالب ؑ بود. وقتی شمشیر ایشان شکست، رسول خدا ﷺ ذوالفقار را به او داد و علی ؑ در دفاع از پیامبر ﷺ بسیار سخت کوشید؛ به گونه‌ای که منادی ندا سر داد: «لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی». آن حضرت پرچمدار بنام کفار را کشت و همراه پیامبر ﷺ به مدینه بازگشت.

۴. جنگ دیگری که در کتب اربعه مطرح شده، نبرد خیبر با یهودیان است. خبری درباره علت مهاجرت یهود به سرزمین حجاز، مدینه و خیبر نقل شده است که آنان برابر

تعالیم تورات به دنبال منجی و پیامبر آخرالزمان به این منطقه آمده بودند و در برابر ستمی که به آنان می‌شد، افراد را به انتقام با آمدن پیامبر ﷺ وعده می‌دادند؛ ولی پس از ظهور پیامبر اسلام، مردم مدینه مسلمان شدند، ولی یهود در برابر پیامبر ﷺ ایستادند، چه یهود مدینه و چه یهود خیبر.

۵. به جهت اینکه یهود در هفت قلعه استوارْ ساکن بودند، فتح آن طول کشید و علی بن ابی‌طالب ﷺ به دستور پیامبر ﷺ پرچم اسلام را به دست گرفت و توانست مهم‌ترین قلعه خیبر را فتح کند و دشمن را شکست دهد و عنوان فاتح خیبر را به خود اختصاص دهد. طولانی‌شدن جنگ باعث نیاز غذایی مسلمانان شد و به جهت دوری از خانواده، امکان تصرف اسیران زن بدون قاعده و ضابطه وجود داشت؛ به همین علت پیامبر ﷺ دو فرمان حکومتی صادر کرد: یکی در ممنوعیت کشتن الاغ‌ها که برای تغذیه از آن استفاده می‌شد و در باربری در آن منطقه کوهستانی برای رسیدن به قلعه‌ها استفاده می‌شد و دیگر متعه‌کردن زنان که به این موضوع پرداخته شد.

۶. مردمان دو قلعه وطیح و سلالم که بیست روز در محاصره بودند، تسلیم شدند. رسول خدا ﷺ زمین‌های آنان را در اختیارشان گذاشت و مالیاتی برای آنان مقرر کرد که عادلانه از آنان دریافت می‌شد. آنان از عدل اسلامی بسیار خشنود شدند. برخورد مهربانانه پیامبر ﷺ با ساکنان این دو قلعه باعث شد مردم منطقه فدک هم خود را تسلیم نمایند و فدک به شخص پیامبر ﷺ تعلق گرفت. آیه قرآن نازل شد که «حق ذی‌القربی را بده»؛ ازاین‌رو پیامبر فدک را به زهرا ﷺ بخشید؛ ولی دستگاه خلافت آن را از فاطمه ﷺ گرفت. عمر بن عبدالعزیز آن را به علویان بازگرداند، دیگر حاکمان آن را گرفتند تا اینکه موسی بن جعفر ﷺ از مهدی عباسی که رد مظالم می‌کرد، خواستار بازگرداندن مظلمه اهل‌بیت ﷺ فدک شد و زمانی که مهدی از ایشان خواست حدود آن را تعیین کند، حضرت مناطق وسیعی را بیان کرد.

فصل سوم

جهاد امیرالمؤمنین علیه‌السلام با باغیان

مقدمه

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در دوران حکومت خود مشغول نبرد با باغیان داخلی بودند و در کشورگشایی و فتح مناطق مختلف شرکت نداشتند و گزارشی از چنین فتح‌هایی در زمان حضرت به ما نرسیده است؛ البته این نکته بیان شده که برخی افراد که در نبرد با مخالفان داخلی تردید داشتند، مناطقی را برای جهاد با مشرکان انتخاب کردند؛ از جمله فردی به نام عبیده سلمانی که از جنگ با مسلمانان اکراه داشت و نیز ربیع بن خثیم که هر دو از اصحاب عبدالله بن مسعود بودند. آنان درخواست جهاد با مشرکان را دادند و به مرز ری که منطقه قزوین بود اعزام شدند. اولین پرچمی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کوفه برای جهاد با کفار بست، برای ربیع بن خثیم بود؛[1] به‌جز این مورد و درگیری‌های پراکنده دیگر، جنگ‌ها و درگیری‌های حضرت با باغیان بود و درگیری‌های متعددی نیز با گروه‌های کوچک و بزرگ خوارج داشت که برخی از آنها در کتب اربعه بازتاب یافته است.

---

۱. نصر بن مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص۱۱۵: «فَوَجَّهَهُ عَلِیٌّ عَلَی ثَغْرِ الرَّیِّ فَکَانَ أَوَّلُ لِوَاءٍ عَقَدَهُ بِالْکُوفَةِ لِوَاءَ رَبِیعِ بْنِ خُثَیْمٍ».

سخنان پیامبر به امیرالمؤمنین درباره جهاد با باغیان

سیره امیرالمؤمنین ﷺ در نبرد با باغیان بر خاسته از دستورهای پیامبر ﷺ دراین‌باره بود؛ ازاین‌رو لازم است نگاهی به سخنانی داشته باشیم که پیامبر ﷺ به علی ﷺ دربارهٔ جهاد با باغیان فرموده است. نبرد با باغیان داخلی اولین بار توسط امیرالمؤمنین ﷺ انجام گرفت. سیره حضرت دراین‌باره برای دیگران، معیار و ملاک عمل قرار گرفت. سه گروه به نام‌های ناکثین، قاسطین و مارقین در برابر حضرت ایستادند و امام به‌ناچار با آنان جنگید. جنگ با این سه گروه را در گذشته پیامبر ﷺ نه‌تنها به علی ﷺ بلکه به دیگر یاران خود هم گوشزد کرده بود. این نبردها با عبارات مختلف توسط رسول خدا ﷺ پیش‌بینی و به انجام آن و حمایت از علی ﷺ توصیه شده بود که به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. نبرد بر اساس تأویل قرآن

از نکاتی که پیامبر از قبل خبر آن را داده بود، جنگ‌های امام علی ﷺ با باغیان بود. وقتی آیه نبرد با بغات نازل شد، پیامبر ﷺ جهاد علی ﷺ با بغات را بر اساس تأویل آیات قرآن معرفی کرد. حفص بن غیاث از قول امام صادق ﷺ نقل می‌کند: مردی از دوستان ما از پدرم از جنگ‌های امیرالمؤمنین ﷺ پرسید. امام پاسخ داد: خداوند پیامبر ﷺ را با پنج شمشیر فرستاد که سه شمشیر از غلاف بیرون آمد و یکی مکفوف (بازداشته‌شده) و دیگری مغمود (در غلاف) است؛ اما سه شمشیر اول: یکی نبرد با مشرکان عرب، دوم نبرد با اهل ذمه (یهود و نصارا) و سوم جنگ با مشرکان عجم بود. شمشیری که مغمود و در غلاف بود: شمشیر قصاص در اسلام است؛ اما شمشیر مکفوف (بازداشته‌شده یا نگهداری‌شده) که هنوز به آن پرداخته نشده، شمشیر نبرد با باغیان بر اساس تأویل قرآن است که توسط امیرالمؤمنین ﷺ انجام گرفت. وقتی این آیه نازل شد: «وَ إِنْ طٰائِفَتٰانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا

فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتّٰى تَفِيءَ إِلىٰ أَمْرِ اللهِ»[1] رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ بَعْدِي عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ: برخی از شما بعد از من بر اساس تأویل می‌جنگند، آن گونه که من بر اساس نزول آیات جنگیدم». از پیامبر ﷺ پرسیده شد این آقا کیست، فرمود: اصلاح‌کننده کفش؛ یعنی امیرالمؤمنین علی ﷺ.[2]

در روایتی ابوسعید خدری نقل می‌کند رسول خدا ﷺ به سوی ما آمد درحالی‌که بند کفشش قطع شده بود. آن را به علی داد تا اصلاح کند؛ سپس نشست و ما در اطراف حضرت نشستیم. گویا بر سر ما پرنده‌ای بود؛ چون ساکت بودیم. فرمود: یکی از شما بر اساس تأویل قرآن خواهد جنگید آن‌گونه که من با مردم بر اساس تنزیل آن (قرآن) جنگیدم. ابوبکر گفت: من آن نفر هستم ای رسول خدا ﷺ؟ فرمود: نه. عمر گفت: من آن شخص هستم ای رسول خدا ﷺ؟ فرمود: نه، ولی او دوزنده و اصلاح‌کننده کفش است. ما نزد علی ﷺ رفتیم تا او را به آن بشارت دهیم. او سرش را بلند نکرد و گویا از قبل این خبر را شنیده بود.[3]

این خبر در کتب سنن و حدیث اهل سنت آمده است. مشابه این دو خبر را ابن‌ابی‌شیبه،[4] احمد حنبل[5] و دیگران نقل کرده‌اند.[6] حاکم خبر مشابهی را از ربعی بن خراش

---

۱. حجرات: ۹: «و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند، بین آنان صلح برقرار کنید؛ پس اگر یکی به دیگری تجاوز کرد، با متجاوز بجنگید تا به فرمان خداوند باز گردد».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص ۱۰ـ۱۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۱۵ و ج۶، ص۱۳۷. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۲، ص ۳۲۰.

۳. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۲۵۴. ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک علی الصحیحین؛ ج۳، ص۱۳۲، ح ۴۶۲۱.

۴. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف؛ ج۶، ص۳۶۷ (دار التاج).

۵. احمد بن حنبل؛ مسند أحمد بن حنبل؛ ج۳، ص۳۳ و ج۳ ص۸۲: «إنّ مِنْكُمْ من يُقَاتِلُ على تَأْوِيلِ هذا الْقُرْآنِ كما قَاتَلْتُ على تَنْزِيلِهِ».

۶. ابن‌حبان؛ الصحیح؛ ج۱۵، ص۳۸۵. ابویعلی احمد بن علی تمیمی؛ مسند أبی‌یعلی؛ ج۲، ص۳۴۱. سلیمان بن احمد طبرانی؛ المعجم الأوسط؛ ج۴، ص۱۵۸. احمد بن شعیب نسائی؛ سنن الکبری؛ ج۵، ص۱۲۷، ح۸۴۵۷.

آورده[۱] و ترمذی آن را بعد از صلح حدیبیه در تهدید مخالفانِ با پیامبر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که دارای نکاتی اضافی است.[۲] از این خبر که در دیگر آثار اهل سنت نیز آمده است، استفاده می‌شود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر داده که علی علیه‌السلام در نبردهایش بر حق است.

۲. نبرد با ناکثین، قاسطین و مارقین

در اخبار فراوانی بیان شده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر داد که علی علیه‌السلام با سه گروه ناکثین، قاسطین و مارقین خواهد جنگید. این اخبار از حضرت علی علیه‌السلام و دیگران، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است. برابر نقل اصبغ بن نباته، امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ای از این سه گروه یاد کرده و آنان را طبق سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ملعون و نفرین‌شده معرفی کرده است. به نظر می‌رسد که این سخنرانی در اواخر عمر حضرت بوده است. ایشان در این سخنرانی فرمود: «ای مردم، سخن مرا بشنوید و آن را از من عاقلانه دریافت کنید؛ زیرا جدایی نزدیک است. من رهبر مردم و وصی بهترین خلق هستم و همسر سرور زنان امت و پدر عترت پاک و رهبران هدایتگر. من برادر، وصی، ولی، وزیر، برگزیده و حبیب و دوست رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هستم. من امیر مؤمنان علیه‌السلام و قائد پیشانی‌سپیدان و سرور وصیان هستم. جنگ با من جنگ با خدا و صلح با من صلح با خداست و طاعت من طاعت خدا و پذیرش ولایت من پذیرش ولایت الهی است و پیروان من دوستان و اولیای الهی هستند و یاران من یاران خدا می‌باشند. سوگند به کسی که مرا آفریده وقتی که چیزی نبودم و می‌افزاید: «لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَنَّ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرى:[۳] به‌تحقیق حافظان و رازداران از اصحاب محمد آگاه‌اند که ناکثین، قاسطین و مارقین به

---

۱. ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک علی الصحیحین؛ ج۲، ص۱۴۹، ح۲۶۱۴. خبر را مربوط به فتح مکه می‌داند.

۲. ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی؛ سنن الترمذی؛ ج۵، ص۶۳۴، ح۳۷۱۵.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۴۲۰.

زبان پیامبر ﷺ امی لعن شده‌اند و به‌تحقیق زیانکار است کسی که افترا ببندد».

این سخنان برای تبیین صحت راهی است که حضرت در نبرد با این سه گروه رفته است و بیان می‌کند رسول خدا ﷺ این مطلب را فرموده و جمعی از یاران آن حضرت از این مطلب آگاه هستند. ابوایوب انصاری،[۱] ابوسعید خدری[۲] و عمار یاسر[۳] از دستور رسول خدا ﷺ به علی ﷺ درباره جنگ با این سه گروه خبر داده‌اند؛ رسول خدا ﷺ این موضوع را برای ام‌سلمه نیز بیان کرده است. خبر ام‌سلمه درباره جنگ علی ﷺ با این سه گروه، در آثار شیعه آمده است؛[۴] شاید از آن جهت که ام‌سلمه مانع رفتن عایشه به جنگ شود؛ ولی تلاش ام‌سلمه در انصراف عایشه از جنگ به نتیجه نرسید. او نامه‌ای به عایشه نوشت و جریان پارس سگ‌های حوأب را هم به وی یادآور شد.[۵] علقمه از عبدالله بن مسعود نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ به خانه ام‌سلمه رفت و به او فرمود: ای ام‌سلمه، بشنو و گواه باش که او (علی) با مارقین و قاسطین بعد از من می‌جنگد. بشنو و گواه باش که او (علی) با مارقین و قاسطین بعد از من می‌جنگد. ای ام‌سلمه، بشنو و گواه باش اگر مردی هزار سال خدا را بین رکن و مقام عبادت کند و هزار سال بعد از هزار سال، سپس خداوند را ملاقات کند درحالی‌که با این، یعنی علی بن ابی‌طالب، دشمن است، خداوند روز قیامت او را با صورت در آتش جهنم افکند.[۶]

---

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۷. ابن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج۳، ص۱۱۱۷. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج۳، ص۶۱۲: «أمرنی رسول‌الله ﷺ بقتل الناکثین و القاسطین و المارقین».

۲. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ أسد الغابه؛ ج۳، ص۶۱۱: «أمرنا رسول‌الله ﷺ بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین».

۳. نصر بن مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص۳۳۸: «أمرنی رسول‌الله ﷺ أن أقاتل الناکثین و قد فعلت و أمرنی أن أقاتل القاسطین فأنتم هم و أما المارقون فما أدری أدرکهم أم لا».

۴. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۱، ص۶۶. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۳۶۶.

۵. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۳۷۵.

۶. أبوعبدالله محمد بن إسحاق مکی فاکهی؛ أخبار مکه؛ ج۱، ص۴۷۰، ش۱۰۳۹: «یا أم‌سلمة اسمعی و اشهدی و هو یقاتل المارقین و القاسطین بعدی یا أم سلمة اسمعی وأطیعی وهو یقاتل المارقین والقاسطین بعدی یا أم سلمة اسمعی واشهدی لو أن رجلا عَبَدَالله تعالی ألف عام بین الرکن والمقام وألف عام بعد ألف عام ثم لقی الله عز وجل مبغضا لهذا یعنی علی بن أبی‌طالب رضی‌الله عنه أکبّه الله عزوجل یوم القیامة علی وجهه فی نار جهنم».

طبق این خبر، کینه علی علیه‌السلام را به‌دل‌داشتن باعث عقوبت سخت و منجر به تباهی اعمال می‌شود. بدیهی است که شمشیر بر او کشیدن مجازاتی سخت‌تر دارد که این سه گروه آن را دنبال کردند. شیخ صدوق بعد از نقل این خبر در علل الشرائع، از حضرت علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «أُمِرْتُ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ: به نبرد با ناکثین، قاسطین و مارقین فرمان داده شده‌ام»؛ بعد صدوق می‌افزاید: این روایت از هجده وجه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که خطاب به علی علیه‌السلام فرمود: تو با ناکثین، قاسطین و مارقین خواهی جنگید.[1]

اکنون باید دید این سه گروه چه کسانی هستند؟ علی علیه‌السلام در روایات متعدد آنان را معرفی می‌کند.[2] برای روشن‌شدن این موضوع به روایتی بسنده می‌کنیم: در نقلی ام‌سلمه بعد از سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره این سه گروه، از مصادیق آنها می‌پرسد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پاسخ می‌دهد. ام‌سلمه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: ای رسول خدا، ناکثین چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که در مدینه با علی علیه‌السلام بیعت می‌کنند و در بصره آن را می‌شکنند. گفتم: قاسطون چه افرادی هستند؟ فرمود: معاویه و یارانش از مردم شام. گفتم: مارقین چه گروهی می‌باشند؟ فرمود: اصحاب نهروان.[3]

بدیهی است پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که دستور نبرد با این سه گروه را داده، مشخصات آنها را برای علی علیه‌السلام بیان کرده است؛ به همین جهت حضرت بدون تردید با این سه گروه جنگید. سخن درباره برخورد معصومان با خوارج در سیره اجتماعی بیان شد. اکنون به روایاتی درباره این سه گروه می‌پردازیم:

---

۱. صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۱، ص۲۲۲: «إِنَّكَ تُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ».

۲. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۷۲۶. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۸۸.

۳. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۲۰۴. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۴۲۵: «قُلْتُ: يَا رَسُولَ‌اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله، مَنِ النَّاكِثُونَ قَالَ: الَّذِي يُبَايِعُونَ بِالْمَدِينَةِ وَ يَنْكُثُونَ بِالْبَصْرَةِ. قُلْتُ: وَ مَنِ الْقَاسِطُونَ؟ قَالَ: مُعَاوِيَةُ وَ أَصْحَابُهُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ. قُلْتُ: وَ مَنِ الْمَارِقُونَ؟ قَالَ: أَصْحَابُ النَّهْرَوَانِ».

گفتار اول: جهاد با ناکثین

برابر آنچه بیان شد، منظور از ناکثین کسانی هستند که در جنگ جمل شرکت داشتند، به‌ویژه طلحه و زبیر و جمعی از همراهان آنان که با علی ﷺ بیعت کردند و بعد بیعت خود را شکستند و به همین علت بیعت‌شکنان نامیده شدند. ناکثین اصحاب جمل هم نامیده می‌شوند؛ زیرا عایشه بر روی شتری مردم را به جنگ تشویق می‌کرد و جمع زیادی در دفاع از شتر و برای نابودی آن کشته شدند.[1] بنی‌ضبه که بیشترین دفاع را از شتر عایشه کردند، در رجز خود می‌گفتند: ما بنی‌ضبه از اصحاب جمل (شتر) هستیم. مرگ نزد ما از عسل بهتر است؛[2] به همین جهت از این حادثه با نام واقعه جمل یاد می‌شود. در کتب اربعه نکاتی راجع به اینان وجود دارد.

در کتاب اصول کافی در باب «مَا يُفْصَلُ بِهِ بَيْنَ دَعْوَى الْمُحِقِّ وَ الْمُبْطِلِ فِي أَمْرِ الْإِمَامَةِ: چیزی که با آن بین مدعی سزاوار و مدعی باطل در امر امامت جدایی می‌اندازد»؛ اولین روایت درباره طلحه و زبیر است. آنان قبل از درگیری جنگ جمل، مردی از عبدالقیس را به نام خِداش نزد حضرت می‌فرستند و حضرت را به ساحر و کاهن‌بودن متهم می‌کنند و توصیه‌هایی به این مرد در تنقیص امام می‌کنند. بخشی از آن مطالب همراه با پاسخ امام بیان می‌شود. آنان پیام دادند: آیا نمی‌دانی دو برادر دینی تو و دو فرزندان عمه‌ات در خویشاوندی با تو در قطع رحم محاجه می‌کنند و به تو می‌گویند: ما مردم را رها کردیم و با خویشاوندانِ خود درباره تو (به خاطرت) از زمانی که رسول خدا ﷺ از دنیا رحلت کرد، مخالفت کردیم. وقتی به کمترین امکانات رسیدی، حرمت ما را ضایع کردی و امید ما را

---

۱. ر.ک: شیخ مفید؛ الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصره؛ ص۳۴۹. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۲، ص۲۴۴. همو، جمل من أنساب الأشراف؛ ج۳، ص:۴۰.

۲. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر؛ ج۴؛ ص۱۸. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۱۱؛ ص۵۵۲. سیدمحمدمرتضی زبیدی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج۱۴؛ ص۱۲۳: «نحن بنی ضبّة أصحاب الجمل/ الموت أحلی عندنا من العسل».

قطع نمودی. درحالی‌که عمل ما را دربارهٔ خودت، دیدی و توان ما را بر دوری از تو و بزرگی شهرها را که در آن نیستی (و بر آن تسلط نداری)... .

حضرت به خِداش پیامی داد که در جواب رجزهای طلحه و زبیر به آنان برساند که ملاک برخورد مردان الهی را با افراد، نشان می‌دهد. حضرت فرمود:

به آن دو بگو: کافی است منطق شما که دلیلی بر ضد شما باشد، ولی خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند. شما دو نفر تصور کرده‌اید برادران دینی من هستید و فرزندان عمهٔ من در نسب. من منکر نسب نیستم؛ گرچه نسب قطع می‌شود، جز آنچه خدا با اسلام وصل کند. اما سخن شما که برادران دینی من هستید؛ اگر شما (در گذشته) راستگو بودید، اکنون از کتاب خدا جدا شدید و با فرمان آن مخالفت کردید دربارهٔ برادر دینی خود؛ در غیر این صورت شما دروغ گفته و افترا بسته‌اید در این ادعا که برادر دینی من هستید.

اما جدایی شما از مردم از آغاز درگذشت محمد ﷺ؛ اگر به حق از آنان جدا شده‌اید، شما اکنون آن (کار) حق را نقض کرده‌اید با جداشدن اخیرتان از من و اگر در گذشته، به باطل از اقوام خود جدا شده بودید، پس گناه این کار بر عهده شماست افزون بر کار جدید و نوی که انجام داده‌اید؛ با اینکه جداشدن شما از مردم نبود جز برای رسیدن به دنیایی که تصور می‌کردید و این سخن خود شماست. این سخن که امید مرا قطع کرده‌اید، به حمد الهی در دین من عیبی وارد نمی‌کند؛ اما آنچه مرا از صله شما بازداشت، بازگشت شما از حق بود و تلاش شما برای دورکردن حق از گردن‌هایتان، همان‌گونه که مرکب بازایستاده لجامش را بیرون می‌آورند و «الله» خدای من است. به‌هیچ‌وجه به او شرک نمی‌ورزم؛ پس نگویید از چیزی که دارای نفع کم است و قابل دفع نیست که در این صورت، افزون بر نام شرک شایسته عنوان نفاق خواهید شد... .

این مرد یعنی خِداش جذب امام علی ﷺ می‌شود و در همین خبر آمده، خداش در

جمل همراه حضرت بود تا کشته شد.[۱] در این خبر علت جدایی طلحه و زبیر از امیرالمؤمنین علی ﷺ و پاسخ منطقی حضرت بیان شده است. آنان علی ﷺ را برای دنیای خود می‌خواستند و علی ﷺ به جهت آخرت و فرمان الهی از دادن موقعیت و مقام به آنان پرهیز کرد. این خبر تبیین روشنی است برای کسانی که بعد از مدتی از مسیر حق منحرف می‌شدند و ادعای سابقه اسلامی و انقلابی‌بودن می‌کردند و دنبال سهم‌خواهی هستند.

خبر دیگری درباره طلحه و زبیر از امام صادق ﷺ نقل شده است که می‌فرماید: به جهت ترک عمل به قرآن و سنت پیامبر ﷺ، فرزندان این دو از رسیدن به حکومت برای همیشه محروم هستند. حضرت می‌فرماید: حکومت به خاندان ابوبکر، عمر، بنی‌امیه و فرزندان طلحه و زبیر هیچ‌وقت باز نمی‌گردد؛ زیرا آنان قرآن را کنار نهادند و سنت پیامبر ﷺ را باطل و احکام الهی را ترک کردند.[۲]

جنگ با ناکثین یا اصحاب جمل در سال ۳۶ هجری در بصره رخ داد. مدتی امیرالمؤمنین ﷺ برای ساماندهی اوضاع بصره در آنجا ماند. در روز جمعه‌ای مریض شد. از فرزندش امام حسن ﷺ خواست به جای وی نماز جمعه را اقامه کند.[۳] پس از آن امیرالمؤمنین ﷺ عبدالله بن عباس را به استانداری بصره گمارد و به کوفه هجرت کرد.[۴]

اخبار مربوط به جنگ جمل

اخبار دیگری مرتبط با جنگ جمل در کتب اربعه وجود دارد که بخشی از آنها ضمن مباحث اسیران و دستورهای حضرت آمده است. اکنون به چند خبر اشاره می‌کنیم:

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۴۳ـ۳۴۵.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۰۰.

۳. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص ۱۰۴.

۴. نصر بن مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۱۶. رضی‌الدین علی حلی؛ العدد القویة لدفع المخاوف الیومیه؛ ص ۵۴.

۱. اولین گواهی دروغ در اسلام

بنا بر نقل مورخان[۱] و گزارش شیخ صدوق، اولین گواهی دروغ در اسلام در جنگ جمل و توسط ناکثین انجام گرفت. امام صادق علیه‌السلام فرمود: اوّل شهادت دروغی که در اسلام داده شد، گواهی هفتاد تن بود که چون به چاه سرزمین حوأب (مکانی نزدیک بصره) رسیدند و سگان آنجا شروع کردند به پارس‌کردن و آن زن همراهشان تصمیم گرفت بازگردد و گفت: از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم به همسرانش می‌فرمود: یکی از شما مورد پارس سگ‌های حوأب واقع خواهید شد و این هنگامی است که رهسپار نبرد با علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام وصیّ من خواهید بود. در این هنگام هفتاد مرد از همراهان او شهادت دادند که اینجا آب حوأب نیست و این اوّلین شهادت زور و دروغی بود که در اسلام داده شد.[۲] شهادت زور یعنی گواهی به دروغ و تزویر و مراد از آن زن، ام‌المؤمنین عایشه است که سوار بر شتر در جنگ جمل حضور داشت و جمع زیادی در دفاع از وی و برای شکست او و کشتن شترش کشته شدند. در حدیث نبوی، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از همسرش که سوار شتر ادبب (شتری که صورتش زیاد مو دارد) یاد کرده که در کتب لغت آمده است.[۳]

خبر نهی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همسران خود را از پارس سگان حوأب از ابن‌عباس نقل شده[۴] و سید مرتضی هم جریان گواهان دروغ را گزارش کرده است.[۵] بسیاری از مورخان اهل

---

۱. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۲، ص۳۵۸. ابن‌اعثم؛ الفتوح؛ ج۲، ص۴۵۸. ابن‌قتیبه؛ الإمامة و السیاسه؛ ج۱، ص۸۲.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۷۴. همو، ترجمه من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۹۴: «إِنَّ إِحْدَاكُنَّ تَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ فِی التَّوَجُّهِ إِلَى قِتَالِ وَصِیِّی ـ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه‌السلام».

۳. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۱؛ ص۳۷۳. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر؛ ج۲، ص۹۶. ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری؛ الفائق فی غریب الحدیث؛ ج۱، ص۳۵۳. محمدمرتضی زبیدی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج۱، ص۴۷۹: «قال صلی‌الله‌علیه‌وآله لنسائه: لیتَ شِعْرِی أَیَتکنَّ صاحِبةُ الجملِ الأَدْبَب، تسیر أو تَخْرُج حتی تنبَحها کلابُ الحَوْأب؟».

۴. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۳۰۵.

۵. سید مرتضی؛ رسائل الشریف المرتضی؛ ج۴، ص۶۴.

سنت نیز آورده‌اند[۱] و حتی در کتب لغت در هنگام معناکردن واژهٔ «حوأب» به این جریان و حدیث نبوی اشاره کرده‌اند.[۲]

۲. حکم ارث زن و بچه‌اش

خبری در کتاب ارث درباره زن حامله‌ای نقل شده است که از ترس جنگ (در هنگام جنگ جمل) دچار وحشت شده، فرزندش متولد می‌شود و بعد هر دو می‌میرند. امام ترتیب ارثشان را بر اساس زمان مرگشان دانست.[۳]

۳. نتیجه بی‌توجهی به حق

حضرت پس از جنگ جمل و شکست طلحه، زبیر و عایشه، به سخنرانی می‌پردازد و در آن از دنیاگرایی مردم و علت زوال نعمت‌های دنیایی سخن می‌گوید که بر اثر رهاکردن دستورهای الهی و ارتکاب گناه و تغییری است که در عملکرد افراد جامعه ایجاد شده است و مردم را به تقوای الهی دعوت می‌کند و از مخالفت و فساد باز می‌دارد.[۴]

۴. عفو ناکثان

از خبری که در کتاب کافی آمده، استفاده می‌شود که برخی درباره سیره امیر مؤمنان ﷺ

---

۱. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۴، ص۴۶۹. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج۲، ص۱۸۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۲، ص۲۲۴. همو، جمل من أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۲۳. احمد بن حسین بیهقی؛ دلائل النبوة؛ ج۶، ص۴۱۰. ابن‌حجر؛ الإصابة؛ ج۸، ص۱۸۶. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۱، ص۳۸۹. تقی‌الدین احمد بن علی مقریزی؛ إمتاع الأسماع؛ ج۱۳، ص۲۲۷.

۲. خلیل بن احمد فراهیدی؛ کتاب العین؛ ج۳، ص۳۱۰. محمدمرتضی زبیدی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج۱، صص۳۹۱ و ۴۷۹. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۱، صص۳۸۳ و ۲۸۹.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، صص۱۳۸ـ۱۳۹ و ۳۵۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۳۰۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۳۷۶ و ج۱۰، ص۲۰۲ـ۲۰۳.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۵۶.

در نبرد جمل اشکال داشته‌اند و آن را خشونت‌آمیز می‌دانستند. ابوحمزه ثمالی گوید: به علی بن الحسین ﷺ گفتم: علی ﷺ دربارهٔ اهل قبله بر خلاف سیره پیامبر خدا ﷺ در مقابل مشرکان عمل کرد. حضرت غبضناک شد، سپس نشست و فرمود: به خدا سوگند او بمانند سیره پیامبر خدا ﷺ در روز فتح مکه عمل کرد. علی ﷺ به مالک اشتر که مسئول مقدمهٔ سپاهش بود نوشت جز به افرادی که جنگ می‌کنند آسیب نرساند و فراری را نکشد و به مجروحی آسیب نرساند و هر کس درِ خانه خود را بست، در امان است. مالک قبل از خواندن نامه چون مشغول نبرد بود، آن را در قَرَبوس (برآمده جلوی) زین خود قرار داد، سپس گفت: بکشید. به آنان حمله کرد تا آنان را وارد کوچه‌های بصره کرد؛ سپس نامه را گشود و آن را خواند و به منادی دستور داد آنچه را در نامه آمده، اعلام کند؛[1] بنابراین حضرت در برخورد با مردم بصره عفو و گذشت را در نظر گرفته است و اگر تخلفی رخ داده، از سوی دیگران بوده است که هنوز فرمان حضرت را نخوانده بودند.

نکته مهمی که در کتب اربعه وجود دارد این است که در هیچ‌جا به اینها و عایشه توهین نشده است. کلینی دو گزارش از مخالفت عایشه با دفن امام حسن ﷺ در کنار پیامبر ﷺ، نقل کرده است.[2] شیخ صدوق هم در خبر گواهی دروغ که نقل شد، به کنایه از عایشه یاد می‌کند و این نشان می‌دهد که نویسندگان کتب اربعه سعی می‌کردند در عین باطل‌نشان‌دادن مسیر این افراد، به آنان توهین نکنند که این روش در این مقطع برای ما بسیار مهم و برای مسلمانان وحدت‌آفرین است.

گفتار دوم: جهاد با قاسطین

همان‌گونه که بیان شد، منظور از قاسطین معاویه و طرفداران او هستند. «قاسطین» جمع

---

۱. همان، ج۵، ص۳۳؛ شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، صص۳۰۰ و ۳۰۲.

«قاسط» به معنای ستمگر و تجاوزکننده از حق است؛[۱] چون معاویه، حق حضرت را نپذیرفت و به امام ستم کرد و با ایشان جنگید. شیخ صدوق بیان می‌کند کتابی در وصف قاسطینِ در صفین، داشته و اخباری دراین‌باره آورده است؛[۲] اما متأسفانه کتاب ایشان مفقود شده است.

این جنگ که در منطقه صفینِ شام واقع شد و به جنگ صفین شهرت یافت، در صفر سال ۳۷ رخ داد[۳] و جمع زیادی از جنگجویان دو طرف در آن کشته شدند. یکی از آن شهیدان عمار یاسر بود که رسول خدا ﷺ درباره‌اش فرموده بود: تو را گروه باغی می‌کشند.[۴] زمانی که معاویه در آستانه شکست قرار گرفت، قرآن‌ها را بر سر نیزه کرد که ما راضی به حکم قرآن هستیم.[۵] علی ﷺ این کار معاویه را حیله دانست؛ ولی یارانش گفتند باید پیشنهاد معاویه را بپذیری.[۶] او بناچار پذیرفت و بعد جمعی از سپاهیان، علی ﷺ را به جهت پذیرش حکمیت، به کفر متهم کردند و از ایشان برائت جستند[۷] و اینجا خوارج ظهور کردند. امیرالمؤمنین ﷺ توضیح داد ما قرآن را حکَم قرار داده‌ایم نه افراد را و فرمود: «و اللهِ ما حَکَّمتُ مَخلوقاً و لَکِنّی حَکَّمتُ کتابَ اللهِ؛[۸] به خدا سوگند مخلوقی را حکم قرار ندادم، بلکه کتاب خدا را حکم قرار دادم».

---

۱. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۷، ص۳۷۸. محمدمرتضی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج ۱۰، ص ۳۸۰.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۳۶۰.

۳. نصر بن مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص۲۰۳. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۳، ص۴۱۴.

۴. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص۳۹۲. شیخ طوسی؛ الاقتصاد الهادی إلی طریق الرشاد؛ ص۱۸۱: «یَا عَمَّارُ تَقْتُلُکَ الْفِئَةُ الْبَاغِیَةُ».

۵. نصر بن مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۴۹۰.

۶. همان. علی بن حسین مسعودی؛ التنبیه و الإشراف؛ ص۲۵۶. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۳، ص۴۱۴.

۷. نصر بن مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص۵۱۷.

۸. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۶، ص ۱۲۰. سیدمرتضی؛ رسائل الشریف المرتضی؛ ج ۱، ص۱۵۳.

اخباری دربارهٔ معاویه

در کتب اربعه درباره معاویه، رهبر قاسطین، اخبار مختلفی نقل شده است که در سیره اجتماعی به بخشی از آن اشاره شد. اینک مواردی دیگر بیان می‌شود. این مطلب دربارهٔ معاویه و نقد عملکرد اوست و بخشی که مربوط به برخورد با اسیران صفین است، بیان خواهد شد.

۱. گرفتاری امام علی ﷺ به معاویه و امام حسین ﷺ به یزید

در کتاب کافی خبری درباره گرفتاری و درگیری امام علی ﷺ و امام حسین ﷺ با قدرت‌طلبان عصرشان آمده است. عبدالله بن سنان گوید: شنیدم امام صادق ﷺ می‌فرمود: سه چیز است که باعث افتخار مؤمن و زینت وی در دنیا و آخرت است: ۱. نماز در آخر شب؛ ۲. ناامیدی از آنچه در اختیار مردم است؛ ۳. ولایت امامِ از آل‌محمد و سه کس از شرار خلق هستند که برگزیدگان خلق به آنها دچار شده‌اند؛ ابوسفیان یکی از آنان است که با پیامبر ﷺ جنگید و دشمنی کرد، معاویه با علی ﷺ جنگید و با او دشمنی نمود و یزید بن معاویه ـ که لعنت خدا بر او باد ـ با حسین بن علی ﷺ جنگید و با او دشمنی کرد تا او را کشت.[۱] مشابه آن را با تفاوت‌هایی، صدوق نقل کرده است.[۲]

۲. در گذاشتنِ معاویه برای خانه‌های مکه

در روایات عملکرد معاویه در گذاشتنِ در برای خانه‌های مکه نقد شده است. کسانی که به مکه برای حج و عمره می‌آمدند، می‌توانستند در ایام حج در خانه‌های مردم مکه سکونت گزینند، ولی حق اخراج صاحب‌خانه را نداشتند[۳] و دریافت کرایه از حاجیان منع

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۳۴.
۲. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۳۴۶.
۳. احمد بن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۵۲.

شده بود. رسول خدا ﷺ از دریافت کرایه و قراردادن در، بر خانه‌های مکه منع کرده بودند.[۱] امیرالمؤمنین ﷺ در نامه‌ای به حاکم خود در مکه، با اشاره به آیه قرآن «سَوٰاءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ»[۲] می‌فرماید: و دستور بده که کسی از مردم مکه از حاجیان وارد بر آن اجرتی دریافت نکند.[۳] حضرت دریافت اجرت را برای خانه‌های مکه روا نمی‌دانستند.[۴] عمر نهی کرد که مردم مانع ورود زائران خانه خدا به خانه‌هایشان بشوند.[۵] تا زمان خلافت معاویه خانه‌های مکه بدون در بود[۶] و افراد در ایام حج در منازل مختلف سکونت می‌گزیدند تا اینکه معاویه برای اولین بار، بر درِ منزلی که سکونت داشت، دو لنگه در گذاشت[۷] و برای خانه‌های مکه در گذاشت[۸] و زمینه برای دریافت کرایه از زائران خانهٔ خدا فراهم شد. دریافت کرایه را برخی فقهای عامه حرام و برخی مکروه می‌دانند.[۹]

۳. نصف‌کردن زکات فطره

یکی از زکات‌های واجب زکات فطره است که آن را زکات ابدان نیز می‌گویند. بر همه افراد، اعم از کوچک و بزرگ، واجب است یک من گندم، جو و خرما یا قوت غالب یا به

---

۱. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۰۸: «أَنَّ رَسُولَ‌اللهِ ﷺ نَهَى أَهْلَ مَكَّةَ أَنْ يُؤَاجِرُوا دُورَهُمْ، وَ أَنْ يُعَلِّقُوا عَلَيْهَا أَبْوَاباً».

۲. حج: ۲۵. برخی مانند ابن‌عباس منظور از «فیه» را کل حرم و مکه می‌دانند (ابوبکر احمد بن علی رازی جصاص؛ احکام القرآن؛ ج۱، ص۹۰) و برخی فقط مسجدالحرام. گروه دوم تساوی را در استفاده از مسجدالحرام مطرح کرده‌اند (ابوعبدالله محمد بن عبدالله فخر رازی؛ مفاتیح الغیب؛ ج۲۳، ص۲۱۶).

۳. نهج البلاغه؛ ص۴۵۷، ن۶۷: «وَ مُرْ أَهْلَ مَكَّةَ أَلَّا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنٍ أَجْراً فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ واءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ فَالْعاكِفُ الْمُقِيمُ بِهِ وَ الْبَادِي الَّذِي يَحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ».

۴. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۴۰.

۵. بدرالدین عینی؛ عمدة القاری؛ ج۹، ص۲۲۸.

۶. عبدالرزاق صنعانی؛ المصنف؛ ج۵، ص۱۴۷: «لقد استخلف معاویة وما لدار بمکة باب».

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۴۳ـ۲۴۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۴۲۰.

۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۹۴. همو، علل الشرائع؛ ج۲، ص۳۹۶.

۹. احمد بن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۵۲. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۳، ص۱۸۸.

مقدار ارزش و مبلغ آن، به فقیر بدهد. کسانی که مستقل هستند خود زکات فطره می‌دهند. زکات زنان و فرزندان بر عهده سرپرست خانواده است.[۱] این حکمی است که همه آن را قبول دارند؛ ولی از اخباری استفاده می‌شود که معاویه پرداخت آن را از گندم به نصف تقلیل داده است و این کار خلاف وی در کتب اربعه نقد شده است. امام صادق ﷺ بیان می‌کند مقدار زکات فطره بر هر کوچک و بزرگ، آزاد و برده، زن و مرد، یک من از خرما، کشمش، جو یا ذرت بود. وقتی دوران حکومت معاویه رسید و مردم در فراوانی بودند، از آن مقدار به نصف صاع از گندم عدول کردند[۲] یا به تعبیر برخی روایات، معاویه آن را نصف صاع از گندم قرار داد.[۳] مقدار یک صاع گندم یا طعام برای زکات فطره در کتب عامه از رسول خدا ﷺ نقل شده است.[۴]

در نقلی از ابن‌عمر، پیامبر ﷺ یک صاع (من) از خرما، کشمش و مانند آن برای زکات فطره قرار داده است.[۵] برخی این را به جهت وضعیت نامناسب مردم دانسته‌اند[۶] تا اینکه معاویه آن را نصف صاع قرار داد. بعد که وضع آنان بهتر شد و گندم فراوان گردید، آن را نیم‌من از گندم قرار دادند و مدعی هستند که این نظر صحابه[۷] و فتوای فقهای اهل

---

۱. ر.ک: شیخ صدوق؛ المقنع؛ ص۲۱۰. همو، الهدایة فی الأصول و الفروع؛ ص۲۰۳. همو، من لایحضره الفقیه؛ ج، ص۵۱۷. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج، ص۱۰۳. رساله‌های عملیه.

۲. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۲، ص۴۸. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۸۳.

۳. همو، الإستبصار؛ ج۲، ص۴۹.

۴. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف، ج۳، ص۳۱۶. مالک بن انس؛ الموطأ مالک؛ ج۱، ص۲۸۴. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۲، ص۵۴۸. مسلم بن حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۲، ص۶۷۸. ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک علی الصحیحین؛ ج۱، ص۵۶۹. علی بن عمر دارقطنی؛ سنن الدارقطنی؛ ج۲، ص۱۲۹.

۵. محمد بن ادریس شافعی؛ الأم؛ ج۲، ص۶۲. بدرالدین محمود عینی؛ عمدة القاری؛ ج۹، ص۱۱۳. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج، ص۱۰۳.

۶. بدرالدین محمود عینی؛ عمدة القاری؛ ج۹، ص۱۱۳.

۷. همان.

سنت است.[۱] معاویه مدعی بود نیم‌من گندم شام برابر با یک من خرماست.[۲] نووی در کتاب المجموع دراین‌باره می‌نویسد: واجب زکات فطره، یک من است و از پیامبر ﷺ نصف من از گندم نقل نشده است و آنچه از معاویه نقل شده، اجتهاد اوست و روایات آن نیز ضعیف است.[۳] این گزارش نووی خبر ذکرشده از منابع شیعه را تأیید می‌کند که معاویه زکات فطره را نصف صاع گندم قرار داد.

۴. پناه‌بردن افراد به معاویه

عدالت امیرالمؤمنین ﷺ در دوران حکومتش باعث شد برخی متخلفان که از بیت‌المال سوءاستفاده کرده بودند، در شام به معاویه بپیوندند و از بخشش‌ها و انعام‌های وی بهره‌مند شوند؛ مانند یزید بن حُجَیَّه[۴] و قعقاع بن شَوْر.[۵] اعمش گوید: علی ﷺ افراد را بر ولایت و اعمال شهرها می‌گمارد. آنان اموال بیت‌المال را برمی‌داشتند و به سوی معاویه فرار می‌کردند.[۶] افرادی نیز به جهت زیاده‌طلبی مالی که حضرت با آن مخالفت می‌کرد، این مسیر کج را انتخاب کردند که جمعی عقیل را از این گروه دانسته‌اند.[۷] در کافی نمونه‌ای از این زیاده‌خواهان که با مخالفت امام علی ﷺ روبرو شده بودند، گزارش شده است. امام صادق ﷺ می‌فرماید امیرالمؤمنین ﷺ غلامی داشت که درخواست مال اضافی کرد؛ حضرت فرمود: وقتی که عطایم را بدهند، با تو تقسیم می‌کنم. غلام گفت: آن برای من

---

۱. ابن‌حجر؛ فتح الباری؛ ج۳، ص۳۷۴.

۲. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۲، ص۵۴۸.

۳. ابوزکریا یحیی بن شرف نووی؛ المجموع (دارالفکر)؛ ج۶، ص۱۴۳: «فرض صدقة الفطرة صاعا. الحدیث و حدیث معاویة اجتهاد له لا یعادل النصوص و لم یثبت عن النبی ﷺ نصف صاع من برّ والمروی فی ذلک ضعیف ولم یصح فیه إلا اجتهاد معاویة».

۴. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص۳۵۷.

۵. همان، ص۳۶۵.

۶. همان، ص۳۵۷: «کَانَ عَلِیٌّ ﷺ یُوَلِّیهِمُ الْوِلَایَاتِ وَ الْأَعْمَالَ فَیَأْخُذُونَ الْأَمْوَالَ وَ یَهْرُبُونَ إِلَی مُعَاوِیَةَ».

۷. همان، ص۴۱.

کافی نیست. غلام به سوی معاویه رفت و به او صله داد و او را گرامی داشت. غلام نامه‌ای به امیرالمؤمنین ﷺ نوشت و از مقدار مالی که به دست آورده سخن گفت. حضرت در پاسخ وی این نامه را نوشت:

اما بعد، بدان این مالی که اکنون در دست توست پیش از تو در دست دیگران بوده و پس از تو نیز به دست دیگری می‌رسد و تنها آن مقدار از این مال بهره توست که به وسیله آن برای خویش کاری آماده کنی؛ پس خود را بر فرزندانت در آنچه به کار آنها می‌خورد، مقدم دار؛ زیرا (اگر فرزندانت را در نظر داشته باشی و به وسیله آن برای خود کاری صورت ندهی در این صورت) برای یکی از دو نفر مال جمع کرده‌ای: مردی که (پس از تو) آن مال را در راه اطاعت خدا مصرف کند و او سعادتمند شده، ولی تو بدبخت گشته‌ای و مردی که آن را به مصرف گناه و نافرمانی خدا برساند و به وسیله مالی که تو برای او جمع‌آوری کرده‌ای، بدبخت شود و هیچ یک از این دو دسته شایسته آن نیستند که تو آنها را بر خویشتن مقدم داری و به خاطر این مال، بار خودت را سنگین مکن؛ پس نسبت به آنچه گذشته، به رحمت خدا امیدوار باش و برای آنکه به جای مانده، به روزی خدا اعتماد کن.[1]

از نامه استفاده می‌شود این غلام دارای فرزند و عائله‌مند و نیازمند بوده است؛ در عین حال حضرت حق اضافه‌ای از بیت‌المال به وی نداد؛ همان‌گونه که به اعتراض بر تقسیم مساوی[2] و درخواست سهم بیشتر عقیل، برادرش که دارای فرزندان متعدد بود، بی‌اعتنایی کرد و سهمی

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۷۲. سیدهاشم رسولی محلاتی؛ ترجمهٔ الروضة من الکافی؛ ج۱، ص۱۰۲: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَا فِی یَدِکَ مِنَ الْمَالِ قَدْ کَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَکَ وَ هُوَ صَائِرٌ إِلَی أَهْلِهِ بَعْدَکَ وَ إِنَّمَا لَکَ مِنْهُ مَا مَهَّدْتَ لِنَفْسِکَ فَآثِرْ نَفْسَکَ عَلَی صَلَاحِ وُلْدِکَ فَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدِ رَجُلَیْنِ إِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِیهِ بِطَاعَةِ اللهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِیتَ وَ إِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِیهِ بِمَعْصِیَةِ اللهِ فَشَقِیَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ وَ لَیْسَ مِنْ هَذَیْنِ أَحَدٌ بِأَهْلٍ أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَی نَفْسِکَ وَ لَا تُبَرِّدَ لَهُ عَلَی ظَهْرِکَ فَارْجُ لِمَنْ مَضَی رَحْمَةَ اللهِ وَ ثِقْ لِمَنْ بَقِیَ بِرِزْقِ اللهِ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۱۸۲.

اضافی از بیت‌المال مسلمین به او نداد.[۱]

۵. نقد کارگزار معاویه

معاویه بعد از امام حسن ﷺ خلافت را به دست گرفت و کارگزاران خود را به مناطق مختلف اعزام کرد. او مروان بن حکم را بر مدینه گمارد و به او دستور داد حقوقی برای جوانان قریش قرار دهد. او نیز چنین کرد. علی بن الحسین ﷺ گوید: من نزد مروان رفتم؛ از من پرسید: نامت چیست؟ گفتم: علی بن الحسین ﷺ. پرسید: نام برادرت چیست؟ گفتم: علی. گفت: علی، علی؛ پدرت چه منظوری دارد که تمام بچه‌هایش را علی می‌نامد؟ آن‌گاه برای من مقداری حقوق از بیت‌المال تعیین کرد، سپس به سوی پدرم بازگشتم و ایشان را از اظهارات مروان آگاه کردم. حضرت فرمود: وای بر فرزند زرقاء که پوست دباغی می‌کرد. اگر برای من صد پسر متولد شود، دوست دارم نامی جز علی بر آنان ننهم.[۲]

گفتار سوم: جهاد با خوارج

گروه سومی که امیرالمؤمنین ﷺ با آنان جنگید خوارج بودند. این گروه از سپاه امیرالمؤمنین ﷺ منشعب شدند و با شعار «لاحکم الا لله» به مبارزه با حضرت پرداختند. آنان در منطقه حروراء اولین تجمع خود را برگزار کردند و به همین جهت حروریه خوانده می‌شوند.[۳] امیرالمؤمنین در آغاز با آنان با مسالمت برخورد کرد و به پرسش‌ها و شبهه‌های آنان پاسخ داد.[۴] جمعی دست از عقیده خود برداشتند و گروهی بر عقیده باطل خود اصرار ورزیدند. از آنان به عنوان مارقین نیز یاد شده است. در سیره اجتماعی معصومان شیوه

---

۱. نهج البلاغه؛ ص۳۴۶، خ ۲۲۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۱۹: «فَقَالَ الحسین: وَيْلِي عَلَى ابْنِ الزَّرْقَاءِ دَبَّاغَةِ الْأَدَمِ لَوْ وُلِدَ لِي مِائَةٌ لَأَحْبَبْتُ أَنْ لَا أُسَمِّيَ أَحَداً مِنْهُمْ إِلَّا عَلِيّاً».

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۵۴۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲۳، ص۱۹.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۴۴۲.

برخورد حضرت و دیگر معصومان را با خوارج بیان کردیم، ولی در آنجا به جنگ با خوارج نپرداختیم. در اینجا به‌تناسب اشاراتی که به این نبرد شده، به جنگ با مارقین می‌پردازیم. این جنگ جنگ نهروان هم نامیده شده؛ چون نبرد در منطقه نهروان[1] بوده است. جنگ با این گروه از جهت توجیه افکار عمومی بسیار سخت بود؛ چراکه اینان انسان‌هایی عابدپیشه و متنسک بودند. سخنان رسول خدا ﷺ که در گذشته درباره این جمع فرموده بود، تا حدودی افراد باورمند به امیرالمؤمنین ﷺ را با حضرت همراه کرد. رسول خدا ﷺ آن‌گاه که خوارج را توصیف می‌کرد فرمود: آنان از دین خارج می‌شوند مانند خارج‌شدن تیر از کمان.[2]

بدیهی است که جمعی از اصحاب حضرت، اگرچه با خوارج نبودند، در نبرد بر ضد آنان نیز حضور نداشتند و جمعی نیز دچار شک و تردید شدند؛ به همین جهت سال‌های پایانی حکومت امیرالمؤمنین ﷺ با مشکلات متعددی همراه بود. خوارج هر از چند گاه به مخالفت با حکومت حضرت می‌پرداختند.[3] از طرف دیگر معاویه هم جنایتکارانی را برای قتل و غارت به مناطق تحت نفوذ امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرستاد که کتاب الغارات ثقفی دراین‌باره است.

آغاز نبرد با خوارج

امیرالمؤمنین ﷺ که خود را برای نبرد دوباره با معاویه آماده کرده بود، ناچار شد به جای شام به سمت نهروان حرکت کند و با این گروه بجنگد. شروع این واقعه در محرم سال ۳۸ بود و درگیری در هفتم صفر رخ داد.[4] خبری در کافی آمده که از تردید برخی

---

۱. نهروان منطقه‌ای وسیع بین بغداد و واسط و دارای روستاهای زیادی است (یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۵، ص۳۲۵).

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۱۲۴: «إِنَّهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ».

۳. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۳، ص۳۷۲.

۴. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۲، ص۳۶۲. همو، جمل من أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۱۳۶.

در این نبرد حکایت دارد.

رافع بن سلمه گوید: روز جنگ نهروان همراه علی بن ابی‌طالب ﷺ بودم. هنگامی که علی ﷺ نشسته بود، سواری آمد و گفت: السلام علیک یا علی. امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: علیک السلام؛ مادرت به عزایت بنشیند،[1] چرا به عنوان امیرالمؤمنین بر من سلام نکردی؟ گفت: آری، اکنون دلیلش را به تو می‌گویم: در جنگ صفین تو بر حق بودی؛ ولی چون حکومت حکمَین را پذیرفتی، از تو بیزاری جستم و تو را مشرک دانستم. اکنون نمی‌دانم از چه کسی پیروی کنم. به خدا اگر هدایتت را از گمراهی‌ات باز شناسم (حق یا باطل تو را بدانم)، برای من بهتر از تمام دنیاست.

علی ﷺ به او فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، نزدیک من بیا تا نشانه‌های هدایت را از نشانه‌های گمراهی برای تو باز شناسانم. آن مرد نزدیک حضرت ایستاد. در این هنگام سواری شتابان آمد تا نزد علی ﷺ رسید و گفت: ای امیرالمؤمنین، مژده باد تو را بر پیروزی؛ خدا چشمت را روشن کند، به خدا تمام لشکر دشمن کشته شد. حضرت به او فرمود: زیر نهر یا پشت آن؟ گفت: آری زیر نهر. فرمود: دروغ گفتی، سوگند به آن که دانه را شکافت و جان را آفرید، آنها هرگز از نهر عبور نکنند تا کشته شوند.

آن مرد گوید: بصیرتم درباره (بیزاری و مشرک‌بودن) علی ﷺ زیاده گشت (زیرا آن مرد را تکذیب کرد). اسب‌سوار دیگری دوان‌دوان آمد و همان مطلب را به او گفت. امیرالمؤمنین ﷺ به او همان پاسخ را داد که به رفیقش داده بود. مرد شک‌کننده گوید: من می‌خواستم به علی ﷺ حمله کنم و با شمشیر فرقش را بشکافم؛ سپس دو سوار دیگر دوان‌دوان آمدند، طوری که اسبان آنها عرق کرده بود. گفتند: خدا چشمت را روشن کند ای امیرالمؤمنین، مژده باد تو را به فتح؛ به خدا که همه آن مردم کشته شدند. علی ﷺ فرمود: پشت نهر یا زیر آن؟ گفتند: نه، بلکه پشت نهر؛ چون ایشان اسب‌های خود را به طرف

---

۱. این نفرین در میان عرب مرسوم بوده است.

نهروان راندند و آب زیر گردن اسبشان رسید، برگشتند و کشته شدند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: راست گفتید. آن مرد از اسبش به زیر آمد و دست و پای امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گرفت و بوسه داد؛ سپس علی علیه‌السلام فرمود: این نشانه و معجزه‌ای برای توست.[۱]

مشابه این خبر را شیخ مفید از قول جندب بن عبدالله ازدی نقل کرده است که در جنگ جمل و صفین تردید نداشتم؛ ولی در جنگ با خوارج که از قاریان قرآن بودند، برایم تردید حاصل شد و در گوشه‌ای نشستم که سواری آمد و گفت خوارج از نهر گذشتند. حضرت سخن وی را رد کرد. مرد دومی نیز این خبر را داد و حضرت فرمود نهر را رد نمی‌کنند. وقتی رفتیم، متوجه صحت سخنان حضرت شدم و تردیدم برطرف شد.[۲] این خبر از این جهت که سخن از عبورکردن یا نکردن خوارج است، دقیق‌تر به نظر می‌رسد تا خبر قبلی که خبر از مرگ آنان می‌دهد. به نقل نهج البلاغه حضرت فرمود: محل مرگ آنان قبل از آب نهر است. به خدا سوگند از آنان جز ده نفر نجات نمی‌یابند و از شما جز ده نفر کشته نمی‌شود.[۳]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرچم امان را در دست ابوایوب انصاری قرار داد و فرمود: هر کس زیر آن قرار گیرد، در امان خواهد بود. جمع زیادی از خوارج زیر پرچم قرار گرفتند.[۴] حدود چهارهزار نفر بودند که جمعی رفتند و فقط ۱۸۰۰ یا ۱۵۰۰ نفر باقی ماندند.[۵] آنان عبدالله بن خباب ارت و همسرش و حارث بن مره عبدی را کشته بودند. حضرت به آنان گفت: قاتلان برادران ما را تحویل دهید؛ گفتند: همه ما جمع، آنها را کشتیم.[۶] حضرت

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۴۵. همو، (ترجمهٔ سیدجواد مصطفوی)؛ ج۲، ص۱۵۰.

۲. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۱، ص۳۱۷. سید رضی؛ خصائص الأئمة:(خصائص أمیرالمؤمنین علیه‌السلام)؛ ص۶۰، با تلخیص.

۳. نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)؛ ص۹۳: «مَصَارِعُهُمْ دُونَ النُّطْفَةِ وَ اللهِ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشَرَةٌ وَ لَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشَرَةٌ».

۴. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب؛ ج۳، ص۱۸۹.

۵. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۲، ص۳۷۱. همو، جمل من أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۱۴۵.

۶. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۳۰، ص۲۲.

خواست درباره کشتن عبدالله نظر بدهند و این موضوع از تمام گردان‌های آنان، به صورت مستقل، پرسیده شود. همه گفتند: ما او را کشتیم و تو را هم مانند وی می‌کشیم. امام فرمود: «وَ اللهِ لَوْ أَقَرَّ أَهْلُ الدُّنْيَا كُلُّهُمْ بِقَتْلِهِ هَكَذَا وَ أَنَا أَقْدِرُ عَلَى قَتْلِهِمْ لَقَتَلْتُهُمْ: به خدا سوگند اگر تمام مردم دنیا این‌گونه به کشتن او اقرار می‌کردند و من بر کشتن آنان توانا بودم، همه را می‌کشتم». وقتی گفتگو بی‌نتیجه ماند، حضرت فرمود بر آنان حمله کنید و خود حمله را آغاز کرد و آنان از بین رفتند[1] و این غائله بزرگ خاتمه یافت.

جنگ امیرالمؤمنین ﷺ با خوارج از شبهاتی بوده که بعدها هم مطرح شده است و امامان به آن پاسخ داده‌اند؛ از جمله آنان گفتگوی عبدالله بن ازرق[2] با امام باقر ﷺ و اشکال همراهِ هشام بن عبدالملک دراین‌باره و پاسخ آن حضرت است.[3]

در مسیر بازگشت از جنگ نهروان

گزارش مفصلی در کتب اربعه درباره جنگ با خوارج و مارقین نیست؛ ولی افزون بر آنچه بیان شد، دو خبر در مسیر بازگشت حضرت به کوفه اتفاق افتاده که به نقل آنها می‌پردازیم:

۱. حادثه ردالشمس بعد از جنگ با خوارج نقل شده است. جویریة بن مسهر که از مؤذنان حضرت است، نقل می‌کند هنگامی که از کشتن خوارج برمی‌گشتیم، به سرزمین بابل رسیدیم. وقت نماز عصر رسید. حضرت از مرکب فرود آمد. مردم هم فرود آمدند. امام فرمود: ای مردم، اینجا سرزمینی است که مورد لعن و نفرین قرار گرفته است و سه بار گرفتار عذاب شده و در آن بت پرستش می‌شده و برای پیامبر و وصی او سزاوار نیست که در آن نماز بخواند. هر کس می‌خواهد نماز بخواند، بخواند. مردم در کنار جاده

---

۱. ابن‌أبی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۲، ص۲۸۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۳۳، ص۳۵۵ و ج۴۱، ص۱۰۱.
۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۴۹.
۳. همان، ص۱۲۰.

به نماز ایستادند و او بر استر خود سوار شد و رفت. جویریه با خود گفت به خدا سوگند من به دنبال امیرالمؤمنین ﷺ می‌روم و نمازم را مانند نماز او امروز می‌خوانم. سوگند به خدا پل سوراء را رد نکردیم که خورشید غایب شد؛ پس من به تردید افتادم. حضرت به من توجه کرد و گفت: ای جویریه، آیا تردید کردی؟ گفتم: آری ای امیر مؤمنان. در گوشه‌ای فرود آمد و وضو گرفت و سخنی گفت و من خوب متوجه نشدم. گویا به عبرانی بود؛ سپس برای نماز صدا زد. به خدا سوگند دیدم که خورشید هنوز بین دو کوه است. نماز عصر را خواند و من هم با او نماز خواندم و بعد از اتمام نمازمان، شب برگشت، آن‌گونه که بود. حضرت به من توجه کرد و فرمود: ای جویریه، خداوند می‌گوید: «به نام پرودگار بزرگ تسبیح بگوی» و من از خدا به نام عظیم و بزرگش درخواست کردم؛ پس خورشید را برای من بازگرداند. وقتی جویریه این را دید گفت: به پروردگار کعبه تو وصی پیامبر هستی.[1]

شیخ صدوق می‌نویسد: خورشید برای امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ دو بار بازگشت؛ یک بار در زمان رسول خدا ﷺ و بار دیگر بعد از درگذشت پیامبر ﷺ در دوران حکومت حضرت. اسماء دختر عمیس گوید: هنگامی که روزی رسول خدا ﷺ خوابیده بود و سرش بر دامن علی بود، نماز عصر علی ﷺ از دست رفت. تا خورشید غروب کرد. حضرت رسول فرمود: بار الها، علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود. خورشید را برایش برگردان. اسماء گوید: به خدا سوگند دیدم که خورشید غروب کرد، آن‌گاه طلوع کرد با اینکه غروب کرده بود. زمین و کوهی نبود جز اینکه خورشید بر آن طلوع کرد. علی ﷺ وضو گرفت و نماز خواند؛ سپس خورشید غروب کرد.[2] شیخ مفید نیز گزارش مشابهی دارد.[3] کلینی این خبر را مفصل‌تر بیان کرده است و جای رد شمس را مسجد

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. همان.

۳. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج ۱، ص ۳۴۵.

فضیخ می‌داند.[۱] علامه مجلسی حدیث کافی را ضعیف می‌شمارد.[۲] سند صدوق در هر دو خبر ضعیف شمرده شده است؛ زیرا مشتمل بر افراد ناشناخته می‌باشد.[۳]

سید مرتضی به شبهات محتوایی که به دو حدیث ردالشمس گرفته شده، پاسخ داده است، به‌ویژه آنچه در زمان پیامبر ﷺ رخ داده است.[۴] به هر حال موضوع دارای موافقان و مخالفان متعددی است که اینجا جای بحث آن نیست.

۲. در عراق مسجدی است به نام مسجد براثا که در محلی به همین نام، امیرالمؤمنین ﷺ زمانی که از جنگ نهروان برمی‌گشته، در آنجا نماز خوانده است.[۵] جابر بن عبدالله بن انصاری گوید: علی ﷺ با ما در بَراثا نماز خواند وقتی که از جنگ با شرات بر می‌گشت و ما در حدود صدهزار مرد بودیم. مردی نصرانی از صومعه‌اش بیرون آمد و گفت: فرمانده این سپاه کیست؟ گفتیم: این آقا. به سوی حضرت رفت و سلام کرد و گفت: ای آقای من، تو پیامبری؟ گفت: نه، پیامبر آقای من بود که درگذشت. پرسید: تو وصی پیامبری؟ پاسخ داد: آری؛ بعد حضرت گفت: بنشین، چرا این را پرسیدی؟ پاسخ داد: من این صومعه را برای تو در اینجا ایجاد کردم و نامش بَراثاست. در کتبی که منزلت مکان‌ها را بیان می‌کند خواندم که در اینجا نماز نمی‌خواند با چنین گروهی جز پیامبر یا وصی و جانشین پیامبر و آمده‌ام که مسلمان شوم؛ پس اسلام آورد و با ما به سوی کوفه حرکت کرد. حضرت علی ﷺ پرسید: چه کسی در اینجا نماز خوانده است؟ گفت: عیسی بن مریم و مادرش. حضرت فرمود: به تو خبر دهم چه کسی در اینجا نماز خوانده؟ گفت: آری. فرمود: خلیل ﷺ هم در اینجا نماز خوانده است.[۶] البته این دسته روایات که

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۵۶۱.

۲. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل‌الرسول؛ ج ۱۸، ص ۲۷۶

۳. محمد بن علی اردبیلی؛ جامع الرواة؛ ج ۲، صص ۵۳۱ و ۵۳۲.

۴. سیدمرتضی؛ رسائل الشریف المرتضی؛ ج ۴، ص ۷۸ و ۸۱.

۵. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۳۶۳.

۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۲۳۲ـ۲۳۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۳، ص ۲۶۴. همو، الأمالی؛ ص ۱۹۹.

دارای سند معتبری نیستند، جای بحث و سخن دارد.

شرط جنگ با خوارج

جنگ با خوارج برای جمعی بسیار سخت و ناگوار بود. وقتی جنایات آنان باعث شد که مردم برای حفظ امنیت خود جنگ با آنان را بر جنگ با معاویه ترجیح بدهند، امیرالمؤمنین ﷺ که خود با آنها می‌جنگید، برای نبرد با آنان شرطی قرار داد. امام صادق ﷺ از پدرش از پدرانش نقل می‌کند. وقتی که امیر مؤمنان ﷺ از جنگ با اهل نهروان فارق شد فرمود: «بعد از من کسی با اینان نمی‌جنگد جز اینکه اینان اولی به حق از او هستند».[1] فیض کاشانی در شرح این حدیث می‌نویسد: حضرت خبر داده کسانی که بعد از او با خوارج می‌جنگند، خوارج به حق از آن فرد سزاوارتر هستند و به‌تحقیق که حضرت راست فرمود؛ زیرا چنین بود؛[2] یعنی مخالفان خوارج، از حاکمان بنی‌امیه و مانند آنان، شایسته حکومت نبودند.

در سخنی که امام صادق ﷺ از پدرش نقل کرده چنین آمده است که نام «حروریه» نزد حضرت علی ﷺ برده شد؛ حضرت فرمود: اگر بر ضد امام عادل یا جماعتی خروج کردند، با آنان بجنگید؛ اما اگر بر ضد رهبر ستمگر شورش کردند، با آنان نجنگید؛ زیرا دراین‌باره سخنی دارند.[3] در این سخن حضرت جنگ با خوارج را مشروط به دو شرط کرده است: یکی وجود امام و رهبر عادل و دیگر جماعتی از مردم. به نظر می‌رسد منظور حضرت این است که اگر باعث ناامنی در منطقه‌ای بشوند و جنگی را بر ضد گروهی از مردم به راه بیندازند، باید با آنها مبارزه کرد؛ اما اگر بر ضد رهبر ستمگر

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۴: «لَمَّا فَرَغَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ مِنْ أَهْلِ النَّهْرَوَانِ قَالَ لَا يَقَاتِلُهُمْ بَعْدِي إِلَّا مَنْ هُمْ أَوْلَى بِالْحَقِّ مِنْهُ».

۲. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۵، ص۶۲: «أخبر ﷺ أنّ كلّ من يقاتل الخوارج بعده فالخوارج أولى بالحق منه و لقد صدق فإنه كان كذلك».

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۵. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۲، ص۶۰۳.

مبارزه می‌کنند، نباید علیه آنان جنگید؛ زیرا در این مورد استدلالی دارند که حاکم ستمگر سزاوار حکومت نیست و حکومتش از نظر اسلام پذیرفته نمی‌باشد.

گفتار چهارم: سیره معصومان در برخورد با سرکشان

با توجه به اینکه اولین بار امیرالمؤمنین علیه السلام با سرکشان داخلی یا باغیان به نبرد پرداخته است، سیره ایشان مورد توجه مسلمانان قرار گرفته است. از اخبار متعدد در سیرهٔ علوی استفاده می‌شود که در نبرد با باغیان و سرکشان مسلمان، معصومان سیره‌ای خاص داشتند. چنانچه فرمانده باغیان کشته می‌شد و سازماندهی آنان به هم می‌خورد، افراد فراری را تعقیب نمی‌کردند و به مجروحان آسیب نمی‌رساندند؛ اما اگر تشکل آنان باقی بود، به تعقیب فراریان آنان می‌پرداختند و مجروحان را می‌کشتند؛ زیرا با پیوستن به دشمن، دوباره در جنگ شرکت می‌کردند. حفص بن غیاث گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از دو گروه از مؤمنان که یکی باغی و سرکش بود و دیگری عادل و گروه عادل و حق، باغیان را شکست دادند؛ حضرت فرمود: برای اهل عدل و حق (جایز) نیست که پشت‌کنندگان به جنگ را تعقیب کنند و اسیری را بکشند و علیه مجروحی اسلحه بکشند. این در صورتی است که از باغیان کسی باقی نماند و در صورتی که گروه آنان و تشکلشان باقی بماند، اسیر آنان کشته می‌شود و فراری آنان تعقیب می‌شود و بر ضد مجروح آنان از اسلحه استفاده می‌گردد.[1]

درباره سیره امیرالمؤمنین علیه السلام در نبردهایش با باغیان چنین گزارش شده است که وقتی مردم در زمان جنگ جمل شکست خوردند، امیر مؤمنان علیه السلام دستور داد: کسی را که پشت به جنگ کرده تعقیب نکنند و بر ضد مجروحی اسلحه به کار نبرند و هر کس در خانه‌اش را بست، در امان است؛ اما وقتی جنگ صفین رخ داد، افراد روآورنده و فراری دشمن

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۲.

کشته می‌شد و بر روی مجروحان اسلحه کشیده می‌شد. ابان بن تغلب به عبدالله بن شریک که این گزارش را از پدرش نقل می‌کرد گفت: این دو سیره مختلف است. وی پاسخ داد: رهبران اهل جمل، طلحه و زبیر، کشته شدند؛ ولی در صفین معاویه پابرجا بود و او رهبر آنها بود.[۱]

گذشت از ناکثان در جمل

از خبری که در کتاب کافی آمده استفاده می‌شود که سیره امیر مؤمنان ﷺ در نبرد جمل مانند سیره رسول خدا ﷺ در فتح مکه بوده است. امام صادق ﷺ می‌فرماید: سیره امیرالمؤمنین ﷺ در برخورد با مردم بصره مانند سیره پیامبر ﷺ در برخورد با مردم مکه در روز فتح آن بود که فرمود: هر کس درِ خانهٔ خود را ببندد، در امان است؛ هر کس سلاح خود را بیندازد، در امان است. امیرالمؤمنین علی ﷺ نیز در روز بصره دستور داد که در میان آنان اعلام کنند کسی از آنان را اسیر نکنند و بر مجروحی حمله ننمایند و فراری را تعقیب نکنند و هر کس درِ خانه‌اش را ببندد و سلاح بر زمین نهد، در امان است.[۲] در خبری دیگر فرمود: علی ﷺ مانند پیامبر ﷺ در روز فتح مکه بدون هیچ‌گونه تفاوتی عمل کرد و افراد را بخشید.[۳] امام سجاد ﷺ بر مروان وارد شد. مروان گفت: کسی را در هنگام پیروزی بزرگوارتر از پدر تو ندیدم. وقتی در جنگ جمل شکست خوردیم و فرار کردیم، دستور داد که منادی حضرت ندا دهد: کسی را که پشت به جنگ کرده، نکشند و به مجروحی آسیب نرسانند.[۴]

---

۱. همان، ص۳۳.

۲. همان، ص۱۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۳۷.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۱۸۰.

۴. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۷، ص۲۶۴.

رد اسارت و به‌غنیمت‌بردن اموال باغیان و سرکشان مسلمان

می توان گفت اولین نبرد با باغیان مسلمان توسط امیرالمؤمنین ﷺ، با نبرد جمل رخ داد. وقتی ناکثین (بیعت‌شکنان) به بصره رفتند و نبردی را بر ضد خلیفه بحق و رسمی مسلمانان آغاز کردند، این گروه توسط حضرت شکست خوردند. تصور شرکت‌کنندگان و همراهان حضرت این بود که پس از چند سال، اکنون در نبردی به پیروزی رسیده‌اند و جمع زیادی از زنان و مردان را به اسارت گرفته و غنایم خوبی به دست آورده‌اند؛ اما طولی نکشید که ناکام ماندند؛ زیرا خلیفه و رهبر مسلمانان دستور جدیدی که انتظار نداشتند، صادر کرد. او به‌هیچ‌وجه اجازه نداد زنان و مردان مسلمان به اسارت گرفته شوند یا کسی در اسارت باقی بماند و به عنوان سهمی از جنگ و بردهٔ اسیر، بین جنگجویان تقسیم شوند. این موضوع اعتراض پیروزمندان در جمل را که یاران امام بودند، در پی داشت. ابوحمزه ثمالی از امام سجاد ﷺ از سیره علی بن ابی‌طالب ﷺ در نبرد با اصحاب جمل می‌پرسد. حضرت پاسخ می‌دهد: ابویقظان عمار یاسر که شخصی تندرو در برابر ناکثین بود ـ خداوند او را رحمت کند ـ گفت: ای امیر مؤمنان، فردا با این گروه چگونه برخورد می‌کنی؟ فرمود: با منّت، همان‌گونه که پیامبر ﷺ با اهل مکه برخورد کرد و آنان را عفو کرد.[1]

مروان بن حکم گوید: وقتی که در روز جنگ بصره علی ﷺ ما را شکست داد، اموال مردم را به آنان بازگرداند. هرکس گواه اقامه می‌کرد، مالش را به او می‌داد و مدعی‌ای که گواه نداشت، او را سوگند می‌داد. مردی گفت: ای امیرالمؤمنین، غنایم، فیء و اسرا را در میان ما تقسیم کن. وقتی زیاد این درخواست مطرح شد، حضرت فرمود: «أَيُّكُمْ يَأْخُذُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي سَهْمِهِ؟ فَكَفُّوا: کدامیک یک از شما ام‌المؤمنین عایشه را در سهم خود قرار

---

۱. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۴. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۹۴.

می‌دهد؟ پس از آن، دست از خواست خود بر داشتند».[۱] آنان برای سهم‌خواهی نزد علی علیه‌السلام آمدند[۲] و با حضرت به بحث پرداختند. گروهی از یاران حضرت در اعتراض به تصمیم امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفتند: ای امیرالمؤمنین، چگونه است که خون آنان را برای ما حلال کرده‌ای، ولی مال‌ها و زنان آنان را بر ما حرام نموده‌ای؟ حضرت فرمود: زیرا این قوم بر فطرت اسلام هستند و دارای ولایت اسلام بودند قبل از اینکه از ما جدا شوند و دچار تفرقه گردند و ازدواج با آنان بر اساس رشد اسلامی بوده است. آنان از این سخن قانع نشدند. حضرت به آنان فرمود: این سیره درباره جنگ با اهل قبله است که شما منکر آن هستید؛ پس بنگرید کدام یک از شما عایشه را در سهم خود قرار می‌دهد؟ در این هنگام به سخن حضرت رضایت دادند و حقانیت آن را پذیرفتند و تسلیم فرمان وی شدند.[۳]

بعد از جنگ منادی حضرت اعلام کرد هر کس مال خود را می‌یابد، آن را بردارد. ابوقبیس‌نامی گوید: مردی بر ما گذشت؛ دیگی را که ما در آن غذا می‌پختیم دید و شناخت که مال وی است. از او خواستیم که صبر کند غذا آماده شود؛ اما وی نپذیرفت و با پایش به دیگ زد و آن را واژگون کرد و با خود برد؛[۴] به همین جهت است که فقها فتوا داده‌اند که اموال اهل بغی قابل تقسیم نیست[۵] یا اگر به حق برگردند، آنچه در محدوده لشکر است قابل تقسیم نیست و به صاحبانش بر می‌گردد.[۶] مروان بن حکم گوید: وقتی در جنگ

---

۱. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۳۲. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۲، ص۶۰۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۵.

۲. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۱، ص۱۵۴.

۳. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج۱، ص۳۹۵: «فقال لهم: هذه السیرة فی أهل القبلة، فأنکرتموها، فانظروا أیکم یأخذ عائشة فی سهمه؟ فرضوا بما قال، و اعترفوا بصوابه، و سلموا لأمره».

۴. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۷، ص۲۶۶.

۵. سیدمرتضی؛ المسائل الناصریات؛ ص۴۴۳ـ۴۴۴، مسئله ۲۰۶.

۶. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۷، ص۲۶۶.

جمل شکست خوردیم، علی ﷺ اموال مردم را بازگرداند؛ کسانی گواهی می‌آوردند و کسانی که گواه نداشتند، آنها را سوگند می‌داد.[۱] البته ممکن است گفته شود درباره اموال نظر حاکم اسلامی مطرح است. این نکته از خبری استفاده می‌شود که نقل خواهد شد.

آزادی و مبادله اسیران

اسیرگرفتن با برده‌گرفتن اسیر متفاوت است. امیرالمؤمنین ﷺ از مسلمانان کسی را به بردگی نگرفت و در نبرد جمل که تشکّل آنان به هم خورد، همه را عفو کرد؛ ولی حکم اسیرانی که رهبر آنان، هنوز باقی است، متفاوت است؛ به همین جهت می‌توان از بیت‌المال مخارج چنین اسیرانی را داد، گرچه بعد کشته شوند.[۲] از روایات و گزارش‌های مختلف استفاده می‌شود که در نبرد صفین افرادی اسیر شده و حضرت برابر شرایطی خاص، آنان را آزاد کرده است که به آن اشاره می‌شود؛ در برخی موارد نیز حضرت به مبادله اسیران پرداخته است.

۱. عبدالله بن میمون گوید: در روز جنگ صفین اسیری را نزد علی ﷺ آوردند. او با حضرت بیعت کرد. امام فرمود: «لَا أَقْتُلُکَ إِنِّی أَخافُ اللهَ رَبَّ الْعالَمِینَ فَخَلِّی سَبِیلَهُ وَ أَعْطَی سَلَبَهُ الَّذِی جَاءَ بِهِ:[۳] من تو را نمی‌کشم و از خداوند جهانیان می‌ترسم و لوازم شخصی وی را به کسی داد که او را اسیر کرده بود». اسیر دیگری را فردی آورد؛ علی ﷺ او را آزاد کرد و اسیری را عمار یاسر آورد، حضرت دستور کشتن وی را صادر نمود.[۴]

۲. از اخباری استفاده می‌شود حضرت در مواردی اسیران شامی را با اسیران طرفدار و پیرو خود مبادله کرده است. ابن‌اثیر می‌نویسد: حارث بن نمر تنوخی هفت نفر از بنی‌تغلب

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۵. ابوالعباس عبدالله جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۳۲. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۲، ص۶۰۳.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۳.

۳. همان.

۴. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۹۳.

را که در طاعت علی ﷺ بودند اسیر کرد. جمعی از بنی‌تغلب که از علی ﷺ جدا شده بودند، از معاویه خواستند آنان را آزاد کند؛ ولی وی نپذیرفت و نامه‌ای به علی ﷺ نوشت که آنان را در برابر آزادی یاران یزید بن شجره که به قلمرو امام علی ﷺ حمله کرده بود و جمعی از آنان توسط معقل بن قیس اسیر شده بودند، آزاد کند. حضرت امیرالمؤمنین ﷺ این مبادله اسرا را پذیرفت.[۱]

فواید سیره امیرالمؤمنین ﷺ و تفاوت آن با سیره قائم

امام علی ﷺ تمام شرکت‌کنندگان در جنگ جمل را عفو کرد و آنها را بخشید. ابوبکر حضرمی گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: سیره علی ﷺ دربارهٔ مردم بصره برای شیعیان برتر بود از آنچه خورشید بر آن تابیده است؛ زیرا او می‌دانست که برای این گروه دولت و حکومتی است که اگر آنان را اسیر کند، شیعیان وی اسیر خواهند شد. گفتم: به من خبر ده، آیا قائم مانند سیره علی ﷺ عمل می‌کند؟ فرمود: علی ﷺ با آنان با گذشت برخورد کرد؛ زیرا از ایجاد دولت آنان آگاه بود و به‌تحقیق که قائم(عج) دربارهٔ آنان بر خلاف این سیره عمل خواهد نمود؛ زیرا آنان دیگر دولت و حکومت نخواهند داشت.[۲] این تفاوت دو سیره در خبر دیگری نیز آمده است.[۳] مجلسی سند این دو خبر را مجهول دانسته است.[۴] در یکی از اصول شیعه بعد از بیان تفاوت سیره امیرالمؤمنین و قائم می‌افزاید: پس به عیادت مریضان آنان بروید و در تشییع جنازه آنان شرکت کنید.[۵] به نظر می‌رسد که امام صادق ﷺ نگران عملکرد معلی بن خنیس بوده که این تفاوت را در این خبر او از حضرت

---

۱. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۳، ص۳۸۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۳. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۲، ص۳۲۰. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۱، ص۱۵۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۵.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۴. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۱، ص۲۱۰.

۴. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج۹، صص۴۱۰ و ۴۱۲.

۵. جمعی از دانشمندان؛ الأصول الستة عشر؛ ص۲۹۰.

پرسیده است و وظیفه وی را در آن زمان بیان می‌کند. البته وی انسانی تندرو بوده که بنا به نقل روایات، افشای راز حضرت توسط او باعث مرگش شده است.[۱]

این روایات که تفاوت بین سیره امیرالمؤمنین ﷺ و قائم را مطرح می‌کند و تسلط بعدی بنی‌امیه را در علت بخشش امیرالمؤمنین ﷺ مؤثر می‌دانند، سند قابل اعتمادی ندارند؛ در مقابل آنها، روایاتی صحیح داریم که از آنها استفاده می‌شود حضرت چنین نظری داشته و قائم عادلانه مانند پیامبر ﷺ در میان مردم حکومت خواهد کرد، بدون این‌که علت بیان‌شده، در این روایات آمده باشد. به این روایت‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. عبدالرحمان بن حجاج گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌گفت: «كَانَ فِي قِتَالِ عَلِيٍّ ﷺ عَلَى أَهْلِ الْقِبْلَةِ بَرَكَةٌ وَ لَوْ لَمْ يُقَاتِلْهُمْ عَلِيٌّ ﷺ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ بَعْدَهُ كَيْفَ يَسِيرُ فِيهِمْ:[۲] در جنگ علی ﷺ با اهل قبله برکتی بود که اگر علی با آنها نمی‌جنگید، کسی بعد از وی نمی‌دانست چگونه با آنان رفتار نماید».

۲. از اخبار استفاده می‌شود قائم(عج) برابر سیره پیامبر ﷺ و عادلانه با مردم برخورد می‌کند. عفو مردم مکه نیز جزو سیره پیامبر ﷺ بود که ملاک عفو مردم بصره توسط علی ﷺ، این عمل پیامبر ﷺ بیان شده است.

محمد بن مسلم گوید: از امام باقر ﷺ درباره قائم پرسیدم که وقتی قیام کند با چه سیره و روشی در میان مردم عمل می‌کند؟ فرمود: بر اساس سیره پیامبر ﷺ حرکت می‌کند تا اسلام پیروز شود. گفتم: سیره پیامبر ﷺ چگونه بود؟ فرمود: آنچه را در زمان جاهلیت بود باطل کرد و با مردم به عدالت رفتار کرد؛ همین‌طور قائم زمانی که قیام کند، آنچه را در زمان صلح بوده و در اختیار مردم بوده است باطل می‌سازد و با عدل با آنان روبرو می‌شود.[۳]

---

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۷۸.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۴.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۴. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار؛ ج۹، ص۴۰۹.

مجلسی در شرح این حدیث می‌نویسد: پدر علامه‌امام ﷺ گفت: این خبر دلالت دارد بر اینکه ایمان و اعتقاد به امامت اعمال گذشته را جبران می‌کند، همان‌گونه که اسلام باعث عفو از اعمال گذشته می‌شود (زیرا بیان شده اعمال دوران جاهلی، یعنی قبل از ظهور، باطل می‌شود)؛ بلکه می‌توان گفت: کسی که مؤمن باشد و قبل از خروج قائم کاری که باعث اجرای حد یا تعزیر شود، انجام داده باشد، حد و تعزیر بر او جاری نمی‌شود. این حکم درباره حقوق الهی است؛ اما درباره حقوق مردم، عدالت اقتضاء می‌کند که به مردم کمک شود، مگر اینکه مال از شخص امام باشد؛[1] در این صورت اقتضای عدالت را باید در عفو یا مجازات افراد در نظر گرفت.

جمع‌بندی

در این فصل سیره نظامی امام علی ﷺ بررسی شد و به بخشی از آنچه درکتاب‌های چهارگانه شیعه آمده اشاره گردید. جمع‌بندی آنچه بیان شد چنین است:

۱. رسول خدا ﷺ نبردهای علی ﷺ را بر اساس تأویل آیات قرآن دانسته و در چندین حدیث که در منابع اهل سنت هم نقل شده، این موضوع آمده است. توصیه‌های حضرت به علی ﷺ در جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین از سوی صحابه‌ای مانند ابوایوب انصاری، ابوسعید خدری، عمار یاسر و ام‌سلمه همسر رسول خدا ﷺ نقل شده است. امیرالمؤمنین ﷺ خود نیز در موارد مختلف به دستور پیامبر ﷺ در نبرد با این سه گروه اشاره کرده است.

۲. اولین نبرد امیرالمؤمنین ﷺ با ناکثین بود که جنگ جمل نامیده شده است. زیرا عایشه بر شتری سوار بود و در کنار شتر، جمع زیادی کشته شدند. این نبرد در منطقه بصره رخ داد. افزون بر اخباری درباره حقانیت علی ﷺ در این جنگ حوادث دیگری نیز رخ

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار؛ ج۹، ص۴۰۹.

داد؛ مانند سخن پیامبر ﷺ که خطاب به زنان خود فرمود: کدام یک از شما در برابر پارس سگ‌ها حوأب قرار می‌گیرد و هفتاد تن برای عایشه گواهی دادند که اینجا حوأب نیست و این حادثه اولین گواهی دروغ در اسلام بود، حکم ارث زن و بچه‌اش که تازه متولد شده و هر دو درگذشتند و مهم‌تر از همه، عفو تمام کسانی که بیعت شکسته و در این نبرد شرکت کرده بودند.

۳. دومین نبرد مهم امام با قاسطین بود، یعنی ستمگران؛ کسانی که حق علی ﷺ را نادیده گرفته و به‌ستم مدعی خلافت بودند. چون این نبرد در صفین، از سرزمین‌های شام، رخ داد، به آن جنگ صفین هم گفته می‌شود. رهبر این جمع معاویه بود. اخبار متعددی درباره این گروه نقل شده است؛ اما درباره حوادث جنگ، به جز آنچه مربوط به اسیران است، گزارشی در کتب اربعه نیامده است. در نقد عملکرد معاویه در دوران خلافتش چندین خبر آمده است؛ مانند در گذاشتن معاویه برای خانه‌های مکه که قبل از آن حاجیان از آنها استفاده می‌کردند، نصف‌دانستن زکات فطره از گندم و پناه‌دادن به کسانی که برای دریافت مال به شام فرار می‌کردند و نیز نقد عملکرد برخی کارگزاران منصوب از طرف معاویه.

۴. سومین نبرد مهم حضرت جنگ با خوارج نهروان یا مارقین بود. آنان انسان‌هایی عبادت‌پیشه امّا بدون شناخت و درک درست بودند؛ به همین جهت نبرد با آنان برای جمعی سخت بود. امیرالمؤمنین ﷺ بعد از اینکه به شبهات و پرسش‌های آنان پاسخ داد و جمعی به مخالفت خود ادامه دادند، به‌ناچار در نهروان با آنها روبرو شد و جنگید. حضرت در آغاز نبرد از آنان خواست قاتلان عبدالله بن خباب را تحویل دهند؛ امّا همه آنان مدعی شدند که او را کشته‌اند. جمعی از آنها با رفتن به زیر پرچم امان، نجات یافتند و بقیه کشته شدند.

۵. سیره امیرالمؤمنین ﷺ در برخورد با این باغیان و سرکشان داخلی الگویی برای تمام مسلمانان شد که نباید اسیر مسلمان را به بردگی گرفت. حضرت در برابر اصرار

جمعی برای به‌بردگی‌گرفتن اسیران جنگ جمل فرمود: چه کسی ام‌المؤمنین عایشه را در سهم خود قرار می‌دهد؟ همه استنکاف کردند و تمام اسیران عفو و آزاد شدند. فقط اموالی که در منطقه جنگی بود، به غنیمت گرفته شد. این سیره حضرت مبنای فقهی تمام فرق اسلامی گردید.

۶. یک تفاوت اساسی میان شیوه برخورد با جنگویان نبرد جمل و جنگویان نبرد صفین بیان شده است. در نبرد جمل حضرت دستور داد افراد فراری تعقیب نشوند و مجروحان آسیب نبینند؛ زیرا فرماندهان آنان کشته شدند؛ اما در نبرد صفین رهبر آنان معاویه زنده بود و به همین جهت فراریانشان تعقیب می‌شدند و اسیرانشان حکم متفاوتی داشتند؛ زیرا امکان بازگشت دوباره آنان به نبرد وجود داشت. در موردی حضرت اسیرانی را با معاویه مبادله کرد.

فصل چهارم

جهاد امام حسین علیه‌السلام با حاکم ستمگر

سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در جهاد ملاک اصلی سیره نظامی معصومان است. در میان امامان تنها سه امام آشکارا به اقامه حق قیام کردند: امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام. بخشی از سیره امام علی علیه‌السلام بیان شد. دربارهٔ سیره جهادی امام حسن علیه‌السلام نکته خاصی در کتب اربعه نیامده است؛ اما درباره قیام امام حسین علیه‌السلام نکاتی بیان شده است.

گفتار اول: نکاتی قبل از شهادت امام حسین علیه‌السلام

قیام امام حسین علیه‌السلام علیه یزید بن معاویه یکی دیگر از موارد جهاد معصومان است. آن حضرت در زمان معاویه در خطبه‌ای مفصل مردم را به انجام امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر دعوت کرد[1] و در وصیت‌نامه خود به محمد بن حنفیه بر امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر و اصلاح امت اسلامی تأکید نمود.[2] با این اهداف، حضرت مدینه را به قصد مکه ترک کرد و بعد طبق دعوت مردم، از کوفه به کربلا رفت. جهاد علیه حاکم ستمگر در کلام رسول

---

۱. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۲۳۷.

۲. محمد بن ابی‌طالب حسینی موسوی؛ تسلیة المجالس و زینة المجالس؛ ج۲، ص۱۶۰. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۴، ص۳۲۹.

خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جهاد افضل نامیده شده است؛[۱] امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن را مرتبه‌ای برتر و افضل از امربه‌معروف برشمرده است.[۲]

در کتاب‌های تاریخی سرگذشت واقعه کربلا ذکر شده است و جهادی که امام حسین علیه‌السلام نواده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رهبری آن را بر عهده داشته است. درباره اصل قیام و حوادث اساسی آن اخبار اندکی در کتب اربعه آمده است؛ اما درباره شهادت امام حسین علیه‌السلام و ارزش‌هایی که برخاسته از آن است و برخی حوادث مربوط به این حادثه مهم تاریخی، نکات متعددی گزارش شده است. همچنین گزارش‌هایی هم درباره یزید بن معاویه آمده است؛ حاکم ستمگری که به دستور وی، این حادثه دلخراش رخ داده که به آنها اشاره می‌شود:

خبر شهادت امام حسین علیه‌السلام

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر شهادت امام حسین علیه‌السلام در عراق و ثواب زیارتش را بیان کرده بود.[۳] امام صادق علیه‌السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه‌السلام همراه مردم برای جهاد حرکت کرد تا به یک یا دو میلی کربلا رسید. جلوتر از آنان حرکت کرد تا به جایگاه شهادت شهیدان رسید و فرمود: در اینجا دویست پیامبر و دویست وصی قبض روح شده‌اند و دویست سبط توسط پیروانشان شهید می‌شدند. حضرت با استرش گردش می‌کرد و چنین می‌فرمود: اینجا جای توقف مرکب‌های آنان و جای افتادن شهدای آنان است. کسانی که قبلاً بودند، بر آنان سبقت نمی‌گیرند و کسانی که بعداً می‌آیند، به آنان نمی‌رسند. (زیرا

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص ۶۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۷۸: «جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ».

۲. نهج البلاغه؛ ص۵۴۲، ح۳۷۴: «وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنَفْثَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ».

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲۲.

مقام آنان بسیار بلندمرتبه است).[۱]

در خبر دیگری امام صادق ﷺ می‌فرماید: امام علی ﷺ با دو تن از یارانش به کربلا گذر کردند. وقتی به آنجا رسید، اشک در چشمانش حلقه زد و فرمود: اینجا جای توقف مرکب‌های آنان و جای انداختن وسایلشان است و اشاره کرد در این مکان خون‌های آنان ریخته می‌شود.[۲] اصبغ بن نباته مشابه این خبر را از حضرت علی ﷺ نقل کرده است.[۳] جویریة بن مسهر عبدی نیز خبری مشابه نقل کرده است. در پایان آن خبر آمده است که مردم از امیر مؤمنان ﷺ پرسیدند نام این موضع چیست، فرمود: «هَذَا كَرْبَلَاءُ يُقْتَلُ فِيهِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ... بِغَيْرِ حِسابٍ؛[۴] اینجا کربلاست. در اینجا مردمی به شهادت می‌رسند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند». جویریه گوید: مردم از تأویل سخن حضرت آگاه نبودند تا اینکه برای ابوعبدالله حسین بن علی ﷺ و اصحابش (آن حادثه) در طف اتفاق افتاد؛[۵] پس مصداق آن را در آنچه حضرت خبر داده بود، شناختند.

از این سخن استفاده می‌شود که امام علی ﷺ در جمع مردم نام امام حسین ﷺ را نبرده است، گرچه ممکن است به خواص گفته باشد. این خبر در وقعة صفین نیز نقل شده است.[۶]

هجرت امام حسین ﷺ از مکه به سمت عراق

این‌گونه مشهور است که امام حسین ﷺ حج خود را ناتمام گذاشت و آن را به عمره

---

۱. همان، ص۷۳: «يَقُولُ مُنَاخُ رِكَابٍ وَ مَصَارِعُ شُهَدَاءَ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ كَانَ بَعْدَهُمْ».

۲. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۲۶.

۳. علی بن فخرالدین عیسی اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمه؛ ج۲، ص۱۲. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج۳، ص۵۴۰.

۴. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۱، ص۳۳۲.

۵. همان.

۶. نصر بن مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص۱۴۲.

تبدیل کرد[۱] و روز هشتم ذی‌حجه که همه به سرزمین منا می‌رفتند، ایشان مکه را به قصد عراق ترک کرد.[۲]

این خبر نوعی نگاه فردی به حرکت امام حسین ﷺ است. اگر توجه کنیم که امام حسین ﷺ به‌تنهایی سفر نکرده است و کاروانی از بزرگان و شخصیت‌های برجسته با حضرت بوده‌اند و توجه نماییم که دیدارهای حضرت با افرادی مانند عبدالله بن زبیر[۳] به‌حتم در روزهای قبل از حرکت از مکه، اتفاق افتاده است که امام را از رفتن به کوفه نهی کرد، همچنین نامه حاکم مکه، عمرو بن سعید اشدق،[۴] روشن می‌شود که حضرت قصد انجام حج نداشته و نیت حج توسط امام حسین ﷺ کاری غیرمنتظره بوده است؛ زیرا برای حرکت یک کاروان باید از روزها قبل تدارک و تصمیم‌گیری کرد؛ کاروانی که در آن تعدادی از مردم کوفه بودند؛ کسانی که بعد از آوردن نامه از کوفه برای حضرت، امام را ترک نکردند؛ مانند عابس شاکری که نامه مسلم را آورد.[۵]

البته امام حسین ﷺ با انتخاب زیرکانه روز هشتم ذی‌حجه یا روز قبل آن[۶] خواست خبر حرکت خود و اهمیت آن را به گوش دیگران برساند و اینکه مکه برای او امن نبوده و نیست و نمی‌خواهد حرمت حرم امن الهی شکسته شود. ایشان در دیدار با عبدالله بن زبیر به این نکته اشاره کردند؛[۷] بنابراین، خبر یا تحلیل مشهور که حضرت حج را به عمره تبدیل کرد، نادرست است. با نگاهی به روایاتی که در کتب اربعه آمده، این نکته مسلم می‌شود که اساساً امام حسین ﷺ نیت حج نکرده است؛ زیرا از سوم شعبان در مکه بوده است.[۸]

---

۱. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۲، ص۶۷.
۲. شیخ عباس قمی؛ منتهی الامال؛ فصل ششم باب پنجم، ج۱، ص۶۷۰. مرتضی مطهری؛ مجموعه آثار؛ ج۱۷، ص۵۳۲.
۳. ابن‌قولویه؛ کامل الزیارات؛ ص۷۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۵، ص۸۵.
۴. ابومخنف؛ وقعة الطف؛ ص۶۰.
۵. همان، ص۱۱۱.
۶. ابن‌قولویه؛ کامل الزیارات؛ ص۷۳.
۷. همان، ص۷۳.
۸. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۲، ص۳۵.

حضرت نیت عمره نموده و با اتمام عمره، سفر به کربلا را آغاز کرده است. در دو روایت معتبر ذکر شده است که امام حسین ﷺ عمره انجام داده و معتمِر بوده است، نه اینکه حج را به عمره تبدیل کرده و کسی که عمره انجام دهد، بعد از آن می‌تواند به هر جا که خواست برود. این دو روایت را ذکر می‌کنیم:

۱. ابراهیم بن عمر یمانی از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی می‌پرسد که در ماه‌های حج به قصد عمره به مکه آمده، سپس به شهر خود برگشته است. حضرت می‌فرماید: اشکال ندارد و اگر در این سال حجِ اِفراد انجام دهد، قربانی بر او واجب نیست؛ زیرا حسین بن علی ﷺ یک روز قبل از روز ترویه به سوی عراق حرکت کرد، درحالی‌که با عمره به مکه وارد شد.[۱]

۲. معاویة بن عمار گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردم: از کجا کسی که حج تمتع انجام می‌دهد و کسی که عمره انجام می‌دهد، از هم جدا می‌شوند؟ فرمود: متمتع با حج مرتبط است (کسی که عمره تمتع انجام دهد لازم است حج تمتع انجام دهد و از مکه بیرون نرود) و عمره‌گزار وقتی آن را انجام داد، به هر جا بخواهد می‌رود؛ اما حسین بن علی ﷺ در ذی‌حجه عمره انجام داد؛ سپس روز ترویه به سوی عراق رفت و مردم به سمت منا در حرکت بودند و اشکال ندارد انجام عمره در ذی‌حجه برای کسی که نمی‌خواهد حج انجام دهد.[۲]

از این دو خبر معتبر استفاده می‌شود که حضرت عمره انجام داده است نه اینکه حج خود را به عمره تبدیل کرده باشد. به نظر می‌رسد آنچه مشهور است، بر اساس تحلیل موقعیت خطیر زمان حرکت امام حسین ﷺ، بیان شده است، نه گزارش دقیق تاریخی.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۳۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۴۳۶. البته در تهذیب حرکت حضرت روز ترویه ذکر شده است.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۳۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۴۳۷.

تسلیم ودایع امامت

در کتاب کافی سه گزارش مختلف درباره تحویل ودایع امامت نقل شده است که در یکی ذکرشده حضرت آنها را به امام سجاد ﷺ داده و در خبری نقل شده که به ام‌سلمه تحویل داده و در دو خبر دیگر آمده که به دخترش، فاطمه، تحویل داده است. ممکن است حضرت دو نسخه از وصیت‌نامه خود را به آن دو تحویل داده باشد؛ اما ودایع امامت متفاوت بوده است. احتمال دارد آنچه به امام سجاد ﷺ داده، با آنچه به ام‌سلمه یا دخترش فاطمه داده، متفاوت باشد و به جهت اوضاع سیاسی ـ اجتماعی خاص این تأکیدات انجام گرفته باشد.

۱. امام سجاد ﷺ

در خبری که راجع به مدعیان امامت در کتاب کافی آمده، به این نکته اشاره شده که محمد بن حنفیه مدعی جانشینی برادرش امام حسین ﷺ بود و امامت امام سجاد ﷺ را قبول نداشت. امام سجاد ﷺ به عمویش فرمود: ای عمو، از خدا بترس و آنچه را حق تو نیست، ادعا مکن من تو را موعظه می‌کنم که مبادا از نادانان باشی. به‌تحقیق پدرم که صلوات خدا بر او باد، قبل از رفتن به عراق به من وصیت نموده و دراین‌باره یک ساعت قبل از شهادتش با من عهد کرده است و این سلاح پیامبر ﷺ است که نزد من است؛ پس مدعی امر امامت مباش؛ زیرا می‌ترسم عمر تو کوتاه شود و دچار پریشان‌حالی شوی؛ زیرا خداوند وصایت و امامت را در نسل حسین ﷺ قرار داده است.[1] در این خبر بیان شده که امام حسین ﷺ در دو جا در مدینه و قبل از شهادتش درباره امامت با پسرش امام سجاد ﷺ سخن گفته و شمشیر رسول خدا ﷺ را به عنوان نشانهٔ امامت نزد وی نهاده است یا طبق سفارش پدرش، آن را بعد از بازگشت از کربلا از ام‌سلمه گرفته است.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۱۹۱.

۲. ام‌سلمه

ابوبکر حضرمی از امام صادق ﷺ نقل می‌کند: حسین بن علی ﷺ وقتی به سوی عراق حرکت کرد، کتاب‌ها و وصیت‌نامهٔ خود را نزد ام‌سلمه به ودیعت گذاشت. زمانی که علی بن الحسین ﷺ (به مدینه) بازگشت، آنها را به ایشان داد.[۱] روایات دیگری نیز درباره این وصیت نقل شده است. در نقلی ذکر شده که پیامبر ﷺ این وصیت و صحیفه را به علی ﷺ داد که او به حسن و حسن به حسین و حسین به علی بن الحسین ﷺ و او به امام باقر ﷺ بدهد. ذکر شده که مسائل علمی و سلاح ویژه‌ای بوده که به ام‌سلمه داده شده است.[۲]

۳. فاطمه دختر امام حسین ﷺ

کلینی دو روایت از ابوالجارود از امام باقر ﷺ نقل می‌کند که در حقیقت یکی را می‌توان مختصر دیگری دانست. در هر دو خبر آمده که حضرت وصیت‌نامهٔ خود را به فاطمه، دخترش، تحویل داد.

در خبر مفصل می‌خوانیم: حسین بن علی ﷺ هنگامی که وقت چیزی رسید که رسید (زمان شهادت)، دخترش فاطمه کبری را صدا زد و به او کتابی داد که در پارچه‌ای پیچیده شده بود و وصیتی که ظاهر بود؛ زیرا امام علی بن الحسین ﷺ در آن زمان مریض بود. امام حسین ﷺ چاره‌ای جز تحویل آن به فاطمه ندید، جز اینکه فاطمه (بعد) آن را به علی بن الحسین ﷺ داد. بعد می‌افزاید: به خدا سوگند آن کتاب به دست ما رسیده، ای زیاد. ابوجارود زیاد (بن منذر) گوید: پرسیدم: قربانت شوم، چه چیزی در آن کتاب بود؟ فرمود: به خدا سوگند در آن هر چیزی بود که فرزندان آدم به آن نیاز داشتند، از زمان خلقت تا وقت پایان دنیا. به خدا سوگند در آن حدود الهی بود حتی حکمِ ارشِ

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۰۴.
۲. همان، صص ۲۳۵ـ۲۳۶ و ۲۹۷.

خدش (دیه خراش بدن).[۱]

به نظر می‌رسد آن کتاب، جامعه بوده است که اخبار آینده نیز در آن گزارش شده و نیازهای علمی جامعه اسلامی در آن آمده است.[۲] در خبر رضوی که علائم امامان برشمرده شده، خبر کتاب جامعه آمده که نزد امامان است[۳] و در آن خبر و دیگر اخبار،[۴] جامعه یکسان توصیف شده است که با مشخصات بیان‌شده در این خبر همسوست.

گفتار دوم: نکاتی درباره شهادت حضرت

نکات و حوادثی مربوط به هنگام شهادت امام حسین علیه‌السلام و بعد از واقعه کربلا در کتب اربعه نقل شده است که به آنها اشاره می‌کنیم:

سخن منادی در هنگام شهادت امام حسین علیه‌السلام

وقتی که امام حسین علیه‌السلام از زین بر زمین افتاد سپس افراد تلاش کردند سر ایشان را از بدن جدا کنند و در آستانه شهادت بود. منادی از بطن عرش الهی ندا سر داد «ای امت متحیر گمراه بعد از پیامبرش، خداوند شما را برای عید اضحی و فطر موفق نمی‌کند». بعد امام صادق علیه‌السلام افزود: به خدا سوگند موفق نشدند و نمی‌شوند تا انتقام حسین علیه‌السلام گرفته شود.[۵] این نکته با عبارتی دیگر نیز نقل شده است.[۶]

---

۱. همان، ص۳۰۳ـ۳۰۴.

۲. همان، ص۲۳۹: «فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّى الْأَرْشُ فِي الْخَدْشِ».

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۴۱۹.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۷۱ و ج۵، ص۳۶۴.

۵. همان، ج۴، ص۱۷۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۷۵: «أَلَا أَيَّتُهَا الْأُمَّةُ الْمُتَحَيِّرَةُ الضَّالَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا لَا وَفَّقَكُمُ اللهُ لِأَضْحًى وَ لَا لِفِطْرٍ».

۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۸۹.

دو نکته آسمانی دربارهٔ شهادت امام حسین علیه السلام

امام باقر علیه السلام گوید: پیروزی برای امام حسین علیه السلام در راه بود و او میان پیروزی و لقاءالله مخیّر شد و او لقای الهی را برگزید. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: وقتی آن اتفاق برای امام حسین علیه السلام رخ داد، ملائکه به درگاه الهی با گریه ضجه کردند و گفتند: این‌گونه با حسین علیه السلام برگزیده‌ات و فرزند پیامبرت عمل می‌شود؟ خداوند هم سایه قائم را برای آنان بر پا داشت و فرمود: با این از آنان انتقام می‌گیرم.[۱] مردان الهی شهادت را بر هر چیزی مقدم می‌دارند. خداوند برای ارج‌نهادن به خون حسین علیه السلام هفتادهزار ملک بر قبر حسین موکل می‌کند که موپریشان از روز شهادتش تا قیام قائم، بر او درود بفرستند و در حق زائران قبر حسین علیه السلام دعا کنند.[۲] در خبری بیان شده که اگر جمع زیادی برای انتقام خون امام حسین علیه السلام کشته شوند، سزاوار است.[۳]

جامه و خضاب امام حسین علیه السلام در هنگام شهادت

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: حسین بن علی علیه السلام وقتی به شهادت رسید که بر بدن او جبّهٔ خزّ سیاه‌وشی بود. بر آن، جای ۶۳ ضربه دیدند، اعم از ضربهٔ شمشیر، نیزه و تیر.[۴] در روایات به این پوشش حضرت و سیره امام حسین علیه السلام استناد شده است. جعفر بن عیسی گوید: در نامه‌ای به ابوالحسن رضا علیه السلام، از ایشان درباره حیواناتی که لباس خز از پوست آنهاست پرسیدم که آیا درنده هستند؟ حضرت نوشت: امام حسین علیه السلام و بعد از او جدم از خزّ استفاده کرده‌اند.[۵]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص۴۶۵، ح ۶ و ۷.
۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص۴۷.
۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۸، ص۲۵۵.
۴. همان، ج ۶، ص۴۵۲.
۵. همان.

ابوبکر حضرمی گوید: از امام صادق ﷺ از خضاب با وسمه پرسیدم، فرمود: اشکال ندارد. امام حسین ﷺ به شهادت رسید درحالی‌که به وسمه خضاب کرده بود.[۱] در خبری دیگر می‌فرماید: امام حسین ﷺ به شهادت رسید درحالی‌که با وسمه خضاب کرده بود.[۲] وسمه درختی است که از برگ آن برای رنگ‌کردن استفاده می‌کردند.[۳]

امام سجاد ﷺ در دربار یزید

خانواده امام حسین ﷺ را به کوفه و شام به اسارت بردند. گزارشی درباره شام نقل شده است. هنگامی که علی بن الحسین ﷺ به نزد یزید به اسارت برده شد، در برابر یزید ایستاد. یزید لعنة الله علیه گفت: «وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ:[۴] آنچه از مصیب به شما می‌رسد توسط خودتان به دست آمده است». امام سجاد علی بن الحسین ﷺ به وی پاسخ داد: این آیه دربارهٔ ما نیست؛ بلکه این آیه شامل حال ما می‌شود: «ما أَصابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ[۵] هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفس‌های شما (به شما) نرسد، جز اینکه در کتابی آمده پیش از آنکه آن را قطعی کنیم و این بر خداوند آسان است». در اینجا امام ادعای باطل و نادرست یزید را با سخنی از کلام الهی پاسخ می‌دهد و مهر بطلان بر آن می‌نهد. بدیهی است که در این قتل یزید که فرمان داده و لشکریان تحت نظر وی سهیم‌اند.

---

۱. همان، ص۴۸۳.

۲. همان: «قُتِلَ الْحُسَيْنُ ﷺ وَ هُوَ مُخْتَضِبٌ بِالْوَسِمَةِ».

۳. خلیل بن احمد فراهیدی؛ کتاب العین؛ ج۷، ص۳۲۱: «شجرة ورقها خضاب».

۴. شوری: ۳۰.

۵. حدید: ۲۲.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۴۵۰.

عزاداری زنان و همسر امام حسین ﷺ

بی‌تابی در عزاداری و به سر و صورت زدن را برخی فقها دارای اشکال می‌دانند و منبع آنها روایاتی است که بخشی در تهذیب الأحکام آمده است. در همان روایات، بی‌تابی زنان همراه امام حسین ﷺ در روز عاشورا چنین بیان شده است:

زنان فاطمی گریبان چاک کردند و بر صورت‌های خود زدند به جهت مصیبت امام حسین ﷺ و برای چنین مصیبتی بر صورت‌ها زده می‌شود و گریبان‌ها چاک می‌گردد.[1] مصقله گوید: شنیدم امام صادق ﷺ می‌فرمود: چون حسین ﷺ کشته شد، همسر کلبیه آن حضرت (دختر امرؤالقیس و مادر سکینه)[2] برایش سوگواری به پا کرد و خود گریست و زنان و خدمتگزاران او هم گریستند تا اشک چشمشان خشک شد و تمام گشت. آن هنگام یکی از کنیزانش را دید می‌گرید و اشک چشمش جاری است؛ او را طلبید و گفت: چرا در میان ما تنها اشک چشم تو جاری است؟ او گفت: من چون به سختی و مشقت می‌افتم، سویق (شربت مخصوصی) می‌آشامم. او هم دستور داد غذا و سویق تهیه کنند و خودش از آن خورد و نوشید و به دیگران هم خورانید و نوشانید و گفت: مقصودم از این عمل این است که برای گریستن بر حسین ﷺ نیرو پیدا کنیم.

شخصی برای زن کلبیه چند پرنده سیاه‌رنگ هدیه فرستاد تا به وسیله آنها بر سوگواری حسین ﷺ کمک شود. او چون آنها را دید، گفت: اینها چیست؟ گفتند: هدیه‌ای است که فلانی فرستاده است تا بر سوگواری حسین ﷺ کمک شوی. او گفت: ما که عروسی نداریم، اینها را برای چه می‌خواهیم؟! سپس دستور داد آنها را از خانه بیرون کردند. چون از خانه بیرون شدند، اثری از آنها احساس نشد؛ مثل اینکه میان آسمان و

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۸، ص۳۲۵: «وَ قَدْ شَقَقْنَ الْجُيُوبَ وَ لَطَمْنَ الْخُدُودَ الْفَاطِمِيَّاتُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ وَ عَلَى مِثْلِهِ تُلْطَمُ الْخُدُودُ وَ تُشَقُّ الْجُيُوبُ».

۲. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۲، ص۱۹۵. همو، جمل من أنساب الأشراف؛ ج۲، ص۴۱۵.

زمین پرواز کردند و بعد از رفتن آنها از خانه، اثری در خانه از آنها دیده نشد.[۱]

توضیح

علامه مجلسی رحمه‌الله گوید: این خبر از نظر لفظ و معنا دارای تشویش و اضطراب است.[۲] در منابع مختلف ذکر شده است که رباب بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام تا یک سال زیر سقف نرفت. جمعی از اشراف به خواستگاری وی آمدند، ولی او نپذیرفت و بعد از دنیا رفت و طبق نقلی دیگر، تا یک سال بر سر قبر امام حسین علیه‌السلام عزاداری کرد و بعد که به مدینه آمد، از روی تأسف از دنیا رفت.[۳]

زیارت امام حسین علیه‌السلام

اهتمام به زیارت امام حسین علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گزارش شده است. ابوعامر ساجی، واعظ حجازی گوید: خدمت ابوعبدالله جعفر بن محمد علیه‌السلام رسیدم. به ایشان گفتم: ای فرزند فرستاده خدا، چه مزدی است برای کسی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را زیارت کند و خاکش را آباد نماید؟ فرمود: ای ابوعامر، پدرم از پدرش از جدش حسین بن علی علیهم‌السلام از علی علیه‌السلام نقل کرد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: به خدا سوگند در سرزمین عراق تو را می‌کشند و در آنجا دفن می‌کنند. گفتم: ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، چه پاداشی است برای کسی که قبرهای ما را زیارت کند و آباد سازد و بر زیارت آنها تعهد داشته باشد؟ به من فرمود: ای ابوالحسن، خداوند قبر تو و قبر فرزندانت را بقعه‌ای از بقعه‌های بهشتی و عرصه‌ای از عرصات آن قرار داده است.[۴]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۶۶. سیدجواد مصطفوی؛ ترجمهٔ أصول الکافی؛ ج۲، ص۳۶۷.

۲. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۵، ص۳۷۳.

۳. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل، ج۴، ص۸۸؛ محمدتقی تستری؛ قاموس الرجال؛ ج۱۲، ص۲۵۵.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲۲.

درباره اهمیت زیارت امام حسین ﷺ و کیفیت آن خبری نقل است که برای اهل معرفت بسیار مهم و قابل توجه است. امام صادق ﷺ فرمود: هر کس حسین بن علی ﷺ را زیارت کند درحالی‌که برای خدا باشد نه برای شرارت و نه خوشگذرانی و نه ریا و شهرت، گناهانش پاک شود آن‌گونه که جامه در آب پاک می‌گردد. پس بر آن چرکی باقی نمی‌ماند و برای هر قدمی که بر می‌دارد و هر قدمی که بلند می‌کند، یک عمره برای او نوشته شود.[۱]

این روایت نکته مهمی را بیان کرده است که زیارت نباید برای خوشگذرانی و بطر و شرارت باشد و نه برای ریا و تعریف دیگران؛ باید فقط برای خدا باشد. در این صورت بسیار ارزش دارد و هر گام آن ثواب یک عمره دارد. در روایات شیوه زیارت حضرت نیز نقل شده است.[۲]

کامل‌بودن نماز در کنار قبر امام حسین ﷺ

فتوای فقهای شیعه بر این است که نماز در چهار موضع کامل خوانده می‌شود؛ یکی از آنها رواق متصل به مرقد امام حسین ﷺ است.[۳] روایاتی نقل شده است که موسی بن جعفر ﷺ به زیاد قندی می‌فرماید: ای زیاد، آنچه برای خود دوست دارم برای تو نیز دوست دارم و آنچه برای خود کراهت دارم برای تو کراهت دارم. نماز را در حرمین (مکه و مدینه) و در کوفه و نزد قبر امام حسین ﷺ کامل انجام ده.[۴] در روایات متعددی از امام صادق ﷺ نقل شده که نماز را در چهار مکان کامل بخوان: مسجدالحرام، مسجدالنبی،

---

۱. شیخ مفید؛ کتاب المزار؛ ص۳۶. ابن‌قولویه؛ کامل الزیارات؛ ص۱۴۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۴۴: «مَنْ زَارَ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ ﷺ مُحْتَسِباً لَا أَشِراً وَ لَا بَطِراً وَ لَا رِیَاءً وَ لَا سُمْعَةً مُحِّصَتْ ذُنُوبُهُ کَمَا یُمَحَّصُ الثَّوْبُ فِی الْمَاءِ فَلَا یَبْقَی عَلَیْهِ دَنَسٌ وَ یُکْتَبُ لَهُ بِکُلِّ خُطْوَةٍ حِجَّةٌ وَ کُلَّمَا رَفَعَ قَدَمَهُ عُمْرَةٌ».

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۵۲.

۳. روح‌الله موسوی خمینی؛ توضیح المسائل؛ مسئله ۱۳۵۶.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، صص۴۳۱ و ۴۳۲. همو، الإستبصار؛ ج۲، ص۳۳۵.

مسجد کوفه و حرم امام حسین ﷺ.[۱]

تربت امام حسین ﷺ

تربت امام حسین ﷺ دارای ارزش زیادی است؛ توصیه شده با آن نماز خوانده شود.[۲] خوردن اندک آن اشکال ندارد و دوای هر دردی معرفی شده است[۳] و باعث رفع ترس و نگرانی می‌شود.[۴] روایت است که کام فرزندانتان را با آب فرات و تربت قبر امام حسین ﷺ باز کنید؛ اگر نبود، با آب باران.[۵]

در تهذیب الأحکام محدوده تربت حسینی مشخص شده است. امام صادق ﷺ آن را از قبر حضرت تا ده میلی آن معرفی کرده است.[۶] در کتاب من لایحضره الفقیه حریم قبر حضرت پنج فرسخ از چهار جهت معرفی شده است.[۷] موضع قبر حضرت باغی از باغ‌های بهشت است.[۸]

نهی از روزهٔ روز عاشوراء

روزه روز عاشورا در گذشته مطرح بوده، ولی اسلام دستور ترک آن را داده است و آل زیاد دوباره بر انجام آن اصرار کردند. نجیة بن حارث گوید: از امام باقر ﷺ از روزهٔ روز

---

۱. ر.ک: محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۸۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۴۴۲. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۲، ص۳۳۵. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص ۴۳۰.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۶۸: «السُّجُودُ عَلَى طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ يُنَوِّرُ إِلَى الْأَرَضِينَ السَّابِعَةِ».

۳. همان، ج۲، ص۵۹۹: «الصَّادِقُ ﷺ: فِي طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ هُوَ الدَّوَاءُ الْأَكْبَرُ».

۴. ابن‌قولویه؛ کامل الزیارات؛ ص۲۸۲: «تُرْبَةِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَإِنَّ فِيهَا الشِّفَاءَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ الْأَمْنَ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۲۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۴۳۶: «حَنِّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِمَاءِ الْفُرَاتِ وَ بِتُرْبَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَبِمَاءِ السَّمَاءِ».

۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۷۲: «التُّرْبَةُ مِنْ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ عَشَرَةُ أَمْيَالٍ».

۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۶۰۰.

۸. همان: «مَوْضِعُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ مُنْذُ يَوْمَ دُفِنَ فِيهِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ».

عاشورا پرسیدم، فرمود: روزه‌ای است که متروک و رها شده با نزول روزه ماه رمضان و احیای چیز متروک بدعت است. نجیه گوید: این موضوع را پس از امام باقر ﷺ از امام صادق ﷺ پرسیدم. پاسخ ایشان مانند پاسخ پدرش بود؛ سپس به من فرمود: آگاه باش برای روزه این روز نه آیه در کتاب خدا نازل شده و نه سنتی (از پیامبر) بر آن وجود دارد، جز سنت آل زیاد که خداوند آنان را با کشتن امام حسین بن علی ﷺ لعن کرده است؛[1] بنابراین روزه عاشورا سنتی است از آل زیاد و بنی‌امیه و خداوند و رسول خدا ﷺ آن را متروک ساخته‌اند.

جنایت یزید در مدینه

در خبری گزارشی از عمل زشت یزید در قتل عام مردم مدینه نقل شده است. در این خبر زمان واقعه هنگام رفتن یزید به حج بیان شده که وی به مدینه آمده است که دقیق به نظر نمی‌رسد. یزید فردی را به سوی مردی از قریش فرستاد؛ او را آوردند. یزید به او گفت: آیا اقرار می‌کنی که بندهٔ من باشی، اگر خواستم تو را بفروشم و اگر خواستم تو را به بردگی بگیرم؟ مرد گفت: به خدا سوگند ای یزید، تو از جهت حسب از من گرامی‌تر نیستی و نه پدرت در جاهلیت و اسلام از پدرم برتر بود و نه تو از من در دین برتر و بهتری؛ پس چگونه به آنچه تو خواستی اقرار کنم؟ یزید گفت: اگر اقرار نکنی، به خدا سوگند تو را می‌کشم. مرد گفت: کشتن من بالاتر از کشتن حسین بن علی ﷺ توسط تو نیست. او فرزند رسول خدا ﷺ بود. یزید دستور داد او را کشتند.[2]

نقل شده است که سپس فرستاد علی بن الحسین ﷺ را آوردند. به او نیز مانند سخنانی گفت که به مرد قرشی گفته بود. علی بن الحسین ﷺ پاسخ داد: آیا این‌گونه

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۳۰۱. همو، الإستبصار؛ ج۲، ص۱۳۴: «أَمَا إِنَّهُ صِيَامُ يَوْمٍ مَا نَزَلَ بِهِ كِتَابٌ وَ لَا جَرَتْ بِهِ سُنَّةٌ إِلَّا سُنَّةُ آلِ زِيَادٍ لَعَنَهُمُ اللهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۳۴.

تصور می‌کنی که اگر اقرار نکنم، مرا نیز مانند مرد دیروزی می‌کشی؟ یزید لعنة الله گفت: آری. علی بن الحسین ﷺ گفت: من به آنچه خواستی اقرار می‌کنم؛ من بنده مجبور هستم؛ اگر خواستی نگه دارم و اگر خواستی بفروش. یزید گفت: خونت را حفظ کردی و این از شرافتت چیزی نکاست.[۱]

نقد و بررسی

بیان چند نکته در اینجا لازم است:

۱. علامه مجلسی ذکر می‌کند یزید به مدینه سفر نکرده است و گفته شده در ایام خلافتش از شام بیرون نرفت تا اینکه مُرد و به آتش رفت. ممکن است منظور از یزید در اینجا عامل و کارگزار یزید، مسلم بن عقبه ملعون باشد که در واقعه حرّه به مدینه حمله کرد و جمع زیادی از مردم مدینه را کشت. او از مردم مدینه بیعت گرفت که برده یزید باشند و چنین گزارشی بین وی و امام سجاد ﷺ نقل شده است؛ در نتیجه موضوع بر راویان مشتبه شده و به جای مسلم بن عقبه یزید ذکر شده است[۲] یا ممکن است عبارت متن «عامل یزید» بوده و کلمهٔ عامل افتاده باشد.

۲. اگر ادعای مجلسی را صحیح بدانیم، به این معناست که گزارشی که از حج یزید نقل شده، مربوط به قبل از خلافت وی بوده است. از برخی نقل‌ها استفاده می‌شود که یزید به مسلم بن عقبه دستور داده بود متعرض امام سجاد ﷺ و خاندان آنان نشود؛[۳] به همین جهت او به حضرت احترام می‌گذاشت و تنها سه تن از بنی‌هاشم کشته شدند.[۴] در هر صورت آنچه ذکر شده، بخشی از جنایات عمال یزید بوده است.

---

۱. همان.

۲. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۲۶، ص۱۷۸.

۳. ابوجعفرمحمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۵، ص۴۸۴.

۴. ابن‌قتیبه؛ الإمامة و السیاسه؛ ج۱، ص۲۴۱.

انتقام مختار بن ابی‌عبیده

مختار بن ابی‌عبیده ثقفی با نام انتقام از قاتلان امام حسین علیه السلام قیام کرد و جمع زیادی از آن جنایتکاران و قاتلان شهدای واقعه کربلا را مجازات نمود. درباره مختار چند روایت در کتب اربعه نقل شده است که یکی از آنها عقیده طرفداران وی را بیان می‌کند و دیگری کار وی را و سومی وضعیت او را در قیامت مشخص می‌کند که مشمول شفاعت امام حسین علیه السلام قرار می‌گیرد. اکنون به نقل آنها می‌پردازیم:

۱. در کافی در خبری چنین آمده است: یکی از یاران حضرت امام باقر علیه السلام به ایشان گفت: مردی از طرفدارن مختار با من دیدار کرد. او محمد بن حنفیه را امام می‌دانست و من پاسخی برای رد ادعای وی نداشتم. امام او را راهنمایی کرد که می‌گفتی نام امامان توسط پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده است؛ حضرت به علی، علی به حسن و حسن به حسین علیهم السلام وصیت کرده است؛ اما امام حسین علیه السلام نگفت من مانند تو امام هستم؛ بلکه وصیت حضرت را پذیرفت.[۱] یعنی برای محمد بن حنفیه وصیتی از سوی امام حسین علیه السلام نشده است.

این خبر از اعتقاد طرفداران مختار به امامت محمد بن حنفیه حکایت دارد؛ به همین جهت به طرفداران وی کیسانیه می‌گفتند[۲] و در این خبر به آنان «مختاریه» اطلاق شده است. در خبری امام می‌فرماید: همیشه سرّ ما مکتوم و پنهان بود تا اینکه در دست فرزندان کیسان قرار گرفت و آنان در راه‌ها و روستاهای کوفه آن را مطرح و فاش نمودند.[۳] کیسان را لقب مختار دانسته‌اند که به انتقام خون امام حسین علیه السلام قیام کرد:[۴] در نتیجه باید گفت

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۹۱.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۵۴۳. محمدصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۸، ص۹.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۲۲۳: «مَا زَالَ سِرُّنَا مَکْتُوماً حَتَّی صَارَ فِی یَدَیْ وُلْدِ کَیْسَانَ فَتَحَدَّثُوا بِهِ فِی الطَّرِیقِ وَ قُرَی السَّوَادِ».

۴. محمدصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۹، ص۱۲۱. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۵، ص۶۹۹.

منظور از فرزندان وی طرفداران اوست که در کوفه بودند. برخی برای کیسان معنای دیگر بیان کرده‌اند.[۱] این خبر نوعی تعریض به عملکرد مختار است.

در خبری آمده ابن‌حنفیه مدعی بود امام حسین علیه‌السلام به کسی وصیت نکرده است و در نتیجه امامت به من که برادر و بزرگ‌تر هستم منتقل می‌شود. امام سجاد علیه‌السلام پاسخ می‌دهد: امام حسین علیه‌السلام قبل از رفتن به عراق و نیز قبل از شهادتش به من وصیت کرده و تو مدعی چیزی مباش که حقت نیست و وصیت و امامت در خاندان حسین علیه‌السلام است.[۲] از خبری که ابن‌نما آورده[۳] و در بحار الأنوار بازتاب یافته است، استفاده می‌شود که امام سجاد علیه‌السلام امور مربوط به قیام مختار را به عمویش ابن‌حنفیه واگذار کرده است. حضرت خطاب به ایشان فرمود: اگر بنده‌ای آفریقایی در صدد انتقام برآید، باید از او حمایت کرد و خطاب به محمد بن حنفیه می‌افزاید: ای عمو، تو را در امور مربوط به قیام بر ضد قاتلان حضرت ولایت دادم؛ آن‌گونه که می‌خواهی، عمل کن؛[۴] در نتیجه مختار به دستور امام سجاد علیه‌السلام از ابن‌حنفیه در قیام خود کسب تکلیف می‌کرده است.

۲. خبری در تهذیب درباره وضعیت مختار نقل شده است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از صراط می‌گذرد، بعد علی علیه‌السلام و بعد حسن علیه‌السلام و بعد از حسن، حسین علیه‌السلام می‌گذرند. در وسط صراط که قرار می‌گیرند، مختار امام حسین علیه‌السلام را صدا می‌زند: ای ابوعبدالله، من انتقام تو را گرفتم. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید: به او پاسخ بده. امام حسین علیه‌السلام مانند یک عقاب تیزپرواز خود را به آتش می‌زند و مختار را نجات می‌دهد. در ادامه آمده است: اگر قلب مختار شکافته شود، در قلب او دوستی آن دو وجود دارد.[۵]

---

۱. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۴، ص۱۰۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۹، ص۱۹۰.
۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۴۸.
۳. ابن‌نما؛ ذوب النضار؛ ص۹۷.
۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۵، ص۳۶۵: «یاعَمِّ لَوْ إنَّ عَبْداً زَنْجِیّاتَعَصَّبَ لنا أهْلَ البَیْتِ لَوَجَبَ عَلَی النّاسِ مُوازَرَتُهُ وَ قَدْ وَلَّیْتُکَ هذَاالأمْر فَاصْنَعْ ما شِئْتَ: ای عمو، اگر برده زنگی برای ما خاندان تعصب بورزد، بر مردم واجب است که از او حمایت کنند. من زمام این کار را به دست تو سپردم؛ پس هرگونه که می‌خواهی عمل کن».
۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۴۶۶.

شرح و بررسی

علامه مجلسی در شرح این حدیث به نکاتی اشاره می‌کند:

۱. درباره مقصود از کلمه «دو»، سه وجه بیان کرده است: ممکن است مراد دو خلیفه اول باشد یا امکان دارد حب مال و ریاست باشد و ممکن است حب حسن و حسین علیهماالسلام باشد.

۲. درباره مختار این‌گونه اظهار نظر می‌کند: بدان که اخبار و اقوال درباره مختار اختلاف دارند و بیشتر اصحاب ما و علمای شیعه بر این نظر هستند که مختار قابل تقدیر است و زیارت‌کننده وی پاداش دارد؛ بلکه گریه‌کننده بر وی دارای پاداش است.[۱]

علامه مجلسی در ادامه به نقل روایاتی می‌پردازد که بر تأیید مختار دلالت دارد و از ابن‌ادریس خبری مشابه خبر تهذیب الأحکام نقل می‌کند.[۲] خبر معتبری دربارهٔ مختار در رجال کشی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که می‌فرماید: مختار را ناسزا نگویید؛ زیرا وی قاتلان ما را کشت و انتقام خون ما را گرفت و بیوه‌زنان ما را به ازدواج درآورد و در میان ما در زمان سختی، اموالی را تقسیم کرد.[۳] شارحان کتب اربعه این خبر و اخبار دیگری را درباره مختار، نقل کرده‌اند.[۴] در رجال کشی روایات مختلفی در مدح مختار نقل شده است.[۵] کتاب وافی بعد از نقل خبر رجال کشی، به معرفی مختار می‌پردازد و چند روایت در تأیید وی از رجال کشی نقل می‌کند.[۶]

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج۳، ص۳۱۳: «و اعلم أنّه اختلف الأقوال و الأخبار فی شأن المختار و أکثر أصحابنا علی أنّه مشکورٌ و زائره مأجورٌ بل زاریه مأزور».

۲. همان.

۳. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۱۲۵.

۴. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۱۴، ص۴۵۵. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۲۵، ص۶۹۳. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار؛ ج۳، ص۳۱۴.

۵. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۱۲۵.

۶. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۲۵، ص۶۹۳.

در جمع‌بندی این روایات، اگر خبر ارجاع وی توسط امام سجاد ﷺ به محمد بن حنفیه را، درست بدانیم و اینکه مختار با ارسال سر عبیدالله بن زیاد و عمر سعد برای امام سجاد ﷺ، آن حضرت را خوشحال کرد، اعتقاد وی به امامت آن حضرت تأیید می‌شود. وقتی که امام سجاد ﷺ از کشته‌شدن این دو جنایتکار آگاه شد، سجده شکر به جای آورد و فرمود: خدا به مختار جزای خیر دهد؛[1] درنتیجه می‌توان گفت او مورد عنایت بوده است؛ البته این احتمال بعید نیست که در هنگام حکمرانی تخلفاتی کرده باشد، اما از جهت عقیده مشکلی نداشته است.

---

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۱۲۷. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۲۵، ص۶۹۳: «وَ جَزَی اللهُ الْمُخْتَارَ خَیْراً».

جمع‌بندی

در این بخش نکاتی از سیره نظامی معصومان بیان شد که در فصول گذشته به جمع‌بندی آن پرداختیم. اینک به جمع‌بندی کل بخش نظامی و فصل پایانی آن می‌پردازیم:

۱. سیره در زمان معصومان به روش نظامی پیامبر اطلاق می‌شده و روایات بر این نکته شاهد است که نمونه‌هایی از آن بیان شد. کتاب‌های سیره نیز بیشتر دربارهٔ جنگ‌های پیامبر ﷺ بوده است؛ به همین جهت برخی فقهای شیعه و علمای اهل سنت از کتاب جهاد به کتاب سِیَر تعبیر کرده‌اند.

۲. از جمع معصومان، رسول خدا ﷺ و سه امام امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین ﷺ قیام کردند و دارای سیره نظامی هستند که به مواردی از آنها در کتب اربعه اشاره شده است. پیامبر ﷺ برابر آماری حدود هفتاد غزوه و سریه داشته است. غزوه جنگ‌هایی بود که پیامبر ﷺ خود در آن شرکت داشت و سریه گروه‌های اعزامی برای جنگ یا مأموریت بود. البته به گروه‌های بیش از چهارصد نفر سریه گفته نمی‌شود، بلکه به آنها غزوه اطلاق می‌گردد. در کتب اربعه نکاتی درباره جنگ بدر کبری، احد و خیبر آمده و به جنگ بدر اولی، خندق یا احزاب، حنین، تبوک و ذات‌الرقاع و صلح حدیبیه اشاره‌هایی شده است.

۳. پیامبر ﷺ در هنگام اعزام گروه‌ها برای مأموریت و عملیات نظامی، توصیه‌های مهمی به آنان می‌کرد که به مردم ستم نکنند و افراد را مُثله ننمایند و درختان را بی‌جهت

قطع نکنند و... . مشابه این توصیه‌ها را امیرالمؤمنین ﷺ به نیروهای اعزامی خود می‌فرمود. هدف از جهاد اِعلای کلمه حق بیان شده و توصیه گردیده که قبل از هر نبردی، دشمنان به حق دعوت شوند؛ همچنین در هنگام نبرد کسی به مبارزه طلبیده نشود که نوعی تجاوز است؛ اما اگر شخصی به مبارزه دعوت شد، اجابت کند و به‌کاربردن حیله در جنگ برای فریب دشمن مجاز است.

۴. دربارهٔ نبرد بدر گزارش‌های متعددی وجود دارد. این نبرد اولین جنگ مسلمانان با مشرکان قریش بود که در ماه رمضان سال دوم هجری اتفاق افتاد و هنگام وقوع آن، مسلمانان از وضعیت اقتصادی مناسبی برخوردار نبودند. این نبرد در طول تاریخ اسلام مورد توجه مسلمانان بود و حاضران در آن نوعی عزت و برتری داشتند و ملاک ارزش‌گذاری در موارد مختلفی قرار می‌گرفت. عدد ۳۱۳ که طبق حروف ابجد، برابر با واژه «جیش» است، درباره تعداد مسلمانان در جنگ بدر نقل‌شده و در مواردی، ملاک پیروزی در صورت داشتن این تعداد نیرو قرار گرفته است.

۵. جنگ احد نیز در اخبار متعددی مطرح است؛ ولی از میان دیگر جنگ‌های پیامبر ﷺ، فقط درباره جنگ خیبر نکاتی آمده و به‌تناسب موضوعاتی خاص، از آن یاد شده است. در نبرد احد مسلمانان به علت بی‌توجهی به دستورهای رسول خدا ﷺ شکست خوردند، حمزه شهید شد و به پیامبر ﷺ آسیب رسید. شایعه کشته‌شدن آن حضرت جمع زیادی را از مقاومت بازداشت و فقط هشت نفر به دفاع از پیامبر ﷺ پرداختند که ابودجانه و علی بن ابی‌طالب جزو بارزترین آنان بودند. علی ﷺ به گونه‌ای جنگید که شمشیرش شکست و پیامبر ﷺ ذوالفقار را به ایشان هدیه داد و حضرت با آن به دفاع از پیامبر پرداخت؛ به گونه‌ای که منادی ندا سر داد: «لا سیف إلاّ ذوالفقار و لا فتی إلاّ علی». در پایان نبرد به شهیدان احترام گذاشته شد و مردم مدینه قبل از عزاداری بر کشته‌های خود، برای حمزه سیدالشهداء عزاداری کردند.

۶. ازآنجاکه هدف از نبرد با مشرکان پذیرش اسلام و نجات انسان‌ها بوده، امان همه

افراد، حتی بردگان، پذیرفته می‌شد. در نبردها فقط مشرکان به بردگی گرفته می‌شدند و امیرالمؤمنین ﷺ از به‌بردگی‌گرفتن مسلمانان در جنگ جمل امتناع کرد که مورد اعتراض واقع شد. چنانچه سازماندهی باغیان باقی بود، افراد فراری آنها تعقیب می‌شدند و اسیران و مجروحان از ادامه نبرد محروم می‌شدند؛ در غیر این صورت با آنان کاری نداشتند و به تعقیب فراریان نمی‌پرداختند.

۷. جهاد با حاکم ستمگر به شکل امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر برابر سخن پیامبر ﷺ، جهاد افضل نامیده شده است. جهاد و مبارزه امام حسین ﷺ با حکومت یزید از این نوع جهاد و برای امربه‌معروف بود. آن حضرت با یزید بیعت نکرد و به مکه رفت و زمانی که همه برای انجام مناسک حج در روز هشتم ذی‌حجه به منا می‌رفتند، امام مکه را ترک کرد تا حرمت حرم امن الهی حفظ شود و در کربلا با یاران خود به شهادت رسید. خبر شهادت آن حضرت در اخبار مختلف نقل شده است. حضرت قبل از سفر، ودایع امامت را به افراد مطمئنی سپردند.

۸. برخی از کارهای فردی امام حسین ﷺ، مانند خضاب‌کردن و لباس خز پوشیدن در آن زمان، مورد استناد فقهی قرار گرفته است. امام سجاد ﷺ در هنگام اسارت ادعای یزید را دربارهٔ علت شهادت امام حسین ﷺ رد کرده و او را مسئول شهادت حضرت دانسته است. به عزاداری یکی از همسران حضرت برای ایشان اشاره شده و بر زیارت و استفاده از تربت حسینی توصیه شده است و امکان کامل‌خواندن نماز در کنار مضجع شریف آن بزرگوار مطرح شده است. در پایان نیز نکاتی درباره قیام مختار و انتقام وی از قاتلان واقعه کربلا به میان آمده است.

کتابنامه

۱. آبی، ابوسعد منصور بن حسین (م ۴۲۱ق.)؛ نثر الدر فی المحاضرات؛ تحقیق خالد عبدالغنی محفوظ؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق./ ۲۰۰۴م.

۲. آقابزرگ تهرانی، شیخ محسن (م ۱۳۸۹ق.)؛ الذریعة إلی تصانیف الشیعه؛ قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۷ق.

۳. آقابخشی، علی و مینو افشاری‌راد(معاصر)؛ فرهنگ علوم سیاسی؛ چ۲، [بی‌جا]: نشر چاپار، ۱۳۸۶ش.

۴. آلوسی بغدادی، سیدمحمود (م۱۲۷۰ق.)؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم؛ تحقیق علی عبدالباری عطیه؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۵. ابن‌ابی‌حاتم، ابومحمد عبدالرحمان بن محمد رازی تمیمی (۳۲۷ ق)؛ تفسیر القرآن العظیم، تحقیق اسعد محمد طیب؛، چ۳، ریاض: مکتبة نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ق.

۶. ـــــــــــ ؛ الجرح و التعدیل، ۹ج، دارإحیاء التراث العربی، بیروت: افست از چ۱، هند، ۱۳۷۱ق.

۷. ابن‌ابی‌شیبه، عبدالله بن محمد بن ابی‌شیبه کوفی عبسی (م ۲۳۵ق.)؛ المصنّف فی الاحادیث و الآثار؛ تحقیق سعید محمد لحّام؛ چ ۱، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق.

۸. ـــــــــــ ؛ المصنّف فی الاحادیث و الآثار؛ تحقیق کمال یوسف حوت، چ۱، بیروت: دارالتاج، ۱۴۰۹ق.

۹. ابن‌ابی‌الحدید (م ۶۵۶ق.)؛ شرح نهج البلاغه؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ چ۱، قم:

مکتبة آیة‌الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۱۰. ابن‌اثیر، عزالدین علی بن محمد جزری (م ۶۳۰ق.)؛ أسد الغابة فی معرفة الصحابه؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
۱۱. ــــــــــــ؛ الکامل فی التاریخ؛ ۱۳جلدی با فهرست ج۱۳، بیروت: دار الفکر [دارصادر]، ۱۳۸۵ق.
۱۲. ابن‌اثیر، مبارک بن محمد جزری (م ۶۰۶ق.)؛جامع الأصول فی أحادیث الرسول؛ تحقیق عبدالقادر الأرنؤوط؛ چ۱، بیروت: مکتبة دارالبیان [بی‌تا].
۱۳. ــــــــــــ؛ النهایة فی غریب الحدیث و الاثر؛ چ۴، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷ش.
۱۴. ابن‌ادریس، محمد بن منصور حلی (م ۵۹۸ق.)؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛ چ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۰ق.
۱۵. ابن‌اسحاق، محمد بن اسحاق بن یسار مطلبی(۸۵ـ۱۵۱ق.)؛ سیرة ابن‌إسحاق (کتاب السیر و المغازی)؛ تحقیق سهیل زکار؛ چ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۸قـ ۱۹۷۸م.
۱۶. ابن‌اشعث، محمد بن محمد (قرن۴)؛ الجعفریات (الأشعثیات)؛ چ۱، تهران: مکتبة النینوی الحدیثه، [بی‌تا].
۱۷. ابن‌اعثم، احمد ابومحمد کوفی (م ۳۱۴ق.)؛ الفتوح؛ تحقیق علی شیری؛ چ۱، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۱۱ق.
۱۸. ــــــــــــ؛ الفتوح؛ ترجمه احمد بن محمد بن مستوفی هروی (م ۵۹۶ق.)؛ تصحیح مجد طباطبائی؛ چ۱، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ش.
۱۹. ابن‌بابویه، علی بن موسی بن حسین بابویه قمی (م ۳۲۹ق.)؛ الإمامة و التبصرة من الحیره؛ چ۱، قم: مدرسه امام مهدی علیه‌السلام، ۱۴۰۴ق.
۲۰. ابن‌براج، قاضی عبدالعزیز طرابلسی (م۴۸۱ق.)؛ المهذب؛ تحقیق جمعی از محققین؛ چ۱، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ق.

۲۱. ابن‌بطریق، یحیی بن حسن (م ۶۰۰ ق.)؛ عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار؛ چ ۱، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
۲۲. ابن‌جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد بغدادی (م۵۹۷)؛ المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک؛ تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا؛ چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق./ ۱۹۹۲م.
۲۳. ابن‌حبان، محمد بن حبان بن احمد ابوحاتم تمیمی بستی (م ۳۵۴ق.)؛ الثقات؛۹ج، چ ۱، حیدرآباد دکن: مؤسسة الکتب الثقافیه، ۱۳۹۳ق.
۲۴. ــــــــــ؛ صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان؛ تحقیق شعیب الأرنؤوط؛ چ ۲، بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۱۴ق.
۲۵. ــــــــــ؛ المجروحین من المحدثین و الضعفاء و المتروکین؛ تحقیق محمود إبراهیم زاید؛ چ ۱، حلب: دارالوعی، ۱۳۹۶ق.
۲۶. ابن‌حجر، ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی(م ۸۵۲ق.)؛ الإصابه فی معرفة الصحابه؛ ۸ج، چ ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۲۷. ــــــــــ؛ تهذیب التهذیب؛ چ ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۴ق.
۲۸. ــــــــــ؛ فتح الباری شرح صحیح البخاری؛ چ ۲، بیروت: دار المعرفه، [بی‌تا].
۲۹. ــــــــــ؛ لسان المیزان؛ چ ۲، بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۰ق.
۳۰. ابن‌حزم، ابومحمد علی بن حزم اندلسی ظاهری (م ۴۵۶ق.)؛ جمهرة أنساب العرب؛ تحقیق جمعی از علما؛ چ ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۳ق.
۳۱. ــــــــــ؛ المحلی فی الآثار؛ تحقیق لجنة أحیاء التراث العربی؛ بیروت: دارالجیل و دارالآفاق الجدیده، [بی‌تا].
۳۲. ابن‌حمدون، ابوالمعالی محمد بن حسن بن محمد بن علی بن حمدون (م ۵۶۲ق.)؛ التذکرة الحمدونیه؛ تحقیق احسان عباس و بکر عباس؛ چ ۳، بیروت: دار صادر، ۲۰۰۹م.
۳۳. ابن‌خلدون، عبدالرحمان بن محمد بن خلدون (م ۸۰۸ ق.)؛ تاریخ ابن‌خلدون

(دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأکبر)؛ تحقیق خلیل شحاده؛ چ۲، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ق./ ۱۹۸۸م.

۳۴. ـــــــــــ؛ مقدمة ابن‌خلدون، چ۵، بیروت: دارالقلم، ۱۹۸۴

۳۵. ابن‌خلکان، ابوالعباس شمس‌الدین أحمد بن محمد (م ۶۸۱ق.)؛ وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان؛ تحقیق احسان عباس؛ چ۲، قم: منشورات شریف رضی[دار الثقافه]، ۱۳۶۴ش.

۳۶. ابن‌داوود، حسن بن علی حلی (ز۷۰۷ق.)؛ رجال ابن‌داود؛چ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ش.

۳۷. ابن‌درید، ابوبکر محمد بن حسن بن درید(م ۳۲۱ق.)؛ جمهرة اللغه؛ تحقیق رمزی منیر بعلبکی؛ چ۱، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۷م/ ۱۳۶۶ق.

۳۸. ابن‌رجب، عبدالرحمان بن أحمد بن رجب حنبلی (م ۷۹۵ق.)؛ الإستخراج لأحکام الخراج؛ بیروت: دارالمعرفه، [بی‌تا].

۳۹. ـــــــــــ؛ الإستخراج لأحکام الخراج؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق.

۴۰. ابن‌سعد، محمد بن سعد بن منیع زهری واقدی (م۲۳۰ق.)؛ الطبقات الکبیر؛ تحقیق دکتور علی محمد عمر؛ چ۱، قاهره: مکتبة خانجی، ۱۴۲۱ق/ ۲۰۰۱م.

۴۱. ـــــــــــ؛ طبقات الکبری؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق./ ۱۹۹۰م.

۴۲. ابن‌شبّه، ابوزید عمر بن شبّه نمیری بصری (م ۲۶۲ق.)؛ تاریخ المدینة المنوره؛ تحقیق فهیم محمد شلتوت؛ قم: دارالفکر، ۱۴۱۰ق.

۴۳. ابن‌شهرآشوب، رشیدالدین محمد بن علی مازندرانی (م ۵۸۸ق.)؛ معالم العلماء؛ نجف: مطبعة الحیدریه، ۱۳۸۰ق.

۴۴. ـــــــــــ؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ تحقیق رسولی محلاتی؛ چ۱، قم: انتشارات علّامه، ۱۳۷۹ق.

۴۵. ابن‌طاووس، عبدالکریم بن احمد (م ۶۹۳ق.)؛ فرحة الغری فی تعیین قبر أمیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ فی النجف؛ چ۱، قم: منشورات رضی، [بی‌تا].

۴۶. ابن‌طاووس، علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (م ۶۶۴ق.)؛ الإقبال بالأعمال السنه؛ تحقیق جواد قیّوماصفهانی؛ چ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶ش (و چاپ قدیم).

۴۷. ـــــــــــ؛ کشف المحجّة لثمرة المهجه؛ تحقیق شیخ محمد حسّون؛ چ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵ش.

۴۸. ـــــــــــ؛ مهج الدعوات و منهج العبادات؛ تحقیق ابوطالب کرمانی و محمدحسن محرر؛ چ۱، قم: دارالذخائر، ۱۴۱۱ق.

۴۹. ابن‌طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (م ۷۰۹ق.)؛ الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیه؛ تحقیق عبدالقادر محمد مایو؛ چ۱، بیروت: دارالقلم العربی، ۱۴۱۸ق.

۵۰. ابن‌طیفور، احمد بن ابی‌طاهر (م ۲۸۰ ق.)؛ بلاغات النساء؛ چ۱، قم: الشریف الرضی، [بی‌تا].

۵۱. ابن‌عبد ربه، احمد بن محمد اندلسی (م ۳۲۸ق.)؛ عقد الفرید؛ تحقیق ابراهیم الابیاری، قدم له عمر عبدالسلام تدمری؛ بیروت: دار الکتاب العربی، [بی‌تا].

۵۲. ابن‌عبدالبر، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد (م ۴۶۲ق.)؛ الإستذکار الجامع لمذاهب فقهاء الأمصار؛ تحقیق سالم محمد عطا و محمد علی معوض؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۰م.

۵۳. ـــــــــــ؛ الإستیعاب فی معرفة الأصحاب؛ تحقیق علی محمد بجاوی؛ ۴ج، بیروت: دارالجیل، ۱۴۱۲ق.

۵۴. ابن‌عبدالوهاب، حسین بن عبدالوهاب (قرن ۵)؛ عیون المعجزات؛ چ۱، قم: مکتبة الداوری، [بی‌تا].

۵۵. ابن‌عدی، ابواحمد عبدالله بن عدی جرجانی (م ۳۶۵ق.)؛ الکامل فی ضعفاء الرجال؛ تحقیق یحیی مختار غزاوی؛ چ۳، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ق.

۵۶. ابن‌عربی، ابوبکر محمد بن عبدالله (م ۵۴۳ق.)؛ أحکام القرآن؛ تحقیق محمد عبدالقادر عطا؛ بیروت: دارالفکر، [بی‌تا].

۵۷. ابن‌عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله (م ۵۷۱ق.)؛ تاریخ مدینة دمشق و ذکر فضلها و تسمیة من حلها من الأماثل؛ تحقیق علی شیری؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ق.

۵۸. ابن‌عقده کوفی، احمد بن محمد (م ۳۳۲ ق.) ؛ فضائل أمیرالمؤمنین ﷺ؛ تحقیق عبدالرزاق محمدحسین حرزالدین؛ چ۱، قم: دلیل ما، ۱۴۲۴ق.

۵۹. ابن‌عنبه، جمال‌الدین احمد بن علی حسینی (م ۸۲۸ق)؛ عمدة الطالب فی أنساب آل أبی‌طالب؛ چ۱، قم: انصاریان، ۱۴۱۷ق.

۶۰. ابن‌فارس، ابوالحسین احمد بن فارس (م۳۹۵ق)؛ معجم مقائیس اللغه؛ تحقیق عبدالسلام محمد هارون؛ قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

۶۱. ابن‌فقیه همدانی، ابوعبدالله احمد بن محمد بن اسحاق (م ۳۶۵ ق.)؛ البلدان؛ تحقیق یوسف الهادی؛ چ۱، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۱۶ق.

۶۲. ابن‌فهد، احمد بن فهد حلی (م ۸۴۱ق.)؛ المهذب البارع فی شرح مختصر النافع؛ تحقیق مجتبی عراقی؛ قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.

۶۳. ابن‌قتیبه، ابومحمد عبدالله بن مسلم دینوری (م ۲۷۶ق.)؛ الامامة و السیاسه؛ تحقیق علی شیری؛ ۲ج، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۱۰ق.

۶۴. ــــــــــ ؛ تأویل مختلف الحدیث؛ تحقیق محمد زهری نجار؛ بیروت: دارالجیل،۱۳۹۳ق./ ۱۹۷۲م.

۶۵. ــــــــــ ؛ عیون الأخبار؛ بیروت: دارالکتاب العربی، ۴۱۴ق.

۶۶. ــــــــــ ؛ غریب الحدیث؛ تحقیق عبدالله الجبوری؛ چ۱، بغداد: مطبعة العانی، ۱۳۹۷ق.

۶۷. ــــــــــ ؛ المعارف؛ تحقیق ثروت عکاشه؛ چ۲، قاهره: هیئة المصریة العامة للکتاب، ۱۹۹۲م.

۶۸. ابن‌قدامه، عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامه (م ۶۲۰)؛ المغنی مع شرح الکبیر؛ بیروت: دار الکتاب العربی، [بی‌تا].

۶۹. ابن‌قولویه، ابوالقاسم جعفر بن محمد قمی (م ۳۶۷ق.)؛ کامل الزیارات؛ تحقیق

عبدالحسین امینی؛ چ۱، نجف: دار المرتضویه، ۱۳۵۶ق.
۷۰. ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (م ۷۷۴ق.)؛ البدایة و النهایه؛ تحقیق علی شیری؛ چ۱، بیروت: مؤسّسة التاریخ العربی و دار أحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۷۱. ـــــــــــ؛ البدایة و النهایه؛ چ۱، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ق.
۷۲. ـــــــــــ؛ تفسیر القرآن العظیم؛ تحقیق: محمدحسین شمس‌الدین؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه (منشورات محمدعلی بیضون)، ۱۴۱۹ق.
۷۳. ابن‌کلبی، هشام بن محمد بن سائب (م۲۰۴ق.)؛ نسب معدّ و الیمن الکبیر؛ تحقیق ناجی حسن؛ چ۱، بیروت: عالم الکتب، مکتبة النهضة العربیه، ۱۴۰۸ق./ ۱۹۸۸م.
۷۴. ابن‌ماجه، محمد بن یزید ابوعبدالله قزوینی (م ۲۷۳)؛ سنن ابن‌ماجه؛ تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی؛ بیروت: دارالفکر، [بی‌تا].
۷۵. ابن‌مسکویه، ابوعلی رازی (م ۴۲۱ق.)؛ تجارب الأمم؛ تحقیق ابوالقاسم امامی؛ چ۲، تهران: سروش، ۱۳۷۹ش.
۷۶. ابن‌منظور، محمد بن مکرم (م ۷۱۱ق.)؛ لسان العرب؛ بیروت: دارصادر، [بی‌تا] و قم: نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ق.
۷۷. ابن‌ندیم، ابوالفرج محمد بن اسحاق (م ۳۷۸ق.)؛ الفهرست؛ چ۱، بیروت: دار المعرفه، [بی‌تا].
۷۸. ابن‌نما، جعفر بن محمد حلی (م ۶۴۵ق.)؛ ذوب النضّار فی شرح الثار؛ تحقیق فارس حسون کریم؛ چ۱، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.
۷۹. ابن‌هشام، عبدالملک بن هشام حمیری معافری (م ۲۱۸ق.)؛ السیرة النبویه؛ تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم أبیاری و عبدالحفیظ شلبی؛ بیروت: دار المعرفه، [بی‌تا].
۸۰. ابوحاتم سجستانی، سهل بن محمد (م۲۵۰ق.)؛ المعمرون و الوصایا؛ تحقیق عبدالمنعم عامر؛ قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، عیسی البابی الحلبی و شرکائه، [بی‌تا].
۸۱. ابوداود، سلیمان بن أشعث سجستانی أزدی (م ۲۷۵ق.)؛ سنن ابی‌داوود؛ تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، [بی‌تا].

۸۲. ابوعبید، قاسم بن سلام (م ۲۲۴ق.)؛ الأموال؛ تحقیق محمد خلیل هراس؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ق.

۸۳. ابومخنف، لوط بن یحیی ازدی کوفی (م ۱۵۸ق.)؛ وقعة الطف؛ تحقیق محمدهادی یوسفی غروی؛ چ۳، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.

۸۴. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله (م ۴۳۰ق.)؛ حلیة الاولیاء؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ق.

۸۵. ابویوسف، قاضی (م ۱۸۲ق.)؛ الخراج؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۹ق.

۸۶. ابویعلی، احمد بن علی بن مثنّی تمیمی (م ۳۰۷ق.)؛ مسند ابویعلی الموصلی؛ تحقیق حسین سلیم اسد؛ ۱۳ج، چ۱، دمشق: دارالمأمون للتراث، ۱۴۰۴ق.

۸۷. احسائی، ابن‌أبی‌جمهور محمد بن زین‌الدین (ز ۹۰۱ق.)؛ عوالی اللئالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیه؛ تحقیق مجتبی عراقی؛ چ۱، قم: دار سیدالشهداء للنشر، ۱۴۰۵ق.

۸۸. احمد بن حنبل، ابوعبدالله شیبانی (م ۲۴۱ق.)؛ فضائل الصحابه؛ تحقیق وصی‌الله محمد عباس؛ چ۱، بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۰۳ق./ ۱۹۸۳م.

۸۹. ـــــــــــ؛ العلل و معرفة الرجال؛ تحقیق وصی‌الله بن محمد عباس؛ چ۱، بیروت، ریاض: المکتب الإسلامی ـ دارالخانی، ۱۴۰۸ق./ ۱۹۸۸م.

۹۰. ـــــــــــ؛ مسند احمد حنبل؛ ۶ج، بیروت: دار الفکر، [بی‌تا]. قاهره: مؤسسه دار القرطبه، بی تا.

۹۱. احمد، علی(معاصر)؛ حجاز در صدر اسلام؛ ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی؛ چ۱، تهران: نشر مشعر، ۱۳۷۵ش.

۹۲. احمد مرتضی (م۸۴۰ق.) و عبدالله بن ابی‌القاسم بن مفتاح (م۸۷۷ق.)؛ شرح الأزهار، المسمی بالمنتزع المختار من الغیث المدرار؛ صنعاء: مکتبة غمضان (و نرم‌افزار مکتبة اهل البیت).

۹۳. احمدی میانجی، علی (م ۱۳۷۹ش.)؛ مکاتیب الأئمه ﷺ؛ تحقیق مجتبی فرجی؛ چ۱، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۶ق.

۹۴. ـــــــــــــ؛ مکاتیب الرسولﷺ؛ ۴ج، چ۱، قم: دار الحدیث، ۱۴۱۹ق.
۹۵. أخبار الدولة العباسیة و فی أخبار العباس و ولده (مؤلف مجهول)؛ تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار مطلبی؛ بیروت: دار الطلیعه، ۱۳۹۱ق.
۹۶. اربلی، علی بن فخرالدین عیسی بن ابی‌الفتح (م ۶۹۳ق.)؛ کشف الغمّه عن معرفة الائمهؑ؛ تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی؛ ۲ج، چ۱، تبریز: بنی‌هاشم، ۱۳۸۱ق.
۹۷. اردبیلی، محمد بن علی (م ۱۱۰۱ق.)؛ جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الأسناد؛ چ۱، بیروت: در الاصفاء، ۱۴۰۳ق.
۹۸. اردبیلی، مولا احمد (م ۹۹۳ق.)؛ مجمع الفائدة و البرهان؛ ۱۱ج، چ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی، [بی‌تا].
۹۹. أزهری، ابومنصور محمد بن احمد (م۳۷۰)؛ تهذیب اللغة؛ تحقیق محمد عوض مرعب؛ بیروت: دار إحیاء التراث، ۱۴۲۱ق./ ۲۰۰۱م.
۱۰۰. اسفرائینی، ابوالمظفر طاهر بن محمد (م ۴۷۱ق.)؛ التبصیر فی‌الدین و تمییز الفرقة الناجیة عن الفرق الهالکین؛ تحقیق محمدزاهد بن حسن کوثری؛ چ۱، قاهره: المکتبة الازهریة للتراث، ۱۴۱۹ق./ ۱۹۹۹م.
۱۰۱. اشتهاردی، شیخ علی‌پناه (م۱۴۲۹ق.)؛ مجموعة فتاوی ابن‌جنید (محمد بن احمد کاتب اسکافی بغدادی)؛ چ۱، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.
۱۰۲. اشعری قمی، احمد بن محمد بن عیسی (ق سوم)؛ النوادر؛ قم: تحقیق و نشر مدرسه امام مهدیؑ، ۱۴۰۸ق.
۱۰۳. أشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل (م ۲۲۴ق.)؛ مقالات الإسلامیین و إختلاف المصلین؛ تحقیق هلموت ریتر، چ۲،آلمان: فراتر شتایز، ۱۴۰۰ق./ ۱۹۸۰م.
۱۰۴. اصفهانی ابوالفرج ، علی بن الحسین(م۳۵۶ق.)؛ الأغانی؛ چ۱، بیروت: دارأحیاء التراث العربی؛ ۱۴۱۵ق./ ۱۹۹۴م.
۱۰۵. ـــــــــــــ؛ الأغانی؛ بیروت: چاپ دارالثقافه، ۱۴۱۰ق/ ۱۹۹۰م.
۱۰۶. ـــــــــــــ؛ مقاتل الطالبیین؛ تحقیق سیداحمد صقر؛ بیروت: دارالمعرفة، [بی‌تا].

۱۰۷. امین، سیدمحسن (م ۱۳۷۱ق.)؛ أعیان الشیعه؛ تحقیق حسن امین؛ ۱۱ج، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۳ق.

۱۰۸. امینی، عبدالحسین (م۱۳۹۲ق.)؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب؛ چ۴، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۳۹۷ق.

۱۰۹. اهوازی، حسین بن سعید کوفی (ق سوم)؛ الزهد؛ تحقیق غلامرضا عرفانیان یزدی؛ چ۲، قم: المطبعة العلمیه، ۱۴۰۲ق.

۱۱۰. بحرالعلوم، سیدمهدی (م۱۲۱۲ق.)؛ فوائد الرجالیه؛ تحقیق محمدصادق بحرالعلوم؛ ۴ج، چ۱، تهران: مکتبة الصادق، ۱۳۶۳ق.

۱۱۱. بحرانی، یوسف بن احمد (م ۱۱۸۶ق.)؛ الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهره؛ تحقیق محمدتقی ایروانی و سیدعبدالرزاق مقرم؛ چ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق.

۱۱۲. بخاری، ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل (م ۲۵۶ق.)؛ تاریخ الکبیر؛ ۹ج، دیار بکر: مکتبة الاسلامیه، [بی‌تا].

۱۱۳. ــــــــــــ ؛ صحیح البخاری؛ تحقیق مصطفی دیب البغا؛ چ۳، بیروت: دار ابن‌کثیر / دار یمامه، ۱۴۰۷ق.

۱۱۴. بخاری، ابونصر (م ح ۳۴۱ق.)؛ سرّ سلسلة العلویه؛ تحقیق سیدمحمدصادق بحرالعلوم؛ چ۱، قم: منشورات رضی، ۱۴۱۳ق./ ۱۳۷۱ش.

۱۱۵. برقی، احمد بن محمّد بن خالد (م ۲۷۴ق.)؛ رجال البرقی؛ چ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ش.

۱۱۶. برقی، احمد بن محمّد بن خالد (م ۲۷۴ق.)؛ المحاسن؛ تحقیق محدث ارموی؛ چ۲، قم: دارالکتب العلمیه، ۱۳۷۱ق.

۱۱۷. بروجردی طباطبائی، آقاحسین (م۱۳۸۰ق.)؛ البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر؛ مقرر حسین‌علی منتظری (م۱۴۳۱ق.)؛ چ۳، قم: دفتر ایشان، ۱۴۱۶ق.

۱۱۸. ــــــــــــ ؛رسالة فی الخمس(ضمن تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة،

الخمس و الانفال)؛ مقرر، محمد فاضل موحدی لنکرانی (م ۱۴۲۸ق.)؛ چ ۱، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار:، ۱۴۲۳ق.

۱۱۹. ـــــــــــ ؛ نهایة التقریر؛ مقرر محمد فاضل موحدی لنکرانی (م۱۴۲۸ق)؛ قم: [بی‌نا]، [بی‌تا].

۱۲۰. بستانی، فؤاد افرام (م۱۹۰۶م.)؛ فرهنگ ابجدی؛ ترجمه رضا بهیار؛ چ۲، تهران: انتشارات اسلامی ۱۳۷۵ش.

۱۲۱. بغدادی، ابوجعفر محمد بن حبیب (م ۲۴۵ق.)؛ المحبّر؛ بیروت: دارالآفاق الجدیده، [بی‌تا].

۱۲۲. ـــــــــــ ؛ المُنَمّق فی أخبار قریش؛ تحقیق خورشید احمد فاروق؛ چ۱، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۵ق ـ ۱۹۸۵م.

۱۲۳. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر ابومنصور(م ۴۲۶ق.)؛ الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه؛ چ۲، بیروت: دارالآفاق الجدیده، بیروت ۱۹۷۷م.

۱۲۴. بغدادی، عبدالقادر بن عمر (م۱۰۹۳ق.)؛ خزانة الادب و لب لباب لسانالعرب؛ تحقیق محمد نبیل طریفی؛ چ ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق./۱۹۹۸م.

۱۲۵. بکری، ابوعبید عبدالله بن عبدالعزیز اندلسی (م ۴۸۷ق.)؛ معجم ما استعجم من أسماء البلاد و المواضع؛ تحقیق مصطفی سقا، چ۳، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۳ق.

۱۲۶. بلاذُری، احمد بن یحیی (م ۲۷۹ق.)؛أنساب الأشراف؛ تحقیق محمدباقر محمودی؛ ج۲، بیروت: مؤسسة الأعلمی، ۱۳۹۴ق.

۱۲۷. ـــــــــــ ؛ أنساب الأشراف؛ تحقیق محمدباقر محمودی؛ چ۱، ج۳، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۹۷۷م./۱۳۹۷ش.

۱۲۸. ـــــــــــ ؛ جمل من أنساب الأشراف؛ تحقیق سهیل زکار؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۹ق.

۱۲۹. ـــــــــــ ؛ فتوح البلدان؛ تحقیق رضوان محمد رضوان؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۸ق.

۱۳۰. بهبودی، محمدباقر (م ۱۳۹۳ش.)؛ گزیدهٔ کافی (ترجمه و تحقیق)؛ چ۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش.
۱۳۱. بیاضی، ابومحمد علی بن یونس عاملی (م ۸۷۷ق.)؛ صراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم؛ تحقیق محمدباقر بهبودی؛ ج۱، تهران: مکتبة المرتضویه، ۱۳۸۷ق.
۱۳۲. بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین خسروجردی (م ۴۵۸ق.)؛ دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعه؛ تحقیق عبدالمعطی قلعجی؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق./ ۱۹۸۵م.
۱۳۳. ــــــــــــ؛ سنن‌الکبری؛ ۱۰ج، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۳ق.
۱۳۴. ــــــــــــ؛شعب الإیمان؛ تحقیق ابوهاجر محمد سعید بن بسبونی؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق.
۱۳۵.
۱۳۶. ترمذی، ابوعیسی محمد بن عیسی (م ۲۷۹ق.)؛ الجامع الصحیح؛ تحقیق احمد محمد شاکر؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی،[بی‌تا].
۱۳۷. تستری، کاظمی اسدالله بن اسماعیل (م۱۲۳۷ق.)؛ مقابس الأنوار؛ قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث، [بی‌تا].
۱۳۸. تستری، محمدتقی(م ۱۳۷۴ش.)؛ قاموس الرجال؛ چ۱، قم: مؤسّسة النشر الاسلامی، ۱۴۲۵ق.
۱۳۹. تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر بن عبدالله (م ۷۹۳ق.)؛ شرح المقاصد فی علم الکلام؛ چ۱، پاکستان: دارالمعارف النعمانیه، ۱۴۰۱ق./ ۱۹۸۱ش. (و نرم افزار مکتبة اهل البیت).
۱۴۰. تفرشی، مصطفی بن حسین حسینی (م۱۰۱۵ق.)؛ نقد الرجال؛ تحقیق موسسه آل‌البیت: لاحیاء التراث؛ چ۱، بیروت: موسسه آل‌البیت: لاحیاء التراث، ۱۴۱۹ق./۱۳۷۸ش.
۱۴۱. تلمسانی، محمد بن ابی‌بکر انصاری برّی (قرن ۷)؛ الجوهرة فی نسب النبی و

اصحابه العشره؛ تحقیق و تعلیق محمد تونجی (استاد دانشگاه حلب)؛ چ۱، ریاض: دارالرفاعی، ۱۴۰۳ق.

۱۴۲. ثقفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (م ۲۸۳ق.)؛ الغارات؛ تحقیق عبدالزهراء حسینی؛ بیروت: دارالاضواء؛ ۱۴۰۷ق./۱۹۸۷م.

۱۴۳. ــــــــــــ ؛ الغارات؛ تحقیق جلال‌الدین حسینی ارموی؛ ۲ج، چ۱، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ش.

۱۴۴. ــــــــــــ ؛ الغارات؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ چ۲، تهران: وزارت ارشاد، ۱۳۷۴ش.

۱۴۵. جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (م ۲۵۵ق.)؛ البیان و التبیین؛ تحقیق عبدالسلام محمد هارون؛ بیروت: دارالفکر و دارالجیل، ۱۴۱۰ق./ ۱۹۹۰م.

۱۴۶. جصاص، ابوبکر احمد بن علی رازی (م ۳۷۰ق.)؛ أحکام القرآن؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۱۴۷. جمعی از راویان شیعه (ق سوم)؛ الأصول الستة عشر؛ تحقیق ضیاءالدین محمودی و نعمت‌الله جلیلی و مهدی غلامعلی؛ چ۱، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۳ق. / ۱۳۸۱ ش.

۱۴۸. جوهری، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز بصری (م ۳۲۳ق)؛ السقیفة و الفدک؛ روایت ابن‌ابی‌الحدید، گردآوری و تحقیق محمدهادی امینی؛ چ۲، بیروت: شرکة الکتبی، ۱۴۱۳ق./ ۱۹۹۳م.

۱۴۹. جوهری، اسماعیل بن حمّاد (م ۳۹۳ق.)؛ صحاح اللغه؛ تحقیق احمد بن عبدالغفور عطار؛ بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ق.

۱۵۰. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله (م ۱۰۰۴ق)؛ کشف الظنون؛ بیروت: دار أحیاء التراث العربی، [بی‌تا].

۱۵۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله ابوعبدالله (م۴۰۵ق.)؛ المستدرک علی الصحیحین؛ تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ۵ج با فهرست، چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق./ ۱۹۹۰م.

۱۵۲. حرّانی، ابن شعبه (قرن ۴)؛ تحف العقولعن آل الرسول ﷺ؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ چ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۱۵۳. ــــــــــــ ؛ تحف العقولعن آل الرسول ﷺ؛ ترجمه احمد جنتی؛ چ۱، تهران: مؤسسه امیر کبیر، ۱۳۸۲ش.
۱۵۴. حر عاملی، محمد بن حسن (م ۱۱۰۴ق)؛ إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات؛ چ۱، بیروت: اعلمی، ۱۴۲۵ق.
۱۵۵. ــــــــــــ ؛ وسائل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعه؛ تحقیق مؤسسه آل البیت؛ چ۱، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۹ق.
۱۵۶. ــــــــــــ ؛ هدایة الأمة إلی أحکام الأئمه ﷺ؛ تحقیق و نشر مجمع البحوث الإسلامیه؛ چ۱، مشهد: ۱۴۱۴ق.
۱۵۷. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله حاکم (م ۴۰۵ق.)؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل؛ تحقیق محمدباقر محمودی؛ چ۱، تهران: مؤسسه طبع و نشر وابسته به وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۵۸. حکیم، سیدمحسن طباطبایی(م۱۳۹۰ق.)؛ مستمسك العروة الوثقی؛چ ۱، قم: دارالتفسیر، ۱۴۱۶ق.
۱۵۹. حکیمی، محمدرضا، محمد و علی حکیمی (معاصر)؛ الحیاة؛ ترجمه احمد آرام؛ چ۱، تهران: دفتر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ش.
۱۶۰.
۱۶۱. حلبی، ابوالصلاح (م ۴۴۷ق.)؛ تقریب المعارف؛ تحقیق حسین تبریزیان، چ۱، قم: الهادی، ۱۴۰۴ق.
۱۶۲. ــــــــــــ ؛ الکافی فی الفقه؛ تحقیق رضا استادی؛ اصفهان: مکتبة الامام امیرالمؤمنین، ۱۴۰۳ق.
۱۶۳. حلی، حسن بن سلیمان(قرن هشتم)؛ مختصر البصائر؛ تحقیق مشتاق مظفر؛ چ۱، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۲۱ق.

۱۶۴. حلی، رضی‌الدین علی بن یوسف بن مطهر (م۷۰۳ق)؛ العدد القویّة لدفع المخاوف الیومیه؛ تحقیق مهدی رجائی؛ چ۱، قم: کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی، ۱۴۰۸ق.
۱۶۵. حموی، یاقوت (م ۶۲۶ق.)؛ معجم البلدان؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.
۱۶۶. حمیری، ابوالعباس عبدالله بن جعفر (م ۳۰۰ق.)؛ قرب الإسناد؛ تحقیق مؤسسه آل البیت؛ چ۱، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۳ق.
۱۶۷. حمیری، نشوان بن سعید (م۵۷۳ق.)؛ شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم؛ چ۱، دمشق ـ بیروت: دارالفکر المعاصر، ۱۹۹۹م.
۱۶۸. خزاز رازی قمی، علی بن محمد (قرن ۴)؛ کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر؛ تحقیق عبداللطیف‌حسینی کوه‌کمری؛ قم: بیدار، ۱۴۰۱ق.
۱۶۹. خزاعی، علی بن محمد (م۷۸۹ ق.)؛ تخریج الدلالات السمعیه؛ چ۲، بیروت: دارالغرب الإسلامی، ۱۴۱۹ق.
۱۷۰. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت بغدادی (م ۴۶۳ق.)؛ تاریخ بغداد؛ چ۱، بیروت: دار الکتاب العلمیه،۱۴۱۷ق.
۱۷۱. ـــــــــ ؛ الجامع لأخلاق الراوی وآداب السامع؛ تحقیق محمود الطحان؛ چ۱، ریاض: مکتبة المعارف، ۱۴۰۳ق.
۱۷۲. خمینی، امام روح‌الله موسوی (م۱۴۰۹ق.)؛ الرسائل (الاجتهاد و التقلید)؛ چ۱، قم: مؤسسه اسماعیلیان، [بی‌تا].
۱۷۳. ـــــــــ ؛ صحیفه امام؛ چ۱، تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۸ش.
۱۷۴. ـــــــــ ؛ توضیح المسائل (محشّی)؛ چ۸، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۴ق.
۱۷۵. خوئی، سیدابوالقاسم موسوی (م۱۴۲۳ق.)؛ معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال؛ ۲۴ج جدید، [بی‌جا]، [بی‌نا] و [بی‌تا].

۱۷۶. دارقطنی، علی بن عمر (م ۳۸۵ق.)؛ سنن الدارقطنی؛ تحقیق مجدی بن منصور؛ ۴ج، چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.

۱۷۷. دارمی، ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمان (م۲۵۵ق.)؛ سنن الدارمی؛ دمشق: مطبعة الاعتدال، ۱۳۴۹ق.

۱۷۸. دهخدا، علی اکبر (م ۱۳۳۴ش.)؛ لغت‌نامه؛ چ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.

۱۷۹. دینوری، احمد بن داوود(م ۲۸۲ق.)؛ الأخبار الطوال؛ تحقیق عبدالمنعم عامر؛ قم: شریف رضی، ۱۳۶۸ ش.

۱۸۰. ذاکری، علی اکبر (معاصر)؛ سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین ﷺ؛ ۳ج، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی (بوستان کتاب)، ۱۳۸۰ش و ۱۳۸۵ش.

۱۸۱. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن أحمد بن عثمان (م ۷۴۸ق.)؛ تاریخ الاسلام؛ تحقیق عبدالسلام تَدْمُری؛ چ۲، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۴۱۳ق.

۱۸۲. ـــــــــــ ؛ المقتنیَ فی سرد الکنی؛ تحقیق محمد صالح عبد العزیز مراد؛ مدینه: جامعة الاسلامیه، ۱۴۰۸ق.

۱۸۳. ـــــــــــ ؛ میزان الإعتدال فی نقد الرجال؛ تحقیق شیخ علی‌محمد معوض و الشیخ عادل أحمد عبدالموجود؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۵م.

۱۸۴. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (م۵۰۲ق.)؛ محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء؛ تحقیق طباع عمر فاروق؛ بیروت: دار الأرقم بن أبي الأرقم، ۱۹۹۹ م./ ۱۴۲۰ق.

۱۸۵. ـــــــــــ ؛مفردات الفاظ القرآن؛ تحقیق صفوان عدنان؛ چ۱، دمشق / بیروت: دار العلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق.

۱۸۶. راوندی، قطب‌الدین سعید بن هبةالله (م ۵۷۶ق.)؛ الخرائج و الجرائح؛ چ۱، قم: تحقیق و نشر مؤسسة الإمام المهدی(عج)، ۱۴۰۹ق.

۱۸۷. ـــــــــــ ؛ فقه القرآن؛ تحقیق سیداحمد حسینی و محمود مرعشی؛ چ۲، قم:

کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی، ۱۴۰۵ق.
۱۸۸. زبیدی ، سیدمحمدمرتضی حسینی (م ۱۲۰۵ق.)؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ تحقیق علی شیری؛ ۲۰ج، چ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق./ ۱۹۹۴م.
۱۸۹. زبیری، ابوعبدالله مصعب بن عبدالله (م ۲۳۶ق.)؛ نسب قریش؛ تحقیق أ. لیفی بروفسال؛ چ۳، قاهره: دارالمعارف، [بی‌تا].
۱۹۰. زرکلی، خیرالدین (م ۱۳۹۶ق.)؛ الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین؛ چ۸، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۳۹۶م.
۱۹۱. زمخشری، أبوالقاسم محمود بن عمر (م۵۳۸ ق.)؛ الفائق فی غریب الحدیث؛تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم و علی محمد البجاوی؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق. / ۱۹۹۲م.
۱۹۲. زید بن علی بن الحسین (م ۱۲۱ق.)؛ مسند زید بن علی؛ بیروت: دارالحیاة، [بی‌تا].
۱۹۳. سبزواری، محقق محمدباقر بن محمد مؤمن (م ۱۰۹۰ق.)؛ کفایة الأحکام؛ قم: مؤسسة النشر اسلامی، ۱۴۲۳ق.
۱۹۴. سخاوی، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن (م ۹۰۲ق.)؛ الضوء اللامع لأهل القرن التاسع؛ چ۱، بیروت: دارالجیل، ۱۴۱۲ق./ ۱۹۹۲م.
۱۹۵. سرخسی، شمس‌الدین محمد بن احمد(۴۸۳ق)؛ شرح کتاب السیر الکبیر، لمحمد بن الحسن الشیبانی (۱۹۸ق)؛ تحقیق صلاح‌الدین منجد؛ قاهره: [بی‌نا]، ۱۹۷۱م.
۱۹۶. ـــــــــــ ؛ المبسوط؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳.
۱۹۷. سعدی، ابوحبیب؛ القاموس الفقهی لغة و اصطلاحا؛ چ۲، دمشق: دارالفکر، ۱۴۰۸ق./ ۱۹۸۸م.
۱۹۸. سلار دیلمی، حمزة بن عبدالعزیز (م ۴۴۸ یا ۴۶۳ ق.)؛ المراسم العلویة و الأحکام النبویة فی الفقه الإمامیه؛ تحقیق محمود بستانی؛ چ۱، منشورات الحرمین، قم ۱۴۰۴ق.
۱۹۹. سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد تمیمی (م ۵۶۲ق.)؛ الأنساب؛ تعلیق عبدالله

عمر بارودی؛ چ۱، بیروت: دارالجنان، ۱۴۰۸ق.
۲۰۰. سیدرضی، محمدبن حسین (م ۴۰۶ق)؛ خصائص الأئمة: (خصائص أمیرالمؤمنین علیه‌السلام)؛ تحقیق محمدهادی امینی؛ چ۱، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۶ق.
۲۰۱. ـــــــــــ؛ نهج البلاغه؛ تحقیق صبحی صالح؛ چ۱، قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.
۲۰۲. ـــــــــــ؛ نهج البلاغه؛ تحقیق عزیز الله عطاردی؛ چ ۱، قم: مؤسسه بنیاد نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق.
۲۰۳. ـــــــــــ؛ نهج البلاغه؛ ترجمه و شرح علینقی فیض الاسلام؛ [بی‌جا]: [بی‌نا]، ۱۳۵۱ش.
۲۰۴. سیدمرتضی، علی بن حسین موسوی (م ۴۳۶ق.)؛ الإنتصار فی إنفرادات الإمامیه؛ چ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۲۰۵. ـــــــــــ؛ الرسائل الشریف المرتضی؛ تحقیق سیداحمد حسینی و سیدمهدی رجائی؛ چ۱، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
۲۰۶. ـــــــــــ؛ المسائل‌الناصریات؛ چ۱، تهران:رابطة الثقافة و العلاقات الإسلامیه، ۱۴۱۷ق.
۲۰۷. سیواسی، کمال‌الدین محمد بن عبدالواحد (۸۶۱ق.)؛ شرح فتح القدیر؛ چ۲، بیروت: دارالفکر، [بی‌تا].
۲۰۸. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمان (م۹۱۱ق.)؛ جامع الأحادیث؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۴ق.
۲۰۹. شافعی، ابوعبدالله محمد بن ادریس (م ۲۰۴ق.)؛ الأم؛ چ۲، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۳ق.
۲۱۰. شامی، یوسف بن حاتم (قرن ۷)؛ الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللهامیم؛ چ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۰ق.
۲۱۱. شربینی، محمد خطیب (م۹۷۷ق.)؛ مغنی المحتاج إلی معرفة معانی ألفاظ المنهاج؛ بیروت: دار الفکر، و دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ق./ ۱۹۵۸م.

۲۱۲. شوکانی، محمد بن علی بن محمد (م ۱۲۵۵ق.)؛ فتح القدیر الجامع بین فنی الروایة والدرایة من علم التفسیر؛ چ۱، بیروت: دارالفکر، [بی‌تا].
۲۱۳. ـــــــــــ؛ نیل الأوطار من أحادیث سیدالأخیار شرح منتقی الأخبار؛ بیروت: دارالجیل، ۱۹۷۳ق.
۲۱۴. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم(م ۵۴۸ق.)؛ الملل والنحل؛ تحقیق محمد سیدکیلانی؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۲ق./ ۱۹۸۲م.
۲۱۵. شهید اول، مکی شمس‌الدین محمد بن مکی عاملی (م ۷۸۶ق.)؛ الدروس الشرعیه فی فقه الإمامیه؛ ۳ج، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴ـ ۱۴۱۲ق.
۲۱۶. ـــــــــــ؛ اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیه؛ تحقیق محمدتقی مروارید ـ علی‌اصغر مروارید؛ چ۱، بیروت: دارالتراث ـ الدارالإسلامیه، ۱۴۱۰ق.
۲۱۷.
۲۱۸. شهید ثانی، زین‌الدین جبعی (م۹۶۶ق.)؛ کشف الریبه، همراه با محاسبة النفس؛ چ۳، [بی‌جا]: دارالمرتضوی للنشر، ۱۳۹۰ق.
۲۱۹. ـــــــــــ؛ موسوعة الشهید الثانی؛ الجزء الثانی، الرسائل (کشف الریبه)؛ تحقیق مرکز العالمی للعلوم و الثقافة الاسلامیه. مرکز إحیاء التراث الاسلامی؛ چ۱ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۴۳۱ق./ ۱۳۸۹ش./ ۲۰۱۰م.
۲۲۰. ـــــــــــ؛ الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیه؛ تحقیق و تعلیق محمد کلانتر؛ دار إحیاء التراث العربی، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، [بی‌تا].
۲۲۱. ـــــــــــ؛ مسالک الإفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ چ۱، قم: مؤسسة المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۲۲۲. شیخ بهائی، بهاءالدین محمد بن حسین عاملی (م۱۰۳۱ق.)؛ زبدة الأصول؛ چ۱، قم: شریعت، ۱۳۸۳ش.
۲۲۳. ـــــــــــ؛ مشرق الشمسین و إکسیر السعادتین؛ مع تعلیقات الخواجوئی؛ تحقیق سیدمهدی رجائی؛ چ۲، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۴ق.

۲۲۴. شیرازی مدنی، سیدعلی‌خان حسینی (م ۱۱۱۹ق.)؛ ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین؛ چ ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق.

۲۲۵. ـــــــــــ؛ الطراز الأول و الکناز لما علیه من لغة العرب المعول؛ تحقیق مؤسسه آل البیت؛ چ۱، مشهد: مؤسسه آل البیت، ۱۳۸۴ش.

۲۲۶. صاحب بن عباد، اسماعیل (م ۳۸۵ق.)؛ المحیط فی اللغه؛ تحقیق محمدحسن آل‌یاسین؛ چ۱، بیروت: عالم الکتاب، ۱۴۱۴ق.

۲۲۷. صالحی شامی، محمد بن یوسف (م ۹۴۲ق.)؛ سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد؛ تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق./۱۹۹۳م.

۲۲۸. صدوق، شیخ ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه (م ۳۸۱ق.)؛ الأمالی؛ چ۶، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ش.

۲۲۹. ـــــــــــ؛ التوحید؛ تحقیق هاشم حسینی؛ چ۱، قم: مؤسسة النشر الأسلامی، ۱۳۹۸ق.

۲۳۰. ـــــــــــ؛ الخصال؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ چ۱، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۳۶۲ش.

۲۳۱. ـــــــــــ؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ چ۲، قم: دارالشریف الرضی، ۱۴۰۶ق.

۲۳۲. ـــــــــــ؛ علل الشرائع؛ چ۱، قم: کتاب‌فروشی داوری، ۱۳۸۵ش./ ۱۹۶۶م.

۲۳۳. ـــــــــــ؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ تحقیق مهدی لاجوردی؛ چ۱، تهران: جهان، ۱۳۷۸ق.

۲۳۴. ـــــــــــ؛ فضائل الأشهر الثلاثه؛ تحقیق غلامرضا عرفانیان؛ چ۱، قم: داوری، ۱۳۹۶ق.

۲۳۵. ـــــــــــ؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ چ۲، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ق.

۲۳۶. ـــــــــــ؛ معانی الأخبار؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ چ۱، قم: مؤسّسة النشر الإسلامی، ۱۴۰۳ق.
۲۳۷. ـــــــــــ؛ المقنع؛ چ۱، قم: مؤسسه امام هادی علیه‌السلام، ۱۴۱۵ق.
۲۳۸. ـــــــــــ؛ من لایحضره الفقیه؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ چ۲، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۰۴ق.
۲۳۹. ـــــــــــ؛ من لایحضره الفقیه؛ ترجمه علی‌اکبر غفاری و محمدجواد غفاری و صدرالدین بلاغی؛ چ۱، تهران: نشر صدوق، ۱۳۶۷ش.
۲۴۰. ـــــــــــ؛ الهدایة فی الأصول و الفروع؛ چ۱، قم: مؤسسه امام هادی علیه‌السلام، ۱۴۱۸ق.
۲۴۱. صفار قمی، ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ (م ۲۹۰ق.)؛ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد؛ تحقیق محسن کوچه باغی؛ چ۲، قم: مکتبة آیة‌الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۲۴۲. صفدی، صلاح‌الدین خلیل بن أیبک (م ۷۶۴ق.)؛ الوافی بالوفیات؛ تحقیق أحمد الأرناؤوط و ترکی مصطفی؛ بیروت: دار إحیاء التراث، ۱۴۲۰ق./ ۲۰۰۰م.
۲۴۳. صنعانی، عبدالرزاق ابوبکر (م ۲۱۱ق.)؛ المصنّف؛ تحقیق حبیب الرحمان اعظمی؛ مجلس العلمی، ۱۱ج، چ۲، بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۴۰۳ق.
۲۴۴. صوری، علی بن طاهر (قرن ششم)؛ قضاء حقوق المؤمنین؛ تحقیق حامد خفاف؛ چ۲، قم: مؤسسة آل‌البیت لإحیاء التراث، ۱۴۱۰ق./۱۹۹۰م.
۲۴۵. طباطبائی، سیدعلی (م۱۲۳۱ق.)؛ ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل؛ چ۱، قم: مؤسسه آل‌البیت:، ۱۴۱۸ق.
۲۴۶. طبرانی، سلیمان بن احمد (م ۳۶۰ق.)؛ المعجم الأوسط؛ تحقیق طارق بن عوض‌الله بن محمد، عبدالمحسن بن ابراهیم حسینی؛ چ۱، قاهره: دارالحرمین، ۱۴۱۵ق.
۲۴۷. طبرانی، سلیمان بن احمد (م ۳۶۰ق.)؛ معجم الکبیر؛ تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۱۴ق.

۲۴۸. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن (م ۵۴۸ق.)؛ إعلام الوری بأعلام الهدی؛ ۲ج، چ۱، قم: تحقیق و نشر مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۷ق.

۲۴۹. ــــــــــــ؛ إعلام الوری بأعلام الهدی؛ ۱ج،چ۳، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۰ق.

۲۵۰. ــــــــــــ؛ مجمع البیان؛ با مقدمه سیدمحسن أمین عاملی؛ چ۱، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ق.

۲۵۱. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی (۵۸۸ ق)؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج؛ تحقیق محمدباقر خرسان؛ چ۱، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.

۲۵۲. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید طبری (م ۳۵۴ق.)؛ تاریخ الامم و الملوک (تاریخ الطبری)؛ ۸ج، ج۴، بیروت: مؤسّسه اعلمی، ۱۴۰۳ق./ ۱۹۸۳م.

۲۵۳. ــــــــــــ؛ تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ الطبری)؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ چ۲، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ق.

۲۵۴. ــــــــــــ؛ تاریخ‌نامه طبری؛ تحقیق محمد روشن؛ ج۳، ۴، ۵، تهران: البرز، چ۳، ۱۳۷۳ش.

۲۵۵. ــــــــــــ؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن؛ تخریج صدقی جمیل عطار؛ چ۱، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ق.

۲۵۶. طبری شیعی، محمد بن جریر بن رستم آملی(قرن چهارم)؛ المسترشد فی الإمامه؛ تحقیق احمد محمودی؛ چ۱، قم: مؤسّسة الثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۵ق.

۲۵۷. طبری صغیر، محمد بن جریر بن رستم (قرن پنجم)؛ دلائل الإمامه؛ تحقیق قسم الدراسات الإسلامیة مؤسسة البعثه؛ چ۱، قم: بعثت، ۱۴۱۳ق.

۲۵۸. طبری، عمادالدین أبی‌جعفر محمد بن أبی‌القاسم (م۵۵۳ ق.)؛ بشارة المصطفی لشیعة المرتضی؛ چ۲، نجف: المکتبة الحیدریه، ۱۳۸۳ق.

۲۵۹. طرطوشی، ابوبکر محمد بن محمد ولید مالکی (م۵۲۰ ق.)؛ سراج الملوک؛ تحقیق نعمان صالح صالح؛ چ۱، ریاض: دارالعاذریه، ۱۴۱۵ق.

۲۶۰. طریحی، فخرالدین (م ۱۰۸۷ق.)؛ مجمع البحرین؛ تحقیق سیداحمد حسینی؛ چ۳،

تهران: مکتبة المرتضویه، ۱۴۱۶ق.
۲۶۱. طوسی، شیخ ابوجعفرمحمد بن حسن(م۴۶۰ق.)؛ إختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)؛ تحقیق حسن مصطفوی؛ چ۱، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۴۰۹ق./۱۳۸۰ش.
۲۶۲. ـــــــــــ؛ الإستبصار فیما اختلف فیه الاخبار؛ تحقیق حسن موسوی خرسان؛ چ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.
۲۶۳. ـــــــــــ؛ الإقتصاد الهادی إلی طریق الرشاد؛ چ۱، تهران: انتشارات کتابخانه جامع چهل‌ستون، ۱۳۷۵ق.
۲۶۴. ـــــــــــ؛ الأمالی؛ تحقیق مؤسسة البعثه؛ چ۱، قم: دار الثقافه، ۱۴۱۴ق.
۲۶۵. ـــــــــــ؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، [بی‌تا].
۲۶۶. ـــــــــــ؛ تهذیب الأحکام؛ تحقیق سیدحسن موسوی خرسان؛ چ۴؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۰۷ق.
۲۶۷. ـــــــــــ؛ الجمل و العقود فی العبادات؛ تحقیق و ترجمه محمد واعظزاده خراسانی؛ چ۱، مشهد: موسسهٔ نشر دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۷ق.
۲۶۸. ـــــــــــ؛ الخلاف؛ تحقیق علی خراسانی، سیدجواد شهرستانی، مهدی طه نجف و مجتبی عراقی؛ چ۱، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۰۷ق.
۲۶۹. ـــــــــــ؛ رجال الطوسی؛ تحقیق جواد قیومی؛ چ۳، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۳۷۳ش.
۲۷۰. ـــــــــــ؛ الفهرست؛ تحقیق سیدمحمدصادق آل بحرالعلوم؛ قم: منشورات رضی، [بی‌تا].
۲۷۱. ـــــــــــ؛ فهرست کتب الشیعه و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول؛ تحقیق عبدالعزیز طباطبائی؛ به کوشش و نشر مکتبة المحقق الطباطبائی، چ۱، قم: ستاره، ۱۴۲۰ق.
۲۷۲. ـــــــــــ؛ کتاب الغیبه للحجه؛ چ۱، قم: دار المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۱ق.

۲۷۳. ـــــــــــــ ؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ تصحیح محمدباقر بهبودی؛ تهران: مکتبة المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۵۱ش.

۲۷۴. ـــــــــــــ ؛ مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد؛ چ۱، بیروت: مؤسسة فقه الشیعه، ۱۴۱۱ق.

۲۷۵. ـــــــــــــ ؛ النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ چ۲، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۴۰۰ق.

۲۷۶. طوسی، محمد بن علی بن حمزه(زنده ۵۶۶ق.)؛ الوسیلة إلی نیل الفضیله؛ تحقیق محمد حسون؛ چ ۱، قم:انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.

۲۷۷. عاملی، سیدجواد حسینی(م ۱۲۲۶ق.)؛ مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلاّمه؛ ۱۱ج، چ۱، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، [بی‌تا].

۲۷۸. عاملی، جمال‌الدین حسن بن زین‌الدین شهید ثانی (م ۱۰۱۱ق)؛ منتقی الجمان فی الأحادیث الصحاح والحسان؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ چ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۲ش.

۲۷۹. عریضی، علی بن جعفر (م ۲۲۰ق.)؛ مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها؛ چ۱، قم: تحقیق و نشر مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۹ق.

۲۸۰. عسکری، ابوهلال حسن بن عبدالله (م۳۹۰ق.)؛ الفروق فی اللغه؛چ۱، بیروت: دار الآفاق الجدیده، ۱۴۰۰ق.

۲۸۱. ـــــــــــــ ؛ الفروق فی اللغه؛ چ۱، بیروت: دارالآفاق الجدیده، ۱۴۰۰ق.

۲۸۲. ـــــــــــــ ؛ جمهرة الأمثال؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ق./ ۱۹۸۸م.

۲۸۳. عصفری، خلیفة بن خیاط (۲۴۰ق.)؛ تاریخ خلیفة بن خیاط؛ تحقیق مصطفی نجیب فوّاز؛ چ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.

۲۸۴. علامه حلی، ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر (م ۷۲۶ق.)؛ تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیه؛ تحقیق ابراهیم بهاری؛ چ۱، قم: مؤسسة الامام الصادق ﷺ، ۱۴۲۰ق.

۲۸۵. ـــــــــــ ؛ تذکرة الفقهاء؛ تحقیق مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام؛ چ۱، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۴ق .

۲۸۶. ـــــــــــ ؛ تلخیص المرام فی معرفة الأحکام؛ تحقیق هادی قبیسی؛ چ۱، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۱ق.

۲۸۷. ـــــــــــ ؛ خلاصة الأقوال فی علم الرجال (رجال العلامة الحلی)؛ تحقیق سیدمحمدصادق بحرالعلوم؛ قم: مکتبة الرضی، ۱۴۰۲ق.

۲۸۸. ـــــــــــ ؛ مختلف الشیعة فی أحکام الشریعه؛ چ۲، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.

۲۸۹. ـــــــــــ ؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب؛ چ۱، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیه، ۱۴۱۲ق.

۲۹۰. ـــــــــــ ؛ نهایة الإحکام فی معرفة الأحکام؛ چ۱، قم: مؤسسهٔ اسماعیلیان، ۱۴۱۹ق.

۲۹۱. ـــــــــــ ؛ نهج الحقّ و کشف الصدق؛ چ۱، بیروت: دار الکتاب اللبنانی، ۱۹۸۲م.

۲۹۲. علوی عاملی، احمد بن زین العابدین (حدود ۱۰۵۷ق.)؛ مناهج الأخیار فی شرح الإستبصار؛ ۴ج، چ۱، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۹۹ق.

۲۹۳. علی بن الحسین علیه‌السلام (م ۹۴یا ۹۵ق.)؛ صحیفة سجادیه؛ چ ۱، قم: نشر الهادی، ۱۳۷۶ش.

۲۹۴. علی بن عبدالکریم(معاصر)؛ الزیدیه نظریة و تطبیق؛ چ۲، بیروت: العصر الحدیث، ۱۴۱۲ق./ ۱۹۹۱م.

۲۹۵. عیاشی سمرقندی، ابونضر محمّد بن مسعود (م ۳۲۰ق.)؛ تفسیر العیّاشی؛ تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی؛ تهران: مطبعة العلمیه، ۱۳۸۰ق.

۲۹۶. عینی، بدرالدین محمود بن أحمد(م ۸۵۵ق.)؛ عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، [بی‌تا].

۲۹۷. غفاری، علی‌اکبر(م ۱۳۸۳ش.)؛ تلخیص مقباس الهدایه؛ عبدالله مامقانی (م۱۳۵۱ق.)؛ ج۱، تهران: نشر صدوق، ۱۳۶۹ش.

۲۹۸. فاضل آبی، حسن بن ابی‌طالب یوسفی (قرن هفتم) ؛ کشف الرموز فی شرح مختصر النافع؛ تحقیق علی‌پناه اشتهاردی و آقاحسین یزیدی؛ ج۳، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.

۲۹۹. فاکهی، ابوعبدالله محمد بن إسحاق بن عباس مکی (م ۲۷۲ق.)؛ أخبار مکة فی قدیم الدهر و حدیثه؛ تحقیق عبدالملک عبدالله دهیش؛ ج۲: بیروت: دارخضر، ۱۴۱۴ق.

۳۰۰. فتّال نیشابوری، محمد بن احمد(م ۵۰۸ق.)؛ روضة الواعظین؛ ج۱، بیروت: مؤسسه اعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ق.

۳۰۱. فخر رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر بن حسین (م ۶۰۴ق.)؛ التفسیر الکبیر؛ ج۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ق./ ۲۰۰۰م.

۳۰۲. فراهیدی، خلیل بن احمد (م ۱۷۵ق.)؛ کتاب العین؛ ج۲، قم: دار الهجره، ۱۴۰۹ق.

۳۰۳. فسوی، ابویوسف یعقوب بن سفیان (م ۲۷۷)؛ المعرفة و التاریخ؛ تحقیق اکرم ضیاء العمری؛ بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۰۱ ق. / ۱۹۸۱م.

۳۰۴. فقه الرضا(منسوب به إمام رضا ﷺ)؛ ج۱، مشهد: مؤسسة آل‌البیت لإحیاء التراث، ۱۴۰۶ق.

۳۰۵. فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب (م ۸۱۷ق.)؛ قاموس اللمحیط؛ ج۱، بیروت: دار إحیاء العربی، ۱۴۱۷ق./ ۱۴۱۲ق.

۳۰۶. فیض کاشانی، محمدمحسن (م ۱۰۰۷ق.)؛ الوافی؛ ج۱، اصفهان: مکتبة الامام امیرالمؤمنین، ۱۴۰۶ق.

۳۰۷. ــــــــــ ؛ تفسیر الصافی؛ تحقیق حسین اعلمی؛ ج۲، تهران: انتشارات صدر، ۱۴۱۵ق.

۳۰۸. فیومی، احمد بن محمد (م ۷۷۰ق.)؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی؛ ج۲، قم: دار الهجره، ۱۴۱۴ق.

۳۰۹. قاضی نعمان، ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی (م ۳۶۳ق.)؛ دعائم الاسلام؛ تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی؛ چ۲، قاهره: دار المعارف و قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۳۸۵ق.

۳۱۰. ـــــــــــ؛ شرح الأخبار فی فضائل الإئمة الأطهار؛ تحقیق سیدمحمد حسینی جلالی؛ چ۱، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۰۹ق.

۳۱۱. قَرشی، باقر شریف؛ نظام حکومتی و اداری در اسلام؛ ترجمه عباسعلی سلطانی گلشیخی؛ چ۳، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۹ش.

۳۱۲. قرشی، یحیی بن آدم؛ الخراج؛ چ۱، لاهور، پاکستان: المکتبة العلمیه، ۱۹۷۴م.

۳۱۳. قضاعی، محمد بن سلامه (م۴۵۴ ق.)؛ شرح فارسی شهاب الأخبار (کلمات قصار پیامبر خاتم)؛ تحقیق جلال‌الدین حسینی محدث أرموی (م ۱۳۵۸ش.)؛ چ۱، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ش.

۳۱۴. قمی، ابوالحسن علی بن ابراهیم(قرن ۳)؛ تفسیر القمی؛ چ۳، قم: دار الکتاب، ۱۴۰۴ق.

۳۱۵. قمی، شیخ عباس (م ۱۳۵۹ق.)؛ سفینة البحار؛ ۸ج، چ۱، قم: دار الاسوه، ۱۴۱۴ق.

۳۱۶. ـــــــــــ؛ الکنی و الالقاب؛ تهران: مکتبة الصدر، ۱۳۶۸ش.

۳۱۷. ـــــــــــ؛ منتهی الامال؛ تحقیق صادق حسن‌زاده؛ چ۱، قم: انتشارات مؤمنین، ۱۳۷۹ش.

۳۱۸. کراجکی، محمد بن علی (م ۴۴۹ق.)؛ کنز الفوائد؛ تحقیق عبدالله نعمه؛ چ۱، قم: دار الذخائر، ۱۴۱۰ق.

۳۱۹. کتانی، عبدالحی (م۱۳۸۲ ق.)؛ نظام الحکومة النبویه المسمی بالتراتیب الإداریه؛ چ۲، بیروت: دارالأرقم بن ابی‌الأرقم، [بی‌تا].

۳۲۰. کرکی، محقق ثانی علی بن حسین (م۹۴۰ق.)؛ جامع المقاصد فی شرح القواعد؛ چ۲، قم: تحقیق و نشر مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۴ق.

۳۲۱. ـــــــــــ؛ رسائل المحقق الکرکی؛ تحقیق محمد حسون؛ چ۱، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی و دفتر نشر اسلامی، ۱۴۰۹ق.

۳۲۲. ـــــــــــ؛ رسالة قاطعة اللجاج فی تحقیق حل الخراج (الخراجیات)؛ چ۱، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۳۲۳. کریمان، حسین؛ سیره و قیام زید بن علی؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ش.
۳۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب (م ۳۲۹ق.)؛ أصول کافی؛ ترجمه سیدجواد مصطفوی؛ چ۱، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامیه، ۱۳۶۹ ش.
۳۲۵. ـــــــــــ؛ الروضة من الکافی؛ یا گلستان آل محمد؛ ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی؛ چ۱، تهران: انتشارات علمیه اسلامیه، ۱۳۶۴ش.
۳۲۶. ـــــــــــ؛ بهشت کافی: ترجمه روضه کافی؛ مترجم حمیدرضا آژیر؛ چ۱، قم: انتشارات سرور، ۱۳۸۱ش.
۳۲۷. ـــــــــــ؛ الکافی (أصول، فروع، الروضه)؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ چ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۳۲۸. ـــــــــــ؛ الکافی (أصول، فروع، الروضه)؛ تحقیق قسم إحیاء التراث مرکز بحوث دارالحدیث؛ چ۱، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۹ق.
۳۲۹. کوفی، فرات بن ابراهیم (م ۳۰۷ق.)؛ تفسیر فرات الکوفی؛ چ۱، تهران: مؤسسة الطبع و النشر فی وزارة الثقافة و الإرشاد السلامی، ۱۴۱۰ق.
۳۳۰. گیلانی، رفیع‌الدین محمد بن محمد (قرن یازدهم)؛ الذریعة إلی حافظ الشریعه؛ تحقیق محمدحسین درایتی؛ چ۱، قم: دارالحدیث، ۱۴۳۰ق./ ۱۳۸۸ش.
۳۳۱. لیثی واسطی، علی بن محمد(قرن ۶)؛ عیون الحکم و المواعظ؛ تحقیق حسین حسنی بیرجندی؛ چ۱، قم: دارالحدیث، ۱۳۷۶ش.
۳۳۲. مازندرانی، محمد هادی بن محمد صالح (م۱۱۲۰ق.)؛ شرح فروع الکافی؛ تحقیق محمدجواد محمودی و محمدحسین درایتی؛ چ۱، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۹ق.
۳۳۳. مازندرانی، ملا محمد صالح بن احمد (م۱۰۸۱ق.)؛ شرح أصول الکافی و الروضه؛ تحقیق ابوالحسن شعرانی؛ چ۱، تهران: مکتبة الاسلامیه، ۱۳۸۲ق.

۳۳۴. مالک بن انس (م ۱۷۹)؛ الموطأ؛ تصحیح محمدفؤاد عبدالباقی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق.

۳۳۵. ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب ماوردی (م ۴۵۰ق.)؛ أحکام السّلطانیه و الولایات الدینیه؛ چ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۶ق.

۳۳۶. ـــــــــــ ؛ الحاوی الکبیر؛ تحقیق شیخ علی‌محمد معوض؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.

۳۳۷. متقی هندی، علی (م ۹۷۵ق.)؛ کنزالعمال فی سنن الأقوال و الأفعال؛ چ ۵، بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۰۱ق./ ۱۹۸۱م.

۳۳۸. مجلسی، محمدباقر (م ۱۱۱۰ق.)؛ بحار الأنوار؛ بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.

۳۳۹. ـــــــــــ ؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی؛ چ۲، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۴ق.

۳۴۰. ـــــــــــ ؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ تحقیق مهدی رجائی؛ چ۱، قم: کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق.

۳۴۱. مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی (م ۱۰۷۰ ق.)؛ روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه؛ چ۲، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشان‌پور، ۱۴۰۶ق.

۳۴۲. ـــــــــــ ؛ لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه؛ چ ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۴ق.

۳۴۳. مجله پگاه حوزه، ش ۳۰۰، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۲۷ش. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۳۴۴. مجله حوزه شماره ۸۸، انتشار: ماه ۸ـ۹: ۱۳۷۷ش. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۳۴۵. ـــــــــــ ؛ شماره ۱۶۴، بهار و تابستان ۱۳۹۱ش.؛ «ولایت زنان»، ناشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۳۴۶. مجله میقات؛ شماره ۴۰، تابستان ۱۳۸۱ش.

۳۴۷. مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام، اَعلام الهدایه؛ امام موسی بن جعفر الکاظم علیه‌السلام؛ ج۱، قم: مرکز جهانی اهل بیت علیهم‌السلام، ۱۴۲۲ق.

۳۴۸. محقق حلی، نجم‌الدین ابوالقاسم جعفر بن حسن هذلی (م۶۷۶ ق.)؛ شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام؛ تحقیق عبدالحسین محمدعلی بقال؛ چ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.

۳۴۹. ــــــــــــ؛ المعتبر فی شرح المختصر؛ تحقیق محمدعلی حیدری، سیدمهدی شمس‌الدین، سیدابومحمد مرتضوی و سیدعلی موسوی؛ چ۱، قم: مؤسسه سیدالشهداء علیه‌السلام، ۱۴۰۷ق.

۳۵۰. مرزبانی، ابوعبیداله محمد بن عمران بن موسی(م۳۸۴ق.)؛ معجم الشعراء؛ تحقیق فاروق اسلیم؛ چ۱، بیروت: دارصادر، ۱۴۲۵ق./ ۲۰۰۵م.

۳۵۱. مرزبانی، ابوعبیداله محمد بن عمران بن موسی(۳۸۴)؛ معجم الشعراء؛ تحقیق عبدالستّار احمد فراج؛ چ۱، قاهره: افست دمشق: دارالنوری، ۱۹۶۰م.

۳۵۲. مسعودی، علی بن حسین (م ۳۴۶ق.)؛ إثبات الوصیه (منسوب)؛ چ۳، قم: انصاریان، ۱۴۲۶ق. / ۱۳۸۴ش.

۳۵۳. ــــــــــــ؛ التنبیه و الإشراف؛ تحقیق عبد الله اسماعیل صاوی؛ قم:مؤسسة نشر المنابع الثقافة الاسلامیه [بیتا].

۳۵۴. ــــــــــــ؛ مروج الذهب؛ تحقیق اسعد داغر؛ چ۲، قم: انتشارات هجرت،۱۴۰۹ق.

۳۵۵. مشکینی، میرزاعلی (م ۱۴۲۸ق.)؛ مصطلحات الفقه؛ قم: نشر الهادی، ۱۳۷۷ش.

۳۵۶. مصطفوی، حسن(م۱۴۲۶ق.)؛ التحقیق فی کلمات القرآن؛ چ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.

۳۵۷. مطهری، مرتضی (م۱۳۵۸ش.)؛ حماسه حسینی: مجموعه آثار؛ ج۱۷، چ۳، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۸ش.

۳۵۸. معلوف، لویس(معاصر)؛ المنجد؛ بیروت: دارالشروق، [بی‌تا].

۳۵۹. معین، محمد(۱۳۵۰ش.) ؛ فرهنگ فارسی؛ چ۷، تهران : امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.
۳۶۰. مفید، شیخ محمد بن محمد بن نعمان بغدادی (م ۴۱۳ق.)؛ الإختصاص (منسوب)؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۳۶۱. ـــــــــــ ؛ الإرشاد فی معرفة حجج اللهِ علی العِباد؛ چ۱، قم: تحقیق و چاپ مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۳ق.
۳۶۲. ـــــــــــ ؛ الإرشاد فی معرفة حجج اللهِ علی العِباد؛ ترجمه رسول محلاتی؛ چ۲، تهران: انتشارات علمیه، [بی‌تا].
۳۶۳. ـــــــــــ ؛ الإشراف فی عامّة فرائض أهل الإسلام؛ تحقیق مهدی نجف؛ چ۱، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۳۶۴. ـــــــــــ ؛ الإعلام بما اتفقت علیه الإمامیة من الأحکام؛ تحقیق محمد حسون؛ چ۱، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۳۶۵. ـــــــــــ ؛ الأمالی؛ تحقیق حسین استاد ولی و علی‌اکبر غفاری؛ چ۱، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۳ق.
۳۶۶. ـــــــــــ ؛ الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصره؛ تحقیق سیدعلی میر شریفی؛ چ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۳۶۷. ـــــــــــ ؛ الفصول المختاره؛ انتخاب سید مرتضی؛ تحقیق علی میرشریفی؛ چ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۳۶۸. ـــــــــــ ؛ المزار (مناسک المزار)؛ تحقیق محمدباقر ابطحی؛ چ۱، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۳۶۹. ـــــــــــ ؛ المقنعه؛ چ۲، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۳۷۰. مقدسی، ابوعبدالله محمد بن أحمد(قرن چهارم)؛ أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم؛ چ۳، قاهره: مکتبة مدبولی، ۱۴۱۱ق ـ ۱۹۹۱م.
۳۷۱. ـــــــــــ ؛ أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم؛ ترجمه علینقی منزوی؛ چ۱، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱ش.

۳۷۲. مقدسی، مطهر بن طاهر (م ۳۵۵ق.) البدء والتاریخ؛ پورسعید، مصر: مکتبة الثقافة الدینیه، [بی‌تا].

۳۷۳. مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی (م ۸۴۵ق.)؛ إمتاع الأسماع بما للنبی من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع؛ تحقیق محمد عبدالحمید نمیسی؛ چ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق. / ۱۹۹۹م.

۳۷۴. الموسوعة الفقهیه؛ جمعی از نویسندگان (معاصر)؛ وزارة الأوقاف و الشئون الاسلامیه؛ چ۲ (پی‌درپی)، کویت: ۱۴۱۲ق./ ۱۹۹۲م.

۳۷۵. مناوی، محمد عبدالرؤوف(م ۱۰۳۱ق.)؛ فیض القدیر شرح الجامع الصغیر من أحادیث البشیر النذیر؛ تصحیح احمد عبدالسلام؛ چ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق. / ۱۹۹۴م.

۳۷۶. منقری، نصر بن مزاحم (م ۲۱۲ق.)؛ وقعة صفّین؛ تحقیق عبدالسلام محمد هارون؛ چ۲، قم: کتابخانه آیة‌الله‌العظمی نجفی، ۱۴۰۴ق.

۳۷۷. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی اسدی کوفی (م ۴۵۰ق.)؛ رجال النجاشی؛ تحقیق سیدموسی شبیری زنجانی؛چ۶، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۶۹ش.

۳۷۸. نجفی، محمدحسن (م۱۲۶۶ق.)؛جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ تحقیق عباس قوچانی و علی آخوندی؛ چ۷، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.

۳۷۹. نحاس، ابوجعفر (م ۳۳۸ق.)؛ معانی القرآن الکریم؛ تحقیق محمدعلی صابون؛ چ۱، مکه: جامعه ام‌القری، ۱۴۱۰ق./ ۱۹۸۹م.

۳۸۰. نراقی، احمد بن محمد مهدی (م ۱۲۴۵ ق.)؛ مستند الشیعة فی أحکام الشریعه؛ چ۱، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۵ق.

۳۸۱. نرسی کوفی، ابوالغنائم محمد بن علی بن میمون (م۵۱۰ق.)؛ ثواب قضاء حوائج الإخوان و ما جاء فی إغاثة اللهفان؛ تحقیق عامر حسن صبری؛ چ۱، بیروت: دار البشائر الاسلامیه، ۱۴۱۴ق.

۳۸۲. نسائی، ابوعبدالرحمن أحمد بن شعیب بن علی (م۳۰۳ق.)؛ السنن الکبری؛ تحقیق عبدالغفار سلیمان بن داری و سیدحسن کسروی؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق./ ۱۹۹۱م.

۳۸۳. نعمانی، ابن‌ابی‌زینب محمد بن ابراهیم (م۳۶۰ ق.)؛ الغیبه؛ چ۱، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ق.

۳۸۴. نوبختی، ابومحمد الحسن بن موسی(م ۳۱۱ق.)؛ فرق الشیعه فیه مذاهب فرق أهل الامامه و أسماؤها؛ تحقیق محمدصادق آل بحر العلوم؛ بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۴ق

۳۸۵. نوری، میرزاحسین (م ۱۳۲۰ق.)؛ مستدرک الوسائل؛ تحقیق مؤسسه آل البیت، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۷ق.

۳۸۶. ـــــــــــ ؛ مستدرک الوسائل؛ خاتمة، چ۱، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸ق.

۳۸۷. نووی، ابوزکریا یحیی بن شرف (م۶۷۶ ق)؛ صحیح مسلم بشرح النووی؛ چ۲، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۳۹۲ق.

۳۸۸. ـــــــــــ ؛ المجموع شرح المهذب للشیرازی؛ با تحقیق و تکمیل سبکی و محمدنجیب مطیعی؛ بیروت: دارالفکر، [بی‌تا] (الشامله).

۳۸۹. نویری، شهاب‌الدین احمد (م ۷۳۳ق.)؛ نهایة الإرب فی فنون العرب؛ چ۱، قاهره: دار الکتب و الوثائق القومیه، ۱۴۲۳ق.

۳۹۰. ـــــــــــ ؛ نهایة الإرب فی فنون العرب؛ ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی؛ چ۱، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۴ش.

۳۹۱. نیشابوری، ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری(م۲۶۱ق.)؛ صحیح مسلم؛ تحقیق محمد عبدالفؤاد باقی؛ چ ۱، مصر: دار الحدیث، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق./ ۱۹۹۱م.

۳۹۲. واقدی، محمدبن‌عمر (م ۲۰۷ق.)؛ المغازی؛ تحقیق مارسن جونس؛ قم: نشر دانش اسلامی، ۱۴۰۵ق.

۳۹۳. ورّام، ابن أبی‌فراس، مسعود بن عیسی (م ۶۰۵ ق.)؛ مجموعة ورّام (تنبیه الخواطر و نزهة النواظر)؛ چ۱، قم: مکتبة الفقیه، ۱۴۱۰ق.

۳۹۴. وکیع، محمد بن خلف بن حیّان (م ۳۰۶ق.)؛ أخبار القضاه؛ قاهره: مطبعة الاستقامة، ۱۳۶۶ق.

۳۹۵. هلالی، سلیم بن قیس عامری(م ۷۶ق.)؛ کتاب سلیم بن قیس الهلالی؛ تحقیق محمد انصاری زنجانی؛ ج۲، چ۱، قم: الهادی، ۱۴۰۵ق.

۳۹۶. هیثمی، نورالدین علی بن ابی‌بکر (م ۸۰۷ق.)؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۴۰۸ق.

۳۹۷. یزدی طباطبائی، سیدمحمدکاظم (م ۱۳۷۷ق.)؛ العروة الوثقی (المحشی)؛ تحقیق احمد محسنی سبزواری؛ چ۱، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ق.

۳۹۸. یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب (م ۲۸۴ق.)؛ تاریخ الیعقوبی؛ بیروت: دار صادر، [بی‌تا].

نمایه‌ها

آیات

بقره(۲)

۸۹ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَي الَّذِينَ كَفَرُوا ..... ۶۳۶، ۶۳۸
۲۱۹ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فيهِما إِثْمٌ كَبيرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ ۱۵۳
۲۸۰ وَ إِنْ كانَ ذُو عُسْرَة فَنَظِرَةٌ إِلي مَيْسَرَة ۴۶۲

آل‌عمران(۳)

۱۶۱ وَ ما كانَ لِنَبِيّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِما غَلَّ يَوْمَ الْقِيامَة ۴۷۵

نساء(۴)

۲۴ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً ۶۴۳
۶۰ أَ لَمْ تَرَ إِلَي الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ ۷۶
۶۹ وَ مَنْ يُطِعِ اللهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ ۵۹۴
۷۰ ذلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللهِ وَ كَفي بِاللهِ عَلِيماً ۵۹۴
۹۴ وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقي إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً ۵۸۱
۱۰۳ كانَتْ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً ۵۸۷

۱۲۸ وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ ..... ۵۶۹، ۵۷۳
۱۳۱ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ إِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللهَ ۳۰۲

مائده(۵)

۳۳ إِنَّما جَزاءُ الَّذِينَ يُحارِبُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ ... . ۶۰۱، ۶۰۵
۵۵ إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ ۵۹
۹۳ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِيما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا... ..... ۱۴۲
۹۵ لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ ۲۱۴

انعام(۶)

۱۴۱ وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ..... ۴۲۰، ۴۲۶

اعراف(۷)

۳۳ قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ۱۵۳

انفال(۸)

۱ قُلِ الْأَنْفالُ اللهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ ..... ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۹۲
۴۱ وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ اللهَ خُمُسَهُ وَ.... ..... ۴۸۸، ۵۰۲، ۵۵۴، ۵۵۸
۷۰ يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرى إِنْ يَعْلَمِ اللهُ فِي قُلُوبِكُمْ ۶۲۱

توبه(۹)

۲۹ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ ۵۰۳
۴۰ وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلى وَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيا وَ اللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۵۷۹
۵۵ فَلا تُعْجِبْكَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ ۳۳۹
۵۸ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْها رَضُوا وَ إِنْ لَمْ يُعْطَوْا ۴۵۸
۶۰ إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ وَ الْعامِلِينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقابِ وَ الْغارِمِينَ وَ فِي ... . ۴۴۴، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۲
۱۰۳ خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها ..... ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۴۱

هود(۱۱)

۸۵ وَ يا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيالَ وَ الْميزانَ بِالْقِسْطِ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْياءَهُمْ وَ ... ۳۶۳
۱۱۳ وَ لا تَرْكَنُوا إِلَي الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ ۶۶

یوسف(۱۲)

۵ يا بُنَيَّ لا تَقْصُصْ رُؤْياكَ عَلي إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدا ۲۱۸

الرعد(۱۳)

۲۱ الَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ ۲۶۷

نحل(۱۶)

۹۷ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً ۳۳۸

اسراء(۱۷)

۲۶-۲۷ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطِينِ ۴۲۱، ۴۲۰، ۵۵۸، ۶۴۷
۲۹ وَ لا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلي عُنُقِكَ وَ لا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ ... ۴۲۶

مریم(۱۹)

۳۷ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۳۶۵

طه(۲۰)

۴۷-۴۸ وَ السَّلامُ عَلي مَنِ اتَّبَعَ الْهُدي إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنا أَنَّ الْعَذابَ عَلي ... ۳۰۷
۱۳۱ وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلي ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا ۳۳۹

حج(۲۲)

۲۵ سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ ۶۶۷
۳۶ وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ ۳۳۶

نور(۲۴)

۳۷ رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ ۳۴۶

فرقان(۲۵)

۶۷ وَ الَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كانَ بَيْنَ ذلِكَ قَواماً ۴۲۲

احزاب(۳۳)

۲۱ لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ۳۱

۳۰ يا نِساءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفاحِشَة مُبَيِّنَة يُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفين ۲۰۲

۳۳ إِنَّمَا يرِيدُ اللهُ لِيذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَ يطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ۳۷

زمر(۳۹)

۶۰ وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ تَرَي الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَي اللهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ ۲۷۱

شوری(۴۲)

۳۰ وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَة فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ ۶۹۸

زخرف(۴۳)

۲۸ وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً في عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۲۰۲

حجرات(۴۹)

۹ وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ ... . ۵۵۰، ۶۵۴، ۶۵۵

حدید(۵۷)

۲۲ ما أَصابَ مِنْ مُصِيبَة فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلّا فِي كِتاب مِنْ قَبْلِ ۶۹۸

۲۳ لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلي ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ ..... ۳۴۳، ۳۴۴

حشر(۵۹)

۷ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ..... ۵۴، ۴۸۶

ممتحنه(۶۰)

۴ قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْراهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَه ۳۱

طلاق(۶۵)

۲-۳ وَ مَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ ۳۴۷

مدثر(۷۴)

۴۲-۴۳ ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ۵۸۷

انسان(۷۶)

۸ وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلي حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً ۴۱۱

مطففین(۸۳)

۱ وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ۳۶۵

علق(۹۶)

۶-۷ كَلاَّ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى ان رأه استَغْنى ۴۲۴

روایات

أ تَأْمُرُونی وَيْحَكُمْ أَنْ أَطْلُبَ النَّصرَ بِالظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيتُ ... ۵۴۱

ابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ الْأَدْنَي فَالْأَدْنَي ۴۱۱

إبْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ أُمَّكَ وَ أَبَاكَ وَ أُخْتَكَ وَ أَخَاكَ ثُمَّ أَدْنَاكَ فَأَدْنَاكَ وَ ... ۴۱۱

أَبِی‌الْجَارُودِ عَنْ أَبِی‌جَعْفَر ﷺ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَوْصِنِی فَقَالَ: أُوصِيكَ بِتَقْوَی الله و ... ۲۱۱

أَبِی‌الْمُرْهِفِ عَنْ أَبِی جَعْفَر ﷺ قَالَ: الْعَبَرَةُ عَلَي مَنْ أَثَارَهَا هَلَكَ ... ۲۱۱

أَبِی‌عَبْدِالله ﷺ قَالَ: أَعْتَقَ أَبُوجَعْفَر ﷺ مِنْ غِلْمَانِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ شِرَارَهُمْ ... ۴۱۷

أَبِی‌عَبْدِالله ﷺ قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْمُبَارَزَةِ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ بَعْدَ إِذْنِ ... ۵۹۰

أَتَانِی كِتَابُكَ تَذْكُرُ فِيهِ أَنِّی مُدَّع وَ أَبِی مِنْ قَبْلُ وَ مَا سَمِعْتَ ذَلِكَ مِنِّی ... ۳۰۵

اتَّقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِیَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ ... ۷۶

أُتِیَ رَسُولُ الله ﷺ بِسَبْیٍ مِنَ الْيَمَنِ فَلَمَّا بَلَغُوا الْجُحْفَةَ نَفِدَتْ ... ۴۷۳

أُتِیَ عَلِیٌّ ﷺ بِأَسِير يَوْمَ صِفِّينَ فَبَايَعَهُ. فَقَالَ عَلِیٌّ ﷺ: لَا أَقْتُلُكَ إِنِّی ... ۴۷۸

اِجْلِسُوا فِی بُيُوتِكُمْ فَإِذَا رَأَيْتُمُونَا قَدِ اجْتَمَعْنَا عَلَي رَجُل، فَانْهُدُوا ... ۲۷۲

الِاحْتِمَالُ زَيْنُ السِّيَاسَةِ ۵۵

أَحْسَنْتَ يَا رَبِيعُ فِيمَا كَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَالله بن الْحَسَنِ نَبَّتَكَ الله ۲۶۰

أخبر ﷺ أنّ كلّ من يقاتل الخوارج بعده فالخوارج أولي بالحق منه و لقد ... ۶۷۸

أخذت عنوة ۴۷۴

أَخَذْتَهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ مِنْ فَوْقِ ... ۲۱۹

أُخْرُجُوا مِنْ مَسْجِدِنَا لَا تُصَلُّوا فِيهِ وَ أَنْتُمْ لَا تُزَكُّون ۴۴۳
أُدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَإِنْ دَخَلُوا فِيهِ فَاقْبَلُوهُ مِنْهُمْ وَ كُفُّوا عَنْهُمْ ۵۸۱
إِذَا اتَّخَذَ أَهْلُ بَيْت شَاةً أَتَاهُمُ الله بِرِزْقِهَا وَ زَادَ فِي أَرْزَاقِهِمْ وَ ... ۴۰۴
إِذَا بِعْتِ فَأَحْسِنِي وَ لَا تَغُشِّي فَإِنَّهُ أَتْقَى وَ أَبْقَى لِلْمَالِ ۳۶۲
إِذَا حَضَرَ الْإِمَامُ الْجِنَازَةَ فَهُوَ أَحَقُّ النَّاسِ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهَا ۱۹۱
إِذَا حَضَرَ سُلْطَانٌ مِنْ سُلْطَانِ الله جِنَازَةً فَهُوَ أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهَا إِنْ ... ۱۹۱
إِذَا دَخَلَ عَلَيْكَ اللِّصُّ الْمُحَارِبُ فَاقْتُلْهُ فَمَا أَصَابَكَ فَدَمُهُ فِي عُنُقِي ۶۰۷
إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْ أُمَّتِي فَتَوَاضَعُوا لَهُمْ وَ إِذَا رَأَيْتُمُ ... ۶۲۸
إِذَا غَزَا قَوْمٌ بِغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ فَغَنِمُوا ۵۲۲
إِذَا قَتَلَ الْمُحَارِبُ فَأَمْرُهُ إِلَى الْإِمَامِ فَإِنْ عَفَا وَلِيُّ الدَّمِ إِنَّمَا ... ۶۰۶
إِذَا كَانَ الرَّجُلُ مُعْسِراً فَيَعْمَلُ بِقَدْرِ مَا يَقُوتُ بِهِ نَفْسَهُ وَ أَهْلَهُ وَ لَا مال ... ۳۲۳
إِذَا وُلِدَ الْمَوْلُودُ فِي أَرْضِ الْحَرْبِ أُسْهِمَ لَهُ ۴۸۰
إِذَا وُلِدَ الْمَوْلُودُ فِي أَرْضِ الْحَرْبِ قُسِمَ لَهُ مِمَّا أَفَاءَ الله عَلَيْهِمْ ۴۸۰
أَرْبَعَةٌ لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ أَحَدُهُمْ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَفْسَدَهُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ ... ۴۲۵
أَرِي أَنْ تَتَّقِيَ الله عزّوجل وَ لا تَعُدْهُ ۸۸
اسْتَأْذَنْتُ مَوْلَايَ أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُوسَي بن جَعْفَر ﷺ فِي خِدْمَةِ الْقَوْمِ فِيمَا لَا ... ۱۱۷
إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَر قَالَ قَالَ لِي أَبُوعَبْدِالله ﷺ: يَا بُنَيَّ اتَّخِذِ الْغَنَمَ وَ لَا ... ۴۰۴
أُسْكُنُوا مَا سَكَنَتِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ ۲۸۳
أَعْتَقَ أَبُوجَعْفَر ﷺ مِنْ غِلْمَانِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ شِرَارَهُمْ وَ أَمْسَكَ خِيَارَهُمْ ... ۶۰۳
الأعراب ليس لهم فى الْغَنِيمَةِ وَالْفَيْءِ شَيْءٌ إلاّ أَنْ يُجَاهِدُوا ۴۸۴
أُغْزُوا بِسْمِ الله وَ فِي سَبِيلِ الله قَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِالله وَ لَا تَغْدِرُوا وَ ... ۵۸۵
أُفّ أُفّ مَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَام ۱۶۶
أُفّ! أُفّ! مَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَام أَ مَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ ... ۱۶۶، ۲۷۳

افْتَحْ بَابَکَ وَ ابْسُطْ بِسَاطَکَ وَ اسْتَرْزِقِ اللهَ رَبَّکَ ۳۴۵
أَفْسَدَ الْمَالَ وَ أَضَرَّ بِالْبَدَنِ ۴۲۸
أَقْرَأَنِی أَبُوجَعْفَرٍ ﷺ شَیْئاً مِنْ کِتَابِ عَلِیٍّ ﷺ فَإِذَا فِیهِ أَنْهَاکُمْ عَنِ ... ۳۵۵
أَقْضُوا کَمَا کُنْتُمْ تَقْضُونَ حَتَّی یَکُونَ النَّاسُ جَمَاعَةً أَوْ أَمُوتَ کَمَا مَاتَ ... ۵۶۲
أَکْتُبُ لَکَ إِلَی یَنْبُعَ. قَالَ: لَیْسَ غَیْرُ هَذَا ۳۸۹
أَلَا أَیَّتُهَا الْأُمَّةُ الْمُتَحَیِّرَةُ الضَّالَّةُ بَعْدَ نَبِیِّهَا لَا وَفَّقَکُمُ اللهُ ... ۶۹۶
أَلَا وَ إِنَّ أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَ الْأَوْصِیَاءِ الشُّهَدَاءُ أَلَا وَ إِنَّ أَفْضَلَ ... ۵۹۴
أَمَّا السُّنَّةُ فَسُنَّةُ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَ أَمَّا الْبِدْعَةُ فَمَا خَالَفَهَا ۳۵
أمّا أنتَ فلا جزیةَ علیکَ و أمّا أرضُکَ فَلَنا ۵۰۹
أَمَّا أَنْتَ فَلَا جِزْیَةَ عَلَیْکَ وَ أَمَّا أَرْضُکَ فَلَنَا، [فللمسلمین] فَإِنْ شِئْتَ ... ۵۳۱
أَمَا إِنَّهُ صِیَامُ یَوْمٍ مَا نَزَلَ بِهِ کِتَابٌ وَ لَا جَرَتْ بِهِ سُنَّةٌ إِلَّا سُنَّةُ آلِ ... ۷۰۳
أَمَا إِنَّهُ لَیْسَ لِی رَغْبَةٌ فِی رِبْحِهَا وَ إِنْ کَانَ الرِّبْحُ مَرْغُوباً فِیهِ وَ ... ۳۹۸
أَمَا إِنِّی أَلْبَسُهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ مِنْ لِبَاسِ أَهْلِ النَّارِ ۱۸۳
أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَا فِی یَدِکَ مِنَ الْمَالِ قَدْ کَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَکَ وَ هُوَ صَائِرٌ ... ۵۴۰، ۶۷۰
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّی أُحَذِّرُکَ اللهَ وَ نَفْسِی وَ أُعْلِمُکَ أَلِیمَ عَذَابِهِ وَ شَدِیدَ ... ۳۰۴
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّی أُوصِی نَفْسِی بِتَقْوَی اللهِ وَ بِهَا أُوصِیکَ فَإِنَّهَا وَصِیَّةُ ... ۳۰۱
أَمَّا بَعدُ؛ فَإِنَّ عِیْراً مرَّت بِنا مِنَ الیَمنِ، تَحمِلُ مالاً وَ حُلَلاً وَ عَنْبَراً وَ ... ۱۷۶
أَمَا وَ اللهِ لَوْ کَانَ لِی عِدَّةُ أَصْحَابِ طَالُوتَ أَوْ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ ... ۶۲۴
أَمَا وَ اللهِ یَا عَمَّارُ لَا یَمُوتُ مِنْکُمْ مَیِّتٌ عَلَی الْحَالِ الَّتِی أَنْتُمْ ... ۶۲۶
الْإِمَامُ یُجْرِی وَ یُنَفِّلُ وَ یُعْطِی مَا شَاءَ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ السِّهَامُ وَ قَدْ قَاتَلَ ... ۴۸۳
الْإِمَامُ یَقْضِی عَنِ الْمُؤْمِنِینَ الدُّیُونَ مَا خَلَا مُهُورَ النِّسَاءِ ۴۶۲
أمّتي الغرّ المحجّلون من آثار الوضوء یوم القیامة ۲۴۸
أَمَرَ رَسُولُ اللهِ ﷺ بِلَالاً أَنْ یُنَادِیَ أَنَّ رسول اللهِ ﷺ حَرَّمَ الْجِرِّیَّ وَ ... ۳۵۶

أُمِرْتُ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ ۶۵۸
أمرنا رسول‌الله ﷺ بقتال الناكثين و القاسطين و المارقين ۶۵۷
أمرنی رسول‌الله ﷺ أن أقاتل الناكثين و قد فعلت و أمرنی أن أقاتل القاسطين فأنتم... ۶۵۷
أَمَرَهُ بِتَقْوَي الله عَزَّ وَ جَلَّ فِی خَاصَّةِ نَفْسِهِ ثُمَّ فِی أَصْحَابِهِ عَامَّةً. ۵۸۵
إِنَّ أَبَاجَعْفَر ﷺ مَاتَ وَ تَرَکَ سِتِّينَ غُلَاماً فَأَعْتَقَ ثُلُثَهُمْ فَأَقْرَعْتُ ... ۶۰۴
أن أباعبدالله ﷺ قال: اللهمَّ إِنِّی إِلَيْکَ مِنْ كَثِير النَّوَّاءِ بَرِی ءٌ فِی الدُّنْيَا ... ۲۴۴
إِنَّ أَبِی كَانَ أَعْقَلَ مِنْ أَنْ يَدَّعِیَ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقّ وَ إِنَّمَا قَالَ:... ۲۵۴
إِنَّ إِحْدَاكُنَّ تَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ فِی التَّوَجُّهِ إِلَي قِتَالِ وَصِيِّی ـ ... ۶۶۲
إِنَّ أَرْضَ الْجِزْيَةِ لَا تُرْفَعُ عَنْهَا الْجِزْيَةُ وَ إِنَّمَا الْجِزْيَةُ عَطَاءُ ... ۵۱۰، ۵۲۱، ۵۲۹
إن أقمتَ فِي أرضِک رفعنا عنکَ جزيةَ رأسِک و إن تَحَوَّلتَ عنها فَنَحنُ أَحَقُّ بِها ... ۵۰۹، ۵۳۱
إِنَّ الْأَشْعَثَ بن قَيْس شَرِکَ فِی دَمِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ ابْنَتُهُ جَعْدَةُ سَمَّتِ ... ۷۵
إنّ الامام أبو اليتامی ۶۲
إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ ... ۴۹۰
إِنَّ الْأَنْفَالَ مَا كَانَ مِنْ أَرْض لَمْ يَكُنْ فِيهِ هِرَاقَةُ دَم أَوْ قَوْم صُولِحُوا وَ ... ۴۹۵
أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ﷺ كَانَا يَغْمِزَانِ مُعَاوِيَةَ وَ يَقُولانِ فِيهِ وَ يَقْبَلانِ جَوَائِزَهُ ۱۷۲
أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ﷺ كَانَا يَقْبَلانِ جَوَائِزَ مُعَاوِيَةَ ۱۷۱
إِنَّ الرَّجُلَ يَخْرُجُ مِنَ الذُّلِّ الصَّغِيرِ فَيَدْخِلُهُ ذَلِکَ فِی الذُّلِّ الْكَبِيرِ ۱۸۹
إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِمُحْتَرِف وَ لَا لِذِی مِرَّة سَوِیّ قَوِیّ فَتَنَزَّهُوا عَنْهَا ۳۲۷
إنّ الله بعثَ مُحمداً داعِياً و لم يَبعَثهُ خاتِناً ۵۱۱
إِنَّ الله تَعَالَي لَيُبْغِضُ الْعَبْدَ النَّوَّامَ إِنَّ الله تَعَالَي لَيُبْغِضُ الْعَبْدَ ... ۳۲۴
إِنَّ الله عَزَّ ذِكْرُهُ أَذِنَ فِی هَلَاكِ بَنِی أُمَيَّةَ بَعْدَ إِحْرَاقِهِمْ زَيْداً ... ۲۴۷
إِنَّ الله عَزَّ وَ جَلَّ لَيَمْقُتُ الرَّجُلَ يَدْخُلُ عَلَيْهِ اللِّصُّ فِی بَيْتِهِ فَلَا ... ۶۰۷
أَنَّ الْمَجُوسَ كَانَ لَهُمْ نَبِیٌّ فَقَتَلُوهُ وَ كِتَابٌ أَحْرَقُوهُ أَتَاهُمْ نَبِيُّهُمْ ... ۵۰۳

إنَّ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا أَجْهَدُوا فِي خَيْبَرَ فَأَسْرَعَ الْمُسْلِمُونَ فِي دَوَابِّهِمْ ... ۶۴۱
إنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ ﷺ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوك مِنْ كَدِّ يَدِهِ ۴۱۶
إنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَدْ سَارَ فِي أَهْلِ الْعِرَاقِ بِسِيرَة فَهِيَ إِمَامٌ لِسَائِرِ ... ۵۲۰، ۵۲۸
أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ ﷺ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ إِنَّ لِصّاً ... ۶۰۷
أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ ﷺ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوك مِنْ كَدِّ يَدِهِ ۳۲۳
أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ ﷺ كَرِهَ أَنْ يُبَاعَ التَّمْرُ بِالرُّطَبِ عَاجِلاً ۳۶۸
إنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَيُفَوِّقُونَنِي تُرَاثَ مُحَمَّد ﷺ تَفْوِيقاً وَ اللهِ لَئِنْ بَقِيتُ ... ۱۷۴
إنَّ بَنِي‌إسْرَائِيلَ كانت تَسُوسُهُمْ أَنْبِيَاؤُهُمْ كُلَّمَا ذَهَبَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ ۵۳
إنَّ جَعْدَةَ بِنْتَ أَشْعَثَ بن قَيْس الْكِنْدِيِّ سَمَّتِ الْحَسَنَ بن عَلِيّ ﷺ وَ سَمَّتْ ... ۷۵
إنَّ خَوَاتِيمَ أَعْمَالِكُمْ قَضَاءُ حَوَائِجِ إِخْوَانِكُمْ وَ الْإِحْسَانُ إِلَيْهِمْ مَا ... ۱۱۷
أَنَّ رسول الله ﷺ أَعْطَي أُنَاساً مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ الذِّمَّةَ عَلَي سَبْعِينَ بُرْداً وَ ... ۵۰۵
أَنَّ رسول الله ﷺ حَرَّمَ الْجِرِّيَّ وَ الضَّبَّ وَ الْحَمِيرَ الْأَهْلِيَّةَ أَلَا فَاتَّقُوا ... ۳۵۶
إنّ رسول الله ﷺ عَهِدَ إِلَيَّ أَنْ لاَ أَمُوتَ حتي أُؤَمَّرَ ۳۹۴
إنَّ رسول الله ﷺ لَمْ يَأْذَنْ لِحَكِيمِ بْنِ حِزَام فِي تِجَارَة حَتَّي ضَمِنَ لَهُ إِقَالَةَ ... ۳۵۰
أَنَّ رسول الله ﷺ وَضَعَ حَجَراً عَلَي الطَّرِيقِ يَرُدُّ الْمَاءَ عَنْ أَرْضِهِ فَوَ اللهِ مَا ... ۳۸۳
إنَّ رَسُولَ‌الله ﷺ خَرَجَ بِالنِّسَاءِ فِي الْحَرْبِ حَتَّي يُدَاوِينَ الْجَرْحَي وَ لَمْ ... ۴۸۱، ۴۸۳
أنّ رسول‌الله ﷺ قسّم الأرض المفتوحة عنوة بين الغانمين و به أفتي الشافعي و... ۵۲۵
أَنَّ رَسُولَ‌الله ﷺ نَهَي أَهْلَ مَكَّةَ أَنْ يُؤَاجِرُوا دُورَهُمْ، وَ أَنْ يُعَلِّقُوا ... ۶۶۷
إنَّ سَخَطَ الْخَاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَا الْعَامَّة ۵۴۳
أَنَّ عَبْدَالْمَلِكِ بن أَعْيَنَ قَالَ لِأَبِي‌عَبْدالله ﷺ: إنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَ ... ۲۴۰
أَنَّ عَلِيّاً ﷺ آجَرَ نَفْسَهُ مِنْ يَهُودِيّ لِيَسْتَقِيَ الْمَاءَ كُلَّ دَلْو بِتَمْرَة وَ ... ۳۹۲
أَنَّ عَلِيّاً ﷺ قَسَمَ قَسْماً فَسَوَّي بَيْنَ النَّاسِ ۵۳۷
أَنَّ عَلِيّاً ﷺ كَانَ يَجْعَلُ لِلْفَارِسِ ثَلَاثَةَ أَسْهُم وَ لِلرَّاجِلِ سَهْماً ۴۸۵

أَنَّ عَلِيّاً ﷺ كَانَ يَنْهَي عَنِ الْحُكْرَةِ فِي الْأَمْصَارِ ۳۷۴
إِنَّ عَلِيّاً ﷺ لَمْ يُغَسِّلْ ـ عَمَّارَ بْنَ يَاسِر وَ لَا هَاشِمَ بْنَ عُتْبَةَ وَ هُوَ ۵۹۵
أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رسول‌الله ﷺ أَرْسَلَتْ إِلي أَبي بَكْر الصِّدِّيقِ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا ۷۲
إِنْ كَانَ الطَّعَامُ قَلِيلًا لَا يَسَعُ النَّاس فَإِنَّهُ يُكْرَهُ أَنْ يَحْتَكِرَ الطَّعَامَ وَ ۳۶۸
أَنَّ كُلَّ غَازِيَة غَزَتْ بِمَا ۵۷۵
أَنَّ كُلَّ غَازِيَة غَزَتْ مَعَنَا يُعَقِّبُ بَعْضُهَا بَعْضاً بِالْمَعْرُوفِ وَ الْقِسْطِ مَا ۵۷۵
أَنْ لاَ يُقْتَلَ مُقْبِلٌ وَ لاَ مُدْبِرٌ، وَ لاَ يُفْتَحَ بَابٌ وَ لاَ يُسْتَحَلَّ فَرْجٌ وَ لاَ ۵۴۷
أَنَّ لِلْفَارِسِ سَهْمَيْنِ وَ لِلرَّاجِلِ سَهْماً ۴۸۵
إِنَّ مَا قَلَّ وَ كَفَي خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَ أَلْهَي. االلهمَّ ارْزُقْ مُحَمَّداً وَ آلَ ۳۳۳
أَنَّ مَا كَانَ لِي مِنْ مَال بِيَنْبُعَ يُعْرَفُ لِي فِيهَا وَ مَا حَوْلَهَا صَدَقَةٌ وَ ۳۸۹
أَنَّ مَا كَانَ لِي مِنْ مَال بِيَنْبُعَ يُعْرَفُ لِي فِيهَا وَ مَا حَوْلَهَا صَدَقَةٌ ۴۹۹
إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ بَعْدِي عَلَي التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَي التَّنْزِيلِ ۶۵۵
إِنَّ هذه الصَّدَقَةَ إنما هى أَوْسَاخُ الناس وَإِنَّهَا لاَ تَحِلُّ لِمُحَمَّد وَلاَ لآلِ مُحَمَّد ۵۵۴
أَنَا أَضَنُّ بِكَ أَنْ تَطْلُبَ مِثْلَ هَذَا وَ شِبْهَهُ وَ لَكِنْ عَوِّلْ عَلَي مَالِي ۳۲۶
إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا تَحِلُّ لَنَا الصَّدَقَةُ ۴۵۳
أَنْتَ أَخِي مَا أَطَعْتَ االله فَإِذَا عَصَيْتَ االله فَلَا إِخَاءَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ ۳۰۹
انْصَرِفْ إِلَيْهِ وَ أَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُ: إِنِّي أَجَرْتُ عَلَيْكَ مَوْلَاكَ ۱۳۲
الْأَنْفَالُ مَا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْل وَ لا رِكاب أَوْ قَوْمٌ صَالَحُوا أَوْ قَوْمٌ ۴۹۵
إِنَّكَ تُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ ۶۵۸
إِنَّمَا الْجِزْيَةُ عَطَاءُ الْمُجَاهِدِينَ ۴۸۴
إِنَّمَا الْحُكْرَةُ أَنْ تَشْتَرِيَ طَعَاماً لَيْسَ فِي الْمِصْرِ غَيْرُهُ فَتَحْتَكِرَهُ وَ إِنْ ۳۶۷
إِنَّمَا الطَّاعَةُ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَ الْمُلْكُ لِمَنْ غَلَبَ عَلَيْه ۱۰۴
اِنْهَ عَنِ الْحُكْرَةِ فَمَنْ رَكِبَ النَّهْيَ فَأَوْجِعْهُ ثُمَّ عَاقِبْهُ بِإِظْهَارِ مَا احتَكَرَ ۳۷۴

إِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِکَ لَمْ یُسْتَجَبْ لَهُ. عَلَیْکُمْ بِالطَّلَبِ ۳۴۷
إِنَّهُمْ یَمْرُقُونَ مِنَ الدِّینِ کَمَا یَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِیَّةِ ۶۷۲
إِنِّی لَا أَجِدُ لِبَنِی إِسْمَاعِیلَ فِی هَذَا الْفَیْ ءِ فَضْلًا عَلَی بَنِی إِسْحَاقَ ۵۳۹
إِنِّی نَظَرْتُ فِی کِتَابِ اللهِ فَلَمْ أَجِدْ لِوُلْدِ إِسْمَاعِیلَ عَلَی وُلْدِ إِسْحَاقَ ... ۵۳۸
أَوْ أَنْ یَأْتِیَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ یَزِیدَ فَیَضَعَ یَدَهُ فِی یَدِهِ ۷۰
أَوْصَی أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ ﷺ فَقَالَ: إِنَّ أَبَا نَیْزَرَ وَ رَبَاحاً وَ جُبَیْراً عَتَقُوا ... ۴۱۷، ۵۹۹
أی ترحّمک علیّ و إشفاقک من قتلی مع خذلانک و عدم نصرتک لی ۳۰۲
أَیَّ شَیْء تُعَالِجُ؟ قُلْتُ: مَا أُعَالِجُ الْیَوْمَ شَیْئاً. فَقَالَ: کَذَلِکَ تَذْهَبُ ... ۳۴۴
أَیْ عُذَافِرُ، إِنَّمَا خَوَّفْتُکَ بِمَا خَوَّفَنِی اللهُ عزّوجل بِهِ ۴۰۲
إِی وَ اللهِ لَقَدْ سَرَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ ۱۲۱
إِیَّاکَ وَ الْغِشَّ فَإِنَّ مَنْ غَشَّ غُشَّ فِی مَالِهِ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ مَالٌ غُشَّ فِی ... ۳۵۹
أَیُّکُمْ یَأْخُذُ أُمَّ الْمُؤْمِنِینَ فِی سَهْمِهِ ۵۵۱، ۶۸۱
أَیُّمَا رَجُل کَانَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ أَخ لَهُ مُمَارَاةٌ فِی حَقّ فَدَعَاهُ إِلَی رَجُل مِنْ ... ۷۶
أَیُّمَا عَبْد خَرَجَ إِلَیْنَا قَبْلَ مَوْلَاهُ فَهُوَ حُرٌّ وَ أَیُّمَا عَبْد خَرَجَ إِلَیْنَا ... ۶۰۲
أَیُّمَا مُؤْمِن أَوْ مُسْلِم مَاتَ وَ تَرَکَ دَیْناً لَمْ یَکُنْ فِی فَسَاد وَ لَا إِسْرَاف ... ۴۶۲
أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَی عُدْوَاناً یُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْکَراً یُدْعَی إِلَیْهِ ... ۵۸۰
أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ آدَمَ لَمْ یَلِدْ عَبْداً وَ لَا أَمَةً وَ إِنَّ النَّاسَ کُلَّهُمْ ... ۵۳۸
الْأَئِمَّةُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی‌طَالِب وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ، ... ۵۹
آفَةُ الزُّعَمَاءِ ضَعْفُ السِّیَاسَةِ ۵۵
الْبَاقِرُ ﷺ : یَا جَابِرُ الْزَمِ الْأَرْضَ وَ لَا تُحَرِّکْ یَداً وَ لَا رِجْلًا حَتَّی تَرَی ... ۲۱۱
بِالْقَتْلِ تُهَدِّدُنِی؟ وَ اللهِ لَوْ کَانُوا تَحْتَ قَدَمَیَّ مَا رَفَعْتُ قَدَمَیَّ عَنْهُمْ ... ۱۶۶
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ . سُرَّ أَخَاکَ یَسُرَّکَ اللهُ ۱۲۰
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ؛ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مُوصِلَ کِتَابِی هَذَا ذَکَرَ ... ۱۳۰

بَشِّرِ الْوَارِثَ هِیَ صَدَقَةٌ بَتَّةً بَتْلاً فِی حَجِیجِ بَیْتِ اللهِ وَ عَابِرِی سَبِیلِ ... ۳۸۴
بطون الأودية و رءوس الجبال و الآجام ۴۹۷
بَعَثَ أَبُوعَبْدِاللهِ ﷺ رَجُلا إِلَي زِيَادِ بن عُبَيْدِ اللهِ. فَقَالَ: وَلِّ ذَا بَعْضَ ... ۱۵۵
بَعَثْتُ إِلَي أَبِي‌الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ بِدَرَاهِمَ لِی وَ لِغَيْرِی وَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ ... ۴۴۲ ، ۴۵۲
بَعْدَ الْفَتْحِ وَ صَارَ الْمُسْلِمُونَ مُهَاجِرِينَ وَأَعْرَاباً فَكَانَ أَهْلُ الصَّدَقَةِ ... ۵۳۳
بِعِزَّتِکَ وَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُکَ أَنْ تُيَسِّرَ لِی مِنَ التِّجَارَةِ أَوْسَعَهَا رِزْقاً ... ۳۵۲
بِمَا كَانَ مِنْ تَحَنُّنِکَ مَعَ خِذْلَانِکَ ۳۰۲
بما نالَ دِماءَهُمْ فِی سَبیل الله ۵۷۵
بِئْسَ السِّيَاسَةُ الْجَوْرُ ۵۵
تُرْبَةِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَإِنَّ فِيهَا الشِّفَاءَ مِنْ كُلِّ دَاء وَ الْأَمْنَ مِنْ كُلِّ خَوْف ۷۰۲
التُّرْبَةُ مِنْ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِیّ ﷺ عَشَرَةُ أَمْيَال ۷۰۲
تَعَاهَدُوا الصَّلَاةَ وَ حَافِظُوا عَلَيْهَا وَ اسْتَكْثِرُوا مِنْهَا وَ تَقَرَّبُوا بِهَا ... ۵۸۷
تَعَرَّضُوا لِلتِّجَارَةِ فَإِنَّ فِيهَا غِنًي لَكُمْ عَمَّا فِی أَيْدِی النَّاسِ ۳۴۴
تَقَدَّم لَوْلا السُّنَّةُ مَا قَدَّمتُکَ ۱۹۲
تَنَحَّ نَحَّاکَ اللهُ إِلي النَّارِ ۱۰۰
تَوَجَّهْتُ نَحْوَ الرِّضَا ﷺ وَ هُوَ يَوْمَئِذ بِالْعُرَيْضِ ۳۹۱
ثَلَاثَةٌ لَيْسَتْ لَهُمْ حُرْمَةٌ: صَاحِبُ هَوًي مُبْتَدَع، وَ الْإِمَامُ الْجَائِرُ، وَ ... ۷۹
ثُمَّ احْدُرْ كُلَّ مَا اجْتَمَعَ عِنْدَکَ مِنْ كُلِّ نَاد إِلَيْنَا نُصَيِّرْهُ حَيْثُ أَمَرَ ... ۴۴۹
ثُمَّ قَالَ: "تَعَالَ يَا فُلَانُ وَ تَعَالَ يَا فُلَانُ" حَتَّي اجْتَمَعَ إِلَيْهِ زُهَاءُ ... ۵۵۲
ثُمَّ قَالَ: سَهْمُ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ سَهْمُ الرِّقَابِ عَامٌّ وَ الْبَاقِی خَاصٌّ ۴۵۶
ثَوْبُ صَوْنِکَ تَبْتَذِلُهُ وَ فَضْلُ الْإِنَاءِ تُهَرِيقُهُ وَ قَدْفُکَ النَّوَي هَكَذَا وَ ... ۴۲۳
جَاءَ عَنِ النَّبِیِّ ﷺ أَنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْل عِنْدَ إِمَام جَائِر ۶۹۰
الْجَالِبُ مَرْزُوقٌ وَ الْمُحْتَكِرُ مَلْعُونٌ ۳۶۵

جَعْفَرٌ إِمَامُنَا فِی الْحَلالِ وَ الْحَرَامِ ۲۵۰
جَمَالُ السِّيَاسَةِ الْعَدْلُ فِی الْإِمْرَةِ وَ الْعَفْوُ مَعَ الْقُدْرَةِ ۵۵
جَوَائِزُ الْعُمَّالِ لَيْسَ بِهَا بَأْس ۱۷۷
حَارَبَنَا الرِّجَالُ فَحَارَبْنَاهُمْ فَأَمَّا النِّسَاءُ وَ الذَّرَارِیُّ فَلَا سَبِيلَ لَنَا ... ۵۴۹
الْحَرْبُ خُدْعَةٌ يَقُولُ: تَكَلَّمُوا بِمَا أَرَدْتُمْ ۵۹۱
حُسْنُ السِّيَاسَةِ قِوَامُ الرَّعِيَّةِ ۵۵
حُسْنُ السِّيَاسَةِ يَسْتَدِيمُ الرِّئَاسَةَ ۵۵
الْحَقَّ كُلَّهُ وَ صَلِّي حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ علیهما‌السلام وَرَاءَ مَرْوَانَ وَ نَحْنُ نُصَلِّی مَعَهُمْ ۱۹۳
الْحُكْرَةُ فِی الْخِصْبِ أَرْبَعُونَ يَوْماً وَ فِی الشِّدَّةِ وَ الْبَلَاءِ ثَلَاثَةُ أَيَّام ... ۳۶۷، ۳۶۸
حَنِّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِمَاءِ الْفُرَاتِ وَ بِتُرْبَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فَإِنْ لَمْ يَكُنْ ... ۷۰۲
خرجت مع أبي إلي ينبع عائدا لعلي بن أبي‌طالب رضي الله عنه و كان مريضا بها، فقال... ۳۹۴
خَشِيَ أَنْ لا يُطَاعَ وَ لَوْ أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام ثَبَتَتْ قَدَمَاهُ أَقَامَ كِتَابَ ... ۱۹۲، ۱۹۳، ۵۶۱
دَخَلَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله عَلَي أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ لَهَا: مَا لِی لَا أَرَي فِی بَيْتِكِ ... ۴۰۳
دعها عدة للمسلمين ۵۲۶
دَعْهُمْ يَكونوا مادَّةً لِلْمُسلِمينَ ۵۲۶
دَفَعَ إِلَيَّ أَبُوعَبْدِاللهِ علیه‌السلام سَبْعَمِائَةِ دِينَار وَ قَالَ: يَا عُذَافِرُ، اصْرِفْهَا فِی ... ۳۹۹
ذَاكَ إِلَي الْإِمَامِ إِنْ صُمْتَ صُمْنَا وَ إِنْ أَفْطَرْتَ أَفْطَرْنَا ۱۸۰
الذُّنُوبُ الَّتِی تُغَيِّرُ النِّعَمَ.. وَ الْإِسْرَافُ فِی النَّفَقَةِ عَلَي الْبَاطِلِ ۴۲۵
الَّذِی يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا يَكُفُّ بِهِ عِيَالَهُ أَعْظَمُ أَجْراً ... ۳۲۲
رَاضِياً بِالْكَفَاف ۳۳۳
رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه‌السلام يَعْمَلُ فِی أَرْض لَهُ قَدِ اسْتَنْقَعَتْ قَدَمَاهُ فِی الْعَرَقِ. ... ۳۸۲
رُبَّ فَقِير هُوَ أَشَرَفُ مِنَ الْغَنِیِّ إِنَّ الْغَنِیَّ يُنْفِقُ مِمَّا أُوتِیَ وَ الْفَقِيرَ ... ۴۲۱
رَحِمَ اللهُ عَمِّی زَيْداً إِنَّهُ دَعَا إِلَي الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّد وَ لَوْ ظَفِرَ ... ۲۲۱

رَحِمَ اللهُ عَمِّیَ زَیْداً لَوْ ظَفِرَ لَوَفَی إِنَّمَا دَعَا إِلَی الرِّضَا مِنْ آلِ‌محمد: وَ ... ۲۵۱ ، ۲۵۳، ۲۵۴
رُحَماءُ بَیْنَهُمْ مُتَرَاحِمِینَ مُغْتَمِّینَ لِمَا غَابَ عَنْکُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ ۱۸۷
رَحِمَکَ اللهُ یَا أَبَا ذَرّ إِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا امْتَهَنُوکَ بِالْبَلاءِ لِأَنَّکَ ... ۱۰۲
زَامَلْتُ عَبْدَاللهِ بن النجاشی وَ کَانَ یَرَی رَأْیَ الزَّیْدِیَّةِ فَلَمَّا کُنَّا ... ۲۵۹
الزُّهْدُ کُلُّهُ بَیْنَ کَلِمَتَیْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ:... ۳۴۳
سَأَلْتُ الْعَسْکَرِیَّ ﷺ بِالْمَدِینَةِ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَی بِمَالٍ فِی سَبِیلِ اللهِ فَقَالَ: ... ۴۶۵
سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَعْرَابِ .. فَلَهُمْ مِنَ الْجِزْیَةِ شَیْءٌ قَالَ: لَا ۴۸۴
سَأَلْتُهُ عَنِ الْفِطْرَةِ لِمَنْ هِیَ؟ قَالَ: (لِلْإِمَامِ). قَالَ قُلْتُ لَهُ: فَأُخْبِرُ ... ۴۴۲
سَأَلْتُهُ عَنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ مَا ذَا عَلَیْهِمْ مِمَّا یَحْقُنُونَ بِهِ دِمَاءَهُمْ وَ ... ۵۰۹
سَأَلْتُهُ عَنْ شِرَاءِ أَرْضِ الذِّمَّةِ؟ فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِهَا فَتَکُونُ إِذَا کَانَ ذَلِکَ ... ۵۰۸
سُبْحَانَ اللهِ، تَحْلِفُونَ عَلَی قَوْمٍ مُسْلِمِینَ أَلَّا تَبِیعُوهُمْ إِلَّا رِبْحَ ... ۳۹۷
السُّجُودُ عَلَی طِینِ قَبْرِ الْحُسَیْنِ ﷺ یُنَوِّرُ إِلَی الْأَرْضِ السَّابِعَةِ ۷۰۲
السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَهْلَ الدِّیَارِ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ إِنَّا بِکُمْ لَاحِقُونَ... ۵۹۶
سمعت أَبَاعَبْدِاللهِ ﷺ یَقُولُ: مَنْ أَعْتَقَ نَسَمَةً صَالِحَةً لِوَجْهِ اللهِ عَزَّ وَ ... ۵۹۷
السُّنَّةُ مَا سَنَّ رَسُولُ اللهِ ۳۵
سُوسُوا إِیمَانَکُمْ بِالصَّدَقَةِ ۵۲
سُوقُ الْمُسْلِمِینَ کَمَسْجِدِهِمْ فَمَنْ سَبَقَ إِلَی مَکَانٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ إِلَی ... ۳۴۸
سِیرُوا بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ فِی سَبِیلِ اللهِ وَ عَلَی مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ لَا ... ۵۸۴
شِعَارُنَا یَا مُحَمَّدُ یَا مُحَمَّدُ وَ شِعَارُنَا یَوْمَ بَدْر یَا نَصْرَ اللهِ اقْتَرِبْ ... ۵۸۹
شَکَا رَجُلٌ إِلَی رسول‌اللهِ ﷺ الْحُرْفَةَ. فَقَالَ: انْظُرْ بُیُوعاً فَاشْتَرِهَا ثُمَّ ... ۳۵۰
شَکَا قَوْمٌ إِلَی النَّبِیِّ ﷺ سُرْعَةَ نَفَادِ طَعَامِهِمْ فَقَالَ: تَکِیلُونَ أَوْ تَهِیلُونَ؟ ... ۳۶۳
شَیْءٌ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ ۱۲۴
الصَّادِقُ ﷺ: فِی طِینِ قَبْرِ الْحُسَیْنِ ﷺ شِفَاءٌ مِنْ کُلِّ دَاء وَ هُوَ الدَّوَاءُ ... ۷۰۲

طَلْحَةَ بْنِ زَيْد عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ علیه‌السلام قَالَ: (إِنَّ الْجَارَ كَالنَّفْسِ غَيْرَ مُضَارّ و لا وَ لَا آثِمٍ) ۵۷۸
طَلْحَةَ بْنِ زَيْد عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ عَنْ أَبِيهِ علیه‌السلام قَالَ: قَرَأْتُ فِی كِتَابِ عَلِیّ علیه‌السلام ... ۵۷۸
عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ ۵۴
علی بن إسماعيل الميثمی بن شعيب بن ميثم بن يحيي التمار أبوالحسن كوفی سكن... ۴۱۷
عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهماالسلام إِذَا أَصْبَحَ خَرَجَ غَادِياً فِی طَلَبِ الرِّزْقِ فَقِيلَ لَهُ: يَا ... ۳۳۴
عَلِیِّ بن يَقْطِين قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه‌السلام: مَا تَقُولُ فِی أَعْمَالِ هَؤُلَاءِ- ... ۸۸
عَمْرِو بْنِ خَالِد عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِیّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیّ علیه‌السلام قَالَ: حَرَّمَ ... ۶۴۲
عَنِ ابْنِ أَبِی‌يَعْفُور عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ أَرْضَ الْجِزْيَةِ لَا تُرْفَعُ ... ۵۲۱
عَنْ أَبِی‌أُسَامَةَ، قَالَ ، قَالَ لِی أَبُوعَبْدِاللهِ علیه‌السلام مَا فَعَلَ أَبُوالْجَارُودِ؛ أَمَا وَ ... ۲۴۲
عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ علیه‌السلام أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام صَلَبَ رَجُلًا بِالْحِيرَةِ ثَلَاثَةَ ... ۶۰۵
عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ علیه‌السلام قَالَ: إِذَا غَزَا قَوْمٌ بِغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ فَغَنِمُوا ... ۴۸۱
عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ علیه‌السلام قَالَ: التِّجَارَةُ تَزِيدُ فِی الْعَقْلِ ۳۴۴
عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله : مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى ... ۳۲۴
عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: نَظِّفُوا مَرَابِضَهَا وَ امْسَحُوا ... ۴۰۵
عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: نِعْمَ الْمَالُ الشَّاةُ ۴۰۵
عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ علیه‌السلام قَالَ: كُلُّ رَايَة تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا ... ۵۷، ۲۱۲
عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ علیه‌السلام: أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوك مِنْ كَدِّ ... ۳۹۳، ۵۹۹
عَنِ الْحُسَيْنِ بن الْجَارُودِ عَنْ مُوسَي بن بَكْرِ بن دَأْب عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِی ... ۲۱۶
عَنْ جَابِر عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِیّ علیه‌السلام قَالَتْ قَالَتْ فَاطِمَةُ علیهاالسلام فِی خُطْبَتِهَا فِی مَعْنَي ... ۷۲
عن جعفر بن محمد قال: أقطع النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله عليّا علیه‌السلام أربع أرضين: الفقيران و ... ۴۹۹
عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَر علیه‌السلام يَقُولُ : إِنَّ الْوَلِيدَ بن عُقْبَةَ حِينَ شُهِدَ ... ۱۴۴
عن زين‌العابدين علی بن الحسين علیه‌السلام أنه قال: "إن الخمس لنا" فقيل له: إن الله يقول: ... ۵۵۴
عَنْ عَلِیّ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: وَ عَلِّمُوهُنَّ الْغَزْلَ ۴۰۵

عَنْ عمر أَنَّه أرادَ أن يُقَسِّمَ السَّوادَ بَيْنَ المُسْلِمينَ فأمَرَ بِهِمْ أَنْ يُحْصَوْا ... ۵۲۶
عَنْ مُصْعَبِ بْنِ يَزِيدَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: اسْتَعْمَلَنِي أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ... ۵۳۰
عَنْ يَعْقُوبَ عَنِ الْعَبَّاسِ الْوَرَّاقِ عَنْ رَجُل سَمَّاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ ﷺ... ۵۲۳
عِيسَي شَلَقَانَ قَالَ: كُنْتُ قَاعِداً فَمَرَّ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَي ﷺ وَ مَعَهُ بَهْمَةٌ ۴۰۵
الْغَارِمُونَ الْمُسْتَدِينُونَ فِي حَقّ ۴۶۱
غَدَوْتُ بِحَوْلِ اللهِ وَ قُوَّتِهِ وَ غَدَوْتُ بِلَا حَوْل مِنِّي وَ لَا قُوَّة بَلْ بِحَوْلِكَ ... ۳۵۱
فَأَبَي أبو بَكْر أَنْ يَدْفَعَ إلي فَاطِمَةَ شيئا فَوَجَدَتْ فَاطِمَةُ علي أبي بَكْر فى ذلک قال ... ۷۲
فَاتَّقِ اللهَ وَ لَا تُؤْثِرْ أَحداً عَلَي رِضَاهُ وَ هَوَاهُ ۱۲۹
فَإِذَا بَقِيَ ذَلِكَ فَاقْبِضْ حَقَّ اللهِ مِنْهُ وَ إِنِ اسْتَقَالَكَ فَأَقِلْهُ ثُمَّ ... ۴۴۸
فَإِذَا قَبَضْتَهُ فَلَا تُوَكِّلْ بِهِ إِلَّا نَاصِحاً شَفِيقاً أَمِيناً حَفِيظاً غَيْرَ مُعْنِف ... ۴۴۹
فَإِذَا قَدِمْتَ فَانْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَبْيَاتَهُمْ. ثُمَّ امْضِ ... ۴۴۷
فَاصْدَعِ الْمَالَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ خَيِّرْهُ أَيَّ الصَّدْعَيْنِ شَاءَ فَأَيَّهُمَا اخْتَارَ ... ۴۴۸
فَاصْطَفِ لِوِلَايَةِ أَعْمَالِكَ أَهْلَ الْوَرَعِ وَ الْفِقْهِ وَ الْعِلْمِ وَ السِّيَاسَةِ ۵۵
فَأَعْظَمُ مِمَّا افْتَرَضَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَي مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي ... ۶۲
فَأَمَّا الْفُقَرَاءُ فَلَا يُزَادُ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَلَي خَمْسِينَ دِرْهَماً وَ لَا يُعْطَي أَحَدٌ ... ۴۵۵
فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلَا تُعْطِهَا أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ إِلَّا مَنْ يَعْرِفُ يَعْرِفُ فَمَنْ ... ۴۵۳
فَأَمَّا سُرُورِي بِوِلَايَتِكَ فَقُلْتُ عَسَي أَنْ يُغِيثَ اللهُ بِكَ مَلْهُوفاً مِنْ ... ۱۲۸
فَإِنَّ ذَلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ وَ أَقْرَبُ لِرُشْدِكَ يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهَا وَ إِلَيْكَ ... ۴۵۰
فَإِنَّ رسول اللهِ ﷺ وَ لْيَعْدِلْ بَيْنَهُنَّ فِي ذَلِكَ وَ لْيُورِدْهُنَّ كُلَّ مَاء يَمُرُّ بِهِ وَ لَا يَعْدِلْ ... ۴۵۱
فَإِنْ نَزَلَ حُسَيْنٌ وَ أَصْحَابُهُ عَلَي حُكْمِي وَ اسْتَسْلَمُوا فَابْعَثْ بِهِمْ إِلَيَّ ... ۷۰
فَإِنْ وُلِّيتَ شَيْئاً مِنْ أَعْمَالِهِمْ فَأَحْسِنْ إِلَي إِخْوَانِكَ فَوَاحِدَةٌ بِوَاحِدَة ۱۱۳
فَانْظُرُوا عَلَي أَيِّ شَيْ ء تَخْرُجُونَ وَ لَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ. فَإِنَّ زَيْداً كَانَ ... ۲۵۲
فَبَكَي حَتَّي بَكَي النِّسَاءُ خَلْفَ السُّتُورِ ۲۲۹

فَبَكَي ﷺ حَتَّي بَلَّتْ دُمُوعُهُ لِحْيَتَهُ ۲۲۹
فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْ ء أَجَلًا وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَاباً فَإِنْ كُنْتَ عَلَي بَيِّنَة مِنْ رَبِّكَ ۲۱۴
فَرَجَعَ الْجَوَابُ: لَا آذَنُ لَكَ بِالْخُرُوجِ مِنْ عَمَلِهِمْ، وَ اتَّقِ اللهَ ۸۹
الْفَسَادُ يُبِيرُ الْكَثِيرَ وَ الِاقْتِصَادُ يُنْمِي الْيَسِيرَ ۴۲۴
فَقَالَ أَبُوذَرّ: «رَحِمَكُمُ اللهُ مِنْ أَهْلِ بَيْت فَمَا لِي شَجَنٌ فِي الدُّنْيَا ۱۰۳
فَقَالَ الحسين: وَيْلِي عَلَي ابْنِ الزَّرْقَاءِ دَبَّاغَةِ الْأَدَمِ لَوْ وُلِدَ لِي مِائَةٌ ۶۷۱
فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ: قُلْ لَهُمْ صَلُّوا ۱۴۰
فقال رسول اللهﷺ: ما شَأْنُ هذه؟ قال: عُمَرُ: أنا غَرَسْتُهَا يا رَسُولَاللهِ. قال: ۳۸۶
فَقَالَ لَهُ: مَا هَذَا يَا أَبَا الْحَسَنِ تَحْتَكَ؟ فَقَالَ: مِائَةُ أَلْفِ عَدْق إِنْ شَاءَ ۳۸۷
فَقَالَ وَيْحَكَ يَا سُفْيَانُ إِنَّ عَلِيّاً ﷺ كَانَ فِي زَمَنٍ ضِيق وَ إِنَّ اللهَ قَدْ ۴۱۹
فَقَالَ ﷺ: إِنَّ الَّذِي خَرَجَ فِي أَعْدَائِنَا كَانَ مِنَ الْحَقِّ فَكَانَ كَمَا قِيلَ وَ ۱۱۶
فَقَالَ ﷺ: تَضْمَنُ أَنْ لَا يَأْتِيَكَ وَلِيٌّ أَبَداً إِلَّا أَكْرَمْتَهُ ۸۸
فَقَالَ: إِنِّي شَهِدْتُ هِشَاماً وَ رَسُولُ اللهﷺ يُسَبُّ عِنْدَهُ فَلَمْ يُنْكِرْ ذَلِكَ وَ ۲۰۷
فَقَالَ: تَتْرُكُهَا فَإِنَّ تَرْكَهَا مَدْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ اسْعَ عَلَي عِيَالِكَ وَ إِيَّاكَ أَنْ ۳۴۵
فَقَالَ: ذَاكَ إِلَي الْإِمَامِ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ كُلِّ إِنْسَان مِنْهُمْ مَا شَاءَ عَلَي قَدْرِ ۵۰۵
فَقَالَ: عَمَلُ الشَّيْطَانِ عَمَلُ الشَّيْطَانِ مَنْ تَرَكَ التِّجَارَةَ ذَهَبَ ثُلُثَا عَقْلِهِ ۳۴۶
فَقَالَ: قَدْ بَيَّنَ لَكُمْ إِذْ نَهَي نَفْسَهُ وَ وُلْدَهُ. قُلْتُ: مَا مَنَعَهُ أَنْ يُبَيِّنَ ۹۶
فَقَالَ: لَا تَفْعَلْ إِنَّ هَذَا مِنَ التَّبْذِيرِ وَ إِنَّ اللهَ لا يُحِبُّ الْفَسَادَ ۴۲۳
فقال: هَذِهِ دَارٌ تُسَمَّي دَارَ السَّرِقَةِ. فَقَالَتْ: هَذَا مَا اصْطَفَي مَهْدِيُّنَا تَعْنِي ۲۷۸
فَقَالَ: يُوجِبُ الصَّدَاقَ وَ يَهْدِمُ الطَّلَاقَ وَ يُوجِبُ الْحَدَّ وَ يَهْدِمُ الْعِدَّةَ وَ ۹۷
فَقَالُوا له: لو قَوَّمْتَ لنا سِعْرَنَا؟ قال: إن اللهَ هو الْمُقَوِّمُ (أَوِ الْمُسَعِّرُ) إني ۳۷۷
فَقَدِ انْتَظَمَ الرَّاحَةَ وَ تَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَةِ ۳۳۶
الْفَقِيرُ الَّذِي لَا يَسْأَلُ النَّاسَ وَ الْمِسْكِينُ أَجْهَدُ مِنْهُ ۴۵۴

فَكَتَبَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللهﷺ: إِنَّ دِيَتَهُمْ مِثْلُ دِيَةِ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَي وَ ... ۵۰۴
فَلَا يَقْعُدَنَّ فِي السُّوقِ إِلَّا مَنْ يَعْقِلُ الشِّرَاءَ وَ الْبَيْعَ ۳۵۰
فَلَعَنَ اللهُ قَاتِلَهُ وَ لَعَنَ اللهُ خَاذِلَهُ وَ إِلَي اللهِ (جَلَّ اسْمُهُ) أَشْكُو مَا ... ۲۳۱
فَلَمَّا خَرَجْنَا قَالَ لِي: يَا عَمَّارُ هَذَا صَاحِبِي دُونَ غَيْرِهِ ۱۲۴
فَمَا الْإِقْتَارُ؟ قَالَ: أَكْلُ الْخُبْزِ وَ الْمِلْحِ وَ أَنْتَ تَقْدِرُ عَلَي غَيْرِهِ. قُلْتُ: ... ۴۲۳
فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْثِيَالُ النَّاسِ عَلَي أَبِي‌بَكْرٍ وَ إِجْفَالُهُمْ إِلَيْهِ ... ۱۳۸
فَوَجَّهَهُ عَلِيٌّ عَلَي ثَغْرِ الرَّيِّ فَكَانَ أَوَّلُ لِوَاءٍ عَقَدَهُ بِالْكُوفَةِ لِوَاءَ ... ۶۵۳
فَوَضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَ الْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَه فقال تعالي: ... ۵۴
فِي قَوْلِ اللهِ تَعَالَي: "(وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...) قال: فنحن والله عنى... ۵۵۸
فِي كُلِّ زَمَانٍ رَجُلٌ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يَحْتَجُّ اللهُ بِهِ عَلَي خَلْقِهِ وَ حُجَّةُ ... ۲۵۰
فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّي الْأَرْشُ فِي ... ۶۹۶
قَالَ (الصادق): مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَي ... ۶۵
قَالَ (علی): فَإِنِّي أَدْعُوكَ إِلَي شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً ... ۵۸۲
قَالَ (مالک): سُقْتُ مَعَ النَّاسِ أَمْوَالَهُمْ وَ نِسَاءَهُمْ وَ أَبْنَاءَهُمْ لِيَجْعَلَ كُلُّ ... ۴۷۱
قال ابن‌إسحاق: لما سمع أهل فدک بما صنع رسول اللهﷺ بأهل خيبر،... ۱۵۹
قَالَ أَبُوجَعْفَرؑ: قَالَ النبیﷺ: إِنِّي كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَي الْإِبِلِ وَ الْغَنَمِ وَ أَنَا ... ۴۰۲
قَالَ أَبُوعَبْدِاللهؑ: إِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شِيعَتِنَا مُنَازَعَةً ... ۷۷
قَالَ الصَّادِقُؑ: كَفَّارَةُ عَمَلِ السُّلْطَانِ قَضَاءُ حَوَائِجِ الْإِخْوَانِ ۱۲۹
قال النبیﷺ: الْعِبَادَةُ سَبْعَةُ أَجْزَاءٍ أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ ۴۱۰
قال النبیﷺ: إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَ لَعَلَّ اللهَ تَعَالَي اطَّلَعَ عَلَيْهِمْ فَغَفَرَ ... ۶۲۴
قال أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَؑ: اسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّي إِذَا كَبِرَ وَ عَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ ... ۶۲
قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَؑ: قَالَ رسول‌اللهﷺ: مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ... ۶۰۹
قَالَ رَسُولُ اللهﷺ لِعَمَّتِهِ: مَا يَمْنَعُكِ أَنْ تَتَّخِذِي فِي بَيْتِكِ بَرَكَةً. ... ۴۰۴

قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: نِعْمَ شُغْلُ المَرْأَةِ الْمُؤْمِنَةِ الْغَزْلُ ۴۰۵
قَالَ رسول‌الله ﷺ: مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ ۴۱۰
قَالَ سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِالله ﷺ عَنْ دِيَةِ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسِ قَالَ: ۵۰۴
قَالَ عَلِيٌّ ﷺ: «إِطْعَامُ الْأَسِيرِ وَ الْإِحْسَانُ إِلَيْهِ حَقٌّ وَاجِبٌ وَ إِنْ قَتَلْتَهُ ۴۷۲
قال عُمَرُ: نِعْمَ الْبِدْعَةُ هذه ۱۹۳
قَالَ لِي أَبُوعَبْدِالله ﷺ: إِيَّاكُمْ أَنْ يُحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ ۶۵
قَالَ لِي أَبُوعَبْدِالله ﷺ: يَا عَبْدَ الْمَلِكِ مَا لِي لَا أَرَاكَ تَخْرُجُ إِلَى هَذِهِ ۲۳۸
قال ﷺ لنسائه: ليتَ شِعْرِى أيَّتكنَّ صاحِبةُ الجملِ الأَدْبَب ، تسير أو تَخْرُج حتي تنبَحَها ۶۶۲
قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِالله ﷺ عَنِ الْبَيْضَةِ الَّتِي قَطَعَ فِيهَا ۴۷۶
قَالَ: فَمَا لَكَ؟ قُلْتُ: كُنْتُ أَنْتَظِرُ أَمْرَكَ ۳۴۵
قَالَ: لَهُ مِنَ الثَّوَابِ ثَوَابُ مِائَةِ أَلْفِ شَهِيد مِثْلِ شُهَدَاءِ بَدْر ۶۲۶
قَالَ: مَا يَنْظُرُ الله إِلَى وَلِيّ لَهُ يَجْهَدُ نَفْسَهُ بِالطَّاعَةِ وَ النَّصِيحَةِ لَهُ ۴۵۱
قَالَتْ فَاطِمَةُ ﷺ فِي خُطْبَتِهَا فِي مَعْنَي فَدَكَ ۶۴۸
قالوا: يا رسول‌الله لو قَوَّمْتَ لنا، فقال: الله هو المُقَوِّم ۳۷۷
قُتِلَ الْحُسَيْنُ ﷺ وَ هُوَ مُخْتَضِبٌ بِالْوَسِمَةِ ۶۹۸
قد أمرتُک فلم تُطِعنى ۴۳۳
قَدْ سَمِعْتُ رسول الله ﷺ يَقُولُ: الرِّزْقُ عَشَرَةُ أَجْزَاء تِسْعَةُ أَجْزَاء فِي التِّجَارَةِ ۳۹۷
قَدْ عَمِلَتِ الْوُلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رسول الله ﷺ مُتَعَمِّدِينَ ۱۳۹
قَدْ فَهِمْتُ كِتَابَكَ وَ مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْخَوْفِ عَلَى نَفْسِكَ فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ ۸۳
قَدِمَ أَبُوإِسْحَاقَ ﷺ مِنْ مَكَّةَ، فَذُكِرَ لَهُ قَتْلُ الْمُعَلَّى بن خُنَيْس قَالَ: فَقَامَ ۱۶۵
قَسَمَ نَبِيُّ الله ﷺ الْفَيْءَ فَأَصَابَ عَلِيّاً ﷺ أَرْضاً، فَاحْتَفَرَ فِيهَا عَيْناً ۴۹۸
قَطَائِعُ الْمُلُوكِ كُلُّهَا لِلْإِمَامِ وَ لَيْسَ لِلنَّاسِ فِيهَا شَيْءٌ ۵۰۲
قَطَعَ عَلِيٌّ ﷺ فِي بَيْضَةِ حَدِيد وَ فِي جُنَّة وَزْنُهَا ثَمَانِيَةٌ وَ ثَلَاثُونَ رِطْلًا ۴۷۶

قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَمَا حَدُّ الزُّهْدِ فِی الدُّنْیَا؟ فَقَالَ: قَدْ حَدَّ اللهُ فِی ... ۳۴۴
قُلْتُ فَأَنْتَ صَاحِبُ الْأَمْرِ؟ قَالَ: لَا وَ لَکِنِّی مِنَ الْعِتْرَةِ. قُلْتُ: فَإِلَی مَنْ ... ۲۵۰
قُلْتُ لَهُ: مَتَی صُرِفَ رَسُولُ اللهِ ﷺ إِلَی الْکَعْبَةِ؟ فَقَالَ: بَعْدَ رُجُوعِهِ مِنْ بَدْر ۶۲۵
قُلْتُ: یَا رَسُولَ اللهِ ﷺ، مَنِ النَّاکِثُونَ قَالَ: الَّذِی یُبَایِعُونَ بِالْمَدِینَةِ وَ ... ۶۵۸
قَلِیلٌ تُؤَدِّی شُکْرَهُ خَیْرٌ مِنْ کَثِیر لَا تُطِیقُه؛ أ ما لَکَ فی رسولِ اللهِ ﷺ أُسوَةٌ ... ۳۳۱
قُمْ فَاطْلُبِ الرِّزْقَ فَقَدْ کُنْتُ بِحَالِکَ مُغْتَماً یَا سَعْدُ ۳۳۰
القَناعةُ مالٌ لا یَنْفَدُ ۳۳۷
الْقَوَامُ هُوَ الْمَعْرُوفُ ۴۲۲
قَوْمٌ یَتَأَلَّفُونَ عَلَی الْإِسْلَامِ مِنْ رُؤَسَاءِ الْقَبَائِلِ کَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ ... ۴۵۷
الْکَادُّ عَلَی عِیَالِهِ کَالْمُجَاهِدِ فِی سَبِیلِ اللهِ ۳۲۲
کَانَ أَبُوالْحَسَنِ ﷺ وَاقِفاً بِعَرَفَةَ یَدْعُو ثُمَّ طَأْطَأَ رَأْسَهُ فَسُئِلَ عَنْ ذَلِکَ ... ۷۴
کَانَ أَبُوالْحَسَنِ ﷺ یَقُولُ لِمُصَادِف: أُغْدُ إِلَی عِزِّکَ یَعْنِی السُّوقَ ۳۹۸
کَانَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ ﷺ بِالْکُوفَةِ عِنْدَکُمْ یَغْتَدِی کُلَّ یَوْم بُکْرَةً مِنَ ... ۳۶۳
کَانَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ ﷺ یَحْتَطِبُ وَ یَسْتَقِی وَ یَکْنُسُ وَ کَانَتْ فَاطِمَةُ ﷺ ... ۳۲۳
کَانَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ ﷺ یَقُولُ: "مَنْ وَجَدَ مَاءً وَ تُرَاباً ثُمَّ افْتَقَرَ ... ۳۸۸
کَانَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ ﷺ یَکْتُبُ إِلَی عُمَّالِهِ: لَا تُسَخِّرُوا الْمُسْلِمِینَ وَ مَنْ ... ۵۱۳
کَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ یُعْطِی بِالسَّوِیَّةِ ۵۳۵
کَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ یَمَصُّ النَّوَی بِفِیهِ وَ یَغْرِسُهُ ۳۸۵
کَانَ رسول‌الله ﷺ إِذَا نَظَرَ إِلَی الرَّجُلِ فَأَعْجَبَهُ فَقَالَ: هَلْ لَهُ حِرْفَةٌ؟ فَإِنْ ... ۳۲۵
کان سهم النبی ﷺ یدعی الصفی ۴۷۸
کَانَ عَلِیٌّ ﷺ إِذَا بَعَثَ مُصَدِّقَهُ قَالَ لَهُ: إِذَا أَتَیْتَ عَلَی رَبِّ الْمَالِ فَقُلْ ... ۴۴۵
کَانَ عَلِیٌّ ﷺ یُوَلِّیهِمُ الْوِلَایَاتِ وَ الْأَعْمَالَ فَیَأْخُذُونَ الْأَمْوَالَ وَ ... ۶۶۹
کَانَ فِی قِتَالِ عَلِیّ ﷺ عَلَی أَهْلِ الْقِبْلَةِ بَرَکَةٌ وَ لَوْ لَمْ یُقَاتِلْهُمْ عَلِیٌّ ﷺ ... ۶۸۵

كَانَتِ الْغَنِيمَةُ كُلُّهَا لِلْإِمَامِ وَ إِذَا غَزَوْا بِأَمْرِ الْإِمَامِ فَغَنِمُوا كَانَ ... ۵۲۳
كَانَتْ عَلَي الْمَلَائِكَةِ الْعَمَائِمُ الْبِيضُ الْمُرْسَلَةُ يَوْمَ بَدْر ... ۶۱۷
كَتَبَ إِلَيَّ بَعْضُ إِخْوَانِي أَنْ أَسْأَلَ أَبَا عَبْدِاللهِ ﷺ عَنْ مَسَائِلَ مِنَ ... ۵۷۱
كَذَلِكَ السِّيرَةُ فِي أَهْلِ الْقِبْلَةِ. قال: فَهَاتُوا سِهَامَكُمْ وَاقْرَعُوا علي عَائِشَةَ ... ۵۵۱
كَذَلِكَ تَذْهَبُ أَمْوَالُكُمْ لَا تَكُفُّوا عَنِ التِّجَارَةِ وَ الْتَمِسُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ ... ۳۴۴
كَفَّارَةُ عَمَلِ السُّلْطَانِ الْإِحْسَانُ إِلَي الْإِخْوَانِ ... ۱۱۱
كَفَّارَةُ عَمَلِ السُّلْطَانِ قَضَاءُ حَوَائِجِ الْإِخْوَانِ ... ۱۱۲
كُفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ الْزَمُوا بُيُوتَكُمْ فَإِنَّهُ لا يُصِيبُكُمْ أَمْرٌ تَخُصُّونَ بِهِ ... ۲۳۹
كَفَي بِالْمَرْءِ إِثْماً أَنْ يُضَيِّعَ مَنْ يَعُولُهُ ... ۴۱۰
كُلُّ أَرْض خَرِبَة أَوْ شئ كَانَ لِلْمُلُوكِ فَهُوَ خَالِصٌ لِلْإِمَامِ لَيْسَ لِلنَّاسِ فِيهَا ... ۵۰۱
كُلُّ أَرْض خَرِبَة ... ۴۹۶
كُلُّ ذَنْب يُكَفِّرُهُ الْقَتْلُ فِي سَبِيلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا الدَّيْنَ لَا ... ۴۶۲
كُلُّ قَرْيَة يَهْلِكُ أَهْلُهَا أَوْ يَجْلُونَ عَنْهَا فَهِيَ نَفْلٌ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ ... ۴۹۶
كُلُّ مَعْرُوف صَدَقَةٌ وَ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ صَدَقَةٌ عَنْ ظَهْرِ غِنًي ... ۳۳۵
كُلُّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَام. قُلْتُ: وَ إِنْ كَانَ فَاطِمِيّاً عَلَوِيّاً؟ ... ۲۷۱
كُنَّا عِنْدَ أَبِي‌الْحَسَنِ ﷺ فَإِذَا دَنَانِيرُ مَصْبُوبَةٌ بَيْنَ يَدَيْهِ فَنَظَرَ إِلَي ... ۳۶۱
كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَي ﷺ إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ وَ نَحْنُ مَعَهُ ... ۳۹۱
كَيْفَ صَنَعْتُمْ بِعَمِّي زَيْد؟ قُلْتُ: إِنَّهُمْ كَانُوا يَحْرُسُونَهُ. فَلَمَّا شَفَ النَّاسُ ... ۲۳۳
كِيلُوا طَعَامَكُمْ فَإِنَّ الْبَرَكَةَ فِي الطَّعَامِ الْمَكِيلِ ... ۳۶۳
لَا أَقْتُلُكَ إِنِّي أَخَافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَخَلَّي سَبِيلَهُ وَ أَعْطَي سَلَبَهُ ... ۶۸۳
لا آذَنُ لَكَ بِالْخُرُوجِ مِن عَمَلِهِم، وَاتَّقِ اللهَ ... ۱۱۷
لَا تَدَعُوا التِّجَارَةَ فَتَهُونُوا اتَّجِرُوا بَارَكَ اللهُ لَكُمْ ... ۳۴۵
لاَ تَذْهَبُ الدُّنْيَا حتي يَبْعَثَ اللهُ رَجُلاً من أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي ... ۲۶۷

لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ إِلَّا لِرَجُل فِيهِ ثَلَاثُ خِصَال: وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي ... ۶۱
لا تُعِنْهُمْ عَلَي بِنَاءِ مَسْجِد ... ۸۹
لَا تَفْعَلُوا فَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَأْتِ بَعْدُ إِنْ كُنْتَ تَرَي يَعْنِي عَبْدَالله ... ۲۶۸
لا حَاجَةَ لِي فِي الْخِلَعِ وَ الْحُمْلانِ وَ الْمَالِ إِذَا كَانَتْ فِيهِ حُقُوقُ الْأُمَّةِ ... ۱۷۸
لا سيفَ إلاّ ذُوالفَقارِ و لا فَتيَ إلاّ عَلِيٌّ ... ۶۳۴ ، ۶۵۱، ۷۱۰
لا فَتي إلاّ عليّ لا سيفَ إلاّ ذوالفَقارِ ... ۶۳۴ ، ۶۳۵
لَا وَ الله لَا يَمْلِكُ أَكْثَرَ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ وَ لَا يَبْلُغُ عَمَلُهُ الطَّائِفَ ... ۲۷۹
لَا وَ الله مَا هِيَ إِلَّا وِرَاثَةٌ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ ... ۲۹۹
لا وَ لا نُقْطَةُ قَلَم إِلَّا بِإِعْزَازِ مُؤْمِن وَ فَكِّهِ مِنْ أَسْرِهِ ... ۱۱۷
لاَ يَحْتَكِرُ إِلاَّ خاطئ ... ۳۶۸ ، ۳۷۰ ، ۳۷۱
لَا يَحْتَكِرُ الطَّعَامَ إِلَّا خَاطِئٌ ... ۳۷۰
لَا يُسَالِمُ مُؤْمِنٌ دُونَ مُؤْمِن فِي قِتَال فِي سَبِيلِ الله إِلَّا عَلَى عَدْل وَ سَوَاء ... ۵۷۸
لَا يُلْسَعُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْر مَرَّتَيْنِ ... ۶۰۰
لا، لأنّهُم تُحرِّمُوا بحُرمةِ الإسلام فلا يَحِلُّ أموالُهم فِي دارِ الهِجرَةِ ... ۵۴۸
لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَداً رَجُلاً يُحِبُّ الله وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ الله وَ ... ۶۳۹
لِأَنَّ رسول الله ﷺ سَنَّ فِي الْمَجُوسِ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِي الْجِزْيَةِ ... ۵۰۴
لايخرج واحد منّا ... ۲۹۰
لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتّي أَبْقي وَحْدِي أَوْ قَلِيلٌ مِنْ شِيعَتِيَ الَّذِينَ عَرَفُوا ... ۵۵۹
لَعَنَ رسول الله ﷺ: الْخَمْرَ وَ عَاصِرَهَا وَ مُعْتَصِرَهَا وَ بَائِعَهَا وَ مُشْتَرِيَهَا وَ ... ۲۵۵
لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّد ﷺ أَنَّ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ ... ۶۵۶
لَكِنَّ حَمْزَةَ لَا بَوَاكِيَ لَهُ ... ۵۹۶
لِلْمُسْرِفِ ثَلَاثُ عَلَامَات يَأْكُلُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَشْتَرِي مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَلْبَسُ ... ۴۲۱
لَمْ يَكُنْ لَنَا بَعْدَ الْطَّفِّ مَصْرَعٌ أَعْظَمُ مِنْ فَخّ ... ۲۹۷

لَمْ يُمْنَعْ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ مِنْ أَنْ يَدْعُوَ إِلَي نَفْسِهِ إِلَّا نَظَراً لِلنَّاسِ ... ۷۱
لَمَّا تُوُفِّيَتْ أُمُّ كُلْثُوم بِنْتُ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ ﷺ خَرَجَ مَرْوَانُ بن الْحَكَمِ وَ ... ۱۹۱
لَمَّا خَرَجَ مُحَمَّدُ بن عَبْدِالله بن حَسَن هَرَبَ جَعْفَرٌ إِلَي مَالِهِ بِالْفَرْع ... ۲۸۷
لَمَّا فَرَغَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ مِنْ أَهْلِ النَّهْرَوَانِ قَالَ لَا يُقَاتِلُهُمْ بَعْدِي ... ۶۷۸
لَمَّا وَلَّي أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ شُرَيْحاً الْقَضَاءَ اشْتَرَطَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يُنْفِذَ ... ۷۶
لَمَّا هَزَمَ أَهْلَ الْجَمَلِ جَمَعَ كُلَّ مَا أَصَابَهُ فِي عَسْكَرِهِمْ مِمَّا أَجْلَبُوا بِهِ ... ۵۵۲
لَنْ تُوجَدَ الْقَنَاعَةُ حَتَّي يُفْقَدَ الْحِرْصُ ... ۳۳۹
لَوْ أَعْلَمْتُمُونِي أَمْرَهُ مَا تَرَكْتُكُمْ تَدْفِنُوهُ مَعَ الْمُسْلِمِينَ يَتْرُكُ صِبْيَةً ... ۴۱۲
لَوْ قَدِ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ ... ۵۶۱
لَوْ لَا أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ وَجَدُوا مَنْ يَكْتُبُ لَهُمْ وَ يَجْبِي لَهُمُ الْفَيْ ءَ وَ ... ۸۲
لولا علی لهلک عمر ... ۶۷
االلهمَّ ارْزُقْ حَارِثَةَ الشَّهَادَةَ ... ۵۹۳
االلهمَّ ارْزُقْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّد وَ مَنْ أَحَبَّ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّد الْعَفَافَ ... ۳۳۳
االلهمَّ إِنَّكَ أَعْلَمْتَ سَبِيلًا مِنْ سُبُلِكَ جَعَلْتَ فِيهِ رِضَاكَ وَ نَدَبْتَ إِلَيْهِ ... ۵۸۸
االلهمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُوَّتِكَ الْقَوِيَّةِ وَ بِجَلَالِكَ الشَّدِيدِ الَّذِي كُلُّ ... ۱۶۸
االلهمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُوَّتِكَ وَ قُدْرَتِكَ وَ ... ۳۵۱
االلهمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنُورِكَ الَّذِي لا يُطْفَي وَ بِعَزَائِمِكَ الَّتِي لا تُخْفَي وَ ... ۱۶۸
لَيْسَ الْإِمَامُ مِنَّا مَنْ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَ أَرْخَي سِتْرَهُ وَ ثَبَّطَ عَنِ الْجِهَادِ ... ۲۰۱
لَيْسَ الْحُكْرَةُ إِلَّا فِي الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ وَ السَّمْنِ ... ۳۶۹
لَيْسَ فِيمَا أَصْلَحَ الْبَدَنَ إِسْرَافٌ. إِنِّي رُبَّمَا أَمَرْتُ بِالنَّقِيِّ فَيُلَتُّ ... ۴۲۷
لَيْسَ لِلْمُؤْمِنِ بُدٌّ مِنْ أَنْ يَكُونَ شَاخِصاً فِي ثَلَاث: مَرَمَّة لِمَعَاش أَوْ خُطْوَة ... ۳۲۹
لَيْسَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَدٌ يَدْفَعُ ضَيْماً وَ لَا يَدْعُو إِلَي حَقّ إِلَّا صَرَعَتْهُ ... ۲۱۱
لَيْسَ مِنَّا مَنْ غَشَّ مُسْلِماً ... ۳۵۸

لِيُنْفِقِ الرَّجُلُ بِالْقَصْدِ وَ بُلْغَةِ الْكَفَافِ وَ يُقَدِّمُ مِنْهُ فَضْلاً لِآخِرَتِهِ ... ۳۳۶
ما أحبّ أحدٌ الحياةَ قطُّ إلاّ ذلَّ ۲۱۰
مَا احْتَلَفَ فِي شَهَادَتِهِمَا وَ مَا قَاءَهَا حَتَّي شَرِبَهَا». فَقَالَ: هَلْ تَجُوزُ شَهَادَةُ ... ۱۴۲
مَا أَرَاكَ إِلَّا وَ قَدْ جَمَعْتَ خِيَانَةً وَ غِشّاً لِلْمُسْلِمِينَ ۳۵۹
مَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ أَمَا عَلِمُوا أَنَّ صَاحِبَهُمُ السُّفْيَانِيُّ ۲۳۹
مَا أَوْسَعَ الْعَدْلَ إِنَّ النَّاسَ يَتَّسِعُونَ إِذَا عُدِلَ فِيهِمْ وَ تُنْزِلُ السَّمَاءُ ... ۵۲۱
مَا بَالُ مَظْلِمَتِنَا يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ لا تَرُدُّ ۱۵۸
مَا حَقُّ الْإِمَامِ عَلَي النَّاسِ؟ قَالَ: حَقُّهُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَ يُطِيعُوا. ... ۶۲
مَا زَالَ سِرُّنَا مَكْتُوماً حَتَّي صَارَ فِي يَدَيْ وُلْدِ كَيْسَانَ فَتَحَدَّثُوا بِهِ فِي ... ۷۰۵
مَا كَانَ مِنَ الْأَرْضِينَ بَادَ أَهْلُهَا ۴۹۶
مَا كُنْتُ لِأَلْقَي اللهَ عزّوجل بِبِدْعَةٍ لَمْ يُحْدِثْ لِي فِيهَا شَيْئاً فَدَعُوا عِبَادَ ... ۳۷۸
مَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ تَرُوحُ عَلَيْهِمْ ثَلَاثُونَ شَاةً إِلَّا لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ ... ۴۰۴
مَا مِنْ نَفَقَةٍ أَحَبَّ إِلَي اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ نَفَقَةِ قَصْدٍ وَ يُبْغِضُ الْإِسْرَافَ ... ۴۲۹
مَا يَمْنَعُ ابْنَ أَبِي سَمَّاكٍ أَنْ يُخْرِجَ شَبَابَ الشِّيعَةِ فَيَكْفُونَهُ مَا يَكْفِيهِ ... ۱۰۹
مَاتَ رَجُلٌ عَلَي عَهْدِ اميرالمؤمنين ﷺ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَارِثٌ فَدَفَعَ اميرالمؤمنين ﷺ ... ۵۰۰
المحاضير أى الذين يستعجلون فى طلب الفرج بقيام القائم(عج) ۲۱۲
الْمُحْتَكِرُ آثِمٌ عَاصٍ ۳۷۲
الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَخْذُلُهُ وَ لَا يَخُونُهُ وَ يَحِقُّ عَلَي ... ۱۸۸
الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ يَسْعَي بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ ۵۹۲
مَصَارِعُهُمْ دُونَ النُّطْفَةِ وَ اللهِ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشَرَةٌ وَ لَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ ... ۶۷۴
مَضَي وَ اللهِ مُسلِماً صالحاً صوّاماً قوّاماً آمراً بالمَعروفِ ناهِياً عَنِ المُنكر ما كان فى ... ۲۹۵
الْمُعَلَّي بن خُنَيْس قَالَ: ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بن نُعَيْم وَ سَدِير وَ كُتُبٍ ... ۱۶۶
المعلّي بن خنيس و هو مولي الصادق ﷺ كوفى، بزّاز قتله داود بن علىّ ۱۶۴

مِلاکُ السِّیاسَةِ الْعَدْلُ ۵۵
مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَي کَلَّهُ عَلَي النَّاسِ ۳۲۴
مَلْعُونٌ مَنْ جَلَسَ عَلَي مَائِدَة یُشْرَبُ عَلَیْهَا الْخَمْرُ ۱۸۸
مَنِ اتَّجَرَ بِغَیْرِ عِلْم ارْتَطَمَ فِی الرِّبَا ثُمَّ ارْتَطَمَ ۳۴۹
مَنِ احْتَکَرَ حُکْرَةً یُرِیدُ ان یُغْلِیَ بها علي الْمُسْلِمِینَ فَهُوَ خَاطِئٌ ۳۷۱
مَنِ احْتَکَرَ فَهُوَ خَاطِئٌ ۳۷۱
مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ الْإِنْفَاقُ عَلَي قَدْرِ الْإِقْتَارِ وَ التَّوَسُّعُ عَلَي قَدْرِ ... ۴۱۳
مَنِ اسْتَشَارَهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَلَمْ یَمْحَضْهُ النَّصِیحَةَ، سَلَبَهُ اللهُ لُبَّه ۱۲۷
مَنْ أَکْرَمَ لَنَا مُوَالِیاً فَبِکَرَامَةِ اللهِ بَدَأَ وَ مَنْ أَهَانَهُ فَلِسَخَطِ اللهِ ... ۱۳۱
مِنَ الْفَسَادِ قَطْعُ الدِّرْهَمِ وَ الدِّینَارِ وَ طَرْحُ النَّوَي ۴۲۴
مَن أوصَی بعتقِ رَقَبة... ۶۰۳
مَنْ بَاعَ وَ اشْتَرَي فَلْیَحْفَظْ خَمْسَ خِصَال وَ إِلَّا فَلَا یَشْتَرِ وَ لَا یَبِعِ الرِّبَا ... ۳۴۹
مَنْ رَدَّ عَادِیَةَ مَاء أَوْ عَادِیَةَ نَار فَلَهُ أَجْرُ شَهِید ۶۰۹
مَنْ رَدَّ عَلَي الْمُسْلِمِینَ عَادِیَةَ مَاء أَوْ عَادِیَةَ نَار أَوْ عَادِیَةَ عَدُوّ مُکَابِر ... ۶۰۹
مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْم مِنَ الْمُسْلِمِینَ عَادِیَةَ [مَاء] أَوْ نَار أُوجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ ۶۰۸
مَنْ زَارَ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیّ ﷺ مُحْتَسِباً لَا أَشِراً وَ لَا بَطِراً وَ لَا رِیَاءً وَ لَا ... ۷۰۱
مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإِمَامَ یَحْتَاجُ إِلَي مَا فِی أَیْدِی النَّاسِ فَهُوَ کَافِرٌ إِنَّمَا ... ۴۳۳
مَنْ سَأَلَنَا أَعْطَیْنَاهُ وَ مَنِ اسْتَغْنَي أَغْنَاهُ اللهُ ۳۴۰
مَنْ سَبَّ عَلِیّاً فَقَدْ سَبَّنِی وَ مَنْ سَبَّنِی فَقَدْ سَبَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ ۱۲۴
مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَیْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَي نَفْسِهِ وَ فِی الْمُسْلِمِینَ مَنْ هُوَ ... ۲۷۰
مَنْ طَلَبَ الْحَلَالَ فَهُوَ مِنَ اللهِ عزّوجل صَدَقَةٌ عَلَیْهِ ۴۱۰
مَنْ عَرَفَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّد: وَ تَوَلَّاهُ، ثُمَّ عَمِلَ لِنَفْسِهِ بِمَا شَاءَ مِنْ ... ۷۹
مَنْ غَشَّ الْمُسْلِمِینَ حُشِرَ مَعَ الْیَهُودِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ لِأَنَّهُمْ أَغَشُّ النَّاسِ ... ۳۵۸

من قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللهِ ۵۷۹
مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سلَبُهُ ۴۷۷
مَنْ كَانَ فِيكُمْ لَهُ مَالٌ فَإِيَّاهُ وَ الْفَسَادَ؛ فَإِنَّ إِعْطَاءَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ ۴۲۴
مَنْ كَانَ مِنكُمْ لَهُ مَالٌ فَإِيَّاهُ وَ الْفَسَادَ فَإِنَّ إِعْطَاءَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ ۵۴۲
مَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ، فَابْرَءُوا مِنْهُ. بَرِئَ اللهُ مِنْهُ ۱۱۲
مَنْ مَاتَ وَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً ۶۰
مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَدَعْ وَارِثاً فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ يُوضَعُ فِي بَيْتِ الْمَالِ لِأَنَّ ۵۰۰
مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ وَارِثٌ مِنْ قَرَابَتِهِ وَ لَا مَوْلَى عَتَاقِهِ قَدْ ضَمِنَ جَرِيرَتَهُ ۵۰۰
مَنْ مَدَحَ سُلْطَاناً جَائِراً أَوْ تَخَفَّفَ وَ تَضَعْضَعَ لَهُ طَمَعاً فِيهِ كَانَ قَرِينَهُ فِي ۶۶
مِنْ مُوسَي بن عَبْدِاللهِ جَعْفَر وَ عَلِيّ مُشْتَرِكَيْنِ فِي التَّذَلُّلِ اللهِ وَ ۳۰۳
مَنْ وَلِيَ جَائِراً عَلَي جَوْر كَانَ قَرِينَ هَامَانَ فِي جَهَنَّم ۶۶
مِنَّا خَاصَّةً وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِي سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِيباً أَكْرَمَ اللهُ نَبِيَّهُ ۵۶۰
مَنْصُورِ بْنِ يُونُس قَالَ: سَأَلْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ ﷺ وَ هُوَ بِالْعُرَيْضِ ۳۹۱
موسی بن جعفر به علی بن یقطین فرمود: كَفَّارَةُ عَمَلِ السُّلْطَانِ الْإِحْسَانُ إِلَي الْإِخْوَانِ ۱۲۹
مَوْضِعُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ مُنْذُ يَوْمَ دُفِنَ فِيهِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ ۷۰۲
الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي، اسْمُهُ اسْمِي ، وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي ۲۶۸
الْمُؤْمِنُونَ [الْمُسْلِمُونَ[۲۰۳۰]] إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ هُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ ۵۹۲
نَادَي مُنَادِي رَسُولِ اللهِ ﷺ فِي النَّاسِ يَوْمَ أَوْطَاس أَنِ اسْتَبْرِءُوا سَبَايَاكُمْ ۴۷۱
النَّاسُ فِيَّ أُسْوَةٌ سَوَاءٌ؛ مَنْ سَمِعَ أَحداً يَذْكُرُنِي فَالْوَاجِبُ عَلَيْهِ أَنْ ۱۴۶
نحن سبايا آل محمد ۴۷۳
نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللهُ طَاعَتَنَا لَنَا الْأَنْفَالُ وَ لَنَا صَفْوُ الْمَالِ ۴۷۹
نَفِدَ الطَّعَامُ عَلَي عَهْدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ فَأَتَي الْمُسْلِمُونَ فَقَالُوا: يَا رسول ۳۷۲
نَهَي أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَنِ الْحُكْرَةِ فِي الْأَمْصَارِ ۳۷۴

نَهَي رَسُولُ اللهﷺ عَنْ أَكْلِهَا يَوْمَ خَيْبَرَ وَ إِنَّمَا نَهَي عَنْ أَكْلِهَا لِأَنَّهَا ... ۳۵۶
نَهَي رَسُولُ اللهﷺ عَنْ أَنْ يُشَابَ اللَّبَنُ بِالْمَاءِ لِلْبَيْعِ ۳۶۰
نَهَي رسول‌اللهﷺ عَنْهَا وَ عَنْ أَكْلِهَا يَوْمَ خَيْبَرَ وَ إِنَّمَا نَهَي عَنْ أَكْلِهَا ... ۶۴۱
نهي رسول‌اللهﷺعن نكاح المتعة عام خيبر ۶۴۲
وَ أَحْسِنُوا إِلَي النِّسَاءِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ۵۹۷
وَ أَحَلَّ لَهُ الْمَغْنَمَ وَ الْفَيْ ءَ ۴۸۷
و أخذت الصدقات على اصنافها و حدودها ۵۵۹
وَ أَطِيعُوا اللهَ فِيمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ مِنْ قَذْفِ الْمُحْصَنَةِ وَ إِتْيَانِ الْفَاحِشَةِ وَ ... ۳۶۴
وَ اعْتَقَدَ فِيهِ (زيد) كَثِيرٌ مِنَ الشِّيعَةِ الْإِمَامَةَ وَ كَانَ سَبَبُ اعْتِقَادِهِمْ ذَلِكَ ... ۲۰۰
وَ أَعْطِهِمْ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ سَهْمَ ذِي الْقُرْبَي ۵۶۰
و أعظم من ذلك ۵۶۱
وَ اعْلَمْ أَنَّ أَدْنَي مَا كَتَمْتَ وَ أَخَفَّ مَا احْتَمَلْتَ أَنْ آنَسْتَ وَحْشَةَ الظَّالِمِ ... ۷۳
وَ اعْلَمْ مَعَ ذلِكَ أَنَّ فى كَثير مِنْهُمْ ضِيقاً فاحِشاً وَ شُحًّا قَبيحاً وَ احْتِكاراً ... ۳۷۵
وَ أَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بِدْعَةٌ فَتَنَادَي بَعْضُ أَهْلِ ... ۱۹۴
وَ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ صَدَقَةٌ عَنْ ظَهْرِ غِنًي وَ ابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ وَ الْيَدُ ... ۴۱۲
وَ الصَّدَقَاتُ لِأَهْلِهَا الَّذِينَ سَمَّي اللهُ فِي كِتَابِهِ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْجِزْيَةِ ... ۵۳۴
وَ الْغارِمِينَ فَهُوَ فَقِيرٌ مِسْكِينٌ مُغْرَمٌ ۴۶۰
وَ الْفُقَيْرَيْنِ كَمَا قَدْ عَلِمْتُمْ صَدَقَةٌ فِي سَبِيلِ اللهِ ۴۹۹
وَ اللهِ لَا أَفْعَلُ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ ۵۴۱
وَ اللهِ لا يَزَالُ غُلامٌ مِنْ غِلْمَانِ بَنِي أُمَيَّةَ يَبْعَثُ إِلَيْنَا مِمَّا أَفاءَ ... ۱۷۵
وَ اللهِ لَوْ أَقَرَّ أَهْلُ الدُّنْيَا كُلُّهُمْ بِقَتْلِهِ هَكَذَا وَ أَنَا أَقْدِرُ عَلَي ... ۶۷۵
و اللهِ ما حَكَّمتُ مَخلوقاً و لَكِنّى حَكَّمتُ كتابَ اللهِ ۶۶۵
وَ الْمَجُوسُ تُؤْخَذُ مِنْهُمُ الْجِزْيَةُ لِأَنَّ النَّبِيَّﷺ قَالَ: سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ ... ۵۰۳

وَ النَّاسُ عَلَي أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْنَعُهُ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا ... ۳۴۱
وَ أَمَّا الْعِلْمُ فَقَدْ أَعْتَقَ أَبُوكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي‌طَالِب ﷺ أَلْفَ مَمْلُوك فَسَمِّ ... ۳۹۴
وَ أَمَّا أَمْوَالُهُمْ فَهِيَ مِيرَاثٌ لِمُسْتَحِقِّيهَا مِنْ أَرْحَامِهِم ... ۵۵۰
وَ أَمَّا وَجْهُ الْحَرَامِ مِنَ الْوِلَايَةِ فَوِلَايَةُ الْوَالِي الْجَائِرِ وَ وِلَايَةُ ... ۷۹
و أَنّ الْجارَ كالنَّفْسِ غيْرَ مضارّ و لا آثِم و أَنَّهُ لا تُجارُ حُرْمَةٌ إلاّ بِإِذْنِ أَهْلِها ... ۵۷۷
وَ إِنَّ الْجَارَ كَالنَّفْسِ غَيْرَ مُضَارٍّ وَ لَا آثِمٍ وَ حُرْمَةَ الْجَارِ عَلَى الْجَارِ ... ۵۷۶
وَ إِنَّ الرَّجُلَ خُلِقَ مِنَ الْأَرْضِ وَ إِنَّمَا هِمَّتُهُ فِي الْأَرْضِ ... ۳۸۳
وَ أَنَّ المؤمنينَ يُبِيُ بعْضُهم عَلىَ بعْض ... ۵۷۵
وَ إِنْ أَنْعَمَ لَكَ مِنْهُمْ مُنْعِمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ ... ۴۴۷
و إنّ سِلْمَ المؤْمنين واحدةٌ، لا يُسالِمُ مُؤْمِن دُونَ مؤْمِن فِي قِتال فى سَبيلِ الله إلَّا ... ۵۷۸
و إنّ صدَقَةَ مالى لَتَبْلُغُ أَرْبَعينَ أَلْفَ دِينَار ... ۳۸۵
وَ إِنْ كَانَ عَلَوِيّاً فَاطِمِيّاً؟ قَالَ: "وَ إِنْ كَانَ عَلَوِيّاً فَاطِمِيّا" ... ۲۷۱
و أَنَّ كُلَّ غَازِيَة غَزَتْ مَعَنا يَعْقُبُ بَعْضُها بَعْضاً ... ۵۷۵
وَ أَنَا مُتَقَدِّمٌ إِلَيْكَ أُحَذِّرُكَ مَعْصِيَةَ الْخَلِيفَةِ وَ أَحُثُّكَ عَلَي بِرِّهِ وَ ... ۳۰۷
وَ انزِلْ ساحَةَ القَناعَةِ باتِّقاءِ الحِرْصِ وَادفَعْ عَظيمَ الحِرصِ بإيثارِ القَناعَةِ ... ۳۳۹
وَ أَنْزَلَ فِي الْكَيْلِ "(وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ)" وَ ... ۳۶۵
وَ أَنْفَذْتُ خُمُسَ الرَّسُولِ كَمَا أَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ فَرَضَهُ ... ۵۵۹
وَ إِنَّمَا الْجِزْيَةُ عَطَاءُ الْمُجَاهِدِينَ ... ۵۳۲
وَ إِنَّمَا الْجِزْيَةُ عَطَاءُ الْمُهَاجِرِينَ ... ۵۳۲
وَ إِنَّمَا الزَّيْدِيُّ حَقّاً مُحَمَّدُ بن سَالِم بَيَّاعُ الْقَصَبِ ... ۲۶۵
وَ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِأَنَّ هِشَاماً كَانَ هُوَ الْوالِيَ ... ۱۵۷
وَ إِنَّمَا نَهَي رسول‌الله ﷺ عَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ الْإِنْسِيَّةِ بِخَيْبَرَ لِئَلَّا ... ۶۴۱
وَ ايْمُ اللهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ ... ۵۸۱

وَ بِحُسْنِ السِّيَاسَةِ يَكُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحُ ۵۵
وَ بُطُونُ الْأَوْدِيَةِ ۴۹۷
وَ تَوْفِيرِ الْفَيْ ءِ لِأَهْلِهِ ۴۸۹
وَ جَزَي اللهُ الْمُخْتَارَ خَيْراً ۷۰۸
وَ حَرَّمْتُ الْمَسْحَ عَلَي الْخُفَّيْنِ ۹۵
وَ ذَكَرْتَ أَنِّي ثَبَّطْتُ النَّاسَ عَنْكَ لِرَغْبَتِي فِيمَا فِي يَدَيْكَ وَ مَا مَنَعَنِي مِنْ ۳۰۵
وَ رَأَيْتَ الرَّجُلَ مَعِيشَتُهُ مِنْ بَخْسِ الْمِكْيَالِ وَ الْمِيزَانِ ۳۶۵
وَ رَدَدْتُ فَدَكَ إِلي وَرَثَةِ فَاطِمَةَ ﷺ ۵۵۹
وَ رَدَدْتُ فَدَكاً إِلَي وَرَثَةِ فَاطِمَةَ ﷺ ۷۳
وَ سَهْمُ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ سَاقِطٌ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ ۴۶۰
و علي هذا فدعاؤه ﷺ عليه كان من جهة أنّه تولّي عمل بنى العبّاس بغير إذن... ..... ۱۱۵
وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: الْجِزْيَةُ عَطَاءُ الْمُجَاهِدِينَ ۵۲۱
وَ عَنْ أَبِي‌جَعْفَرٍ ﷺ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ جَوَائِزِ الْمُتَغَلِّبِينَ؟ فَقَالَ: قَدْ كَانَ ۱۷۲
وَ قَالَ: إِنَّ عَلِيّاً ﷺ نَفَي رَجُلَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَي الْبَصْرَةِ ۶۰۶
وَ قَدْ شَقَقْنَ الْجُيُوبَ وَ لَطَمْنَ الْخُدُودَ الْفَاطِمِيَّاتُ عَلَي الْحُسَيْنِ بْنِ ۶۹۹
وَ قَرَأَ ابْنُ عَبَّاس "(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَ)... ..... ۶۴۳
وَ قَسَّمَ مَا حَوَاهُ الْعَسْكَرُ مِنَ السِّلَاحِ وَ الْكُرَاعِ ۵۴۸
و قَنِعَ بِالْكَفَافِ ۳۳۲
وَ كَانَ إِذَا أَخَذَ يَتَصَدَّقُ بِهِ وَ يَبْقَي هُوَ وَ عِيَالُهُ بِغَيْرِ شَيْء فَجَعَلَ ۴۲۷
وَ كَانَ له غلام الْغُلَامُ يَعْرِفُ مَيْلَ عَلِيٍّ بن يَقْطِين إِلَي أَبِي‌الْحَسَنِ مُوسَى ﷺ وَ ۱۰۶
وَ كَانَ مُحَمَّدُ بن جَعْفَر شُجَاعاً سَخِيّاً وَ كَانَ يَصُومُ يَوْماً وَ يُفْطِرُ يَوْماً وَ ۲۴۰
وَ كَانَتِ السِّيرَةُ فِيهِمْ مِنْ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ ﷺ مَا كَانَ مِنْ رسول‌الله ﷺ فِي ۵۴۷
و كانت فدك لرسول الله ﷺ خاصة لأنّه لم يوجف المسلمون عليها بخيل و لا ركاب ۴۹۵

وَ كَانَتْ فَدَكُ لِرسول‌الله ﷺ خَاصَّةً لِأَنَّهُ ﷺ فَتَحَهَا وَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ، ... ۶۴۷
وَ كُلُّ أَرْض لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْل وَ لا رِكاب وَ لَكِنْ صَالَحُوا صُلْحاً وَ ... ۶۴۷
وَ كُلُّ حُكْرَة تُضِرُّ بِالنَّاسِ وَ تُغْلِي السِّعْرَ عَلَيْهِمْ، فَلَا خَيْرَ فِيهَا ۳۷۲
وَ لَا تَقْرَبُوا الرِّبَا وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ وَ لا تَبْخَسُوا النّاسَ ... ۳۶۳
وَ لَا تَقْطَعُوا شَجَرَةً إِلَّا أَنْ تُضْطَرُّوا إِلَيْهَا ۵۸۶
وَ لَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ فَإِنَّ زَيْداً كَانَ عَالِماً وَ كَانَ صَدُوقاً وَ لَمْ يَدْعُكُمْ ... ۲۰۸
وَ لَا تُمَثِّلُوا بِقَتِيل وَ إِذَا وَصَلْتُمْ إِلَى رِجَالِ[رحال] الْقَوْمِ فَلَا تَهْتِكُوا ... ۵۸۶
وَ لَا قَطْعَ فِي الْغُلُولِ ۴۷۶
وَ لَا مَالَ أَذْهَبُ بِالْفَاقَةِ مِنَ الرِّضَا بِالْقَنَاعَةِ وَ لَا كَنْزَ أَغْنَي مِنَ ... ۳۳۵
وَ لَا نَمْنَعُكُمُ الْفَيْ ءَ مَا كَانَتْ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِينَا ۴۹۰
وَ لَقَدْ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوک مِنْ صُلْبِ مَالِهِ كُلُّ ذَلِکَ تَحَفَّي فِيهِ يَدَاهُ وَ ... ۳۹۳
وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ‌الله ﷺ يَقُولُ: إِنَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَي وُلْدِ ... ۷۰
وَ لَكِنْ أَبُوعَبْدِالله ﷺ أَمَرَنِي إِذَا تَنَازَعَ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِنَا فِي شَيْ ء ... ۴۱۵
وَ لكنّي و الله، أتخوَّفُ أنْ تُبتلي بِمَن لا يُنظِرُکَ فُواقَ ناقَة... ۱۷۶
وَ لِلْإِمَامِ صَفْوُ الْمَالِ أَنْ يَأْخُذَ الْجَارِيَةَ الْفَارِهَةَ وَ الدَّابَّةَ الْفَارِهَةَ ... ۴۷۹
وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِي سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِيباً أَكْرَمَ الله رَسُولَهُ ﷺ وَ أَكْرَمَنَا ... ۵۶۰
وَ لَمْ يَضَعِ امْرُؤٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا لَمْ يَكُنْ لَهُ ... ۵۴۳
وَ لَمْ يَقْسِمْ لَهُنَّ مِنَ الْفَيْ ءِ شَيْئاً وَ لَكِنْ نَفَّلَهُنَّ ۴۸۷
وَ لَهُ رُءُوسُ الْجِبَالِ وَ بُطُونُ الْأَوْدِيَةِ وَ الْآجَامُ ۴۹۷
وَ لَهُ صَوَافِي الْمُلُوكِ مِمَّا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ غَيْرِ وَجْهِ الْغَصْبِ لِأَنَّ ... ۵۰۱
وَ لْيَرْفُقْ بِهِنَّ جُهْدَهُ حَتَّي يَأْتِيَنَا بِإِذْنِ الله سِحَاحاً سِمَاناً غَيْرَ ... ۴۵۰
وَ لَيْسَ لِلْأَعْرَابِ مِنَ الْغَنِيمَةِ شَيْ ءٌ وَ إِنْ قَاتَلُوا مَعَ الْإِمَامِ، لِأَنَّ ... ۴۸۴
وَ مَا أَخَذَ مِنَ الزَّكَاةِ فَضَّهُ عَلَي عِيَالِهِ حَتَّي يُلْحِقَهُمْ بِالنَّاسِ ۳۳۵

وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِی سَبِیلِ اللهِ عِنْدَ الْأَمْرِ ... ۶۹۰
وَ مَا كَانَ لِلْمُلُوكِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ ۵۰۱
وَ مَا لَهُمْ وَ مَا لَهُ أَ لَمْ أَنْهَهُمْ؟ أَ لَمْ أَنْهَهُمْ؟ أَ لَمْ أَنْهَهُمْ؟ هُمُ ... ۸۷
وَ مَحَوْتُ دَوَاوِينَ الْعَطَايَا وَ أَعْطَيْتُ كَمَا كَانَ رسول‌اللهﷺ يُعْطِي ... ۵۳۷
وَ مُرْ أَهْلَ مَكَّةَ أَلَّا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنٍ أَجْراً فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ ... ۶۶۷
وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنَّهُ كَانَ يَتِيماً فَقِيراً رَاعِياً أَجِيراً لَمْ يَتَعَلَّمْ كِتَاباً وَ ... ۴۰۲
وَ مَنْ رَفَعَ هَذَا إِلَيْكَ عَنِّي فَقَدْ كَذَبَ... ۷۰
وَ مَنْ غَشَّ مُسْلِماً فِی شِرَاءٍ أَوْ بَيْعٍ فَلَيْسَ مِنَّا وَ يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ ... ۳۵۸
وَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ مَوَالٍ فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ ۴۹۹
وَ مِنْهَا الْبَحْرَيْنُ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَ لا رِكَابٍ ۴۹۵
وَ نَهَضْتُ فِی تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاغَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَ كَانَتْ كَلِمَةُ اللهِ ... ۵۷۹
و هذا من الغشّ المحرّم ۳۶۰
وَ هُوَ وَارِثُ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ ۵۰۰
وَ يُجْمَعُ بِهِ الْفَيْءُ ۴۸۹
وَ يَنْبَغِی لِلْمُسْلِمِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ يُفْضِی بِهَا إِلَی عَمَلِهِ فِيمَا ... ۳۲۸
واللهِ لَقَدْ أَسْرَكَ الْكُفْرُ مَرَّةً وَ الْإِسْلَامُ ... ۱۳۹
وَضَعَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَلَی الْخَيْلِ الْعِتَاقِ الرَّاعِيَةِ فِی كُلِّ فَرَسٍ فِی كُلِّ ... ۴۳۹
وَيْحَكَ الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتْجَرَ فَإِنَّهُ مَنْ بَاعَ وَ اشْتَرَی وَ لَمْ يَسْأَلْ عَنْ حَرَامٍ ... ۳۴۹
وَيْحَهُ أَ مَا عَلِمَ أَنَّ تَارِكَ الطَّلَبِ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ ۳۴۷
هَارُونَ بن سَعِيدٍ عَنْ زَيْدِ بن عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: الْعُرْوَةُ الْوُثْقَی الْمَوَدَّةُ لِآلِ ... ۲۶۴
هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِی لَمْ يُولَدْ فِی الْإِسْلَامِ مِثْلُهُ مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَكَةً عَلَی ... ۳۴
هَذَا رَأْسُ مَالِی وَ لَا حَاجَةَ لَنَا فِی هَذَا الرِّبْحِ ۳۹۷
هَذَا كَرْبَلَاءُ يُقْتَلُ فِيهِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ... بِغَيْرِ حِسَابٍ ۶۹۱

هَذِهِ يَدٌ لا تَمَسُّهَا النَّار ۳۹۳
هِشَامِ بن سَالِمِ قَالَ: كُنَّا بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي‌عَبْدِالله ﷺ أَنَا وَ ۲۴۰
هَلَكَتِ الْمَحَاضِيرُ وَ نَجَا الْمُقَرَّبُون ۲۱۲
هَلَكَتِ الْمَحَاضِير ۲۱۲
هُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ مَجْرَاهُمْ مَجْرَي الْيَهُودِ وَ النَّصَارَي فِي الْحُدُودِ وَ ۵۰۴
هُوَ (زيد) يَقُولُ: جَعْفَرٌ إِمَامُنَا فِي الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ ۲۳۷
هُوَ يَقُولُ جَعْفَرٌ إِمَامُنَا فى الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ ۲۵۰
يَا أَبَا خِدَاش عَلَيْكَ بِكُلِّ رَجُل مِنْهُمْ قَتَلْتَهُ كَبْشٌ تَذْبَحُهُ بِمِنًي؛ لِأَنَّكَ ۱۲۳
يَا أَبَا ذَرّ إِنَّكَ غَضِبْتَ الله فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ له ۱۰۱
يَا أَبَا مُحَمَّد إِنَّهُ لَوْ كَانَ لَكَ عَلَي رَجُل حَقٌّ فَدَعَوْتَهُ إِلَي حُكَّامِ أَهْلِ ۷۷
يَا أَبَاالْحَسَنِ فَإِنَّكَ الَّذِي قَالَ فِيكَ رَسُولُ الله ﷺ أَنْتَ أَعْلَمُ هَذِهِ ۱۴۲
يَا أَبَاعَبْدِالله، قَدْ كَانَ فَيَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَفْرَحَ بِمَا أَعْطَانَا الله مِنَ ۶۹
يَا ابْنَ مُسْلِم حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ ﷺ قَالَ: وَضَعَ رسول‌الله ﷺ يَدَهُ ۲۴۸
يا أمسلمة اسمعي و اشهدي و هو يقاتل المارقين و القاسطين بعدى يا أم سلمة..... ۶۵۷
يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ اقْسِمِ الْفَيْ ءَ بَيْنَنَا وَ السَّبْيَ ۴۸۷
يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ فُضِّلْتُمْ عَلَي النَّاسِ فِي الْمَطْعَمِ بِثَلاث سَمَكِكُمْ هَذَا ۱۸۲
يا حسين يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زَيْدٌ، يُقْتَلُ شَهِيداً إِذَا كَانَ يَوْمُ ۲۴۸
يَا حُسَيْنُ، يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زَيْدٌ يَتَخَطَّي هُوَ وَ أَصْحَابُهُ ۲۴۷
يَا حَكِيمَ بْنَ حِزَام إِيَّاكَ أَنْ تَحْتَكِرَ ۳۷۳
يَا حُمْرَانُ إِنَّ الله تَبَارَكَ وَ تَعَالَي قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ قَضَاهُ ۵۷۲
يا ذَا الْقُوَّةِ الْقَوِيَّةِ يا ذَا الْمِحَالِ الشَّدِيدِ يا ذَا الْعِزَّةِ الَّتِي كُلُّ ۱۶۸
يَا زُرَارَةُ لَوْ كَانَ يُعْطِي مَنْ يَعْرِفُ دُونَ مَنْ لَا يَعْرِفُ لَمْ يُوجَدْ لَهَا مَوْضِعٌ ۴۵۳

یَا سُلَیْمَانَ بن خَالِد، إِنْ کَانَ هَؤُلاءِ السُّفَهَاءُ یُرِیدُونَ أَنْ یَصُدُّونَا عَنْ ... ۲۳۷
یَا شُرَیْحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِساً لَا یَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِیٌّ أَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ أَوْ شَقِیٌّ ۷۶
یَا عَبْدَ الْأَعْلَی، خَرَجْتُ فِی طَلَبِ الرِّزْقِ لِأَسْتَغْنِیَ عَنْ مِثْلِکَ ۳۹۶
یَا عَبْدَاللهِ انْطَلِقْ وَ عَلَیْکَ بِتَقْوَی اللهِ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ لَا ... ۴۴۶
یَا عُثْمَانُ لَمْ یُرْسِلْنِی اللهُ تَعَالَی بِالرَّهْبَانِیَّةِ وَ لَکِنْ بَعَثَنِی ... ۳۴۲
یَا عَلِیُّ إِنَّ اللهَ تَعَالَی أَوْلِیَاءَ مَعَ أَوْلِیَاءِ الظَّلَمَةِ لِیَدْفَعَ بِهِمْ عَنْ ... ۸۹
یَا عَلِیُّ لَا یَنْبَغِی لِلْعَاقِلِ أَنْ یَکُونَ ظَاعِناً إِلَّا فِی ثَلَاثٍ مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ ... ۳۲۹
یَا عَمَّارُ تَقْتُلُکَ الْفِئَةُ الْبَاغِیَةُ ۶۶۵
یَا فَضْلُ إِنَّ اللهَ عَزَّ ذِکْرُهُ لَا یَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ وَ لَإِزَالَةُ جَبَلٍ ... ۱۰۸
یَا فُلَانُ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ لَیْسَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ مَنْ غَشَّهُمْ ۳۵۸
یَا مَاجِدُ یَا وَاحِدُ یَا کَرِیمُ، أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ بِمُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ. ... ۳۵۱
یَا مُتَوَکِّلُ إِنَّ اللهَ عزّوجل أَیَّدَ هَذَا الْأَمْرَ بِنَا وَ جَعَلَ لَنَا الْعِلْمَ وَ ... ۲۲۰
یَا مُحَمَّدُ مَنْ غَزَا غَزْوَةً فِی سَبِیلِ اللهِ مِنْ أُمَّتِکَ فَمَا أَصَابَتْهُ قَطْرَةٌ ... ۶۱۴
یَا مُصَادِفُ مُجَادَلَةُ السُّیُوفِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ الْحَلَالِ ۳۵۲
یَا مُصَادِفُ، مُجَالَدَةُ السُّیُوفِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ الْحَلَالِ ۳۹۸
یَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَ کُلُّکُمْ عَلَی قَوْلِ سَیِّدِکُمْ سَعْدٍ ۴۵۸
یَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتْجَرَ الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتْجَرَ الْفِقْهَ ثُمَّ ... ۳۵۳
یَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ صُونُوا أَمْوَالَکُمْ بِالصَّدَقَةِ تُکَفَّرْ عَنْکُمْ ذُنُوبُکُمْ وَ ... ۳۵۳
یَا هِشَامُ إِنَّ الْبَیْعَ فِی الظِّلِّ غِشٌّ وَ إِنَّ الْغِشَّ لَا یَحِلُّ ۳۶۱
یاعَمِّ لَوْ إِنَّ عَبْداً زَنْجِیّاًتَعَصَّبَ لَنا أَهْلَ الْبَیْتِ لَوَجَبَ عَلَی النَّاسِ ... ۷۰۶
یحیی بن العلاء الرازی عن جعفر بن محمد عن أبیه عن جابر قال النبی ﷺ: جعل الله ... ۱۰۷
یُعَقِّبُ بَعْضُهَا بَعْضاً بِالْمَعْرُوفِ وَ الْقِسْطِ بَیْنَ الْمُسْلِمِینَ فَإِنَّهُ لَا ... ۵۷۵

يَقُولُ الْقُصَّاصُ إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَكُونُوا يَتَّجِرُونَ كَذَبُوا وَ لَكِنَّهُمْ لَمْ ... ۳۴۷
يَقُولُ مُنَاخُ رِكَاب وَ مَصَارِعُ شُهَدَاءَ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا ... ۶۹۱
يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ أَنْ يُوَسِّعَ عَلَي عِيَالِهِ كَيْلَا يَتَمَنَّوْا مَوْتَهُ ۳۳۵

موضوعات

آبادکردن زمین در سیره معصومان علیهم‌السلام ۳۸۴
آداب جهاد در اسلام ۵۶۹-۶۱۱
آداب و شرایط تجارت ۳۴۸
آزادی بردگان در سیره امام محمدباقر علیه‌السلام ۶۰۳
آزادی و مبادله اسیران باغیان در سیره امام علی علیه‌السلام ۶۸۳
آغاز جهاد با خوارج ۶۷۲
آیین گردآوری زکات ۴۴۴
ابعاد کفاف در روایات ۳۳۲-۲۳۳
اتهام زندقه به علی بن یقطین ۱۱۸-۱۲۰
اجابت‌نشدن دعا در اثر اسراف ۴۲۵
اجازه علی بن یقطین برای حضور در دربار عباسی ۱۱۷
اجرای حد بر عبیدالله بن عمر توسط امام علی علیه‌السلام ۱۴۵
اجرای حد بر ولید بن عقبه توسط امام علی علیه‌السلام ۱۴۴
اجرای حد شرب خمر بر قدامه بن مظعون توسط امام علی علیه‌السلام ۱۴۱-۱۴۴
اجرای حدود شرعی در سیره معصومان علیهم‌السلام ۱۴۱-۱۴۶
اجرای حکم امام جعفرصادق علیه‌السلام در مورد توهین به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۴۶
احترام معصومان علیهم‌السلام به امان بندگان در جنگ ۶۰۰

احترام هم‌پیمان در قانون اساسی مدینه ۵۷۶
احترام همسایه در قانون اساسی مدینه ۵۷۶
احساس نیاز به مردم به‌عنوان مانع کار و تلاش ۳۲۵
احکام اسیران جنگی دشمن ۶۰۱
احکام زمین جزیه و صلح ۵۰۷-۵۱۳
احکام زمین خراج ۵۰۷-۵۱۳
احکام غنیمت در سیره معصومان ﷺ ۴۶۸-۴۸۵
احیای ارزش‌های اسلامی در قیام زید بن علی ﷺ ۲۰۸-۲۱۰
اختلاف امام جعفرصادق ﷺ با عبدالله بن حسن ۲۶۶
ادعای برتری عبدالله بن حسن در شجاعت و سخاوت ۲۶۰
ادعای برتری علمی عبدالله بن حسن ۲۶۰
ادعای داشتن شمشیر پیامبر ﷺ از سوی عبدالله بن حسن ۲۶۳
ادعای مهدویت محمد بن عبدالله ۲۶۷
ادعای وراثت و برتری خانوادگی عبدالله بن حسن ۲۵۹
ارتباط امام جعفرصادق ﷺ با شیعیان در سفر به حیره ۱۸۵
اسارت بنی‌هاشم در جنگ بدر ۶۱۹
اسامی حاکمان یاری‌گر شیعیان ۱۲۹-۱۳۴
اسامی کارگزاران نفوذی معصومان ﷺ در حکومت عباسی ۱۰۶-۱۱۱
استدلال امام علی ﷺ در حکم غسل جنابت ۹۶-۹۸
اسلام‌آوردن افراد به‌مثابه هدف جهاد ۵۸۰
اصالت صلح در سیره نظامی معصومان ﷺ ۵۷۳
اصلاح روش درآمد و مصرف بیت‌المال در سیره معصومان ﷺ ۵۱۹-۵۶۲
اعتراض امام جعفرصادق ﷺ به حاکم مدینه در قتل معلی بن خنیس ۱۶۷

اعتراض معصومان علیهم‌السلام به حاکمان ۷۱-۷۴
اعتلای حق به‌مثابه هدف جهاد ۵۷۹
اعلام حکم زکات ۴۳۲
افتخار ابودجانه به مقاومت در جنگ احد ۶۲۸
اقتدای معصومان علیهم‌السلام به نمازجماعت حاکمان ۱۹۲-۱۹۴
اقدامات امام حسین علیه‌السلام پیش از جهاد ۶۸۹
اقدامات ضد شیعی یقطین ۱۱۵
اقدامات عبدالله بن حسن برای بیعت‌گرفتن از امام جعفرصادق علیه‌السلام ۲۶۸
اقسام اسیر ۴۷۲
اقسام زکات ۴۳۵
اقسام زمین ۵۰۶
اقسام زمین‌های انفال ۴۹۴
اقسام غش و تقلب در تجارت ۳۵۸-۳۶۲
اقسام غنایم ۴۷۰-۴۷۴
امام سجاد علیه‌السلام در دربار یزید ۶۹۸
امداد الهی فرشتگان در جنگ بدر ۶۱۷
امر به‌معروف و نهی ازمنکر در قیام زید بن علی علیه‌السلام ۲۰۶
اموال عمومی در سیره معصومان علیهم‌السلام ۴۳۱-۵۱۸
انتظار چهارده‌ساله ابن انباری برای همکاری با حکومت ۸۳
انتقاد امام جعفرصادق علیه‌السلام به عملکرد حاکمان در جمع‌آوری زکات ۴۵۱
انتقام مختار بن ابی‌عبیده ۷۰۵
اندوه امام جعفرصادق علیه‌السلام در شهادت زید بن علی علیه‌السلام ۲۲۹
انفال اموال حاکمان ۵۰۱

انفال جنگل‌ها ۴۹۷
انفال حکم مناطق به‌دست‌آمده بدون جنگ و با صلح ۴۹۴
انفال در اسلام ۴۹۱-۴۹۹
انفال زمین‌های موات ۴۹۷
انفال کوه‌ها و وادی‌ها ۴۹۷
انفال مال بدون وارث ۴۹۹
انفال معادن ۵۰۰
انفال مناطق متروکه ۴۹۶
اهمیت آگاهی از موضع معصومان ﷺ درباره قیام‌ها ۱۹۸
اهمیت بهداشت دامداری در سیره معصومان ﷺ ۴۰۵
اهمیت جنگ بدر برای مسلمانان ۶۱۸
اهمیت رفاه خانواده در سیره معصومان ﷺ ۴۰۹-۴۱۳
اهمیت قیام زید بن علی ﷺ ۱۹۹
اهمیت و ضرورت سیره‌پژوهی ۳۲
اولویت حاکم به پیش‌نمازی در سیره معصومان ﷺ ۱۹۰-۱۹۴
اولین گواهی دروغ در اسلام در جنگ جمل ۶۶۲
بایدها و نبایدهای دفاعی در اسلام ۶۰۴-۶۰۹
بدرقه ابوذر توسط امام علی ﷺ هنگام تبعید ۱۰۰-۱۰۴
برتری علمی امام جعفرصادق ﷺ بر عبدالله بن حسن ۲۶۲
برتری مجاهدان بدر ۶۲۴
برخورد امام علی ﷺ با محتکران ۳۷۴
برخورد پیامبر ﷺ با محتکران ۳۷۲
برخورد مهربانانه با حیوانات زکوی ۴۴۹

بررسی جنایت یزید در مدینه ۷۰۴
بررسی قیام مختار بن ابی‌عبیده ثقفی ۷۰۷
بررسی مخالفت امام محمدباقر علیه‌السلام با هرگونه قیام ۲۱۶
بررسی نامه یحیی بن عبدالله به امام موسی‌کاظم علیه‌السلام ۳۰۰-۳۰۷
برکت دامداری از نگاه معصومان علیهم‌السلام ۴۰۳
بیعت مردم کوفه با زید بن علی علیه‌السلام ۲۲۱
بیعت‌نامه حسین بن علی شهید فخ ۲۹۳
پاداش کارگزار زکات ۴۵۰
پاسخ امام جعفرصادق علیه‌السلام به نامه عبدالله نجاشی حاکم اهواز ۱۲۸
پاسخ امام موسی‌کاظم علیه‌السلام به نامه یحیی بن عبدالله ۳۰۳
پاسخ معصومان علیهم‌السلام به مشکلات فقهی حاکمان ۱۴۶-۱۵۴
پذیرش امامت معصومان علیهم‌السلام توسط زید بن علی علیه‌السلام ۲۴۹
پذیرش تعهد رزمندگان در سیره معصومان علیهم‌السلام ۵۹۲
پرداخت زکات به حاکم و فقیه ۴۴۰
پرسش حاکم مدینه از امام جعفرصادق علیه‌السلام ۱۶۲-۱۶۴
پرسش قاضی دستگاه عباسی از امام جعفرصادق علیه‌السلام ۱۷۹
پرسش منصور خلیفه عباسی از امام جعفرصادق علیه‌السلام ۱۴۸-۱۵۰
پرسش مهدی خلیفه عباسی از امام موسی‌کاظم علیه‌السلام ۱۵۳
پرسش هشام بن عبدالملک از امام محمدباقر علیه‌السلام ۱۵۲
پرسش‌های مطرح‌شده از عبدالله بن حسن ۲۶۱
پناهندگی مخالفان امام علی علیه‌السلام به معاویه ۶۶۹
پیامدهای اجتماعی-سیاسی قیام زید بن علی علیه‌السلام ۲۳۴-۲۴۷
پیامدهای اسراف ۴۲۴-۴۲۶

پیروی حاکم مدینه از نظر امام صادق علیه‌السلام ۱۶۳
پیش‌بینی امام محمدباقر علیه‌السلام از تشکیل حکومت بنی‌عباس ۱۶۰
تاثیر زهد بر تعادل کار و تلاش ۳۴۲-۳۴۴
تاثیر قناعت بر تعادل کار و تلاش ۳۳۷-۳۴۲
تاثیر کفاف بر تعادل کار و تلاش ۳۳۲-۳۳۷
تاریخ جنگ بدر ۶۱۵
تبار عبدالله نجاشی حاکم اهواز ۱۲۲
تبیین احکام قضایی در سیره معصومان علیهم‌السلام ۱۴۰
تبیین ویژگی‌های امام و رهبر در سیره سیاسی معصومان علیهم‌السلام ۶۰
تجارت عذافر برای امام جعفرصادق علیه‌السلام ۳۹۸-۴۰۲
تجارت مُصادف برای امام جعفرصادق علیه‌السلام ۳۹۷
تجلی مخالفت معصومان علیهم‌السلام با حاکمان در قیام امام حسین علیه‌السلام ۷۰
تجلیل از شهدا در سیره معصومان علیهم‌السلام ۵۹۵
تحلیل دریافت هدایای حاکمان در سیره معصومان علیهم‌السلام ۱۷۳
تحلیل متن نامه یحیی بن عبدالله به امام موسی‌کاظم علیه‌السلام ۳۰۱-۳۰۳
تربت امام حسین علیه‌السلام ۷۰۲
ترحم بر زید بن علی علیه‌السلام در سیره معصومان علیهم‌السلام ۲۵۰
ترک‌مجلس شراب توسط امام جعفرصادق علیه‌السلام ۱۸۸
تسلیم ودایع امامت توسط امام حسین علیه‌السلام ۶۹۴
تسلیم ودایع امامت توسط امام حسین علیه‌السلام به امام سجاد علیه‌السلام ۶۹۴
تسلیم ودایع امامت توسط امام حسین علیه‌السلام به ام‌سلمه ۶۹۵
تسلیم ودایع امامت توسط امام حسین علیه‌السلام به دخترش فاطمه ۶۹۵
تشویق معصومان علیهم‌السلام به آزادی بردگان ۶۰۲

تشویق معصومان علیهم‌السلام به تجارت ۳۴۴-۳۵۲
تشویق معصومان علیهم‌السلام به کار و تلاش ۳۲۲-۳۴۴
تصور قیام امام جعفرصادق علیه‌السلام بعد از زید بن علی علیه‌السلام ۲۳۸
تعادل کار و تلاش در سیره معصومان علیهم‌السلام ۳۲۷
تعامل صادقین علیهما‌السلام با حاکم مدینه ۱۶۰
تعامل معصومان علیهم‌السلام با حاکمان: ۱۳۷-۱۹۶
تعامل معصومان علیهم‌السلام با حاکمان در امور قضائی ۱۴۰-۱۴۶
تعامل معصومان علیهم‌السلام با حاکمان در موارد خاص ۱۵۵
تعامل معصومان علیهم‌السلام با حاکمان در موضوعات خاص ۱۵۴-۱۷۰
تعداد مجاهدان بدر ۶۲۴
تعیین امام راستین در سیره سیاسی معصومان علیهم‌السلام ۵۹
تعیین خراج اراضی مفتوحةالعنوه توسط امام علی علیه‌السلام ۵۲۵-۵۲۹
تعیین‌موضع سر امام حسین علیه‌السلام توسط امام جعفرصادق علیه‌السلام ۱۸۳
تغییر ساختار خانه‌های مکه توسط معاویه ۶۶۶
تفاوت اسراف با اقتار ۴۲۱
تفاوت اسراف با تبذیر ۴۲۰
تفاوت زمین خراج با زمین جزیه و صلح ۵۰۷-۵۱۱
تفاوت سیره دفاعی امام علی علیه‌السلام با امام مهدی علیه‌السلام ۶۸۴
تفاوت قناعت با میانه‌روی از نگاه ابوهلال عسکری ۳۳۸
تفاوت میانه‌روی با قناعت ۳۳۸
تقاضای امام موسی‌کاظم علیه‌السلام از مهدی عباسی در رد مظالم اهل‌بیت علیهم‌السلام ۱۵۷
تقاضای حاکم مدینه از معلی بن خنیس در اعلام اسامی شیعیان ۱۶۵-۱۶۷
تقاضای منصور عباسی برای سفر امام جعفرصادق علیه‌السلام به حیره ۱۸۲

تقسیم برابر بیت‌المال در سیره امام علی ﷺ ۵۳۵-۵۳۸
تقسیم غنائم ۴۷۴-۴۸۵، ۵۵۴
تقسیم غنایم در سیره معصومان ﷺ ۵۵۴
تقلب در سکه ۳۶۱
تنبلی و بیکاری به‌عنوان مانع کار و تلاش ۳۲۴
توبیخ عذافر به‌سبب همکاری با عباسیان ۸۵
توجه معصومان ﷺ به ناسخ و منسوخ در تبیین احکام ۹۴
توسعه زندگی اقتصادی از نگاه معصومان ﷺ ۳۳۴
تولد و قیام زید بن علی ﷺ در روایات ۲۴۷
تولیدات کشاورزی معصومان ﷺ ۳۸۸-۳۹۲
جایگاه بازار در تجارت ۳۴۷-۳۵۲
جایگاه خاندان یقطین در خلافت عباسی ۱۱۳
جایگاه سیره ۳۵
جایگاه کتاب‌های چهارگانه شیعه ۳۸
جایگاه یقطین در دربار بنی‌عباس ۱۱۳
جزیه در اسلام ۵۰۳
جلب امام جعفرصادق ﷺ توسط حاکم مدینه ۱۶۹
جلوگیری معصومان ﷺ از معاملات حرام ۳۵۵-۳۵۷
جلوگیری معصومان ﷺ از غش و تقلب ۳۵۷
جنایات یزید در مدینه ۷۰۳
جنگ احد ۶۲۷-۶۳۶
جنگ بدر ۶۱۵-۶۲۷
جنگ بدر به‌مثابه ملاک ارزش‌گذاری مسلمانان ۶۲۳-۶۲۶

جنگ بدر به‌مثابه ملاک تاریخ ۶۲۵
جنگ جمل ۶۵۹-۶۶۴
جنگ جمل در کتب اربعه ۶۶۱-۶۶۴
جنگ خیبر ۶۳۶-۶۵۰
جنگ صفین ۶۶۴-۶۷۱
جنگ نهروان ۶۷۱-۶۷۹
جهاد امام حسین ﷺ با حاکم ستمگر ۶۸۹-۷۰۹
جهاد امام علی ﷺ با باغیان ۶۵۳-۶۸۸
جهاد امام علی ﷺ با باغیان بر اساس قرآن ۶۵۴
جهاد امام علی ﷺ با خوارج ۶۷۱-۶۷۹
جهاد امام علی ﷺ با قاسطین ۶۶۴-۶۷۱
جهاد امام علی ﷺ با ناکثین ۶۵۹-۶۶۴
جهاد با محاربان ۶۰۴
جهاد معصومان ﷺ با حاکمان ۷۴
جواز اسراف در بهداشت و سلامتی ۴۲۷
جواز اسراف در حج و عمره ۴۲۸
چشم‌داشت به بیت‌المال به‌عنوان مانع کار و تلاش ۳۲۶
حد سرقت غیرممیز در حکم امام جعفرصادق ﷺ ۱۵۱
حضور اجباری بنی‌هاشم در کنار مشرکان در جنگ بدر ۶۱۹-۶۲۳
حضور اجباری طالب بن ابی‌طالب ﷺ در جنگ بدر ۶۱۹
حضور اجباری عباس بن عبدالمطلب ﷺ در جنگ بدر ۶۲۰
حضور اجباری عقیل بن ابی‌طالب ﷺ در جنگ بدر ۶۲۰
حضور امام جعفرصادق ﷺ در مجلس منصور عباسی ۱۸۳

حقوق متقابل حکومت و مردم در سیره سیاسی معصومان علیهم‌السلام ۶۱
حکم ابوذر در زکات طلا و نقره ۹۹
حکم انفال ۴۹۲
حکم توهین به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۴۷
حکم غنایم ویژه ۴۷۸
حکم غنیمت رضخ ۴۸۰-۴۸۲
حکم غنیمت سَلَب ۴۷۷
حکم غنیمت غلول ۴۷۶
حکم غنیمت نَفَل ۴۸۲
حکم فقهی احتکار ۳۶۸
حیله‌های جنگی در سیره نظامی معصومان ۵۹۰
خبر شهادت امام حسین علیه‌السلام ۶۹۰
خراج در اسلام ۵۰۵
خراج و جزیه در زمان امام علی علیه‌السلام ۵۲۹
خضاب امام حسین علیه‌السلام هنگام شهادت ۶۹۷
خمس در اسلام ۵۰۲
خون‌خواهی امام حسین علیه‌السلام در قیام زید بن علی علیه‌السلام ۲۰۷
خیانت برخی از زیدیه بعد از قیام زید بن علی علیه‌السلام ۲۴۵
دامداری در سیره معصومان علیهم‌السلام ۴۰۲-۴۰۶
درختکاری در سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۳۸۵-۳۸۷
درختکاری در سیره معصومان علیهم‌السلام ۳۸۵
درگذشت علی بن یقطین ۱۱۸
درگیری حاکم مدینه با امام جعفرصادق علیه‌السلام ۱۶۱

دریافت خراج در سیره امام علی علیه‌السلام ۵۲۰
دریافت غنایم در سیره معصومان علیهم‌السلام ۵۴۶
دریافت هدایای حاکمان توسط حسنین علیهماالسلام ۱۷۱-۱۷۳
دریافت هدایای حاکمان در سیره معصومان علیهم‌السلام ۱۷۰-۱۷۸
دستگیری حامیان محمد بن عبدالله ۲۷۸-۲۸۲
دستگیری و مرگ یحیی بن عبدالله ۳۰۷-۳۰۹
دسته‌بندی روایات تأیید قیام زید بن علی علیه‌السلام ۲۴۷-۲۵۴
دسته‌بندی مردم پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۳۴۱
دستورالعمل امام علی علیه‌السلام برای گردآوری زکات ۴۴۵
دستورالعمل انتقال چارپایان زکوی ۴۴۹
دستورالعمل برخورد با دارنده مال زکوی ۴۴۷
دستورالعمل دریافت حیوان زکوی ۴۴۷
دستورالعمل دعوت به اسلام پیش از جهاد ۵۸۳
دستورالعمل ورود به میان اموال زکوی ۴۴۶
دعای امام علی علیه‌السلام قبل از جهاد ۵۸۸
دعای ام‌داود ۲۸۲
دعوت از امام جعفرصادق علیه‌السلام برای بیعت با محمد بن عبدالله ۲۷۸، ۲۸۵
دعوت به رضای از آل‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در قیام زید بن علی علیه‌السلام ۲۰۸
دعوت دشمنان به اسلام قبل از جهاد ۵۸۱-۵۸۳
دفاع از شهر به‌مثابه جهاد ۶۰۷
دفاع شخصی به‌مثابه جهاد ۶۰۶
دلایل طرفداری زیدیه از امامت عبدالله بن حسن ۲۵۸
دلایل عبدالله بن حسن در ادعای امامت ۲۵۹

دو فرمان حکومتی در جنگ خیبر ۶۴۰-۶۴۴
دیدار محمد بن عبدالله با امام صادق علیه السلام در مدینه ۲۷۷
رابطه زید بن علی علیه السلام و خطابیه ۲۰۱
رابطه زیدیه با روافض ۲۰۳
رابطه قناعت با حرص ۳۳۹
رد پیشنهاد تقسیم نابرابر بیت‌المال توسط امام علی علیه السلام ۵۴۰-۵۴۵
رد تقاضای کار در دستگاه حاکمان از سوی امام جعفرصادق علیه السلام ۸۴
رد هدیه حاکم کوفه توسط امام علی علیه السلام ۱۷۴-۱۷۶
رد هدیه هارون‌الرشید توسط امام موسی‌کاظم علیه السلام ۱۷۸
روایات تقسیم درآمد خیبر ۶۴۴
روزه‌گرفتن امام جعفرصادق علیه السلام با حکم سفاح عباسی ۱۸۰
روش تجاری معصومان علیهم السلام ۳۹۶-۴۰۲
روش نماز استسقاء در بیان امام جعفرصادق علیه السلام ۱۵۱
روش‌شناسی کتاب ۴۱
روش‌شناسی مبارزه معصومان علیهم السلام با حاکمان ۶۷
زکات اسب و مال‌التجاره ۴۳۸
زکات در اسلام ۴۳۲
زکات طلا و نقره ۹۸
زمان طرح تفکر زیدیه ۲۰۰
زمان قیام زید بن علی علیه السلام ۲۲۲
زمان قیام محمد بن عبدالله ۲۸۴
زمینه نگارش نامه یحیی بن عبدالله به امام موسی‌کاظم علیه السلام ۳۰۰
زمین‌های انفال ۴۹۴-۴۹۹

زمینه‌سازی قیام زید بن علی ﷺ برای سقوط بنی‌امیه ۲۴۶
زندگی عبدالله نجاشی حاکم اهواز ۱۲۱
زهد در سیره معصومان ﷺ ۳۴۲-۳۴۴
زیارت امام حسین ﷺ ۷۰۰
ساختارشناسی کتاب ۴۴
سالگرد شهادت معلی بن خنیس ۱۷۰
سخن پیامبر ﷺ به امام علی ﷺ درباره جهاد با باغیان ۶۵۴
سخن منادی در هنگام شهادت امام حسین ﷺ ۶۹۶
سرزمین فدک ۶۴۶
سفارش امام جعفرصادق ﷺ به حاکمان در استخدام افراد خاص ۱۵۵
سفارش امام علی ﷺ به کارگزاران زکات ۴۴۶
سفارش امام علی ﷺ به نیروهای اعزامی ۵۸۷
سفارش پیامبر ﷺ به قناعت ۳۴۰
سفارش پیامبر ﷺ به نیروهای اعزامی ۵۸۴-۵۸۷
سفارش معصومان به حاکمان در حمایت از شیعیان ۱۲۹-۱۳۴
سفر امام جعفرصادق ﷺ به حیره ۱۷۸-۱۹۰
سفر عبدالله بن حسن به‌حیره به‌دعوت منصورعباسی ۱۸۲
سهم منطقی کار و تلاش در زندگی ۳۲۸
سیره اقتصادی معصومان ۳۲۱-۵۶۶
سیره امام علی ﷺ در جنگ جمل ۵۴۶-۵۵۳
سیره امام علی ﷺ در مصرف بیت‌المال ۵۳۴-۵۴۶
سیره امام علی ﷺ درباره اسیران باغیان ۶۸۱
سیره امام علی ﷺ درباره اموال باغیان ۶۸۱

سیره امام علی علیه‌السلام درباره خراج عراق ۵۲۱-۵۳۴
سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از جنگ احد ۶۳۱
سیره سیاسی معصومان علیهم‌السلام ۴۹-۳۱۷
سیره سیاسی معصومان علیهم‌السلام با حاکمان ۶۵-۱۳۶
سیره سیاسی معصومان علیهم‌السلام با مردم ۴۹-۶۴
سیره معصومان علیهم‌السلام در برخورد با سرکشان ۶۷۹-۶۸۶
سیره نظامی پیامبر علیه‌السلام ۶۱۳-۶۵۰
سیره نظامی معصومان ۵۶۹-۷۱۱
شادمانی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در خیبر ۶۴۹
شجاعت امام علی علیه‌السلام در جنگ احد ۶۳۳
شخصیت محمد بن خالد ۱۵۰
شخصیت هارون بن سعد عجلی ۲۶۴-۲۶۶
شخصیت و زندگی سیاسی اجتماعی علی بن یقطین ۱۱۳-۱۲۰
شرایط امام علی علیه‌السلام برای جهاد با خوارج ۶۷۸
شرایط جزیه‌دهندگان خیبر ۶۴۹
شرایط مأمور حفظ اموال زکات ۴۴۸
شعارهای جنگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۵۸۸
شهادت امام حسین علیه‌السلام در کتب اربعه ۶۹۶-۷۰۹
شهادت حسین بن علی شهید فخ ۲۹۵
شهادت زید بن علی علیه‌السلام ۲۲۵-۲۳۴
شهادت زید بن علی علیه‌السلام از نگاه امام جعفرصادق علیه‌السلام ۲۲۸-۲۳۴
شهید فخ از نگاه امام موسی‌کاظم علیه‌السلام ۲۹۵-۲۹۸
شیوه دریافت و تقسیم غنایم در سیره معصومان علیهم‌السلام ۵۴۶-۵۶۲

شیوه رفتار با کشاورزان زمین‌های خراجی ۵۱۱
ظلم‌ستیزی در قیام زید بن علی علیه‌السلام ۲۰۸-۲۱۰
عدالت اسلامی در تقسیم غنائم خیبر ۶۴۴
عدم‌بیعت معصومان علیهم‌السلام با حاکمان ۶۸-۷۱
عدم‌همراهی یاران خاص امام صادق علیه‌السلام با قیام زید بن علی علیه‌السلام ۲۱۷-۲۲۱
عدم‌همکاری معصومان علیهم‌السلام با دستگاه خلافت ۷۸-۸۰
عزاداری زنان و همسر کلیبه امام حسین علیه‌السلام ۶۹۹
عفو ناکثان توسط امام علی علیه‌السلام ۶۶۳، ۶۸۰
عمال زکات ۴۳۴
عمال صدقه ۴۳۴
عمال طسوق ۴۳۴
عوامل تعامل معصومان علیهم‌السلام با حاکمان ۱۳۷-۱۵۴
عوامل دریافت هدایای حاکمان در سیره معصومان علیهم‌السلام ۱۷۲
عوامل شکست قیام زید بن علی علیه‌السلام ۲۲۷
عوامل قیام حسین بن علی شهید فخ ۲۹۲
عوامل قیام زید بن علی علیه‌السلام ۲۰۶-۲۱۰
عوامل قیام نظامی برخی امامان علیهم‌السلام ۵۷۲
عوامل مخالفت امام جعفرصادق علیه‌السلام با بیعت محمد بن عبدالله ۲۶۹-۲۷۲
عوامل مهاجرت یهودیان به مدینه و خیبر ۶۳۶-۶۳۸
غسل جنابت در بیان امام علی علیه‌السلام ۹۶-۹۸
غش در آشامیدنی‌ها ۳۶۰
غش در خوردنی‌ها ۳۵۸
غش در عطر ۳۶۲

غنایم ویژه ۴۷۸
غنیمت در اسلام ۴۶۸-۴۸۵
غنیمت در اسیران ۴۷۲
غنیمت در اموال منقول ۴۷۱
غنیمت در زمین جزیه ۴۷۴
غنیمت در زمین ۴۷۳
فاتح خیبر ۶۳۸
فروش جنس در سایه ۳۶۱
فروش زمین امام محمدباقر ﷺ به خلیفه اموی ۱۵۶
فساد و خلاف در اثر اسراف ۴۲۴
فضیلت شهیدان بدر ۶۲۶
فواید سیره دفاعی امام علی ﷺ ۶۸۴
فیء به‌مفهوم اموال عمومی ۴۸۹
فیء به‌مفهوم غنایم بدون درگیری ۴۸۸
فیء به‌مفهوم مطلق غنیمت ۴۸۶
فیء در اسلام ۴۸۵-۴۹۱
قانون اساسی مدینه ۵۷۴-۵۷۸
قتل معلی بن خنیس توسط حاکم مدینه ۱۶۴
قحطی مدینه ۳۷۲
قطع دست طرفداران زید بن علی ﷺ ۲۲۶
قیام ابومسلم خراسانی از نگاه امام جعفرصادق ﷺ ۲۷۴-۲۷۶
قیام حسین بن علی شهید فخ ۲۹۲-۲۹۸
قیام زید بن علی ۱۹۹-۲۵۶

قیام زید بن علی علیه‌السلام در روایات ۲۴۷-۲۵۴
قیام زید بن موسی علیه‌السلام ۳۰۹
قیام محمد بن جعفر علیه‌السلام ۳۱۰
قیام محمد بن عبدالله ۲۵۶-۲۹۲
قیام محمد بن عبدالله در زمان منصور ۲۷۷-۲۸۹
قیام محمد بن عبدالله در روایات ۲۷۷-۲۸۹
قیام مختار بن ابی‌عبیده ثقفی ۷۰۵
قیام یحیی بن عبدالله ۲۹۸-۳۰۹
قیمت‌گذاری کالای احتکارشده ۳۷۵
کار معصومان علیهم‌السلام در مزرعه ۳۸۳
کار و تلاش اقتصادی معصومان علیهم‌السلام ۳۸۱-۴۰۷
کار و تلاش در سیره معصومان علیهم‌السلام ۳۲۱
کار و کارگری در سیره معصومان علیهم‌السلام ۳۹۲-۳۹۶
کاربردهای فیء در روایات ۴۸۶-۴۹۱
کارگری در سیره امام امامان علیهم‌السلام ۳۹۶
کارگری در سیره امام جعفرصادق علیه‌السلام ۳۹۵
کارگری در سیره امام علی علیه‌السلام ۳۹۳
کارگری در سیره امام محمدباقر علیه‌السلام ۳۹۴
کاشت درخت در سیره امام علی علیه‌السلام ۳۸۷
کالاهای مشمول احتکار ۳۶۹
کامل‌بودن نماز در کنار قبر امام حسین علیه‌السلام ۷۰۱
کشاورزی در سیره اقتصادی معصومان علیهم‌السلام ۳۸۳-۳۹۲
کشته‌های کفار در جنگ بدر ۶۲۳

کم‌رنگ‌شدن اعتقاد امامت به نص بعد از قیام زید بن علی ﷺ ۲۴۰
کمک ابن‌هبیره به شیعیان ۱۳۲-۱۳۴
کمک ابومحمد سمالی به شیعیان ۱۳۱
کمک امام جعفرصادق ﷺ به بازماندگان قیام زید ۲۳۰
کمک به شیعیان توسط کارگزاران نفوذی معصومان ﷺ ۱۱۱-۱۳۴
کمک معصومان ﷺ به آزادی بردگان ۴۱۶
کمک نیشابوری حاکم سیستان به شیعیان ۱۲۹
گرایش شدید به زید بن علی ﷺ بعد از قیام ۲۳۶
گرفتاری امام حسین ﷺ به یزید ۶۶۶
گرفتاری امام علی ﷺ به معاویه ۶۶۶
گزارش قتاده از جنگ احد ۶۳۲
گسترش فرقه‌های زیدیه بعد از قیام زید بن علی ﷺ ۲۴۰-۲۴۵
ماجرای مسیر بازگشت امام علی ﷺ از جنگ نهروان ۶۷۵
مبارزه با احتکار در سیره معصومان ﷺ ۳۶۵-۳۷۵
مبارزه با حکومت‌ها توسط کارگزاران نفوذی معصومان ﷺ ۱۰۵-۱۳۴
مبارزه معصومان ﷺ با حاکمان ۶۶-۸۹
مبارزه معصومان ﷺ با دستگاه قضایی حاکمان ۷۵-۷۸
مبارزه‌طلبی به‌مثابه تجاوز در سیره معصومان ﷺ ۵۹۰
محدوده اسراف ۴۲۳
محرومیت مردم مکه و مدینه به‌دلیل طرفداری از زید بن علی ﷺ ۲۲۵
محمد بن جعفر دیباج در روایات ۳۱۱
مخالفت امام جعفرصادق ﷺ با بیعت محمد بن عبدالله ۲۶۸
مخالفت امام علی ﷺ با عثمان در حکم ارث بی‌وارث ۹۰

مخالفت امام علی ﷺ با عثمان در بدرقه ابوذر هنگام تبعید ۱۰۰-۱۰۴
مخالفت امام علی ﷺ با عثمان در حج ۹۱
مخالفت امام علی ﷺ با عثمان در خواندن نماز چهاررکعتی در منا و عرفات ۹۱
مخالفت امام علی ﷺ با عمر در مسح پا ۹۴-۹۶
مخالفت امام محمدباقر ﷺ با هرگونه قیام ۲۱۱-۲۱۶
مخالفت معصومان ﷺ با احکام حاکمان ۹۰-۱۰۴
مخالفت با تقسیم برابر بیت‌المال توسط امام علی ﷺ ۵۳۸
مخالفت با دستور حاکمان ۹۰-۱۰۴
مخالفت معصومان ﷺ با قیام زید ۲۱۱
مدیریت معصومان ﷺ بر تولیدات کشاورزی ۳۸۸-۳۹۲
مذهب عبدالله نجاشی حاکم اهواز ۱۲۳
مراجعه معلی ابن خنیس به حاکم به دستور امام جعفرصادق ﷺ ۱۵۵
مرگ حاکم مدینه بعد از نفرین امام جعفرصادق ﷺ ۱۶۹
مستثنیات اسراف ۴۲۶-۴۲۹
مستثنیات تقسیم غنایم ۴۷۷
مسئله بردگی در سیره معصومان ﷺ ۵۹۶-۶۰۴
مشکلات امام جعفرصادق ﷺ در سفر به حیره ۱۸۹
مصادره اموال معاویه توسط امام حسین ﷺ ۱۷۶
مصارف زکات ۴۵۲-۴۶۶، ۵۳۳
مصرف اموال برای آزادی بردگان ۴۱۶
مصرف اموال برای اصلاح بین شیعیان در سیره معصومان ﷺ ۴۱۵
مصرف اموال برای افزایش جمعیت در سیره معصومان ﷺ ۴۱۴
مصرف اموال برای رفاه خانواده ۴۰۹-۴۱۳

مصرف اموال برای کمک به دیگران ۴۱۳
مصرف اموال برای کمک به نیازمندان ۴۱۳
مصرف اموال برای وقف ۴۱۸
مصرف خراج و جزیه در زمان امام علی علیه‌السلام ۵۳۲
مصرف خمس در دوران خلفا ۵۵۴
مصرف خمس در سیره امام علی علیه‌السلام ۵۵۷-۵۶۲
مصرف در سیره معصومان علیهم‌السلام ۴۰۹-۴۳۰
مصرف زکات برای تألیف قلوب ۴۵۶-۴۶۰
مصرف زکات برای در راه‌ماندگان ۴۶۵
مصرف زکات برای ادای قرض مقروضان ۴۶۰-۴۶۳
مصرف زکات برای آزادی بردگان ۴۵۶-۴۶۰
مصرف زکات برای جهاد ۴۶۳
مصرف زکات برای فقیران و نیازمندان ۴۵۴
مصرف زکات برای کارگزاران زکات ۴۵۵
مصرف زکات در راه خدا ۴۶۳-۴۶۵
مصرف‌کنندگان زکات ۴۵۲-۴۶۶
معامله و تجارت در سیره معصومان علیهم‌السلام ۳۹۶-۴۰۲
معاویه در کتب اربعه ۶۶۶-۶۷۱
مفهوم‌شناسی احتکار ۳۶۶
مفهوم‌شناسی اسراف و تبذیر ۴۲۰
مفهوم‌شناسی اقتار ۴۲۱
مفهوم‌شناسی انفال ۴۹۱
مفهوم‌شناسی رَضخ ۴۸۰-۴۸۲

مفهوم‌شناسی زهد در روایات ۳۴۲-۳۴۴
مفهوم‌شناسی سبیل‌الله ۴۶۳
مفهوم‌شناسی سَلَب ۴۷۷
مفهوم‌شناسی سیاست ۵۰-۵۵
مفهوم‌شناسی سیاست در روایات ۵۳
مفهوم‌شناسی سیره سیاسی ۴۹
مفهوم‌شناسی سیره سیاسی معصومان ﷺ ۵۵
مفهوم‌شناسی صفو مال ۴۷۸
مفهوم‌شناسی طعام ۳۷۰
مفهوم‌شناسی غارم ۴۶۰
مفهوم‌شناسی غش ۳۵۷
مفهوم‌شناسی غلول ۴۷۴
مفهوم‌شناسی غنیمت ۴۶۸
مفهوم‌شناسی فیء ۴۸۵
مفهوم‌شناسی قناعت ۳۳۷
مفهوم‌شناسی کفاف ۳۳۲
مفهوم‌شناسی کم‌فروشی ۳۶۲
مفهوم‌شناسی محارب ۶۰۴
مفهوم‌شناسی محاضیر ۲۱۲
مفهوم‌شناسی نَفَل ۴۸۲
مفهوم‌شناسی وقف عام ۵۱۳
مقابله با حوادث طبیعی به‌مثابه جهاد ۶۰۸
مقابله با محارب در سیره معصومان ﷺ ۶۰۴

مقاطع قیام محمد بن عبدالله ۲۵۶-۲۹۲
مقام شهید و شهادت ۵۹۳
مقاومت ابودجانه در جنگ احد ۶۲۸
مقاومت امام علی علیه‌السلام در جنگ احد ۶۲۸
مقاومت معلی بن خنیس در برابر حاکم مدینه ۱۶۵-۱۶۷
مقطع اول قیام محمد بن عبدالله ۲۵۸-۲۶۷
مقطع چهارم قیام محمد بن عبدالله ۲۷۷-۲۸۹
مقطع دوم قیام محمد بن عبدالله ۲۶۷-۲۷۲
مقطع سوم قیام محمد بن عبدالله ۲۷۲-۲۷۶
ممنوعیت اسراف و خسّت در سیره معصومان علیهم‌السلام ۴۱۹
ممنوعیت غش و تقلب در تجارت ۳۵۷
ممنوعیت کشتن حیوانات اهلی در جنگ خیبر ۶۴۰
ممنوعیت کم‌فروشی در سیره معصومان علیهم‌السلام ۳۶۲-۳۶۵
ممنوعیت مبارزه‌طلبی در سیره معصومان علیهم‌السلام ۵۹۰
ممنوعیت نکاح متعه در جنگ خیبر ۶۴۲-۶۴۴
ممنوعیت همکاری با حاکمان در کار خیر ۸۸
ممنوعیت همکاری شیعیان با بنی‌امیه ۸۱-۸۳
ممنوعیت همکاری شیعیان با حاکمان در سیره سیاسی معصومان علیهم‌السلام ۸۰
ممنوعیت همکاری شیعیان با عباسیان ۸۴-۸۷
منابع عمومی بیت‌المال در سیره معصومان علیهم‌السلام ۴۶۶-۵۱۶
مواد قانون اساسی مدینه ۵۷۵
موارد انفال در روایات ۴۹۴-۵۰۲
موارد زکات ۴۳۵

مواردی از مخالفت با تقسیم برابر بیت‌المال توسط امام علی علیه‌السلام ۵۳۸
موانع کار و تلاش از نگاه معصومان علیهم‌السلام ۳۲۴-۳۲۷
موضع امام جعفرصادق علیه‌السلام بر برابر قیام محمد بن عبدالله ۲۸۳
موضع امام جعفرصادق علیه‌السلام در برابر قیام سیاه‌جامگان ۲۷۲-۲۷۶
موضع امام موسی‌کاظم علیه‌السلام در برابر بیعت‌خواهی حسین بن علی شهید فخ ۲۹۴
موضع معصومان علیهم‌السلام در برابر قیام زید بن علی علیه‌السلام ۲۵۱
موضع معصومان علیهم‌السلام در برابر قیام علیه حاکمان ۱۹۷-۳۱۳
موقعیت عبدالله بن حسن به عنوان رهبر زیدیه ۲۵۸
موقعیت یحیی بن عبدالله ۲۹۸
موقوفات امام علی علیه‌السلام ۵۱۴
میانه‌روی در مصرف در سیره معصومان علیهم‌السلام ۴۱۹-۴۲۹
نابودی اموال در اثر اسراف ۴۲۵
ناراحتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از افراط در کار و تجارت ۳۲۹-۳۳۱
نامه عبدالله نجاشی حاکم اهواز به امام جعفرصادق علیه‌السلام ۱۲۷
نامه یحیی بن عبدالله به امام موسی‌کاظم علیه‌السلام ۳۰۰
نصف‌کردن زکات فطره توسط معاویه ۶۶۷
نظارت بر بازار ۳۵۲-۳۷۹
نظارت بر بازار در سیره امام علی علیه‌السلام ۳۵۳
نظارت بر بازار در سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۳۵۲
نظر امام جعفرصادق علیه‌السلام درباره دفن زید بن علی علیه‌السلام ۲۳۰
نظریه تعلق عراق به امام ۵۲۲
نظریه تعلق عراق به مسلمانان ۵۲۳
نفرین امام جعفرصادق علیه‌السلام به حاکم مدینه ۱۶۷

نفرین حاکمان ستمگر در سیره سیاسی معصومان ﷺ ۷۴
نفوذ عبدالله نجاشی حاکم اهواز در دربار عباسی ۱۲۰-۱۲۹
نفوذ علی بن یقطین در دربار بنی‌عباس ۱۱۳-۱۲۰
نقد کارگزار معاویه توسط امام سجاد ﷺ ۶۷۱
نقش حفظ اسلام در تعامل معصومان ﷺ با حاکمان ۱۳۷-۱۳۹
نقش حفظ وحدت در تعامل معصومان ﷺ با حاکمان ۱۳۹
نقش دعا در موفقیت کسب و کار ۳۵۰
نقش سب پیامبر ﷺ در قیام زید بن علی ﷺ ۲۰۷
نقش مصلحت جامعه در تعامل معصومان ﷺ با حاکمان ۱۳۹
نقش ناسخ و منسوخ در تبیین احکام ۹۴-۹۶
نقش هارون بن سعد عجلی در گسترش زیدیه ۲۶۴-۲۶۶
نکته‌هایی از جهاد در سیره معصومان ﷺ ۵۸۴-۵۹۶
نکته‌های پرسش منصور خلیفه عباسی از امام جعفرصادق ﷺ ۱۴۹
نماز بر شهیدان بدر ۶۲۶
نمونه‌هایی از تجارت در سیره معصومان ﷺ ۳۹۷-۴۰۲
نهی از روزه روز عاشورا ۷۰۲
نهی معصومان ﷺ از اعمال خلاف در کسب و کار ۳۵۴
نهی موکّد معصومان ﷺ از همکاری شیعیان با عباسیان ۸۷
هجرت امام حسین ﷺ از مکه به عراق ۶۹۱
هدف جهاد در اسلام ۵۷۸-۵۸۴
هدیه‌های مشمول اموال عمومی ۵۱۵
هماهنگی جنگی در قانون اساسی مدینه ۵۷۵
هماهنگی در صلح در قانون اساسی مدینه ۵۷۸

همراهی با اصحاب بدر در قیامت ۶۲۵
وصیت معصومان علیهم‌السلام به آزادی بردگان ۶۰۲
وضعیت اجتماعی بعد از قیام زید بن علی علیه‌السلام ۲۳۴-۲۳۶
وضعیت اقتصادی مسلمانان در جنگ بدر ۶۱۵
وقت نماز جمعه در بیان امام جعفرصادق علیه‌السلام ۱۵۲
وقف در سیره معصومان علیهم‌السلام ۴۱۸، ۵۱۴
وقف عام ۵۱۳

اعلام و مشاهیر

ابراهیم امام، ابراهیم بن محمد: ۱۱۴، ۲۷۴-۲۷۵

ابراهیم بن ابی‌سمال: ۱۱۰-۱۱۱، ۱۳۱-۱۳۲

ابن ابی‌سماک: ۱۰۹-۱۱۱

ابن هبیره، یزید بن عمر: ۱۳۲-۱۳۴

ابواسماعیل، کثیر بن اسماعیل: ۲۴۳-۲۴۴، ۲۵۶

ابوالبختری، عاص بن هشام: ۶۲۱-۶۲۳

ابوالجارود، زیاد بن منذر: ۲۱۱، ۲۴۱-۲۴۲، ۲۵۶

ابوالخطاب، محمد بن مقلاص اسدی: ۲۰۱-۲۰۵، ۲۲۷، ۲۴۳

ابوالعاص بن ربیع عبشمی: ۶۲۳

ابوالهیثم بن تیهان: ۵۳۷

ابوایوب، سلیمان بن ابی‌سلیمان: ۸۵-۸۶

ابوبکر بن ابی‌قحافه: ۶۸، ۷۱-۷۲، ۹۲-۹۳، ۲۰۴-۲۰۵، ۲۴۱، ۲۴۳، ۵۳۵-۵۳۶، ۵۵۵، ۶۵۵

ابوجعفر، محمد بن اسماعیل: ۱۰۷

ابوجعفر، محمد معروف هلالی خزاز: ۱۷۹

ابوجهل، عمرو بن هشام: ۶۱۸

ابوحمزه ثمالی: ۲۲۴-۲۲۵

ابودجانه، سماک بن خرشه: ۴۸۸، ۶۲۷-۶۲۹

ابوذر غفاری، جندب بن جناده: ۹۹-۱۰۴، ۴۴۰

ابوسفیان بن حرب: ۴۵۷، ۴۷۱

ابوسلمه خلال: ۲۷۳-۲۷۵

ابوفضاله انصاری: ۳۹۴

ابومحمد بن سمالی: ۱۳۱-۱۳۲

ابومسلم خراسانی: ۲۷۳-۲۷۵

ابوهارون: ۴۱۴
ابوهریره، عبدالله بن عامر: ۱۴۱-۱۴۲
احمد بن حمزه: ۱۰۸
اسحاق بن عیسی: ۲۹۲
اشعث بن قیس: ۷۵
ام ایمن، برکه بنت ثعلبه: ۷۱
ام خالد، امه بنت خالد: ۲۲۶
ام داود: ۲۸۲-۲۸۳
ام سلمه، هند بنت حذیفه: ۴۰۳، ۶۵۷، ۶۹۵
امام خمینی، سیدروح‌الله: ۱۹۴
ام‌کلثوم بنت علی ﷺ: ۱۹۱
بسر بن ارطات: ۷۴
بعقوب بن ضحاک: ۱۸۶
ثعلبه بن حاطب: ۴۳۳
جارود بن معلی: ۱۴۱-۱۴۲
جراح بن عبدالله: ۵۱۱
جعدة بنت اشعث: ۷۵
جویریة بن مسهر: ۶۷۵-۶۷۷
حارثة بن بدر: ۶۰۶
حارثة بن مالک: ۵۹۳
حاطب بن ابی بلتعه: ۶۲۴
حسن بن حسین انباری: ۸۳
حسن بن راشد: ۱۰۸
حسن بن صالح: ۲۴۳
حسن بن محمد: ۲۹۳
حسین بن عبدالله نیشابوری: ۱۰۹، ۱۲۹-۱۳۰
حسین بن علی، شهید فخ: ۱۷۵، ۲۹۲-۲۹۸
حفص بن غیاث کوفی: ۱۰۸
حکیم بن مزاحم: ۳۴۹-۳۵۰، ۳۷۳
حمزة بن عبدالمطلب ﷺ: ۵۹۵-۵۹۶
خالد بن عبدالله قسری: ۱۵۰، ۶۱۸، ۶۳۲
خالد بن ولید: ۴۸۰، ۵۰۴، ۶۱۹
دامسب، پیامبر مجوسیان: ۵۰۳
داود بن علی: ۷۴، ۱۶۰-۱۷۰، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۲۸
داود زربی: ۸۴-۸۵
درید بن صمه: ۴۷۱
ذو الثدی، حرقوص بن زهیر: ۴۵۸
ربیع بن خثیم: ۶۵۳
ربیعة بن حارث: ۴۵۵-۴۵۶
ریاح بن عثمان مری: ۱۵۰
زبیر بن عوام: ۶۸، ۵۳۷، ۵۴۶، ۶۱۶، ۶۶۱
زهیر بن محمد: ۲۲۶
زیاد بن ابیه: ۵۰۵
زیاد بن عبیدالله حارثی: ۱۴۶-۱۴۷، ۱۵۰

زیاد نهدی: ۲۲۴
زید بن ثابت انصاری: ۹۸
زید بن علی ﷺ: ۱۹۹-۲۵۵، ۳۱۰
زید بن موسی: ۳۰۹-۳۱۰
زینب بنت جحش: ۶۲۳
سعد انصاری: ۳۹۳
سعد بن عباده: ۴۵۷
سعید بن عاص: ۱۷۴-۱۷۶، ۱۹۲
سعید سمان: ۲۳۴
سفاح، خلیفه عباسی: ۱۷۹-۱۸۱، ۲۷۵
سفیان ثوری: ۴۱۲
سلمان فارسی: ۳۸۶
سلیمان بن جریر: ۲۴۲، ۲۴۶
سلیمان بن خالد بجلی: ۲۲۶، ۲۳۶-۲۳۷
سلیمان بن عبدالملک: ۱۵۶
سهل بن حنیف :۴۸۸، ۵۳۹
سهل بن عمر: ۴۷۲
صفوان بن جمال: ۸۹
صفوان بن یحیی :۴۷۱
صفیه بنت حارث ثقفی: ۵۸۶
صفیه بنت حی بن اخطب: ۴۷۹، ۶۴۰
طالب بن ابی‌طالب ﷺ: ۶۱۹
طلحة بن ابی‌طلحه: ۶۳۲-۶۳۳
طلحة بن عبیدالله: ۵۳۷، ۵۴۶، ۶۶۱
عاص بن منبه: ۶۳۵
عایشه بنت ابی‌بکر: ۹۷، ۴۷۹، ۵۴۶-۵۵۳، ۶۵۷، ۶۶۲
عباس بن عبدالمطلب: ۴۵۵-۴۵۶، ۶۲۰-۶۲۲
عبدالرحمن بن عوف: ۹۳
عبدالعزیز بن عبدالله: ۲۹۲-۲۹۳
عبدالعزیز بن عمر: ۱۴۷
عبدالله بن جعفر: ۶۶، ۱۰۰، ۱۴۴، ۳۸۹، ۵۹۴-۵۹۵
عبدالله بن حسن: ۱۲۳-۱۲۴، ۱۴۸، ۱۵۰، ۲۲۵، ۲۳۵-۲۳۶، ۲۵۷-۲۹۲
عبدالله بن رواحه: ۶۴۵
عبدالله بن سنان: ۱۰۶
عبدالله بن عباس: ۱۶۲
عبدالله بن عمر: ۹۳
عبدالله بن مسعود: ۹۲-۹۳
عبدالله بن نجاشی، حاکم اهواز: ۱۰۹، ۱۲۰-۱۲۹
عبیدالله بن ابی رافع: ۵۳۷
عبیدالله بن زیاد: ۷۰، ۷۵
عبیدالله بن عمر: ۱۴۵

عبیده سلمانی: ۶۵۳
عثمان بن حنیف: ۵۲۷
عثمان بن عفان: ۷۳، ۹۰-۹۳، ۹۹-۱۰۴، ۴۴۰، ۵۲۴، ۵۳۵، ۵۵۶
عذافر بن عیسی کوفی: ۸۵-۸۶، ۳۹۸-۴۰۲
عقیل بن ابی‌طالب ﷺ: ۶۶، ۱۰۰، ۵۳۶، ۶۲۰-۶۲۲
عکرمة بن ابی‌جهل: ۴۷۱
علقمة بن عبدالله تمیمی: ۱۴۲
علی بن یقطین: ۸۸-۸۹، ۱۰۵-۱۰۶، ۱۱۳-۱۲۰، ۲۹۷
عمار بن یاسر: ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۵۲۸، ۵۳۷، ۵۹۵
عمر بن خطاب: ۶۷-۶۸، ۷۱-۷۲، ۷۸، ۹۲-۹۸، ۱۴۱-۱۴۵، ۱۷۳، ۱۹۳، ۲۰۴-۲۰۵، ۲۴۱، ۲۴۳، ۵۲۴-۵۲۸، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۵۵-۵۵۶، ۶۵۵
عمر بن سعد: ۷۰
عمر بن عبدالعزیز: ۵۱۱، ۶۴۸
عمر بن عیسی کوفی: ۴۰۰-۴۰۱
عمر بن مسلم: ۳۴۶-۳۴۷
عمرو بن عاص: ۷۴
عیاض بن حمار: ۵۱۵
عیسی بن زید: ۲۸۵-۲۸۸
عیینة بن حصین: ۴۵۷، ۴۷۱
فاطمه بنت الحسین ﷺ: ۶۹۵
فضل بن سلیمان: ۱۰۸
فضل بن یحیی: ۲۹۹، ۳۰۷-۳۰۸
قاسم بن محمد: ۳۸۹
قتادة بن دعامه سدوسی: ۶۱۸، ۶۳۲
قدامة بن مظعون: ۱۴۱-۱۴۴
کثیر النواء← ابواسماعیل کثیر بن اسماعیل
ماریة قبطیه: ۱۷۱، ۵۱۵
مالک بن عوف نضری: ۴۷۱
مأمون، خلیفه عباسی: ۳۰۹، ۳۱۱
محمد بن اشعث: ۷۵
محمد بن جعفر دیباج: ۳۱۰-۳۱۳
محمد بن جعفر ﷺ: ۲۴۰، ۲۴۶
محمد بن حنفیه: ۷۰۵-۷۰۷
محمد بن خالد قسری: ۱۵۰-۱۵۲
محمد بن عبدالله بن حسن: ۱۵۰، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۵۳، ۲۵۶-۲۹۲
محمد بن عبدالله بن عمرو: ۲۸۱
محمد بن عمر: ۲۲۳
محمد بن مسلم: ۷۳-۷۴

محمد بن منکدر: ۳۹۵
مختار بن ابی‌عبیده ثقفی: ۷۰۵-۷۰۸
مرثد بن ابی مرثد غنوی: ۶۱۵
مروان بن حکم: ۱۰۰، ۱۹۱، ۵۳۶، ۶۷۱
مصادف، مولا ابی‌عبدالله ﷺ: ۱۸۹، ۳۹۷
مصعب بن یزید انصاری: ۵۳۰
معاویة بن ابی‌سفیان: ۷۳-۷۵، ۹۲، ۱۷۱-۱۷۳، ۱۷۶، ۳۸۹، ۴۷۲، ۵۴۰، ۵۴۵، ۶۶۵-۶۷۲
معاویة بن اسحاق: ۲۲۴-۲۲۶
معاویة بن عمار: ۲۴۱
معلی بن خنیس: ۸۵، ۱۵۵-۱۵۶، ۱۶۴-۱۶۸، ۱۷۰
مغیرة بن سعید: ۲۴۳
مفضل بن عمر: ۷۷-۷۸، ۴۱۵
مقداد: ۶۱۶
مقَوقِس حاکم مصر :۵۱۵
منصور، خلیفه عباسی: ۶۹، ۱۴۸-۱۵۰، ۱۶۱، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۶۳، ۲۸۰-۲۸۱
مؤمن الطاق، محمد بن علی: ۲۱۷-۲۱۹، ۲۲۷
مهدی، خلیفه عباسی: ۱۵۳-۱۵۴، ۱۵۸-۱۵۹، ۲۹۲، ۴۹۵، ۶۴۷
نصر بن خزیمه: ۲۲۴
نعیم بن مسعود: ۵۹۱
ولید بن عقبه: ۱۰۳، ۱۴۴
هارون بن سعد عجلی: ۲۳۷-۲۳۸، ۲۴۴، ۲۵۶، ۲۶۴-۲۶۶
هارون بن مسیب: ۳۱۲-۳۱۳
هارون‌الرشید، خلیفه عباسی: ۷۴، ۸۹، ۲۹۹، ۳۰۷-۳۰۸
هاشم بن عتبه مرقال: ۵۹۵
هشام بن عبدالملک: ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۱-۱۶۲، ۲۰۷، ۲۲۴
یحیی بن زید: ۲۲۰، ۲۴۸
یحیی بن عبدالله: ۲۹۳، ۲۹۸-۳۰۹
یحیی بن علاء کوفی: ۱۰۷
یزید بن معاویه: ۶۹-۷۱، ۶۶۶، ۶۹۸، ۷۰۳
یقطین: ۱۱۳-۱۱۷
یوسف بن عمر: ۲۱۰، ۲۲۲-۲۲۶، ۲۳۱

کتاب‌ها

الاحتجاج (طبرسی): ۵۶۱

الاستبصار (طوسی): ۳۲

الاقتصاد (شیخ طوسی): ۴۵۹

امالی (طوسی): ۵۳۹

البلدان (ابن‌فقیه): ۱۵۸

تهذیب الاحکام (طوسی): ۳۲

جاماسب (کتاب مقدس مجوسیان): ۵۰۳-۵۰۴

جامع (بزنطی): ۳۹

جامع (عبیدالله حلبی): ۳۸-۳۹

خلاف (شیخ طوسی): ۵۲۶-۵۲۷

سراج الملوک (طرطوسی): ۲۹۷

سیمای کارگزاران (ذاکری): ۵۲۸

شرح الازهار (احمد مرتضی): ۲۰۴-۲۰۵

صحیح بخاری (بخاری): ۳۲

عوالی اللئالی (احسائی): ۵۶۱

الغارات (ثقفی): ۶۷۲

فتوح البلدان (بلاذری): ۵۳۱

فروق اللغویه (عسکری): ۴۸۹-۴۹۰

قاطعة اللجاج (کرکی): ۵۲۴

الکافی (کلینی): ۳۲

کتاب سلیم بن قیس (سلیم بن قیس): ۵۶۱

کتاب علی (امام علی ﷺ): ۲۸۴، ۳۵۵، ۶۴۱

کتاب فاطمه (حضرت فاطمه ﷺ): ۱۴۸

کتاب نماز (سجستانی): ۴۱

مبسوط (طوسی): ۳۲

مسند زید (بن علی): ۲۵۵

مکاتیب الائمه (احمدی میانجی): ۱۷۶

من لایحضره الفقیه (صدوق): ۳۲

منتظم (ابن‌جوزی): ۱۱۸

وسائل الشیعه (حرعاملی): ۳۳-۳۵

مکان‌ها

آفریقا: ۵۲۴، ۵۳۶

ایران: ۵۲۴

بحرین: ۵۰۴

بصره: ۳۰۹، ۵۴۶-۵۵۳، ۶۶۴

بغیبغات: ۳۸۹

بهر سیر: ۵۳۰

جحفه: ۴۷۳

جعرانه: ۴۵۷

جلولاء: ۵۲۵، ۵۵۵

جندی شاپور: ۵۵۶

چاه زمزم: ۱۹۲، ۶۱۸

چاه شجر: ۴۹۹

چاه فقیران: ۴۹۹

چاه قیس: ۴۹۹

چشمه نیزر: ۳۸۹

حلوان: ۵۵۵

حوأب: ۶۶۲

حیره: ۱۷۹-۱۸۲

خراسان: ۱۹۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۷۴

خیبر: ۵۰۷، ۶۳۶-۶۴۰

دیلم: ۲۹۹

ربذه: ۱۰۰

سالحین: ۱۹۰

شام: ۵۰۷

شوش: ۵۵۶

عراق: ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۲۰-۵۲۹

عرفات: ۹۱

عریض: ۳۹۰-۳۹۲

عطاظ: ۵۱۵

فدک: ۱۵۸-۱۶۰، ۴۹۵، ۵۵۹، ۶۳۷، ۶۴۶-۶۴۹

فُرع: ۴۹۹
قبر امام حسین ﷺ: ۷۰۰-۷۰۲
قبر امام علی ﷺ: ۱۸۴-۱۸۵
کربلا: ۱۸۴، ۶۹۱-۷۰۲
کوفـــه: ۱۰۳، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۰۰-۲۰۱، ۲۱۰، ۲۲۱-۲۲۸، ۲۳۹، ۲۷۳، ۵۲۸
کوه اُحد: ۶۳۶-۶۳۷
کوه عیر: ۶۳۶-۶۳۷
کوه قموص: ۶۴۰
محله بنی زُریق: ۵۱۴
مدائن: ۵۳۰
مدینـــه: ۱۵۰، ۲۲۵، ۲۹۵، ۳۷۲، ۵۷۳-۵۷۸، ۵۸۳، ۶۰۷، ۶۲۵، ۶۳۶، ۷۰۳-۷۰۴
مسجد براثا: ۶۷۷
مسجد خیف: ۹۴
مسجد سهله: ۲۲۶
مسجد قبا: ۵۹۶
مشربه ام ابراهیم: ۵۹۶
مصر: ۵۱۵
مکـــه: ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۵۷، ۵۴۷، ۶۲۵، ۶۶۴، ۶۶۶
منا: ۹۱، ۹۴
نجران: ۵۰۴
نجف: ۱۸۴
نجین: ۵۱۰
نهاوند: ۵۵۵
نهر جوبر: ۵۳۰
نهر ملک: ۵۳۰
هاشمیه: ۲۸۲
یسیریه: ۳۹۲
یمن: ۴۸۰
ینبع: ۳۸۸-۳۹۰، ۴۹۸، ۵۱۴، ۵۹۹

اشعار

إذا كنتُم للنّاسِ أهلُ سياسةٍ / فسُوسُوا كِرامَ النّاس بالرفق و البَذلِ ٥٣

و سوسوا لِئامَ النّاسِ بالذُلّ يُصلَحوا / على الذلّ، إنَّ الذُّلَّ يَصلِحُ للنَّذلِ ٥٣

إني لأكره أن أطيل بمجلس / لا ذكر فيه لفضل آل محمد ١٢٥

لا ذكر فيه لأحمد ووصيّه / وبنيه ذلك مجلس نطف ردي ١٢٥

صلبنا لكم زيدا على جذع نَخلةٍ / و لم أر مهدياً على الجِذع يُصلَب ٢٠٣

لِلْحَرْبِ أَقْوَامٌ لَهَا خُلِقُوا / وَ لِلتِّجَارَةِ وَ السُّلْطَانِ أَقْوَام ٢٢٨

خَيْرُ الْبَرِيَّةِ مَنْ أَمْسَى تِجَارَتُهُ / تَقْوَى الْإِلَهِ وَ ضَرْبٌ يَجْتَلِي الْهَام ٢٢٨

تقنى [تَفْنَى] اللَّذَاذَةُ مِمَّنْ نَالَ صَفْوَتَهَا / مِنَ الْحَرَامِ وَ يَبْقَى الْإِثْمُ وَ الْعَارُ ٣٦٤

تَبْقَى عَوَاقِبُ سُوءٍ فِي مَغَبَّتِهَا / لَا خَيْرَ فِي لَذَّةٍ مِنْ بَعْدِهَا النَّارُ ٣٦٤

نحن بنى ضبّة أصحاب الجمل / الموت أحلى عندنا من العسل ٦٥٩

Sīrah of Masūmīn(a.s)

in the Four Shi'a Books

volume II

The Political, Economic and Military Sīrah

By

'Alī Akbar Dhākirī

Research Centre for History and Ahl-Albait's Tradition

Academy of Islamic Sciences and Culture

www.pub.isca.ac.ir E-mail:nashr@isca.ac.ir

Iran,Qum

P.O.Box 37185/3688 Tel +98 25 37832833 Fax +98 25 37832833